www.kavehroom.com

پس از ۱۴۰۰ سال

شجاع الدین شفا

پوشینه نخست

آنچه هر ایرانی هزاره سوم میباید درباره واقعیتهای
چهارده قرن تاریخ اسلامی کشورش بداند



www.kavehroom.com

برای پی ریزی جامعه ای بکوشـیم کـه در آن حکومـت بیشتر از یک قاتل عادی حق قاتل بودن نداشته باشد، و وقتیکـه بصورت حیوانی درنده عمل کند، با خودش نیز چون با حیوانی درنده عمل شود،

بـرای پـی ریـزی جامعـه ای بکوشـیم کـه در آن جـای کشیش در کلیسای خودش باشد و جای دولـت در مراکـز کـار خودش، نه حکومت در موعظه مذهبی کشیشـان دخـالت کنـد و نه مذهب به بودجه و سیاست دولت کاری داشته باشد،

برای پی ریزی جامعه ای بکوشیم که در آن، همچنانکـه قرن گذشته ما قـرن اعـلام تسـاوی حقـوق مـردان بـود، قـرن حاضر ما قرن اعلام برابری کامل حقوقی زنان با مردان باشد،

برای پی ریزی جامعه ای بکوشـیم کـه در آن آمـوزش عمومی و رایگان، از دبستان گرفته تا کلژدوفرانس، همه جا راه را به یکسان بر استعدادها و آمادگـی هـا بگشـاید. هـر جـا کـه فکری باشد کتابی نیز باشد. نه یک روستا بی دبستان باشد، نـه یک شهر بی دبیرستان، نه یک شهرستان بـی دانشـگاه، و همـه اینها زیر نظر و مسئولیت حکومتی laïc ، حکومتی کـاملاً laïc ، حکومتی منحصراً laïc.

بـرای پـی ریـزی جامعـه ای بکوشـیم کـه در آن بـلای ویرانگری بنام گرسنگی جایی نداشته باشد. شـما قـانونگزاران، از من بشنوید که فقر آفت یک طبقه نیسـت، بـلای همـه جامعـه است. رنج فقیر تنها رنج یک فقـیر نیسـت، ویرانـی یـک اجتمـاع است. احتضار طولانی فقیر است کـه مـرگ حـاد توانگـر را بـه دنبال میآورد. فقر بدترین دشمن نظم و قانون اسـت. فقـر نـیز، همانند جـهل، شـبی تـاریک اسـت کـه الزامـاً میبـاید سـپیده ای بامدادی در پی داشته باشد.

ویکتور هوگو، سخنرانی در مجمع قانونگزاری فرانسه

۱۵ ژانویه ۱۸۵۰

www.kavehroom.com

خاصیت زندگی از سر گرفتن و نوساختن، عامل بزرگ حافظ تمدنها در جهان ما است. هر ملتی که نتواند در دوراهه های مرگ و زندگی، خودش را با نیازهای بنیادی زمانی و مکانی تطبیق دهد، متوقف میشود، راکد میشود، فاسد میشود و آنگاه میمیرد. ولی اگر از این توانایی برخوردار باشد که در آنجا که تجدید زندگی شرط زنده ماندن است زندگی را از سر گیرد، خواهد توانست به بقای خویش ادامه دهد. این کاری است که ایران شما از چند هزار سال پیش تاکنون همواره با درجات مختلفی از موفقیت انجام داده است.

تاریخ زندگی همه ملت ها، خواه ناخواه دارای دورانهایی از شکستهای سیاسی و ناکامی های نظامی یا اقتصادی است. اما اگر باید پیامی برای شما آورده باشم، این پیام این است که حیاتی ترین اصل در زندگانی یک ملت، بقای نیرومندی روحی او است، آنچه برای ملت بزرگی چون ملت ایران ضروری است این است که روح آن زنده بماند، و استوار بماند. این چیزی است که نه تنها برای ایران، بلکه برای همه جهان، و برای آینده تمدن بشری اهمیت دارد.

دکتر رادهاکریشنان، رئیس جمهوری هند و استاد ممتاز دانشگاه اکسفورد، تهران، ۲۸ اردیبهشت ۱۳٤۲

اهداء کتاب

در نیمه راه نگارش ایـن کتـاب، و در روزهـایی کـه بیمـاری آزاردهنده ای هفته های پیاپی در بستر نگاهم داشته و توانـایی ادامـه کار را از من گرفته بود، خبر درگذشت نابهنگام فرزند جوان دوستان سـالیان دراز مـن، ابوالحسـن و آذر ابتـهاج، رنـج دردنـاکتری را بـر رنجهای من افزود. داور ابتهاج، که من به خواست پـدر و مـادرش از هنگام کودکی او سمت پدرخواندگی وی را داشتم، نمونـه ای دوسـت داشتنی و مهربان از نسل جوان و روشنفکری بود که میبایسـت کـار بازسازی موفقیت آمیز کشورش را در شرایط مساعد سالهای پایانی هزاره دوم به سامان برساند. اما تحولی ناگهانی و ویرانگر، این نسـل سرنوشت ساز را همراه با همه مردم دیگر ایران بجای هزاره تازه ای روشن، به قرون وسطائی ظلمت زده ای بازگردانیـد کـه همچنـان در چنبره آن گرفتار مانده است.

در سالهای بیوطنی، داور که به صورتی بیمارگونـه از آنچـه در کشورش میگذشت رنج میبرد، بارها از من میپرسید که اگر واقعـاً خدا آن خدای خوبی است که به ما گفته شده است، برای چه بـاید بـه مافیای تبهکاران اجازه داده باشد که به نام او سـیل خـون در جامعـه ما براه اندازنـد و از کشـور خودشـان زندانـی بـزرگ یـا گورسـتانی بـزرگتر بسـازند؟... متأسـفانه هشـدارهای مکـرر پزشـکان کـه ایـن حساسیت غیرعادی را برای او خطرنـاک میدیدنـد تحقـق یـافت و در نیمه شبی زمستانی، قلب رنجـور او در بـهترین سـالهای جوانیـش از کار ایستاد.

به هنگام دریافت این خبر، اندیشیدم که چـیزی ارزنـده تـر از این ندارم که کتاب کنونی خودم را، بهنگام انتشار به خاطره عزیز این جوان اهداء کنم. اکنون به قولی که به خودم داده بودم وفا میکنم، منتها این اهداء را نه تنـها بـه او، بلکـه از ورای او بـه خـاطره صدهـا هـزار نوجوان دختر و پسر ایرانی دیگری میکنم که در این سالهای فاجعـه، بـه خواسـت زادگـان ظلمـت، یـا در روی میـن هـای دشـمن جـان سپرده اند، یا در درون سیاهچالهای دژخیمان به کام مرگ رفته اند، یا نومیدانه دست به خودکشی زده اند، یا به بیماری های روانی گرفتـار آمده اند، و یا به مواد مخدر پناه برده اند. به همه گلـهایی اهـداء میکنـم که در جهنم روئیده اند و ناشکفته پژمرده شده اند.

www.kavehroom.com

فهرست جلد اول

www.kavehroom.com

www.kavehroom.com

سرآغاز

سه سال پیش، در چنین روزهایی، کتاب تولدی دیگر مـــن کـه حاوی فشرده ای از بررسیها و ارزیـــابی هـای دویســت ســاله گذشــته پژوهشگران جهان غرب در ارتباط با تاریخ مذاهب و سیر تحـول آنـها در درازای قرون بود منتشر شد. با آنکه انتظار استقبال خوبـی از آن را از جانب جامعه برونمرزی ایرانی داشتم، باید اعـتراف کنـم کـه ایـن استقبال از آنچه میتوانستم انتظار داشته باشـم بسـیار فراتـر رفـت، بطوریکه در کوتاه مدتـی ایـن کتـاب بـا چـاپـهای پیـاپـی خـود پرخواننده ترین کتاب فارسی چاپ برونمرزی در بیســت ســاله گذشــته شناخته شد. با اینهمه آنچه برای خود من و مسلماً برای خواننــدگـان کتاب غیرمنتظره تر بود، این بود که درست در همین مدت کوتـــاه در خود ایران نیز، علیرغم چماقداری پاسداران انقـلاب و نـهی از منکـر بیضه داران دین، همین کتاب از راه تکثیر و فروش زیرزمینی آن با رقم انتشاری فراتر از یکصد هزار نسخه پرخواننده ترین کتاب منتشر شـده سالهای انقلاب از کار در آمد، و بدین ترتیب یکبار دیگـر، در داخـل ایران نیز چون در خارج آن، عملاً بر این واقعیت تأکید نهاده شد کـه در آشفته بازار سرگشتگی ها و راه گم کردگی های کنونی جامعه ایرانــی، و در گرماگرم دگرگونی اجتماعی و فرهنگی سرنوشت سازی که امـروزه این جامعه از سر میگذراند تا از ورای آن راه فردای خـود را بجویـد، جامعه ایرانی، به ویژه نسل جوان آن، بیش از هر زمان دیگـر مشـتاق دستیابی به آگاهی هایی است که اگر برای جوامعی دیگـر، در بخـش پیشرفته جهان امروز، هم شناخته شده انـد و هـم بـه آسـانی قـابل دسترسیند، در دنیای دربسته اسلامی، آنهم در دربسته ترین بخـش آن، برای او همچنان ناشناخته نگاه داشته شـده انـد، و بـر پایـه چنیـن آگاهی ها این نسل جوان خواسـتار دریـافت پاسـخهایی روشـن بـه پرسشهایی است که اگر هم اجازه گفتن آنها بـدو داده نمیشـود، ولـی

www.kavehroom.com

همچنان وجود دارند، و همچنان در انتظار دریافت پاسخهایی هستند که میباید دیر یا زود بدانها داده شود. کسانی، صادقانه یا مغرضانه، کوشیده اند تا در داخل یا در خارج کشور بر آنچه در «تولدی دیگر» آمده است مهر دین ستیزی بزنند، ولی اگر واقعاً باید مهری بدان زده شود، بسیار منصفانه تر و در عین حال واقع بینانه تر است که این مهر مهر «روشنگری» باشد.

انتشار این کتاب، در عین حال دریافت نامه های فراوانی را از جانب بسیاری از دوستان شناخته و بخصوص ناشناخته من از چهار گوشه جهان، حتی از شهرها و کشورهایی که مطلقاً انتظار نداشتم برایم بهمراه آورد که متأسفانه هنوز هم نتوانسته ام به همه آنها آنطور که مایل بوده ام پاسخ دهم. تقریباً همه این نامه ها بازتابی از رضامندی نویسندگان آنها از کوششی بود که در این کتاب در مورد پاسخ به یکی از بنیادی ترین مسائل ایران امروز ــ و فراتر از آن همه تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلامی ایران ــ بکار رفته است، ولی در عین حال نویسندگان بسیاری از همین نامه ها در فراسوی این ارزیابی های اصولی، دریافت آگاهی های بیشتری را اختصاصاً در ارتباط با آیینی خواستار شده بودند که در طول ۱۴۰۰ سال همه نشیب و فرازهای کشورشان و بد و خوب های سرنوشت ملتشان و زندگی روزانه پدران و مادرانشان، و فاجعه ها و خونریزیها و ترکتازیهای پیگیر تاریخشان، با همه ویرانگریهایی که ببار آوردند و رنجهایی که نصیب قربانیان خود کردند، از نزدیک با آن گره خورده اند، و ناچیزترین واقعه ای در این تاریخ ۱۴۰۰ ساله نمیتوان یافت که از جهتی با مسائل دینی آن ارتباط نداشته باشد. درست بهمین جهت، اینان خواستار دانستنی های بیشتری در این باره شده بودند تا در شرایط استثنایی کنونی برای تصمیم گیری الزامی در باره راه آینده خویش، از چنین آگاهی ها یاری گیرند.

درک من در این مورد از همان آغاز این بود که چنین خواستی، خواستی منطقی است که میباید پاسخی روشن نیز دریافت دارد، ولو آنکه این پاسخگویی حساسیتی بیش از پاسخ به هر پرسشی دیگر داشته

www.kavehroom.com

باشد، و چنین پاسخی میباید الزاماً از هرگونه پیشداوری یا جانبگیری بدور باشد و به موازات آن، تا آنجا که ممکن گردد، منعکس کننده حداکثر برداشتها و نظرات پژوهندگان دور و نزدیک و دیدگاههای مختلف آنان در سطح جهانی و نه تنها در محدوده دربسته جهان اسلامی باشد. کتاب حاضر، که آنرا به عنوان مکملی بر «تولدی دیگر» تقدیم خوانندگان وفادار خویش میکنم، تا آنجا که خود میپندارم، با توجه به همه این شرایط و این مسئولیتها نوشته شده است.

در نگارش چنین کتابی، طبعاً به منابع نویسندگان خود جهان مسلمان، اعم از مورخان یا مفسران یا محدثان آن، اکتفا نمیتوان کرد، زیرا که اینان هر اندازه هم که متبحر و دانشمند بوده باشند این نقطه ضعف مشترک را داشته اند و در دنیای معاصر خود ما نیز همچنان دارند که نخواسته اند یا نتوانسته اند در مورد آنچه به اسلام مربوط میشود نه خود کمترین برداشت انتقادی داشته باشند، نه چنین برداشتی را از جانب دیگران پذیرا شوند. برای همهٔ اینان اصولی وجود دارند که از آغاز مسلم شناخته میشوند، و بعداً سراغ از مدارک و شواهدی گرفته میشود که بتوانند بر این واقعیتهای مسلم به صورتهای مختلف تأکید گذارند، درست در همان جهتی که مورخان و مفسران جهان مسیحیت نیز تا پیش از قرن روشنگری اروپا بدان میرفتند، و درست در جهت عکس روشی که دانش روشنگر جهان غرب در دو قرن گذشته در برخورد با اسطوره های کهن و نو، در همه زمینه های علمی و فنی و تأریخی و اجتماعی، در پیش گرفته است.

نخستین مورخان جهان مسلمان، ابن اسحاق و ابن هشام و ابن سعد و طبری، و بدنبال آنان تقریباً همه مورخان دیگر، روایات فراوانی بدنبال هم میآورند که فی المثل در فلان شب طاق کسری شکست برداشت و آتشکده های فارس خاموش شدند، زیرا که در این شب پیامبر آینده اسلام تولد یافت، ولی حتی یکی از آنها مانند گلدتسیهر اروپایی نمیپرسد که این قدرت نمایی خداوند، وقتی که هیچکس جز خود او بر آینده و بر رسالت چنین نوزادی آگاهی نداشته است، و

نمیتوانسته است هم داشته باشد، برای هشدار به چه کسانی صورت گرفته است؟ یا همین طبری، بدنبال دو سیره نویس پیش از خود، و دیگران بدنبال طبری، در شرح ماجرای ارسال نامه های محمد به پادشاهان ایران و بیزانس و حبشه برای دعوت آنها به دین اسلام، با قاطعیت مینویسند که اگر پادشاه ایران نامه محمد را پاره کرد، در عوض امپراتور بیزانس و پادشاه حبشه، بمحض دریافت این نامه ها یکی بی سر و صدا و دیگری آشکارا اسلام آوردند و حتی شاه حبشه خطبه بنام محمد خواند، و هیچکس، در همه طول تاریخ اسلام، نه تنها چون پرنس کائتانی ایتالیایی ارسال این نامه ها را از اصل افسانه ای ساخته و پرداخته دستگاه خلافت ندانسته است، بلکه حتی پرسشی هم در این باره بمیان نیاورده است که اگر این دو پرچمدار شناخته شده مسیحیت در اروپا و افریقا خودشان بدین آسانی مسلمان شده بودند، چگونه مسیحیت آنها دو هزار سال در این هر دو جا برقرار مانده است، و چگونه هیچ تنابنده ای جز سیره نویسان جهان مسلمان از این بزرگترین واقعه انقلابی تاریخ مسیحیت اطلاعی نیافته است؟

حتی مورخان امروزی این جهان اسلام نیز در شرایط کنونی دنیای دانش و بینش غالباً جز اینکه دقیقاً پا در جای پای پیش کسوتان خود گذارند، کاری نمیکنند. نمونه ای از این طرز کار را در کتاب تاریخ سیاسی اسلام نوشته مورخ معاصر برجسته ای مصری که به فارسی نیز ترجمه شده است میتوان یافت که تنها چند صفحه بعد از شرح پرآب و تابی در باره پیروزی جنگی لشکریان سعد وقاص در قادسیه، مدعی میشود که: «بعضی از نویسندگان مغرض تصور کرده اند که دین اسلام به نیروی شمشیر رواج یافت، در صورتیکه این سخن بیجا با گفتار خداوند در قرآن که «لااکراه فی الدین» منافات دارد و بعلاوه با روایاتی که مورخان موثق از چگونگی رواج اسلام آورده اند سازگار نیست، زیرا پیروزی اسلام همه جا بدون جنگ و خونریزی انجام گرفت و شمشیر در آن دخالتی نداشت». و همین مورخ در جایی دیگر از همین کتاب، علیرغم آنکه بررسیهای شصت ساله نلدکه پژوهشگر آلمانی را در باره قرآن میستاید، در فاصله کوتاهی

www.kavehroom.com

بعد از آن، تنها بخاطر اینکه نلدکه ناهمگونی برخی از آیات قرآنی را متذکر شده است، مدعی میشود که نلدکه اصلاً قرآن را نخوانده است تا بتواند در باره آن قضاوتی بکند.

در ارتباط با خود آیات قرآنی، که مهمترین مرجع استناد و مراجعه پژوهشگران غربی در بررسیهای اسلامی آنهایند، حتی بهترین کتابهای تفسیر مفسران مسلمان حداقل یک ارزیابی واقعی را به خواننده خود ارائه نمیدهند، زیرا تلاش همه آنها در همه شرایط توجیه بیقید و شرط مطلبی است که در آیه مورد تفسیر آنها آمده است، ولو آنکه مضمون آن با مضمون آیه یا آیاتی دیگر متناقض باشد. مفسر فاضل وظیفه خود را در چنین موارد منحصر بدین میداند که محتوای هر دو آیه را با قاطعیتی یکسان توجیه کند و هر وقت هم که بکلی در این کار ناتوان بماند حل آنرا با ذکر «والله اعلم» به فرستنده آیه حواله دهد، درست بهمانصورت که مفسران کتاب مقدس در جهان مسیحیت در طول هجده قرن تناقض های آشکار متون آنرا توجیه میکردند و اشکالی در تأیید همگی آنها نمیدیدند.

برای دنیای اسلام مشکل در اینجا است که امروز هم، در عصر پیشرفتهای شگفت آور جهان دانش و بینش، همچنان حکومت بیقید و شرط بسیاری از اسطوره های کهن در ارتباط با دین، در آن پای برجا مانده است. حتی روشنفکرانی که با فرهنگ روشنگری جهان غرب از نزدیک آشنایند در مورد آنچه پژوهشگران غربی در ارتباط با برداشتهای پیش ساخته این صاحبنظران گفته اند یا میگویند بسراغ معیارهای دوگانه میروند. آنجا که نوشته فلان خاورشناس اروپایی با این برداشتها مطابق درآید نسبت باو از در کمال ستایش درمیآیند، ولی در برخورد با اولین گفته یا نوشته ای از همین خاورشناس که در آن انتقادی نسبت بدین برداشتها شده باشد، به او نسبت غرض ورزی آشکار میدهند، یا اساساً گفته او را از خوانندگان خود پوشیده میدارند. فی المثل Thomas Carlyle انگلیسی را بعنوان محقق بزرگ غربی که با ستایش فراوانش از رهبری محمد واقع بینی و بلند نظری خویش را باثبات رسانیده است به افراط میستایند، اما وقتی که همین

www.kavehroom.com

محقق «بیغرض» در جای دیگری از کتابش قــرآن را مجموعــه ای از مکررات خسته کننده و کسالت آور میشمارد که نمیتوان بــاور داشــت که از جانب خداوند الهام شده باشند، او را یا مظهر شیطان میشــمارند و یا گفته اش را اساساً بروی خود نمیآورند. گوستاو لوبون فرانســوی را که در «تمدن اعراب» خود در باره تمدن عرب داد سخن داده است بــه حد بهترین محقق اروپایی بالا میبرند، اما این تذکر او را که «نمیتوان ماوراء الطبیعه کودکانه آیین های سامی را با فلســفه مذهبــی والای هندوان برابر نهاد» نادیده میگیرند. صــاحبنظر دانشــمند ایرانــی، در ترجمه استادانه خود از «اسلام در ایران» پتروشفسکی، او را به کــرات بابت اظهارنظرهای واقع بینانه اش مورد ستایش قرار میدهد، اما هــم او، بمحض آنکه اظهار نظر دیگری از این پژوهشگر مارکسیست و پیرو مکتب دیالک تیک را ترجمه میکند که با تعصب افراطی شیعی جــور در نمیآید، در همان حواشی وی را مورد تندزبانی قرار میدهــد. ناشــر کتاب ارزنده باستان شناس ایرانی، علی سامی، که در باره «نقش ایــران در فرهنگ اسلامی» تألیف شده است، اشکالی در سرمایه گذاری بـرای چاپ خود این کتاب قطور نمی بیند، ولی آنجا که نویسنده آن مطالبی را از ابن خلدون در باره برتری فرهنگی ایرانیان بر اعراب نقل میکنــد، وی خشمگینانه در مقدمه خود بر این کتاب ابن خلدون را دشمن اســلام و عرب میشمارد که نه تعصب قومی داشته است و نه تعصب دینــی، و با خوشوقتی از اینکه استاد بزرگوار شهید مطهری نیز این نظر را تأیید کرده اند، فراموش میکند که نه تنها این دشمن اســلام ســالها اســتاد دانشگاه الازهر و قاضی القضات قاهره بوده است، بلکه خود قرآن نــیز، بسیار پیش از او، همین اعراب را «اشدکفراً ونفاقاً» دانسته اســـت، و همین بزرگوار اشکالی نمی بیند که بگوید عرب حتی در دوره جــاهلیت نیز فرهنگی بس عمیق داشته است که اگر ما بر آن آگاهی نداریم ایـــن دلیلی بر فقدان این فرهنگ والا نمیشود.

آنچه در این زمینه در اروپای قرون نوزدهم و بیستم، در ادامــــه جهش روشنگری قرن هجدهم انجام گرفت، کوششــی درســت در جــهت

www.kavehroom.com

عکس این برداشتهای جانبگیرانه و متعصبانه، از جانب صدها دانشمند و پژوهشگر و استادی بود که در سراسر این دو قرن استثنایی تاریخ تمدن بشری، با دانش و همتی شگفت آور، در تب تحقیق و تتبعی که اروپای دوران روشنگری را فرا گرفته بود، در همه زمینه های مادی و اجتماعی، در همه رشته های علوم ریاضی همچون در همه رشته های علوم انسانی بکار بردند و جهان بشریت را تنها در درازای دویست سال از دستاوردهایی چنان بزرگ و چنان فراوان برخوردار کردند که چنانکه بارها گفته شده است، از تمام دستاوردهای پنجهزار ساله پیشین تمدن بشری فراتر رفت، آنسان که این جامعه بشری را در پایان قرن بیستم از یکسو به دستیابی به اسرار نهفته بی نهایت بزرگ کائنات رسانید و از سوی دیگر به اسرار نهفته جهان بینهایت کوچک.

تلاشی که در این راستا در باره بررسی های علمی و اصولی در زمینه تاریخ مذاهب صورت گرفت تنها جزیی از مجموعه پژوهش ها و روشنگریهای فراگیر دیگر در همه زمینه ها بود، و همین رشته بررسیها چهره صدها ساله و هزاران ساله اسطوره های کهن را در قلمرو مذهبی بکلی تغییر داد، نه برای اینکه به دشمنی با آنها برخاسته باشد، بلکه برای اینکه آلایش های اسطوره ای دورانهای بسر رسیده را از چهره واقعیتهای تاریخی و مذهبی زدوده باشد، و مذهب را که از دیرباز به دشمنی با دانش روی آورده بود با آن آشتی داده باشد. این کار بیش از همه و پیش از همه، در مورد مذاهبی صورت گرفت که خود این پژوهشگران وابسته بدان بودند، برای اینکه بعد از آن، نوبت به دیگر آیین های بزرگ و کوچک موجود یا از میان رفته برسد. در تمام این موارد بصورتی یکسان، یعنی با همان شیوه متدیک و دقیق و کنجکاوانه ای که از آغاز بکار گرفته شده بود عمل شد، حتی اگر در همه جا کلیدداران سنتی این آیین ها علیه آن بانگ های خشم آلوده برداشتند. واقعیتهای بسیاری از آیین های کهن، اصولاً با همین پژوهشها و بدست همین پژوهشگران دو قرن گذشته روشنگری از پرده فراموشی و ابهام بیرون آورده شد، چنانکه فی المثل بدون چنین بررسیها، امروز جامعه دانش ایران خود ما نه به تاریخ میترائیسم

فراگیر خود آگاهی داشت و نه به تاریخ مانویت فراگیر خویش، و در مورد آیین زرتشتی کهن خود نیز آگاهی های بسیار کمتری از آن داشت که امروز به برکت بررسیهای دانشمندان غربی دارد، پیش از آنکه پژوهندگان شایسته ای این دانش ها را بار دیگر بـه خـود ایـران بازگردانده باشند.

بررسیهای گسترده اسلام شناسی، از آغاز قرن نوزدهم تا به امروز، یکی از رشته های اصلی این جنبش روشنگری بوده است، و حاصل آنها بیش از هزاران کتاب و رساله و مقاله ای است که در این مدت بطور مستقل یا در نشریات تخصصی جهان غرب از جانب پژوهشگران مختلف به زبانهای مختلف بچاپ رسیده اند. بدیهی است که همه این آثار از نظر اعتبار و اصالت در یک سطح نیستند، کتابها و مقالاتی از آنها از درجه اعلای اعتبار برخوردارند و کتابها و مقالات دیگری از اعتباری کمتر، و دسته سومی اصولاً ارزش علمی قابل قبولی ندارند.

در نگارش کتاب حاضر، من کوشیده ام تا از حد و مرز کتابهای «کلیدی» شناخته شده دو قرن نوزدهم و بیستم جهان غرب فراتر نروم تا جز کالای «دست اول» به خوانندگان خود تحویل نداده باشم. بهمین جهت، برای تسهیل کار آنان در مراجعه های احتمالی شخصی، در آغاز همین کتاب فهرستی جداگانه از یکصد کتاب «کلیدی» را با توضیحاتی کوتاه در باره هرکدام از آنها در اختیار آنان گذاشته ام. فهرستی مشبروحتر از دیگر کتابهایی را که درین باره مورد مراجعه من بوده اند، در کتابنامه پایانی بخش دوم همین کتاب خواهید یافت.

آنچه در کتاب حاضر ارائه کرده ام، فشرده ای از همه این بررسیها و ارزیابی ها است، و با خواندن آنها خواهید دید که این کار کاری واقعاً ضروری بوده است، زیرا پژوهندگان این بررسیها، صرفاً با استناد به خود قرآن، انگشت بر واقعیتهایی نهاده اند کـه هیچیک از محققان و مفسران خود جهان اسلام، در طول قرون، نخواسته یا به احتمال قویتر امکان نیافته اند تا بر آنها انگشت گذارند.

www.kavehroom.com

حق ناشناسی است اگر سهم بزرگ کسانی از پیشگامان جنبش روشنگری ایران نو، در طرح پرسشهایی از آن قبیل که در مورد نسل کنونی جامعه ما از آن سخن رفت، آنهم بسیار پیش از سالهای ما و در شرایطی عمیقاً دشوارتر از شرایط جهان پیشرو امروز ما، نادیده گرفته شود، زیرا این چنین پرسش ها را بیش از ۱۵۰ سال پیش فتحعلی آخوندزاده در «مکتوبات» خود بمیان آورده بود که:

«به تکلیف سعد وقاص اسلام را قبول کردیم تا در هر دو عالم به شادی و شاهی بوده باشیم. از عالم آخرت که هنوز خبری نداریم؛ ولی از عالم دنیا، آنچه واقع است این است که از هجرت تا این زمان به ایرانیان مصیبت هایی رسیده است که در هیچیک از صفحات دنیا خلق بدانگونه مصائب گرفتار نگردیده است. آیا لشکرکشی و خونریزی عربها را بگویم یا لشکرکشی و خونریزی غزنویان و سلجوقیان و اتابکان و خوارزمشاهیان و چنگیزیان و آل مظفر و تیموریان و غوریان و شیبانیان و چوپانیان و آق قویونلو و قره قویونلو و پادشاهان صفویه و خوانین افغانیه و افشاریه و زندیه و قاجاریه را، و علاوه بر اینان آنقدر ملوک الطوایف و صاحبان داعیه و خروج در گوشه و کنار مملکت را که به حساب نمیآید؟ نتیجه بشارتی که سعد وقاص داده بود این شد. و تازه تنها اهل ایران نیستند، خود عربها به چه روز رسیدند! حالا در دنیا گمنام تر و بدبخت تر از آنها کمتر طایفه ای میتوان یافت. پس چرا اسلام مایه سعادت ایشان نشد؟ الحال همه آنها گرسنه و برهنه، بی علم و بی هنر، در گوشه ای افتاده میمانند. هرگاه در بت پرستی باقی میبودند یحتمل به روزی رسیده بودند... حالا تو به من جواب بده که آیا در مدت این یکهزار و دویست و هشتاد سال ظهور اینهمه سلسله های سلاطین برای این ملت چه فایده ای داشت؟ و ملت ما چرا باید اینقدر ناتوان باشد که هر دد و دام از گوشه و کنار سر بلند کند و ملت ایران را دچار اینگونه بلیات نماید؟»[۱]

و اندکی پس از آخوندزاده، روشنگر پیشگامی دیگر، میرزا آقاخان کرمانی، در «سه مکتوب» خود خطاب به ملتش نوشته بود:

---

۱ ــ فتحعلی آخوندزاده در «مکتوبات»، چاپ آلمان، ۱۳٦۴

www.kavehroom.com

«ظاهراً خدا و پیغمبر و جبرئیل و تمامی ملائک دست به هم دادند و قسم خوردند که ترا از تخت شوکت و شرافت فرود آورند و بر خاک مذلت و فقر و مسکنت بنشانند. الحمدالله الذی صدقنا وعده. مشتی عرب بیابانی اجرای فوری این پیمان را بر عهده گرفتند. تخت پادشاهی و آبادی مملکت و امنیت و تمدن آن و تربیت و صداقت و شجاعت و کرامت طبیعت ترا بر باد فنا دادند. جوانان ترا اسیر کردند و زنانت را دستگیر. پیران و مغان و دبیران و موبدانت را مانند گوسفند سر بریدند و بر میدان مذلت هشتند. شهرهایت را خراب کردند و آبادیهایت را بیابان، و اموالت را به غارت بردند. مختصر ترا به آن روز سیاهی نشانیدند که وعده داده بودند، و چنان پریشانت کردند که شاید اگر دانشمندان بنی آدم دو هزار سال دامن همت به کمر زنند تا ترا از غرقاب هلاکت نجات دهند نتوانند.»[1]

* * *

در تاریخ همه مذاهب بزرگ، معتقدات سنتی ریشه دار و جاافتاده ای وجود دارند که در درازای قرون، هم برای پیروان خود این مذاهب و هم برای دیگران بصورت واقعیتهایی بیچون و چرا مورد قبول قرار گرفته اند. بخشی از این بیچون و چرایی طبعاً مربوط به ماهیت خود این آیین ها است که این معتقدات را مستقیماً با آسمان و با قوانین ثابت و ابدی آن پیوند میزنند، ولی بخشی دیگر مربوط بدین است که پیروان این مذاهب از روزی که زبان باز میکنند تا روزی که خاموش میشوند اصولاً چیزی در جهت خلاف این معتقدات سنتی نمیشنوند تا احیاناً تردیدی در باره اصالت آنها به خاطر راه دهند. و باوجود این دیر یا زود وقتی فرا میرسد که شواهدی مسلم نشان میدهند این معتقدات با همه ریشه دار بودن خود و با همه «آسمانی» دانسته شدنشان پایه های چندان استواری نداشته اند.

نمونه ساده ای از این واقعیت را در تورات میتوان یافت که در

---

۱ ــ میرزا آقاخان کرمانی در «سه مکتوب»، چاپ آلمان، ۱۳٦٦

www.kavehroom.com

طول قرون، از جانب یهودیان و از جـانب مسـیحیان، همـه کتابـهای ۲۴ گانه آن نوشته خود پیامبرانی دانسته میشدند که این کتابـها نـام آنانرا دارند، ولی بررسیهای مستند قرن روشنگری نشان داد که تقریبـاً هیچکدام از آنها نه توسط پیامبرانی نوشته شده اند که نامشان بر آنها نهاده شده است، و نه اساساً در زمان خود این پیامبران نوشته شده اند، بطوریکـه امـروزه بصـورت یـک واقعیـت مسـلم تـاریخی در هـر دائرة المعارف و دیکسیونر معتبری میتوان خوانـد کـه فـلان کتـاب تورات مربوط به فلان پیمبر، در عمل فلان مدت بعد از او نوشته شـده است، همچنانکه گاه میتوان خواند که اساساً موجودیـت چنیـن نبـی مورد تردید است، و اتفاقاً یکی از همین پیامبرانی که موجودیتشـان شدیداً مورد چنین تردیدی است مهمترین آنـها یعنـی خـود موسـی است.[1] موردی مشابه مورد انجیل عیسی است که همه مسـلمانان در طول قرون بر مبنای کتاب آسمانی خود آنرا کتـابی دانسـته انـد کـه همانند قرآن بر عیسی نازل شده است، در صورتیکه انجیل مسـیحیان نه یک کتاب واحد است، نه خود عیسی هرگز مدعی دریافت آن شـده یا از آن سخنی گفته یا اساساً تصوری از کتـابت آینـده آن را داشـته است. انجیلهای چهارگانه نیز توسط چهار نفری نوشـته شـده انـد کـه احتمالاً هیچکدام عیسی را بچشم ندیده اند، و تازه خـود ایـن چـهار انجیل نیز در بسیاری از موارد با یکدیگر نمیخوانند.

---

۱ ــ کتاب پر سر و صدایی بنام The Bible Unearthed نوشته استاد اسرائیلی Israel Finkenstein رئیس انستیتوی باستان شناسـی دانشـگاه تـل آویـو، و Neil Asher Silberman استاد آمریکایی و رئیس بخش تـاریخ مرکـز باسـتان شناسـی و مـیراث فرهنگی بلژیک که این روزها در امریکا انتشار یافته، براساس بررسیهای باستان شناسی پنجاه سال گذشته مدعی شده است که هیچیک از آنچه در عهد عتیق در بـاره پیغمـبران اسرائیل و ماجرای خروج قوم یهود از مصر و سابقه تاریخی اورشلیم آمده، اصـولاً وجـود خارجی نداشته و همه آنها ساخته و پرداخته گروه کاهنانی است که در قرن هفتم پیـش از میلاد از جانب یوشیا Josias پادشاه وقت سرزمین «یهودا» مأمور تدوین کتابی بمنظـور ساختن سابقه ای تاریخی و مذهبی برای قوم یهود شدند، و آنان بخشـهای مختلـف ایـن کتاب را از روی اسطوره ها و افسانه های کهن بین النهرین و مصـر و فنیقیـه و کنعـان گردآوری کردند و در کنار هم گذاشتند و مجموعه ای بنام تورات را بوجود آوردند.

در مورد قرآن و محمد، این پرسشها مطرح نیستند، زیرا که هم در وجود پیامبری بنام محمد از نظر تاریخی تردیدی نیست، هم تاریخ زندگی و فعالیت او تقریباً به روشنی معلوم است، و هم قرآن از زمان خود او وجود داشته و شناخته شده بوده است. در عوض، اگر چنین پرسشهایی مطرح نیستند، پرسشهای دیگری در ارتباط با محمد و قرآن مطرحند که در مورد تورات و انجیل مطرح نبوده اند و اهمیت آنها مسلماً کمتر از اهمیت پرسشهایی که در مورد تورات و انجیل مطرح شده اند نیست.

آنچه بخصوص در ارتباط با اسلام مطرح است، برداشت های مربوط به ضوابط زیربنایی دوران هزار و چهار صد ساله این آیین است، زیرا تقریباً همه این محققان بر این همداستانند که واقعیت های تاریخی این دوران با آنچه بطور سنتی در طول قرون در این باره روایت شده است و امروز نیز میشود تطبیق نمیکنند. از این دیدگاه، میبایید تاریخ واقعی اسلام را به دو بخش مجزا تقسیم کرد، که اولی شامل سالهای خود محمد است، و دومی شامل دوران ممتد بعد از محمد، و این دو دوران نه تنها هماهنگ با یکدیگر نیستند و در مسیر واحدی قرار ندارند، بلکه در بسیار موارد درست جهتی خلاف همدیگر دارند. این دوگانگی اصولی را (که بعداً در باره آن با تفصیل بیشتری گفتگو خواهیم کرد) میتوان چنین خلاصه کرد که در دوران ۲۳ ساله اسلام خود محمد، چه در سالهای سیزده گانه مکه و چه در ده ساله مدینه، وی همواره خود را رسولی از جانب خداوند برای هدایت قوم مشرک عرب به یکتاپرستی دانست، به همان صورت که پیش از او موسی برای یهود و عیسی برای نصاری فرستاده شده بودند، و در هیچ شرایطی صحبت از رسالتی جهانی برای خود بمیان نیاورد، زیرا اصولاً در هیچیک از آیینهای توحیدی سامی برداشت آیین جهانی و پیامبر جهانی جایی نداشت و این اندیشه ای است که برای آنها بکلی ناشناخته بود، منطق اصولی این هر سه آیین این بود که هر قومی میباید پیامبر خاص خود را داشته باشد، و این منطق نه تنها در آیین یهود بصورتی آشکارا نمودار است، بلکه در انجیل های آیین

www.kavehroom.com

مسیحیت نیز منعکس است که در آنها عیسی بارها رسالت خویش را منحصرا بازگردانیدن گوسفندان راه گم کرده اسرائیل به گله خود دانسته است. مورخ نامی قرن بیستم Arnold Toynbee که بحث جامعی را در «بررسی تاریخ» خود بدین موضوع اختصاص داده است توضیح میدهد که اندیشه جهانی کردن مسیحیت فقط بعد از مرگ عیسی توسط حواریونی پا گرفت که از سرزمین یهود به امپراتوری رم رفتند و در آنجا زمینه را در نزد توده های محروم و سرخورده جامعه اشرافی این امپراتوری برای نشر پیام انقلابی خود مساعد یافتند. با اینهمه قاطعانه ترین تأکیدها را در راستای این اصل پیامبری قومی و نه جهانی، در خود قرآن میتوان یافت، که در آن از آغاز تا انجام، به مناسبتهای مختلف و در آیات مختلف، تصریح شده است که خداوند برای هدایت هر قومی رسولی را از میان مردم همان قوم به نزدشان میفرستد تا آنانرا با زبان خودشان به راه رستگاری بخواند و از رفتن به راه شرک برحذر دارد. این قانون از نظر قرآن چنان قاطعیت دارد که در آن تصریح شده است که حتی برای قوم جن نیز قبلاً رسولی از خودشان فرستاده شده است (انعام، ۱۳۰)، و «اگر قرار بود ملائکه هم در زمین قرارگاهی داشته باشند در آنصورت خداوند بر آنان نیز فرشته ای را از میان خودشان به رسالت میفرستاد» (اسرا، ۹۵).

در آیات متعدد دیگر در همین قرآن، تصریح شده است که محمد پیامبری است که از میان قوم عرب به رسالت برای این قوم فرستاده شده است. در دو آیه از قرآن با صراحتی باز هم بیشتر، این رسالت دعوت مردم ام القری و پیرامون آن به توحید و ترک بت پرستی اعلام شده است (شوری، ۷ و انعام، ۹۳).

خود قرآن نیز چنانکه در آیاتی متعدد بر آن تأکید نهاده شده است از این رو به زبان عربی نازل شده است که درک آن برای قوم عرب ممکن باشد. در یکی از این آیات تصریح شده است که اگر قرآن به زبانی عجمی فرستاده نشده، برای این است که کتابی برای عرب است و نه عجم (فصلت، ۴۴).

www.kavehroom.com

در خطبه معروف حجة الوداع که پیامبر اندکی پیش از درگذشت خود در ذی الحجه سال ۱۰ هجری خطاب به ده ها هزار نفر از همراهان آخرین سفر حج خود ایراد میکند، وی با تذکر نهایی بخشی از مهمترین قوانین اسلام، بطلان کلیه خونهایی را که در دوران جاهلیت ریخته شده اعلام میدارد، مکه را شهر حرام میخواند و خونریزی در آنرا ممنوع میکند، مال و جان مسلمانان را بر یکدیگر حرام میکند، گرفتن ربا را بهر صورت که باشد تحریم میکند، سنت نسئی را که بموجب آن اعراب برای تطبیق دادن دهم ذیحجه (روز حج) با سال خورشیدی یازده روز به سال قمری میافزودند نفی میکند و ماههای قمری را تنها تقویم مجاز اسلامی میشمارد، بر حرمت چهار ماه رجب و ذیقعده و ذیحجه و محرم که در طول آنها جنگ و خونریزی ممنوع است تأکید میگذارد، و پس از یک سلسله اوامر و نواهی دیگر، با استناد به سومین آیه سوره مائده که «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» اعلام میدارد که او در این روز رسالت خود را با کامل کردن دین اسلام و شمول آن بر همه مسلمانان بانجام رسانیده است، و خدا را از این بابت شکر میگوید، بی آنکه در سرتاسر این خطبه بسیار مهم سخنی از اینکه میباید این دین از راه جهاد به بیرون از سرزمین عرب نیز گسترش یابد بمیان آید، کمااینکه در آیه خود قرآن نیز چیزی در این زمینه گفته نمیشود، در صورتیکه اگر چنین قراری در میان میبود، محمد در مهمترین خطبه دوران رسالت خود نمیتوانست آنرا نادیده بگیرد و اسلام را به کمال رسیده و نعمت خداوند را بر مسلمانان تمام شده و رسالت خود را انجام یافته اعلام کند.

....

بخش دوم تاریخ اسلام، یعنی اسلام بعد از محمد، دورانی است که اسلام نه به عنوان یک دین، بلکه تنها به عنوان یک ابزار تبلیغاتی برای مشروعیت دادن به جهش جهانگشایی و غنیمت گیری عرب از جانب دستگاه خلافت به کار گرفته میشود، و

www.kavehroom.com

ریشه این تحول اصولی را میباید در عصیانی جست که بلافاصلـــه پس از درگذشت محمد تقریباً سراسر عربستان را فـــرا گرفـت و در تاریخ اسلام از آن به نام «رده» یاد میشود، و در کتاب حاضر فصل مستقلی بدان اختصاص داده شده است.

....

واقعیتی که عموم پژوهشگران تاریخ اسلام بر آن همداســـتانند این است که محمد پیش از مرگ نابهنگام خویش هیچ رهنمودی، نـــه کتبی و نه شفاهی، در باره برنامه های آینده برای جانشینان خویـــش نگذاشته بود، زیرا که بیگمان هنوز احتمال مـــرگ نزدیکـــی را بـــرای خویش نمیـــداد. ولـــی خـــروج غـــیرمنتظره او از صحنـــه، راه را بـــر عصیان ها و ارتدادهای سراسری که باحتمال بسیار در صورت زندگـی وی امکانی برای بروز آنها در پیش نمیآمد گشود و دستگاه خلافتـــی که با شتاب و از طریق بند و بست ها و بده و بستانهای اضطراری بـــه جانشینی او نشسته بود خود را ناگهان با خطر سقوطی حتمی روبـــرو یافت که تنها با نیروی نظامی و با سرکوبگریهایی بســـیار بیرحمانـــه توانست از آن جلوگیری کند. ولـــی همیـــن مـــاجرای خونیـــن بدیـــن جانشینان فـــهماند کـــه اگـــر تدبـــیری بـــرای فرونشـــاندن نارضـــایی بادیه نشینان مغلوب شده اندیشیده نشود، خطر آنکه عصیان آنان هر لحظه از سر گرفته شود همچنان بـــاقی خواهـــد مـــاند. راه آزمـــوده شده ای که در این مورد برای اینان وجود داشت این بـــود کـــه شـــور جنگجویی و بخصوص عطش غنیمت طلبی و غارتگری ســـنتی ایـــن بادیه نشینان ناآرام را به جایی در بیرون از مرزهای سرزمین خشک و بی آب و علف خودشان منحرف کنند، تا از این راه هم آنـــان را بـــه غنیمت های مورد دلخواهشان برسانند و هم آرامش داخلی را بـــرای خلافت نوخاسته محفوظ نگاه دارند. غارتگریهایی که بدین ترتیب در خاک همسایگان مستقیم عرب صورت گرفت، نخست با سلسـله ای از شبیخون ها و زد و خوردهای کوچک در مرزهای ایران آغاز شد کـــه هرچند پیش از آن نیز کم یا بیـــش ســـابقه داشـــت، ولـــی ایـــن بـــار همبستگی بیشتر غارتگران و ضعف فراوانتر غارت شـــدگـــان ابعـــاد

www.kavehroom.com

تازه ای بدانها بخشید، و همین سلسله شبیخون ها و غارتها بود که در طول چند سال، چنانکه به تفصیل در «سالنامه های اسلام» Leone Caetani مورد ارزیابی قرار گرفته است، سر از جنگهای تمام عیاری بنام قادسیه و جلولاء برآورد، و خرده غارتگریهای سنتی به بزرگترین غنیمت گیری همه تاریخ اعراب، یعنی تاراج بیدریغ تیسفون و گنجینه های افسانه ای آن منجر شد که طبق افسانه ای از جمله آن افسانه هایی که بعداً ساخته شد، محمد در زمان زندگی خود تصرف آنها را به مؤمنین خویش وعده داده بود.

* * *

بسیاری از محققان متذکر شده اند که برخلاف آنچه خود دستگاه خلافت ادعا کرد و بعداً در جریان عمل از جانب تقریباً همه کارگردانان دستگاه بر آن تأکید نهاده شد، منطق شمشیر منطق بنیادی اسلام نبوده بلکه یک منطق تاکتیکی و آنهم برای مدت زمانی معین بوده است، زیرا در ۱۳ سال اول رسالت محمد در هیچیک از آنچه در مکه توسط وی گفته و نوشته شد مطلقاً صحبتی از شمشیر و جنگ بمیان نیامده است. در آن بخش از قرآن نیز که به این مدت مربوط میشود و بخش مکی قرآن شناخته شده است، با آنکه ٨٦ سوره از سوره های ١١۴ گانه قرآن یعنی بیشتر از سه چهارم تمام سوره ها و ۴٦١٧ آیه از ٦٢٣٦ آیه کلی قرآن، یعنی بیشتر از هفتاد درصد همه آیه ها را شامل میشود، حتی یکبار از آن شمشیرکشی که بعدا مأموریت مقدس سعدبن ابی وقاص در حمله به ایران دانسته شد سخنی آورده نشده است. تنها در بخش دیگر قرآن یعنی بخش مدنی آن است که صحبت از قتال و گردن زدن و دست و پا بریدن بمیان آمده است، و این بخش که تنها سه دهم سوره ها و آیه های قرآن را شامل میشود بخشی است که عمدتاً به مبارزات جامعه نوپای اسلامی با دشمنان قریشی این جامعه و قبایل متحد این قریشیان اختصاص دارد. در باره این چرخش بنیادی از موعظه به شمشیر و از «لااکراه فی الدین» به «اقتلوهم حیث ثقفتموهم» در

www.kavehroom.com

شرایطی که وضع جامعه آنروزی عربستان چنین تحول ناخوشایندی را بصورتی الزامی درآورده بود، بررسیهای فراوانی توسط پژوهشگران صورت گرفته که فشرده هایی از آنها در فصول بعدی کتاب حاضر منعکس شده است و در این صفحات محدود نه جای آن است و نه ضرورتی که جداگانه بدانها اشاره شود. آنچه بعکس میباید مورد تذکر خاص قرار گیرد این است که همه آنچه در سوره های مدنی قرآن در ارتباط با این شمشیرکشی ها و قتال ها آمده است مربوط به جنگهای شخص پیامبر در سالهای مدینه است و هر آیه ای از آیات ۳۱ گانه ای که بدین قتال ها مربوط میشود با جنگ مشخصی، و در همه شرایط با حضور شخصی محمد در آن جنگ در مقام رهبر و گرداننده آن ارتباط دارد، و شمول آن بر جنگهای جهانگشایانه بعد از محمد، مغلطه ای عمدی است که در تعبیر و تفسیر این آیات انجام گرفته است تا این شمشیرکشیهای تهاجمی را از مشروعیتی که میتوانسته است به شمشیرکشیهای غالباً تدافعی دوران خود محمد تعلق گیرد برخوردار سازد. در این مورد که آیه های قتال قرآن در دوران مدینه عمدتاً جنبه دفاعی دارند و نه تهاجمی، یعنی بیشتر به دفاع جامعه مسلمانان از خود در برابر حملات تهاجمی قریشیان مربوط میشوند تا به تهاجم خود مسلمانان، بخصوص بررسی جالبی را توسط Sir Thomas Arnold در کتاب Preaching of Islam او میتوان یافت.

ولی آنچه در این مورد از نظر ایران و تاریخ اسلامی آن مهمتر است این است که به هر حال آنچه در این دوران در داخل عربستان انجام گرفته است، خوب یا بد، به خود جزیرة العرب و به مبارزات درونی آن مربوط میشود، و اصولاً به ایران ما ارتباطی ندارد تا در باره آن نیازی به بحث و بررسی در پیش آید، زیرا این ارتباط فقط از آنروز آغاز شد که جانشینان خودخوانده محمد به طمع «خزائن کسری» شمشیر تیز کردند و پای آن اسلامی را که در اصل به عرب و به شبه جزیره عربستان مربوط میشد به ایران و به متصرفات بیزانس کشاندند.

www.kavehroom.com

و تازه این «رزمندگان اسلام» اساساً پیام ناشناخته ای نداشتند که برای مردم زرتشتی یا مسیحی ایران و بیزانس بهمراه بیاورند، آنهم در شرایطی که بـه ارزیابی مشروح Caetani اکثریت عظیم این بادیه نشینان خودشان هنوز مسلمان نبودند، و شمار اندکی از آنان نیز که ادعای مسلمانی داشتند از آئین نو فقط این را میدانستند که بجای خدایان دروغین زمینی خدای ناپیدای واحدی را بنام الله به خدایی بشناسند که جایش در بتکده کعبه نیست و در آسمان است، و تنها چیزی که اینان از قرآن او میشناختند شعار بسم الله الرحمن الرحیم بود، زیرا این کسانی که همگی بیسواد بودند اساساً توانایی خواندن قرآن را نداشتند، و بفرض آنهم که داشتند، هنوز قرآن بصورت مدون در نیامده بود تا در دسترس آنان گذاشته شود.

و همین اسلام سفارشی شمشیر و غارت بود که چهارده قرن تمام بر جهان اسلامی سایه گسترد، بی آنکه از معنویت و فضیلتی که از همان آغاز از آن دریغ شده بود در دورانهای بعدی این چهارده قرن نشانی پدیدار شود. درست بالعکس در تمام این ۱۴۰۰ سال، از جانب همه خلافتهای عرب و ترک، و همه دیگر حکومتهای مملوک و چرکس و ارنائوت و وهابی جهان اسلامی، و همه بیضه داران بزرگوار دین، چه در بخش تسنن و چه در بخش تشیع آن، کوششی پیگیر در حفظ و تقویت همین اسلام نااصیل مبذول شد، زیرا منافع ریاست طلبی و سودجویی همه آنان تنها با چنین برداشتی از اسلام تأمین میشد. و بنام همین اسلام «سفارشی» شمشیر و غارت بود که در درازای ۱۴۰۰ سال، امپریالیسم های ویرانگر عرب و ترک و غز و سلجوقی و مغول و تاتار و قزلباش و ترکمن، یکی بدنبال دیگری در ایران زخم خورده ما شمشیر کشیدند و کشتند و چشم درآوردند و همه اینها را اجرای احکام «اسلام ناب محمدی» نامیدند.

* * *

ایران کهن ما، نخستین و بزرگترین قربانی امپریالیسم بیابانی تازه نفسی بود که خلافت عرب بر آن رنگ سبز مذهب زده بود، اما رنگ واقعی آن، مثل همه امپریالیسم های دیگر رنگ خونهائی بود

www.kavehroom.com

که شمشیرهای بادیه نشینان سعد وقاص را رنگین کرد.

در همه این ۱۴۰۰ سال، غارتگرانی که یا از بیابانهای خشک جنوبی آمده بودند و یا از استپ های سرد شمالی، و وجه مشترک جملگی آنها چادرنشینی و بی فرهنگی و راهزنی بود، خون مردمی را که یکی پس از دیگری به اسارت گرفتند ریختند و مالشان را بردند و اصالت روح و اندیشه آنان را به چالش گرفتند. تراژدی کشاکش هزار و چهار صد ساله فرهنگ باروری که روزگاری بر ستایش زندگی و بر سازندگی و آفرینندگی بنیاد نهاده شده بود و بدست اینان تبدیل به فرهنگ مرگ و عزای روضه خوانان و بهشت زهراسازان شد، با فرهنگ غیرایرانی عرب و ترک و قزلباش، از تلخ ترین تراژدیهای تاریخ ایران و همه تاریخ جهان است، زیرا احتضار دردناک فرهنگ والائی است که اگر هم هنوز نفسی برایش باقی مانده است، توانی برایش باقی نمانده است.

مسلماً خود ملت ما نیز سهم خویش را در این تراژدی آفرینی بر عهده دارد، زیرا بیعدالتی های اجتماعی و تبعیضات طبقاتی و بخصوص خودخواهی ها و قدرت طلبی های آخوندان زرتشتی بود که به تعبیر Clément Huart مورخ نامی آغاز قرن بیستم اروپا، در خانه را بروی دزدان باز گذاشت. ولی گناه یک صاحبخانه در بازگذاشتن در خانه اش، بهرحال چیزی از گناه دزدانی که به تاراج خانه میآیند نمیکاهد. اگر جز این بود بر هیچیک از غارتگران شناخته شده تاریخ جهان، آتیلاها، چنگیزها، محمود غزنوی ها، تیمورها، نادرها و بسر conquistador های اسپانیائی و دیگر بنیانگذاران امپراتوریهای مستعمراتی کهن و نو نیز جای ایرادی نبود، زیرا که تقریباً همه آنها از باز بودن درهای خانه قربانیان خویش بهره گرفتند.

منافع مشترک همه کارگردانان تاریخ جهان اسلامی، از امیرالمؤمنین های ۱۴۴ گانه عرب و ترک آن که خود را جانشینان بلاعزل پیامبر عرب خواندند، تا پادشاهان و نیمچه شاهان و امیران و ایلخانان و اتابکان و ممالیکی که در طول ۱۴۰۰ سال بر این جهان پهناور حکم راندند و ده ها هزار بیضه دار بزرگ و کوچک دین که به

www.kavehroom.com

تعبیر صائب تبریزی بزرگی عمامه و قطر شکم را در جـای فضیلـت نـاموجود گذاشـتند و سراسـر تـاریخ اسـلامی را بصـورت یـک سوپرمارکت دین فروشی و ریا و دروغ و تقریباً همیشه آمیختـه بـا خون و مرگ و اختناق درآوردند، در همه این دوران بر این تمرکز یافته است که همه این شمشیرکشی ها و غارتگریها و دکانداریهای دیـن را بحساب آن اسلام ناب محمدی گذارند که احتمالاً خود محمـد حتـی تصوری از آنرا نیز نکرده بود، همچنانکه همه جنایتهای دو هزار ساله کلیسای مسیحیت بحساب آن ژنده پوش ساده دلی نهاده شد که حتـی از شنیدن کلمه شمشیر نیز نفرت داشت.

رسالت ایران ما در همه تاریخ اسلامی خودش «نه» گفتن بدین فریبکاری ۱۴۰۰ ساله از همه راههای ممکن بوده است. امروزه نـیز رسالت درهم شکستن این حلقه دوزخی، بیش از هر بخش دیگر ایـن جهان اسلامی بر عهده نسل جوان همان کشوری است که شـوم تریـن آزمایش عصر حاضر این جهان، در کمتر از سه دهـه پیـش، بدسـت نسل پدران آن انجام گرفت.

کتابی که اکنون بدست شما میرسد، در هزار و چهار صدمیـن سالروز نبردی بنام جنگ نهاوند تألیف شـده اسـت کـه عـرب آنـرا فتح الفتوح نامید، زیرا در این جنگ نه تنها بر شاهنشاهی ساسانی، بلکه بر نیمی تمام از تاریخ ایران ــ و پرشکوه ترین و سرفرازترین نیمه آن ــ نقطه پایان گذاشته شد. چه بهتر که نقطه پایـانی یـک اسـلام تقلبی نیز، که نه بدست خـود بنیـانگذار ایـن آییـن بلکـه بدسـت سیاست بازان جانشین او، و نه بصورت یک مذهـب بلکـه بصـورت سرپوش استعماری یک امپریالیسم چماقدار ساخته و پرداخته شد، در چنین سالروزی نهاده شود، یا لااقل زمینه آماده تری برای نهاده شدن چنین نقطه پایانی فراهم آید.

مفهوم این سخن مسلماً این نیست که بر خود آیین اسلام نـیز در جامعه ما نقطه پایان گذاشته شود، زیرا کـه چنیـن سـخنی نـه منطقی است، نه واقع بینانه است و نه قانونی است. داشتن یا نداشتن مذهب، و آزادی انتخاب مذهب، از حقوق بی گفتگوی هر فرد بشـری

www.kavehroom.com

است، و اصلی است که در اعلامیه حقوق بشر، یعنی در پیشرفته ترین منشور تاریخ تمدن انسانی به صراحت بر آن تأکید نهاده شده است، هر چند که در کشور خود ما، بسیار پیش از آن، در فرمان شاه بزرگ هخامنشی بهمین صورت بر آن تأکید نهاده شده بود. هیچ مجوزی سیاسی یا ایدئولژیک نمیتواند داشتن یا نداشتن مذهبی را به کسی تحمیل کند، زیرا این امری کاملاً شخصی است که به رابطه معنوی انسان با خدای او مربوط میشود. آنچه واقعاً مطرح است این است که از این حق بهمانقدر که آزادانه استفاده میشود، آگاهانه نیز استفاده شود، و این چیزی است که در هیچیک از ادوار ۱۴۰۰ ساله شمشیرکشی و چماقداری تازیان و ترکان در ایران ما، حتی یکروز و حتی یکبار هم رعایت نشده است. اسلامی که بتواند در پایان چهارده قرن اختناق مذهبی به جامعه فردای ما عرضه شود، این بار، و برای نخستین بار در چهارده قرن، میبایدصورت یک مذهب داشته باشد و نه صورت یک ابزار سیاست و غارت، و نه در رویارویی با جهان دانش، بلکه در هماهنگی با آن و بعنوان مکمل معنوی مورد نیاز آن، درست بهمانصورت که اکنون مسیحیتَ به زادگان جهان غرب عرضه میشود.

بگذاریم اسلام سیاسی چماقداری که پس از چهارده قرن میداناری، و با همه دست بریدنها و سنگسارها و حد زدن ها و تعزیرهایش جز موضع حقیرانه جهان سومی با توشه های گران فقر و جهل و بیماری و فساد و عقب ماندگی چیزی برای بیش از یک میلیارد پیروانش به همراه نیاورده است با جبر تاریخ به فراموشخانه همین تاریخ سپرده شود تا برای همین اسلام امکان آن فراهم آید که این بار در صورت یک مذهب و در تطبیق با الزامات انکارناپذیر تمدن و فرهنگ بشری، پا به میدان گذارد.

* * *

در باره همه آنچه در این فصل «سرآغاز» خواندید، در صفحات آینده کتاب توضیحات خیلی مبسوط تری خواهید خواند که همه آنها به همان شیوه کتاب «تولدی دیگر» بر مبنای بررسیهای

www.kavehroom.com

دویست ساله پژوهشگران سرشناس جـــهان غـرب، و در عیـــن حـال نوشته های خود مورخان و مفسران جهان اسلامی نوشته شده اسـت و من جانبگیری خاصی از طرف خـــودم در مـورد هیچیـک از آنـها نکرده ام. ولی، برای پاسخگویی به خواست بسـیاری از خواننـدگـان «تولدی دیگر» که مؤکداً نظر خود مرا نیز در باره مسائل طرح شـده خواستار شده اند، و در عین حال از این نظر که واقعاً در ایـن مـورد برای خود احساس وظیفه میکنم، فصل پایانی کتاب حاضر را بخلاف سایر فصول آن به گفتگویی دوجانبـه میـان خـودم و خواننـدگـانم اختصاص داده ام، برای اینکه نظرات شخصی خویش را ــ که حـاصل مطالعات و بررسیها و ارزیابی های سـالیان دراز مـن اسـت ــ بـا صراحت و صداقتی که هـم خواسـت مـن و هـم مسـلماً خواسـت خوانندگان من است، بدون توجه به اینکه بیضه داران دسـتاربند یـا بی عمامه دین در ارتباط با آن چه خواهند گفت و چه خواهند کـرد، با آنان در میان گذاشته باشم، بی آنکه بهیچ صورت قصد قبولانـدن پندارهای شخصی خودم را بدانان ــ که مسلماً هیچکدامشان کمتر از من «بالغ و رشید و عاقل» نیستند ــ داشته باشم..

www.kavehroom.com

فهرستی از یکصد کتاب «کلیدی» جهان خاورشناسی در ارتباط با محمد، اسلام، قرآن و جهانگشایی عرب
که در تدوین کتاب حاضر مورد استناد قرار گرفته اند*

چنانکه در فصل سرآغاز گفته شد، از آغاز قرن نوزدهم تا پایان قرن بیستم کتابهای تحقیقی فراوانی در ارتباط با تاریخ مذاهب بطور کلی، و با آیین های مختلف این تاریخ بطور خاص (آیین های اساطیری، یهودی، مسیحیت، اسلام، زرتشتی، بودائی، برهمائی، میترائی، مانوی و...) در جهان غرب منتشر شده اند که شمار کلی آنها به چند هزار میرسد. از نظر نسبی، شمار کتابهای مربوط به مذاهب بزرگ، بهمان نسبت شماره پیروان این آیین ها، در درجه اول به جهان مشترک «یهودی ـ مسیحی» و در درجه بعد به جهان اسلام تعلق دارند.

همه این کتابها طبعاً دارای ارزش علمی و تحقیقی یکسانی نیستند، و بطور کلی در هیچ مورد شمار آثاری که جنبه «کلیدی» دارند، یعنی درهای تازه ای را بروی تحقیقات و آگاهی های مربوط به آیین های مورد ارزیابی گشوده اند از ارقام معدودی فراتر نمیرود. شاید نیازی بدین تذکر نباشد که مراد از این پژوهشها و ارزیابی ها، آنهایی هستند که صرفاً بصورت علمی و تحقیقی، بدون جانبگریهای عقیدتی یا عاطفی تعصب آمیز و جزمی و در خط کلی دانش عصر روشنگری توسط دانشمندانی انجام گرفته اند که تمدن امروزی ما، در آغاز هزاره سوم، دیدگاههای پیشرفته خویش را در همه زمینه ها، و جدا از دیدگاههای سنتی گذشته، مدیون آنها است.

تا آنجا که به موضوع کتاب حاضر مربوط میشود، در اینجا فهرستی از یکصد کتاب «کلیدی» مربوط به بررسیهای دویست ساله

---

* فهرست دیگر منابعی را که در نگارش کتاب حاضر مورد مراجعه بوده اند در کتابنامه پایانی کتاب خواهید یافت.

www.kavehroom.com

جهان غرب را که دنیای دانش امروز از طریق دانشگاه ها و آکادمی ها و سازمانهای علمی و تحقیقی خود بر اعتبارشان صحه نهاده و آنها را مورد استناد و مراجعه دائمی خود قرار داده است، برحسب تقدم و تأخر تاریخ انتشار آنها و با توضیح کوتاهی در باره محتوایشان نقل میکنم تا کار مراجعه به اصل این مراجع را برای خوانندگان علاقمندی که مایل به چنین مراجعه ای باشند آسان تر کرده باشم.

در این راستا تذکر این نکته را ضروری میدانم که متأسفانه جای کتابهای ارزشمندی که در این زمینه توسط پژوهشگران برجسته روسی نوشته شده اند در این فهرست خالی است، زیرا خود من بـا زبان روسی آشنا نیستم و این کتابها نیز غالباً به زبانهای غیرروسی ترجمه نشده انـد، ولی میتوانم از جملـه ایـن آثـار از «محمد و ریشـه هـای اسـلام » M.N. Petrov ، «محمد» Soloviev . و بخصوص از سـه کتـاب «منـابع تاریخ محمد» و «تاریخ آیین اسلام» و «تاریخ اعـراب» A.E. Krymskii محقق سرشناس آغاز قرن گذشته روسیه که در عین حال مترجم بخشی از قرآن نیز بود ، و از ترجمه و تفسیر متن کامل قرآن به زبان روسـی توسـط Yu. Krachkovskii در سالهای دهه ۵۰ اتحاد شوروی (کـه پـس از مـرگ مترجم آن بچاپ رسید) نام ببرم. اثر محقق معاصر روسـی E.A. Belyaev بنام «اعراب، اسلام و خلافت عرب در قرون وسطی» که ترجمه انگلیسـی آن در لندن و نیویورک بچاپ رسیده در فهرست حاضر منظور شـده اسـت. از دو اثر جامع دیگر از پژوهشگران سرشناس معاصر روسی بنام «اسـلام در ایران» نوشته U.P. Petrushevskii و «تاریخ ایران از دوران باسـتانی تـا سده هجدهم» اثر دسته جمعی چند خاورشناس روس که فصـل جـامعی از آن (نوشته A.U. Yakubovskii) به ایران و اسلام اختصاص دارد ترجمه های خوبی به فارسی توسط کریم کشاورز در سالهای پیش از انقلاب در تـهران منتشر شده اند که شاید تنها نقطه ضعف آنـها حواشـی جانبگیرانـه ای باشد که از دیدگاه یک شیعه متعصب بر اظـهارنظرهای صرفـاً علمـی و تحقیقی پژوهشگرانی مارکسیست افزوده شده است.

* * *

پیش از آنکه فهرست این یکصد کتاب «کلیدی» را نقل کنـم،

www.kavehroom.com

لازم میدانم بصورتی اختصاصی به معرفی اثــری واقعــاً اســتثنایی از میان آنها بپردازم که از آغاز انتشار خود در نخســتین ســالهای قــرن بیستم تا به امروز تقریباً به اتفاق آراء از جانب دانشمندان خاورشــناس غربی، معتبرترین اثر جهان خاورشناسی در رشته مطالعــات اســلامی شناخته شده است، هر چند که متأسفانه، هم به علت حجم زیاد خــود و هم بمناسبت نامأنوس بودن نسبی زبان ایتالیایی، در ایران مــا تقریبــاً بکلی ناشناخته مانده است. این اثر، دوره ده جلــدی Annali dell'Islam تألیف پرنس Leone Caetani ایتالیایی است که در طول بیست و دو سال (۱۹۰۴-۱۹۲٦) در شهر میلان به چاپ رسیده و چاپ تازه ای نــیز از آن در سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۷٦ همزمــان در هیلدســهایم آلمــان و در نیویورک منتشر شده است.

لئونه کائتانی (۱۸٦۹-۱۹۳۵) عضو یکی از خانواده های کهن و بسیار سرشناس ایتالیایی است که از قرن دوازدهم مسیحی بــه بعــد همواره در صحنه سیاسی و اجتماعی این سرزمین حضور مؤثر داشــته است. پدر او شهردار رم و سناتور و وزیر امور خارجــه ایتالیــا بــود و خودش عنوان های پرنس «تئانو» و دوک «سرمونه تا» را داشت، ولــی خیلی زود از سیاست کناره گرفت تا خود را وقف فعالیتهای فرهنگــی بخصوص در رشته خاورشناسی کند که مورد علاقه خاص او بــود. در دوران تحصیلی خود هفت زبان از جمله فارســی و عربــی را آموخــت. سفرهای متعددی به ایران و هند و مصر و سوریه کرد و در طول ســالها یکی از بزرگترین کتابخانه های شرقی را در اروپا برای خود فراهم آورد که در آخرین سالهای زندگانیش آنرا به فرهنگستان ایتالیا Accademia nazionale dei Lincei اهدا کرد، و همزمان با آن انســتیتوی مطالعــاتی بزرگی را بنام بنیاد کائتانی بمنظور کمک به ادامه مطالعات اســلامی در این فرهنگستان با سرمایه شخصی خود تأسیس کرد که توضیحــات مربوط بدان را در کتابی که خاورشناس دیگر ایتالیایی گــابریلی بنــام «بنیاد کائتانی برای مطالعات اسلام شناسی» La Fondazione Caetani per gli studi musulmani (رم، ۱۹۲٦) منتشر کرده است میتوان یافت.

کائتانی از سال ۱۹۰۰ تا هنگام درگذشت خود آثــار تحقیقــی

www.kavehroom.com

متعددی در ارتباط با جهان اسلام بچاپ رسانید که همه از معتبرترین کتابهای نوع خود بحساب آمده اند، ولی بزرگترین کار او چنانکه گفته شد، تدوین Annali dell'Islam است که در آن به شیوه تاریخ طبری و تاریخ های مشابه آن، وقایع تاریخ اسلام از سال اول هجری بصورت سال به سال و در حد اعلا تحقیقی، بدون جانبگیری های موافق یا مخالف مذهبی مورد بررسی و ارزیابی قرار گرفته است. انتشار این مجموعه از همان نخستین جلد آن که در آن نزدیک به یکهزار صفحه تنها به تاریخ سه ساله نخستین هجری اختصاص داده شده بود از نظر وسعت بیسابقه تحقیقاتی آن و فراوانی مراجع و اسناد و نحوه تازه ارزیابی های اجتماعی آن و بخصوص آنچه جهان خاورشناسی غرب آنرا «بازسازی تاریخی» نام داده ستایش یکپارچه دانشمندان شرق شناس اروپا و امریکا و در درجه اول اسلام شناسان آنها را برانگیخت. از آن تاریخ ببعد هر چند سال یکبار جلد تازه ای از این سالنامه ها منتشر شد، بطوریکه تا سال ۱۹۲٦ ده جلد کامل از این مجموعه بچاپ رسیده بود.

بموازات انتشار این «سالنامه» ها، کائتانی کتاب مشابه دیگری را بنام Chronographia islamica از سال ۱۹۱۲ ببعد در پاریس منتشر کرد که شامل تاریخ سال به سال کلیه سرزمینهای اسلامی با جنبه تحلیلی کمتر ولی با توجه بیشتر به جنبه تاریخی وقایع بود و از سال اول تا سال ۱۳۲ هجری (٦۲۲ تا ۷۵۰ مسیحی) را دربر میگرفت. از سال ۱۹۱۳ دست به انتشار مجموعه ای سومین از این نوع با عنوان Chronografia generale dell'Oriente musulmano (گاهشماری عمومی شرق اسلامی) زد که جلد اول آن وقایع سالهای ۱۳۳ تا ۱۳۴ هجری را شامل میشد، و عملاً مکمل مجموعه دیگری با عنوان Studi di storia orientale (پژوهش هایی در تاریخ مشرق زمین) بود که دو جلد اول و سوم آن در سالهای ۱۹۱۱ و ۱۹۱۴ در میلان بچاپ رسید. در سال ۱۹۲۳ کائتانی با همکاری Gabrieli چاپ دائرة المعارف عظیمی را بنام Onomasticon Arabicum (بررسی در اسامی خاص عربی) در رم شروع کرد که جلد اول آن با آنکه بیش از

www.kavehroom.com

یکهزار صفحه داشت تنها بخشی از حرف A را شامل میشد، ولی عمر هیچیک از این دو نفر به ادامه این اثر غول آسای تازه کفاف نداد.

کائتانی در دوران زندگی و پس از مرگ خود مورد احترام فراوان مجامع علمی جهان عرب و بخصوص کشور مصر مرکز فرهنگی این جهان بود و بخشهای متعددی از آثار او در آن کشور ترجمه و چاپ شده است. چندین بار نیز وی سخنرانیهایی در دانشگاه های مصر ایراد کرد.

در باره اثر اصلی او (Annali) دائرة المعارف ایتالیا Enciclopedia italiana چنین مینویسد: «کائتانی در این مجموعه عظیم، اضافه بر نقل کامل منابع مورد استناد خود در هر مورد، در باره همه آنها به ارزیابی های جامعی نیز میپردازد و بسر مبنای این ارزیابی ها در موارد مختلف مراحل گوناگون تکوین و تکامل آیین اسلام را بصورتی که غالباً غیر از برداشتهای سنتی آنها است بازنویسی میکند. در مقام یک منقد دقیق و سختگیر، اصالت بخش اعظم از روایاتی را که از دیدگاه او بسیار بعد از محمد در باره دوران اولیه زندگانی پیامبری او ساخته شده اند مورد انکار قرار میدهد و بموازات آن نقش عامل مذهب را در جهانگشایی های اعراب بسیار کمتر از آن میداند که مورخان مسلمان مدعی آن شده اند. بخصوص وی برای سنت بسیار کهن مهاجرتهای ملل سامی در طول تاریخ (کلدانیان، بابلیان، اکدیان، آشوریان، فنیقیان، سریانیان، یهودیان، فلسطینیان) از زادگاه مشترک خود در عربستان به سرزمینهای پهناور و حاصلخیز خاورمیانه و خاور نزدیک با انگیزه های اقتصادی اهمیتی اساسی قائل است، زیرا جهانگشایی عرب را آخرین و مهمترین موج این هجومها میداند که تحولات ناشی از ظهور اسلام شرایط مساعدی را برای آن فراهم آورد. این تحلیل کائتانی با آنکه مخالفتهایی را نیز از جانب برخی از خاورشناسان بهمراه آورده، تأثیر عمیقی در همه پژوهشهایی که بعد از انتشار این اثر در باره تاریخ باستانی اسلام صورت گرفته، بر جای گذاشته است.

برای اینکه خوانندگان از وسعت بررسیهای «سالنامه های اسلام» در باره وقایع تاریخی مربوط به نخستین چهل ساله دوران اسلامی که

www.kavehroom.com

دائرة المعارف ایتالیا بدانها اشاره میکند برداشتی کلـــی داشـــته باشـــند، کافی است تذکر داده شود که بخش مربوط به علل انحطـــاط شاهنشـــاهی ساسانی در این کتـــاب ۵۱ صفحـــه (ج ۲، بخـش ۲، ص ۸٦١-۹۱۲)، بخش مربوط به هجوم اعراب بدین شاهنشاهی و ارزیابی های مرتبط بـدان ۸۵ صفحه (ج ۲، بخش ۲، ص ۹۱۲-۹۹۷)، بخش مربـــوط بـــه جنـــگ قادسیه ۹۰ صفحه (ج ۳، ص ٦٢۹-۷۱۹)، بخش مربوط به جنگ جلـولا ۳۲ صفحه (ج ۳، ص ۷۲۰-۷۵۲) و بخش مربوط به جنگ نـــهاوند ۲۷ صفحه (ج ۴، ص ۴۷۴-۵۰۱) از کتاب را شامل میشود.

کائتانی در شرح وقایع نه تنها از کلیه منابع خبری شناخته شـــده جهان اسلامی، از ابن اسحاق و ابن هشام و ابن سعد و طبری و بعد از او (که مشخصات مجموع آنها را در فهرست کتابشناسی خود نقـــل کـــرده است)، بلکه بموازات آنها از تواریخ غیراسلامی همزمان بـــا ایـــن آثـــار (بیزانسی، لاتینی، ارمنی، گرجی، سریانی، یـــهودی)، از نســـخه هـــای خطی غالباً منحصر بفرد کتابخانه های ملی برلین و پاریس و لنـدن و رم و اسکوریال، و از کتابهای تحقیقی پژوهشگران اروپایی ماقبل خود بطور وسیعی استفاده کرده است، بطوریکه گاه اســـتنادهای مربـــوط بـــه یـــک موضوع کم اهمیت چند سطری، دهها برابر خود موضوع شامل میشـــود. با اینهمه، ارزش خاص کار او بیش از وســـواس در اســـتناد بـــه حداکـــثر مراجع و منابع، در این است که بجای اینکه به شیوه عمومـــی مورخـــان مسلمان تنها به نقل پشت سر هم وقایع اکتفا کند، در هر مورد به شـــیوه علمی امروزی به تجزیه و تحلیل روایات مختلف و برابر گذاشتن آنها بـــا یکدیگر و ارزیابی های تاریخی و اجتماعی و نتیجه گیری از همـــه آنـــها میپردازد، و بدین ترتیب در بسیار موارد به نتـــایجی درســـت خـــلاف آن میرسد که پیش از او مسلم و تردیدناپذیر شناخته شده بودند.

بعنوان نمونه ای از اظهارنظرهای دانشمندان غرب در باره کتـــاب کائتانی، میتوان این گفته دانشمند بسیار سرشناس دیگر اروپای قـــرن بیستم در رشته مطالعات اسلامی، I. Goldziher را در مقدمـــه کتـــاب «درسهایی در باره اسلام» او نقل کرد:

«برای شناخت کاملتر اسلام، میباید شرایط و عواملـــی را کـــه

www.kavehroom.com

بویژه در سالهای مدینه در این تحول بنیادین نقشی تعیین کننده ایفا کردند هر قدر ممکن باشد بیشتر و بهتر بشناسیم، و در اینجا است که میباید به اهمیت بیسابقه کاری که لئونه کانتانی در کتاب مافوق استثنایی و بی نظیر «سالنامه های اسلام»، در این راستا انجام داده است اشاره کنم، زیرا وی در این اثر عظیم، تمام مراجع موجود در تاریخ اسلام را مورد بررسی تطبیقی و انتقادی چنان گسترده ای قرار داده است که تا بامروز در هیچ اثر دیگر از هیچ محقق دیگری نظیر نداشته است، و حاصل این ارزیابی ارائه برداشتهای فراوان تازه ای در باره بسیاری از واقعیتهایی است که تا پیش از آن بصورت واقعیتهایی مسلم پذیرفته شده بوده اند.»[1]

---

۱ ــ پیش از قرن نوزدهم و آغاز انتشار پژوهشهای علمی و تحقیقی واقعی در باره پیامبر اسلام نیز کتابهای چندی در قرون هفدهم و هجدهم در ارتباط با زندگی و آئین محمد منتشر شده بودند که مشخصات شماری از آنها چنین است:

زندگی و مرگ محمد The life and death of Mahomet، تألیف W. Raleigh، چاپ لندن، ۱۶۳۷.

زندگانی محمد Life of Mahomet، تألیف L. Adison، چاپ اکسفرد، ۱۶۷۸.

زندگانی محمد، همراه با ترجمه قرآن La vie de Mahomet ; traduction et compilation de l'Alcoran، تألیف و ترجمه A. Gagnier، چاپ آمستردام، ۱۷۳۱.

زندگانی محمد Vie de Mahomet، تألیف Comte de Boulainvilliers، چاپ پاریس، ۱۷۳۹. (ترجمه انگلیسی این کتاب، چاپ لندن، ۱۹۸۳ در لندن).

یادداشتی در باره استقرار آیین و امپراتوری محمد Mémoire sur l'établissement de la religion et de l'empire de Mahomet. تألیف L.G. de Bréquigny، نشریه آکادمی سلطنتی خطوط و ادبیات فرانسه، چاپ پاریس، ۱۷۶۸.

تاریخ زندگانی محمد، قانونگذار عربستان Histoire de la vie de Mahomet législateur de l'Arabie، تألیف François-René Turpin در سه جلد، چاپ پاریس، ۱۷۷۳.

در سال ۱۷۴۱ نمایشنامه ای بقلم ولتر بنام Mahomet در پاریس منتشر شد، که در سال ۱۷۴۹ توسط گوته به آلمانی ترجمه شد. خود گوته نیز در سال ۱۷۷۵ نمایشنامه منظومی در سه پرده بنام Mahomet تنظیم کرد که چاپ شد، ولی آن

www.kavehroom.com

دیگر کتابهای «کلیدی» فهرست حاضر بدینقرارند:

۱ ــ در باره محمد

محمد پیامبر، زندگــی و کیــش او .Mohammed der Prophet Seine Leben und seine lehre تألیف Gustav Weil محقق آلمانی، چــاپ اشتوتگارت، ۱۸۴۳.

انتشار این کتاب آغازگر دو قرن بررسیهای علمی در باره زندگی و آیین محمد از نوع بررسیهای علمی مشابهی بود که در همیــن دوران در باره دیگر مذاهب بزرگ یهودی و مسیحیت و زرتشتی و بودایـــی و میترائی و مانوی و بنیانگذاران آنها در جهان غرب صورت گرفته است و همچنان نیز ادامه دارد. در عیـــن حــال ایــن اثــر محقــق آلمــانی مقدمه ای بود بر اثر بزرگ نزدیک به سه هزار صفحــه ای دیگــر او در باره تاریخ خلافت که تاکنون بهترین اثر نوع خود به شمار آمده اســـت. این دو اثر «ویل» را میتوان پایه گذار مکتب تحلیـــل علمــی تــاریخ پیدایش اسلام و تحولات آن دانست[۱].

نیز مانند اثر ولتر به روی صحنه نیامد. این دو اثر صرفاً جنبه فلسفی و ادبی دارنــد و آثار تحقیقی بشمار نیامده اند.

۱ ــ از نظر تقدم تاریخ انتشار، منطقاً میباید در اینجا از کتــاب -Heroes, Hero Worship and the Heroic in History (قهرمانان، کیـــش قــهرمانی و قــهرمان روشی در تاریخ) اثر معروف Thomas Carlyle متفکــر و نویســنده قــرن نوزدهــم اسکاتلندی (۱۷۹۵-۱۸۸۱) یاد شده باشد که در سال ۱۸۴۱ در لندن منتشر شــد، و فصلی از آن که شامل تجلیل کم سابقه ای از پیامبر اسلام اســت از همــانوقت در جهان اسلام بازتاب گسترده ای یافت. ولی لازم به تذکر است که این کتاب یــک اثــر تحقیقی و علمی نیست، بلکه یک برداشت فلسفی و اجتماعی خاص از تاریخ اســت که بموجب آن سرنوشت تاریخ بشر و تمدنهای آنرا پیش از هر عامل دیگــر مردانــی بزرگ در مقام رهبران تاریخ رقم میزنند، و در این جمع کارلایل محمــد را همــانند کسان دیگری چون لوتر و کرمول و فردریک کبیر و ناپلئــون یکــی از ایــن رهــبران تاریخ ساز دانسته است. تذکر این نکته نیز در عین حال ضروری است که این تجلیــل فقط شخص محمد و قدرت رهبری او را شامل میشود و نه آییـــن او را، زیــرا کــه

www.kavehroom.com

محمد و مبانی اسلام Mahomet et les origines de l'Islam تألیف Ernest Renan محقق فرانسوی، چاپ پاریس، ۱۸۵۱.

این تحقیق در آغاز بخشی از کتاب بزرگ «تاریخ مبانی مسیحیت» ارنست رنان را تشکیل میداد، ولی بعدا بصورت جداگانه توسط مجله معروف Revue des deux mondes بچاپ رسید. نحوه ارزیابی فیلسوف و روشنگر برجسته فرانسوی (عضو آکادمی فرانسه، رئیس و استاد زبان عبری کلژ دوفرانس) از بنیانگذاری اسلام توسط محمد کمابیش همان نحوه ارزیابی او از بنیانگذاری آئین مسیحیت بدست عیسی در اثر معروف «زندگی مسیح» او است، با این تفاوت که او به موضوع اندیشه های سامی و آریایی در ارزیابی مربوط به اسلام توجه بیشتری نشان داده است. در این هر دو مورد وی هیچ نقشی واقعی برای جنبه های مافوق الطبیعه و معتقدات تلقینی قائل نشده است.

زندگانی محمد The Life of Mahomet تألیف Sir William Muir محقق انگلیسی، در چهار جلد، چاپ لندن، ۱۸۵۸-۱۸۶۱.

کتابی راهگشا از یکی از برجسته ترین محققان اسلام شناس قرن نوزدهم انگلستان، که در آن به شیوه تاریخ نگاران بزرگ جهان مسلمان جریان وقایع سالهای شکل گیری اسلام در عربستان و بعد از آن بصورت زمان بندی شده و سال به سال مورد تحلیل قرار گرفته است. اهمیت خاص این کتاب نوآوری های آن در تجزیه و تحلیل علمی حوادث و تحولات است که از این لحاظ میتوان آنرا زمینه اساسی کار لئونه کانتانی در تدوین «سالنامه های اسلام» دانست.

کارلایل در چند جای دیگر نسبت به قرآن و محتوای آن نظراتی نامساعد ابراز میدارد. فصل محمد کتاب کارلایل با عنوان «محمد الهدی والرحمه» به عربی و از عربی توسط حاجی میرزا ابوعبدالله زنجانی به فارسی ترجمه شده و در سال ۱۳۱۵ با عنوان «زندگانی محمد یا تاریخ حیات پیغمبر اسلام» در تبریز به چاپ رسیده است و بعد از آن نیز پنج بار دیگر با مقدمه و اضافات حاج عباسقلی واعظ چرندابی تجدید چاپ شده است.

www.kavehroom.com

زنـدگـانی و آییـن محمـد Das Leben und die Lehre des Mohammed تألیف A. Sprenger محقق اتریشی، در سـه جلـد، چـاپ برلین، ۱۸۶۱-۱۸۶۹.

کتاب «کلیدی» دیگری از یکی از پژوهشگران برجسته نیمه قرن نوزدهم اروپا در رشته مطالعات اسلامی. این کتاب همپای دو کتـاب Weil و Grimme از کتابهای کلاسیک مکتب اسلام شناسی آلمـان در سالهایی بشمار میروند که آلمان «لابراتوار خاورشناسـی اروپـا» نـام گرفته بود. اشپرنگر بخلاف عقیده سـنتی در بـاره بیسـوادی محمـد، معتقد است که او نه تنها از سواد کافی بلکه از آگاهی های تاریخی و مذهبی کافی نیز برخوردار بوده است، که با توجه با خانواده ای کـه در آن پرورش یافته، و اینکه بیوه ثروتمندی او را به مباشرت امور بازرگـانی خود برگزیده است امری منطقی مینماید. از دیگر نظرات اشـپرنگر ایـن است که ساختن خانه کعبه بدست ابراهیم و فرزنـدش اسـماعیل توسـط خود محمد مطرح شد تا از این راه اسلام از یهودیت بطـور قـاطع جـدا شود، و تا پیش از آن صحبتی از این موضع در میان نبود.

اشپرنگر که در عین حال پزشـک برجسـته ای بـود، موضـوع دریافت وحی را از جانب محمد به نوعـی بیمـاری صـرع او مربـوط میداند که در آن اندیشه ها و خواستهای نادانسـته خـود او بصـورت الهامی از بیرون منعکس میشد، ولی بخلاف کسـانی دیگـر آنـها را صحنه سازی نمیداند. در این راستا فی المثـل وی مینویسـد کـه در هیچیک از دیگر متون مقدس مشرق زمین موردی نمیتوان یافت کـه اتفاق کاملاً شخصی و زودگذری چون علاقه پیـامبر بـه همسـر پسـر خوانده اش زید و نزول وحی هایی در جهت ارضای خواست او موضـوع آیه هایی قرار گرفته باشد که مسلمانان بعدی تـا پایـان جـهان آنـرا بصورت متن مقدسی بخوانند و تکرار کنند.

زنـدگـانی محمـد Das Leben Mohammad تـألیف Theodor Nöldeke محقق آلمانی، چاپ هانوور، ۱۸۶۳.

رشته تخصصی نولدکـه ـ یکـی از سـه پژوهشـگر درجـه اول

www.kavehroom.com

مطالعات اسلامی در اروپای دو قرن گذشته ــ بررسیهای مربوط به قرآن است، و کتاب زندگانی محمد او که سه سال بعد از انتشار نخستین متن «تاریخ قرآن» وی بچاپ رسید در واقع مقدمه ای بود که مؤلف کتاب Geschichte der Qoran ارائه آنرا برای آگاهی خوانندگان کتاب خود ضروری دانسته بود. این کتاب بصورت بخشی از Orientalische Skizzen نولدکه منتشر شد.

زندگانی محمد Muhammed. Das Leben تألیف Hubert Grimme، چاپ مونستر، ۱۸۹۲.

انتشار این کتاب بحث انگیز، نقطه عطفی در تاریخ مطالعات مربوط به ظهور و تکامل آئین اسلام است. «گریمه» در این اثر ــ که کائتانی آنرا جالبترین کار تحقیقی اروپای قرن نوزدهم در رشته بررسیهای اسلامی دانسته است ــ نه تنها بسیاری از معتقدات سنتی پذیرفته شده و جاافتاده تاریخ نویسان قرون گذشته جهان مسلمان، بلکه نظرات مورخان و محققان غربی گذشته را نیز در باره تحولات صدر اسلام و جهانگشایی هاي اسلامی به پرسش گرفته و پاسخهای تازه ای بدانها داده است که بعدا موضوع بررسیهای گسترده تر پژوهشگرانی چون کائتانی و بکر قرار گرفت و به تکمیل و تأکید آنها انجامید.

گریمه برای نخستین بار جنبش اسلامی محمد را بیشتر از جنبه مذهبی آن، از جنبه اجتماعی مورد تحلیل قرار داده و با تشریح شرایط اقتصادی نامطلوب جامعه مکی در دوران محمد که بر اثر تغییر شرایط سنتی بازرگانی خارجی حجاز این جامعه را بصورت جامعه ای دو قطبی مرکب از اقلیتی بسیار ثروتمند و اکثریتی محروم و تنگدست درآورده بود و امکان همه گونه فشار ظالمانه را از جانب توانگران قریش بدین توده ها میداد،، نتیجه میگیرد که نهضت اسلامی محمد بیش از هر چیز جنبه یک جنبش سوسیالیستی بمفهوم امروزی آنرا داشت و اصول مذهبی آن نیز بخصوص بر این زیربنای اجتماعی شکل گرفته بود. نظرات گریمه در دوران او بحثهای فراوانی را میان طرفداران و مخالفان این ارزیابی برانگیخت.

www.kavehroom.com

زندگانی محمد La vie de Mahomet، نوشته E. Dermenghem محقق فرانسوی، چاپ پاریس، ۱۹۲۹. ترجمه انگلیسی چاپ نیویورک، ۱۹۳۰؛ ترجمه ایتالیایی چاپ میلان، ۱۹۳۳؛ ترجمه اسپانیایی چاپ بارسلونا، ۱۹۴۲.

این کتاب بمناسبت سادگی و روانی آن از هنگام انتشار با استقبال بسیار مواجه شد. در برداشتهای آن ویژگی خاصی دیده نمیشود، ولی چگونگی ارتباط حوادث با یکدیگر و مقاطع اساسی دوران شکل گیری اسلام که بر آنها تکیه خاص نهاده شده است تازگی دارد. فصول ۲۴ گانه کتاب با سلمان فارسی و عام الفیل و خدیجه آغاز میشود و با ماجراهای مدینة النبی و تحولات مربوط به یهودیان و مسیحیان و داستان زینب همسر زید و عایشه ادامه مییابد و سرانجام با حجة الوداع و مرگ نابهنگام محمد و آشفتگی هایی که در انتظار خلافت بود پایان میپذیرد.

محمد، زندگی و آیین او Mohammed, hans liv och hans tro نوشته Tor Andrae محقق سوئدی، چاپ استکهلم، ۱۹۱۸، ترجمه آلمانی با عنوان Mohammed, sein Leben und sein Glaube چاپ گوتینگن، ۱۹۳۲؛ ترجمه اسپانیایی چاپ مادرید، ۱۹۳۳؛ ترجمه ایتالیایی چاپ رم، ۱۹۳۴؛ ترجمه انگلیسی چاپ لندن، ۱۹۳۶؛ ترجمه فرانسوی چاپ پاریس، ۱۹۴۵. از همین محقق Der Ursprung des Islams und das Christentum (ریشه های اسلام و مسیحیت)، چاپ اوپسالا، ۱۹۲۶و Die Person Muhammed (شخصیت محمد)، چاپ اوپسالا، ۱۹۳۹.

انتشار کتابهای سه گانه تور آندره، استاد دانشگاه اوپسالای سوئد، از طرف عموم خاورشناسان نقطه عطف دیگری در تاریخ مطالعات اسلام شناسی اروپا به حساب آمده است. وجه مشخص این هر سه بررسی، بازسازی دقیق محیط اجتماعی و جو مذهبی و شرایط اقتصادی و فرهنگی عربستان قرون ششم و هفتم میلادی است که اسلام در آن پا به وجود گذاشت، و از خلال آن میتواند به بسیاری از پرسشهایی که برای یک انسان قرن بیستم یا آغاز هزاره سوم مطرح

www.kavehroom.com

میشود پاسخ داده شود. مؤلف بر این عقیده است که محمد واقعاً آنچه را که وحی های او نامیده شده است، در شرایط روحی و عصبی خاصی دریافت میکرد و بخلاف آنچه بسیاری در این باره اظهار نظر کرده اند این دریافت وحی صحنه سازی و تظاهر ساده ای نبود، هر چند که خود او نیز ریشه ای ماوراء الطبیعه برای آن قائل نیست. بخش بزرگی از دیگر بررسیهای او به دریافت های اسلام از جریانهای فکری و مذهبی دیگر و ارزیابی نحوه این دریافت ها اختصاص یافته است، که از آن میان توجه خاص نویسنده به تأثیر مانویت در شکل گیری اسلام شایان تذکر است، زیرا این بحث چندین صفحه تمام از کتاب او را شامل میشود. در باره داوری جهان غرب در مورد محمد، وی بسیاری از نقاط ضعف مختلفی را که عادتاً بدو نسبت داده میشود میپذیرد، ولی متذکر میشود که در مورد هر قضاوتی میباید شرایط فکری و اجتماعی زمان را در نظر گرفت و نه شرایط امروزی را، و در این راستا به عنوان یکی از دوست داشتنی ترین محاسن پیمبر اسلام بر این تأکید میگذارد که وی هیچگاه خود را فرد کامل و خطاناپذیری بشمار نیاورد و درست بعکس بارها کاستی های خود و اشتباه پذیریش را پذیرفت، امری که هرگز در مورد آنهایی که به جانشینی او نشستند اتفاق نیفتاد.

<u>زندگانی محمد</u> Muhammed liv تألیف Franz Buhl محقق دانمارکی، چاپ کپنهاگ، ۱۹۳۰. ترجمه آلمانی این کتاب توسط خود مؤلف Das Leben Mohammed، چاپ لایپتسیگ، ۱۹۳۱.

استاد دانمارکی در عین آنکه بسیاری از رویدادهای دوران مدینه زندگانی محمد را با دیده انتقادی ارزیابی میکند و آنها را نوعی قبول این اصل معروف جهان سیاست قرار میدهد که «برای رسیدن به هدف میتوان از هر وسیله ای استفاده کرد»، میکوشد تا غالب آنها را الزامی توجیه کند که بدو تحمیل شده است. فشرده ای از این کتاب توسط خود مؤلف در دائرة المعارف اسلام Encyclopeadia of Islam (چاپ اول، ج ۳۰، ص ۱۹۳٦ به بعد) در مبحث قرآن بچاپ رسیده است.

www.kavehroom.com

محمد و شـارلمانی Mahomet et Charlemagne، تـألیف Henri Pirenne محقق بلژیکی، چاپ بروکسل و پاریس، ۱۹۳۶.
بررسی تاریخی همه جانبه ای است در ریشه هـای اجتمـاعی و اقتصادی و فرهنگی رویارویی دو واحد سیاسی بزرگ اروپا و آسـیا در طول قرون وسطی که از نظر کلـی در دو دنیـای مسـیحی و مسـلمان متجلی شده است، و در ارزیابی آکادمیسین و استاد بلژیکی آغاز قـرن بیستم، مظاهر بنیادی این دو جهان محمـد در شـرق و شـارلمانی در غرب بودند. بخش نخستین این کتاب، که انتشار آن انعکاس فراوانـی در اروپا یافت، به تحلیل جـامعی از تحـولات سیاسـی و اقتصـادی اروپای ژرمنی و رومی بعد از هجوم های معروف قبـایل شـمالی بـه امپراتوری رم و با توجه خاص به شرایط بازرگـانی و دریـائی دریـای مدیترانه و نقش دولتهای نوخاسـته در فرانسـه و آلمـان و بخصـوص کلیسای مسیحیت و دربار مذهبی واتیکان در سـالهای آغـاز قـرون وسطی اختصاص یافته است، و بخش دیگر آن به پیروزیهای برق آسـای اعراب در خاور نزدیک و افریقای شمالی و شبه جزیره ایبریا و جنـوب ایتالیا که عملاً ساختار سیاسی و اقتصادی اروپای شـارلمانی را بـهم میریزد و پرده آهنینی در دریای متوسط (مدیترانـه) میـان شـرق و غرب میکشد که جز بندر قسطنطنیه (بیزانس) و چند بندر ایتالیـایی (ونیز و باری و آمالفی) همه این دریا در درون آن قرار میگیرد، و ایـن وضع که قرنها ادامه مییابد، غرب را که تا آنوقت عمدتاً با زنـدگـی طفیلی یعنی با فرآورده های صادره از شرق مسیحی اداره میشـد بـه بهره برداری مستقیم از منابع کشاورزی و اقتصادی خـودش وامیـدارد که سرانجام تحول فراگیر اقتصادی جهان غرب را بدنبال میآورد. کتـاب محمد و شارلمانی با وجود گذشت زمـان همچنـان یکـی از مراجـع اساسی بررسیهای خاورشناسی بخصوص در رشـته هـای اجتمـاعی و اقتصادی است.

مسئله محمد، بررسی تحلیلی در باره زندگانی بنیانگذار اسـلام
Le problème de Mahomet ; essai de biographie critique du fondateur

www.kavehroom.com

de l'Islam تألیف Régie Blachère محقق فرانسوی و مترجم کـــاملترین ترجمه قرآن به زبان فرانسه، چاپ پاریس، ۱۹۵۲.

نویسنده کتاب از سرشناس ترین مترجمان قرآن در جهان غـــرب است و از این دیدگاه طبعاً صلاحیّت بسیاری در بررسی تحلیلی زندگـی و آیین محمد با توجه به آشنایی نزدیک خود با جزئیات آیات قرآنـــی دارد. با اینهمه وی، بطوریکه خودش نیز متذکر شده است شخصاً پـیرو هیچ مذهبی نیست و شاید بهمین جهت بهتر توانســـته اسـت در بـاره نکات مورد نظر خود صرفاً از دیدگاه علمی و بـــا موشـکافی هـایی انتقادی بررسی کند. این بررسی در هشت مبحث جداگانه بــا عنــاوین منابع اصلی و برداشتهای تکمیلی، مسئله زمان بندی (کرونولـــوژی)، گهواره اسلام، محمد پیش از پیامبری، آغاز دعوت در مکه و اعـــلام مبارزه با بت پرستی، شکست رســالت محمــد در مکــه و اســتقرار و تثبیت جامعه اسلامی در مدینه، سیر تحول اســلام مکــی بــه اســلام مدنی، گسترش اسلام در عربستان و انجام برنامه اسلامی شـــدن آن در زمان درگذشت محمد، صورت گرفته است.

محمــد در مکــه Muhammed at Mecca و محمــد در مدینــه Muhammed at Medina، دو تــألیف W. Montgomery Watt محقـــق انگلیسی، چاپ لندن، ۱۹۵۳ و ۱۹۵٦. ترجمه فرانسه بخش اول توسـط ماکزیم رودنسن محقق فرانسوی، چاپ پاریس، ۱۹۵۸.

ترکیبی از محتوای این دو کتاب، بصورتی فشرده تر ولی همـراه با بررسیهایی تازه، در سال ۱۹٦۱ در کتاب دیگـــری بنــام «محمــد، پیــامبر و دولتمــرد» Muhammed, Prophet and Statesman در لنـــدن منتشر شد. در سال ۱۹٦۸ کتاب چهارمی در همین راستا بـــا عنـــوان «اسلام چیست؟» What is Islam از همین محقق در لندن بچاپ رسید.

دو کتاب محمد در مکه و محمد در مدینه از زمان انتشار خود کتابهایی کلاسیک در این رشته تلقی شده اند. ویژگی این هر دو کتـاب تحلیل همه جانبه ای از تفاوتهای دو دوران مکی و مدنی پیامبر اسلام در ارتباط با شرایط مختلـــف قبیلـه ای و اجتمــاعی و اقتصــادی و

www.kavehroom.com

فرهنگی کاملاً متفاوت این دو شهر و تأثیر آن ها در شکل گیری کلی اسلام و در همه تاریخ بعدی آن است. در کتاب سومی بر نقش عمدتاً سیاسی و بسیار کمتر مذهبی محمد در مدینه، و در کتاب چهارم به جامعه شناسی اسلامی در صدر اسلام و در طول تاریخ آن تا به امروز تکیه نهاده شده است.

در میان پژوهشگرانی که زندگانی محمد را موضوع تحقیقات خود قرار داده اند، مونتگومری وات که خود شخصیتی روحانی است برداشتی مساعدتر از غالب محققان دیگر در مورد وی دارد. بخصوص در تحلیل دوران مکی او بر این تأکید میگذارد که محمد به عوامل بنیادی تشنج های اجتماعی و ناآرامی های زمان خود در جامعه مکه پی برده بود و بهمین جهت موفق شد این بحران را در چهارچوب مشخصی قرار دهد و بر مبنای آن یک رهبری مافوق قبیله ای در عربستان بوجود آورد که در نهایت برای همه قابل قبول باشد.

محمد و قرآن، زندگینامه تحلیلی پیامبر اسلام و ارزیابی هایی از پیام او Mahoma y el Korán. Biografía crítica del Profeta y estudios de su mensaje، تألیف Rafael Casinos-Assens محقق اسپانیایی، چاپ بوئنوس آیرس، ۱۹۵۴.

اثر تحلیلی جامعی از کشوری اروپایی است که هشتصد سال تمام پیوند بسیار نزدیکی با جهان اسلام داشته است. بهمین جهت تحلیل محقق اسلام شناس برجسته قرن بیستم اسپانیا در این راستا برخلاف دیگر همکاران غربی او مایه زیادتری از عوامل احساسی و عاطفی دارد.

محمد، شخصیت او و پیام او: تولد جهان مسلمان Mahomet, l'homme et son message ; naissance du monde musulman، تألیف Maurice Gaudefroy-Demombynes محقق فرانسوی، چاپ پاریس، ۱۹۵۷.

انبوهی است از تقریباً همه مدارک و اطلاعاتی که گردآوری

www.kavehroom.com

آنها در زمان مؤلف امکان داشته است. این کتاب قطور حاصل بیست سال کار دانشمند و پژوهشگر سرشناس قرن بیستم فرانسوی است، با این ویژگی که این مدارک عمدتاً بر منابع سنتی متکی هستند و نوآوری تحقیقی خاصی در آنها نمیتوان یافت، و اصولاً اینکار برای مؤلف امکان پذیر هم نبود، زیرا هنگام انتشار آن در سال ۱۹۵۷، وی ۹۴ سال داشت.

محمد Mahomet، تألیف Maxime Rodinson محقق فرانسوی، چاپ پاریس، ۱۹۶۱.

در این کتاب، یک مارکسیست سرشناس، و در عین حال یک کارشناس برجسته بررسیهای اسلامی، زندگی یک حماسه آفرین بزرگ (اصطلاح خود او) را از زمان گمنامی و یتیمی او تا زمان بنیانگذاری نخستین دولت متمرکز عربی در سرزمین قبیله ها و بادیه نشینان مرحله به مرحله در فصول مختلفی بنام زادگاه جغرافیایی اسلام، تولد یک پیامبر، تولد یک آیین، پیمبر مسلح، تولد یک حکومت، ارزیابی میکند و سرانجام آنرا با فصل پیروزی بر مرگ بپایان میرساند. برداشتهای زیربنایی کتاب غالباً تازگی دارند و بخصوص تحلیل و تجزیه های اجتماعی و اقتصادی آن با نوآوری های بسیار همراه است، ولی در هیچیک این تحلیل ها جایی برای عوامل ماوراء الطبیعه منظور نشده است.

محمد Mahomet، تألیف Roger Arnaldez محقق فرانسوی، چاپ پاریس، ۱۹۷۵.

اثری است از یک استاد کهنسال و یک خاورشناس سابقه دار، که درست در جهت عکس «محمد» ماکزیم رودنسون توسط یک مسیحی معتقد و گاه متعصب، ولی منحصرا بر اساس علمی و تحقیقی نوشته شده است. این کتاب به نوشته خود مؤلف آن معارضه ای میان مسیحیت و اسلام نیست، بلکه کوششی برای شناسانیدن عوامل پیدایش اسلام و چگونگی شکل گیری و نشو و نمای آن به خواننده ناآگاه یا کم

www.kavehroom.com

آگاه غربی است. به تعبیر «پیرسن» مؤلف مجموعه Index Islamicus کوششی است برای «درک از درون» یک حرکت فراگیر مذهبی که «بهرحال میباید راه همزیستی با آن را آموخت». با اینهمه در کتاب جای مهمی به انتقاد اساسی نویسندگان غربی در زمینه درآمیختن مذهب و شمشیر و عوارض این امر در تحولات جامعه اسلامی زمان محمد و بخصوص بعد از او، داده شده است.

محمد Mahomet، تألیف Roger Caratini محقق فرانسوی، چاپ پاریس، ۱۹۹۳.

از تازه ترین بررسیهای مربوط به پیمبر اسلام است. کتاب قطوری با مدارک و اطلاعات بسیار، بخصوص همراه با تابلوها و گرافیک ها و آمارهای فراوان، که نویسنده هرکدام از آنها را با توضیحات زمانی و مکانی مستندی همراه کرده است.

از همین نویسنده قبلاً کتاب قطور دیگری در ۸۰۰ صفحه با عنوان Le génie de l'islamisme (در ارتباط با عنوان کتاب «نبوغ مسیحیت» شاتوبریان) منتشر شده بود که در سال ۱۹۹۲ با عنوان تازه L'Islam, cet inconnu در پاریس تجدید چاپ شد. هر دو کتاب به احتمال بسیار در ارتباط با مراکز مذهبی خاصی تدوین شده اند و بدین جهت جنبه حاد اسلام گرایانه دارند، هر چند که در نحوه تنظیم مطالب آنها روش تحقیقی غربی بکار رفته است.

۲ ــ در باره اسلام

تاریخ اندیشه های زیربنایی اسلام در اتباط با خدا و پیامبری و حکومت Geschichte der herrschenden Ideen der Islam; der Gottesbegriff, die Prophetie und Staatidee تألیف Alfred F. von Kremer محقق آلمانی، چاپ لایپتسیک، ۱۸٦۸.

نخستین اثر تحقیقی در نوع خود و یکی از معتبرترین کتابهای

www.kavehroom.com

اسلام شناسی جهان غرب است که تا به امروز همـــواره از مراجـع اصلـی پژوهشگران رشته مطالعات اسلامی بشمار آمده است. از کرمر اثر دیگـری با عنوان «تاریخ تحولات فرهنگی در جهان اسـلام» Culturgeschichtliche Streufzüge auf dem Gebiete des Islams نیز در سال ۱۸۷۳ در لایپتسـیگ منتشر شد که مانند کتاب قبلی او مورد سـتایش جامعـه خاورشناسـی اروپا قرار گرفت. در هر دو کتاب، مؤلـف کوشـیده اسـت تـا چگونگـی شکل گیری مبانی ایدئولوژیک اسلام را با توجـــه بـه شـرایط زمـانی و مکانی عربستان قرون ششم و هفتم میلادی و در عین حال سـهم مذاهـب سامی و آریایی ماقبل اسلامی را در ارتباط بـا پـیروان آنـها در حجـاز عصر محمد از دیدگاهی تحلیلی مورد بررسی قرار دهد.

نگرشی در تاریخ آیین اسلام Essai sur l'histoire de l'Islamisme تألیف Reinhart Dozy محقق هلندی، چاپ لیدن و پاریس، ۱۸۷۹.

«دوزی» سرشناس ترین پژوهشـگر تـاریخ و تمـدن اسـپانیای مسلمان، این کتاب را به عنوان مقدمه ای بر سلسله تحقیقات خـود در باره اسپانیای عرب (الاندلس) تألیف کرد، ولی خیلی زود خود این اثـر او بصورت یک کتاب کلاسیک تـاریخ اسـلام در آمـد. برداشـتهای تحلیلی نویسنده در این کتاب بیشتر به سود گرایش تسـنن در جـهان اسلامی است که وی آنرا علی الاصول یک گرایش مذهبی دمکراتیـک میداند، هرچند که موروثی شدن خلافتهای مسلمان را محکوم میکنـد و آنرا بدعتی در اصول میشمارد، در صورتیکـه تشـیع را بـه سـبب ساختار موروثی آن و بخصوص امتیازات تبعیض آمیزی که به امامان آن داده شده است یک گرایش مذهبی استبدادی تلقی میکند.

اسلام در خاورزمین و بـاخترزمین Der Islam im Morgen-und Abendland تألیف A. Müller محقق آلمانی، در دو جلد، چاپ برلیـن، ۱۸۸۵-۱۸۸۷.

پژوهش همه جانبه ای است در نزدیـک بـه ۱۴۰۰ صفحـه، در مبانی تاریخی، جغرافیایی، فکری و سیاسی انواع مختلفی از اسلام که

www.kavehroom.com

از همان پایان قرن اول هجری در بخشهای شرقی و غربی جهان اسلامی پدیدار شدند و ارتباط هریک از آنها با تمدنها و فرهنگهای زیربنایی سرزمینهایی که بدست تازیان گشوده شده بود.

از همین پژوهشگر اثر دیگری با عنوان Beiträge zur Geschichte der Westlischen Araber (بررسی در تاریخ عربهای باختری) در دو جلد در سالهای ۱۸٦٦ و ۱۸۷۸ در مونیخ منتشر شد که در آن اختصاصاً به حکومتهای عرب در افریقا و اروپای جنوب غربی توجه شده بود.

سیر تحول الهیات و فقه و اصول اسلامی Development of Muslim Theology, Jurisprudence and Constitutional Theory تألیف D.B. Macdonald محقق امریکایی، چاپ نیویورک، ۱۹۰۳.

این کتاب از اولین آثار تحقیقی مربوط به فقه و قضای اسلامی بود که در جهان غرب منتشر شد. پیش از آن اثر مفصلی با عنوان حقوق اسلامی Droit musulman توسط E. Clavel در پاریس منتشر شده بود، ولی تا پیش از انتشار کتاب شاخت در سال ۱۹۵۰، این اثر «مکدونالد» بهترین اثر پژوهشی غربی در این زمینه در خاورشناسی غرب بحساب میآمد. در این کتاب، مؤلف منابع اولیه فقه اسلامی را در کتابهای مذهبی قبلی و در سنن و رسوم ماقبل اسلامی عربستان و شرایط روزمره سالهای شکل گیری جامعه اسلامی در مدینه، و بدنبال آن مقرراتی که در ارتباط با تحولات بعدی جامعه اسلامی و شرایط ناشی از دوران فتوحات و ورود جوامع پیشرفته ای در آسیا و شمال افریقا به جهان اسلامی وضع آنها ضرورت یافته است، در تطبیق با حدیثها و روایاتی که غالباً با هدف پاسخگوئی به همین نیازها ساخته شدند، مورد بررسی قرار داده است.

پژوهشهای اسلامی Muhammedanische Studien و درسهایی در باره اسلام Vorlesungen über den Islam تألیف Ignaz Goldziher محقق مجارستانی، بترتیب در دو جلد چاپ لاهه ۱۸۹۹-۱۹۰۰، و در یک جلد، چاپ هایدلبرگ، ۱۹۱۰.

www.kavehroom.com

دو اثر بنیادی از یکی از بزرگترین چهره های اسلام شناسی جهان غرب، که همانند «سالنامه های اسلام» لئونه کائتانی از ارکان مطالعات اسلامی شناخته شده اند و باوجود گذشت یک قرن همچنان از منابع الزامی پژوهشهای مربوط بدین رشته بشمار میآیند. در میان بیش از پانصد کتاب و مقاله تحقیقی گلدتسیهر در ارتباط با اسلام، این دو اثر که حاصل بیش از سی سال کار مداوم این محقق در این زمینه اند، دو شاهکار بی گفتگوی او دانسته شده اند.

در کتاب دو جلدی و هشتصد صفحه ای پژوهشهای اسلامی (یا پژوهشهای محمدی)، گلدتسیهر نهضت اسلامی را به عنوان مبارزه ای میان تمدن دوران بت پرستی اعراب و مشخصات ساختاری آن یعنی تأکید بر موازین نژادی و قومی و اشرافیت عربی آمیخته با خصائص شجاعت و مردانگی و گذشت و در عین حال خودخواهی و سودپرستی، و تمدن تازه ای مبتنی بر نفی همه این امتیازات اشرافی و قومی و بنیانگذاری جامعه ای بر پایه ارزشهای اخلاقی و معنوی و مسئولیت افراد در برابر قدرتی واحد و برتر مطرح و ارزیابی میکند که سرانجام به پیروزی آرمانهای اسلامی میانجامد، ولی چیزی نمیگذرد که رویارویی مشابهی این بار میان خود عربهای پیروزمند که باوجود مسلمان شدن غالب خصایص دوران بت پرستی خود را در صورتی نو همچنان حفظ کرده اند و ملتهای مغلوب ولی متمدن تر، به ویژه ایرانیان، درمیگیرد[1] و بار دیگر شکست آریستوکراسی تغییر شکل یافته عربی را بدنبال میآورد و در نتیجه پیروزی عرب به زبان و مذهب، آنهم تنها در زمینه های فقهی محدود میماند. بخش دوم این کتاب ارزیابی گسترده و محققانه ای در باره تاریخ حدیث در اسلام و بررسی تحولات وسیع سیاسی و مذهبی جامعه اسلامی در طول قرون بر مبنای پژوهش در نحوه این حدیث سازیها، و هدفها و خواستهای پشت

---

۱ ـ I. Goldziher، سخنرانی در کنگره اول کارشناسان مذاهب، پاریس، سال ۱۹۰۰. متن این کنفرانس در Revue de l'histoire des religions، دوره چهل و سوم، سال ۱۹۰۰ با عنوان «اسلام و آیین پارسی» بچاپ رسیده است.

www.kavehroom.com

پرده سازندگان آنها و پرده برداری از جریانهای مختلف سیاسی است کـه در پشت واژه های حدیث ها پنهان شده است. بخش پایـانی همیـن جلـد بـه تاریخچه ای تحلیلی از اولیاء و مقدسین اسلام سنی و شیعه و پیوندهـای بسیاری از معتقدات توده ها با پندارهای بـت پرسـتان پیشـین و تقسـیم بندی این «اولیاء» از دیدگاههای اقلیمی و قومی و گونه گونـی آنـها در سرزمینهای اسلامی اختصاص یافته است.

کتاب دیگر، درسهایی در باره اسلام، در طول بخشهای ششـگانه خود (محمد و اسلام، نشـو و نمـای باورهـا، رشـد عقـاید قشـری، فرقه گرایی ها، تصوف، جنبشهای مذهبی دورانهای متـأخر) جوانـب مختلف اندیشه اسلامی را در ارتباط با فرقه های مختلـف و مسـائل فلسفی و کلامی و فقهی و عرفـانی و تسـنن و تشـیع و مـهدویت و اجتهاد و جنبشهای مذهبی دو قرن گذشته با همیـن نحـو موشـکافی مورد تحلیل و تجزیه قرار داده است. ترجمه انگلیسی ایـن کتـاب بـا عنوان Mohammed and Islam در سال ۱۹۱۷ در نیوهاون (امریکـا)، ترجمه فرانسوی آن با عنوان Le dogme et la loi de l'Islam در پاریس در ۱۹۲۰، ترجمه عربی آن با عنوان العقیدة والشـریعه فـی الاسـلام در قاهره و بغداد و اکرا (غنا) در ۱۹۴۶ و ترجمه فارسی آن بـا عنـوان درسهایی در باره اسلام در بیروت در سال ۱۳۵۵ شمسی و در تـهران در سال ۱۳۵۷ شمسی منتشر شده اند.

چهار اثر تحقیقی از Julius Wellhausen منتشـره در برلیـن در سالهای ۱۸۸۹ تا ۱۹۰۱: «مدینه در دوران پیش از اسـلام» Medina vor dem Islam، «نظام حکومتـی محمـد در مدینـه» Muhammeds Gemeindeordnung von Medina، «مقدمه ای بر نخستین سالهای تاریخ اسـلام» Die Prolegomena zur altesten Geschichte von Islam، «فرقه های مذهبی ـ سیاسی اپوزیسیون در صدر اسلام» Die religiös-politischen Oppositionsparteien im alten Islam

این هر چهار اثر محقق برجسته آلمانی از زمان انتشار تـا بـه امروز از بهترین آثـار تحقیقـی جـهان غـرب در ارتبـاط بـا دوران

www.kavehroom.com

شکل گیری اسلام بشمار آمده اند و بسیاری از تحقیقات بعدی از آنـها مایه گرفته اند. اثر «کلیدی» دیگر این نویسنده بنام «دولـت عـرب و سقوط آن» Das Arabische Reich und seine Sturz که در سـال ۱۹۰۲ در برلین منتشر شده، مکملی بر این چهار اثر است که در جـای خـود بدان اشاره خواهد شد.

ولهاوزن همانند محقق معاصر خود گلدتسیهر اصـالت تقریبـاً همه احادیثی را که ترکیب حکومت و فقـه و قضـای اسـلامی زمـان خلفای اموی و عباسی در قرون دوم و سوم هجری بر آنها استوار شـده است مورد تردید قرار میدهد و معتقد است که بسیاری از این احـادیث اصولاً برای این ساخته شده بودند که اعتبار حدیثهای قبلـی را کـه از نظر خلافت نامطلوب تلقی میشدند خنثی کنند.

دعوت اسلامی: نظری تاریخی به نحوه گسترش آئین اسلام The Preaching of Islam : a History of the propagation of the musulman faits تألیف T.W. Arnold محقق انگلیسی، چاپ لندن، ۱۸۹٦.

بررسی گسترده ای اسـت در نحـوه دعـوت اسـلامی، براسـاس برداشتی بکلی تازه که در کتاب حاضر با تفصیـل بیشـتر از آن سـخن خواهد رفت. پژوهشگر انگلیسی در این اثر تحقیقی خود با بررسی دقیـق در آیه های مربوط به «قتال» و جهاد در قرآن، نتیجه میگیرد که کلیـه این آیه ها به شرایط زمانی و مکانی معینی مربوط میشوند، یعنـی از نظر زمانی تنها دوران خود محمد را در مدینه و از نظر مکانی غـزوات او را علیه «مشرکون» بخصوص قریش دربرمیگیرند و هیچکدام مفـهوم آنچه را که بعداً بصورت جهاد تهاجمی علیه غیرمشرکین یعنی پـیروان دیگر مذاهب توحیدی در آمد ندارند، به اضافه بر این تـأکید میگـذارد که در سوره های مدنی همواره جهاد و قتال از جانب مسلمانان بصـورت تدافعی و نه تهاجمی مورد بحث قرار گرفته است و این جنبـه تـهاجمی جنبه ای بود که بعد از محمد بدانـها داده شـد. بررسـیهای آرنولـد در موارد متعدد مورد استناد لئونه کائتانی در «سالنامه های اسلام» قـرار گرفته است. این کتاب توسط محقق معاصر مصری حسن ابراهیم حسـن

www.kavehroom.com

و عبدالمجید عابدین و اسمعیل الخراوی با عنوان «الدعوة الی الاسلام» به عربی ترجمه شده و در سال ۱۹۴۷ در قاهره بچاپ رسیده است.

آیین محمد. نبوغ سامی و نبوغ آریایی در اسلام
Le mahométisme. Le génie sémitique et le génie arien dans l'Islam
تألیف بارون کارادووو Carra de Vaux محقق فرانسوی، پاریس، ۱۸۹۷.

بررسی محققانه ای است در باره نقش اندیشه های زیربنایی مذاهب سامی و اندیشه های بنیادی آیینهای آریایی در شکل گیری و تکامل اسلام، در سالهایی که بازار این بحث در خاورشناسی اروپا بسیار گرم بود. کارادووو در مقام یک استاد برجسته مطالعات اسلامی مؤلف اثر پنج جلدی معروف «اندیشمندان اسلام» Les penseurs de l'Islam (چاپ پاریس، ۱۹۲۱-۱۹۲۶)، و در مقام یک ایران شناس برجسته، مؤلف کتابهای «ابن سینا»، «غزالی»، «سهروردی و مکتب اشراق» است که در سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۲ در پاریس به چاپ رسیده اند. کارادووو مؤلف اثر دیگری بنام La doctrine de l'Islam نیز هست که به معرفی کلی اسلام اختصاص داده شده است ولی آنرا نمیتوان جزو آثار واقعاً ارزنده این رشته مطالعات بشمار آورد.

منابع اصلی اسلام Original Sources of Islam، تألیف William Tisdall، محقق انگلیسی، چاپ ادین برو، ۱۹۰۱.

این کتاب آغازگر سلسله کتابهای متعددی است که در قرن گذشته در باره ریشه های یهودی، مسیحی، صابئی، زرتشتی، مانوی قرآن و معتقدات ماقبل اسلامی خود اعراب انتشار یافتند، و پژوهندگان سرشناسی از قبیل آرتر جفری A. Jeffery، آبراهام گایگر A. Geiger، ریچارد بل R. Bell، رابرت اسمیت R. Smith، میلز L. H. Mills، و شاپیرو L. Schapiro را از جمله آنان نام میتوان برد. ویلیام تیسدال در کتاب خود به ویژه بر وامهای فراوانی که قرآن از منابع عبری گرفته تأکید نهاده است، با این تذکر که این اقتباس بیش از آنکه از اصل تورات و کتابهای عهد عتیق صورت گرفته باشد از

www.kavehroom.com

شرح ها و تفسیرهای «میدراشی» یـهود بـر کتـاب مقـدس کـه در عربستان پیش از اسلام رایج بوده صورت گرفته است، بدین جـهت هـم مطالب قرآن و هم مطالب این تفسیرها، با متون واقعی تورات و عـهد عتیق تفاوت دارند. بعنوان نمونه وی از اشتباهی میان کلمه Ur و کلمه Or در مورد ابراهیم یاد میکند که بموجب آن بجای اینکـه از جـانب یهوه به ابراهیم گفته شده باشد «ترا از شهر Ur نجات دادم» گفته شـده است ترا از آتش (Or) نجات دادم، و این زیربنای تمام داسـتان نجـات ابراهیم از آتش قرار گرفته که در قرآن به تفصیل از آن یاد شده است.

محمد و ظهور اسلام Mohammed and the Rise of Islam تـألیف D.S. Margoliouth محقق انگلیسی، چاپ لندن و نیویورک، ۱۹۰۵.

مارگولیوث، محقق انگلیسی پایان قرن نوزدهـم و آغـاز قـرن بیستم، یکی از اسلام شناسان غربی است که در دنیای اسلامی بسـیار شناخته شده اند. در طول بیست سال وی استاد زبانهای عربی و عـبری دانشگاه اکسفورد بود و در همه این مدت از بهترین عربی دانان اروپـا بشمار میرفت. مدتی نیز ریاست انجمن پادشاهی آسیایی انگلسـتان را بعهده داشـت. از کارهـای تحقیقـی مـهم او چـاپ متـن و ترجمـه تجارب الامم ابن مسکویه، چاپ متن عربی و ترجمه انگلیسی رسـائل ابی العلاء معری، چاپ ویراستاری شده معجم الادبای یـاقوت و چـاپ نخستین فرهنگ زبان سریانی است. کتاب «محمد و ظهور اسـلام» او که در سالهای آغازین قرن بیستم همزمان در اروپـا و امریکـا بچـاپ رسید، بیشتر به تحلیل جامعه عربی صدر اسـلامی و تحـولات آئیـن اسلام، با نظری غالباً انتقادی اختصاص یافته است و امتیاز خـاص آن دسترسی وسیع نویسنده به منابع قدیم و جدید عربی است.

مارگولیوث با این برداشت سنتی که عربستان ماقبل اسـلامی جامعه ای بسیار عقب افتاده بود و فقط با ظهور اسلام تحول اساسـی یافت موافق نیست و حتی از برخی جهات در این راستا بـرای اسـلام نقشی بازدارنده قائل است. جامعه اسلامی را نیز، آنطور کـه در طـول قرون شکل گرفته است تا حد زیادی جامعه ای دربسته میداند که راه را

www.kavehroom.com

برای هرگونه دگرگونی و تحول به روی خـــود بسـته است، و متذکـر میشود که معتقدات مسلمانان امروز در مـــورد ارتبـاط محمـد بـا نیروهای غیبی تفاوت زیادی با عقیده فرقه مذهبی «مورمون» امریکا در باره ارتباط جوزف اسمیث بنیانگذار مذهبی خودشان با فرشـــته ای که از آسمان برای او وحی میآورده است ندارد.

آیین محمدی Mohammedanism، تـــألیف C. Snouk-Hurgronje محقق هلندی، چاپ نیویورک، ۱۹۱٦.

بررسی های اسلامی اسنوک هورکرونخه، خاورشناس برجســـته هلندی پایان قـــرن نوزدهـــم بـــا چـــاپ اثـــر تحقیقـــی او بنـــام Het Mekkaansehe Feest در سال ۱۸۸۰ در لیدن و اثر تحقیقی دو جلـــدی دیگـــرش بنـــام Mekka در ســـال ۱۸۸۸ در لاهـــه جـــای مـــهمی در اسلام شناسی اروپا احراز کرد، و با انتشار «آییـــن محمـــدی» او در نیویورک به مرحله کمـــال خـــود رســـید. وی در بررســـی‌های خویـــش بخصوص اشکال اساسی قوانین و مقررات اســـلامی یعنـــی انعطـــاف ناپذیری آنها و عدم امکان تطبیقشان را با شرایط و تحولات زمـــانی مورد ارزیابی قرار داده است و متذکر میشود که از قرن سوم هجـــری ببعد، این قوانین و مقررات بصورتی در آمدند که از نظر مکتبـــهای اسلامی به همه مشکلات و مسائل فردی و اجتماعی جامعه مسلمان در آنها پاسخ داده شده بود و دیگر هیچگونه تغییر یا تعدیلی در آنها مجاز نبود. این تحجر، اگر چه در عین انحطـــاط و زوال ســـازمانهای سیاسی اسلامی در طول قرون ثبات احکام و اصول مذهبی را تضمین کرده، ولی بهمان نسبت امکان همـــاهنگی جامعـــه اســـلامی را بـــا تحولات تاریخی جامعه بشری کاهش داده است.

بررسیهای اسنوک هورکرونخه تأثیر عمیقی در مکتبهای فکـــری پژوهشگران بعدی چون شاخت و وانس برو داشته است. از خود شـــاخت برگزیده ای از مجموعه افکار او بنـــام Selected Works of C. Snouk-Hurgronje در سال ۱۹۵۷ در لیدن بچاپ رسیده است.

www.kavehroom.com

تأثیر معتقدات دوران بت پرستی در اسـلام The influence of Animism in Islam، تألیف S. Zwemer، چاپ لندن، ۱۹۲۰.
بررسی گسترده ای در این زمینه اسـت کـه چگونـه معتقـدات مذهبی یا خرافاتی عربستان ماقبل اسلامی در مقیاس وسـیعی، گـاه بصورت اصلی و غالباً با اندکی تغییر در آیین اسلام پذیرفته شده انـد. در این مورد به ویژه از سنت حج و مراسم مختلف آن (سعی بین صفـا و مروه، رمی جمره (سنگ پرانی به شـیطان)، بوسـیدن حجرالاسـود، قربانی) و اصولاً از خود این سـنت (کـه بـه نوشـته زومـر در دوران جاهلیت انجام مراسمی برای واداشتن خدای خورشـید بـه دادن سـالی پربرکت و باران خیز و بارور کردن احشام بوده است)، از اعتقاد به اجنه و نقش مهم آنان در زندگی روزمره آدمیان و حتی از ازدواج آنـها بـا زنان مسلمان، از «زنان جادوگری که روی گره ها میدمند» (سوره فلق، آیه ۴)، از «تاریکی شب که بدی و شر بهمراه میآورد» (همان سـوره، آیه ۳)، از «چشم بد» حسـودان (همـان سـوره، آیـه ۵)، از «اجنـه وسوسه گری که در درون آدمیان پنهان میشوند» (سوره نـاس، ۳-۵)، از رسم پاشیدن خاک نفرین شده به سوی دشمن (سوره انفال، آیـه ۱۷) یاد شده است. نویسنده متذکر میشود که «در سال دهم هجری محمـد با پیروزی در مکه بتهای مورد پرستش اجداد خودش و دیگر مشرکان عربستان را شکست، اما آثار دوران بت پرستی آنها را از میان نـبرد، بلکه این بار با دادن عنوان الهی و مذهبی بدانها بسیاری از آنها را بـا صورتهایی دیگر و غالباً ناهمگون وارد آیین خود کرد».

رنسانس اسلام در قرن چهارم هجری Die Renaissance des Islams im XI Jahrhundert تألیف Adam Mez، در دو جلد، چـاپ هـایدلبرگ، ۱۹۲۲، ترجمه انگلیسی توسط مارگولیوث و خدابخـش، بـا عنـوان The Renaissance of Islam in the XIth Century، چـاپ پتنـه (هندوستان)، ۱۹۳۷، ترجمه اسپانیایی با عنوان El renacimiento del Islam چاپ مـادرید، ۱۹۳٦، ترجمـه عربـی بـا عنـوان «الحـضارة الاسلامیه فی القرن الرابع الهجری» چاپ قاهره، ۱۹۵۷، ترجمه فارسـی

www.kavehroom.com

با عنوان تاریخ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، در دو جلد، چـــاپ تهران، ۱۳۴۳.

بررسی گسترده ای در این واقعیت است که قرن چـــهارم هجـری علیرغم بحران سیاسی جهان اسلام و آغاز فروپاشی امپراتوری عـــرب، قرن شکوفایی بیسابقه ای در قلمرو فکری و فرهنگی و هـــنری دنیـای اسلامی نیز بود.

بررسیهای اسلامی Islamstudien، تـــألیف K.H. Becker محقـق آلمانی، در دو جلد، چاپ لایپتسیگ، ۱۹۲۴.

کارل بکر آخرین فرد از سلسله اسلام شناسان درجه اولـی اسـت که در دو قرن نوزدهم و بیستم دانش اسلام شناسی جهان غـــرب را بـا مطالعات و تحقیقات وسیع خود در جنبـه هـای مختلـف آن بوجـود آوردند و به اوج خود رسانیدند. «بررسی های اســلامی» ایـن محقـق یکی از بنیادی ترین آثار در جمع دستاوردهای این پژوهشها است، کـه از نظـر برداشـتهای تـاریخی، اجتمـاعی و اقتصـادی خـــود بـا «سالنامه های اسلام» کائتانی بسیار نزدیک است و بخصوص بر نقش اصولی غنیمت گیری در فتوحات اسلامی تأکید دارد.

معتقدات و سازمانهای اسلامی Islam ; croyance et institutions تألیف H. Lammens محقق روحانی بلژیکی، چاپ بیروت، ۱۹۲۶.

تحلیل و تجزیه غالباً جانبگیرانه ولـــی آمیختـه بـا اطلاعـات وسیعی در زمینه تاریخ عرب و جامعه صـــدر اسـلامی از جـانب یـک محقق روحانی بلژیکی است که در نزد کمتر محقق دیگری نظیر آنـرا در چنین ابعادی میتوان یافت. تقریباً همه زندگی علمی و تحقیقی نویســنده در مقام استادی دانشگاه فرانسوی سن ژزف بیروت گذشته است.

لامنس نیز مانند ولهاوزن و کائتانی و گلدتســیهر و همفکـران آنها به صحت روایاتی که در قرون اولیه اســلام از قـول پیـامبر نقـل شده اند اعتقاد ندارد و به گفتـه برنـارد لیوئیـس آنـها را مجموعـه جعلیاتی میداند که توسط نسلهای سوم و چهارم بعد از محمد بر پایـه

www.kavehroom.com

نوشته های قرآنی ساخته و پرداخته شده اند تـــا پاســخگوی نیازهــای دوران خود این نسلها باشند. نظرات لامنس بخصوص مـــورد توجــه و پیروی اسلام شناسان روسی نیمه اول قرن گذشته قرار گرفت و پیدایـــش تئوری های انقلابی گاه شگفت آوری را باعث شد.

راهنمای انساب و زمان بندی هــای تــاریخ اســلام Manuel de généalogie et de chronologie pour l'histoire de l'Islam تــألیف Edward von Zambaur محقق اتریشی، چاپ هانوور، در ۲ جلد، ۱۹۲۷.

اثری است کلاسیک در زمینه تاریخ زمان بندی شـــده اســلام و نسب نامه های شخصیتهای نامدار جهان اسلام، که نـــه تنــها اســلام عربی، بلکه بخشهای ایرانـــی، ترکـــی و هنـــدی جــهان اســلام را نــیز دربرمیگیرد، ولی قسمت مربـــوط بـــه اندونـــزی و افریقـــای ســیاه آن جامعیت لازم را ندارد. با همه پژوهشهایی که در طول سه ربع قرن پـــس از انتشار این کتاب در راستای مسائل مورد بحث آن در جهان باســتان شناسی و سنگنوشته ها و سکه شناسی و بررسیهای تـــاریخی صـــورت گرفته است، هنوز اثر کاملتری که بتواند جانشین آن شود منتشر نشــده است. ترجمه عربی این کتاب با عنـــوان معجــم الانســاب والاســرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی در سال ۱۹۵۱ در قاهره بچــاپ رســیده است.

اسلام Islam، تــألیف Henri Massé محقــق فرانســوی، چــاپ پاریس، ۱۹۳۰. ترجمه انگلیسی در ۱۹۳۸، ترجمه آلمــانی در ۱۹۵۷، ترجمه عربی در ۱۹۶۰، ترجمه روسی در ۱۹۶۱.

خاورشناس فقید فرانسوی که فرهنگ ایران با او در مقــام یــک ایران شناس صمیمی آشنایی نزدیک دارد، در این اثر جالب خــود نــیز توجه خاص به آنچه را که به تاریخ و فرهنگ ایران میشـــود فرامــوش نکرده است. کتاب او به شش فصل تقسیم میشود که پیدایش اســـلام و مبارزات پیمبر آن در مکه و مدینه تا بـــهنگام درگذشــت وی فصــل اساسی آنرا شامل میشود. بقیه فصول بترتیب عبارتند از: سلطه جویی

www.kavehroom.com

عرب در زمان خلفای راشدین، مبانی قانون در اسلام (قــرآن، سـنت، حدیث، فقه)، معتقدات جزمی، تحولات مذهبی و فلسفی و فرقه هــای مختلف اسلامی، اسلام ترکی و اسلام ایرانی. کتاب «اســلام» هــانری ماسه با توجه به آشنایی کامل او با زبـان و ادبیـات عـرب (کـه وی سالیان دراز تدریس این زبان را بر عهده داشـت) از نظـر اسـتناد بـه منابع اصلی عربی و فارسی اثری بسیار مستند است.

ایمان اســلامی The Muslim Creed، نوشـته A.J. Wensinck، محقق انگلیسی، چاپ کمبریج، ۱۹۳۲.

رشته تخصصی ونسینک حدیثهای اسلامی است، بهمین جــهت مهمترین «کشف الاحادیث» جهان اسلام در دوره ای هفــت جلـدی در بیش از پنجهزار صفحه توسط او و گروهی از همکــارانش در سـالهای ۱۹۳٦ تا ۱۹٦۹ در لیدن به چاپ رسیده است. ولی نتیجه گیری خــود او از بررسی همه این احادیث، تأییدی بر برسیهای قبلی گلدتســیهر در این باره است که تقریباً همه حدیثهای اسلامی بــرای پاسـخگویی بـه هدفها و نیازهای معین سیاسی یا حکومتی یا فــردی در دوره هــایی خاص و در شرایط زمانی و مکانی معین ساخته شــده انـد، و بجــای آنکه منعکس کننده واقعیتهایی مذهبــی باشـند، بیـانگر تحـولات مختلفی هستند که جهان اسلام، بخصـوص دسـتگاههای خلافـت، در طول قرون اولیه اسلامی صحنه آن بوده اند. در عین حال از دیدگـاه وی مقررات کنونی اسلام که عموماً بر اساس این احادیث وضع شــده انـد عمدتاً همان اصولی هستند کــه در اوایــل دوران خلافـت عباسـی در ارتباط با شرایط اجتماعی و اقتصادی آن زمان برقرار شده انــد و بـا شرایط امروزی جهان بشری و دنیای اسلامی همخوانی ندارند.

تاریخ ملتها و دولتهای اســلامی Geschichte der islamischen Völker und Staaten تألیف Carl Brockelmann محقق آلمـانی، در سـه جلد، چاپ لیدن، ۱۹۳۹.

اثری کلاسیک از یکی از برجسته تریــن خاورشناسـان آلمـانی

www.kavehroom.com

قرنهای نوزدهم و بیستم است که محصول بررسیهای سی ساله او در رشته مطالعات اسلامی در مقام استاد مطالعات شرقی دانشگاه هاله آلمان و استاد زبانهای سامی دانشگاه برسلاو چکوسلواکی است. بروکلمن در عین حال مؤلف تاریخ ادبیات عرب، گرامر تطبیقی زبانهای سامی، صرف و نحو زبان عبری و فهرست کتابهای چاپ شده عربی است. ترجمه فارسی «تاریخ ملتها و دولتهای اسلامی» او در سال ۱۳۴۶ توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب در تهران بچاپ رسیده است.

عبقی

آیین اسلام Mohammedanism و بررسی هایی در باره تمدن اسلامی Studies on the Civilization of Islam تألیف H.A.R. Gibb محقق انگلیسی، چاپ لندن، ۱۹۴۹ و ۱۹۶۲.

آخرین کتابهای «کلیدی» قرن بیستم انگلستان در رشته مطالعات اسلامی و نوشته یکی از بزرگترین اسلام شناسان قرن بیستمند. گیب که خود در اسکندریه زاده شده بود، بدین شهرت داشت که نه تنها عربی را بخوبی یک عرب حرف میزند بلکه آنرا به فصاحت یک نویسنده عرب نیز مینویسد. بیش از سی سال استاد زبان و ادبیات عرب در دانشگاههای لندن و اکسفورد و هاروارد بود و در این مدت آثار متعدد دیگری نیز منجمله «تفکر دینی در اسلام» را بزبان فرانسه منتشر کرد، که در همه آنها نقش بنیادی را در تمدن و فرهنگ اسلامی برای ایران و نه خود دنیای عرب قائل است. پس از مرگ دارایی او بنا به خواست همسر وی وقف بنیاد انتشارات گیب در هلند شد که تاکنون کتابهای فارسی متعددی به چاپ رسانیده است.

گیب بخاطر گرایش شدید مذهبی خود با هرگونه برداشتی در باره اسلام که در ماهیت یک «دین» در برابر اندیشه های ضد دینی و به پرسش گرفتن ضوابط مختلف مذهبی از جانب آنها خللی وارد آورد مخالف است، و بر این اساس هر جا که پای نفی اسلام در میان میآید، با همه وابستگی خود به مسیحیت سعی در تعدیل آن دارد. با اینهمه جا و بیجا نشان داده است که جز از این دیدگاه، اعتقاد زیادی به

www.kavehroom.com

ایرادناپذیری بسیاری از ضوابط اسلامی ندارد. مثلاً در کتاب «آیین اسلام» خویش مطالعه هفت کتاب مربوط به جهان اسلام و عرب را به خوانندگان خود توصیه میکند که دو اثر معروف R.A. Nicholson با عناوین «تاریخ ادبیات عرب» و «تصوف در اسلام» در صدر آنها قرار دارند، و در این دو کتاب، در اولی میتوان خواند که: «تردیدی در این نمیتوان داشت که قرآن اثری است که بدست انسان نوشته شده است»، و در دومی: «خواننده غربی قرآن نمیتواند با توجه به ناهماهنگی ها و ضد و نقیض گویی های نویسنده آن در موارد بحث از مسائل و مشکلاتی بنیادین از شگفتی برکنار بماند».

در جای دیگر همین کتاب «آیین اسلام»، نویسنده اظهارنظر میکند که: «در اسلام، هر انسانی باید بطور دائم در وحشت و بیم از خداوند بسر ببرد و پیوسته مراقب باشد که چگونه گلیم خود را از آب بیرون بکشد. این حالت روحی مفهوم اصطلاح ترس از خدا است که تقریباً سراسر قرآن را فرا گرفته است، زیرا بنیاد اخلاق مذهبی در این آیین بر این قرار گرفته است که هر بنده خدایی بطور دائم در خطر خشم فرمانروایی باشد که با قدرت نامتناهی خود بر او نظارت میکند».

ریشه های قضای اسلامی The Origins of Muhammedan Jurisprudence، تألیف J. Schacht محقق آلمانی، چاپ اکسفورد، ۱۹۵۰؛ از همین مؤلف: «نگرشی به حقوق اسلامی» An Introduction to Islamic Law چاپ اکسفرد، ۱۹٦۴. دو اثر بنیادی در باره ضوابط و مقررات قضائی اسلام و ریشه های آنها با بررسی های جامع مؤلف در زمینه فقه و حقوق اسلامی و ضوابط قضائی جوامع مسلمان، که در دو کتاب نامبرده و در دو مقاله تحقیقی او با عناوین Islamic Law and Justice (در مجموعه The Legacy of Islam) و Religious Law in Islam (در The Cambridge History of Islam) بچاپ رسیده، مکتب تازه ای در مبحث فقه اسلامی در مطالعات اسلام شناسی جهان غرب گشوده شده است، هر چند که عملاً میتوان آنرا ادامه مکتب «گلدتسیهر» با توجه به تحقیقات پنجاه ساله بعد از او بشمار آورد.

ارزیابی های شاخت بدین نتیجه میرسد که مبدأ زمانی قوانین و مقررات مذهبی اسلام، نه دوران خود محمد است و نه قرآن، بلکه همه آنها دست کم یک قرن بعد از محمد، با روشهای معمول زمان خلافت خلفای اموی و برای پاسخگویی به نیازها و خواستهای خاص آنان، منتها با توجه به متون قرآنی و کاربرد اصطلاحات آن شکل گرفته اند، و برای مشروعیت این شکل گیری حدیثهایی بی اعتبار ساخته شده اند تا وجود تئوری های مذهبی قبلی یا رسوم برقرار شده دینی را بی ارزش کنند، و از این رو نویسنده آنها را «ضد حدیث» نامیده است. از نظر شاخت حتی یک حدیث از حدیثهایی که به خود محمد نسبت داده شده اند اصالت ندارد، زیرا عادتاً حدیثهای ساخت حدیث سازان به صحابه محمد و حدیثهای صحابه محمد به خود او منتسب شده اند و بدین ترتیب زیربنای فقه و حقوق اسلامی روایاتی است که تقریباً همه آنها بی اعتبارند.

. از همین مؤلف قبلاً کتابی با عنوان Der Islam. Religionsgeschichtliche Lesebuck نیز در سال ۱۹۳۱ در توبینگن بچاپ رسیده بود.

اسلام شناسی Islamología تألیف دسته جمعی، زیر نظر Felix Pareja محقق و روحانی اسپانیایی، با شرکت Alessandro Bausani محقق ایتالیایی، Ludwig von Hertling محقق آلمانی، J. du Bois محقق فرانسوی، چاپ مادرید، ۱۹۵۲-۱۹۵۴ در دو جلد. ترجمه فرانسه با عنوان Islamologie، چاپ بیروت در دو جلد، ۱۹۵۷-۱۹۶۳.

جامعترین کار تحقیقی است که در زمینه مسائل مربوط به تاریخ و فرهنگ و اندیشه اسلامی از جانب خاورشناسی کشوری که بیش از هر کشور اروپایی دیگر سابقه ارتباط تاریخی نزدیک با دنیای اسلام را دارد انجام گرفته است، به اضافه بررسیهایی که کارشناسان برجسته چندین کشور دیگر اروپایی در زمینه های تخصصی کار خود در آن شرکت جسته اند. «فلیکس پارخا» سرپرست تدوین این مجموعه خودش یک مقام عالیرتبه روحانیت کاتولیک اسپانیا بود که در سال ۱۳۵۰

www.kavehroom.com

خورشیدی در مقام رئیس انجمن خاورشناسان اسپانیا در کنگره جهانی ایران شناسان در شیراز شرکت جست.

اسلام کلاسیک Classical Islam و اسلام قرون وسطی Medieval Islam، تألیف G. von Grunebaum محقق آلمانی الاصل امریکایی، چاپ شیکاگو، بترتیب در ۱۹۵۰ و ۱۹۵۳. از همین محقق ; Islam Essays in the Nature and Growth of a Cultural Tradition چاپ شیکاگو، ۱۹۵۵.

فن گرونباوم که سالیان دراز استاد مطالعات اسلامی دانشگاه شیکاگو بود و سهم بزرگی را در پیشرفت این مطالعات در امریکا دارد، در هر سه کتاب خود کوشیده است تا بخصوص جنبه های سازنده اسلام را، در عین انتقادهایی که به گوشه هایی از آنها دارد مورد بررسی و معرفی قرار دهد، و به ویژه ارتباط اسلام و مسیحیت را در هر دو صورت یونانی و لاتینی آن بازسازی کند، زیرا وی تاریخ قرون وسطائی دو جهان مسیحیت و اسلام را مرتبط با رشد، تکامل و انحطاط روابط متقابل این سه واحد سیاسی ــ فرهنگی میداند. در فصول ده گانه کتاب اسلام قرون وسطی (ویژگیهای قرون وسطائی، مسیحیت و اسلام، پایه مذهبی وحی، پارسایی، قانون و دولت، نظم اجتماعی، ایدآل انسانی، ادب و تاریخ، اقتباسهای خلاقه و نتیجه گیری نهایی) این زیربنای فکری او مورد ارزیابی عمیق قرار گرفته است.

ساختار اجتماعی اسلام The Social Structure of Islam، تألیف R. Levy، محقق انگلیسی، در دو جلد، چاپ همزمان در کمبریج، نیویورک و ملبورن، ۱۹۵۲.

احتمالاً جامعترین پژوهشی است که تاکنون در زمینه اجتماعی اسلام انجام گرفته است. مؤلف که سالیانی ممتد استاد فارسی دانشگاه کمبریج بوده است در این دوره هشتصد صفحه ای پس از سه بحث اساسی مربوط به وضع مردان و زنان و کودکان، بترتیب مسائل زیر را از دیدگاه اجتماعی مورد بررسی مستند قرار داده است: فقه و قضای

www.kavehroom.com

اسلامی، اخلاق و عواطف در اسلام، ضوابط و رسوم و قوانین مربوط بـه زندگی روزمره، خلافت و حکومت مرکـزی، حکومتـهای محلـی تـابع خلافت، سازمان نظامی اسلام، نجوم و سایر علوم اسلامی. در همه ایـن موارد، تحولات ناشی از اقتباسـهایی کـه خلافتـهای عـرب برحسـب نیازهای خود از تمدنهای کشورهای تصرف شده در دو قـرن اول هجـری بعمل آورده اند، همراه با دستکاریهایی که در راستای منافع حکومتـی و خصوصی خود خلفا و دستگاههای خلافت به خواسـت آنـها در قوانیـن اولیه قرآنی صورت گرفته به ارزیابی گذاشته شده است، ولـی تذکـر داده میشود که در قرون بعد رکود و تحجر قوانین و مقـررات میـان جـهان اسلامی و دنیای غرب فاصله ای پدید آورده که پیوسته بیشتر شده اسـت. از این نویسنده بحث کوتاه ولی جـالبی در همیـن زمینـه در مجموعـه «میراث ایران» اثر دسته جمعی عـده ای از دانشـمندان بچـاپ رسـیده است.

انشـعاب هـا در اسـلام Les schismes dans l'Islam، تـألیف H. Laoust محقق فرانسوی، چاپ پاریس، ۱۹٦۵.

بررسی محققانه ای است در ماهیت فرقه گرایـی و انشـعابهای فراوانی که از همان قرن اول تاریخ اسلام بطور پیگیر در این آییـن روی داده است، و ارزیابی مذهبی، تاریخی و اجتماعی در باره انگیزه هـای غالباً سیاسی این انشعابها، همراه با بررسـی تطبیقـی وسـیعی در دو بخش اساسی تسنن و تشیع، که آنرا احتمالاً بصـورت بـهترین کتـاب پژوهشی نیمه دوم قرن در این زمینه درآورده است. چاپ تجدیـد نظـر شده ای از این کتاب با عنوان کثرت گرایی ها در اسلام Pluralismes en Islam بصورت نشریه ویژه مطالعات اسلامی در سال ۱۹۸۳ در پـاریس منتشر شده است.

تمدن اسـلام کلاسـیک La civilisation de l'Islam classique، تألیف مشترک Dominique & Janine Sourdel محققان فرانسوی، چـاپ پاریس، ۱۹٦۸.

www.kavehroom.com

اثر تحقیقی ارزنده ای است که به ویژه بــه ارزیــابی واقعیتــهای اجتماعی، فرهنگی و مدنی جامعه اسلامی در گذشــته و حــال توجــه دارد، و بهمین جهت در همه این زمینـــه هــا غالبــاً مــورد اســتناد پژوهشگران در کتابها و مقالات تحقیقی آنان قرار میگیرد. تصویرها و تابلوها و نقشه های متعدد جغرافیایی نیز امتیاز دیگری برای این اثــر است. بخش نخستین این کتاب به تحلیل بنیــانگذاری و نــیرومندی و سپس تجزیه و انحطاط یک امپراتوری، بخــش دوم آن بــه بررســیهای مذهبی و اجتماعی جهان کلاسیک اسلام (که مــسائل سیاسی، حقوقی، اداری و فرهنگی آنرا در برمیگیرد)، و بخش پایانی آن بــه بررســیهای اقتصادی و محیط های اجتماعی (شهرها، کاخهای حکومتــی، امــور راهسازی و عمرانی، صنعت و کشاورزی) اختصاص یافتــه اســت. بــا توجه به انتشار این اثر در نیمه دوم قرن بیستم که امکان بهره گــیری از بررسیهای محققان پیشین را به نویسندگان آن داده است، «تمدن اســلام کلاسیک» قسمتی از بهترین دستاوردهای تحقیقی قبلی در همــه ایــن زمینه ها را بصورتی مختصر و مفید در هفتصد صفحه مورد تلفیـــق قرار داده است.

اسلام، از آغاز تا شروع امپراتوری عثمانی L'Islam, des origines au début de l'Empire ottoman تألیف Claude Cahen، محقــق فرانســوی، چاپ پاریس، ۱۹۷۰ و اثر دیگر همین محقــق: L'évolution sociale du monde musulman face à celle du monde chrétien jusqu'au XXe siècle (تحول اجتماعی دنیای اسلامی در برابر جهان مسیحی، از آغاز تا قــرن بیستم) چاپ پاریس، ۱۹۷۲. دو بررسی از بهترین بررسیهای مربوط بــه تحولات تاریخ اسلام و جامعه اسلامی در طول قــرون، توســط یکــی از سرشناس ترین خاورشناسان سده گذشته فرانسه و اروپا اســت. در همیــن زمینه، اثر دسته جمعی دیگری نیز زیر نظر همیــن پژوهشــگر، در ســال ۱۹۷۷ بــا عنــوان Les peuples musulmans dans l'histoire médiévale (ملتهای مسلمان در تــاریخ قــرون وســطی) بــا همکــاری گروهــی از پژوهشگران تاریخ اجتماعی و اقتصادی جهان اسلام در دمشــق منتشــر

www.kavehroom.com

شده است، که در فصول مختلف آن مسائل زیر مورد ارزیـــابی جـامعی قرار گرفته اســت: شناســایی مورخـان از دنیــای مســلمان، «انقــلاب عباسی»، مسائل اقتصادی و اجتماعی مربوط بـــه مسـلمانی جوامـع غیرعرب امپراتوری اسلام، برد اجتماعی چند شعبه اصلی از شعبه هـای اسلام، نگرشی در تاریخ تطبیقـــی جوامــع قــرون وســطایی در اســلام، بررسیهایی در باره قدرت و ضعف اقتصادی دنیای اســلامی در آغــاز و پایان قرون وسطی، چادرنشین ها و شهرنشین های امپراتــوری اســلام در نیمه قرون وسطی، مهاجرتهای ایرانیان بدنبال حمله مغول، تحولات فنــی نظامی در خاور نزدیک قرون وسطایی و اهمیت تاریخی آن ها.

اسلام و تمدن آن از قرن هفتم تا قرن بیستم (سده هــای اول تــا چهاردهم هجری) L'Islam et sa civilisation, VIIe-XXe siècle تــألیف A. Miquel محقق معاصر فرانسوی، پاریس، ۱۹۸۲، و اثر دیگـــری از همین مؤلف: La géographie humaine du monde musulman jusqu'au milieu du XIe siècle (جغرافیای انسانی جهان مسلمان تــا نیمــه قــرن پنجم هجری)، چاپ پاریس، ۱۹۸۸.

دو اثر از تازه ترین آثار تحقیقی که در این زمینه در جهان غرب منتشر شده اند، و به همین جهت مؤلف امکان آنرا داشــته اســت کــه پژوهشهای گذشته را مورد ارزیابی تطبیقی و انتقادی قــرار دهــد و در عین حال با پژوهشهای تازه تر تکمیل کند.

پایه های آیین اسلام Les fondations de l'Islam، تألیف A.L. de Prémare، چاپ پاریس، ۲۰۰۲.

تازه ترین کتاب معتبری است که تا هنگام انتشار کتاب حــاضر در باره مسائل اسلامی در اروپا بچاپ رسیده است. مؤلف در این اثــر بخصوص نحوه تحول تاریخ نگاری و بموازات آن حدیث پردازی مورخان و مفسران و راویان احادیث را در قرون اولیه اسلامی با بررســی هــای جامع در باره هر یک از ۶۵ نفری که نــامداران ایــن مکتــب بشــمار میروند مورد ارزیابی قرار داده و خود نیز در ادامه مکتبــهای فکــری

www.kavehroom.com

گلدتسیهر و شاخت و ونس برو بر این تأکید نهاده است که قدمت هیچیک از روایاتی که «تاریخی» دانسته شده اند، و بهمراه آنها هیچیک از حدیثهایی که بصورت نقل قولهای پیاپی به محمد و صحابه او یا به امامان تشیع رسانیده شده اند از دست کم یکقرن بعد از خود محمد فراتر نمیرود، و عملاً پایه های آیین اسلام، در صورت کنونی آن، بر تاریخ سازیهای جعلی و بر حدیث پردازیهای جعلی تر بنیان نهاده شده است. نویسنده معتقد است که ارائه یک برداشت واقعی از نحوه پیدایش اسلام در چهارده قرن پیش و تحولات آن در سالهای صدر اسلامی، مستلزم تجدیدنظری بنیادی براساسی صرفاً علمی در مجموعه اسنادی است که دور از ملاحظات اسطوره ای یا داستانسرایانه و یا تقدس طلبانه هزار و چهار صد ساله به بررسی آورده شوند.

۳ ـ در باره قرآن

<u>کشف الآیات قرآن</u> Concordantiae Corani arabicae تدوین Gustav Flügel محقق آلمانی، چاپ لایپتسیگ، ۱۸۴۲.

نخستین کتاب در نوع خود در جهان غرب، و بهترین کتاب از این نوع در جهان اسلامی است، بهمین جهت در حال حاضر بیش از هر کشف الآیات دیگری در کشورهای عربی مورد مراجعه قرار دارد. با اینهمه، این کشف الآیات مستقیماً از روی متن عربی قرآن تهیه نشده، بلکه براساس ترجمه فرانسوی A.B. Kazimirsky محقق لهستانی مقیم فرانسه از قرآن در نیمه اول قرن نوزدهم انجام گرفته است. کازیمیرسکی که همزمان با فردریک شوپن هم میهن خود بعلت مخالفت با اشغال کشورش از جانب روسیه بصورت تبعیدی در پاریس زندگی میکرد در عین حال ایران شناس برجسته ای نیز بود که از جمله کارهایش در این زمینه ترجمه فرانسه او از دیوان منوچهری و چاپ آن همراه با متن فارسی دیوان، ترجمه گلستان سعدی به لهستانی و نگارش رمانی با

www.kavehroom.com

عنوان «داستان یک بانوی زیبای ایرانی» و نـــیز تدویـــن فرهنـــگ دو جلدی بزرگ عربی به فرانسه و فرانسه به عربی اســـت. ترجمــه عربــی «کشف الآیات» فلوگل توسط فواد عبدالبـــاقی اســتاد مصـــری بنــام «المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم» در سال ۱۹۴۵ در قاهره چاپ و به ملک فاروق اول اهداء شده است. ترجمه انگلیسی آن نیز با عنـــوان Concordance of the Koran در سال ۱۹۲۲ در دهلی منتشر شده است.

نگـــرش تـــاریخی ــ انتقـــادی بـــه قـــرآن Historisch-Kritische Einleitung der Koran تألیف Gustav Weil محقق آلمانی، چاپ بیلفیلد، ۱۸۴۴.

اولین اثر تحقیقی در محتوای قرآن در جهان غـــرب اســـت، کــه تنها دو سال پس از چاپ کشف الآیات فلوگل منتشر شده است. تقریباً همه بررسیهای بعدی مربوط به قرآن در اروپا و امریکا با توجه خـــاص بدین کتاب و براساس برداشتهای آن انجام گرفته اند. از همین محقـــق کتاب دیگری بـــا عنـــوان «تـــاریخ ملـــل اســـلامی» Geschichte der islamischen Volker در اشتوتگارت منتشر شده که ترجمه انگلیســـی آن توسط خدابخش در کلکته بچاپ رسیده است.

تاریخ قـــرآن Geschichte des Qorans تـــألیف Theodor Nöldeke محقق آلمانی، چاپ گوتینگن، ۱۸۶۰. از همین محقـــق Der Qoran، چاپ برلیـــن، ۱۸۹۲ (بصـــورت بخشـــی از مجموعـــه Orientalische Skizzen). همین کتاب، با تکمیل و اضافات و تجدیدنظـــر کـــامل بـــا همین عنوان Gerschichte des Qorans بعداً در سه جلد بدین شرح منتشـــر شد: جلد اول: «در باره اصل قرآن» Über den Ursprung des Qorans بـــا همکاری F. Schwally؛ جلد دوم: «متن کلی قرآن» Die Sammlung des Qorans با همکاری F. Schwally ؛ جلد سوم: «تاریخ متون قـــرآن» Die Gerschichte des Qorantextus با همکـــاری G. Bergsträsser و O. Pretzl، جمعاً در ۱۱۰۰ صفحه، چاپ لایپتســـیگ، بـــترتیب ســـالهای ۱۹۰۹، ۱۹۱۹، ۱۹۳۸.

www.kavehroom.com

تاریخ قرآن نلدکه یکی از سه اثر تحقیقی دانش غرب در ارتباط با اسلام است که همراه با «سالنامه های اسلام» کائتانی و «درسهایی در باره اسلام» گلدتسیهر بنیادی ترین کارهای علمی در این رشته بشمار آمده اند. از هنگام آغاز تحقیقات نلدکه در باره قرآن که به چاپ «تاریخ قرآن» او در سال ۱۸۶۰ منجر شد، تا پایان چاپ متن تکمیل شده و نهایی آن در سال ۱۹۱۹، بیشتر از شصت سال فاصله بود، و در تمام این مدت ادامه بررسیهای مربوط به قرآن کار اصلی این خاورشناس بزرگ بود. تذکر این نکته بیمورد نیست که دیدگاههای خود نلدکه در باره قرآن غالباً دیدگاههای چندان مساعدی نیست، بطوریکه در یکجا مینویسد: «آشفتگی تصور و فقدان منطق و بی نظمی مطالب قرآن گاه واقعاً خواننده غربی را به شگفت میآورد. آنچه خود عربها نیز در آن میخواندند و احتمالاً میپسندیدند جز همین آیات مشوش و بهم ریخته نبود، منتها آنها آموخته بودند که عدم درک خود را از این آیات تنها به حساب ضعف ادراک خودشان بگذارند».

* *

کوششی در راستای تحلیل قرآن Beiträge zur Erklärung des Koran، تألیف Hartwig Hirschfeld، محقق آلمانی، چاپ لایپتسیگ، ۱۸۸۶. از همین مؤلف: New researches into the composition and exegesis of the Coran، (بررسیهایی تازه در باره ترکیب و تفسیر قرآن)، چاپ لندن، ۱۹۰۲ و «عناصر یهودی در قرآن» Jüdische Elemente im Koran چاپ برلین، ۱۸۷۸.

هیرشفلد در سلسله ارزیابیهای خود از قرآن بخصوص بر اقتباسهایی که در این کتاب بطور مستقیم یا غیرمستقیم از عهد عتیق و از کتب تفسیری یهود انجام گرفته است (و نخستین اثر منتشر شده او کلاً بدان اختصاص دارد) و بر تأثیرات آنها در روند کلی قرآن، و تناقضاتی که میان متون توراتی و قرآنی وجود دارد و وی برای برخی از آنها جنبه تعمدی قائل است تأکید گذاشته و در مواردی دیگر اصالت برخی از سوره ها یا آیه ها را مورد تردید قرار داده است.

www.kavehroom.com

تاریخ تفسیرگزاری قرآن در نزد مسلمانان Die Richtungen der Islamischen Koranauslegung تألیف I. Goldziher محقق مجارستانی، چاپ لیدن، ۱۹۲۰۰.

در این تحقیق که در پژوهشهای اسلامی جای خاص دارد، اسلام شناس نامی مجار مسیر تفسیرنویسی قرآن را از بعد از مرگ پیامبر تا پایان سده نوزدهم و تحولاتی را که در ارتباط با شرایط مختلف زمانی و مکانی در آن روی داده است به شیوه پژوهشی مستند و وسواس آمیز خود مورد بررسی قرار میدهد. از اختلاف قرائتهای اولیه قرآن و نخستین تفسیرهای آن که در آنها از کتابهای مسیحیان و یهودیان آنچه با قرآن سازگار بود برگرفته میشد ولی آنچه ناسازگار بود بکلی نادیده گرفته میشد (با این استدلال که گمراهی است اگر آدمیان خواستار دانشی بیشتر از آن باشند که خدا در کتابش در اختیار آنان نهاده است) به خردگرایان معتزلی و متکلمان میرسد و بعد به صوفیان و مکتب تأویل آنان و به تفسیرهای موضعگیرانه و غالباً مبالغه آمیز مفسران شیعه و سرانجام تفسیرگزاری های نوآورانه مفسران معاصر. ترجمه عربی این اثر گلدتسیهر که مکمل کتاب «درسهایی در باره اسلام» او است، با عنوان «مذهب التفسیرالاسلامی» در سال ۱۹۵۵ در قاهره منتشر شده است.

واژه های خارجی در قرآن The Foreign Vocabulary of the Koran، تألیف Arthur Jeffery محقق انگلیسی، چاپ بارووده (هند)، ۱۹۳۸. اثر دیگری با عنوان موادی برای تاریخ متون قرآنی Materials for the history of the texts of the Koran زیر نظر همین محقق در سال ۱۹۳۷ در لندن و نیویورک بچاپ رسیده است.

بررسی جفری در زمینه لغات غیرعربی قرآن (که با تصریح سوره یوسف در اینکه قرآن به زبان عربی فصیح فرستاده شده است همخوانی ندارد) احتمالاً کاملترین بررسی در جهان غرب در این زمینه است. وی که خود استاد زبان شناسی است، در این بررسی ۲۷۵ واژه آرامی، عبری، سریانی، حبشی، فارسی و یونانی را در قرآن مشخص

www.kavehroom.com

کرده است که یکی از آنها خود کلمه قرآن است که به گفته او از زبـــان سریانی گرفته شده است. یکی از واژه های جالب دیگر، کلمه «حـــور» بمفهوم دوشیزگان بهشتی است که بنا به ارزیابی او از کلمه ای به همین صورت آمده است که در نزد اعراب شمالی جزیرة العرب مفهوم ســفید پوست داشته و توسط خود این اعراب از طریق حـیره از زبـان پـهلوی گرفته شده بوده است. جفری در اشاره بدین کلمه و کلمه فارسی فـردوس که در دو جای قرآن بکار رفته، روایتی از سیره ابن هشام را نقل میکند که بموجب آن منابع فارسی برای اعراب دوران ماقبل اسلامی نیز آشنا بوده اند، و در این مورد از نذربن حـــارث نـام میـبرد کـه بـا نقـل داستانهای رستم و اسفندیار در صحن مکـــه مـانع رفتـن مــردم بـه موعظه های محمد میشـد. از نمونـه هـای جـالب دیگـر اصطـلاح رب العالمین است که به ارزیابی جفـــری از ترکیـب ribbon ha-olamin میآید که یهودیان آنرا در دعاهای خود بکار میبرند.

• در خارج از بررسیهای زبان شناسی قرآن، جفری ویراستار کتـابی بنام «اسلام، محمد و آییـن او» Islam. Muhammad and his religion است که در سال ۱۹۵۸ در نیویورک به چاپ رسیده است. خود او نـیز مؤلف کتاب دیگری با عنوان A Reader on Islam است کـــه در ۱۹٦۲ در لاهه منتشر شده است.

قرآن، ترجمه بر مبنای بازنگری تحلیلی در طبقه بندی سوره هـا

The Qur'an Translated with a critical re-arrangement of the Surahs از R. Bell محقق انگلیسی، در دو جلد و ۱۱۰۰ صفحه، چاپ ادین بـرو، ۱۹۳۷-۱۹۳۹.

از انقلابی ترین ارزیابی هایی است که در قرن گذشته در مـــورد متون مختلف قرآن انجام گرفته است. طبقه بندی سوره ها بر ضابطـــه خاصی صورت گرفته است که غالباً هم با طبقه بنـــدی رســمی قــرآن عثمان و هم با طبقه بندی زمان بنـــدی شـده نلدکـه تفـاوت دارد. در نقدهایی که بر این کتاب شده آنرا بحث انگیز ولـی در بسـیار مـوارد راهگشا شمرده اند.

www.kavehroom.com

دیدگاههای «بل» در باره ناهمخوانی های قرآنی کـه بنـام قـرآن عثمان در دسترس ما است گاه کاملاً انتقادی است. در ایـــن راســتا، در کتابی که مشترکاً بقلم او و مونتگمـری وات بنـام Introduction to the Quran (چاپ ادین برو، ۱۹۷۷) نوشته شده میتوان خواند کـه: «متـون قرآنی سرشار از ناهماهنگی هایی هستند که میتوان آنها را دلائلـی بـر تجدیدنظرهای بعدی در آنها دانست. به کرات یک موضوع خـارجی وارد آیه‌ای میشود و ساختار آنرا برهم مـیزند. در آغـاز و انجـام آیـه هـا مطالبی گفته میشود که با مفهوم خود آیـه تنـاقض دارنـد. در شـرح رویدادها ضمیرهای مفرد و جمع جابجا میشـوند و ضمـیر دوم شـخص جای شخص سوم یا بالعکس را میگیرد. وقت دیگر عباراتی ناهمگون با تاریخهایی متفاوت در کنار همدیگر قرار میگیرند، یا آیه هایی که بـاید متأخرتر باشند جای مقدمی را احراز میکنند. برخـی اوقـات سـاختار دستوری جملات قطع میشود و موضوع بحثی که میباید ادامه یابد بـه مورد دیگری که مدتی پیش از آن شرح داده شده بازمیگردد».

قـرآن Le Coran، ترجمـه و تفسـیر Régis Blachère محقـق فرانسوی، در سه جلد و ۱۵۰۰ صفحه، پاریس، ۱۹۴۷-۱۹۵۱. این اثر که کاملترین ترجمه و بررسی قرآن در زبان فرانسـه اسـت، در صـورت اصلی خود شامل سه جلد است که جلد نخستین آن تماماً به شناسـایی قرآن و بررسی در باره مسائل تاریخی و لغوی و زبان شناسی و مذهبـی آن با عنوان Introduction au Coran اختصـاص یافتـه اسـت (چـاپ ۱۹۴۷). جلدهای دوم و سوم (چاپ ۱۹۴۹ و ۱۹۵۱) شامل ترجمـه و تفسیر قرآن بر مبنای طبقه بندی تازه ای در سـوره هـا هسـتند کـه چنانکه قبلاً گفته شد نلدکه و بسیار از پژوهشگران دنبالـه رو مکتـب او، آنرا براساس بررسیهای پنجاه ساله خود طبقه بندی واقعی سوره هـا برحسب تقدم زمانی ابلاغ آنها تشخیص داده اند و طبقه بندی کنونـی قرآن را آنطور که در زمان خلافت عثمان بر مبنای حجم سوره ها انجام گرفته یک طبقه بندی ساختگی و غیرمنطقی میدانند که خود پیـامبر در آن دخالتی نداشته است. با این وجود چـاپ دیگـری نـیز در سـال

www.kavehroom.com

۱۹۵۷ (که در آن هر سه جلد در یک جلد گرد آمده اند) از ایـــن اثــر منتشر شده که این بار در آن طبقه بندی سوره ها براساس نظم ســـنتی موجود قرآن صورت گرفته است. خلاصه بـازنگری شـده ای از کتـاب Introduction پیشین نیز، با عنوان Le Coran از همین محقـق در سـال ۱۹٦۷ در مجموعه انتشارات دانشگاهی فرانسه منتشر شده است.

ترجمه و تفسیر قرآن Il Corano, tradutto ed interpretado ترجمه و نگارش Alessandro Bausani محقق ایتالیایی، چاپ فلورانس، ۱۹۵۵.

با آنکه ایتالیا سابقه ای بیش از دیگـر کشـورهای اروپـایی در ترجمه قرآن در قرون شانزدهم و هفدهم و ترجمه های دیگر در قرن بیسـتم دارد، ترجمه و بخصوص تفسیر الساندرو بـاوزانی اسـتاد زبـان شـناس معاصر که چندی پیش درگذشت، بهترین آنها شناخته شده است. بـاوزانی با تسلط کامل خود بر زبان عربـی و ١٦ زبـان قدیـم و جدیـد دیگـر (منجمله زبان فارسی) و اطلاعات فراوانش در مسائل مذهبی اسـلامی و مسیحی تفسیرهای جالب و گاه جسورانه ای بـا دیـدگـاه تطبیقـی از بسیاری از آیات ارائه داده است که غالباً تازگی دارند.

تفسیر قرآن The Koran interpreted، نوشته A.J. Arberry محقـق انگلیسی، در دو جلد، چاپ لندن و نیویورک، ۱۹۵۵.

تازه ترین و احتمالاً بهترین ترجمه قرآن به زبان انگلیسی، توسط یکی از عربی دانان و در عین حال ایران شناسان برجسته ایـــن کشــور است. امتیاز این ترجمه کوشش مترجم در رعایت سجع هـــا و قوافــی اصل عربی ــ در حد امکان ــ و حفــظ انشـای کلاسـیک آن اسـت. تفسیرهایی که در کتاب شـده انـد محققانـه، ولـی تـا حـد زیـادی محافظه کارانه اند.

«محمد و قرآن» Mohammed und der Koran، «ترجمــه قــرآن» Der Koran. و «تفسیر و کشف الآیات قرآن» Der Koran. Übersetzung Kommentar und Konkordanz تـألیف و ترجمـه Rudi Paret محقـــق

www.kavehroom.com

آلمانی، چاپ اشتوتگارت، بترتیب در سالهای ۱۹۵۷، ۱۹٦٦، ۱۹۷۱ مجموعه ای در سطح عالی تحقیقی به شیوه شناخته شده متدیک و دقیق و سنگین آلمانی، با انبوهی از حواشی و تفسیرها و توضیحات زبانشناسی و فلسفی و تاریخی که بسیاری از آنها حقاً میتوانند جای شایسته ای در متن و نه تنها در حاشیه داشته باشند. ماکزیم رودنسن محقق معاصر فرانسوی که خودش مؤلف کتاب جالبی در باره پیامبر اسلام است این دوره قطور را یکی از جامع ترین آثار تحقیقی نوع خود در قرن بیستم شمرده است.

<u>بررسیهایی در قرآن</u> Quranic Studies، نوشته J. Wansborough محقق انگلیسی، چاپ اکسفرد، ۱۹۷۷

تئوری های شاخت در باره ماهیت غیراصیل روایاتی که مبنای فقه و حقوق اسلامی قرار گرفته اند، در دهه های اخیر، با تئوری های تازه تر «ونس برو»، استاد مطالعات اسلامی دانشگاه لندن، در کتاب «بررسیهای قرآنی» و کتاب دیگر او The Sectarian Milieu. Content and Composition of Islamic Salvation History (چاپ اکسفرد، ۱۹۷۸) وارد مرحله نوینی از برداشتهای تحقیقی شده اند. از نظر این محقق، احادیث مربوط به زندگی پیامبر اسلام تنها در حدود دو قرن بعد از او، بدست گروهی از کارشناسان حدیث با این هدف ساخته شدند که نمونه یک مسلمان صالح در جامعه اسلامی در رابطه با رقبای مسیحی و یهودی این جامعه براساس آنها عرضه شود، و برای این منظور متن هایی بعنوان واقعیت های تاریخی ارائه شدند که مطلقاً «تاریخ» نبودند بلکه کوششی برای «تاریخی کردن» اشارات یا آیه های قرآنی در جهت مورد نظر تاریخ سازان بودند. آنهایی که دو قرن بعد از محمد مدعی عرضه دقیق فلان واقعیت زمان او میشدند، غالباً این احساس را که در عمل به جعل تاریخ دست زده اند نداشتند، بلکه این احساس را داشتند که از این راه پایه های یک جامعه تازه اسلامی را در جهت مصالح آن و در رویارویی با رقیبان آن استحکام میبخشند. وانس برو در این راستا ارزیابی دقیق و جامعی از بخشهای بزرگی از سیره ابن هشام انجام داده است.

www.kavehroom.com

ساختار لغوی اصطلاحات اخلاقی در قرآن The Structure of the Ethical Terms in the Koran، تألیف Toshihiko Izutsu محقق ژاپنی، نشریه انستیتوی مطالعات زبان شناسی «کیو» در توکیو، ۱۹۵۹. از همین محقق اثری دیگر در همین زمینه با عنوان: «خدا و انسان در قرآن. بررسی در باره، ساختار لغوی اصطلاحات جهان بینانه قرآن» God and Man in the Koran ; semantics of the Koranic Weltanschau از جانب همین انستیتو در سال ۱۹٦۴، و اثر سومی با عنوان Ethico-Religious concepts in the Qur'an (برداشتهای اخلاقی ـ مذهبی در قرآن) توسط دانشگاه مک گیل مونرآل (کانادا) در سال ۱۹٦٦ منتشر شده و ترجمه فارسی آن نیز اخیرا در تهران به چاپ رسیده است.

قرآن. ترجمه و تفسیر و حواشی Le Coran. Introduction, traduction et notes از Denise Masson، در ۲ جلد، چاپ پاریس، ۱۹٦۷.

تنها ترجمه ای است که تاکنون توسط بانویی از قرآن صورت گرفته است، و در عین حال تنها ترجمه ای است که مورد تأیید دانشگاه معروف الازهر (جامع الازهر) قاهره قرار گرفته. مقدمه این کتاب در ۱۱۵ صفحه بررسی محققانه ای از متون قرآنی بخصوص در ارتباط آنها با دو آیین توحیدی دیگر یهود و مسیحیت است که در بیش از یکهزار حاشیه و توضیح بعدی نیز منعکس شده است. چاپ تازه ای از این کتاب در سال ۱۹٦۷ بصورت یک جلدی در کلکسیون معروف Pléiade در پاریس، و چاپ دو زبانی آن به عربی و فرانسه بطور جداگانه توسط دارالکتاب المصری در قاهره و دارالکتاب اللبنانی در بیروت، هر دو در سال ۱۹۸۰، و چاپ دو جلدی تجدیدنظر شده متن فرانسه آن در همین سال در پاریس انتشار یافته اند.

قرآن Le Coran، ترجمه و تحشیه حمزه ابوبکر Sir Hamza Boubakeur، پاریس، ۱۹۸۵. این ترجمه که توسط متولی پیشین مسجد اسلامی پاریس به زبان فرانسه صورت گرفته، تازه ترین ترجمه

www.kavehroom.com

یک محقق مسلمان از قرآن برای خوانندگان غربی است، و امتیـــاز آن بر ترجمه های دیگر این کتاب در کشورهای مسلمان این است کـــه بـا دسترسی به تمام بررسیهای قبلی محققان اروپایی در این زمینـــه و در یک محیط علمی و تحقیقی غربی انجام گرفته است.

۴ ـ در باره تاریخ اعراب، کشورگشایی عرب و خلافت اسلامی

نگرشی در تاریخ اعـــراب در دوران پیـش از اســلام و در دوران محمد تا هنگام تعمیم اسلام در میان همه قبایل عربســتان Essai sur l'histoire des Arabes avant l'islamisme, pendant l'époque de Mahomet et jusqu'à la réduction de toutes les tribus sous la loi musulmane تألیف A.P. Caussin de Perceval محقق فرانسوی، در سه جلـــد، چـاپ پاریس، ۱۸۴۷-۱۸۵۰.

این اثر محقق نامی قرن نوزدهم فرانسه که سالیان ممتـــد سـمت استاد زبان عربی Collège royal و آموزشگاه زبانهای شـــرقی پـاریس را داشت نخستین کتاب معتبری است که در این زمینه در فرانســه تـألیف شده است، و محصول بیش از بیست سال کار مؤلف آن اســت. جلـد اول این اثر کلاً به جامعه عرب ماقبل اسلامی از دیدگاه های جغرافیـــایی و قومی و قبیله ای و مراکز اساسی آن یعنی یمن و حضرموت و حجـــاز و حیره اختصاص دارد و در آن به ویژه بررسی جامعی در باره قبیله قریـــش که اسلام از درون آن برخاست صورت گرفته اســت. دو جلـد بعـدی بـه «کتاب» هایی ده گانه تقسیم شده اند که از آنجملـه کتــاب هشــتم بــه محمد و کتاب نهم به ابوبکر و کتاب دهم بــــه عمـر اختصــاص دارد و بررسیهای مربوط به حمله عرب به ایران بخشی از همین کتــاب را دربـر میگیرد. جلد پایانی به بررسی وضع یکایک قبایل عرب و نحوه مسلمان شدن آنها در زمان خود محمد یا در سالهای خلفای راشـــدین اختصــاص یافته است. چاپ تازه ای از این مجموعـــه مفصـل در ســال ۱۹٦۷ در چاپخانه آکادمی علوم اتریش در گراتس (اتریش) انجام گرفته است.

www.kavehroom.com

تاریخ خلفا Geschichte der Chalifen، تألیف Gustav Weil محقق آلمانی، در پنج جلد و نزدیک بــــه ۳,۰۰۰ صفحــه، چــاپ مانــهایم، ۱۸۶۲-۱۸۴۷

این اثر عظیم، مکمل کتاب «محمد پیامبر اسلام، زنـــدگـــی و آیین او» است که چهار سال پیش از آغاز انتشار این مجموعه توســط همین مؤلف در اشتوتگارت منتشر شده بـــود و سلســله تحقیقــات و انتشارات «اسلامی» در خاورشناسی اروپا عملاً با انتشــــار آن شـــروع شد. کتاب تاریخ خلفای «ویل» که در تدوین آن حداکثر منــــابع جــهان مسلمان همراه با مدارک و اسناد تـــاریخی جــهان غـــرب (بیزانســـی، ارمنی، سریانی و غیره) مورد مراجعه مؤلف قرار گرفته انــد، از نظــر ارزش تحقیقی، با وجود گذشت یک قرن و نیم بر آن، هنوز هم بـــهترین اثر تحقیقی است که در جهان غرب در این زمینه منتشر شـــده اســت. چاپ این اثر در طول پانزده سال انجام گرفته است.

تاریخ اعـــراب Geschichte der Araber، تــألیف Gustav Flügel محقق آلمانی، لایپتسیگ، ۱۸۶۷.

این کتاب که یکربع قرن پس از چاپ «کشف الآیات» معـــروف فلوگل منتشر شد، در واقع مکملی بر اثر قبلی او بـــود کـــه موفقیــت فراوانی بهمراه آورده بود. «تاریخ اعراب» فلوگل تنها یکی از سلســـله کتابهای تحقیقی متعددی بود که در این سالها تب «اســـلام شناســی» در اروپای نیمه دوم قرن نوزدهم، بویژه در آلمان انتشار آنـــها را بـــاعث شده بود.

گاهنامه های دوران اولیه خلافت Annals of the early Caliphate و: اعتلاء، انحطاط و سقوط خلافت The Caliphate : its Prise, Decline and Fall، تألیف Sir William Muir محقق انگلیسی، چـــاپ لنـــدن، بـــه ترتیب ۱۸۸۳ و ۱۸۸۶

در این هر دو کتاب، نویسنده کتاب «زندگانی محمـــد» تـــاریخ دوران خلافت بعد از محمد را (که از دیدگاه او ســـازمانی خودســـاخته

www.kavehroom.com

بود و هیچ پشتوانه ای در قرآن یا در رهمنودی از جانب خـود پیـامبر نداشت) برحسب سالهای هجری و بصورت سال به سال نقل کرده و آنـرا با ارزیابی جامعی در باره علل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی انحطـاط و سقوط آن بپایان رسانیده است.

تمدن اعراب La Civilisation des Arabes، تـألیف Gustave Le Bon محقق فرانسوی، چاپ پاریس، ۱۸۸۴.

این اثر از یکصـد سـال پیـش تـاکنون از معروفـترین آثـار نویسندگان اسلام شناس غربی در جهان اسلام بوده است، هر چنـد کـه عملاً بیش از آنکه به اسلام مربوط باشد بـه اعـراب و جـهان عـرب مربوط میشود. علت این توجه طبعاً نظر بسیار مسـاعدی اسـت کـه دانشمند فرانسوی در نگارش آن در ارتباط با دنیای عـرب و تمـدن و فرهنگ غنی آن ابراز داشته است، با شرکت در این خطای رایج که هـر کتابی را که در این جهان اسلام به زبان عربـی نوشـته شـده باشـد از نویسنده ای عربی بدانند و به حساب فرهنگ عرب بگذارند، کاری کـه در این کتاب در مورد کسانی چون خوارزمـی و ابـن سـینا و رازی و مجوسی و طبری و بسیاری دیگر شده است. واقعیت دیگری از این اثر، که این بار از طرف مترجمان خوانندگان مسلمان آن نادیده گرفته شـده، این است که اگر مؤلف آن برای دانش و هنر و معماری عرب سـتایش بسیار دارد، در مورد مذهب آنان و بخصوص در مـورد قـرآن چنیـن ستایشی را ندارد، بطوریکه حتی آنرا مجموعه ای ناهماهنگ و غالبـاً سطحی و گاه «ابتذال هایی کودکانه از نوع مطالب مـاوراء الطبیعـه همه مذاهب سامی» میشمارد و از این حیث مطلقاً قابل مقایسـه بـا «کتابهای مذهبی عمیق هندوان و فلسفه والای آنان» نمیداند.

کتاب تمدن اعراب گوستاو لوبون، که محصول چندین سال سـفر نویسنده آن به تقریباً همه جهان مسلمان بـود، بـا عکسـهای بسـیار جالبی که خود وی در نخستین سالهای پیدایش صنعت عکاسی از آثار بدیع هنری کشورهای اسلامی، بخصوص مسجدهای آنها گرفته بـود و بصورت زیبایی در چاپ اصلی کتاب قطـور او منتشـر شـد یکـی از

www.kavehroom.com

موفق ترین کتابهای اروپایی مربوط به جهان اسلام شناخته شده است. تذکر این نکته بیمورد نیست که گوستاو لوبون در این کتاب بهمان اندازه که ستایشگر تمدن از میان رفته عرب است، با ترکان عثمانی که در زمان او پرچمدار جهان اسلام بودند نظر نامساعد دارد و آنانرا جز جنگجویانی ویرانگر تمدن و فرهنگ نمیداند که به ناروا نام خلافت اسلامی بر حکومت خود نهاده اند.

دولت عرب و سقوط آن Das arabische Reich und sein Sturz تألیف Julius Wellhausen محقق آلمانی، چاپ گوتینگن، ۱۹۰۲

این اثر ولهاوزن، مانند چند اثر تحقیقی دیگر او که قبلاً از آنها یاد شد، از بهترین پژوهشهای مربوط به تاریخ امپراتوری اسلامی عرب و علل انحطاط و سقوط آنها شناخته شده است، هر چند که عملاً تنها دوران خلافت اموی را شامل میشود. کتاب گذشته از مقدمه مبسوط و مهمی از ولهاوزن، به نه فصل مختلف تقسیم میشود که عناوین آنها بترتیب: علی و نخستین جنگ داخلی در اسلام، آل سفیان و دومین جنگ داخلی، نخستین خلفای مروانی، عمر دوم و موالی، مروانی های دوران متأخر، مروان و جنگ داخلی سوم، قبایل عرب خراسان، و سقوط سلطنت عرب است. ترجمه انگلیسی این کتاب با عنوان The Arab Kingdom and its fall در سال ۱۹۲۷ در کلکته بچاپ رسیده است.

تاریخ اعراب Histoire des Arabes، تألیف Clément Huart، محقق فرانسوی، در دو جلد، پاریس، ۱۹۱۲.

بهترین اثر اسلام شناس و ایران شناس برجسته آغاز قرن بیستم فرانسه است. که از همان زمان انتشار بصورت یک کتاب کلاسیک این رشته درآمده و به زبانهای متعدد دیگر اروپایی نیز ترجمه شده است. «تاریخ اعراب» کلمان هوار بخصوص از نظر ارزیابی های انتقادی خود که در بسیاری از تاریخ های مشابه آن دیده نمیشود اهمیت دارد. از همین مؤلف اثر تحقیقی جالب دیگری بنام La Perse antique منتشر شده است.

www.kavehroom.com

گاهواره اســلام: عربســتان پیــش از هجــرت Le berceau de l'Islam : l'Arabie avant l'Hégire، و عربستان غربــی در دوران قبــل از هجـرت L'Arabie occidentale avant l'Hégire، تــألیف H. Lammens محقق روحانی بلژیکی، بترتیب چاپ رم، ۱۹۱۴ و بیروت، ۱۹۲۸.

هانری لامنس که در جهان خاورشناسی از بهترین متخصصــان عربستان ماقبل اسلامی و وضع اجتماعی و قبیله ای و مذهبــی آن شناخته شده است، در این هر دو اثر خود شرایطی را که زمینه ســاز پیدایش اسلام در حجاز شد در ارتباط با مختصــات درونــی جزیــرة العرب از یکسو و تحولات سیاسی و اقتصادی سرزمینهای بــیرون از عربستان بویژه ایران و بیزانس بصورتی مستند مورد ارزیــابی قــرار داده است، ولی نتیجه گیریهایی که در بسیاری از جهات میکنــد بــا برداشتهای سنتی مورخان اسلامی هماهنگ نیست، منجمله بر ایــن عقیده است که اسلام در مواردی متعدد نه تنــها شــرایط بــهتری را جانشین شرایط قبلی نکرده، بلکه بعکس شرایط ارتجــاعی تــری را بجای آنها آورده است.

خلافت The Caliphate، تألیف T.W. Arnold محقق انگلیســی، چاپ اکسفرد، ۱۹۲۴

این اثر معروف پرفسور آرنولد، استاد عربی دانشکده مطالعــات شرقی دانشگاه لندن در واقع یک تاریخ خلافــت نیســت، بلکــه یــک ارزیابی جامع از نهاد خلافت و موضع آن در اسلام و در تــاریخ جــهان مسلمان است. کتاب به ۱۴ فصل و ۵ ضمیمه تقســیم میشــود کــه از جمله آنها فصول زیر است: خلافت و امپراتوری مقــدس رم و ژرمنــی، اساس خلافت و عنوان آن، برداشتهای فقها و قضات از نهاد خلافــت، خلافت عباسی در بغداد و در قاهره، تصدی عنوان خلافــت از جــانب شاهزادگان مسلمان، برداشتهای فلسفی و اخلاقی نویسندگــان از نــهاد خلافت، خلافت عثمانی، پادشاهان مغول (گورکانی) هند، عقاید شیعه و خوارج در باره خلافت، پایان عصر خلافت.

www.kavehroom.com

درسهایی در باره تاریخ اعـراب Lectures on Arabian History، مجموعه سخنرانیهای دانشگاهی D.S. Margoliouth، محقق انگلیسی، کلکته، ۱۹۳۰.

دیوید مرگولیوث چنانکه قبلاً گفته شد، استاد عربی دانشـــگاه اکسفرد و مدتی نیز رئیس انجمن سلطنتی آسیائی انگلستان بـــود. در طول چند سال بـــه سـمت اسـتاد ممتـاز دانشـگاه کلکتـه سلسـله کنفرانسهایی در باره تاریخ و تمدن اعراب در این دانشگاه ایراد کرد که مجموعه آنها در سال ۱۹۳۰ از طرف خود این دانشگاه بچاپ رســید. این مجموعه، با آنکه از بعضی جهات جنبه تنـد و انتقـادی دارد، از نظر تحقیقی از کارهای ارزشمند محققان اروپایی در بـــاره بررسـیهای مربوط به اعراب و اسلام است.

تاریخ اعراب از قدیمترین ادوار تا بـه امـروز History of the Arabs, from the earliest times to the Present، تألیف P.K. Hitti، محقـق لبنانی تبار امریکایی، لندن و نیویورک، ۱۹۳۷.

کتاب «تاریخ اعراب» فیلیپ حیتی از همان زمـان انتشـار خود جنبه یک کتاب کلاسیک را در رشته خود یافته است، چنانکـه در حال حاضر نیز، بـا گذشـت بیـش از شـصت سـال، همچنـان علاقمندان غربی برای آشنایی با تاریخ کلی جهان اسلام بدین کتاب (که به بیش از ده زبان مختلف منجمله فارسی ترجمه شـده اسـت) مراجعه میکنند، و همین توجه عمومی، چاپهای متعددی را از این اثر در طول دهه هایٔ گذشته و در حال حـاضر بـاعث شـده اسـت. «تاریخ اعراب» حیتی یک کتاب هشتصد صفحه ای است که در آن تقریباً همه آگاهی های مربوط به اعراب و اسلام از دوران کهن تـا بامروز و در سطح جهانی در فصول متعـددی بـه شـیوه ای روان و مطلوب و در عین حال دقیق و مستند، و بخصوص با برداشـتهای انتقادی جالب ارائه شده اند. از زمره تقسیم بندیهای مربوط بدانـها از فصول زیر میتوان نام برد: عربها و مسـلمانان، اعـراب بـدوی، عربستان در آستانه اسلام، محمد فرستاده خـدا، کتـاب و ایمـان،

www.kavehroom.com

اسلام در حرکت، داستان خلافت، فتح اسپانیا، بغـداد و شـکوه آن، زندگی اجتماعی و فرهنگی مسلمانان، زنـدگـی روزانـه، علـوم و ادبیات و هنرها، قرطبه گوهر جهان، سهم دانشمندان جهان مسلمان در تمدن عرب، رویارویی صلیب و هلال، جنگهای صلیبی، آخریـن سلسله، دورنمای آینده.

عربها در تاریخ The Arabs in History، تألیف Bernard Lewis، محقق انگلیسی، لندن، ۱۹۵۰.

این اثر برنارد لیوئیس، استاد پیشین تاریخ خـاور نزدیـک و میانه دانشگاه لندن و استاد کنونـی دانشـگاههای امریکـایی، تـا حدودی برداشت دیگری از همان مطالبی است که در تـاریخ عربـهای فیلیپ حیتی نیز مورد بررسی قرار گرفته اند، با این تفاوت که جنبـه تحلیلی و انتقادی آن در ارتباط با وقایع و با تحولات تـاریخ اسـلام بارزتر است، زیرا رشته تخصصی نویسـنده بیـش از تـاریخ نویسـی بررسیهای تاریخی بخصوص در زمینه روابط متقابل جـهان اسـلام و جهان غرب است. در این راستا از وی آثار متعـدد دیگـری بچـاپ رسیده است که از جمله آنها میتوان از «اسلام و غرب»، «اسـلام در تاریخ»، «قومیت و بردگی در خاورمیانه»، «اسلام و دموکراسـی»، «تاریخ نویسان جهان اسلام»، «یهودیان اسلام» نام برد. ارزیابی های این مؤلف، با آشنایی فراوانی که با تاریخ اسلام و مسـائل آن دارد، عادتاً بسیار محققانه است، هر چند جانبگیریهای او را در مـواردی نادیده نمیتوان گرفت.

کتاب «عربها در تاریخ» به ده فصل با عناوین زیر تقسیم شـده است: عربستان پیش از اسلام، محمد و ظهور اسلام، عصر فتوحـات، امپراتوری عرب، انقلاب اسـلام، عربـها در اروپـا، تمـدن اسـلامی، انحطاط جهان عرب، نقش دنیای غرب در جهان اسلام. مقدمه مؤلـف بر این فصول شامل ارزیابی جالبی از تاریخ هزار و چـهار صـد سـاله اسلام و دنیای «عربی ــ اسلامی» است.

www.kavehroom.com

عصر خلافــت. اعتــلا و ســقوط حکومــت جــهانی اســلامی
Die Chalifenzeit Andtehung und Zerfall des islamischen Weltreiches
تألیف Berthold Spuler محقق آلمانی، چاپ لایدن، ۱۹۵۲

این اثر تحقیقی پژوهشگر برجسته قرن گذشته آلمان بخشــــی از کتاب مفصلتر همین محقق بنـام Geschichte der islamischen Länder (تاریخ سرزمینهای اسلامی) است که از سال ۱۹۵۲ به بعد منتشر شد و جلد مهمی از آن با عنوان ایران در سده هــای اول اســلامی Iran in früh-islamischer Zeit در همین سال در ویســبادن بچــاپ رســید. اثــر اشپولر مکمل «تاریخ سرزمینهای اسلامی» کارل بروکلمن است کـه در قرن نوزدهم منتشر شده بود، و هــر دو از بــهترین کارهــای تحقیقــی دانشمندان آلمانی در این زمینه بشمار میروند. کتاب «ایران در قــرون اولیه اسلامی» در سالهای پیش از انقلاب به فارسی ترجمــه و توسـط بنگاه نشر کتاب منتشر شده است.

اعراب، اسلام و خلافت عرب در آغاز قرون وسطی Arabs, Islam and Arab Caliphate in the early Middle Ages تـألیف E.A. Belyaev محقق روسی، چاپ لندن و نیویورک، ۱۹۶۹

یکی از بهترین کتاب هایی است که در دوران اتحاد شــوروی در ارتباط با اسلام و اعراب در آن کشــور تــألیف شــده و چــاپ ترجمــه انگلیسی آن در اروپا و آمریکا، بخلاف آنچه در مــورد آثــار ترجمــه نشده بسیاری دیگر از دانشمندان خاورشناس این دوران از تاریخ شوروی میتوان گفت، به خوانندگان غربی امکان آشنایی با بررسیهای محققانه پژوهشگران مارکسیست را در این زمینه داده است. همه این بررسی ها طبعاً بر مبنای روش دیالکتیک مادی رژیم وقت صورت گرفته اند کــه مسلماً از جهات بسیار با روش ارزیابیهای محققان غربــی همــاهنگی ندارند، ولی در همه آنها جنبه تحقیقی گسترده ای را میتوان یافت کــه نظیر آن را در بسیاری از آثار مشابه اروپایی و امریکایی آنها بآســانی نمیتوان یافت. کتاب بلیایف با عنوان اصلی Araby, islam, i arabskii Khalifat v rannee Srednevekov'e که اصل آن در ســال ۱۹۶۴ توسـط

www.kavehroom.com

انستیتوی ملل آسیائی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی در مسکو به چاپ رسیده، گذشته از مقدمه ای مفصل و محققانه، شامل پنج فصل با عناوین: عربستان و اعراب در قرون پنجم و ششم میلادی، ریشه های اسلام، ایجاد نهاد خلافت، خلافت اموی، خلافت بغداد از قرن ششم تا قرن دهم میلادی، و لغتنامه های جامعی در مورد اصطلاحات عربی و شرقی، نامهای خاص و اسامی جغرافیایی و نقشه های جغرافیائی مربوط به فتوحات اسلامی است.

خلیفه و شاهنشاه: آل بویه (دیلمیان) در عراق Chalif und Grosskönig : die Buyiden im Iraq تألیف H. Busse محقق آلمانی، چاپ بیروت، ۱۹٦۹

پژوهشگر آلمانی در این اثر تحقیقی خود دوران حکومت دیلمیان را در بغداد که مقارن با سالهای خلافت چهار خلیفه عباسی (المستکفی بالله، المطیع لله، الطائع لامراله، القادربالله) و بخشی از دوران خلافت القائم بامراله بود و در آن برای امرای دیلمی (آل بویه) با عنوان شاهنشاه خطبه خوانده میشد، به تفصیل مورد بررسی قرار داده و بموازات ارزیابی های مربوط به روابط متقابل دیلمیان شیعی و خلافت سنی جامعه اسلامی قرن پنجم هجری، تلاشهای فراوان دیلمیان را در امور عمرانی و فرهنگی و ایجاد کتابخانه ها و بیمارستانها (با نام پارسی مارستان) و آموزشگاهها در بغداد و تمامی عراق تشریح کرده است.

برداشتهایی در باره ماهیت و انگیزه های جهانگشایی عرب Observations sur la nature et les causes de la conquête arabe، نوشته G.H. Bousquet محقق فرانسوی، چاپ پاریس. از همین محقق بررسی دیگری با عنوان Quelques remarques critiques et sociologiques sur la conquête arabe et les théories émises à ce sujet (تذکراتی انتقادی و اجتماعی در مورد جهانگشایی عرب و فرضیه هایی که در این باره ارائه شده اند) در یادنامه Studi orientalistici in onore di Georgio Levi della Vida (مطالعات خاورشناسی، به یادبود جورجو دلاویدا)، در شهر

www.kavehroom.com

رم به چاپ رسیده اسـت. محمـد و فتوحـات عـرب Maometto e le conquiste arabe، تألیف Francesco Gabrieli محقق ایتالیائی، چاپ رم، ۱۹٦۵. ترجمه فرانسوی این کتاب با عنوان Mahomet et les grandes conquêtes arabes در سال ۱۹٦۷ در پاریس و ترجمه انگلیسـی آن بـا عنـوان Muhammad and the Conquests of Islam در سـال ۱۹٦۸ در نیویورک و تورونتو منتشر شده است. جهانگشایی اسلامی در سده های هفتم تا یـازدهم L'expansion musulmane, VIIe-XIe siècles، تـألیف R. Mantran محقق فرانسوی، چاپ پاریس، ۱۹٦۹.

سه اثر تحقیقی جالب که در دو دهه ۵۰ و ٦۰ قـرن گذشـته در اروپا بچاپ رسیده اند، و در آنها دیدگاههای مختلف در باره عوامـل زیربنایی فتوحات اعراب و جنبه های سیاسـی، اقتصـادی، نظـامی و مذهبی این فتوحات مورد ارائه و ارزیابی قرار گرفته اند.

عربها در جهان باستان Die Araber in der alten Welt، تـألیف مشترک Franz Altheim و Ruth Stiehl محققان آلمانی، در شش جلـد، برلین ۱۹٦۴-۱۹٦۹.

بعد از «سالنامه های اسلام» لئونه کائتانی ایتالیایی، این اثر عظیـم دو محقق آلمانی جامعترین اثر تحقیقی است که در اروپای قـرن بیسـتم در ارتباط با اسلام و اعراب منتشر شده است. کتاب شش جلدی و نزدیـک بـه ۵,۰۰۰ صفحه ای عربها در جهان باستان نمونـه جـامعی از آثـار علمـی خاورشناسی آلمان و ویژگیهای تحقیقی و استنادی آن اسـت کـه در آن گـاه فراوانی مبالغه آمیز حواشی خواندن متن اصلی کتاب را دشوار میکند.

عربها Les Arabes، تألیف M. Bergé، محقق فرانسوی، چـاپ پاریس، ۱۹۷۸.

مارک برژه، اسـتاد کلژدوفرانـس و کارشـناس پرسـابقه تـاریخ اسلامی، در این اثر قطور که عنوان دوم آن «تـاریخ و تمـدن اعـراب و جهان مسلمان از آغاز تا سقوط سلطنت غرناطه» است، تاریخ «عربی ــ اسلامی» قوم عرب را بخصوص از دیدگاه اجتماعی و هـنری و مـیراث

www.kavehroom.com

فرهنگی که تمدن اسلامی بر جای گذاشته است مورد ارزیابی های غالباً تازه ای قرار داده است و میکوشد تا علل واقعی انحطاط جهان عرب را تا آنجا که ممکن بداند ارائه کند تا زمینه را برای درک بهتر فصل پایانی کتاب بنام «سرنوشت غرب» آماده کرده باشد.

عربها Les Arabes، تألیف Maxime Rodinson، محقق فرانسوی، پاریس، ۱۹۷۹.

مکملی بر کتاب معروف دیگر این محقق بنام «محمد» است که قبلاً از آن سخن رفت، و در آن «عربیت» مورد ادعای جهان امروز عرب بر مبنای داده های تاریخی و فرهنگی مورد تحلیل اصولی قرار گرفته است. از نظر رودنسون، دو عامل زبان عربی و مذهب اسلام غالباً کافی نبوده است تا میان همه اقوامی که در مقام اجزاء امپراتوری عرب گذشته خود را کنار گذاشتند و «عرب» شدند همبستگی واقعی اجتماعی و فرهنگی نیز ایجاد کنند، و واقعیتهای اجدادی همچنان در پس پرده عربیت در نزد هر یک از اجزاء کنونی این جهان ظاهرا یکپارچه بصورت عوامل تکروی باقی مانده اند.

نخستین فتوحات اسلامی The early Islamic Conquests، تألیف F. McGrau Donner محقق امریکایی، چاپ نیوجرزی، ۱۹۸۱.

از تازه ترین ارزیابی های مربوط به کشورگشایی اعراب در سده اول هجری، با توجه به عوامل مختلف اجتماعی و اقتصادی و بخصوص قومی این کشورگشایی است. مؤلف بخصوص شرایط زمانی و مکانی این فتوحات را عامل اساسی پیروزیهایی میداند که بعدها نوعی معجزه ناشی از شور و ایمان مذهبی به حساب آمده اند.

زندگانی محمد. شکل گیری دنیای کلاسیک اسلام The Life of Muhammad. The Formation of the Classical Islamic World تألیف Lawrence I. Conrad محقق امریکایی، ۱۹۹۸.

* * *

www.kavehroom.com

بغیر از کتابهایی که نام برده شدند میباید در اینجا به انبوه دائرة المعارفها و فرهنگها و تاریخ های دانشگاهی شناخته شده ای نیز اشاره کنم که در قرن گذشته، با همکاری های دسته جمعی محققان و پژوهشگران برجسته و متعددی در کشورهای مختلف جهان غرب به زبانهای مهم، ولی عمدتاً به انگلیسی و فرانسه، منتشر شده اند، و میتوان آنها را از گنجینه های فرهنگی پایان هزاره دوم دانست. برای تکمیل فهرستی که نقل کردم، در اینجا عناوین بخشی از ارزنده ترین این منابع را نیز نقل میکنم، با این هدف که کار مراجعه به مراجع درجه اول این اطلاعات را برای خوانندگان علاقمند خویش آسانتر کرده باشم:

دائرة المعارف اسلام Encyclopédie de l'Islam در زبان فرانسه و Encycplopaedia of Islam در زبان انگلیسی، در چهار جلد، چاپ لیدن (هلند)، سالهای ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۸. چاپ تازه از سال ۱۹۵۴ به بعد، در لیدن. از این چاپ تاکنون ۱۰ جلد منتشر شده و بقیه آن در جریان انتشار است.

دائرة المعارف کوتاه شده اسلام Shorter Encyclopaedia of Islam، زیر نظر H.A.R. Gibb، چاپ لایدن، ۱۹۵۳ و ۱۹٦۹.

دائرة المعارف خلاصه شده اسلامی The Concise Encyclopaedia of Islam، توسط Cyril Glassé، چاپ سن فرانسیسکو، ۱۹۸۹.

فرهنگنامه مذهب و تمدن اسلام Dictionnaire de l'Islam, religion et civilisation، کار دسته جمعی ۱۱۰ پژوهشگر، نشریه مخصوص Encyclopaedia Universalis، چاپ پاریس، ۱۹۹۷.

تاریخ اسلام دانشگاه کمبریج The Cambridge History of Islam، در دو جلد، ۱۹۷۱ (جلد اول: ظهور اسلام و استیلای اعراب، جلد دوم، دوران چادرنشینان the steppe peoples در تاریخ اسلام).

میراث اسلام The Legacy of Islam، اثر دسته جمعی، زیر نظر Sir T.W. Arnold و A. Guillaume، چاپ اکسفرد، ۱۹۳۱.

میراث اسلام The Legacy of Islam، اثر دسته جمعی، زیر نظر

www.kavehroom.com

محقق انگلیسی C.E. Bosworth و محقق آلمانی J. Schacht، چاپ اکسفرد، ۱۹۷۴.

بنمایه های تمدن اسلامی Themes of Islamic Civilization، اثر دسته جمعی، زیر نظر محقق امریکایی J.A. Williams، برکلی، ۱۹۷۱.

ماجرای اسلام The Venture of Islam، زیر نظر M.G.C. Hodgson محقق امریکایی، در سه جلد، شیکاگو، ۱۹۷۴.

بررسیهای اسلامی Etudes d'islamologie، اثر دسته جمعی، زیر نظر R. Brunschwig و J. Schacht در دو جلد، پاریس، ۱۹۵۳.

۱

اسلام و قرآن

در دوران زندگی محمد

(۱۳ پیش از هجرت ـ ۱۰ هجری)

www.kavehroom.com

اطلاعاتی اصولی در باره قرآن

از میان تمام کتابهای مقدس جهان، هیچکدام مقام خـــاصی را که قرآن در نزد مسلمانان دارد، ندارند. از نظر مسلمانان جهان، اهمیت استثنائی این کتاب در این است که مستقیماً توسط خود خداوند انشاء شده است و ازین دیدگاه در نوع خود منحصر به فرد است. بهمین جهت در همه طول تاریخ اسلامی تمام مسائل سیاسی و فقـــهی و قضـائی و فلسفی و حتی نظامی مسلمانان در ارتباط بـــا متـــون قرآنـــی شـــکل گرفته اند، یا دست کم از جانب کارگردانـــان حکومتـــی و کـــارگـــزاران روحانی آن، در هر شرایط زمانی و مکانی، چنین ادعا شده است. بدین جهت ضروری است که در اینجا نـــیز، پیـــش از هـــر گفتگـــوی دیگـــر اطلاعـــاتی اصولـــی در بـــاره ایـــن کتـــاب اســـتثنایی در دســـترس آن خوانندگانی گذاشته شود که احتمالاً با آن آشنایی زیادی ندارنـــد، یـــا تنها با قسمتهایی معین از آن آشنایی دارند.

آنطور که در خود قرآن آمده است، ایـــن کتـــاب از ازل بصـــورت ام الکتاب[1] یا کتاب المکنون[2] در لوح محفوظ خداوند ضبـــط بـــوده[3] و بعد از آغاز رسالت پیامبر بطور یکجا در شب قدر به زمین فرستاده شده است[4]. با این وجود، تاریخ اسلام بر این اصل شکل گرفته است که آیـــات ۶۲۳۶ گانه قرآن در طول ۲۳ سال، نخست در مکه و سپس در مدینـــه، تدریجاً و در مناسبتهایی خاص توسط روح القدس[5] یا روح الامیـــن[6] یـــا

---

[1] ــ سوره زخرف، آیه های ۱-۳.
[2] ــ سوره واقعه، آیه های ۷۶-۷۸.
[3] ــ سوره بروج، آیه های ۲۱ و ۲۲.
[4] ــ سوره بقره، آیه ۱۸۱ و سوره قدر، آیه ۱۰.
[5] ــ سوره نحل، آیه ۱۰۲.
[6] ــ سوره شعرا، آیه ۱۹۳.

www.kavehroom.com

جبرئیل[1] بصورت وحی به محمد ابلاغ شده اند، و این تضاد میان نزول یکجای قرآن در لیلة القدر و ابلاغ آیه به آیه آن به پیامبر، در تاریخ مباحثات اسلامی مشکلی بوده که با وجود همه پیچ و خم های فقاهتی و کلامی پاسخ واقعاً قانع کننده ای بدان داده نشده است.

در باره نحوه این ابلاغ نیز در طول زمان بحثهای فراوانی بین صاحبنظران اسلامی صورت گرفته است که نمونه ای از آنها را از قول معتبرترین آنان چنین میتوان یافت:

«قول اول اینکه جبرئیل قرآن را از لوح محفوظ از بر کرده و سپس آنرا نازل ساخته است و حروف قرآن در لوح محفوظ هر یک به اندازه کوه قاف است و زیر هر کدام از آنها معنی هایی است که جز خدا کسی نداند. قول دیگر اینکه جبرئیل علیه السلام فقط معنی را فرو فرستاده و پیغمبر آن معانی را آموخته و آنها را به لفظ عربی تعبیر کرده است. قول سوم اینکه معانی به جبرئیل القاء شده اند و خود او آنها را در قالب لغت عربی آورده است آنسان که مردم آسمانها آنرا به لفظ عربی خوانند، و سپس جبرئیل همانها را فرو فرستاده است. و قسم دیگر این است که خدای تعالی جبرئیل را میفرماید تا نامه او را برای پیغمبر بخواند و جبرئیل آن نامه را با همان عبارات و کلمات بدون تغییر و تبدیل برای پیغمبر میآورد... و به ظاهر جبرئیل علیه السلام در صورت مردی میآمده و با پیغمبر سخن میگفته است. و برخی نیز گویند که خدای تعالی سخنان خود را به جبرئیل الهام کرد و قرائت آنرا به وی آموخت و سپس جبرئیل آنرا به زمین که جایی پست است فرود آورد».[2]

بر اساس آنچه از خود قرآن برمیآید، پیش از پیامبر اسلام بخشهایی از این کتاب بصورت کتابهای آسمانی[3] به موسی[4] و به داود[5]

---

۱ ــ سوره بقره، آیه های ۹۱ و ۹۷.

۲ ــ لغتنامه دهخدا، مقاله قرآن. نقل از کتابهای مختلف فقه و حدیث شیعه.

۳ ــ نساء، ۱٦۱.

۴ ــ سجده، ۲۳.

۵ ــ نساء، ۱٦۳.

www.kavehroom.com

و به عیسی[1] فرستاده شده بوده اند. معتقدات اسلامی از همان آغاز بر این بوده که بجز این سه کتاب، یکصد کتاب دیگر بصورت بخشهای مختلفی از ام الکتاب برای انبیای مرسل دیگر به صورت صحف (پنجاه صحیفه بر شیث، سی صحیفه بر ادریس، بیست صحیفه بر ابراهیم) فرستاده شده بودند. در برخی احادیث ده صحیفه برای آدم و چهل صحیفه برای شیث منظور شده است.[2]

از دیدگاه قرآن محتوای همه این کتابهای آسمانی همگون بوده اند، ولی یهودیان در برخی موارد بخشهایی از تورات را که برایشان فرستاده شده بود تحریف کرده اند[3]، بخشهایی دیگر را پنهان داشته اند[4] و بخشهایی را نیز از یاد برده اند[5] و بعد از آنها، مسیحیان نیز با انجیل چنین کرده اند[6].

گزینش محمد به پیامبری برای این بوده که وی دین اولین یعنی دین ابراهیم و موسی و داود و عیسی را بصورت کامل به پیروان خود ابلاغ کند. بموجب آنچه در خود قرآن مورد تأکید قرار گرفته، محمد نمیتوانسته است شخصاً آیات وحی شده را بصورت نوشته درآورد، زیرا که توانایی خواندن و نوشتن نداشته است[7]. بدین جهت این آیات توسط نزدیکان او که بعدا کاتبان وحی نامیده شدند بر روی اشیاء مختلفی از قبیل پاره های چرم، شاخه های خرما، استخوان های شانه شتر یا گوسفند و سنگهای پهن و نازک نوشته میشد تا بعدا بصورت بهتری دوباره ثبت شود. بنا بر حدیثی از «صحیح» بخاری کاتبان اصلی قرآن علی، عثمان، زیدبن ثابت و علی بن کعب و چهار تن کسانی که قرآن

---

۱ ــ مائده، ۴۶

۲ ــ هزار و یک سخن، تألیف آیت الله علی مشکینی، ترجمه آیت الله احمد جنتـی، قم، ۱۳۷۷.

۳ ــ نساء، ۴۸؛ مائده، ۱۶ و ۴۵.

۴ ــ انعام، ۹۱.

۵ ــ مائده، ۱۶.

۶ ــ بقره، ۱۴۶؛ آل عمران، ۱۸۱ و ۱۸۷؛ نساء، ۶ و ۶۶.

۷ ــ عنکبوت، ۴۸.

www.kavehroom.com

را تماماً از حفظ داشتند و قراء قرآن به شمار میآمدند علی و عبدالله بن مسعود و معاذبن جبل و ابی بن کعب بوده اند. در روایات دیگری عثمان و حذیفه و زیدبن ثابت و ابودردا و ابوموسی اشعری نیز جزو این قراء دانسته شده اند.

زبان قرآن، بنا به تحقیق زبان شناسان زبان محاوره ای عامه اعراب شمالی آنزمان است، که کلماتی از دیگر زبانهای سامی (عبری، آرامی، سریانی، حبشی قدیم) با آن درآمیخته اند[1]. شمار این کلمات، بصورت کلمات عام یا اسامی خاص ۳۱۹ کلمه برآورده شده که در جزو آنها کلماتی از اصل فارسی چون فردوس و از اصل یونانی چون ابلیس میتوان یافت[2].

بطوریکه روایت شده، صحابی نزدیک پیامبر، حذیفة بن یمان، که در زمان حمله اعراب به ایران همدان و ری بدست او تصرف شد و مدتی نیز در دوران خلافت عمر حکومت مدائن را داشت، در سفر جنگی خود به ارمنستان متوجه شد که در مورد قرائت آیات مختلف قرآن میان نفرات زیر فرمان او اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد. بدین جهت به عثمان خلیفه وقت توصیه کرد که در تهیه متن واحدی از قرآن اقدام کند تا کار مسلمانان در این مورد به مشکلی که یهود و نصاری در ارتباط با کتابهای مقدس خود با آن مواجهند دچار نشود، و عثمان این توصیه را پذیرفت و دستور داد که همه کسانیکه مدارکی در این باره دارند آنها را به مرکز خلافت بیاورند تا براساس این مدارک به تدوین متن رسمی قرآن اقدام شود، و سرپرستی این کار را به زیدبن

---

۱ ــ به بررسی Karl Vollers در کتاب Volkssprache und Umgangsprache im Alten Arabien (چاپ استراسبورگ، ۱۹۰٦) زبان قرآن زبان محاوره ای اعراب شمالی دوران محمد است، ولی نلدکه بدین دلیل که در مدارک زبان شناسی دلیل مسلمی برای اثبات این نظر بدست نیامده آنرا تأیید نمیکند. خود نلدکه میپذیرد که در قرآن کلماتی مأخوذ از دیگر زبانهای سامی از قبیل عبری و آرامی و سریانی و حبشی باستانی، غالباً بصورت معرب شده آنها بکار رفته اند. سیوطی در «جامع الصغیر» خود شمار واژه های غیرعربی قرآن را ۱۰۷ و آرتور جفری این شماره را ۲۷۵ دانسته اند. به توضیح جفری خود واژه قرآن از زبان سریانی گرفته شده است.

۲ ــ Th. Nöldeke : Geschichte der Qur'an، ص۴۰ و ۴۱.

www.kavehroom.com

ثابت محول کرد که در سالهای آخر زندگانی محمد کاتب مخصوص او بود و در زمان ابوبکر و عمر نیز به دستور آنها به مأموریت مشابهی گماشته شده بود، منتها فقط برای اینکه متن تهیه شده او مورد استفاده خود خلیفه و نزدیکانش قرار گیرد.

تقریباً همه محققان در این باره که تدوین متن نهایی قرآن در زمان خلافت عثمان و با نظارت او انجام گرفت همداستانند[1]، ولی این نیز مسلم است که متن اعلام شده قرآن عثمان با همه پشتوانه تأیید سازمان خلافت مورد قبول عمومی قرار نگرفت و تا مدتها بعد قاریانی مختلف به قرائت قرآن براساس آنچه شفاهاً آموخته بودند و با قرآن رسمی عثمان تفاوت هایی داشت ادامه دادند. متون تدوین شده دیگری نیز وجود داشت که در مراکزی مختلف بعنوان قرآن واقعی پذیرفته شده بود، مانند قرآن ابن مسعود در کوفه، قرآن ابی بن کعب در دمشق و قرآن ابوموسی در بصره[2]. قرآن هایی هم وجود داشتند که براساس فتوای انس بن مالک مؤسس فرقه مالکی (یکی از چهار فرقه اصلی جهان تسنن) در آنها کلمات نامأنوس با کلماتی آشناتر عوض شده بود، زیرا عقیده وی بر این بود که اساس کار روح و مفهوم یک آیه است و نه ترکیب ظاهری آن، و از همینجا بود که منطق قرائت های مختلف از قرآن مطرح شد. در قرن چهارم هجری ابن مجاهد، یکی از فقهای بزرگ بغداد، به اتکاء حدیثی از پیامبر نظر داد که قرآن در هفت قرائت وحی شده است و هرچه جز آن باشد مخدوش است، و این نظر مورد تأیید دستگاه خلافت نیز قرار گرفت. بدین ترتیب هفت قرائت مختلف از قرآن که هرکدام از آنها به یکی از فقهای بزرگ قرون اول و دوم هجری در شهرهای مهم جهان اسلام ارتباط داده میشد در سال ۳۲۲ هجری توسط خلیفه المقتدر به رسمیت شناخته شد. بعد از آن در دو مرحله متوالی سه و چهار قرائت

---

۱ – A. Jeffery در Materials for the history of the texts of the Quran، ص ۱۰۷-۱۱۵.

۲ – ابن الاثیر، کامل، ج ۳، ص ۸۶.

۲

www.kavehroom.com

دیگر بر آن ها اضافه شد، بطوریکه سرانجام شمار قرائت های مجاز قرآن به چهارده رسید (که حافظ ما در غزلی که انتساب آن بدو مورد تردید است، مدعی از برداشتن همه آنها است). متن قرائتی برگزیده جامع الازهر که چاپ مصری رایج قرآن در جهان امروز براساس آن صورت گرفته است، منسوب به فقیهی بنام عاصم بن ابی النجود است که در سال ۱۲۷ هجری در کوفه درگذشته است.

با اینکه همه قدرت و اعتبار دستگاه خلافت در این راه به کار افتاد که متن تهیه شده در زیر نظر عثمان متن قطعی و نهایی این کتاب باشد، این تلاش از همان آغاز مورد مخالفتهایی از جانب صحابه و یاران نزدیک خود پیامبر قرار گرفت. ابی بن کعب ملقب به سیدالقراء از قبیله خزرج که پیش از اسلام از علمای یهود بود و بعد از اسلام در شمار کاتبان مخصوص محمد در آمد و در جنگهای بدر و احد و خندق همه جا همراه او بود و در دوره عثمان نیز از جمله جمع آوران قرآن بود، در قرآن تدوین شده خودش دو سوره اضافی بنامهای حفد و خلع داشت که در قرآن عثمان وجود ندارد، و در عوض در آن دو سوره فیل و قریش یک سوره واحد بودند. عبدالله بن مسعود، صحابی دیگر پیامبر که ششمین کسی بود که به اسلام گرویده بود و در سفرهای محمد ندیم و همراه خاص او بود، و هم او بود که در جنگ بدر سر ابوجهل را از تنش جدا کرده بود، و به اتفاق آراء حافظ بزرگ قرآن و از دانایان قدر اول احادیث شمرده میشد[1]، بنوبه خود اصالت قرآن تدوین شده عثمان را مورد انکار قرار داد و از جمله سوره های ۱۱۳ و ۱۱۴ آنرا الحاقی دانست. در «فهرست» ابن الندیم نمونه هایی از روایات ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود در این زمینه ارائه شده است[2]. فرقه های خوارج بنوبه خود اصالت سوره یوسف را در قرآن منکر بودند[3].

«ابن المنادی روایت کند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس

---

۱ ــ A.J. Wenscink در مقاله «ابن مسعود»، دائرة المعارف اسلام، جلد دوم.

۲ ــ الفهرست، چاپ لیدن، ص ۲۶-۲۸.

۳ ــ شهرستانی در «الملل والنحل»، ص ۹۵.

از رحلت رسول چون مردم را در امر قرآن بر اختلاف و طیره دید سوگند یاد کرد که تا کتاب خدای را فراهم نکنم ردا از دوش ننهم، و سه روز از خانه بیرون نشد و این کار به پایان برد، و آن اولین مصحف است که قرآن در آن جمع شد. و ابن الندیم گوید که این قرآن نزد اهل جعفر (خانواده امام جعفر صادق) بود و من در این زمان نزد ابی یعلی حمزة الحسنی مصحفی به خط علی بن ابیطالب دیدم که اوراقی چند افتاده داشت و ابی یعلی آنرا از بنی حسن (خانواده امام حسن) به ارث برده بود»[1].

شیعیان بسیاری عقیده داشتند که امویان عمداً آیات حاکی از تعیین علی را به جانشینی پیامبر را از قرآن حذف کرده اند و بخصوص این دستکاری را در مورد ده ها آیه از سوره های حجر و نور قائل بودند.

برخی از افراد فرقه معتزله نیز به آیاتی دیگر در قرآن که در آنها به دشمنان پیامبر بطور مستقیم حمله شده است اعتراض داشتند، زیرا چنین آیاتی را در شأن کاملیت خداوند نمیدانستند.

غلاة شیعه[2] تقریباً به اتفاق قائل به تحریف قرآن و دستکاری در آن به میل عثمان و امویان بودند، منجمله عقیده داشتند که سوره احزاب بجای ۷۳ آیه کنونی درست به اندازه سوره بقره ۲۸۶ آیه داشته است، و سوره نور بجای ٦۴ آیه کنونی ۱۲۰ آیه و سوره حجر بجای ۹۹ آیه کنونی ۱۹۰ آیه[3].

به نوشته نولدکه در «تاریخ قرآن»، Garcin de Tassy خاورشناس نامی قرن نوزدهم فرانسه به اتفاق میرزا کاظم بیک ایرانی برای اولین بار سوره ای از این سور مجعول را در سال ۱۸۴۲ در Journal asiatique

۱ ـ نقل از لغتنامه دهخدا، مقاله قرآن.

۲ ـ برای توضیح بیشتر به فصل «کارنامه ۱۴۰۰ ساله روحانیت» مراجعه شود.

۳ ـ علامه امینی در جلد سوم الغدیر تحت عنوان نقد و اصلاح حول الکتب و التآلیف المزوره (ص ۷۷-۳۳۸) مطالبی را که در این کتابها (ملل و نحل شهرستانی، الانتصار، ابوالحسین خیاط، الفرق بین الفرق بغدادی، السنه ابن تیمیه حرانی، البدایة والنهایه ابن کثیر دمشقی) در باره شیعه آمده است، مورد نقد و رد قرار داده است. در تفسیرهای مجمع و ابوالفتوح وصافی در فصل تلاوت قرآن در مورد سوره های ۱۱۳ و ۱۱۴ فواید بسیار نیز ذکر شده است.

www.kavehroom.com

فرانسه چاپ کردند. در هندوستان نسخه دیگری از قرآن در سالهای آغاز قرن بیستم بدست آمد که غیر از سوره مجعول، شامل سوره دیگری در هفت آیه است که محقق انگلیسی Claire Tisdall آنرا در مجله The Muslim World در سال ۱۹۱۳ ترجمه و همراه با شرح و توضیح مبسوطی منتشر کرده است.

* * *

از همان زمان محمد، مخالفانش مدعی شدند که آیات قرآن توسط کس دیگری بدو آموخته میشود و اشاره آنان در این مورد به چند شخص معین، منجمله به سلمان فارسی بود. بدین جهت آیه ای از خود قرآن بدانان پاسخ گفت: «میدانیم که اینان گویند همانا بشری است که آموزنده او (محمد) است. بدانان که این تهمت را بتو زنند بگو که زبان آنکه بدو اشاره دارند اعجمی است و حال آنکه این قرآن به زبان رسای عربی آمده است» (نحل، ۱۰۳). در هشت مورد دیگر در قرآن، اختصاصاً بسر جنبه عربی بودن آن تاکید نهاده شده است (یوسف، ۲۰؛ رعد، ۳۷؛ طه، ۱۱۳؛ زمر، ۲۸؛ فصلت، ۳؛ شوری، ۷؛ زخرف، ۳؛ احقاف، ۱۲).

با آنکه در خود قرآن تصریح شده است که: «اگر آدمیان و جنیان جملگی گرد آیند تا مانند این قرآن را بیاورند از عهده آن برنخواهند آمد، ولو آنهم که برخی از آنان در این راه از بعضی دیگر کمک گیرند» (اسراء، ۱۷)، در همان قرون اولیه هجری کسانی چون ابراهیم نظام و عبادبن سلیمان و معتزلیانی چند مدعی شدند که خود آنان یا دیگران میتوانند نظیر قرآن یا حتی بهتر از آنرا بنویسند، و کسانی نیز نمونه های نثرهایی بعقیده آنان فصیح تر از نثر قرآن را نام بردند که از مهمترین آنها ترجمه های عربی ابن مقفع بود. این نیز غالباً گفته شده است که ابوالعلاء معری فیلسوف و شاعر نابینای عرب کتاب «الفصول والغایات» خود را به نیت معارضه ادبی با قرآن نوشت. حتی در زمان پیامبر کعب بن اشرف شاعر یهودی مدینه در حضور خود محمد ادعا کرد که میتواند آیه هایی چون آیه های قرآن و شیواتر از آنها را بیاورد، ولی محمد بخاطر اینکه تقاری بسا یهودیان

www.kavehroom.com

مدینه پیدا نکند خاموش ماند، و کعب از این امر استفاده کرد و به تحریکات خود ادامه داد. بعد از جنگ بدر به مکه رفت و با اشعار خود قریش را به جنگ تازه ای با مسلمانان مدینه دعوت کرد، ولی این بار محمد دستور کشتنش را داد.

در مورد عناوین سوره ها، بنوبه خود اختلاف نظرهایی وجود داشته است. مثلاً ابن الندیم مینویسد که خودش در کوفه دو متن مختلف از قرآن را دیده است که در آنها هم عناوین و هم ترتیب آیات با آنچه در قرآن عثمان دیده میشود تفاوت فاحش داشته اند[۱].

تا مدتها پس از قتل عثمان اختلاف نظرها در باره قرآن رسمی اعلام شده او همچنان باقی بود. مثلاً در کوفه مصحف عبدالله بن مسعود مورد قبول بود، در بصره مصحف ابوموسی اشعری، و در شام مصحف ابی بن کعب. اگر سرانجام مصحف عثمان که قرآن رایج امروز جهان اسلام است تنها قرآن مورد مراجعه شناخته شد، برای این بود که در دوران خلافت بنی امیه که خلفای آن خود را وارث عثمان میدانستند، تمام نسخه های دیگر قرآن در هر جا که بدست میآمد ضبط و منهدم شد. آخرین نسخه ای که باقی مانده بود نسخه ای از قرآن بود که در زمان ابوبکر توسط زیدبن ثابت تهیه شده بود و با متنی که خود او در بار دوم به دستور عثمان تهیه کرد ــ و از همانوقت او را متهم کردند که به توصیه عثمان آیات معینی را از آن حذف کرده است ــ تفاوتهایی داشت. این متن را ابوبکر به حفصه دختر عمر و زوجه پیامبر داده بود و وی نیز آنرا به خواهش عثمان در اختیار زید و هیئت چهار نفری همراهان او گذاشت، ولی بعد از اتمام کار، بخلاف سایر مدارک و نوشته های گردآوری شده که کلاً در آتش سوزانده شدند، این متن به احترام مقام حفصه بدو بازگردانده شد و تا هنگام درگذشت وی در سال ۴۶ هجری در اختیار او باقی ماند. اما در فردای وفات او، به دستور مروان بن حکم خلیفه اموی این متن نیز ضبط و منهدم شد، و بدین ترتیب عملاً جز متن رسمی عثمان متنی از قرآن باقی نماند.

---

۱ ــ Régis Blachère در مقدمه ترجمه خود از قرآن، ص ۲۰۶.

www.kavehroom.com

اصل نسخه خطی قرآن که بنا بــه روایــات ســنتی، عثمــان در هنگام کشته شدن خود مشغول خواندن آن بوده و قطره هایی از خــون او بر آن چکیده بود، نسخه ای دانسته میشــود کــه از دورانــی کــهن در مسجد خواجه احرار سمرقند نگاهداری میشده اســت. ایــن نســخه در دوران انضمام ماوراءالنهر به امپراتوری روسیه در قرن نوزدهم، توســط مقامات نظامی روس به سنت پترزبورگ برده شد، ولی بعد از انقــلاب اکتبر ۱۹۱۷ به امر لنین به جای خود بــازگردانــده شــد و اکنــون در اختیار انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم ازبکستان است. با اینهمــه اصالت آن از نظر پژوهشگران مسلم نیست، زیرا چندین قرآن دیگر نــیز با همین لکه های خون در مراکــزی دیگــر وجــود دارنــد، بطوریکــه پتروشفسکی در کتاب اسلام در ایران خود این لکه های خون را آثــاری میداند که مؤمنان متظاهر به پارسایی در طول قرون جعل کرده انــد و قرآن مسجد خواجه احرار تنها یکی از آنها است[1].

تفسیرهای قرآن

با آنکه در قرآن آمده است که «تر و خشکی نیست که در قــرآن نیامده باشد» (انعام، ۵۹)، با گسترش جهان اســلام در دوران بعــد از محمد، خیلی زود کمبودهایی احساس شد کــه تنــها از راه تفســیر و تأویل قرآن جبران پذیر میشد. این موضوع علم تفسیر را بوجــود آورد که حاصل آن پیدایش چند صد مفسر و بیش از یکهزار تفسیر کلــی و جزیی قرآن در طول قرون است.

نخستین این مفسران عبدالله بن عباس پسر عم پیامبر است کــه بنیانگذار علم تفسیر دانسته شده است. در همان قرون اولیــه اســلامی کار تفسیر قرآن مانند دیگر رشته های مذهبی به چند دستگی گراییــد که در اصطلاح خود مفسران گرایشهای تأویلی و باطنی و متصوفه نــام گرفته اند و هریک از آنها مورد قبول فرقــه هــای خــاصی از قبیــل

---

۱ ــ I.P. Petrushevskii در کتاب «اسلام در ایران»، ترجمه فارسی، ص ۱۲۸.

www.kavehroom.com

معتزله، اشعریه، اسماعیلیه، غلاة شیعه و اهل تصوف هستند. هر کدام از این گرایشها ده ها و ده ها تفسیر جداگانه از قرآن پدید آورده اند که گاهی طول و عرض آنها شگفتی میآورد، مانند تفسیر عبدالسلام قزوینی که شامل ۳۰۰ جلد است[۱]، و تفسیر خلف بن احمدالصغاری که بیش از ۱۰۰ جلد دارد[۲] و تفسیرالکبیر دوازده هزار صفحه ای ابوبکر معتزلی که فهرست ابن ندیم از آن یاد کرده است. ولی معتبرترین تفسیرهای قرآن که مورد استناد و مراجعه اند، و همه آنها کار مفسران ایرانی هستند عبارتند از: تفسیر کبیر طبری (قرن سوم هجری)، التبیان فی تفسیر القرآن ثعالبی (پایان قرن چهارم هجری)، الکشاف عن حقایق التنزیل زمخشری (آغاز قرن ششم هجری)، مفاتیح الغیب فخر رازی (پایان قرن ششم هجری). بجز اینها میباید از تفسیرهای شیعه: تفسیر تبیان شیخ طوسی (قرن پنجم)، تفسیر ابوالفتوح رازی (آغاز قرن ششم)، مجمع البیان طبرسی (قرن ششم)، انوار التنزیل بیضاوی (قرن هفتم) نام برد. از معروفترین تفسیرهای صوفیانه کشف الاسرار میبدی (قرن ششم) و تفسیر القرآن ابن عربی (آغاز قرن هفتم) هستند. در این تفسیر معروف که Brockelmann آنرا «بهترین تفسیر قرآن از نظرگاه صوفیه» نامیده است، قرآن غالباً از دیدگاهی بکلی غیرسنتی مورد تأویل قرار گرفته، مثلاً داستان یوسف سمبول مبارزه روح انسانی و ماجرای یعقوب و یوسف نماینده جدال عقل و احساس و برادران دهگانه یوسف نمایندگان حواس پنجگانه ظاهری و حواس پنجگانه باطنی دانسته شده اند.

از تفسیرهای جالبی که میباید از آن نام برد تفسیر معروف جلالین به زبان عربی است که تدوین آن در قرن نهم هجری توسط جلال الدین محلی آغاز شد و بعد از مرگ او توسط شاگردش جلال الدین سیوطی بپایان رسید و بدین جهت تفسیر جلالین نام گرفت. نحوه تفسیرهای این

---

۱ ـ از این تفسیر در «صفات الشافعیه» چاپ قاهره (ج ۳، صص ۳۲-۳۶) به تفصیل یاد شده است.

۲ ـ نقل از سیرة الیمینین، ویراستاری A. Springer ، چاپ برلین، ص ۳۷.

www.kavehroom.com

کتاب گاه مورد مطایبه قرار گرفته است، مثلاً آیه ۲۲۳ سوره بقره که «زنان شما کشتزار شمایند، پس بدانسان که بخواهید به کشتزار خویش درآیید» اینطور تفسیر شده است که: «یعنی اینکه به هر صورت بخواهید در آنها دخول کنید، ایستاده یا نشسته یا خوابیده، از پیش یا از پس». این تفسیر از تفسیرهایی است که بیش از آنهای دیگر در قاهره و شهرهای مختلف هندوستان بچاپ رسیده، و در ایران نیز اولین بار در سال ۱۲۷۶ هجری قمری با چاپ سنگی در تهران منتشر شده است.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مسیحی گرایشهایی در هند و در مصر بوجود آمد که قرآن را در تطبیق با روح تمدن و دانش عصر جدید تفسیر کنند، و در این زمینه تفسیرهایی نیز نوشته و منتشر شدند که شناخته شده ترین آنها تفسیر سید امیرعلی هندی و تفسیر المنار محمد رشید رضا است که بر پایه تفسیر شیخ محمد عبده دانشمند مصری و همکار نزدیک جمال الدین اسدآبادی نوشته شده است.

ترجمه های قرآن

قدیمی ترین ترجمه فارسی قرآن ظاهراً ترجمه ای است که بدستور منصور بن نوح پادشاه سامانی در قرن چهارم هجری در بخارا همزمان با ترجمه فارسی تفسیر بزرگ طبری صورت گرفته است. اندکی پس از آن ترجمه فارسی دیگری از قرآن انجام گرفته که ناتمام مانده و بچاپ هم نرسیده است، ولی نسخه ای از آن در بخش کتابهای خطی دانشگاه کمبریج نگاهداری میشود که ادوارد براون شرح جامعی در باره آن نوشته است. در قرون پنجم و ششم هجری ترجمه های فارسی دیگری همراه با تفسیر توسط مترجمان و مفسرانی بنام سورآبادی و ظاهر اسفراینی انجام گرفته اند.

در صد ساله گذشته چندین ترجمه فارسی تازه از قرآن صورت گرفته که از جمله آنها میتوان از ترجمان القرآن شریف جرجانی چاپ سنگی در سال ۱۳۳۰ قمری (۱۲۹۰ شمسی) و چاپ سربی در سال ۱۳۳۳، ترجمه شیخ مهدی الهی قمشه ای در سال ۱۳۲۹، و ترجمه ابوالقاسم پاینده در سال ۱۳۳۶، نام برد.

www.kavehroom.com

نخستین ترجمه قرآن در جهان غرب، در نیمه اول قرن دوازدهم مسیحی بزبان لاتینی توسط چند تن از مترجمان مکتب معروف ترجمه تولدو (طلیطله) در اسپانیا صورت گرفت. این ترجمه که ترجمه ناقص و مغلوطی بود در سال ۱۵۴۳ در شهر بال (بازل) سویس بچاپ رسید و اهمیت خاص آن در این بود که مقدمه آن به قلم مارتین لوتر بنیانگذار آئین پروتستان نوشته شده بود. دستنوشته این ترجمه چهار سال پیش از جنگ دوم صلیبی به سن برناردوکلر قدیس معروف اهداء شد تا علیه اسلام بکار گرفته شود، و پنج قرن بهمین منظور بکار رفت. در سال ۱٦۹۱ ترجمه لاتینی کاملتری از قرآن به دستور پاپ اینوسنتوس یازدهم در پادوا همراه با رساله ای انتشار یافت که فاضلانه ولی با نظری بسیار ستیزه جو علیه اسلام نوشته شده بود و این ترجمه Ludovico Maracci در همه اروپا رواج یافت. از قرن شانزدهم ببعد قرآن تقریباً به همه زبانهای مهم غربی ترجمه و منتشر شد. نخستین ترجمه ایتالیایی آن در سال ۱۵۴۷، نخستین ترجمه آلمانی در ۱٦۱٦، نخستین ترجمه فرانسوی در ۱٦۴۷، نخستین ترجمه انگلیسی در ۱۷۳۴ و نخستین ترجمه روسی در ۱۷٦٦ انجام گرفت و از آن پس در هر یک از این زبانها ترجمه های متعدد دیگری از این کتاب منتشر شده اند، باضافه ترجمه های دیگری که به زبانهای اسپانیائی، سوئدی، دانمارکی و غیره صورت گرفته اند. در سالهای آغاز قرن بیستم فهرست جامعی از ترجمه های قرآن در زبانهای اروپایی توسط A. Krimskii خاورشناس روسی (که از خود او ترجمه قدیمی ترین سوره های مکی قرآن در سال ۱۹۱۲ در مسکو بچاپ رسیده) تهیه شد که Dozy خاورشناس هلندی آنرا در کتاب «نگرشی در تاریخ اسلام» خود در شش صفحه کامل نقل کرده است. در بخش آسیایی خود روسیه، ترجمه بسیار خوبی از قرآن در سال ۱۸۷۹ در شهر قازان منتشر شد که در سال ۱۹۰۷ همراه با متن عربی قرآن دوباره در آن شهر بچاپ رسید. تازه ترین ترجمه قرآن به زبان روسی در سالهای حکومت کمونیستی (۱۹٦۳) توسط یو. کراچکوفسکی انجام گرفت که دوازده سال پس از درگذشت مترجم آن در مسکو منتشر شد. ترجمه

عبری قرآن نیز در سال ۱۸۵۷ در لایپتسیگ و ترجمه دیگری از آن در ۱۹۳۲ در اورشلیم چاپ شده است.

بموازات چاپ ترجمه های مختلف قرآن به زبانهای اروپایی، متن عربی این کتاب نیز در طول چند قرن اخیر به کرات در اروپا بچاپ رسیده است. نخستین قرآن عربی که چاپ شد قرآنی بود که در سال ۱۵۰۳ (۹۰۹ هجری) در شهر ونیز منتشر شد، ولی تمام نسخه های چاپی آن به امر یولیوس دوم پاپ وقت نابود شد، بطوریکه اکنون هیچ اثری از آن باقی نمانده است. چاپ های دیگری در سال ١٦٩۴ در هامبورگ و در ١٦٩٨ در پادووای ایتالیا و در ۱۷۸۷ در سنت پترزبورگ به امر ملکه کاترین دوم و در قازان در ۱۸۰۳ صورت گرفت. نخستین چاپ قرآن در ایران بصورت چاپ سنگی ظاهرا چاپی است که در ۱۲۴۴ قمری (۱۲۰۲ شمسی) در تهران و چهار سال بعد از آن در تبریز انجام گرفته است.

سوره های قرآن

قرآن، در متن رسمی کنونی خود، شامل ۱۱۴ سوره و ٦٢٣٦ آیه (و ۷۷,۴۳۹ کلمه) است. از این شمار، ۴٦۱۷ آیه مربوط به سوره های ٨٦ گانه مکی قرآن و ١٦١٣ آیه مربوط به سوره های ۲۸ گانه مدنی آنند.

ترتیب تقدم و تأخر سوره ها در قرآن نه مربوط به زمان نزول آنها است و نه به درجه اهمیت آنها، بلکه تنها براساس بلندی و کوتاهی سوره ها است. بجز سوره اول که موضعی استثنایی دارد، این قاعده در همه دیگر سوره ها برقرار است. سوره بقره با ۲۸۵ آیه سوره دوم، آل عمران با ۲۰۰ آیه سوره سوم، نساء با ١٧٦ آیه سوره چهارم و... در عوض سوره های صدم به بعد هیچکدام ۱۱ تا ۳ آیه بیشتر ندارند. بدین ترتیب بیشتر سوره های مکی که از نظر زمانی مقدم هستند، در بخش آخر و سوره های مدنی که دیرتر ابلاغ شده اند در بخش اول قرآن جای دارند.

با توجه به این برداشت که هرچه مربوط به قرآن است از آسمان سرچشمه گرفته است، در قرون اولیه اسلامی میان علمای دین اختلاف

www.kavehroom.com

نظر بسیار در این باره وجود داشت که این ترتیب تقدم و تأخر سوره ها زاده وحی الهی است یا فقط مربوط به رأی و اجتهاد صحابه است؟ نظر امام مالک پیشوای فرقه مالکی در این باره که این طبقه بندی مربوط به رأی صحابه است در تثبیت این فرضیه نقش مؤثری داشت. در نتیجه مقرر شد مکی بودن یا مدنی بودن هر سوره در آغاز آن قید شود تا خواننده قرآن در این مورد دچار اشتباه نشود. ولی این تقسیم بندی به مکی یا مدنی جز از این دیدگاه مورد توجه مفسران مختلف قرآن قرار نگرفت، در صورتیکه در ارتباط با تحولات آینده جهان اسلام و ایران، چنانکه در صفحات آینده خواهید خواند، اهمیتی سرنوشت ساز داشت.

عناوین سوره ها یا بر اساس محتوای کلی آنها و یا در ارتباط با یکی از موضوعاتی که در طول آیات سوره بدان ها اشاره شده تعیین شده اند، مثلاً عنوان انفال از آن جهت که تقریباً همه سوره به غنائم جنگی اختصاص دارد، و سوره های یوسف و مریم و ابراهیم و یونس و نوح از نظر ارتباطشان با این افراد، ولی بیشتر نامگذاریها در ارتباط با نوع دوم یعنی به موضوع خاصی از میان مطالب مختلف سوره ها صورت گرفته اند، از قبیل بقره (ماده گاو)، نحل (زنبور عسل)، نمل (مورچه)، کهف (غار)، عنکبوت، لقمان، حج، دخان (دود)، نجم (ستاره)، حدید (آهن)، جمعه، طلاق، قلم، جن، تین (انجیر)، فیل، قریش، لهب. البته در این مورد نیز جمعی از علمای اسلامی برای اینکه هرگونه دخالت بشری را در امر قرآن منکر شده باشند این اسماء را «توقیفی» یعنی ناشی از وحی الهی دانسته اند.

به نوشته ای.پ. پتروشفسکی، یکی از علمای روحانی مسیحی بنام یوحنای دمشقی در قرن دهم هجری در اشاره به عناوین بعضی از سوره های قرآن از سوره ای بنام ابل (شتر) نام برده که اکنون در قرآن وجود ندارد، در صورتیکه با توجه به وجود سوره هایی به اسامی گاو و فیل و زنبور و مورچه و عنکبوت وجود سوره ای بنام شتر آنهم در عربستان بسیار منطقی بنظر میآید. به توضیح پتروشفسکی شاید این عنوان اصلی یکی از سوره های کنونی اعراف یا شعرا بوده است[1].

---

۱ ــ I.P. Petrushevskii در کتاب «اسلام در ایران»، ترجمه فارسی، ص ۱۱۹.

در سوره های دوران مکی، اسم «الله» جز به ندرت برده نمیشود و از خداوند عمدتاً به صورت «رب» یاد میشود که عنوان سامی «خدا» است: (اعراف: ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۵؛ هود: ۴۵ و ۴۷؛ یوسف: ۳۳ و ۱۰۱؛ ابراهیم: ۳۵، ۳۶، ۴۰؛ حجر: ۳۶، ۳۹؛ اسرا: ۲۴؛ مریم: ۴، ۶، ۸، ۱۰؛ طه: ۲۵، ۸۴، ۱۱۴، ۱۲۵؛ انبیاء: ۸۹، ۱۱۲؛ فرقان: ۳۰؛ شعرا: ۱۲، ۸۳، ۱۱۷، ۱۶۹؛ نمل: ۱۹، ۴۴؛ قصص: ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۴، ۳۳؛ عنکبوت: ۳۰؛ صافات: ۱۰۰؛ ص: ۳۵، ۷۹؛ زخرف: ۸۸؛ نوح: ۵، ۲۱، ۲۶). در سوره مؤمنون در ۹ جای پیاپی: ۲۶، ۲۹، ۳۹، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۱۸ این کلمه رب و ربی بصورت خطاب تکرار میشود بی آنکه نامی از الله برده شود.

در همین سوره ها، از پیامبران تورات بسیار به ندرت یاد میشود، و فقط در مدینه است که هم پای الله و هم پای انبیای یهود به میان میآید. در قرآن بر رویهم از ۲۸ نبی و پیامبر به عنوان برگزیدگان خداوند برای هدایت مردمان به راه راست نام برده شده که ۲۳ تن از آنها از شخصیت های تورات و انجیل و سه تن (هود و صالح و شعیب) از شخصیت های محلی عربی هستند. نام «ذوالقرنین» از افسانه های یونانی و سریانی مربوط به اسکندر آمده است. در ضمن از پیامبری بنام ادریس نام برده شده که طبق احادیث اسلامی سیّ بخش از صحف بر او نازل شده است، در صورتیکه در خود تورات و انجیل از چنین پیمبری نشانی نیست، بهمین جهت عده ای از پژوهشگران او را همان خنوخ عهد عتیق دانسته اند. در یکجای قرآن نیز از «عزیر» یاد شده است که طبق آیه ای (توبه، ۳۰) یهودیان او را پسر خدا شمرده اند در حالیکه از چنین شخصی نیز در هیچ کتاب مذهبی یهود سابقه ای دیده نمیشود.

در قرآن جمعاً ۲۷۰۰ بار از الله نام برده میشود که از این رقم اندکی بیش از ۷۰۰ مورد آن مربوط به سوره های مکی و مابقی مربوط به سوره های مدنی قرآن است.

www.kavehroom.com

بررسی های پژوهشگران غربی در باره قرآن

سلسله طولانی بررسی های مربوط به زمان بندی متون قرآنی را Gustav Weil محقق آلمانی در نیمه اول قرن نوزدهم با انتشار نخستین اثر تحقیقی در این زمینه بنام «نگرش تاریخی ــ انتقادی قرآن» آغاز کرد، و محقق دیگر آلمانی A. Sprenger آنرا با ارزیابی های مبسوط دیگر در کتاب سه جلدی «زندگی و آیین محمد» که در سالهای ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ منتشر شد ادامه داد، ولی اساسی ترین کار را در این باره ایران شناس و اسلام شناس نامی آلمانی Theodor Nöldeke (۱۸۳۶-۱۹۳۰) در طول شصت سال از ۱۸۶۰ تا ۱۹۱۹ با تدوین و انتشار چاپهای متوالی و هر بار تجدیدنظر شده تاریخ قرآن Geschichte des Qorans انجام داد که تا به امروز کاملترین سند پژوهشی در این زمینه در جهان خاورشناسی بشمار میرود. در این بررسیها نولدکه کوشیده است تا زمان بندی سوره های ۱۱۴ گانه قرآن را براساس ضوابطی مشخص از قبیل سبک انشای آنها و بنمایه های مذهبی و فکری آنها و تطبیق آنها با وقایع زمانی دوران زندگی پیامبر مورد بازسازی قرار دهد، زیرا که نه تنها نحوه تقدم و تأخر کنونی سوره ها نماینده ترتیب واقعی نزول آنها نیست، بلکه حتی آیاتی هم که در یک سوره گرد آمده اند الزاماً مربوط به همان سوره نیستند و در بسیار موارد جابجا شده اند. این بررسی ممتد، با توجه به دوگانگی کامل میان مضامین آیاتی که در مکه نازل شده بود و آیات دیگری که بعداً در مدینه صدور یافت به تقسیم بندی اصولی میان سوره های مکی و سوره های مدنی و ویژگی های خاص هرکدام منجر شد که در حال حاضر توسط همه محققان مورد پذیرش قرار گرفته و از واقعیتهای کلیدی هرگونه تتبع و تحقیق در باره قرآن شناخته شده است.

در متن رسمی قرآن تدوین شده در زمان عثمان، تنها مکی بودن یا مدنی بودن سوره ها در آغاز هر سوره خاطرنشان شده، ولی

www.kavehroom.com

توجه دیگری در این باره بکار نرفته است. حتی در این مورد نیز، چنانکه نولدکه و بسیاری از دیگر محققان اروپایی نشان داده اند آیاتی از سوره های مکی در سوره های مدنی و بالعکس جای داده شده اند. به عنوان نمونه میتوان از آیه ای از سوره نور نام برد که در آن گفته شده است: «باکی نیست که در وقتیکه در خانه های خودتان یا پدر یا مادر یا برادران یا خواهران یا عموها و عمه های خودتان یا خانه هایی که کلید آنها را در اختیار دارید یا نزد دوستانتان غذا میخورید کوری یا چلاقی یا بیماری همسفره شما شوند» (نور، ٦١)، در صورتیکه بسه تذکر گلدتسیهر در مقدمه کتاب «درسهایی در باره اسلام» ، نلدکه روشن کرده است که این توصیه که در مورد آداب معاشرت و غذا خوردن غیرمنطقی بنظر میرسد، در اصل مربوط به آیه های یازدهم تا شانزدهم سوره فتح بوده و در ارتباط با کسانی گفته شده است که چون به وظیفه خود در مورد شرکت در جنگ با مشرکین عمل نمیکنند از جانب الهی کیفر خواهند دید، ولی تذکر داده شده است که بر کوران یا چلاقان یا بیماران از این بابت حرجی نیست.

براساس بررسیهای نلدکه، در جریان گردآوری و پاکنویس متن کامل قرآن در زمان عثمان نه تنها جابجایی ها بلکه احتمالاً تغییراتی نیز در برخی متون روی داده که یک فصل تمام از کتاب «تاریخ قرآن» او (صفحات ۷۰ تا ۱۷۴ چاپ اول و صفحات ۸۷-۲۳۴ چاپ نهایی سالهای ۱۹۰۲-۱۹۱۹) بدانها اختصاص یافته است.

همزمان با نلدکه، پژوهشگران دیگری نیز در آلمان و در دیگر کشورهای اروپایی (انگلستان، فرانسه، ایتالیا، روسیه) به بررسی هایی دیگر در همین راستا پرداخته اند که از جمله آنها میتوان از «شناسایی قرآن» H. Grimme در آلمان، «بررسیهای تازه ای در ترکیب و تفسیر قرآن» H. Hirschfeld در انگلستان، «محمد و قرآن» C. R. Saint-Hilaire در فرانسه، «درسهایی در باره قرآن» A. E. Krimsky در روسیه و از شرح مربوط به قرآن توسط Fr. Buhl محقق دانمارکی در دائرة المعارف اسلامی نام برد.

با آنکه در طول قرون اسلامی کشف الآیات ها و

www.kavehroom.com

کشف اللغات های متعددی برای قرآن تدوین شده اند، به علت شیوه های پیچیده ای که در غالب آنها در طبقه بندی کلمات و آیات بکار رفته و موانع مراجعه آسان بدانها میشده است[1]، کشف الآیات هایی که در حال حاضر در جهان عرب و اسلام مورد استفاده اند عموماً آنهایی هستند که از محققان غربی دو قرن اخیر به عربی و دیگر زبانهای اسلامی ترجمه شده اند و از جمله مهمترین آنها میتوان از «المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم» که توسط محمد فواد عبدالباقی استاد مصری از Concordantiae Corani arabicae گوستاو فلوگل آلمانی ترجمه شده، و از ترجمه «تفصیل آیات القرآن الحکیم» که توسط همین استاد مصری از Coran analysé ژول لابوم فرانسوی صورت گرفته و بعداً از عربی به فارسی نیز ترجمه شده است نام برد. هم ترجمه عربی و هم ترجمه فارسی این کتاب، شامل اثری تکمیلی بنام «المستدرک» است که آن نیز از فهرستی که محقق فرانسوی «ادوار مونته» در پایان ترجمه خود از قرآن (پاریس، ۱۹۲۹) بر کتاب خویش افزوده است از فرانسه به عربی و از عربی به فارسی ترجمه شده است. جالب است که در مقدمه ای که یک استاد برجسته دیگر مصری بنام شعرانی بر ترجمه عبدالباقی از ادوار مونته نوشته و در ترجمه فارسی نیز نقل شده است، در باره این محقق فرانسوی اظهار نظر شده است که «ادوار مونته استاد آموزشگاه السنه شرقی پاریس از معتقدان

---

۱ ــ از جمله اینها میتوان از کشف الآیات موسی هزاره ای در قرن نهم هجری و رسالة الواضحة لاستخراج الآیات القرآنیه محمد علی بن علی کربلائی که به نام سلطان عبدالله بن محمد قطب شاه پادشاه قطب شاهی هندوستان در سال ۱۰۵۲ هجری تدوین شده، و از کشف الآیات مصطفی بن محمد سعید بنام نجوم القرآن که در زمان اورنگ زیب امپراتور گورکانی هند در سال ۱۱۱۰ هجری نوشته شده، و از کشف الکلمات محمد رضا نصیری طوسی که در سال ۱۰۶۷ هجری در خود ایران گردآوری شده و در آن فهرست کلیه کلمات قرآن براساس ریشه و ماده لغوی کلمه تدوین شده است نام برد. ملا محمد باقر مجلسی نیز در بحارالانوار خود در آغاز هر فصل آیات قرآنی مربوط بدان فصل یا آنچه را که از نظر فقهای شیعه مرتبط با آن شناخته میشده است گردآوری کرده است.

www.kavehroom.com

جدی حضرت خاتم الانبیاء است هرچند که در دین مسیح نیز بسیار تعصب دارد!»

در زمان ناصرالدینشاه قاجار اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات او بنوبه خود از روی متن فرانسوی ژول لابوم فهرستی بنام کشف المطالب قرآن به فارسی تهیه کرده بود که در پایان برخی از قرآنهای منتشر شده در ایران بچاپ رسیده است.

طبقه بندی واقعی سوره ها

براساس طبقه بندی نولدکه، فهرست واقعی تقدم و تأخر سوره های قرآن، از اولین سوره مکی در سال دوازدهم پیش از هجرت تا آخرین سوره مدنی در سال دهم هجری بدین قرار بوده است: علق، مدثر، لهب، قریش، کوثر، همزه، ماعون، تکاثر، فیل، لیل، بلد، انشراح، ضحی، قدر، طارق، شمس، عبس، قلم، اعلی، تین، عصر، بروج، مزمل، قارعه، زلزال، انفطار، تکویر، انشقاق، عادیات، نازعات، مرسلات، نباء، غاشیه، فجر، قیامه، مطففین، حاقه، ذاریات، طور، واقعه، معارج، رحمن، اخلاص، کافرون، فلق، ناس، فاتحه، قمر، صافات، دخان، ق، طه، شعراء، حجر، مریم، ص، یس، زخرف، جن، ملک، مؤمنون، انبیاء، فرقان، اسرا، نمل، کهف، سجده، فصلت، جاثیه، نحل، روم، هود، ابراهیم، یوسف، مؤمن، قصص، زمر، عنکبوت، لقمان، شوری، یونس، سبا، فاطر، اعراف، احقاف، انعام، رعد، بقره، بینه، تغابن، جمعه، انفال، محمد، آل عمران، صف، حدید، نساء، طلاق، حشر، احزاب، منافقون، نور، مجادله، حج، تحریم، فتح، رحمن، دهر، زلزال، ممتحنه، نصر، حجرات، توبه، مائده.

بدین ترتیب سلسله آیات قرآنی از نخستین آیه سوره علق «اقراء باسم ربک الذی خلق» (بخوان بنام پروردگاری که آفرید) آغاز میشود و به آیه سوم سوره مائده: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» (امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را کیش شما قرار دادم) پایان میپذیرد.

www.kavehroom.com

در خود قرآن عثمان، یعنی قرآنی که امروز در دست ما است، ۸۶ سوره اول این فهرست سوره های مکی و ۲۸ سوره بعدی، بعنی از سوره رعد تا پایان فهرست سوره های مدنی دانسته شده اند. بدین ترتیب به آسانی میتوان با مراجعه به این دو گروه مشخص سوره ها به ماهیت آنچه از نظر کلیه مفسران خارجی دوگانگی میان برداشتهای کلی آیات دوران مکی و آیات دوران مدنی قرآن شمرده شده است به روشنی پی برد.

قرآن مکه و قرآن مدینه

همه محققانی که در باره قرآن بررسی کرده اند، بر این واقعیت اصولی تأکید نهاده اند که میان نحوه برداشت آیات دوران مکی این کتاب، یعنی سوره هایی که در سیزده ساله اولیه رسالت محمد در مکه ابلاغ شده اند، و آیات دوران مدنی آن، یعنی سوره هایی که به ده ساله بعدی این دوران رسالت در مدینه مربوط میشوند، اختلافی بنیادی وجود دارد، در حدی که گاه میتوان دو بخش مکی و مدنی قرآن را دو کتاب جداگانه از یکدیگر بشمار آورد. این دوگانگی بنیادی را گلدتسیهر، یکی از چند کارشناس درجه اول مسائل اسلامی در جهان غرب، در کتاب «درسهایی در باره اسلام» خود چنین خلاصه میکند:

«حتی در کهن ترین روایتهای مربوط به قرآن در میان سوره های ۱۱۴ گانه مکه و مدینه فرقی آشکار نهاده شده است که تحقیق انتقادی در بلاغت قرآن بر آن صحه میگذارد. قرآن دوران مکه پندنامه هایی منحصرا مذهبی است که شور سوزان محمد مایه اصلی الهام آنها است. در این دوره چکاچاک شمشیر از این آیات شنیده نمیشود و طرف خطاب هیچیک از آنها جنگجویان نیستند، بلکه در آنها پیامبر با گروههای مخالف و با دشمنان کیش خود از ایمان درونی خویش به نیروی خالق و پروردگار جهان و قدرت بی نهایت او، و از نزدیک شدن روز حساب با وضعی که در جذبه های الهامی او به نظرش میآمد و آزارش میداد سخن میگوید، ولی آن شور پیامبرانه در آیه های مدینه کم کم فرو مینشیند و الهام ها نرم و از نظر بلاغت نیز سست میشوند. در این دوره

www.kavehroom.com

است که محمد همه باریک بینی و سازمان دهندگی خویش را در راه استوار کردن جای پای گروه خویش و وضع قوانین مدنی و مذهبی برای زندگی عملی آنها به کار می گیرد».

در اظهار نظری مشابه، تئودور نلدکه در همین باره مینویسد: «در سوره های مکی یگانه هدف اصلی محمد معتقد کردن مردم به خدای واحد حقیقی و آنچه ضرورتاً بدان وابسته است، یعنی به معاد و داوری روز قیامت است. در چنین دوره ای فکر جنگ با دشمن برای گسترش دین مطلقاً به خاطر او راه نمییابد»[۱].

آیات دوران مکی قرآن، که جمعاً ۴۶۱۷ آیه را در ۸۶ سوره شامل میشوند، از نظر برداشتهای اصولی خود با آنچه امروزه، پس از گذشت چهارده قرن، در منشور حقوق بشر در باره آزادیهای مذهبی میتوان یافت شباهتی جالب دارند، زیرا این برداشتها اصالتاً بر این تکیه دارند که در قبول دینی که محمد مأمور ابلاغ آن است برای کسی اجباری نیست، و خود محمد هم وظیفه ای بجز این ابلاغ ندارد و مسئولیت پذیرفته شدن یا نشدن آن از جانب مردمان بعهده او نیست. ابلاغ این رسالت نیز میباید براساس گفتگو و تبادل نظر انجام گیرد و نه از راه ارعاب یا تهدید، و حتی اگر کسانی در این راستا تندخویی کنند، رسالت پیامبر خوش سخنی و مهربانی با آنها است.

در دهها آیه به تکرار تأکید شده است که بر پیامبر بجز ابلاغ رسالتش وظیفه ای نیست:

«ما ترا فرستاده ایم تا مردمان را بشارت رسانی و هشدار دهی، ولی تو مسئول آنهائیکه به راه دوزخ میروند نیستی» (انعام، ۴۸؛ هود، ۲؛ فرقان، ۵۶؛ فاطر، ۲۴ و ۲۵؛ اعراف، ۱۸۸؛ اسراء، ۱۷)؛ »آنچه را که خدا بر تو فرستاد به مردمان ابلاغ کن تا رسالتت را انجام داده باشی، ولی بر تو جز این ابلاغ وظیفه ای نیست» (شوری، ٦ و ۴۸؛ ص، ٦۵؛ احقاف، ۳۵؛ عنکبوت، ۱۸؛ نحل، ۳۵، ۸۲، ۱۲۵؛ انبیاء، ۱۰٦؛ ابراهیم، ۵۲؛ یس، ۱۷؛ جن، ۲۳)؛ «در راه خدایت با

---

۱ ــ T. Nöldeke در Geschiche des Qorans، ج ۱، ص۷۰.

www.kavehroom.com

حکمت و موعظه نیکو به دعوت مردمان پرداز و با بهترین صورت بـا آنان گفتگو کن، و بقیه کار را به خدای خود واگــذار» (نحـل، ۱۲۵). «مبادا، ای رسول، که از ابلاغ برخی از آنچه بر تـو وحـی کـرده ایـم خودداری کنی، زیرا که وظیفه تو تنها اندرز دادن به خلق و هشدار دادن بدانها است» (هود، ۱۲). «بدانان بگو که من تنها از آنچه از طریـق وحی به من میرسد پیروی میکنم، و جز آنکه مردمان را از خـدا بیـم دهم وظیفه ای ندارم» (احقاف، ۹). «بگو که من قرآن را بـرای شـما تلاوت میکنم، پس هرکدام از شما که هدایت یـابد بـه سـود خویـش هدایت یافته است، و هرکس که به گمراهی رود به خود زیـان رسـانیده است» (نمل، ۹۲). «ای رسول، آنانکه غـیر از خـدا را بـه پرسـتش برگزینند خداوند خود نگهبان اعمال آنها است، و تو مسئول کردارشـان نخواهی بود» (شوری،۶۰). «اگر دعوت ترا نپذیرفتند بر تو جز ابـلاغ رسالتت وظیفه ای نیست، زیرا ما ترا به نگهبانی آنان نفرستاده ایـم» (شوری، ۴۸)؛ «بدانان بگو: من بـت هـایی را کـه شـما میپرسـتید نمیپرستم، و شما نیز خدایی را که من میپرستم پرستش نمیکنید. نـه من خدایان شما را عبادت میکنم و نه شما خـدای یکتـای مـرا. در اینصورت دین شما برای خودتان باشد و دین من برای خودم» (کافرون، ۱-۶). «ما خود بدانچه آنان میگویند از تو آگاه تریم، و تـو حقـی و تسلطی بر آنان نداری. پس آنکس را که از مـا بیـم دارد از راه قـرآن هشدار ده» (ق،۵۰). «به مردمان بگو که من خود مأمورم که خـدای را بپرستم و در راه دینم اخلاص ورزم، و مأمورم کـه اولیـن مسـلمان باشم» (زمر، ۱۱). «بدانان بگو که از خدا و رسول او اطاعت کنید، و اگر چنین نکردند بار تکلیف خودشان بر آنها است و بار تکلیف تو بـر خودت، و بر تو جز ابلاغ آشکار ر سالتت وظیفـه ای نیسـت» (نـور، ۵۴). «اگر طایفه ای بدانچه به ابلاغ آن رسالت یافته ای ایمان آورنـد و طایفه ای دیگر بدان ایمان نیاورند، بردباری پیشه کن تا خداوند میانتان داوری کند، زیرا که خدا بهترین داوران است» (اعراف، ۸۷).

در آیاتی دیگر رسالت پیامبر ارائه رحمت خداوند بـر مردمـان تعیین شده است:

«... ما ترا نفرستادیم مگر برای آنکه رحمت خدا بر مردمان باشی» (انبیاء، ۱۰۷، و با مضمون های مشابه در: نمل، ۷۷؛ قصص، ۴۳، ۴٦، ۸٦؛ عنکبوت، ۵۱؛ روم، ۲۱، ۳۳، ۳٦، ۵۰؛ لقمان، ۳۱؛ فاطر، ۲؛ یس، ۳٦؛ ص، ۹، ۴۳؛ زمر، ۹، ۳۸، ۵۳؛ غافر، ۴۰؛ فصلت، ۵۰؛ شوری، ۴۸؛ زخرف، ۳۲؛ دخان، ٦؛ جاثیه، ۲۰؛ احقاف، ۱۲).

در آیاتی دیگر تصریح شده است که پیامبر نباید بابت انجام وظیفه رسالت خود توقع اجر و مزدی داشته باشد، زیرا که پاداش او با خداوند است: «... بدانان بگو که من در برابر انجام وظیفه رسالتم از شما مزدی نمیطلبم، جز اینکه میخواهم همواره خداوند را در نظر داشته باشید» (انعام، ۹۰؛ مؤمنون، ۷۲؛ فرقان، ۵۷؛ شعرا، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱٦۴، ۱۸۰؛ سبا، ۴۷؛ یس، ۲۱؛ ص، ۸٦؛ شوری، ۲۳؛ طور، ۴۰).

در آیاتی دیگر آمده است که پیامبر فرستاده شده است تا میان مردمان با عدالت و انصاف داوری کند: «... آنان را به آیین نکو دعوت کن و آنچنانکه مأموریت یافته ای بر این دعوت پایدار بمان، و بدانان بگو که من به کتابی که از سوی خداوند نازل شده است ایمان دارم و مأمورم که میان شما به عدالت عمل کنم. بگو که خدای ما و شما یکی است، و از این پس مسئولیت ما بر خود ما و مسئولیت شما بر خود شما خواهد بود» (شوری، ۱۵)؛ «ای رسول، بدی های کسان را در مورد خودت با آنچه نیکوتر است پاسخ گوی، زیرا ما بدانچه آنان میکنند آگاه تریم» (مؤمنون، ۹٦)؛ «نیکی و بدی یکسان نیستند، تو بدی ها را با نکویی پاسخ ده تا آنکس که گوئیا با تو بر سر دشمنی است دوست تو گردد، ولی دانسته باش که تنها آنکس میتواند چنین کند که در خط خویشتنداری و ثبات باشد» (فصلت، ۳۴ و ۳۵).

در آیاتی دیگر از پیامبر و پیروان او خواسته شده است که تا آنجا که بتوانند با مخالفان به راه سازش روند و از ستیزه جویی هایشان درگذرند: «به آنانکه رو به خدایانی غیر از خدای شما دارند دشنام مدهید، زیرا که در اینصورت آنان نیز از روی نادانی به خداوند دشنام

www.kavehroom.com

خواهند داد. ما عمل هر قومی را در نظر خودشان زینت داده ایم، تا پس از بازگشتشان بسوی خداوند آنانرا بدانچه کرده اند آگاه سازیم» (انعـام، ۱۰۸). «از کافران و منافقان پیروی مکن، ولی از ستمکاریهایشان نیز درگذر، و کار خود را به خدایت واگذار که او بر وکالت تو کافی است» (احزاب، ۴۸). «بر آنچه منافقان از روی طعن یا دشمنی میگویند صبور باش و به صورتی نیکو از آنان دوری گزین» (مزمل، ۱۰). «اگر ترا تکذیب کنند، بیاد آور که پیامبران پیش از ترا نیز که برای آنها معجزه و نور و زبور و کتب آسمانی آوردند تکذیب کرده بودند» (عنکبوت، ۱۸؛ فاطر، ۲۵). «و اگر با تو جدل کنند بگو که خداوند بدانچه میکنید آگاه تر است و در روز جزا میان ما در باره آنچه مورد خلاف ما است داوری خواهد کرد».

در آیاتی دیگر از مفهوم واقعی نکوکاری، و نه جلوه های تصنعی آن سخن میرود:

«و چگونه دانی که عقبه چیست؟ آن آزاد کردن بنده در راه خدا است، و سیر کردن گرسنگان در روز گرسنگی، و احسان به یتیمان و به تنگدستان و به خاک نشینان، و تنها آن کسانی از جمله مؤمنان باشند که چنین کنند و یکدیگر را به تحمل و مهربانی بخوانند» (بلد، ۱۲-۱۷). «زنهار که به تکبر از مردم روی برنتابید و با غرور و تبختر قدم بر زمین مگذارید که خداوند از فخرفروشان بیزار است» (لقمان، ۱۸). «بندگان خاص خدا آنانند که با فروتنی بر روی زمین روند و هرگاه نیز که جاهلانی با ستیزه جویی به آنان خطاب کنند آنها را با سلام و خوشرویی پاسخ گویند» (فرقان، ٦۳). «هر کس از مرد و زن که بشرط ایمان به خدا کار نکو کند او را زندگانی طیب این جهانی نصیب میکنیم و در آخرت نیز بسیار بیشتر از آن نکویی که کرده است بدو میدهیم» (نحل، ۹۷). « از زمین پاک به اذن خدا گیاه نیکو و فراوان برآید، و از زمین ناپاک جز خار و خس بیرون نیاید. چنین است که ما آیات خود را به قوم شاکران ابلاغ میکنیم» (اعراف، ۵۸). «ای رسول، به بندگان من بگو که همیشه به بهترین صورت سخن گویید تا شیطان میان شما دشمنی برنیانگیزد» (اسراء، ۵۳). «بر هر که احسان کنی

www.kavehroom.com

منت بدو مگذار تا خداوند مالت را زیاده کند» (مدثر، ٦). »و چون او را چند زمانی برای آزمون تنگ روزی کنیم، گوید که خدا مرا خوار کرد، در حالیکه خود او است که برای خویش چنین خواسته است، زیرا که یتیم نوازی نمیکند، و فقیر را به رغبت بر سفره خود نمینشاند، و ارث ضعیفان و صغیران را میخورد و تنها فریفته مال دنیا است» (فجر، ١٦-٢٠). «خدا به گناهکاران میبخشد و به پشیمان شدگان ترحم میآورد، و خدای شما رحیم است» (انعام،٥٠). «پاداش بزرگ در انتظار خلوص نیت است» (غافر، ١۴) ... و پاکدلی (شعراء، ٨٩). «عذاب خدا خاص گناهکاران است، اما رحمتش همه را شامل میشود» (اعراف، ١٥٦). «خدای شما رحمت را به عهده گرفته است» (انعام،٥٠). «بدان بندگان من که بر نفس خود اسراف کردند بگو که از رحمت خداوند نومید نباشند، زیرا که خداوند آموزنده، بخشایشگر همه گناهان است» (زمر، ٥٣). «خدا بدترین گناهان آنانرا به آسانی میبخشد، و در مقابل به نکویی هایشان بسیار بیش از آنچه شایسته است پاداش میدهد» (زمر، ٣٥)؛ «خداوند همه شما را به عدل و احسان فرمان میدهد» (نحل،٩٠).

در مورد مسئله اساسی جبر و اختیار، میان سوره های مکی و سوره های مدنی اختلاف آشکار وجود دارد، زیرا در آیات مکی بارها بر اختیار مردمان در راهی که بدان میروند و مسئولیتشان در آنچه میکنند تأکید گذشته شده است، در صورتیکه آیات مدنی به مرور زمان بیشتر و بیشتر بر جبر و تقدیر تکیه نهاده اند:

«برای آدمی جز آنچه به سعی خود انجام داده حاصلی نیست» (نجم، ٣٩). «از سوی خدا برای شما بینش آمده است. هر کس که بصیرت یافت به رستگاری رسید و هر کس که نابینا ماند در خسران ماند» (انعام، ١٠۴). «راه خدا راه رستگاری است. هرکس که خواهد بدان رود و هر کس هم که خواهد راه کفر برگزیند» (کهف، ٢٩)؛ «خدا به کسی ظلم نمیکند، لیکن مردمند که در حق خود ظلم میکنند» (یونس، ۴۴). «آنانکه گمراه شدند ما بدانان ستم نکردیم، بلکه خودشان بخویش ستم کردند» (هود، ١٠١). «هر کس که نیکی کند به

www.kavehroom.com

سود خود کرده است و هر کس هم که بدی کند به زیان خود کرده است، زیرا خداوند در روز جزا نسبت به کسی تبعیض نخواهد کرد» (فصلت، ۴۶؛ جاثیه، ۱۵). «نکوکاران پاداش خود را، و زیاده بر آن را، خواهند گرفت و بر رخسارشان گرد ملالی نخواهد نشست» (یونس، ۲۶)؛ «هر کس که نکویی کند بسود خودش نکویی کرده است، و هر کس هم که به راه بدی رود به خودش زیان رسانیده است، و در هر دو صورت گذار شما نزد پروردگارتان است» (جاثیه، ۱۵). «ما کتاب حق را بسوی شما فرستادیم. هرکس که هدایت شد سود برد و هر کس که به گمراهی رفت زیان دید» (زمر، ۴۱).

در ۳۶ سوره مختلف قرآن، بر این تأکید نهاده شده است که هر کسی در روز حساب مسئول اعمال خوب و بد شخص خویش در دوران زندگی است، و طبعاً این مسئولیت مرادف با این مفهوم است که وی در انتخاب میان این خوب و بد اختیار داشته است. مهمترین سوره ای که بدین موضوع اشاره دارد سوره بقره است که در آن از جانب مسلمانان مدینه به یهودیان این شهر گفته میشود: «مسئولیت اعمال ما با ما است و مسئولیت اعمال شما با شما، آنچه ما در این راه برای خویش اندوخته ایم در حساب ما منظور خواهد شد و آنچه شما برای خود اندوخته اید در حساب شما، و از ما در باره آنچه شما کرده اید پرسشی نخواهد شد« (بقره، ۱۳۹ و ۱۴۱). این موضوع با مضمونهایی کمابیش مشابه در آیات متعدد دیگر تکرار شده است: انعام (۷۰، ۱۰۴، ۱۳۲، ۱۶۴)؛ اعراف (۱۴۷، ۱۸۰)؛ یونس (۳۰، ۴۱، ۵۲، ۹۹، ۱۰۸)؛ هود (۱۱۱)؛ نساء (۸۵، ۱۱۱، ۱۲۳)؛ نحل (۱۱۱)؛ اسرا (۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۶، ۸۴)؛ کهف (۲۹)؛ انبیاء (۹۴)؛ نمل (۷۴، ۷۵، ۹۰)؛ قصص (۸۴)؛ عنکبوت (۶)؛ روم (۴۴)؛ لقمان (۳۳)؛ سجده (۱۷)؛ سبا (۲۵، ۳۳، ۴۲)؛ فاطر (۱۸)؛ یس (۵۴)؛ صافات (۳۹)؛ زمر (۷، ۷۰)؛ مؤمن (۱۷، ۴۰)؛ فصلت (۴۶)؛ شوری (۱۵)؛ جاثیه (۱۴، ۱۵، ۲۲، ۲۸)؛ احقاف (۱۹)؛ طور (۱۶، ۲۱)؛ نجم (۳۱، ۳۹، ۴۰، ۴۱)؛ واقعه (۲۴)؛ مزمل (۲۰)؛ مدثر (۳۸)؛ قارعه (۶-۹).

www.kavehroom.com

و سرانجام آیه معروف «لا اکراه فی الدین» که در یک سوره مدنی آمده است (هر چند که نلدکه و محققانی دیگر آنرا از جمله آیات مکی میدانند که از طرف گردآورندگان قرآن در سوره های مدنی جا داده شده اند): «اجباری در قبول دین نیست. اکنون که راه راست از گمراهی مشخص شده است، آنکس که از طاغوت دوری گزیند و به خدا روی آورد، چنگ در دست آویزی استوار زده است که امکان گسیختن آن نیست» (بقره، ۲۵٦).

در طول همین سوره های ۸٦ گانه مکی است که خداوند خویشتن را غفار، غفور، کریم، رئوف، رحمن، رحیم، حکیم، خبیر، رزاق، ارحم الراحمین، خیرالحاکمین، خیرالرزاقین، خیرالغافرین، ذوالجلال والاکرام، ذوالرحمة، حمید، قدوس، رب العزة، رب العالمین، ملک الحق، ملک القدوس، نعم النصیر، نعم الوکیل، ولی الحمید، واسع المغفره، غافرالذنب، تواب (توبه پذیر) خوانده و محمد نیز در مناسبتهای مختلف احمد، امین، بشیر، مبشر، ناصح، برهان، ولی، نذیر (هشدار دهنده)، داعیاً الی الله و سراج منیر (چراغ فروزان) نامیده شده است.

جبر و اختیار

در مدینه، تأکید بر جبر و بر بی اختیاری آدمیان در امور مربوط به خویش، بصورت روزافزونی جایگزین آیه های مکی آزادی عمل و اختیار میشود:

«خداوند هر که را که بخواهد قدرت ادراک میدهد و هرکه را که بخواهد نمیدهد» (بقره، ۲۵۵، ۲٦۹، ۲۷۲). «... هر که را که بخواهد مسلمان کند دلش را به اسلام مایل میگرداند، و هر کس را هم که نخواهد، دلش را در پذیرفتن ایمان سخت میکند» (بقره،۷۰). «هر کس را که خواسته باشد مشمول رحمت خود میکند و هر کس را هم که خواسته باشد به عذاب میرساند» (آل عمران، ۱۸، ۱۲۹،۷۴). «... هر کس را که بخواهد ذلیل میکند و هر کس را هم که بخواهد عزت میبخشد» (آل عمران، ۲٦). «هر کس را که بخواهد فراخ روزی

www.kavehroom.com

میکند و هر کس را هم که بخواهد تنگ روزی میکنــد» (نـور، ۲۱، ۳۸، ٤٦). «هیچ مصیبتی به شما نمیرسد مگر به اذن خداوند» (بقره، ۱۰۲؛ تغابن، ۱۱). «هیچ چیز از آنچه برای شما پیش آید یا از نفـس خودتان به شما برسد، خواست خودتان نیست، بلکه پیـش از وقـوع در کتاب ازلی خداوند مقرر شده است» (حدید، ۲۲)؛ «هیـچ مـرد و زن مؤمن را در کاری که خدا و رسول او بدان حکم کنند اختیاری نیسـت» (احزاب، ۳٦). «هر کس را که خداوند به گمراهی برد، دیگر هیچکـس هدایتش نکند و پیوسته در گمراهی بماند» (نساء، ۱۴۳).

در بیش از ۵۰ آیه دیگر از سوره های مدنی بر همین جبر مطلق تأکید گذاشته شده اسـت: بقـره (۲۰، ۹۰، ۱۰۵، ۱۴۲، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲٦۱، ۲۸۴)؛ آل عمـــران (٦، ۱۳، ۲٦، ۳۷، ۴۰، ۴۷، ۷۳، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۷۹)؛ نســـاء (۴۸، ۴۹، ۱۱٦، ۱۳۳)؛ مائده (۱۷، ۱۸، ۴۰، ۴۸، ۵۴، ٦۴)؛ رعـد (۲۷، ۳۱، ۳۹)؛ حج (۱۸)؛ نور (۳۵، ۴۳، ۴۵)؛ محمد (۴، ۳۰)؛ فتـح (۱۴)؛ حدیـد (۲۱، ۲۹)؛ دهر (۲۸، ۳۰، ۳۱)؛ حشر (۳)؛ تغـابن (۱۱۰)؛ طـلاق (۳، ۱۲).

در میان محققان غربی، جامعترین بررسـی در ایـن بـاره را در کتاب «محمد» نوشته Hubert Grimme محقق آلمـانی قـرن نوزدهـم میتوان یافت که فصل خاصی را در این کتـاب (جلـد اول، صفحـات ۱۰۵-۱۲۰) و نیز بررسی مبسوطی را در «سـالنامه پـروس» (سـال ۱۹۱۷، صفحات ۴۲ تا ۵۴) بدین موضـوع اختصـاص داده اسـت، و سیر تحول تدریجی ولی پیگیر از منطق اختیـار بـه منطـق جـبر از نخستین سالهای مکه تا آخرین سالهای مدینه را در آیات قرآنـی بـا دورانهای گوناگون فعالیت پیامبری محمد و تأثیرهای متنـاقضی کـه شرایط مختلف در هر دوره بر او دیکتـه میکـرده اسـت در ارتبـاط میداند. به توضیح گلدتسیهر، ارزیابی «گریمـه» روشـن میکنـد کـه چگونه پیامبر که در دوره اول مکه آزادی اختیار و مسئولیت آدمیـان را میپذیرفت، در مدینه کم کم به جبر روی آورد (که آموزشهای جـبری دوران اخیراو نمایانگر آنند). شاید به تذکر این موضوع نیازی نباشـد

که کلیه این بررسیها در جهان غرب، مانند بررسیهای مشابهی که در دو قرن گذشته در باره کتابهای تورات و انجیل صورت گرفته صرفاً بر مبنای ضوابط عملی پژوهشها انجام گرفته اند، یعنی در هیچیک از آنها جایی برای عوامل ماوراء الطبیعه منظور نشده است.

بررسیهای کلی تری که از جانب محققان دیگر در این زمینه صورت گرفته، سرچشمه این دوگانگی اندیشه های اختیاری و جبری را به مباحثاتی که از دوران پیش از اسلام میان هواداران ثنویت (dualism) هند و ایرانی و توحید عددی (monotheism) سامی میان دانشگاههای گندی شاپور و اسکندریه جریان داشت و نیز به گسترش اندیشه های مانوی در جهان سامی، منجمله در عربستان صدر اسلام و اندیشه های نوافلاطونی در جهان بیزانسی ارتباط داده اند، که در این مورد بخصوص بر برتری جنبه گرایشهای مانوی در مکه و گرایشهای زروانی و یهودی در مدینه، توأم با آمیزش کامل مذهب و سیاست در این شهرها تکیه میگذارند، ولی این بحثی است که از گنجایش بررسی کلی کنونی ما خارج است.

* * *

در بخش مدنی قرآن، چنانکه گفته شد، هم لحن آیات و هم محتوای آنها بصورتی آشکار عوض میشوند. این تغییر در سالهای نخستین کمتر و در سالهای بعدی، همراه با تحکیم نفوذ جامعه مسلمانان و اوج گیری مبارزه قدرت میان آنان با قبایل مشرک، بخصوص قریش، و در عین حال با جوامع یهودی مدینه، محسوس تر است. علت آن است که در این سالها دیگر آیه های قرآنی بیانگر رسالت «پیامبرانه» محمد، آنطور که در آیات سیزده ساله مکی قرآن دیده میشود نیستند، بلکه رهنمودهایی عملی برای مبارزات روزمره مسلمانان چه در زمینه های جنگی و چه در امور جاری حقوقی و جزایی و مالی این جامعه نوپایی هستند که از هر سو در معرض محاصره و دشمنی قرار دارد، و تلاش برای حفظ این جامعه نوپا در برابر دشمنان سرسخت و آشتی ناپذیر و تضمین بقا و امنیت آن چه از

www.kavehroom.com

راه جنگهای پیاپی و چه از طریق سازشها و بده و بستان های قبیلـه ای با هدف نهایی پی ریزی یک حکومت متشکل و متمرکـز اسـلامی در عربستان.

تقریباً همه پژوهندگانی که در دو قرن گذشته در بـاره اسـلام و قرآن بررسی کرده اند، بر این همداستانند که تغییر روش بنیادی محمـد در مدینه، و طبعاً تغییر لحن قرآن در همین سالها، امری بود که بـدو تحمیل شد و نه اینکه خواست خود او باشد. سیزده سال تـلاش وی در مکه برای آنکه پیام خود را بصورت یک آییـن معنـوی، بـه تعبـیر گلدتسیهر با شور پارسایانه و بلاغت گفتار به مردم خشـن و جـاهل و سودجوی مکه عرضه دارد با شکست کامل روبرو شده بود. نه تنـها در پایان همه این سالها شمار پیروان او از یکصد نفر فراتر نمیرفت، بلکـه زمینه برای کشتن شخص او علیرغم همه مقـررات قبیلـه ای بطـوری فراهم شده بود که وی در آخرین فرصت ناگزیر شد بطور فراری مکـه را به قصد یثرب ترک گوید. برای کارگردانان آنروز مکـه، وی فقـط آدم مزاحمی بود که میخواست با بی اعتبار کردن بتـهای آنـان راه را بـر درآمدهای سنتی آنها ببندد و مکه را از صورت بتخانه مرکزی جزیـرة العرب بیرون آورد. خدایی که او بدانان عرضه میداشت، و نعمتهایی که در بهشت بدانها وعده میداد، هیچکدام مشکل موجـود آنـها را حـل نمیکرد، و برای این مردمی که خشـونت و تعصـب و بـهره گـیری از زندگی روزمره تنها انگیزه های زندگیشان بود پیام پارسایی و معنویـت پیامی قابل شنیدن نبود. ایـن واقعیـت در کتـاب ۲۳ سـال رسـالت بصورتی استادانه ارزیابی شده است:

«سیزده سال دعوت مستمر محمد، و روش زاهدانه و فصـاحت گفتار و صحت دعوت او و تعالیم اخلاقی و انسانیش نتوانستند بیـش از یکصد نفر پیرو در مکه برای او فراهم آورند، و بنـاچـار بـرای پـا گرفتن اسلام راهی جز شدت عمل و انتشـار آن بـا دم شمشـیر بـاقی نمانده بود و این کاری بود که در مدینه صورت گرفت. باید افـزود کـه این روش ابتکار و ابداع شخص محمد نبـود، بلکـه جـزو لایتجـزای عادات و سنن قومی عرب بود.

www.kavehroom.com

اعراب نجد و حجاز نه اهل زراعت بودند و نه اهل صنعت. در محیط زندگانی آنان نیز نه قوانین مدنی و انسانی وجود داشت و نه شرایع آسمانی. عرب قبل از اسلام عموماً کم عمق، مادی و اسیر احساسات آنی خویش بود. بهمان آسانی به وجد میآمد که به قهر و قتل روی میآورد. از عوالم روحانیت و معنویت و هرچه مربوط به مابعدالطبیعه بود بکلی بدور بود و تنها به امور محسوس و روزانه خود توجه داشت. حمله و هجوم به دیگران برایش امری عادی و رایج بود و در این مورد هیچ نوع انصاف و حقانیتی در کار نبود. یگانه امری که مانع او از تصاحب مال و ناموس دیگران میشد این بود که آن دیگری هشیار و حاضر به دفاع باشد»[1].

بدین جهت برای زنده نگاه داشتن آیین نو، راهی جز این نمانده بود که این اسلام این بار بجای موعظه و دعوت بیحاصل، با زبان قدرت و در صورت لزوم با شمشیر به میدان آید، و به گفته P.K. Hitti چنین بود که این آیین بجای اسلام مذهبی مکه، در مدینه بصورت اسلام سیاسی در آمد، و یکی از نتایج این تحول این بود که تقریباً همه آیات دوران مدنی قرآن یا به جنگها و زد و خوردها و رویدادهای سیاسی و اجتماعی روزمره مسلمانان در مدینه اختصاص یافت و یا به قوانین و مقرراتی که رویارویی با این مسائل وجود آنها را ایجاب میکرد، و هیچکدام از این دو مورد در سالهای مکی محمد وجود نداشته اند. بدین جهت مسائلی که در این آیات مطرح میشوند، آشکارا با رویدادها و مشکلات و تنگناهای جاری مؤمنین ارتباط تنگاتنگ دارند، و حتی در بسیاری از آنها بطور روشن از افراد معینی با ستایش یا مذمت نام برده میشود یا بدانان اشاراتی میشود که بعد از گذشتن آن رویدادها یا درگذشت آن افراد اصولاً علت وجودی آن آیه منتفی میشود. بخش عمده ای از آیاتی را که از نزدیک به زندگی خصوصی پیامبر و همسران یا مراجعان او مربوط میشوند میباید در همین طبقه بندی جای داد.

---

۱ ــ علی دشتی در ۲۳ سال رسالت، ص ۳۱۷.

درست بهمین دلیل که این آیات دوران مدنی به رویدادها و بـــه شرایط زمانی و مکانی معین ارتباط دارند، مضامین آنها نیز همـــراه با تغییر این شرایط تغییر میکنند، و گاه این تغییر به صورتـــی ۱۸۰ درجه ای میرسد، که نمونه روشنی از آنـــرا در واکنشـــهای قرآنـــی بـــه یهودیان و مسیحیان مدینه میتوان یافت. در فصل حاضر این دو مورد بصورتی مشخص تر مورد بررسی قرار گرفته اند، ولی در مورد دیگـــر مسائل یک ارزیابی کلی بر مبنای خود آیات انجام شده است.

آیات قتال

نخستین آیات قتال در جریان آنچه دومین بیعت عقبـــه نـامیده شده، در قرآن راه یافت. در این بیعت که در گردنه عقبه، در راه میـــان مکه و منی، در جریان حج سالانه مکه از جانب گروهـــی از مـــردان و زنان نومسلمان مدینه با محمد صورت گرفت بموجب چند آیـــه بـــرای اولین بار حق حمل سلاح و جنگیدن برای دفاع از خود در صورت تجاوز مشرکان به مسلمانان داده شد، و به همین جهت این بیعت بیعت حـــرب نام گرفت[۱]. در این راستا در آیه هایی سه گانه آمده است که: «به همـــه مؤمنانی که مورد حمله قرار میگیرند ازین پس رخصت دفاع با اسلحه داده میشود، زیرا که به آنان به ناحق ستم شده است و خداوند بر یـــاری آنها توانا است. همین رخصت به کسانی داده میشود که ســـتمگرانه از خانه های خود بیرون رانده شده اند تنها بدین دلیل که گفتـــه انـد: الله خداوند ما است. اگر خداوند گروهی را بـــر دفـــع شـــر گروهـــی دیگـــر برنمیگماشت، صومعه های بسیار ویران میشد، و نـــیز کنیســـه هـــا و کلیساها و مساجدی که در آنها نام خدا به کرات برده میشود». «اینان کسانی هستند که اگر فرمانروائیشان در زمین بدهیم، نماز را بپا دارند و زکوة بپردازند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و به تحقیق کـــه پایان هر چیز در دست خدا است» (حج، ۳۹-۴۱).

حکم بعدی قتال با قاطعیتی بیشتر در سال دوم هجری در مدینه

---

۱ – سیره رسول الله، ابن هشام، ص ۴۳۷؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۱۹ و ۲۲۳.

صادر شد. در عین حال در این حکم به مسلمانان هشدار داده میشد که در اقدام به جنگ پیشی نجویند و در جنگ نیز اندازه نگاه دارند و تعدی نکنند: «در راه خدا با آنانکه با شما از در پیکار درآیند شما نیز پیکار کنید، ولی در جنگ پیشقدم نشوید، زیرا که خداوند متعدیان را دوست نمیدارد» (بقره، ۱۹۰). بتدریج که برتری مسلمانان بر دشمنانشان آشکارتر شد لحن نسبتاً ملایم نخستین آیه های قتال تغییر کرد و احکام آن سخت تر و خشمگینانه تر شد و دیری نکشید که بصورتی مطلقاً خشن و آشتی ناپذیر در آمد:

«آنها را در هر جا که بیابید بکشید، از خانه هایشان بیرون برانید همچنانکه آنان شما را از خانه هایتان بیرون میرانند، و همانا که فتنه گناهی بدتر از قتل است» (بقره، ۱۹۱). «با آنها در کنار مسجدالحرام قتال مکنید مگر آنکه خودشان در این محل بر قتال مقدم شده باشند. اگر با شما به محاربه برخیزند، آنها را بکشید که این سزای کفار است» (بقره، ۱۹۲). «با آنها مقاتله کنید تا فتنه از میان برخیزد و دین خدا پای برجا شود» (بقره، ۱۹۳). «بر شما قتال نوشته شد هر چند که از آن کراهت داشتید، ولی بسا از چیزی کراهت داشته باشید که خیرتان در آن است، و بر چیزی راغب باشید که برایتان زیان آورد، و این همه را خدا میداند اما شما نمیدانید» (بقره، ۲۱۶). «در راه خدا قتال کنید و دانسته باشید که خدا شنوا و آگاه است» (بقره، ۲۴۴). «آنانکه ایمان آورده اند در طریق خدا مقاتله کنند و آنانکه کفر میورزند در طریق طاغوت قتال ورزند. پس با یاران شیطان قتال کنید که نیرنگ شیطان از ناتوانی است» (نساء، ۷۴). «چرا در راه خدا قتال نمیکنید؟» (نساء، ۷۵). «... و اگر با شما مخالفت کردند پس آنها را بگیرید و بکشید» (نساء، ۸۹). «آنها را در هر جا که یافتید بگیرید و بکشید، که شما را بر جان و مال آنان تسلط کامل بخشیدیم» (نساء، ۹۱). «کیفر محاربان با خدا و رسول او این است که آنها را بکشید یا به دار آویزید یا دستها و پاهایشان را در جهت خلاف یکدیگر قطع کنید... و اینهمه فقط عذاب دنیوی آنها است، زیرا عذابی بزرگتر در آخرت در انتظارشان است» (مائده، ۳۳). «با کافران

www.kavehroom.com

مقاتله کنید تا فتنه از میان برخیزد» (انفال، ۳۹). «گردنهایشان را قطع کنید و انگشتانشان را ببرید» (انفال، ۱۲).

... و آیات غنیمت

بدنبال آیات قتال، آیات مربوط به غنیمت گیری و تقسیم غنایم جنگی نیز بنوبه خود برای نخستین بار به قرآن راه یافت، و این امری بود که تا بدان زمان در هیچ آیین توحیدی و غیرتوحیدی دیگر، جز در آئین یهود سابقه نداشت. البته در خود عربستان غنیمت و غارت سنتی ریشه دار بود، ولی این بار اسلام آنرا بصورت پاداشی درآورد که خداوند به مجاهدین وعده داده است و گاه نیز از آنها خواسته است که در تلاش برای آن کوتاهی نکنند:

«هر آنچه را از غنائم جنگی که نصیب شما شده است بخورید که حلال و طیب شما است» (انفال، ٦٩). «و خداوند سرزمین ایشان را، و خانه هایشان را، و اموالشان را، و سرزمینی را که بسر آن تاخت نیاوردید، به ارث شما داد» (احزاب، ۲۷). «خداوند به شما غنایم بسیاری را وعده میدهد که بزودی بدست خواهید آورد، و در تحقق این وعده شتاب خواهد کرد و دستهای معاندان را از شما دور خواهد داشت تا این آیتی برای مؤمنان باشد و آنانرا به راه راست رهنمون شود» (فتح، ۲۰).

در تقسیم غنائم در دوران پیش از اسلام سهم خاص رئیس قبیله همواره منظور میشد، منتها این سهم یک چهارم بود و نه یک پنجم، و این تنها تغییری بود که اسلام در این مورد داد. بر اساس نقل قولی که دو تن از فقهای درجه اول جمهوری اسلامی ایران، آیت الله مشکینی و آیت الله جنتی، در کتاب مشترکشان بنام «هزار و یک سخن: نصایح و سخنان چهارده معصوم» از امام جعفرصادق کرده اند، ابتکار این تغییر در اصل با عبدالمطلب جد پیامبر اسلام در دوره جاهلیت بوده که «بعدا خداوند از آن پیروی فرموده است». عین آنچه در این باره در کتاب آمده چنین است: «در سفارشهایی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم به علی علیه السلام فرموده، میفرماید: عبدالمطلب پنج

www.kavehroom.com

رسم را در زمان جاهلیت گذاشت که خداوند هم آنرا بعداً در اسلام اجرا فرمود: اول آنکه زن پدر را حرام کرد، و خدا هم فرمود: زنانی را که پدرتان گرفته شما نگیرید. دوم آنکه گنجی را پیدا کرد و یک پنجم آنرا صدقه داد، خدا نیز فرمود: بدانید که آنچه غنیمت به چنگ آورید یک پنجم آن مال خدا است. سوم آنکه عبدالمطلب خونبها را صد شتر قرار داد، و خداوند هم در اسلام همین حکم را امضا فرمود. چهارم آنکه طواف کعبه در نظر قریش عدد معینی نداشت، عبدالمطلب دستور داد هفت مرتبه دور کعبه بگردند، خداوند هم این حکم را حکم اسلام قرار داد. پنجم آنکه چون چاه زمزم را حفر کرد آنرا وقف حاجیان کرد و نامش را سقایة الحجاج یعنی آب دادن حاجیان نهاد و خداوند نیز این را جزو اسلام قرار داد»[1].

سیری در سالهای مدنی محمد و آیه های مربوط بدان

مهمترین کار محمد در سالهای مدینه، رهبری پیگیر مبارزه مرگ و زندگی جامعه نوپای مسلمان با دشمنان برونی و درونی آنان در مدینه بود. به روایت ابن اسحق و ابن هشام، محمد در ده ساله مدینه ٦٥ بار با مخالفان خود جنگید که از جمع آنها ٢٧ جنگ را شخصاً رهبری کرد و ٣٨ جنگ دیگر به رهبری سردارانی که از جانب او مأمور شدند انجام گرفت. رقم جنگهایی که به رهبری خود پیامبر اداره شده از جانب حسن تقی زاده در کتاب از پرویز تا چنگیز به استناد برخی از دیگر تواریخ اسلامی ۴۸ ذکر شده است و در اینصورت شمار مجموع این غزوات به ۷۵ بالغ میشود.

تقریباً همه این جنگها نزول آیات خاصی را در ارتباط با خود به همراه یا به دنبال آورده اند که شأن نزول هرکدام از آنها از جانب مفسران بزرگ اسلامی (طبری، ثعالبی، زمخشری، شیخ طوسی، فخر رازی، ابن الفتوح رازی، ابن خلدون...) بدقت معین شده است، و

---

١ ـ «نصایح و سخنان چهارده معصوم»، نوشته آیت الله علی مشکینی، ترجمه آیت الله احمد جنتی، قم، ١٣٧٧.

www.kavehroom.com

رسم را در زمان جاهلیت گذاشت که خداوند هم آنرا بعداً در اسلام اجـرا فرمود: اول آنکه زن پدر را حرام کرد، و خدا هم فرمود: زنـــانی را کـه پدرتان گرفته شما نگیرید. دوم آنکه گنجی را پیدا کرد و یـــک پنجـم آنرا صدقه داد، خدا نیز فرمود: بدانید که آنچه غنیمت به چنگ آوریـد یک پنجم آن مال خدا است. سوم آنکه عبدالمطلب خونبها را صد شتر قرار داد، و خداوند هم در اسلام همین حکم را امضا فرمـــود. چـهارم آنکه طواف کعبه در نظر قریش عـــدد معینـــی نداشـــت، عبدالمطلـب دستور داد هفت مرتبه دور کعبه بگردند، خداوند هم این حکم را حکـم اسلام قرار داد. پنجم آنکه چون چاه زمزم را حفر کرد آنرا وقف حاجیـان کرد و نامش را سقایة الحجاج یعنی آب دادن حاجیان نهاد و خداونـــد نیز این را جزو اسلام قرار داد»[1].

سیری در سالهای مدنی محمد و آیه های مربوط بدان

مهمترین کار محمد در سالهای مدینه، رهبری پیگـــیر مبـارزه مرگ و زندگی جامعه نوپای مسلمان با دشمنان برونی و درونی آنان در مدینه بود. به روایت ابن اسحق و ابن هشام، محمد در ده ساله مدینـــه ٦٥ بار با مخالفان خود جنگید که از جمع آنها ٢٧ جنـــگ را شـــخصاً رهبری کرد و ٣٨ جنگ دیگر به رهـــبری ســـردارانی کـــه از جـانب او مأمور شدند انجام گرفت. رقم جنگهایی که به رهبری خود پیامبر اداره شده از جانب حسن تقی زاده در کتاب از پرویز تا چنگـــیز بـــه اســـتناد برخی از دیگر تواریخ اسلامی ۴۸ ذکر شده است و در اینصورت شـــمار مجموع این غزوات به ٧۵ بالغ میشود.

تقریباً همه این جنگها نزول آیات خاصی را در ارتباط با خـــود به همراه یا به دنبال آورده اند که شأن نزول هرکـــدام از آنـــها از جـانب مفسران بزرگ اسلامی (طبری، ثعالبی، زمخشری، شیخ طوسی، فخـــر رازی، ابن الفتوح رازی، ابن خلدون...) بدقـــت معیـــن شـــده اســـت، و

---

١ ـ «نصایح و سخنان چهارده معصوم»، نوشته آیت الله علـــی مشـــکینی، ترجمـــه آیت الله احمد جنتی، قم، ١٣٧٧.

محققان غربی نیز عموماً در موارد لزوم بدانها استناد جسته اند. برای اینکه خوانندگان ایرانی این کتاب که احتمالاً با این تفسیرها آشنایی ندارند برداشتی کلی از چگونگی آیات سوره های مدنی قرآن و نحوه ارتباط غالب آنها را با رویدادها یا فرد و افرادی خاص و یا مسائل روزمره مربوط بدین رویدادها داشته باشند، تاریخچه کوتاه و مسلماً جالبی از مهمترین غزوات محمد را در سالهای مدینه و نحوه ابلاغ آیه های مربوط به هرکدام از آنها را بر مبنای تفسیرهای نامبرده، در صفحات بعد خواهید خواند.

....

اولین زد و خورد مسلحانه مسلمانان مدینه با قبیله نیرومند قریش در جریان واقعه معروف به «نخله» صورت گرفت. پانزده ماه بعد از هجرت، در ماه رجب که از نظر اعراب یکی از چهار ماه حرام سال بود و نمیبایست در آن جنگ و جدالی میان قبایل مختلف عرب انجام گیرد، پیامبر یک گروه ده نفری از نفرات زبده خود را به سرکردگی عبدالله بن جحش بدین مأموریت فرستاد تا راه را بر قافله قریش که با کالای فراوان از شام به مکه بازمیگشت ببندند. چنانکه «ولهاوزن» در فصل «زائران دروغین سال دوم» در کتاب «نظام شهری محمد در مدینه» مینویسد این عده بمنظور اغفال محافظین کاروان سرهای خود را به نشان رفتن به حج تراشیده و از همه جهت قیافه زوار مکه را بخویش گرفته بودند تا کاروانیان با دیدن آنها موجبی برای نگرانی نداشته باشند. کاروان با اطمینان به اینکه در ماه حرام مورد حمله قرار نخواهد گرفت، تنها با چهار محافظ مکی حفاظت میشد. در زد و خورد غافلگیرانه ای که درگرفت یکی از این چهار نفر کشته شد و دو نفر دیگر اسیر شدند و نفر چهارمی فرار کرد و ماجرا را به قریش خبر داد، ولی گروه کمکی قریش که با شتاب از مکه براه افتاد نتوانست خود را به موقع به راهزنان کاروان برساند و گروه دوازده نفری مسلمانان فرصت کافی یافتند تا با اموال غنیمتی فراوان و اسیران بسیار به مدینه بازگردند. این اسیران بعداً در مقابل پرداخت ۱۶۰۰ درهم فدیه برای هرکدام از جانب خانواده هایشان آزاد شدند.

جوامع مختلف مدینه و مکه از هر طبقه از بابت این تجاوزی که به سنت مذهبی عموم قبایل عرب در امر حرمت ماههای حرام وارد آمده بود، بخصوص خونی که از این بابت ریخته شده بود، اظهار نارضایی کردند، ولی در همین موقع نزول آیه ای کسانی را که مسئول این کاروانزنی بودند از جرم مبرا شناخت: «از تو در باره ماه حرام که در آن قتال جایز نیست پرسش میکنند، بگو که البته قتال در این ماه گناهی بزرگ است، ولی باز داشتن مردم از رفتن به راه خدا و کفر ورزیدن به خداوند و به مسجدالحرام و بیرون راندن مردم آن نزد خدا گناهی بزرگتر است، و فتنه نیز جرمی سنگین تر از قتل است، زیرا اینان جنگ با شما را آنقدر ادامه خواهند داد تا شما را از کیش خود بگردانند و اگر بتوانند وادار به ترک آن کنند. و همانا کسی از شما که از راه خود منحرف شود و نامسلمان بمیرد هم دنیا و هم آخرتش تباه شده است و جایگاه او الی الابد در آتش خواهد بود» (بقره، ۲۱۷). از این تاریخ به بعد سنتهای دیرینه صحرانشینان عرب جای خود را به قوانین آسمانی داد، هر چند که قرآن این سنت ماههای حرام را حفظ کرد و حتی آنرا از قوانین لایتغیر الهی برای همه مردم جهان دانست.

....

دو ماه بعد از نخستین حمله مسلمانان به کاروان قریش در واقعه نخله، محمد تصمیم گرفت که بار دیگر مسلمانان به یک کاروان بزرگ بازرگانان مکی که از غزه به مکه بازمیگشت حمله برند. این بار نیروی بزرگتری شامل تقریباً ۳۰۰ نفر برای این منظور فراهم شد. ظاهرا این عده فکر میکردند که تنها با محافظان معدود کاروان سر و کار خواهند داشت و نه با نیروی مجهزی از مکیان، و این موضوع در آیه ای از سوره انفال منعکس شده است: «همانا که شما خواهان پیروزی بر گروهی بی سلاح بودید» (انفال، ۱۷). ولی ابوسفیان یکی از رهبران قریش که کاروانسالار این قافله بود از طریق جاسوسان خود از برنامه شبیخون مسلمانان آگاه شد و قاصدی به مکه فرستاد تا قریشیان را بر خطری که متوجه کاروان بود آگاهی دهد. در عین حال مسیر کاروان را تغییر داد و راه کناره دریای سرخ را با قبول خطر

www.kavehroom.com

کم آبی برای کاروان برگزید تا از گذار از چشمه آب «بدر» احتراز کرده باشد. در این جریان یک لشکر ۹۰۰ نفری از جانب مکیان سازمان داده شد، زیرا با توجه به بزرگی کاروان بسیاری از مردم مکه در کالاهای آن سهم داشتند. این نیروی نهصد نفری که پسر ابوبکر و عموی عمر جزو آنان بودند به فرماندهی ابوجهل آماده حرکت بسوی کاروان شدند، ولی ابوسفیان که از راه کناره دریا کاروان را به منطقه دور از دسترس مسلمانان رسانیده بود فکر کرد که دیگر نیازی به نیروهای کمکی ندارد و مأموری را برای رسانیدن این پیام به سوی سپاه مکی فرستاد. مکیان در این هنگام دچار دودستگی شدند: بخشی از آنان با اطمینان از رفع خطر راه برگردانیدند و به مکه بازگشتند، ولی بخش بزرگتری به سرپرستی ابوجهل تصمیم گرفتند به راه خود ادامه دهند، با این هدف که از یکسو واقعه نخله را انتقام بگیرند و از سوی دیگر اصولاً نهضت محمد و اسلام را در نطفه خفه کنند. محمد نیز بوسیله جاسوسان خود از ورود نیروی کمکی از مکه خبر یافت و دستور داد که در مسیر کاروان همه چاه های آب را مسدود کنند و تنها یکی از آنها را قابل استفاده بگذارند تا کاروانیان و نیروهای کمکی ناگزیر از رفتن بدان جا شوند، و خود نفرات سپاهی خویش را در نزدیکی این محل آرایش جنگی داد و منتظر ورود سپاهیان تشنه کام قریش شد که بدین ترتیب ناگزیر بودند در محل مورد نظر مسلمانان با آنها روبرو شوند. باریدن ناگهانی یک باران شدید که زمین را سخت کرد به سپاه مسلمانان کمک کرد تا زودتر از قریشیان خود را به چاه آب برسانند. بدین موضوع نیز در آیه دیگری از همین سوره انفال اشاره شده است: «و خداوند در آنهنگام بر شما از آسمان آبی فرستاد تا با آن شما را از آلودگی پاک کند و ناپاکی شیطان را از شما بزداید و بر دلهایتان پیوند زند و قدمهایتان را استوار سازد» (انفال، ۱۱).

سرانجام برخورد جنگی دو طرف با نیایش سنتی مسلمانان به درگاه خداوند آغاز شد. در این باره در قرآن آمده است: «هنگامیکه از پروردگار خود کمک خواستید، وی درخواستتان را اجابت فرمود و گفت که برای تقویت شما هزار تن از ملائکه را یکی بدنبال دیگری به

www.kavehroom.com

یاریتان میفرستم» (انفال، ۹)[1].

بدین ترتیب نابرابری عددی سپاه کوچک مسلمانان با سپاه بزرگتر قریش جبران شد. در هنگام آغاز زد و خورد، پیامبر به رسم سنتی اعراب مشتی خاک به سوی سپاه دشمن پاشید. در این باره در قرآن آمده است: «خاکی را که تو به سوی آنان افکندی، تو خود نینداختی، بلکه پروردگارت افکند تا مؤمنان را از طریق آزمایشی نیکو از جانب خویش بیازماید» (انفال، ۱۷).

در جنگ بدر، نخست برحسب سنت میان سلحشوران برگزیده دو طرف زورآزمایی شد، سپس بارانی از تیر از هر دو جانب باریدن گرفت و سرانجام جنگ مغلوبه ای درگرفت که در آن مسلمانان با حضور پیامبر شور و ستیزه جویی بیسابقه ای از خود نشان دادند، بطوری که این شور آنان سپاه مکیان را غافلگیر کرد. وصف این ماجرا در قرآن چنین آمده است: «پروردگار به ملائک خود وحی فرستاد که من با

---

۱ ــ در آیه ۱۲ همین سوره و در آیه ۱۸ سوره فتح نیز بار دیگر به همین سپاه ملائک اشاره شده است: «... خداوند پیامبرش را با سپاهیان نامرئی پشتیبانی کرد و سخن منکران را باطل ساخت». در چند حدیث که در این باره در تاریخ طبری آمده، توضیحات جالبی در باره آرایش جنگی این ملائک داده شده است:

«ابوداود مازنی که در جنگ بدر حضور داشت گوید: در روز بدر به دنبال یکی از مشرکان میرفتم که به او ضربت بزنم، اما پیش از آنکه شمشیر من بدو برسد سرش بیفتاد، و دانستم که ملکی ناپیدا او را کشته است. و ابن امامه سهل بن حنیف گوید: پدرم میگفت پسر جان، به روز بدر هرگاه یکی از ما با شمشیر خویش سوی مشرکی اشاره میکردیم پیش از آنکه شمشیر بدو رسد سر او از پیکرش می افتاد. و عبداله بن عباس گوید: به روز بدر فرشتگانی که به یاری مسلمانان آمدند عمامه های سفید داشتند که به پشت سر انداخته بودند، و به روز حنین عمامه های سرخ داشتند. اما ملایک جز در بدر در هیچیک دیگر از جنگها نجنگیدند، فقط به کمک آمدند ولی ضربت نزدند. و ابوسفیان گفت: در جنگ بدر ما سپاه قریش به مسلمانان تسلیم شدیم که بهر سان خواستند ما را کشتند و اسیر گرفتند، اما بخدا من کسان خودمان را ملامت نمیکنم، زیرا میان آسمان و زمین مردانی سفیدپوش را دیدیم که بر اسبان ابلق سوار بودند و کسی تاب آنها را نداشت (تاریخ طبری، ج۳، ص ۹۷۲ و ۹۷۹).

www.kavehroom.com

شمایم، آنان را که ایمان آورده اند در کار خود استوار سازید، و من نیز در دلهای آنانکه کفر میورزند هراس افکنم تا گردنهایشان را بزنیــــد و انگشتانشان را ببرید» (انفال، ۱۲) . ســرانجام قریشــیان بــه هزیمــت درآمدند و در گیرودار جنگ سرکردگان اصلی آنــان ابوجــهل و عتبــه کشته شدند. این عتبه پدر هند همسر ابوسفیان بود که از آن پس کینــه وحشت آوری را از محمد در دل گرفت که بعداً به خوردن جگـــر حمــزه عموی پیامبر توسط او در جنگ اُحد منجر شد و برای وی لقب «هنــدِ جگرخوار» را بهمراه آورد.

بر سر تقسیم غنائم بدست آمده از کاروان قریش، پس از پایــــان نبرد اختلاف نظر شدیدی میان مسلمانان فاتح جنگ درگرفت کـــه بــه روایت طبری برای حل آن نزول چندین آیه ضرورت یافت. این آیـــه هــا عبارتند از نخستین آیه سوره انفال: «از تو در باره تقسیم غنائم جنــگ میپرسند: بدانان بگو که همه غنائم از آن خداوند و پیامبر اویند. پــس از خدا بترسید و اگر از گروه مؤمنان هستید میان خودتان رو به اصلاح آورید و هر چه را که خدا و رسولش میگویند اطاعت کنیــــد». و آیــه چهل و یکم همین سوره: «دانسته باشید که از آنچه غنیمت میگـــیرید یک پنجم متعلق به خداوند و رسول او و اقربای رسول است، و مــــابقی آن میباید بصورت مساوی میان رزمندگان تقسیم شود».

در جنگ بدر اسیران بسیاری نیز بدست مسلمانان افتادند که بــر سر نحوه عمل با آنان بار دیگر میان همراهان پیـــامبر اختــلاف نظــر درگرفت. عمر خواهان کشتن همه آنان بود و عبدالله بن رواحه پیشنهاد میکرد که دره ای را پر از هیزم کنند و اسیران را در آن جــای دهنــد و بعد آنرا آتش بزنند، در حالیکه ابوبکر طرفدار مهلت دادن بدانان بــود تا شاید توبه کنند و احیاناً مسلمان شوند. در این ضمن گوش به گــوش شنیده شد که پیامبر به نزدیکان خود گفته بود که در میـــان قریشــیان چند تن از افراد خاندان بنی هاشم، منجمله عموی خـــود او عبــاس و عقیل بن ابیطالب برادر ناتنی علی نیز وجود دارند و مراقب باشند کــه آنها را در حین فرار نکشند، و یکی از مهاجرین که پدر و عمو و برادر خود را در جنگ همانروز از دست داده بود به اعتراض گفــت: چگونــه

www.kavehroom.com

است که ما باید پدران و خواهران و اعمام خودمان را به کشتن بدهیم، اما محمد بگوید که عمویش را نکشند، و عهد کرد که اگر عباس را در حال فرار یا در جایی از میدان ببیند خنجری بر فرقش بکوبد. وقتیکه این خبر را به پیامبر و به عمر دادند، عمر بقصد کشتن این محارب از جای برخاست، اما محمد از او خواست که کاری بدو نداشته باشد. در عوض پیامبر در بازگشت از بدر دستور بریدن سر نضربن حارث اشرافی ثروتمند مکه و شاعر معروف را که پیوسته در هجو او و مسلمانان شعر میگفت به علی داد و وی همانجا این دستور را اجرا کرد. عباس عموی پیامبر که زنده اسیر شده بود با دادن فدیه سنگینی آزاد شد. این همان عباس است که خاندان خلافت بنی عباس مشروعیت خلافت پانصد ساله خود را از او گرفته است، و بهمین جهت در دوران این خلافت کوشیدند تا چنین وانمود کنند که وی برخلاف میل باطنی خویش در جنگ بدر با برادرزاده اش جنگیده بود. از زمره دیگر اسیران این پیکار داماد خود محمد یعنی شوهر زینب دختر ارشد او بود، که چون این دختر برای پرداخت فدیه آزادی شوهرش گردن بندی را که مادرش خدیجه به هنگام عروسی او به وی هدیه داده بود برای پدرش فرستاد محمد به دیدن آن گریست و شوهرش را بدون فدیه آزاد کرد.

اختلاف بر سر تقسیم غنائم و بر سر تکلیف اسیران سرانجام با نزول آیه های ٦٨ تا ٧٠ سوره انفال حل شد، یعنی مقرر شد که از آن پس غنیمت گیری برای مسلمانان مجاز باشد و اسیران نیز به تناسب وضع مالی خود در برابر پرداخت یکهزار تا چهار هزار درهم آزاد شوند. طبری در تاریخ خود تصریح میکند که: «بدینسان بود که غنیمت بر مسلمانان روا شد».

....

در جنگ اُحد (هفتم شوال سال سوم هجری) قریشیان مکه توانستند انتقام شکست جنگ بدر را از مسلمانان بگیرند. اندکی پیش از آغاز این جنگ، نیروی اعزامی مکه بسوی وادی العقیق در غرب

www.kavehroom.com

مدینه شروع به پیشروی کرد و در شمال این شهر که پایگاه اصلی مسلمانان بود اردو زد. جاسوسان محمد گزارشهای جامع مربوط به شمار نیروهای مکی و موضعگیریهایشان را به وی دادند و محمد پس از مدتی تردید بین انتخاب یک استراتژی دفاعی مبنی بر پناه بردن به داخل قلاع نظامی یا استراتژی تهاجمی یعنی رفتن به استقبال دشمن، راه دوم را انتخاب کرد. نیروهای مسلمان در دامنه کوه احد در پنج کیلومتری شمال مدینه که راه نفوذ بدان بسیار دشوار بود موضع گرفتند و یک گروه کماندار پنجاه نفری از بالای کوه جناح چپ مسلمین را زیر حفاظت خود گرفتند.

نیروی مکیان شامل ۳۰۰۰ رزمنده، منجمله ۲۰۰ سواره نظام بود، ولی قوای مسلمانان بسیار کمتر از آن ها بود. با اینوصف نخستین حمله قوای مکه بدست تیراندازان مسلمان درهم شکست. بدنبال آن جنگ به پیرامون پرچم و پرچمدار مکیان کشانده شد و به عقب نشینی سپاهیان قریش انجامید. در این باره در قرآن آمده است: «خداوند به وعده خود به شما وفا کرد تا با اجازه او آنان (قریش) را به سختی بکشید» (آل عمران، ۱۵۲). ولی با توجه بدین عقب نشینی، تیراندازانی که در بالای کوه موضع داشتند از بیم آنکه در بهره گیری از غنائم سهمی بدانها نرسد مواضع خود را ترک کردند و به شتاب به پائین آمدند. این واقعه نیز در قرآن منعکس شده است: «.. ولی شما همداستانی خود را گسیختید و پس از آنکه خداوند آنچه را که مورد خواست شما بود برایتان فراهم آورده بود از در نافرمانی درآمدید، زیرا میان شما کسانی بودند که تنها خواستار نعمتهای این جهانی بودند و کسانی نیز بودند که آخرت را میخواستند. و خداوند که این را بدید برای آزمودن شما دشمنانتان را واداشت که از پیش شما بگریزند» (آل عمران، ۱۵۲). درست در همین موقع خالدبن ولید (که بعدها به محمد پیوست و از جانب او سیف اله، شمشیر خدا، لقب گرفت، ولی در جریان جنگ احُد فرماندهی سواره نظام قریش را علیه مسلمانان بر عهده داشت) متوجه هرج و مرج در آرایش سپاه مسلمانان شد و از این فرصت برای حمله غافلگیرانه به جناح چپ و پشت سر نیروهای

www.kavehroom.com

مسلمان استفاده کرد و تلفات سنگینی بدانان وارد آورد، و بدنبـال آن نبرد تن به تن شدیدی درگرفت که خود محمد در آن زخم خـورد، و در گرماگرم زدوخورد کسی فریاد برآورد که «محمد کشته شد». این فریاد چنان در صفوف مسلمانان وحشت افکند که بسیاری را به عقب نشینی و بسیاری دیگر را نیز به فرار واداشت. در ارتباط با این امر، این آیـه نازل شد: «محمد پیمبری از جمع پیامبرانی که پیش از او آمـده انـد بیش نیست. اگر بمیرد یا کشته شود آیا به عقب باز خواهید گشـت؟» (آل عمران، ۱۴۴).

موضوع خطایی که باعث شکست مسلمانان در این جنگ شـد نیز دقیقاً در قرآن مشخص شده است: «هنگامیکه شما در کناره بالای دره بودید و دشمنانتان در کناره زیرین آن، و سواران نیز پـایین تـر از شما بودند، هرچند شرایط نبرد از پیش مشخص شده بود ولی شـما در مورد محل و موقعیت خود همداستان نبودید، و لاجرم لازم بود خداوند آنچه را که مقرر فرموده بود تحقق بخشد تا آنکس که هـلاک شـدنی است هلاک شود و آنکس که باید زنده بماند به عنوان شاهد یک امـر مسلم زنده بماند» (انفال، ۴۲). «شما به راه خود رفتید و به پشت سـر خویش ننگریستید و صدای پیامبر را ناشنیده گرفتید. لاجـرم خداونـد نیز رنجی بزرگ را برای شما جانشین رنجی دیگر کـرد. بـا اینهمـه از آنچه بر شما گذشته است سرخورده نشوید و از بابت آنچه نصیبتان شده است به نومیدی روی میاورید، زیرا خدا بر آنچه میکنید کـاملاً آگـاه است« (آل عمران، ۱۵۳).

پیامبر و اطرافیان او درین جنگ توانستند خود را به دامنه کوه اُحد برسانند، ولی در همان هنگام قوای فراری مسلمانان مـورد حملـه سواره نظام مکی قرار گرفتند و شمار بسیاری از آنها کشـته شـدند، و زخمیان نیز بدست مهاجمان جان سپردند. تعداد کشته شدگان مسـلمین بیش از ۷۰ نفر برآورد شد که بیشترشان از انصار بودند. زنان مکی بـا نواختن طبل و خواندن سرودهای جنگی در این موقع به میدان آمدند و با بیرحمی وحشیانه ای به قطع اعضای کشتگان مسـلمان پرداختنـد. مهمترین این کشتگان حمزه عموی پیامبر بود که با نـیزه یـک غـلام

حبشی از پای درآمد، و در این موقع هند، همسر ابوسفیان، به انتقام خون پدرش که در جنگ بدر کشته شده بود با خنجر سینه حمزه را شکافت و جگرش را بیرون آورد و به دندان کشید. زنانی دیگر جسدهای کشته شدگان را مثله کردند و با بینی ها و گوشهای بریده آنها برای خود گردن بند و گوشواره ساختند. آیه ۱۵۴ سوره آل عمران نمایانگر روحیات کسانی است که بدنبال این شکست در مدینه بر شایعات مربوط به مرگ محمد دامن زدند یا کوشیدند تا از این راه تلاش او را در مبارزه با مکیان بی اعتبار جلوه دهند: «خداوند پس از اندوه شما برایتان آرامش فرستاد تا عده ای از شما به خواب اطمینان بخش روید، در صورتیکه عده ای دیگر همچنان در تشویش باقی ماندند، زیرا که نظر آنان در باره خداوند نظر حقیقت جو نبود، بلکه وهمی ناشی از جاهلیت بود ... اینان اندیشه ای را در دل دارند که از تو پنهان میدارند. میگویند: اگر کار در اختیار ما بود، کسان ما در اینجا کشته نشده بودند. بدانان بگو: حتی اگر در خانه هایتان هم مانده بودید مرگی که برایتان نوشته شده بود در بسترهایتان به سراغتان میآمد تا خداوند آنچه را که در دلهایتان میگذرد دریابد و آلودگیهایش را بزداید، زیرا خداوند بر رازهای درون دلها آگاه است» (آل عمران، ۱۵۴). دو آیه دیگر همین سوره مکملی بر این تذکرند: «در خانه هایشان با آرامی نشسته بودند و در باره برادرانشان میگفتند که اگر از ما پیروی کرده بودند همانا کشته نمیشدند. بگو: اگر راست میگویید خودتان از مرگ بگریزید. و تازه مپندارید که آنهاییکه در راه خدا کشته شده اند مرده اند، زیرا آنان در نزد پروردگار خویش از زندگانند» (آل عمران، ١٦٨ و ١٦٩). در ارتباط با انتقادهای شیطنت آمیز یهودیان و منافقین که میگفتند هیچ پیغمبری که مورد تأیید خداوند خود بوده تاکنون به شکستی چنین خفت آمیز دچار نشده است، این دو آیه نازل شد: «نمی بینی منافقان را که به برادران اهل کتاب (مسلمانان) ناباور خود میگویند اگر شما را (از مدینه) اخراج کنند ما نیز با شما همراه خواهیم شد و وقتیکه پای شما در میان باشد به سخن هیچکس دیگر گردن نخواهیم نهاد، و اگر به شما حمله

www.kavehroom.com

آورند به یاریتان خواهیم آمد، ولی خدا گواه است که همه اینسها را بـه دروغ میگویند. اگر اهل کتاب بیرون رانـده شـوند اینـان همراهشـان نخواهند رفت و اگر مورد حمله قـرار گـیرند بـه یاریشـان نخواهنـد شتافت، و بفرض هم که چنین کنند زود بدانان پشـت خواهنـد کـرد و دیگر کمکی نخواهند کرد» (حشر، ۱۱ و ۱۲).

محمد پس از بازگشت به مدینه، گروهی از جنگجویان مسـلمان را مأمور کرد که تا اردوگاه مکیان در چند کیلومتری مدینـه بدنبـال آنها روند تا آنانرا تحت تأثیر خود قرار دهند و از فکر حملـه دوبـاره بازدارند. ارزش کار آن مبارزانی که بدین مأموریت رفتند در آیـه ای از سوره آل عمران مورد تأکید قرار گرفته است: «برای آنهایی که بـاوجود جراحات خود به خواست خدا و پیامبرشان پاسخ مثبت دادند پاداشـی بس بزرگ منظور شده است، زیرا که چون بدانان میگفتند: بترسـید از اینکه دشمنان نیروی بزرگی علیه شما وارد میـدان کننـد، ایمانشـان استوارتر میشد و پاسخ میدادند: خدا ما را کافی اسـت، کـه از همـه تواناتر است» (آل عمران، ۱۷۲). طبری در شرحی که در این باره داده، به آیه دیگری از قرآن نیز که در ارتباط با این موضوع نازل شده چنیـن اشاره کرده است: در جنگ احد، پیمبر کس نزد زبیر فرستاد کـه حملـه کن، و او به گروه خالدبن ولید حمله برد و او را با همراهـانش منـهزم کرد، و سپس این آیه نازل شد که: «خداوند به عهد خود با شـما وفـا کرد و به شما امکان آن داد که دشمنانتان را نابود کنید، تا آن هنگـام که در جمع شما فتوری پدید آمد و در باره این مهم با یکدیگر به جـدل پرداختید، و پس از آنکه خداوند آنچه را که خواستارش بودید به شـما عنایت فرمود، از در نافرمانی درآمدید» (آل عمـران، ۱۵۲) و چنـان بود که خدا عزوجل وعده کرده بود که مسلمانان را ظفر دهد و پیـامبر گروهی را فرستاده بود که عقبدار آنان باشند[۱].

پس از پایان جنگ احد، فاطمه دخـتر پیـامبر و چنـد تـن از همراهانش از زخمیان مسلمان پرستاری کردند و بر گورهـای کشـتگان

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۲۱.

www.kavehroom.com

نماز گذاشتند. در آیه های ۱٦۵ و ۱٦٦ سوره آل عمران از این امر یاد شده است.

آیه های دیگری نیز در سوره آل عمران به ماجرای پیکـــار احـد اختصاص یافته اند:

«هنگامیکه مصیبتی بر شما روی آورد، که خودتان پیـش از آن دوچندان آنرا بر دشمنانتان وارد آورده بودید، آیا نپرســیدید کـه ایـن مصیبت از کجا بما رسید؟ بگو که از خودتان به شما رسید. آنچــه در روز تلاقی صفوف شما و دشمنان روی داد با اجازه خداوند روی داد تـا مؤمنان واقعی از منافقان تشخیص داده شوند. بدانان گفته شده بـود: پیش روید و در طریق خداوند پیکار کنید، یا اینکه گفته شده بـود: از خود دفاع کنید. ولی اینان پاسخ دادند که اگر توان جنگیـدن داشـتیم بیگمان بدنبال شما آمده بودیم. آنها کـه چنیـن گفتنـد بـه نابـاوری نزدیکتر بودند تا به ایمان، زیرا به زبان چیزی را میگفتنـد کـه در دل نداشتند، در حالیکه خدا بر آنچه پنهان میکنند کاملاً آگـاه اسـت». (آل عمران، ۱٦۵-۱۷۰)

....

در سال پنجم هجری محمد به سفر جنگی دیگری علیـه قبیلـه بنی مصطلق رفت که نیرویی برای حمله به مدینه گرد آورده بودنـد. در نبردی در واحه ای نزدیک کرانه دریای سرخ این نیرو به سـرعت ازهـم پاشیده شد و مسلمانان در آن یک کشـته بیشـتر ندادنـد. در عـوض ۲,۰۰۰ شتر و ۵,۰۰۰ گوسفند و ۲,۰۰۰ زن از زنان قبیله بدست آنان افتادند که همه آنها به مدینه برده شدند. با اینهمه قبیله بنی مصطلـق از این ماجرا به آسانی جان بدر برد، زیرا که یکی از زنانی کـه بدسـت مسلمانان اسیر شدند جویریه دختـر رئیـس قبیلـه بـود کـه زیبـایی خیره کننده ای داشت، بطوریکه عایشه که در این سفر برحسـب قرعـه همراه پیامبر آمده بود، با نگرانی پیش بینی کرد که وی بزودی همسـر پیامبر خواهد شد، و همینطور هم شد، و بدیـن ترتیـب قبیلـه او بـا پیامبر خویشی یافت و از آسیب مصون ماند. در همین سـفر جنگـی بود که ماجرای معروف گم شدن عایشه در صحرا و تهمتی که از ایـن

www.kavehroom.com

بابت بدو وارد آمده بود و برای برطرف شدن آن صدور آیات خـــاصی از قرآن (سوره نور، آیه های ۱۱ تا ۱۵) لازم آمد، روی داد.

براساس آنچه تقریباً در همه کتابهای تاریخ اسلامی نقل شـــده، عایشه در راه بازگشت کاروان به مدینه در محلی که کاروان برای مدت کوتاهی توقف کرده بود گردن بند گرانقیمتی را که با خود داشـــت گـم کرد، و هنگامیکه آنرا پس از مدتی جستجو پیدا کرد متوجه شد کـــه کاروان رفته و کجاوه حامل او نیز بی آنکه کجاوه رانان متوجـــه شـده باشند بدون او در جزو کاروان به راه افتاده است. در انتظار آنکه متوجه غیبت او بشوند و کسانی را برای بردنش بفرستند، بادیه نشین جـوان و زیبایی بنام صفوان که از آنجا میگذشت سر رسید و پیشنهاد کرد کـــه او را در پشت سر خود بر شتر بنشاند و به مدینه برســـاند. ولـــی ایـن واقعه در مدینه زبان شماتت بسیاری از معاندان را که تنها ماندن یـک بادیه نشین جوان را با یک زن زیبا در پیابـان بـا حســن نیـت تلقـی نمیکردند باز کرد و حتی عبدالله بن ابی شاعر سرشناس قریش کـه بـا محمد دشمنی ریشه داری داشت ترانه ای در این باره سرود که حاکی از نقشه کشی قبلی عایشه و صفوان در این ماجرا بود. مشکل ایـن بـود که علی، داماد پیامبر نیز توصیه کرد که در چنین شرایطی بهتر اسـت وی عایشه را طلاق دهد. ولی محمد باوجود همه مصلحت جویـی هـا قلباً حاضر به چنین کاری نبود، و در این کشاکش بود کـه آیـه هـای چندگانه سوره نور نازل شد: «در میان شما تهمت زنندگانی هستند کـه هرکدام مسئول گناه خویشند، و آنکس از میان ایشان که سهمی بیشتر در این تهمت زنی داشته باشد کیفری سنگین تر خواهـد داشـت. چـرا مردان و زنان مؤمن و مؤمنه هنگام شنیدن این اتهام در باره صحـت و سقم آن بیشتر نیندیشیدند و چرا نگفتند که این تهمتی آشکار اســت؟ چرا برای اینکار چهار شاهد لازم را نیاوردند؟ (سوره نـــور، ۳ و ۴). و چون نیاورده اند نزد خداوند دروغگویانند. اگر بخشش خداوند در ایـــن جهان و در جهان دیگر شامل حال شما نمیشد، هر آینه بخاطر گنـــاهی که مرتکب شدید و سخنانی را بر زبان آوردید که در باره درستی آنـــها هیچ نمیدانید شما را به کیفری بزرگ دچار میکرد. مپندارید کـــه ایـن

www.kavehroom.com

خطای کوچکی است، زیرا که بعکس در برابر خداوند خطایی سنگین است. چرا در هنگام شنیدن این اتهام نگفتید که ما را نشاید که در باره آن سخنی گوییم، که این تهمتی آشکار است و تو خداوندی منزهی! و اکنون خداوند شما را فرا میخواند که اگر از جمله مؤمنانید از این پس هرگز به چنین خطایی روی نیاورید». (نور، ۱۱-۱۷)

در پی نزول این آیات، عایشه از خانه پدر به خانه همسرش بازگشت و ماجرا ظاهراً پایان یافت، ولی این واقعه سرمنشاء دشمنی ریشه داری از جانب عایشه با علی شد که بعداً به جنگ معروف جمل منجر شد و شکافی بزرگ در وحدت حکومت اسلام پدید آورد که از آن پس در تمام تاریخ ۱۴۰۰ ساله آن ادامه یافت.

....

در بهار سال ششم هجری، سه سال بعد از جنگ بدر و دو سال بعد از جنگ احد، نیروی مؤتلفی مرکب از قریشیان و مزدوران استخدام شده آنها، و نیز بادیه نشینانی که بخاطر غنیمت جویی بدانان پیوسته بودند، و جنگجویان کارآزموده قبایل کنانه و سلیم و بنی اسد، بقصد سرکوبی نهایی مسلمانان از مکه عازم مدینه شد. فرماندهی این ائتلاف که «احزاب» نام گرفت و ۱۰,۰۰۰ مرد جنگی و ٦۰۰ اسب و شتر در آن شرکت داشتند با ابوسفیان بود و این ابوسفیان همان کسی است که در جنگ بدر کاروانسالاری کاروان مورد حمله مسلمانان و در جنگ احد فرماندهی نیروی قریشیان مکه را علیه نیروی محمد بعهده داشت.

خطری که از جانب این نیروی مجهز متوجه مسلمانان مدینه بود بسیار زیاد بود، و اگر جنگ بصورت سنتی قبایل عربستان انجام میگرفت میتوانست شکستی سنگین تر از شکست احد را نصیب آنان کند، ولی در این موقع سلمان فارسی که از نزدیکان درجه اول پیامبر در مدینه بود، اتخاذ تاکتیک جنگی شناخته شده ای را که از مدتها پیش از آن در جنگهای ایران و بیزانس به کار گرفته میشد ولی در شبه جزیره عربستان بکلی ناشناخته بود، به محمد پیشنهاد کرد، و آن حفر خندقی بر گرداگرد مدینه بود که اسبها و شترهای مهاجمان توانایی گذشتن از آنرا نداشته باشند. این خندق در ظرف شش روز

www.kavehroom.com

توسط مسلمانان کنده شد و چنانکه پیش بینـــی شـــده بـــود نیروهـــای ابوسفیان در کنار آن متوقف ماندند و امکان عبور از آنرا نیـافتند. دو هفته تمام کمانداران طرفین از دو سوی خندق به تـــیراندازی بـــه ســـوی یکدیگر ادامه دادند، تا سرانجام طوفان شدیدی آرایش نیروهای مکیان را که پشت به صحرا داشتند برهم زد و قوای مؤتلفه «احزاب» ناگزیـــر به محاصره مدینه پایان دادند و به مکه بازگشتند. جنگ موســـوم بـــه خندق بدین ترتیب با پیروزی دفاعی مسلمانان پایان یـــافت بـــی آنکـــه خونی در آن ریخته شده باشد.

آیات متعددی از قرآن بعداً بدین ماجرا اختصاص یافتند و حتی سوره ای از آن بهمین مناسبت «الاحزاب» نام گرفـــت. در ایـــن ســـوره بخصوص یهودیانی که در درون مدینه انتظـــار شکســـت مســـلمانان را داشتند و در دل طرفدار قریشیان و هم پیمانان آنان بودند مورد حملـــه قرار گرفته اند: «اینان همچنان میپندارند که احزاب از میان نرفته اند، و اگر بازگردند مایل خواهند بود که نزد بدویان به صحرای آنان روند و در آنصورت از احوالشان بپرسند، در صورتیکه اگر بمانند جز اندکی در جنگ شرکت نخواهند جست» (احزاب،۲۰).

پیامبر برای ترغیب مسلمانان در حفر خندق خودش در کنار آنـــان کار میکرد، با اینهمه گروهی از آنان دست از کار برداشتند و بعضی بـــا اجازه و برخی دیگر بی اجازه او به خانه های خویش بازگشـــتند. در ایـــن هنگام بود که این آیه نازل شد: «کسانیکه به خـــدا و پیـــامبرش ایمـــان دارند، هنگامیکه برای یک تلاش دسته جمعی در کنار پیامبرند پیش از آنکه از او کسب اجازه کرده باشند دست از کـــار بـــازنمیدارند. تنـــها آن کسانی که از تو اجازه رفتن میخواهند صادقانه به خدا و رسولش ایمـــان دارند. اگر از تو برای کاری شخصی رخصت رفتن به خانـــه بخواهنـــد بـــا تقاضایشان موافقت کن و از بابت این قصورشان از خداونـــد بـــرای آنـــان بخشش بخواه، زیرا که خداوند بخشنده است» (نور، ٦٢).[1]

«و منافقان گفتند که به شما وعده پیروزی داده شده بـــود، امـــا

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰٦۹.

www.kavehroom.com

شما به کندن خندق پرداخته اید و نمیتوانید حتی بــه قضـای حـاجت روید»، و آنوقت بود که این آیات نازل شد: منافقان و آن دیگرانی کـه دلهای بیمار دارند میگفتند که خدا و رسولش بـه مـا وعـده هـایی داده اند تا ما را بفریبند، و نیز برخـی از آنـان میگفتنـد: ای مـردم یثرب، اینجا جای شما نیست، از این شهر بروید. کسانی هم از پیـامبر اجازه رفتن میخواستند، زیرا که میگفتند خانه هایشـان بـی پاسـدار مانده اند، در حالیکه به واقع این خانه ها بیدفاع نبودند و اینان بدیـن بهانه قصد گریختن داشتند. اگر در محلی از حصار شهر رخنه ای بـرای آنان گشوده شده بود و در پی آن از ایشان خواسته میشـد کـه ایمـان خویش را منکر شوند، بیدرنگ چنین میکردند، با آنکه پیش از آن بـا خدا پیمانی بسته بودند که آنانرا از پشت کردن بازمیداشـت. بدیشـان بگو: اگر از مرگ یا از جنگ میگریزید، گریز سودتان نمیکند، زیرا که بهره شما بسیار کوتاه مدت خواهد بود» (احزاب، ۱۳-۱٦)[۱].

....

پس از موفقیت مسلمانان در جنگ خندق و سرکوبی یـهودان و «منافقان» داخل مدینه کـه بدنبـال آن صـورت گرفـت، محمـد بـا مقاومتهای جدی، این بار در خارج از مکه مواجه شد. در گرماگرم این فعالیتها، پیامبر بصورتی بیمقدمه در زمسـتان سـال هفتـم هجـری تصمیم گرفت بمناسبت برگزاری مراسم سالانه حـج (از جـانب قبـایل غیرمسلمان عربستان) همراه با شماری از مسلمانان به مکه برود. ایـن سفر از هر جهت سفری پرخطر مینمود و بهمین جهت اعراب بدوی کـه با وجود قبول اسلام هنوز در عقیده تازه خود چندان استوار نبودنـد از شرکت در آن کم و بیش طفره رفتند. آیه ای از سوره محمد بـه همیـن بهانه جویی ها اشاره دارد: «... و از آنانکـه ایمـان آوردنـد کسـانی گفتند: اگر باید براستی بجنگیم چگونه است که سوره ای در ایـن بـاره نازل نشده است؟ ولی اکنون که سوره ای محکم نـازل شـده کـه در آن فرمان قتال داده شده است اینهایی کـه دلـهای بیمـار دارنـد در تـو

۱ ـ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۷۰.

www.kavehroom.com

بهمانسان مینگرند که غشی ها به مرگ مینگرند. چه بهتر که اینان بمیرند» (محمد،۲۰).

سرانجام محمد تنها با گروهی هزار نفری از مسلمانان مصمم و در عین حال نگران عازم این سفر شد، ولی پیشاپیش اعلام کرد که این سفر تنها بقصد اجرای مراسم مذهبی صورت میگیرد و بهمین جهت مسلمانان سلاحی با خود برنمیدارند. قریشیان مکه از اطلاع بر این تصمیم غافلگیر شدند، زیرا منطقاً نمیتوانستند از ورود زائرانی با شماری چنین زیاد به خانه کعبه در یک ماه حرام جلوگیری کنند. مسلمانان در حدیبیه، محلی در ۱۵ کیلومتری مکه اردو زدند و پیامبر داماد خود عثمان را برای گفتگو با قریش نزد آنان فرستاد. با آنکه محمد با در نظر گرفتن مصالح نظامی و سیاسی در این هنگام خواستار رویارویی جنگی با قریشیان نبود، ولی هر لحظه امکان چنین رویارویی میرفت، بدین جهت لازم دید پیش از پایان مذاکرت از یاران خود برای جنگ احتمالی با قریش بیعت بگیرد. این بیعت در زیر درخت کهنسالی صورت گرفت و بهمین مناسبت بیعت الرضوان نامیده شد. این موضوع در قرآن دقیقاً منعکس شده است: «آنوقت که مؤمنان در زیر درخت با تو دست بیعت دادند خدا از ایشان خشنود شد، زیرا بر آنچه در دلهایشان میگذشت بخوبی آگاه بود. پس آرامش را برایشان فرود آورد و آنانرا هم به پیروزی نزدیک پاداش داد و هم به غنائم بسیاری که بزودی آنها را نصیب خواهد شد» (فتح، ۱۸) و در تاکید بر این، در آیه دیگری گفته شد که: «آنانکه با تو بیعت کردند در واقع با خدا پیمان بستند و دست خدا بر دستهایشان نهاده شد. پس هرکس از ایشان که پیمان شکنی کند به زیان خود پیمان شکسته است، ولی آنکس که بر عهد خویش پایدار بماند پاداشی گران خواهد داشت» (فتح،۱۰).

از جانب ابوسفیان رهبر قریش، خالدبن ولید فاتح جنگ احد که خطرناکترین دشمن جنگی مسلمانان بود ولی بعداً خود او از جانب پیامبر شمشیر خدا لقب گرفت، برای مذاکره با محمد به نزد او فرستاده شد، و چنانکه در سیره ابن هشام آمده، به سنت قبیله ای

www.kavehroom.com

اعراب گفتگوی دشنام آمیزی بین او و همراهانش با پیامبر و یـــارانش درگرفت. خالد ادعا کرد که محمد به اتکای مشتی بی سروپـــای بـــدون قبیله به رویارویی با قبیله بزرگ نسب و سرفراز قریش آمـــده اســـت، و یکی از صحابه، باحتمال بسیار ابوبکر، با ناسزا بدو عتـــاب کـــرد کـــه بهتر است بجای این لافزنی ها به بتخانه کعبه بازگـــردد و فـــرج الهـــه «لات» را بمکد[1]. با اینهمه محمد از بالا گرفتن ستیزه جویی مانع شد و سرانجام کار با امضای قرارداد صلحی فیصله یافت که در آن مکیـــان شروط سختی را بر مسلمانان تحمیل کردند. بموجب این قرارداد محمد موافقت کرد که در آن سال مسلمانان از ورود به خانه کعبـــه خـــودداری کنند و در عوض در سال بعد به مدت سه روز چنین اجازه ای را در ایام حج داشته باشند. براساس همین توافقنامه نیز برای مدت ده سال میـــان طرفین متارکه جنگی برقرار شد، ولی توافقنامه شامل ماده دیگری هم بود که قبول آن برای بســـیاری از مســـلمانان همـــراه پیـــامبر دشـــوار مینمود، زیرا بموجب آن میبایست هر قریشی که در این مـــدت بـــدون موافقت قیم قانونی خود قبول اسلام کند و به مدینه بـــرود، از جـــانب مسلمانان به مکه بازگردانده شود. پذیرفتن چنین تعهدی برای جامعـــه مسلمان موهن بود، ولی در عمل درست وجود همین ماده در قـــرارداد بود که دو سال بعد از آن راه را برای تصرف مکـــه بدســـت مســـلمانان گشود.

امضای صلح حدیبیه از جانب محمـــد موجبی از اعـــتراض در میان همراهان او برانگیخت که مهمترین آنها عمربن خطاب بود. وی با خوی تند و خشنی که داشت، با همه احترام خود به پیامبر این معاهده را تسلیم و شکست مسلمانان خواند و آنرا مایه رسوایی دانســـت، و در گفتگویی که در جمع درگرفت تا بدانجا پیش رفت کـــه محمـــد بـــرای نخستین بار خویشتنداری خود را از دست داد و بـــر او فریـــاد زد کـــه «خاموش شو، کاش مادرت به عزایت بنشیند!» و ابوبکر یکبار دیگـــر

---

[1] ـ اشاره به مونث بودن لات، خدای بزرگ قریش، که در قرآن نیز چند بار از او نـــام برده شده است.

www.kavehroom.com

با پادرمیانی خود عمر را متقاعد کرد که صلاح مسلمانان را بیگمان محمد بهتر از او و دیگران تشخیص میدهد.

با اینهمه وعده غنائم فراوان و نزدیکی که بموجب آیه های ۱۸ تا ۲۰ سوره فتح در همین هنگام به مسلمانان داده شد احتمالاً کمتر از دلایل ابوبکر در فرونشاندن نارضایی مسلمانان مؤثر نبود. به همین جهت بمحض امضای توافقنامه حدیبیه محمد با همه همراهان خود به مدینه بازگشت و در آنجا بیدرنگ به امر بسیج نیروهای خویش برای تصرف دژ بزرگ خیبر که قبیله یهودی بنی نضیر پس از رانده شدن از مدینه در آنجا اقامت جسته بود و فراوانی ثروت و خواسته های آن ضرب المثل بود پرداخت. شرح مربوط بدین جنگ را در همین فصل، در بخش مربوط به یهودیان خواهید خواند.

....

در فاصله دو ساله میان عقد قرارداد حدیبیه و تصرف مکه بدست مسلمانان، ۱۷ لشکرکشی مختلف از جانب نیروهای مسلمان به نواحی مختلف عربستان بخصوص به نواحی شمالی شبه جزیره صورت گرفت که بسیاری از آنها با مفهوم موافقتنامه حدیبیه تناقض داشتند، ولی از طرف مسلمانان پیوسته ادعا شد که تعهدات ایشان تنها قبیله قریش و قبایل مؤتلف آنها را شامل میشود و نه عموم قبایل مشرک را. و در تثبیت این نظر، آیه هایی نیز نازل شد که: «چگونه برای مشرکان پیمانی نزد خدا و پیامبرش باشد جز آن پیمان که در مسجدالحرام بستند؟ پس مادام که بر آن پایدار باشند شما نیز بر آن پایدار بمانید. اگر بر شما چیره آیند نه خویشاوندی را رعایت کنند و نه پیمانی را. به زبان خوشنودتان کنند اما دلهایشان از شما دور باشد، زیرا که بیشتر آنان از فاسقانند که آیتهای خدا را به بهایی اندک فروختند و مردمان را از راه او باز داشتند و چه زشت است آنچه کردند» (توبه، ۷-۹). «و اگر بعد از پیمانشان سوگند شکستند و در دین شما بدسگالیدند، در آنصورت پیشوایان کفر را که بر ایشان احترامی به سوگند وجود ندارد بکشید تا شاید دست از کار خود بردارند. چرا قتال نکنید با قومی که سوگند شکستند و آهنگ آن

www.kavehroom.com

کردند که پیامبر را بیرون کنند و در جنگ با شما پیشقدم شدند؟ آیـــا از آنها میترسید؟ ولی خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر واقعاً از جمله مؤمنان باشید. پس آنها را بکشـــید تـا خـدا بدسـت شـما عذابشان بدهد و خوارشان کند« (توبه، ۱۲-۱۴).

سال بعد از پیمان حدیبیه، چنانکه در پیمان آمده بود، محمد با گروه بزرگی از مسلمانان برای انجام مراسم حج به مکه رفت، و از ایـن فرصت برای آشتی با قبیله خودش (قریش) نیز استفاده کرد، بخصوص با توجه به اینکه دشمن آشتی ناپذیرش در این قبیلـه یعنـی عمویـش ابولهب در این وقت مرده بود. محمد در این سفر بـرای تحکیـم ایـن آشتی با ام حبیبه دختر ابوسفیان ازدواج کرد، و چنانکه مقرر بود پـس از پایان مراسم باتفاق همراهانش مکه را ترک گفت. ولی اندکی بعـد، واقعه ای روی داد که بـه محمـد امکـان داد تـا بـا اسـتفاده از آن توافقنامه حدیبیه را ملغی شده اعلام کند، زیرا که فردی بنام ابوبصـیر که بدون موافقت قیم قریشی خود اسلام آورده بود به مدینه پناه بـرد، و پیـامبر علـیرغم تمـایل خویـش بـه موجـب پیمـان حدیبیـه او را تحت الحفظ توسط دو محافظ مسلمان روانه مکه کرد. ولی ابوبصـیر در هنگام توقفی در راه مکه، یکی از محافظان خـود را غافلگیرانـه کشت و مجددا به مدینه پناه برد. این بار پیامبر برای رفع محظـور از او خواست که لااقل از مدینه بیرون رود، و وی به محلی در کنار دریای سرخ رفت و تدریجاً باتفاق هفتاد نفر از دیگر کسانی در شرایط مشـابه خویش به کاروانزنی قافله های قریش پرداخت که ناگزیر بودنـد از ایـن مسیر تا شام بقصد تجارت رفت و آمد کنند. قریشیان نیز توسط قبیله متفق خود بنوبکر به قبیله خزاعه که متفق مسلمانان بود حمله بردند و یکنفر در آن کشته شد، و این موضوع دسـتاویزی بـرای لغـو پیمـان حدیبیه قرار گرفت.

در پی این لغو پیمان، محمد با سپاهی ده هزار نفری عازم فتـح مکه شد و در دو منزلی آن اردو زد. شـباهنگام بدسـتور او ده هـزار مشعل افروخته شد تا قریشیان مکه مرعوب شوند، و همینطـور هـم شد، زیرا ابوسفیان که به نمایندگی قریش به نزد او آمده بود احتمالاً با

www.kavehroom.com

هدف اینکه در دستگاه آینده اسلامی جایی برای خـود داشـته باشـد اظهار اطاعت کرد و اسلام آورد، و در بازگشـت بـه مکـه بـه سـایر قریشیان نیز توصیه کرد که در برابر تعهد محفوظ ماندن اموال آنان از جانب مسلمانان، آنها نیز در برابر سپاه محمد پایداری نکنند. از جملـه دیگر سران بزرگ قریش که در همین باره به ابوسفیان پیوستند خـالدبن ولید فرمانده سواره نظام مکیان و عمروبن العاص یک بازرگان بسـیار ثروتمند مکه و فاتح بعدی مصر بودند که هر دو تا آنزمان به دشـمنی سرسختانه با اسلام و مسلمانان شهرت داشتند، ولـی واقـع بیـن نـیز بودند. به تعبیر یک پژوهشگر معاصر «سخن از اسلام آوردن بـزرگـان مکه در این ماجرا اشتباه غالباً حساب شده ای بیش نیست، زیرا تعبیر صحیح تر اینست که پیوستن اینان به اسلام یک تسلیم اجباری بـود و تغییر جهتشان نیز یک محاسبه سیاسی بود و نه یک گرایش مذهبـی، با این منطق اصولی که چـون طـرف پـیروزمند بـر چنیـن شـرطی پامیفشارد میباید آنها نیز بصورت یک استراتژی سیاسی آنـرا پذیـرا شوند، در صورتیکه این طرف پیروز، امروز نیز چـیزی غـیر از آنچـه دیروز گفته بود نمیگفت».[1]

بدین ترتیب محمـد و سـپاه او در ۱۸ شـوال سـال ۸ هجـری پیروزمندانه وارد مکه شدند و در چهار ستون از چهار جهت اصلـی رو به کعبه نهادند. در آنجا، پس از هفت بار طـواف بـدور کعبـه، همـه بتهایی که تا آنزمان در این مکان مورد پرستش بودند بفرمان پیـامبر شکسته شدند، و ورود به کعبه برای غیرمسلمانان ممنوع شد. شـمـاره بت هایی که شکسته شدند ۳۶۰ بود[2]. از جمله مهمترین این بتها عزی و لات بتهای بزرگ قبایل قریش و غطفان و ثقیف بودند که در قرآن نیز از هر دو نام برده شده است. این هر دو بت را، که اولی بطور مسـلم و دومی به احتمال قوی مؤنث بودند، ابوسفیان در جنگ احد برای تیمـن و تبرک همراه لشکر خود برده بود و پیروزی در ایـن جنـگ را قریـش

---

۱ ـ Anne Delcambre در کتاب Mohammad, Seigneur des tribues، ص ۱۱۸.

۲ ـ M. Montgomery Watt در کتاب Mahomet in Medine، ص ۸۹.

www.kavehroom.com

مرهون آنها میدانست. باوجود این خالدبن ولید که فاتح جنگ احد بود خودش بفرمان محمد همین بت عزی را در بتخانـــه کعبـــه شکســـت و متولی آن را کشت و نخله ای را که به عقیده پیروان این الهـــه جایگـــاه اصلی او در میان طائف و مکه بود و بدان دخیل بسته میشد سوزانید. بت لات نیز به دستور محمد توسط خود ابوسفیان رهبر بزرگ قریـــش و نگاهبان بتخانه کعبه شکسته شد[1].

پس از فتح مکه محمد به گورستان رفت و خود را بروی گـــوری نیمه خراب افکند و مدتی خاموش در همین حال مـــاند، و وقتـــی کـــه سرانجام برخاست چـــهره ای پراشـــک داشـــت. عمـــر کـــه جســـورترین همراهانش بود، از او پرسید که علت اینکه برای اولین بـــار پیـــامبر را گریان دیده است چیست؟ و او پاسخ داد که این گور مادر مـــن اســـت. وقتی که خاموش بودم، یاد از او میکردم، ولی وقتی که گریستم بدیـــن جهت بود که از خدا خواستم بمن در آن جهان اجازه دیدار او را بدهد، و داد، اما چون از او خواستم گناه مشرک بودن او را نیز بر وی ببخشـــد جوابم را نداد، و از این جهت بود که به گریه افتادم[2].

بعدها، که پیروان محمد پس از مرگ او نخواستند بپذیرند کـــه پدر و مادر پیامبر نیز مانند سایر مشرکین در دوزخ بسر برند، حدیثـــی ساخته شد که خداوند پدر و مادر محمد را در زمان خود او برای مـــدت کوتاهی زنده کرده بود تا بتوانند به اسلام بگروند[3].

وقتیکه پیامبر با اهل مکه صلح کرد، چـــهار تـــن از مشـــرکان قصد جان وی را کردند، و مسلمانان آنها را با هفتاد تـــن از مشـــرکان دیگر به نزد او آوردند و وی آنها را آزاد کرد. و در آن هنگام این آیـــه از جانب خداوند نازل شد: «او است (خداوند) که دست آنها را در وادی مکه از شما دور کرد و شما را بر آنان برتری داد، زیرا خداوند بر آنچـــه میکنید نیک آگاه است» (فتح، ۲۴)[4].

---

۱ ـ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۱۸.
۲ ـ طبقات ابن سعد، ج۱، ص ۸۴.
۳ ـ نبهانی در «الانوار المحمدیه»، چاپ قاهره، ص ۲۲.
۴ ـ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۱۸.

www.kavehroom.com

آیه ای از سوره آل عمران هشدار مستقیمی به اهل مکــه اســت برای اینکه هیچگونه ابهامی در روابط آینده مسلمانان با آنــها بــاقی نماند: «آنهائیکه ایمان نیاورده اند میپندارند که مــهلتی کــه برایشــان قائل شده ایم سودی بدانان تواند رسانید، زیرا این مهلت باعث خواهــد شد که گناهانشان بیشتر شود و کیفرشان نــیز بــهمین جــهت افزایــش یابد» (آل عمران، ۱۷۸).

در مکه تنی چند از زنان مسلمان که شوهران مشرک داشتند نــزد پیامبر آمدند و از وضع خود شکایت کردند، و در باره آنان این آیه نــازل شد که: «ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر زنان مؤمنه ای که مــهاجرت کرده اند بسوی شما آیند، پس آنانرا بیازمائید، و اگر دریــافتید کــه بــه راستی اهل ایمانند آنانرا به سوی شوهران کافرشان بازنگردانید، زیرا کــه نه اینان بر آنها حلالند و نه آنان بر اینها. در این صورت آنچه را که ایــن شوهران برای زنانشان هزینه کرده اند بدیشان بــازگردانیــد و اگــر مــایل باشید این زنان را با پرداخت اجورشان به کابین خود درآوریــد. ولــی بــا زنانی که ایمان نیاورده اند ازدواج مکنیــد و آنــانرا نــزد خویــش نگــاه مدارید، و آنچه را که برایشان خرج کرده اید مطالبه کنید بهمانطور کــه شوهران کافر آنان نیز آنچه را که برای زنان مسلمانشان هزینه کرده اند از شما مطالبه میکنند» (ممتحنه، ۱۰)[۱]. «... و اگر توانایی ندار یــد کــه زنان آزاد مؤمنه را کابین کنید، در اینصورت از آنچه ملک یمین شــما است کنیزانی مؤمنه را برگزینید و با اجازه خانواده هایشان آنــان را بــه همسری درآورید و البته اجورشان را بپردازید» (نساء، ۲۵).

بدنبال سقوط حاکمیت قریش بر مکه، بخشــی از قریشــیان کــه حاضر به قبول اسلام نشده بودند به طائف روی آوردند و در آنجا باتفــاق قبایل محلی سپاهی بیست هزار نفری سازمان دادند و در نتیجــه ســپاه محمد برای رویارویی با آن ها از مکه عازم حنین شد. در گردنــه هــای کوهستانی حنین، این سپاه که توسط خالدبن ولیــد فرمــاندهی میشــد مورد حمله غافلگیرانه سواره نظام دشمن قرار گرفت و بــر اثــر آن عــده

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۲۸.

زیادی از نفرات سپاه مسلمانان ـ که تنها بـه نیت شرکت در غنایم جنگی و با تصور اینکه زد و خوردی واقعی روی نخواهد داد براه افتاده بودند ـ سراسیمه به فکر فرار افتادند، اما گروهی از انصار و مهاجرین مصممانه راه را بر آنها بستند و پس از پیکار سنگینی کـه تمام روز ادامه یافت شکست حتمی را تبدیل به پیروزی کردند و جنگجویان طائف با دادن یکصد نفر تلفات عقب نشستند. غنائمی کـه بدست سپاهیان محمد افتاد بسیار زیاد بود که از جمله آنها زنان و کودکان و چهارپایان و کلیه اموال مغلوبان بودند. با اینوصف پیامبر بـا نمایندگان قبیله هوازن وارد مذاکره شد و زنان و کودکانشان را بدانان باز پس داد، زیرا چنانکه نوشته اند حلیمه دایه ای که وی را شیر داده بود از افـراد همین قبیله بود. بعد از این پیروزی، محمد در صـدد درهم شکستن کـامل مخالفان خود در طائف برآمد و بدین منظور مدت دو هفته این شهر را به محاصره گرفت، ولی در برابر پایداری سرسختانه مردم آن برای احتراز از دادن تلفات بیشتر به محاصره پایان داد و بازگشت، و بـرای ارضـای قریشیانی که در سپاه او شرکت جسته بودند سهم های سخاوتمندانه ای از غنائم را بدانان داد، چنانکه ابوسفیان و فرزنـدان او معاویـه و یزیـد بیش از سیصد شتر دریافت داشتند. دو آیه از قرآن بـه ارزیـابی همین ماجرا اختصاص یافته است: «خداوند در مناطقی متعدد به یاری شما آمد، از آنجمله در روز حنین که شما از زیادی شمار خود مغرور شدید در صورتیکه این کثرت تعداد در آن هنگام که زمین با همه گشادگـی خود بر شما تنگ شده و شما برای فرار پشت بدان کردید گرهی از کارتان نگشود، و این خداوند بود که عنایت خود را بـر پیـامبر خویـش و بـر پیروانش مبذول داشت و لشکریانی ناپیدا را به یاریشان فرستاد تا کافران را عذاب دهند» (توبه، ۲۵ و ۲۶)[1].

....

[1] ـ بسیاری از مفسران «عهد جدید» سابقه این اعزام لشکریان ناپیدای آسمانی را در انجیلها یافته اند که در آنها عیسـی در پاسخ حواریونـش میگویـد کـه اگـر میخواست لشکریانی از فرشتگان به یاریش میآمدند، ولی او میبایست بـه صلیـب کشیده شود تا خواست خداوند اجرا شده باشد.

www.kavehroom.com

از وقایع مهم سال هشتم هجری شکست مسلمانان در جنگ مؤته، تنها جنگ برونمرزی زمان خود پیامبر است، هر چند که این جنگ به خواست خود مسلمانان صورت نگرفت، بلکه بدانان تحمیل شد.

مؤته نام دهستانی در نزدیکی بیت المقدس بود که در زمان محمد به قلمرو عربی کوچکِ «آل عنعان» تعلق داشت. این قلمرو یکی از چند حکومت نشین ظاهرا مستقل عربی بود که دو امپراتوری بزرگ ایران و بیزانس برای اینکه مستقیماً با یکدیگر همسایه نباشند میان خود ایجاد کرده بودند و در اصطلاح رایج امروزی وضع Etat-tampon داشتند. همچنانکه حیره مهمترین اینها تحت الحمایه ایران بود، عنعان نیز تحت الحمایه بیزانس بود. در سال ششم هجری، قاصد محمد که از مدینه حامل نامه ای برای حاکم مسیحی بصره بود بدست شرحبیل از ملوک آل عنعان در راه کشته شد و این از نظر حیثیتی برای نهضت نوپای اسلامی بسیار ناگوار بود. بدینجهت محمد سپاهی مرکب از سه هزار مرد مسلح آماده کرد و آنانرا به فرماندهی سردار بزرگ خود زیدبن حارثه برای تنبیه شرحبیل روانه کرد، با این دستور که اگر زید در جریان زد و خوردها کشته شود این فرماندهی به جعفربن ابیطالب (برادر بزرگتر علی بن ابیطالب معروف به جعفر طیار) سپرده شود و اگر او نیز بقتل رسید عبدالله بن رواحه جانشین وی شود. سپاه مدینه در محل مؤته با نیروی آل عنعان درگیر شد، ولی از جانب هراکلیوس، امپراتور بیزانس، نیروی مجهزی فرستاده شد که در زد و خورد با آن هر سه فرماندهی که از طرف پیامبر برای رهبری مسلمانان تعیین شده بودند یکی پس از دیگری کشته شدند، بطوریکه نفر چهارمین، خالدبن ولید، که تازه مسلمان شده بود، با شتاب به فرماندهی سپاه مسلمانان فرستاده شد. وی نیز نتوانست ورق را برگرداند، اما موفق شد لشکریان اعزامی مدینه را از نابودی کامل نجات دهد و به مؤته و از آنجا به مدینه بازگرداند. این عقب نشینی بر عربها چنان گران افتاد که در بسیار موارد خانواده های سربازان شکست خورده حاضر به گشودن درهای خانه هایشان به روی آنها

www.kavehroom.com

نشدند و عده ای نیز خواستار محاکمه خالد به اتـــهام فـرار از میـــدان شدند، ولی پیامبر این اتهام را نپذیرفت.

....

کمتر از یکسال پس از تصرف مکه، محمد به تهیـــه مقدمـات یک اقدام بزرگ نظامی در شمال شبه جزیـــره عربستـان پرداخـت کـه باحتمال بسیار هدف آن تنبیه امرای محلی نواحی مرزی بـــود کـه در جریان جنگ مؤته زمینه را برای شکست نیروهـای مسـلمان مسـاعد کرده بودند. ولی بهرحال همه وقایع نگاران در باره نامعلوم بودن نظرات واقعی پیامبر در این بسیج بیسابقه جنگی همداستانند. شمار نفراتـــی که در این بسیج گردآوری شدند میان بیست و سی هزار نفر بود، و ایـن رقمی بود که در جنگهای داخلی عربستان سـابقه نداشـت. آیـه هـای متعددی از سوره توبه نشان میدهند که این بسیج بیسابقه از آغاز بـــا مخالفتهایی جدی و فراگیر روبرو شد، زیرا ظاهرا بسیاری از افراد مرفه مدینه که تازه از جنگها و زد و خوردهای پیاپی آســـوده شـده بودنـد آماده ماجراجویی های تازه نبودند و بهانه های گوناگونی نیز از قبیـــل گرمای شدید و دشواری راه پیمایی های شبانه و مشـــکلات رسـانیدن خواربار برای این ناآمادگی ارائه میکردند.

هنگامیکه حرکت جنگی نیرو، با هدف اعـــلام شـده سـرکوبی شورشیان تبوک (در ۴۰۰ کیلومتری شمال مدینه) آغاز شد، بســیاری از انصار و مهاجرین به عذرهای مختلف از پیوستن به نیروهای جنگـی محمد خودداری کردند. حتی شایع شد که علت واقعی باقی ماندن علی بن ابیطالب در مدینه سرپرستی خانواده پیامبر در غیـــاب او نیســت، بلکه عدم موافقت او با اجرای این برنامه جنگی است. مهمتر از ایـن، از چند توطئه پیاپی در آغاز این حرکت و در جریان آن پـــرده برداشـته شد. یکی از آنها طرح برنامه هایی خرابکارانه در خانـه یـک یـهودی مدینه بود که پیامبر بموقع از آن آگاه شد و دستور داد خانه را خـراب کنند. دیگری دعوتی از جانب چند تن از رجال قبیله عمروبن عـــوف از پیامبر بود برای اینکه پیش از عزیمت بدین سفر جنگی با حضور خـود در مسجدی که آنان با شتاب بسیار از نی و حصیر ساخته بودنـــد بـر

www.kavehroom.com

آنها منت گذارد و با آنها نماز جماعت اقامه کند، ولی پیامبر بعلت فوریت کارهایی که در دست اقدام داشت قبول این دعوت را به فرصتی دیگر موکول کرد، و اندکی بعد در جریان عزیمت به تبوک دریافت که در این دعوت توطئه ای علیه شخص او در کار بوده است. این واقعه در قرآن منعکس شده است: «مشرکان را نرسد که مساجدی برای خدا بسازند، در حالیکه همه چیز آنان به کفرشان گواهی دهد. کردار اینان تباه شده است و جایگاهشان در آتش است» (توبه، ١٦). و بعد از بازگشت از این سفر جنگی، در اشاره به انکارهای پیاپی عاملان این توطئه، این آیه دیگر نازل شد: «همان کسانیکه مسجدی زیان بخش و کفرآمیز را بپا داشتند تا میان مؤمنان جدایی افکنند و آنجا را کمینگاه آنهایی قرار دهند که پیش از این با خدا و پیامبرش سر جنگ داشتند، اکنون سوگند میخورند که در اینکار جز حسن نیت نداشته اند. ولی خداوند گواه آن است که اینان دروغ میگویند. تو ای رسول، هیچگاه بدین مسجد مرو، زیرا مسجدی برای حضور تو سزاوار است که بر پایه پرهیزکاری بنیاد نهاده شده باشد و مردمی در آن جای گیرند که به پاکی گرایند» (توبه، ١٠٧).

در طول راه نیز، کسانی شباهنگام کوشیدند تا پیامبر را بدرون حفره ای که بر سر راهش کنده بودند بیفکنند، ولی محمد بموقع بر این توطئه آگاه شد و راه خود را تغییر داد.

سرانجام ارتش مسلمانان به تبوک رسید و ده تا بیست روز در آنجا ماند، ولی جنگی که انتظار آن میرفت رخ نداد، زیرا قبایل مجاور که از قدرت این ارتش مرعوب شده بودند داوطلبانه در پی جلب حمایت محمد برآمدند. پس از آنان رؤسای ناحیه یهودی نشینی در اردن کنونی و در کناره دریای سرخ نیز با شرایطی مشابه اعلام اطاعت کردند، و رئیس مسیحی دومة الجندل که داوطلبانه از در تسلیم درنیامده بود از جانب خالدبن ولید که با یک گروه صد نفری از جنگجویان خود به نزد او رفته بود ناگزیر به آمدن به تبوک و عقد قرارداد خراجگزاری شد. پس از این پیروزیهای سیاسی که بدون خونریزی انجام گرفت محمد و نیروی او به مدینه بازگشتند و موفقیت

www.kavehroom.com

مهم دیگری بر موفقیتهای پیشین پیامبر افزوده شد.

در بازگشت به مدینه، صحت و سقم گفته های کسانی کــه بــه بهانه های مختلف از شرکت در این برنامه جنگی خودداری کرده بودنــد بدستور پیامبر مورد رسیدگی قرار گرفت و سه تن از برجسته ترین آنها دروغگو شناخته شدند و بدین جهت مورد تحریم همه جانبه مســلمانان قرار گرفتند و حتی زنان و فرزندانشان از تماس با آنان سر باز زدنــد، و این وضع تا زمانی که آیه خاصی از سوره توبه بخشــش آنــانرا اعــلام داشت ادامه یافت، ولی یکی از اینان، عبدالله بن ابی، بطوریکه بعـد از مرگ او روشن شد واقعاً در هنگام آغاز عملیات جنگــی بیمــار بــود. بدین دلیل پیامبر شخصاً در مشایعت جنازه او شرکت جست و بــر آن نماز گذاشت. با اینهمه چون وی رهبر مخالفان در مدینه بود، بســیاری از مسلمانان از این اقدام پیامبر رنجیدند و حتی کار به جدال کشــید، و درین هنگام آیه ۸۴ سوره توبه نازل شد که حــق را بجــانب آنــان داد: «برای یکی از ایشان که بمیرد نماز مگذار و بر سر گورش نیز مایست، زیرا که اینان به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و از فاسقانند».

با توجه به توضیحاتی که داده شد، میتوان «شأن نزول» آیــاتی دیگر از سوره توبه را که در ارتباط با ایــن لشکرکشــی تبــوک نــازل شده اند، دریافت:

«ای کسانیکه ایمان آورده اید، شما را چه شده است؟ وقتی کــه به شما گفته میشود در راه خدا به پای خیزید، با ســنگینی بیشــتر در جای خود باقی میمانید. آیا واقعاً زندگی این جــهانی را بــر زنــدگــی آخرت ترجیح میدهید؟ ولی لذائذ زودگذر این زندگی در برابر نعمتــهای آخرت بسیار ناچیزند» (توبه، ۳۸).

«اگر رو به سوی جنگ نیاورید، خداوند عذابی الیم بر شما خواهد فرستاد و مردمی دیگر را جانشــینتان خواهــد کــرد، بــهر حــال شــما نمیتوانید به خدا که بر همه چیز توانا است زیانی برسانید» (توبه، ۳۹).

«ای پیامبر، اگر پای بهره ای نزدیک یا سفری کوتــاه در میــان بود، بیگمان اینان به دنبالت میآمدند، ولی درازی راه بــر آنــها گــران آمد، و این بار سوگند خوردند که اگر برای ما امکان آن بود بی تردیــد

www.kavehroom.com

همراه شما به راه میافتادیم. اما خداوند میداند که اینان دروغ میگویند و از این راه خودشان را به مهلکه می افکنند» (توبه، ۴۲).

«اگر براستی قصد شرکت در لشکرکشی را داشتند، خودشان را بموقع آماده میکردند. ولی خداوند با توجه به ناآمادگی آنان اصولاً شرکت ایشان را خوش نداشت و لاجرم آنانرا به بیحاصلی کشانید و بدیشان گفت: همراه دیگر نشستگان بنشینید» (توبه، ۴۶).

«اگر اینان با شما همراه شده بودند، جز بر پریشانی شما نمیافزودند و میکوشیدند تا با ایجاد تردید در میان شما فتنه انگیزی کنند، زیرا که در جمع شما کسانی هستند که بدانان گوش فرا دهند، ولی خداوند بر احوال بداندیشان آگاه است» (توبه، ۴۷).

«اینان میخواستند پیشاپیش فتنه برانگیزند و کار را بر تو پریشان کنند، و چنین بود تا آنوقت که حق نمودار شد و فرمان خداوند علیرغم ناخوشایندی آنان تحقق یافت، و کسی از ایشان گفت: مرا از جنگیدن معاف دار و اغوایم مکن. و همانا که در فتنه افتادند و شایسته جهنمی شدند که برای کافران آماده شده است» (توبه، ۴۸ و ۴۹).

«ای رسول، اگر به تو خوشی رسد اینان را ناخوشایند آید، و اگر بر تو مصیبتی رسد گویند ما را با آن کاری نیست، و به شادمانی روی برگردانند: بدانان بگو: ما را هیچ نصیب نخواهد شد جز آنچه خداوند برایمان نوشته باشد و اوست که مولای ما است و مؤمنان جمله بر او توکل دارند. بگو که آیا برای ما جز یکی از دو موهبت انتظار میتوانید داشت؟[1] و حال آنکه ما برای شما عذابی انتظار داریم که یا مستقیماً از جانب خداوند آید یا بدست ما نصیبتان شود. در اینصورت منتظر باشید، ما نیز منتظر میمانیم» (توبه،۵۰، ۵۱، ۵۲).

«اینان راضی بدانند که در کنار عقب ماندگان سپاه باقی بمانند، و مهری بر دلهایشان نهاده شده است که چیزی در نمی یابند. لکن رسول و جماعت مؤمنان با همه وجود خود و با همه دارونـدار خویش میجنگند. ایناتند که به همه خیرها خواهند رسید و ایناتند که

---

۱ ــ اشاره به پیروزی در این دنیا یا رفتن به بهشت در دنیای پس از مرگ.

www.kavehroom.com

رستگار خواهند شد» (توبه، ۸۷ و ۸۸).

«کسانی از بادیه نشینان که رخصت عذرخواهی یافتند، درخواست معافیت از شرکت در پیکار را کردند، و کسانی از آنان نیز که به خدا و پیامبر او دروغ بستند در خانه نشستند و بیرون نیامدند. زود باشد که آنهایی را که کفر ورزیدند عذابی دردناک نصیب آید» (توبه،۹۰).

«کسانی از تو درخواست معافیت از شرکت در مصاف میکنند که ثروتمندند (و دلیلی برای نجنگیدن ندارند) و با اینهمه خرسند خواهند شد که در کنار بازماندگان بمانند. خداوند مُهری بر دلهای ایشان نهاده است و از این رو است که توانایی ادراک ندارند. اینان وقتی که به جانبشان باز آیید، از در پوزشخواهی درخواهند آمد. بدیشان بگو که پوزش مطلبید، زیرا که بهر حال ما سخنانتان را باور نداریم و همانا خداوند ما را بر احوال شما آگاهی داده است. زود باشد که خدا و رسول او به اعمال شما نظر کنند، و آنگاه بجانب آنکس خواهید رفت که بر همه آنچه آشکار و نهان است آگاه است و آنچه را که کرده اید بشما نشان خواهد داد» (توبه، ۹۴).

«همانا که خدا توبه پیامبر و مهاجرین و انصاری را که از او بهنگام سختی پیروی کردند پذیرفت، در صورتیکه دلهای کسانی چند از آنان در حال لغزش بود. و بار دیگر بسوی آنان بازگشت، زیرا خداوند نوازنده و مهربان است. و بسوی آن سه نفری نیز بازگشت که خلاف کرده بودند و از این راه زمین با همه گشادگیش بر آنان تنگ شد، و میاندیشیدند که بیرون از خدا هیچ پناهگاهی برایشان نیست. خداوند بسوی آنان آمد تا آنان نیز بسوی او آیند. زیرا خدا نسبت به گناهکاران توبه کار بخشنده و مهربان است» (توبه، ۱۱۷ و ۱۱۸).

طبری از جانب خود، مواردی دیگر از این «شأن نزول» ها را مشخص کرده است:

«یکروز که پیامبر برای جنگ تبوک آماده میشد، به جدبن قیس سلمی گفت: به جنگ بنی الاصفر میآیی؟ جد گفت ای پیمبر، مردم میدانند که هیچکس از من به زنان دلبسته تر نیست. بیم دارم که اگر زنان بنی الاصفر را ببینم صبوری از آنها نتوانم. پیمبر از او

www.kavehroom.com

روی بگردانید و گفت: اجازتت میدهم که نیایی، و این آیه در بـــاره وی نازل شد که: یکی از آنان گفت، مرا از جنگیدن معاف دار و وسوســه ام مکن. آیا اینان از در عصیان درنیامده اند، و آیا درنیافته اند که جهنم کافران را بی گفتگو دربرمیگیرد؟» (توبه، ۴۹)[1]

«بعضی منافقان که رغبتی به جنگیـــدن نداشـــتند گفتنـــد: در چنین گرمایی حرکت مکنید. و این آیه در باره آنـــها نـــازل شـــد کـــه: آنهایی که با پیامبر خدا ناسازگاری داشتند و جنگیدن با جان و مـــال خود در راه خدا برایشان ناخوشایند بود به دیگران گفتند کـــه در گرمـــا عزیمت مکنید، بدانان بگو که آتش جهنم از هر گرمایی ســـوزنده تـــر است» (توبه، ۸۱).[2]

«وقتیکه محمد و سپاه او عازم تبوک شدند، عبدالله بن ابـــی و عبدالله بن بنتل و رفاعة بن زیدبـــن تـــابوت در مدینـــه مـــاندند، و در بازگشت پیامبر این آیه در بـــاره آنـــان نـــازل شـــد کـــه: اینـــان قصـــد فتنه انگیزی داشتند تا در کار تو اخلال کنند، تا آن هنگـــام کـــه حـــق آمد و امر خداوند هویدا شد و سرافکنده شدند» (توبه، ۴۸).[3]

....

آیـــاتی متعـــدد در دوران مدینـــه بـــه «منـــافقین» اختصـــاص یافته اند. از این منافقین کسان مشخصی توسط ابـــن اســـحاق و ابـــن هشام فهرست برداری شده اند که هرکدام جای خاصی را در قرآن بـــرای خود یافته اند. یکی از اینان ابن سوید از قبیله بنوخبیب اســـت کـــه از شرکت در لشکرکشی تبوک سر باز زده بود و ظاهرا در اشاره به پیامبر گفته بود: «اگر این مرد درست میگوید، در اینصورت ما از خرها هـــم خرتریم». و این سخنان توسط داماد او به گوش محمد رسیده بود، ولی ابن سوید در گفتگویی حضوری سوگند خورد که چنین حرفـــی را نـــزده است. ظاهرا این موضوع آنقدر اهمیت داشت که شأن نـــزول آیـــه ای از

---

۱ ــ تاریخ طبری، وقایع سال نهم هجری.
۲ ــ همانجا.
۳ ــ تاریخ طبری، وقایع سال نهم هجری.

www.kavehroom.com

قرآن قرار گیرد: «اینها به الله سوگند یاد میکنند که سخن کفرآمیز نگفته اند، در حالیکه گفته اند، آنهم بعد از آنکه اسلام آورده اند. اینان در اشتیاق آنچیزی بودند که بدان دست نیافتند ولی در عوض از عنایت خداوند و پیامبرش نصیب یافتند. اگر اکنون از راه توبه درآیند برایشان بسی بهتر خواهد بود، اما اگر به خدا پشت کنند خداوند عذابی دردناک نصیبشان خواهد کرد و در روی زمین نیز دوست و یاوری نخواهند یافت» (توبه، ۷۴).

موردی دیگر مورد حارث بن سوید برادر همین ابن سوید است که به نوشته ابن هشام بخاطر یک خونخواهی خانوادگی در جریان جنگ احُد با استفاده از هرج و مرجی که در صفوف مسلمانان روی داده بود میدان را ترک گفت و به قریشیان پیوست. بعداً محمد عمربن الخطاب را مأمور کرد که در صورتیکه بتواند او را اسیر کند و بکشد. ولی حارث به مکه پناهنده شد و مدتی بعد، به امید بازگشت به میان قبیله خودش کسی را برای درخواست عفو به نزد محمد فرستاد. در پاسخ او این آیه نازل شد که: «چگونه خداوند هدایت کند کسانی را که پس از اسلام آوردن و گواهی دادن به حقانیت رسول، و بعد از آنکه نشانیهای روشن در این باره بدانان داده شد، به کفر گرائیدند؟ خدا گروه ستمکاران را هدایت نمیکند» (آل عمران، ۸۶).

موردی سومین، مورد مردی مرموز بنام بنتل بن حارث است که طبق رولیاتی جبرئیل پیامبر را از سوءنیت او برحذر داشته بود[۱]، زیرا وی از محمد نزد منافقین مدینه خبرچینی میکرد. ظاهراً بنتل در حضور جمعی گفته بود که محمد یک گوش بیشتر نیست، زیرا هرچه را که بشنود باور میکند. در پاسخ او این آیه نازل شد که: «از زمره اینانند کسانیکه پیامبر را بیازارند و گویند که او تنها گوشی است. بگو که این گوش بهرحال خیری برای شما است، از آنرو که ایمان آورد به خدا و رحمت آورد برای مؤمنان. اما کسانیکه رسول خدا را آزار میدهند عذابی دردناک خواهند داشت» (توبه، ٦١).

«فرستادگانی از قبیله بنی اسد نزد پیامبر آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا، ما پیش از آنکه کسی را نزدمان فرستی آمده ایم تا بگوییم

که اسلام آورده ایم. و خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود: بر تو منت نهند از آنرو که اسلام آورده اند. بدیشان بگو که بابت مسلمان شدن خویش بر من منت مگذارید، زیرا این خداوند است که بر شما لطف فرموده و شما را به سوی ایمان هدایت کرده است» (حجرات، ۱۷).[1]

«پیمبر به عماربن یاسر گفت: پیش این گروه برو که سخنان ناروا گفتند و بپرس که چه گفته اند؟ اگر انکار کردند بگو که چنین و چنان گفتید، و سخنان آنها را بگفت. عمار برفت و با آنها سخن کرد و به عذرخواهی پیش پیمبر آمدند. ودیعة بن ثابت مهار شتر پیامبر را گرفته بود و میگفت: ای پیمبر خدا، حرف میزدیم و تفریح میکردیم. پس خدای عزوجل این آیه را نازل کرد: اینان به خدا سوگند میخورند تا ترا خرسند کرده باشند، اما خدا و پیامبر او مقامی والاتر از آن دارند که اینان اگر واقعاً ایمان دارند در جلب خرسندی آنان بکوشند» (توبه، ٦٢).[2]

«پیامبر ابوقتاده را به غزای دره اضم فرستاد و خونریزی بسیار شد. چون پیش او بازگشتند و ماجرا را با وی بگفتند، این آیه نازل شد: ای آنانکه ایمان آورده اید، اگر در راه خدا به سفر میروید روشن بین باشید. بدانکس که با شما از در صلح درمیآید نگوئید که تو ایمان نیاورده ای برای اینکه به نعمتهای (غنائم) این دنیا دست یابید، در صورتیکه نزد خداوند غنائم بسیار فراوانتری وجود دارد. این کاری است که پیش از این نیز میکردید، ولی خداوند شما را به راه راست هدایت فرمود تا روش بین باشید» (نساء، ۹۴).[3]

....

در سال دهم هجری، چند ماه پیش از درگذشت محمد، دیداری در مدینه میان پیامبر با مسیحیان نستوری که از نجران یمن آمده بودند روی داد. نستوریان فرقه ای از مسیحیان بودند که بعلت اختلاف نظر با ارتدکس های بیزانس از امپراتوری رم طرد شده و به ایران پناه

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۱۷.
۲ ــ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۳۸.
۳ ــ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱٦۸.

www.kavehroom.com

جسته بودند، و به همین جهت مورد تأیید ایران بودند، و وقتی هم کـه یمن بصورت مستعمره ساسـانیان در آمـد، شـعبه ای از آنـان در آن سرزمین مستقر شدند. در این ملاقات رسمی که در چهارم شوال سـال دهم (۱۵ ژانویه ٦۳۱) در مدینه روی داد، اسقف نستوری که جامه ای فاخر بر تن و صلیبی طلایی بر گردن داشـت (کـه وقـایع نگـاران از سنگینی آن یاد کرده اند) در بحث مذهبی شکست خـورد و احتمـالاً چاره ای هم جز این نداشت، ولی مجبور به ترک آیین خود نشد و فقـط توافق شد که در برابر حمایت مسـلمانان از مسـیحیان نجـران اینـان سالانه خراج سنگینی بپردازند. این ماجرا در آیه هایی چند از سوره آل عمران منعکس شده است:

«حقیقت در نزد خداوند در مورد عیسی همان بود که در مـورد آدم نیز بود، یعنی اینکه خداوند او را از خاک بساخت، پس بدو فرمـان داد که: باش، و شد. حق از پروردگار تو میآید، ولی از جمله شـکاکان مباش. اگر کسانی، پس از همهٔ آن دانشی که بتو اعطا شـد، بـاز بـه خلافگویی تو پردازند، بدانان بگو: بیایید، و پسران خودمان و همسـران خودمان را نیز در جمع ما و شما گرد یکدیگر بخوانیم تا درین باره بـه گفتگو پردازیم، اما پیش از آن لعنت خدا را بر دروغگویان بطلبیم... و بگو: ای اهل کتاب، به این سخن مشترک میان ما و شما روی آوریـد که ما هر دو پرستندگان خداییم و برای او شریکی نمیشناسیم و جـز او خداوندی برای خویش قائل نیستیم» (آل عمران، ۵۹-٦۴).

در امضای این توافق نامه فاطمـه و علـی و حسـن و حسـین فرزندان آنان، چنانکه در آیهٔ آل عمران آمده است، حضور داشتند، و در اشاره بدین امر بود که برای نخستین بار اصطلاح «اهل بیت» در قـرآن در مورد آنها بکار رفت: «همانا که خداوند خواهد پلیدیها را از شـما اهل البیت بزداید و شما را با پاکی پاکان پاک کند» (احزاب، ۳۳).[۱]

---

۱ ـ Louis Massignon در La « muhallaba » de Médine et l'hyperdulie de Fatima، پاریس، ۱۹۴۴، ص ۱۲۷. در مجموعه Opera minor این محقق نـیز (ج۱، ص ۵۵۰-۵۷۲) بررسی مبسوطی به همین موضوع اختصاص یافته است.

www.kavehroom.com

قرآن و یهودیان

نمونه گویایی را در این باره که آیه های دوران مدنی قرآن بیش از آنکه بیانگر قوانینی ثابت و همیشگی باشند در ارتباط با وقایع جاری و متغیر همان دوران وضع شده اند، در آیاتی که در این دوران در باره یهودیان و مسیحیان آمده اند میتوان یافت:

در همه دوران مکه، نظر آیات قرآنی در خط عقاید توحیدی یهودیان و مسیحیان و در همه موارد مؤید آنهاست. در سال اول مدینه همین نزدیکی برقرار میماند، که آیه های متعددی (بقره، ۳۸-۴۱؛ نساء،۵۰؛ تغابن، ۱-۸) بازتاب آنند. ولی از سال دوم، و دقیقاً در آستانه جنگ بدر، نخستین نشانه های اصطکاک میان مسلمانان و یهودیان پدیدار میشود، در صورتیکه مسیحیان همچنان مورد تأیید و حتی ستایش باقی میمانند. اشارات انتقادی مبهمی به یهودیان، تدریجاً در آیه ها راه مییابد (نساء، ۴۸؛ مائده، ٦٢ و ٦٣؛ منافقون، ۲۱ و ۲۲ و آیه های متعددی از سوره بقره). یهودان به رباخواری برخلاف قانون تورات (نساء، ۱۵۹-۱٦۱) و به دستکاری در کتاب آسمانی خود از طریق حذف برخی از قسمتهای آن (بقره،۷۰-۷۵؛ نساء، ٤٦-۴۸) متهم میشوند و بابت خطاهای گذشته خود مورد نکوهش قرار میگیرند (بقره، ۸۷-۹۳؛ آل عمران، ۱۷۷-۱۸۴). روزه یوم کیپور مسلمانان تبدیل به روزه ماه رمضان میشود و مکه نیز جای بیت المقدس را بعنوان قبله میگیرد (بقره، ۱۳٦-۱۴۲؛ ۱۴۷-۱۵۲).

بدنبال اینها، مرحله رویارویی عملی و گاه خونین مسلمانان با یهودیان فرا میرسد. بنوقینقاع سرکوب و از مدینه اخراج میشوند و کلیه اموالشان به غنیمت گرفته میشود. اندکی بعد افراد قبیله بنونضیر در شرایط مشابهی وادار به ترک مدینه و تسلیم همه اموال و مستغلات خود میشوند و بناچار به خیبر، پایگاه مستحکم خود پناه میبرند. جدایی نهایی مسلمانان و یهودیان با سرکوبگری خونین بنوقریظه به نقطه اوج خود میرسد. این بار همه ۹۰۰ مرد این قبیله در کنار گودالی که بهمین منظور حفر میشود در طول یکروز گردن

www.kavehroom.com

زده میشوند و زنان و اطفالشان به اسارت گرفتـــه میشـــوند و کلیـــه اموالشان به بیت المال میرود. در ســـال هفتـــم هجـــری نـــیز آخریـــن پناهگاه یهودیان، دژ خیبر، که غنائم آن پیشاپیش در سوره فتح بـــه همراهان محمد در حدیبیه وعده داده شده اســـت، توســـط مســـلمانان تصرف میشود.

سیر تحول روابط مسلمانان و مسیحیان نیز در ابعادی محدودتر به همین روال میگذرد. در آغاز اینان مانند یهودیان بعنوان اهل کتاب مورد ستایش قرار میگیرند (بقره، ۵۹؛ مائده، ۸۵-۸۸؛ حدیـــد، ۲۷)، ولی بعد حسابشان از یکدیگر جدا گذاشته میشود و آیاتی به ذم یـــهود و تجلیل از نصاری اختصاص مییابند (آل عمران، ۷۵). با این همـــه، تدریجاً ترسایان نیز مورد حمله قرار میگیرند (مائده، ۷۳؛ توبـه، ۳۱-۳۵) و سرانجام هر دو گروه بعنوان دشمنان مسلمانان در کنار یکدیگـــر گذاشته میشوند (بقره،۱۲۰؛ مائده، ۵۱ و ۵۲). در صفحات آینـــده در باره همه این موارد توضیحات مبسوط تر خواهید خواند.

....

در سالهای زندگی و پیامبری محمد، یهودیان تقریبـــاً در همـــه شهرها و در مراکز کشاورزی عربستان پراکنـــده بودنـــد، ولـــی یـــثرب (مدینه) گذشته از دو قبیله بزرگ عرب اوس و خزرج از دیرگاه مســـکن اصلی این یهودیان بود. دو مرکز مهم دیگر یهودیان شـــمالی فـــدک و خیبر هر دو در نزدیکی یثرب قرار داشتند، ولی جامعه یـــهودی بـــزرگ دیگری نیز که احتمالاً در قرن دوم مسیحی بدنبال سرکوبی یـــهودیان در اورشلیم توسط لژیونهای رومی، به یمن مهاجرت کرده بودند و در زمان تصرف این سرزمین از جانب ایران نیز همچنان در آنجا مـــانده بودنـــد، در بخش جنوبی شبه جزیره عربستان زندگی میکردند. شماره یـــهودیان یثرب هشت تا ده هزار نفر یعنی تقریباً نیمی از تمام جمعیت این شـــهر بود. این یهودیان عمدتاً به سه قبیله بنوقینقاع، بنونضیر و بنوقریظـــه تقسیم میشدند که کار اصلی اولی بـــازرگـــانی و بخصـــوص زرگـــری و طلاکاری بود، کار اصلی دومی مستغلات و زمینداری، و کـــار اصلـــی سومی صرافی. وقتیکه دو قبیله اوس و خزرج از جنوب عربســـتان بـــه

www.kavehroom.com

یثرب آمدند، مدتی بود که این سه قبیله یهودی در این شهر مستقر بودند، و چون جای اظهار وجودی برای تازه واردان باقی نمانده بود، بسیاری از اینها خود را در حمایت آنان قرار دادند و احتمالاً شماری از ایشان نیز آیین یهودی را پذیرفتند.

محمد در هنگامی که آماده مهاجرت از مکه به یثرب میشد، ظاهراً روی پشتیبانی کامل این پیروان آیین توحیدی که اسلام خود را وابسته بدان میدانست حساب میکرد و انتظار داشت که او و پیروانش با یهودیان جبهه مشترکی علیه شرک قریشیان و دیگر اعراب شبه جزیره تشکیل دهند. در تمام سالهای مکه، محمد در مواعظ خود از ایمان خویش به خدای ابراهیم و موسی و از پیوستگی آیین اسلام با دو آیین توحیدی پیشین سخن گفته بود و در همین راستا شماری از سنتهای مذهبی یهود از قبیل نیایش بسوی بیت المقدس و روزه بزرگ یوم کیپور (دهم ماه تشرین، روز عاشورا در اصطلاح عربی و آرامی) و نماز نیمروز نیز جزو سنتهای مسلمان قرار گرفته بود. همچنین انتخاب روز جمعه به عنوان روز مقدس هفته ظاهراً بدین جهت بود که یهودیان این روز را به آماده کردن خود برای تعطیل سراسری روز شنبه اختصاص داده بودند و عملاً جمعه روز اصلی هفته بشمار میآمد[1]. همچنین در مورد مقررات حرام و حلال خوراکی ها در سطحی کلی (نجاست خوک و خون و مردار و حیوانی که بنام یکی از بت ها قربانی شده باشد) قوانین مذهبی یهودیان پذیرفته شده بود[2].

آیه های متعددی از سوره های مکی که در آنها تقریباً پا به پای تورات در ستایش بنی اسرائیل سخن رفته است بازتابهایی از این دورانند: «ما بنی اسرائیل را کتاب آسمانی و حکم و نبوت عطا کردیم و رزق پاکیزه بدانان فرستادیم و بر همه جهانیان برتریشان دادیم» (جاثیه، ۱۶)؛ «و مکان دادیم بنی اسرائیل را در جایگاهی راستین، و

---

۱ ــ I. Goldziher، سخنرانی در «کنگره بین المللی اسلام شناسان» پاریس، سال ۱۹۰۱: «تأثیر آئین مزدائی در اسلام». متن این سخنرانی با عنوان Parsism in Islam در بمبئی چاپ شده است.

۲ ــ Maxime Rodinson در کتاب Mahomet، چاپ سال ۱۹۹۴، ص ۱۹۱.

www.kavehroom.com

روزی پاکیزه نصیبشان کردیم، و اینان با ما به نافرمانی برنخاستند تا آنکه آنها را دانش آمد[1]. همانا که پروردگار تو در روز رستاخیز در باره آنچه در آن اختلاف کردند میان آنان داوری خواهد کرد» (یونس، ۹۳). «و موسی به قوم خویش گفت: نعمتهایی را که خداوند نصیب شما کرد بیاد آورید، هنگامیکه شما را از آل فرعون رهانید که با شما به سختی رفتار میکردند، پسرانتان را میکشتند و زنانتان را زنده میگذاشتند، و این آزمایشی بزرگ برای شما از جانب پروردگارتان بود» (ابراهیم، ٦). «ای بنی اسرائیل، ما شما را از دشمنانتان رهانیدیم و در جانب راست کوه طور با شما وعده دیدار دادیم، و برایتان از آسمان «من وسلوی» فرستادیم و گفتیم که از این رزق حلالی که به شما دادیم بخورید بشرط آنکه سرکشی نکنید» (طه،۸۰). «و خواستیم که بر آنهایی که مستضعف شناخته میشدند منت نهیم و بدانان پیشوایی دهیم و میراث برانشان کنیم و در روی زمین فرمانروائیشان دهیم و به فرعون و هامان و لشکریان آنان آنچه را که از آن بیم داشتند بنمایانیم» (قصص، ۵ و ٦). «و بنی اسرائیل را از عذاب حقارت آمیزشان و از فرعون گردنفراز که از جمله فزونی جویان بود رهانیدیم و آنها را به خواست خودمان از میان جمله اقوام جهان برگزیدیم» (دخان،۳۰-۳۲). «بیاد بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: از یاد نبرید نعمت خدا را بر شما، وقتیکه از میان شما پیغمبرانی را برانگیخت و پادشاهانی را برانگیخت، و بر شما آنچه را ارزانی داشت که به هیچکس دیگر از جهانیان اعطا نکرده بود» (مائده،۲۰). «و ما بدان قومی که مستضعف بشمار میآمدند خاورها و باخترهای زمین را به میراث دادیم و در آنها برکت نهادیم و بدینسان وعده بسیار نیکوی خداوندت به بنی اسرائیل تحقق یافت، از آنرو که اینان شکیبایی پیشه کردند، و در این راه آنچه را که فرعون و قوم او میساختند و برمیافراشتند ویران کردیم» (اعراف، ۱۳۷). «ما شما را

---

۱ ـ متن این جمله در خود قرآن چنین آمده است: «... فما اختلفوا حتی جاء هم العلم».

www.kavehroom.com

از آل فرعون رهانیدیم که بر شما عذابهای سخت روا میداشتند. آنگاه در مدت سی شب پیمانی با موسی بستیم و این مدت را ده روز دیگر نیز تمدید کردیم چنانکه میقات پروردگارش به چهل شب رسید» (اعراف،۱۴۰ و ۱۴۱).

در نخستین هفته ها و ماههای دوران مدینه، این ابراز همه جانبه حسن نیت ادامه یافت: «ای بنی اسرائیل، نعمتهایی را که به شما ارزانی داشتم به یاد داشته باشید. به پیمانی که با من بستید وفادار بمانید، من نیز به پیمانی که با شما بستم وفادار خواهم ماند» (بقره،۴۰). «ای بنی اسرائیل، بیاد آورید نعمتهایی را که به شما ارزانی داشتم و شما را بر همه جهانیان برتری دادم» (بقره، ۴۷)؛ «برای یهودان و نصاری و صابئین که به خدا و به روز بازپسین ایمان دارند و به راه نیک میروند، پاداشی شایسته در نزد پروردگارشان است. نه جای بیمی برایشان است و نه اندوهی بر آنان روی آورد» (بقره، ٦٢). «هنگامیکه با شما پیمان بستیم و کوه طور را بر فراز شما برافراشتیم گفتیم: به قانونی که به شما دادیم پایدار بمانید و محتوای آنرا در خاطر بسپارید تا از پرهیزکاران باشید» (بقره، ٦٣). «ای بنی اسرائیل، نعمت هایی را که به شما دادم به خاطر داشته باشید و بیاد بیاورید که شما را به همه جهانیان برتر نهادم» (بقره، ۱۲۲).

با اینهمه، یهودیان یثرب در مجموع آنطور که محمد انتظار داشت به حسن نیت او پاسخ ندادند، و به تذکر طبری، وقتیکه دیدند او عرب است و یهودی نیست، اصولاً گفته هایش را باور نکردند. پژوهشگر فرانسوی، ماکسیم رودنسون، در ارزیابی این واقعیت متذکر میشود که ضربتهای پیاپی و مرگباری که در قرون پیش از آن بدین قوم وارد آمده بود ناسازگاری و انعطاف ناپذیری چنان شدیدی را همراه با سوءظن نسبت به همه غیریهودیان در نزد آنها بوجود آورده بود که باعث میشد جز پذیرش نهایی و کامل آیین یهود را در این مورد قبول نداشته باشند، در صورتیکه منطقاً میبایست از همزیستی با کسانی که عقیده توحیدی آنانرا پذیرا بودند، بیشتر از همزیستی با آنانی که

www.kavehroom.com

اصلاً با اندیشه توحیدی بیگانه بودند احساس رضایت کنند[1].

در اولین ماه های استقرار مسلمانان در مدینه، میان محمد و رؤسای سه قبیله یهود موافقتنامه ای تنظیم شد که متن آن در سیره ابن اسحاق نقل شده است. بموجب اولین ماده این توافقنامه پنجاه ماده ای که میتوان آنرا نخستین سنگ بنای حکومت آینده اسلامی دانست و در قرآن نیز بدان اشاره شده است (بقره، ۸۴)، مسلمانان مهاجر و مسلمانان آینده خود یثرب و دیگر کسانی که بدانها بپیوندند، با جامعه یهودیان این شهر یک «امت» واحد و مجزا از دیگران تشکیل میدهند. در ماده ای دیگر مسلمانان متعهد شده اند که از یهودیانی که با آنان همراهی میکنند، تا زمانی که در مورد مسلمین اقدام ناروایی نکرده یا علیه آنها به دشمنانشان یاری نداده باشند با همه امکانات خود کمک و پشتیبانی کنند. در دو ماده دیگر تصریح شده است که در صورتیکه یهودیان و مسلمانان در کنار همدیگر بجنگند هریک از طرفین میباید سهم خود را از هزینه های مشترک بپردازند، یعنی یهودیان هزینه خود و مسلمانان هزینه خود را تقبل کنند و در صورتی هم که یکی از آنها به تنهایی مورد حمله قرار گیرد، طرف دیگر بدو کمک مالی کند.

با استناد بدین قرارداد، در ماههای بعد از جنگ بدر که خطر محاصره مدینه از جانب نیروهای قریش و حمله سپاه مکه به مدینه در میان بود، محمد به منظور بسیج نظامی مسلمانان از جوامع مسلمان و یهودی مدینه کمک مالی خواست، ولی یهودیان از دادن کمک بلاعوض سر باز زدند و در عوض گفتند که حاضرند با گرفتن بهره پول مورد نیاز محمد را بدو وام دهند. محمد در آن موقع بیاد آورد که در تورات وام دادن به یهودی در برابر گرفتن بهره منع شده است: «اگر نقدی به فقیری از قوم من که همسایه ات باشد قرض بدهی مثل رباخوار با او رفتار مکن و هیچ سودی بر او مگذار» (سفر خروج، باب بیست و دوم، ۲۵)، و در نظر او با توجه به اشتراک عقیده توحیدی و

---

۱ ــ M. Rodinson در کتاب Mahomet، ص ۱۹۲.

www.kavehroom.com

توافقنامه امضا شده، میبایست در این مورد یهودیان و مسلمانان مشمول مقررات واحدی قرار گیرند. این مسئله نزول خواری بصورت نخستین مسئله مورد اختلاف جدی محمد و جامعه یهودی مدینه در آمد و خودداری یهودیان از شرکت بیقید و شرط در مبارزه مشترک علیه مشرکان این احساس را در وی پدید آورد که یهودیان تنها بظاهر با مسلمانان اظهار دوستی میکنند ولی در باطن منافقینی بیش نیستند. آیه های مربوط به منع رباخواری یادگار همین دوران است: «در باره آنهایی که به شنیدن سخنان دروغ خو گرفته اند و آن دیگرانی که به خوردن مال ربا عادت دارند، یا میانشان داوری مکن، یا از آنها روی بگردان. ولی چگونه ممکن است اینان ترا به داوری برگزینند، زیرا خودشان تورات را دارند که در آن داوری خداوند نهفته است، و با اینهمه از آن روی بگردانیده اند. میان اینان و مؤمنان (مسلمانان) هیچ وجه اشتراکی وجود ندارد».

بنا به بررسی های نولدکه قانون منع ربا در اسلام در ارتباط با همین شرایط وضع شد. بموجب آیه ۲۷۵ سوره بقره نه تنها رباخواری، بلکه وام دادن با هر نوع بهره و هرگونه فعل و انفعالی که چنین نتیجه ای را در پی داشته باشد اکیداً منع شده است، و در عوض وامی که صورت شرکت در سود و زیان را داشته باشد مجاز شناخته شده است. آیه های ١٦٠ و ١٦١ سوره نساء و ٦٠ تا ٦۴ سوره مائده که هر دو سوره های مدنی هستند در این مورد اختصاصاً به یهودیان مربوط میشوند. در سوره نساء آمده است که «بسیاری از خوراکی هایی را که پیش از آن بر یهودیان مجاز بود برای آنان حرام کردیم، زیرا اینان دست به رباخواری زدند که بر آنان منع شده بود و از این راه مال کسان را به ناحق خوردند» (نساء، ١٦٠). و در سوره مائده عتاب شده است که «بسیاری از یهودیان را بینی که به گناه روی میآورند و سودهای نامشروع میجویند... برای چه خداپرستان و حکیمانشان آنانرا از گناه کردن از طریق گفتار یا از طریق رباخواری منع نمیکنند؟» (مائده، ٦٣).

با اینهمه هنوز محمد نمیخواهد رشته نزدیکی با یهودیان را

www.kavehroom.com

بکلی گسسته باشد. آیاتی از سوره بقره که از عتاب خیرخواهانه نشان دارند یادگار این دورانند: «ای بنی اسرائیل، بدانچه (بر محمد) نازل کرده ام و تأییدی بر آن احکامی است که پیش از این بر خود شما فرستاده شده بود ایمان داشته باشید، و از اولین کسانی نباشید که منکر آنند. آیات مرا به بهای اندک نفروشید» (بقره، ۴۱). «حق را به باطل مپوشانید و آنرا کتمان نیز مکنید. آیا میباید مردم را به نیکی بخوانید ولی خودتان آنرا از یاد ببرید و حال آنکه کتاب آسمانی را میخوانید؟» (بقره، ۴۴). «ما با شما (بنی اسرائیل) پیمانی بستیم که بموجب آن میبایست خون یکدیگر را نریزید و همدیگر را از خانه هایتان بیرون نکنید، و شما این پیمان را پذیرفتید، چنانکه خود بدان گواهید. با اینهمه اکنون یکدیگر را میکشید و برخی را نیز از خانه هایشان بیرون میرانید، و برای آزار رساندن بدانان با یکدیگر سازش میکنید. آیا به بخشی از کتاب خدا باور دارید ولی به بخش دیگر آن ناباورید؟» (بقره، ۸۴ و ۸۵). «هر بار که پیغمبری بر شما آمد که گفتارش مورد پسندتان نبود نسبت بدو سرکشی کردید. گروهی از این پیامبران را دروغگو دانستید و گروهی دیگر از آنانرا کشتید» (بقره، ۸۷). «هر هنگام که کتابی از جانب خداوند آمد که در آن محتوای کتابهای پیشین مورد تأکید قرار گرفته بود از پذیرفتن آن سر باز زدید، در حالیکه پیش از آن خود شما خواستار پیروزی حق بر کفر شده بودید... چه زشت است آنچه روح خود را بدان فروخته اید و نخواسته اید بپذیرید که خداوند فضیلت خویش را بر هر کس از بندگانش که خواسته باشد نازل میکند. شما از این راه غضبی بر غضبی از جانب خداوند بر خود خریده اید و خویش را مستحق عذاب حقیرانه کافران کرده اید» (بقره، ۸۹ و ۹۰). و نیز این آیات سوره مائده: «آن کسانی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند از جانب داود و عیسی بن مریم لعنت شدند از آنرو که به عصیان روی آوردند و از راه حق بیرون رفتند، میان خود نهی از منکر نکردند و چه زشت بود آنچه کردند. بسیاری از ایشان را خواهی دید که با کافران دست دوستی داده اند، آنسان که سنگینی گناه ایشان خشم خداوند را بر آنان

برانگیخت و برایشان عذابی مقرر شد که جاودانه در بند آن خواهند بود» (مائده، ۷۸-۸۰).

ولی روش مزورانه و دوپهلوی یهودیان مدینه اندک اندک محمد را واقعاً به خشم آورد، بخصوص وقتیکه هیچیک از آنها داوطلب شرکت در جنگ بدر نشدند. بنا به اصطلاح معروف این قطره آبی بود که جام را لبریز کرد. به ارزیابی Richard Bell محقق سرشناس دانمارکی در دائرة المعارف اسلام، در این موقع بود که روزه ماه رمضان، ماهی که جنگ بدر در آن روی داده بود، برای مسلمانان وضع شد، و روزه عاشورا که همزمان با یوم کیپور یهودیان بود از صورت فریضه بیرون آمد.

همراه با تیرگی روزافزون روابط مسلمانان مدینه، لحن آیات قرآنی در مورد یهودیان نیز تغییر کرد:

«ای پیامبر، توجه به کردار آنانکه بسوی کفر میشتابند اندوهگینت نکند، چه آن کسانی که به زبان میگویند ایمان آورده ایم ولی در دل خویش بی ایمانند، چه یهودان که برحسب طبیعت خود گوش به دروغ دارند، و چه آنهایی که گوش به سخن کسانی میدهند که از جانب تو به سوی ایشان فرستاده نشده اند... تو بهر حال نمیتوانی علیرغم خواست خداوند از کسانی حمایت کنی که خدا خود آنها را به عصیان میانگیزد، زیرا که نمیخواهد دلهایشان پاک شود. اینان محکوم بدانند که در دنیا ذلیل باشند و در زندگی آخرت نیز به کیفری سخت گرفتار آیند» (مائده، ۴۱). «بدین یهودان بگو: اگر به راستی بر این باورید که در جهان دیگر جای شما بصورت قوم برگزیده در کنار خداوند خواهد بود، در اینصورت میباید خواستار مرگی هرچه زودتر باشید. ولی اینان چنین آرزویی را ندارند، زیرا بر ناچیزی توشه ای که برای این راه فراهم آورده اند آگاهند، و بناچار تو آنانرا به زندگی حریص تر از همه مردم دیگر خواهی یافت. اینان هرکدام همچون کسانی از مشرکان آرزوی عمر هزار ساله دارند، ولی چنین عمر دراز نیز آنها را از عذاب محتوم نمیرهاند، زیرا خداوند بدانچه میکنند نیک آگاه است» (بقره، ۹۴-۹۶). شمار آیه هایی که در سالهای

www.kavehroom.com

مدینه در قرآن به یهودیان اختصاص یافته به ۷۷ بالغ میشود، که یکی از جالبترین آنها آیه شصت و پنج سوره بقـره اسـت، کـه بموجـب آن گروهی از یهودیان به فرمان خداوند تبدیل به بوزینه شده اند.

یکی از بازتابهای این جدایی قاطع مسلمانان و یهودیان، تغییـر قبله مسلمین از بیت المقدس به مکه بود، که یهودیان آنرا با مخالفتی آمیخته با استهزا مورد سئوال قرار دادند، و بهمین جهت در دو آیـه از سوره بقره در پاسخ آنان گفته شد: «سفیهان گویند که چـه چـیز آنـان (مسلمانان) را واداشته است تا قبله ای را که بسوی آن نماز میـآوردند تغییر دهند؟ بگو که شرق و غرب مال خداوند اسـت و او هـر کـه را خواهد به راه راست هدایت کند. ما شما را امتی میانه رو گردانیدیم تا داورانی بر مردم باشید و پیامبر داورانی بـر شـما، و قبلـه ای را کـه بسوی آن نماز میآوردید تنها برای این وضع کرده بودیـم کـه پسیروان صادق پیامبر را از آنهایی که راه خود را برمیگردانند تشخیص دهیم» (بقره، ۱۴۲ و ۱۴۳). بعدا در همین سوره بقره در باره یـهودیان گفتـه شد که: «یهودیان آنچه را که شیاطین در باره حکومت سلیمان بدانـان گفته بودند پذیرفته بودند. همانا که سلیمان کافر نبود، امـا شـیاطین کافر بودند. اینان به مردمان فن جادوگری میآموختند، و نیز آنچـه را که در بابل به هاروت و ماروت آشکار شده بود» (بقره، ۱۰۳)[۱]. «هـر بار که اینان پیمانی می بندند، کسانی از آنها بلکه بیشترشان از اجرای آن سر باز میزنند، زیرا که بدان ایمان ندارند» (بقره،۱۰۰). «آنهائیکه آنچه را خدا در کتاب برایشان فرستاد کتمان کنند و آنـرا بـه بـهایی اندک بفروشند، در امعاء و احشاء خود جز آتش نخواهند بلعید، و خدا

---

۱ ـ D. Masson، در حواشی ترجمه فرانسوی او از قرآن، ص ۷۸۷. در باره افسانه هاروت و ماروت و انتقال آن از متون اوستائی به قرآن، به بررسیهای زیر نیز مراجعـه شود:

J. Darmesteter : Haurvatât et Amertât : essai sur la mythologie de l'Avesta, Paris, 1875 ; Jean de Menasce : Une légende iranienne dans l'angélologie judéo-musulmane à propos de Harut et Marut, Etudes Asiatiques, I, 1947.

www.kavehroom.com

در روز قیامت با آنان سخنی نخواهد گفت و پاکشان نخواهد ساخت و عذابی الیم بدانان خواهد چشاند... زیرا که خدا کتاب را به حق نازل کرد و آنهانیکه در مورد کتاب اختلاف میکنند از حقیقت دوری میگزینند» (بقره، ۱۷۴-۱۷۶).

در سوره های بعدی، آیه های متعدد دیگری را در همین راستای نکوهش یهودیان میتوان یافت:

«کسانی از اهل کتاب (مسّیحیان) قنطاری را کـه بدانان سپرده ای آسان به تو باز خواهند داد و کسانی دیگر (یهودیان) حتی دیناری را که بدانان بامانت داده باشی جز با جد و اصرار به تو مسترد نخواهند داشت، و این از آنروست که گویند این امیین راهی برای ناگزیر کردن ما ندارند. اینان به خدا دروغ میبندند در حالیکه به واقعیت امر آگاهند» (آل عمران، ۷۵). «بگو: ای اهل کتاب، چگونه به کفر روی میآورید و حال آنکه آیات خدا بر شما خوانده میشوند و رسول او نیز در میان شما است؟» (آل عمران، ۱۰۱). «وقتیکه خداوند با آنان میثاق بست و تورات را بدیشان فرستاد، بدانان گفت که محتوای آنرا با مردمان در میان گذارید و کتمانش مکنید، ولی ایشان آنرا بر پشت سر افکندند و به بهای اندک فروختند، و چه ناپسند سودایی کردند!» (آل عمران، ۱۸۷). «یهودیان میثاق خود را با ما شکستند و آیات خدا را منکر شدند و پیمبران خود را به ناحق کشتند و گفتند که دلهای ما بسته مانده اند. خدا بر دلهایشان بسبب کفر آنها مهر نهاد، چنانکه جز شماری اندک از آنان از ایمان آوردگان نیستند» (نساء، ۱۵۵). «یهودیان پیمانی را که با ما داشتند گسستند و ما آنها را لعنت کردیم و دلهایشان را سخت گردانیدیم. آنها کلام ما را تحریف کردند و بخشی از آنچه را که به ایشان تذکر داده شده بود به فراموشی سپردند، و ما نیز تا روز قیامت میان آنان دشمنی و کینه برانگیختیم. و زود باشد که خدا بر آنچه کرده اند آگاهیشان دهد» (مائده، ۱۳). «آنچه از خداوند تو بر تو (محمد) نازل شد، بیگمان بسیاری از یهودیان را به ناباوری و سرکشی برمیانگیزد، زیرا ما میان ایشان تا روز قیامت دشمنی و کینه برانگیختیم، و هرگاه آتشی را

www.kavehroom.com

برای جنگ بیفروزند خدا آنرا در روی زمین فرونشاند، زیــرا کــه خــدا مفسدین را دوست نمیدارد» (مائده، ٦۴). «برای آنان داستان آنکــس را که ما آیات خویش را بر او عطا کرده بودیم حکایت کن که از آنــها روی برگردانید و به راه شیطان رفت و در جمع گمراهان در آمــد. اگــر میخواستیم او را ببرکت همین آیات بالا میبردیم، لیکن او ســخت بــه سوی زمین گرایید و از هواها و هوسهای خود پیروی کرد. حال او حــال سگی بود که اگر به سویش حمله آوری عوعو کنــد و اگــر آســوده اش گذاری باز عوعو کند، و این درست وصف آن قومی است که آیات مــا را تکذیب میکنند (اعراف، ١٧٦)[1]. «... اینان دلهایی دارند که چیزی درنمی یابند و چشمهایی دارند که چیزی نمی بینند و گوشهایی دارنــد که چیزی نمیشنوند. همانند چهارپایانند، بلکه از آنها نیز ناآگــاهترند» (اعراف، ١٧٩). «یهودیان گفتند دست خداونــد بســته اســت. دســت خودشان بسته باد، و از بابت این سخنان لعنت بر ایشان باد! زیــرا کــه دست خدا باز است و به هر کس که خواهد نفقت کند. بسیاری از اینــان را بینی که در رفتن به سوی گناه و ستم و خوردن ســود حــرام شــتاب میورزند. چه زشت است آنچه میکنند! چرا خداشناسان و فقیهان آنــان ایشانرا از نارواگفتن و از رباخوردن برحذر نمیدارنــد؟» (مــائده، ٦٢ و ٦٣). «با بنی اسرائیل عهدی بستیم و برایشان پیــامبرانی فرســتادیم. ولی هر بار که پیمبری بسوی آنان آمد و چیزی گفت که با خواستشــان مغایر بود، برخی از این پیمبران رابه دروغگویی متهم کردند و برخــی دیگر را کشتند. پنداشتند که این کارشان زیانی بــرای آنــان نخواهــد داشت، اما کور و کر شدند. سپس خداوند از گناهشان در گذشت، امــا بسیاری از آنان دوباره خود را به کوری و کری افکندند» (مــائده، ٧٠ و ٧١). «مثال اینها که تورات برایشان فرود آمد اما آنــرا برنداشــتند، مثال الاغی است که کتابهایی را بر پشت کشد و نداند کــه چیســتند» (جمعه، ۵).

* * *

---

١ ــ اشاره به یکی از یهودان مدینه است که هویت او مشخص نشده است.

www.kavehroom.com

بازتاب عملی این اصطکاکها در بازگشت از جنگ بدر در سال سوم هجری آغاز شد، و آنچه اختلاف را بصورت حاد درآورد شوخی ناشیانه یک زرگر یهودی از قبیله بنوقینقاع در مورد یک زن عرب بدوی بود که به اسلام گرائیده بود و به همسری یکی از مسلمانان مدینه درآمده بود. مشاهده این زن که با حجاب به بازار آمده بود باعث تمسخر گروهی از جوانان یهودی شد، و یکی از آنان که دکان زرگری داشت از روی شیطنت دامن این زن را هنگامی که در آستانه دکانی نشسته بود تا کالای خود را بفروشد از پشت به دیوار گره زد، بطوریکه وقت برخاستن زن نیمی از اندامش برهنه در معرض دیدار عابران قرار گرفت. این واقعه یک سلسله واکنشهای سخت بدنبال آورد که با توجه به آنها محمد تصمیم گرفت از یهودان قبیله بنوقینقاع بصورت اتمام حجت تسلیم بیقید و شرط آنها را به مسلمانان خواستار شود. افراد قبیله این اتمام حجت را نپذیرفتند و به بنای مستحکمی که در اختیار داشتند و عملاً کار قلعه ای را میکرد پناه بردند، در انتظار اینکه دیگر یهودیان و یاران غیریهودیشان به کمک آنان بیایند، ولی بعد از پانزده روز محاصره، با نرسیدن کمک ناچار به تسلیم شدند. محمد احتمالاً تصمیم به کشتن مردان قبیله را داشت تا درسی به دیگران داده باشد، اما ابن ابی از رهبران عرب مدینه به جانبداری از آنان به وساطتی پرداخت که در عین حال بوی تهدید میداد، و محمد برای احتراز از بالا گرفتن دامنه اختلاف موافقت کرد که کلیه افراد بنوقینقاع مدینه را ترک گویند ولی اموالشان را در آنجا بگذارند.

....

بحران بعدی میان مسلمانان و یهودیان مدینه با قبیله یهودی بنونضیر روی داد. این بار این بحران از اینجا آغاز شد که کسانی که محمد به خواست ابوالبراء یکی از رؤسای قبایل عرب برای آشنا کردن افراد قبیله او با آیین تازه به نزد او فرستاده بود بدست یکی از رقبای ابوالبراء کشته شدند و تنها یکی از آنها جان بدر برد که به عنوان تلافی او نیز دو نفر از افراد قبیله رقیب را کشت. ولی محمد که مایل نبود این واقعه سرآغاز اختلافی میان او و این قبیله شود قبول کرد که

www.kavehroom.com

خونبهای این دو مقتول را از بیت المال مسلمانان پرداخت کند، منتها چون کسانی که مبلغان مسلمان را کشته بودند از دوستان قبیله بنونضیر بودند وی از این قبیله خواست که بابت سهم مسئولیت خود در این ماجرا، پرداخت قسمتی از خونبها را بعهده بگیرند. رؤسای بنونضیر در دادن پاسخ قطعی دست بدست کردند و محمد و همراهانش را در بیرون دروازه محله خود مدتی منتظر گذاشتند. در این فاصله محمد غفلتاً احساس خطر کرد و به همراهانش هشدار داد که تصور میکند بزرگان قبیله مشغول توطئه ای علیه او و یارانش هستند، و بهمین جهت آنها را ترک گفت. بعداً معلوم شد که واقعاً توطئه ای در کار طراحی بوده است که فردی بنام عمروبن کعب فلاخنی را بسوی محمد نشانه گیری کند و او را بکشد.

بدنبال این واقعه محمد از بنونضیر خواست که آنان نیز چون بنوقینقاع مدینه را ترک گویند، و چون موافقت نکردند مسلمانان به دستور پیامبر به بریدن درختان خرمای آنها، یعنی مهمترین منبع ثروت و عایدی این قبیله ملاک و زمیندار پرداختند، و این بسار افراد قبیله بناچار از در تسلیم درآمدند. البته این عمل از جانب بسیاری از خود اعراب نیز مورد اعتراض قرار گرفت، زیرا سنت دیرینه عرب اجازه بریدن هیچ نخلی را نمیداد. ولی در همین موقع نزول آیه ای مشروعیت این اقدام بیسابقه را مورد تأیید قرار داد: «آن درختان خرما که آنها را از ریشه بریدید، همه به اذن خداوند بریده شدند، تا از این راه فاسقین روسیاه شوند» (حشر، ۵). بعد از این واقعه یهودیان بنونضیر خانه های خود را در مدینه ترک کردند و به دژ مستحکم خیبر در خارج این شهر که متعلق بدانان بود و تسخیرناپذیر تلقی میشد پناه بردند، و کلیه اموالشان در مدینه توسط مسلمانان به غنیمت گرفته شد.

از آنهنگام تا سال هفتم هجری برخورد تازه ای میان این قبیله و مسلمانان مدینه روی نداد. ولی در این سال دوباره موضوع خیبر مطرح شد، و چنانکه بسیاری از پژوهشگران تاریخ این دوران اظهار نظر کرده اند، علت طرح آن این بود که به مسلمانانی که از سازش تسلیم آمیز محمد در توافقنامه حدیبیه ناراضی بودند امکان کسب

www.kavehroom.com

غنائم فراوانی داده شود تا موضوع حدیبیه را از یاد ببرند. بدین ترتیب بود که در بازگشت از سفر مکه، تنها در مدت کوتاه پانزده روز پیامبر بسیج جنگی کاملی را برای تصرف خیبر سازمان داد. مجتمع خیبر در ۱۶۰ کیلومتری شمال مدینه سرزمین حاصلخیز و زراعتی شامل نخلستانها و مزارع گندم و حبوبات بود و در عین حال چندین دژ نیرومند نظامی داشت که از دیرباز یهودیان در آنها خواربار و سلاحهای فراوان گرد آورده بودند. با اینوصف، به علت خودداری پیمان شکنانه قبیله عرب غطفان از کمک به یهودیان، همه این قلعه ها یکی پس از دیگری به اشغال مسلمانان درآمدند. در تصرف یکی از مستحکمترین آنها، قلعه القاموس، زن بسیار زیبایی بنام صفیه که همسر کنانة بن الربیع از بزرگان قبیله بنونضیر بود اسیر رزمندگان اسلام شد، و وقتیکه او را به نزد پیامبر آوردند وی بنا به سنت عربی با افکندن ردای خود بر روی او وی را به مالکیت خویش درآورد و به نوشته ابن هشام در همان راه بازگشت به مدینه با او همبستر شد. خود کنانه، طبق روایتی که به تواتر نقل شده است برای نشان دادن محل گنجینه ای که از طرف قبیله در یک خرابه پنهان شده بود توسط زبیربن العوام صحابی خاص پیامبر با آهن گداخته آنقدر زیر شکنجه قرار گرفت تا جان سپرد[۱].

پس از تصرف کامل خیبر واقعه خاصی روی داد که در تواریخ اسلامی کراراً بدان اشاره شده است، بدین ترتیب که در سفره شامی که بعد از این پیروزی گسترده شد، زنی از میان اسیران بنام زینب بن حارثه گوشت پخته شده زهرآگینی را در بشقاب پیامبر گذاشت که وی با توجه به طعم غیرعادی آن آنرا از دهان بیرون انداخت، ولی یکی از صحابه بنام بشربن معرور که تکه دیگری از آنرا خورد در همان شب جان سپرد[۲]. به روایت ابن اسحاق، بعدها، وقتی که محمد به بیماری مهلک خود دچار شد، برای خواهر بشر که به عیادتش آمده بود فاش

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۴۸.

۲ ــ Charles Pellat در: Sur quelques femmes hostiles au Prophète
پاریس، ۱۹۳۶، ص ۵۲.

www.kavehroom.com

کرد که بیماری وی ناشی از عواقب همان مسمومیتی است که بـرادر او را به هلاکت رسانیده بود .

در جریان جنگ خیبر، ساکنان یهودی واحه ای در شمال ایـــن قلعـــه بنام فدک برای آنکه مورد اتهام همدستی با یهودیان بنونضیر قرار نگـــیرند داوطلبانه اظهار اطاعت کردند و مالکیت آبادی خود را به پیامبر دادنـــد. این فدک بعدا توسط ابوبکر از فاطمه بـازگرفتـه شـد و تـا مدتـی دراز مالکیت آن مورد اختلاف دستگاه خلافت و امامت شیعه بود .

ـ آیـاتی از سـوره احـزاب، مشـخصاً مربـوط بـه زد و خـورد پیروزمندانه مسلمانان با یهودان قبیله بنونضیر و تصرف خیبر توســط مسلمیّن است: «و خداوند در دلهای آنان هراس افکند تا شما گروهـــی از ایشان را بکشید و گروهی دیگر را به بندگی بگیرید، و همه سرزمین آنها را، و ساکنانشان را، و اموالشان را و زمینهایی را که پیـــش از آن هرگز بر آنها پا ننهاده بودید، به مالکیت شما داد، زیرا که خدا بر هـــر چیزی توانا است» (احزاب، ٢٦ و ٢٧).

• پیروزی خیبر تحقق وعده ای بود که در حدیبیه در باره نزدیکـــی این پیروزی داده شده بود، هرچند که به عقیده چند تـــن از پژوهشـــگران ابلاغ این آیات با زمان تثبیت این پیروزی همزمان بود: «... خداوند به شما وعده پیروزی نزدیکی را میدهد که در آن غنائم بسیار نصیب شما خواهد شد، و این غنائمی که بدست خواهید آورد جملگـــی از آن شـــما خواهند بود. خدا پایان این کار را نزدیک خواهد کرد تا شـما را از آزار این کسان بدور دارد، و همه اینها آیتی بر مؤمنان باشد کـــه آنـــانرا در رفتن به راه راست یاری دهد» (فتح، ١٩ و٢٠).

....

سومین و آخرین بحران میان مسلمانان و یهودیان مدینـــــه، بـــا قبیله بنوقریظه که بزرگترین و ثروتمندترین قبایل سه گانه یـــهود ایـــن شهر بود روی داد، و این بار بصورت مـــهمترین واقعـــه خونیـــن دوران رسالت پیامبر درآمد. محل سکونت این قبیله بخـــش جنـــوب غربـــی مدینه بود که در جریان محاصره این شهر توسط نیروهـــای قریـــش در جنگ خندق (سال ۵ هجری) از نظر جغرافیایی نزدیکترین موضع را به

www.kavehroom.com

مواضع مهاجمان قریشی داشت و ظاهراً محمد متقاعد شده بـــود کــه افراد این قبیله با استفاده از این موقعیت مناسب بطور عملــی جــانب دشمنان او را گرفته بودند، هرچند که ائتلاف یا اتحادی بصورت رسمی در این مورد امضا نشده بود. بدین جـــهت پـــس از پایـــان محـــاصره و بازگشت ناموفق نیروهای قریش، پیامبر از این قبیلـــه نـــیز مـــانند دو قبیله دیگر بنوقینقاع و بنونضیر خواستار تسلیم بی قید و شرط شـــد. این بار مجددا بزرگان قبیله عرب اوس که متحدان پیامبر بودند به نفع یهودیان به وساطت برخاستند، ولی محمد با این شرط وساطت آنــــانرا پذیرفت که کار به حکمیت رئیس خود قبیله اوس، سعدبن معاذ گذاشته شود، و طبعاً این پیشنهاد از جانب آنان پذیرفته شد. منتـــها واقعیـــت این بود که این سعدبن معاد در جریـــان جنـــگ خنـــدق زخـــم شـــدیدی برداشته بود که چندی بعد باعث هلاکت او شد، و چون بنوقریظـــه را در این حادثه دخیل میدانست نسبت بدانان کینه سختی در دل داشت کـــه بدو امکان داوری بیطرفانه نمیداد. شرح آنچه بعـــدا گذشـــت، در ســـیره ابن هشام به تفصیل نقل شده است. بخشی از گزارشی که در ایـــن بـــاره در «سیره» آمده، چنین است:

«پس از پایان غزوه خندق و بازگشت احـــزاب از گـــرد مدینـــه، پیغمبر به علت عهدشکنی یهود بنی قریظه به جنگ آنان رفت و آنـــها را در حصار گرفت. پس چون مدت محاصره دراز بکشید و ایشان خـــود را هیچ چاره ندیدند، تن در دادند و به حکم سید علیه السلام از قلعـــه فرود آمدند و درها بسپردند. و چون ایشان بیامدند، قوم اوس از انصـــار به خدمت سید (محمد) علیه السلام آمدند و گفتنـــد: یـــا رســـول الله، بنی قریظه دوستان مایند و ایشان را به ما سپار. سید علیه السلام قوم اوس را گفت که اگر من حکمیت در باره بنی قریظه را به یکی از شـــما سپرم شما راضی باشـــید؟ گفتنـــد: بلـــی، یـــا رســـول الله. پـــس ســـید علیه السلام گفت: من حکمیت را به سعدبن معاذ که بزرگ شما اســـت سپردم و آنچنانکه وی حکم کند ما راضی شویم و کـــار بـــدان کنیـــم. ایشان گفتند ما نیز راضی ایم... و چون سعدبن معاذ بیامد و بنشست، مهاجر و انصار گفتند: یا سعد، سید علیه السلام ترا حکم گردانیده بـــر

www.kavehroom.com

بنی قریظه، اکنون تا چه حکم کنی در حق ایشان؟ سعد روی به انصار کرد و گفت: شما در عهد خدای هستید که هرچه من فرمایم در حق ایشان، آنرا بجای آورید؟ گفتند: بلی. بعد از آن روی به پیغمبر علیه السلام کرد و همین پرسش را از او کرد، و سید علیه السلام همین پاسخ را بدو داد. پس وی گفت: حکم من در بنی قریظه آن است که هرچه مردان ایشانند جمله را بکشند، و هرچه زنان و فرزندان ایشانند آنانرا برده گردانند، و مال ایشان را نیز به تمامی میان مسلمانان قسمت کنند. چون وی این سخن بگفت، سید علیه السلام گفت: ای سعد، این حکم که تو در بنی قریظه بکردی چنان است که در بالای هفت آسمان بکرده اند. پس بفرمود تا در بازار مدینه خندقی فرو بردند و جهودان را یکی یک آوردند و گردن بزدند و در آن خندق انداختند، تا ۹۰۰ مرد از ایشان گردن بزدند. و میان آنها زنی بود که یکی از محاصره کنندگان مسلمان قبیله را با سنگی که از فلاخن پرتاب کرده بود کشته بود. در جریان کشتار، این زن با عایشه مشغول صحبت بود و غالباً به صدای بلند میخندید، تا وقتیکه او را احضار کردند. خود عایشه در این مورد میگوید: از او پرسیدم با تو چه کار دارند؟ خندید و گفت میخواهند سرم را ببرند. پرسیدم: چرا؟ گفت: برای اینکه من هم یکی از آنها را کشته ام. آنگاه خداحافظی کرد و رفت و سرش را بریدند. بخدا قسم که هیچوقت چهره آرام او را در لحظاتی که میدانست در چند قدمی مرگ است فراموش نمیکنم»[1]. به نوشته ابن سعد، در تمام این جریان پیامبر خود خاموش در گوشه ای نشسته بود و ناظر مجازات دشمنان خدا و رسول بود. سرانجام، در فرارسیدن شب آخرین یهودیان بنی قریظه در نور مشعل ها سر بریده شدند، در حالیکه با هر سر تازه ای که بریده میشد مسلمانان فریاد الله اکبر برمیداشتند.

به روایت ابن هشام سعد اندکی پس از فتوای قتل عامی که داده بود خودش از زخمی که برداشته بود درگذشت، و با توجه به درجه تقدس او عرش خدا از مرگش لرزید. پیمبر پس از پایان این

---

۱ ـ سیره ابن هشام، ص ۷۵۴-۷۵۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۷۴ و ۷۵.

www.kavehroom.com

کشتار دسته جمعی، بیوه یکی از مقتولین را که نامش ریحانه و زنی بسیار زیبا بود برای خود نگاه داشت، و این زن اندکی بعد مسلمان شد[1]. سایر زنان و کودکان نیز به غلامی فروخته شدند. پژوهشگران غربی متعددی در این باره متذکر شده اند که این درست نحوه عملی است که تورات اجرای آنرا در مورد زنان و کودکان اقوام مغلوب از یهودیان خواسته بود: «... و چون یهوه خدایت آنانرا بدست تو بسپارد پس جمیع مردانش را به دم شمشیر بکش و زنان و اطفال و حیوانات و آنچه را که در شهر باشد یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر و غنائم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد بخور» (تورات، سفر تثنیه، باب بیستم، ۱۰-۱۴). در خود قرآن آیه هایی از سوره های انفال و سوره احزاب به همین ماجرا اختصاص یافته اند: «اگر به صلح گرائیده بودند پس تو نیز بدان میگرائیدی، لیکن اگر خواهند با تو نیرنگ کنند، خداوند ترا برای یاری بر مؤمنان بس است» (انفال، ٦١ و ٦٢)، «و خداوند آن دسته از اهل کتاب را که با احزاب (منافقان) همدلی داشتند از خانه هایشان بیرون آورد و رعب در دلشان افکند تا گروهی از آنانرا بکشید و گروهی دیگر را به اسارت گیرید» (احزاب، ٢٦)[2].

روایات نقل شده در تاریخ طبری حاکی از آنند که در ماجرای بنی قریظه جبرئیل شخصاً نقشی اساسی داشته است:

«هنگام ظهر همانروز جبرئیل پیش پیمبر خدای آمد. ابن شهاب زهر می گوید که جبرئیل عمامه ای از استبرق بر سر داشت و بر استری که زین داشت و قطیفه ای دیبا بر آن بود سوار بود. پرسید: ای پیمبر، سلاح بنهاده ای؟ پیمبر گفت: آری! جبرئیل گفت: اما فرشتگان سلاح ننهاده اند و اینک از تعاقب قوم میآیم. خدا فرمان میدهد که

---

۱ ــ سیره ابن هشام، ص ٦٧٩.

۲ ــ در باره یهودیان مدینه، شرح جامعی را در بررسی Hartwig Hirschfeld میتوان یافت:

Essai sur l'histoire des juifs de Medine. Revue des Etudes juives, Paris, 1883.

www.kavehroom.com

بسوی بنی قریظه روی و من نیز بسوی آنها میروم» و: «پیمبر پیش از آنکه به بنی قریظه برسد در صورین به یاران خود گذشت و از آنها پرسید: کسی را دیدید؟ گفتند: آری، دحیة بن خلیفه کلیبی را دیدیم که از اینجا گذشت و به استری سپید سوار بود که زین داشت و قطیفه ای دیبا بر زین بود. پیمبر گفت: این دحیه نبود، جبرئیل بود که خداوند او را به سوی بنی قریظه فرستاده است تا حصارهایشان را بلرزاند و ترس در دلشان افکند»[1].

قرآن و مسیحیان

رابطه پیامبر و پیروان او در سالهای مدینه با مسیحیان این شهر و بطور کلی همه مسیحیان عربستان، کمابیش مسیری مشابه روابط آنها با یهودیان، منتها با فراز و نشیبهایی کمتر داشته است. این روابط در آغاز بسیار خوب بود. نجاشی (پادشاه مسیحی حبشه) با نخستین مسلمانان که بر اثر شرایط نامساعد مکه به دستور پیامبر به کشور او مهاجرت کرده بودند با مهربانی رفتار کرده و آنها را مورد حمایت خود قرار داده بود. این حسن رابطه بعداً در خود قرآن منعکس شد: «همانا سختدل ترین مردمان را در برابر مسلمانان، یهودیان و مشرکان خواهی یافت، و در عوض خواهی دید که نزدیکترین مردم در دوستی با کسانی که (به اسلام) ایمان آورده اند آنهایی هستند که خود را نصاری (مسیحی) مینامند، زیرا که در جمع ایشان کشیشان و رهبانانی وجود دارند که هیچ غروری در سر ندارند، و چون آنچه را که بر پیامبر وحی شده است بشنوند اشک در دیده آورند، بخاطر آنکه حقیقت را در آن یافته اند، و گویند: خداوندا، همانا که ما ایمان آوردیم، پس ما را در زمره گواهان جای ده. برای چه ما به پروردگار و بدانچه ما را از حق بیاید ایمان نیاوریم و انتظار آن مداریم که خداوند ما را با راستان همنشین کند؟ و چون چنین گویند، خداوند نیز در پاداش آنانرا بهشت جاوید نصیب کند که در آن جویهای زلال جاری

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳.

www.kavehroom.com

است و جاودانه در آن خواهند ماند، که این پاداش نکوکـــاران اســت» (مائده، ۸۲-۸۵). در این راستا حتی حواریون دوازده گانه عیســی در قرآن «انصار» نام گرفته اند: «و هنگامیکه عیسی کفرگویی نابــاوران را شنید پرسید: انصار من در راه خدا کیانند؟ و حواریون گفتند انصــار خداوند ماییم که به خدا ایمان داریم و تو گواه مسلمانی ما بـاش» (آل عمران، ۵۲). در آیه چهارم سوره صف همین اصطلاح «انصار» بــرای حواریون عیسی تکرار شده است. این تذکر بیمورد نیســت کـه اصــولاً اصطلاح نصاری برای نامیدن مسیحیان که آنرا با انتساب عیســی بـه ناصره مرتبط دانسته اند از نظر مفسرین متعددی بـــا همیــن عنـوان انصار مربوط میشود. در همین زمینه، قرآن همه معجزاتی را کـــه در انجیل ها به عیسی نسبت داده شده مورد تأیید قرار داده و حتــی از دو معجزه دیگر او نیز نام برده است که در خود انجیلها بدانــها اشــاره ای نشده است (آل عمــران، ۴٦ و ۴۹؛ مــائده، ۱۱۰؛ مریــم، ۲۹ و ۳۰ و ۳۱) ولی بطور غیرمستقیم از کتاب حبشی معجزات عیســی گرفتـه شده اند.

واقعه تصرف خیبر که بدنبال آن گروهی از مسیحیان به اصــالت پیامبری محمد گردن نهادند، موضوع آیه هایی از قرآن قرار گرفته کـه در آنها از آنان تجلیل شده است: «آنانیکه پیش از این برایشان کتــاب فرستادیم (انجیل) از زمره مؤمنانند، و هرگاه که سخن مـــا برایشــان خوانده شود گویند که بدان ایمان آوریم، زیرا که حق است که از جــانب پروردگار ما آمده است، و همانا که ما پیش از این نــیز از مســلمانان بودیم» (قصص، ۵۲-۵۵).

غالباً متذکر شده اند که محمد شخصاً با ورقة بن نوفـــل پســر عموی خدیجه که مسیحی بود دوستی نزدیک داشت و این دوستی تـــا به آخر نیز برقرار ماند. گفته میشد که ورقه حتی قسمتی از انجیــل را به عربی ترجمه کرده بود.

انتظار پیامبر ظاهراً این بود که مســیحیان عربســتان بخـلاف یهودیان واکنش مساعدی به آئین او نشان دهند و در بهترین صـــورت اصولاً بدین آیین بگروند: «ما عیسی بن مریم را از پی پیمبران پیــش

www.kavehroom.com

از او فرستادیم تا آنچه را که در تورات آمده بود تصدیق کند، و به خود او انجیل را عطا کردیم که در آن نور و هدایت نهفته بود تا مؤید آنچه پیش از او در تورات آمده بود باشد و رهنمایی و اندرزی برای آنها که ایمان آورده اند، و برای اینکه پیروان انجیل مردمان را بر پایه آنچه خداوند در این کتاب مقرر فرموده بود مورد داوری قرار دهند. و این کتاب را (قرآن) نیز به حق برای تو فرستادیم تا تأیید بر حقیقتی باشد که در اختیار او (عیسی) نهاده شده بود. لاجرم میان کسان بر مبنای آنچه قرآن نازل فرموده داوری کن و خود را تابع خواستهای آنان قرار مده تا بدین خاطر از آنچه بر تو وحی شده است روی بگردانی. ما برای هریک از آنان روشی و قانونی مقرر داشتیم» (مائده ۴۶-۴۸).
ولی این انتظار در جریان عمل تحقق نیافت و جوامع مسیحی باوجود برخورد بسیار بهتر خود با آیین تازه، از گرویدن بدان سر باز زدند. در این راستا اختلاف نظر اساسی طرفین در باره اصل تثلیث مسیحی بود، هرچند که در عمل پای منافع اقتصادی و اجتماعی بسیاری نیز در کار بود: «کسانی که گویند خدا همان مسیح فرزند مریم است به راه کفرگویی میروند، زیرا کیست که اگر خدا قصد نابودی مسیح فرزند مریم و مادر او و همه مردم جهان را داشته باشد بتواند با او رویارویی کند؟» (مائده، ۱۷). «ای اهل کتاب، دراجرای کیش خود غلو مکنید و در باره خداوند جز آنچه حق است چیزی مگوئید. در این تردید نیست که عیسی بن مریم رسول خدا است و کلام اوست که به مریم فرود آمده است و روحی است که از او نشأت میگیرد. درینصورت به خدا و پیامبرانش مؤمن باشید و سخن از «ثلاث» بر زبان میاورید. برای شما بهتر است که بدین گفته پایان دهید، زیرا که خداوند خدایی یکتا است و منزه است از آنکه فرزندی داشته باشد» (نساء، ۱۷۱). «خداوند گفت: ای عیسی بن مریم، آیا تویی که به مردمان گفتی: مرا و مادرم را خدایانی در مقامی پایین تر از خدا بحساب آورید؟ پاسخ داد: بار خدایا، منزه باد جلال تو! بمن نرسد که بگویم آنچه را که حقی بر گفتنش ندارم! اگر چنین گفته بودم، تو آنرا دانسته بودی، زیرا تو میدانی که در نهاد من چه میگذرد و من نمیدانم که در نهاد تو چه

www.kavehroom.com

میگذرد. تویی که دانای نادانسته ها (علام الغیوب) هستی! من بدانان همان را گفتم که تو مرا به گفتن آن خوانده بودی. گفتم که خداوند من و خداوند خودتان را بپرستید. تا آن زمان که در میان ایشان بودم گواهی بر آنان بودم، و از آن هنگام که مرا بنزد خویش خواندی خود مراقب ایشانی، زیرا که تو بر همه چیز گواهی. اگر اکنون مجازاتشان کنی، بهر حال بندگان تواند و اگر آنانرا ببخشایی، در شأن تو است که عزیز و دانایی. و خدا فرمود: امروز روزی است که صداقت راستگویان ایشان را سودمند آید، زیرا نصیب آنان باغهای بهشت است که در آنها جویبارهای زلال روانند و آنان بخاطر رضایت خداوند جاودانه در آن رستگار خواهند بود. پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه در آنها است خداوند را است که بر همه چیز توانا است» (مائده، ۱۱٦-۱۲۰).

این دوگانگی دیدگاهها با مرور زمان بالا میگیرد و بصورت عتاب درمیآید: «آنهایی که میگویند خدا سومین از ثلاثه است به راه کفر میروند، زیرا که خدایی جز خدای یکتا نیست و اگر اینان دست از گفتن چنین سخنانی برندارند، عذابی الیم در انتظار کفرگویان خواهد بود» (مائده، ۷۳). «اینها (نصاری) کشیشان و رهبانانشان را، و مسیح پسر مریم را، در جای خدا گذاشتند، در حالیکه بدانان فرمان داده شده بود که جز خدای یگانه خدایی را نپرستند، که منزه است از آنکه شریکی برایش قائل شوند» (توبه، ۳۱).

در مراحل بعدی، مسیحیان مورد حملات مستقیم تری قرار میگیرند: «و از میان آنانکه خود را نصاری خواندند و گفتند که ما با ایشان پیمان داشتیم کسانی بخشی از آنچه را که بدانان یادآور شده بودیم از یاد بردند و لاجرم ما نیز تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه برانگیختیم، و دیر نباشد که خدا بر آنچه کرده اند آگاهیشان دهد» (مائده، ۱۴). «بسیاری از کشیشان و راهبان اموال مردم را به ناروا میخورند و آنانرا از راه خدا بازمیدارند. همانا اینهایی را که زر و سیم گرد میآورند بی آنکه هیچ بخشی از آن را در راه خدا صرف کنند، به عذابی دردناک آگاه ساز، در آن روز که این سیمها و زرها در آتش

www.kavehroom.com

جهنم تفته شوند و در راه داغ خسوردن بسر پیشانی ها و پهلوها و پشتهایشان بکار روند، و بدانان گفته شود که اینست آنچه برای خویش اندوختید، و اکنون طعم اندوخته هایتان را بچشید» (توبه، ۳۴ و ۳۵).

سرانجام، مسیحیان و یهودیان در ردیف یکدیگر قرار میگیرند و از مسلمانان خواسته میشود که هیچکدام آنها را بدوستی نگیرند: «... و گفتند کسی به بهشت در نیاید مگر آنکه جهود یا ترسا باشد، و این آرزوی واهی آنان است. بدانان بگو که اگر راست میگویید بر این ادعا دلیلی استوار بیاورید، زیرا که در واقع هر آنکس که روی به خدا آورد و نکوکار باشد از پروردگار خود پاداش خواهد گرفت، نه بیمی در دل خواهد داشت و نه اندوهی» (بقره، ۱۱۱ و ۱۱۲). «... یهودان گفتند که ترسایان در راه حق نیستند، و ترسایان نیز گفتند که یهودان در راه حق نیستند، و با اینهمه هر دوی آنها اهل کتابند. کسانیکه هیچ نمیدانند بنوبه خود همین سخنان را بر زبان میآورند. همه اینها در روز رستاخیز در باره اختلاف نظرهایشان مورد داوری خداوند قرار خواهند گرفت» (بقره، ۱۱۳). «ای رسول، یهودان و ترسایان تا وقتی که تو به راه آنان نرفته باشی از تو خرسند نخواهند بود. بدانان بگو که راه هدایت فقط راه خدا است» (بقره،۱۲۰). «... و گفتند یهودی شوید یا نصاری شوید تا هدایت یابید. بدانان بگو: نه، برای هدایت به دین ابراهیم روی آورید که حنیف (یکتاپرست) راستین بود و نه از جمله مشرکان» (بقره، ۱۳۵). «جهودان و ترسایان گفتند که ما فرزندان خدا و محبان اوییم. بگو: در اینصورت برای چه شما را بابت گناهانتان کیفر میدهد؟ نه! شما فقط بشرهایی از جمله آفریدگان اویید، که از آنها هر که را خواهد بیامرزد و هر که را خواهد عذاب کند» (مائده، ۱۸). «یهودان گفتند که عُزیر پسر خدا است[1]، و نصاری گفتند که مسیح پسر خداست. این است آنچه گفتند و همان را گفتند که کافران پیش از آنها نیز گفته بودند. خدا

[1] ــ این «عزیر» که در تورات و سایر کتابهای مذهبی یهود نامی از او برده نشده، شناخته شده نیست.

www.kavehroom.com

بکشدشان که چنین دروغ میگویند» (توبه،۳۰). «اگر اینان تورات و انجیل و آنچه را که از جانب خداوند برایشان فرستاده شده بود پـــاس میداشتند همانا از نعمتهای آسمانی و زمینی برخـــوردار میشـــدند[۱]. البته میان اینان کسانی میانه رو نیز وجود دارند ولی بیشترشان بـــه راه بد میروند» (مائده، ٦٥ و ٦٦). «ای کسانیکه ایمان آورده ایـــد، زنهار یهودان و ترسایان را دوست مگیرید، زیرا که آنان در هر احـــوال دوستان یکدیگرند و هر آنکس از شما نیز که با آنان دوستی کند خود از جمله ایشان خواهد بود، و همانا که خداونـــد گـــروه ســـتمکاران را هدایت نمیکند» (مائده، ۵۱). «ای اهل ایمان، کسانی را کـــه دیـــن شما را مورد ریشخند و بازی قرار میدهند، چه از آنهایی باشند کـــه پیش از شما کتاب بدیشان نازل شده بود، و چـــه از کـــافران باشـــند، دوست مگیرید و از خدا بترسید» (مائده، ۵۷).

* * *

گذشته از آیاتی که مستقیماً با رویدادهای سیاسی یا نظـــامی و یا اجتماعی و اقتصادی معینی مربوط میشـــوند، آیـــه هـــای متعـــدد دیگری نیز در سوره های مدنی قرآن به مسائل یا به اشخاص یا وقـــایع خصوصی کاملاً مشخصی ارتباط دارند که طبعاً نمیتوانند جنبه عـــام داشته باشند. بخش مهمی از این آیه ها به زندگـــی شـــخصی پیـــامبر مربوطند و بخشی دیگر به رویدادهـــای معینـــی کـــه نـــزول قوانیـــن و مقررات مختلف جزایی یا حقوقی اسلامی بنـــا بـــه تفســـیر مفســـران سرشناس قرآن، در ارتباط با آنها صورت گرفته است. نمونـــه هـــایی از این دو دسته از آیات بدینقرارند:

سالهای قمری ــ تثبیت سال قمری بعنوان ســـال رســـمی آئیـــن اسلام و تأکید بر اینکه این قانونی است که از ازل در لـــوح محفـــوظ خداوند ثبت شده است و قابل تغییر یا تعدیل نیست، در آخرین ســـفر

---

۱ ــ در اصل: «آنچه بالای سرشان است و آنچه در زیر پایشان است».

www.kavehroom.com

حج پیامبر در سالهای مدینه صورت گرفت. سنت سال و ماه قمری در عربستان پیش از اسلام نیز برقرار بود، منتها در جریان عمل رسم بر این شده بود که هر چند سال یکبار بصورت آنچه امروز کبیسه نامیده میشود، ماهی اضافی برای سال قائل شوند تا گاهشماری کلی با سال خورشیدی که زندگی کشاورزی براساس آن تنظیم میشد هماهنگ شود، زیرا هر سال قمری ۱۰ یا ۱۱ روز با سال خورشیدی تفاوت داشت. ابن اسحاق فهرستی از اسامی کاهنانی را که براساس محاسبه های نجومی خود (طبق ضوابط بابلی و کلدانی) مسئول این فعل و انفعال بودند نقل کرده است. ولی محمد این سنت دیرینه را لغو کرد و بموجب دو آیه سوره توبه که در جریان انجام مراسم حج در سال دهم هجری اعلام شد، مقرر داشت که تقویم مورد قبول در اسلام منحصرا تقویم قمری باشد که در لوح محفوظ خداوند ثبت شده است و ماههای حرام چهارگانه نیز بهمان صورت سنتی که از هنگام آفرینش آسمانها و زمین توسط پروردگار وضع شده است ماههایی باشند که طی آنها اجازه هیچگونه عمل جنگی به مسلمانان داده نمیشود، هرچند که بعد از آن این قانون آسمانی در هیچیک از جنگهای جهانگشایی از جانب مسلمانان رعایت نشد: «شمار ماههای سال آنطور که در لوح محفوظ ثبت شده، از نظر خداوند دوازده ماه است که در روز آفرینش آسمانها و زمین به استقرار آنها اراده فرموده است و از میان آنها چهار ماه ماههای حرامند. چنین است مشیت استوار خداوند، که نباید در طول آنها با تخطی از این سنت به نفس خود زیان رسانید. همانا که ماه فراموشی (کبیسه) ابداع کفرآمیزی است که کافران بدان گمراه شوند، زیرا که اینان سالی آنرا حلال شمارند و سال دیگر حرام، تنها برای اینکه در باره ماههایی که خداوند آنها را حرام دانسته است به توافقی دست یابند، و بدین منظور آنچه را که خداوند حرام کرده است حلال بحساب میآورند. کار ناپسند آنان خودشان را خوش نماید، ولی خداوند کافران را هدایت نمیکند» (توبه، ۳۶ و ۳۷).

www.kavehroom.com

همسران پیامبر و موضوع حجاب

«ای کسانیکه ایمان آورده اید، اگر لازم آید که در باره متاعی از همسران پیامبر چیزی بطلبید، از پشت پرده با ایشان گفتگو کنید که این هم برای دلهای شما و هم برای دلهای آنان پاکتر است» (احزاب، ۵۲). مفهوم «حجاب» در این آیه پرده ای است که میبایید میان مراجعه کنندگان و همسران پیامبر فاصله باشد. در مواردی اتفاق افتاد که مخالفان پیامبر به برخی از همسران او که از خانه خارج شده بودند کلمات زشت گفتند و بعد عذر آوردند که آنها را نشناخته اند، در حالیکه درست بهمین جهت بدانان اهانت کرده بودند که آنان را شناخته بودند. آیه دیگری از همین سوره احزاب بعدا در ارتباط با این موضوع ابلاغ شد: «ای پیامبر، به همسرانت و به دخترانت و به همسران دیگر مؤمنان بگو که پوششهای خود را بر همه اندام خود فروهلند (یدیین علیهن من جلابیهن) تا اگر شناخته شوند مورد آزار قرار نگیرند» (احزاب، ۵۹). بعد از آن آیه ای از سوره نور این تلاش پیشگیرانه را برای جلوگیری از تحریکات ایذایی مخالفان علیه مسلمانان مدینه و خانواده هایشان بصورتی قاطعتر درآورد: «به مردانی که ایمان آورده اند بگو که نگاه های خود را فرود آورند و پاکدامن باشند که این برایشان بهتر است و خدا بر آنچه میکنند نیک آگاه است. و به زنان مؤمنه بگو که آنان نیز نگاههایشان را فرود آورند و پاکدامن باشند، و از اندام خود جز شکل برونی آنرا نشان ندهند و ترکیب واقعی آنرا تنها به همسران و پدران خود یا پدران همسرانشان، و به پسران خود یا پسران همسرانشان، یا برادران خودشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا به کنیزان و غلامانشان یا به خدمتکاران مذکری که آلت رجولیت نداشته باشند، و یا به پسران نابالغ نشان دهند» (نور، ۳۱). «به زنانی که دیگر امکان بچه آوردن ندارند و در نتیجه امکان شوهر کردن نیز ندارند ایرادی بر اینکه حجاب بردارند نمیتوان گرفت، بشرط آنکه همه پستی ها و بلندیهایشان را نشان ندهند؛ با اینوصف برای آنان نیز بهتر است که از اینکار خودداری کنند» (نور، ۶۰). بدین ترتیب بود که قانون حجاب صرفاً در

www.kavehroom.com

رتباط با شرایط زمانی و مکانی مدینــه در ســالهای اولیــه بعــد از
مجرت وضع شد، ولی بعدا بصورت یک قــانون عمومــی در آمــد، و
تقریباً همیشه بعنوان یک اهرم فشار از جانب کارگزاران حکومتــی یــا
مذهبی جهان اسلام مورد بهره گیری قرار گرفت.

آیاتی از قرآن اختصاصاً به همســران معیــن پیــامبر مربــوط میشوند، از قبیل آیه های مربوط به عایشه و تهمتی که بدو وارد آمده بود، یا آیات دیگری که در زیر بدانها اشاره میشود:

زیدبن حارثه برده ای بود که از جانب خدیجه به همسرش محمــد اهداء شده بود. ولی محمد او را آزاد کرد و با توجه به رشــادت وی در جنگهای بدر و احُد و خندق و غیره او را به فرزند خواندگی برگزید و زن زیبایی بنام زینب بنت جحش از خویشاوندان خود را نیز به همسری بدو داد. ولی یکروز که بی خبر به خانه زید رفت بــا گشــودن در زینــب را نیمه برهنه دید و جابجا شیفته او شد، و زید که این موضوع را دریافت به شتاب زنش را طلاق داد تا محمد امکــان ازدواج بــا او را داشــته باشد، اشکال این بود که در سنت عرب زن پسرخوانده از محارم حساب میشد و زناشویی با او امکان نداشت. در این هنگــام بــود کــه نــزول آیه ای یکبار دیگر مشکل را حل کرد: «... وقتیکه زیــد از همســرش متمتع شد ما آن زن را همسر تو گردانیدیم تا از این پس بــر مؤمنــان در ازدواج با زنان پسرخواندگانشان در وقتی کــه شوهرانشــان از آنــها متمتع شده باشند حرجی نباشد. بر پیامبر ایرادی از بابت آنچه خداونــد پیش از این نیز بر گذشتگان روا داشته بود و اینک به خــود او اجــازه آنرا داده است نیست، زیرا که آنچه خدا خواسته باشد تغییر نمیکنــد» (احزاب، ۳۷).

آیه دیگری از قرآن که بهمین اندازه بطور مستقیم با زنــدگــانی خصوصی محمد ارتباط دارد، مربوط به ماریه قبطیه کنیزی است کــه از مصر برای پیامبر هدیه فرستاده شده بــود. حفصــه، دخــتر عمــر و همسر دیگر پیمبر، آن دو را در غیاب عایشه در بستر او یافته بــود و محمد از حفصه خواسته بود که ازین بابت به عایشه چیزی نگوید، ولــی حفصه آنرا با عایشه در میان گذاشت و محمد که ایــن را دریــافت از

www.kavehroom.com

حفصه گله کرد. وی پرسید که بر این راز چگونه آگاه شده است، و محمد گفت که این را خداوند بدو خبر داده است: «... وقتیکه پیغمبر با یکی از همسران خود مطلبی را بصورت راز گفت ولی او آنرا با دیگری در میان نهاد، خداوند پیامبرش را از این موضوع آگاه کرد و پیامبر نیز بخشی از این امر را برای همسرش فاش کرد و بخشی دیگر را پنهان نگاه داشت. آن زن (حفصه) پرسید: چه کس ترا بر این ماجرا آگاه ساخته است؟ پاسخ داد: آنکس که بر همه چیز آگاه است مرا بر آن خبر داده است. اگر اکنون شما دو نفر به خدا بازگردید نشان داده اید که دلهایتان به راه نکو رفته است، اما اگر علیه پیمبر با هم اتفاق کنید دانسته باشید که خداوند مولای او است و جبرئیل و همه مردان صالح در جمع مؤمنان و ملائک یاران و یاوران اویند». (تحریم، ۳ و ۴)

آیه دیگری در همین راستا در شرایطی نازل شد که برخی از همسران پیامبر بعنوان اعتراض علیه روش تبعیض آمیز او با یکدیگر دست همبستگی داده بودند، بطوریکه وی نزدیک به یکماه با هیچیک از آنها رابطه زناشویی نداشت، و ازین حیث وضع نامطلوبی برای پیامبر و خود آنان پیش آمده بود. بنا به گفته زمخشری، پیامبر در آن تاریخ نه همسر داشت که نسبت به پنج تن از آنان رعایت نوبت را نمیکرد و در عوض چهار تن دیگر را منظماً به سوی خود میخواند. دو آیه ای که این مشکل را حل کردند این آیه های سوره احزاب بودند که: «ای پیامبر، ما همه زنانی را که کابینشان را پرداخته ای و جاریه هایی را که بصورت غنیمت بدست آورده ای... و نیز زنان مؤمنه ای را که خویشتن را به پیمبر اهداء کنند بر تو حلال کردیم و این امتیازی است که خاص تو است و مربوط به سایر مؤمنان نیست، که تکلیف آنها را جداگانه معین کرده ایم، و این بدان نظر است که بر تو در این باره هیچ حرجی نباشد. لازم نیست در همبستری با زنان خویش نوبت را مراعات کنی. هر یک از آنها را که خواستی به نزد خود بخوان و هریک را هم که نخواستی کنار بگذار، که بر تو در این باره ایرادی نیست و در ترک آنها آزادی و اختیار کامل داری. و البته برای خودشان نیز این بهتر است» (احزاب، ۵۰ و ۵۱).

ظاهراً پس از نزول این آیه بود که چنانکه در چندین روایت معتبر اسلامی آمده، عایشه این جمله معروف را خطاب به پیامبر گفته بود که: «می بینم خدایت در انجام خواستهای تو خیلی شتاب دارد!».

مراجعان پیامبر

آیاتی دیگر هستند که هرچند ارتباط با همسران پیامبر ندارند، ولی منحصرا به زندگانی خصوصی و روزمره شخص محمد مربوط میشوند و طبعاً نمیتوان آنها را «قوانین ازلی و ثابت و تغییرناپذیر الهی» نامید: «ای رسول، آنهایی که ترا از پشت حجره هایت به صدای بلند میخوانند اکثرا شعوری ندارند، زیرا که اگر شعور داشتند صبر میکردند تا تو از خانه ات بیرون آیی و حضورا با تو گفتگو کنند» (حجرات، ۴ و ۵). «ای کسانیکه ایمان آورده اید، سرزده به خانه های پیغمبر وارد مشوید مگر آنکه قبلاً شما را به سفره اش دعوت کرده باشد، و در اینصورت نیز زودتر از وقت غذا نیایید، و وقتی هم که غذا خوردید برای سرگرمی به گفتگو نپردازید که این کار شما پیامبر را آزار میدهد ولو آنهم که از اظهار آن شرم داشته باشد» (احزاب، ۵۳). «صدایتان را از صدای پیامبر بلندتر مکنید و بر سر او فریاد مزنید، آنطور که میان خودتان به یکدیگر فریاد میزنید» (حجرات، ۲).

تعدد زوجات

در مورد تعدد زوجات نیز شرایط مشابهی در پیش آمد. در دوران پیش از اسلام این امر یک سنت رایج جامعه مدینه نبود. البته در وقایع نگاریهای اولیه، بخصوص در «طبقات» ابن سعد، نمونه های متعددی از مردانی را که بیش از یک زن داشته اند میتوان یافت، ولی بهمان اندازه نمونه های زنانی را نیز میتوان یافت که بیش از یک شوهر داشته اند، زیرا در عربستان پیش از اسلام سیستم رایج هنوز سیستم مادرسالاری بود و نه پدر سالاری. در این سیستم مردان به قبیله مادری خود وابسته بودند و اموال آنان نیز بطور اشتراکی به

www.kavehroom.com

سرپرستی برادر تنی مادر اداره میشد. زنان همیشه در خانه خانوادگی میماندند ولی شوهران گاه بگاه بدانجا میرفتند، و چون این زنان غالباً چند شوهر داشتند، تقریباً همیشه یکی از آنان در آنجا بود. این سیستم مادرسالاری در بیشتر جاهای عربستان برقرار بود، هرچند در مراکز مختلفی سیستم پدرسالاری وجود داشت که مکه یکی از آنها بود، و این تحول که در زمان هجرت نسبتاً تازگی داشت مربوط بدان بود که اندک اندک همبستگی قبیله ای بر اثر شرایط تازه اقتصادی جای خود را به تمایل مردان قبیله به مالکیت شخصی اموالی داده بود که قبلاً مالیه عمومی و مشترک قبیله محسوب میشدند، ولی در این شرایط تازه، پس از مرگ پدر میتوانستند به فرزندان او، بخصوص پسرانش تعلق گیرند.

حدیثهای اسلامی تاریخ نزول آیه های مربوط بدین شرایط تازه را اندکی بعد از جنگ اُحد دانسته اند، زیرا در این جنگ ۷۰ تن از مردان سرشناس جامعه مسلمانان مدینه به هلاکت رسیدند، و این امر در شرایط آنروزی عربستان فاجعه بزرگی بود. با از دست رفتن این عده، شمار بیوه های آنان و در نتیجه یتیم هایی که از آن پس وظیفه نگاهداریشان بعهده جامعه نوپای مسلمان مدینه محول میشد به چند صد نفر بالغ میشد، و محتوای دو آیه ای که در ارتباط با وضع این بیوگان و یتیمان آمده اند و در آنها بصراحت از تعدد زوجات سخن گفته میشود واکنشی در برابر همین مسئله است: «اموالی را که تعلق به یتیمان دارد بدانان بدهید و زشت را در جای زیبا نگذارید و آنچه را که مال آنها است با مال خود درنیامیزید که این گناهی بزرگ است... و اگر بیم داشته باشید که در این باره نسبت به یتیمان چنانکه باید به عدالت عمل نکنید، در اینصورت دو یا سه یا چهار زن را به همسری بگیرید، ولی اگر در این مورد نیز بیم از بیعدالتی داشته باشید تنها یک زن بگیرید یا با کنیزانی که در تملک شمایند درآمیزید» (نساء، ۲ و ۳).

در عربستان صدر اسلام، بعلت غزوات مذهبی که بر جنگهای قبیله ای مزید شده بود، اصولاً شمار مردان کشته شده و بهمان نسبت تفاوت تعداد میان مردان و زنان افزایش یافته بود، بخصوص با توجه

www.kavehroom.com

باینکه اسلام رسم دوران جاهلیت عرب دائر بر زنده به گور کردن دختران نوزاد را ملغی کرده بود: «فرزندان خود را از بیم تهیدستی مکشید، زیرا خداوند ضامن روزی رسانیدن بدانهاست و کشتنشان گناهی بزرگ است» (اسرا، ۳۱). «وقتیکه به یکی از اینان خبر تولد دختری را برایش بدهند، چهره از خشم سیاه کند و خشمگینانه از بابت بدبختی که نصیب او شده است از دیگران کناره گیرد و از خود بپرسد که آیا این نوزاد را با همه سرشکستگی که برایش آورده است نگاه دارد یا او را در خاک مدفون کند؟ آیا این داوری ناپسندیده نیست؟» (نحل، ۵۸ و ۵۹).

قانون اسلامی مشروعیت تعدد زوجات قانونی بود که تنها برای پاسخگویی به شرایط زمانی و مکانی عربستان صدر اسلامی وضع شده بود، در جامعه ای که اصولاً مسئله برابری حقوق زن و مرد در آن مطرح نبود. ولی چنین قانونی منطقاً نمیتوانست برای همیشه قانون آسمانی جوامعی نیز منظور شود که برداشتهای اجتماعی و فرهنگی آنها اصولاً این اجازه را که مرد بیش از یک زن داشته باشد در هیچ شرایطی بدانها نمیدهد، وبخصوص در شرایطی که یک آئین توحیدی دیگر (که قرآن آن را اکیدا مورد تأکید قرار داده است) در همین باره از زبان پیامبر اولوالعزم دیگری بنام عیسی قاطعاً فتوا داده است که مرد جز یک زن نمیتواند داشته باشد، زیرا «مرد و زن پس از زناشویی دیگر دو تن نیستند، بلکه یک تن واحدند» (انجیل متی، باب پنجم، ۲۷ و ۲۸، و باب نوزدهم، ۴-٦؛ انجیل مرقس، باب دهم، ٦-۹).

....

شأن نزول آیاتی چند در ارتباط با مسائلی دیگر، از جانب طبری، مفسر بزرگ قرآن، در تاریخ کبیر او چنین تعیین شده است:

در چگونگی تغییر قبله: «وقتی که پیمبر در مکه بود مسلمانان سوی بیت المقدس نماز میکردند و پس از هجرت به مدینه نیز تا شانزده ماه همچنان سوی بیت المقدس نماز میبردند، چنانکه یهودان میگفتند: پیمبر و یاران وی نمیدانستند قبله شان کجاست، و ما هدایتشان کردیم. و پیامبر این را خوش نداشت. و در همان هنگام

www.kavehroom.com

خداوند این آیه را نازل فرمود که: روی خود به سوی مسجدالحرام کن و همه مسلمانان نیز هرجا که باشند رو به سوی آن کنند. آنهایی که کتاب آسمانی دارند میدانند که این حقی است که از جانب پروردگارشان آمده است، و خدا بر آنچه میکنند آگاه است» (بقره، ۱۴۴)[۱]. این توجیه تکمیلی نیز در همان سوره آمده است که: «ناباوران میگویند چه چیز باعث آن شد که مسلمانان از قبله ای که بر آن بودند روی بگردانند و به کعبه روی آورند؟ بدانان بگو که این کار را از آن کردیم که دریابیم چه کسانی از پیامبر ما پیروی میکنند و چه کسانی از او روی برمیگردانند» (بقره، ۱۴۰).

... و در چگونگی برقراری روزه: «در همین سال (سال دوم هجری) روزه ماه رمضان مقرر شد، و به قولی این به ماه شعبان بود. و این چنان بود که وقتی پیمبر به مدینه آمد دید که یهودان به روز عاشورا (دهم ماه محرم) روزه میدارند، و از آنها سبب پرسید. گفتند که این روزی است که خداوند آل فرعون را غرق کرد و موسی و همراهان وی را نجات داد. پیمبر فرمود: حق ما نسبت به موسی از آنها بیشتر است. و آن روز را روزه بداشت و بگفت تا کسان نیز روزه بدارند. و چون روزه ماه رمضان مقرر شد دیگر نگفت که به روز عاشورا روزه دار شوند، ولی از آن منع نیز نفرمود»[۲].

... و چگونگی برقراری سنت قربانی: «پس از جنگ بنی قینقاع پیمبر به مدینه بازگشت و این به روز دهم ذی الحجه بود، و گویند که پیامبر و توانگران اصحاب در آنروز برای نخستین بار قربانی کردند، و او با مردم به نمازگاه رفت و نماز گذاشت و به دست خویش دو بز، و به قولی یکی، ذبح کرد، و جابربن عبدالله گوید که این اولین عید قربان بود که مسلمانان بپا داشتند و ما، در بنی سلمه آنرا انجام دادیم و هفده گوسفند کشتیم.»[۳]

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸۴۱.
۲ ــ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۴۲.
۳ ــ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۹۹.

www.kavehroom.com

... و چگونگی برقراری زکوة فطر: «و هم در سال دوم هجرت زکوة فطر مقرر شد. گویند پیامبر یک یا دو روز پیش از عید فطر خطبه خواند و گفت که زکوة فطر بدهند»[1].

در مورد تحریم شراب نیز، روایت کتاب معتبر «الخمیس» چنین است که: بعضی این ممنوعیت را به زمان غزوه بنوالنضیر در سال چهارم هجرت مرتبط دانسته اند، ولی ظن احوط این است که نزول این آیه سوره مائده که «شیطان شما را از راه خمر و میسر به دشمنی با یکدیگر برمیانگیزد و از یاد خداوند و گزاردن نماز بازمیدارد» بدنبال این صورت گرفت که در مدینه میانان مسلمانان مست زد و خوردی بپا شد که در آن میان سعدبن ابی وقاص رضی الله عنه که او نیز در این مجادله شریک بود با کارد یکی دیگر از مؤمنین از ناحیه سر زخم شدید برداشت، و چنین بود که فرمان منع شراب نزول یافت[2].»

* * *

در همان زمان، ثقة الاسلام کلینی نیز در کتاب کافی خود که جهان تشیع آنرا بعد از نهج البلاغه معتبرترین کتاب شیعه شناخته است، در باره شأن نزول آیاتی از سوره های مدنی، براساس روایات نقل شده از ائمه شیعه توضیحاتی دیگر داده است که نمونه هایی چند از آنها را در اینجا میخوانید، ولی برای آگاهی بر همه آنها میبباید به اصل یا به ترجمه فارسی کتاب کافی مراجعه کنید:

ــ امام جعفرصادق علیه السلام در باره این گفتار خدای عزوجل در آیه ۷۸ سوره مائده که: «آن کسانی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند بر زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند» فرمود که مسخ شدن آنها به خوک به نفرین حضرت داود بود و مسخ شدن آنها بصورت بوزینه بر زبان عیسی بن مریم بود[3].

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۴۳.

۲ ــ قاضی دیار بکری در: «الخمیس فی احوال نفس النفیس»، چاپ بولاق، ۱۳۰۲ قمری، ج ۳، ص ۲۹-۳۲، نقل توسط Caetani در جلد سوم سالنامه های اسلام.

۳ ــ کلینی: روضة من الکافی، ج ۱، حدیث ۲۴۰.

www.kavehroom.com

ـ و حضرت امام محمد باقر علیه السلام در شأن نزول گفتار خدای عزوجل در آیه ۲۴۳ سوره بقره که: «آیا ندیدی آنانرا که از بیم مرگ از دیار خود بیرون شدند و هزاران نفر بودند، پس خداوند بدانان فرمود که بمیرید، و بعد آنانرا دوباره زنده کرد؟» فرمود که اینان از یکی از شهرهای شام بودند و شمارشان هفتاد هزار نفر بود ... و چون بمردند استخوانهایشان در سر راه عبور کاروانیان بود. پس مدتی بعد یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بنام حزقیال از آنجا بگذشت و آن استخوانها را بدید و گفت: پروردگارا، آیا بهتر نیست که اینان را زنده کنی تا از بندگانت فرزند آورند و بهمراه سایر خلق ترا پرستش کنند؟ خدایتعالی از طریق وحی بدو فرمود: آیا دوست داری که آنها زنده شوند؟ عرض کرد: آری، پروردگارا، آنها را زنده کن. پس خدای عزوجل بدو وحی فرمود که چنین و چنان بگوی، و او نیز همان را بگفت، و آن اسم اعظم بود، و چون حزقیال آنرا بر زبان آورد استخوانهای پراکنده را دید که بسوی یکدیگر میپریدند و بهم نگاه میکردند و سبحان الله و الله اکبر و لااله الاالله میگفتند. و چون حزقیال این بدید گفت: گواهی دهم که خدا بر هر کاری توانا است، و اسلام آورد، و عمروبن یزید گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: این آیه در باره اینها نازل شد[1].

ـ حضرت صادق علیه السلام فرمود: «چون جنگ احد به منتهای شدت خود رسید، رسول خدا صلی اله علیه وآله جبرئیل را نگریست که بر روی چهارپایه ای در میان زمین و آسمان ایستاده است و بانگ میزند که: لافتی الاعلی ولاسیف الاذوالفقار» و این آیه نازل شد که «لازم بود آنچه خداوند مقرر فرموده بود تحقق یابد تا آنها که هلاک شدنی هستند هلاک شوند و آنها که باید زنده بمانند برای ادای شهادت زنده بمانند»[2].

---

۱ ـ کلینی: روضة من الکافی، ج ۱، حدیث ۲۳۸.

۲ ـ کلینی: روضة من الکافی، ج ۱، حدیث ۹۰.

www.kavehroom.com

۲

اسلام و قرآن

بعد از محمد

آنچه در سالهای ۱۱ تا ۱۴ هجری گذشت

www.kavehroom.com

«ردّه»، واقعه ای که مسیر تاریخ اسلام را عوض کرد

تقریباً همه محققانی که تاریخ اسلام را از دیدگاههای مختلف مورد بررسی قرار داده اند، در این باره که مرگ نابهنگام پیامبر جامعه اسلامی و در درجه اول رهبران آنرا غافلگیر کرد همداستانند. نمونه گویایی از ارزیابی های کلی آنانرا در این مورد، در کتاب «عربها در تاریخ» محقق معاصر، برنارد لیوتیس، میتوان یافت:

«درگذشت محمد جامعه تازه شکل گرفته مسلمانان را با یک بحران موجودیت مواجه ساخت، زیرا پیامبر چه برای جانشینی خود و چه برای برنامه های آینده هیچ دستوری نداده بود. حتی در زمان حیات خود نیز[5] به تشکیل شورایی از نوع مجالس قبیله ای سنتی در عربستان که بتواند در دوران حساس انتقالی بعد از او قدرت حکومتی را اعمال کند اقدام نکرده بود، هر چند که علی الاصول با توجه به جنبه کاملاً شخصی و انحصاری قدرتی که مستقیماً از جانب خداوند به شخص او تفویض شده بود وی نمیتوانست حتی در دوران زندگی خودش نیز شریکی برای خویش برگزیند، چه رسد بدانکه کسی را به جانشینی خود تعیین کند. فرضیه گزینش علی، پسر عم و داماد او بدین جانشینی، فرضیه ای است که بعدا شکل گرفت و آنهم فقط از جانب شیعیان که اقلیتی بیش نبودند پذیرفته شد.

باید توجه داشت که اساساً ضابطه تعیین یک جانشین قانونی ضابطه ای بود که برای اعراب صدر اسلام بکلی ناشناخته بود، بطوریکه حتی اگر محمد فرزند ذکوری هم میداشت به احتمال بسیار اعراب این وراثت را بعنوان دلیلی بر مشروعیت جانشینی پیامبر از جانب او نمیپذیرفتند. بهمین روال، ادعای چنین جانشینی از طرف یک پدر زن (ابوبکر) یا یک داماد (علی) در جامعه ای که اساس آن بر تعدد زوجات نهاده شده بود نمیتوانست اعتباری بیشتر از این داشته باشد. برای اعراب در این مورد تنها یک قانون سنتی و شناخته شده

www.kavehroom.com

وجود داشت و آن انتخاب یک رئیس تازه قبیلـــه ای در جــای رئیـــس متوفی بود. بر اساس همین سابقه بود که در مدینـــه بـــرای جانشـــینی محمد در درجه اول در صدد گزینش یک عضو قبیله خزرج برآمدند کـه مورد قبول دیگران قرار نگرفت، ولی سرانجام بحران بـــا ائتـــلاف ســـه جانبه ابوبکر و عمر و ابوعبیده حل شد[1] که سرعت عمـــل آنـــها فـــرد ارشد این گروه یعنی ابوبکـــر را در مقـــام جانشـــینی پیـــامبر در رأس جامعه نوپای مسلمانان قرار داد و انتخاب او با عنوان خلیفه (وکیـــل) پیامبر آغازگر حکومت نوظهوری بنام خلافت شد کـــه تـــا آنوقـــت در تاریخ سابقه نداشت»[2].

در باره چگونگی این انتخاب، که انشعاب بزرگ سنی و شـــیعه یکی از نتایج آن بود، در تواریخ اسلامی بتفصیل بحـــث شـــده اســـت: «صحابه پیامبر حتی پیش از کفن و دفن او بر ســـر جانشـــینی وی بـــا یکدیگر به جدال برخاستند، و چنان در این باره شتاب ورزیدند که جسـد پیغمبر را بحال خود رها کردند تا زودتر به دسیسه چینی پردازند. هنوز جنازه محمد به خاک سپرده نشده بود که مدعیان جانشـــینی او بـــرای دستیابی به میراث وی بر سر و مغز یکدیگر میکوفتند»[3]. در برگزیدن ابوبکر به خلافت اعاظم صحابه دخالت نداشـــتند و میـــان مـــهاجران و انصار در این مورد چنان اختلاف افتاد که کار به شمشـــیر کشـــید. در سقیفه بنی ساعده مقدادبن اسود کندی صحـــابی معـــروف پیـــامبر را کتک زدند و قفسه سینه اش را شکستند. در همیـــن جریـــان ســـعدبن عباده انصاری رئیس قبیله خزرج را که با انتخاب ابوبکر بـــه خلافـــت مخالفت کرده بود شباهنگام در راه سفرش به شـــام کشـــتند و مدعـــی شدند که اجنه او را کشته اند. حتی از زبان جن قاتل این شعر را روایت کردند که: «سعدبن عباده امیر خزرج را کشتیم و دو تیر به قلبش روانه کردیم که هر دو به هدف نشستند». ولی در عمل این دو جـــن خـــالدبن

---

۱ ــ Père H. Lammens در: Le triumvirat Abu Bakr, Omar, Abu Obeida
مجله دانشکده مطالعات شرقی دانشگاه سن ژزف بیروت، ۱۹۱۰، ص ۱۱۳.

۲ ــ Bernard Lewis در The Arabs in History، ص ۱۱۹.

۳ ــ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۰۶.

www.kavehroom.com

ولید و محمدبن مسلمه انصاری بودند که بدستور مستقیم عمـر عمـل میکردند»[1].

خروج نابهنگام پیامبر از صحنـه، تقریبـاً بیفاصلـه راه را بـر موجی سراسـری از قیـام هـا و جنـگ قدرتـها و دسـته بندیـها و کشمکشهایی که میبایست از آن پس وجه مشخص جهان اسـلامی در همه تاریخ اسلام باشد گشود. نه تنها در خود مدینـه میـان صحابـه دست اول محمد و یاران نزدیک و دور او جدائیهای اساسی آغاز شـد، بلکه در سرتاسر عربستان نیز قبایل تازه مسلمان شده، چنانکه گویـی قرارداد خود را با مردی که با او بیعت کرده بودند پایان یافتـه تلقـی میکردند سر به تمرد برداشتند و نه فقط از اطاعت دستگاه حکومتـی مدینه سر باز زدند، بلکه اصولاً پیروی خود را از آئین اسلام به ترتیبی که شرح آنها را در مهمترین کتابهای تاریخ اسلامی منعکس میتـوان یافت، پایان یافته اعلام کردند.

«با درگذشت پیامبر، بسیاری از قبـایل از دیـن بگشـتند»[2]. «کفر سر برداشت و همگی یا بعضی از قبایل، بجز ثقیف و قریـش از دین روی بگرداندند»[3]. «مردم غطفان، بحرین، خطـم، عمـان، یمـن، مهره، عک، حضرموت، بنی سلیم و دیگران از اسـلام بـرگشـتند، و بسیاری از آنان با طلحه بیعت کردند»[4]. «در بسیاری نواحی، عـاملان رسول را بکشتند و زنان خویش را بفرمودند تـا دستهایشـان را رنـگ کنند از شادی مرگ رسول، و دف ها بزدند»[5].

با تعیین ابوبکر به خلافت، بیدرنگ شورای اضطراری بلندپایگان حکومت برای مقابله با شورش عمومی در عربستان تشکیل شد و پـس از تبادل نظرها، تصمیم به سرکوبی بیرحمانه همه مخالفانی گرفته شـد

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۶۹.
۲ ــ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۷۰.
۳ ــ کـامل، ج ۲، ص ۳۷؛ التنبیـه والاشـراف، ص ۲۶۱؛ روضـة الصفـا، ج ۲، ص ۶۱۴.
۴ ــ قصص الانبیا، ص ۴۵۵.
۵ ــ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۷۱.

www.kavehroom.com

که به آنها عنوان «اهل رِدّه» (مرتدّان یا برگشتگان از دین) دادند. ولی این نامگذاری ظاهراً کاری است که بعدها از جانب مورخان اسلامی برای توجیه شدت عمل سرکوبگران انجام گرفت.

ارزیابی روشنی را در این باره از جانب دو تن از محققان سرشناس معاصر جهان غرب میتوان یافت: «واقعیت تاریخی بر مبنای همه مدارکی که در دست است این است که خودداری قبایل مختلف عرب از برسمیت شناختن مشروعیت ابوبکر، بیش از آنکه مفهوم بازگشت اعراب تازه مسلمان شده را به بت پرستی کهن خود داشته باشد این مفهوم را داشت که از نظر اینان قراردادی که عملاً میان محمد، رهبر مسلمانان، و این قبایل منعقد شده بود و از هر دو جانب رعایت میشد، با بیرون رفتن یکی از طرفین از صحنه خودبخود ملغی شده بود. قبایلی که از نظر جغرافیایی به مدینه نزدیک بودند، در زمان حیات پیامبر بطوری با سازمان مرکزی مدینه اشتراک منافع یافته بودند که بعدا نیز این قرارداد را بطور کامل حفظ کردند، در عوض برای قبایل دوردست تر، درگذشت محمد به پیوندهای آنان با مدینه پایان میداد، و طبق سنن دیرینه قبیله ای اینان میتوانستند آزادی عمل خویش را بازیابند. بخصوص با توجه به اینکه به ایشان هیچ سهمی در انتخاب ابوبکر داده نشده بود، ظاهرا اینان در این مورد تعهدی نیز برای خویش قائل نبودند، و اولین پیامد مستقیم این عدم تعهد این بود که مشترکاً از پرداخت خمس و زکوة اسلامی به دولت مدینه سر باز زدند، بطوریکه ابوبکر ناگزیر شد برای رسیدن به توافقهای تازه ای با آنان وارد مذاکره شود. برخی از قبایل نسبتاً نزدیک تر این توافقها را پذیرفتند، ولی قبایل دوردست تر در مخالفت خود پایدار ماندند، و در نتیجه برای خلافت تازه بر سر کار آمده راهی جز آن نماند که از راه شمشیر آنها را به اطاعت وادارد، همانطور که غالب آنها قبلاً نیز از راه شمشیر اسلام آورده بودند»[1].

«پس از مرگ پیامبر در سراسر عربستان به استثنای حجاز،

---

۱ ــ B. Lewis در The Arabs in History، صص ٦٥ و ٦٦.

www.kavehroom.com

قبایل عرب پیمانی را که با او داشتند پایان یافته تلقی کردند، و یکی از انگیزه های اصلی این بازگرفتن پیمان نگرانی آنها و در عین حال حسادتشان از سلطه جویی پایتخت حجاز بود. خاصیت گریز از مرکز که خصیصه دیرینه این قبایل بود با درگذشت مرد نیرومند مدینه و مکه دوباره فرصت عرض اندام یافته بود. مردم این قبایل اصولاً تعهدی نیز در مورد آیین تازه برای خود احساس نمیکردند، زیرا برای قبایل عرب در آنزمان مسلمان شدن تنها این مفهوم را داشت که رئیس قبیله مسلمان شده است. بدین ترتیب بود که قبایل بزرگی در یمن و یمامه و عمان از پرداخت مالیات زکوة سر باز زدند»[۱].

مأموریت سرکوبگری به خالدبن ولید سردار محبوب پیامبر و ثروتمند بزرگ قریش سپرده شد که به بیرحمی و سنگدلی شهرتِ داشت. وی قبلاً در جنگ احُد علیه مسلمان جنگیده بود، ولی بعدا اسلام آورده و خدمات بسیار به پیامبر کرده بود، بطوریکه از جانب او سیف الله (شمشیر خدا) لقب گرفته بود. هم او بود که در تسخیر مکه در سال نهم هجرت به امر محمد بت معروف عزی را در خانه کعبه شکست. طبری در اشاره بدین واقعه نقل میکند که پس از فتح مکه «پیامبر صلی اله علیه و آله خالد را برای دعوت مردم قبیله بنی حذیمه به اسلام به نزد ایشان فرستاد، و مردم بنی حذیمه چون خالدبن ولید را بدیدند سلاح برگرفتند. خالد بدانان گفت سلاح بگذارید، لیکن یکی از مردان قبیله بنام حجدم بدانان گفت: ای بنی حذیمه، زینهار که از پس گذاشتن سلاح اسارت است، و از پس اسارت گردن زدن... اما عده ای از بنی حذیمه گفتند که اکنون مردم مسلمان شده اند و جنگ از میان رفته و کسان ایمنی یافته اند، و جد کردند تا همه بنی حذیمه سلاح فروگذاشتند. آنگاه خالدبن ولید دستور داد تا دستهایشان را بستند و جملگی را از دم شمشیر گذرانیدند و آنروز بسیار کس بکشت. پیامبر که این خبر بشنید دست به آسمان بلند کرد و گفت که خدایا، من از آنچه خالد کرده است بیزاری میجویم، اما خالد گفت من این

---

۱ ــ P.K. Hitti در History of the Arabs، ص ۱۴۰

www.kavehroom.com

کار خودسرانه نکردم، بلکه عبدالله بن خذافه به من گفت کـه پیغمبر فرموده است اینان را بکش، زیرا که از مسلمان شدن ابا کرده اند»[1]. در باره همین خالد روایت شده است که چون از جانب ابوبکر مأمور فرونشاندن عصیان قبیله بنی تمیم شد با مالک بن نویره رئیس قبیلـه به جنگ پرداخت. ولی مالک تسلیم شد و برای ابراز حسن نیت او را به خانه خویش مهمان کـرد. بـا اینهمـه خـالد بخـاطر اینکـه امکـان همخوابگی با زن او را که به زیبایی مشهور بود داشته باشـد او را در همین ضیافت بکشت و سرش را در تنور آتش افکند و همان شـب بـا بیوه اش همبستر شد[2]. با اینهمه ابوبکر حاضر به عزل او نشـد، زیـرا گفت که برای سرکوبی اهل رده به چنین سرداری نیاز است[3].

سرکوبگریهای خالدبن ولید برای فرونشـاندن «ارتـداد» بسـیار بیرحمانه بود. در تاریخ طبری در این باره نقل شده است کـه ابوبکـر و علی بدو فرمان دادند تا هر کس را که از دین برگشته باشد گردن زند و به آتش بسوزاند و زنان و فرزندانش را اسیر کنـد و از هیچکـس جـز بازگشت به اسلام نپذیرد[4]. و این دستور بطور کامل از جـانب فرمـانده قوای اسلام به اجرا گذاشته شد: «... و خالدبن ولید آنانرا که در وفـات پیامبر دست رنگ کرده بودند از اول تا بـه آخـر بکشـت و در آتـش بسوزانید، و بفرمود تا سرهایشان را گرد آوردند و پایه دیگ کردنـد و

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۱۹۵.

۲ ــ ابوالفرج اصفهانی: الاغانی، ج ۱۴، ص ٦٦؛ ابن اثـیر، کـامل، ج ۲، صـص ۲۷۲-۲۷۴.

۳ ــ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۷۳؛ یاقوت: معجم البلـدان، ج ۱، ص ۷٦؛ تـاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۰.

۴ ــ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۹۴، ۱۴۰۷. بـلاذری نـیز تـأکید میکند که ابوبکر در این نظر که همه شورشیان یا بیقید و شرط تسلیم شوند و یا بـه جنگ تا نابودی خود تن در دهند راسـخ بـود (انسـاب، ص ۹۴). ولـی Caetani بخلاف این نظر معتقد است که: «این تصور رایج که ابوبکر در سـرکوبی شورشـیان رده شعار یا مرگ یا اسلام را به اجرا میگذاشت افسانه ای بیـش نیسـت، زیـرا وی بالعکس به حداقل اظهار اطاعت سیاسی راضی بود و عقیده داشت که بقیه کـار را باید به گذشت زمان واگذاشت (Annali dell'Islam، ج ۲، بخش ۲، ص ۸۲۹).

www.kavehroom.com

پس آتش در تن های ایشان زد، چندانکه مردمان بیچاره شدند، و کس نه نزد ابوبکر فرستادند که ما از ته دل ایمان آوردیم و از این پس نماز کنیم و زکوة دهیم و همه آن کنیم که تو فرمایی، اما تو نیز این مرد را به نزد خویش بازخوان»[1].

* * *

در ماجرای خونین شورشها و سرکوبگریهای این دوران، داستان چهار مدعی پیامبری، که یکی از آنها تنها زنی است که در تاریخ اسلام ادعای پیغمبری کرده است، به تفصیل در تواریخ معتبر اسلامی حکایت شده است. نخستین این مدعیان، که در ماههای آخر زندگی خود محمد قیام کرده بود، مردی به نام اسودبن کعب عنسی بود که سرزمین نجران را به تصرف درآورد و بعدا به صنعا حمله برد و با تصرف آن بر تمامی یمن استیلا یافت و خود را «رحمن الیمن» خواند[2]. بــه نوشته حبیب السیر وی «مردی دروغزن بود که در فن کهانت و شعبده و امور غریبه مهارت تمام داشت و لاجرم بسیاری بدست او مرتد شدند، ولی زوجه او که به دین خود پای بند بود پس از درگذشت او حکایت کرد که این فاسق همه شب به شرب خمر میگذرانید و تا خاستگاه در خواب میماند و غسل جنابت بجای نمیآورد و با اینهمه دعوی نبوت داشت»[3]. مرگ او به نحو عجیبی صورت گرفت که ماجرای آن در همین حبیب السیر چنین آمده است: «... پس فیروز حکایت کرد که به نزد دختر عم خودم که زوجه اسود عنسی بود ولی در دل متابعت ملت محمدی میکرد رفتم، و بدو گفتم که من و داذویه و قیس بن عبد یغوث مأمور کشتن شوی اوییم. آن مؤمنه گفت که فلان شب به فلان موضع درآیید و دیوار خانه

---

۱ ـ قصص الانبیا، ص ۴۵۵.

۲ ـ بغدادی: الفرق بین الفرق، ترجمه فارسی، ص ۲۹۶؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۷۹۵ و ۱۸۵۳؛ بلاذری، انساب، ص ۱۰۶؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۶۰. در میان محققان غربی بررسی جامع J. Wellhausen در کتاب «اپوزیسیون های مذهبی – سیاسی در صدر اسلام» بسیار جالب است.

۳ ـ حبیب السیر، چاپ تهران، ج ۱، ص ۱۵۵.

www.kavehroom.com

را سوراخ کنید تا بر بالینش سر درآورید. در شب موعود ما سه تن دیوار خانه را شکافتیم و من از سوراخ دیوار دست به درون آوردم و سر و ریش آن ملعون را که در خواب بود گرفتم و گردنش را با چنان قدرت تاب دادم که بشکست، و بانگ چندان عظیمی از او صادر شد که پاسبانان آوای نامبارکش را شنیدند و مضطربانه بر در خانه آمدند، و از عورتش پرسیدند که پیغمبر ما را چه میشود؟ و آن مؤمنه جواب داد که باک مدارید که وی در حال دریافت وحی است و از هیبت آن است که آواز کرده است[1].»

مدعی دیگر پیامبری ابن خویلدالاسدی معروف به طلیحه بود که به گفته مجمل التواریخ «مرتد شد و مردم را از نماز و روزه معاف داشت»[2]، و به حکایت حبیب السیر «بنا بر تسویلات او مجموع بنی اسد ترک مسلمانی کردند و به رسالت وی اقرار آوردند»[3]. و باز به نوشته عیون الاخبار «گفتی که جبرئیل بر من فرود همی آید، و مردمان را به ترک سجود در نماز واداشتی»[4].

سومین مدعی پیامبری، و مهمترین آنها، ابن کثیر ملقب به مسیلمه بود که محمد در زمان حیات خود او را «کذاب» نامیده بود، زیرا ادعای پیامبری او از همان ماههای آخر عمر پیامبر آغاز شده بود. به نوشته ابن اثیر «کنیت او ابوتمامه بود و در سال نهم از هجرت نبوی در یمامه خروج نمود و دعوت نبوت کرد و گفت که از آسمان بر او وحی فرو همی آید، و مردم بسیار بدو گرویدند چنانکه کارش بالا گرفت». کانتانی در «سالنامه های اسلام» متن نامه ای را که مسیلمه در باره اعلام پیامبری خود برای محمد فرستاده نقل کرده است: «از

---

۱ ــ حبیب السیر، ج ۱، ص ۱۵٦.

۲ ــ مجمل التواریخ، ص ۲٦۵.

۳ ــ حبیب السیر، ج ۱، ص ۴۴۹.

۴ ــ عیون الاخبار، ج ۳، ص ۹. در باره این مدعی پیامبری و پیروان او به تاریخ طبری (ج ۱، صص ۱۷۹۷-۱۷۹۹) و کامل ابن اثیر (ج ۲، ص ۲٦۵)، و در مورد جنگ او با سپاه خالد بن ولید به تاریخ طبری (ج ۱، صص ۱۸۸۷-۱۸۹۰)، انساب بلاذری، صص ۹٦-۹۸؛ یاقوت، ج ۱، ص ٦۰۱ مراجعه شود.

www.kavehroom.com

مسیلمه رسول خدا به محمد رسول دیگر خدا. سلام بر تو باد! اما بعد، دانسته باش که اکنون خداوند مرا نیز در اداره امور مسلمانان با تو شریک فرموده است، و مقرر داشته است که نیمی از ارض مسکون مال من و تو و نیم دیگر آن مال قریش باشد، هر چند که قریشیان بدمردمانند». و افزوده است که این نامه را دو سفیر مسیلمه در مدینه به محمد رسانیدند و از او جوابی بدین مضمون گرفتند که توسط کاتب او ابی کعب نوشته شده بود: «بسم الله الرحمن الرحیم. از محمد رسول خدا به مسیلمه کذاب. سلام بر کسی باد که به راه راست رود. اما بعد، ارض خداوند مال خداوند است و آنرا به هر کس از بندگان خود که خواهد بدهد. رستگاری نهایی نیز از آن آنهایی است که از خداوند بیمناک باشند و بدو دروغ نبندند». هنگام تسلیم این نامه، محمد به فرستادگان مسیلمه گفت که اگر مأموریت آنها برایشان مصونیت ایجاب نمیکرد، جابجا دستور میداد که سرهای هر دو را ببرند[1].

سرکوبی شورش مسیلمه دشوارترین بخش مأموریت خالدبن ولید بود، زیرا که تا پیش از رسیدن او به یمامه دو بار پیاپی قوای خلافت در پیکار با نیروهای مسیلمه شکستهای سختی خورده بودند، و سپاه خود خالد نیز در آغاز در آستانه شکست بود. جالب این بود که فرماندهی یکی از بخشهای مهم سپاه مسیلمه را «رحال» فرستاده پیامبر اسلام برای دعوت او به ترک ارتداد بعهده داشت که خودش در یمامه مرتد شده و به مسیلمه پیوسته بود. آنطور که احتمالاً با اندکی مبالغه نوشته اند، شمار سپاهیان پیامبر مرتد به چهل هزار نفر بالغ میشد. در این جنگ ۱۲۰۰ نفر از جنگجویان اعزامی خلافت به هلاکت رسیدند که شماری از آنان حافظان قرآن بودند، و این خطر بزرگی برای آینده قرآن بشمار میآمد[2]. با اینهمه سرانجام نیروی خلافت

---

۱ ــ کامل، ج ۲، ص ۹۲؛ تاریخ فخری، ج ۱، ص ۱۰۱. ابن اثیر توضیح میدهد که دعوی پیامبری مسیلمه بعد از سفر حجة الوداع محمد و شروع انتشار خبر بیماری مهلک او آغاز شد.

۲ ــ Annali dell'Islam (ج ۲، بخش ۲، سال دهم هجری، ص ۶۳۵). متن این دو نامه را کانتانی از سیره ابن هشام (چاپ قاهره، ص ۹۶۵) و طبقات ابن سعد (چاپ

www.kavehroom.com

پیروز شد و مسیلمه گریخت و اندکی بعد کشته شد[1]. به نوشته روضة الصفا، در میان غنائمی که خالدبن ولید در این جنگ گرفت و برای خلیفه ابوبکر به مدینه فرستاد دختر زیبایی از بنی حنیفه بود که یمانه نام داشت و این دختر را ابوبکر به علی بخشید. وی مادر محمدبن حنفیه برادر ناتنی امام حسن و امام حسین است که بعدها نخستین «مهدی» تاریخ اسلام دانسته شد، و حدیثی ناشناخته از پیامبر روایت شد که در آن به علی خبر داده بود که بزودی کنیزی از بنی حنیفه نصیب تو خواهد شد و از او فرزندی خواهی یافت. و هر آینه اگر این فرزند پسر باشد او را به نام و به کنیه خود من نامگذاری کن[2].

با اینهمه، جالبترین ماجرای این مدعیان پیامبری، داستان سجاح بنت الحارث ملقب به «متنبیه» زن زیبا و دانش آموخته ای از قبیله بنی تمیم است که او نیز دعوی دریافت وحی و بعثت به نبوت کرد و دیری نگذشت که جمعی انبوه به وی گرویدند، چنانکه مردم طایفه هزیل که پیش از آن آئین مسیحیت پذیرفته بودند دین خود را

قاهره، ص ۴۷) گرفته است. تاریخ طبری (ج ۱، ص ۱۷۴۸) و تاریخ ابن اثیر (ج ۲، ص ۲۲۸) نیز بدین مکاتبه اشاره دارند.

۱ ـ Caetani در تحقیق جالبی اسامی یکایک از ۱۵۱ نفر یاران پیامبر و حافظان قرآن را که در نبردهای یمامه کشته شدند با ذکر دقیق مشخصات آنان در ۱٦ صفحه از کتاب Annali dell'Islam (ج۲، بخش ۲، صص ۷۳۸-۷۵۴) نقل کرده است.

۲ ـ در باره مسئله مسیلمه و قیام او، در بیشتر تواریخ مهم اسلامی منجمله در چهار مورد مختلف در سیره ابن هشام، هشت مورد در تاریخ طبری، چهار مورد در طبقات ابن سعد، چهار مورد در فتوح الشام واقدی، و نیز در معارف ابن قتیبه و انساب بلاذری، به تفصیل سخن رفته است. پژوهشگران غربی بنوبه خود در باره این قیام بررسیهای مختلفی کرده اند که از جمله آنها از سلسله مقالات Margoliouth در مجله انجمن سلطنتی آسیائی انگلستان (سال ۱۹۰۳) و بررسیهای Montgomery Watt در کتاب محمد در مدینه و Caetani در «سالنامه های اسلام» (ج ۲، صص ۷۵۸-۷۸۱) میتوان نام برد. جهانگرد انگلیسی W.G. Palgrave که در سال ۱۸٦۳ از حجاز دیدار کرده، در سفرنامه خود مینویسد که هنوز هم بسیاری از مردم یمامه به مسیلمه به چشم یک پیامبر نگاه میکنند.

www.kavehroom.com

رها کردند و بجانب او رفتند، و بسیاری از دیگر سران قوم نیز با او دست اتحاد دادند تا متفقاً با قوای خلافت به جنگ برخیزند[1]. کائتانی که در «سالنامه های اسلام» ۱۴ صفحه تمام را به ماجرای شگفت آور این زن پیامبر اختصاص داده است متذکر میشود که وی از جانب مادری به قبیله تغلیب تعلق داشت که یکی از قبایل مسیحی عربستان بود و خودش هم احتمالاً مسیحی بود، و هیچ مدرکی وجود ندارد که بعداً ترک این آئین را کرده باشد. به نوشته وی سجاح با زبانی بسیار موزون از بالای منبر سخن میگفت که حاضران را مسحور میکرد. وی خداوند را بیش از هر چیز در آسمان متجلی میدید و بهمین جهت لقبی که عادتاً بدو میداد «رب السحاب» بود. دو تن دیگر از اسلام شناسان اروپایی قرن نوزدهم J. Wellhausen و H. Grimme بررسیهای جالبی بدو اختصاص داده اند.

ماجرای روابط فردی و اجتماعی سجاح با مسیلمه، از جالبترین صفحات تاریخ صدر اسلامی است و بهمین جهت در بسیاری از تواریخ نویسندگان مسلمان به تفصیل ــ و البته همیشه با نظر تخطئه و توهین ــ آورده شده است: «... و دیری نگذشت که پیروان سجاح بر جمله مدعیان دیگر پیامبری فزونی گرفتند. و پیروان مسیلمه به پیامبر خود گفتند که دست از نبوت بدار و این کار بدین زن پیامبر بازگذار. لاجرم مسیلمه کس به نزد سجاح فرستاد و بدو پیام داد که در یک جا جمع آییم و آن وحی که بر ما هر دو فرود میآید بر یکدیگر خوانیم و هرکه برحق باشد دیگری متابعت او کند، و سجاح این التماس بپذیرفت. آنگاه مسیلمه و سجاح خلوتی دراز کردند که در آن مسیلمه او را با افسون بفریفت و با وی جمع آمد»[2]. در این باره، براساس روایتی که آشکارا با هدف بدنام کردن این زن مدعی پیامبری ساخته شده در تاریخ طبری چنین آمده است: «و چون

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۴۲۷؛ روضة الصفا، ج ۲، صص ۶۰۸-۶۱۲؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۷۱ به بعد؛ اغانی، ج ۱۸، ص ۱۶۵؛ بلاذری (بهترین شرح) ص ۹۹ ببعد.

۲ ــ تحارب السلف، ص ۱۹ و ۲۰. این موضوع بصورتهایی مشابه در حبیب السیر (ج ۱، ص ۱۵۵). عیون الاخبار (ج ۱، ص ۱۸۶)، انساب (ص ۸۷ ببعد)، تاریخ میرخواند (ج ۲، ص ۲۴۹)، الاعلام زرکلی (ص ۳۵۷) و لغتنامه دهخدا نیز نقل شده است.

www.kavehroom.com

سجاح بر در خیمه آمد، مسیلمه از او پرسید که: وحی به تو چه آمده؟ سجاح گفت: مگر باید زنان سخن آغازند؟ بگو که بر تو چه وحی آمده؟ گفت: وحی آمده که مگر ندیدی خدایست با اندرون زن چه کرد؟ از آن موجودی روان برآورد، از میان پرده و احشاء او. سجاح گفت: دیگر چه؟ گفت: و این نیز به من وحی شده که «ان الله خلق النساء افراجاً، و جعل الرجال لهن ازواجاً، فنولج فیهن قعساً ایلاجاً، ثم لخرجها اذانشاء اخراجاً فینتجن لنا سخالاً انتاجا» (خدا زنان را عورتها آفرید، و مردان را جفت آنها کرد که چیزی در آنها فرو بریم، و چون بخواهیم برون آوریم، که برای ما کره ها آورند) سجاح گفت: با چنین وحی شهادت دهم که تو در پیامبری بر من اولائی. گفت: میخواهی ترا به زنی بگیرم و به کمک قوم خودم و قوم تو عرب را بخوریم؟ سجاح گفت: آری. مسیلمه گفت: برخیز که به کار پردازیم که خوابگاه را آماده کرده اند. اگر خواهی در خانه رویم و اگر خواهی در اطاق باشیم. اگر خواهی به پشتت افکنم و اگر خواهی بسر چهار دست و پا بداریم. اگر خواهی به دو سوم و اگر خواهی همه را. سجاح گفت: همه را. مسیلمه گفت: به من نیز چنین وحی شده بود. و چون سجاح از خرگاه بیرون شد با قوم خود گفت که از این پس رسالت خود را با مسیلمه درآمیختم. پس مسیلمه کس نزد بنی تمیم فرستاد و آنان پیامبر خویش را به همسری بدو دادند»[1].

جنگهای آرام سازی «رده» در نواحی دیگر عربستان چون بحرین و عمان و حضرموت و یمن نیز ادامه یافت که شرح آنها را بنوبه خود در تواریخ مهم اسلامی بخصوص تاریخ طبری، کامل ابن الاثیر، انساب بلاذری، تاریخ ابن خلدون، و در «سالنامه های اسلام» کائتانی میتوان یافت. از مهمترین این جنگ ها جنگ اعراب و ایرانیان در صنعا (یمن) بود که با پایداری شدید ایرانیان همراه بود و سرانجام با قتل فیروز فرمانده ایرانی پایان یافت[2].

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۴۰۲.

۲ ــ تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۹۹۵-۱۹۹۹؛ کامل، ج ۲، صص ۲۸۷-۲۹۰؛ انساب، صص ۹۴-۱۰۷؛ همچنین Caetani در Annali dell'Islam، ج ۲، بخش ۲، صص ۷۸۴-۷۹۲.

www.kavehroom.com

در باره تاریخ جنگهای رده بصورت کلی کتابی توسط وثیمة بن موسی متوفی در سال ۲۳۷ هجری بنام کتاب الرده وجود داشته که به نوشته کائتانی منبع اصلی اطلاعات طبری در تاریخ الرسل والملوک او بوده است، ولی این کتاب ظاهراً از بین رفته است. در دوران معاصر نیز در این باره اثر تحقیقی مستقلی توسط E.H. Shoufani با عنوان Al-Riddah and the Muslim conquest of Arabia در سال ۱۹۷۲ از طرف دانشگاه تورونتو (کانادا) انتشار یافته است.

* * *

بدین ترتیب موج عصیان سراسری عربستان پس از مرگ محمد در خون و آتش فرونشانده شد، ولی این آرام سازی اگر توانست مشکل کوتاه مدت خلافت عرب را حل کند، مشکل درازمدت همچنان حل نشده باقی مانده بود. در ارزیابی این واقعیت، مورخ سرشناس عصر ما Arnold Toynbee در «تاریخ داستانی جهان» خود مینویسد:

«با مرگ محمد، این پرسش اصولی مطرح شد که آیا اسلام و حکومت اسلامی پایدار خواهند ماند یا از میان خواهند رفت... خبر درگذشت پیامبر در سراسر شبه جزیره عربستان، بجز در دو شهر یثرب (مدینه) و مکه شورشی فراگیر برانگیخت که از جانب پیامبرانی محلی ــ مرد و زن ــ که بنوبه خود ادعای رسالت از جانب خداوند را داشتند بر آن دامن زده شد. عصیان توسط نیروهای مشترک یثرب و مکه با خشونت سرکوب شد، یثربی ها برای اینکه امتیازی را که با تبدیل شهر خود به «شهر پیغمبر» (مدینة النبی)کسب کرده و پایتخت عملی کشور نوبنیاد اسلامی شده بودند حفظ کنند، و مکیان برای اینکه موقعیت شهر خویش را بعنوان مرکز مذهبی و محل برگزاری حج سالانه که هر دو از نظر اقتصادی برایشان اهمیت حیاتی داشت ــ در حدی که محمد آنرا بصورت یکی از اصول دین درآورده بود ــ نگاه دارند. ولی بهره گیری درازمدت از این آرام سازی فقط در صورتی امکان داشت که برنامه حساب شده ای برای آینده جامعه مسلمانان و جلوگیری از بحرانهای حتمی

www.kavehroom.com

آینده طرح شود و مورد اجرا قرار گیرد»[1].

«انتخاب کنندگان ابوبکر به احتمال بسیار هیچ تصور روشنی از وظایف آینده او و از تحولات بعدی آن نداشتند. در شرایط زمانی این انتخاب نیز هیچگونه کوششی برای تعیین حدود این وظایف یا درجه اختیارات بعمل نیاوردند. ولی در مرحله عمل این اختیارات از همان آغاز از حدود اختیارات یک رئیس تازه انتخاب شده قبیله ای بسیار فراتر رفت، زیرا وی نه تنها رهبر مذهبی یک جامعه تازه نفس بود، بلکه رهبر سیاسی و حکومتی یک قلمرو جغرافیایی مشخص نیز بود، و در این سمت هم قدرت اجرایی را در اختیار داشت و هم نیرویی نظامی که ضامن اجرای این اختیارات باشد، و با توجه به اینکه این هر دو امر مستلزم سرپرستی بر عملیات سیاسی و نظامی بود، وی در کوتاه مدتی در این هر دو زمینه از امتیازاتی برخوردار شد که از آن پس بعنوان بخشی بنیادی از نهاد خلافت و از اختیارات خلیفه پذیرفته شد، بطوریکه دو سال بعد از آن، بهنگام مرگ ابوبکر، عمربن خطاب بدون مواجهه با مخالفتی جدی جانشینی او را بر عهده گرفت. هیچیک از این تحولات و این اختیارات نه از جانب پیامبر مطرح شده بود، و نه اصولاً از جانب او پیش بینی شده بود»[2].

خلافت اسلامی در دوراهه تاریخ

واقعیت بنیادی در این شرایط تنها این نبود که این نهاد خلافت مشروعیت خود را نه از قرآن گرفته بود ــ که در این مورد هیچ رهنمودی نداده بود ــ و نه از محمد، که او نیز هیچ رهنمودی در این باره نداده بود، بلکه واقعیتی بنیادی تر از آن این بود که مشخص شود حد و مرز آیین تازه ای که توسط محمد بنیانگذاری شده بود، در زمینه مذهبی و در زمینه سیاسی و حکومتی کدام است، تا در ارتباط

---

۱ ــ Arnold Toynbee در A narrative History of the World، فصل پنجاهم، گسترش حکومت اسلامی، ص ۳۵۰.

۲ ــ Bernard Lewis در The Arabs in History، ص ۱۲۷.

www.kavehroom.com

آینده طرح شود و مورد اجرا قرار گیرد»[1].

«انتخاب کنندگان ابوبکر به احتمال بسیار هیچ تصور روشنی از وظایف آینده او و از تحولات بعدی آن نداشتند. در شرایط زمانی این انتخاب نیز هیچگونه کوششی برای تعیین حدود این وظایف یا درجه اختیارات بعمل نیاوردند. ولی در مرحله عمل این اختیارات از همان آغاز از حدود اختیارات یک رئیس تازه انتخاب شده قبیله ای بسیار فراتر رفت، زیرا وی نه تنها رهبر مذهبی یک جامعه تازه نفس بود، بلکه رهبر سیاسی و حکومتی یک قلمرو جغرافیایی مشخص نیز بود، و در این سمت هم قدرت اجرایی را در اختیار داشت و هم نیرویی نظامی که ضامن اجرای این اختیارات باشد، و با توجه به اینکه این هر دو امر مستلزم سرپرستی بر عملیات سیاسی و نظامی بود، وی در کوتاه مدتی در این هر دو زمینه از امتیازاتی برخوردار شد که از آن پس بعنوان بخشی بنیادی از نهاد خلافت و از اختیارات خلیفه پذیرفته شد، بطوریکه دو سال بعد از آن، بهنگام مرگ ابوبکر، عمربن خطاب بدون مواجهه با مخالفتی جدی جانشینی او را بر عهده گرفت. هیچیک از این تحولات و این اختیارات نه از جانب پیامبر مطرح شده بود، و نه اصولاً از جانب او پیش بینی شده بود»[2].

خلافت اسلامی در دوراهه تاریخ

واقعیت بنیادی در این شرایط تنها این نبود که این نهاد خلافت مشروعیت خود را نه از قرآن گرفته بود ــ که در این مورد هیچ رهنمودی نداده بود ــ و نه از محمد، که او نیز هیچ رهنمودی در این باره نداده بود، بلکه واقعیتی بنیادی تر از آن این بود که مشخص شود حد و مرز آیین تازه ای که توسط محمد بنیانگذاری شده بود، در زمینه مذهبی و در زمینه سیاسی و حکومتی کدام است، تا در ارتباط

---

۱ ــ Arnold Toynbee در A narrative History of the World، فصل پنجاهم، گسترش حکومت اسلامی، ص ۳۵۰.

۲ ــ Bernard Lewis در The Arabs in History، ص ۱۲۷.

www.kavehroom.com

با آن، خلافت خودساخته نیز بتواند راه آینده خـود را طراحـی کنـد و براساس آن شکل دهد. اشکال اساسی در این مورد این بود که شـرایط موجود برای جانشینان پیامبر مطلقاً همان شرایطی نبود که در صورت زنده ماندن خود او میتوانست برای شخص وی وجود داشته باشد، زیـرا این جانشینان نه از اعتبار و حیثیت او برخوردار بودند و نـه از نبـوغ رهبری او، و بناچار موقعیت لرزان آنان بدیشان اجازه آن را نمیداد کـه چون خود محمد موازین و ضوابط مشخصی را قاطعانـه بـه جامعـه نوخاسته مسلمان تحمیل کنند که میتوانستند در عین آنکه بـه سـود نهایی آنان باشند مورد پسند روزمره آنان نباشند و در نتیجـه مـورد قبول آنان نیز قرار نگیرند، در نتیجه این پرسش زیربنایی که حد و مرز مذهبی و سیاسی حکومت نوساخته اسلامی چه «میباید» باشد بـرای آنان بدینصورت مطرح شد که این حد و مرز چه «میتواند» باشد بـرای اینکه در عین رعایت ضوابط کلی اسـلامی، موجودیـت خـود ایـن دستگاه خلافت را نیز به مخاطره نیفکند. تغییر مسیر ۱۸۰ درجـه ای که در همان آغاز خلافت، یعنی در سالهای سیزدهم و چهاردهم هجـری در ساختار مذهبی و سیاسی اسلام روی داد و از آن پس همـه تـاریخ هزار و چهار صد ساله اسلامی را در مسیر تازه ای افکند کـه مطلقـاً مسلم نیست مسیر مورد انتخاب خود محمد بوده است یا میتوانسـته است باشد، با توجه به همین واقعیت میباید مورد ارزیابی قرار گـیرد، بهمان صورت که یکی از آشنایان بسـیار سرشـناس تـاریخ و تمـدن اسلامی در جهان غرب ارزیابی کرده است: «محمد بـه هنگـام مـرگ خود عربستانی متشکل با عقیده مذهبی تازه ای بوجود آورده بود کـه قبایل مختلف عرب در آن برای نخستین بار زیر لوای رهـبری واحـدی گرد آمده بودند. بیفایده است اگر بکوشیم تا روشن کنیم که آنچه بعـد از او بدست جانشینانش انجام گرفت واقعاً همان بود که خود او خواسته بود یا جریان حوادث جانشینان او را واداشت تا آنرا بدو نسبت دهنـد، زیرا هیچ مدرکی در این باره که او خود به جهانگشایی اسلامی وصیت کرده باشد وجود ندارد. ولی مسئله علل واقعی بسیاری از رویدادهـای تاریخی آنقدر غامض است که ما باید، همانطور کـه مورخـان بـدان

www.kavehroom.com

عادت دارند، قبول کنیم که آنچه بنام مردان بزرگ تاریخ و بسا ادعای اجرای خواستها و رهنمودهای آنان انجام گرفته واقعاً همان بوده است که خود آنان میخواسته اند، هر چند اثبات اینکه این نحوه برداشت نمیتواند هیچ ارزشی داشته باشد دشوار نیست»[1].

در مقام مقایسه تحولات صدر اسلامی با تحولات جهان دوران خودمان، میتوان نمونه مشابهی را برای این گردش ۱۸۰ درجه ای که بدنبال مرگ پیامبر توسط عمر، مرد نیرومند حکومت او، در مسیر مذهبی و سیاسی اسلام صورت گرفت، در تحولی یافت که پس از مرگ لنین بدست مرد نیرومند گروه او، استالین، در مسیر ایدئولوژیک و در مسیر سیاسی کمونیسم انجام شد، و نتیجه آن این شد که آرمان انقلاب جهانی مارکس و انگلس جای خود را به بنیانگذاری یک امپراتوری شوروی بر الگوی امپراتوری پیشین تزاری و دیگر امپراتوریهای دوران استعمار داد که هر چند در کوتاه مدت برای این امپراتوری تازه مقام «ابرقدرتی» بهمراه آورد، ولی زمینه را برای درهم پاشیدن الزامی آن از درون خود آماده ساخت، و جالب این است که برای اینکار استالین نیز در مورد وصیتنامه لنین بهمان دستکاری متوسل شد که در مورد نحوه بهره گیری از قرآن بکار گرفته شده بود.

در ارتباط با ماهیت این گردش ۱۸۰ درجه ای، و ارزیابی تناقض آن با برداشتهای عقیدتی و اصولی خود قرآن، پژوهشگرانی متعدد (که در صفحات آینده با نظرات برخی از آنان آشنا خواهید شد) بر این واقعیت تاریخی انگشت نهاده اند که آیین اسلام بمانند دیگر آیین هایی که پیش از آن آمده بودند، و به ویژه آیین های سامی پیش از آن، آیینی بود که تنها به قوم معینی مربوط میشد، و بر همین مبنا پیامبر آن نیز پیامبری بود که تنها برای همان قوم فرستاده شده بود، و کتاب مقدس آن هم کتابی بود که با هدف ارشاد همان قوم نوشته شده بود، و خود قرآن بر این هر سه موضوع با قاطعیت و با روشنی تأکید نهاده بود.

---

۱ ــ Gustave Le Bon در: La civilisation des Arabes، ص ۳۴۰

ریشه این ارزیابی را در این واقعیت سنتی همه تاریخ کهن میباید یافت که آیین های بزرگ باستانی، چه آنها که «توحیدی» نام گرفته اند و چه دیگر آیینهای «غیرتوحیدی»، عموماً بصورت آیینهایی محلی پا بوجود گذاشته اند و بنیادهای فلسفی و فکری و برداشتهای اجتماعی و قضایی آنها تحت تأثیر ویژگیهای قومی و اقلیمی و فرهنگی جوامع مربوطه شکل گرفته اند. نه تنها آیین یهود، آنطور که انبیای خود آن اعلام کرده بودند آیینی کاملاً یهودی بود، بلکه آیین مسیحیت نیز، در زمان خود عیسی، چنانکه خود او بارها بر آن تأکید گذاشته بود مذهب یهودی تصفیه شده ای بود که اجازه تغییر حتی یک جمله از تورات را بخود نمیداد و تنها مأموریتی که برای خویش قائل بود این بود که «گوسفندان راه گم کرده اسرائیل را به گله خودشان بازگرداند». به همان ترتیب آیین زرتشتی، با همه آنکه بر اصل کائناتی پیکار فروغ و تاریکی بنیاد نهاده شده بود آشکارا یک آیین ایرانی بود، و آیین برهمایی هند با تمام جهان نگری عمیق آن یک آیین هندی، و آیین بیخدای بودائی با بنمایه فلسفی نیرومند خود یک آیین دیگر هندی.

تنها آیینی که در طول تاریخ با هدف جهانی بودن ایجاد شد آیین مانی بود، ولی این آیینی بود که مانی خود آنرا از ترکیب آیینهای زرتشتی و مسیحی و بودایی با Gnose یونانی ساخته بود با همین هدف که جایگزین همه دیگر ادیان گذشته شود، و ادعای دریافت آنرا از راه وحی نداشت.

در مورد آیین های توحیدی سامی، این نکته لازم به تذکر است که نه تنها حتی آن آمادگی «جهانی شدن» که بصورت بالقوه در ساختار آیینهای هندی و ایرانی وجود دارد در آنها وجود ندارد، بلکه از نظر جغرافیایی دنیای ملموس این آئین ها از منطقه کاملاً مشخصی در روی نقشه جغرافیا فراتر نمیرود، و در بیرون از این حد و مرز، تمام سرزمین ها و کشورها و ملتهای دیگر جهان اصولاً نادیده گرفته شده اند. این حد و مرز جغرافیایی در انتشارات متعددی که با عنوان «اطلس کتاب مقدس» The Atlas of the Bible Lands یا

www.kavehroom.com

عناوینی مشابه آن در اروپا و آمریکا چاپ شده اند و میشوند مشخص شده اند، و در همه آنها میتوان دید که دنیای جغرافیایی و انسانی تورات و انجیل تنها منطقه معینی شامل سوریه، لبنان، فلسطین، اردن، بین النهرین، مصر، عربستان و یمن کنونی را در برمیگیرد، با کشورهایی حاشیه ای چون ایران و ایلام و حبشه. بیرون از این حدود، نه جایی در کتاب مقدس برای بقیه سرزمینهایی که در شش روزه آفرینش ساخته شده اند وجود دارد و نه برای مردمی که در این سرزمینها زندگی میکنند. رویدادهای اساسی تاریخ ششهزار ساله خلقت نیز همه در این محدوده میگذرند: «باغ عدن» (بهشت زمینی) در جایی در بین النهرین قرار دارد. طوفان نوح در همین بین النهرین انجام میگیرد و برج بابل نیز در همین بین النهرین افراشته میشود. آتش و گوگرد سدوم و عموره در کنعان از آسمان میبارد. خورشید در کنعان از حرکت میایستد تا اسرائیلیان وقت بیشتری برای کشتار فلسطینیان داشته باشند. ده معجزه موسی در مصر روی میدهد و در آنجا است که آب نیل تبدیل به خون میشود، و کلیه حیوانات در یک شبانروز میمیرند، و ظلمت مطلق مصر را فرامیگیرد، و نخست زادگان مصری در عرض یک شب بدست یهوه قتل عام میشوند، و آب دریا بدو نیم میشود تا اسرائیلیان به سلامت از آن بگذرند ولی فرعون و سپاهیانش در دنبال آنها غرق شوند. من وسلوی در ارض سینا از آسمان به قوم اسرائیل نازل میشود، و در ارض اسرائیل است که دیوان و اجنه و حیوانات و پرندگان و ماهیان دریا جمله به فرمان سلیمان درمیآیند، و در آنجا است که ملکه بلقیس از کشور سبا (یمن) بر بال دیوی بسوی اورشلیم میآید تا سر در خدمت سلیمان گذارد. و مدتها بعد، باز در همین سرزمین اسرائیل است که کودکی بنام عیسی در طویله ای بدنیا میآید، و پادشاهان مجوس به راهنمایی ستاره ای بسویش میآیند تا به پیغمبریش گواهی دهند، و در همانجاست که وی مرده زنده میکند و دیوها را از درون دیوزدگان بیرون میآورد و کوران را بینا میکند و بر روی آب راه میرود و در هنگام به صلیب کشیدنش خورشید غروب میکند و مردگان از گورها بیرون میآیند، و خودش نیز

www.kavehroom.com

زنده میشود تا به آسمان رود. و همه اینها، و بسیار بسیار بیش از اینها در سرزمینی میان «نیل تا دجله» صورت میگیرد که همه آن توسط یهوه، خدای اسرائیل، در مقابل تعهد ختنه شدن پسران اسرائیل از جانب ابراهیم، برای ابدالآباد به ذریه او بخشیده شده است، ذریه ای که قرار بوده است به عنوان قوم برگزیده خداوند شمارشان باندازه سنگریزه های کنار دریا افزایش یابد. و فراموش مکنیم که برای نظارت بر حسن اجرای همه اینها بوده است که از زمان آدم ابوالبشر تا زمان ظهور اسلام، ۱۲۴,۰۰۰ پیغمبر از جانب خداوند درست به همین منطقه جغرافیایی جهان فرستاده شده اند[۱].

البته در جریان همه این رویدادها، در بیرون از این محدوده جغرافیایی سرزمین هایی پهناور با مردمی بسیار و با دین ها و فرهنگهایی پیشرفته و پیروانی فراوان وجود داشته اند که در آن روزگار نیز مانند امروز، بخش اعظم جهان بشری را تشکیل میداده اند، و پهنای جغرافیایی هرکدام از آنان چون شمار مردمانشان بارها و بارها بیشتر از مجموع مساحت و جمعیت منطقه جغرافیائی و انسانی «کتاب مقدس» بوده است، و قدمت تمدن و فرهنگ برخی از آنها نیز از هیچکدام از اجزای این منطقه مقدس کمتر نبوده است، باوجود این در هیچیک از سه کتاب مقدس آیینهای «توحیدی» که دست کم برای دو تای از آنها ادعای جهانی بودن شده است مطلقاً نه نامی از چین میتوان یافت، نه از هند و اندونزی و بقیه قاره آسیا، نه از اروپا و افریقای سیاه و نه طبعاً از آن نیمه ای از دنیا که میباید بعدا کشف

---

۱ ــ در تأیید این رقم شگفت آور، تقریباً همه کتب معتبر حدیث این حدیث را از زبان خود پیامبر اسلام نقل کرده اند، بی آنکه حتی یکی از آنها به سخافت آشکار آن توجه کرده باشد: «ابوذر غفاری رحمة الله علیه گوید از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که تنها در مسجد نشسته بود پرسیدم: یا رسول الله، پیامبران چند نفرند؟ فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار. عرض کردم: پیمبران مرسل که هم پیغمبرند و هم رسول چند نفرند؟ فرمود ۳۱۳ نفر، و نخستین پیامبر اسرائیلی موسی بود و آخرشان عیسی، و جمعاً ۶۰۰ پیغمبر در بنی اسرائیل منصوب شدند. عرض کردم: یا رسول الله، چند کتاب از جانب خدا آمده؟ فرمود ۱۲۴ کتاب».

www.kavehroom.com

شود، ولی نمیباید برای مذاهبی جهانی نیز کشف ناشده بوده باشـــد، و اگر این سرزمینهای دیگر خدا و بندگان دیگر خدا جملگی نادیده گرفته شده اند، در عوض در کتاب مقدس Bible از اقوام و قبایلی ذره بینـی، چون عموریان، موآبیان، عدومیان، کنعانیان، اشدودیان، عشـــقلونیان، جعادیان، سامریان، آرامیان، مدیانیان، به فراوانی نام برده شده است، و در سومین کتاب توحیدی نیز از اقوام ذره بینی دیگری در شبه جزیـــره عربستان، که فهرستی از آنها را در صفحات بعد خواهید یافت.

فراموش مکنیـــم کـه از دیـدگـاه واقعیتـهای جغرافیـایی و مردم شناسی، جمع مساحت پـانزده کشـور عربـی و یـهودی کـه در «منطقه مقدس» جای دارند با احتساب همـــه صحراهـا و بیابانـهای خشک آنها نزدیک به ۵ میلیون کیلومتر مربع است که تنها ۱/۳۰ از مجموع سرزمینهای مسکونی کره زمین را شامل میشـود و مجمـوع جمعیت آنها در حال حاضر (که قاعدتاً همان نسبتی را در مقابل بقیـه دارند که در گذشته نیز داشته اند) ۱۵۰ میلیون نفر یعنی تنـها ۱/۴۰ جمعیت شش میلیارد نفری کنونی جهان است، و عمـلاً همیـن ۱/۴۰ مردم جهان و همین ۱/۳۰ سرزمینهای آنند که همه محتوای کتابـهای آسمانی سه آئین توحیدی بدانها اختصاص داده شده است، بـی آنکـه سایر آفریدگان، از سفید و سیاه و زرد حتی جائی کوچک در میان آنـها داشته باشند، مگر اینکه اشارات «الانس و الجن» قرآن در مورد همـه آنها کافی دانسته شود.

تقریباً همه پژوهشگرانی که در مـورد اسـلام و قـرآن بررسـی کرده اند، واقعیت «محلی بودن» را در این آیین و در کتاب مقـدس آن به همین صورت منعکس دیده اند. در ارزیابی اینان، که بیـش از هـر چیز بر خود قرآن تکیه دارد، اسلام بصورت یک آیین عربی پا به وجود گذاشته، محمد از آغاز تا پایان خود را رسول خداوند برای هدایت قـوم عرب اعلام کرده، و قرآن کتابی است که به تصریح خـود آن بـه زبـان عربی و برای اعراب فرستاده شده اسـت. رسـالت بنیـادی محمـد در مبارزه با شرک و رهبری قوم عرب بسوی اعتقاد توحیـدی و برقـراری حکومت اسلامی نیز در جزیرة العرب تحقق یافته است و بر این امر هم

www.kavehroom.com

خود خداوند در آیه پنجم از سوره مائده که آخرین آیه نـــازل شــده بــر محمد شناخته شده، و هم شخص محمد در خطبه معروف حجة الــوداع تأکید نهاده اند که: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و وصیت لکم الاسلام دینا». و اگر واقعاً قرار بود که پس از آن در حیات خود پیامبر یا پس از درگذشت او برنامه ای برای جهانگشایی اسـلامی با هدف تحمیل اسلام به سراسر روی زمیـــن از راه شمشــیر بــه اجـرا گذاشته شود، بی تردید میبایست در خود قرآن یا در خطبه حجة الوداع پیامبر اسلام ذکری از این رسالت کبری و در حد اعلای اهمیت بمیـــان آمده باشد، نه اینکه بر موضوع انجام رسالت با ابراز خرسندی از حسن ختام آن نقطه پایان گذاشته شده باشد.

واقعیت از نظر همه این پژوهشگران این است کــه آن بــرچســب «جهانی بـــودن» کــه بعــد از درگذشــت محمــد توســط جانشــینان «خودساخته» وی بـــه اقتضـــای مصـــالح و حســابگریها و بخصـــوص نیازهای الزامی و فوری روز به رسالت او تعلق گرفت، همچون برچســب دیگری که پیش از آن توسط حواریون عیسی بعد از مرگ وی به رسالت او زده شده بود، هیچکدام کار خود این پیامبران نبود، کار میراث بران آنها بود که هرکدام با انگــیزه هــا و هدفــهایی معیــن، و هرکــدام از راههایی که با شرایط زمانی و مکـــانی و بخصـــوص بـــا روحیـــات و ویژگیهای قومی آنان سازگارتر بود نخســـت بـــه اعـــلام ایـــن «جـــهان شمولی» و بعد به تثبیت آن و به بهره گیری از آن پرداختند. اینکـــار در امپراتوری رم با کوشش در گسترش مسیحیت به سرزمینهای پـــیرامون این امپراتوری و سپس در تحمیل قدرت استبدادی کلیسا بر همه جــهان مسیحی از طریق سرکوبگری هر جنبش مذهبی بنام مبارزه با زندقـــه و بدعت (hérésie) انجام گرفت، و در جهان شرق با نخستین شمشیرکشـــی آشکار مذهبی در تاریخ جهان به نام اشاعه اسلام ولی در عمل بخـــاطر استیلاجویی قوم تازه نفس عرب که برای اولین بار از جزیرة العرب خود بیرون آمده بود و با عطش غنیمـــت گـــیری و قـــدرت جویـــی بســـوی امپراتوریهای ثروتمندی که از جنگهایی بیحاصل و طولانـــی فرســـوده شده بودند سرازیر شده بود.

www.kavehroom.com

نتیجه این دو تلاش موازی در دو بزرگترین تقلب های تـــاریخی جهان، یکی در آسیا و دیگری در اروپا، در طول بیش از ده قرن برخورد لزامی دو امپریالیسم مذهبی بود، با انبوه کشـــتارها و ویرانگریـــها و کینه هایی که صفحات تاریخ بشریت را با سیل خونهایی رنگیـــن کـــرد که بنام خدا ریخته شد، بی آنکه خـــدا و عیســـی و محمـــد در آن جـــز بعنوان ابزار بهره گیری سهمی داشته باشند.

برای هر قومی پیامبری

این اصل که برای هر قومی از جانب خداونـــد پیـــامبری خـــاص فرستاده میشود، در آیات متعددی از قـــرآن در مناســـبتهای مختلـــف مورد تأکید قرار گرفته است:

«برای هر قومی پیامبری فرستادیم تا بدانان بگوید کـــه خـــدای یگانه را بپرستند و از طاغوت دوری گزینند. در جمع اینـــان اقوامـــی بودند که به یاری خدا رهنمایی شدند، و اقوام دیگری که بـــه گمراهـــی رفتند» (نحل، ٣٦)؛ «هیچ پیامبری را به قومی نفرستادیم مگر آنکـــه زبان او زبان همان قومی باشـــد کـــه بـــرای آن فرســـتاده شـــده اســـت» (ابراهیم، ۴)؛ «رسولانی از جانب ما به نزد اقوامی مختلف فرســـتاده شدند که هرکدام آیاتی روشن بر درستی رسالت خود داشتند، اما ایـــن اقوام دست بر دهان آنان نهادند و گفتند که ما آنچه را که برای گفتنش آمده اید نمیپذیریم و در باره درستی آنچه ما را بدان میخوانید تردیـــد بسیار داریم» (ابراهیم، ۹)؛ «برای هر قومـــی راهنمـــایی فرســـتادیم» (رعد، ۷)؛ «برای موسی تورات را فرستادیم و او را بـــه هدایـــت قـــوم بنی اسرائیل مأمور کردیم» (سجده، ۲۳)؛ «... و به عیسی بن مریـــم انجیل را فرستادیم که در آن هدایت و روشنایی است، و بر اهل انجیـــل فریضه دانستیم که بدانصورت که خداوند در این کتاب برایشان خواسته است رفتار کنند تا از گمراهان نباشند» (مائده، ۴٦ و ۴۷)؛ «به نـــوح وحی فرستادیم که اکنون که هیچکس از میان قوم تو، بجز آنکس کـــه پیش ازین نیز از گروندگان بود، دعوت ترا پذیرا نیست، تو نیز از بـــابت آنچه آنان میکنند افسرده مباش، بلکه کشتی خودت را زیر نظر مـــا و

www.kavehroom.com

بدانصورت که بر تو وحی کرده ایم بساز و دیگر با ما ازین بی ایمانان سخنی مگو، زیرا که جملگی آنها غرق خواهند شد» (هود، ٣٦ و ٣٧)؛ «به قوم عاد، برادری از خودشان را بنام هود به رسالت فرستادیم، که بدانان گفت: ای قوم من، خدای یگانه را پرستش کنید، زیرا که خدایی برای شما جز او نیست و شما به راه دروغ پردازی میروید. ای قوم من، من از شما بابت این رسالت مزدی نمیطلبم، زیرا مزد من با آنکس است که مرا آفریده است. آیا بخود نمیآئید؟ ای قوم من، از خداوند خود طلب استغفار کنید و بسوی او باز گردید تا باران فراوانی بر شما بباراند و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید. از او روی برمگردانید و خود را از این راه گنهکار مکنید» (هود، ٥٠-٥٢)؛ «به قوم ثمود، برادری از خودشان را بنام صالح به رسالت فرستادیم، که بدانان گفت: ای قوم من، خدای یگانه ایرا که جز او خدایی نیست بپرستید. او است که شما را از خاکی که در آن مسکنتان داده آفریده است. نزد او استغفار کنید و توبه کنان بسویش بازگردید، زیرا پروردگار من بشما نزدیک است و توبه شما را پذیرا است. بدو گفتند: ای صالح، تو پیش از این مایه امیدی برای ما بودی، آیا اکنون ما را از پرستش آن بتانی که پدران ما میپرستیدند باز میداری؟» (هود، ٦١ و ٦٢)؛ «به قوم مدین برادری از خودشان بنام شعیب را به رسالت فرستادیم، که بدانان گفت: ای قوم من، خدایی را بپرستید که جز او خدایی برای شما نیست. در ترازو و پیمانه خود تقلب مکنید و از راه کم فروشی مایه زیان مردمان مشوید، و در زمین فساد مکنید. آنچه در نزد خدا باقی میگذارید برای شما بسیار بهتر خواهد بود اگر به خدا ایمان آورید، و من در این باره نگهبان شما نیستم. گفتند: ای شعیب، آیا مذهب تو[1] مقرر میدارد که ما آنچه را که مورد پرستش پدرانمان بوده است رها کنیم یا اینکه از این پس از دارایی خودمان آنسان که میخواهیم بهره نگیریم؟ ای شعیب، تو در جمع ما آدم ناتوانی هستی که اگر پای قبیله تو در میان نبود بیگمان سنگسارت میکردیم، در

---

١ ــ در اصل: نماز تو (صلوتک)

www.kavehroom.com

صورتیکه تو هیچ نیرویی برای مقابله با ما نداری» (هود، ۸۴-۹۱)[1].

این قانون «پیغمبری برای هر قومی» از نظر قرآن بقدری قاطعیت دارد که حتی ملائک و اجنه نیز مشمول آن شده اند. در سوره اسرا (آیه ۹۵) خداوند به محمد میگوید: «بدانان بگو که اگر قرار بود ملائکه نیز در زمین قرارگاهی داشته باشند، در آنصورت ما هم فرشته ای را از میان خودشان برای رسالت بر آنها میفرستادیم»؛ و در سوره انعام (آیه ۱۳۰) خود خداوند خطاب به اجنه میپرسد: «ای گروه جنیان، آیا پیامبرانی از خود شما برایتان نفرستادم تا آیات مرا به شما ابلاغ کنند؟»

در آیاتی دیگر نه تنها بر فرستادن پیامبری بر هر قوم از میان همان قوم تأکید گذاشته شده، بلکه در مورد جدایی پرستشگاه های هر قوم برای انجام شعایر مذهبی نیز همین تأکید بکار رفته است: «لکل امته جعلنا منسکاً هم ناسکوه فلاینازعنک فی الامر» (برای هر قومی پرستشگاهی مقرر داشتیم که در آن به نیایش پردازند و در این امر با تو به منازعه برنخیزند) (حج، ۳۴ و ٦٧).

....

این موضوع دیگر نیز که محمد رسولی است که برای قوم عرب فرستاده شده است تا آنانرا از شرک به خدا باز دارد و به پرستش خدای یگانه بخواند، بنوبه خود در آیات متعددی از قرآن مورد تأکید قرار گرفته است:

«ما این قرآن را به زبان عربی بر تو وحی کردیم تا با آن مردم ام القری (مکه) و پیرامون آنرا هشدار دهی» (شوری، ۷)؛ «این است کتابی مبارک که با آن مردم ام القری و پیرامون آنرا بیم دهی و آن کسانی را که به آخرت ایمان آورند و نماز خویش را بر پا دارند نوید بخشی» (انعام، ۹۲)؛ «برای هر قومی گواهی از میان خودشان برانگیزیم تا در روز جزا به خوب و بد آنان شهادت دهد، و ترا بر قوم خودت گواه

---

۱ ــ این نحوه برخورد قوم مدین با شعیب در واقع نحوه برخورد قوم قریش و دیگر قبایل بت پرست عربستان با خود محمد در مکه است، و اشاره بدینکه اگر پای قبیله ات در میان نبود سنگسارت میکردیم اشاره به سخنی است که پیوسته محمد در سالهای مکی دعوت خود میشنید.

www.kavehroom.com

برگزیده ایم» (نحل، ۸۹)؛ «آنگاه که در روز حساب بر هر قوم و طایفه ای گواهی آوریم، تو بر این امت (عرب) گواه خواهی بود» (نساء، ۱۱۳)؛ «همانا که برای شما رسولی از میان خودتان فرستادیم که به رستگاری شما مشتاق و نسبت به همه آنانکه ایمان میآورند رئوف و مهربان است» (توبه، ۱۲۸)؛ «او خدایی است که برای مردم ناخوان پیامبری از میان خودشان مبعوث کرد تا آیات ما را بر آنان بخواند و دلهایشان را صفا بخشد و بدانها حکمت آموزد» (جمعه، ۲)؛ «آیا مردمان تعجب کنند از اینکه یکی را از میان خودشان به رسالت خویش بر آنها برگزیده ایم تا آنان را هم نوید بخشد و هم هشدار دهد؟» (یونس، ۲۰)؛ «به تو افترا میزنند که دعوی بیجا میکنی، در صورتیکه تو به حق از جانب خداوند بر قومی که رسولی پیش از تو به سویش نیامده بود فرستاده شده ای تا آنانرا به رستگاری هدایت کنی» (سجده، ۳).

....

در باره اینکه آیا واقعاً نشانی در قرآن وجود دارد بر اینکه محمد رسالتی بیرون از قوم عرب نیز، چنانکه بعدا ادعا شد، داشته است، بعد از انتشار ارزیابی مبسوط لئونه کائتانی در نخستین مجلدات سالنامه های اسلام، در جهان خاورشناسی آغاز قرن بیستم اروپا بحث جالبی میان «نولدکه» اسلام شناس بزرگ آلمانی و کائتانی مؤلف سالنامه های اسلام صورت گرفت. در نقدی که به امضای نولدکه در نشریه «مطالعات خاورشناسی آکادمی علوم اتریش»[1] بچاپ رسید، دانشمند آلمانی ضمن تجلیل بسیار از ارزیابی کائتانی، این نظر او را اختصاصاً مورد تردید قرار داد و در تأیید گفته خود به آیه ای از سوره سبا (آیه ۲۸) استناد کرد که در آن از رسالت پیامبر بر «کافةً للناس» سخن رفته است، و از نظر او این حاکی از جهانی بودن، و نه بر قومی بودن این رسالت است. ولی کائتانی با تذکر اینکه پیش از او همه این مطالب توسط «هوبرت گریمه» در کتاب محمد او مورد

[1] ـ نشریه آکادمی علوم اتریش، WZKM، دوره XXI، سال ۱۹۰۷.

www.kavehroom.com

بررسی قرار گرفته است، متذکر شد که بر اساس فهرست بنـــدی دقیــق خود نولدکه از تقدم و تأخر زمانی سوره های ۱۱۴ گانه قــرآن در دوران مکی و دوران مدنی، سوره سبا که این آیه در آن آمده است، بــا یــک فاصله بعد از سوره شوری و با سه فاصله پیش از ســوره انعــام «نــازل شده» است، و این هر دو سوره درست همان سوره هایی هستند کــه در آنها صراحتاً از جانب خداوند به محمد گفته شده است کــه رســالت او ابلاغ آئین تازه به ام القری و پیرامون آن براساس قرآن عربی است کــه بدو وحی شده است، و پذیرفتن این نظر که در این فاصله رسالت بســیار گسترده تری به محمد محول شده باشد، خواه ناخواه این معنــی را دارد که خداوند هنگام نزول سوره شوری مأموریت پیامبر خـــود را دعــوت مردم جزیرة العرب تعیین کرده، سپس در کوتاه مدتی از این نظر عــدول کرده و او را پیامبر همه پنج قاره جهان قرار داده، و بار دیگر در کوتـاه زمانی او را به همان رسالت اولیه بازگردانیده اســـت، در حالیکــه بــه تصریح Grimme مراد از الناس در اینجا نیز مثل دیگــر آیــات قــرآن مردم عربستانند که پیام قرآن، چنانکه بارهــا و بارهــا در آن تصریــح شده، منحصراً خطاب به آنهاست، یعنی به کسانی است که قرآن عربــی برای آنان نازل شده است (یوسف، ۱۲؛ رعد، ۱۳؛ طه، ۲۰؛ زمــر، ۳۹؛ فصلت، ۴۱؛ شوری، ۴۲؛ زخرف، ۴۳؛ احقاف، ۴۶).

همین تذکر را، به نوشته کاتنانی، میتوان در مــورد آیــاتی داد که در آن اصطلاح «رحمة للعالمین» بکار برده شـــده اســت (یوســف، ۱۰۴؛ انبیاء، ۱۰۷؛ روم، ۲۱؛ قلم، ۵۲؛ تکویــر، ۲۷)، زیــرا در ایــن مورد نیز هرکدام از این سوره ها، درست بعد یا قبــل از ســوره هــایی آمده اند که در آنها بر این امر که خداوند بــرای هدایــت هــر قومــی پیامبری از خودشان میفرستد تأکید نهاده شــده اســت. در ایــن بــاره، همچنان به توضیح Grimme ایـــن مضمـــون را میبـــاید در مجموعــه مضمونهای مشابهی قرار داد که در سوره های نمل، قصص، عنکبوت، فاطر، یس، زمر، ص، غافر، فصلت، روم، زخرف، جاثیه، لقمان، دخــان و احقاف نیز در اشاره به قبایل و اقوام مختلف خود جزیره آمده اند.

به تذکر Grimme دو آیه دیگر از قرآن که میتوانند بـــا مفـــهوم

www.kavehroom.com

«جهانی بودن» مورد تفسیر قرار گیرند، یکی آیه ۱۵۸ سوره اعراف است که: «بدانان بگو ای مردم من از جانب آنکس که آسمانها و زمین در مالکیت اویند به رسالت بر همه شما برگزیده شده ام». و دیگری آیه ۲۸ سوره فتح که: «اوست خدایی که رسول خود را به هدایت بر کیش حق فرستاد تا او را بر کیشهای دیگر برتری دهد». در مورد آیه اول، کافی است یادآوری شود که سوره اعراف نیز مانند سوره سبا، یکی از پنج سوره ای است که در فاصله دو سوره شوری و انعام ابلاغ شده است، یعنی دو سوره ای که در آنها به رسالت انحصاری محمد بر قوم عرب تصریح شده است، و طرف خطاب محمد در این باره که وی از جانب مالک آسمانها و زمین به رسالت برگزیده شده است و در آیه از آنها بصورت «ایهاالناس» یاد شده مردمی هستند که خود محمد مأمور ابلاغ این آیه بدانان شده است، و نه همه مردم روی زمین. و در مورد آیه دوم نیز لازم به تذکر است که این آیه در هنگامی ابلاغ شده که نیروی مسلمانان بعد از پیمان حدیبیه بدون پیروزی بر مشرکان از مکه بازمیگشته اند، بهمین جهت اندکی پیش از آن به مسلمانان وعده داده شده است که «همانا خداوند وعده خویش را به پیامبرش تحقق بخشد که شما با سرهای تراشیده و موهای کوتاه کرده، بدون هیچ بیم و هراسی به مسجدالحرام درآیید، زیرا خدا بر چیزهایی آگاه است که شما از آنها بیخبرید، و خداوند پیش از این به شما وعده فتحی نزدیک داده بود» (آیه ۳۷). محتوای آیه نشان میدهد که صرفاً در ارتباط با مشرکانی آمده است که کعبه در اختیار آنان بود، و نه در ارتباط با مذاهب توحیدی دیگری که اساساً در کعبه جایی نداشتند. و فراموش نباید کرد که حتی در صورتیکه برای این آیه مفهوم برتری دین محمد را بر همه ادیان دیگر قائل شویم (امری که خود محمد نیز همواره متذکر آن میشد)، هیچ جای آن این معنی را نمیدهد که باید این دین برتر با شمشیر بر آیینهای دیگری که آنان نیز توحیدی هستند، و در آیه ۲۹ همین سوره فتح با استنادی که به تورات و انجیل شده بر حقانیت آنها تأکید گذاشته شده است، تحمیل شود.

....

این موضوع سومین نیز که قرآن کتابی است که اختصاصاً برای قوم عرب فرستاده شده است، بنوبه خود در آیاتی متعدد مورد تأکید خود قرآن قرار گرفته است: «کتاب فصلت آیاته قرآناً عربیاً و صرفنا فیه من الوعید لعلهم یتقون اویحدث لهم ذکرا» (طه، ۱۱۳)؛ «کتاب فصلت آیاته قرآناً عربیاً لقوم یعلمون» (فصلت، ۳)؛ «انا انزلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون» (یوسف، ۲)؛ «وانزلناه حکماً عربیاً» (رعد، ۳۷)؛ «قرآناً عربیاً غیرذی عوج لعلهم یتقون» (زمر، ۲۸)؛ «وکذلک اوحینا الیک قرآناً عربیاً لتنذر ام القری و من حولها...» (شوری، ۷)؛ «انا جعلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون» (زخرف، ۳)؛ «و هذا کتاب مصدق لساناً عربیاً لینذرالذین ظلموا و بشری للمحسنین» (احقاف، ۱۲). در آیه ای بسیار جالب، تصریح میشود که اگر قرآن به زبانی عجمی (غیر عرب) فرستاده نشده است، برای این است که این کتاب برای عرب، و نه عجم، فرستاده شده است: «ولو جعلناه قرآناً اعجمیاً لقالوالولا فصلت آیاته، اعجمیاً و عربیاً؟» (فصلت، ۴۴).

اسلام: آیینی جهانی یا آیینی عربی؟

تأیید بر عربیت اسلام را در تأکیدات مکرر قرآن بر مبارزه با شرک و تأکید بر وحدانیت خدا میتوان یافت که صدها آیه در بیش از پنجاه سوره از قرآن بصورتهای مختلف بدان اختصاص یافته اند، در صورتیکه ابلاغ چنین پیامی به میلیونها مردم بیرون از جزیرة العرب در آن هنگام اصولاً ضرورتی نداشته است تا نیازی به ظهور آیینی تازه و کتاب آسمانی تازه ای باشد، زیرا در زمان نزول قرآن سرزمینهای پیرامون جزیرة العرب کلاً به دو بخش بیزانسی (رومی و یونانی) شامل خاور نزدیک و افریقای شمالی (سوریه، لبنان، فلسطین، اردن، مصر، لیبی، تونس، الجزایر کنونی) و بخش ایرانی (شامل بین النهرین، ایران، افغانستان و آسیای میانه کنونی) تقسیم میشدند، که یکی از آنها مجتمعی مسیحی بود، و دیگری مجتمعی زرتشتی. سرزمینهای بسیار دورتری هم که در آن زمان با شرک اداره میشدند. چون چین، ژاپن، هند، سیبری، اروپای ژرمنی، افریقای سیاه) نه اصولاً

www.kavehroom.com

پیام قرآن را دریافت داشتند، نه هیچوقت رزمندگان اسلام امکان شمشیر کشیدن به روی آنها را یافتند. بدین ترتیب پیام اساسی قرآن در امر مبارزه با شرک و دعوت به قبول وحدانیت خدا به تنها مشرکانی که هنوز در بخش وسیع دنیای شناخته شده آیینهای توحیدی سامی وجود داشتند، یعنی به بت پرستان عرب مربوط میشد و هیچکدام از اطرافیان جزیرة العرب را در بر نمیگرفت.

* * *

بجز موارد اصولی نامبرده، شواهد متعدد دیگری را به فراوانی در باره انتقال بسیاری از سنن و رسوم و معتقدات و حتی خرافات عربستان دوران جاهلیت به اسلام و در قرآن میتوان یافت. با توجه به روشنی آشکار چنین نقل و انتقالها، مورخان و مفسران مختلفی از خود جهان اسلامی نیز در طول قرون آنها را مورد بحث قرار داده اند، که بویژه در این مورد میباید از «الملل والنحل» شهرستانی و از تاریخ ابن خلدون نام برد. در دوران خود ما نیز، یکی از جامعترین این ارزیابی ها را در کتاب «ادوار فقه» نوشته محمود شهابی استاد الهیات دانشگاه تهران میتوان یافت که در سال ۱۳۲۹ شمسی در سلسله انتشارات این دانشگاه در تهران به چاپ رسیده است[۱]. در این کتاب تصریح شده است که «نگاهی به ادوار فقه نشان میدهد که چگونه عرف عرب جاهلی به احکام اسلامی تبدیل شد، و منجمله در موارد زیر سابقه احکام در اجتماع پیشین چه بوده است؟ حج، شراب، روزه، جهاد، خمس، غنیمت، وصیت، طلاق، زنا، زکوة، ربا». همزمان با محمود شهابی، محقق معاصر عرب دکتر حواد علی نیز در کتاب جامع خود «المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام» که در بیروت و بغداد به چاپ رسیده فصلی تمام را بنام فصل فی الفقه الجاهلی به همین موضوع انتقال رسوم و عرف دوران جاهلیت به قرآن اختصاص داده است.

---

۱ ــ ادوار فقه، ج ۱، ص ۱۲۹ تا ۳۱۰.

www.kavehroom.com

شهرستانی در «الملل والنحل» از جانبی دیگـر از بریـدن دسـت دزد، ختنه، حرمت ازدواج با مادر و دختر و با زن پدر، و کراهـت ازدواج با دو خواهر، مقررات مختلف نکاح و طلاق، و مسائلی از قبیل غسـل میت، غسل جنابت، استنجاء، تراشیدن موی زهار نام میبرد. در کتـاب ۲۳ سال در همین زمینه به احکام ارث، حدود زنا و سـرقت، قصـاص و دیه، سنگسار، احکام نجاسات و محرمات اشاره شده است.

در ارتباط با اظهار نظرهای محققان غربی، این تذکـر Nöldeke میتواند نمونه ای از همه آنها باشد که «باید در نظر داشته باشیم کـه بسیاری از عقاید و اندیشه ها و آداب و رسوم مشرکان دوران پیـش از اسلام، بصورت کامل یا با تغییراتی جزئی وارد دین اسلام شـده انـد. بدین ترتیب برخی از بقایای رسوم و آداب بت پرستان که با دین اسـلام هیچ گونه پیوندی نداشته اند امروزه نیز بوسیله اسلام در میان اعراب و در نزد سایر مسلمانان محفوظ مانده اند»[۱].

....

از مهمترین مظاهر انتقال یک سنت مـاقبل اسـلامی جزیـرة العرب به اسلام سنت حج است که آیه های مختلفی از سوره های بقـره (۱۵۳)، حج (۲۳-۳۰)، مائده (۱-۴) بدان اختصاص یافته اند. ایـن مراسم در دوران بت پرستی اعراب همچنـان در مـاه ذیحجـه انجـام میگرفت، و همان تشریفات دوران بعدی اسلامی در آنها اجرا میشـد، از قبیل سعی بین صفا و مروه (هفت بار رفت و آمـد میـان ایـن دو تپه)، هفت بار طواف خانه کعبه، سنگ پرانی به شیطان (رمی حجره)، قربانی گوسفند و شتر، احرام. مروه و صفا در دوران جاهلیت جایگاه دو بت محلی اساف و نائله بود. سنت هفت بار طواف بدور کعبه احتمـالاً بازتابی از حرکت دورانی سیارات هفتگانه اسـت کـه از اخترشناسـان معروف بابل و کلـده بـه عربسـتان کـهن راه یافتـه بـود[۲]. بوسـیدن

---

۱ ــ Th. Nöldeke در ERE، ج ۱، ص ٦٦٠.

۲ ــ Sir William Muir در کتاب The Life of Muhammad، ج ۱، ص XCI مقدمه.

www.kavehroom.com

حجرالاسود نیز یک سنت سابقه دار ماقبل اسلامی بود که دست کم از پنج قرن پیش از اسلام رواج داشت، زیرا Maximus Tyrius مورخ لاتین در سده دوم میلادی در تاریخ خود در باره آن مینویسد که: «عربها به خدایی کرنش میکنند که نامش را نمیدانم، ولی میدانم که سنگ مکعبی به رنگ سیاه است که برای آن ریشه ای ماوراء الطبیعه قائلند». در باره این سنگ که به احتمال بسیار یک شهاب آسمانی (météorite) از دورانهای باستانی است حدیثهای فراوانی در کتابهای اسلامی آمده است که بموجب آنها خانه کعبه دو هزار سال پیش از آفرینش جهان در بهشت ساخته شد و هنوز هم نمونه معماری آن در بهشت وجود دارد. آدم این خانه را در روی زمین ساخت، ولی طوفان نوح آنرا از بین برد. سپس دوباره توسط ابراهیم و پسرش اسماعیل ساخته شد. این سنگ در آنموقع از بهشت بوسیله جبرئیل برای اسماعیل آورده شد و در آن وقت رنگی به سپیدی شیر داشت، ولی گناهان مردمان در طول زمان رنگ آنرا سیاه کرد[1].

در تاریخ طبری در این باره توضیحات بیشتری داده شده است: «از روزگار نوح علیه السلام کسی عهده دار امور خانه کعبه نبود، که این خانه به آسمان رفته بود. در زمان ابراهیم خدا عزوجل بدو فرمان داد که اسماعیل پسر خویش را به نزد خانه جای دهد، زیرا که میخواست آنرا به پیمبر خود محمد صلی اله علیه و سلم گرامی بدارد. و اسماعیل عهده دار کار کعبه شد، که در آن زمان در بیابان مکه بود و جرهمیان و عمالیق در اطراف آن ساکن بودند، و اسماعیل علیه السلام زنی از جرهمیان گرفت. اما بعداً جرهمیان در مکه بدکاری کردند و حرمت آن را نگاه نداشتند و مال کعبه را که هدیه میشد بخوردند و حتی طغیانشان چنان شد که یکی از آنها اگر جایی برای زنا کردن نداشت در کعبه زنا میکرد، و چنانکه گفته اند اساف در دل کعبه با نائله زنا کرد و هر دو سنگ شدند (دو بتی که در مروه و صفا جای داشتند)[2].

---

۱ ــ همان کتاب، ج ۱، ص XCIV مقدمه.
۲ ــ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸۳۷.

www.kavehroom.com

رسم سنگ پرانی به شیطان بنا به بررسی Houtsma با آیین پرستش خورشید (شمش) از جانب پیروان این خدا در عربستان دوران جاهلیت مربوط میشد و این کار به نیت دور کردن آفات طبیعی در طول سال انجام میگرفت[1].

در باره بنای خود کعبه، Muir مینویسد که در دوران ماقبل اسلامی نیز اعراب مشرک ساختن آنرا در ارتباط با روایات توراتی به ابراهیم نسبت میدادند، ولی محقق دیگر Sprenger معتقد است که این اسطوره ای است که بعدا توسط خود محمد وضع شده است[2].

....

سنت دیگری که مستقیماً از عربستان ماقبل اسلامی به قرآن راه یافته، اعتقاد به وجود جن و نقش او در زندگی آدمیان است که یک سوره مستقل از قرآن (سوره ۷۲) بدان اختصاص یافته است. اعتقاد به وجود موجوداتی ناپیدا به نام جن که مانند آدمیان و در کنار آنان زندگی و ازدواج و تولید مثل میکنند ولی توسط انسانها دیده نمیشوند از دیرباز در عربستان وجود داشته است، و نقشی که این موجودات نامرئی میتوانند بصورت خوب یا بد در زندگی آدمیان ایفا کنند همواره مورد نگرانی یا توجه خرافی اعراب بوده است. پژوهشگر انگلیسی D.M. Macdonald که در مقاله تحقیقی مفصل خود در دائرة المعارف اسلام این سابقه خرافاتی را مشروحاً مورد بررسی قرار داده است مینویسد: «پس از ظهور اسلام، قرآن نیز موجودیت اجنه را برسمیت شناخت و حتی در مورد روابط جنیان و آدمیان و امور مربوط به ازدواج بین آنان و مسائل مالی ناشی از این روابط احکام مختلفی را ارائه کرد. در آیه ای از سوره انعام مردم مکه از بابت اینکه اجنه را در مواردی شریک خداوند قرار داده اند مورد نکوهش قرار گرفته اند و در آیه ۱۵۸ سوره صافات آمده است که اهالی مکه

---

۱ ــ در کتاب، ص ۱۶۰

۲ ــ S. Hurgronje در Légende coranique d'Abraham et la politique religieuse du prophète Mahomet، مجله Revue africaine، دوره XCV، ۱۹۵۱، ص ۲۷۳-۲۸۸.

www.kavehroom.com

میان الله و اجنه قائل به خویشاوندی شده اند. در آیه دیگری از سوره انعام آمده است که شمار اجنه افزونتر از شمار آدمیان است. در آیه سوره الرحمن گفته شده است که اجنه از آتش متولد شده اند. ولی بخصوص در چند آیه قرآن (جن، ۱ و ۲، ۱۳-۱۷) از نقش مهم اجنه چه در زندگی پیامبرانه محمد و چه در زندگانی شخصی او سخن رفته است. در سوره احقاف آمده است که گروهی از اجنه با شنیدن آیات قرآن مسلمان شدند و برای تبلیغ قوم خودشان از میان اقوام اجنه به نزد آنان بازگشتند (احقاف، ۲۹ و ۳۰). در حدیثی از تاریخ طبری آمده است که: نام اجنه ای که به وحی پیامبر گوش دادند (و در نخستین آیه سوره جن بدانها اشاره شده است) حس و مس و شاصر و ناصر و اینا‌الارد و ابنین و الاقعم بود، و این نشان میدهد که باید قوم جن اصولاً اسامی عربی داشته باشند. ابن سینا نخستین فیلسوف اسلامی است که وجود جن را بصورتی قاطع مردود شناخته است. پژوهندگان اروپایی قرآن در باره انتقال دیگر عقاید خرافاتی اعراب جاهلیت، منجمله بدچشمی و سحر در قرآن نیز به تفصیل بررسی کرده اند که از جمله آنها میتوان از تحقیقات Nöldeke و Wellhausen و Hurgronge و بخصوص از کتاب S. Zwemer بنام تأثیر معتقدات دوران بت پرستی در اسلام نام برد[1].

....

از دیگر سنت های اختصاصی عربستان پیش از اسلام که مستقیماً به قرآن راه یافته، موضوع ماه های حرام سال یعنی چهار ماه رجب، ذیقعده، ذیحجه و محرم است که قبایل عرب در طول آنها متعهد به خودداری از هرگونه جنگ و زد و خورد با یکدیگر بودند. این سنت در تمام جهان خاص اعراب جزیرة العرب بود، و با این وصف قرآن آنرا قانونی دانست که از روز ازل در لوح محفوظ خداوند ثبت

---

۱ ـ تحقیق جامع دیگری را در این زمینه در کتاب P.A. Eichler پژوهشگر آلمانی آغاز قرن بیستم Die Dschinn, Taufel und Engel im Koran (چاپ لایپتسیگ، ۱۹۲۸) میتوان یافت.

www.kavehroom.com

شده است و میباید تا پایان جهان بصورت قانونی الهی برقـــرار بمـــاند (توبه، ۳۶)، و بدین ترتیب، به تعبیر Goldziher یک سنت خصوصـــی قوم عرب به جهان بشریت تعمیم یافت، هر چند که در جریان عمل حتی در جهانگشایی های خود مسلمانان نیز این قـــانون رعـــایت نشــد. در اشاره به همین موضوع، در کتاب ۲۳ سال آمده است که: «رسم خـاص عرب که حرام بودن چهار ماه سال برای جنگ و خونریزی باشد در قــرآن به شکل یک اصل تخلف ناپذیر عالم طبیعت درآمده است، مثل اینکه چنین خدایی خدای محلی و مخصوص جزیرة العرب است»[۱].

....

در همین کتاب ۲۳ سال بر این پرسش دیگر نیز در ارتبـــاط بـــا یکی دیگر از اصول دینی یعنی قوانین روزه انگشت نهاده شده است که «قانون یک ماه از سال روزه گرفتن و در این مدت تمام روز را از طلوع فجر تا غروب آفتاب در حال روزه بودن با توجه به طول و عرض هـــای جغرافیایی کره زمین که در بعضی از کشورها روزهـــا گـــاهی بـــه ۲۰ ساعت میرسد و گاهی نیز از ۴ ساعت بیشتر نمیشود، و در نقاطی نیز روزی چند آفتاب اساساً غروب نمیکند، نشان میدهد که در وضع ایـــن قانون فقط محیط حجاز ملاک قرار گرفته و شارع روزه از جاهای دیگر دنیا بی خبر بوده است[۲]. این تذکر نویسنده به آیه ۱۸۷ از ســـوره بقـــره مربوط میشود که در آن گفته شده است: «در شب رمضان اجازه داریـــد که بخورید و بیاشامید تا آنگاه که خط سفیدی روز از سیاهی شـــب در سپیده دم نمودار شود. پس از آن تا اول شب در روزه بمانید». شاید بـــه تذکر بیشتری در این مورد نیاز نباشد که اگر در جزیرة العرب بلنـــدی و کوتاهی روزها در همـــه ســـال از دقـــایقی چنـــد تجـــاوز نمیکنـــد، در سرزمینهایی چون کشورهای اسکاندیناوی و سیبری و کانادا طول روزها و شب ها به اقتضای تغییر فصول از بیش از ۲۳ ساعت تـــا کمـــتر از یکساعت افزایش یا کاهش مییابد، و چون در سال قمری که سال رسمی

---

۱ ـــ علی دشتی در «۲۳ سال»، ص ۲۶۸.

۲ ـــ همان کتاب، ص ۲۹۵.

www.kavehroom.com

اسلام است موضع ماه رمضان در گردش است، هر چنـــد ســـال یکبـــار برای مدتی فاصله میان افطار و سحر از میان میرود و در عـــوض روز تقریباً همه ۲۴ ساعت را شامل میشود، و در دوره ای دیگـــر فاصلـه افطار و سحر تقریباً به همه شبانروز میرسد و در عـــوض روز از میـــان میرود. پیدا است که چنین قانونی اگر برای اعراب جزیرة العرب قـــانون قابل قبولی است، نمیتواند برای آن بخشی از جامعه بشری نیز کـــه در قسمت بالای نیمکره شمالی یا قسمت پایین نیمکره جنوبـــی زنـدگـی میکنند قابل اجرا باشد.

....

ضابطه غنیمت که یکی از مهمترین مســـائل دوران مدینـــه در قرآن است، عیناً از سابقه غنیمت گیری عربستان عصر جاهلیت گرفتـه شده است، با این تنها تفاوت که چنانکه قبلاً تذکر داده شـــد در دوران جاهلیت سهم رئیس قبیله از غنائم حاصله یک چهارم بوده و در قـــرآن این سهم به یک پنجم که میباید در حق پیامبر منظور شـــود کـاهش یافتـه اسـت. (انفـال، ۱، ۴۱، ٦٩؛ فتـح، ۱۹-۲۱؛ حشـر، ٦-۱۰؛ ممتحنه، ۱۱).

....

از دیگر رسوم ماقبل اسلامی عربستان که در اسلام حفظ شـــده رسم «بیعت» است.

بیعت پیمانی بود که میان فرمانروا و فرمانبردار بسته میشـد و دومی تمام اختیارات خود را به اولی میداد و تعهد میکرد فرمان او را چه بسود چه به زیانش باشد، بپذیرد و با او درنیاویزد. کلمـه بیعـت از مصدر فعل باع بمعنای فروختن است و مفهوم آن این است که همانطور که خریدار و فروشنده برای گرفتن کالا و بها دست بدست هم میگذارنـد در بیعت هم فرمانروا و فرمانبردار دست در دست هم میگذارند.

اهمیت این سنت عربستان ماقبل اســـلامی در دیـن اســـلام در حدی است که در قرآن، خود خداوند رابطه خویش را با بنـــدگـانش بـر اساس بیعتی استوار میکند که در روز ازل از آنان گرفته است: «بیـــاد آور هنگامی را که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفـــت

www.kavehroom.com

و از آنان پرسید که آیا من پروردگار شما نیستم؟ (الســـت بربکــم؟) و آنان گفتند: آری، ما هم اکنون به خدایی تو گواهی دهیـــم تــا در روز حساب نتوانیم بگوئیم که از غافلان بوده ایم» (اعراف، ۱۷۲) و ایـــن اشاره به بیعت روز الست از آن پس جایی بـــزرگ در تـــاریخ عرفـان و تصوف اسلامی یافته است.

....

اشارات تاریخی و جغرافیایی قرآن بنوبه خـود عمومـاً رنـگ مشخص عربی دارند و مطلقاً با کتابی که برای همه جهانیان نوشـــته شده باشد تطبیق نمیکنند. در ایـــن اشـارات، در همـان حـالی کـه بزرگترین اقوام آنروز (و امروز) روی زمین چون مردم چیـــن و هنـد نادیده گرفته شده اند، و از امپراتوری نیرومند روم نیز تنها یکبار بـا کلمه روم یاد شده، اقوام ذره بینی جزیرة العرب و رویدادهای تـاریخی یا افسانه ای مربوط بدانان بدقت مورد تذکر قرار گرفته اند، که مـــن باب نمونه میتـــوان از «اصحـاب الاخـدود»[۱]، «اصحـاب الحجـر»[۲]،

---

۱ ــ تقریباً همه مفسران این اشاره را مربوط به مسیحیانی میدانند که در نجران بــه دسـتور ذونواس پادشاه محلی آن کشته شدند. بموجب نامه ای سریانی که از شمیون اسقف نصرانـــی دیر بیت ارشام در جنوب عربستان به تاریخ سال ۵۲۴ یا ۵۱۰ میـــلادی در دسـت اسـت (و اصالت آن غالباً مورد تردید قرار گرفته است) در آنزمان حارث رهبر مسیحیان این دیـــر بـه فرمان ذونواس پادشاه مستبد نجران (که دیر در قلمرو او قرار داشت و چون خـــودش یـهودی بود آنانرا به گرویدن به آیین یهود خوانده و به علت خــــودداری آنـها از اینکـار جملگـی را محکوم به مرگ کرده بود) در داخل کلیسا آتش زده شد و خود کلیسا را نیز ســـوزاندند کـه مطران مـسیحی دیر پاثولوس از جمله قربانیان بود. در روایاتی دیگـر، ایـن مسـیحیان کـه شمارشان را تا سی هزار نفر بالا برده اند، بدرون دره ای پر از آتش افکنده و سوزانده شده اند.

۲ ــ احتمالاً اشاره به قوم منقرض شده ثمود در عربستان قدیم است که به روایـت راویان عرب در شهری بدین نام در جزیرة العرب، به فاصلـــه یـک روز راه از وادی القری میزیستند، و به گفته قرآن چون با صالح پیامبر فرستاده خداوند بدرفتـــاری کردند خداوند نیز آنانرا بهلاکت رسانید. بادیه نشینان عربستان هنوز هم این محل را «مداینه صالح» میخوانند، و بنا بر افسانه های سنتی آنان در اینجا بـود کـه ابراهیم پیغمبر زن خود هاجر را که کنیز سارا همسر اصلی او بود همراه بـا پسـر خردسالش اسماعیل (پدر قوم عرب) در بیابان رها کرد.

www.kavehroom.com

«اصحاب الرس»[1]، «اصحاب الرقیم»[2]، «اصحاب السبت»[3]، «اصحاب الفیل»[4]، «اصحاب المدین»[5]، «اصحاب

---

۱ ــ اشاره به قومی در عربستان کهن که در محلی بنام الرس زندگی میکردند، ولی مفسران مسلمان و پژوهشگران اروپایی قرآن نتوانسته اند بدرستی موضع جغرافیایی این محل و هویت ساکنان آنرا مشخص کنند. تنها موضوع قطعی وجود چاه آبی در این منطقه است که نام اهل محل (اصحاب چاه) از آن آمده است. از این قوم در سوره ق (آیه های ۱۲ و ۳۸) نام برده شده است.

۲ ــ به استنباط بسیاری از مفسران اشاره این اصطلاح که در سوره کهف (آیه ۹) در قرآن آمده به پترا پایتخت کشور باستانی نبطیان (Nabatéens) در سرزمین کنونی اردن هاشمی است که اکنون خرابه های آن در وادی موسی از مراکز توریستی درجه اول جهان بشمار میرود. از پترا در تورات بعنوان سرزمین قوم ادوم نسام برده شده است. تا سده چهارم پیش از میلاد این شهر مرکز مهم بازرگانی غرب با ایران از راه صحرا و از راه خلیج فارس بود، ولی در قرن بعد پترا موقعیت خود را از دست داد و دیگر نامی از آن بمیان نیامد تا زمانی که هیئت باستانشناسی آلمانی Burckhardt ویرانه های آنرا در نیمه اول قرن نوزدهم کشف کرد. از ویژگیهای این ویرانه ها مقابری در دل کوهها است که بر آن ها کتیبه هایی حجاری شده اند، و اشاره «رقیم» در قرآن ظاهرا به همین نوشته ها است.

۳ ــ اصحاب السبت یا سبتیون Sabbatarians فرقه های نصرانی هستند که بجای روز شنبه یهود روز یکشنبه را روز واقعی سبت (شبت یهود) میدانند. این فرقه ها در جزیرة العرب پیش از اسلام وجود داشتند و امروز نیز گروههائی از پروتستانهای مسیحی و نیز فرقه «آدونتیست های روز هفتم» که بخصوص در ایالات متحده امریکا فعالیت دارند بدین اسم نامیده میشوند. از «اصحاب السبت» در سوره بقره (آیه ٦٥)، سوره نساء (آیه های ۴۷ و ۱۵۴)، سوره اعراف (آیه ١٦٣) و سوره نحل (آیه ۱۲۴) نام برده شده است.

۴ ــ اشاره به ابرهه پادشاه مسیحی یمن که در اصل حبشی بود و در سال ۵۷۲ میلادی برای تصرف مکه بدانجا لشکرکشی کرد ولی بعلت بروز طاعون در سپاهش از نیمه راه بازگشت. روایات اسلامی این لشکرکشی را مقارن با سال تولد محمد میدانند و بعلت اینکه یک یا چند فیل در سپاه ابرهه بودند آن سال را عام الفیل نامیده اند. به گفته قرآن علت شکست قوای ابرهه سنگریزه هائی بود که پرندگانی (که در قرآن به نام ابابیل از آنها یاد شده است) از آسمان بر سربازان مهاجم فرو ریختند (آنسیکلوپدی اسلام، در دو مقاله الفیل و ابرهه).

۵ ــ به پاصفحه ای شماره ۳ صفحه بعد مراجعه شود.

www.kavehroom.com

القریه»[1]، «اصحاب الکهف»[2]، «قوم التبــع»[3]، «قــوم عــاد»[4]،

۱ ــ یکی از اقوام ساکن فجیره شیخ نشین کنونی «سواحل متصالح» در شمال شبه جزیره عربستان که دریای عمان را از خلیج فارس جدا میکند و در دوران اسلامی تا قرن دوازدهم هجری در تصرف اعراب قواسم رأس الخیمه و شارجه بود. اکنون یکی از شیخ نشینهای امارات عربی متحده است.

۲ ــ داستان اصحاب کهف (خفتگان غار) که سوره خاصی در قرآن بدانان اختصاص یافته و در ادبیات اسلامی بویژه پارسی نیز بدان توجه فراوان شده است اقتباس از افسانه ای پیش از اسلامی است که در سال ۵٦۰ میلادی در رساله مذهبی سن گرگوار قدیس مسیحی به تفصیل نقل شده است، و موضوع آن ماجرای هفت جوان مسیحی است که در غاری در نزدیکی شهر Ephesus (ازمیر کنونی) به خواب میروند و بعد از گذشت چند قرن به تصور اینکه تنها یک روز یا کمتر خوابیده اند بیدار میشوند و از غار بیرون میروند، ولی خود را در شهر بکلی ناآشنا مییابند. در قرآن این داستان با اختلافات چندی عیناً اقتباس شده، ولی در آن نامی از مسیحیت این خفتگان بمیان نیامده است. مدت خواب «اصحاب کهف» در قرآن سیصد سال و نه سال هم زیادتر ذکر شده است.

۳ ــ قوم التبع، عنوان عده ای از شاهان محلی حمیر در عربستان جنوبی در قرون دوم و سوم پیش از اسلام است که در دو سوره از قرآن (ق، آیه ۱۴ و دخان، آیه ۳۷) از آنان نام برده شده است. مرز میان تاریخ و افسانه در مورد این امرا مشخص نیست، بطوریکه برخی از آنها چون شمر و ابوکرب اسعد بیشتر جنبه قهرمانان حماسه های محلی عربها را دارند. کلمه تبع Tobba دارای ریشه ای صابئی است که Ryckmans در اثر تحقیقی خود با عنوان «نامهای خاص در زبانهای سامی های جنوبی» بررسی جامعی را به آن اختصاص داده است.

۴ ــ عاد یکی دیگر از قبایل منقرض شده عربستان باستانی است که قدمت آن در زبان عرب ضرب المثل است. مورخان عرب عاد و ثمود را فرزندان ارم ابن سام ابن نوح پیغمبر معرفی کرده اند، و چون در یکی از آیه های سوره نجم در قرآن از «عاد اولی که بفرمان خداوند هلاک شد» نام برده شده، نتیجه گرفته اند که یک قوم دیگر عاد نیز بعداً بجای آن آمده است. طبق روایات عربی مردم عاد بت پرست بوده و در ریگستانی میان حضرموت و عمان بنام وادی الاحقاف سکونت داشته اند. در سوره فصلت آمده است که این قوم به قدرت خود غره شدند و کسی را از خود بزرگتر ندانستند، بدین جهت خداوند هود را به سوی آنان فرستاد تا آنانرا به راه راست هدایت کند (سوره های اعراف و شعرا)، ولی قوم عاد هود را دیوانه خواندند و از پرستش خدای یگانه خودداری کردند. در نتیجه عذاب خداوند بصورت ابری باران زا بسویشان آمد و نابودشان کرد، و هود به روایت راویان عرب با تنی چند از قوم که

www.kavehroom.com

«قوم ثمود»[1]، و نیز از «شعیب»[2]، «صالح»[3] و «ذوالکفل»[4] نـام

ایمان آورده بودند از آن سرزمین رفت و در حضرموت درگذشت که هم اکنون زیارتگاهی بنام او در آنجا دایر است. لقمان حکیم نیز از قوم عاد دانسته شده است.

۱ ــ ثمود نام یکی دیگر از اقوام منقرض شده و احتمالاً نیمه افسانه ای عربستان قدیم است که مدتها پیش از ظهور اسلام از میان رفته بودند و قرآن علت نابودی آنها را زلزله ای میداند که همه مردم قوم را بجرم نافرمانی از صالح پیامبری که خداوند بنزدشان فرستاده بود در زمین فرو برد. در چندین سوره از قرآن بصورتهای مختلف از این ماجرا یاد شده است (اعراف، ۷۳؛ توبه، ۷۰؛ هود، ۶۴ و ۷۱؛ ابراهیم، ۹؛ نمل، ۴۵؛ عنکبوت، ۳۷؛ ص، ۱۲؛ بروج، ۱۸؛ نجم، ۵۲).

۲ ــ پیامبری است که ظاهرا بعد از نوح و هود آمده و در قرآن (سوره هود، ۹۱) از او نام برده شده است و راویان عرب او را کم و بیش همزمان با لوط دانسته اند. در سوره شعرا قوم پیرو شعیب «اصحاب الایکه» خوانده شده اند (آیه های ۱۷۶ و ۱۷۷). در سوره هود از شهری که شعیب در آن بود بصورت «مدین» یاد شده است، و با توجه بدینکه در سوره قصص قرآن نیز از شهر مدین به عنوان شهری که موسی در جوانی بدانجا رفت و در آنجا زنی گرفت نام برده شده چنین استنباط کرده اند که زن موسی دختر همین شعیب بوده است، هر چند که در سوره قصص در این مورد نامی از شعیب برده نشده است، و در خود تورات نیز پدر زن موسی یسترون نامیده شده است. در قرآن آمده است که شعیب مردم قوم خود را به یکتاپرستی دعوت کرد، ولی آنان دعوت او را نپذیرفتند و در نتیجه به فرمان خداوند همه آنها شباهنگام بـا صیحه ای چنان هولناک هلاک شدند که بامداد روز بعد کسی از ایشان زنده نماند (هود، ۸۴-۹۵).

۳ ــ نام پیغمبری است که به گفته قرآن از جانب خداوند بر قوم ثمود فرستاده شد تـا آنانرا از بت پرستی به پرستش خدای یگانه هدایت کند، ولی مردم قوم دعوت او را نپذیرفتند و برای اثبات پیامبری وی از او معجزه ای خواستند. صالح نیز بـه اذن خداوند شتری از سنگ بیرون آورد که در ادبیات اسلامی به ناقه صالح (شتر صالح) معروف شده است، و با ثمودیان قرار گذاشت که آب آن منطقه یکروز مال آنان و یکروز مال شتر باشد... ولی مخالفان او شتر را پی کردند و بعد کشتند. سه روز بعد همه قوم با غضب خداوند به صاعقه ای نابود شدند (اعراف، ۷۱-۷۷؛ هود، ۶۴-۷۱؛ شعرا، ۱۴۱-۱۵۸؛ قمر، ۲۳-۳۱؛ شمس، ۱۱-۱۵).

۴ ــ شخص ناشناخته ای است که در قرآن همردیف با اسماعیل و بـا ادریس و بـا الیسیع از او نام برده شده است (انبیاء، ۸۵ و ص، ۴۸). مفسران قرآن کوشیده اند تا او را گاه با حزقیال نبی و گاه با بشر فرزند ایوب پیغمبر یکی بدانند. در باره معنی کلمه ذوالکفل نیز بحثهای فراوان شده است.

www.kavehroom.com

برد که هیچیک از آنها جز در چهار دیواری جزیرة العرب هیچ محل اعراب تاریخی و جغرافیائی نداشته اند و امروز هم ندارند.

....

تذکر مشابهی را در مورد قبیله قریش میتوان داد، زیرا در حالیکه قبایل و اقوام بسیار وجود داشته اند که نقش و اهمیت آنها بسیار بیشتر از قریش بوده است، این قبیله از آنجهت که خود محمد بدان منتسب بوده جایی چنان برجسته در اسلام احراز کرده که یک سوره خاص از قرآن (سوره ۱۰۶) بدین قبیله و به قراردادی که در حدود یک قرن پیش از اسلام میان قبیله قریش و سرزمینهای همسایه عربستان منعقد شده بود تا در راه رفت و آمد کاروانهای بازرگانی آنان به شام ممانعتی ایجاد نکنند اختصاص داده شده است. در این سوره بدانان یادآوری شده است که در برابر این لطفی که خداوند بر آنها روا داشته و بدین ترتیب آنانرا از نگرانی و از گرسنگی در امان نگاه داشته است میباید به پرستش خداوند کعبه روی آورند و از پرستیدن بت های خود دست بردارند. بدین ترتیب این موضوع صرفاً داخلی عربستان تبدیل به یکی از مسائل ابدی ثابت و تغییرناپذیر قرآن شده است. با اینهمه برای اطلاع بیشتر به سابقه این قبیله و به اصالت درجه تقدسی که بعدها حتی در ارتباط با دوران ماقبل محمد نیز در مورد آن قائل شدند، بد نیست شرح اجمالی این سابقه از «تاریخ تمدن اسلامی» مورخ عصر جدید عرب، جرجی زیدان، در اینجا نقل شود:

«در قرن پنجم میلادی ــ تقریباً دو قرن پیش از ظهور اسلام ــ پرده دار خانه کعبه، بتخانه مرکزی قبایل عرب، مردی بنام خزاعه بود که پیش از مرگ دخترش را به جانشینی خود برای اینکار معین کرد، ولی چون دختر به عذر اینکه توانایی بدنی گشودن و بستن در سنگین کعبه را ندارد از قبول این مسئولیت سر باز زد، خزاعه این مقام را به برادر کوچکتر او داد، که او نیز پس از مرگ پدر، مقام خود را در برابر دریافت یک خیک شراب به قصی بن کلاب شوهر خواهر خویش واگذار کرد. قصی بن کلاب سر خاندان قریش بود، و بدین ترتیب بود که این خاندان از آن پس پشت در پشت پرده دار کعبه شد. عنوان قریش در

www.kavehroom.com

زبان باستانی عرب بمعنی ماهی کوسه بود.

جانشین قصی بن کلاب پسر ارشدش عبدمناف بود که نخستین فرزندانش دو پسر توأم بودند که طبق روایات سنتی عرب هنگام تولد از پشت بهم چسبیده بودند. بزرگان قریش چاره جویی کردند و شمشیر در میان آنها نهادند و جدایشان کردند، و عبدمناف اسم آن دو را عمروالعلا و عبدالشمس گذاشت که اولی سر سلسله خاندان بنی هاشم شد و دومی سر سلسله دودمان بنی امیه، و طبق روایات عرب زن کاهنه ای که شاهد این جریان بود همانوقت پیش بینی کرد که میان این دو خاندان تا به ابد شمشیر حکومت خواهد کرد.

پس از عمروالعلاء، پسر ارشدش که او نیز عبدمناف نام گرفت به سیادت قریش رسید و چون با یک ضربت استخوان شتر را میشکست هاشم (استخوان شکن) لقب یافت و بازماندگانش بنی هاشم نامیده شدند. پس از مرگ او فرزندش عبدالمطلب جانشینِ پدر شد که میبایست محمد از نسل او زاده شود. عبدالمطلب نذر کرده بود که اگر خداوند ده پسر بدو عنایت کند، عزیزترین آنها را بجای گوسفند در منی قربانی کند، و وقتیکه نذرش برآورده شد، کوچکترین این پسران را که از نظر او عزیزترینشان بود و عبدالله نام داشت برای قربانی شدن انتخاب کرد، ولی هنگام عمل، برسم اعراب سه بار قرعه کشیده شد و به خواست خداوند هر سه بار قرعه به نام شتر اصابت کرد، و بدین ترتیب عبدالله زنده ماند، و هم او بود که بعدا پدر فرزندی شد که خودش پیش از تولد او درگذشت، و در نتیجه پدر بزرگ کودک او را که محمد نام گذاشت در خانه خود بزرگ کرد. همین خاندان قریش بودند که مراسم حج را مقرر داشتند و سایر مردم حجاز را به پیروی آن واداشتند».

در همین زمینه، دکتر طه حسین، محقق و سیاستمدار معروف مصر، در کتاب الفتنة الکبرای خود، مینویسد:

«قریش خود را اشرف الطوائف عرب میدانست تنها از این جهت که تولیت امور خانه کعبه را در دست داشت و کعبه قبله طوایف عرب و جایگاه بتان نامدار آنان بود. در حقیقت قریش عقاید و عادات دینی اعراب را استثمار میکرد و از طریق این بهره گیری ثروتمندترین

www.kavehroom.com

طوایف شده بود . در عین حال بواسطه امنیت اطراف مکه بکار تجارت میپرداخت و در این باب زبردست شده بود . عمر که خود از قریش بـــود به روحیه طایفه خود آگاه بود که مردمانی افزون طلب و تفوق جـــوی و سودپرستند و میدانست که کعبه برای طایفه اش وسیله کسب اعتبـار و جمع مال است وگرنه همچنانکه در زمان بت پرستی به بتان اعتقـــادی نداشتند وقتی هم که اسلام آوردند از روی اجبـــار و بـــر اثـــر پـــیروزی نظامی محمد مسلمان شدند و پیوستن به اردوگاه اسلام برایشان نوعـــی قمار و مخاطره بود ، بدین جهت معتقد بود که به چنین مردم سودجو و فرصت طلب نباید میدان داد»[1] .

....

نمونه های ملموس دیگری را در مـــورد عربیـــت قـــرآن، در نـــوع حیوانات و رستنی هایی میتوان یافت که جابجا در قرآن از آنها نام بـــرده شده است، و عملاً همه آنها به انواعی از این دو محدود میشوند کـــه در عربستان شناخته شده بوده اند. مثـــلاً در حالیکـــه در سراســـر قـــرآن از حیواناتی چون ببر و پلنگ اصولاً نام برده نشـــده و از حیوانـــات دیگـــری چون شیر و فیل نیز تنها یکبار یاد شده است. در عوض ده ها مورد بـــه ملخ و سوسمار و موش صحرائی و بخصوص به چهارپای بومی عربستان یعنی شتر اختصاص یافته است، که بعنوان نمونه میتـــوان فهرســـت وار، اشارات مربوط بدین مورد بخصوص را با نقل اصل اصطلاحـــات عربـــی آنها که در صورتهای مختلف در قرآن بکار رفته اند نقل کرد:

شتر، در صورت عام (ابل): (انعام، ۱۴۴، غاشیه، ۱۷)؛ شـــتر جنگی (جمل): (اعراف، ۴۰)؛ شتر کاروانی (بعـــیر): (یوســـف، ٦٥ و ۷۲)؛ شتر بارکشی (حموله): (انعام، ۱۴۲)؛ شـــتر نـــر آزاد (حـــام): (مائده، ۱۰۳)؛ شتر ماده آزاد (بحیره): (مـــائده، ۱۰۳)؛ شـــتر آزاد نذری (سائبه): (مائده، ۱۰۳)؛ شتر ماده کجاوه بر (ناقه): (اعـــراف،

---

۱ ــ جرجی زیدان در «تاریخ تمدن اسلامی»، ترجمه فارسی، ص ۱۳ و ۱۴؛ تـــاریخ شیعه، ص ۴۰۲؛ Père Henri Lammens در Quraish and the other Arab tribes which goes back chronologically to pre-islamic times، نشـــریه دانشگاه سن ژوزف بیروت، ۱۹۳۰.

www.kavehroom.com

۷۳)؛ شتر نوجوان (فرش): (انعام، ۱۴۲)؛ شتر ده ماهه آبستن (عشاء): (تکویر، ۴)؛ شتر تشنه (هیم): (واقعه، ۵۵)؛ شتر زردفام (جمالت صفر): (مرسلات، ٢٦)؛ پشم شتر (اوبار): (نحل، ۸۰)؛ نحر شتر فربه (بدن): (حج، ٣٦)؛ نحر شتر قربانی (نحر): (کوثر، ۲)؛ چرای شبانه شتر (نفش): (انبیاء، ۷۸، قارعه، ۵).

اهمیت شتر در حدی است که در سوره تکویر، در وصف روز قیامت، در ردیف وقایع بزرگ کائناتی گذاشته شده است: «... آنگاه که خورشید بیفروغ شود، و آنگاه که ستارگان تیره شوند، و کوه ها به حرکت آیند، و شتران آبستن در آستان وضع حمل بحال خود رها شوند...». در همین سوره، از مورد دیگری نیز سخن رفته است که بنوبه خود اختصاص به عربستان دارد و به هیچ جای دیگر جهان مربوط نمیشود: «... و آنگاه که از دختران زنده به گور شده پرسیده شود که به کدام گناه به گور رفته اند؟»

مشابه مورد مربوط به حیوانات را، در رستنی ها و میوه هایی میتوان یافت که در قرآن از آنها یاد شده است و عملاً در میان صدها نوع میوه و رستنی رایج در سراسر جهان، تنها به انواع بومی جزیرة العرب از قبیل انار و انجیر و انگور و زیتون و خرما محدود میشوند. در این باره نیز توجه ویژه ای که به خرما در صورتهای مختلف آن بکار رفته شایان تذکر است، زیرا در حالیکه از سایر میوه ها جز بصورت کلی یاد نشده، از این میوه بومی عربستان دست کم در ده صورت مختلف آن نام برده شده است: درخت خرما بطور عام (نخل): (انعام، ۹۹)؛ ساقه درخت خرما (لینه): (مائده، ۵)؛ خرمای نر (رطب): (فرقان، ۲۵)؛ نخله (خرمابن): (مریم، ۲۳ و ۲۵)؛ شکوفه خرما (طلع): (ق، ۱۰)؛ خوشه خرما (قنو): (انعام، ۹۹)؛ چوب خوشه خرما (عرجون): (یس، ۳۹)؛ هسته خرما (نوی): (انعام، ۹۵)؛ شکاف هسته خرما (نقیر): (نساء، ۸۵۳). حتی در مورد نوع طنابی که زن ابولهب برای هیزم کشی در جهنم به گردن دارد، در سوره ابولهب از منسه (لیف خرما) نام برده شده است.

www.kavehroom.com

در مورد عناصر طبیعی، از قبیل باد، باران، طوفان، رعد، صاعقه، زلزله، آتش و امثال آن ها نظیر همین واقعیت را منعکس میتوان دید، زیرا در عین آنکه از همه اینها به مناسبتهای مختلف در قرآن نام برده شده، مطلقاً ذکری از برف و یخ که در عربستان عناصری ناشناخته بوده اند به میان نیامده است.

اسطوره ها و واقعیت ها

نخستین باری که در سلسله بررسیهای مذهبی دوران روشنگری اروپا بصورتی روشن بر نظریه اختصاص اسلام و قرآن و رسالت محمد به قوم عرب تأکید نهاده شد، در اثر مفصل Sir William Muir محقق نامدار انگلیسی قرن نوزدهم بنام «زندگانی محمد و تاریخ اسلام از آغاز دوران هجرت» بود که در فاصله سالهای ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۱ در لندن بچاپ رسید و در آن به شیوه طبری و ابن الاثیر وقایع سالهای مدینه و سالهای بعد از آن بصورت سال به سال مورد ارزیابی قرار گرفته اند. این روشی است که در سالهای آغاز قرن بیستم از جانب لئونه کائتانی در تدوین «سالنامه های اسلام» او نیز مورد پیروی قرار گرفته شد. بخش کوتاهی از آنچه «مویر» در این راستا نوشته است چنین است:

«این ادعا که جهانگشایی عرب بقصد گسترش اسلام بر جهان صورت گرفت، اسطوره ای است که مدتی بعد از درگذشت محمد ساخته شد، زیرا در زمان خود محمد اساساً سخنی از تنفیذ اسلام در بیرون از عربستان در میان نبود. دنیای اسلامی محمد فقط جزیرة العرب را شامل میشد و این موضوع در همان نخستین ایام ابلاغ آیین تازه به صراحت در قرآن مورد تذکر قرار گرفته بود: «... و ما این قرآن عربی را بصورت وحی بر تو فرستادیم تا مردم ام القری و پیرامون آنرا هشدار دهی و آنانرا از روزی که در آن گروهی به بهشت و گروه دیگر به دوزخ خواهند رفت آگاه سازی» (شوری، ۵). از آن پس تا به آخر کار، طرف خطاب محمد عربها، و منحصرا عربها بودند. در آیه هایی که بعداً در باره، جنگ علیه مشرکان و یهودیان و مسیحیان عربستان نازل

در مورد عناصر طبیعی، از قبیل باد، باران، طوفان، رعد، صاعقه، زلزله، آتش و امثال آن ها نظیر همین واقعیت را منعکس میتوان دید، زیرا در عین آنکه از همه اینها به مناسبتهای مختلف در قرآن نام برده شده، مطلقاً ذکری از برف و یخ که در عربستان عناصری ناشناخته بوده اند به میان نیامده است.

اسطوره ها و واقعیت ها

نخستین باری که در سلسله بررسیهای مذهبی دوران روشنگری اروپا بصورتی روشن بر نظریه اختصاص اسلام و قرآن و رسالت محمد به قوم عرب تأکید نهاده شد، در اثر مفصل Sir William Muir محقق نامدار انگلیسی قرن نوزدهم بنام «زندگانی محمد و تاریخ اسلام از آغاز دوران هجرت» بود که در فاصله سالهای ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۱ در لندن بچاپ رسید و در آن به شیوه طبری و ابن الاثیر وقایع سالهای مدینه و سالهای بعد از آن بصورت سال به سال مورد ارزیابی قرار گرفته اند. این روشی است که در سالهای آغاز قرن بیستم از جانب لئونه کائتانی در تدوین «سالنامه های اسلام» او نیز مورد پیروی قرار گرفته شد. بخش کوتاهی از آنچه «مویر» در این راستا نوشته است چنین است:

«این ادعا که جهانگشایی عرب بقصد گسترش اسلام بر جهان صورت گرفت، اسطوره ای است که مدتی بعد از درگذشت محمد ساخته شد، زیرا در زمان خود محمد اساساً سخنی از تنفیذ اسلام در بیرون از عربستان در میان نبود. دنیای اسلامی محمد فقط جزیرة العرب را شامل میشد و این موضوع در همان نخستین ایام ابلاغ آیین تازه به صراحت در قرآن مورد تذکر قرار گرفته بود: «... و ما این قرآن عربی را بصورت وحی بر تو فرستادیم تا مردم ام القری و پیرامون آنرا هشدار دهی و آنانرا از روزی که در آن گروهی به بهشت و گروه دیگر به دوزخ خواهند رفت آگاه سازی» (شوري، ۵). از آن پس تا به آخر کار، طرف خطاب محمد عربها، و منحصرا عربها بودند. در آیه هایی که بعداً در باره، جنگ علیه مشرکان و یهودیان و مسیحیان عربستان نازل

www.kavehroom.com

شد نیز هیچ جا اشاره ای به رویارویی با پیروان این مذاهب در خارج از عربستان در میان نبود و همه آن آیات صرفاً به ساکنان خود این سرزمین مربوط میشد. همینطور در سخنان حجة الوداع پیامبر خطاب به مردم قبایل مختلف عرب مخاطبان پیامبر منحصرا خود اعراب بودند که محمد حجت خویش را بر آنها تمام شده دانست. در آخرین کلمات محمد پیش از درگذشت او، از جانشینانش خواسته شده بود که مراقب باشند در سرزمین عرب جز یک ایمان واحد برقرار نباشد. بذر یک آیین جهانی میتوانست از همانوقت کاشته شده باشد، ولی به ثمر نشستن آن فرع آماده شدن شرایط مناسب بعدی بود و نه طرحی که از پیش تنظیم شده باشد. حتی خلیفه عمر، پس از نخستین پیروزیهای سپاه عرب در بین النهرین، وقتیکه سعدبن ابی وقاص برای کسب اجازه ادامه پیشرفت قوای عرب در داخل ایران از او کسب تکلیف کرد، پاسخ داد که: خواست من این است که میان سپاهیان ما در عراق و سرزمینهای آنسوی جبال، کوه هایی که حائلند دیواری باشند که برای همیشه راه تجاوز ما را به فارسی ها و راه تجاوز فارسی ها را به ما سد کنند، زیرا جلگه عراق از نظر تأمین خواستهای ما، ما را بس است و اعراب را به پیروزیهای تازه نیازی نیست.

این وقتی بود که هنوز موضوع یک رسالت جهانی اسلام از راه جهاد مقدس به خاطر مسلمانان خطور نکرده بود. البته وقتی که روبیکون درنوردیده شد[1]، پیامدهای آن که در سالهای بعد بصورت

---

۱ ــ برای آگاهی خوانندگانی که ممکن است با مفهوم این اشاره آشنا نباشند، توضیح داده میشود که در دوران باستانی جمهوری رم، بخاطر پاسداری از اساس جمهوریت و دمکراسی قانوناً مقرر بود که لژیون ها و سرداران رومی که از جنگهای جهانگشایی یا آرام سازی برونمرزی به رم بازمیگردند، پیش از گذار از رودخانه Rubicon (در شمال شبه جزیره ایتالیا) با سلاح ها و ساز و برگ جنگی خود در این باره از سنای رم کسب اجازه کنند و اگر چنین اجازه ای داده نشود بدون این سلاحها از رودخانه بگذرند. این قانون با گذشتن بی اجازه لژیونهای ژول سزار در بازگشت از سفر پیروزمندانه فتح گل (فرانسه) در شب ۱۲ ژانویه سال ۴۹ پیش از میلاد مسیح زیر پا گذاشته شد، و همین امر جنگهای داخلی چندین ساله ای را برانگیخت که

www.kavehroom.com

جهانگشایی اسلامی شکل گرفت قابل پیش بینی بود، زیرا خوی غنیمت جویی بادیه نشینان عرب اکنون میتوانست با شعارهای نوخاسته اسلامی درآمیزد و دوشادوش رود، و دعوت به جنگ که در سالهای فتوحات بعدی «جهاد» نام گرفت این بار در عربستان همراه با توجه به غنائم فزون از حسابی که این جنگها همراه میآورد طنینی پرشورتر و پذیرفتنی تر بیابد».

* * *

یک ثلث قرن بعد از محقق انگلیسی، پژوهشگر سرشناس آلمانی Hubert Grimme* بنوبه خود در اثر تحقیقی بیش از هزار صفحه ای خویش (جلد اول: محمد و زندگانی او؛ جلد دوم: نگرشی در قرآن و سیستم الهیاتی آن) که کائتانی در سالنامه های اسلام خود آنرا اثر درجه اولی در تاریخ مطالعات اسلامی قرن نوزدهم دانسته است، همین موضوع را با موشکافی کاملتری مورد ارزیابی قرار داد. در این ارزیابی، وی با تحلیل آیات متعدد قرآنی که به گفته او بعدها آنطور تعبیر شده اند که مفسران و فقهای دستگاههای خلافت میخواسته اند و نه بدانصورت که در اصل معنی میداده اند، متذکر شده است که در همه اشاراتی که در این آیات به «مؤمنون» صورت گرفته فقط مسلمانان خود عربستان مورد نظر بوده اند، کمااینکه اشارات مربوط به مشرکون و مبارزه با آنان که بعدا دستاویز جهانگشایی های اعراب قرار گرفت در نفس الامر تنها بت پرستان قریش و قبایل مشرک داخل شبه جزیره عربستان را شامل میشد. به همین دلیل Grimme ماجرای ارسال نامه های محمد به پادشاهان و حکام خارجی را نیز افسانه ای میداند که بعد از آغاز فتوحات توسط دستگاه خلافت ساخته و پرداخته شد، زیرا اصولاً منطقی نبود که پیامبر در شرایط سال ششم هجری که وی هنوز در داخل مدینه نیز سیادت مسلمی نداشت دست به چنین اتمام حجتی در خارج از

اعلام امپراتوری و بدنبال آن کشته شدن سزار را بدنبال آورد. اصطلاح «عبور از روبیکون» بعدا بصورت ضرب المثل درآمده است.

www.kavehroom.com

عربستان آنهم خطاب به مقتدرترین امپراتوران جهان آنروز بزند. بر این موضوع بخصوص بعدا توسط کائتانی و دیگران تاکید بیشتری گذاشته شده است و در فصل بعدی کتاب حاضر نیز بصورتی مشروح تر در باره آن سخن خواهیم گفت.

* * *

باوجود ارزیابیهای جامع محققان قرن نوزدهم، جامعترین بررسی ها را در این زمینه در دوره ده هزار صفحه ای «سالنامه های اسلام» Leone Caetani در آغاز قرن بیستم میتوان یافت. این بررسی ها را که در چندین جلد سالنامه ها پراکنده اند، میتوان در این نتیجه گیری کلی خود او در جلد سوم این مجموعه خلاصه کرد:

«محمد هیچوقت خودش را پیامبر برگزیده خداوند برای تمام جهانیان اعلام نکرد، همانطور که پیش از او نیز هیچ پیامبر سامی چنین نکرده بود، به همین دلیل در هیچ جای قرآن موردی نمیتوان یافت که در آن صراحتاً بر وجود چنین رسالتی تأکید گذاشته شده باشد، در صورتیکه لااقل در دو مورد بطور آشکار رسالت وی در نزد مردم ام القری (اعراب) مورد تذکر قرار گرفته است (انعام، ۹۲؛ شوری، ۷). از همه ارزیابی ها چنین نتیجه گیری میتوان کرد که توجه محمد در تبلیغ رسالت مذهبی او به شبه جزیره عربستان محدود میشد، زیرا وی بدین اصل بنیادی آیین یهود که بارها در قرآن نیز منعکس شده است معتقد بود که خداوند هر پیغمبری را برای قوم معینی برمیگزیند. در مورد خاص محمد میبایید توجه داشت که مرگ زودرسی که نابهنگام به سراغ او آمد، در شرایطی که حتی هنوز خود عربستان نیز تماماً نه به آیین وی گرویده بود و نه به زیر فرمان او درآمده بود، جایی برای دست زدن به فعالیتهایی تازه و خطرناک در بیرون مرزهای شبه جزیره باقی نگذاشته بود، و بفرض هم که در این راستا کاری در نظر گرفته میشد از مواردی چون مؤته در سال هشتم و تبوک در سال نهم هجری یا عملیات انتقامی محدود چون ماجرای اسامه در سال ۱۱ هجری نمیتوانست

www.kavehroom.com

فراتر رود. تنها آیه ای از قرآن که میتواند در صورت کلـــی آن بــه رسالت مافوق قومی تعبیر شود، آیه نهم سوره صف است کـــه: «او است خدایی که پیامبرش را برای هدایت به کیش حق فرستاد تا بــر کیشهای دیگر چیره شود، ولو آنکه این امر مشرکان را ناخوشـایند آید». و اتفاقاً این آیه با اشاره روشنی کــه بــه «مشــرکون» دارد، بیانگر این است که در اشاره به خود اعراب گفته شده است و اشـاره آن به دینهای دیگر اشاره به معتقدات بت پرستانه داخل عربســتان است که شمار آنها شمار بت ها بود، و نه اشاره به آیینهای توحیدی بیرون از عربستان که خود قرآن آنها را منزل از سوی خداوند دانسته بود. موضوع رسالت سراسری پیامبر اسلام برای همه جــهانیان، بــه تذکر کائتانی فقط در پایان قرن اول هجری یعنی تقریباً یکصد سـال پس از درگذشت خود او در حدیثی مجعول مطــرح شـد، زیـرا در آنزمان گسترش فوق العاده متصرفات عرب ایجاب میکرد که بدیـن جهانگشایی مشروعیتی مذهبی داده شود، یعنی تثبیت شــود کـه محمد و قوم عرب رسالتی برای رستگاری همه بشریت و نـــه تنــها برای قوم عرب داشته اند. این حدیث مجعول در چهار جای صحیــح بخاری (ج ۱، ص ۱۴، از زبان ابن عمـــر، ص ۹۳ و ۱۲۱ از زبــان جابربن عبدالله، ص ۱۱۱ از زبان انس بن مالک) نقل شــده و از آن پس بطور یکنواخت در دیگر کتب حدیــث و در تفسـیرهای بعــدی تکرار شده است. بدین موضوع طبعاً ایرادی نمیتوان گرفت، زیرا بــه تعبیر Hubert Grimme طبیعی است اگر یک امپریالیسم سیاســـی، امپریالیسمی مذهبی مبتنی بر جهان شمولی اسلامی را نیز بــرای تحکیم خود بهمراه بیاورد، و درست در همین راستا است که میتوان انگیزه افسانه ساختگی دیگر در باره نامه های ارســـالی از جـانب محمد به پادشاهان و زمامداران بیرون از عربستان را نـــیز توجیــه کرد». در همین زمینــه، ایــن تذکــر C. Becker در Islamstudien او جالب است که: «کلیه احادیث مربوط به تثبیت این ماهیت جــهانی از قرن دوم هجری ببعد ساخته شد، و طبعاً غلو معمول نیز از جانب مورخان اسلامی در مورد آنها بکار رفت، چنانکه در حدیثـــی کـه

www.kavehroom.com

توسط ابن حجرالهیثمی بتفصیل مورد بحث و تفسیر قرار گرفته، قلمرو پیامبری محمد نه تنها از انسانهای روی زمین فراتر رفته، بلکه کلیه اجنه را نیز شامل شده، و بدان هم اکتفا نشده بلکه ملائک آسمان را نیز در بر گرفته است.»[1]

* * *

سرشناس ترین محقق قرن گذشته در میان پژوهندگان متعددی که بدنبال Caetani و Becker بدین بررسی پرداخته اند، Arnold Toynbee مورخ و مفسر بزرگ قرن بیستم است، که به تذکر او عیسی نیز چون محمد برای خود رسالتی جز در مورد قوم خویش (یهود) قائل نبود و جنبه جهان شمولی توسط جانشینان او (و نه خود او) به آیین وی داده شد:

«تبدیل مسیحیت و اسلام به آیین هایی جهانی، یعنی مذاهبی برای اینکه همه مردم و همه اقوام را شامل شوند، کار جانشینان بنیانگذاران آنها بود و نه کار خود این بنیانگذاران، زیرا که هیچکدام از خود آنان چنین برنامه ای را نداشتند. در انجیل های چهارگانه، هیچ جا نشانی از این دیده نمیشود که عیسی خود را جز به دیده یک یهودی تمام عیار نگریسته باشد، و در مقام چنین یهودی، افق دید مذهبی او الزاماً به قوم خودش محدود میشد. در انجیل متی، وی به حواریونی که از جانب او به مأموریت فرستاده میشوند میگوید که از سرزمین های غیریهودیان عبور نکنند و به هیچیک از شهرهای سامریان نیز وارد نشوند، بلکه فقط نزد گوسفندان راه گم کرده خاندان اسرائیل بروند (متی، باب دهم، ۵ و٦)، و در انجیل مرقس، این بار با لحنی خشن تر و صریح تر، از زبان وی در پاسخ زنی کنعانی که با استغاثه از او تقاضای بیرون کردن دیو را از اندرون دختر مصروعش دارد، نقل شده است که: من تنها برای گوسفندان گمشده اسرائیل فرستاده شده ام، و درست نیست که نان فرزندان خانواده را بگیرم و

---

۱ ـ فتاوی الحدیثیه، چاپ قاهره، سال ۱۳۰۷ هجری قمری، ص ۱۱۴.

www.kavehroom.com

پیش سگها بیندازم» (مرقس، باب هفتم، ۲۴-۲۷، و با همین مضمون، متی، باب پانزدهم، ۲۱-۲۴)[۱].

افق دید مذهبی محمد نیز مانند عیسی فقط محدوده های قومی عرب را دربرمیگرفت. گرایش اعراب در این باره که آنها نیز مانند یهودیان و مسیحیان قومی دارای کتاب باشند گرایشی بیش از هر چیز عرب گرایانه بود و نه جهانی. اینان بحد کافی تحت تأثیر جاذبه فرهنگ امپراتوری های رم و فارس قرار داشتند برای اینکه خود نیز خواستار مذهبی از آن نوع که مردم این امپراتوری ها داشتند باشند، اما در عین حال روحیه استقلال طلبانه سنتی آنان اجازه اینکه چنین مذهبی را عیناً برای خود رونوشت برداری کنند بدانان نمیداد و برای اینکار ضرورت داشت که بدین مذهب رنگ قومی عرب داده شود. از دیدگاه عربهای این دوران مسیحیت مذهب خاص و در اصطلاح امروزی «ملی» رومیان و یهودیت مذهب «ملی» یهودیان بود و بر همین روال تصویری که محمد از خدای «ملی» اعراب به همقومان خودش ارائه میداد همانند تصویری بود که یهودیان از خدای خودشان داشتند، با این تفاوت که این بار قوم برگزیده این خداوند در میان سلاله ابراهیم از فرزندان عرب پسرش اسمعیل بودند و نه از فرزندان یهودی پسر دیگر او اسحاق.

این خصیصه قومیت گرایی که میتواند در اصطلاح امروزی ناسیونالیسم عربی خوانده شود، پس از سرازیر شدن اعراب به بیرون

---

۱ ــ نخستین «قانون شرعی کلیسا» در سال ۴۹ میلادی (۱۸ سال پس از مرگ عیسی) بوسیله حواریون که در اورشلیم گرد آمده بودند وضع شد، و بدین ترتیب کلیسا برای خود حق قانونگذاری و نقض احکام پیشین را قائل گردید و مسیحیت عملاً از نظام قانونی یهود جدا شد. در توجیه این انشعاب، توماس آکوینوس قدیس معروف قرن سیزدهم مسیحی، با استناد به رساله پانولس مقدس به رومیان (بندهای ۲ تا ۱۴) نظر داد که انسان ها نیز میتوانند در موارد لزوم قانون وضع کنند، هرچند که این حق در اصل از راه آفرینش و طبیعت صرفاً از آن خداوند باشد. مراجعه به کتاب Jean des Graviers : Le droit canonique, PUF, Paris 1967, p. 29 شود.

www.kavehroom.com

عربستان و تصرف سرزمین های ساسانی و رومی از جـانب آنـها، همچنان ویژگی اصلی فاتحان در زمینه ملی عرب باقی ماند، ولـی اشکال زیادی از این بابت به وجود نیاورد، زیرا این فاتحان اصـراری به مسلمان کردن اتباع غیرعرب خود نداشتند، و آنچه در این راستا مورد توجه خاص آنان بود باج و خراجی بود که اینـان میبایست بدین فاتحان بدهند، و اتفاقاً قبول اسلام از جانب مغلوبان نه تنـها مقدار این باج و خراج را اضافه نمیکرد، بلکـه بـالعکس کـاهش میداد. بدین ترتیب در نهایت امر اتباع غیرعرب یعنی زرتشتی یـا مسیحی جهان اسلام بودند که با حمله متقـابل خـود شـکارگـاه اختصاصی اعراب فاتح را بتصرف خویـش درآوردنـد، و آنـانرا از برتری انحصاری که در دولت اسلامی داشتند محروم کردند، و ایـن بار اینان یک سازمان مذهبی و یک سیستم شریعتی برای این آیین بوجود آوردند که برای همیشه به دوپهلویی خاصی که تـا آنزمـان توسط اسلام میان دو آرمان ناسازگار قومیت گرایی و جهان نگـری حفظ میشد پایان داد. بدین ترتیب بود که ملتـهای غـیرعرب کـه الزاماً به آیین محمد گرویده بودند ایـن آیین را از ابـهامی کـه بنیانگذار آن برایش باقی گذاشته بود رهایی دادند.

با چنین استحاله ای از یک مذهب شدیداً قومیت گرا به یک آیین جهانی، اسلام از یک ذخیره گران فرهنگی که مطلقاً خودش در فراهم آمدن آن دخالتی نداشت به سود خـود بـهره بـرداری کـرد، همانطور که مسیحیت کرده بود، و با همان افراد و همان وسایلی که در مورد مسیحیت بکار گرفته شده بود. کسانی که در این هـر دو مورد به اسلام نیز مانند مسیحیت امکان دستیابی به ابعاد گسترده معنوی و فرهنگی خود را دادند آسیایی های جنوب باختری یعنـی وارثان یک ترکیب فرهنگی سریانی و یونانی و ایرانی بودنـد، کـه استقلال پیشین خود را از دست داده بودند ولی باروری فرهنگی خود را از دست نداده بودند. بالعکس، با حل شدن در یک مجتمع واحـد فرهنگی قدرت باروری بیشتری یافتند. بدون اینان، به احتمال بسیار مسیحیت بصورت یک فرقه گمنام یهودی باقی مانده بود و اسـلام

www.kavehroom.com

نیز از حد یک رونوشت عربی سیستم یهودی ــ مسیحی فراتر نرفته بود»[1].

هشداری که علی در باره قرآن داد

گفته شد که بـا پایـان جنگـهای آرام سـازی «رده»، اکنـون میبایست ابوبکر، نخستین خلیفه جانشین محمـد و عمـر، جانشـین بعدی او و کارگردان اصلی همه تحولات بعد از درگذشـت پیـامبر، راه آینده حرکت اسلامی و بهمراه آن مسـیر سیاسـی و فکـری حکومـت نوخاسته عرب را در دوران خلافتی که آغاز شده بود مشخص کنند تـا برنامه های کوتاه مدت و درازمـدت دسـتگاه خلافـت اسـلامی نـیز براساس آن طرح ریزی و اجرا شود. در این مورد، چنانکه گفته شد خود پیامبر هیچ رهنمود مشخصی برای جانشینان خویش نگذاشـته بـود، زیرا اساساً وی در دوران زندگی خود با نزدیکان خویش صحبتی در باره برنامه های آینده نمیکرد، بلکه همه آنها را موکول به اجـرای اوامـری میشمرد که از طریق وحی و الهام بدو میرسید. در تحلیل این موضوع، لئونه کائتانی که چندین صفحه از چهارمین جلد سالنامه هـای اسـلام خود را بدین بررسی اختصاص داده است مینویسد: «کلیه مدارکی کـه در ارتباط با آن زمان به ما رسیده انـد نشـان میدهنـد کـه محمـد هیچوقت برنامه از پیش مشخص شده ای را، چه نظامی و چه سیاسـی و چه به طریق اولی مذهبی، به همراهان خود ارائه نمیکرد، بدین دلیـل روشن که طرح ریزی ها و رهنمودهای او در شرایط خاص دوران مدینـه صرفاً معطوف به مسائل و مشکلات روزمره و مواجهه با بحران هـایی بود که منظماً پیش میآمد، و هیچکدام از آنـها بـه آینـده مربـوط نمیشد».

پایان جنگهای رده، اگر توانست آرامشی موقتـی در عربسـتان بعد از محمد پدید آورد، مسلماً نمیتوانست این آرامش را به درازمدت نیز تعمیم دهد، زیرا قبایل عرب که بطور سنتی سرکش و اداره ناپذیـر

---

۱ ــ Arnold Toynbee در A Study on History، اکسفورد، ۱۹۷۲.

بودند در این هنگام بخصوص خود را بـا دو مشـکل تـازه ای روبـرو میبافتند که پیش از آن برایشان وجود نداشـت، بدیـن ترتیـب کـه از یکسو بحران اقتصادی ناشی از تغییر موضع عربسـتان از صـورت راه ارتباطی بازرگانی هند و آسیا با دنیای بیزانس و اروپا (کـه تـا حـد زیادی به تصرف یمن از جانب ایران مربوط میشد) و از سـوی دیگـر برقراری مقررات اسلامی که این قبایل را به پرداخت مالیاتهایی بنـام خمس و زکوة برای تأمین هزینه های نظامی و حکومتی دولت مرکـزی مدینه ملزم میکرد، و این هر دو توأم با خشکسالی کم سـابقه ای کـه درست در همان سالها جزیرة العرب را فرا گرفته بود، این قبایل را هـر لحظه در آستان شورش و انفجار تازه ای قرار میداد. در چنین شـرایطی تنها راه حلی که در برابر خلافت وجود داشت فرستادن این بادیه نشینان ناراضی به ماجراجویی در بیرون مرزهای عربستان با هدف جسـتجوی غنیمت در نزد همسایگانی بسیار ثروتمندتر بود که هم عطـش سـنتی غارتگری و غنیمت گیری آنانرا ارضاء میکرد، و هم شور جنگیشـان را بجای از سر گرفتن جنگهای قبیلـه ای بـه زد و خوردهـای برونمـرزی میکشانید.

درست در ایـن موقـع، رهـبر راهـزن یـک قبیلـه عربـی در بین النهرین که در مجاورت مرزی ایران ساسانی میزیست، بنام حـارث بن کلده شیبانی، به خلیفه ابوبکر پیغام فرستاد که در شـرایط هـرج و مرج کنونی ایران زمینه برای شبیخون های غارتگرانه به مرزهای ایـن کشور بسیار مساعد اسـت، و از او خواسـت کـه خـود وی را چنیـن مأموریتی از جانب دستگاه خلافت بدهد. ابوبکر، با آنکه با احاله ایـن مأموریت به شخص او موافقت نکرد و این کـار را بـه فرمـانده کـل نیروهای عرب خالدبن ولید محول ساخت، ولی بـا اصـل پیشـنهاد او موافقت کرد، و غنائم فراوانی که اندکی بعد از جانب آن دو به مدینـه فرستاده شد، مقدمه ای برای شبیخون های بعدی زیادتر و هـر بـار در مقیاسی گسترده تر شد که سه سال بعد از آن به جنگهای بزرگ قادسیه و جلولا و غارت تیسفون انجامید.

ـ با اینهمه حتی در این هنگام نیز دستگاه خلافت هنوز برنامه ای

www.kavehroom.com

برای فتوحات ارضی که بعدها جهانگشایی اسلامی نام گرفت نداشت و هدف هجومهای مختلف عرب چنانکه محققان متعددی ارزیابی کرده اند به غنیمت و غارت محدود میشد. آنچه فرماندهان نظامی عرب را برانگیخت تا جنگهای غنیمت گیری را به جهانگشایی و استقرار ثابت اعراب در سرزمینهای متصرفی تبدیل کنند ضعف فراگیری بود که بر دستگاه حکومتی ایران ساسانی حاکم بود، و تا آنزمان اعراب حتی تصور آنرا هم نمیکردند، بطوریکه خلیفه عمر در آغاز اصولاً با چنین پیشرفت نظامی در داخل ایران مخالف بود و سعد بن ابی وقاص را نیز از این کار برحذر داشته بود، ولی موفقیتهای مافوق انتظار سپاهیان عرب اندک اندک زمینه فکری خلافت را برای رسمیت بخشیدن بدین جهانگشایی آماده ساخت، زیرا از این راه عوایدی که قبلاً از راه غنیمت گیری نصیب اعراب میشد میتوانست بصورت ثابت بعنوان جزیه و خراج در اختیار آنان قرار گیرد. منتها در شرایط تازه، دستگاه خلافت به برخورداری از مشروعیتی مذهبی نیاز داشت که آنرا فقط میتوانست در قرآن جستجو کند.

ولی این قرآنی که میبایست ابزار مشروعیت جهانگشایی عربی با بخشیدن عنوان «اسلامی» بدان قرار گیرد، چنانکه میدانیم خودش محموعه آیاتی یکدست نبود که بتوان به آسانی بر همه آن ها انگشت گذاشت. و نه تنها مجموعه آیاتی هماهنگ نبود، بلکه در بسیار موارد درست بعکس مجموعه آیاتی بود که در موارد متعدد با یکدیگر متفاوت و گاه بکلی متناقض مینمودند. البته در طول قرون بعدی، مفسران و فقهای جهان اسلام پیوسته در نادیده گرفتن دوگانگی های آیات مکی و آیات مدنی قرآن و توجیه آنها در هر دو صورت، هر قدر هم غیرمنطقی و ناپذیرفتنی، کوشیدند، ولی خود بلندپایگان دستگاه خلافت در دوراهه تصمیم گیری سالهای دوازدهم و سیزدهم هجری بر وجود این تناقض ها در قرآن بخوبی آگاهی داشتند، زیرا در طول سالها از نزدیک در جریان تدریجی نزول آیات بودند و حتی برخی از آنان خود در زمره کاتبان قرآن قرار داشتند. بهترین گواه را در مورد این آگاهی، در دستورالعملی میتوان یافت که علی بن

www.kavehroom.com

ابیطالب، پسر عم و داماد پیامبر، چهارمین خلیفه از خلفای راشدین و اولین امام از ائمه شیعیان، در زمان خلافت خود به ابن عباس نماینده اعزامی خویش برای مذاکره با زعمای فرقه «خوارج» و کوشش در یافتن راه حلی مرضی الطرفین بدو داده و عین آن در نهج البلاغه آمده است، که برگردان فارسی آن از روی ترجمه فیض الاسلام از «نهج البلاغه» چنین است: «... و با ایشان با استناد به قرآن مناظره مکن، زیرا که قرآن دوپهلو است و احتمالات و توجیهات بسیار دربر دارد: یکی از آنها را تو میگویی و یکی دیگر را آنان میگویند. در عوض با آنها با سنت (حدیث) احتجاج کن، زیرا در اینصورت دستت باز است و آنان گریزگاهی نخواهند یافت»[1].

واقعیتی را که علی درین باره میدانست، مسلماً ابابکر و عمر نیز میدانستند. معنی این سخن این است که هم ابابکر و هم عمر، در دوراهه انتخاب سرنوشت سازی که همه آینده اسلام بدان مربوط میشد، میدانستند که اگر در یک چهارم از قرآن، به دلایلی که پی ریزی یک حکومت اسلامی آنرا ایجاب میکرده است طبل جنگ زده شده و بموجب حدیثی که به گفته گلدتسیهر بعدها از زبان پیامبر ساخته و پرداخته شد بهشت در زیر سایه شمشیرها جای داده شده است، در سه چهارم دیگر از آیات همین قرآن راه بهشت از راهی میگذرد که راه صلح و شکیبایی است، و بانگی که در آن شنیده میشود شیپور قتال نیست، بانگ «لااکراه فی الدین» است. و سرانجام این را نیز بیگمان میدانستند که با استقرار نهایی خلافت اسلامی در عربستان، دوران آیات قتال منطقاً به پایان رسیده است، کمااینکه از بعد از فتح مکه، دیگر هیچ آیه تازه ای در باره قتال ابلاغ نشد. آنچه در دوران بعد از تشکیل حکومت اسلامی در عربستان وظیفه واقعی جانشینان محمد

---

۱ ــ نهج البلاغه، جزوه پنجم، خطابه هفتاد و هفتم. در همین زمینه تحقیق جالبی از H. Grimme با عنوان «دوپهلوئی قرآن» در کتاب .Einleitung in den Koran System der Koranischen Theologie، ج ۱، صص ۱۰۵-۱۱۷ و نیز مقاله ای تحقیقی از همین مؤلف و در همین زمینه در «سالنامه پروس» سال ۱۹۱۷، صص ۴۲-۵۴ میتوان یافت.

www.kavehroom.com

بود ماجراجویی در بیرون عربستان نبود، تحکیم و سازماندهی نظم تازه ای بود که محمد در خود این سرزمین برقرار کرده بود، بدانصورتی که زیربنای ایدئولوژیک آن در ٨٦ سوره از ١١۴ سوره قرآن مشخص شده بود، یعنی بصورت یک مذهب و نه به صورت یک Mein Kampf اسلامی. و با وجود این راهی که در این دو دوراهه سرنوشت ساز انتخاب از جانب ابوبکر و عمر برگزیده شد درست همین راه Mein Kampf اسلامی بود، با همه پیامدهای ۱۴۰۰ ساله اش، با همه خونریزیها و فاجعه انگیزیهایش، و با انحطاط دردناکی که این «اسلام چماقدار» با گذشت زمان برای همه جهان اسلام بهمراه آورد.

فقیهانی غالباً ناشی، با توجه به دوگانگی انکارناپذیر بسیاری از آیات مکی و آیات مدنی قرآن، در توجیه اینکه چرا در مرحله انتخاب کارگردانان خلافت راه آیات قتال مدنی را برگزیدند و نه راه آیات صلحجویانه مکی را، اظهار نظر کرده اند که در چنین مورد میباید به راه آیاتی رفت که دیرتر ابلاغ شده اند. ولی خیلی زود بدانها گفته شد که چنین توجیهی آشکارا با آنچه در این باره در خود قرآن آمده تناقض دارد، زیرا در قرآن به کرات مورد تأیید قرار گرفته است که: «میان هیچیک از بخشهای این کتاب کم و کاستی وجود ندارد، زیرا که سراسر آن فرستاده خدایی دانا و سزاوار ستایش است» (فصلت، ۴۲). «بدانان بگو که جملگی این آیات را روح القدس از جانب پروردگار من با حقیقتی یکسان نازل کرده است» (نحل، ۱۰۲). «همه آیات قرآن برای تذکر خلقند تا هر که خواهد از آنها پند گیرد» (عبس، ۱۱). «ستایش خدایی را که این قرآن را بر بنده خویش فرستاد و در هیچ جای آن کژی و ناکاستی ننهاد» (کهف، ۱؛ زمر، ۲۸). «این سوره (نور) را فرستادیم... و در آن آیاتی روشن جای دادیم تا برای شما یادآور حقایق باشند» (نور، ۱). «آنها که خرد دارند میگویند باور داریم که همه آیات قرآن از جانب خدای ما است» (آل عمران، ۷).

بر این امر، از جانب غالب علمای تسنن و تشیع نیز در همه ادوار تاریخ اسلام صحه گذاشته شده است که از آنجمله میتوان این فتوای معروف شیخ مفید را (که به روایت جمعی از مورخان، شخص

www.kavehroom.com

امام زمان سه نامه بدو فرستاده و حتی مرثیه ای در مـــرگ او ســروده است) نقل کرد که «آنچه میان دو ورق اول و آخر قرآن اســت جملگـی سخن خدایتعالی و فرستاده شده از جانب او است، و هیچ چیز از ســخن آدمی در آن نیست». تأکیدی به همیـــن صـــورت در اعتقــادات شــیخ صدوق و تبیان شیخ طوسی و مجمع البیان طبرسی و نــیز در موطــای مالک ابن انس تکرار شده است.

* * *

نحوه عملی که ابوبکر و عمر و مشاوران آنــها بــرای تحصیــل مشروعیت مذهبی بدانچه «جهاد» اســلامی نــام داده شــد در پیــش گرفتند این بود که نخست کلیه بخش مکی قرآن، یعنــی ۸٦ ســوره از سوره های ۱۱۴ گانه آن، شامل ۴٦۱۷ آیه از ٦۲۳٦ آیه کلــی ای کــه جمعاً کلیه سوره های قرآن و کلیه آیه های آنرا تشــکیل میدادنــد از جانب آنان کنار گذاشته شده و نادیده گرفته شدند، بدین دلیل ساده کــه در هیچکدام از آنها از غنیمت و از قتال موردِ علاقه دستگاه خلافــت سخنی در میان نیامده بود. در مقابل منحصرا ســوره هــا و آیــهای بخش مدنی قرآن ملاک گزینش قرار گرفتند که هر چند این بــار فقــط ۲۸ سوره از ۱۱۴ سوره این کتاب و ۱٦۱۳ آیه از آیات ٦۲۳٦ گانــه آنرا شامل میشدند، در عوض این امتیاز را داشتند که به اندازه کــافی در آنها صحبت از قتال و غنیمت شده بــود، و در هــر دو مــورد نــیز دستورهای روشنی داده شده بود.

با اینهمه این بار نیز کار بدان آسانی که انتظار مــیرفت نبــود، زیرا آیاتی که برای این منظور میتوانستند مورد استناد قــرار گــیرند هیچکدام بصورت آیه هایی مستقل مطرح نشده بودند، بلکــه عمومــاً بصورت جزیی از مجموعه آیاتی آمده بودند که کــاملاً بــهم مرتبــط بودند، و بخشی از آنها مبتدا و بخشی دیگر خبر این مجموعه بشــمار میرفتند، و آیه مورد نظر فقط در صورتی مفهوم واقعی خویش را ارائه میکرد که همراه با این مبتدا و خبر قرائت شود. ولــی در ایــن مــورد درست برعکس به گزینشی انتخابی اقدام شد، بدین ترتیب که آیه هــای

www.kavehroom.com

مشخصی که میتوانستند برای تأمین این منظور مورد استناد قرار گیرند، از مجموع کلی و یکپارچه آیات دیگری که مبتدا و خبر الزامی آنها بودند بیرون کشیده شدند و به صورت آیاتی مستقل ملاک عمل شناخته شدند، تا جنبه ارتباط آنها با شرایط زمانی و مکانی معین ناشناخته بماند. بعنوان نمونه ای از این نحوه عمل، میتوان به مجموعه آیات ۱۹۱ تا ۱۹۴ سوره بقره اشاره کرد که:

«هر جا که مشرکان را یافتید آنانرا به قتل برسانید و از شهرهایشان برانید، چنانکه آنان نیز شما را از وطن آواره کردند، ولی در مسجدالحرام با آنها قتال مکنید مگر آنکه آنها پیشدستی کنند، در اینصورت روا است که حتی در حرم نیز آنها را بقتل برسانید... اگر دست از ستم و شرک بدارند شما نیز از آنها درگذرید، در غیر اینصورت با مشرکان مقاتله کنید تا فتنه برطرف شود و دین خدا مستقر گردد... ماههای حرام را در مقابل ماههای حرام قرار دهید که اگر حرمت آنرا نگاه ندارند و طی آنها با شما قتال کنند شما نیز قصاص کنید. پس هر که به جور و ستمکاری به شما دست دراز کند او را به مقاومت از پای درآورید بقدر ستمی که به شما رسیده است.»

خواندن این آیات قرآنی، طبعاً هر خواننده ای را متوجه میکند که حکم «با آنها مقاتله کنید تا فتنه برطرف شود و دین خدا مستقر گردد» اختصاصاً در مورد مشرکان قریش صادر شده است که مسجدالحرام در اختیار آنان بود. ولی آنچه مفسران دستگاه خلافت و دنباله روان آنها از این مجموع بیرون آوردند و بصورت فتوای مذهبی عامی برای توجیه مشروعیت هجوم به سرزمینهای غیرمشرک دیگر و شمشیرکشی ها و غارتگری های الزامی آن بکار گرفتند، تنها همان آیه کوتاه فتنه و مقاتله بود و بقیه آن کلاً نادیده گرفته شد.

برای درک باز هم بهتر نحوه عملی که در این مورد از جانب خلافت ابوبکر و عمر در پیش گرفته شد، بجا است که به مورد کاملاً مشابهی از آن در همین سالهای خود ما و در جمهوری ولایت فقیه کشور خود ما اشاره شود که به حق رونوشت گواهی شده ای از موارد ۱۴۰۰ سال پیش آن است.

www.kavehroom.com

در ۲۱ آذرماه ۱۳٦۳ ، بمناسبت سالروز تولـد پیـامبر اسـلام، مقامات عالیه جمهوری اسلامی ایران: رئیس جمهوری، نخست وزیـر و وزیران، هیئت رئیسه مجلس شورای اسلامی، رؤسای قـوه قضائیـه و مجلس خبرگان و شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحـت نظـام و دیگر دولتمردان رژیم، برای انجام سلام خاص در کاخ جمـاران بدیـدار ولی فقیه و رهبر جمهوری اسلامی میروند، در گرماگرم روزهـایی کـه «جنگ اسلام و کفر» در جبهه های نبرد پاسداران انقـلاب بـا دشـمن صدامی در جریان است، و در شرایطی که پس از بـازگرفتـن آبـادان و خرمشهر از جانب ایرانیان ، صدام حسین از در تسلیم درآمده اسـت و کشورهای عربی خلیج فارس نیز پرداخـت ۹۰ میلیـارد دلار غرامـت سنگین مورد مطالبه ایران را تقبل کـرده انـد. منتـها ولـی فقیـه و همکاران دست اول او چنین صلحی را نمیخواهند، زیرا آنچـه ضـامن بقای آنها بر مسند قدرتی است که تازه بر آن نشسته اند صلح نیسـت، ادامه جنگ است. و درست در این شرایط ولی فقیه به یاد میآورد کـه در میان ٦۲۳٦ آیه قرآن، دو آیه وجود دارنـد کـه در آنـها سـخن از «قاتلوهم حتی لاتکون فتنه» رفته است، ولی نیازی به یـادآوردن ایـن واقعیت قرآنی نمی بیند که این حکم «با آنها قتال کنید تـا وقتیکـه فتنه از میان برداشته شود»، در سوره های بقره و انفال در ارتبـاط بـا مشرکان قریش و پیمان شکنی احتمالی آنان پس از قرارداد متارکه بـا مسلمانان در حدیبیه صادر شده است و به موارد دیگر مربوط نمیشود.

در سخنان پیامبرگونه ای که وی به عنوان رهبر اولین حکومـت الله در روی زمین در سالروز تولد پیامبر اسلام ایراد میکند، خـود او میپذیرد که قرآن مجموعه ای یکدست نیست، یعنی «هم آیات رحمـت دارد و هم آیات قتال»، منتها به جمع شنوندگان خودش که هیچیک از آنان نیز چون خود او هواخواه آیات رحمت نیستند، خشمگینانه عتـاب میکند که «چرا در قرآن آیات رحمت را میخوانیـد و آیـات قتـال را نمیخوانید؟»، و نمیپرسد که بعکـس چـرا در قـرآن آیـات قتـال را میخوانید و آیات رحمت را نمیخوانید؟. آنچه بدنبال این توضیـح لازم خواهید خواند، متن کامل بیانات امام روح الله خمینی اسـت کـه در

www.kavehroom.com

اینجا عیناً از روزنامه های اطلاعات و کیهان چاپ همانروز نقل شـــده است:

«قرآن میفرماید: قاتلو هم حتی لاتکون فتنه. یعنی همه بشر را دعوت میکند به مقاتله. یعنی جنگ جنگ تا رفـــع فتنـــه در عـــالم. اینکه ما امروز میگوئیم جنگ جنگ تا پیروزی بر کفر صدامی، یـــک چیز کوچکی است که از آن گرفته ایم. آنچه قرآن میگوید این نیســـت. قرآن میگوید جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم. یعنی باید کسانی کـــه تبعیت از قرآن میکنند آنقدر ادامه به نبردشان بدهند تا اینکه فتنـــه از عالم برداشته شود. این جنگ یک رحمتی اســـت بـــرای عـــالم و یـــک رحمتی است برای هر ملتی در آن محیطی که هست. جنگهای پیغمـــبر رحمت بوده است بر عالم و رحمت بوده است برای کفاری کـــه بـــا آنـــها جنگ میکرده است. رحمت بر عالم است برای اینکه اگر فتنه در عـــالم نباشد همه عالم در آسایش میباشند... اگر چنانچه یک کافری را ســـر خود بگذارند تا آخر عمر فساد بکند آن شدت عذابی که بـــرای آن لازم است پیدا میکند بسیار بالاتر از آن کسی کـــه جلویـــش را بگـــیرند و همین حالا بکشندش. اگر یکنفر فاسد را بگیرند و بکشند بـــه صـــلاح خودش است، برای اینکه اگر زنده بماند فساد زیادتر میکند. این یـــک جراحی است برای اصلاح، نه این است که یک چیزی باشد که برخـــلاف رحمت باشد. پیغمبر رحمة للعالمین است و اینکه میفرمـــاید قـــاتلوهم حتی لاتکون فتنه بزرگترین رحمت است بر بشـــر. آنـــهایی کـــه خیـــال میکنند بودن در دنیا و خوردن وخوابیدن حیوانی رحمت است میگویند که اسلام پدر رحمت است نباید آدمکشی بکند، نباید قصـــاص داشـــته باشد، در صورتیکه حد برای این آدمی که دستش را میبرند برای کاری که کرده است یک رحمتی است. اینطور نیست که اگر جنگهای پیغمـــبر مخالفت با رحمة للعالمین داشته باشد مؤکد رحمـــة للعـــالمین باشـــد. الجنة تحت ظلال الســـیوف. تمـــام کارهـــایی کـــه انبیـــا میکردنـــد و جنگهاشان برای این است که معرفت اله را توسعه بدهند. آن مذهبـــی که جنگ در آن نیست مذهب ناقصی است اگر اصولاً چنیـــن مذهبـــی وجود داشته باشد. گمانم این است که اگر به حضرت عیسی ســـلام الـــه

www.kavehroom.com

علیه هم مهلت میدادند بهمین ترتیبی که حضرت موسی سلام اله علیه عمل کرد و همین ترتیبی که حضرت نوح سلام اله علیه عمل کرد او هم با کفار آنطور عمل میکرد. این اشخاصی که گمان میکنند که حضرت عیسی اصلاً سر این کارها را نداشته است و فقط یک ناصح بوده است به نبوت حضرت عیسی لطمه وارد میکنند. اگر اینطور باشد معلوم میشود که او فقط ناصح بوده است و یک نبی نبوده است. واعظ غیر نبی است. نبی همه چیز دارد، شمشیر دارد، جنگ دارد، برای اینکه مردم را نجات بدهد. جنگ میکند، برای اینکه مردم را از شر خودشان نجات بدهد. تعزیر میکند، برای اینکه تربیت بشود این آدم. اگر امروز جوانهای ما میگویند جنگ جنگ تا پیروزی، اینطور نیست که یک امری برخلاف قرآن میگویند. این فقط یک ذره ای است از آنچه قرآن میگوید. ولی اگر ما امروز در جنگ با صدام پیروز هم بشویم فقط یک کمی فتنه را کم کرده ایم. اگر در جای دیگری هم بعد از آن پیروز بشویم باز کمی پیروزی حاصل شده است. اگر همهٔ دنیا را هم فرض کنیم که جنگ کنیم و پیروز بشویم باز در دنیای عصر خودمان پیروزی درست کرده ایم، در صورتیکه قرآن این را نمیگوید، میگوید جنگ تا رفع فتنه. باید رفع فتنه از عالم بشود. بنابراین درک غلطی است از قرآن که کسی خیال کند قرآن نگفته ایست جنگ جنگ. قرآن گفته است، بالاتر از این را هم گفته است. اسلام هم گفته است و بالاتر از این را هم گفته است. یعنی گفته است که نه این است که جنگ یک نعمتی بر مردم است، بلکه یک رحمتی است بر تمام بشر. خدای تبارک و تعالی که مردم را دعوت به مقاتله کرده است نه این است که بخواهد زحمتی برای آنها ایجاد کند، میخواهد رحمت درست کند، این را از غایت توسعه رحمت میخواهد. نباید آنهایی که با ما مخالف هستند از قرآن سوءاستفاده کنند و بگویند این مخالف قرآن است، یا آخوندهای درباری بگویند این مخالف قرآن است، اگر کسی بگوید فتنه را با جنگ رفع بکنید مخالف قرآن است»[1].

---

۱ ــ تذکر تکمیلی فتوای علامه برقعی در احکام القرآن در همین باره: «معنی

www.kavehroom.com

«جهاد» دوران مدینه و جهاد عصر خلافت

از «قتال»، بمفهوم جنگ مذهبی با مشرکین و کفار، در یازده سوره مدنی قرآن (بقره، آل عمران، نساء، مائده، انفال، نحل، توبه، احزاب، محمد، صف، فتح) یاد شده است که هر مورد به شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی خاصی مربوط میشود و عملاً هیچکدام جنبه عام و کلی ندارند. پژوهشگر سرشناس انگلیسی، T.W. Arnold در کتاب تحقیقی خودش بنام The Preaching of Islam (دعوت اسلامی) که در سال ۱۸۹٦ در لندن منتشر شد، ارزیابی مبسوطی در این باره کرده است که در هیچ جای قرآن از مسلمانان خواسته نشده است بدون آنکه از جانب کفار مورد خطر یا تجاوز قرار گیرند دست به حمله بزنند، و مفهوم «جنگِ مقدس» برای تعبیر اصطلاح قرآنی جهاد مفهومی است که بعداً در دوران خلافت برای آن قائل شده اند. Caetani که برای این ارزیابی اسلام شناس انگلیسی ارزشی اصولی قائل است، اضافه میکند که بخصوص این ارزیابی ها این واقعیت را روشن میکنند که همه آنچه در باره جهاد در قرآن آمده مربوط به جنگهای مسلمانان با قریشیان مهاجم و همدستان جنگی آنها است و با شرایط بعدی کشورگشایی های برونمرزی بعدی تطبیق نمیکند، بسهمین جهت پس از تسلیم نهایی قریش در مکه در سال هشتم هجری، دیگر هیچ آیه ای در باره جنگ مقدس با کفار در قرآن نیامده است. وی در همین راستا به بررسیهای وسیع محقق دیگر J. Oblink در کتاب Die heilige Oorlog volgens den Koran و به ویژه به بررسی اصولی H. Grimme در جلد دوم کتاب Einleitung in den Koran. System der Koranischen Theologie اشاره میکند که در آنها فهرست های جامعی از آیات قرآنی مربوط به جهاد مورد ارائه و بررسی قرار گرفته اند.

* * *

لاتکون فتنه این است که باید نیروی جهاد مسلمین تعطیل نشود، و این قانون مطلق و شامل عموم مسلمین است تا روز قیامت، یعنی تا وقتیکه یکنفر غیرمسلمان در روی زمین وجود دارد میباید جهاد ادامه یابد.»

www.kavehroom.com

ضابطه «جهاد» برای نخستین بار در دوران مدینه وارد معتقدات اسلامی شد، ولی بخصوص در دوران جهانگشایی اعراب اهمیت پیدا کرد، زیرا به عنوان ابزاری در خدمت سیاستهای کشورگشایی و غنیمت گیری خلفا به کار گرفته شد، هر چند که در نفس الامر این کشورگشایی ها و جنگهایی که لازمه آنها بود، بسیار بیش از آنکه انگیزه مذهبی داشته باشند انگیزه های اقتصادی و سیاسی داشتند و عامل دینی در آنها نقش فرعی و درجه دومی را داشت. با اینهمه اصل جهاد که در زمان خلفا توسط فقهای جهان اسلام بصورتی مدون درآمد تقریباً در همه جنگهای اسلامی مورد بهره برداری قرار گرفت.

چنانکه پژوهشگران متعددی متذکر شده اند، کلمه جهاد در قرآن به معنی «جنگ مقدس» که امروزه بدان معنی میشود بکار نرفته، بلکه بمفهوم لغوی آن در زبان عربی، یعنی به معنی کوشیدن با همه قوا برای انجام کاری مهم، و عادتاً ارزنده و مثبت بکار رفته است. در دو آیه از قرآن (عنکبوت، آیه ۸ و لقمان، آیه ۱۵) حتی این اصطلاح بمفهومی ضداسلامی، در مورد والدینی گفته شده است که در مکه میکوشیدند تا اطفال خود را از پیوستن به آیین اسلام باز دارند، و بدین فرزندان توصیه شده است که در این مورد خواست والدینشان را نادیده بگیرند. یکی از اتهاماتی که در مکه به محمد وارد میشد همین بود که با اغوای جوانان به نافرمانی از پدر و مادرشان روابط خانوادگی جامعه مکی را برهم میزند.

در دوران مدینه، کلمه جهاد مفهومی سیاسی نیز پیدا میکند، ولی حتی در این مورد هم بمفهوم جنگ مقدس و الزامی بکار نمیرود، بلکه مفهوم بسیج همه تواناییهای فکری و مالی و روحی و نه الزاماً رزمی را دارد. وقتیکه اختصاصاً پای جنگ مسلحانه در کار باشد، اصطلاح «قتال» بکار میرود و نه جهاد. به عبارت دیگر جهاد (که بدین صورت تنها سه بار در سوره های توبه و فرقان و ممتحنه بدان اشاره شده) دعوتی به تلاش کامل ولی داوطلبانه است و نه تنها برای جنگ، و بخصوص برای جنگ مقدس، که آنرا با چنین مفهومی اصولاً در قرآن نمیتوان یافت.

www.kavehroom.com

بجای توضیح بیشتر در باره هر یک از موارد یازده گانه ای که در سوره های مدنی قرآن در باره قتال با مشرکان و کافران میتوان یافت، بهتر است که ترجمه هر یک از این مجموعه های آیات عیناً در اینجا نقل شود، تا خوانندگان علاقمند بتوانند در صورت نیاز به متون اصلی آنها مراجعه کنند. تذکر این واقعیت بنیادی و کاملاً مهم نیز بهمین مناسبت ضروری است که چنانکه میتوان دید، کلیه این موارد از نظر شرایط زمانی و مکانی ارتباط با یکی از رویدادهای جنگی زمان خود پیامبر در سالهای مدینه دارند و حضور شخصی او در همه آنها مستتر است، و بدین ترتیب بهیچ صورت نمیتوان آنها را احکامی و قابل تطبیق با شرایط زمانی و مکانی بکلی متفاوتی از نوع حملات جهانگشایانه سالهای خلافت در بیرون مرزها، و نه علیه مشرکان بلکه علیه پیروان دیگر آیینهای توحیدی دانست:

«چگونه خدا و پیامبرش عهد آن کسانی را نگاه دارند که خودشان عهد خدا و رسول را شکستند؟ البته با آن مشرکانی که در مسجدالحرام با آنان پیمان بسته اید تا زمانیکه آنها بر عهد خود وفادار بمانند شما هم وفادار بمانید. ولی با مشرکان پیمان شکن چگونه وفای بعهد توان کرد در صورتیکه آنان اگر بر شما (مسلمانان) ظفر یابند مراعات هیچ عهد و پیمانی را نمیکنند. به زبان خشنودتان میسازند اما در دل جز کینه از شما ندارند، زیرا بیشترشان از فاسقانند... پس هرگاه توبه کردند و نماز بپا داشتند و زکوة مال دادند درینصورت آنان برادران دینی شمایند و ما آیات خود را بدانانکه جویای معرفتند بیان خواهیم کرد. اما هر آینه عهدی را که با شما بسته اند بشکنند و بر دین شما طعنه زنند در اینصورت با پیشوایان کفر قتال کنید که آنانرا عهد و پیمان استواری نیست. چرا با آن قومی که پیمان خود را شکستند و اهتمام بدان کردند که رسول خدا را از شهر خود بیرون کنند قتال نکنید، در صورتیکه آنان بودند که اول بار به دشمنی با شما برخاستند. آیا از اینان بیم دارید، و حال آنکه سزاوارتر است که از خدا بیم داشته باشید. در اینصورت با آنان به قتال برخیزید

www.kavehroom.com

تا خداوند بدست شما عذابشان دهد و خوارشان گرداند و شما را بر آنان پیروز کند و دلهای مؤمنان را از این بابت شفا بخشد... ای کسانیکه ایمان آورده اید، با هرکدام از کافران که با شما نزدیکترند قتال کنید چنانکه در شما احساس درشتخویی و نیرومندی کنند، و بدانید که خداوند همیشه یار پرهیزکاران است» (توبه ۷-۱۴ و ۱۲۳).

«و مؤمنان گفتند چه شده که سوره ای در باره قتال برای ما نازل نشده است؟ اما اکنون که سوره ای محکم و صریح در این باره آمده که در آن از قتال سخن رفته است آنانی را که دلهای بیمار دارند می بینی که همچون غش زدگان به تو مینگرند، و چه بهتر که اینان بمیرند. راه رستگاری طاعت خداوند و گفتار نیکو است، و چون امر به قتال شود برای آنان بهتر است که کلام خدا را تصدیق کنند... آیا منافقان در آیات قرآن تأمل نمیکنند یا بر دلهای خودشان قفل زده اند؟ شما ای اهل ایمان، در کار دین سستی روا مدارید و دشمنان دین را دعوت به صلح مکنید، زیرا که شما در دست بالاتر قرار دارید و خداوند با شماست و از ثواب اعمالتان نمیکاهد. چون با کافران روبرو شوید آنها را شجاعانه گردن بزنید تا آنگاه که از خونریزی بسیار از پای درآیند، پس آنانرا محکم به بند کشید تا بعد در ازای فدیه آزادشان کنید و جنگ سختی خود را فروگذارد... البته این حکم قطعی است و اگر خدا میخواست خودش از کافران انتقام میکشید، و لیکن خواست شما را بیازماید تا پاداش آنانکه در راه خدا قتال میکنند ضایع نشود... اگر شما خدا را یاری کنید خدا هم شما را یاری کند و قدمهایتان را استوار گرداند» (محمد، ۴-۷ و ۲۰-۲۴).

«در راه خدا با آنانکه زندگی دنیا را بر آخرت برگزیدند قتال کنید، زیرا هر کس در راه خدا قتال کند، چه کشته شود و چه پیروز آید، اجری بزرگ خواهد یافت. چرا در راه خدا قتال نمیکنید، در صورتیکه بسیاری از مستضعفان شما از مرد و زن و کودک پیوسته بدرگاه خدا مینالند که ما را از این شهری که مردمش ستمکارند بیرون آور و از جانب خود برای ما یار و نگهداری بفرست. آنانکه ایمان آورده اند در راه خدا قتال میکنند و کافران در راه طاغوت، پس شما با

www.kavehroom.com

یاران شیطان مقاتله کنید و بیمی از آنان مدارید، زیرا که مکر شیطان ضعیف است» (نساء، ۷۴-۷٦).

«نمی بینی مردمی را که بدانها گفته شده بود نماز اقامه کنید و زکوة بپردازید، ولی وقتیکه بر آنها حکم قتال نیز صادر شد، برخی از آنان از دشمنان خود بهمان اندازه که باید از خدا بترسند یا بیش از آن ترسیدند و گفتند ای خداوند چرا بر ما حکم قتال داده ای که اجل ما تا هنگام مرگ طبیعی به تأخیر نیفتد؟ بدانان بگو که زندگانی دنیا متاعی ناچیز است در صورتیکه جهان آخرت جهانی ابدی است که در آن ستمی به کسی وارد نمیآید. و مرگ نیز در هر جا که باشید، اگر چه در کاخهای بسیار استوار، شما را فرا خواهد رسید» (نساء، ٧٦-٧٨).

«بیاد بیاورید زمانی را که گروه اندکی در میان دشمنان بسیار بیش نبودید که شما را در سرزمین خود (مکه) خوار میشمردند و پیوسته بر خویش ترسان بودید، ولی بعد از آن خداوند شما را در پناه خود آورد و نیرو و نصرت عطا فرمود و بهترین طعام ها را روزی داد تا شکرگزار او باشید. پس با آنان قتال کنید تا فتنه از میان برخیزد و دین خدا برقرار گردد، و چنانچه دست از دشمنی با شما کشیدند کارشان را به خدا واگذارید که بصیر و آگاه است» (انفال، ٢٦، ٣٩).

«پس (ای پیغمبر) تو خود در راه خدا به قتال برخیز تا تکلیف خویش را انجام داده باشی، و مؤمنان را نیز به یاری رسانیدن به خود بخوان تا خدا آسیب کافران را از شما بازدارد، زیرا قدرت خدا از کمک مردم بیشتر و عذاب و انتقامش سخت تر خواهد بود» (نساء، ٨۴).

«حکم قتال برای شما مقرر گردید و حال آنکه بر شما ناگوار بود، لیکن چه بسیار شود که چیزی را ناگوار شمارید در حالیکه به حقیقت خیر شما در آن باشد، و چه بسیار شود که چیزی را دوست بدارید و در واقع شر و فساد شما در آن باشد، و خداوند به مصالح امور داناست و شما نادانید. از تو، ای پیامبر، مردمان در باره جنگ در ماه حرام سئوال کنند. بگو که جنگ در ماه حرام گناهی است بزرگ، ولی بازداشتن خلق از راه خدا و کفر به خدا و پایمال کردن حرمت حرم خدا و بیرون کردن اهل آن گناه بسیار بزرگتری است، و

www.kavehroom.com

فتنه گری فسادانگیزتر از قتل است» (بقره، ۲۱۶ و ۲۱۷).

«ای پیامبر، مؤمنان را به قتال ترغیب کن، همانا که اگر بیست تن از شما پایدار باشید بر دویست تن از دشمنان غلبه خواهید کرد، و اگر صد نفرتان پایدار باشید بر دو هزار تن غالب خواهید شد. ولی اکنون که خداوند ضعف شما را در این مورد می بیند، حکم را بر شما تخفیف میدهد و مقرر میدارد که اگر صد نفر شما پایدار باشند بر دویست نفر و اگر هزار تن شما پایدار بمانند بر دو هزار نفر به اذن خدا پیروز شوند» (انفال، ٦۵ و ٦٦).

«آنانکه مسلمان شدند و از شهر خود هجرت کردند و در راه خدا کوشیدند میباید امیدوار به رحمت خداوند باشند که آنانرا نصیب خواهد شد. در راه خدا قتال کنید و بدانید که خداوند شنوا و دانا است» (بقره، ۲۱۸ و ۲۴۴).

«خداوند آن مؤمنانی را که در صف قتال چون سدی آهنین استوارند بسیار دوست میدارد. ای اهل ایمان، بگذارید شما را به تجارتی سودمند که از عذابی دردناک نجاتتان بخشد دلالت کنم، و آن این است که به خدا و رسول او ایمان آورید و با مال و جان خود در راه خدا مجاهده کنید که خیرتان در آن است. و به تجارتی دیگر نیز نویدتان دهم، و آن این است که عنقریب به پیروزی بزرگی دست خواهید یافت و این بشارتی بر مؤمنان است» (صف، ۱۰-۱۳).

«همانا شمار ماه ها نزد خداوند دوازده ماه است که از آنها چهار ماه ماههای حرامند. پس در آن ماهها با یکدیگر ناسازگاری مکنید و در عوض با مشرکان قتال کنید چنانکه آنها نیز متفقاً با شما به قتال برمیخیزند» (توبه، ۳٦).

«ماههای حرام را در مقابل ماههای حرام قرار دهید که اگر مشرکان حرمت آنها را نگاه ندارند و با شما قتال کنند شما نیز به قصاص پردازید» (بقره، ۱۹۴).

«ای گروه مؤمنان، هنگامیکه با مشرکانی روبرو شوید که آماده پیکار با شمایند، بدانان پشت مکنید، مگر آنکه برای شرکت در پیکاری دیگر یا پیوستن به رزمندگانی دیگر چنین کنید، زیرا که اگر

www.kavehroom.com

جز در اینصورت پشت بگردانید غضب خداوند را بر خود خریده اید. با دشمنان قتال کنید، ولی این شما نیستید که آنانرا میکشید، بلکه خداوند است که آنها را هلاک میکند» (انفال، ۱۷).

«برای چه در راه خدا انفاق نمیکنید، در حالیکه میراث آسمانها و زمین از آن خداوند است؟ همه شما درین راه یکسان نیستید، زیرا کسانی از شما اموال خود را در راه خدا ایثار کردند و در راه کسب پیروزی بقتال برخاستند، در صورتیکه کسانی دیگر برای نفقه مال خود و شرکت در قتال منتظر آن ماندند که ببینند سرنوشت جنگ چه خواهد بود؟ در روز حساب گروه نخستین مسلماً چندین درجه بالاتر از دیگران جای خواهند داشت. ولی خداوند به همه پاداشی نیکو خواهد داد، زیرا که بر هر آنچه میکنند آگاه است» (حدید، ۱۰).

ارزیابیهایی هایی از پژوهشگران

پژوهشگران مختلفی که در دو سده نوزدهم و بیستم در جهان غرب در باره پیدایش و رشد آیین اسلام و تحولات سیاسی و اجتماعی آن و در عوامل گوناگون این تحولات بررسی کرده اند، هرکدام ارزیابی ها و نظریاتی در زمینه های مورد بررسی خود عرضه داشته اند که آشنایی با آنها برای هر علاقمندی که خواسته باشد بنوبه خود درک واقع بینانه تری از این ماجرای بزرگ ۱۴۰۰ ساله تاریخ داشته باشد ضروری است. بدینجهت شایسته می بینم که نمونه هایی از این ارزیابی ها را، بویژه در آن مورد که به انگیزه ها و عوامل واقعی موج جهانگشایی «اسلامی» در سالهای خلافت عمر و جانشینانش، و در نتیجه بطور غیرمستقیم با ماجرای حمله عرب به ایران مربوط میشود در صفحات آینده در دسترس خوانندگان بگذارم. هر گونه قضاوت و تشخیص در باره آنها طبعاً با خود آنان است:

* * *

«پس از تسخیر یمن به وسیله ایران (در سال ۵۷۲ میلادی) جاده تجارت ترانزیتی روم و هند که از مکه و یمن میگذشت، در

جز در اینصورت پشت بگردانید غضب خداوند را بر خود خریده اید. با دشمنان قتال کنید، ولی این شما نیستید که آنانرا میکشید، بلکه خداوند است که آنها را هلاک میکند» (انفال، ۱۷).

«برای چه در راه خدا انفاق نمیکنید، در حالیکه میراث آسمانها و زمین از آن خداوند است؟ همه شما درین راه یکسان نیستید، زیرا کسانی از شما اموال خود را در راه خدا ایثار کردند و در راه کسب پیروزی بقتال برخاستند، در صورتیکه کسانی دیگر برای نفقه مال خود و شرکت در قتال منتظر آن ماندند که ببینند سرنوشت جنگ چه خواهد بود؟ در روز حساب گروه نخستین مسلماً چندین درجه بالاتر از دیگران جای خواهند داشت. ولی خداوند به همه پاداشی نیکو خواهد داد، زیرا که بر هر آنچه میکنند آگاه است» (حدید، ۱۰).

ارزیابیهایی هایی از پژوهشگران

پژوهشگران مختلفی که در دو سده نوزدهم و بیستم در جهان غرب در باره پیدایش و رشد آیین اسلام و تحولات سیاسی و اجتماعی آن و در عوامل گوناگون این تحولات بررسی کرده اند، هرکدام ارزیابی ها و نظریاتی در زمینه های مورد بررسی خود عرضه داشته اند که آشنایی با آنها برای هر علاقمندی که خواسته باشد بنوبه خود درک واقع بینانه تری از این ماجرای بزرگ ۱۴۰۰ ساله تاریخ داشته باشد ضروری است. بدینجهت شایسته می بینم که نمونه هایی از این ارزیابی ها را، بویژه در آن مورد که به انگیزه ها و عوامل واقعی موج جهانگشایی «اسلامی» در سالهای خلافت عمر و جانشینانش، و در نتیجه بطور غیرمستقیم با ماجرای حمله عرب به ایران مربوط میشود در صفحات آینده در دسترس خوانندگان بگذارم. هر گونه قضاوت و تشخیص در باره آنها طبعاً با خود آنان است:

* * *

«پس از تسخیر یمن به وسیله ایران (در سال ۵۷۲ میلادی) جاده تجارت ترانزیتی روم و هند که از مکه و یمن میگذشت، در

www.kavehroom.com

نتیجه سیاست تجارتی ساسانیان که میخواستند انحصار صدور ابریشم چین و ادویه هند به کشورهای کرانه دریای مدیترانه را در دست خود داشته باشند و آنها را متوجه راههایی که از ایران میگذشت بکنند، قطع شد. انتقال این راههای بازرگانی ضربه سختی به اقتصاد عربستان وارد آورد و بخصوص برای مکه و یمن که نقش واسطه را در این تجارت پرسود ایفا میکردند لطمه شدیدی بود که بر اثر آن قبایل بدوی که راهنمای کاروانهای بازرگانی و تأمین کننده شتر و شتربان و محافظ برای آنها بودند بیکار و فقیر شدند. اعیان مکه نیز که این راه به رویشان بسته شده بود به رباخواری روی آوردند و این باعث شد که بسیاری از قبایل که فقیر شده بودند از آنسان وام بگیرند و مقروض شوند. همه این تحولات اجتماعی جامعه عربی را دچار بحرانی بیسابقه کرد، و اندک اندک این اندیشه را پدید آورد که برای جبران کمبودهای مالی، راهی جز جنگ و غنیمت گیری در سرزمینهایی که در مسیر راههای کاروان رو از شام به ایران قرار دارند وجود ندارد. برای رسیدن بدین مقصود، نخست تأمین یکنوع اتحاد سیاسی در خود عربستان ضرورت داشت تا بتواند تازیان را برای دست زدن به جنگهای غارتگرانه متشکل سازد، و این کاری بود که درست در همان زمان با ظهور اسلام در صحنه سیاسی عربستان صورت گرفت.» (U. Yakubovskii در کتاب «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی).

* * *

«همه سرزمینهای اسلامی که در بیرون از مرزهای عربستان با شمشیر تصاحب شدند از پیروزیهای جنگی بدست آمده بودند که محمد نه دخالتی در آنها داشت، و نه رهنمودی در باره آنها داده بود.

اسلام در مکه صورت یک جامعه مذهبی را داشت و در مدینه به صورت یک جامعه سیاسی در آمد. تبدیل بعدی این جامعه محلی به یک امپراتوری جهانی، کاری بود که صرفاً به ابتکار جانشینان محمد انجام گرفت و نه به ابتکار خود محمد یا به رهنمود او، زیرا

www.kavehroom.com

هیچ مدرکی در دست نیست که محمد خود چنین برنامـــه ای را طـــرح کرده باشد یـــا بـــه اجـــرای آن بعـــد از خـــودش دســـتور داده باشـــد.» (A. Sprenger در کتاب Das Leben und die Lehre des Mohammed).

* * *

«دلیلی در دست نیست که محمد به جهانگشـــایی بـــا شمشـــیر وصیت کرده باشد. بسیاری از صاحبنظران از آغاز بر این عقیده بودنـــد که این سیستم خلافت بود که اصل موعظه حسنه را به کشتار و غارت تبدیل کرد. این انحراف با هجرت محمد از مکه بـــه مدینـــه صـــورت نگرفت، بلکه پس از وفات او صورت گرفت.» (Th. Nöldeke در کتـــاب Die tradition über das Leben Muhammads).

* * *

«لشکریانی که پیروزمندانه از جنگهای «ردّه» بازگشته بودنـــد پیوسته خواهان غنائم بیشتری بودند، و ابوبکر از این بابت با مشـــکلی مواجه بود که اساس قدرت او را مورد تهدید قـــرار میـــداد. تنـــش در عربستان به اوج خود رسیده بود، و تردیدی نبـــود کـــه اگـــر خلیفـــه از لژیون های پیروز خویش میخواست که سلاحهایشان را کنار گذارند و به مشاغل پیشین خود بازگردند خود را با خطر زدوخوردهای شدید داخلی روبرو میساخت، زیرا بیش از نیمی از افراد خلافـــت اســـلامی او در آن هنگام از قبایلی تشکیل میشدند که هنوز سراپایشان از جنگـــهای رده خونین بود، و سنگینی یوغ حکمفرمایی فاتحان را در گرماگـــرم دوران شکست عمیقاً احساس میکردند. فرستادن این عنـــاصر خطرنـــاک بـــه بیرون از مرزهای شبه جزیره عربستان و مشغول داشتن آنان به تلاشـــی که انتظار میرفت هم آسان و هم پربرکت باشد و بخصوص غنائم بسیار نصیبشان کند، و از این راه احســـاس تحقـــیر ناشـــی از شکســـت را از یادشان ببرد، بهترین راه حلی بود که در برابر خلیفه قرار داشت. نتیجـــه این شد که هم مسلمانان قدیمی و هم نومسلمانان مصلحتی، صرفاً بـــه دلایلی سیاسی و اقتصادی عقده ها و خرده حسابهای دیرینه خـــود بـــا

www.kavehroom.com

یکدیگر را کنار گذاشتند و با کشش مقاومت ناپذیر جنگ و غارت به همدیگر پیوستند. قبول اسلام از جانب این نورسیدگان مطلقاً گرایشی مذهبی به مفهوم سنتی آن نبود، توافقی «نظامی ـ سیاسی» در راه اجرای برنامه غنیمت گیری بود». (J. Wellhausen در کتاب Das Arabische Reich und seine Sturz).

* * *

«سلسله فتوحات با شبیخون هایی ساده و بدون اندیشه جهانگشایی اسلامی، توسط اعرابی آغاز شد که ما به خطا آنانرا رزمندگان اسلام میخوانیم، زیرا در آن هنگام بخش اعظم این رزمندگان هنوز در بت پرستی پیشین خود پابرجا بودند. در باره ترکیب سپاهیان خالدبن ولید اطلاعات ما چندان زیاد نیست، ولی کلیه اسناد موجود نشان میدهند که شمار مسلمانان اصیل، یعنی آنهایی که همراه خالد از مدینه آمده بودند در این سپاه بسیار محدود بود، بطوریکه حتی ده درصد از مجموع نفرات را نیز شامل نمیشد. این نیز مسلم است که اگر اینان از آشفتگی فراگیری که در آن زمان بر شاهنشاهی ساسانی حکمفرما بود به حد کافی آگاهی داشتند حمله بزرگ خود را برای غنیمت ستانی همانوقت آغاز میکردند و سه سال در انتظار نمیماندند. این سه سال شاید میتوانست برای این امپراتوری در حال زوال فرصتی مساعد جهت آمادگی و بسیج باشد، زیرا روی کار آمدن یزدگرد سوم در همین زمان، نشان میداد که سرانجام طبقات مسخ شده اشراف و روحانیت به ضرورت جستجوی یک راه حل نجات بخش برای کشور بیمار خود پی برده بودند، ولی از دیدگاه واقع بینی فرصت بکلی از دست رفته بود و نیروی حیاتی بیمار به چنان تباهی کشیده شده بود که دیگر امیدی برای نوشدارو نمانده بود». (Sir William Muir در کتاب The Life of Mahomet).

* * *

«رهبری اسلامی محمد با آنکه بصورت یک رفرم مذهبی آغاز

www.kavehroom.com

شده بود در جریان عمل به صورت یک حکومت عمدتاً سیاسی در آمد. قبایلی که اکثرا با جنگ و بخشی از آنان نیز به خاطر فرصت طلبی و بهره گیری از شرایط تازه به جبهه مسلمانان پیوسته بودند هیچگونه احساس مذهبی نداشتند و اصولاً نسبت به هر نوع انگیزه دینی بی تفاوت بودند. بخصوص هیچ نشانی از آنچه امروز از جانب ما «فاناتیسم» نام گرفته است در نزد آنها دیده نمیشد. آن مورخان معاصر که اعراب بادیه نشین فاتح جنگ با ایرانیان یا بیزانسی ها را متعصبانی مذهبی معرفی میکنند که بخاطر شور و ایمانشان خود را بی محابا به آغوش مرگ می افکندند، نوع احساساتی را که خاص دورانهای کنونی ناسیونالیسم ها و ایدئولوژی ها است به قرن اول هجری و به بادیه نشینان آنروز عربستان منتقل میکنند بی آنکه شرایط فکری و اجتماعی این جوامع را در سیزده قرن پیش در نظر بگیرند. جنگجویان عرب که فتوحات اسلامی را آغاز کردند تقریباً بطور انحصاری از بدویانی تشکیل شده بودند که در دوران زد و خوردهای خونین رده به قبایل شکست خورده تعلق داشتند و پس از شکست خود در برابر نیروهای اعزامی حکومت مدینه بطور داوطلبانه در سپاهی که این حکومت برای جنگ در بیرون از مرزهای عربستان گردآوری میکرد عضویت جستند. چنین افرادی که تا چند ماه پیش از آن علیه اسلام جنگیده بودند نمیتوانستند یک شبه تبدیل به سلحشوران از جان گذشته آیین تازه شده باشند. آنچه واقعاً آنان را به شرکت در جنگهای تازه تهاجمی برمی انگیخت عشق به غارت و غنیمت بود که این بار مجوزی شرعی نیز دریافت داشته بود.» (R. Döllinger در کتاب Muhammad's Religion).

* * *

«بیگمان در جمع مسلمانان کسانی هم بودند که یا از روی احساسی مذهبی و یا بخاطر کشش عاطفی نسبت به شخص پیامبر در مقام پیشوا و مراد محبوبشان در خط یک گرایش مذهبی قرار داشتند، ولی اینان اقلیت محدودی را تشکیل میدادند که تقریباً

www.kavehroom.com

همگی به قدیمی ترین یاران پیامبر تعلق داشتند و تا پایـان جنگـهای بزرگ تهاجمی نیز در مدینه باقی ماندند. در برابر آنان، اکثریت عظیـم سلحشوران اسلام بادیه نشینان ماجراجویی بودند کـه از اسـلام تنـها نامی میشناختند و تنها به چشم وسیله ای برای بهره گیری مالی بـدان مینگریسـتند». (Reinhart Dozy در کتـاب Essai sur l'histoire de l'islamisme).

* * *

«انگیزه های واقعی جهش مقاومت ناپذیـری کـه اعـراب را از درون بیابان های بی آب و علفشان به شرق و غرب جهان سـرازیر کـرد انگیزه هایی مادی و روزمره بـود کـه عمدتـاً از نابسـامانی وضـع اقتصادی فاجعه انگیز عربستان سرچشـمه میگرفـت. ارزیـابی هـای پیشین احتمالاً روشن کرده است که محرک اولویت دار این اعـراب در حملاتشان به ایران و بیزانس چه میتوانسته اسـت باشـد. اینـان در آن هنگام بر اثر شرایط دشوار خشکسالی و ضرورت نجات خویش از زندان پهناور صحرایی خشک و سوزان که دیگر توانایی تغذیه آنها را نداشت نیاز اجتناب ناپذیری به بیرون رفتن از این وادی بیحـاصل و روی آوردن به سرزمینهای بارور آنسوی مرزها احسـاس میکردنـد کـه تدریجـاً بصورت ضرورتی حیاتی درآمده بود. در بررسی این واقعیت نمیباید بـه جستجوی هیچ انگیزه مذهبی رفت، همچنانکه در مورد هجـوم هـای مشابه قبایل ژرمن که در همان زمان از شمال اروپا بـه امپراتـوری رم سرازیر شده بودند یا در مورد مغـول هـا و تاتارهـایی کـه در قـرون دوازدهم و چهاردهم از دشتهای دوردست خود بصورت طوفانی ویرانگـر قسمت اعظم آسیا و بخشی از اروپا را درنوردیدند و به خـاک و خـون کشیدند نمیتوان سراغ از انگیزه های مذهبی گرفت. جنگجویان عـرب پیروزیهای بزرگ خود را با اتکاء به خصـائص سـنتی بـارزی بدسـت آوردند که از دیرباز در نهاد آنان سرشته بود، ولی این خصائص که اهـم آنها شجاعت و استقامت و بی اعتنایی به مرگ بود مطلقاً بـا اسـلام نورسیده ارتباطی نداشت. نقش اسلام فقط این بود که بر اثر مجموعـی

www.kavehroom.com

از شرایط و مقتضیاتی که پیش از این ارزیابی شد قـوه محرکـه ای را وارد میدان کند که بتواند برای مدت زمانی نیروهای پراکنـده جامعـه عرب را در یک ارگانیسم واحد با یکدیگر درآمیزد، یعنـی در مـدت نسبتاً کوتاهی نقش سیمانی را ایفا کند که آجرهـا و سـنگهای یـک ساختمان بزرگ را به یکدیگر متصل میکنـد و امکـان بـرپـا کـردن دیوارها و سقفها را بر پایه آنها بدان میدهد، بی آنکه در ماهیت خـود این اجزاء تغییری داده باشد. این بدان معنی است که اگر این سیمان به دلیلی تجزیه شود و قدرت سریشمی خـود را از دسـت بدهـد، سـنگها و آجرها نیز به وضع پیشین خود بازمیگردند و همه بنا فرو میریزد. درسـت هم به همین جهت بود که تنها چند دهه بعد از فتوحات بزرگ، عربستان بـه صورت نخستین خود بازگشت و سـاکنان آن همـان زنـدگـی عـادی دوران جـاهلیت را از سـر گرفتنـد» (Leone Caetani در مجموعـه Annali dell'Islam).

* * *

«تاریخ نویسان اسلامی نه تنها این اشتباه را میکنند که ظاهراً همه عربستان تا سال یازدهم هجرت، یعنی زمان درگذشت محمد، بـه اطاعت مسلمانان درآمده بود، بلکه در باره تحلیل حوادثـی هـم کـه بدنبال ماجرای «رده» روی داد و منجر به عملیات جنگـی اعـراب در ایران و فلسطین و سوریه شد مرتکب اشتباه مشابهی میشـوند، زیـرا این عملیات جنگی را اجرای نقشـه طـرح شـده ملتـی یکپـارچـه و حکومتی تام الاختیار قلمداد میکنند که به جهات سیاسی و مذهبـی لشکریان خود را به جهانگشایی فرستاد. واقعیت ایـن اسـت کـه نـه جانشینان محمد توانستند عربستان را تماماً به فرمان خود درآورنـد، و نه طرح حساب شده ای برای گسترش جهانی اسلام توسط آنها به اجـرا گذاشته شد. سلطه خلافت تازه تأسیس شده بر عربستان بسیار سـطحی و محدود بود، بطوریکه در دوران عملیات نظامی برونمرزی هنوز بخش اعظم از خود شبه جزیره عربستان نه مطیع حکومت مدینه شده بـود و نه اساساً مردم آن مسلمان شده بودند. یکـی از همیـن غیرمسـلمانان

www.kavehroom.com

سجاح بنت حارثه، زن مدعی پیغمبری بود که باحتمال بسیار خودش تا به آخر عمر مسیحی باقی ماند.

بدیهی ترین نتیجه این واقعیت اثبات خلاف واقع بودن این شعار تکراری وقایع نگاران عرب است که خلیفه ابوبکر از همان آغاز اصل «یا اسلام یا مرگ» را در مورد عصیان کنندگان رده اعلام کرد و به اجرا گذاشت. حقیقت این است که وی درست بعکس، به نوعی قبول اطاعت سیاسی بصورت اسمی آن اکتفا کرد و بقیه کار را به مرور زمان واگذاشت، و بیانگر محدودیت فوق العاده قدرت خلافت در این مورد ناتوانیهای متعدد او در جریان فتوحات برونمرزی است که همزمان با ادامه مشکلات داخلی بروز داده میشد. مهمترین این ناتوانیها دشواری کار او در گردآوری شمار لازم جنگجویان برای این عملیات بود، بطوریکه قسمت اعظم جنگهای خارجی بدست بادیه نشینانی انجام گرفت که تقریباً هیچ چیز از اسلام نمیشناختند و هیچ هدفی جز غارت و غنیمت نداشتند». (Hubert Grimme در کتاب Muhammed. Das Leben).

* * *

«عربهای زمان محمد مانند گذشته جنگجویانی ممتاز بودند، زیرا تنها حرفه ای که عرب بادیه نشین داشت جنگیدن بود، و تنها هنری که میشناخت شعر، و تنها دانشی که داشت شبانی، و تنها ایدآلی که داشت تفاخر. بزرگترین آرزویش نیز غنیمت ستانی و نیرومندترین غریزه اش همخوابگی با زنان بود. از میان مردمان چنین دورانی بود که اسلام بصورت یک آیین صرفاً اخلاقی سر برآورد، و بهمین دلیل نتوانست هیچ زمینه مساعدی برای رشد و نمو خود بدست آورد مگر هنگامیکه از صورت یک نیروی اخلاقی به صورت یک واقعیت «سیاسی ــ نظامی» درآمد، و از این راه افقهای تازه ای را بر روی اعراب گشود که بدانها امکان ارضای همه این خواستهایشان را در ابعادی میداد که نه تنها تا آنزمان بدان دست نیافته بودند، بلکه حتی در اندیشه آنان نیز راه نیافته بود. در چنین شرایطی، هرگونه فراخوانی بسوی اخلاق و تقوی و بیم از خداوند میبایست الزاماً بصورت دعوتی

www.kavehroom.com

به برداشتن اسلحه و جنگیدن و غارت کردن بنام خدا تغییر جهت دهد. نظامی شدن اسلام نتیجه اجتناب ناپذیر شرایط اجتماعی عصر محمد بود، و تحول مسیر رهبری او از «نویدبخش و هشدار دهنده» روزهای نخستین ــ چنانکه بارها در قرآن بر آن تأکید نهاده شده بود ــ به بنیانگذار یک امپراتوری، تحولی بود که الزامی مینمود. با در نظر گرفتن چنین استحاله ای است که میتوانیم بفهمیم چگونه قدرت سازماندهی مادی و معنوی اسلام توانست جنگهای برادرکشی قبایل عرب را از میان بردارد، اما نتوانست روحیه گرداننده این چنین جنگها را تغییر دهد و فقط توانست نیروهایی را که تا آن زمان صرف تخریب یکدیگر میشدند، بصورتی یکپارچه در مسیر تخریب دیگران بکار اندازد». (H. Lammens در کتاب Etude sur le siècle des Omeyyades).

* * *

«بیشتر اعرابی که به زیر پرچم اسلام گرد آمدند، به درآمدهای فراوانی که به ایشان عرضه میشد دلبسته بودند و برای گردآوری آنها میکوشیدند، و در میان ایشان کسانی که بتوان آنها را مسلمانان پرهیزکار خواند، جز گروهی که قراء خوانده میشدند و بر گناه خویش میگریستند کسی نبود. بی گمان آروزی غنیمت انگیزه پرتوانی در گسترش اسلام بوده است. پیامبر نیز بدان آگاه بود که سربازان خود را با وعده درآمدهای فراوان از قبیل آنچه در سوره فتح به جنگجویان نوید داده شده است به خروش میآورد. گاهی که ما داستان غزوات پیامبر را میخوانیم از حصه های کلان اموال غارتی و بردگان اسیری که از این جنگها بدست آمده اند در شگفت میمانیم، هر چند که این قانون طبیعی همه جنگهای مقدس است.

پیش از آنکه پیغمبر دیدگانش را بر هم نهد، به ویژه بیفاصله پس از مرگش، زمینه اساسی بکلی دیگرگون شد. اندیشه فتح و غارت جای اندیشه پرهیزکاری را گرفت. این پیروزی ها مسلماً به سوی ایدآل پیامبر پیش نمیرفت، زیرا گنجهای تیسفون و دمشق و اسکندریه طبیعتاً جایی برای کششهای پارسایی و تنگزیستی نمیگذاشت، آنهم

www.kavehroom.com

در شرایطی که به نوشته ابن سعد تازیان در هنگام فتح ابله در نزدیکی بصره آن اندازه غنائم بدست آوردند که به سگهای خود نیز در ظرفهای زرین و سیمین غذا میخورانیدند. خواننده گزارش این تاراج ها، از آگاهی بر اندازه ثروتهای هنگفتی که این جنگجویان وارسته میان خود تقسیم کردند و آنچه در دهه سوم تاریخ اسلام نصیب پرهیزکاران درجه اول این آیین گردید سرگیجه میگیرد. اینان املاک وسیع و روستاهای بزرگ را به ملکیت خویش درآوردند، چه در سرزمین خود و چه در کشورهای گشوده شده از برای خویش خانه های مجلل ساختند و همه گونه وسیله خوشگذرانی را بدور خود گرد آوردند. آنچه از چپاولهای زمان جنگ و مواجب زمان صلح به جنگجویان و مؤمنین رسید بدیشان اجازه گردآوری چنین دارایی های بزرگ را میداد، چنانکه به هر سوار از سربازان عبداله بن ابی السرح در جنگهای افریقای شمالی به روزگار خلافت عثمان سه هزار مثقال زر ناب رسید.

برترین انگیزه ای که تازیان را به گشودن کشورها برانگیخت، چنانکه لئونه کائتانی در «سالنامه های اسلام» خود نشان داده است، آزمندی مادی بود که ابن سعد نمونه های متعددی از آنرا در «طبقات» خویش ارائه کرده است. این درست با وضع اقتصادی عربستان نیز ارتباط داشت که مردمش را به مهاجرت از سرزمین خشکی زده خود و راه یافتن به سرزمینهای حاصلخیز همسایه فرامیخواند. تازیان از آن جهت به دین نوین روی خوش نشان دادند که بتوانند آنرا وسیله پیروزیهایی قرار دهند که نیاز اقتصادی آنان آنها را ایجاب میکرد ... بدین ترتیب آن تحول ناگهانی که امور اسلام به سبب آن رنگ نوینی بخود گرفت، موجب شد که دین تازه از همان آغاز اندیشه پارسایی و قناعت را که در بدو کار راه و روش خود شناخته بود به دور افکند و در عوض رو به اعتبارات دنیایی و آرزوهای مادی بیاورد که خیلی بهتر میتوانستند شور همکاری را در پخش آیین محمدی برانگیزانند، تا آنجا که از همان دوره بعد از محمد گفته شد که در زمان پیامبر ما تنها به فکر آخرت بودیم و چندان به دنیا

www.kavehroom.com

نمی اندیشیدیم، اما امروز دنیا نیز به اندازه آخـــرت مـــا را بـــه خـــود کشیده است. آن گنج ها که از کشورگشایی ها و غـــارت هـــا انباشـــته میشد دیگر برای آن فراهم نمیشد که در راه خدا صـــرف شـــود، بلکـــه کشورگشایان در درجه اول دارایی های سرشـــاری را کـــه بـــه سویشـــان سرازیر شـــده بـــود بـــرای خوشـــگذرانی خودشـــان و نـــه بـــرای آخـــرت میخواستند. از سهل شوشتری صوفـــی نـــام آور نقـــل کـــرده انـــد کـــه «نادرست است که آدمی زهد را در دوری از زنـــان بجویـــد، زیـــرا کـــه پیشوای نیایشگران پیامبر بود کـــــه خـــودش زنـــان را بســـیار دوســـت میداشت» و از پارسای بزرگ عبدالقادر گیلانی مثال آورده میشد کـــه او را ۹۴ فرزند بود. عبدالوهاب شعرانی ثواب مجـــامعت را بـــا نمـــاز خواندن برابر میدانست و طبقات سبکی دعای آن پارسایی را در خانـــه کعبه نقل میکرد که از خداوند میخواست به وی توانایی آن دهـــد کـــه صبح تا شام قرآن بخواند و شام تا صبـــح بـــا زنـــان مقـــاربت کنـــد». (I. Goldziher در کتاب Vorlesungen über den Islam).

* * *

«کوشش فرماندهانی که به چهار سوی جهان گســـیل شـــدند تـــا پرچم دولت اسلامی را برافرازند، در درجه اول متوجه مقرراتی بود کـــه بر قدرت دولت می افزود و به نام مذهب اجازه چاپیدن آنچه را کـــه بـــا شمشیر به نفع نژاد عرب گرفته شده بود بدانها میداد. اینان در مســـائل مورد اختلاف به هر نوع که مصلحتشان اقتضا میکرد عمل میکردنـــد و نه به آنچه الزاماً با مذهب سازگار میآمد، چنانکه به نوشته الموطـــا فتاوی فرمایشی عبدالملک و دیگر خلفای اموی را بر فتـــاوی خلفـــای راشدین مرجع میشناختند، زیرا منافعشان را بهتر تـــأمین میکـــرد». (H.A.R. Gibb در کتاب Studies on the Civilization of Islam).

* * *

«با سرکوبی رِدّه، عصیان قبایل عرب در برابر خلافـــت فروکـــش کرده بود، ولی افراد این قبایل همچنان ناراضی و خشمگین باقی مانده

www.kavehroom.com

بودند. بیابان نشینان بــدوی میخواســتند مــانند گذشــته آزادانــه در صحراهای پهناور و بی در و پیکر خود رفت و آمــد کننــد و اندیشــه اطاعت از حکومت مدینه و بخصوص پرداخت مالیات بدین حکومــت مورد نفرتشان بود. آنچه اینان را با خلافت مربوط نگاه میداشت تــرس از قدرت نظامی آن بود. پاسخ این سئوال کــه آیــا ایمــان اســلامی و ارزشهای آن میتوانستند وزنه متقابلی در برابر این نارضایی ها بشــمار آیند چندان امید بخش نبود، زیرا مسلم بود که گرایش مذهبی ســـت این بادیه نشینان در کوتاه زمانی از میان خواهد رفت و زور و ترس نیز مدت زیادی نخواهند توانست این قبایل پراکنده شبه جزیره عربستان را که تا آنزمان پیوسته جدا از یکدیگر زیسته بودند بصورت ملت واحــدی بیکدیگر پیوند دهند. عربستان فقیر جنوبی نسبت به شــمال ثروتمنــد حسادت میورزید. بدویان بیابانگرد از شهرنشینان متنفــر بودنــد. هــر قبیله ای با دیگر قبایل همسایه خود سابقه رقابت ها و دشــمنی هــای دیرینه ای را داشت که در گذشته همواره با قانون خون و قصاص حــل و فصل میشد، و با پاگرفتن اسلام حسادتها و خصومتهای متقابل مکــه با عربهای جنوبی ساکن آن و مدینه با عربهای شمالیش بر ایــن همــه افزوده شده بود. حتی در خود دارالایمان مدینه قبیلــه اوس بــا قبیلــه خزرج و هر دوی آنها با انصار ناسازگاری داشتند. در همه احوال، تنــها قدرتی که یک بدوی میتوانست ـ و آنهم تا حد محدودی ـ وجود آنــرا بر بالای سر خود بپذیرد قدرت رئیس قبیله خودش بود. بــرای او آزادی مرادف با زندگی بود و در عوض هیچ چیز برایش تحمل نــاپذیرتــر از فرمانبرداری از یک قدرت مرکزی نبود. در چنین شرایطی مســلم بــود که اگر هیچ عامل برونی تازه ای پا به میــدان نگــذارد، ایــن بدویــان سرکوب شده خیلی زود یوغ اسلام را بدور خواهند افکند و عربستان بــه وضع پیشین خود باز خواهد گشت. از خوشبختی اسلام، کوتاه مدتــی پس از پایان جنگهای رده این عامل برونی بصــورت دورنمــای فکــری تازه ای سراسر عربســتان متحــد شــده را تکــان داد و بــدان نــیروی ناشناخته ای بخشید، زیرا نخست در کلده و سپس در ســوریه برخــورد قبایل برونمرزی عرب با نیروهــای مــرزی ایــران و بــیزانس نخســتین

www.kavehroom.com

جرقه های یک جنگ خارجی را برافروخت، و مقدمه ای بر این شد کـه سراسر عربستان، اعم از شهرنشینان و بدویان آن با جهشی یکپارچـه و با انگیزه مشترک غارت و غنیمت، منتها این بار بنام اسلام، بجـانب ثروتهای بیحساب دو امپراتوری بزرگ ایران و روم سرازیر شوند.

... این جنگهای برونمرزی در مراحل نخسـتین درسـت توسـط همان بدویانی انجام گرفت که تا چندی پیش از آن جنگجویـان اصلـی «رده» ضداسلامی بودند. در آغاز، دستگاه خلافـت امتیـازاتی بـرای مسلمانان دست اول قائل شد، ولی بعدا همه رزمندگـان را، بـا آنکـه هنوز کسانی از آنها اصولاً مسلمان نبودند ـ از لحاظ برخـورداری از غنائم یکسان دانست. بدین ترتیب بود که موجی از پس موجی دیگـر از نفرات قبائل همراه با زنان و فرزندانشان سرزمین های آبا و اجـدادی خود را برای شرکت در جنگها ترک گفتند و در اشتیاق غنیمت گـیری به سوی شرق و غرب سـرازیر شـدند». (D.S. Margoliouth در کتـاب Mohammed and the Rise of Islam).

* * *

«برداشتهای مذهب گرایانه مورخـان مسـلمان از جهانگشـایی اسلامی، آنطور که آنها را در تواریخ و منابع عربی منعکس میتـوان دید، میکوشند تا فتوحات مسلمانان صدر اسلام را کاملاً یـا عمدتـاً مبتنی بر انگیزه های مذهبی وانمود کنند و به انگیزه های اقتصـادی در آنها جایی ندهند. بسیاری از مسیحیان نیز در طول قرون جنگجویان عرب صدر اسلامی را مسلمانانی توصیف کرده انـد کـه در یکدست قرآن و در دستی دیگر شمشیر داشته اند. با اینهمـه، از همـان آغـاز درک مشترک همه «اهل کتاب» یعنی مسیحیان و یـهودیانی کـه در بیرون از شبه جزیره عربستان میزیسـتند، ایـن بـود کـه بـرای ایـن رزمندگان عرب میان قرآن و شمشیر انتخاب ثالث بسـیار مطلوبـتری نیز وجود داشته و آن جاذبه «غنیمت» بوده است، بخصـوص وقتیکـه این تحصیل غنیمت نه تنها بصورت اجازه ای، بلکـه بصـورت حقـی مشروع برای آنان منظور شده باشد. واقعیت این است که آنچه اعـراب

www.kavehroom.com

بدوی را ـ که اکثریت سلحشوران عرب از میان آنها دستچین شدند ـ از بادیه های بی آب و علفشان به اراضی سرسبز و حاصلخیز بیرون عربستان کشانید بسیار بیشتر از تعصب مذهبی انگیزه های مادی بود. دورنمای زندگی بهتری در دنیایی دیگر بیگمان برای کسانی از آنان دورنمایی پرجاذبه بود، ولی برای بسیاری دیگر برخورداری از تنعمات و تجملات سرزمینهای متمدن و ثروتمند «هلال خضیب» در همین دنیا جاذبه خیلی بیشتری داشت. این عامل اقتصادی در ارزیابی های مربوط به عوامل مختلف جهانگشایی اسلامی، که در دوران معاصر از جانب محققانی بسیار سرشناس چون کائتانی و بکِر بصورت گسترده ای مورد تحلیل قرار گرفته است، برای خود تاریخ نویسان مسلمان نیز در قرون اولیه اسلامی امری ناشناخته نبود، چنانکه فی المثل بلاذری، دقیق ترین وقایع نگار فتوحات عرب، در فتوح البلدان خود تصریح میکند که ابوبکر در مورد گردآوری قوا برای حمله به شام به مردم مکه و طائف و یمن و نیز اعراب نجد و حجاز نوشت که در امر آمادگی برای جهاد اسلامی شتاب کنند، زیرا غنائم فراوانی در انتظار آنها است. شعری از «ابوتمام» شاعر معروف دوران صدر اسلام، خطاب به یک رزمنده عرب، جو فکری آن زمان را بخوبی منعکس میکند: «... نه! تنها بخاطر بهشت نبود که تو زندگی بادیه نشینی را کنار گذاشتی و بسراغ شمشیرزنی رفتی، بخاطر این بود که این شمشیرزنی نان و خرمای فراوانتری را نصیبت میکرد»[1]. (Ph. K. Hitti در کتاب History of the Arabs).

* * *

برای درک واقع بینانه تاریخ صدر اسلام، میباید در نظر گرفت که گسترش اسلام، برخلاف آنچه در مورد مسیحیت روی داده بود، از

---

۱ ـ ابوتمام الطائی شاعر نامی آغاز قرن سوم هجری (۱۹۰-۲۲۸) که او را «نبی الله فی الشعر» لقب داده اند، سراینده «حماسة ابی تمام» که چندین بار در لکهنو و قاهره و بیروت و در سال ۱۸۴۶ توسط Rückert همراه با ترجمه آلمانی آن در اشتوتگارت و در سال ۱۹۱۲ توسط A. Krimsky در مسکو بچاپ رسیده است.

www.kavehroom.com

راه نفوذ تدریجی و آهسته ولی پیگیر این آیین در داخل جامعه مپراتوری بزرگی که گفته میشد قصد تجاوز به حاکمیت آنرا ندارد صورت نگرفت، بلکه خود بصورت یک «امپراتوری در حال بنیانگذاری» از راه تصرف اراضی دیگران و به زیر فرمان درآوردن ساکنانشان وارد میدان شد. در باره علل پیروزی هایی که در مدتی کوتاه به تشکیل یکی از بزرگترین امپراتوریهای تاریخ بر ویرانه های مپراتوری های کهن ایران و رم انجامید بحث بسیار شده است، که شور مذهبی جنگجویان مسلمان از مهمترین آنها است، ولی از یاد نباید برد که از همان آغاز کار اسلامیت و عربیت در نزد این رزمندگان مفهوم واحدی یافته بود و در زیر لوای اسلامی، نهاد «امپریالیسم عرب» بود که استقرار مییافت، همراه با اساس زیربنائی هر امپریالیسم، یعنی استثمار اقتصادی مردمی که به عنف یا به تدبیر بصورت اجزاء امپراتوری درمیآمدند. شاید اظهار نظر لئون ششم که اعراب تنها با انگیزه کسب غنیمت و علاقه وحشیانه به جنگ و کشتار به پیروزیهای خود دست یافته اند مبالغه آمیز باشد، ولی حتی راویان مسلمان جنگهای رده برای ما نقل کرده اند که خلیفه ابوبکر وقتیکه قبایل سرکوب شده این جنگها را به گرد آمدن مجدد برای حملات جنگی در خارج از عربستان فرا میخواند، بجای اینکه سخن از پیکار در راه صدور اسلام به سرزمینهای همسایه بمیان آورد، با آنان از ثروتهای هنگفتی که در نزد این همسایگان در انتظار آنها است سخن میگفت». (R. Hartmann در مقاله تحقیقی Die Himmelseiss Muhammads in der Religion des Islams).

* * *

پس از مرگ نابهنگام محمد چیزی نمانده بود که محصول کار سالیان دراز او یکسره بر باد رود. دو نفری که با انجام مانورهای اضطراری جانشینی او را در دست گرفتند، یعنی ابوبکر و عمر ــ که دختران هر دوی آنان همسران پیامبر بودند ــ با آنکه صحابه درجه اول پیامبر شناخته میشدند، ولی هیچکدام آنها از قدرتی برابر با او

www.kavehroom.com

برخوردار نبودند، زیرا این قدرت، بخلاف قدرت محمد، از منبعی مافوق بشری ناشی نمیشد. آنها نه پیغمبر بودند و نه وحی دریافت میداشتند، فقط میبایست آن قانونی را که محمد آورده بود اجرا کنند، بی آنکه حتی اختیاری بیش از دیگران در تغییر و تفسیر آنچه گفته شده بود داشته باشند. مسئله اساسی و اولویت دار آنان، در مقام دو خلیفه اول و دوم، حفظ وحدت دستگاهی بود که توسط پیامبر بوجود آمده بود و با مرگ او موجودیت همه این دستگاه بدست اجزایی که بیش یا کم برحسب اجبار بدان پیوسته بودند و اکنون خواهان بازگشت به استقلال خود بودند بخطر افتاده بود. راهی که پس از سرکوبی «رده» برای تضمین وحدت دستگاه خلافت وجود داشت فرستادن این قبایل به غنیمت گیریهای بزرگ برونمرزی بود. ولی اشکالی که در این مورد در کار بود این بود که چنین برنامه ای با سرمشقی که محمد در زمان زندگی خود داده بود جور در نمیآمد، زیرا پیامبر در آخرین سال زندگانیش، نیروی جنگی بزرگی را که بسوی مرزهای شمالی سوق داده بود در داخل عربستان متوقف کرده و اجازه عبور از مرز را بدان نداده بود. ابوبکر و عمر بی شک میدانستند که در آن سوی این مرزها دو امپراتوری بزرگ ایران و روم وجود دارند که پیوسته با یکدیگر در حال جدالند، ولی مسلماً حتی اندیشه نابودی آنها نیز بخاطرشان خطور نمیکرد. آنچه در ماهها و سالهای بعد چنین موضوعی را برای آنها مطرح کرد، آگاهی بر ضعف باور نکردنی این هر دو قدرتی بود که در طول سالها جنگ پیگیر تمام نیروی حیاتی خویش را بباد داده بودند، مضافاً بر اینکه هرکدام از آنها جز در جبهه جنگ با حریف اساسی خود، در مرزهای دیگرشان نیز با دشمنان کوچک و بزرگ دیگری دست بگریبان بودند، منتها هیچکدام از آنها تصور این را که روزی در مرزهای خودشان با بادیه نشینان عرب مورد حمله قرار گیرند نمیکردند. در چنین شرایطی وسعت و سرعت پیروزیهای عرب دیگر نمیتوانست معجزه ای به حساب آید. موفقیت این جهانگشایی که بدین ترتیب آغاز شد بیش از هر چیز به شرایط بسیار مساعد و به جاذبه غنیمت گیری مربوط میشد، و شور

www.kavehroom.com

مذهبی در آن سهم درجه سومی را داشـــت. (Claude Cahen در کتـــاب
(L'Islam, des origines au début de l'empire Ottoman

*   *   *

نهاد خلافت بدعتی بود که بی مقدمه توسط کسانی از صحابـــه محمد در دین او گذاشته شد، زیرا که پیش از آن نه در قرآن اشـــاره ای بدان شده بود، نه خود محمد چیزی در این باره گفتـــه بـــود. حتـــی در هنگام تأسیس نیز، این نهاد چه از نظر نوع وظایف خود، چه از لحـــاظ اختیارات خود و چه در زمینه نوع انتخاب یا انتصـــاب خـــود وضعـــی کاملاً مبهم داشت. بر چنین اساسی جای شگفتی نیست اگر تاریخ ایـــن نهاد از آغاز تا پایان آن تاریخ اختلافها، توطئه ها و جنگهای داخلـــی باشد. به سخن معروف شهرســـتانی هیـــچ نـــهاد دیگـــری از نـــهادهای اسلامی این همه خون و کشتار همراه نیاورده است. حتی شاید از همـــان هنگام سقیفه بنی ساعده، کار در میان انتخاب کنندگان میتوانست بـــه شمشیر بکشد، و چیزی که مانع چنین وضعی شـــد دریـــافت خبرهـــای نگران کننده از جانب بادیه نشینان نزدیک و دور بود که آنـــانرا بـــرای حفظ خودشان از خطر آنان ناگزیر به اتحادی اجباری کرد.

نباید تصور کرد که هنگام مرگ محمد همه جزیرة العرب آییـــن تازه را پذیرفته بود، یا اینکه قبایل مختلف آن جملگی مطیع شده بود. این امر تنها در مورد قبایلی که مجاور بیواسطه مکه و مدینه بودنـــد صادق بود، ولی به همان نسبت که از این دو شهر دور میشـــدند اینـــها جای خود را به قبایلی میدادند که مسلمان شدنشان جنبـــه ای کـــاملاً سطحی داشت، زیرا که یا برای فرار از عواقبـــی بدتـــر قبـــول پرداخـــت مالیات خمس کرده بودند و یا اصولاً همین تعهد را هم نکرده بودنـــد. بدین جهت همه اینها با شنیدن خبر درگذشت محمد در بازگرفتن آزادی پیشین خود درنگ نکردند، و بسیاری از آنها نیز در مقابله با مرکزیـــت مدینه با یکدیگر جبهـــه هـــایی مشـــترک پدیـــد آوردنـــد، و بعـــد از سرکوبیهای بسیار خشن دوران خلافت ابوبکر هم اســـلام آوردن دوبـــاره آنها به ادای لفظی جمله شهادت، آنهم تنها از جانب رئیس هر قبیلـــه،

www.kavehroom.com

محدود ماند، و تازه گروهی از قبایل شمالی عربستان که خلافت نورسیده میخواست از کشمکش با آنان حتی المقدور خودداری کند، اساساً مورد فشاری قرار نگرفتند... آن Pax islamica که بدین ترتیب بصورت تشریفاتی برقرار شد با همه آنکه بر سلاحهای جنگی دستگاه خلافت متکی بود نارضایی فراگیر بدویان را فرونشانیده بود، و فرونشاندن این نارضایی در چنین شرایطی جز از این راه امکان پذیر نبود که شور جنگجویی و عشق فراوان غارتگری و غنیمت جویی این بادیه نشینان ناراضی در مسیری غیر از عصیان علیه حکومت مرکزی یا تجدید جنگهای سنتی قبیله ای هدایت شود. بدین ترتیب تضمین این «صلح اسلامی» در داخل، مستلزم آغاز جنگهایی در خارج از شبه جزیره، نخست بصورت جنگهای غنیمت گیری در مقیاس هایی وسیع، سپس جنگهای کشورگشایی و پی افکندن یک امپراتوری بود که در دوران خود محمد صحبتی از هیچکدام آنها نبود (Felix Pareja در اثر دسته جمعی Islamologia).

* * *

«مطیع کردن واقعی قبایل شورشی عرب شاید بدون توسل به راه حل مطلوبی که ضامن پایان دادن به مشکلات اقتصادی داخلی شبه جزیره عربستان بود امکان پذیر نمیشد، و آن براه انداختن جنگهای غارتگرانه در سرزمینهای ثروتمند بیرون از شبه جزیره بود. تمام جنگهایی که در دهه های نخستین اسلام در این سرزمینها روی داد ادامه دستبردها و شبیخون های سنتی اعراب، منتها این بار در سطحی گسترده تر و با امکانات نظامی بیشتر بود، و هدف هیچکدام از آنها نیز از تحصیل غنیمت فراتر نمیرفت. اندیشه جهانگشایی اسلامی فقط وقتی پا گرفت که کشورهای مورد تجاوز ضعف نظامی خود را در برابر مهاجمان نشان دادند. لازم به تذکر است که در این سالها کنترل حکومت مرکزی مدینه بر فرماندهان نیروهای نظامی عرب در سرزمینهای اشغالی بسیار ضعیف و محدود به رهنمودهای کلی سیاسی بود، و عملاً نیز نمیتوانست جز این باشد، زیرا با

www.kavehroom.com

مشــکلات ارتبــاطی آن دوران الزامــاً مســئولیت و اختیــار کلیـــه تصمیم گیریهای عملی و بخش مهمی از ابتکارهای نظامی و حکومتی به خود فرماندهان لشکری یا والیان و حکام محلی تعلق میگرفت.

داستانهای مربوط به پیروزیهای اعراب در سرزمینهای خــارج از عربستان غالباً ضد و نقیض یکدیگرند، زیرا که تقریباً همه آنها توسط تاریخ نگارانی نوشته شده اند که بعدها شرح وقایع را براســاس نتــایج بدست آمده و با هدف مربوط کردن آنها با ضوابط و مقررات مذهبــی موجود ساخته و پرداخته اند، و نه اینکه جریان واقعی حوادث را نقــل کرده باشند. نمونه گویایی از این تاریخ نویسی های دستکاری شـــده را در مورد یکی از شخصیتهای کلیدی این جنگهای جهانگشایی، خالدبن ولید فرمانده کل قوا در دِوران خلافت ابوبکر میتوان یافت که بعـــد از آرام سازی شورشهای «رده» به ابتکار شخصی خـــود و بـدون دســتور خلافت و حتی بدون آگاهی آن، تصمیم گرفت به عملیـــات نظـامی در بیرون از عربستان یعنی در مطقه «هلال خضیب» ادامــه دهــد، و بــر همین ضابطه بود که وی جنــگ نجـد خــاوری را در ســال ۶۳۳ (۱۲ هجری) به راه انداخت که میباید آنرا سرآغاز جنگــهای جهانگشــایانه اعراب بحساب آورد. پیروزی در همین پیکار بود که اعراب را کــه تــا آنزمان غالباً مردد بودند متوجه توانایی جنگی دولت مدینه و منـــافع آتی سازش با آن و اطاعت از آن کرد.

در ادامه این پیشرویهای غیرمجاز، سپاهیان عرب تنها با یــک شکست سخت روبرو شدند که در نبرد معروف جســر (پــل) از جــانب نیروهای یزدگرد سوم در سال ۶۳۴ (۱۳ هجری) بدانان وارد آمد، ولــی اینان توانستند بسرعت عملیات تازه ای را سازمان دهند و این بار بـــه فرماندهی سعد وقاص ارتش ساسانی را به شکستی قــاطع بکشــانند. ادامه جنگ در داخل ایران و نیز حمله به مصر از جانب عمروبن عــاص ابتکارهایی بود که نه تنها بدون اجازه عمر، بلکه برِخــلاف خواســت او توسط فرماندهان نظامی عرب صورت گرفت و بعدا عمر آنرا پذیرفت و دنبال کرد». (Bernard Lewis در کتاب The Arabs in History).

* * *

www.kavehroom.com

«واقعیتی که دستگاه نوخاسته خلافت خود را با آن روبرو میبافت این بود که با از سر گرفته شدن سنت دیرینه دشمنی ها و جنگهای قبیله ای ــ که بر اثر نفوذ و حیثیت شخصی محمد موقتاً متوقف شده بود ــ هر لحظه امکان تجدید ناآرامی ها، بخصوص با توجه به نارضایی عمومی از پرداخت خمس و زکوة که آیین تازه بدانان تحمیل کرده بود، وجود داشت، مگر اینکه راهی برای منحرف کردن حرارت جنگجویانه اعراب در شرایط دشوار اقتصادی که مثل همیشه دچار آن بودند در مسیری غیر از جنگ و جدالهای داخلی پیدا شود، و این مسئله ای بود که از همان آغاز مورد توجه طبقه حاکمه ای که با تشکیل دولت یکپارچه اسلامی در شبه جزیره عربستان روی کار آمده بود ــ و شاخص ترین چهره های آن ابوبکر و مخصوصاً عمر بودند ــ قرار گرفت.

عملیات آرام سازی خالدبن ولید عربستان را تنها چند ماه پس از درگذشت پیامبر تبدیل به یک اردوگاه مسلح کرده بود، و جنگجویان خلافت نوخاسته مدینه را با تکنیک ها و تاکتیکهای جنگی تازه ای آشنا کرده بود که میتوانستند در جاهای دیگر نیز بکار گرفته شوند، زیرا روحیه ستیزه جویی این جنگجویان الزاماً میبایست مسیرهای تازه ای برای پابرجا ماندن خود بیابد. این عاملی بود که درست در همان سالهایی که موج تاخت و تاز عربها بسوی ایران ساسانی به حرکت در آمد قبایل جنگجوی ژرمن را نیز بجانب امپراتوری رم سرازیر کرد، و نباید نادیده گرفت که انگیزه های این هر دو هجوم که به فروپاشی دو امپراتوری کهن شرق و غرب انجامید انگیزه هایی مشابه بود». (G. van Vloten در کتاب Recherches sur la domination arabe).

* * *

«خطای برداشتی دیگر از جانب وقایع نگاران جنگهای جهانگشایانه اعراب، که ناشی از نتیجه گیریهای بعدی آنان از پیروزیهای جنگی سریع مسلمانان است، این تصور است که این جنگها

www.kavehroom.com

در دوران دو خلیفه اول، ابوبکر و عمر در اجرای برنامه مشخص و از پیش طرح شده ای صورت گرفته اند، در صورتیکه تمام مدارک موجود نشان میدهند که این جنگها بجای اینکه در اجرای طرحهای تعیین شده قبلی انجام گرفته باشند لااقل در مراحل اولیه صرفاً بصورت دستبردها و شبیخون هایی سنتی صورت گرفتند که از یکسو عطش زدوخوردهای دیرینه قبیله ای را که اسلام در منع آن کوشیده بود از طریقی دیگر فرومینشانید و از سوی دیگر اعراب را از غنائمی برخوردار میساخت که بسیار بیشتر از طریق تاراج بدست میآمد تا از طریق یک بهره گیری سازمان یافته. ولی در عمل کنترل این ماشین بر اثر پیروزیهای پیاپی جنگی از دست گردانندگان آن خارج شد و حرکت از یک پیروزی به پیروزی دیگر با چنان شتابی ادامه یافت که این بار بنیانگذاری یک امپراتوری عرب نتیجه اجتناب ناپذیر آن بود. با اینهمه در این مورد نیز لازم به تأکید است که ایجاد این امپراتوری بسیار کمتر حاصل یک طرح برنامه ریزی شده قبلی بود تا پیامد منطقی رویدادهایی که پیش بینی آنها در آغاز به دشواری امکان پذیر بود.

برداشتهای مذهبی در باره جنبه آسمانی جهانگشایی اسلامی، از نوع آنچه در تفسیرهای تاریخ یهود براساس عهد عتیق یا تفسیرهای تاریخ مسیحیت براساس تعبیرهای فلسفی قرون وسطایی میتوان یافت، هیچکدام با مبانی خاص اسلامی تطبیق نمیکنند. از دیدگاه واقع بینی عنوان اسلامی میباید برحسب شرایط تاریخی در سه مفهوم جداگانه و در دنبال یکدیگر بکار برده شود: اسلام نخستین یعنی اسلام بعنوان یک مذهب، اسلام دومین یعنی اسلام در صورت یک حکومت، و سرانجام اسلام سومین یعنی اسلام بصورت یک فرهنگ. آن اسلامی که سرزمینهای پهناور واقع در بیرون مرزهای شمالی عربستان را فتح کرد اسلام مذهبی نبود، اسلام حکومتی بود، بسهمین جهت آنچه در این فتوحات پیروز شد عربیت بود و نه اسلام. شمار نومسلمانان شام و بین النهرین و ایران در قرون دوم و سوم هجری چندان زیاد نبود و در همه این سالها فاصله بزرگی میان تصرف نظامی این سرزمینها توسط اعراب و گرایش مردم آنها به اسلام وجود داشت،

www.kavehroom.com

و تازه در بیشتر موارد قبول آیین نو از جانب این مردم بیشتر انگیزه فرار از پرداخت جزیه یا خلاصی از تحقیرها و تبعیض های گوناگون اجتماعی را داشت. اسلام سومین، یعنی نه اسلام مذهبی و نه اسلام حکومتی، بلکه اسلام فرهنگی، شکل گیری دیگری از اسلام بود که به تدریج و در طول قرون تحقق یافت، ولی این بار این اسلام نه بصورت عربی بلکه بصورت میراث مشترک فرهنگهای سریانی، آرامی، ایرانی و یونانی پایه ریزی شد». (K.H. Becker در کتاب Islamstudien).

* * *

«... نباید این واقعیت را نادیده گرفت که همه تواناییهای جنگی و سیاسی و کاردانی های خلافت بدون بهره گیری از عامل کارگشای دیگری توسط خلیفه وقت، ابوبکر، بخت زیادی برای موفقیت نداشت. این عامل کارگشا این بود که ابوبکر، خلیفه جانشین محمد، یا به ابتکار شخصی خویش و یا به احتمال بیشتر به توصیه گروه صحابه ای که عملاً رهبری دولت اسلامی را بر عهده داشتند از شورشیان دعوت کرد که بجای جنگیدن با خلافت او یا با یکدیگر، شمشیرهای متحد خود را علیه دو امپراتوری بزرگ شمالی عربستان یعنی ایران و بیزانس که بر اثر جنگ فرساینده چهارده ساله ای از نفس افتاده و بصورت طعمه آسانی درآمده بودند بکار اندازند و ثروتها و اموال و ذخائر بیحساب آنها را برای خود به غنیمت گیرند، بشرط آنکه در این راه به حکومت مرکزی (خلافت) دست بیعت دهند. هیچ پیامی در گوش بیابان نشینان تنگدست حجاز و عطش تسکین ناپذیر و سنتی آنان برای غارت و غنیمت از این خوش طنین تر نبود، و همین ترکیب تهدید و تطمیع از جانب جانشینان محمد بود که موج عصیان های سراسری عربستان را فرو نشاند و عصر جهانگشایی برونمرزی را بر آنان گشود». (G. Flügel در کتاب Geschichte der Araber).

* * *

www.kavehroom.com

«جنگهای ردّه که بصورت جنگهایی مذهبی شروع شده بود، تبدیل به جنگهای جهانگشایانه شد که این بار میدان عملشان ماورای مرزهای عربستان بود. لازم به تذکر است که تصرف کامل عربستان و تصرف سرزمینهای برونمرزی به موازات یکدیگر صورت گرفت و نه بدنبال یکدیگر. شاید اگر جنگهای شمال شبه جزیره راه حل های مورد پسندی برای حل مسائل اقتصادی درونی آن عرضه نداشته بود قبایل یاغی عرب هیچوقت سر تسلیم در برابر حکومت مرکزی مدینه فرود نمیآوردند.

نخستین سفرهای جنگی صرفاً بصورت شبیخون های سنتی اعراب و با هدف غارت و غنیمت و نه جهانگشایی مذهبی یا غیرمذهبی انجام گرفت، و این جهانگشایی فقط هنگامی بدنبال شبیخون های غنیمت گیری مطرح شد که حریفان ضعف کامل خود را بدانان نشان دادند. در مراحل اولیه، کنترل خلافت مدینه بر این عملیات بسیار کم و محدود به اداره سیاست کلی آنها بود، و با توجه به دشواریهایی که در آنزمان در امر ارتباطات وجود داشت تصمیم گیری در باره همه جزئیات و حتی بخش مهمی از ابتکارات اساسی و در حد اعلای اهمیت به فرماندهان نظامی یا والیان و حکام حکومت در محل محول میشد. داستانهایی که از نحوه تحصیل این پیروزیها در کتابهای تاریخ وقایع نگاران مسلمان آورده شده اند غالباً متناقض با یکدیگرند، و با این وجود این داستانها چنان مکرر در مکرر منبعی برای قوانین فقهی و ضوابط حقوقی دورانهای بعدی قرار گرفته اند که میتوان فکر کرد که اصولاً بهمین منظور ساخته و پرداخته شده بوده اند». (A. von Kremer در کتاب Kulturgeschiche des Orients unter den Chalifen).

* * *

«یکی از مسیرهای شبیخون، سرزمین بین النهرین بود که بخش اعظم آن جزیی از شاهنشاهی ساسانی بود. رؤسای قبایل عرب که در مرز میان عربستان و ایران زندگی میکردند بفکر افتادند که با

www.kavehroom.com

قبول اسلام به نیروهای خالد بپیوندنسد تا بسه سرزمینهای ثروتمند شاهنشاهی ساسانی، در شرایطی که توجه ایسن دولت اختصاصاً بسه بیزانس معطوف بود، دستبردهایی بزنند. در رجب سال ۱۲ هجری خالد بوسیله نیروی جنگی کوچکی که بخش اعظم آنرا در خود محل فراهم کرده بود به حیره شبیخون زد و با غنائم فراوان بازگشت. موفقیت ایسن شبیخون، شبیخون های متعدد دیگری را بدنبال آورد که تدریجاً سلسله آنها به قادسیه در سال ۱٦ هجری کشید. اعراب بسا پیروزی در ایسن جنگ تا تیسفون (مدائن) پیشروی کردند و این بار بسه چنسان غنسائم بیحسابی دست یافتند که حتی تصور آن نیز برایشان ممکسن نبسود. ولی حتی در این هنگام هم هنوز صحبتی از جهانگشایی اسلامی در میان نبود و مسئله محدود به غنیمت میشد. بهمین جهت عمر کسه در آن هنگام جانشین ابوبکر شده بود دسستور داد کسه چسون غنسائم حاصله احتیاجات اعراب را بحد وفور کفایت میکند عملیاتی بیشستر ضروری نیست و خواست او این است که جنگ در همینجسا متوقسف شود.

حمله به مصر نیز، طبق نوشته هسای مورخسان عسرب برخسلاف خواست و دستور خلافت مدینه، توسط عمروبن العاص فرمانده دیگسر قوای عرب صورت گرفت و در آن مورد هسم دسستیابی بسه شسهرهای ثروتمند العریش و فرامه و بابل (قاهره کنونی) که متعلق بسه بسیزانس بودند هدف اصلی بود و نه جهانگشایی اسلامی. نویسسندگسان قسرون نخستین اسلام، چه مسلمان و چه مسیحی، همواره کوشش در تأکید بسر نقش بنیادی عامل مذهب در این فتوحسات داشسته انسد، ولسی طبسق ارزیابی کارشناس برجسته این تاریخ در دوران ما، لئونه کائتانی، نقسش اساسی اسلام در این ماجرا تحول روانی زودگذری بود کسه در جامعسه عمدتاً بدوی اعراب صدر اسسلام پدیسد آورد، یعنسی آنسهایی را کسه هیچوقت حاضر به امر شنیدن و فرمان بردن نبودند بسه قبسول نوعسی انضباط برای کسب موفقیتهای بزرگتر واداشت. بدین ترتیب در جریسان فتوحات، مذهب بعنوان سمبول وحدت و پیروزی مورد بهره گیری قسرار گرفت و نه بخاطر خود مذهب، و بر این واقعیت مورخسان عسرب نسیز

تکیه گذاشته اند، آنجا که بارها از سست اعتقادی خود خالدبن ولید و عمروبن عاص شخصیت های کلیدی جهانگشایی اسلامی سخن گفته اند. بهمین دلیل سازمان حکومتی که خلفا بر الگوی سازمانهای حکومتی ساسانیان و بیزانسیان برای خلافت اسلامی ترتیب دادند صرفاً در جهت منافع آریستوکراسی نوخاسته عرب که بدنبال فتوحات اعراب به وجود آمده بود و بهمراه آن منافع سران بلندپایه نظامی شکل گرفت، و جنبه های مذهبی و معنوی اسلام در آن جای زیادی نداشت، شاید هم اصولاً جایی نداشت.» (Snouck Hurgronje در کتاب Mohammedanism).

* * *

«عرب بادیه نشین زندگی خود را بیش از هر چیز در شتر و خیمه و شمشیر و غنیمت جستجو میکرد و به مسائل مذهبی توجه زیادی نداشت. البته هر قبیله یا طایفه ای بت خاص خودش را داشت که وظیفه عمده اش تأمین برکت برای مردم قبیله و آوردن باران برای آنها و حفظ خودشان و شترانشان از بیماری و مخصوصاً جلوگیری از پیروزی قبیله دشمن بود، ولی هیچکدام از اینها پیروی بیقید و شرط از بت بزرگ را ایجاب نمیکرد، بهمین دلیل وقتی که عرب از بیخاصیتی بت خودش ناراضی میشد میتوانست او را با بت کارآراتری عوض کند. برای این بادیه نشین نه دنیای دیگری وجود داشت، نه اصولاً به چنین دنیایی اهمیتی میداد، زیرا آنچه برایش واقعاً مهم بود گذران زندگی روزمره اش در همین جهان بود، و برای اینکار آسانترین و بخصوص مطلوبترین راهی که برایش وجود داشت کشتن همسایه و غارت اموال او بود. بدین جهت وقتیکه به نام آیین تازه ای بدو امکان آن داده شد که بجای رفتن به جنگ همسایه با او دست به یکی کند تا متفقاً بسراغ کشتن و غارت کردن شخص سومی روند که از هر دوی آنها ثروتمندتر بود و غارت او غنائم خیلی بیشتری را نصیبشان میکرد، با اشتیاق چماقش را بدست گرفت و به راه افتاد. این مسئله که او با اینکار وظیفه ای مذهبی را نیز انجام میداد یا نمیداد

مسئله ای بود که برایش فوریت نداشت و میتوانست بعداً بـدان پاسـخ داده شود». (Clément Huart در کتاب Histoire des Arabes).

* * *

«در شرایطی که اعراب پس از درگذشت پیامبر دوبـاره کـوس خودمختاری قبیله ای میزدند، ابوبکر و عمـر، جانشـینان بلافـاصل محمد، برای رفع تفرقه اعراب و در عین حال سامان بخشیدن به وضـع نامطلوب اقتصادی آنان بهترین راه چاره را در جنگهای خارجی یـافتند. عشق به غارت و غنیمت، به موازات ایمان مذهبـی، و شـاید بسـیار بیشتر از آن، انگیزه اساسی حملات اعراب بـه سـرزمینهای دیگـر و پیروزی های پیاپی آنان بود». (Arnold Toynbee در کتاب A Study on History).

* * *

«اگرچه اعراب بخش مهمی از دنیای کهن را بـه نـام مذهـب تسخیر کردند، هدف واقعی آنها از این فتوحات بسیار بیشـتر کسـب غنیمت بود تا توسعه اسلام. بهمین جهت تا وقتیکه غارت جـزو دیـن درنیامده بود اسلام پیشرفتی نداشت. دلیل اینهم که شـمار معـدودی جنگجوی عرب توانستند بر جوامع بسیار متمدن تری استیلا یابند این بود که آنان نیز مانند بربرهای ژرمنی و هون ها و مغول ها، ایدئولـژی خود را بر اصل غارتگری بنیاد نـهاده بودنـد». (Bertrand Russell در کتاب Fact and Fiction).

* * *

«میتوان گفت که در نخستین هجومهای تازیان بر بین النـهرین نقشه ای برای کشورگشایی و حکومت در میان نبود، و فقط غنـائمی که بدست میآمد اعراب بیشتری را چه در عربستان و چه در خود عـراق برانگیخت تا به لشکریان اسلام بپیوندند، زیرا عربهای مسلمان نخسـت چنـدان در پـی رواج آیـین نـو نبودنـد، بلکـه بیشـتر در اندیشـه غنیمت گیری بودند.

www.kavehroom.com

هیچ شاهدی در دست نیست که نشان دهد لشــکریان اســلام در دعوت مغلوبان به دین خود کوشیده باشند. حتی گویــا عمـر خلیفـه اسلام بر سر آن بود تا گرویدن به اسلام را خــاص اعــراب کنـد، زیــرا روایتی که توسط طبری نقل شده، حاکی است کــه وی پــس از جنــگ جلولا از پیشروی لشکریان اسلام در نجد جلوگیری کــرد، چــون مــایل نبود فارسیان به اسلام بگروند.

رسم تقسیم غنائم در میان جنگاوران اسلام پس از هر جنگ یــا بعد از گرفتن هر شهر، برای پیشوایان اسلام انگیزه ای شده بود تــا بــه جنگهای تازه روی آورند، زیرا اگرچه در مراحل نخست لشکریان اســلام پشتیبانی بیشتری را از نظر افزایش شمار نفــرات خــود لازم داشــتند، دشوار میتوان باور کرد که پس از جنگ نهاوند اینان از وجــــود انبــوه یاوران و دستیاران چندان دلخوش باشند، از اینجهت کــه بــا افزایــش نومسلمانان بر میزان سهمیه ای هم که از محل غنائم بدیــن دســته از مسلمین تعلق میگرفت افزوده میشد.

در آسیای میانه هیچگونه گرایشی، ولو نــاچــیز، بــه مســلمان ساختن غیرعربان ابــراز نمیشــد. بخــاطر حفــظ مــیزان مالیاتــها و درآمدهای خزانه اگر گرایش به اسلام را ممنوع نمیکردند بــدان بــال و پری هم نمیدادند. دستگاه خلافت اموی یک سازمان اخــوت اســلامی نبود، بلکه بیشتر یک شرکت انتفاعی بود.

از بررسی همه منابع مختلــف چنیــن برمیــآید کــه نخســتین پیشرفتهای جنگی اعراب در بیرون از مرزهای عربستان تنها با هــدف غارتگری و غنیمت گیری که در طول قرون خوی سنتی بادیــه نشــینان عرب بوده صورت گرفته است. دو خلیفه نخستین دریافتــه بودنــد کــه نمیتوانند از بدویان نومسلمان انتظار تغییر سرشت خویــش را بخــاطر پذیرش اسلام داشــته باشــند. بــه عبــارت دیگــر خواســت غریــزی بادیه نشینان عرب به تاخت و تاز با علاقه رهبران دستگاه خلافت بـــه گسترش اسلام دوش بدوش میرفت.

عربها که میدانستند سرزمین هــای شــام و عــراق پرنعمــت و حاصلخیزند، پس از جا افتادن اسلام در شبه جزیره خودشان متوجــه آن

www.kavehroom.com

کشورها شدند، بخصوص که سرزمین خود آنها خشک و بی آب و علف بود. به همین جهت بود که بسیاری از قبایل عرب که به اسلام گرویده بودند بیش از هر چیز با نظر غارت و غنیمت و با هدف نیل به روزی بیشتر و زندگانی بهتر به جنگ روی میآوردند» (Richard Frye در کتاب The Golden Age of Islam).

* * *

«اسلام در ناحیه بیابانی عربستان ظهور کرد که در آن از شهر و شهرنشینی جز در چند واحه خبری نبود و مردمش یا در صحاری وسیعی با خانه بدوشی زندگی میکردند، یا در واحه های کوچک و پرت افتاده. این مردم پیش از اسلام هیچگاه دست به تهاجم به خارج از سرزمین خود نزده بودند و همان دلایلی که آنها را از اجتماع برای حمله به خارج بازمیداشت خارجیان را نیز از تسلط بر آنها مانع میشد. در زندگی این فقیرترین و جاهل ترین مردم جهان اساس زندگی محرومیت و تلاش برای زنده ماندن و زد و خوردهای خونین بود. شرایط سخت و ناگوار بادیه نشینی، عرب بدوی را موجودی خودسر، بی انضباط و بطور وحشیانه ای خودخواه بار آورده بود. به تعبیر «پرلامنس» خودپرستی هم بزرگترین نقیصه اخلاقی عرب بادیه نشین و هم مولد خصایص اصولی او بود. این عرب، چنانکه در ادبیات اسلامی به کرات توصیف شده، موجودی وحشی، کاروان زن، یغماگر، غارتگر زائرین، راهزن بی ایمان، عربده جو، ددمنش، سوسمارخوار، آدمکش و بد زبان بود. این مردم، وقتی که در آغاز قرن هفتم (قرن اول هجری) از صحراهای خودشان بیرون ریختند و به سوی دو تمدن بزرگی که میبایست میان آنان تقسیم شوند سرازیر شدند غیر از آیین جدیدشان چیزی که از خودشان باشد نداشتند، و کار را با دست خالی شروع کردند» (André Godard، سخنرانی در Société des Etudes iraniennes در پاریس).

* * *

www.kavehroom.com

«اعرابی که تازه از دشتهای خشک خود به فرمانروایی سرزمینهایی بسیار پهناور و آباد در بیرون از عربستان رسیده بودند، تبدیل به «آریستوکراسی جهان اسلام» شدند، و در عوض مردم ملتهای مغلوب، حتی در شرایط بسیار بالاتری از تمدن، باوجود گرایش به اسلام مسلمانانی از درجه پائین تر بشمار آمدند. در سراسر سرزمینهای تسخیر شده تازیان تنها طبقه اشرافی و حاکم بودند و فقط آنان حق تصمیم گیری و بهره برداری داشتند. مردم خود ممالک متصرفی تنها بصورت «موالی» یعنی وابستگان به اربابان عرب خود میتوانستند به اصطلاح رایج آنزمان از ته مانده های سفره بزرگترها نان بخورند. در عین حال در خود جامعه عرب نیز از این حیث مساواتی وجود نداشت، زیرا هنوز هم عربهای بسیاری بصورت بازماندگان جنگهای رده یا جنگهای گذشته بین قبایل عرب همچنان در اسارت فاتحان بسر میبردند، و فقط عمربن خطاب در دوران خلافت خود با اعلام اینکه در شأن هیچ عرب نیست که بنده دیگری باشد و بندگی مال نژادهای پایین است، دستور آزادی همه آنها را داد و در اعلامیه خود متذکر شد که: خداوند متعال به هر کس که خون عرب دارد سروری و پیروزی عطا فرموده است، و شایسته نیست که هیچ فرد عرب که در عصر جاهلیت یا در جنگهای بعد از آن به اسارت گرفته شده است در اسارت باقی بماند. بندگانی نیز که از تبار عرب بودند با پرداختن غرامتی محدود حق آزادی گرفتند.

این آریستوکراسی اجتماعی، نظامی و سیاسی را اعراب تا مدت دو قرن برای خود حفظ کردند، ولی بعدا بطور تدریجی آنرا در برابر ایرانی ها و سپس ترک ها از دست دادند. کسانی از آنان که با مردم محلی درآمیخته و تشکیل خانواده هائی مشترک داده بودند در سرزمینهایی که بودند باقی ماندند و بقیه به دشتهای پهناور و خشک عربستان خویش بازگشتند، و شکوه خلافت عرب را نیز با خود همراه بردند، با این استثنا که در اسپانیا و شمال غربی افریقا، حیثیت عربی مدتی بیشتر برقرار ماند. اشراف عرب حساب میکردند در پی تصرف زمینهای تازه و بچنگ آوردن غنائم جنگی، عربها ثروتمند خواهند شد

www.kavehroom.com

و در نتیجه تضادهای اجتماعی شان از میان خواهد رفت. در این راستا از اسلام به عنوان ابزاری ایدئولوژیک بـرای توجیـه تجـاوز بـه ایـن سرزمینها بهره برداری میشد، و این تجاوز را به حساب گسترش دیـن اسلام در سرزمینهای دیگر میگذاشتند.» (J. Schacht در کتـاب Der Islam mit Ausschluss des Qor'ans).

....

با آنکه تاریخ نگاران جهان اسلام، از روز اول تـاکنون هـرگونـه تردیدی را در این باره که فتوحات صدر اسلامی عرب میتوانسته اسـت انگیزه ای جز شـور و تعصـب مذهبـی داشـته باشـد، صادقانـه یـا مصلحت اندیشانه نشان کفر و ارتداد دانسته اند و به همین جهت شـدیدا از آن احتراز جسته اند، اتفاقاً صریح ترین و بی مجامله ترین ارزیابی هـا را از روحیه واقعی همین اعراب در نوشته مورخی از خود جـهان عـرب یعنی ابن خلدون، متفکر، فقیه و محقق تونسی قرن هشتم هجری، اسـتاد الهیات جامع الازهر، قاضی القضات قاهره و بزرگترین تاریخ نگار عـرب میتوان یافت که جهان دانش غرب از زبان آرنولد توین‌بی، سرشناس ترین مورخ قرن بیستم، او را بنیانگذار واقعی مکتب فلسفه تحلیلـی تـاریخ دانسته است. تذکر این نکته نیز جالب است کـه بخشـهای کوتـاهی از «مقدمه» معروف این مورخ، که در اینجا از ترجمه فارسی اثر او توسـط پروین گنابادی نقل میشود، صد و پنجاه سال پیش از این همراه با اصـل عربی آنها توسط روشنگر پیشگام قرن نوزدهم ایران فتحعلی آخونـدزاده عیناً در کتاب او نقل شده اند:

«گرایش طبیعی عرب غارت دیگران است، که هرچه را در دست آنان بیابد، برباید و تاراج کند. روزی اینان در پرتو نیزه هایشان فراهـم میآید، و در ربودن اموال دیگران اندازه و حد معینی قـائل نیسـتند، بلکه چشمشان به هرگونه ثروت یا کالا یا ابزار زندگی بیفتد آنرا غـارت میکنند. هرگاه از راه غلبه جویی به کشوری دست یابند و فرمـانروایی و قدرتشان در آن سرزمین مسلم گردد، به سیاست حفظ امـوال مـردم توجهی ندارند، در نتیجـه حقـوق و امـوال همگـان پایمـال دسـتبرد زورمندان میشود و از میـان مـیرود و عمـران و تمـدن بـه ویرانـی

www.kavehroom.com

میگراید. همچنین اینان از ایـــن رو مایــه تبـاهی عمـران و اجتمـاع میشوند که کار هنرمندان و پیشه وران را به هیچ میشمرند و بـــرای آن ارزشی قائل نیستند... در صورتیکه هرگاه اینگونه کارها تباهی پذیـرد عمران اجتماع تباه میشود. و نیز قوم عرب به احکام و قوانین و منـــع مردم از تباهکاریها و تجاوز به یکدیگر توجهی مبذول نمیدارند، بلکـه تمام هم ایشان مصـــروف ربـودن امـــوال مـــردم از راه غـارتگری یـا باج ستانی است، و هرگاه بدین مقصود برسند به دیگر کارهـــای مـــردم عنایتی ندارند و در راهنمایی آنان به راه راست و اصلاح امـــور ایشـــان احترام نمیکنند و مفسده جویان را از فساد بازنمیدارند. چه بســـا کـه آزمندی و سودپرستی آنانرا وادار میکند که کیفرهـــای مـــالی مجـری دارند، ولی مقصود آنان در این موارد نیز اصلاح حال عمـــوم نیســـت، بلکه چنانکه عادت ایشان است میخواهند از ایـــن راه ســـود بیشـــتری بدست آورند و بر میزان باج و خـــراج بیفزاینـد. بـهمین ســـبب چنیـــن کیفرهایی برای سرکوب کردن مفسده جویان و تبهکاران و آنانی که بـــه حقوق و اموال دیگران تجاوز میکنند کفایت نمیکند، بلکه ایـــن روش ایشان بر تجاوز و تبهکاری می افزاید، زیرا متجاوزان پرداختن بـــاج را در برابر رسیدن به مقاصد پلید خویش آسان میشمرند. در نتیجه رعایـا در کشور ایشان به حالت هرج و مرج و بی سر و سامانی بسر میـــبرند، چنانکه گویی هیچگونه حاکمیت قانونی وجود نـدارد. هـرج و مـــرج و بی سر و سامانی مایه هلاکت بشر و تباهی عمران و تمدن است».

«این قوم برحسب طبیعت خود به تاراجگری و خرابکـــاری خـــو گرفته اند و به آنچه دسترسی پیدا کنند آنرا بـــه غـــارت میـــبرند... و بخاطر همین خوی توحش چون انقیاد گروهی از آنان در برابـــر گروهـــی دیگر با درشتخویی و افزون طلبی و همچشمی آنان در ریاست منافـات دارد، کمتر اتفاق میافتد که پیرامون امری با یکدیگر هماهنگ شـوند، لیکن هنگامیکه پای دین یا ولایتی تازه بمیان آید حاکم و رادع آنـــان از نفوس خودشان برمیخیزد و کـــبر و همچشـــمی از میانشـــان رخـــت برمی بندد و اجتماع ایشان آسان تر میشود و آنگـــاه بجـانب غلبـــه و کشورگشایی میروند.

www.kavehroom.com

... و چنین شد که همین عربهای کژدم خوار که به خوردن علــهز افتخار میکردند و وضع قریش نیز در خوراک و مسکن چندان بــهتر از ایشان نبود، وقتیکه عصبیت آنان با پیامبری محمد صلی اله وعلیــه وسلم در زیر لوای دین متحد شد بسوی کشورهای فارس و روم لشــکر کشیدند و آنها را تصرف کردند و به سراغ امور دنیوی خود رفتند و بـه دریای بیکرانی از رفاه و نعمت دست یافتند تا بدان حد که در بعضی از جنگها به هر سوار عرب سی هزار سکه طلا یا قریب بدان تقسیم شـد و از این راه بر اموالی دست یافتند که حد و حصری بر آن نبود».

«لازم به تذکر است که فتوحات عرب همواره سقوط تمدنــها را بدنبال آورده است، زیرا شهرهای آباد از ساکنان خود تهی شــده انـد و زمینها بصورتی جز آن درآمده اند که بوده اند. یمن بجز در چند شــهر خود به ویرانی گراییده است. تمدن ایرانی در عراق بکلــی ویــران شـده است، و هیمن وضع را در شام میتوان یافت. هلالی ها و بنوسلیم هـــا که تا تونس و مراکش پیش رفتند و بمدت ۳۵۰ ســال در آنجــا بــرای استیلای خــود جنگیدنــد و ســرانجام در آنــها مســتقر شــدند همــه جلگه هایشان را به ویرانی کشاندند. ناحیه میان بحرالروم (مدیترانه) و سودان چنانکه بقایای آثار تمدن آن از قبیل ابنیه و حجاری های عظیـم و روستاها نشان میدهند منطقه ای مســکونی و آبــاد بــود و امــروز صحرایی بیش نیست»[۱].

....

آنچه از «مقدمه» ابن خلدون نقــل شــد، تنــها نمونــه هــایی از ارزیابیهای متعدد او در همین زمینه است، ولی شاید تذکــر ایــن نکتــه جالب باشد که بسیار پیش از آنکه مورخ بزرگ جهان عرب چنین نوشــته باشد، در خود قرآن بر این واقعیت، خطاب به پیامبر و در اشاره به همین عربان، گفته شده بود که: «اینان چون سودی یا تنعمی بینند، بیدرنگ بـه دنبال آن میروند و ترا تنها میگذارند» (سوره جمعه، آیه ۱۱).

---

۱ ــ مقدمه ابن خلدون، بترتیب فصول ۲۷، ۲۸ و ۲۱.

www.kavehroom.com

و در سالهای زندگی خود محمد در مدینه و نشیب و فرازهـــای آن بارها همین واقعیت آزموده شده بود:

«در جنگ اُحد نخست مسلمانان پیروز بودند. ولـــی نافرمـانی تیراندازانی که محمد آنانرا در بالای کوه احد جای داده بـــود بـا ایـن دستور که در هیچ صورت محل خود را رها نکنند سرنوشت جنـــگ را تغییر داد، زیرا اینان نتوانستند در برابر وسوسه غنیمت گیری مقاومت کنند، و وقتیکه شاهد هزیمت سپاه قریش در مـــوج اول حملـه شـدند، برای اینکه مبادا در غیاب آنان غنایم جنگی بدست گروهـــهای مقـدم مسلمانان بیفتد و بدانها چیزی نرسد، بـا فریـاد: غنیمـت! غنیمـت! مواضع خود را ترک گفتند. عبدالله بن جبیر فرمانده آنان کوشـــید تـا اوامر پیامبر را بدانان یادآوری کند، ولی ایشان یکصـــدا بـدو پاسـخ دادند که باید سهم خودشان را از غنائم داشته باشند، و اگــر در جـای خود بمانند معلوم نیست که پیامبر مانند بعد از جنگ بدر غنــائم را به تساوی میان همه سپاه تقسیم کند و ممکن است بگوید که هر کسی آنچه را که خودش بدست آورده است برای خود نگاه دارد. عبـــدالله بـه دشواری توانست تنها پنج یا شش نفر از آنانرا با خـــود نگـاه دارد، و بقیه همگی جایگاههای خود را ترک گفتند تا به سوی گردآوری غنـائم بشتابند، حتی تهدید دوزخ نیز نتوانست بر جای نگاهشـــان دارد، زیـرا جاذبه غنیمت زیادتر بود. درست همین تغییـــر پیـش بینـــی نشـده در برنامه های جنگی بود که به خالدبن ولید در سپاه قریش امکان داد که از پشت سر به مسلمانان حمله ور شود و سرنوشت جنگ را از پـــیروزی مسلمانان به شکست آنها تغییر دهد»[1].

«در دو جنگ حنین و طائف از جنگهای پیامبر، غنیمت هـــای فراوانی بدست مسلمانان افتاد. همینکه جنگ پایان یافت و اسـیران رد و بدل شدند، بنا به گفته ابن هشام پیغمبر سوار شد و مردم دنبـال او را گرفته فریاد میزدند: ای رسول خدا، زود بـاش بـهره مـا را از شـتر و گوسفند بده. آنقدر فشار آوردند که پیغمبر کنار درختی متوقف شـد و

---

۱ ـ Anne-Marie Delcambre در کتاب Mahomet، ص ۱۲۸.

www.kavehroom.com

ردایش بدست مردم افتاد. آنگاه فرمود: ای مردم، ردای مــرا بدهیــد، مطمئن باشید که اگر غنیمتهای امروز به اندازه درختــان تهامــه هــم باشند همه را میان شما تقسیم میکنم. همه میدانید که مــن ترســو و دروغگو و تنگ نظر نیستم»[1].

«در جنگ حنین ۶,۰۰۰ زن و کودک و ۲۰,۰۰۰ شتر و تعــداد بیشتری گوسفند بدست مسلمانان افتادند. مقدار غنیمت آنقــدر زیــاد بود که محمد تصمیم گرفت پرداخت فدیه برای آزادی شمار بســیاری از اسیران جنگی را بشرط قبول اسلام از جانب آنها تقبل کند، زیرا غنائم نقدی فراوانی که در اختیار پیامبر بود این معامله را کــاملاً ممکــن میساخت. ابوسفیان که اینهمه طلا و نقره را در اختیار محمد دید بــدو گفت: می بینم که امروز تو ثروتمندترین فرد قریش هستی، در اینصورت بمن انعامی بده که شایسته کرم تو باشد، و محمد بدو چهل انس نقــره و صد شتر داد. سپس ابوسفیان همین درخواست را در مورد پسرانش یزیــد و معاویه تکرار کرد، و برای هرکدام از آنان هم بهمین اندازه نقره و شــتر گرفت. حکیم بن حزام رئیس قبیله بنواسد، بنا به روایــت ابــن اســحاق یکصد شتر و به نوشته واقدی سیصد شتر گرفت ولــی بــاز هــم راضــی بازنگشت. به یکایک از دیگر سپاهیان پیاده مسلمان چهار شتر و چــهل گوسفند، و به هر یک از سواران سه برابر آن تعلق گرفت»[2].

آنچه در سال سوم هجرت در جنــگ احــد روی داد و شکســت مسلمانان را بدنبــال آورد، درســت ۱۱۰ ســال بعــد از آن، شکســت سرنوشت ساز اعراب را در Poitiers فرانسه که نقطه پایــانی پیشــرفت مسلمانان در اروپا بود باعث شد. در این سال اعراب که پس از تصــرف پیروزمندانه سراسر افریقای شمالی و اسپانیا از کوههای پیرنه گذشته و به خاک فرانسه کنونی سرازیر شده و تا منطقه پواتیــه در غــرب ایــن کشور پیش رفته بودند با پایداری جدی از جانب فرانک ها به ســرداری یک رهبر جنگی که خود فرانسویان او را شارل مارتل مینامند روبــرو

۱ ــ جرجی زیدان: «تاریخ تمدن اسلامی»، ترجمه فارسی، ص ۴۵.
۲ ــ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۸۵؛ واقدی، ص ۳۷۷.

www.kavehroom.com

شدند. رهبری نیروهای مسلمان در این رویارویی با عبدالرحمن غافقی والی اندلس و سردار نظامی یمنی بود که سابقه پیروزیهای جنگی متعددی داشت. ماجرای این جنگ سرنوشت ساز از آنزمان ببعد مورد ارزیابیهای فراوان قرار گرفته و تقریباً همه جزئیات آن روشن شده است. دو سپاه نیرومند مسلمان و مسیحی چند روز تمام به شیوه غالب جنگهای قرون وسطایی روبروی یکدیگر صف آرایی کردند، بی آنکه دست به اسلحه ببرند. سرانجام در ۲۵ اکتبر ۷۳۲ (اول رمضان ۱۱۴ هجری) نبرد بزرگ میان دو نیرو آغاز شد و در جنگی که به علت فراوانی شمار کشتگان به پواتیه لقب «بلاط الشهدا» داد (همچنانکه میدان جنگ تیسفون در ایران جلولاء نام گرفته بود) عبدالرحمن فرمانده کل سپاه عرب کشته شد، بی آنکه به آرایش جنگی ارتش عرب و توانایی آن برای ادامه پیکار شکستی وارد آمده باشد، و منطقاً میبایست فرمانده تازه ای کار ادامه جنگ را بر عهده گیرد. ارتش فرانک نیز با همین برداشت با فرارسیدن شب دست از کارزار برداشت تا خود را آماده زد و خورد فردا کند. ولی روز بعد هیچ نشانی از ارتش عرب نیافت، و وقتیکه با تعجب به داخل خیمه ها و اردوگاههای دشمن رفت دریافت که همه جنگجویان عرب شبانه میدان جنگ را ترک گفته و بشتاب بسوی پایگاه اصلی خود در اندلس (اسپانیا) باوجود بیش از هزار کیلومتر فاصله بازگشته اند. بعدا معلوم شد که در آن شب بعد از بحث و کشمکش میان طرفداران معدود ادامه مبارزه و اکثریتی که میخواستند غنائم فراوان بدست آمده از غارتهای مناطق طول راه پیرنه تا پواتیه را نجات دهند، تصمیم گرفته شده است که شبانه این اموال غارتی را با شتابی که ارتش دشمن امکان رسیدن بدانان را نداشته باشد به پایگاه های اسپانیایی خود بازگردانند و ضمناً آنها را با غارتهای تازه در مسیر بازگشت تکمیل کنند[۱]. و چنین بود که بر پیشرفت اسلام در اروپا نقطه

---

۱ ــ J.H. Roy و J. Deviosse در کتاب:

La bataille de Poitiers, octobre 733 ; 30 jours qui ont fait la France

www.kavehroom.com

پایان نهاده شد، در انتظار آنکه هشت قرن بعد ترکان عثمانی از نو بــه چنین تلاشی دست بزنند و آنان نیز، چندی بعد ناگزیر به عقب نشــینی شوند. جالب است که نویسنده کاملاً آگاه کتاب تاریخ تمدن اســلامی، جرجی زیدان، بعلت اینکه امکان بیان واقعیت این شکســت را نداشــته است، آنرا چنین توجیه کرده است که اگر ارتش عرب در پواتیه شکست نخورده و ناگزیر به ترک میدان نشده بود احتمــالاً امــروز همــه اروپــا مسلمان میبود، «ولی خداوند مشیت هایی دارد که درک آنها از حدود امکان ما آدمیان بیرون است و البته در این شکست حکمتی بوده کــه ما از فهم آن عاجزیم و بهتر است در باره آن فکر نکنیم»[1].

....

بدنبال آنچه در باره علت شکست ســپاهیان عــرب اندلــس در پواتیه گفته شد، شاید تذکر این نکته تاریخی دیگر بیمورد نباشد کــه اصولاً فتح خود اسپانیا توسط اعراب نیز بسیار بیشتر از آنکه انگــیزه مذهبی داشته باشد با انگیزه غنیمت گیری صورت گرفت، و بــر ایــن واقعیت مورخان بسیار سرشناسی از خود جهان اسلام، بــه صورتــهای مختلف تأکید نهاده اند (ابن الاثیر در کامل، ج ۴، ص۵٦۱؛ مقری در نفح الطیــب، ج ۱، ص ۲۲۹-۲۳۴؛ نویــری در نهایــة الارب، ص۱۴؛ ابن القوطیه در افتتاح الاندلس، ص ۷-۱۰؛ عذاری در فتح الاندلــس، ص ۲-۱۴؛ اخبار مجموعه، ص ۵۰۴؛ ابن خلدون در تــاریخ العــبر، ج ۲، ص ۲۸۳؛ ج ٦، ص ۱۴۲ و۱۹۲). به نوشته المقری که کــاملترین شرح را در این باره داده است، در زمانی که نیروهــای خلافــت امــوی تصرف سراسر افریقای شمالی را به پایان رسانیده و به کرانــه اقیــانوس اطلس در مراکش رسیده بودند، کنت یولیان فرماندار اسپانیایی قلمــرو «سوتا» در شمال مراکش بخاطر کینه ای که از پادشاه ویزیگوت کشور خود بنام رودریگو در دل داشت (و علت آن این بود که دختر زیبــای او که طبق سنت اشرافی کشورش برای کسب آموزشهای درباری به دربــار

چاپ پاریس، ۱۹۸۱.

۱ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۷۹.

www.kavehroom.com

تولدو فرستاده شده بود از جانب پادشاه مورد تجاوز قرار گرفته بود) از موسی بن نصیر فرمانده نیروهای عرب و والی خلافت در افریقیه درخواست گفتگوی خصوصی کرد و در این گفتگو با توصیف پرآب و تابی از ثروتهای فراوان اسپانیا و غنایم بسیاری که میتوانست با شبیخون زدن بدان نصیب سپاهیان اسلام شود فرمانده عرب را که اصولاً حمله به خاک اروپا در برنامه کارش نبود و از جانب دستگاه خلافت دمشق نیز دستوری در این باره بدو داده نشده بود برای حمله غارتگرانه ای بدین سرزمین وسوسه کرد. نقشه کنت یولیان این بود که شکست در چنین رویارویی باعث سقوط سلطنت رودریگو شود و بدین ترتیب پس از بازگشت اعراب به پایگاههای خودشان، در اسپانیا دولت تازه ای احتمالاً از جانب خود او روی کار آید. ولی محاسبه کنت اسپانیایی تنها تا آنجا که شکست رودریگو و نیروی او را بدست لشکریان طارق سردار اعزامی عرب بدنبال آورد درست از کار در آمد، زیرا که بدنبال این پیروزی، عربهای پیروزمند دیگر حاضر به بازگشت به پایگاههای خود نشدند و تا هشت قرن بعد از آن نیز نخست در تمام آن سرزمین و بعد در قسمتهای مختلفی از آن باقی ماندند[1].

---

۱ ـ در باره تصرف اسپانیا توسط اعراب، بررسیهای وسیعی در جهان اسلام و در جهان غرب انجام گرفته است که بعنوان شماری از جامعترین آنها میتوان از کتابهای زیر نام برد: ابن القوطیه: تاریخ افتتاح الاندلس، چاپ قاهره ۱۹۳۲ و بیروت ۱۹۵۷ و ۱۹۸۲؛ ابن عبدالحکم: فتوح المصر و المغرب و الاندلس، چاپ عربی در نیوهاون ۱۹۲۲، ترجمه انگلیسی چاپ گوتینگن، ۱۸۵۸؛ العبادی: معجم فی تاریخ الاندلس، چاپ قاهره، ۱۹۵۸؛ احمد عبدالبدیع: الاسلام فی اشبانیه، چاپ قاهره، ۱۹۵۸؛
E. Levi-Provençal : Histoire de l'Espagne musulmane, 3 vols, Paris, 1950-1953 ; R. Dozy : Spanish Islam, New York, 1913 ; A. Gonzalez-Palencia : Historia de la España musulmana, Madrid, 1950-1954 ; M.J. Müller : Beitrage zur Geschichte der Westlichen Araber, München, 1866 ; J. Vallvé : Los Arabes invaden España. La conquista y sus itinerario, Madrid, 1985 ; R. Collins : The Arab conquest of Spain, Oxford, 1989.

www.kavehroom.com

عشره مبشره

از همان زمان زندگانی پیامبر، ده تن از نزدیکترین صحابه او از جانب وی «بهشتی» شناخته شدند، یعنی کسانیکه بطور مسلم در دنیای دیگر به بهشت خواهند رفت، و از این بابت «العشرة المبشرة بالجنة» نام گرفتند که در اصطلاح رایج عشره مبشره (ده بهشتی) نامیده میشوند. این بهشتیان ده گانه عبارتند از: خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان، علی) به اضافه طلحه و زبیر و ابوعبیده و سعیدبن زید و سعدبن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف، که همه آنان بعد از خود پیامبر درگذشتند، و طبعاً میباید نمونه های کامل مسلمانی و پارسایی به حساب آیند. برخی از اینان در زمان آشنایی با پیامبر و قبول اسلام به خانواده هایی متمکن ولی در حد تمکن توانگران جامعه محدود و محلی عربستان آن زمان تعلق داشتند، و برخی دیگر از خانواده هایی عادی یا تنگدست بودند. با اینوصف، ترازنامه مالی حداقل هفت تن از آنان در پایان زندگی و آنچه بعنوان ماترک از ایشان بر جای ماند، بیانگر گویایی بر این است که حتی این ممتازترین پارسایان اسلام، در راه ثروت اندوزی بیحساب از محل غنیمت گیریها و برده فروشی ها و غارت مغلوبان تا کجا پیش رفته بودند. این ترازنامه ها را در معتبرترین تواریخ و مدارک خود مورخان مسلمان، در درجه اول در «طبقات» معروف ابن سعد کاتب واقدی که از نظر زمانی از نزدیکترین تاریخ ها به دوران صدر اسلام است، و در مراحل بعد در تاریخ طبری، اسدالغابه ابن اثیر، البدایة والنهایه ابن کثیر، انساب الاشراف بلاذری، مروج الذهب مسعودی، تاریخ یعقوبی، الفصل فی الملل و الاهواء والنحل ابن حزم میتوان یافت، با این توضیح که تقریباً در همه این موارد از این ثروتهای بیحساب با نظر ستایش و بصورت نعماتی که خداوند برای این مؤمنان نصیب فرموده، یاد شده است[1].

---

۱ ــ طبقات ابن سعد. ج ۳، ص ۷۷؛ انساب بلاذری، ج ۴، صص ۱۶-۶۰؛ ج ۵، صص ۱۸۸-۲۰۴؛ جماهرات الانساب العرب ابن حزم، ص ۱۱۳. F. Buhl در Das Leben Muhammeds صص ۱۵۱-۱۷۳. Levi della Vida در مجله مطالعات شرقی ایتالیا (R.S.O.)، دوره ششم، صص ۴۳۴-۴۴۹، و بخصوص L. Caetani در

www.kavehroom.com

طبق این روایات، ماترک زبیربن عوام قریشی، پسر عـــم پیـــامبر و صحابی بسیار نزدیک او، که از جانب محمد «حواری خاص» نامیده شـــده بود بین ۷۰ و ۱۰۰ کرور (۳۵ تا ۵۰ میلیون) درهم برآورد شد، چنانکـــه او را قارون دوم شمردند. وی برادرزاده خدیجه همســـر پیـــامبر و از جـــانب مادری نوه عبدالمطلب بود. در شورایی که به خواست عمر برای بـــرگزیـــدن جانشین او تشکیل شد زبیر و طلحه با انتخاب عثمان مخـــالفت کردنـــد و بعد از کشته شدن عثمان نیز با علی دست بیعت دادند، ولی اندکی بعد بـــا او به مخالفت برخاستند و بطور فراری از مدینه به مکه نزد عایشه رفتنـــد و به نام خونخواهی عثمان جنگ جمل را علیه خلافت علی ترتیـــب دادنـــد که نخستین جنگ داخلی در تاریخ اسلام بود، و در ایـــن جنـــگ هـــر دوی آنها کشته شدند. زبیر هنگام مرگ، اضافه بر پنجاه میلیون درهـــم، هـــزار غلام، هزار کنیز، ده خانه در مدینه و نزدیک به یکصد پارچه مســـتغلات و املاک در بصره، کوفه، فسطاط و اسکندریه داشت[۱].

ماترک طلحة بن عبیدالله، یکـــی از همراهـــان محمـــد در ســـفر هجرت از مکه به مدینه، که در جنگ بدفرجام احد خودش را سپر بلای محمد کرد و زخمهایی چند برداشت، مستغلاتی بـــه بـــهای ٦٠ کـــرور (سی میلیون) درهم بود که روزانه هزار دینار بابت عواید آنها وصـــول میکرد، باضافه صد کیسه دربسته «هر کدام شامل سه قنطار زر نـــاب (سی هزار دینار طلا)»، و به تذکر گلدتسیهر در کتاب «درســـهایی در باره اسلام» در چنین شرایطی کوله باری که او در راه بهشت بـــر پشـــت داشت چندان سبک نبود[۲]. این طلحه نیز چنانکه گفتـــه شـــد یکـــی از اعضای شورایی شش نفری بود که پس از کشته شدن عمر برای گزینـــش جانشین او تشکیل شد و در این شورا به مخالفت با عثمـــان رأی داد، زیرا خود او داعیه خلافت داشت. پس از قتل عثمان بـــا علـــی دســـت

جلدهای دوم، هفتم، هشتم و نهم Annali dell'Islam که در آن ۷۴ صفحه به عشـــره مبشره اختصاص داده شده است.

۱ ــ طبقـــات ابـــن ســـعد، ج ۳، صـــص ۱۵۲-۱٦۱؛ L. Caetani در Annali dell'Islam، ج ۹، صص ۳۸۰-۳۹۹.

۲ ــ I. Goldziher در Vorlesungen über den Islam، ص ۳۴۰.

www.kavehroom.com

بیعت داد، ولی بعداً علیه او به عایشه پیوست و در جنگ جمل شرکت کرد و زخم مهلکی برداشت. بعدها روایت شد که وی پیش از مرگ از پیمان شکنی خود پشیمان شده و مورد عفو علی نیز قرار گرفته بود، اما شیعیان افراطی کماکان وی را مشمول عنوان ناکث (عهدشکن) دانسته اند که علی بدو و یارانش داده بود.

یکی دیگر از این عشره مبشره عبدالرحمن بن عوف بود، که هشتمین کسی بود که به اسلام گرویده بود و تا به آخر مورد لطف و توجه خاص پیامبر بود. او نیز یکی از شش نفر اعضای شورایی بود که پس از درگذشت عمربن خطاب عثمان را به خلافت برگزیدند. هنگامیکه در حدود سال ۳۱ هجری در ۷۵ سالگی پایان عمر خود را نزدیک دید، سی هزار برده خود را آزاد کرد و از جمله آنچه بر جای گذاشت ده هزار شتر و اسب و گوسفند و بیش از سی کرور وجه نقد بود. به هر یک از چهار زن او نیز ۸۰,۰۰۰ دینار به ارث رسید[۱].

نفر دیگر از بهشتیان صدر اسلامی ابوعبیده امین بود که در سقیفه بنی ساعده، یکی از سه نفری بود که در کار تعیین جانشین پیامبر نقش سرنوشت ساز را ایفا کردند، و یکی از مورخان سرشناس کنونی تاریخ آن دوران، آنها را «تریومویرای» اسلام لقب داده است[۲]. وی کسی بود که در جنگ احد به یاری محمد شتافت و در سالهای مدینه از نزدیکترین همکاران پیامبر بود. عمر پس از رسیدن به خلافت خالدبن ولید را از فرماندهی لشکر مسلمانان در شام معزول کرد و ابوعبیده را بجای او گذاشت و هم او بود که کار فتح شام را به پایان رسانید. در دوران خلافتش، عمر قصد داشت او را به عنوان خلیفه سوم جانشین خود کند، ولی در زمان خود عمر ابوعبیده در بیماری طاعون که به شام روی آورد در سال ۱۸ هجری درگذشت. به نوشته ابونعیم اصفهانی که از او به تفصیل یاد کرده است، وی هنگام مرگ یکی از

---

۱ ـ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۸۷-۹۷؛ اسدالغابه ابن الاثیر، ج ۳، ص ۳۱۳-۳۱۷.

۲ ـ H. Lammens در: Le triumvirat Abu Bakr, Omar, Abu Obeida، مجله دانشکده مطالعات شرقی دانشگاه سن ژوزف بیروت، ۱۹۱۰، ص ۱۱۳-۱۲۱.

www.kavehroom.com

ده نفر ثروتمند اول عربستان بود[1].

نفر دیگر سعیدبن زید بود که کنیه لاعور داشت. هم پسر عمو و هم برادر زن و هم شوهر خواهر عمر بود. سعیدبن زید جزو اولین مهاجران مسلمان بود که از مکه به مدینه رفتند، ولی از همه دیگر صحابه پیامبر بیشتر زیست، زیرا در زمان خلافت معاویه در سال ۵۰ هجری درگذشت. هنگام قبول اسلام ۲۴ سال و در موقع مرگ ۷۱ سال داشت و بدین ترتیب نزدیک به پنجاه سال از عمر خود را در مسلمانی گذرانید. مورخانی چند بعد از مرگش او را مستجاب الدعوه دانستند و زنی را مثال آوردند که چون بدو تهمت ناروا زده بود جابجا هلاک شد. با این همه این کهنه مسلمان پارسا نیز هنگام مرگ یکی دیگر از مالداران درجه اول جامعه مسلمانان بود.

خود عثمان، خلیفه سوم از خلفای راشدین و داماد پیامبر، که چون دو دختر پیامبر، رقیه و ام کلثوم را به زنی گرفته بود «ذوالنورین» لقب داشت و در دوران جاهلیت مانند ابوبکر بازرگان پارچه بود، پس از مرگ معادل ده میلیون دینار طلا املاک و اراضی در وادی القری و حنین و چندین هزار اسب و شتر از خود بجای گذاشت و یک میلیون درهم نیز در آنموقع در نزد خزانه دار مخصوص خود داشت و به نوشته تاریخ تمدن اسلامی هزار بنده در رکاب داشت[2]. به روایت الغدیر وی از اموال بیت المال در یک قلم چهار میلیون دینار به مروان حکم و پنج تن دیگر بخشید و در وهله دیگر ۹۶ میلیون درهم به ابوسفیان پدر معاویه و طلحه و زبیر و هشت نفر دیگر داد و خودش نیز چند میلیون به حساب خود برداشت کرد[3]. همین عثمان برادر شیری خود ابن عبدالله بن ابی السرح را که قبلاً از جانب پیامبر محکوم به مرگ شده و از کفر او

---

۱ ــ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۹۷-۳۰۱ و ج ۷، ص ۱۱۱-۱۱۶؛ ابوالنعیم اصفهانی در حلیة الاولیا، ج ۱، ص ۱۰۰-۲۰۲؛ کامل، ج ۳، ص ۸۴ و ج ۵، ص ۲۴۹.

۲ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۸۸۶.

۳ ــ الغدیر، ج ۸، ص ۲۸۲؛ طه حسین در مرآت الاسلام و فرید وجدی در دائرة لمعارف.

www.kavehroom.com

در قرآن نیز یاد شده بود[۱]، در سال ۲۷ هجری به فتح افریقیه (تونس و الجزائر کنونی) فرستاد. ابن عبدالله کاتب وحی پیامبر در مدینه بود، ولی بر سر آیه «فتبارک الله احسن الخالقین» (سوره مؤمنون، ۴۴) که وی ادعا میکرد خود او آنرا انشاء کرده و بعداً پیامبر آنرا بعنوان کلام خدا در قرآن گذاشته است، مرتد شد و به مکه گریخت و محمد در روز فتح مکه دستور داد او را ولو در خود خانه کعبه باشد بیابند و بکشند، ولی عثمان وی را پنهان کرد و چندی بعد همراه خود به مسجد آورد و به شفاعت او برخاست. بگفته طبری پیامبر مدتی درنگ کرد و بعد این شفاعت را پذیرفت، اما چون بیرون رفتند از یاران خود گله کرد که چرا بهنگام درنگ او کسی از آنان گردن وی را نزده است[۲]. ابن عبدالله در زمان ولایت خود بر افریقیه بحدی بر مردمان ظلم کرد که اینان از ستم او بر عثمان شوریدند[۳]. با اینهمه وی در بازگشت به عربستان مورد لطف عثمان قرار گرفت، زیرا از این سفر جنگی غنائم کلانی همراه آورده بود که خلیفه خمس آنرا که به بیت المال مسلمانان تعلق میگرفت به مروان بن حکم بخشید و دختر خود را نیز به عقد او درآورد[۴]. به نوشته «اسدالغابه» چپاولهای عبدالله بن ابی السرح در این جنگهای غارتگری چندان بود که به هر سوار از سواران او ۳,۰۰۰ مثقال زر ناب تعلق گرفت[۵]. در باره خود عثمان، کتاب «تاریخ تمدن اسلامی» متذکر شده است که در زمان وی مباشران او با تأیید وی بسیاری از املاک بیصاحب را در مقابل پرداخت مال الاجاره به افراد مورد نظر او تیول دادند، ولی همینکه در سال ۸۲ هجری در زمان اشعث فتنه معروف جماجم روی داد و دفترهای بیت المال آتش گرفت اینان املاک مورد اجاره خود را برای همیشه متصرف شدند[۶].

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۸۷؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۵۰.
۲ ــ همانجا، ج ۳، ص ۱۶۳۹.
۳ ــ همانجا، ج ۵، ص ۲۸۷۱
۴ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۲۲۴.
۵ ــ اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۹۵.
۶ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۲۲۵.

www.kavehroom.com

با اینهمه، رسواترین جلوه این ثـــروت انـدوزی غارتگرانــه و را میباید در نزد کسی دیگر از اعضای عشره مبشره جست کــه یکـی از نزدیکترین صحابه پیامبر بود، و از جانب او فارس الاسلام (شهســوار اسلام) لقب گرفته بود، و سعدبن ابی وقاص نام داشت که تاریخ ایــران با او بسیار آشنا است، و او نیز با این تاریخ بهمین اندازه آشنا اســت، زیرا که همین شمشیرزن و شهسواری که قرار بود با پیروزی در قادسـیه عدالت و مساوات و تقوای اسلامی را برای شکست خوردگان به ارمغان آورد، از اموال غارتی عرب در تیسفون صد هزار دینـــار طــلا و یــک میلیون درهم نقره برای شخص خودش برداشت و بـــا قسـمتی از آن در کوفه کاخی چنان مجلل برای خود ساخت که به نوشته راویان عرب بـــا کاخ مدائــن برابـری میکــرد و آنــرا قصرالعقیـق نـامید و یکـی از دروازه های تیسفون را که با خود آورده بود بر آن نهاد[1].

طبری در باره همین سعدبن ابی وقاص تذکر میدهـــد کــه وی در جنگ احد به هنگام گردش پیکار به زیان مسلمانان، فرمـــان پیــامبر را زیر پا گذاشت و گریخت[2] و با اینوصف هـــم او در جنــگ قادسـیه بــه فرماندهی کل قوای عرب برگزیده شد. ویلیام مویر در کتـــاب «خلافــت اسلامی: اوج و انحطاط و سقوط آن» نقل میکنــد کـه «سـعدبن ابـی وقاص پس از تصرف تیسفون اطاق کار و خوابگاه مخصوص شاهنشاهان ساسانی را برای خود برگزید و کاخ ها و خانه های بزرگان ایرانـــی را کــه کشته شده یا گریخته بودند به اقامت همراهان برجسته خویش اختصــاص داد و بدین ترتیب بمحض آنکه یک دستگاه اشرافی را در اختیار خویــش یافت آن مساواتی را که وعده آن داده شده بود از یاد برد.»

سعد وقاص در خلافت عثمان به حکومت کوفه منصـــوب شــد، ولی در سال آخر زندگی کور شد و در مدینه درگذشت[3].

---

۱ ــ اخبارالطوال، ص ۱۳۰.

۲ ــ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۲۷۷.

۳ ــ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۹۷-۱۰۵؛ تـــاریخ دمشـــق، ج ۹، ص ۲۵۰-۲۷۲؛ Wenscinck در Sa'd ben Abi-Wakkas، چـــاپ لیـــدن، ۱۹۸۸؛ L. Caetani در Annali dell'Islam، ج ۳، ص ۹۴.

www.kavehroom.com

بدیهی است که این سودجویی های بیحساب منحصر بــه خــود بهشتیان «عشره مبشره» نبود، بلکه وارثان آنانرا نیز شــامل میشــد. نمونه ای از آنرا در ارتباط با عمربن زبیر، فرزند ارشد زبیربن عوام فرد ارشد عشره مبشره و خویشــاوند نزدیــک پیــامبر در «تــاریخ تمــدن اسلامی» میتوان خواند: «خلیفه معاویه به عامل خود زیادابن ابیــه در کوفه نامه نوشت که صد هزار درهم به عمربن زبــیر بدهــد و نامــه را توسط خود عمر ارسال داشت. عمر رقم صد را دویست کرد و پــول را از زیاد گرفت، و معاویه که از این نیرنگ آگاه شد مقرر داشت نامه ها را تا کرده با موم مهر بزنند. به گفته بلاذری «او این کار را از پادشــاهان ایران آموخته بود»[1].

از جانب دیگر، صحابه ای جز عشره مبشره نیز بودند که از نظــر ثروتمندی دست کم از این بهشتیان نمیآوردند. یکی از اینــان ابوهریــره معروف بود که هنگام تولد عبدالشمس (بنده شمس) نام گرفتــه بــود ولی بعد از مسلمان شدن عبدالله (بنده الله) نامیده شد. در سال هفتــم هجری بدنیا آمد و در سال ۸۵ درگذشت. ظاهراً بدلیل اینکــه همیشــه گربه ای بهمراه داشت خود پیامبر او را به شوخی ابوهریره (پدر گربــه) لقب داده بود، ولی در باره این وجه تسمیه روایات مختلف دیگــر نــیز آورده اند. گفته شده که معاویه او را واداشــت تــا در مقــام یکــی از صحابه نزدیک پیامبر احادیثی را به زبان علی جعل کند. از روایــاتی که در باره ثروت او آمده این است که به خواست او بیــش از ده هــزار برده وی را پس از مرگش آزاد کردند[2]. دیگری محمدبن ســیرین عــابد است که به روایت ابن اثیر ۴۰ کرور (۲۰ میلیون) درهم از خود بجــای گذاشت[3].

---

۱ ـ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۹۸.

۲ ـ عیون الاخبار، ج ۱، ص ۵۳؛ محب الدین الطبری: الریاض النضره فی منــاقب اصحاب العشره، قاهره، ۱۳۲۷؛ ابن قتیبه، معــارف، ص ۱۴۱-۱۴۷؛ L. Caetani در Chronografia Islamica، وقایع سال ۷۳ هجــری؛ J. Wellhausen در Arab Reich...، ص ۸۲ به بعد؛ H. Lammens در Califat de Yazid، ص ۱۸۲ به بعد.

۳ ـ اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۹۵.

www.kavehroom.com

مارگولیوث در بررسی مبسوطی که در این زمینه دارد، توضیح میدهد:

«صحابه پیامبر از اولین کسانی بودند که از تحولات اجتماعی ناشی از استقرار اسلام برای افزایش ثروت خود بهره گرفتند، و تغییر موضع مکه و مدینه از مراکز بازرگانی محلی در شبه جزیره عربستان به پایتخت های مذهبی و سیاسی یک امپراتوری پهناور راه را بر این گشود که نه تنها زمینها و مستغلات آنان قیمتهایی ده ها و صدها برابر بیشتر پیدا کند، بلکه سیل عوائد دیگر نیز چه بصورت نقد یا کالا و چه بصورت برده بسوی آنان سرازیر شود. طبق اسنادی که در باره آن زمان در دست است، خانه ای که در دوران بت پرستی به بهای یک مشک شراب خریده شده بود به ۶۰,۰۰۰ درهم فروخته میشد، و تازه این بهایی پایین تر از ارزش روز آن بود[1]. ارزش مزرعه ای که زبیر پسر عموی پیامبر به کمتر از ده هزار درهم خریده بود، بنا به نوشته بخاری در «الجامع الصحیح» به یکصد کرور (۵۰,۰۰۰,۰۰۰ درهم) رسید[2]. «جماهرة الامثال» موارد متعدد دیگری را از ثروت اندوزی های بیحساب دیگر صحابه پیامبر نقل میکند که در کتاب «گسترش اسلام» مرگولیوث بدانها اشاره شده است[3].

طبری از جانب خود در شرح وقایع سال ۶۸ هجری از چند هزار برده ای یاد میکند که پس از مرگ یکی از صحابه از وی باقی مانده بود، و ابن خلکان نیز نقل میکند که فرزند عمر، خلیفه دوم، که خود مقام مذهبی برجسته ای داشت هنگام مرگ ده هزار غلام و کنیز داشت.

«به نوشته مسعودی، عبدالرخمن زهری صد اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند در طویله داشت، و به گفته سعیدبن مسیب، زیدبن ثابت پس از مرگ چندان طلا و نقره از خود بجای گذاشت که آنها را با تبر می شکستند، و دیگر متروکات وی صد هزار دینار قیمت داشت.

---

۱ ـ جاحظ در البیان والتبیین، ج ۲، ص ۱۰۸.

۲ ـ جامع الصحیح، ویراستاری Krehl، چاپ لیدن، ۱۸۶۲، ج ۲، ص ۲۸۱.

۳ ـ S.D. Margoliouth در The early development of Mohammedanism ج ۱۳۶.

www.kavehroom.com

مقداد در مدینه خانه ای بساخت و بام آنرا به کنگره ها زینت داد، و یعلی بن امیه وقتی که بمرد پانصد هزار دینار به جای نهاد بجز آنچه از مردم بستانکار بود، و ترکه او صد هزار دینار بود ... و طبری گوید که در کوفه خاندانهای معروف از سهم غنائم و مقرری سالانه خود مبالغ گزاف اندوختند، تا آنجا که یکی از مردمان کوفه وقتی به جنگ میرفت هزار شتر برای بردن کالای خود زیر بار داشت»[1].

در باره ثروتهای یاد آورده دیگر سران دست اول اسلام، یعنی نزدیکان بیواسطه پیامبر، محقق مذهبی بلژیکی «پرلامنس» که تحقیقات او در باره معاویه و یزید بسیار شناخته شده است، در دو کتاب خود بنام «جمهوری کاسبکار» و «بررسیهایی در قرن امویان»[2]، ارقام جالبی بدست داده است، از قبیل اینکه معاویة بن ابی سفیان در مزارع و در باغهای خویش تنها در حجاز از ۴۰۰۰ برده بهره کشی میکرد و سالانه از دسترنج رایگان ایشان ۱۵۰ هزار بار شتر خرما و ۱۰۰ هزار کیسه غله بدست میآورد، که برای احتراز از طول کلام از نقل آنها خودداری میکنم، ولی نقل این تذکری را که ای.پ. پتروشفسکی محقق روسی در کتاب اسلام در ایران خود با استناد به بررسیهای همین محقق روحانی داده است بمورد میدانم که بزرگان خاندان هاشمی و صحابه اعم از مهاجر و انصار و اعضای برخی از خاندانهای مکی به ویژه بنی امیه و بخشی از سران پیشین قبایل که جملگی بر اثر جنگهای اسلامی به ثروتهای فراوان رسیدند نه تنها اراضی بسیاری را در سرزمینهای تسخیر شده تصرف کردند، بلکه اضافه بر آنها غنائم عظیمی را نیز بصورت وجه نقد و طلا و نقره و پارچه های نفیس و رمه های اسبان و گلـه هـای دواب و هزاران برده بدست آوردند که در امر زراعت و دامداری و صنعت مورد بهره کشی قرار گرفتند[3].

* * *

---

۱ ــ تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه فارسی، ص ۲۹۲

۲ ــ H. Lammens در République marchande و Le siècle des Omayyades.

۳ ــ I.P. Petrushevskii در کتاب اسلام در ایران، ترجمه فارسی، ص ۴۷.

در اثنای فتوحات اسلامی تعداد اسیران بقدری زیاد شد که هزار هزار شمارش میشدند و ده تا ده تا یکجا به فروش میرفتند. موسی بن نصیر در سال ۹۱ هجری ۳۰۰،۰۰۰ نفر را در افریقیه اسیر کـــرد کـه یک خمس آن یعنی شصت هزار نفر را برای خلیفه ولیدبن عبدالملک به دمشق فرستاد و بطوریکه ابن اثیر مینویسد ایــن بــزرگــترین شــماره یکجای اسیران اسلامی بود که برای دستگاه خلافت فرســتاده میشــد. موقعیکه همین موسی بن نصیر از اندلس به شام بازگشــت، ۳۰،۰۰۰ دوشیزه از دختران اعیان و بزرگان ویزیگت های شکست خــورده را بـا خود آورد. سلطان محمود غزنوی در سال ۴۷۲ هجری از یک قلعه هند ۱۰۰،۰۰۰ اسیر به غزنین آورد و در جنگ دیگری که در سال ۴۴۰ بـه سرداری ابراهیم نیال در روم روی داد مسلمانان غیر از چهارپایان همین تعداد اسیر گرفتند. سپاهیان اسلام علاوه بر مردان جنگــی دخــتران و پسران را نیز به اسارت میگرفتند، و همینکه عده ایــن اســیران زیـاد میشد و حمل و نقلشان مشکل مینمود آنــها را ده تــا ده تــا یکجـا میفروختند، چنانکه در جنگ عموریه سال ۲۲۳ هجری بهمین ترتیــب عمل شد. گاه میشد که قیمت یک انسان از چند درهم بیشتر نمیشــد. میگویند در جنگ ارک در اندلس هر اسیر را به یک درهم و شمشیر او را به نیم درهم و هر شتر را به پنج درهم فروختند، و با اینوصف عرضه بقدری زیاد بود که برای فروش حراج مانند این کالاهای جاندار و بیجان چندین ماه وقت صرف شد.»

اسیرانی که در جنگ بدســت اعــراب مســلمان میافتــادند در صورت عدم پرداخت فدیه به بردگی آنان درمیآمدند و گرایش به اســلام نیز مانع این بردگی نمیشد.

«در زمان فاطمیان مصر رسم بر این شد که اســیران جنگــی را نخست در قاهره میگرداندند، ســپس آنــها را در محلــی در نزدیکــی اسماعیلیه کنونی جا میدادند و از میان آنها اسیرانی را که وجودشــان بی ثمر بود سر میبریدند و اجساد آنانرا در چاهی واقع در خرابه هــای قاهره میریختند که آنرا بئرالمنامه میخواندنــد، ســپس مــردان را در همان محل نگاه میداشتند و زنان و کودکان را میان خلیفه و وزیــران و

www.kavehroom.com

اعیان و اشراف تقسیم میکردند، تا بعداً نوبت به فروش اسیران مرد برسد. در چنین شرایطی عجیب نیست که در میان مسلمانان بنده و اسیر و زرخرید زیاد باشد، تا آنجا که یک مسلمان عادی گاهی بیش از هزار بنده داشته است. حتی سپاهیانی که خودشان هم تنگدست بودند هرکدام یک یا دو برده داشتند که کارهای خانگی آنانرا انجام میدادند. خلفای راشدین نیز با همه زهد و تقوی از نگاهداری بنده خودداری نداشتند، چنانکه به نوشته دمیری عثمان هزار بنده داشت. در زمان بنی امیه که دوره تجمل و شکوه بود برده داری رواج بیشتر یافت، بطوریکه وقتی امیری سوار میشد صد تا پانصد یا هزار بنده در رکابش به راه می افتادند. شمار بندگان رافع بن هرثمه والی خلافت در خراسان (۲۷۹ هجری) حتی به ۴,۰۰۰ رسید».

بازگشت بت پرستی

با شکل گرفتن اسلام تازه شمشیر و غارتِ دستگاه خلافت، در جای آن اسلام دیگری که با تشکیل حکومتی اسلامی در شبه جزیره عربستان رسالت خود را انجام یافته اعلام کرده بود (و بر این موضوع هم قرآن و هم محمد بروشنی تکیه نهاده بودند)، ضروری بود که چهره «پیامبر» نیز در هماهنگی با چهره تازه اسلام مورد بازسازی اصولی قرار گیرد، زیرا در این اسلام جهانگشای شمشیر و خون، دیگر آن پیامبری که «جز ابلاغ رسالت خود وظیفه ای نداشت» (ولو آنکه در ۴۷ آیه مختلف قرآن بر این امر تأکید نهاده شده بود) و «مسئول راهی که کسان از نظر دینی برای خود برمیگزینند نبود» (ولو آنکه در ۲۷ آیه دیگر قرآن بر این نیز تأکید نهاده شده بود) و «وظیفه داشت که تنها با کلام خوش و با زبان منطق با مخالفان گفتگو کند» (ولو آنکه بر این حکم در ۲۵ آیه قرآن تصریح شده بود)، و آن پیامبری که میبایست «رحمت خدا بر مردمان باشد» (و این نیز در ۱۴ آیه قرآن مورد تأکید قرار گرفته بود) با همه پشتوانه آسمانیش دیگر بدرد جانشینان زمینی مقام پیمبریش نمیخورد، بدرد جانشینان مقام

www.kavehroom.com

اعیان و اشراف تقسیم میکردند، تا بعداً نوبت به فروش اسیران مرد برسد. در چنین شرایطی عجیب نیست که در میان مسلمانان بنده و اسیر و زرخرید زیاد باشد، تا آنجا که یک مسلمان عادی گاهی بیش از هزار بنده داشته است. حتی سپاهیانی که خودشان هم تنگدست بودند هرکدام یک یا دو برده داشتند که کارهای خانگی آنانرا انجام میدادند. خلفای راشدین نیز با همه زهد و تقوی از نگاهداری بنده خودداری نداشتند، چنانکه به نوشته دمیری عثمان هزار بنده داشت. در زمان بنی امیه که دوره تجمل و شکوه بود برده داری رواج بیشتر یافت، بطوریکه وقتی امیری سوار میشد صد تا پانصد یا هزار بنده در رکابش به راه می افتادند. شمار بندگان رافع بن هرثمه والی خلافت در خراسان (۲۷۹ هجری) حتی به ۴,۰۰۰ رسید».

بازگشت بت پرستی

با شکل گرفتن اسلام تازه شمشیر و غارتِ دستگاه خلافت، در جای آن اسلام دیگری که با تشکیل حکومتی اسلامی در شبه جزیره عربستان رسالت خود را انجام یافته اعلام کرده بود (و بر این موضوع هم قرآن و هم محمد بروشنی تکیه نهاده بودند)، ضروری بود که چهره «پیامبر» نیز در هماهنگی با چهره تازه اسلام مورد بازسازی اصولی قرار گیرد، زیرا در این اسلام جهانگشای شمشیر و خون، دیگر آن پیامبری که «جز ابلاغ رسالت خود وظیفه ای نداشت» (ولو آنکه در ۴۷ آیه مختلف قرآن بر این امر تأکید نهاده شده بود) و «مسئول راهی که کسان از نظر دینی برای خود برمیگزینند نبود» (ولو آنکه در ۲۷ آیه دیگر قرآن بر این نیز تأکید نهاده شده بود) و «وظیفه داشت که تنها با کلام خوش و با زبان منطق با مخالفان گفتگو کند» (ولو آنکه بر این حکم در ۲۵ آیه قرآن تصریح شده بود)، و آن پیامبری که میبایست «رحمت خدا بر مردمان باشد» (و این نیز در ۱۴ آیه قرآن مورد تأکید قرار گرفته بود) با همه پشتوانه آسمانیش دیگر بدرد جانشینان زمینی مقام پیمبریش نمیخورد، بدرد جانشینان مقام

www.kavehroom.com

حکومتیش نیز نمیخورد. بهمین جهت خیلی زود تمامی این آیات و احکام ناشی از آنها اصولاً نادیده گرفته شدند، یعنی اساساً آن بخشی از قرآن که در مکه انشاء شده بود بدست فراموشی سپرده شد، هر چند که مجموع سوره ها و آیه های این بخش از دو سوم همه قرآن فراتر میرفت. بموازات این، تجدید نظرهایی تکمیلی نیز در مورد آنچه به خصایص پیامبری مربوط میشد بعمل آمد، زیرا این بار هم نه آن پیامبری که «بشری جایزالخطا چون بشرهای دیگر» باشد، و «علم غیب حتی برای خودش نداشته باشد» بدرد جانشینان اختیارات آسمانی و زمینیش میخورد، نه پیمبری که معجزه ای نداشته باشد. آن پیغمبری که مورد نیاز اینان بود تا وکالتنامه اختیارات آسمانی و زمینیشان توسط صاحب اختیار قابل قبولی امضا شده باشد، میبایست پیغمبری مقتدرتر از همه ۱۲۴,۰۰۰ پیغمبر گذشته باشد، و بتی قهارتر از همه آن ۳٦۰ بت که در مکه شکسته شده بود، و فرمانروایی که در هیچ حال کسی در آنچه او میگوید و آنچه میکنند اجازه فضولی نداشته باشد، و همه اینها داشتن شمشیری خون چکان را از جانب او ایجاب میکرد که بآسانی در غلاف نرود، زیرا فتوای جانشینان آنروزی او نیز مانند فتوای «جانشین تام الاختیار او» در دوران خود ما این بود که: «پیغمبر آمده است تا شمشیر بکشد، جنگ بکند، آدم بکشد، برای اینکه تربیت بشوند این مردم. پیغمبری که جنگ نکند و آدم نکشد اساساً پیغمبر نیست، همانطور که خلیفه هم برای این است که دست ببرد، حد بزند، سنگسار کنند، همانطور که رسول الله صلی اله علیه و آله میکرد. پس از رسول اکرم، خلیفه است که باید جنگ بکند، همانطور که رسول اله میکرد، همانطور که ائمه ما میکردند. ائمه ما همه جندی (سرباز) بودند، سردار بودند، جنگی بودند، با لباس سربازی به جنگ میرفتند، آدم میکشتند، زیرا محراب یعنی مکان حرب، از محرابها باید جنگ پیدا شود، چنانکه بیشتر جنگهای اسلام از محرابها پیدا میشد»[1].

---

۱ ــ روح الله خمینی، سخنرانی در سالروز تولد پیامبر اسلام، ٦ آذر ۱۳٦۳. شاید

www.kavehroom.com

شعار چنین پیغمبری میبایست این باشد که: «من بـا شمشـیر فرستاده شده ام، زیرا آنچه نیکو است در شمشیر و با شمشیر اسـت»[1]، و: «بهشت در سایه شمشیر عریان است»[2]، و: «من فرستاده شده ام تـا درو کنم، نه آنکه بکارم»[3]. حتی اگر چنین شعارها نه در قرآن داده شده باشد و نه از زبان صاحب شعار شنیده شده باشد، زیرا که همیشه یکـی از ۱۸ آیه قتالی که در بخش مدنـی قـرآن در ارتبـاط بـا جنگـهای شخصی پیامبر در داخل عربستان با دشمنان او و اختصاصاً در ارتباط بـا حضـور شـخصی او در میـدان، آمـده اسـت میتوانـد بدسـت حدیث پردازانی بزرگوار با کم یا بیش مغلطه بصورت رهنمـودی عـام برای هر جنگی دیگر و در هر دورانی دیگر در سالهای پـس از محمـد نیز بکار گرفته شود، ولو اینکه نخستین نشـان چنیـن شـعارهایی را زودتر از گذشت یکصد سال بر مرگ پیامبر، در هیچ سیره و صحـاحی که اصولاً وجود نداشته است نتوان یافت.

* * *

با توجه به چنین شرایطی، آسانتر میتوان درک کـرد کـه چـرا کارگاه «بت سازی» بت شکنان صدر اسلامی، کوتـاه مدتـی پـس از درگذشت محمد نخست با اندکی ملاحظه کـاری و سـپس بـا شـتابی بیشتر در راه ساختن بتی تازه از خود بت شکن بزرگ بکار افتاد، و چرا با توجه به نیاز پیگیر امیرالمؤمنین های عـرب و تـرک از یکسـو و شهسواران قداره بند عرب و ترک و مغول و تاتار و ترکمن و مملوک از

تذکر این نکته لازم باشد که برخلاف گفته قاطع آیت الله، ائمه جهان شیعه بجز سـه امام نخستین (آنهم با قید احتیاط در مورد امام دوم) هیچکدام نه جندی (سـرباز) بودند، نه با لباس سربازی به جنگ رفتند و نه آدم کشتند، و فقط به موعظه غالبـاً آمیخته به تقیه اکتفا کردند.

۱ ــ جاحظ در «بیان»، ج ۱، ص ۵۱. این حدیث در رسالة الغفران ابوالعلاء معـری نیز از جاحظ نقل شده است.

۲ ــ لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۵۰.

۳ ــ تفسیر طبری، ج ۱۴، ص ۳۲ در ارتباط با سوره بروج.

www.kavehroom.com

سوی دیگر، دست در دست بیضه داران عظام شرع از حجة الاسلام ها و بحرالعلوم ها و ثقة الاسلام ها تا زبدة المحدثین ها و قاضی القضاة ها و در دورانهای متأخرتر آیت الله های عظمی و غیرعظمی در درازای چهارده قرن هرگز این کارگاه از کار نیفتاد.

چندی پیش، یک پژوهشگر سرشناس تاریخ مذاهب، در همین باره در ارزیابی جالبی نوشت: «تاریخ نشان میدهد که عقاید مذهبی در مغز بشر دستخوش تحولاتی ادواری میشوند، یعنی به همانگونه که مشتاقانه از بت پرستی به خداپرستی روی میآورند، بار دیگر از خداپرستی به سراغ بت پرستی تازه میروند. این واقعیتی است که در گذشته در مورد همه مذاهب تحقق یافته است و احتمالاً در آینده نیز تحقق خواهد یافت»[1].

* * *

از هنگام درگذشت محمد در سال یازدهم هجری، تا زمان تألیف سیره ابن اسحاق نخستین وقایع نگار زندگی او در نیمه قرن دوم، هیچ اثر مدونی در جهان عرب و اسلام در باره زندگانی محمد نوشته نشد، و هیچ سند کتبی دیگری نیز، در هیچ زمینه ای، برای این فاصله در دست نیست. کتاب های ابوعبدالله محمدبن اسحاق (متوفی در آغاز نیمه دوم قرن دوم هجری)[2]، که عادتاً سیره ابن اسحاق نامیده میشوند، اولین مجموعه هایی هستند که در آنها اخبار و روایات مربوط به زندگانی پیامبر گردآوری شده است. نزدیک نیم قرن بعد از آن کتاب دیگری در همین زمینه بنام «سیره رسول الله» معروف به سیره ابن

---

۱ ــ D. Hume در: The Natural History of Religion، اکسفرد، ۱۹۷٦

۲ ــ متن این کتاب ها با عنوان آلمانی Das Leben Muhammed's nach Muhammed ibn Ishak بــه سرپرستی F. Wüstenfeld در سالهای ۱۸۵۹ و ۱۸٦۰ در گوتینگن بچاپ رسیده، و در تهران نیز بنام سیرت رسول اله از رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی به تصحیح اصغر مهدوی در سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳٦۰ در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران در ۲ جلد و ۱۱۰۰ صفحه منتشر شده است. ترجمه «مغازی» ابن اسحاق در سال ۱۸۹۰ در لیدن انتشار یافته است.

www.kavehroom.com

هشام توسط نحوی عرب عبدالملک ابن هشام (متوفی در ۲۱۸ هجری) تألیف شد که چنانکه از همان آغاز گفته شده عمدتاً از روی آثار ابن اسحاق نوشته شده است. تقریباً در همان زمان ابوعبدالله محمد ابن سعد مورخ و محدث عرب معروف به کاتب واقدی (متوفی در ۲۳۰ هجری) کتاب معروفش را بنام «طبقات الکبیر در شرح حال پیامبر اسلام و صحابه و تابعان او» نوشت که به طبقات ابن سعد شهرت دارد و معتبرترین کتاب نوع خویش است. تقریباً همه آنچه در قرون بعد در این زمینه نوشته شده اند در این سه کتاب ریشه دارند که دو تای خود آنها نیز از اولی مایه گرفته اند.

....

«سیره» ابن اسحاق مجموعه ای از خاطرات و روایاتی است که در دوران صد ساله بعد از درگذشت محمد در میان مسلمانان صدر اسلام شکل گرفته و گسترش یافته و دهان به دهان منتقل شده بود، و وجه مشخص غالب این روایات شکل گیری آنها بر اساس روایات مربوط به زندگانی پیامبران پیشین بخصوص موسی و عیسی بود، زیرا طبقه باسوادی که این خاطرات و روایات را شکل میدادند عمدتاً یهودیان و مسیحیانی بودند که یا واقعاً و یا در ظاهر به اسلام گرویده بودند و با متون عهد عتیق و عهد جدید آشنایی داشتند. بدین جهت بسیاری از روایات ابن اسحاق در باره زندگانی محمد ــ که بعدا از جانب مورخان و سیره نویسان سرشناس دیگری چون ابن هشام و واقدی و ابن سعد[1]، و در دورانهایی دیرتر طبری و ابن اثیر و دیگران ــ بازنویسی شد، از پیشینه توراتی یا انجیلی و یا کتابهای تفسیری یهود و نصاری بر آنها مایه گرفته بود، و در درجه اول این روایات

---

۱ ــ متن سیره ابن هشام در سال ۱۲۹۵ هجری (۱۸۷۸ میلادی) در بولاق و در سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۵٦ بصورتی کاملتر در چهار جلد و ۱٦۹۷ صفحه در قاهره بچاپ رسیده است.

متن «طبقات الکبیر» ابن سعد نیز با ویراستاری Sachau و Horovitz در دو جلد در سال ۱۹۰۴ در لیدن منتشر شده است. ترجمه خوبی از آن توسط J. Wellhausen محقق آلمانی در چهار جلد قبلاً در سال ۱۸۸۹ در برلین بچاپ رسیده بود.

www.kavehroom.com

شجره نامه دو مرحله ای خود محمد از شخص او تا ابراهیم و از ابراهیم تا آدم ابوالبشر بود که مانند شجره نامه عیسی در انجیل های متی و لوقا بصورت قهقرائی یعنی از محمد به جانب گذشته تنظیم شده است. بخش اول این نسب نامه شامل اسامی پدران محمد تا عدنان است که دو شاخه گی عربهای مرکزی و شمالی جزیرة العرب با عربهای جنوبی آن از جدایی او و قحطان آغاز میشود . و در بخش دوم، این سلسلة النسب از عدنان به اسماعیل پسر ارشد ابراهیم و سپس از ابراهیم طبق متون توراتی به آدم ابوالبشر میرسد (تورات، سفر پیدایش، باب دهم، ۲۱-۳۰ و باب بیست و پنجم، ۱-۴؛ تواریخ ایام، باب اول، ۱-۱۱) . این شجره نامه آشکارا طوری تنظیم شده است که وعده خداوند به ابراهیم در تورات که: «از اسماعیل پسر کنیز تو هاجر نیز امتی کثیر بوجود آورم، زیرا که او هم از نسل تو است» (سفر پیدایش، باب بیست و یکم، ۱۳) تحقق یافته باشد، در صورتیکه طبق احادیثی متواتر، خود محمد در موارد مختلفی که در باره سلسلة النسب او از وی سئوال میشد، وقتی که این زنجیره به عدنان میرسید درنگ میکرد و میگفت: نسب شناسان دروغ میگویند» و از عدنان فراتر نمیرفت[۱] . شاید تذکر این نکته نیز لازم باشد که دو شجره نامه انجیلهای متی و لوقا که در این مورد سرمشق ابن اسحاق قرار گرفته اند و هدف اصلی هر دوی آنها رسانیدن نسب عیسی به داود است، خودشان مطلقاً با یکدیگر نمیخوانند، و تازه هر دوی آنها در این زنجیره به یوسف شوهر مریم میرسند که انجیل و قرآن هیچکدام او را پدر عیسی ندانسته اند[۲] .

در مورد روایات مربوط به تولد محمد و به دوران نوجوانی و جوانی او، و در مورد بازگوئی مجموعه ای از سخنانی که از صحابه پیامبر یا از مریدان آنها یا مریدان مریدانشان نقل میشد تقریباً همیشه به همین ترتیب عمل شده است، و در همه آنها نقش یهودیان و

---

۱ ــ دائرة المعارف مصاحب، ج ۲، بخش ۲، ص ۱۷۰۱.

۲ ــ Encyclopédie de Pléiade : Histoire des religions, t. 2, p. 1317

www.kavehroom.com

مسیحیان نومسلمان از قبیل کعب الاخبار و وهب بن منبه را به روشنی میتوان یافت که براساس همان سنت میدراشی عمل میکردند که قبلاً در ساختن روایات جعلی تلمود مورد عمل قرار گرفته بود. این گرته برداری چنان زیاد بود که اساساً مجموعه ای بنام «اسرائیلیات» بوجود آمد که شامل حکایات و روایاتی برمبنای احادیث و روایات توراتی بود، همچنانکه بموازات آن مجموعه ای بنام یمنیات نیز ترتیب یافت که این بار توسط یهودیان یمن تدیون شده بود. اینها یهودیانی بودند که در قرن اول میلادی در دوران سرکوبگری یهودیان در اورشلیم در سالهای امپراتوری هادریانوس، از سرزمین خود رانده شده و به یمن رفته بودند و بعد از تصرف یمن توسط ایران همچنان در آنجا ماندند و از قشرهای مهم جامعه یمنی محسوب میشدند.

اسطوره های مربوط به تولد محمد، از قبیل اینکه در مدینه آوازه درافتاده بود که بزودی پیامبری بنام محمد تولد خواهد یافت، رونوشتی از اسطوره تولد موسی در بنی اسرائیل است که به گفته تورات فرعون مصر را به وحشت افکنده بود (و خود آن از داستان سارگون پادشاه بابل در هزار سال پیش از آن گرفته شده بود)، یا داستان پیشگویی تولد نجات بخشی بنام عیسی توسط مجوسانی که به راهنمایی ستاره ای در طویله بیت اللحم به بالین عیسی نوزاد رفته و با این پیشگویی هرودیوس پادشاه یهود را به هراس افکنده بودند. بازتاب دیگری از این اسطوره ها را در روایات مربوط به شکافته شدن شکم محمد در گوشه ای از خانه کعبه در هنگام خواب وی توسط سه فرشته و پاک کردن آن از شرک جاهلیت و سپس پرکردنش از ایمان و علم میتوان یافت که مدتها پیش از آن در کتاب های حزقیال و عزرای تورات آمده بود، همچنانکه سابقه «الله اکبر» گفتن محمد را در هنگام تولد، در نیایشی میتوان یافت که به روایت انجیل، یحیی پیغمبر بمحض تولد خود خطاب به خداوند آغاز کرده بود (لوقا، باب اول، ٦۴). همه این اسطوره سازی ها در شرایطی انجام میگرفت که در خود قرآن بارها، و هر بار به صراحت، بر این تأکید نهاده شده بود که محمد تا پیش از آنکه به پیامبری خوانده شده باشد، نه خودش مطلقاً

www.kavehroom.com

از رسالت خویش خبری داشته است و نــه اصــولاً صحبتــی از خــدای یگانه ای در میان بوده است تا «الله اکبر» گفتــن او مجــوزی داشــته باشد.

سلسله این روایات جعلی، با حدیثهایی آغاز میشــود کــه بــا بارداری آمنه مادر پیامبر در ارتباط است. روایت ابن هشام کــه بعــدا در سایر تواریخ اسلامی نیز نقل شده در این مورد چنین است:

«از هنگامیکه آمنه بار برداشت، بــروز علائــم معجزآســا در ارتباط با فرزندش آغاز شد. اولین این علایم این بود که حتی پیــش از آنکه خود او به بارداری خویش پی برده باشد، صدایی در خــواب بــدو گفت: «آمنه، تو بزودی پسری خواهی آورد که پیــامبر عــرب خواهــد شد». و چندی بعد از آن بار دیگر همین صدا را شنید که این بار بــدو میگفت: «به پروردگار یکتا روی آور و از شر حسودان و بدخواهان بــدو پناه جوی». و باز چندی بعد، همین صدا را برای بار سوم شنید که بــدو فرمان میداد تا نوزادش را احمد نام گذارد، زیرا او همان احمد خواهــد بود که عیسی بن مریم وعده آمدنش را به جانشینی خود داده بود»[1].

به روایت راویان شیعه، عبدالمطلب در خواب دید که درختــی از

---

۱ ــ تقریباً همه مفسران غربی، این اشاره سوره صف (آیه ششم) قــرآن و احــادیث فراوانی را که در ارتباط با آن در تواریخ و تفسیرهای اسلامی روایت شده اند در ایــن باره که عیسی از آمدن پیامبر دیگری بنام احمد خبر داده است، مربوط به اشــتباهی میدانند که در ترجمه یک کلمه یونانی در انجیل یوحنا روی داده است. در این انجیل (باب چهاردهم، بندهای ۱۶ و ۱۷) از زبان عیسی گفته شده اســت کــه وی از پــدر آسمانی خود خواهد خواست تا بعد از او یاور دیگری برایشان بفرستد کــه بصــورت روح حقیقت در کنارشان باشد. این کلمه «یاور» که در یونانی صــورت paraklètos دارد، در ترجمه ای که یک عرب مسیحی آشنا با زبان یونانی از آن کرده با اندکــی تغییر periklutos خوانده شده که معنی «ستوده» را دارد، و در زبان عربی میتوانــد مرادف «احمد» تلقی شود، بهمان صورتی که مورد استناد قرآن واقع شده است.
در تفسیر ابوالفتوح رازی (مفاتیح الغیب) بعدا این کلمه بصورت عربی شده فارقلیط درآمده که با همین صورت نیز ملاک نقل و عمل دیگر مفسران مسلمان قرآن قــرار گرفته است. در این بــاره بخصــوص تحقیــق Pautz دانشــمند آلمــانی در کتــاب Muhammeds Lehre von der Offenbarung جالب است.

www.kavehroom.com

پشت سر او سر برآورده و شاخه های آن به شرق و غرب گسترده شده است، و از همانزمان دریافت که نوه نوجوان او مقامی بسیار بلند خواهد یافت[1]. و روایتی دیگری نیز بدنبال آن نقل شد که در شب تولد محمد نوری هفتاد برابر روشن تر از خورشید بر سراسر آسمان عربستان تابید[2].

در همین زمینه، سیره ابن هشام از حسان بن ثابت، شاعر معاصر محمد که بعداً شاعر اسلام نام گرفت شعری را نقل میکند که در آن گفته شده است: هفت ساله بودم که روزی در کوچه های مدینه از یک یهودی مورد احترام همکیشانش شنیدم که با صدای بلند همه یهودان را دعوت میکرد تا بیایند و خبر مهمی را از دهان او بشنوند. و چون همه جمع آمدند، بدانان گفت: آگاه باشید که دیشب ستاره احمد به نشان تولد او در آسمان مکه طلوع کرد»[3].

با اینهمه جالبترین و در عین حال عجیب ترین روایات در ارتباط با تولد محمد، روایتهایی است که با بازتاب تولد نوزاد مکه در کاخ تیسفون و خاموش شدن آتشکده آذرگشسب در ارتباط است، و نمونه ای از آنها را در روایت تاریخ طبری با عنوان «سخن از تولد رسول خدا» چنین میتوان یافت:

«از هانی مخزومی روایت کرده اند ــ و او یکصد و پنجاه سال زیسته بود ــ که به شب تولد پیمبر خدا ایوان کسری بلرزید و ۱۴ کنگره آن بیفتاد، و آتش پارسیان خاموشی گرفت و هزار سال بود که خاموشی ندیده بود، و دریاچه ساوه فرو رفت و موبد موبدان به خواب دید که شتری درشت اندام که اسبان تازی را یدک میکشید از دجله گذشت و در دیار پارسیان پراکنده شد»[4]. بعداً به این داستان افزوده شد که: «در دل زمین زلزله افتاد. سینه دریا به جوشش در آمد. دشتها تکان خوردند. کوهها بخود لرزیدند. طاق مداین شکاف برداشت، و

---

۱ ــ نقل از کتاب Tor Andrae: «محمد، زندگی و آیین او»، ص ۳۲.

۲ ــ همانجا، ص ۳۳.

۳ ــ سیره ابن هشام، چاپ قاهره، ج۱، ص ۸۷.

۴ ــ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۱۷

www.kavehroom.com

تخت کسری درهم شکست. آتشکده فارس خاموش شد و بت هایی که در خانه کعبه از سقف و دیوارها آویخته بودند از آویزه های خود فرو ریختند. شعله های جاویدان آذرگشسب ناگهانی فرو مردند و شکست سلطنت ساسانیان با بانگ مهیبی در سراسر ایران طنین انداخت»[1].

در طول قرون پیاپی، این افسانه بصورتی پیگیر برای ایرانیان تکرار شد بی آنکه اجازه تردیدی در باره آن یا حتی امکان پرسشی در مورد آن، به کسی داده شود. حتی در دوران خود ما، در آخرین سالهای قرن بیستم، منورالفکری در مقام وزیر ارشاد جمهوری اسلامی با تفاخر بسیار نوشت که: «در هنگام میلاد پیامبر اسلام ۱۴ کنگره کاخ مداین فروریخت، و در برابر انقلاب اسلامی کاخ شاهنشاهی از بن برافتاد؛ و امام خمینی در اشاره بدین واقعه این جمله عبرت آموز را در میلاد پیامبر (ص) عنوان فرمودند که آیا آن فرو ریختن ۱۴ کنگره اشاره ای به فروریختن نظام پادشاهی در قرن چهاردهم ندارد؟»[2]

۱۳۰۰ سال است به هیچ ذیشعوری در جهان دربسته اسلامی اجازه این پرسش داده نشده است که به گفته علی دشتی «میان تولد نوزادی در مکه و خاموش شدن آتشکده ای در ایران چه رابطه علیتی میتواند وجود داشته باشد؟ و پادشاه ایران یا پیشوایان زرتشتی چگونه میتوانسته اند ترک برداشتن طاق کسری و خاموش شدن آتش آتشکده را علامت تولد طفلی بدانند که ۴۰ سال پس از آن به دعوت اسلام برمیخیزد؟»[3] و البته اجازه این پرسش دیگر نیز به فضولانی دیگر داده نشده است که اگر در هنگام تولد محمد، تنها وتنها خداوند میتوانسته است واقف باشد که این کودک چهل سال بعد از آن از جانب او به پیامبری مبعوث خواهد شد، چنین قدرت نمایی در موقع ولادت او برای چه کسانی غیر از خودش میتوانست صورت گرفته باشد و چه هشداری را میتوانست بهمراه آورده باشد؟

---

۱ ــ معصوم اول، محمد، نوشته جواد فاضل بر مبنای ۱۴ کتاب فقه و حدیث جهان تشیع، ص ۴۷.

۲ ــ عطاء الله مهاجرانی، نقل از اطلاعات روزانه، چاپ لندن، ۲۳ بهمن ۱۳۷۸.

۳ ــ علی دشتی در ۲۳ سال، ص ۱۶ و ۱۷.

www.kavehroom.com

بدنبال فروریزی کنگره های کاخ کسری و خاموشی آتشکده پارسیان، سیره های اسلامی از معجزات دیگری نیز خبر دادند که این بار توسط خود کودک نوزاد انجام گرفته بود:

«همینکه محمد از مادر متولد شد گفت الله اکبر کبیراً. در ماه اول بر زمین میسرید، در ماه دوم می ایستاد، در ماه سوم راه میرفت، در ماه چهارم میدوید. و چون به ماه نهم رسید تیر میانداخت»[1].

و از قول آمنه بنت وهب، مادر محمد، نقل شد که: «موقع وضع حمل صدای چند زن را شنیدم که بر بالینم نشسته اند و با هم صحبت میکنند. از صدای دلپذیرشان آنقدر خوشم آمد که درد زایمان را فراموش کردم. گمان بردم از سیدات قریش و خوانین مکه هستند، و حیرتم این بود که چگونه بی خبر به اطاق من آمده اند و آنکس که از حال من خبرشان کرده است کیست؟ پرسیدم: فدایتان شوم، از کجا آمده اید و چه کسانید؟ زنی که در جانب راست من نشسته بود گفت: من مریم مادر مسیح و دختر عمرانم، و دومی گفت: من آسیه همسر خداپرست فرعونم. دو زن دیگر نیز دو فرشته بهشتی بودند که به خانه من آمده بودند»[2].

و در باره نحوه شیر خوردن محمد، در «کافی» معتبرترین کتاب حدیث شیعه روایت شد که:

«چون پیغمبر صلی اله علیه و آله متولد شد، چند روز بی شیر بود. ابوطالب آن حضرت را به سینه خود افکند و خدا در سینه او شیر جاری ساخت و تا چند روز پیغمبر از آن شیر میخورد تا آنگاه که ابوطالب حلیمه سعدیه را پیدا کرد و پیغمبر را برای شیر خوردن بدو داد»[3].

مطلب مربوط به تکبیر گفتن نوزاد چنانکه گفته شد از انجیل لوقا گرفته شده است که به روایت آن یحیی تعمید دهنده، Saint Jean

---

۱ ـ ابن سعد در «طبقات الکبیر»، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲ ـ معصوم اول، نوشته جواد فاضل، ص ۳۹.

۳ ـ ابوجعفر کلینی در «اصول کافی» کتاب الحجه، باب مولدالنبی.

www.kavehroom.com

Baptiste در هنگام زاده شدن زبان به ستایش خداوند گشود، و بعد از واقدی، این روایت از جانب راویان شیعه در مورد یکایک ائمه جهان تشیع نیز مورد اقتباس قرار گرفت. به تذکر دشتی در کتاب ۲۳ سال، کتاب «نقطة الکاف» فرقه بابی معجزه مشابهی را به سید علیمحمد باب بنیانگذار این فرقه نسبت میدهد که بموجب آن وی هنگام تولد بلافاصله به سخن درآمده و گفته بود: «الملک لله». عربی حرف زدن مریم یهودی و آسیه مصری با آمنه عرب تلفیقی از قرآن و انجیل و روایات مدراشی یهود است که در آنزمان در نزد یهودیان عربستان شناخته شده بود. از این آسیه نه در خود قرآن نام برده شده است، نه در تورات، و معلوم هم نیست که در وقتی که حتی خود یهودیان در مصر خدایی بنام یهوه را از یاد برده بودند و یهوه نیز به نوشته تورات در سفر خروج بهمین سان آنها را فراموش کرده بود، چگونه ملکه مصری فرعون همچنان بنده پر و پا قرص این یهوه باقی مانده بود.

و در باره شیر خوردن محمد از پستان ابوطالب میتوان پرسید که آیا معقولتر نیست که راویان بزرگوار بجای اینکه خداوند را به رویاندن پستان در سینه شیخ ریش و پشم دار محترمی از زعمای قریش واداشته باشند، معجزه آسانتری را از قبیل فرستادن شیر از آسمان توسط فرشته ای برای این منظور در نظر گرفته باشند یا اصلاً این نوزاد را با لطف خاص الهی از شیر خوردن بی نیاز دانسته باشند؟

وقتی که ابوطالب مرد، محمد چند روز در خانه او عزلت گزید تا برای آمرزش او دعا کند، زیرا که وی هنگام مرگ بعلت اینکه هنوز اسلام نیامده بود مسلمان نمرده بود. ولی در پایان چند روز جبرئیل بر او نازل شد و آیه صد و پانزدهم از سوره توبه را برایش آورد که: «به پیامبر و به مؤمنان (مسلمانان) روا نیست که برای آنهاییکه با شرک به خداوند مرده اند از خدا طلب آمرزش کنند، ولو آنکه اینان اقربایشان باشند، در حالیکه میدانند که این کسان اصحاب دوزخند»[1].

نامگذاری محمد به نوبه خود روایتهایی جالب بهمراه آورده

---

۱ ــ طبقات ابن سعد، ج۱، ص ۷٦.

www.kavehroom.com

است، از این قبیل که: «در هفتمین روز ولادت نوزاد آسمانی، عبدالمطلب اعیان و سادات قریش را به ولیمه ای دعوت کرد و در آنجا نواده اش را محمد نامید. حاضران حیرت زده از وی پرسیدند که این چه اسمی است که تاکنون نشنیده بودیم؟ عبدالمطلب فرمود: او را محمد نامیده ام، زیرا میدانم که این پسر در آسمانها و در زمین «ستایش شده» است، و امیدوارم که حکومت دو جهان نصیب او باشد»[1].

ولی از همین طبری، در تفسیر او بر آیه ۲۳ سوره بقره میتوان خواند که:

«پیش از بعثت رسول اکرم، در مکه آوازه ای درافتاد که پیامبری ظهور خواهد کرد بنام محمد که شرق و غرب جهان به فرمان او درآید. و بدان روزگار چهل زن در مکه بار داشتند و هر یک از آنها که پسری میآورد اسم او را محمد میگذاشت تا مگر او همان پیامبر موعود باشد»، و مفهوم این تفسیر این است که تا اندکی پیش از بعثت محمد اصولاً از چنین مطلبی سخنی در میان نبود و تنها در آن هنگام بود که صحبت از نزدیکی ظهور پیامبری بنام «محمد» بمیان آمد و باعث شد که چهل زن که در مکه باردار بودند (و طبعاً آمارگیری دقیقی در ام القرای عصر جاهلیت از این زنان انجام گرفته بود) همگی نام محمد را برای پسر احتمالی خود برگزینند تا مگر او همان پیامبر موعودی باشد که میبایست از میان محمدهای چهل گانه از طریق قرعه برگزیده شود، آنهم در محیطی که اساساً نه با موضوع خدائی واحد آشنا بود و نه در آن اندیشه پیغمبر زائیدن به مخیله هیچ زنی خطور نمیکرد، و اگر هم قرار بود پیمبری بنام محمد بزودی مبعوث شود، قاعدتاً خداوند پیش از این قرعه کشی در این باره تصمیم خود را گرفته بود و به بعد از قرعه کشیدن میان نوزادان مکه موکول نکرده بود.

زنجیره روایات بعدی، حکایت از آن دارند که:

---

۱ ــ نقل در کتاب «معصوم اول»، از «جامع الصغیر»، ص ۴۰.

www.kavehroom.com

«اعراب بادیه نشین و قبیله بنی سعد شاهد آن بودند که دو سه سال آزگار برکت آسمان از اراضی شان برداشته شده بود و چیزی نمانده بود یکباره گوسفندان و شترانشان از گرسنگی و تشنگی جان بدهند. نه در زمین گیاه سبزی دیده میشد که چهارپایانشان دندان بر آن بزنند و نه از آسمان بارانی فرو میریخت که در غدیرهایشان برای روزهای تشنگی ذخیره ای بماند. اما در آنروز که حلیمه سعدیه قنداقه محمد را در آغوش کشید ابرها نابهنگام بهم پیوستند و باران خود را بر سر آل سعد فرو ریختند. زمینها با وضع عبرت انگیزی سبز شدند. پستان های گوسفندان از شیر لبریز شدند و نه تنها بنی سعد از قحط و غلا نجات یافتند بلکه عشایر آن سرزمین عموماً به رفاه و آسایش رسیدند و فقیرترین قبایل عرب در ردیف غنی ترین قبایل قرار گرفت»[1].

و این معجزاتی که تا بدانروز هرگز در عربستان اتفاق نیفتاده بودند در طول سفرهای متعدد محمد در کاروانهای تجاری قریش همچنان ادامه یافته اند:

«قافله پوست و پشم و فلفل و محصولات یمنی که تابستان از خاک حجاز بسوی شام میرفت، در زمانی که محمد همراه این قافله سفر میکرد از این راه پیمایی تابستانی رنج و عذابی نمیدید، زیرا هر باره پاره ابری همرنگ شیر از گوشه افق شناکنان به آسمان مکه میآمد و بر سر این کاروان چتر میکشید. کسی نمیدانست این هوای آتشفشان چرا دیگر گرم نیست و چرا لطف بهاری و نسیم بهشتی دارد. در این فصل سفر کردن بیماری دارد، آفتابزدگی دارد، مسمومیت دارد، و با هزاران رنج و بلای دیگر هم توأم است. ولی کاروان قریش در این سفر خیال میکرد که یکباره از سرزمین شام رو به دمشق آورده، زیرا چیزی از مشقت ها و عذابهای گذشته در میان نمیدید. هیچکس مریض نمیشد، هیچکس از شدت گرما نمینالید، از همه شگفت انگیزتر شترانی که بار گران داشتند همه جا مستانه راه میرفتند، چنانکه گویی تازه از چراگاه برگشته اند»[2].

---

۱ ــ نقل در «معصوم اول»، از اعیان الشیعه، ص ۴۱.

۲ ــ همانجا، ص ۴۲.

www.kavehroom.com

از دیدگاه صحنه آرایی، افسانه ای پرآب و رنگ و شاعرانه است، ولی واقعیت تاریخی، آنطور که آشنایان تاریخ عربستان کهن در مورد سالهای نوجوانی محمد بررسی کرده اند، این است که این سالها درست بعکس آنچه در این افسانه آمده، از دوره های خشکسالی سختی بوده اند که جزیرة العرب در فواصلی منظم دچار آن میشده است، و طبعاً در چنین سالهایی نه باران بیدریغی بر قبیله آل سعد یا قبایل دیگر فروریخته و نه شترهای بار بر پشت مستانه خرامیده اند. فراوانی و ثروت بادآورده ای هم به هیچ احتمالی نصیب این یا آن قبیله نشده است. مدارک پراکنده ای که در باره رفت و آمد کاروانهای بازرگانی قریش به شام از آن زمان در دست است هیچکدام اشاره ای به «لطف بهاری» هوای مسیر سوزان این قافله ها و ابری که بر آن سایه افکنده باشد ندارند و اساساً معلوم نیست که در زمانیکه محمد مباشر گمنامی از جانب خدیجه در جمع ده ها مباشر دیگر این سفرها بیش نبوده، و هنوز نه خود او اطلاعی از بعثت آینده اش داشته است و نه چنین احتمالی میتوانسته است برای دیگران مطرح باشد، کدام وقایع نگارانی دقیقاً این رویدادهای شگفت آور را ثبت کرده اند، و چگونه در محیط خرافاتی آنروز عربستان بروز چنین حوادث خارق العاده نه تعجبی بوجود آورده و نه حتی پرسشی را باعث شده است؟

نخستین معجزه ای که خود محمد در آن نقش اساسی دارد، در چهار سالگی او اتفاق میافتد. محمد در این هنگام در خانه دایه خودش حلیمه همسر یکی از بادیه نشینان پیرامون مکه بنام سعدبن بکر پرورش مییابد و همراه با پسر خود اینان که همسال اوست شبانی گوسفندان خانواده و گوسفندان دیگری را که به آنان سپرده شده اند میکند. و در یکی از این روزهاست که هنگامیکه محمد در فاصله ای کوتاه از خیمه محل زندگی خانواده مشغول چرانیدن گله است، دو فرشته او را برمیدارند و بر زمین میخوابانند و سینه اش را میشکافند. این ماجرا موضوع حدیث معروفی قرار گرفته است که شرح آنرا در سیره ابن هشام و تاریخ طبری و تقریباً همه صحاح ها و

www.kavehroom.com

احادیث بعدی میتوان یافت: «... ابوذر غفاری گفت کـه از رسـول الله پرسیدم: اول بار چگونه دانستی که پیامبر شده ای؟ گفـت: ای ابـوذر، من به دره مکه بودم که دو فرشته بسویم آمدند. یکی بر زمین بـود و دیگری میان زمین و آسمان. یکیشان از دیگری پرسـید: ایـن همـان است؟ دیگری پاسخ گفت همان است. اولی گفت: او را با یکی وزن کن. و مرا با یکی وزن کردند که بیشتر بودم. پس گفت: او را با ده تـن وزن کن. و مرا با ده تن وزن کردند و باز بیشتر بودم. آنگاه گفت: او را بـا صد تن وزن کن، و مرا با صد تن وزن کردند و باز بیشتر بودم. آنگـاه گفت: وی را با هزار تن وزن کن، و مرا با هزار تن وزن کردند و باز هـم بیشتر بودم. سپس به آن دیگری گفت: شکم او را بشکاف، و وی شـکم مرا بشکافت. آنگاه گفت: دل او را بیرون آور، و وی دل مرا بیرون آورد و قطرات خون از آن بیفکند. آنگاه گفت: شکم او را بشوی و قلبـش را بشوی. سپس «آرامش»[1] را بخواست که گویی صورت گربه ای سـپید داشت. و آنرا بر دل من نهاد و گفت: شکم او را بـدوز، و شـکم مـرا بدوختند و مهر نبوت میان دو شانه ام زدند و رفتند، و گویـی هنـوز آنها را می بینم»[2]. و در روایتی تکمیلی، از زبان حلیمه سـعدیه دایـه محمد که در سنین کودکی وی همچنان پرستارش بود، آمده است کـه: «شوهرم حارث داشت مادیانش را تیمار میکرد. ناگهان پسرم حمزه کـه همراه محمد به صحرا رفته بود، نفس زنان از راه رسید و فریاد برداشت

---

۱ ــ اصل عربی این کلمه: «سکینه» یکی از کلمات «کلیدی» دو آئیـن یـهودی و اسلام است که عموماً به مفهومی عرفانی یا شبه عرفانی بکار رفته است و صـورت عبری آن «شکینه» در موارد متعددی در تورات در جایی کـه یـهوه در آن حضـور دارد، از قبیل بوته آتشینی که یهوه از درون آن با موسی سخن گفتـه، و در تـابوت میثاق (arche) و در بالای طور سینا در رویارونی موسی با یهوه دیده میشـود. در قرآن این اصطلاح دو بار در سوره توبه (آیه های ۲٦ و ۴۰) در مورد اعزام لشـکری از ملائک برای کمک به مسلمانان در جنگ با مشرکین، و یکبار با همیـن مفـهوم در سوره فتح (آیه ۱۸) و دو بار دیگر در همین سوره (آیه های ۴ و ۲٦) با مفـهوم آرامش بخش قلبی مؤمنان در موارد بحرانی بکار رفته است.

۲ ــ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸۵۲.

www.kavehroom.com

که کودک هاشمی را کشتند. شوهرم نعره زد: چه میگوئی؟ چه کس او را کشت؟ گفت: چه میدانم؟ دو مرد سفیدپوش بغلش کردند و روی دامن سفیدشان خواباندند و سینه اش را با خنجر شکافتند. نایستادم تا حرفهای پسرم تمام شود، و شیون کنان به سمت صحرا دویدم، اما در آنجا خودش را دیدم که مثل قرص ماه بر روی تپه می درخشید»[1].

افسانه، به نوشته Thor Andrae در کتاب «محمد، زندگی و کیش او» تعبیر ناشیانه ای از آیه اول سوره انشراح قرآن است که در آن خداوند به محمد میگوید: «آیا سینه ات را به روی وحی نگشودیم؟» و این اصطلاح مجازی از نظر کسانی از مفسران گشودن واقعی سینه او معنی شده است. در عین حال این موضوع با برخی از روایات تفسیرهای یهودیان بر کتابهای حزقیال و عزرای تورات ارتباط داده شده که توسط نومسلمانان یهودی در جمع احادیث معروف به «اسرائیلیات» به سیره ابن اسحاق و سیره های بعد از آن راه یافته است. در ادبیات جهان مسیحی و در آثار نقاشی و حجاری آن در طول قرون اشارات فراوان بدین اسطوره میتوان یافت، که یکی از معروفترین آنها اثر شاعرانه پوشکین سخنسرای قرن نوزدهم روسیه بنام «پیامبر» است که از شاهکارهای نظم زبان روسی شناخته شده است[2].

در روایت دیگری که طبری در همین باره از انس بن مالک نقل کرده، ماجرای شکافتن شکم پیامبر، با ماجرایی که بعداً در مورد لیلة المعراج محمد روایت شده درهم آمیخته و بصورت روایتی واحد درآمده است که متن آن، بر مبنای ترجمه فارسی تاریخ طبری چنین است:

«چون هنگام نبوت پیمبر ما صلی الله علیه وسلم رسید، وی به کنار کعبه خفته بود، و رسم چنان بود که قریشیان در آنجا میخفتند و جبرئیل و میکائیل بیامدند و با هم گفتند: فرمان در باره کیست؟

---

۱ ــ سیره ابن هشام، چاپ قاهره، ج۱، ص ۸۷؛ تاریخ طبری، ج۳، ص ۸۲۷؛ H. Birkeland : The Legend of the Opening of Muhammad's Breast. Oslo, 1955

۲ ــ ترجمه این قطعه پوشکین توسط خود من در کتاب «برگزیده ای از شاهکارهای شعر جهان» (تهران، ۱۳۲۸) بچاپ رسیده است.

www.kavehroom.com

آنگاه گفتند: در باره سالار قوم است. و برفتند و از سوی قبله درآمدند. و سه فرشته بودند و پیمبر را یافتند که به خواب بود. و او را به پشت بگردانیدند و شکمش را بشکافتند، آنگاه از آب زمزم بیاوردند و داخل شکم او را از شک و شرک جاهلیت و ضلالت پاک کردند. پس از آن طشتی از طلا بیاوردند که پر از ایمان و حکمت بود، و شکم و اندرون وی را از ایمان و حکمت پر کردند[1]. آنگاه وی را سوی آسمان اول بالا بردند و جبرئیل گفت: در بگشائید. دربانان آسمان گفتند: کیستی؟ گفت: جبرئیلم. گفتند: اینکه با تو است کیست؟ گفت: محمد است. پرسیدند: احضار شده؟ گفت: آری. گفتند: پس خوش آمدید. و برای پیمبر دعا کردند. و چون در آمد، مردی تنومند و نیکومنظر دید. از جبرئیل پرسید: این کیست؟ پاسخ داد: پدرت آدم ابوالبشر است. پس از آن وی را به آسمان دوم بردند و جبرئیل گفت: بگشایید. و همان سئوال را از او کردند و در همه آسمانها سئوال و جواب همان بود. و چون پیمبر در آمد دو مرد در آنجا دید. پرسید: ای جبرئیل، اینان کیستند؟ گفت: یحیی و عیسی خاله زادگان تواند. سپس از آسمان دوم وی را به آسمان سوم بردند، و چون در آمد مردی آنجا بود. پیمبر پرسید: ای جبرئیل، این کیست؟ گفت: این برادرت یوسف است که از همه کسان جمیل تر بود، همچنانکه ماه شب چهارده از ستارگان سر است. پس وی را به آسمان چهارم بردند و در آنجا مردی بود. پیمبر پرسید: ای جبرئیل، این کیست؟ جبرئیل جواب داد: این ادریس است، و آیه «ورفعناه مکاناً علیه» را بخواند. پس از آن وی را به آسمان پنجم برد، و مردی آنجا بود. پیمبر پرسید: ای جبرئیل، این کیست؟ پاسخ داد: هارون است. سپس وی را به آسمان ششم برد، و مردی آنجا بود. پرسید: ای جبرئیل، این کیست؟ پاسخ داد که این موسی است. پس از آن وی را به آسمان هفتم برد، و مردی آنجا بود، و پیمبر گفت: ای جبرئیل، این کیست؟ گفت: این پدرت ابراهیم است. آنگاه وی را به

---

۱ ــ احتمالاً این تنها موردی در ادبیات مذهبی و غیرمذهبی جهان است که شکم (و نه قلب یا مغز) جایگاه ایمان و حکمت دانسته شده است.

www.kavehroom.com

بهشت برد که در آنجا جویی بود با آبی از شـــیر سـپیدتر و از عسـل شیرین تر. و دو سوی آن خیمه های مروارید بود. پرسید: ای جـبرئیل، این چیست؟ پاسخ داد: این کوثر است که پروردگارت به تو عطا کـرده، و این مسکنهای تو است. و جـبرئیل بـه دسـت خویـش از خـاک آن برگرفت که مشک بود. پس از آن به سوی سدرة المنتهی رفت و نزدیک خدای عز و جل رسید که به اندازه یـک تـیر یـا نزدیکـتر بـود. و از نزدیکی پروردگار تبارک و تعالی اقسام در و یاقوت و زبرجد بر درخت نمودار بود. آنگاه خدای به بنده خویش وحی کرد و به او فهم و علم داد و ۵۰ نماز روزانه بر او مقرر کرد. و پیمبر در بازگشت به موسی گذشت که از او پرسید: خدا بر امت تو چه مقرر فرمود؟ پاسخ داد: ۵۰ نمـاز. گفت: پیش خدای خود بازگرد و برای امتت تخفیف بخواه که تاب ایـن اندازه نماز را ندارد. پس بازگشت و ده نماز از وی برداشـته شـد. بـاز موسی گفت بازگرد و تخفیف بگیر. و چنان کرد تـا سـرانجام ۵ نمـاز باقی ماند. و باز موسی گفت: بازگرد و تخفیف بگیر، اما پیمبر گفت: دیگر بازنگردم. که خدای عز و جل بدو فرموده بود: سخن من بازنگردد و قضای من تغییر نپذیرد»[1].

معجزه مهم بعدی، مربوط به سفر محمد در دوازده سـالگی بـا عموی خود ابوطالب به شام در یک کاروان تجارتی است که ابوطـالب کاروانسالار آن بود. شرح این ماجرا در طبقات ابن سعد و بدنبال آن در تاریخ طبری چنین آمده است:

«... و چون کاروان ابوطالب به بصرای شام رسید، راهبی بحـیرا نام آنجا در صومعه ای بود که مردی نصرانـی میبـود و پیوسـته در صومعه راهبی میبود که همگی علم خویش را از کتـابی بـه مـیراث میبردند. و چون کاروان به نزدیک صومعه بحیرا فرود آمـد وی طعـام بسیار برای آنها بساخت از آنرو که در صومعه خویش دیده بود که ابری بر کاروان سایه افکنده بود، و همه کاروانیان را به طعام دعوت کـرد، و چون پیمبر خدا را بدید در او خیره شد و در او به چیزها نگریسـت کـه

---

۱ ـ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸۵۴ تا ۸۵۷.

www.kavehroom.com

صفت آنرا در کتب دیده بود، و چون قوم از طعـــام فراغـت یـافتند و پراکنده شدند بحیرا از پیمبر چیزهایی از احـوال خـواب و بیـداری وی پرسید و پاسخ گرفت که همه را موافق صفـاتی یـافت کـه در کتـاب خوانده بود. آنگاه پشت وی را نگریست و خاتم نبوت را میان دو بازوی او دید. پس از آن بحیرا به ابوطالب گفت: این پسر را با تو چه نسـبت است؟ گفت: پسر من است. بحیرا گفت: نه! پسر تو نیست، زیـرا پـدر این پسر نباید زنده باشد. ابوطالب گفت: راست گفتی، او برادرزاده مـن است. پرسید: پدرش چه شده؟ ابوطالب گفت: وقتیکه مادرش باردار بود پدرش بمرد. بحیرا گفت: درست گفتی. او را به دیار خویـش بـبر و از یهودان بر او بیمناک باش که بخدا اگر او را ببینند و آنچـه مـن از او دانستم بدانند به او آسیب رسانند، که سرنوشتی بزرگ دارد. زودتـر او را به دیار خویش ببر. و ابوطالب او را با شتاب به مکه بـازگردانیـد. هشام بن محمد گوید که وقتی ابوطالب پیمبر را سوی بصرای شام بـرد او هفت سال داشت»[1].

جبرئیل روز دوشنبه فرمان رسالت را بـرای پیـامبر میـآورد و وضو و نماز را بدو میآموزد. ولی محمد مطمئن نیست که این کار کار جبرئیل است و کار شیطان نیست، و این تردید خویش را بـا همسـرش خدیجه در میان میگذارد. نحوه آزمایش خدیجه برای کشـف حقیقـت، نحوه جالبی است که آنرا در تاریخ طبری چنین میتواند خواند:

«از هشام بن محمد روایت است که جبرئیل اول بار به شب شنبه و شب یکشنبه پیش پیامبر آمد. آنگاه رسالت خدای را به روز دوشـنبه آورد و وضو و نماز را به او آموخت و «اقراء باسم ربک الذی خلق» را همانروز به وی تعلیم داد. و گویند که خدیجه به وی گفت: ای پسر عـم، توانی که وقتی جبرئیل آید با من بگویی؟ گفت آری. و چـون جـبرئیل بیامد پیمبر به خدیجه گفت: اینک جبرئیل آمد. خدیجه گفت: برخیز و بر ران چپ من بنشین. و پیمبر برخاست و بـر ران خدیجـه نشسـت. و

---

۱ ــ طبقات ابن سعد، چاپ قاهره، ج۱، ص ۹۹؛ تاریخ طبری، ترجمه فارسـی، ج۳، ص ۸۲۹ و ۹۳۰.

www.kavehroom.com

خدیجه گفت: او را می بینی؟ پیمبر گفت: آری. خدیجه گفت: بیا و بـر ران راست من بنشین. و پیمبر بر آنجا نشست. خدیجه گفت: او را می بینی؟ پیمبر گفت: آری. خدیجه گفت: بیا و در بغلم بنشین. و پیمبر چنان کرد. خدیجه گفت: او را می بینی؟ پیمبر گفت: آری. خدیجه گفت: ای پسر عم، خوشدل باش که بخدا این فرشته است و شیطان نیست. و این حدیث را از فاطمه دختر حسین علیهاالسلام روایت کرده اند»[۱].

با اَعلام بعثت محمد، فصل تازه ای در دفتر راویان بزرگوار احادیث و سیره نویسان زندگانی وی در توصیف معجزات محیرالعقول او گشوده میشود که دیگر پایان نمیپذیرد. به نوشته همه مفسران و مورخان مسلمان این بعثت در ۴۰ سالگی محمد صورت گرفته است، ولی چنانکه محقق سوئدی Tor Andrae در کتاب «محمد، زندگی و آیین او» متذکر شده این تعیین رقم تنها متکی به تعبیری است که از آیه شانزدهم سوره یس در قرآن بعمل آمده است که در آن از جانب خداوند به محمد گفته شده است: «به آنان بگو که اگر خداوند خواسته بود من سخنی از ابلاغ رسالت خود با شما نمیگفتم، همانطور که عمری میان شما زیستم و چنین چیزی را نگفتم» و چون در عرف رایج عرب «یک عمر» معنی ۴۰ سال را میداد، نتیجه گرفتند که محمد در چهل سالگی مبعوث شده است. ولی در همین زمینه، H. Lammens اسلام شناس برجسته بلژیکی در مقاله ای تحقیقی در Journal Asiatique (دوره هفدهم، سال ۱۹۱۱، شماره ۲۲۲) توضیح میدهد که این اشاره در قرآن در واقع فقط مفهوم «مدت زیادی» را دارد، و آنچه میتواند مفسران را به اشتباه کشانده باشد این است که در کتابهای عهد عتیق و عهد جدید (تورات و انجیل) چندین بار به همین رقم ۴۰ بصورت یک عمر اشاره شده است. با اینهمه عجیب بنظر میرسد که موضوعی بدین اهمیت تنها به تعبیری بدین اندازه سست بنیاد نهاده شده باشد.

---

۱ ــ همانجا، ص ۸۵۰.

www.kavehroom.com

آنچه در این مورد شگفت آورتـــر اســت، انتســاب همــه ایــن معجزات به کسی است که خودش مطلقاً ادعای معجزه آوردن نداشت و بر این امر بارها در قرآن به صراحت تأکید نهاده شده بود: «میپرســند چرا بر محمد معجزه ای از جانب خداوند نازل نمیشود؟ بگو کــه علــم غیب تنها از آن خداوند است» (یونس، ۲۰)؛ «کــافران گوینــد چــرا خداوند بر محمد معجزه ای نفرستاد؟ بدانان بگو که وظیفــه تــو تنــها ارشاد مردمان و هشیاری دادن بدیشان است» (رعد، ۷)؛ «و گویند که ما به تو ایمان نیاوریم مگر اینکه چشمه آبی را از زمین بــرآوری، یــا باغستانی از نخل و تاک برای خود بیاوری که در آن جویها روان باشــد، یا قطعه ای از آسمان را بر ما فرود آوری، یا خداو فرشتگانش را به ما نشان دهی، یا اینکه خود به آسمان بر شوی، و این دعوی را نیز وقتــی از تو میپذیریم که از آسمان نامه ای بر صدق گفتارت همــراه آوری تــا ما آنرا بخوانیم. بدانان بگو: مگر من جز بشری هستم که بــه رســالتی فرستاده شده ام؟» (اسرا، ۹۰-۹۳)؛ «گویند این چگونه پیامبری اســت که هم غذا میخورد و هم در کــوی و بــازار راه مــیرود؟ اگــر راســت میگوید چرا فرشته ای همراه خود نمیآورد تا گفتــه هــایش را گواهــی دهد، یا گنجی از آسمان برایش فرستاده نمیشود تا برای امرار معــاش نیازی به رفتن به بازار نداشته باشد؟ و اگر چنین نیســـت، پــس او یــا جن زده است و یا روح خبیثی در وی حلول کرده اســـت» (فرقــان، ۷ و ۸)؛ «مشرکان سوگند یاد میکنند که اگر معجزه ای از تو ظاهر شــود آنان ایمان خواهند آورد. بدانان بگو که آیات نزد خداوندند، هر چند کــه اگر هم آیاتی ظاهر شود باز اینها ایمان نمیآورند و چــه بــهتر کــه در گمراهی خودشان باقی بمانند» (انعام، ۱۰۹ و ۱۱۰۹).

همه اینها آیاتی روشنند که ابهام و ایمائی در آنها وجود نــدارد. منتها مشکل کارگردانان شرع را حل نمیکنند، زیرا برای آنان پیامبری مورد نیاز است که از همه پیشینیانش معجزات بیشتری داشته باشد تا آنها نیز از کارگردانان رقیب سر و گردنی چند بالاتر داشته باشند. بدین جهت سلسله معجزات این پیامبر در روایات راویان بزرگــوار حتــی از روزهای پیش از بعثت او با روایتی در سیره ابن اسحاق آغــاز میشــود

www.kavehroom.com

که «از همان روزهای پیش از بعثت هرگـاه آن حضـرت بـرای قضـای حاجت از مکه دور میشد بر سنگی و درختی نمیگذشـت کـه از آنـها صدا برنمیخاست که: السلام علیک یا رسول الله. و چـون پیغمـبر بـه اطراف خود نگاه میکرد کسی را نمیدید و غیر از سنگ و درخت چیزی پیرامونش نبود».

قاضی عیاض اندلسی، محدث و فقیه و عالم علم الانسـاب در کتاب «الشفاء بتعریف حقوق المصطفی» در همین بـاره بـا تفصیـل بیشتری توضیح میدهد که هر هنگام که محمد برای قضای حاجت بـه بیرون مکه میرفت سنگها و درختان پیرامون او حصاری میساختند تـا او در حین قضای حاجت از انظار پنهان بماند. و از آنچه باید در بـاره آن حضرت صلی الله علیه و آله بدانی، آنکه بـول و غـایط او پـاک و طاهر بود، و ام ایمن خدمتکار آن حضرت روزی از بول وی به نیت شـفا یافتن نوشید، حضرت صلی الله علیه به او فرمود: دانسته باش که تـا زنده باشی دچار درد شکم نخواهی شد»[1].

حتی برای فقهای قدر اول عالم اسلام چون شیخ مفید با عنـوان «ابن المعلم» که گفته میشد امام زمان شخصاً سه نامه خطـاب بـدو نوشته و وی را مورد تقدیر قرار داده است، اشکالی دیده نشـد کـه بـا نادیده گرفتن آشکار آیات قرآنی، در کتـاب اساسـی خـود «الکنـت الاعتقادیه» با ارائه ادله متقن شرعی در باره بـروز معجـزات محمـد بنویسد:

«اگر گوئی: دلیل تو بر پیغمبری محمدبن عبـدالله چیسـت؟

---

۱ ــ این ویژگی بعداً در احادیث شیعه به امامان جهان تشـیع نـیز تعلـق گرفـت، چنانکه در اصول کافی از قول امام محمد باقر روایت شده است که: «همانا که امـام را ده علامت است: ۱ ــ ختنه شده متولد شود ۲ ــ چون بدنیا آید کف دست را بـر زمین نهد و شهادتین ادا کند ۳ ــ محتلم نشود ۴ ــ دهن دره نکنـد ۵ ــ از پشـت سر ببیند ٦ ــ مدفوعش بوی مشک دهد ۷ ــ زمین مدفوع او را در خود بپوشاند و فرو برد ۸ ــ چون زره رسول خدا را بپوشد به قامتش رسا باشد، ولی هر کـس دیگـر که این زره را بپوشد بر او کوتاه یا بلند باشد ۹ ــ چشمش بخوابد ولی دلش به خواب نرود ۱۰ ــ تا زمان وفاتش حدیث ایراد کند».

www.kavehroom.com

گویم: دلیلش این است که او دعوی پیغمبری کرد و معجزاتی بدستش آشکار شد. اگر گوئی: کدام معجزات بدستش آشکار شد؟ گویم: آشکار شدن معجزه ها بر دست او بیش از آن است که شمرده شود، و از آن جمله است: شکافتن ماه، و ناله درخت خرما، و جوشیدن آب از میان انگشتان او، و مهر زدن او بر سنگ، و شکایت شتر بدو، و سلام آهو بدو، و سخن گفتن گرگ و ذراع زهرآگین با او، و سیر کردن مردم بسیاری را با خوراک اندک، و زنده کردن مرده، و غیبگوئی و مانند آنها» و بدین ترتیب وی تنها در قرن چهارم هجری چند صد معجزه به محمد نسبت میدهد. این رقم در قرن دوازدهم در بحارالانوار ملا باقر مجلسی به بیش از یکهزار میرسد و سرانجام در قرن چهاردهم در منتهی الآمال شیخ عباس قمی سر از ۴۴۴۰ معجزه درمیآورد.

جالب است که در انتخاب میان گفتههای صریح قرآن و پیامبر در مورد انکار بروز معجزه از جانب محمد، و ادعای ملا محمد باقر مجلسی در باره معجزات فراوان او، آیت الله العظمی روح الله خمینی ولی فقیه جمهوری اسلامی جانب شیخ المحدثین را میگیرد و در کشف الاسرار خود مینویسد: «مرحوم مجلسی در کتاب حق الیقین تحت عنوان بیان مجملی از معجزات حضرت رسول الله نوشته است که حقتعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرد مگر آنکه زیاده بر آنرا بر آن حضرت عطا فرمود، و معجزات آن حضرت را احصا نمیتوان کرد، چنانکه من خود زیاده از هزار معجزه او را در سایر کتب خویش آورده ام. پس وارد میشود در بیان معجزات آن حضرت بطور تفصیل، از قبیل زنده کردن مردگان و شفا دادن بیماران و این نوع زیاده از آن است که حصر توان کرد، و گمان ندارم در تمام مسلمانان و در بسیاری از ملل یهود و نصاری و دیگر طوایف کسی پیدا شود که بگوید ما و شما هیچ نشنیدیم که پیغمبر کوری را شفا داده باشد یا بیماری را خوب کرده باشد»[1] و از بحث خود نتیجه میگیرد که هر کس که منکر

---

۱ ــ روح الله خمینی در کشف الاسرار، ص ۱۲۱.

www.kavehroom.com

معجزه داشتن پیامبر اسلام باشد بابی یا بهائی است.

برخی از روایات چنین ادعا دارند که محمد با همه قاطعیتی کـه در مرحله ادعا در انکار معجزه آوری خود داشته، در مرحله عمـــل اشـــکالی نمیدیده است که درست بعکس آن را تثبیـــت کنـد. نمونـه ای از آن ایـن روایت «معتبر» طبری است که: «از ابن عباس روایت کرده اند که یکی از بنی عامر نزد پیمبر صلی اله علیه و سلم آمد و گفت: خاتم نبـوت را کـه میان دو بازوی تو است به من بنما. پیمبر فرمود: میخواهی که آیتـی بـه تو بنمایم؟ گفت: آری، این نخل را بخود بخوان. و آنگاه پیمبر سوی نخـــل نگریست و آنرا بخواند، و نخل بیامد تا در پیش او بایستاد و سلام گفـت. آنگاه پیمبر به نخل گفت: بازگرد، و نخل بازگشت»[1].

بعضی از معجزات منتسب به محمد، بیشتر از آنکـــه بخـودی خود جالب باشند از نظر نشان دادن طرز فکر و روحیه معجـزه تراشـان بزرگوار جالبند، از قبیل روایت منقول از انس بن مالک که «از زمـــره معجزات آن حضرت صلی اله علیه و آله و سلم قدرت فوق العاده او در جماع بود، که در هر شبانه روز با هر یـــازده همســر خـود مجـامعت میفرمود و در میان صحابه مشهور بود که آن حضرت قوه مجـــامعت سی مرد را یکجا در خود دارد»[2].

ولی ظاهرا همین اندازه قوت جماع نیز از نظر محدثان بزرگـــوار دیگری برای پیامبر کفایت نمیکرده است، زیرا خداوند مقتضـــی دیـده است برای تقویت باز هم بیشتر آن هریسه ای از بهشت توسط جـــبرئیل برای پیغمبر خود بفرستد. متن حدیثی که در این باره از امـــام جعفـر صادق توسط علامه ملا بـــاقر مجلســی در کتـاب مسـتطاب حلیـة المتقین نقل شده چنین است: «از حضرت صادق علیه الســـلام منقـول است که خداوند عالم هدیه فرستاد برای رسول الله صلی اله علیه و آلـه هریسه ای را از هریسه های بهشت، کـــه دانـه اش در باغـــهای جنـت روئیده بود و حوریان بهشت آنرا بدست خود عمـــل آورده بودنـد. پـس

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج۳، ص ۸۴۵.

۲ ــ علی دشتی در ۲۳ سال، ص ۱۱۳.

www.kavehroom.com

حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنرا تناول فرمود و قوت چهل مــرد برای مجامعت بر قوت آن حضرت افزوده شد، و این چیزی بود که خــدا میدانست پیغمبرش را با آن خوشحال خواهد کرد»[1].

نوع دیگر از معجزات منتسب به محمد، بیانگر جنبه دیگری از روحیات خود معجزه تراشانند، که نمونه ای از آن هـــا را ایـــن بـــار در اصول کافی ثقة الاسلام کلینی، معتبرترین کتاب حدیث جهان تشـــیع، معروف به قرآن دوم شیعه، میتوان یافت: «حضرت امام جعفر صـــادق روایت فرمود که چون هنگام وفـــات رســـول خـدا (ص) در رســـید آن حضرت عباس بن عبدالمطلب و علی امـــیرالمؤمنین (ع) را احضـــار فرمود و انگشتر و کلاه خـــود و زره و پـــیراهن و شمشـــیر ذوالفقـــار و عمامه و جامه بره و عصای خود و کمربندی را که جـــبرئیل از بهشـــت برایش آورده بود و نیز دو جفت نعلین عربی و دو قاطر و دو شـــتر و دو اسب خویش و الاغـــی را کـــه نـــامش عفـــیر بـــود بـــدو بخشـــید... و امیرالمؤمنین علیه السلام پس از وفات رسول الله (ص) حکایت فرمود که نخستین چهارپایی که از این عده بمرد همان الاغ بود که عفیر نـــام داشت. و در ساعتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله درگذشـــت آن الاغ نیز افسارش را پاره کرد و تاخت تا در محله قبا بر سر چاه بنی خطمـــه رسید و خود را در آن افکند و همان چاه گور او شد. و همـــانوقت ایـــن الاغ از ته چاه خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله به سخن در آمد و گفت: پدر و مادرم به قربانت، پدرم از پـــدرش، و او از پـــدرش، و او از جد بزرگوارش و بهمین ترتیب... شنیده بودند کـــه او بـــا جنـــاب نـــوح پیغمبر در کشتی بوده، و آن جناب برخاسته و دست به کفلش کشـــیده و گفته است که: از پشت این الاغ، الاغی آید که سید پیغمـــبران بـــر آن سوار شود. خدا را شکر که مرا همان الاغ قرار داد»[2].

با توجه به قداست مقام گوینده روایت و اعتبار بیچون و چـــرای راوی آن، مسلماً در صحت روایت تردیدی نمیتـــوان کـــرد. بـــا اینهمـــه

---

۱ ـ حلیة المتقین، باب سوم، فصل هفتم.

۲ ـ اصول کافی (کتاب الحجة، باب عندالامة من رسول الله و متاعه).

www.kavehroom.com

احتمالاً میتوان از امام و از راوی پرسید که در حالیکه به تصریح تورات و قرآن در کشتی نوح از هر نوع حیوانی تنها یک جفت در سفینه جا داده شده بودند و همه انواع حیوانات بعدی از همین جفت ها زاده شدند، الاغهای دیگر، بغیر از آن الاغی که سید پیغمبران بسر آن سوار میشدند، از نسل کدام الاغ میتوانند آمده باشند؟

امری محسوس و غیرقابل انکار، به ارزیابی کتاب ۲۳ سال، «این است که هر قدر از حیث زمان و مکان از سال یازدهم هجری و از محیط حجاز دور میشویم حجم معجزات پیامبر فزونی میگیرد، زیرا پندارها و تخیلات بکار می افتد تا از یک نفر انسان استثنایی موجودی بیافرینند که جز در افسانه ها نظیرش را نمیتوان یافت... انسان عاقل در تب معجزه تراشی بکلی عقل خود را کنار میگذارد. با اینکه میداند که محمد چون سایر مردم گرسنه میشد و غذا میخورد و طبعاً مثل سایر مردم نیز برای قضای حاجت بیرون میرفت، ولی معجزه طلبی او به او اجازه خاموش ماندن نمیدهد، لذا مدعی میشود که هنگام قضای حاجت محمد سنگ ها و درختها از جای خود حرکت میکردند و دور وی حصار میکشیدند تا از نظر مردم پنهان باشد. و شگفت اینکه این فرض به قوه واهمه آنان راه نمییابد که بگویند او اصولاً غذا نمیخورد تا محتاج قضای حاجت نباشد، چنانکه گفتند وقتی که راه میرفت در آفتاب سایه نداشت»[1]. چیزی که شاید نیاز به تذکر داشته باشد، این است که در این مورد تنها «معجزه طلبی» ساده لوحانه عامل چنین جعلیات نبوده، بلکه سیاست حساب شده معینی در دستگاههای خلافت اسلامی این معجزه اراشیها را ایجاب میکرده است. جاعلین آنها نیز بسیار بیش از ساده لوحان، مزدبگیران حرفه ای فن حدیث بوده اند.

تقریباً همه پژوهشگران غربی تاریخ اسلام، بصورتهای مختلف متذکر همین واقعیت ناخوشایند شده اند که به عنوان نمونه ای از نظرات آنان میتوانم اظهار نظر محققی را که اتفاقاً مورد احترام خاص نویسندگان جهان اسلامی است در اینجا نقل کنم:

---

۱ ــ ۲۳ سال، ص ۳۳۳ و ص ۳۳۸.

www.kavehroom.com

«با اینکه خود محمد میگفت که دعوی معجزه ندارد، چون سنت بر این بود که یک پیامبر میباید معجزه داشته باشد، پیروان او برایش معجزاتی قائل شدند که کازیمیرسکی، مترجم قرآن، شماری از آنها را از روی کتب احادیث و روایات معتبر اسلامی در مقدمه ترجمه خود آورده است، از قبیل: دوپاره کردن ماه با اشاره انگشت (شق القمر)، بازگرداندن خورشید بقهقرا برای اینکه علی بتواند نماز عصر خود را که بعلت اینکه پیامبر سر بر زانوی او نهاده و خوابیده بود بموقع انجام نداده بود برگزار کند؛ هر بار که پیامبر با کس دیگری در راه میرفت، هر قدر هم قد او بلندتر میبود بنظر پیامبر بلندتر میآمد و وقتی که دست در برابر صورت میگرفت از لای انگشتانش نور میبارید؛ غالباً دیده میشد که سنگ ها و درختان و گیاهان به محمد سلام میگفتند یا در برابرش خم میشدند و حیوانات چون آهو و گرگ و سوسمار و شتر با او سخن میگفتند و بزغاله بریان نیز با او حرف میزد. قدرت مطلقی بر روی شیاطین داشت که از او میترسیدند و به پیامبریش عقیده داشتند. کوران متعددی را بینا کرده و بیماران بسیار را شفا داده و حتی مردگان متعددی را زنده کرده بود. یکروز که علی و خانواده اش گرسنه بودند سفره غذای آماده ای را از آسمان برای آنان نازل کرد. پیشگویی کرده بود که فرزندان دخترش فاطمه قربانی ظلم و ستم خواهند شد و بنی امیه هزار ماه سلطنت خواهند کرد و همینطور هم شد»[1].

....

از موارد جالب دیگر این جعل روایتها و افسانه پردازی ها، مطالبی است که در ارتباط با معراج شبانه معروف پیامبر در صورتهایی غالباً شگفت آور و گاه مضحک روایت شده است. اصل مطلب بدین آیه سوره اسراء مربوط میشود که «منزه است خداوندی که بنده خود را شبی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که پیرامون آنرا برکت داده ایم سیر داد تا برخی از آیات خود را بدو بنمایاند» (اسرا،

---

۱ ـ Gustave Le Bon در Civilisation des Arabes، ص ۴۶۵.

www.kavehroom.com

۱)، و نیز به نخستین آیه های سوره نجم که بموجب آنها در «افق اعلی»، در فاصله ای به نزدیکی پهنای دو کمان یا باز هم نزدیکتر، از جانب خداوند بدو وحی شد آنچه وحی شد، و باری دیگر نیز پیامبر او را در کنار درخت «سدرة المنتهی» دید که بهشت در کنار آن است، «به هنگامی که سدرة المنتهی را پوشانیده بود آنچه پوشانیده بود».

حدیثی که ۱۳۰۰ سال قبل توسط ابن هشام در باره معراج از قول عایشه همسر سوگلی محمد نقل شده این است که: «عایشه همسر پیغمبر تصریح کرد که در شب معراج پیکر رسول خدا ناپدید نشد ولیکن خداوند روح آن حضرت را سیر داد»[۱]. و منطقی ترین تفسیری که در باره این آیات میتوان کرد تفسیر معروف ابن سینا است که چنین سفری فقط میتواند سفری روحانی و معنوی باشد، زیرا این تنها تعبیری است که ممکن است با عقل سلیم جور در بیاید. ولی آنچه در عمل اتفاق افتاد این تعبیر تقریباً دسته جمعی مورخان و مفسران و فقها و علمای بزرگوار دیگر بود که بموجب آن جبرئیل از آسمان حیوانی را بنام براق برای محمد همراه آورد که پیمبر سوار بر آن سفر خود را به آسمان از مسجدالحرام یا بنا به برخی روایات از خانه ام هانی دختر ابوطالب آغاز کرد و در مدینه و طور سینا و بیت اللحم زادگاه مسیح و مسجدالاقصی پیاده شد و در آنها نماز گزارد و پس به سوی آسمان ها بالا رفت و بهمراه جبرئیل از هفت اسمان و دوزخ و بهشت گذشت و در مراحل مختلف سفر با پیامبران گذشته و ملائک مقرب گفتگو کرد و در ملاء اعلی در کنار درخت سدرة المنتهی به کمترین فاصله از عرش خداوند رسید. و آنگاه همچنان سوار بر براق به بیت المقدس بازگشت و از آنجا به مسجدالحرام در مکه رفت، و هنگامی به خانه خویش مراجعت کرد که هنوز چکش در ورودی خانه از تکانی که در هنگام رفتن او به سفر آسمانی خود خورده بود در حال لرزش بود. این ماجرا را با همه ریزه کاریهای آن طبری، شیخ طوسی، طبرسی، زمخشری، ابن عربی، فخر رازی، ابوالفتوح، تفتازانی،

---

۱ ــ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۹۹.

www.kavehroom.com

لاهیجی، سبزواری، سید قطب، ملا باقر مجلسی و بسیاری دیگر که از طرفداران پر و پا قرص این سفر جسمانی هستند، بهمین صورت نقل کرده‌اند. در کتاب بسیار معتبر «کافی» این توضیح اضافی نیز از امام محمد باقر روایت شده است که چهارپایی که جبرئیل در شب معراج برای رسول خدا آورد تا او را بر پشت خود به آسمان ببرد نامش براق بود و از قاطر کوچکتر و از الاغ بزرگتر بود. گوشهایش آویخته بود و چشمانش در سم های او جا داشت. هر گامش باندازه مساحتی بود که در برابر خود داشت و چون به کوهی میرسید دستهایش کوتاه و پاهایش بلند میشد، و چون سرازیر میشد دستهای او بلند و پاهایش کوتاه میشد. یال بلندی داشت که به جانب راستش آویخته بود، و در پشت سر خود دو بال داشت[1].

تفسیر جلالین در همین باره، جریان این سفر آسمانی را از زبان خود پیامبر آنطور که برای فاطمه و علی حکایت کرده است چنین نقل میکند: «آن شب جبرئیل آمد و چارپایی همراهش بود از الاغ بزرگتر و از قاطر کوچکتر، سفید رنگ، سم هایش در کنار پا و مایل به خارج. بر آن سوار شدم و به بیت المقدس رفتم. افسار براق را به حلقه ای بستم که معمولاً انبیا می بستند. در مسجد الاقصی دو رکعت نماز خواندم. پس از بیرون آمدن از آنجا جبرئیل دو ظرف لبریز از شیر و شراب برایم آورد. من ظرف شیر را اختیار کردم. سپس به سوی آسمان اول پرواز کردیم. دم در آسمان موکل پرسید: کیست؟ جبرئیل گفت: جبرئیل است. پرسید همراه تو کیست؟ گفت: محمد. پرسید: احضار شده است؟ گفت: آری: پس دربان در آسمان را باز کرد و حضرت آدم را دیدم که به استقبالم شتافت و خیرمقدم گفت. (بهمین ترتیب محمد هفت آسمان را می پیماید و در هر یک از آنها یکی از انبیا به استقبال وی میشتابد)... در آسمان هفتم حضرت ابراهیم را دیدم که به «بیت المعمور» تکیه کرده بود که روزی ۷۰,۰۰۰ فرشته وارد آن میشوند و بیرون میآیند. پس از آن مرا به سدرة المنتهی برد که برگهایش مثل گوش فیل بود».

---

۱ ـ روضة من الکافی، تأویل بعضی از آیات، حدیث ۵۶۷

www.kavehroom.com

در ارتباط با این سفر آسمانی، از همان آغاز «ایدئولوگ»های اسلام چماقدار میدان عمل گسترده ای در اختیار خود یافتند که میتوانستند با گشاده دستی بسیار از آن بهره گیری کنند، و یکی از اصولی ترین این بهره گیریها تثبیت هرچه بیشتر اصل مردسالاری در جهان اسلام بود، برای اینکه مالکیت بی قید و شرط طبقه مرد بر زن مسلمان در روشن ترین صورت خود از جانب این طبقه مورد درک و مورد قبول قرار گیرد. بدین جهت این حکم دوران مدنی قرآن که «مردان را بر زنان برتری است» بجای اینکه بر مبنای آیات دیگری از دوران مکی قرآن مورد تعدیل قرار گیرد، در جهتی درست در نقطه مقابل آن، احادیثی از این نوع را بدنبال آورد که: «حضرت امیرالمؤمنین (علی) علیه السلام در شاره بدانچه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در سفر لیلة المعراج در جهنم دیده و آنرا برای علی و فاطمه علیه السلام حکایت فرمودند، از قول رسول الله نقل کردند که در آنجا دیدم زنی را که از موهایش آویزان بود و مغزش میجوشید. از خازن دوزخ پرسیدم: این کیست؟ گفت: زنی است که موهایش را نامحرم دیده است. و فرمود که دیدم زنی را که از زبانش آویخته شده بود و در حلقش حمیم جهنم میریختند. پرسیدم: این کیست؟ گفت: زنی است که به شوهرش جسارت و بی ادبی کرده است. و فرمود که دیدم زنی را که دست و پایش را بسته بودند و مارها بدان می پیچیدند. پرسیدم: این کیست؟ گفت: زنی است که بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رفته است. و فرمود که دیدم زنی را که گوشتهای بدنش را با مقراض میچیدند و مجبورش میکردند که آنها را بخورد. پرسیدم: این کیست؟ گفت: زنی است که برای بیرون رفتن از خانه آرایش کرده است، و فرمود که دیدم زنی را که سرش چون خنزیر (خوک) و بدنش چون الاغ بود و آتش از مقعدش داخل و از حلقومش خارج میشد. پرسیدم: این کیست؟ گفت: زنی است که آوازه خوانی میکرده است»[۱].

---

۱ ــ «کتاب معراج» نوشته آیت الله دستغیب شیرازی، شیراز، ۱۳۵۹، فصل اول.

www.kavehroom.com

سراسر حدیث، نسخه برداری ناشیانه ای از «ارداویراف نامه» زرتشتی است که در شرح سفر خیالی موبدی بنام ارداویراز به جهان دیگر و بازگشت او به روی زمین و حکایت دیده هایش در این سفر در بهشت و جهنم، در قرن سوم هجری توسط موبدان زرتشتی نوشته شد (و بعدا خود آن سرمشق دانته در تدوین کمدی الهی معروف او قرار گرفت)، و طبعاً حدیث پردازان مزدور دستگاه خلافت هیچ اشکال شرعی ندیده اند که در آن واحد همه مراجع مقدس خود را یکجا بعنوان ابزار کار مورد بهره گیری قرار دهند، زیرا اصل مطلب تأمین رضایت سفارش دهندگان بوده است و نه احتراز از نسبت دروغ دادن به مردگان.

در همین راستا میتوان به مجموعه ای از کلمات قصاری نیز اشاره کرد که در قرون اولیه اسلامی، با شتاب و با حجمی روزافزون در کتابهای درجه اول فقه و حدیث جهان اسلام چون صحاح سته اهل تسنن و کتب اربعه جهان تشیع از محمد آورده شد و بدنبال آن در تقریباً همه کتب فقه و حدیث قرون بعدی مورد نقل قرار گرفت، در صورتیکه تا پایان قرن اول هجری هیچ سندی در اشاره بدانها وجود نداشت و حتی در سیره های قرن دوم نیز از بسیاری از آنها نشانی نبود. مجموعه ای از این کلمات قصار در ایران خود ما در سالهای پیش از انقلاب توسط ابوالقاسم پاینده (مترجم قرآن و تاریخ طبری و آثار متعدد دیگر به فارسی) با عنوان «نهج الفصاحه» تدوین و چاپ شده است[1] و نمونه ای از آنها، در ارتباط با همین موضوع «زنان» در جامعه «اسلام چماقدار» چنین است:

«در جهنم نگریستم و بیشتر اهل آنرا از زنان یافتم»؛ «زن بصورت شیطان میآید و بصورت شیطان میرود»؛ «از زنان بد به خدا پناه ببرید و از نیکانشان نیز بپرهیزید»؛ «اگر زنان نبودند خداوند چنانکه شایسته او است پرستش میشد»؛ «بدترین دشمن تو همسر تو است که همخوابه تو

---

۱ ـ «نهج الفصاحه، مجموعه سخنان قصار حضرت محمد، گردآوری از کتابهای: اصول اربعه، صحاح سته، الجامع الصغیر، تیسیرالوصول، کنوزالحقایق، کمال النصیحة، البیان والتبیین، عقدالفرید، ربیع الابرار، اعیان الشیعه»، گرد آورنده: ابوالقاسم پاینده، چاپ تهران، ۱۳۵۷.

www.kavehroom.com

نیز هست»؛ «زنی که به شوهرش بگوید از تو خیری ندیدم، همه اعمال نیکش بی اثر میشود»؛ «زنی که بر خود عطر زند تا مردمان بوی آنرا بشنوند، در حساب اعمال خود زناکار است»؛ «زن از دنده ای آفریده شده است که کج است، اگر با کجی او بسازی ساخته ای، و اگر بخواهی راستش کنی او را میشکنی، و در اینصورت چاره اش طلاق است».

....

از دیگر دستکاریهایی که در جهت مصالح «اسلام چماقدار» صورت گرفت کوشش در دور کردن پیامبر از جمع آدمیان و نشاندنش در آسمانهای هرچه دورتر بود، با این هدف که نمایندگان تام الاختیار او در روی زمین بتوانند هرچه بیشتر ریشه در آسمان داشته باشند.

در خود قرآن خطاب به محمد آمده بود که: «تا پیش از آنکه بر تو وحی فرستیم، تو نیز از زمره غافلان بودی»؛ و: «تو خود از این پیش میدانستی که کتاب چیست و ایمان چیست؟» و: «بدانان بگو که من بشری چون شما بیش نیستم». ولی حدیث سازان بزرگوار این آیات قرآنی را بدین صورت تصحیح کردند که: «امام موسی بن جعفر علیه السلام از رسول خدا روایت کرد که آن حضرت نشسته بود که فرشته ای بیست و چهار چهره بر او وارد شد. پیمبر فرمود ای حبیب من جبرئیل، من ترا هیچگاه به این صورت ندیده بودم. فرشته گفت: من جبرئیل نیستم، ای محمد، مرا خدای عزوجل فرستاده است تا فاطمه را جفت علی گردانم. و چون فرشته پشت گردانید میان دو شانه اش نوشته شده بود: محمد رسول الله است و علی وصی او است. پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: از چه وقت این جمله میان دو شانه تو نوشته شده؟ عرض کرد: از ۲۲,۰۰۰ سال پیش از خلقت حضرت آدم»[۱] و «خدای عزوجل چون نسل آدم علیه السلام را از پشتش بیرون آورد، نخستین کسی که خداوند در باره پیغمبری آدم از میان سایر پیغمبران از او بیعت گرفت محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله بود»[۲].

---

۱ ــ اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولدالزهرا فاطمه.

۲ ــ همانجا، باب مولدالنبی.

www.kavehroom.com

و از امام جعفر صادق روایت شد که: «خـدا ارواح رسـول الله و ماذریه او را در عرش خود از گلی که در خزانه داشت صورتگری کرد و نور خویش را بر آن جاری ساخت و پس ارواح شـیعیان را در گلـی از قسمت سفلای خزانه و پایین تر از گل ما جای داد و هیچکـس را جـز انبیاء از خلقت ایشان بهره ای نداد. از این رو ما آدمی شـدیم و همـه مردم دیگر خرمگسانی که بسوی دوزخ میروند»[1].

بت تراشان بزرگوار به همین حد معجزه آفرینی برای کسـی کـه خودش هرگونه قدرت معجزه آوری خویش را نفـی کـرده بـود اکتفـا نکردند، بلکه در آن بخش از جهان اسلام که به تشیع مربـوط میشـد خصیصه دیگری را ــ که این بار نیز خود او صریحاً منکر آن شده بـود و قرآن هم در آیاتی متعدد بر این انکار تأکید نـهاده بـود ــ بـرای او قائل شدند، و آن اصل «معصومیت» بود، و تازه ایـن معصومیـت را تنها شامل او ندانستند، بلکه آنرا به دختر او و به همسر و فرزندان این دختر و فرزندان فرزندان آنها تا ده پشت تعمیم دادند تا سرانجام سـر از «۱۴ معصوم» درآوردند.

اساسی ترین خصایص معصومیت، یکی عدم امکـان ارتکـاب گناه و دیگری علم مطلق بر گذشته و آینده اسـت، و در ایـن هـر دو مورد، حکم آیات قرآنی در مورد محمد چنین بود:

«بدانان بگو که من مالک سود و زیان خویش نیسـتم مگـر در آنچه خدا برای من خواسته باشد. اگر از غیب آگاه بودم برای خودم هـم جلب خیر و هم دفع شر میکردم، ولی من جز پیام آوری از جـانب حـق برای هشدار دادن بدانان که اهل ایمـانند نیسـتم» (اعـراف، ۱۸۸)؛ «پیروزی درخشانی را نصیب تو کردیم تا خداونـد گناهـان گذشـته و آینده ات را بر تو ببخشاید و به راه راست هدایتت فرماید» (فتح، ۱ و ۲)، و «نزدیک بود از جاده امانت منحرف شوی و به ما نسبت نـاروا دهی، و اگر ترا بر ایمانت استوار نکرده بودیم پـای پـس مینـهادی و اندکی به جانب مشرکان میرفتی. در اینصورت عنایت ما را از دسـت

---

۱ ــ اصول کافی، کتاب الحجة، باب خلق الابدان الائمه و ارواحهم.

www.kavehroom.com

میدادی و به عذاب دنیا و آخرت دچار میشدی» (اسرا، ۷۴ و ۷۵)؛ و: «آیا سینه ات را برای وحی نگشودیم و بار گناهانی را که بر دوشت سنگینی میکرد از تو برنداشتیم؟» (انشراح، ۱ و ۲)؛ «اگر رسول ما گفته هایی را به دروغ به ما نسبت میداد، دست راستش را میگرفتیم و شاهرگش را میبریدیم» (حاقه، ۴۴-۴۶)؛ و: «ای رسول، شکیبا باش و بدان که وعده خدا حق است. از گناهان خود استغفار کن و خدایت را روز و شب تسبیح گوی» (غافر، ۵۵).

به ارزیابی محققان، این اصل «عصمت» در جهان تشیع مانند بسیاری از دیگر ویژگی های آیین شیعه ریشه در ایران زرتشتی و در «فره ایزدی» پادشاهان ایران دارد، که بطور ارثی از یک شاه به شاه بعدی منتقل میشد، و بررسی های جامعی را در این باره در «ایران در دوران ساسانیان» Arthur Christensen محقق دانمارکی، «جنبه مقدس پادشاهی در ایران باستان» Pio Filippani-Ronconi خاورشناس معاصر ایتالیایی و نیز در سخنرانی Goldziher در نخستین انجمن بین المللی اسلام شناسان در باره تأثیرات آئین مزدا در اسلام میتوان یافت. بنا بدین اصل، پادشاهان ایران که از اهورامزدا نیرو میگرفتند بهنگام قبول مسئولیت پادشاهی از فره ایزدی برخوردار میشدند که آنها را از رفتن به راه خطا و از امکان گناه کردن بازمیداشت و تا آنزمان که این فره شامل آنان بود گزندی بدیشان نمیرسید، ولی با انحراف بنیادی از انجام این وظیفه مقدس فره از او گرفته میشد، چنانکه از خسرو پرویز گرفته شد.

چکیده ای از ارزیابی مبسوط گلدتسیهر در باره بازتاب این اصل در معتقدات شیعه را از زبان خود او چنین میتوان شنید:

«شیعیان اصل نور الهی یا فروغ ازلی را به تمام امامان گسترش دادند. این نور الهی از زمان خلقت آدم صورتی پیگیر از یک فرزند برگزیده آدم به فرزند دیگری که از طرف آفریدگار برگزیده شده بود منتقل میشد. این نور در عده ای از پیامبران منعکس شد و سرانجام به عبدالمطلب جد محمد منتقل گردید. پس از وی نور الهی به دو قسمت شد: بخشی از آن در عبدالله، پدر محمد، منعکس شد که

www.kavehroom.com

پس از او به خود پیامبر رسید، و بخش دیگر در ابوطالب برادر عبدالله انعکاس یافت که پس از او به پسرش علی منتقل شد، و چون از محمد فرزند ذکوری نماند، پس از وی و پس از علی، این نور ازلی در فرزندان علی یعنی سلسله یازده امام بعد از او منعکس شد. از همین نور ازلی بود که اصل عصمت امام، یعنی مصونیت وی از گناه و اشتباه، و معصومیت او در گفتار و عقاید و افعال ناشی میشد»[1].

در بخش دیگری از همین ارزیابی، گلدتسیهر چنین مینویسد: «اعتقاد شیعیان بر این است که امامان از علم لدنی برخوردارند، یعنی علمی که نه تنها مفهوم دین را بالتمام، بلکه «علوم غیبی» و همه تاریخ جهان را دربرمیگیرد. این علم لدنی به علی مکشوف شد و از آن پس مستمرا به امامان دیگر انتقال یافت. چنین علم لدنی شامل معانی «باطنی» قرآن ــ که از نامحرمان مخفی است ــ و همچنین کلیه اسرار طبیعت و درک و فهم معانی پنهانی همه وقایع تاریخ بشر از روز آفرینش آدم تا روز رستاخیز است، به عبارت دیگر معصوم از همان هنگام تولد بر همه وقایع گذشته و آینده جهان و همه آنچه پس از او تا به آخرالزمان وقوع خواهد یافت آگاه است. تناقض آشکاری که میان این نظر، و این آیه قرآن وجود دارد که: «ای محمد، به آنها بگو که اگر من علم غیب داشتم از آن به سود خودم بهره میگرفتم و متحمل اینهمه رنج و زیان نمیشدم» (اعراف، ۱۸۸) و این آیه دیگر که: «بدانان بگو که من نمیگویم کلید گنجهای خداوند در دست من است، و نمیگویم که از عالم غیب خبر دارم» (انعام، ۵۰)، ظاهرا اشکالی برای فقها بوجود نیاورده است.»

....

فقیهان بزرگوار، دست در دست محد ثانی بزرگوارتر، در راه شکل دادن «اسلام ناب محمدی» مورد نیاز دستگاههای خلافت نه تنها به نوآوریهایی غالباً شگفت آور در زمینه قرآن و پیامبر آن دست یافتند، بلکه اشکالی در این ندیدند که تا جاییکه میتوانست برای

---

۱ ــ I. Goldziher در Vorlesungen über den Islam، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

www.kavehroom.com

کارشان مفید واقع شود. خود خدا را نیز مشمول همین بازی قرار دهند، و طبعاً در هر مورد تعداد لازم از احادیث «موثق» مورد لزوم را به مؤمنین عرضه دارند.

ثقة الاسلام کلینی، مؤلف معتبرترین کتاب حدیث جهان تشیع، در «اصول کافی» خود، با نقل قول از پنج واسطه بسیار موثقی که نسلاً بعد نسل برای یکدیگر روایت کرده اند، از سه تن از اعاظم راویان دو قرن اول هجری، هشام بن سالم و علی میثمی و صاحب الطاق نقل میکند که محمد صلی الله علیه و آله در سفر معراج، پسروردگار را در عرش بصورت جوان سی ساله آراسته ای دیده بود که از سر تا نافش میان خالی بود و از نشیمنگاه به پائینش توپر بود[1]، و در حدیثی دیگر در همین کتاب کافی از مردی بنام محمدبن عیسی از صحابه امام علی النقی نقل شده است که «به حضرت ابی الحسن (امام علی النقی) نوشتم: برای ما روایت کرده اند که خداوند در آخر هر شب از عرش خود پایین میآید و نزدیک صبح به جای خودش برمیگردد، ولی یکی از دوستان شما در این باره این اشکال را دارد که در این صورت خدا در مجاورت هوا قرار میگیرد و هوا بر او احاطه میکند، در صورتیکه نباید چیزی بر خدا احاطه کند، و از او در این باره حل مشکل خواستم. و آن حضرت مرقوم فرمود: این را خدا خودش بهتر میداند»[2].

اتفاقاً در همین موضوع، ابن عساکر مورخ قرن ششم هجری در «تاریخ دمشق» هشتاد جلدی خود مینویسد که محمدبن سعدون معروف به ابوعامر قرشی، متکلم و خطیب برجسته اندلسی روزی هنگام موعظه این آیه قرآن را که خداوند در اشاره به خود گفته است که «یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود» (سوره قلم، آیه ۴۲) مطرح کرد و با رد همه تفسیرهایی که در باره مجازی بودن اشاره به «ساق» در این آیه صورت گرفته بود با عصبانیت دست بر ساق پای برهنه خود زد و گفت: هیچ تعبیر و تفصیلی مورد ندارد. خداوند به پاچه حقیقی خودش اشاره میکند و نه به پاچه مجازی، درست مثل این

---

۱ ــ کلینی: اصول کافی. کتاب التوحید.

۲ ــ اصول کافی، کتاب الحجة.

www.kavehroom.com

پاچه من[1]. در موردی دیگر پیر بزرگ فرقه حنبلی، ابن تیمیه (فقیه قرن هفتم هجری) با خواندن حدیث کتاب کافی که خداوند هر شب از عرش به آسمانهای هفتگانه پایین میآید، از بالای منبر پله پله پایین آمد و به حاضران توضیح داد که خدا نیز درست بهمین صورت عمل میکند[2]. ابواسماعیل انصاری، صوفی هراتی، اصولاً کتابی بنام اربعون در اثبات القدم لله دارد که در تأیید اینکه خدا پا دارد و راه میرود گفتگو میکند، و آنچه در قرآن آمده است که دست خدا باز است (مائده، ٦۴) و کیفر آنانکه براه کفران رفتند در پیش چشم ما عیان شد (قمر، ۱۴) و خداوند مهربان که بر عرش استوار است (طه، ۵) نشان آن است که خدا هم چشم دارد، هم دست دارد، و هم نشیمنگاه دارد[3]. بخاری نیز در کتاب توحید در همین زمینه بحث مبسوطی دارد. ولی شاید جالبترین حدیثی که در این مورد روایت شده است، حدیثی باشد که ابوعمرو محمد کشی فقیه معروف قرن چهارم در کتاب «رجال» از معتبرترین کتابهای حدیث شیعه، از یکی از صحابه امام جعفر صادق نقل میکند که: «روزی با عده ای از اصحاب در محضر آن حضرت علیه السلام بودم. مردی از حاضران به ایشان عرض کرد که: فدایت شوم، ابومنصور برای ما حکایت کرده است که خداوند او را به سوی خویش بالا برده و دست لطف بر سرش کشیده و به زبان فارسی با او سخن گفته است. چگونه چنین چیزی تواند شد؟ و امام صادق علیه السلام در جواب او از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت فرمود که ابلیس ملعون تخت فرمانروایی خود را در مکانی میان زمین و آسمان برافراشته و عده ای از دیوان دوزخی را در کنار آن آماده نگاه داشته است تا هرگاه بخواهد مردی از آدمیان با او لواط کند دیوان آن مرد را به سوی او بالا کشند، و ابومنصور یکی از همانها است. خدا سه بار لعنتش کند»[4].

---

۱ ــ تاریخ دمشق، تألیف ابوالقاسم علی بن حسن ابن عساکر، چاپ بولاق، ج ۸، ص ۱۹۱.

۲ ــ نقل توسط ابن خلدون، تاریخ، ج ۸.

۳ ــ اربعون، چاپ قاهره، ج ۴، فصل دوم.

۴ ــ ابو عمرو محمدکشی در «رجال» (گردآوری شیخ طوسی)، چاپ بمبئی، ص ۱۹٦.

www.kavehroom.com

با اینهمه، مواردی هم هست که مؤمنان میتوانند واقعاً در محضر خداوند حضور یابند. در این باره «حادی الارواح الی بلاد الافراح» ابن قیم جوزیه (قرن هشتم هجری) حکایت دارد که «بهشتیان هرکدام در بهشت خانه ای با چهار در دارند که یکی از آنها به سوی اقامتگاه خداوند باز میشود، و میتوانند هرگاه که بخواهند و هر چند بار که بخواهند از این در بدانجا بروند. در همین حدیث از پذیراییهایی گفتگو شده است که هر چند یکبار بدعوت خداوند از نیکان انجام میگیرد[1].

حدیث دیگری، در «مسند» احمد ابن حنبل امام و مؤسس مکتب حنبلی و یکی از امامان چهارگاه جهان تسنن، که مورد استناد طبری در تفسیر او بر سوره نجم قرار گرفته، از دست خدا که بر کتف محمد نهاده شده یاد میکند: «پیغمبر خدا روزی خوشروتر و خندان تر از همیشه از خانه بیرون آمد. چون از او سبب پرسیدند گفت: چرا شادمان نباشم که خدا با زیباترین روی نزد من آمد و گفت: ای محمد! گفتم: لبیک. گفت: برای چه کروبیان ملاء اعلی با یکدیگر مشاجره دارند؟[2] گفتم: پروردگارا، نمیدانم. پس خدا دستش را در میان دو کتف من نهاد چنانکه خنکی آنرا در پستانهایم احساس کردم و آسمانها و زمین برایم روشن شد. و آنگاه در باره گفتگوهای کروبیان بحثی مبسوط بمیان آمد»[3].

در حدیث شگفت آوری از کتاب «کافی»، خداوند در پاسخ سئوال آدم ابوالبشر که پیشاپیش به اذن خدا توانسته است آدمیان بیشماری را که بعد از او از پشت وی زاده خواهند شد به چشم ببیند (و

---

۱ ــ شمس الدین ابوعبدالله محمد ابن قیم الجوزیه، طبیب و فقیه حنبلی، شاگرد ابن تیمیه، در کتاب «هادی الارواح الی بلاد الافراح»، چاپ قاهره، ج ۳.

۲ ــ این حدیث احتمالاً از هجاده (Agada) یهود مایه گرفته است که در آن خدا بطور منظم به کشاکشهای فقیهان توجه میکند و خودش قوانین آنها را مورد بررسی قرار میدهد. در سدرالیاهو Seder Elijjahu تصریح شده است که خداوند سه ساعت اول هر روز را به مطالعه قانون اختصاص میدهد (چاپ Friedmann، وین، ۱۹۰۰، ص ۴۰).

۳ ــ «مسند» ابن حنبل، چاپ قاهره، ج ۴، ص ٦٦.

www.kavehroom.com

از او میپرسد که برای چه باید میان آنان بدین اندازه از جهات بسیار اختلاف و تبعیض در کار باشد، در حالیکه خداوند میتواند همه را در شرایطی یکسان بیافریند) بدو پاسخی میدهد که حقاً میتوان کتاب «ماکیاول» و مکتب ماکیاولیسم او را رونوشت برداری محافظه کارانهای از آن دانست: «... آنگاه خدای عزوجل بدو فرمود که: ای آدم، آنچه گفتی مهمل گفتی، زیرا من که خالق دانا هستم به عمد خلقت آدمیان را با یکدیگر مختلف ساخته ام تا فرمانم در میان آنها بهتر جاری شود. خود من هستم که میان صورتها و پیکرها و رنگها و عمرها و روزی ها و طاعت ها و معصیت ها با علم نافذم تفاوت و اختلاف انداختم، و آنها را به شقی و سعید، بینا و کور، کوتاه و بلند، زشت و زیبا، دانا و نادان، توانگر و فقیر، فرمانبر و نافرمان، سالم و بیمار تقسیم کردم، تا سالم به بیمار بنگرد و مرا به سبب عافیتش شکر گذارد، و بیمار به سالم بنگرد و به درگاه من دعا کند که او را عافیت بخشم، و غنی به فقیر بنگرد و شکر مرا بجا آورد، و فقیر به غنی بنگرد و از من با دعا بخواهد که او را نیز توانگر کنم... همه آنها را چنین آفریدم تا در خوشی و ناخوشی و عافیت و گرفتاری و عطا و منع خود آنها را آزمایش کنم، زیرا من خداوند مالک و توانایم که حق دارم آنچه را که خواهم بکنم، و آنچه را نیز که خواسته ام بهر صورت که خواهم تغییر دهم، و بعضی از آنچه را که مؤخر داشته ام مقدم کنم برخی از آنچه را که مقدم داشته ام مؤخر کنم، و از بابت هیچ چیز از آنچه میکنم بازخواست نشوم، ولی خود من مخلوقم را از آنچه کنند بازخواست کنم»[1].

و در همین زمینه، در جای دیگری از همین کتاب آمده است:

«حضرت امام صادق علیه السلام فرمود که همانا بنده ای دعا

---

۱ ــ در همین زمینه، در Orientalische Studien نلدکه (ج ۲، ص ۱۷۸) نقل از صحیفه کامله و صحیح ترمذی این دعا از قول پیامبر نقل شده است که: خدایا برای یاری ما حیله بزن، اما علیه ما حیله مزن. برای ما مکر کن، ولی بر ما مکر مکن، و تذکر داده شده که تذکرة الاولیاء عطار نیز به همین مطلب اشاره دارد. حدیث نقل شده در بالا، از «کتاب الایمان والکفر، باب آخر سنه» اصول کافی گرفته شده است.

www.kavehroom.com

کند بدرگاه خدای عزوجل، پس خداوند به دو فرشته امر فرماید که من دعای او را به اجابت رساندم، ولی او را معطل کنید که دوست دارم آوازش را بشنوم، و بنده ای نیز هست که دعا کند به درگاه خدای تبارک و تعالی، پس خداوند به دو فرشته خود فرماید که زود حاجتش را ادا کنید که خوش ندارم صدایش را بشنوم»[1].

از همین امام صادق در احادیث معتبر دیگری توسط راوی معتبری دیگر نقل شده است که: «حضرت موسی علیه السلام به حقتعالی شکایت برد که بلغم بر مزاجم مستولی شده است. حقتعالی به او امر فرمود که هلیله و بلیله و ملیله را بساب و با عسل خمیر کن و بخور، که دردت برطرف شود»[2]، و: «... جبرئیل برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نسخه داروئی را از جانب حقتعالی آورد، و در آن این بود که: چهار رطل از سیر مقشر بگیر و در پاتیل کن، و چهار رطل شیر گاو بر آن بریز و بپز، آنقدر که شیر نماند، و پس چهار رطل روغن گاو بر آن بریز و آنقدر بجوشان که روغن نماند، پس بقدر دو درهم بابونه بر آن بپاش و برهم بزن تا خوب به قوام آید، و همه را در کوزه کرده سرش را ببند و در میان جو یا خاک پنهان کن در مدت تابستان، و در زمستان بیرون بیاور و هر بامداد بقدر یک گردکان از آن بخور، که تمام دردهایت هر چه باشد، برطرف شود»[3].

* * *

آخرین تذکری که در باره ویژگیهای «اسلام چماقدار» خلافتها و حکومتهای هزار و چهار صد ساله اسلامی میتوان داد، و با توجه به پیامدهای ویرانگر اجتماعی آن در جامعه اسلامی میتواند بدفرجام ترین جلوه آمیختگی سیاست و مذهب به حساب آید، نحوه بهره گیری خاص سیاست از مذهب است که در دوران خلافت اموی بنیان گذاشته شد و با توجه به نتایج بسیار مطلوبی که از آن گرفته

---

۱ ـ اصول کافی، کتاب الدعا، باب ابطال علیه الاجابه.

۲ ـ ملا باقر مجلسی در «حلیة المتقین»، باب نهم، فصل پنجم.

۳ ـ همانجا، باب نهم، فصل سوم.

www.kavehroom.com

شد، نه تنها در دوران خلافت عباسی و خلافتهای فاطمی و اندلس و عثمانی دنبال شد، بلکه مورد پیروی همه سلسله های بزرگ و کوچک جهان اسلام در آسیا و افریقا نیز قرار گرفت، و پیامد آن در عصر خود ما، پیدایش بسیاری از بحرانها و فاجعه های اجتماعی سرتاسر جهان دربسته اسلامی است که امروز به حادترین صورت خود درآمده اند.

این واقعیت نحوه بهره گیری برنامه ریزی شده ای از منطق «جبری» است که از همان دوران خلافت معاویه بصورت طرح «مافیائی» دقیقی بمورد اجرا گذاشته شد، و محقق معروف آغاز قرن بیستم I. Goldziher ارزیابی جامعی را در فصل «نشو و نمای باورها» در کتاب «درسهایی در باره اسلام» خود بدان اختصاص داده است. قسمتهایی از این ارزیابی چنین است:

«خلفای اموی که از مبارزه قدرت در داخل حکومت اسلامی پیروز بیرون آمده بودند، به مذهب تنها تا آن حدی وابسته بودند که بتواند به عنوان ابزار اصلی قدرت خود آنها و تحکیم امپراتوری عرب از آن بهره گیری شود، و در چنین برداشتی لازم بود محتوای قرآن طوری تفسیر شود که نظر آنان را به بهترین صورت تأمین کند. تصادفی نیست که مسئله ایدئولوژیک اصلی در قرن اول اسلام مسئله جبر و اختیار بود. از نظر دستگاه خلافت بنی امیه مفهوم این تضاد میبایست این باشد که آیا مسلمانان اصولاً اختیار آنرا دارند که علیه حکومتی که خداوند برای آنان خواسته است عصیان کنند یا نه؟ خلفا طبعاً مدافع اصلی جبر (فاتالیسم) بودند که چنین اختیاری را به ناراضیان نمیداد و بهمین جهت بطور پیگیر آنهایی را که طرفدار اصل اختیار بودند مورد سرکوبگری و مجازات قرار میدادند. نمونه ای از این سرکوبگریها، ماجرای غیلان دمشقی بود که به فرمان هشام بن عبدالملک خلیفه اموی دستها و پاهای او را در جهت خلاف (آنطور که در آیه ۳۳ سوره مائده قرآن آمده بود) قطع کردند، بعد زبانش را از حلقش بیرون کشیدند، سپس گردنش را بریدند...[1] شایان توجه است که

---

۱ ـ مرتضی، در کتاب «آمال»، ص ۱٦.

www.kavehroom.com

خلفای بنی امیه دمشق که عادتاً به مسائل عقیدتی علاقه زیادی نشان نمیدادند، در مورد جنبش ضدجبری که از ناحیه ایرانیان برخاسته بود سختگیری بسیار میکردند، زیرا این خلفا خوب میدانستند که حکومت ایشان برای بسیاری از مسلمانان تحمل ناپذیر است، و اینان آنها را فریبکارانی میدانند که با زور به حکومت رسیده اند. پس اگر عقیده ای بتواند مردم را از شورش بر ضد ایشان بازدارد همان عقیده جبری میتواند باشد که بموجب آن، حکومت این خلفا بهر حال توسط خداوند مقرر شده است و بنابراین هر چه میکنند اجرای مشیت الهی است و هیچ مؤمن حق قیام بر ضد ایشان را ندارد. بسیاری از شاعران در ازای دریافت پول، خلیفگان را بعنوان امیرانی که فرمانروائیشان پیشاپیش در لوح محفوظ ثبت شده است میستودند و بسیاری از نویسندگان در این باره چیز مینوشتند. این طرز فکر همچنانکه برای قانونی جلوه دادن حکومت خلفا و زمامداران بطور عموم به کار گرفته میشد، برای فرونشاندن خروش مردم نیز، که گاهی در اثر شدت ستم و قساوت فرمانروایان اوج میگرفت مورد استفاده قرار میگرفت. رعیت فرمانبردار بایستی در اندیشه ساده خویش چنین فرض میکرد که امیرالمؤمنین و کارهایی که انجام میدهد همگی قضای الهی هستند و کسی را نشاید که از آنچه خواست خداوند است شکوه کند، و بناچار هر کاری که خلفا و امیران میکنند میبایستی انجام میشد چون در ازل چنان مقدر بوده است و هیچ اراده انسانی نمیتواند جلو آنرا بگیرد»[1].

نمونه ای از این نحوه اجرای قضای الهی را از زمان دینوری در شرح یکی از رویدادهای دوران خلیفه اموی عبدالملک مروان در کتاب «الامامة والسیاسه» او میتوان خواند: هنگامیکه عبدالملک در گیرودار مبارزه ای دشوار برای دفاع از خلافت تازه بدست آورده و نه چندان بی غل و غش خود بود، عمروبن سعید یکی از سران برجسته مخالفان را با دادن امان بدو برای گفتگو با خود بدرون کاخ خلافت خواند، سپس سرش را برید و از ایوان به سوی هواداارانش که در بیرون

---

۱ ـ I. Goldziher در: Vorlesungen über den Islam، ص ۱۸۱.

www.kavehroom.com

کاخ منتظر بازگشت پیشوای خود بودنسد پرتساب کسرد و دسستور داد جارچی خلافت بدانان اعلام کند که قضای تغییرناپذیر السهی بسر ایسن تعلق گرفته بود که سر رهبر شما به فرمان امیرالمؤمنین بریده شسود. و چون عقیده عمومی بر این بود که خلیفه فقسط عسامل اجسرای اوامسر خداوندی است هیچیک از آنان به فکر قیام بر ضد مشیت الهی نیفتاد. لازم به تذکر است که همراه با سر بریده درهم و دینار زیسادی نسیز بسه سوی یاران عمروبن سعید فرو ریخته شد.

از محمد نقل شد که گفته بود حکومت بنی امیه بیش از هسزار ماه نپاید. و چنین هم شد. ولی اگر ایسن پیسش بینسی درسست بسود، مفهومش این بود که خدا خود چنین خواسته و مقسدر کسرده بسود. در اینصورت خلفا فقط مجری اوامر الهی بودند و نه مختار در کار خود و این درست همان طرز فکری بود که خود اینان برای جامعسه مسسلمانان میخواستند»[۱].

از وقتی که این سیاست بهره گیری از منطق جبر در راه از میان بردن هرگونه مقاومت یا اعتراضی در برابر حکومت وقت توسط خلفای اموی بمعرض اجرا گذاشته شد، دیگر در اجرای آن، حتی پس از سقوط خاندان بنی امیه و روی کار آمدن خاندان عباسی، وقفه ای روی نسداد و بعد از انقراض عباسیان نیز این روش در همه کشورهای مسلمان ادامسه یافت.

در کتاب فقهی معروف «الأم» نوشته امسام محمدبسن ادریسس الشافعی (قرن دوم هجری) از اعقاب ابن المطلب جد پیسامبر اسسلام، بدون هیچ اما و اگری فتوا داده شد که «چون وظیفه مذهبی مسسلمانان است که به امام یا به جانشین او در نماز اقتدا کنند، نمسازگسزاردن در پشت سر خلفا و حکام ناپرهیزکسار ولسو در حسال مسستی آنسان نسیز وظیفه ای شرعی است، چنانکه عبدالله بن عمر با همه پرهیزکاری خسود پشت سر حجاج بن یوسف نماز گذاشت و حسن و حسین نیز در پشسست سر مروان اموی بدنام که در روزگار ایشان فرماندار مدینه بسود اقامسه

---

۱ ــ دینوری در «الامامة والسیاسه»، چاپ قاهره، ج ۲، ص ۴۱.

www.kavehroom.com

نماز کردند»[1] و برای محکم کاری بیشتر در این زمینه، حدیثی از قول پیامبر اسلام نیز آورده شد که «بخاطر مصالح دولت اسلامی نماز پشت سر هر کس روا باشد»[2] و حدیث دیگری در زمان خلفای بنی عباس از جانب پیامبر آورده شد که: «اطاعت از من اطاعت از خداست، و اطاعت از جانشین من اطاعت از من است»[3].

حتی پیش از جعل این حدیث، هشتاد نفر از بزرگان دمشق در مجلس یزیدبن عبدالملک خلیفه اموی شهادت داده بودند که خلفا بندگان آزاد شده خداوندند و انجام تکالیف شرعی از آنان ساقط است، زیرا اهل هر معصیت و منکری که باشند در بهشت جای خواهند داشت و عقاب و عذاب بر آنان حرام خواهد بود[4].

با توجه به چنین سوابقی، طبری نیز با همه جانبداری خود از دستگاه خلافت، تصدیق کرده است که خلفای اموی تنها موقعی به سراغ زهاد و پارسایان سرشناس میرفتند که از آنها میخواستند مردم را با نصیحت و موعظه از عصیان در برابر مظالم حکومت برحذر دارند[5].

در «اغانی» ابوالفرج اصفهانی در قصیده پرمعنایی از یک امیر خاندان اموی نقل شده است که: «به من ظلم شده است و همه نیز بر این آگاهند، اما به من گفته اند که هر آنچه امیرالمؤمنین میکند قضای الهی است و کسی را نرسیده است که در آن فضولی کند»[6].

در اشاره ای به همین موضوع، ابن قتیبه دینوری در «المعارف» خود از عطاربن یسار سخنور ایرانی تبار بغداد که پیرو مکتب فکری اختیار بود نقل میکند که: «حالا که بیشتر با اصول دین آشنا شده ام دریافته ام که خلفا اجازه دارند خون مسلمانان را بریزند و دار و

---

۱ ــ امام محمد شافعی در «الأم»، چاپ بولاق، ج ۱، ص ۷۰.
۲ ــ ابن سعد در «طبقات الکبیر»، چاپ قاهره، ج ۷، ص ۳۸.
۳ ــ ابویوسف الانصاری، در «کتاب الخراج»، چاپ بولاق، ج ۲، ص ۵.
۴ ــ I. Goldziher در: Vorlesungen über den Islam، ص ۱۷۲.
۵ ــ همانجا، ص ۱۷۳.
۶ ــ الاغانی، چاپ قاهره، ج ۱، ص ۹۹.

www.kavehroom.com

ندارشان را بگیرند و بگویند که همه این کارها اجرای خواست الهی است، و مردمان نیز وظیفه دارند که یا به از دست دادن همه چیزشان رضایت دهند یا کشته شوند، زیرا که این نیز قضای الهی است»[1].

قاضی القضاة بغداد، ابوبکر باقلانی (قرن سوم هجری)، در رساله معروف خودش «التهمید» مینویسد که: «خلیفه اگر هم فاسق بود و ظلم کرد و اموال مردم را به زور گرفت و خون بیگناهان را ریخت و حدود و احکام الهی را زیر پا گذاشت، باز هم قیام بر ضد او مجاز نیست و وی را خلع نمیتوان کرد، فقط باید به راه راست موعظه اش کرد»[2].

ابن تیمیه، امام اعظم فرقه حنبلی و شیخ الاسلام دمشق (قرن هفتم)، در رسائل الکبری، مهمترین رساله از رسالات ۵۳ گانه اش، فتوا میدهد که بفرض آنهم که آنکس که بر مسند حکومت نشسته است دزد و فاسد باشد اطاعت از او واجب است، زیرا که به خواست خداوند بر این مسند نشسته است[3].

قاضی القضاة دمشق، یحیی الدین دمشقی، مؤلف شرح معروف بر «صحیح» مسلم، که او را «شیخ دارالحدیث» خوانده اند، در حاشیه خود بر «ارشادالساری» قسطلانی نظر میدهد که «خروج بر خلیفه و حاکم بهر صورت که باشد حرام است، اگر چه خلیفه فاسق و ظالم باشد»[4].

ابن جماعه، قاضی القضاة بیت‌المقدس (قرن هشتم) که بعداً قاضی القضاة قاهره نیز شد، در «تحریرالاحکام فی تدبیر اهل الاسلام» خود تصریح میکند که اگر سلطانی که به زور قدرت را کسب کرده قوانین شریعت را نداند و ظالم و فاجر و فاسق هم باشد، معهذا باید از او اطاعت کرد، و چنانچه غاصب دیگری که واجد همان صفات باشد علیه وی قیام کند و زمام حکومت را از چنگ او بدر آورد و خود بدست گیرد، از او نیز باید اطاعت کرد»[5].

---

۱ ــ معارف، چاپ قاهره، ج ۴، ص ۲۲۵.
۲ ــ ابوبکر محمدبن طیب الباقلانی، در «تمهید»، چاپ قاهره، ص ۱۸۶.
۳ ــ ابوالعباس احمد ابن تیمیه، در: «رسائل الکبری»، چاپ قاهره، ج ۴، ص ۱۷۱.
۴ ــ یحیی الدین دمشقی در حاشیه بر ارشادالساری، چاپ بولاق، ج ۸، ص ۳۴.
۵ ــ تاریخ ابن خلدون، چاپ قاهره، ج ۳.

www.kavehroom.com

غزالی به پیروان خود توصیه میکند که در همه حال از سلطان عصر اطاعت کنند، زیرا حکومت ثابت و استوار ولو بیرحم باشد بهتر از جنگهای خانگی است[1].

«حتی شخصیت فرزانه ای چون خواجه نظام الملک نیز بر پایه این باور که اگر خداوند اداره امور جامعه را به سلطانی مقرر فرماید وی خود بخود از موهبتی خدائی برخوردار میشود زیرا که خداوند آنرا بدو اعطا فرموده است و لذا اطاعتش واجب است، تذکر میدهد که اگر چنین سلطانی ستمکار باشد بناچار تقصیر مردم است که گناه کرده و مستحق مجازات شده اند و بدینوسیله جزای اعمال خویش را می بینند»[2].

بدین ترتیب، به تعبیر محقق سرشناس قرن نوزدهم، A. von Kremer، «تدریجاً فقه محمدی بصورت اصلی در آمد که صرفاً به شناسایی نامحدود حق قوی تر یعنی قبول منطق الحق لمن غلب متکی بود»[3].

جلوه ای از کوشش دستگاههای خلافت و حکومت اسلامی را در درآمیختن حق با قدرت و وابسته کردن حق به قدرت، در روشی میتوان یافت که در خلافت عباسی برای وعظ خطبا و وعاظ و خطبه های نماز جمعه مورد اجرا بود و شادروان فروزانفر در یکی از نوشته های خود وصف جالبی از آن آورده است:

«خطیب در ممالک بنی العباس لباس و عمامه سیاه ــ طراز زر و طیلسان مشکی ــ میپوشید و شمشیر میآویخت و پیشاپیش او دو علم سیاه میبردند و یکنفر هم که تازیانه ای موسوم به فرقعه در دست داشت جلو او میرفت و گاهی هم یکی از مؤذنین شمشیر خطیب را همراه میبرد و وقتی نزدیک منبر میرسیدند خطیب آنرا حمایل میکرد و در هر یک از پله های منبر پاشنه شمشیر را برای اعلام خطبه سخت میکوفت... پس از

---

۱ ــ I. Petrushevskii در «اسلام در ایران»، ترجمه فارسی، ص ۱۶۸.

۲ ــ محمد حسین سروش: «پژوهشی بیطرفانه پیرامون جامعه ایرانی پیش از اسلام و بعد از اسلام»، فصلنامه ره آورد، چاپ لس آنجلس، شماره ۲۵، ص ۲۲۰.

۳ ــ A. von Kremer در: Kulturgeschichte des Orients، ج ۱، ص ۴۰۳.

www.kavehroom.com

پایان وعظ پاشنه شمشیر را بار دیگر به پایه منبر میکوفت و آنگـــاه بـه حمد خدا و نعمت رسول و دعا بر صحابه و خلفای راشدین و حمزه و عبـاس و خدیجه کبری و فاطمه و حسنین و خلیفه و ســـلطان وقـت و امـیرالبلد میپرداخت و مردم هر بار آمین میگفتند»[1].

مهمترین تألیف حقوق دولتی و عمومی جهان تسنن که نظریـــه خلافت نیز با همین برداشت در آن به نحو اکمل شرح داده شده الاحکـام السلطانیه تألیف ابوالحسن علی بن محمد ماوردی فقیه مکتب شافعی (۳٦۴-۴۵۰ هجری) است که در بغداد نوشته شده است. طبق منطـــق ماوردی خلیفه قدرت روحانی و قـــدرت سیاســی را در شــخص واحـد (خودش) توأم میکند و این را از پیامبر به ارث برده است. در زمـــان واحد جز یک خلیفه نمیتواند وجود داشته باشد و قـــدرت او بـاید بـه سراسر جهان بسط یابد. بنابراین کمال مطلوب این است که دولت واحـد اسلامی به وجود آید که دیر یا زود همه کفار را به زیـر سـلطه اســلام درآورد و به دولتی جهانی مبدل شود[2]. این برنامه، عینـــاً بـه همیـن صورت و حتی با همان جملاتی که ماوردی بکار برده، در کشف الاسرار آیت الله خمینی از جانب خود او ارائه شده است[3].

حقوق اسلامی (سنی) صرفنظـر از اینکـه خلفـا (و سـلاطین مسلمان) قدرت و حکومت را از چه طریق بدست آورده اند، اتباع آنـان را ملزم به اطاعت از ایشان میداند. عین همین منطق را در نزد فقهای عالیقدر ایران عصر صفوی نیز میتوان یافت که از نظر آنها مجموعـــه سنگین آدمکشی ها، فسق و فجورها، امردبازیها و مـــال اندوزیـــهای نامشروع «مرشدان کامل» و «کلب های آستان علی» دلیلـــی شــرعی برای اعتراض بدانان یا عدم پیروی از آنـــان تلقـی نمیشــد، آنــهم در شرایطی که منافع مالی و مقامی بیضه داران جهان تشیع از جانب این مرشدان کامل به بهترین صورت حفظ میشد.

---

۱ ــ بدیع الزمان فروزانفر: مجموعه مقالات، تهران، ۱۳۵۱، ص ۴۹.

۲ ــ I. Petrushevskii در «اسلام در ایران»، ترجمه فارسی، ص ١٦٨.

۳ ــ روح الله خمینی در کشف الاسرار، صص ۲۲۱-۲۲۹.

www.kavehroom.com

۳

جای پای سعد وقاص

(۱۴-۲۴۶ هجری)

چه اسلامی به ایران آورده شد؟

و چگونه آورده شد؟

www.kavehroom.com

خانه و دزد

در آغاز قرن گذشته، Clément Huart مورخ و محقق نامی فرانسه در «تاریخ اعراب» خود چکیده بررسی های پژوهشگران اروپایی قرن نوزدهم را در زمینه سقوط شاهنشاهی ساسانی بدست تازیان، چنین خلاصه کرد:

«تصرف امپراتوری بزرگ ساسانی توسط اعراب در اجرای طرح حساب شده و از پیش بررسی شده ای صورت نگرفت، بلکه به صورت یک شبیخون کلاسیک و با هدف سنتی غارتگری و غنیمت گیری آغاز شد، و فقط موفقیت مافوق انتظار این شبیخون ها بود که کارگردانان آنها را به عملیات گسترده تر و بکار گرفتن نیروهایی بیشتر تشویق کرد. به عبارت دیگر باز بودن در خانه بود که دزد را به درون آن خواند.

ارتشی که دستگاه خلافت به حیره فرستاده بود، در بخش اعظم خود از اعرابی تشکیل شده بود که اصولاً مسلمان نبودند و طبعاً نفعی در جنگیدن بخاطر اسلام نیز نداشتند. مثنی ابن حارث الشیبانی، از رهبران قبیله راهزن بنی دائل که با شبیخون های گاه بگاه خود به سرزمینهای ایرانی مجاور حیره شهرتی در این زمینه بدست آورده بود از ابوبکر خواست که این بار برای او مأموریتی رسمی از جانب حکومت مدینه قائل شود، با این امید که فرماندهی این مأموریت به خود او واگذار شود، ولی ابوبکر با قبول این خواست خالدبن ولید را به نمایندگی قانونی خلافت برای نظارت بر این عملیات راهزنی و غنیمت گیری به حیره فرستاد.

سهمی از غنائم حاصله که به مدینه فرستاده شد، اولین بخشی از غنایمی بود که میبایست بعداً از سراسر ایران به بیت المال مسلمانان سرازیر شود. و درست همین سلسله قدم بقدم شبیخون ها و غنیمت گیریها بود که به رویارویی بسیار بزرگتری بنام قادسیه منتهی شد».[1]

....

۱ ــ Clément Huart در Histoire des Arabes، ج ۱، ص۲۲۲.

www.kavehroom.com

ارزیابی پژوهشگر فرانسوی در همه سالهای بعدی قرن بیستم از جانب محققان غربی دیگری که در همین زمینه بررسی کرده اند مورد تأیید قرار گرفت. مهمترین این ارزیابی ها، نتیجه گیری لئونه کائتانی در بررسی مشروح او در جلدهای دوم و سوم سالنامه های اسلام است:

«فکر تجاوز به ایران از مدینه نیامد، بلکه از جانب اعرابی آمد که از سالها پیش در مرزهای این امپراتوری میزیستند. خلیفه خالدبن ولید را فقط بدین دلیل نزد آنان فرستاد که از یکسو قدرت خلافت را، ولو بصورت ظاهر، تثبیت کرده باشد، و از سوی دیگر پرداخت سهم حکومت مرکزی از محل غنائمی که ممکن است بدست آید تضمین شود، ولی بیش از این نمیتوانست کاری انجام دهد، زیرا در غیر اینصورت امکان اداره بادیه نشینانی را که تنها بدنبال کسب غنیمت بودند نمییافت. از جانب دیگر اعراب بدوی نیز ترجیح میدادند که در عملیات غارتگرانه آینده خود از مشروعیتی که خلافت بدانها میداد برخوردار باشند تا اینکه صرفاً بصورت راهزنانی اقدام کنند. ترکیب منافع سیاسی حکومت مدینه و منافع مادی اعراب بدوی خواه ناخواه دستگاه خلافت اسلامی را به جنگ با امپراتوری ساسانی کشانید. با اینهمه تأکید قاطع بر این واقعیت ضروری است که نه دستگاه خلافت و نه بادیه نشینان عرب هیچکدام برنامه ای برای جهانگشایی نداشتند، و تنها چیزی که مورد نظرشان بود حمله ای غارتگرانه از نوع شبیخون های همیشگی قبایل عرب، منتها این بار سازمان یافته تر و در ابعادی گسترده تر بود.»[1]

در معروفترین اثر تحقیقی بعد از سالنامه های اسلام کائتانی، یعنی در «تاریخ اعراب» Ph.K. Hitti مورخ عرب و استاد دانشگاه کلمبیا بنوبه خود بررسیهای خودش را در این دو جمله کوتاه خلاصه میکند که «هدف واقعی اعراب از حمله به ایران، دست کم در دوران دو خلیفه اول، غارت و غنیمت بود و نه براندازی شاهنشاهی ایران، و بعد از آن نیز این هدف تبدیل به استقرار پایدار عرب در ایران برای

---

۱ ــ Leone Caetani در Annali dell' Islam، ج ۲، ص۹۳۰ به بعد.

www.kavehroom.com

بهره گیری مادی بود و مسئله مذهبی سهم پائین تری از اهمیت را در این مورد داشت».[1]

چون در صفحات پیشین در این باره به تفصیل سخن رفته است، این بحث را در اینجا با نقل اظهارنظری این بار نه از جانب یک کارشناس تاریخ عرب، بلکه از جانب سرشناس ترین تاریخ شناس و تاریخ نگار قرن بیستم، Arnold Toynbee به پایان میبرم که:

«در شرایطی که اعراب پس از درگذشت پیامبر دوباره کوس خودمختاری قبیله ای میزدند، ابوبکر جانشین محمد و عمر خلیفه بعدی، برای رفع تفرقه اعراب و جلوگیری از خطر عصیانهای دوباره آنها و در عین حال برای سامان بخشیدن به وضع اقتصادی آنان بهترین راه چاره را در جنگهای خارجی یافتند. عشق به غارت بموازات ایمان مذهبی و عملاً بیشتر از آن عامل اساسی حمله عرب به ایران بود».[2]

* * *

سلسله، شبیخون ها و غارتهایی که در اصطلاح اروپائیان razzia نام گرفته است، مرحله به مرحله لشکر بادیه نشیان عرب را از مرز حیره به قادسیه رسانید که میبایست برای تاریخ ایران وعده گاه سرنوشت باشد:

«نخستین کاری که عمر رضی الله عنه کرد این بود که پیش از نماز صبح همان شب که ابوبکر رضی الله مرده بود، کسان را دعوت کرد که با مثنی بن حارثه شیبانی بسوی دیار پارسیان روند. صبحگاهان با مردم به بیعت نشست و باز آنان را به رفتن به دیار پارسیان دعوت کرد، و کسان پیاپی برای بیعت میآمدند تا سه روزه کار بیعت به سر رسید، و او هر روز کسان را برای رفتن دعوت میکرد اما هیچکس داوطلب دیار پارسیان نمیشد، از آنرو که قدرت و شوکت آنها زیاد بود و بر امتهای بسیار تسلط یافته بودند... و چون روز

---

۱ ـ P.K. Hitti در History of the Arabs، ص۱۴۳.

۲ ـ Arnold Toynbee در Mankind and Mother Earth. A narrative history of the World، ص ۲۴۷.

www.kavehroom.com

چهارم شد، عمر رضی الله عنه بر منبر رفت و گفت که: «ایهاالناس، حجاز جای ماندن شما نیست، زیرا در اینجا شما تنها میتوانید گیاه و خوراک شتران خود را بجویید. کجایند آن مهاجرانی که از سرزمین خویش بیرون روند تا سرزمین های آبادتری را که خدا در کتاب خود وعده فرموده است شما را وارث آنها کند تصاحب کنند؟ خدا چنین فرمود تا دین حق را بر همه دین ها غالب گرداند، اگر چه مشرکان بدان کراهت دارند.»[1]

پژوهشگران متعدد، بویژه Th. Nöldeke در تاریخ قرآن خود، و I. Goldziher در «درسهایی در باره اسلام» متذکر شده اند که چنین وعده ای در هیچ جای قرآن به مسلمانان داده نشده است. گلدتسیهر اضافه میکند که حدیث جعلی «تعدهم من تملک کنوز الاکاسره» (شما را وعده میدهم که خزائن پادشاهان ایران را صاحب خواهید شد) حدیثی است که بیش از یک قرن بعد از قول پیامبر ساخته شد، زیرا که دست کم تا یکصد سال بعد از درگذشت محمد نشانی از چنین حدیثی در هیچ جا نمیتوان یافت، و تازه مضمون خود این حدیث ساختگی نیز به غنیمت گیری خزائن پادشاهان ایران مربوط میشود و نه به وعده تصرف سرزمین ایران.

در همین زمینه در «الفتوح»، تاریخ معتبر ابن اعثم کوفی مورخ پایان قرن سوم و آغاز قرن چهارم هجری (که کتاب او در قرن ششم هجری توسط محمدبن احمد مستوفی هروی به فارسی ترجمه شده)، چنین آمده است:

«... پس امیرالمؤمنین عمر برخاست و بر منبر آمد، و خطبه ای بخواند، و پس از حمد و ثنای خالق جل و علا و درود بر سرور اصفیا محمد صلی الله علیه و آله گفت: ای مسلمانان، خدایتعالی با مصطفی (ع) وعده داده بود که ولایت روم و فرس او را فتح شود. پس بشتابید به مقاتله کفار عجم، و بدانید که از این طریق بر خزائن کسری و سلاطین فرس دست خواهید یافت، اما تا رنج

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۵۸۷.

مجاهدت نکشید غنیمت نیابید. فراخوان مرا اجابت کنیـــد و تعلـل و تکاهل منمایید تا هم غنیمت یابید و هم مثوبت.»[1]

در این مورد نیز لازم به تذکر است که در هیچ جای قرآن چنیـــن اشاره ای به «فرس» (ایران و ایرانیان) نشده است، و از «روم» نیز تنها یکبار بدینصورت یاد شده است که «رومیان در نزدیکترین سرزمین بـه خودشان شکست خوردند، ولی دیری نگذرد که دوباره پیروز شوند، زیـرا که فرمان پیروزی و شکست در همه حال با خدا است» (سـوره روم، ١-٦). در ارزیابی این آیات، مسلم است که منظور از روم بیزانس است و اشاره قرآن نیز به شکستی است که ارتش ایران در زمان خسروپرویز بـه ارتش بیزانس وارد آورد (هرچند که Nöldeke و دیگران در باره تـــاریخ واقعی نزول این آیات تردید دارند)، اما آنچه بطور روشن از محتـــوای این آیه ها برمیآید وعده خداوند در باره پیروزی دوباره بیزانس بر ایـران است، و هیچ اشاره ای در آن نمیتوان یـافت کـه «خـدای تعـالی بـه مصطفی وعده داده باشد که ولایت روم و فرس او را فتح شود». اظـهار نظر عمومی پژوهشگران در باره این گونه روایات مورخان اسلامی ایـن است که اصولاً در خطابه ای که از جانب عمر ایراد شده، چنین اسـتناد ناشیانه ای صورت نگرفته و تنها بر این تکیه نهاده شده است که حجاز جای زندگی اعراب نیست و آنان باید روزی خود را در نزد آنهایی کـــه بسیار ثروتمندترند بجویند. تمام آن اضافاتی که در این روایت به قـرآن و پیامبر و وعده های آنان مربوط میشود از افسانه هـایی اسـت کـه برای مشروعیت بخشیدن به رویدادهای بعدی ساخته و پرداختـــه شـده است، و نمونه هایی از آنها را در معروف ترین کتاب تاریخ اســلامی، چنین میتوان یافت:

«از عفیف کندی روایت است که به روزگار جـاهلیت بـه مکـه آمدم و نزد عباس بن عبدالمطلب خانه گرفتم و چـــون آفتـاب برآمـد کعبه را نگریستم و دیدم که جوانی بیامد و رو به کعبه کرد و به نمـــاز ایستاد. پرسیدم: ای عباس، این چیست که من آنرا ندانم؟ و او گفـــت:

---

١ ـ الفتوح، نشریه مرکز انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص۹۴.

www.kavehroom.com

ین محمدبن عبداله است که گوید خدا وی را به ابلاغ دین خود فرستاده است، و میگوید که گنج های کسری و قیصر را از آن او کرده ست»[1]. و: «ابوطالب کس فرستاد و پیمبر خدا بیامد و ابوطالب بدو گفت: برادرزاده من، اینان سران و پیران قومند و از تو میخواهند که به خدایانشان ناسزا نگویی. پیمبر خدای گفت: آنها را به چیزی میخوانم که از دین خودشان بهتر است. ابوطالب گفت به چه چیز میخوانی؟ گفت: به چیزی که اگر آنرا بر زبان آرند، عربان مطیعشان شوند و عجمان باجگزارشان، و بر قوم عجم تسلط یابند. ابوجهل گفت، آن چیست که ده برابرش را بگوییم؟ گفت بگوئید لااله الا الله. گفتند: این نگوئیم، چیزی جز این از ما بخواه»[2].

«الفتوح» همراه با نقل خطبه خلیفه عمر، واقعه جالب دیگری را نیز که مدعی است در همان زمان در خود ایران روی داده است حکایت میکند تا روشن کند که این دعوت به جنگ تنها هدف غنیمت گیری نداشته، بلکه قبل از آن از پادشاه ایران از طریقی معجزآسا و با زبان خوش دعوت به اسلام آوردن شده و او بدان ترتیب اثر نداده بوده است. متن این روایت ابن اعثم در کتاب الفتوح چنین است: «روزی یزدجرد به عزم شکار بیرون آمده بود و در عقب گورخری میتاخت. در آن اثنا گورخر بایستاد و روی بازپس کرده به فرمان خدا با او در سخن آمد و گفت: ای یزدجرد، به خدای باز گرد و به پیغامبر او ایمان بیاور تا نعمت بر تو باقی بماند، و کفران نعمت منمای که دولت ترا زوال آورد. چون یزدجرد از گورخر این سخن فصیح بشنید بترسید و عنان باز کشید و به مقام خویش باز آمده موبدان را بخواند و سخنی را که از گورخر شنیده بود با ایشان باز گفت. موبدان گفتند این حالتی غریب

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج۳، ص ۸۵۹.

۲ ــ همانجا، ص ۸٦۹. حتی امروز نیز، پس از همه بررسیهای دانشمندان در باره ساختگی بودن این روایات، مؤلف کتاب معتبر «تاریخ سیاسی اسلام» مینویسد که: «عربها در فتح ایران طمع بستند، و این اندیشه از آنجا در ایشان قوت گرفت که پیغمبر در زمان زندگانی خود گنجهای کسری را به آنها وعده داده بود» (تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه فارسی، ص ۲۴۵)

www.kavehroom.com

است و گمان ما بر آن است که از این اعراب که به عـــراق آمـده انـد چیزی عجیب بظهور آید.»[1]

نامهٔ محمد به خسرو پرویز

معروفترین افسانه ای که بمنظور مشروعیت دادن بدیـــن حملـه غارت و غنیمت ساخته شده است این است که سالها پیش از آن، خـود محمد با خسرو پرویز پادشاه ایران با ارسال نامه ای در مورد مسـلمان شدن او اتمام حجت کرده ولی خسرو این دعوت را رد کرده بود. بموجب این روایت در سال ششم هجری ــ مقارن با آخرین سال پادشاهی خسـرو پرویز در ایران ــ نامه ای از جانب پیامبر از مدینه توسط عبدالله بـن حذافه سلمی برای خسرو فرستاده شد کـه در آن وی بـه قبـول اسـلام دعوت شده بود، ولی خسرو پرویز نامه را پـاره کـرد و بـه فرمـاندار پارسی یمن نوشت که نویسنده، نامه را در حجاز دستگیر کنند و نـزد او فرستند. متن نامه که تقریباً در همه تاریخ های معتبر اسلامی (ابن سعد، واقدی، طبری، ابن اثیر، بخاری، یعقوبی، ابن خلـدون) از منبـع واحد سیره ابن هشام گرفته شده است، بدیـن قـرار اسـت: «بسـم الله الرحمن الرحیم از محمد پیامبر خدا به پادشاه بزرگ ایـران. درود بـر آنکس که از راه راست پیروی کند و به خداوند و رسول او ایمـان آورد و گواهی دهد که خدایی بجز خدای یگانه و بی شـریک وجـود نـدارد و محمد بنده و رسول اوست. من ترا به پذیرفتن دین خـدای عـز و جـل فرامیخوانم، زیرا فرستاده او بر همه جهانیانم تـا پیـام او را بـر همـه کافران ابلاغ کنم. پس ایمان آور تا رستگار شوی، و اگر چنیـن نکنـی گناه مجوس بر تو باد!»

در دنباله این روایت، در تاریخ طبری آمده است:

«خسرو به باذان فرمانده پارسی یمن نوشت که دو مرد دلیر بـه نزد این مرد حجازی فرست که او را به سوی من آرند، و بـاذان بابویـه پیشکار خود را با یکی از پارسیان بنام خسرو فرستاد که به دیار ایـن

---

۱ ــ الفتوح، نشریه «انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی»، ص ۹۲-۹۴.

www.kavehroom.com

است و گمان ما بر آن است که از این اعراب که به عــــراق آمــده انــد چیزی عجیب بظهور آید.»[1]

نامهٔ محمد به خسرو پرویز

معروفترین افسانه ای که بمنظور مشروعیت دادن بدیـــن حملــه غارت و غنیمت ساخته شده است این است که سالها پیش از آن، خــود محمد با خسرو پرویز پادشاه ایران با ارسال نامه ای در مورد مســـلمان شدن او اتمام حجت کرده ولی خسرو این دعوت را رد کرده بود. بموجب این روایت در سال ششم هجری ــ مقارن با آخرین سال پادشاهی خســرو پرویز در ایران ــ نامه ای از جانب پیامبر از مدینه توسط عبدالله بـــن حذافه سلمی برای خسرو فرستاده شد کـــه در آن وی بـــه قبـــول اســـلام دعوت شده بود، ولی خسرو پرویز نامه را پـــاره کـــرد و بـــه فرمـــاندار پارسی یمن نوشت که نویسنده، نامه را در حجاز دستگیر کنند و نـــزد او فرستند. متن نامه که تقریباً در همه تاریخ های معتبر اسلامی (ابن سعد، واقدی، طبری، ابن اثیر، بخاری، یعقوبی، ابن خلـــدون) از منبـــع واحد سیره ابن هشام گرفته شده است، بدیـــن قـــرار اســـت: «بســـم الله الرحمن الرحیم از محمد پیامبر خدا به پادشاه بزرگ ایـــران. درود بـــر آنکس که از راه راست پیروی کند و به خداوند و رسول او ایمـــان آورد و گواهی دهد که خدایی بجز خدای یگانه و بی شـــریک وجـــود نـــدارد و محمد بنده و رسول اوست. من ترا به پذیرفتن دین خـــدای عـــز و جـــل فرامیخوانم، زیرا فرستاده او بر همه جهانیانم تـــا پیـــام او را بـــر همـــه کافران ابلاغ کنم. پس ایمان آور تا رستگار شوی، و اگر چنیـــن نکنـــی گناه مجوس بر تو باد!»

در دنباله این روایت، در تاریخ طبری آمده است:

«خسرو به باذان فرمانده پارسی یمن نوشت که دو مرد دلیر بـــه نزد این مرد حجازی فرست که او را به سوی من آرند، و بـــاذان بابویـــه پیشکار خود را با یکی از پارسیان بنام خسرو فرستاد که به دیار ایـــن

---

۱ ــ الفتوح، نشریه «انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی»، ص ۹۲-۹۴.

www.kavehroom.com

مرد شوید و با او سخن کنید و خبر او را برای من آرید. و فرستادگان برفتند تا پیش پیامبر رسیدند. و ریش خود را تراشیده بودند و سبیل گذاشته بودند. و پیامبر بدانان گفت: کی گفته که چنین کنید؟ گفتند که خداوند ما، و مقصودشان خسرو بود. و پیغمبر گفت: ولی خداوند من گفته است که بالعکس ریش بگذارم و سبیل بتراشم. آنگاه گفت: بروید و فردا پیش من آیید. و همان شب برای پیامبر خدا خبر آمد که خداوند شیرویه پسر خسرو را بر او مسلط کرد و او در فلان وقت شب پدر را بکشت. و واقدی گوید که این در شب سه شنبه دهم جمادی الاول سال هفتم هجرت شش ساعت از شب رفته بود. و چیزی نگذشت که نامه شیرویه به باذان رسید که خسرو را بکشتم از آنرو که اشراف پارسیان را کشته بود. و چون این نامه به باذان رسید گفت: همانا که این مرد پیغمبر است، و اسلام آورد و دیگر ابنای پارسی مقیم یمن نیز با وی مسلمان شدند.»[1]

در جای دیگر تاریخ طبری، در ارتباط با همین موضوع روایت جالبی از یکی از معتبرترین صحابه پیامبر نقل شده که بموجب آن در باره چگونگی ابلاغ آیین اسلام به پادشاه ایران از خود پیامبر سئوال شده و پیامبر جریان ناشناخته ای را در این مورد به اطلاع صحابه خود رسانیده است:

«از عبدالرحمن بن عوف روایت است که یاران پیامبر از او پرسیدند: ای پیغمبر خدا، حجت خدای بر خسرو در باره، تو چه بود؟ فرمود: خداوند فرشته ای را بدو فرستاد که دست از دیوار خانه وی برون کرد و نور از آن میدرخشید. و چون خسرو این بدید بترسید، ولی فرشته گفت: ای خسرو، بیم مدار که خدا پیامبری فرستاده و کتابی بر او نازل کرده، پیرو او شو تا در دنیا و آخرت ایمن باشی. و فرشته عصایی بدست داشت و این در ساعت خواب نیمروز بود، و گفت: ایمان بیاور وگرنه این عصا را بشکنم. و خسرو بدو گفت: «بهل، بهل»، و فرشته از پیش وی برفت. خسرو حاجبان خویش را بخواست و بدانها خشم آورد

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۲۳-۱۱۴۴.

www.kavehroom.com

که چه کس این مرد را به نزد من راه داد؟ گفتند: ما هیچکس ندیدیم که به نزد تو آید. و چون سال دیگر بیامد، در همان ساعت فرشته به نزد وی آمد و همان سخن گفت که سال پیش گفته بود، که ایمان بیاور وگرنه این عصا را بشکنم. خسرو سه بار گفت: بهل، بهل، بهل، و فرشته برفت. و خسرو بر حاجبان خویش خشم آورد چنانکه بار اول آورده بود، و آنها گفتند: ما کس ندیدیم که بسوی تو آید. به سال سوم فرشته در همان ساعت بیامد و همان سخنان بگفت که مسلمان شو وگرنه این عصا را بشکنم. و خسرو گفت: بهل، بهل. اما این بار فرشته عصا را بشکست و بیرون شد، و این زوال پادشاهی وی بود و قیام پسرش و پارسیان، که او را بکشتند.»[1]

و باز در همین باره، و در همین تاریخ طبری، در ارتباط با آنچه پس از دریافت نامه پیامبر اسلام به خسرو پرویز از جانب پادشاه ایران انجام گرفته بوده، روایت مفصل دیگری نقل شده که بعدا تاریخ نویسانی متعدد به نقل آن پرداخته اند. متن این روایت چنین است:

«سخن از حوادثی که هنگام زوال ملک پارسیان به اراده خدای رخ داده و عربان بر آن چیره شدند که خدایشان نبوت و خلافت و پادشاهی و قدرت نصیب فرموده بود:

از وهب بن منبه روایت کرده اند که خسرو بر دجله بندی بساخت و چندان مال بر آن خرج کرد که کس اندازه آن ندانست، و ایوان وی بنایی بود که کس مانند آن ندیده بود ... و چون خدای عز و جل پیمبر خویش را برانگیخت، صبحگاهان ایوان خسرو از میان شکافته بود بی آنکه سنگینی ای بر آن افتاده باشد، و بند دجله نیز فرو ریخته بود ... غمین شد و کاهنان و منجمان خویش را بخواست و به آنها گفت: در این کار بنگرید که چیست؟ آن گروه برون شدند و یکی از آنان که سایب نام داشت شب را بر تپه ای به سر کرد و بدید که از سوی حجاز برقی جست و به مشرق رسید، و صبحگاهان به زیر پای خود نگریست و باغی سبز

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۴۴.

www.kavehroom.com

دید و با خود گفت: اگر آنچه بینم راست باشد از حجاز پادشاهی درآید که به مشرق رسد و زمین از او سرسبز شود. و این را با کاهنان بگفت و با هم گفتند که هر آینه پیغامبری مبعوث شده است یا بشود و این پادشاهی را بگیرد و بشکند. ولی اگر خبر زوال این پادشاهی را به خسرو بگوئیم ما را بکشد، پس سخنی بیاریم که بلیه را تا مدتی پس اندازد. آنگاه پیش کسری شدند و گفتند که این کار بدیدیم و بدانستیم که بند دجله را به خطای محاسبه منجمان به طالع منحوس ساخته ای و بناچار به ویرانی گرائیده، اینک حساب دیگر کنیم که بنیان بر آن نهی و از ویرانی برکنار ماند. و خسرو هشت ماه در ساختن بند دجله ای دیگر کار کرد و در این کار چندان مال خرج کرد که کس اندازه آن ندانست. و چون کار به سر رفت بفرمود تا فرش و بساط بگسترانند و گل بیفشانند.، و برون شد و بر بند نشست و در آن حال بود که دجله بند را از زیر وی ببرد، و در دم مرگ بود که او را برآوردند، و چون برآمد یکصد تن از کاهنان و منجمان را بکشت. بازماندگان گفتند که ای پادشاه، ما نیز در حسابهای خود خطا کرده بودیم. اینک حساب دیگر کنیم که بنای خویش به طالع سعد بنیاد کنی. گفت: چنین کنید. و خسرو هشت ماه دیگر کار کرد و چندان مال خرج کرد که کس ندانست. وقتی که بنا به سر رسید پرسید: درآیم و بر آن نشینم؟ گفتند: آری! و بار دیگر دجله بند را ببرد و خسرو بر دم مرگ بود که او را بگرفتند. آن گروه را بخواند و گفت: بخدا اگر راست نگویید که این دروغ از چه با من گویید، همه شما را کتف ها برون آرم و زیر پای پیلان افکنم. گفتند: ای پادشاه، این بار با تو دروغ نگوییم. وقتیکه به ما فرمان دادی تا به دانش خود بنگریم دانش ما از کار بماند، و بدانستیم که کار از آسمان است و پیغمبری مبعوث شده است یا مبعوث شود، ولی بیم داشتیم که اگر ترا از زوال پادشاهی خبر دهیم ما را بکشی، و بهانه ای برای مهلت جستیم. خسرو گفت: چرا به من نگفتید که در کار خویش تدبیری کنم؟ و پس آنها را رها کرد و از ساختن بند چشم بپوشید.»[1]

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۲، ص۷۱۲.

www.kavehroom.com

بیش از دوازده قرن است که این موضوع ارسال نامه از جانب پیامبر اسلام برای خسرو پرویز در جهان اسلام واقعیتی مسلم به حساب آمده و نسل به نسل توسط تاریخ نگاران مسلمان نقل شده و هر بار زوائد مختلفی نیز بر آن افزوده شده است. با اینهمه، در آغاز قرن گذشته، Leone Caetani در «سالنامه های اسلام» خود براساس پژوهشهای قبلی محقق برجسته آلمانی Hubert Grimme در کتاب Das Leben Muhammed او و با ارزیابی های کاملتر خودش در این زمینه قاطعاً اعلام داشت که اصولاً چنین نامه ای فرستاده نشده است تا پاسخی بدان داده شده باشد، و آنچه در باره ارسال این پیام گفته و نوشته شده داستانی است که مدتها بعد از درگذشت محمد، از جانب عمال دستگاه خلافت ساخته و پرداخته شده است. بررسیهای مربوط بدین موضوع چندین صفحه تمام از جلد دوم سالنامه های اسلام کائتانی را شامل میشود.

پرنس کائتانی در اثبات نظر خویش بر پنج موضوع اساسی تأکید میگذارد که هرکدام از آنها میتواند به تنهایی دلیل کافی بر نفی داستان فرستاده شدن چنین نامه ای به پادشاه ایران باشد: نخست اینکه روابت مربوط به نامه ارسالی محمد به شاه ایران روایتی مستقل نیست، بلکه بخشی از مجموعه روایاتی است که در باره نامه های ارسالی پیامبر به شماری از پادشاهان و حکام آن زمان نقل شده است و بجز پادشاه ایران، امپراتور بیزانس و پادشاه حبشه و بطریق اعظم اسکندریه و پادشاهان محلی غسان و نجران و امرای بحرین و اردن و رؤسای قبایل متعدد عرب در بیرون از جزیرة العرب را نیز شامل میشود که فهرست کاملی از آنها را در طبقات ابن سعد (ج۱، ص ۲۵۸ تا ۲۹۱) میتوان یافت. مهترین این شخصیتها یعنی آنهائیکه میتوانند از لحاظ مقام با خسرو ایران برابر نهاده شوند هراکلیوس امپراتور مسیحی بیزانس و اصحم پادشاه مسیحی حبشه اند، که متن نامه های ارسالی محمد به هر دوی آنها نیز توسط ابن سعد و بعد از او توسط طبری و دیگر مورخان عرب نقل شده است، با این تفاوت که به روایت همین منابع واکنش هر دوی آنان در برابر دعوت پیامبر

www.kavehroom.com

بکلی در نقطه مقابل واکنش پادشاه ایران بوده است، زیرا نجاشی (پادشاه حبشه) با خواندن نامه محمد، بیدرنگ اسلام آورده و حتی از جانب پیامبر اسلام خطبه خوانده و ولیعهد خویش را نیز همراه با ۶۰ تن از دولتمردان کشورش از طریق کشتی سلطنتی به نزد محمد فرستاده و نامه ای که مضمون آن در طبقات ابن سعد و در تاریخ طبری نقل شده توسط همین فرزند برای محمد ارسال داشته است[1]، ولی این کشتی در دریا با همه سرنشینانش غرق شده و فقط کشتی دیگری که حامل ام حبیبه بوده (همسری که پیامبر از راه دور و با وکالت دادن به پادشاه حبشه برای انجام مراسم عقد به ازدواج خود درآورده) به سلامت به مقصد رسیده است.

همزمان با پادشاه حبشه، هرقل (Heraclius) امپراتور مقتدر بیزانس نیز، با آنکه عنوان پرچمدار رسمی عالم مسیحیت را داشته، با خواندن نامه محمد در صدد انکار دین خود و قبول اسلام برآمده است[2] ولی کشیشان و بطریقان او در این راستا با وی به مخالفت برخاسته اند بطوریکه او بناچار از اعلام مسلمانی خود صرفنظر کرده و با این وجود

---

۱ ــ متن این نامه در تاریخ طبری چنین آمده است: «بسم اله الرحمن الرحیم، به محمد پیمبر خدا از نجاشی اصحم بن ابحر. ای پیغمبر خدا، درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد، خدای یگانه ای که مرا به اسلام هدایت کرد. اما بعد، ای پیغمبر خدا، نامه تو و مطالبی که در باره عیسی یاد کرده بودی به من رسید. بخدای آسمان که عیسی حرفی بر این نمیافزاید و ما دینی را که آورده ای قبول کردیم و شهادت میدهم که تو رسول راستگو و تصدیقگر خدایی و من بدست پسر عمویت با تو بیعت کرده ام و به خدای جهانیان ایمان آورده ام، و اینک فرزند خودم ارهـا را بسوی تو میفرستم، و اگر خواهی خود نیز سوی تو آیم و شهادت دهم که دین تو حق است. ای پیغامبر خدا، درود بر تو باد!» (تاریخ طبری، ج۳، ص ۱۱۴۰).

۲ ــ در این مورد نیز در تاریخ طبری آمده است که: «... و قیصر روم که هرقل بود نامه پیمبر را از دحیة بن کلبی گرفت و در آن نگریست و سپس آنرا میان ران و تهیگاه خویش نهاد... آنگاه به کسی که در روم بود و عبری میخواند نامه نوشت و کار پیمبر را بگفت و از نامه وی سخن آورد، و از او جواب آمد که بی گفتگو وی همان پیمبری است که ما انتظارش را میبریم، پس پیرو او شو و او را تصدیق کن» (تاریخ طبری، ج۳، ص ۱۱۳۷).

www.kavehroom.com

به دحیة ابن خلیفه کلبی قاصد پیامبر گفته است که: «بخدا میدانم که آقای تو پیامبر مرسل است، منتها از رومیان بر جان خود بیم دارم و نمیتوانم آشکارا پیرو او شوم»، و دهیه را با هدایای بسیار بازگردانیده و خود بر استری نشسته است تا به قسطنطنیه بازگردد، ولی در بازگشت رو به سرزمین شام کرده و به مردم آن گفته است که بخدا خواهید دید، اگر در مقابل پیامبر بایستید خطا خواهید کرد[1]. باز هم همزمان با این نامه ها، نامه ای از محمد به مقوقس بطریق اعظم مسیحی اسکندریه نیز فرستاده شده که وی پس از دریافت آن گفته است که گمان داشته است رسول موعود از شام ظهور خواهد کرد، ولی این خورشید اکنون از حجاز طلوع کرده است، و همانوقت وی نیز مسلمان شده است، منتها در پاسخ نامه نوشته است که چون دست نشانده ای از جانب امپراتور بیزانس است نمیتواند مردم مصر را نیز بدین توفیق هدایت کند، ولی اجازه میخواهد که دو کنیزک بسیار زیبا، و نیز استری دلدل نام را که در نوع خود مانند ندارد، بعنوان هدیه به نزد پیامبر بفرستد.

به تذکر کائتانی، وقتیکه حتی مورخان بسیار سرشناسی واقعیتهای مسلم و شناخته شده تاریخی را در مورد دو پادشاهی که در دوران خود، یکی مظهر قدرت و حاکمیت آیین مسیحی در امپراتوری رم و دیگری رهبر یکی از نخستین کشورهای مسیحی تاریخ جهان بودند بدین آسانی و آنهم بصورتی چنین خیالبافانه تحریف کنند و دروغی آشکار در جای آن ارائه کنند، برای روایات آنان در مورد سومین پادشاهی که به گفته آنها نامه مشابهی را دریافت داشته است چه اعتبار بیشتری قائل میتوان شد؟

دلیل دیگر بر ساختگی بودن این روایت، سناریویی است که در مورد نحوه تسلیم نامه محمد به خسرو در آن ارائه شده است. تمام اطلاعاتی که از منابع مختلف تاریخی (ایرانی، بیزانسی، ارمنی، گرجی، سریانی، مصری و غیره) در باره تشریفات دربار تیسفون بما

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج۳، صص ۱۱۳۶-۱۱۴۲.

www.kavehroom.com

رسیده اند، حاکی از آنند که این تشریفات سنگین‌ترین نمونه نوع خود در همه جهان باستان بوده است، و از جمله خود این تشریفات نیز پیچیده ترینشان تشریفات مربوط به باریابی کسان به نزد شاهنشاهان ساسانی مخصوصاً دوران خسرو پرویز بوده که گذشتن از یک هفتخوان واقعی رستم را برای آنان ایجاب میکرده است، بطوریکه حتی پادشاهان درجه دوم نیز اجازه چنین باریابی را جز با حفظ این مراسم نداشته اند، و در اینصورت نیز هیچیک از آنان نمیتوانسته اند از فاصله معینی به شاه نزدیکتر شوند[1]. در چنین شرایطی تصور اینکه یک عرب گمنام از بیابان حجاز، به نمایندگی از جانب یک عرب دیگر که برای دربار ساسانی بهمان اندازه خود او گمنام بوده است (بطوری که طبق این روایات خسرو پرویز به فرماندار ایرانی یمن دستور میفرستد که این مرد عرب را شناسایی و دستگیر کند و به نزد او بفرستد)، از راه برسد و بی هیچ اشکالی به نزد پادشاه برود و بدون زمین بوسی سنتی (که مسلماً سازندگان روایت حاضر نبوده اند در مورد او پذیرای آن شوند) نامه را بدست او دهد و با وی در باره آن به جر و بحث بپردازد تصوری است که اگر برای یک مورخ عرب قرن دوم هجری قابل قبول باشد، برای کسی که در دوران ما با تاریخ آنزمان آشنایی ولو کلی داشته باشد پذیرفتنی نیست، و تنها توجیهی که میتوان برای چنین روایات کرد این است که داستان پاره شدن نامه محمد توسط خسرو پرویز مانند افسانه مسلمان شدن پادشاه حبشه و قصد مسلمانی امپراتور بیزانس، و بخشهای بعدی این افسانه، باصطلاح امروزی برای «مصرف داخلی»، و برای مردمی که با واقعیتهای تاریخی و اجتماعی بیرون از جزیرة العرب یا سرزمینهای اشغالی جهان اسلام آشنایی چندانی نداشته اند ساخته و پرداخته شده اند.

باز هم بعنوان دلیلی دیگر، کائتانی متذکر میشود که بنا به

---

۱ ــ در این باره میتوان بررسی جامعی را در «ایران در دوران ساسانیان» Arthur Christensen یافت که در آن از دیگرمورخان غربی نیز که درین زمینه گزارشهایی داده اند نقل قولهای متعدد شده است.

www.kavehroom.com

محاسبه دقیق Nöldeke در Aufsätze zur Persischen Geschichte، خسرو پرویز در ۲۹ فوریه سال ٦۲۸ میلادی به فرمان فرزندش شیرویه کشته شده است، و این تاریخ با ۱۷ شوال سال ششم هجرت تطبیق میکند. اگر چنانکه طبری و ابن سعد ــ و مورخان بعدی به نقل از آنها ــ روایت کرده اند نامه محمد به خسرو پرویز تسلیم شده باشد میبایست این نامه در هفته های آخر سال ٦۲۷ یا هفته های اول سال ٦۲۸ توسط عبداله ابن حذافه السهمی فرستاده محمد (به نوشته طبری و سایرین) بدو تسلیم شده باشد، در صورتیکه در همین موقع این شخص از جانب محمد در سفر حدیبیه مأمور مذاکره با قریشیان بوده است که به عقد توافق معروفی که در این محل صورت گرفت منجر شده و طبعاً وی نمیتوانسته است در آن واحد هم در مکه و هم در تیسفون باشد.

در ارتباط با ماجرای سدسازی های خسرو پرویز بر روی دجله و خراب شدنهای پیاپی آنها، کائتانی متذکر میشود که: بررسی ساده ای در تاریخ ساسانی نشان میدهد که سالهای ٦ و ۷ هجری (سالهای ٦۲۷ و ٦۲۸ مسیحی) سال آخر پادشاهی خسرو پرویز و آغاز پادشاهی پسر او شیرویه بود، یعنی اوقاتی بود که سلطنت ساسانی بحرانی ترین روزهای خود را میگذرانید. هراکلیوس، امپراتور بیزانس، پس از پیروزی در نینوا بجانب تیسفون پایتخت ایران پیش میرفت، سازمان سلطنتی کشور در شرف انفجار بود و مقدمات روی کار آمدن شیرویه و زندانی شدن و سپس قتل خسرو پرویز فراهم میشد. کدام آدم عاقلی میتواند قبول کند که درست در همین موقع، چنانکه مورخان اسلامی ادعا کرده اند، خسرو تمام وقت و پولش را صرف ساختن سدهای متحرکی بر روی دجله کرده باشد تا بر روی آنها ایوانی مجلل بسازد و بر آن بنشیند و به رودخانه بنگرد، و دو بار پیاپی این سدها پس از ساخته شدن خراب شده باشند و باز به امر او از نو ساخته شده باشند و هر بار «چندان مال بر آن خرج شده باشد که اندازه آنرا تنها خدای داناد»؟ چنین روایت فانتزی، اگر هم فی المثل میتوانست در مورد چند سال پیش از آن یعنی به هنگام تصرف مصر از جانب خسرو

www.kavehroom.com

پرویز در مورد رود نیل پذیرفتنی باشد، مسلماً نمیتوانسست در مسورد سه بار تجدید بنای سدی بر روی دجله و هر بار با هشت ماه فاصلـه در روزها و ماههای سرنوشت ساز سال ۶۲۸ میلادی (ششم هجری) نـــیز قابل قبول باشد، و تنها نتیجه ای که میتوان از چنین روایتـــی گرفـت این است که یا مورخان نـــاقل آن مطلقـاً بـا تـاریخ ساسـانی آشـنا نبوده اند، یا چنان خواستار معجزه ســازی بـوده انـد کـه توجـه بـه واقعیتهای آشکار تاریخی را ضروری ندانسته اند.[۱]

باز هم بعنوان دلیلی دیگر، کائتانی تذکـــر میدهـد کـه در آن بخش از تاریخ طبری (ج ۱، صفحات ۹۹۵ تـا ۱۰۷۲) کـه حـوادث آخرین سالهای ساسانیان براساس منابع ایرانی (بویژه خداینامه که بعدا مورد استفاده فردوسی و دانشمندان دیگــری چـون بـیرونی، ثعـالبی، مسعودی، حمزه اصفهانی نیز قرار گرفت) روایت شده است، ســخنی از چنین سفارتی به میان نیامده و آنچه بعد از آن بدین مناســبت گفتـه شده صرفاً از منابع عربی گرفته شده است، و این نشـــان میدهـد کـه موضوع چنین نامه ای برای خود ایرانیان بکلی ناشناخته بـوده اسـت، همچنانکه نبودن هیچ اشاره ای بدین نامه ها در تاریخ های لاتینـــی و یونانی و ارمنی و گرجی و سریانی و فقدان هرگونه مدرک و لوحــه ای در این باره در آرشیوها و الواح کشورهای مورد بحث، نشان میدهد که وجود چنین نامه هایی برای دیگر مراجعی که نام برده شـده انـد نـیز ناشناخته بوده است.[۲]

و سرانجام، کائتانی متذکر میشود که با آنکه طبری در تـــاریخ خود این روایت ها را به ابن اسحاق، نخستین «سیره نویس» زنـــدگـی محمد نسبت داده است، با توجه به متون بسیار قدیمی این ســیره کـه اکنون در دست ما است (ولی طبری تنـــها نسـخه رونوشـت بـرداری دستکاری شده ای از آنرا که امروزه بدان نیز دسترسی داریم در اختیـــار

---

۱ ـ L. Caetani در Annali dell'Islam، ج۲، بخش ۱، پاراگراف هـای ۴۵ و ۴۶ و Hubert Grimme در Muhammed، ج ۱، صص ۲۲۳-۲۲۹.
۲ ـ L. Caetani در Annali dell'Islam، ج ۴، ص ۷۷۴.

www.kavehroom.com

داشته است) میتوان تأکید کرد که ابن اسحاق در سیره خود مطلقاً سخنی از این نامه های ارسالی پیامبر به سران کشورهای خارجی بمیان نیاورده است. اشاره کوتاهی هم که ابن هشام در سیره خود در این باره میکند از جانب خود او است و نه اینکه مانند بقیه کتاب از ابن اسحاق گرفته شده باشد. اضافه بر آن فصلی که این اشاره در آن آمده، فصلی است که نویسنده پس از پایان کتابت اثر خود به آخر آن افزوده است و در متن اصلی کتاب وجود نداشته است. این سکوت کامل ابن اسحاق دلیل بر این است که یا در زمان تدوین این کتاب چنین موضوعی اصولاً مطرح نبوده، یا اصالت آن قویاً مورد تردید بوده است.

پژوهشگر برجسته ایتالیایی در این مبحث، توضیحات مشروحی نیز در باره نسخه های خطی سیره های اصیل و سیره های دستکاری شده ابن اسحاق در کتابخانه ها و آرشیوهای مختلف داده است که نقل آنها در اینجا ضرورتی ندارد.

ظاهرا برای پاسخگویی به تردیدهای احتمالی در باره اصالت این نامه ها ساختن این روایت نیز ضروری شناخته شد که: «یزیدبن حبیب مصری مکتوبی یافته بود که نام پیمبر و سخنانی که هنگام فرستادن رسولان با یاران خویش بگفت در آن ثبت شده بود، و مکتوب را با یکی از معتمدان شهر خویش پیش شهاب زهری فرستاد که آنرا تأیید کرد. در مکتوب آمده بود که پیمبر صبحگاهی به یاران خویش گفت که مرا به همه کسان فرستاده اند، شما رسالت مرا بگزارید و مانند حواریان عیسی بن مریم با من اختلاف مکنید. یاران گفتند: اختلاف حواریون چگونه بود؟ گفت: آنها را برای بردن پیام مأمور ساخت، ولی آنهایی که راهشان نزدیک بود تسلیم شدند و آنهایی که راهشان دور بود و از قبول آن امتناع کردند و گفتند که ما زبان آنانرا ندانیم. عیسی از رفتارشان پیش خدا شکایت برد و روز بعد هرکدام از آنها به زبان مردمی که به سوی آنها مأمور شده بودند سخن میگفتند» (تاریخ طبری، ج۳، ص ۱۱۳۲). جالب است که حتی در دوران خود ما نیز مورخ سرشناس دیگری از همین جهان اسلام، در همین مورد

www.kavehroom.com

مینویسد: «بعضی از خاورشناسان موضوع ارسال نامه های پیغمبر را به پادشاهان و زمامداران عصر با دیده تردید نگریسته اند و اصالت ارسال چنین نامه هایی را منکرند، بدین دلیل که در مدارک و اسناد تاریخی هیچیک از این کشورها اثری از هیچکدام از این نامه ها وجود ندارد. ولی این موضوع به تنهایی دلیل بر انکار این قصیه تاریخی نمیشود، زیرا ممکن است نامه های پیغمبر به پادشاهان عصر به عللی که بر ما پوشیده است از میان رفته باشند» (تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه فارسی، ص ۱۷۵).

....

نامه های متعددی در دو قرن گذشته همزمان با طرح موضوع این دعوت از سران کشورها در بررسیهای دانشمندان غربی، در اینجا و آنجا اصل نامه های ارسالی محمد معرفی شده اند که تا آن تاریخ ناشناخته مانده بوده اند. یکی از اینها، نامه ای است که به مقوقس خدیو مصر به اسکندریه فرستاده شده و ظاهراً در سال ۱۸۵۴ بوسیله شخصی بنام بارتلمی در یک صومعه متعلق به مسیحیان قبطی مصر کشف شده است. براساس روایات مورخان اسلامی مقوقس در عین خودداری از قبول اسلام، بعنوان ادای احترام هدایائی چند، منجمله دو دختر زیبای قبطی برای پیامبر فرستاد که پیامبر یکی از آنها (ماریه قبطیه) را برای خود نگاه داشت و دیگری را که شیرین نام داشت به حسان بن ثابت شاعر معروف عرب که اشعار بسیاری در مدح اسلام سروده بود بخشید. از هدایای دیگر مقوقس استری بنام دلدل بود که محمد در جنگهای دو سال آخر خود بر آن سوار میشد و بعداً آنرا به علی بخشید و همان استری بود که در جنگهای صفین و جمل زیر پای علی بود.

بدنبال سر و صدایی که کشف ادعایی این نامه به راه انداخت، متن نامه ارسالی برای نجاشی امپراتور حبشه نیز بصورت غیرمنتظره ای در یک عتیقه فروشی دمشق بدست آمد و گزارشی در همین باره در مجله انجمن سلطنتی آسیائی انگلستان بچاپ رسید.

تازه ترین نامه بدست آمده، نامه ای است که ادعا شده است از

www.kavehroom.com

جانب پیامبر برای خسرو پرویز فرستاده شده است. بطوریکه در ماه مه ۱۹۶۳، روزنامه های عربی المساء و الحیات چاپ بیروت خبر دادند متن این نامه اکنون در اختیار هانری فرعون وزیر امور خارجه پیشین لبنان است و در کلکسیون شخصی او نگاهداری میشود. مجله ایتالیایی Rivista degli Studi Orientali چاپ رم (سال ۱۹۶۵، شماره ۴۰) گزارش مفصلی درین باره بضمیمه عکسی از نامه چاپ کرده که یک کپی از آن توسط انستیتوی Hispano-arabe مادرید در اختیار من گذاشته شده است.

احتمالاً یک بررسی فنی از نوع آنچه اخیراً به سفارش واتیکان در مورد تعیین اصالت یا عدم اصالت کفن معروفی که در طول بیش از هزار سال کفن عیسی مسیح شناخته میشد ولی آزمایشهای سه مرکز آزمایشی معتبر در اروپا و امریکا نشان داد که پارچه این کفن ساخت قرون وسطی است و بنابراین نمیتوانسته است کفن عیسی باشد، خواهد توانست اصالت یا عدم اصالت این نامه هائی را نیز که معجزآسا در طول چند دهه پیاپی در گوشه و کنار جهان پیدا شده اند روشن کند.

... و نامه سعد وقاص به رستم فرخزاد

مورخان مسلمان غالباً روایات مشابهی را مورد دیدارهای نمایندگان سعد ابن ابی وقاص با رستم فرخزاد فرمانده سپاه ایران و گفتگوهای آنان با او در هفته های پیش از جنگ قادسیه نقل کرده اند که آنها از فرط تکرار واقعیتهائی مسلم تلقی شده اند، در صورتیکه بررسی های متعدد محققان غیرمسلمان، در دو قرن گذشته، تردیدهای بسیاری در این مورد در پیش آورده اند، زیرا منبع مشترک تمامی این مورخان کتاب ابن اسحاق است که صد و سی سال بعد از حمله عرب به ایران نوشته شده است، و آنچه هم که در این باره و در موارد مشابه در این کتاب آمده، بر اسناد کتبی مربوط به زمان این حمله متکی نیست، زیرا که در آن زمان نه وقایع نگاری در نزد عرب معمول بوده و نه اصولاً وقایع نویسانی در جامعه ای که شمار باسوادان آن از چند ده

www.kavehroom.com

نفر تجاوز نمیکرده وجود داشته اند. بدین جهت آنچه توسط ابن اسحاق ثبت شده براساس روایات شفاهی بوده که دهان بدهان و نسل بـه نسـل منتقل شده اند، و طبعاً هیچ تضمینی نه تنها بر اینکه هر بار شـاخ و برگهای تازه ای بر آنها افزوده نشده باشد، بلکه اصولاً بر اینکـه اصـل روایت اصالتی داشته باشد وجود ندارد. از جـانب خـود ایرانیـان نـیز مطلقاً سندی حاکی از چنین دیدارها و چنین گفتگوها در دست نیست. بدین ترتیب تنها منبع روایاتی که بطور یکنواخت توسط مورخان عرب و مسلمان در این باره بدست ما رسیده اند مطالبی هستند که خود این فرستادگان عرب در باره گفتگوهای خویش با فرمانده سپاه ایـران (در صورت وقوع چنین دیدارهایی) با آب و تاب نقل کرده اند، و طبعاً بـا حک ها و اصلاحاتی که باب طبع شنوندگان بوده بعد از چندیـن بـار دست بدست گشتن، به ابن اسحاق و بعداً توسط ابن اسحاق به مورخـان متأخرتر از او رسیده اند.

طبق این روایات، طی چند دیدار گفتگوهایی بدین شـرح میـان رستم فرخزاد و فرستادگان سعدبن ابی وقاص رد و بدل شده اسـت: «... رستم رسول را نزدیک خواندی و رسول همچنان با سلاح پیش او رفتی و آهن بن نیزه را بر بساط نهادی چندانکه وقت بودی که بساط را سـوراخ کردی، و بر نیزه تکیه کرده با رستم سخن گفتی. و رسـتم کـه مـردی عاقل بود در سخنان ایشان تأمل کردی و همه را به قـانون حکمـت و حزم یافتی، و لاجرم از آن بیندیشیدی و هراس بر او مستولی گشـتی... روزی رستم با یکی از رسولان که نیزه در دست داشت گفت: ایـن دوک که در دست داری چیست؟ او گفت: آتش پاره را از کوچکی و بـزرگـی عیبی نباشد. و با دیگری گفت: غلاف شمشیر ترا بسی کهنه می بینم. رسول گفت: غلاف شمشیر کهنه است اما تیـغ نـو اسـت، و جـودت شمشیر در نفس او باشد نه در غلاف متکلف. رستم از جوابهای ایشـان متأثر شد و یاران خود را گفت ایـن جمـاعت اعـراب اگـر در آنچـه میگویند صادقند باری هیچکس را در برابر ایشان تاب نباشد. لشـکر عجم از این سخن بغایت گرفته شدند و بانگ برآوردند که ایـن سـخن بیش مگوی. رستم گفت این سخن با شما نـه از آن میگویـم کـه بـر

www.kavehroom.com

مقاتله ایشان جازم نیستم، بلکه شما را از حال ایشان آگـــاه میکنـم و سخنی را که در دل دارم با شما میگویم.»[1]

طبری در حوادث سال ۱۴، گوشه ای دیگر از این برخوردهـــا را چنین توصیف میکند: «وقتیکه مغیرة بن شعبه از جـانب عربـان بـه رسالت بنزد رستم آمد، گستاخ پیش رفت و در کنار رستم بر کرسـی او نشست. ملازمان سپهبد او را فرو کشیدند و طـامت کردنـد. مغـیره گفت: همانا که ما شما را مردمی خردمند می انگاشتیم ولـی اکنـون نادان تر از شما کس نمی بینیم، زیرا از ما تازیان هیچکس دیگـری را بنده نیست و گمان داشتم که شما نیز چنین باشید. بهتر آن بود کـه از اول میگفتید که برخی از شما بندگـان برخـی دیگریـد. از رفتارتـان دانستم که کار شما بشد و ملک با چنین شیوه و آئین پایدار نماند.»[2]

«در موردی دیگر، این گفتگو میان مغیرة بن شـعبه و رسـتم فرخزاد نقل شده است که: «آنچه از سختی و بدبختـی مـا عربـان در پیش ازین گفتی درست است، اما پیغامبری در میان ما آمد و حال ما دیگر شد، و هم او ما را فرمان داد که شما را به دین حق بخوانیم. اگـر بپذیرید بلاد شما هم شماراست و جز با دستوری شما انـدر آن نیـاییم، وگرنه باید جزیه دهید یا آماده پیکار باشید تا فرجام کار چه شـود؟»[3] در تواریخ ابن اثیر و یعقوبی و بلاذری با مبالغه ای بیشتر آمده اسـت که: «خداوند متعال به ما تفضل فرمود و رسولی بسوی ما فرستاد کـه ما را به کار نیک امر فرمود و از کار زشت برحذر داشت. ما پیـش از آنکه مسلمان شویم در آتش نفاق و کینه میسوختیم ولـی بـه برکـت اسلام اکنون همه با هم برادر شده ایم. بنابراین از شما میخواهیـم کـه مسلمان شوید تا ما را با شما کاری نباشد. و اگر اسلام اختیار نکنیـد باید جزیه بدهید. اما اگر نه قبول اسلام کنید و نه حاضر بـه پرداخـت جزیه شوید، در آنصورت سر و کار شما با شمشیر ما خواهد بود.»

---

۱ ــ تجارب السلف، ص ۲۷.

۲ ــ طبری، حوادث سال ۱۴.

۳ ــ مقدسی، البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۱۷۳.

www.kavehroom.com

بی پایگی این روایتی که آشکارا بعد از جنگ قادسیه ساخته و پرداخته شده است بنوبه خود مورد تأکید بسیاری از پژوهشگران قرار گرفته است، زیرا از یکطرف روایات قبلی تواریخ اسلامی عموماً حکایت از آن دارند که عمر افراد این نیرو را با وعده قطعی تصرف خزائن سلطنتی کسری فرستاده بود، و صحبتی از اینکه در صورت مسلمان شدن ایرانیان اینان دست خالی به بیابانهای خود بازگردند در میان نبود. از طرف دیگر نحوه دعوت شمشیرکشان اسلام از پادشاه ساسانی برای پذیرفتن آیین نو، که تا بدان هنگام در هیچ مقطع زمانی و مکانی تاریخ جهانی سابقه نداشت، یعنی این اتمام حجت که یا مذهبی را که پیامبر آنان آورده است، بی آنکه از اصول و فروع آن اطلاعی داشته باشند، بی گفتگو بپذیرند، یا در ازای نپذیرفتن آن جزیه بدهند و یا آماده مواجهه با شمشیرهای آبدار عربان باشند، اصولاً جایی برای قبول چنین آیینی نمیگذاشت، آنهم در شرایطی که حتی خود این شمشیرکشان آگاهی بر ماهیت آئینی که مدعی ابلاغ آن بودند نداشتند، زیرا که نه تنها تقریباً همه آنها بیسواد بودند و امکان خواندن قرآن را نداشتند، بلکه اصولاً قرآن که تا زمان خلافت عثمان تدوین نشده بود در اختیار هیچیک از آنان نبود. تنها چیزی که در خود عربستان در این زمینه از این افراد خواسته شده بود اعلام دوری از شرک و قبول یگانگی خداوند بود، و این امری بود که اگر برای بادیه نشینان بت پرست حجاز تازگی داشت، برای ایرانیان که کشور خودشان زادگاه آیینی توحیدی بود و حتی خودشان از طریق همین آیین در آئینهای سه گانه توحیدی جهان سامی نیز بصورتی آشکار اثر گذاشته بودند، تازگی نداشت. اعلام این هم که خداوند ما پیامبری به سوی ما فرستاده است که ما را به معروف امر فرموده و از منکر نهی کرده است برای پیروان مذهبی که اصولاً بر اصل پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک و بر رویارویی خیر و شر بنیاد نهاده شده بود تازگی بیشتری نداشت، تا پادشاه چنین کشوری بر همه باورهای دینی گذشته خودش خط بطلان بکشد و بی گفتگو از در اطاعت بادیه نشینان نورسیده درآید و به زبانی که نمیشناسد شهادتین بگوید.

www.kavehroom.com

و بعد از همه اینها، بفرض صحت «پیام خیرخواهانه و اندرزگونه مسلمانها در مقابل تکبر و توهین سران حکومت ایران» آیا منطقاً پیام دین تازه ای که مدعی از میان بردن تبعیضات طبقاتی و درهم شکستن مستکبران است، میباید به مردمی که قربانی این تبعیضات هستند ابلاغ شود تا اینان «آغوش به روی آن بگشایند»، یا به خود آن مستکبران بالانشینی که آیین تازه برای مبارزه با آنان به میدان آمده است؟ و آیا اسلام آوردن فرضی یزدگرد و رستم فرخزاد و موبدان زرتشتی، این معنی را نمیداشته است که باری دیگر از مردمی خواسته شده باشد که کورکورانه بدنبال پیروی از آیین فرمانروایان خود روند بهمانسانی که در دوران سلطه موبدان زرتشتی میرفته اند؟

البته هیچکدام از این پرسشها احتمالاً جایی برای مطرح شدن نداشته اند، زیرا که به احتمال بسیار اصولاً موردی برای ارائه چنین اتمام حجتی از جانب شمشیرکشانی که خودشان نیز اصولاً چیزی از مذهب تازه نمیدانسته اند در پیش نیامده بوده است. Caussin de Perceval مورخ و محقق نامی قرن نوزدهم فرانسه، در کتاب ۱۵۰۰ صفحه ای خود با عنوان «تاریخ اعراب پیش از اسلام و در دوران محمد تا هنگام انقیاد کلیه قبایل عرب بدست اسلام» روایتی را از سیره معتبر ابن هشام که دومین شرح حال قدیمی پیامبر اسلام است در این باره نقل میکند که احتیاج به توضیحی اضافی ندارد. محقق فرانسوی این مطلب را از متن عربی کتاب ابن هشام که در سال ۱۸۵۹ با ویراستاری Wüstenfeld خاورشناس آلمانی در گوتینگن بچاپ رسیده در کتاب خود نقل کرده است و من آنرا عیناً از روی ترجمه فرانسوی وی از این متن، به فارسی برمیگردانم:

«سعد ابن ابی وقاص از غنائم بیحسابی که بدست تازیان افتاده بود خمس قانونی را برای بیت المال گذاشت، سپس به هر یک از سوارانی که در جنگ شرکت کرده بودند معادل ۶,۰۰۰ درهم و به هر یک از نفرات پیاده معادل ۲,۰۰۰ درهم سهم داد. ولی چون هنوز غنیمت بسیاری باقی مانده بود، نامه ای به خلیفه نوشت و در باره نحوه مصرف آن دستور خواست. عمر در پاسخ او نوشت که آنچه را که برای

www.kavehroom.com

خمس نگاهداشته ای بر آنچه از غنائم باقی مانده است بیفـزا و دوباره همه را به همین قرار میان نفرات سپاهت تقسیم کن، و این بار کسانی را هم که در جنگ شرکت نداشته اند در این تقسیم منظور دار. بعد از همه اینها آنچه را که باز هم باقی میماند بعنوان جایزه مخصوص میان جنگجویانی تقسیم کن که تعداد قابل توجهی از آیات قرآنی را از بر داشته باشند. سعد با اعلام این دستور خلیفه از افراد حائز شرایط دعوت کرد که در برنامه سومین تقسیم غنائم حضور یابند. عمربن قریب، پسر یک صاحبمقام عرب، و بشربن ربیع از بدویان قبیله خطام، که هر دو مشهور به شاعری بودند سرشناس ترین این داوطلبان بودند. ولی وقتی که سعد وقاص از آنها خواست آیاتی از قرآن را که از حفظ دارند بیان کنند، هیچکدامشان جز جمله بسم اله الرحمن الرحیم چیزی نمیدانستند، بطوریکه حاضران به خنده پرداختند و به هیچیک از این دو داوطلب جایزه ای نرسید. ولی هر دوی آنها فردای آن روز نارضائی خود را از این بابت بشیوه اعراب به زبان شعر ابراز داشتند. شعر عمر شامل دو بیتی بدین مضمون بود که: «البته، وقتیکه پای زخم نیزه در میان باشد همه ما سهمی برابر داریم، ولی وقتیکه پای دینار و درم بمیان آید دیگر برابر نیستیم»، و بشر نیز بنوبه خود قصیده طویلی ساخته بود که در آن پس از یادآوری دلاوریهای گذشته خویش گفته بود: «ما بیشتر از آنکه از سعد بعنوان امیر سپاه ستایش کنیم باید بیعدالتیهایش را مورد نکوهش قرار دهیم. اگر سپاه ما در عراق فرماندهی چون جریر داشت کار ما خیلی بهتر از این بود».[۱] سعد عین ماجرا را به عمر گزارش کرد، و خلیفه در پاسخ او دستور داد که بدین دو نفر، هم جایزه تعیین شده را بدهد و هم ارتقاء مقامی را که شایسته دلاوریهایشان باشد. در نتیجه هر یک از آن دو دو هزار درهم دیگر بابت بی اطلاعی کامل خود از آیه های قرآن جایزه گرفتند.»[۲]

---

۱ ــ نقل از «الاغانی» ابوالفرج اصفهانی، چاپ قاهره، ج ۳، ص ۳۴۲.

۲ ــ Caussin de Perceval در Essai sur l'histoire des Arabes، ج ۲، کتاب دهم، ص ۴۸۶، نقل از سیره ابن هشام، چاپ Wüstenfeld، ص ۱۹۹ و تاریخ خمیس، چاپ بولاق، ۱۳۰۲، ج ۱، ص ۲۳۴.

www.kavehroom.com

آنچه در قادسیه گذشت

قادسیه شهرکی در جنوب عراق، در میان نجف و کوفه است که در حال حاضر چند صد نفر بیشتر جمعیت ندارد، و اهمیت آن بخاطر جنگ سرنوشت سازی است که در سال پانزدهم هجری در نزدیکی آن میان سپاهیان ایران و عرب روی داد. این محل بخاطر آن توسط سعدبن ابی وقاص برای رویارویی با نیروی ساسانی انتخاب شد که در نزدیکی یکی از پلهای رود فرات قرار داشت و از آنجا بادیه نشینان عرب میتوانستند در روزهای صف آرایی پیش از جنگ برای تهیه خواربار و چهارپا به داخله خاک امیرنشینهای عربی تابع ایران و به خود ایران شبیخون زنند و پس از غنیمت گیری به مواضع خود بازگردند. این وضع در مدت چند ماه که توقف آنها پیش از جنگ نهایی بطول انجامید همچنان ادامه یافت، و خوراک سپاهیان عرب در این مدت مرتباً از همین راه تأمین شد، و اگر اتفاق غیرمنتظره ای روی نمیداد ممکن بود مدتهایی دیگر نیز این وضع ادامه یابد. ولی در یکی از این غارتگریها، راهزنان عرب با گروه بزرگی از افراد خانواده های حیره برخوردند که در مراسم زناشویی پسر آزادبه فرماندار حیره با دختر یکی از بزرگان شهر بنام آزادمرد عروس را در خیابانهای شهر به خانه شوهر میبردند، و غارتگران با استفاده از غافلگیری نوعروس را با سی نفر از بانوان سرشناس شهر به اسارت گرفتند و همه جهیزیه ای را نیز که عروس به خانه شوهر میبرد با لباسهای فاخر و جواهرات همراهان او تصرف کردند. مردم حیره پس از این واقعه فریاد شکایت برداشتند و دولت مرکزی تیسفون را تهدید کردند که اگر چاره غارتگران را نکند خود آنها نیز دست به شورش خواهند زد.[۱]

در این زمان بیش از چند ماه از روی کار آمدن یزدگرد سوم به پادشاهی نمیگذشت. وی که از آخرین بازماندگان ذکور دودمان ساسانی بود و با توافق دو سردار بزرگ کشور رستم فرخزاد و فیروزان بر سر کار آمده بود در آن هنگام فقط ۲۱ سال داشت، ولی با ابراز شایستگی

---

۱ ـ تاریخ یعقوبی، ترجمه آیتی، ج ۲، ص ۲۶.

www.kavehroom.com

توانسته بود به اختلافات داخلی سران حکومت، دست کم بصورت کلی پایان دهد و با تقویت پاسگاههای مرزی کسکر و انبار و ابله در منطقه حیره حس اعتماد را به مردم این نواحی بازگرداند، بطوریکه اهالی آن بخش از منطقه جنوبی (سواد) که سرزمینشان به تصرف اعراب مسلمان درآمده بود سر از اطاعت آنها برداشتند و پیمان خود را نقض کردند و به نوشته تاریخ نگاران عرب «به کفر بازگشتند».[1]

ظاهراً تنها موردی که در جنگ قادسیه پای قرآن برای جنگجویانی که بسیاری از آنها اصولاً مسلمان هم نبودند، بمیان آمد، موردی بوده است که ابن اثیر و ابن خلدون در تاریخهای خود بدین شرح از آن یاد کرده اند:

«پیش از آغاز زد و خوردهای مسلحانه در جنگ قادسیه، بدستور سعدبن ابی وقاص قاریان با صدای بلند سوره انفال (غنیمت) را برای جنگجویان عرب خواندند که در آن وعده غنائم بسیار بدانان داده شده بود، و شنیدن این آیات غنیمت شور و هیجان رزمندگان را به حد اعلی برانگیخت، بطوریکه بعد از آن قرائت این سوره در آغاز هر جنگ تازه برای اعراب بصورت یک سنت جاری در آمد».[2]

نحوه نقل روایت دعوت سعدبن ابی وقاص در شاهنامه فردوسی بخوبی نمایانگر ناباوری سخنسرای طوس در باره اصالت چنین دعوتی است:

به تازی یکی نامه پاسخ نوشت — پدید آورید اندر و خوب و زشت
سر نامه بنوشت نام خدای، — محمد رسولش به حق رهنمای
ز جنی سخن گفت وز آدمی، — ز گفتار پیغمبر هاشمی،
ز توحید و قرآن و وعد و وعید — ز تهدید وز رسمهای جدید
ز قطران و از آتش و زمهریر — ز فردوس و جوی می و جوی شیر
ز کافور و از مشک و ماء معین — درخت بهشت و می و انگبین
که گر شاه بپذیرد این دین راست — دو عالم به شادی و شاهی ورا است

---

۱ ــ اخبارالطوال، ص ۱۲۷.

۲ ــ تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۹۶.

www.kavehroom.com

همان تـاج یـابد همـان گوشـوار — همه ساله با بوی و رنـگ و نگـار
شـفیع از گنـاهش محمـد بـود، — تنش چـون گـلاب مصعّـد بـود
به کاری که پاداش یـابی بهشـت — نبـاید بـه بـاغ بـلا خـار کِشـت
تـن یـزدگـرد و جـهان فـراخ — چنین باغ و میدان و ایـوان و کـاخ
همه تخت و تاج و همه جشن و سـور — نیرزد به دیـدار یـک مـوی حـور
هر آنکس که پیش من آید به جنگ — نبینـد بجـز دوزخ و گـور تنـگ
بهشت است اگر بگرود، جـای اوی — نگر تـا چـه آیـد کنـون رای اوی

تجارب السلف، داستان دیگری را نیز از جانب اعراب در مـورد رستم فرخ زاد نقل میکند که در شبی که فـردای آن جنـگ سـپاهیان ایران و عرب درگرفت و رستم در آن کشـته شـد، وی فرشـته ای را در خواب دید که از آسمان فرود آمد و کمانهای ایرانیـان را جمـع آوری و مهر کرد و با خود به آسمان برد. مورخان مسلمان نیازی بدین توضیـح ندیده اند که وقتی که فردای همان شب رستم در جنگ کشته شد، خـبر این مکاشفه و موضوع دقیق آن از چه طریق به اطلاع راویان بزرگـوار رسیده بود؟[1]

مدت چهار ماه هر دو لشکر ایران و عرب رو بـه روی یکدیگـر ماندند. سرانجام رستم جنگ را آغاز کرد و دو لشکر به هم درافتـادند. سه روز پیکاری سخت کردند و بسیار کس از دو جانب کشته شدند. روز چهارم باد مخالفی وزید و شن و خـاک صحـرا را بـه چشـم ایرانیـان فروریخت. رستم در این روز کشته شد و کالبدش را در حالی در میـدان جنگ یافتند که صد زخم بیش بر تن داشت. نوشته اند که عربی بنـام بلال بن علقمه ضربت نهایی را بر او وارد آورد و چـون او را بشـناخت بانگ برداشت که بخدا سوگند رستم را کشتم. و در پی این خبر بود کـه سپاه ایران از هم بگسست و روی به هزیمت نـهاد، و بدینسـان ایـران شکسته شد و درفش کاویانی و خزینه رستم بدست سعد افتاد.

پس از آن سعد فتحنامه نوشت به عمر، و هـر چـه غنیمـت و

---

۱ ـ تجارب السلف، ص ۲۷.

www.kavehroom.com

اموال بود نزد او فرستاد. عمر در پاسخ سعد نوشت کــه عــرب را جــز آنچه برای شتر و گوسفند به کار است نشاید. دشتی بجوی و مســلمانان را در آنجا بدار و در همانجا بمان و میان من و مســلمانان دریــایی و رودی فاصله نینداز. و چنین بود که سعد بر جایی که اکنون کوفه هست فرود آمد که ریگزار بود. در آنجــا آبــادانی کــرد و شــهر و مســجد بساخت.

پس از آن سعد هزیمتیان را دنبال کرد و در پی آنها راه مدایــن را پیش گرفت... عربان در کنار دجله بر در تیسفون خیمه زدند. هفــت و هشت ماه بر در شهر ماندند و مدت اقامتشــان بــس دراز کشــید، چندانکه دو بار خرمای تازه خوردند و دو بار گوسفندان و شتران قربانی کردند. و چون اقامت آنها در آن حدود دراز کشید دهقانــان آمدنــد و آشتی خواستند. یزدگرد در این هنگام در این شهر بود. چون این خــبر بدانست مرزبانان و بزرگان را بخواند و همه خواسته ای را که در خزانــه داشت بدانان بخشید و گفت: اگر این ملک از دست ما بشود شما باری از این تازیان بدین مالها اولیترید. آنگاه یــاران خویــش را برداشــت و خره زاد پسر هرمزد و برادر رستم را سپهسالاری لشکر داد و تیســفون را بدو سپرد و خود راه حلوان پیش گرفت. سعد که یک چندبر در مداین مانده بود ملول گشت. اما در این هنگام کسانی چند نزد وی آمدنــد و او را به موضعی از دجله راه نمودند که آب آن اندک بود و سپاه عــرب را گذشتن از آن آسان دست میداد. این خیانت ســعد را دلــیر نمــود. بسیج حمله کرد و یاران را گفت تا خــود را بــه آب زننــد و از دجلــه بگذرند، و خود نیز اسب براند و به آب زد و از آن گزاره کرد و یــارانی در پی او همه در آب راندند و از آن سوی برآمدند. نگــهبانان مدایــن چون تازیان را بر کنار دروازه های شهر دیدند بانگ برآوردند که: دیــوان آمدند! دیوان آمدند!

خره زاد با پاره ای از لشکر خویش از شهر برآمد و با مــهاجمان به جنگ درپیوست، اما در جنگ شکست خورد و نیم شبی بــا لشــکر خویش از دروازه شرقی شهر بیرون آمد و راه جلــولا را پیــش گرفــت. تازیان به تیسفون درآمدند و غارت و کشتار در پیش گرفتند. بدینگونه

www.kavehroom.com

بود که کاخهای شاهنشاهی و خزاین چهار صد ساله ساسانیان بدست عربان افتاد و کسانیکه نمک را از کافور نمیشناختند و تفاوت بهای سیم و زر را نمیدانستند از آن قصرهای افسانه آمیز جز ویرانی هیچ بر جای ننهادند.[1]

بعد از واقعه مداین، حادثه جلولا پیش آمد که این بار نیز به شکست ایرانیان انجامید. جلولا، محلی میان دستگرد و خانقین با ۴۵ کیلومتر فاصله از هرکدام است. امروز این مکان که در زمان حکومت عثمانی قزل رباط خوانده میشد، به نام سعدابن ابی وقاص از جانب دولت عراق سعدیه نام گرفته است.

«در جلولا بر اثر پایداری بسیار سخت ایرانیان چندان از آنان کشته شدند که اجسادشان همه دشت را بپوشانید. و از این رو بود که این جنگ جلولا (پوشیده شده) نام گرفت.»[2]

شمار مردان و زنان و مخصوصاً نوجوانانی که پس از جنگ جلولا، به اسیری گرفته شدند و برای فروش به بازارهای برده فروشان مکه و مدینه فرستاده شدند به نوشته اخبارالطوال «چندان زیاد بود که خلیفه عمر در مدینه از دیدار صف بی پایان آنان نگران شد و گفت: «خداوندا! از شر فرزندان جلولا، به تو پناه میبرم!»[3]

سعید نفیسی در تاریخ اجتماعی خود براساس مدارک مختلف این رقم را ۱۳۰ هزار نفر برآورد کرده است.

در تاریخ طبری، از یکی از سرداران عرب نقل شده است که: پس از گشودن مدائن ما از مردم شهر خواستیم که از میان سه چیز یکی را انتخاب کنند: یا اسلام آورند، یا جزیه دهند و یا جنگ کنند. گفتند به اولی حاجت نداریم و برای آخری نیز آماده نیستیم، به ناچار راه میانی (جزیه) را میپذیریم.[4]

هر چند این روایت منطقاً اصالتی ندارد ــ زیرا که اعراب فاتح

---

۱ ــ اخبارالطوال، ص ۱۳۵-۱۴۰.

۲ ــ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۹-۱۸؛ کامل، ج ۲، ص ۲۴۰؛ فتوح البلدان، ص ٦۵.

۳ ــ اخبارالطوال، ص ۱۲۱.

۴ ــ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۸۱۲.

www.kavehroom.com

در تیسفون بیدرنگ به غارت پرداختند و صحبتی از راه حلهایی دیگر به میان نیاوردند ــ ولی میتواند بیانگر روحیه ایرانیانی باشد که ادعا میشود با آغوش باز رو به آیین نو آوردند.

شرح جامعتری از این ماجرا را در حبیب السیر میتوان خواند:

«چون سعدبن ابی وقاص به مداین در آمد و نظر بسر قصور منقش و منیع و ایوانهای دلکش رفیع انداخت و آن اموال لاتعد و لاتحصی دید زبان به حمد مهیمن منان گشود. و آن مقدار اشیاء نفیسه و اقمشه شریفه و ظروف نقره و طلا و فرش و بساطهای گرانبها بدست آمد که با قلم و بیان توصیف نتوان کرد. و از آن جمله فرشی بود ابریشمین، شصت گز در شصت گز، مرصع به زمرد که به گوهرهای غیرمکرر تزئین داشت، چنانکه ده ارش آن از زمرد سبز بود و ده ارش از بلور سفید و ده ارش از یاقوت سرخ و ده ارش از یاقوت کبود و در حواشی و جوانبش ریاحین و گلها و انواع درختان و میوه ها از جواهر آبدار، و آنرا بهارستان نام بود. و سعدبن ابی وقاص رضی الله عنه خمس غنایم را جدا کرده نهصد شتر جهت حمل آنها ترتیب نمود. و چون از قیمت گزاری فرش موصوف عاجز گشتند آنرا بی آنکه در قسمت داخل سازد اضافه اموال خمس کرد و به مدینه فرستاد. و تتمه غنایم را بسر ۶۰,۰۰۰ سوار تقسیم نمود و هر سواری را ۱۲۰,۰۰۰ درهم حاصل آمد. و چون اموال خمس به مدینه رسید امیرالمؤمنین عمر رضی الله فرمود تا فرش مذکور را که رؤیت آن مایه نشاط میشد قطعه قطعه ساختند و یک قطعه را پیش شاه مردان علی بن ابیطالب علیه الرحمة والرضوان فرستاد که آنجناب آنرا بیست هزار دینار (۲۰,۰۰۰ درهم) بفروخت. و نیز برای هریک از اهل بیت پیامبر و اصحاب او سهمی مقرر فرمود، و ابتدا به عباس رضی الله عنه کرده به اسم شریفش دوازده هزار و به روایتی بیست و پنجهزار درم نوشت و بعد از آن بنام هریک از سادات خاندان سید کائنات و امهات مؤمنین ده هزار درم تعیین فرمود و هر یک از حاضران جنگ بدر را پنجهزار درم بداد و دو فرزند خواجه کونین امام حسن و امام

حسین رضی الله عنه را به دستور اهل بدر وظیفه مقرر داشت و ابوذر غفاری و سلمان فارسی را نیز داخل این طبقه گردانید.»[1]

نکته جالبی که K. Frischler محقق آلمانی در این مورد تذکر میدهد، این است که در نامه سعد وقاص که بعد از فتح تیسفون برای امیرالمؤمنین عمر فرستاده شده از همه چیز سخن رفته است بجز موضوع اسلام و تنفیذ آن در میان ایرانیان، چنانکه گویی اساساً این موضوع در برنامه کار اعراب مهاجم جایی نداشته یا لااقل جای شایان توجهی نداشته است.[2] به نوشته Will Durant «اعراب خشن بدوی پس از تصرف تیسفون با شگفتی بر کاخ شاهانه و قوس بزرگ سردر آن و تالار مرمر و فرشهای شگرف و تخت گوهرنشانش خیره شدند. سه روز طول کشید تا تازیان توانستند غنیمتهایی را که در آنجا به چنگ آورده بودند با زحمت بسیار از آنجا بیرون ببرند.»[3]

و در همین زمینه ارزیابی جامعی توسط محقق معاصر روسی، آ.یو. یاکوبوفسکی در اثر دسته جمعی محققان این کشور بنام تاریخ «ایران از دوران باستان تا سده هجدهم میلادی» انجام گرفته است: «اعراب همه ظروف طلا و نقره، پارچه های گرانبهای ابریشمی و زربفت، قالیهای نفیس، سنگهای قیمتی، اسلحه و اموال فراوان و بردگان بسیار از زن و مرد به غنیمت بردند و شهر تیسفون چنان ویران و سوخته و غارت و تهی از سکنه شد که دیگر در هیچ دورانی احیاء نگشت»[4].

* * *

غارتگریها از همان نخستین شمشیرکشی های اسلامی آغاز

---

۱ ــ حبیب السیر، ج ۱، ص ۴۸۱.

۲ ــ K.R. Frischler در Aischa, Muhammads Lieblingsfrau، نقل از کتاب تشیع و سیاست در ایران بهرام چوبینه، ج ۲، ص ۳۳.

۳ ــ Will Durant در کتاب تاریخ تمدن، ج ۴، عصر ایمان.

۴ ــ A.U. Yakubovskii در کتاب تاریخ ایران از دوران باستان تا سده، هجدهم میلادی، ترجمه، فارسی، ص ۱۵۵.

www.kavehroom.com

شد، و آغازگر آنها سردار سرداران اسلام، سعدبن ابی وقاص، صحابی نزدیک پیامبر و یکی از افراد عشره مبشره (ده نفر بهشتی) بود که میباید در روز حساب بدون سئوال و جواب وارد بهشت شوند.

تیسفون به مدت چند روز پیاپی غارت شد، و ساکنان آن یا کشته شدند و یا به صورت برده به عربستان فرستاده شدند. بهای غنائم را مسعودی در مروج الذهب دو هزار کرور (یک میلیارد) درهم، و پتروشفسکی در کتاب اسلام در ایران «زیاده بر نهصد میلیون درهم» بر مبنای مدارک مورد استناد خود برآورد کرده‌اند. پژوهشگر دیگر روسی یاکوبوفسکی در همین زمینه مینویسد:

«در آغاز امر اعراب فاتح بیش از همه در این کشور مغلوب به چه چیز علاقه داشتند؟ پاسخ این پرسش را در سخنانی که تازیان سده دوم هجری از عمر نقل میکردند میتوان یافت: «مسلمانان آنها را تا زنده اند میخورند، و وقتیکه ما و آنها مردیم فرزندان ما فرزندان آنها را خواهند خورد». این سخنان تفسیر لازم ندارد. هدف فتوحات اسلامی این بود که در دولت خلفا سران عرب بتوانند به حساب ملتهای مغلوب: ایرانیان و مصریان و سوریان و سغدیان و خوارزمیان و ارمنیان و گرجیان و دیگران زندگی مرفهی برای خود داشته باشند و از حداکثر لذائذ دنیوی بهره مند شوند. ایران میان همه اینها کشوری بسیار ثروتمند بود، که میبایست تا بتوانند ثروتهای مادی آنرا تصاحب کنند. در زمان جنگ این ثروتها را بنام غنیمت میبردند و بعد از آن به آنها عنوان خراج و جزیه میدادند، و غالباً به غنایم نیز اکتفا نکرده و به دریافت هدایا که یک شکل بدوی و مهجور مالیات به شمار میرود مبادرت میورزیدند. هدایا از ایالات و متصرفاتی گرفته میشد که تازه مسخر شده و یا خود بدون پایداری امان آورده و تسلیم شده بودند».[1]

«تعداد بیشماری از مردم ایران را عربها به اسیری بردند. اما

---

۱ ــ آ.ی. یاکوبوفسکی در تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هجدهم میلادی، ترجمه، فارسی، ص ۱۵۹.

www.kavehroom.com

برخی از دهگانان مالک که رهبر مردم محلی نیز به شمار میآمدند قبول اطاعت سرداران عرب را کردند. در چنین مواردی مصونیت جان و مال آنها از سوی حکام عرب تضمین میشد. منتها در ازای این امتیاز دهگان ها و ساکنان ناچار بودند حاکمیت عربها را بر خود بپذیرند، تاوان جنگ را بپردازند و ضمناً هر ساله باج و خراج بدهند. مثلاً حاکم محلی سیستان که در سال ۳۰ هجری به اطاعت عربها در آمد ملزم شد سالانه یک میلیون درهم به خلیفه باج دهد و باضافه هر سال یکهزار برده جوان برایش بفرستد. حاکم محلی کرمان ملزم شد سالانه دو میلیون درهم و دو هزار برده بابت تاوان به خلیفه تحویل دهد. فرماندار مرو ملزم به پرداخت تاوان جنسی جمعاً به مبلغ یک میلیون درهم شد. دهگان نیشابور متعهد شد هفتصد هزار درهم نقد و چهارصد بار زعفران به خلیفه بدهد. امیر خوارزم بموجب پیمان خود با قتیبة بن مسلم ناگزیر به تحویل طلا، نقره، پارچه و کالاهای دیگر از جمله ۱۰,۰۰۰ برده جوان شد، و امیر سغد ملزم شد یک میلیون و دویست هزار درهم پول نقد، دو هزار قطعه پارچه ابریشمی و ۳۰,۰۰۰ برده مرد جوان و سالم به خلیفه تحویل دهد.»[1] و جالب است که در هیچیک از این توافقنامه ها، سخنی از اسلام و از مسلمانی بمیان نیامده بود.

افسانه افسانه ها

میان همه افسانه هایی که در طول هزار و چهار صد سال در ارتباط با این ماجرا ساخته و پرداخته شده است احتمالاً هیچکدام بیمایه تر از این افسانه نیست که حمله عرب با مقاومت جدی از جانب ایرانیان روبرو نشد، و آئین نو با «آغوش باز» از جانب مردمی که از حکومت و از روحانیت خود ناخرسند بودند پذیرفته شد. بر این افسانه نه تنها از جانب تاریخ نگارانِ اسلامی، بلکه در عین حال از جانب دستگاه های ۱۴۰۰ ساله روحانیت حاکم بر کشور خود ما آنقدر تأکید

---

۱ ــ I.P. Petrushevskii در همان کتاب، ص ۱۸۱.

www.kavehroom.com

نهاده شده که تدریجاً به عنوان واقعیتی تاریخی از جانب بسیاری از خود ایرانیان نیز، که امکان آگاهی زیادی بر تاریخ گذشته خود نداشته اند و شاید هنوز هم ندارند، پذیرفته شده است.

با اینهمه، واقعیت تاریخی این است که درست بعکس این افسانه، هم حمله عرب بر ایران حتی در شرائط نابسامان پایان شاهنشاهی ساسانی با مقاومتهایی جدی روبرو شد، هم بعد از استیلای نظامی عرب بر سراسر ایران (که مستلزم گذشت سی سال بود) مردم این سرزمین، با همه نارضایی که از آخوندهای زرتشتی خود داشتند، نه به روی شمشیرکشانی که مردانشان را کشته و زنان و دخترانشان را به بندگی گرفته و به فرمانروائی بسر خودشان برخاسته بودند، آغوش گشودند[1]، و نه «مذهب خویش را ول کردند، ملیت خویش را ول کردند، سنت های خویش را ول کردند و به طرف اسلام رفتند.»[2]

روشن ترین مدارک را بر اینکه این همه داستانی بیش نیست که با مرور زمان جعل شده است، خود تاریخ نگاران جهان اسلام در اختیار ما گذاشته اند، آنجا که در صفحات تاریخهای خویش بصورتی پیگیر از تلفاتی که مبارزان اسلام بر نیروهای مجوسان وارد آورده اند و از غنائم بیحسابی که خداوند از اموال مجوسان نصیب رزمندگان اسلام فرموده است و از شمار فراوان اسیران و بردگانی که لشکریان اسلام از نقاط مختلف این سرزمین روانه مدینه کرده اند، و در مراحل بعد، از عصیان های پیاپی و بیوقفه ای که در طول سالها در استانها و شهرها و روستاهای سراسر ایران علیه اشغالگران عرب درگرفته و هر بار به «خواست خداوند» بدست سرداران اسلام سرکوب شده است، سخن گفته و به تفصیل به شرح و بسط آن پرداخته اند. به عنوان نمونه، میتوان متذکر شد که تنها در ارتباط با تاریخ طبری، پژوهشگر معاصر، علی میرفطروس، در کتاب های «ملاحظاتی در تاریخ ایران» و «اسلام

---

۱ ــ علی شریعتی در «علی و حیات بارورش پس از مرگ»، ص ۴۱۷.
۲ ــ علی شریعتی در «بازشناسی هویت ایرانی-اسلامی»، ص ۱۹۴.

www.kavehroom.com

شناسی» خود در مورد اخبار مربوط به شورشهای پیگیر ایرانیان در سراسر کشور و سرکوبگری این شورشها بدست اشغالگران عرب، به موارد زیر در تاریخ طبری (چاپ بنیاد فرهنگ ایران) استناد کرده است:

جلد چهارم: صفحات ۱۴۷۹، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۹، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۵۰۴-۱۵۰۸، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳؛

جلد پنجم: صفحات ۱۸۰۶، ۱۸۰۷، ۱۸۱۲، ۱۸۱۳، ۱۸۱۶، ۱۸۲۳-۱۸۲۵، ۱۸۳۷، ۱۸۴۱، ۱۹۵۹، ۱۹۶۰، ۱۹۶۵، ۱۹۷۳، ۱۹۷۶-۱۹۸۱، ۱۹۸۳، ۱۹۸۴-۲۰۰۳، ۲۱۱۶-۲۱۱۸؛

جلد ششم: صفحات ۲۲۰۸، ۲۶۵۷، ۲۵۸۲؛

جلد هفتم: صفحات ۲۸۲۲، ۲۷۲۸؛

جلد نهم: صفحات ۳۸۲۵، ۳۸۲۸، ۳۸۴۵، ۳۸۵۴، ۳۸۵۶-۳۸۵۹، ۳۸۶۵، ۳۹۰۲، ۳۹۶۰، ۴۰۹۳، ۴۰۹۴؛

جلد دهم: صفحات ۴۵۷۷، ۴۵۸۰.

این استنادها استانها و شهرهایی را به شرح زیر شامل میشوند که مردم هرکدام از آنها بتفاوت از دو تا پنج بار پیاپی به شورش برخاسته اند:

بخارا، سمرقند، خوارزم، سغد، فاریاب، سرخس، مرو، کش، بیکند، نیشابور، طوس، گرگان، ری، همدان، قزوین، دینور، قم، سیروان، حلوان (قصر شیرین)، اصفهان، شوشتر، استخر، دارابگرد، شاپور، و در موارد دیگر از استانهائی کامل چون طبرستان، گیلان، دیلمستان، آذربایجان، فارس، کرمان و سیستان.

شاید نیازی بدین تذکر نباشد که تاریخ طبری که به عنوان نمونه از آن یاد شده است، تنها یکی از مجموع تواریخ معتبری است که در طول قرون در جهان اسلامی نوشته شده اند و تقریباً در همه آن تواریخ دیگر نیز، در درجات مختلف، از همین جنگها و غنیمت ها و اسیرگیری ها و عصیان ها و سرکوبگریها ــ البته عموماً در جهت ستایش از شمشیرکشان اسلام و همراه با تخطئه مجوسان ــ سخن رفته است که بصورت نمونه ای از آنها میتوان از تواریخ زیر نام برد، با این

www.kavehroom.com

توضیح که بخش بزرگی از این کتابها نوشته ایرانیانی هستند که حتی در صورت حسن نیت، امکان نوشتن مطالبی را که میتوانسته است بوی جسارت به مقدسات مذهبی را بدهد نداشته اند، و در چنین شرایطی جای تعجب نیست اگر افسانه قبول بیقید و شرط آیین تحمیلی از جانب ایرانیان در طول هزار و چهارصد سال بصورتی پیگیر تکرار شده باشد:

کامل فی التاریخ ابن اثیر، فتوح البلدان بلاذری، اخبارالطوال دینوری، مروج الذهب مسعودی، مختصرالبلدان ابن فقیه، احسن التقاسیم مقدسی، البیان و التبیین جاحظ، البلدان یعقوبی، فارسنامه ابن بلخی، تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، تاریخ سیستان، تاریخ قم حسن بن محمد قمی، تاریخ رویان و مازندران ظهیرالدین مرعشی، بدایع الزمان افضل کرمانی، تاریخ بیهقی، تجارب السلف هندوشاه نخجوانی، حدودالعالم و معجم البلدان یاقوت حموی، زین الاخبار گردیزی، مجمل التواریخ.

E. Herzfeld باستان شناس آلمانی در فهرست جغرافیایی شهرهای ایران ساسانی نام صد شهر را ثبت کرده است که از آنها ۸۳ شهر در مسیر حمله اعراب قرار داشته اند، و هر ۸۳ شهر صحنه کشتارها و غارتگریهائی بیرحمانه بوده اند[۱].

شهرهای متعددی پس از شکست و تسلیم در برابر سپاهیان عمر، بار دیگر در دوران عثمان سر به شورش برداشتند، که از جمله آنها میتوان از استخر، ری، گرگان، نیشابور، دارابگرد، بخارا، خوارزم، فاریاب، و از نواحی متعدد دیگری در آذربایجان و خراسان و سیستان و کرمان و طبرستان و دیلمستان نام برد. شرح همه این عصیانهای تکراری و سرکوبگریهای تکراری در تاریخ طبری، کامل ابن اثیر، تاریخ یعقوبی، فتوح البلدان، مجمل التواریخ، مختصرالبلدان، تاریخ بخارا، فارسنامه بتفصیل آمده است.

---

۱ ــ Ernest Herzfeld در Archaeologische Mitteilungen aus Iran, IV, 1932.

www.kavehroom.com

وصف گویائی از این شورشهای پیاپی، در «دو قــرن ســکوت» زرین کوب نیز چنین آمده است:

«نبردی که ایرانیان در این دو قرن با مهاجمان عرب کردند همــه در تاریکی خشم نبود، در روشنی دانش و خــرد نــیز ایــن نــبرد دوام داشت... برخی از همان اول با آیین تازه به مخالفت برخاستند، گویــی قبول این دینی را که عرب آورده بود اهانتی و ناسزائی در حق خویــش تلقی میکردند. از این رو اگر نــیز در ظــاهر خــود را مســلمان فــرا مینمودند در نهان از عرب و آئین او بشدت بــیزار بودنــد و هــر جــا فرصتی دست میداد سر به شورش برمیآوردند و عربان و مســلمانان را از دم تیغ میگذرانیدند. هر روزی به بهانه ای و در جایی قیام و شورشی سخت میکردند و میکوشیدند عرب را با دینی که آورده است از ایــران برانند. در نهضتهای پیاپی آنان نه فقط نژاد عرب مردود بــود، بلکــه مسلمانی نیز مورد خشم و کینه قرار داشت، و بدینگونه بیشــتر ایــن شورشها رنگ دینی داشت. ایرانیانی که مسلمان شــده بودنــد طعمــه نفرت و کینه مردم بودند و این نفرت و کینه چندان بود که حتی زنهایی از ایرانیان که به عقد زناشویی عربان در آمده بودند ریش شوهران خــود را گرفته از خانه برمیآوردند و بدست مــردان میســپردند تــا آنــها را بکشند.»[1]

«کار عمده سرداران عرب غزوه و جهاد بــود، امــا در اینکــار مقصود آنها پیشرفت دین نبود، غــارت و اســتفاده بــود. بســیاری از سپاهیان و کارگزاران بر اثر طمع ورزی رؤسا و امرا فقیر شــده بودنــد. بدینگونه بود که در عهد امویان حجاج عراق را، و قتیبــة بــن مســلم خراسان را به آتش کشیدند»[2].

و نظیر همین توصیف ها را در آثار مورخان سرشناس دیگر نــیز به فراوانی میتوان یافت:

«تازیان اسیران جنگی را میکشتند و زنان وفرزندانشــان را بــه

۱ ــ عبدالحسین زرین کوب در «دو قرن سکوت»، ص ۲۹۴ و ۲۹۵.
۲ ــ همانجا، ص ۹۱.

www.kavehroom.com

بندگی میبردند، بطوریکه بازارهای برده فروشان کوفه و بصره از حاصل غنائم قتیبه لبریز شده بود و در سراسر دوران خلافت اموی این وضع ادامه داشت».[1]

«چون اسیران را بیاوردند، قتیبه (سردار عرب) بگفت تا تخت وی را بیرون آوردند و میان کسان جای گرفت و بگفت تا هزار کس از اسیران را پیش روی او بکشند و هزار کس را طرف راست وی و هزار کس را طرف چپ وی و هزار کس را پشت سر وی. مهلب گوید در آن روز شمشیر سران قوم را گرفتند تا با آن گردن بزنند. ولی بعضی شمشیرها بود که نمیبرید و زخم نمیزد. از آنرو شمشیر مرا گرفتند و به هر چه زدند به اذن الله جدا کرد و بعضی کسان از خاندان قتیبه بر من حسد آوردند و به کسی که با شمشیر میزد اشاره شد که آنرا کج کن، کمی آنرا کج کرد که به دندان مقتول خورد و آنرا شکافت.»[2]

«قتیبه از خوارزم یکصد هزار اسیر آورد که همه را به بازارهای برده فروشان فرستاد.»[3]

«در جنگ نهاوند ایرانیان به پایداری در برابر تازیان سوگند یاد کرده بودند، ولی تازیان با نیرنگ آنانرا به میدانی که خود خواسته بودند کشانیدند، و در نبرد سهمگینی که عروة بن زید شاعر عرب آنرا هولناکترین جنگها نامید چندان از آنان کشته شدند که شمارشان را خدای داناد، و از اموال و غنائم و از اسیران جنگی که به بردگی گرفته شدند چندان نصیب اعراب گردید که اندازه آن در هیچ کتابی نیامده است.»[4]

«وقتی که اسیران جنگ نهاوند را به مدینه آوردند و برای فروش به بازار برده فروشان بردند، فیروز ایرانی (ابولؤلؤ) غلام مغیرة بن شعبه، هر اسیری را که میدید دست نوازش بر سرش میکشید و

---

۱ ــ R. Frye : عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۱۱۲.

۲ ــ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۵۴.

۳ ــ همانجا، ج ۹، ص ۳۸۵۵.

۴ ــ مقدسی در «البدء والتاریخ»، چاپ Clément Huart، ج ۵، ص ۹۹.

www.kavehroom.com

میگریست و میگفت که عُمر جگرم را بسوزانید.»[1]

«یزیدبن مهلب به خلیفه هشام بن عبدالملک در شام نوشت: در مازندران آنقدر اسیر گرفته ام که اگر آنها را به ردیف کنم، یک سر آن نزد تو در شام و سر دیگرش نزد من در طبرستان خواهد بود.»[2]

«یزیدبن مهلب در لشکرکشی خوارزم اسیران را برهنه ساخت و جامه از ایشان برگرفت تا در سرمای زمستان همه از سرما بمردند[3] و در طبرستان اسیران را تا دو فرسخ در دو سوی جاده ها به دار آویخت[4] و پسر قتیبه سردار عرب در سال ۹۰ (هجری) چندین هزار تن از مردم طالقان را که بر اعراب شوریده بودند به دار آویخت، چنانکه تیرها به ردیف یکدیگر تا چهار فرسنگ برقرار بودند.»[5]

«در حمله سپاه عرب به گرگان، مردم چندان دلیرانه جنگیدند که سعیدبن عاص (سردار عرب) از وحشت نماز خوف خواند، و سرانجام برای اینکه مردم گرگان را به تسلیم وادارد، بدانان امان داد و سوگند خورد که «یک تن از مردم شهر را نخواهد کشت». اما چون آنان تسلیم شدند همه را، بجز یک تن، به قتل رسانید و در توجیه نقض عهد خود گفت که من قسم خورده بودم که فقط یک تن از مردن را نکشم. و شمار سپاهیان عرب در این حمله هشتاد هزار تن بود.»[6]

«در حمله به سرخس، اعراب همه مردم شهر به استثنای صد تن را کشتند.»[7]

«یزید بن مهلب در حمله به گرگان سوگند خورد که چندان بکشد از مردم آن که با خون آنان آسیا بگرداند و آرد لازم برای یک وعده غذای

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۸.
۲ ــ نقل توسط میرزا آقاخان کرمانی در کتاب سه نامه چاپ دوسلدرف، ص ۸۱.
۳ ــ فتوح البلدان، ص ۴۱۷.
۴ ــ عبداله مهدی الخطیب در «حکومت بنّی امیه در خراسان»، ترجمه فارسی، ص ۴۰.
۵ ــ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۰۷.
۶ ــ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱۶؛ کامل، ج ۳، ص ۲۹۱.
۷ ــ کامل، ج ۳، ص ۳۰۳.

www.kavehroom.com

خود را با آن نرم کند. و چون بدانجا در آمد خون همگان مبـــاح گردانیـد. اما چندانکه خون بریختند آسیا نمیگردید، زیرا که خون لخته میشد. پـس آب گرم به خون ریختند تا برفت، و نان چنانکه مقرر شده بود پخته شد.»[۱]

«برای فتح طبرستان در زمان خلافت عثمان جنگ سختی بدست سردار او سعیدبن عاص صورت گرفت کـــه ناکـام مـاند، و از جملـه سرکردگان این سردار، حسن و حسین فرزندان علی بودند.»[۲]

ـ«در سومین شورش مردم گرگان در زمان سلیمان بن عبدالملک خلیفه اموی، سردار عرب که با ۱۲۰ هزار سپاه بـه سـرکوبگری آنـان آمده بود، ۴۰ هزار تن از مردم شهر را بقتل رسانید[۳]. با این وجود چند سال بعد از آن سردار دیگر عرب، قحطبة بن شـبیب، عـامل خلافـت عباسی، ۳۰ هزار تن دیگر از مردم گرگان را بجرم عصیان مجدد علیه خلافت عرب بکشت.»[۴]

دوران شمشیرکشی قتیبة بن مسلم سردار اعزامـی حجـاج بـن یوسف، که هر دو، بیماری آدمکشی و شکنجه گری داشتند، نه تنـها از خونبارترین دوره های تاریخ خراسان بلکه از دورانهای در حد اعلـی ننگین تاریخ همه ایران و همه جهان اسلام بود، زیرا که به سـخن یـک شاعر عرب که طبری در تاریخ خود آورده است وی از هـر شـهری کـه سوارانش در آن رفتند جز گودالی و گورستانی بر جای نگذاشت[۵].

«عبداله بن عازم در چالوس به بهانه رسیدگی به شکایات مـردم دستور داد تا آنانرا در مکانهای متعددی جمع آورند و سپس یکـایک ایشانرا بحضور طلبید و مخفیانه گردن زد، بطوریکـه در پایـان روز از آن قوم هیچکس نمانده بود.»[۶]

---

۱ ــ فارسنامه، ص ۱۳۵؛ تاریخ طبرستان، ص ۱٦۴؛ کامل، ج ۳، ص ۱٦۳.

۲ ــ تاریخ طـبری، ج ۵، ص ۲۱۱٦؛ فتـوح البلـدان، ص ۱۸۳؛ مختصرالبلـدان، ص ۱۵۲.

۳ ــ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۴۰.

۴ ــ تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۴۵۷۷.

۵ ــ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸٦۵.

٦ ــ تاریخ رویان و طبرستان، ص ۱۸۳.

www.kavehroom.com

«... و فرمود تا در مسافت دو فرسخ دارهـــا بزدنــد و اجســاد کشتگان را بر دو جانب جاده بیاویختند.»[1]

«چنین مینماید که فتوحات اولیه اعراب در منطقه آذربایجـــان واقعاً آن نواحی را فرمـــانبردار نســاخت و بســتن پیمـــانی را در ازای پرداخت مبلغی، از هر دو جانب امری موقتی میشمردند و تنها آغـــاز کار تلقی میکردند.»[2]

«Sebeos مورخ ارمنی که یکـــی از جـامعترین گزارشــها را در خارج از منابع عربی در کتاب تاریخ هراکلیوس او در باره حمله اعـراب به ایران میتوان یافت، تأکید میکند که تلفات مسلمانان در آذربایجـان بسیار زیاد بوده است.»[3]

«در ری مردم شهر پایداری بسیار کردند، و مغیره سردار عـــرب که در این جنگ یک چشم خود را از دست بداد به کشتار همـــه آنـان سوگند خورد. چون اعراب پیروز شدند چنـــدان از مــردم کشــتند کــه کشتگان را با نی شماره کردند. غنیمتی که خدا در ری بـــه مســـلمانان نصیب فرمود به اندازه غنائمی بود که در مدائـــن نصیـــب آنــان شـــده بود»[4] «... و در اخبار آل محمد آمده است که «ری نفرین شده خداونـد است، زیرا که مردم آن با همه کشته ها که دادند باز از پذیرش دین حق سر باز زدند.»[5]

«در حمله تازیان به همدان مـــردم شـــهر چنـــان جنگیدنــد کــه مقاومت آنان در عظمت با جنگ نهاوند برابر بـــود، و از آنــان چنـــدان کشته شدند که به شمار نتوان آید.»[6]

---

۱ ـ تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ١٦۴؛ زین الاخبـــار، ص ۱۲؛ روضـــة الصفـــا، ج ۳، ص ۳۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۴۰؛ حبیب السیر، ج ۲، ص ١٦٩.

۲ ـ Richard Frye در عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه فارسی، ص ۸۱.

۳ ـ Sebeos مورخ ارمنی در «تاریخ هراکلیوس» ترجمه فرانســـه، ص ۱۴۵، نقــل توسط ریچارد فرای در «عصر زرین فرهنگ ایران».

۴ ـ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۵.

۵ ـ کتاب البلدان، چاپ لیدن، ص ۱۲۴.

٦ ـ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۳.

www.kavehroom.com

«در شاپور، مردم پایداری بسیار کردند، چنانکه عبیداله سردار اسلام به سختی زخم برداشت و بهنگام مرگ وصیت کرد تا به خونخواهی او ساعتی تمام مرد و زن و کودک شهر را از تیغ بگذرانند، و سپاهیان عرب چنان کردند که او خواسته بود.»[1]

«در حمله به سیستان ربیع بن زیاد (سردار عرب) چنان از پایداری مردم به خشم آمد که دستور داد تا صدری بساختند از اجساد کشتگان، و هم از آنها تکیه گاهها ساختند و وی بر شد و بر آن بنشست، و چنین بود که اسلام در سیستان متمکن شد»[2]. «عبداله بن سمره حکمران سیستان فرمان داد تا هر کس سوسماری را بکشد جریمه ای سنگین بدهد. عبداله دیگر ملقب به ابن زیاد که از سال ۵۳ تا ٥٦ هجری حکمران خراسان بود فرمان داده بود تا هر جا درختی را در راه ببینند ببرند، و درختان بیشماری با این دستور او بریده شدند»[3].

نحوه مسلمان شدن مردم بخارا بدست قتیبة بن مسلم ــ که منطقاً نمونه ای از اسلام آوردن مردمان دیگر شهرها نیز میتواند باشد ــ در تاریخ بخارا چنین آمده است: «و هر بار که اهل بخارا به ظاهر مسلمان شدندی، چون سپاهیان عرب بازگشتندی ردت آوردندی و کافر شدندی. و چون در بار چهارم قتیبه حرب کرد و شهر را بگرفت برای آنکه مسلمانی اندر دل ایشان بنشاند کار بر آنان سخت کرد، و فرمود تا همه مردمان شهر یک نیمه از خانه های خویش را به عرب دهند که اینان در آن بسر برند و در همه حال از احوالشان باخبر باشند تا بضرورت مسلمان باشند. بدین طریق احکام شریعت را به بخارائیان لازم گردانید و مسجدها بساخت و کفر گبران (زرتشتیان) از مردمان برداشت و فرمود که هر که عرب در خانه او بر کفرش شهادت دهد یا گواهی دهد که در احکام شریعت تقصیری بکرده است عقوبت یابد.»[4]

«... و در بیکند (نزدیک بخارا) خون و مال مردمان را بر

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۱۱.
۲ ــ تاریخ سیستان، ص ۲۷؛ کامل، ج ۵، ص ۳۰۷.
۳ ــ سعید نفیسی در «تاریخ اجتماعی ایران»، ص ۱۲۹.
۴ ــ تاریخ بخارا، ترجمه فارسی، ص ٦٦.

www.kavehroom.com

عسکریان خود مباح گردانید و فرمود که شهر را غارت کنند، و بدنبال این فرمان هر که در بیکند اهل حرب بود کشته شد و هر کس که اهل حرب نبود به بردگی در آمد چنانکه اندر بیکند کس باقی نماند»[1]، و این در شرایطی بود که به تصریح تاریخ بخارا «بیکند در آن زمان زیاده بر هزار رباط (کاروانسرا) داشت.»[2]

در آغاز خلافت بنی امیه بسیاری از این عصیانهای خونین همچنان ادامه یافت. در این باره باز هم در «تاریخ بخارا» چنین میتوان خواند:

«با خروج مردم بخارا بر عامل خلیفه، معاویه سردار خود عبیداله ابن زیاد را برای سرکوبی آنان فرستاد و عبیداله پس از نبردی سخت آنجا را دگرباره متصرف شد. پس فرمود تا در همه جا درختان را بکنند و دیه ها را خراب کنند. خاتون (حاکم بخارا) برای نجات شهر کس فرستاد و امان خواست. صلح افتاد به هزار هزار (یک میلیون) درهم و چهار هزار برده. اما دیر نگذشت که مردمان بار دیگر از همان صلح خود سر باز زدند. این بار سعید بن عثمان عامل معاویه (در سال ٥٦ هجری) به بخارا شتافت و در آنجا کشتاری عظیم کرد و در همه جا خون براند و سی هزار از مردم آن به بردگی برد با مال بسیار، و گروهی از بزرگزادگان بخارا را نیز در جزو این اسیران به گروگانی ببرد که با آنان به توهین و تحقیر فراوان رفتار میشد، چندانکه این گروگانان بغایت تنگدل شدند و گفتند: این سعیدبن عثمان چه خواری که با ما نکرد ... و چون در خواری هلاک خواهیم شدن باری به فایده هلاک شویم. آنگاه به سرای سعیدبن عثمان اندر آمدند و درها را بستند و او را بکشتند و خویشتن را نیز به کشتن دادند.»[3]

اندکی بعد مردم بخارا برای چهارمین بار سر به شورش برداشتند و این بار خلیفه وقت، یزیدابن معاویه، مسلم بن زیاد را به سرکوبی

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۰۲.
۲ ــ تاریخ بخارا، ص ۲۵ و ٦١.
۳ ــ همانجا، ص ۵۴-۵۷.

www.kavehroom.com

آنان فرستاد که شرح فجایع او را در تاریخ یعقوبی میتوان خواند.[۱]

«پایداری مردم فارس بسیار بود، مخصوصاً استخر پایتخت این استان لجوجانه ایستادگی میکرد. بر عربـان آشکار شده بود که نخستین پیشرفتهای آنان در این ناحیه بیشتر جنبه تاخت و تاز داشته است و برای در دست نگاه داشتن این استان میباید تلاشهای جدی تری انجام گیرد. در زمان عثمان عملیات همه جانبه ای برای تسخیر قطعی فارس بعمل آمد، و این بار استخر پس از پیکارهایی سخت که در آنها بسیاری از بزرگان شهر به خاک افتادند تصرف شد... با اینهمه مردم این استان با وجود سرکوبی های پیاپی تا مدتها ناآرام و بیشترشان غیرمسلمان باقی ماندند.»[۲]

«عبداله بن عامر از پایداری مردم استخر به خشم آمد، و سوگند خورد که از مردم آن چندان بکشد که خون براند. به استخر آمد و آنرا به جنگ بستد و خون همگان را مباح گردانید و عدد کشتگان که به احصاء آمدند افزون از چهل هزار بود، بیرون از مجهولان.»[۳]

در زمان کوتاه خلافت علی بن ابیطالب، هیچ کاهشی در عصیان مردم شهرهای تصرف شده ایران و در سرکوبگری آنان توسط سرداران عرب روی نداد. در قیام مردم استخر زیادبن ابیه عامل فارس که از جانب خلافت مأمور فرونشاندن شورش شده بود دست به خونریزیهای وحشتناکی زد که شرح آنها بتفصیل در تاریخ طبری و مروج الذهب مسعودی و البدء والتاریخ مقدسی آمده است[۴]. در قیام مردم مرو و نیشابور، سردار منصوب خلافت بنام جعدة بن هبیره این دو شهر را در محاصره گرفت و پس از تسلیم شدت عمل بسیار نسبت بدانان نشان داد[۵]. مردم ری در این زمان بار دیگر طغیان کردند، و

---

۱ ــ همانجا، ج ۲، ص ۱۹۲.

۲ ــ Richard Frye در «عصر زرین فرهنگ ایران»، ترجمه فارسی، ص ۸۷.

۳ ــ فارسنامه، ص ۱۱۶ و ص ۱۳۵؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۹.

۴ ــ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۴۴۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۹؛ البـدء والتـاریخ، ج ۶، ص ۴.

۵ ــ فتوح البلدان، ص ۲۹۲؛ کامل، ج ۱، ص ۳۲۵؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص۲۵۸۲.

www.kavehroom.com

سرداری بنام ابوموسی که پیش از آن نیز به جنگ آنان رفته بود دوباره مأمور سرکوبی آنها شد[1]. مردم فارس و کرمان بنوبه خود سر به شورش برداشتند و نمایندگان خلافت را از شهرهای خود براندند و از پرداخت جزیه و خراج سر باز زدند، و این بار سرداری بنام «زیاد» با نیروئی بسیار به سرکوبی آنان فرستاده شد.[2]

در سراسر دورانهای خلافت عثمان و علی شورشهای محلی یا حتی خودداری از پرداخت مالیات مایه سرکوبگریهای سریع میشد. ابن بلخی در این راستا بخصوص از شورش بزرگ استخر در زمان خلافت علی نام میبرد که با خونریزی بسیار سرکوب شد.[3]

در زمان خلافت علی اختلافات داخلی مسلمانان به ایران نیز سرایت کرد چنانکه در سال ۳۸ یکی از سرداران عرب بنام خریت بن راشدالناجی در جنوب ایران علیه خلافت قیام کرد و گروهی از ایرانیان نیز به پشتیبانی او برخاستند تا زیادبن ابیه از جانب علی بحکومت فارس منصوب شد و فتنه او را فرونشاند. طبری اذعان میکند که «بسیار میشد که ایرانیان نومسلمان به هواخواهی هموطنان خود با عربهای مسلمان درمیافتادند.»[4]

همین طبری از علی بن ابیطالب نقل میکند که پس از سرکوبی شورش استخر توسط سپاهیان اعزامی کوفه، خطاب به کوفیان گفت «ای مردم کوفه، شمائید که شوکت عجمان را از میان بردید.»[5]

«منابع عربی قرنهای نهم و دهم چگونگی مسکن گزیدن اعراب را در شهرهای بزرگ طی فتوحات آنان شرح داده اند. در شهرها تنها سرداران و مأموران کشوری عرب منزل نمیکردند، بلکه اعضای خانواده های اینان نیز همراهشان بودند. بدین قرار شمار اعرابی که در نقاط مفتوح منزل میگزیدند بسیار بود. نخستین موج مهاجرت اعراب

---

۱ ــ فتوح البلدان، ص ۱۵۰.
۲ ــ تاریخ طبری، ج ٦، ص ۲٦۵۷؛ کامل، ج ۱، ص ۳۲۸.
۳ ــ فارسنامه، ص ۱۱٦.
۴ ــ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۲۸.
۵ ــ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۴۰۸.

www.kavehroom.com

به ایران به جریان فتوحات ایشان مربوط میشد، ولی دستگاه خلافت پس از تسخیر ایران نیز عده جدیدی از تازیان را به منظور تقویت نفوذ اعراب برای سکونت دائم به ایران گسیل داشت. مثلاً در زمان معاویه، نخستین خلیفه اموی، پنجاه هزار سپاهی عرب با خانواده هایشان به نیشابور و بلخ و مرو و دیگر شهرها و حتی دهکده های خراسان و تخارستان اعزام شدند تا در آن نقاط بطور دائم سکونت اختیار کنند، و به همه ایشان زمین و خانه داده شد.»[1]

«خلفای عرب انتقال اراضی ایرانیان را به اشراف تازی تسهیل میکردند. مثلاً خلیفه یزیدبن معاویه اراضی وسیعی را در ناحیه دینور به حاکم عرب نهاوند و حلوان هدیه کرد، و حاکم مزبور قلعه مستحکم بزرگی به سبک ساختمانهای محلی در این محل برای خود ساخت.»[2]

«نخستین نتایج استیلای عرب بر ایران مهاجرت دسته جمعی عشایر عرب بدین سرزمین بود. برای اسکان عشایر کوچ نشین عرب زمینهای خوزستان، خراسان و استانهای دیگر کشور تعیین شد. در شهرها محله هایی پدید آمدند که در آنها قبیله های کامل عرب سکنی گزیدند، و این محلات به نام همان قبیله ها نامیده شدند. در بسیاری از شهرهای ایران، از قبیل قم، اکثریت ساکنان عرب بودند و در بیشتر شهرها زبان عربی رواج کامل یافت. اما پس از سده دهم بیشتر ساکنان عرب تدریجاً به «ایرانی شدن» گرایش یافتند، در صورتیکه بالعکس ساکنان عراق و سوریه و مصر در فرهنگ عربی حل گردیدند و به راستی «عرب» شدند. بسیاری از زمینهای ایران به مالکیت مالکان یا امیران عرب درآمدند و خرده مالکان پیشین این زمینها مورد استثمار مالکان عرب، که تدریجاً به فئودالهای بزرگ و کوچک تبدیل شدند، قرار گرفتند.»[3]

«قتیبة بن مسلم اهل بخارا را فرمود تا جملگی آنان یک نیمه

---

۱ ــ A.U. Yakubovskii در تاریخ ایران از دوره باستان تا سده هجدهم، ترجمه فارسی، ص ۱۶۵.

۲ ــ همانجا، ص ۱۶۵.

۳ ــ همانجا، ص ۱۸۲.

www.kavehroom.com

از خانه های خویش را به اعراب شهر دهند تا عرب از احـــوال ایشــان باخبر باشد و آن مردم از این راه به ضرورت مسلمان بمانند»[۱]

از زمــان معاویــه ســنت اســتقرار ســپاهیان عـــــرب بـــا خانواده هایشان نخست به منطقه خراسان بزرگ (نیشـــابور، طــوس، مرو، بلخ، سرخس، طخارستان، خـــوارزم، ســغد، بخــارا، ســمرقند و فاریاب)، و بدنبال آن در همه ایران آغاز شد. این بــار اینــان دســته دسته آمدند، با این برنامه که برای همیشه در این مستعمره آباد خود مستقر شوند و دیگر به بیابانهای بی آب و علف خویش باز نگردنــد. در کامل ابن اثیر در باره این موج اولیه استعماری بصورتــی جــامع ســخن رفتــه اســت[۲]. در مــورد مــوج هــای مــهاجرت بعــد از آن تفصیل هایی بیشتر را در تاریخ های دینوری و یعقوبی و مقدســی و بخصوص در فتوح البلدان بلاذری میتوان یافت[۳]. به عنوان نمونــه در این کتاب میتوان خواند که از آغاز قرن دوم هجری، بیشتر اهالی قــم از افراد قبیله های عرب مذحج و اشــعری بودنــد و نیمــی از مــردم اصفهان از قبایل بنی ثقیف و بنی تمیم و بنی ضبه و بنی خزاعـــه و بنی حنیفه و بنی عبدالقیس، و در شهرهای نهاوند، نیشابور، قزویــن، ری، دینور، سیروان، حلوان و همه آذربایجان نیز چنین بود. به توضیح ابن فقیه در مختصرالبلدان «عشایر عرب از کوفه و بصره و دمشق به آذربایجان روی آوردند و هر قوم از آنان در هرجــا کــه مســتقر شــد املاک و اراضی دهقانان و روستائیان را به تصرف خود گرفــت»[۴]. در تاریخ قم، اثر معتبر قرن چهارم هجری (که ترجمه فارسی قرن نــهم آن در سال ۱۳۱۳ با ویراستاری سید جلال الدین تهرانی در تهران منتشر شده است) در باره استقرار قبایل عرب در قم آمده است که چون مردم شهر با این امر سخت مخالفت میکردند، اعراب در یک روز ۷۰ تــن

---

۱ ــ تاریخ بخارا، ترجمه فارسی، ص ۴۵.

۲ ــ کامل، ج ۷، ص ۸٦.

۳ ــ فتــوح البلــدان، صـــــص ۴۴، ۴۸، ۵۳-۵۵، ۳۱۲، ۳۲٦-۳۲۸، ۳۳۴-۳۳۹، ۳۹۲-۳۹۸.

۴ ــ مختصرالبلدان، ص ۱۲٦.

www.kavehroom.com

از بزرگان مجوس (زرتشتی) شهر را در ملاء عـام سـر بریدنـد تـا مردمان بر خود بیم آوردند و به مجاورت عربان تـن در دادنـد، و در جایی دیگر از همین کتاب در توصیف مصـادره امـلاک کشـاورزان توسط دو تن از سران اعراب مهاجر به نامهای عبدالـه و اخـوص و واکنش مردم قم، آمده است که: «... و عرب دست برآوردند و سـدها را که بر رودخانه ها نهاده بودند خراب کردند، چنانکه مزارع انـار و تیمره کلاً بخشکیدند. و همه اوقات عربان بـا مـردم شـهر در نـزاع میبودند و آنان را به اسیری میگرفتند و بدیشان مضرت میرسـانیدند و سدها و رودخانه هایشان را میشکافتند، و مردم قم در دفع عـرب هیچ حیلت نداشتند، به ناچار به حکم آنان فرود آمدند و گفتند که ما مطیع شماییم و متابعت سیرت شما میکنیم... ولی هـرگـاه عـرب بانگ نماز برداشتی، دهقانان آن ناحیت او را دشنام دادندی.»[1]

در همین تاریخ قم، گفته شده است که در آنزمان این شهر دارای ۹۰۰ روستا و ۵۱ آسیا بود و فراوانی محصول آن در حدی بود که تنها از ناحیه هریسان آن سالانه چهار هزار جریب اناردانه بدست میآمد کـه در دوران پیش از حمله تازیان هر ساله به آبدارخانـه کسـری فرسـتاده میشد، ولی در زمان عربان همه این روستاها از میـان برفـت و ایـن آسیاها از کار بماند[2].

نامه ای از معاویه

در جلد ششم ناسخ التواریخ، مورخ الدوله سپهر، نامه ای از ابان بن سلیم نقل شده است که از جانب معاویه، خلیفه اموی، از شـام بـه زیادبن ابیه برادرخوانده معاویه و والی کوفـه و خوزسـتان و فـارس و عمان نوشته شده و متن این نامه توسط منشی زیادبن ابیه به ابان بـن سلیم که دوست نزدیکش بوده امانت داده شده است که آنرا بخوانـد، و وی با توجه به مضمون بسیار جـالب نامـه رونوشـتی از آن را بـرای

---

۱ ــ تاریخ قم، ترجمه فارسی، ص ۴۸ و ۲٦۲.
۲ ــ همانجا، ص ۸۴.

خودش برداشته است. نامه چنین آغاز میشود که: «... اما بعـــد... از من پرسیده ای که وظیفه تو در برابر قبایل و طوایف عرب و غـــیرعرب چیست؟» و پس از شرحی مبسوط در باره قبایل یمن و بنـــی ربیعـــه و بنی مضر (که از نقل آنها صرفنظر میکنم) نوبت به ایرانیان میرســـد. در این زمینه در ناسخ التواریخ چنین آمده است:

«... و اکنون میرسیم به این قومی که بنام موالی در میان امت اسلام بسر میبرند و قوم فارسی نام دارند. گوش کن زیاد! این مـــردم را باید ذلیل کرد. باید بهمان روشی که عمربن خطاب آنـــها را میکوبیـــد طوری کوبیدشان که هرگز نتوانند سر بردارند. اینها جـــز بـــا سیاســـت عمربن خطاب اداره شدنی نیستند. از عطایشان که حق عمومی اتبـــاع اسلام است تا میتوانی بکاه. در تقسیم خواربار تا میتوانی از سهمشـان کم کن. در جبهه های جنگ آنها را در صفوف مقدم بگمار تا زودتـر از دیگران هدف حملات دشمن تازه نفس قرار گیرند. سربازان آنـــها را بـــه کار جاده سازی و هموار کردن راهها و کندن درختها و تسطیح بیشه ها بگمار و سعی کن هرچه دشواری و عذاب باشد نصیب این اعاجم شـود. کاری کن که سنگینی بارها بر دوششان هرچه بیشتر فشـــار آورد. زیـــرا که اگر جز این باشد هوای عصیان خواهند کرد.

مراقب باش که این اعاجم هر قدر هم صالح و متقی باشند بـــر صفوف جماعت در نماز پیشنمازی نکنند و در نماز جماعت در صـــف اول قرار نگیرند مگر آنکه عده اعراب بـــرای تکمیـــل صفـــوف کـــافی نباشد، و هر چند هم در فقه و قرآن دانشمند باشند بـــر مســـند قضـــا ننشینند، و بر هیچ شهری از شهرهای اسلام والی یا حاکم نشـــوند، و در معابر هر قدر هم مقامشان بالا باشد بر عرب هـــرچنـــد هـــم پســـت و فرومایه باشد تقدم نجویند و در ازدواج حق زناشوئی با زن عرب نداشته باشند، اما مردان عرب حق همسری با زنان فارسی را داشـــته باشـــند. این‌ها همه سیاست عمر رضی الله عنه است و عمر شایســـته اســـت از امت محمد صلی الله علیه و خاصاً از بنی امیه شایسته ترین پاداش را ببیند.

با اینهمه عمر اشتباهاتی نیز داشت. مثلاً میبایست قوانیـــن و

www.kavehroom.com

نظاماتی به وجود آورده باشد که برای همیشه اعاجم را در برابر عـــرب ذلیل و خوار نگاه دارد. اگر از ایجاد نفاق در میان امت اسلام پرهـــیز نداشتم، همین امروز مقرر میداشتم که اگر یک عجم عربی را بکشـــد محکوم به قصاص یا پرداخت دیه کامل باشد، ولی اگـــر عربـــی یـــک فارسی را بقتل رساند از قصاص معـــاف باشـــد و دیـــه را نـــیز نصـــف پرداخت کند. بهر حال، زیاد! از هم امروز که این نامه بدستت میرسـد، این عجم ها را هرچه بیشتر ذلیل کن، به آنان توهین کـــن، آنـــها را از پیشگاهت دور دار، از آنان در رتق و فتق امـــور کمـــک مخـــواه، بـــه درخواست ها و حوائجشان اعتنا مکن.

ازین سخن که بگذرم، بگذار نامه ای را برایـــت نقـــل کنـــم کـــه عمربن خطاب برای والی بصره ابوموسی اشعری فرستاده بود، در زمانی که تو به سمت منشی حکومت در زیردست این مـــرد اشـــعری خدمـــت میکردی. همراه این نامه ریسمانی به طول پنج وجب بود کـــه هـــرچـــه حکایت بود در آن ریسمان بود، زیرا عمر در آن نامه به فرماندار بصـــره دستور داده بود که «بموجب این نامه مردان بصره را احضار کـــن و در میان آنان از موالی و اعاجم (ایرانیان) هر کس را که طول قامتش بـــه اندازه این ریسمان رسیده گردن بزن». این نامه را ابن ابی معیط خوانده و یادداشتی هم از آن برداشته بود، و بطوریکه نواده او ولیدبـــن عقبـــه برای من حکایت کرد ابوموسی اشعری در کار خود درمانده بود که آیـــا فرمان عمر را اجرا کند یا در باره آن مطالعه بیشتری به عمـــل آورد، و نیز نقل کرد که چون ابوموسی با تو در این باره مشورت کرد تو ویرا از اجرای این فرمان باز داشتی و توصیه کردی که فرمـــان امـــیرالمؤمنین عمر دوباره به خودش بازگردانده شود تا شخصاً در فرموده خود تجدیـــد نظر کند. و تو چون به خیال خود غم تیره بختان و بیچارگان میداشـــتی در پیشگاه خلیفه بـــه التمـــاس درآمـــدی تـــا او را از خـــون ایرانیـــان بازگردانی، و بدو گفتی که این قتل عام به ناحق همه اعاجم را خواهـــد برانگیخت، و آنقدر به نعل و به میخ زدی و دوپهلو و سه پـــهلو ســـخن گفتی تا امیرالمؤمنین عمر را از عقیده اش بـــازگردانیـــدی. مـــن، ای زیاد! در میان فرزندان ابوسفیان نامبارک تر از تو ندیده ام، زیـــرا تـــو

www.kavehroom.com

نگذاشتی که با دست عمر عنودترین دشمن ما از صفحه روزگار برداشته شود. سخنان تو، ای زیاد، عمر را بجایش نشانید، ولی حقیقت این بود که اگر امیرالمؤمنین عمر تصمیم خود را عملی میکرد و ریشه این اعاجم را از بیخ برمیکند آب از آب تکان نمیخورد، بلکه عرب عجم کشی را وسیله تقرب به درگاه الهی میشمرد. ولی تو، ای برادر، ای زیادبن ابی سفیان، وی را از این کار باز داشتی و ما را همچنان در خطر گذاشتی. لااقل اکنون تا دیر نشده است از خواب غفلت برخیز! تا فرصت از دست نرفته است این اعاجم را از میان بردار و ریشه آنها را بسوزان»[1].

با همه این بهره کشی های مالی که از ایرانیان میشد، به تصریح عقدالفرید: «رفتار اعراب فاتح در حق ایرانیان که «موالی» به حساب میآمدند سراپا آمیخته به تحقیر بود. با آنان در یک صف راه نمیرفتند و بر سر یک سفره نمینشستند. در جنگها نیز آنانرا در جزو سواران راه نمیدادند، بلکه پیاده به جنگ میبردند و غالباً از آنچه رزق و مقرری جنگجویان بود بهره ای بدانان نمیدادند. کار جنگ را تنها شایسته خودشان میدانستند و عقیده داشتند که موالی برای کارهای پست آفریده شده اند، باید راه سروران خود را بروبند و موزه آنها را رفو کنند و جامه آنها را بدوزند.»[2]

«حکومت تازیان آزادگان ایرانی را مانند بندگان درم خرید از تمام شئون مدنی و اجتماعی محروم میداشت و به آنها به عنوان «مولی» همه گونه تحقیر و جور و استبداد وارد میآورد. مولی نمیتوانست به هیچ کار آبرومندی بپردازد، حق نداشت سلاح بسازد و بر اسب بنشیند. اگر یک مولای ایرانی نژاد دختری از بیابان نشینان بی نام و نشان عرب را به زنی میگرفت طلاق بر زن و تازیانه و زندان بر مرد تحمیل میشد. حکومت و قضا همه جا مخصوص عرب بود و

---

۱ ــ ترجمه فارسی نامه معاویه از متن عربی آن و به نقل از ناسخ التواریخ مورخ الدوله سپهر در صفحات ۸۶ تا ۹۶ کتاب حسن بن علی جواد فاضل در مجموعه دو جلدی تاریخ چهارده معصوم او به چاپ رسیده است.

۲ ــ عقدالفرید، چاپ قاهره، ج ۳، ص ۱۳۷.

www.kavehroom.com

هیچ مولایی به این گونه مناصب و مقامات نمیرسید.»[1]

«مردی ایرانی از موالی بنی سلیم با زنی از همان قبیله ازدواج کرد. محمدبن بشیر به مدینه رفت و به والی مدینه ابن الولید از این بابت شکایت برد. والی مأمورانی فرستاد تا مرد ایرانی را دویست تازیانه زدند و موی سر و صورتش را تراشیدند و طلاق زنش را گرفتند. حمدبن بشیر شاعر دربار خلیفه بدین مناسبت قصیده ای سرود که متن آن در «اغانی» آمده است. در این قصیده گفته شده است: مرحبا بر تو که شرافت دختران عرب را محفوظ داشتی. دویست تازیانه خوردن و ریش از کف دادن سزای این بی سر و پایی بود که درنیافته بود موالی باید با دختران کسری که خقیرانی چون خودشانند ازدواج کنند نه با دختران عرب. بندگان باید بندگان را به همسری گیرند[2]. و شاعر دیگر عرب، ابوبحیر، در همین راستا خطاب به بزرگان قبیله عبدالقیس گفت: شما عربها که مردانی سرفراز و باشرف بودید چگونه حاضر شدید زنان عجم را به همسری گیرید و بردگان فارس و دیلم و ترک و هندو را از طریق آنان به قبیله عرب خود راه دهید؟»[3]

«در پرداخت جزیه در حق موالی تحقیر و استخفاف بسیار میرفت، زیرا که اینان موظف بودند این جزیه را با خاکساری و فروتنی به مسلمانان بپردازند. وقتیکه کسی را برای ادای جزیه پیش میخواندند عامل او را لگدی سخت میزد و میگفت: جزیه ده، ای کافر! و غالباً بعد از آنکه این جزیه داده میشد، مُهری از سرب بدان ذمی میدادند که آنرا به گردن میآویخت تا از مطالبه مجدد مصون بماند. عامه مسلمانان حق داشتند در این مجلس حاضر شوند و این زبونی و حقارت ذمی را که نشانه قدرت و پیروزی آیین مسلمانان بود تماشا کنند.»[4]

کار خودبزرگ بینی این تازه بدوران رسیدگان بجائی رسیده بود که به نوشته ابونعیم عمربن خطاب حاضر نشد با همه مقامی که سلمان

---

۱ ــ عبدالحسین زرین کوب، در «دو قرن سکوت»، ص ۳۴۳.
۲ ــ جرجی زیدان در «تاریخ تمدن اسلامی»، ترجمه فارسی، ص ۷۳۲.
۳ ــ عیون الاخبار، چاپ قاهره، ص ۱۵۷.
۴ ــ دو قرن سکوت، ص ۳۴۵.

www.kavehroom.com

فارسی در عالم اسلام داشت ــ در حدی که خود پیامبر او را یکــــی از اعضای خانواده خود شمرده بود ــ دخترش را به همسری بـــدو دهد[1] ، و به گفته مسعودی، این خلیفه اصولاً در تمام مدت خلافت خـــود هیـــچ ایرانی را اجازه آمدن به مدینه نداد[2] .

در عهد بنی امیه این عقیده قوت یافت کـــه خداونـــد عـــرب را میان خلایق برای فرمانروایی بر بقیه جهان برگزیده اســـت و دیگـــران را برای آن که فرمانبردار وی باشند و بکاری جز بندگـــی دســـت نزننـــد و امارت و حکومت و نظایر آنرا به عرب گذارنـــد. معاملـــه عـــرب دوره اموی با اینها معامله خواجه با بنده بود، آنان خود را صـــاحب حـــق و احسان نسبت به موالی میشمردند، زیرا معتقد بودند که آنانرا از کفـــر و گمراهی رهانیده اند[3] .

* * *

نمونه مجســـمی از فرمـــاندارانی کـــه معاویـــه بـــرای ایرانیـــان میخواست و در تمام دوران خلافت اموی دیگر خلفا نیز برای ایرانیـــان خواستند حجاج بن یوسف ثقفی بود که حتی در خود جهان اسلام مظهر مجسم جنایت و ظلم و بیدادگری شناخته شده است.

حجاج فرزند فارعه همسر حارث بن کلده ثقفی پزشـــک معـــروف عرب بود که در دانشگاه گندیشاپور درس پزشکی خوانده بود و در زمـــان پیامبر طبیب مورد مراجعه او بود. بنا به روایات وقتی که مـــادرش او را بزاد، وی طفلی زشترو بود که سوراخ دبر (مقعد) نداشـــت و آنگـــاه کـــه دبرش را سوراخ کردند جز از مادر پستان نمیگرفت. چون در کار کـــودک بماندند، گویند که شیطان بصورت حارث بن کلده پدیدار گشت و بفرمـــود تا بزغاله سیاهی را زنده پوست کنند و خون او در کام وی بریزند و هـــم از آن خون به روی وی بمالند تا در روز چهارم پستان گـــیرد، و آنـــان چنـــان کردند. و این بود که حجاج از خون ریختـــن ســـیر نشـــدی و گفتـــی کـــه

---

۱ ــ حلیة الاولیا، چاپ قاهره، ج ۱، ص ۱۸٦.

۲ ــ مروج الذهب، چاپ پاریس، ج ۴، ص ۲۲٦.

۳ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ج ۴؛ ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۱۴۷.

www.kavehroom.com

بزرگترین لذت او دیدن خونی است که از گردنهای بریده بیرون آید... و چون عبدالله بن زبیر بر عبدالملک خلیفه قیام کرد عبدالملک که پراکندگی و نافرمانی عسکر خود بدید از روح ابن زنباع چاره جست، و روح بدو گفت من مردی را می شناسم که اگر امیرالمؤمنین کار عسکر خود بدو سپارد همه را به فرمان وی آرد و او را نام حجاج بن یوسف است. پس عبدالملک گفت که قیادت سپاه به نام او کنم.»[1]

در نخستین روزی که حجاج در مقام والی به کوفه رفت، همه مردم را در مسجد بزرگ شهر جمع آورد و در خطابه ای وحشتناک بدانان گفت: «ای مردم کوفه! امیرالمؤمنین تیرهای ترکش خود را بپراکند و آنها را یکی یکی به دندان گزید تا ببیند که چوب کدامیک تلخ تر و صلابتش بیشتر است، و مرا همان تیری یافت که میخواست. آنگاه مرا بسوی شما فرستاد با تازیانه ای بسر دستم و شمشیری بسر کمرگاهم. اما تازیانه که حاصلی نداشت در راه سفر افتاد و تنها شمشیر باقی ماند. بخدا سوگند که اکنون گردنهای بسیاری از شما را می بینم که چون خرمنی رسیده آماده درو شدنند، و دانسته باشید که دروگر این خرمن منم. سرهائی را می بینم که آماده بریده شدنند و خونهائی را می بینم که میان سرها و شانه ها فرو میریزند.»[2]

«حجاج در رمضان سال ۷۸ در بیرون مکه به جنگ با عبدالله بن زبیر رفت و عبدالله منهزم شد و به مکه پناه جست، اما حجاج مکه را محصور کرد و نه ماه در محاصره بداشت و منجنیق بر مکه راست کرد که از سنگهای آن بیشتر باروها و خانه ها خراب شد. و هر سنگ که به خانه کعبه میرسید فرشتگان آنرا بر دست میگرفتند تا به خانه در نیاید. حجاج سنگ را بلند گردانید تا بر خانه افتاد و رکنی از آن خراب شد و در حال آفتاب کسوف کرد و روز تاریک شد و ستاره پدید آمد و باد و گرد برخاست و صاعقه بیفتاد و از لشکر حجاج بعضی را بسوخت. سرانجام در مکه قحط آمد و بیشتر کسان به زینهار به نزد حجاج رفتند. و عبدالله بن زبیر

---

۱ ــ لغتنامه دهخدا، مقاله «حجاج بن یوسف».

۲ ــ نقل از عبدالرفیع حقیقت در «تاریخ اجتماعی ایران».

www.kavehroom.com

همچنان جنگ میکرد تا روز سیزدهم جمادی الاولی شهید شد. حجاج سر عبدالله برید و نزد خلیفه به شام فرستاد و جسد وی را به دار آویخت و سپس مردمان را در حجاز به بیعت عبدالملک اجبار کرد و نسبت به صحابه پیامبر و مردم حرمین شریفین انواع عقوبات روا داشت و برای اذلال ایشان مهر بر گرده هر یک نهاد. و خلیفه به پاس این علاوه بر حکومت حجاز حکومت عراق و فارس و خراسان و سایر بلاد ایران را نیز بدو داد و از آن پس در مدت بیست سال همه مردم این مناطق در دهشت و وحشت دائم زیستند. آنگاه نیز که خلیفه عبدالملک بمرد، بـه وصیت او پسرش ولید حجاج را در مقام خود بگذاشت و حتی دامنه اقتدارش را زیادتر نیز بکرد و تا آخر عمر در مقامش باقی ماند. و نام او مثل اعلای ظلم و بیداد و خونخواهی است»[1] «حجاج به مقدار زیادی از کار برده وارد دهقانان برای ساختمان دژها و کاخهای دولتی بهره میبرد. بنا بدستور او مردان اهل ذمه بایستی پلاک سربی به گردنشان میآویختند تا نشان دهد که جزیه خود را پرداخته اند، و کسانیکه در پرداخت جزیه تأخیر میکردند مورد شکنجه های سخت قرار میگرفتند. در زمان آخرین خلفای بنی امیه میزان این مالیاتها به گونه هراس انگیزی بالا رفت، و این مالیاتها با بیرحمی روزافزون از رعایا گرفته میشد»[2]

طبری در وقایع سال ۸۳ هجری متذکر میشود که حجاج بن یوسف والی عراق از گرایش به اسلام توسط غیرمسلمانان ممانعت میکرد تا از مالیات پرداختی آنان کاسته نشود، و در مورد خود مسلمانان نیز با چنان بیرحمی عمل میکرد که نمونه ای از آنرا در مروج الذهب مسعودی چنین میتوان خواند:

«حجاج بن یوسف عربی را مأمور وصول خراج اصفهان کرد که بسیاری از مردمان به علت تنگدستی از پرداخت آن عاجز مانده بودند. عرب به اصفهان رفت و چند تن از آبرومندان شهر را ضمانت

---

۱ ــ تاریخ گزیده، چاپ لیدن، ص ۲٦۸-۲۷۲.

۲ ــ ای.پ. پتروشفسکی در تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هجدهم میلادی، ترجمه فارسی، ص ۱۸٦.

www.kavehroom.com

گرفت و برای وصول خراج شهر دو ماه به آنان فرصت داد. پس از دو ماه چون خراج پرداخته نشده بود، وی ضامنان را احضار کرده و مطالبه خراج نمود ــ و این در ماه رمضان بود ــ و قسم خورد که افطار نکند تا خراج را دریافت کند والا آنان را گردن زند. یکی از ضامنان را پیش آورد و چنانکه گفته بود گردن وی را زد و بر پیشانی او نوشت که فلان پسر فلان، قرض خود را پرداخت. و سر را در کیسه ای نهاد و کیسه را مهر کرد. سپس دومی را پیش آورد و با او نیز چنین کرد. چون مردم بدیدند که حاکم سرها را میبرد و بجای پول در کیسه مینهد، گفتند، ای امیر، درنگ کن تا پول را حاضر کنیم. حاکم نیز درنگ کرد و مردم شهر خراج را بقیمت دار و ندار خود تهیه کردند و پرداختند.»[1]

«وقتی که حجاج بن یوسف در سال ۹۵ هجری در پنجاه و چهار سالگی بمرد، شمار کسانی را که وی در مدت بیست سال حکومت خود گردن زده بود، بجز آنهایی که در جنگهای وی کشته شده بودند ۱۲۰,۰۰۰ کس برآورد کردند. هنگام مرگ او ۵۰,۰۰۰ مرد و ۳۰,۰۰۰ زن در زندانهای وی بودند که از آنها شانزده هزار زن برهنه میبودند. زندانهای زنان و مردان یکی بود و هیچکدام آنها حفاظتی نداشتند تا زندانیان را از آفتاب تابستان و باران یا سرمای زمستان محفوظ دارند. در آخرین جمعه زندگی خود، وقتی که برای ادای نماز جماعت به مسجد میرفت از نزدیک زندان مرکزی کوفه گذشت و ضجه زندانیان را شنید. پرسید که اینان چه میخواهند؟ گفتند که میخواهند تا به کارشان رسیدگی شود. گفت به آنها بگوئید که خاموش بمانند تا بپوسند. و جز این شکنجه های بسیار داشت که وصف آنها را در کتاب اوسط آورده ایم.»[2]

و از جمله آنچه مسعودی در این باره آورده است این است که «بسیار میشد که کودکان مخالفان را در برابر دیدگانشان در آب جوش می انداختند و میپختند و تن های خود آنها را با تراشه های تیز زخم

۱ ــ مروج الذهب، چاپ پاریس، ج ۲، ص ۱۶۰.
۲ ــ مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۶۸ و ج ۵، ص ۳۸۲.

www.kavehroom.com

میکردند و بر آنها سرکه و نمک میپاشیدند»[1]. و در تجارب السلف در همین باره میتوان خواند که «حجاج دستور داده بود تا زندانیـان را آب آمیخته با نمک و آهک دهند و بجای طعام سرگین آمیخته با گمـیز خر.»[2] «چون مردم روستایی از روستاهای ایـران بـه مخـالفی پنـاه میدادند، مأموران حجاج همه مردم آن روستا را میکشتند و پس خـود آن ده را ویران میکردند.»[3]

لغتنامه دهخدا از «المصـاحف» ابوبکـر سجسـتانی فقیـه و محدث قرن سوم هجری نقل میکند که حجاج بـه تشـخیص خـود در برخی از آیات قرآن در دوازده سوره مختلف (که اسامی آنها و شـماره آیه های مورد نظر در لغتنامه آمده است) تغییراتی داد که از آن پـس در قرآن عثمان بهمان ترتیب منظور شده است[4].

سلیمان بن عبدالملک (خلیه اموی) به مشاوران خود میگفـت: از این ایرانیان تا میتوانید شیر بدوشید، و وقتیکه شیرشان تـه کشـید خون بدوشید[5]. بارها سرهای ایرانیانی را که بدستور خلیفه یا عمـال او کشته میشدند گرداگرد کشورهای اسلامی میگرداندند، چنانکه پـس از کشته شدن دیوانستی فرمانروای سغد و سمرقند سرش را به عراق بردند و دست راستش را برای سلیمان بن ابی السری به تخارستان فرسـتادند و پسرانش را به اسارت به بارگاه خلیفه بردند[6]. بنی امیه و بنـی عبـاس سرهای دشمنان خود را پس از گرداندن در همه شـهرهای خلافـت، در گنجینه مخصوصی در دارالخلافه انبار میکردند و سپس تن های آنانرا

---

۱ ـ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۰.

۲ ـ تجارب السلف، چاپ تهران، ص ۷۵.

۳ ـ زین الاخبار، ص ۱۰۴.

۴ ـ برای اطلاعات بیشتر در باره حجاج: ماکتب الحجاج بن یوسف فـی مصحـف، ص ۴۹ و ۱۱۷؛ عیون الاخبار، ج۱، ص ۱۰ و ج۲، ص ۸؛ تاریخ الخلفای سـیوطی، ص ۱۴۲؛ تاریخ الوزرا والکتاب جهشیاری، ص ۲۶؛ تاریخ سیستان، ص ۱۰۷؛ تاریخ تمدن اسلامی، ج۱، ص ۱۴۳.

۵ ـ تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۱۷۱.

۶ ـ سعید نفیسی، در «تاریخ اجتماعی ایران»، ص ۱۵۵.

www.kavehroom.com

بدار می‌آویختند[1]، بدنهای بابک خرمدین و افشین و مازیار چندین سال روی دار نگاه داشته شدند و اجساد برمکیان چندین ماه در روی جسر بغداد آویخته ماندند[2].

قتلهای زنجیره ای در بغداد

نهضت ابومسلم، با موفقیتهای نظامی و سیاسی روزافزون وی تدریجاً سراسر منطقه پهناور خراسان بزرگ از مرو و بخارا و سمرقند تا طالقان و بلخ و هرات و سیستان و نیشابور و تخارستان را فراگرفت، چنانکه تنها در یک روز شصت روستا از دیه های ناحیه مرو بدو پیوستند. در سال ۱۲۹ ابومسلم رسماً مبارزه خود را با خلافت اموی اعلام کرد و جامه و پرچم سیاه را نشان سازمان خود قرار داد، بدین جهت پیروان او سیاه جامگان نام گرفتند. سه سال بعد، در جنگ سرنوشت سازی که جنگ زاب علیا نام گرفت و در آن دو سپاه خراسانی و عرب بطور کامل با یکدیگر روبرو شدند سپاه تازی شکستی سهمگین خورد که بدنبال آن به سلطنت و خلافت نود ساله خاندان بنی امیه پایان داده شد، و همانوقت گفته شد که در این «قادسیه» نو ایرانیان شکست خود را در قادسیه پیشین انتقام گرفتند. اندکی بعد سفاح، بنیانگذار خلافت عباسی، آغاز کار خلافت بنی عباس را در کوفه اعلام کرد و با توطئه سفاکانه ای که ترتیب داد تمام بزرگان خاندان اموی را طی ضیافتی به دست جلادان فرستاد. ابومسلم در این هنگام قهرمانی بود که به گفته خود سفاح حق حیات به گردن بنی عباس داشت، ولی پس از مرگ زودرس سفاح، منصور دوانقی برادر او که به جانشینی وی بر مسند خلافت نشست در صدد هلاک او برآمد تا در آینده خطری از جانب وی متوجه این خاندان نشود، و برای اینکار دام فریبی در راه او گسترد که بیگمان از ناجوانمردانه ترین فریبکاریهای دستگاههای خلافت اسلامی است، هر چند که در این

---

۱ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۷۲۷.٪

۲ ــ سعید نفیسی در «تاریخ اجتماعی ایران»، ص ۱۵٦.

www.kavehroom.com

بدار می‌آویختند[1]، بدنهای بابک خرمدین و افشین و مازیار چندین سال روی دار نگاه داشته شدند و اجساد برمکیان چندین ماه در روی جسر بغداد آویخته ماندند[2].

قتلهای زنجیره ای در بغداد

نهضت ابومسلم، با موفقیتهای نظامی و سیاسی روزافزون وی تدریجاً سراسر منطقه پهناور خراسان بزرگ از مرو و بخارا و سمرقند تا طالقان و بلخ و هرات و سیستان و نیشابور و تخارستان را فراگرفت، چنانکه تنها در یک روز شصت روستا از دیه های ناحیه مرو بدو پیوستند. در سال ۱۲۹ ابومسلم رسماً مبارزه خود را با خلافت اموی اعلام کرد و جامه و پرچم سیاه را نشان سازمان خود قرار داد، بدین جهت پیروان او سیاه جامگان نام گرفتند. سه سال بعد، در جنگ سرنوشت سازی که جنگ زاب علیا نام گرفت و در آن دو سپاه خراسانی و عرب بطور کامل با یکدیگر روبرو شدند سپاه تازی شکستی سهمگین خورد که بدنبال آن به سلطنت و خلافت نود ساله خاندان بنی امیه پایان داده شد، و همانوقت گفته شد که در این «قادسیه» نو ایرانیان شکست خود را در قادسیه پیشین انتقام گرفتند. اندکی بعد سفاح، بنیانگذار خلافت عباسی، آغاز کار خلافت بنی عباس را در کوفه اعلام کرد و با توطئه سفاکانه ای که ترتیب داد تمام بزرگان خاندان اموی را طی ضیافتی به دست جلادان فرستاد. ابومسلم در این هنگام قهرمانی بود که به گفته خود سفاح حق حیات به گردن بنی عباس داشت، ولی پس از مرگ زودرس سفاح، منصور دوانقی برادر او که به جانشینی وی بر مسند خلافت نشست در صدد هلاک او برآمد تا در آینده خطری از جانب وی متوجه این خاندان نشود، و برای اینکار دام فریبی در راه او گسترد که بیگمان از ناجوانمردانه ترین فریبکاریهای دستگاههای خلافت اسلامی است، هر چند که در این

---

۱ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۷۲۷.

۲ ــ سعید نفیسی در «تاریخ اجتماعی ایران»، ص ۱۵۶.

www.kavehroom.com

دستگاه چنین نامردی ها کم نبـــوده اســـت. مـــاجرای ایـــن توطئـــه را مورخانی متعدد با تفصیل هایی کم یا بیش نقل کرده اند[1]:

منصور از مدائن نامه ای برای ابومسلم به خراسان فرستاد کـــه «در باره اموری میخواهم با تو صحبت کنم که نوشتنی نیستند. بیـــا و بدان که چندان ترا در عراق نگاه نمیدارم و بزودی به خراسان بـــازخواهی گشت».

ابومسلم در آغاز سوءظن داشت، ولی قاصد خلیفه با زیرکـــی او را به لطف و محبت خلیفه مطمئن کرد. مالک بن هیثم بـــه ابومســـلم نصیحت کرد که «از دیدار این مرد بپرهیز، وگرنـــه پشـــیمان خواهـــی شد». با اینوصف وی پند او را نشنید و رفت.

در مدائـــن فرماندهـــان قـــوای انتظـــامی و گروهـــی از دلاوران سپاهش ملتزم رکابش بودند. گفته شد که امیرالمؤمنین دارد برای نماز وضو میگیرد. منصور در تالار مخصوص نشست و بعد از چند دقیقـــه اجازه شرفیابی داده شد. ولی اجازه شرفیابی بـــرای همراهـــان او نبـــود، شمشیرش را هم دم در تحویل داد.

امیر شرطه عثمان بـــن علیـــک و شـــبیب بـــن رواح مـــروزی و ابوحنیفه حرب بن قیس و جمعی از غلامان مسلح در پشت پرده گـــوش به فرمان پنهان شده بودند. ابومسلم بـــه قـــانون خلافـــت بـــر ابوجعفـــر منصور سلام داد. منصور با ملایمت آغاز کرد ولی کار را به تندخوئی کشانید و سرانجام بانگ برداشت که:

ــ این تو نبودی که با من گردنکشی ها کردی؟ تو نبودی کـــه نـــام خود را در نام ها بر من مقدم میداشتی؟ تو نبودی که از آسیه دختر علـــی بن عبدالله خواستگاری کردی؟ ای پسر زن خبیـــث، میگوئـــی کـــه فرزنـــد سلیط بن عبدالله عباس هستی تا خود را در خانواده بنی عباس جا بزنی.

و سرانجام با عصا بر سر و کله ابومسلم کوفت و گفت: خدا مرا بکشد اگر ترا نکشم.

---

۱ ــ R. Frye در The role of Abu Muslim in the Abbasid Revolt در مجلـــه The Muslim World، دوره سی و هفتم، ۱۹۷۰.

www.kavehroom.com

بالاخره لحظه نهائی فرا رسید. ابوجعفر چند بار دستها را بهم زد و جلادها از پشت پرده فروریختند. شبیب بن رواح با ضربت ساطور پای ابومسلم را از کشاله جدا ساخت و ابومسلم به کف اتاق درغلطید، و آنوقت با ضربات پیاپی کارد و شمشیر و دشنه و ساطور قطعه قطعه شد. بدستور منصور جنازه پاره پاره او را در گلیمی پیچیدند و در گوشه تالار گذاشتند.

منصور پس از قتل ابومسلم طی خطابه ای گفت:

ــ آنانکه بخواهند جامه خلافت را از تن ما درآورند، همچون ابومجرم (ابومسلم) سزای خود را خواهند دید. روزگاری بود که این مرد بیعت شکنان را درهم میشکست، و اکنون که خود بیعت شکست ما نیز او را شکستیم.»[1]

* * *

ابن مقفع که نام اصلی او روزبه و از مردم فیروزآباد پارس بود، از بزرگترین نویسندگان زبان عرب است و به نوشته ابن الندیم نخستین مقام را در میان ده نویسنده ای دارد که فصحای درجه اول ادبیات عرب شناخته شده اند. ابن خلدون او را اصولاً فصیح ترین نویسنده زبان عرب بشمار آورده است. طبری، ابن الاثر، بیرونی، بلاذری، جاحظ، ابوالفرج اصفهانی، یعقوبی، صاعد اندلسی، از او به عنوان صدرنشین نثر عرب یاد کرده اند. در عصر خود ما مجموعه آثارش از جانب دکتر طه حسین معروف «سنگ زیربنائی کاخ ادبیات عرب» نام گرفته است و یکی از دو سه نفری است که گستاخانی چند در طول قرون نثر آنها را فصیح تر از نثر قرآن دانسته اند. ابن مقفع کتابهای خدای نامه و کلیله و دمنه را از پهلوی به عربی ترجمه کرد و خودش کتابهای معروف ادب الکبیر و ادب الصغیر و الیتیمه را نوشت که بی استثنا از شاهکارهای نثر عرب شناخته شده اند.

---

۱ ــ اخبارالصوال، ترجمه فارسی، ص ۳۵۴؛ مجمل التواریخ والقصص، ص ۳۲۴ و ۳۲۵.
در بـاره ابومسـلم: E.L. Daniel: The Political and Social History of Khurassan under Abbasid Rule, Chicago, 1979; R. Freye: The Role of Abu Muslim in the Abbasid Revolt, The Muslim World, XXXVII, 1970.

www.kavehroom.com

بخاطر شهرت ادبی و فلسفی او، عیسی بن علی عموی سفاح، خلیفه اول عباسی، از وی دعوت کرد که اداره دارالانشا (دبیرخانه) او را بر عهده گیرد. پس از مرگ سفاح، عموی دیگر او ابن عبدالله خلافت برادرزاده اش منصور را پذیرفت و خود مدعی خلافت شد، ولی در این تلاش شکست خورد و منصور به خلافت نشست. دو برادر دیگر عبدالله که بر جان برادر خود بیم داشتند نزد منصور به شفاعت برخاستند که امان نامه دهد تا در آینده خطری متوجه او نباشد. منصور این شفاعت را پذیرفت و نوشتن امان نامه به ابن المقفع منشی مخصوص عیسی، محول شد. ظاهرا متن این امان نامه، به خواست عیسی، طوری بود که دست و پای منصور را که عادت به پیمان شکنی داشت می بست، بدین جهت وقتی که نامه را برای توشیح به نزد او بردند محرمانه به والی بصره دستور داد که نویسنده نامه را به بهانه زندقه بقتل رساند. والی نیز ابن المقفع را به ضیافت خواند و آنگاه فرمان داد تا تنوری افروختند و اجزاء بدن او را یکایک بریدند و در پیش چشم خودش به آتش افکندند و سرانجام بدن مثله شده او را در آن سوزاندند. ابن مقفع هنگام مرگ (سال ۱۴۲ هجری) تنها ۳٦ سال داشت[۱].

ابن الندیم بغیر از ابن المقفع از آبان لاحقی، ادیب برجسته دیگر ایرانی نیز نام میبرد که مانند او کتابهای هندی را از ترجمه پهلوی آنها به عربی برگردانیده بود، و تازیان او را دست بسته با تبر گردن زدند. همچنین از شاعر ایرانی اسماعیل ابن کیسان نام میبرد که بخاطر چیره دستیش در شعرِ عرب «بزرگترین شاعر جن و انس» خوانده شد، ولی چون ظاهرا به معاد جسمانی معتقد نبود به اتهام زندقه گردن زده شد.

* * *

---

۱ ــ مروج الذهب، چاپ پاریس، ج ۸، ص ۲۹۳؛ ابن خلکان: وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱٦۴؛ بیرونی در کتاب الهند، ص ۷٦؛ جاحظ: البیان والتبیین، ص ۷٦؛ فهرست ابن ندیم، ص ۱۴۰؛ ابن خلدون: مقدمه، ص ۲۰۲؛ انساب الاشراف بلاذری، ج ۳، ص ۲۲۲؛ کتاب الوزرا والکتاب جهشیاری، ص ۷۲ و ۷۳؛ طه حسین: الادب والنقد، ج ۱، ص ۵۸۱ و «تاریخ الادب العربی»، ج ۱، ص ۱۴۲.

www.kavehroom.com

دوران خلافت هارون الرشید یکی از خونین ترین دورانهای خلافت اسلامی بود. با آنکه وی تمام قدرت و اعتبار خود و خلافتش را مرهون کاردانی و سازماندهی خانواده ایرانی برمکی بود، و خود او بقدری با جعفر، جوانترین فرزند خاندان نزدیک بود که عباسه خواهرش را به همسری بدو داده بود، در یک شب خون و مرگ که از بسیاری جهات شب معروف آدمکشان هیتلری (۳۰ ژوئن ۱۹۳۴) را بخاطر میآورد بصورتی ناگهانی به قتل جعفر برمکی و ۱۲۰۰ مرد و زن و کودک و برده و نزدیکان برمکیان در سراسر امپراتوری عرب و آنهم درست در فردای بازگشت خودش و جعفر از سفر حج، فرمان داد. Lucien Bouvat ایران شناس آغاز قرن حاضر، در کتاب «برمکیان» خود که بهترین اثر تحقیقی در باره تاریخ شگفت انگیز این خاندان است، در این باره مینویسد:

در ذیحجه سال ۱۸٦ هجری هارون با جعفر به سفر حج رفت.

صبح روزی که جعفر در شامگاه آن کشته شد، هارون منشی او انس بن ابی شیخ را نزد خود خواند و پس از تبادل چند کلمه شمشیری را که زیر متکائی پنهان کرده بود بیرون کشید و به میرغضب خود دستور داد که با آن گردن انس را جدا کند. و خودش درین ضمن شعری را خواند که در همین باره ساخته بود: «شمشیر در ظاهر سر انس را برید، اما در نهان به سرهای دیگری میاندیشید که در انتظارش بودند».

هارون در بازگشت از سفر حج، که در آن جعفر همراهش بود با او به کمال مهربانی رفتار کرد و تا آخرین لحظه در اغفال وی کوشید، و حتی با او به شکار رفت. اول شب در چادر خود به خواجه مخصوص خویش ابوسالم حماد دستور داد که چند مرد مطمئن با خود بردارد و چادر جعفر را در محاصره بگیرد و بعد او را همراه خود بیاورد. وقتی که میرغضب هارون وارد چادر شد، جعفر با پسر بختیشوع طبیب در بزم نشسته بود و آوازه خوان کوری برایش میخواند که: دم را غنیمت بشمار، که مرگ میتواند در هر لحظه فرا رسد.

ابوسالم و مردانش او را گرفتند و دستش را بستند و بدو خبر دادند که باید بقضای الهی رضا دهد. جعفر از دژخیم هارون متضرعانه خواست که شاید هارون مست بوده است و بهتر است دوباره از او تأیید

www.kavehroom.com

بخواهد و او پذیرفت. ولی هارون پس از ناسزاگوئی فراوان به مسیرغضب گفت که اگر بفوریت سر جعفر را نیاورد، کسانی دیگر را خواهد فرستاد که اول سر خود او را نزدش بیاورند. و این بار دژخیم با سر بریده جعفر بازگشت. هارون چند لحظه به سر خونین جعفر خیره شد. سپس پرسید: جعفر را تو کشتی؟ جواب داد: بلی یا امیرالمؤمنین، همانطور که خودت فرمان داده بودی. هارون گفت: بسیار خوب، برو و به حارث بگو اینجا بیاید. رفت و با حارث آمد. و این بار هارون به حارث گفت: گردن این مرد را بزن تا قاتل جعفر را زنده نبینم. آن شب هارون تا صبح بیدار ماند و چنانکه غلام او مسرور بعدا روایت کرد پیاپی شراب خورد تا سپیده بامداد پدیدار شد. آنگاه برای اقامه نماز جماعت به مسجد رفت.

قتل عام برمکیان که هارون بدان فرمان داده بود سه شبانروز ادامه یافت و در آن ۱۲۰۰ نفر مرد و زن و کودک و برده منجمله کلیه افراد خاندان برمکی و خویشان دور و نزدیکشان با وضعی فجیع کشته شدند. بدنبال آن تمام کسانی نیز که مأمور این قتل عام شده بودند بدستور خلیفه به قتل رسیدند. فردای شبی که جعفر کشته شد، هارون عباسه خواهر خویش و همسر جعفر را زنده زنده در تابوت گذاشت و دستور دفن او را داد تا دستش به خون خواهر خلیفه مسلمین آلوده نشده باشد، ولی دو فرزند خردسال او و جعفر را در تنور آتش انداخت. خانه ها و اموال قربانیان نیز ضبط و هرچه در آنها بود به بیت المال فرستاده شد و پیش از مرگ، خود آنان در معرض شکنجه قرار گرفتند تا مبادا مالی از آنان ناشناخته مانده باشد[1]. سر بریده جعفر را به امر هارون به پل وسطای دجله آویختند و بدنش را از طول دوپاره کردند و هر پاره را بر یکی از دو پل علیا و سفلای دجله به دار کشیدند. قطعات بدن جعفر دو سال در آن حال ماندند تا در سال ۱۸۹ هجری که هارون عازم سفر جنگی به خراسان شد، به امر او سوزانده شدند[2].

---

۱ ــ زمخشری در: ربیع الابرار، ص ۱۴۷.

۲ ــ «در صورت حساب سال ۱۸۹ دفتر هارون الرشید، هزینه ای برای خرید ده قیراط نفت بمنظور سوزاندن جسد جعفر برمکی ثبت شده بود» (ابن طقطقی در کتاب الفخری، ص ۲۹۰).

www.kavehroom.com

به نوشته خواندمیر وقتی هارون الرشید خبر یافت که ابراهیم بن عثمان در مستی سوگند یاد کرده است که خون قاتل جعفر برمکی را بریزد، دستور داد فرزند همین عثمان پدرش را با دست خود به قتل آورد[۱].

هارون الرشید که از پستان همسر یحیی برمکی شیر خورده بود و یحیی را پدر خطاب میکرد، و وقتی هم که بخلافت رسید بدو گفته بود: پدر جان، از برکت حسن تدبیر تو است که من اکنون بر تخت خلافت تکیه زده ام و ازین پس نیز هدایت امور خودم را به راهنمائی های تو میگذارم، همین یحیی را پس از کشتن جعفر در زندان آنقدر شکنجه کرد تا مرد. فضل پسر او و برادر جعفر نیز بعد از او در زندان جان سپردند.

با سقوط برمکیان دستگاه خلافت در سراسر امپراتوری رو به ضعف گذاشت و به نوشته مسعودی در مروج الذهب «همگان دریافتند که سازمان خلافت هارون الرشید بدون برامکه چه اندازه بی کفایت و در عین حال تا چه حد فاسد است»[۲]. خود هارون الرشید نیز، در سفر جنگی خویش به خراسان که به مرگ او در همانجا انجامید، طی خطابه ای در همدان به «آثار ناخوشایند ناشی از فقدان خاندان برمکی» اشاره کرد[۳]. نویسنده کتاب از ربیع الابرار زمخشری نقل میکند که تا مدتها بعد از دوران هارون، اصطلاح «زمان برامکه» در قلمرو خلافت عرب مفهوم «دوران رفاه و فراوانی» را داشت[۴].

ماجرای خونین قتل عام خاندان برمکی و تراژدی عباسه نه تنها در طول قرون از جانب تاریخ نگاران و نویسندگان مسلمان به تفصیل نقل شده، بلکه در جهان غرب نیز موضوع بررسیهای تاریخی، تئاترها، رمانها و اشعار مختلفی قرار گرفته که فهرستی از آنها را در

---

۱ ــ دستورالوزرا.، ص ۱۲۲.
۲ ــ راوندی در تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، ص ۴۲۶.
۳ ــ Lucien Bouvat در « Les Barmécides »، ص ۱۲۵.
۴ ــ همانجا، ص ۱۲۰.

www.kavehroom.com

کتابشناسی جالب کتاب «برمکی ها»ی لوسین بووا میتوان یافت[1].

* * *

مأمون، برادر امین و خلیفه جانشین او، بـا فضـل بـن سـهل صدراعظم ایرانی خود که مأمون مقام خویش را در کشاکشهای او بـا

---

۱ ــ برای اطلاع بیشتر: تاریخ برامکه از مؤلفی نامعلوم، تصحیح و مقدمه مشـروح عبدالعظیم قریب، تهران، ۱۳۳۰؛ اخبار برمکیان، تألیف بارانی در قرن هشتم، چـاپ بمبئی، ۱۲۹۷؛ سال ۱۷۵۲: رمان تاریخی Abbassa ; histoire orientale نوشـته بانو M. Fauque، چاپ پاریس که مجلـه Année littéraire در آن هنگـام پنـج صفحه تمام به نقد آن اختصاص داد. سال ۱۷٦۸: رمان تـاریخی جعفـر و عباسـه، نوشته J. de la Dixmerie، چاپ لندن. سال ۱۷۷۸: تـراژدی «عباسـه» اثـر La Harpe که در همان سال در Théâtre Français نمایش داده شد. سال ۱۷۹۲: اثـر تحقیقی تاریخ جعفر و عباسه Geschichte Giafar und Abbasa نوشـته F.M. Klinger، چاپ سن پترزبورگ. سال ۱۸۱۳: اثر تحقیقی جعفر و عباسه یـا سـقوط برمکیان Dschafar und Abbasah oder der Sturtz der Barmekiden، نوشـته Josef von Hammer، چاپ وین. سال ۱۸۳۱: عباسه و برمکیان، داستان تـاریخی Abbasa y Bermecides, novela historica نوشـته بـانو Maria Reus Bellormini، چاپ مادرید. سال ۱۸٦۰: بررسی تحقیقی Djaafar le Barmécide در Revue orientale et américaine، چاپ پاریس. سال ۱۸۷۸: داستان شـاهزاده خانم عباسه Histoire de la princesse Abbasa، نوشته بانو Augustine Rémy، چاپ پاریس؛ مقالات اختصاصی در دائرة المعـارف Herbelot و دائـرة المعـارف اسلام. اضافه بر فهرست تنظیم شده از جانب لوسین بووا، لازم به یادآوری است که در خود جهان عرب نیز در آغاز قرن نوزدهم، رمان تاریخی مفصل و جالبی بزبان عربـی توسط جرجی زیدان مورخ معروف در قاهره منتشر شد که استقبال وسیعی در جـهان عرب یافت. از این کتاب تاکنون سه ترجمه مختلف به فارسی بدیـن شـرح منتشـر شده اند: «عباسه و جعفر برمکی، ترجمه محمد علی نقیب الممالک شیرازی» سـال ۱۳۳۲ در تهران، که تا سال ۱۳۴۲ نه بار تجدید چاپ شده است؛ «عباسـه خواهـر رشید»، ترجمه ابراهیم قمی، در ۲ جلد و ۳۹۱ صفحه، چاپ تـهران، بـدون تـاریخ؛ «عباسه خواهر هارون الرشید»، تألیف و ترجمه محمد تقی شـریعتی فریمـانی، در ۲۷۱ صفحه، چاپ مشهد، ۱۳۳۴.

کتاب Les Barmécides لوسین بووا توسط عبدالحسین میکده به فارسی ترجمـه و توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب در تهران بچاپ رسیده است.

www.kavehroom.com

برادرش و موقعیت ممتاز خود را در نزد ایرانیان مدیون او بود، بهمان ترتیب عمل کرد که پدرش با برمکیان کرده بود. فضل بن سهل هم وزیر تام الاختیار مأمون در دوران حکومت و خلافت او در خراسان بود، و هم فرمانده سپاه او، و بهمین جهت ذوالریاستین لقب داشت. پس از کشته شدن امین بدست سردار ایرانی طاهر، مأمون که مقام هفتمین خلیفه عباسی را یافته بود قصد داشت در خراسان بماند و پایتخت خلافت را از بغداد به مرو منتقل کند، و بهمین جهت علی بن موسی الرضا امام هشتم شیعیان را نیز که به توصیه فضل بن سهل ولیعهد و جانشین خویش تعیین کرده بود از مدینه به خراسان خوانده و دختر خویش را به همسری بدو داده بود. ولی از بغداد خبرهای نگران کننده ای در باره نارضائی شدید عربهای بلندپایه دستگاه خلافت از برتری عناصر ایرانی در این دستگاه و احتمال عصیان آنان بر او به مأمون رسید و وی تصمیم به بازگشت به بغداد گرفت، لیکن مناسب دانست که پیش از مراجعت، فضل بن سهل را که مقامات عربی بغداد نسبت بدو نظر نامساعدی داشتند از سر راه خود بردارد، و برای اینکار بطور محرمانه دستور قتل او را به چند تن از مأموران خود داد. در شب قتل فضل، مردان مأمون به خانه او ریختند، ولی خبر شدند که وی به حمام رفته است، بدینجهت به آنجا رفتند و در داخل گرمابه بدن او را با ضربات خنجر قطعه قطعه کردند. این بار نیز مانند مورد قتل جعفر برمکی، همه مأموران قتل بدستور مأمون بازداشت و بنزد او آورده شدند. به نوشته خواندمیر «مأمون با تظاهر به خشم بدانها سخت عتاب کرد و پرسید که چه کس ایشان را بدین جنایت هولناک مأمور کرده است؟ آنان، با اطمینان بدینکه بهر حال محکوم به اعدام خواهند شد، بدو پاسخ دادند: ای امیرالمؤمنین، آیا مطمئنی که خودت این کس را نمیشناسی؟!»[1] البته به فرمان مأمون همه آنها اعدام شدند و مأمون خودش جنازه فضل را با احترام بسیار به مقبره اش تشییع کرد، همچنانکه اندکی بعد جنازه ولیعهد خودش امام رضا را نیز، که این بار بدستور او با خوردن میوه

---

۱ ــ خواندمیر در: «دستورالوزرا»، چاپ تهران، ۱۳۱۷.

www.kavehroom.com

زهرآگین مسموم شده بود با مراسم مجللی تا آرامگاه کنونی او در مجاورت گور پدرش هارون الرشید بدرقه کرد، در حالیکه شدیدا بر این مصیبت جانکاه میگریست. در مراجعت به بغداد، مأمون برادر فضل، حسن بن سهل را به صدارت خود برگزید تا ارتش خراسان را به عدم دخالت خود در مرگ فضل مطمئن کند و با پوران دختر او نیز با مراسمی بسیار باشکوه ازدواج کرد، ولی این بار هم، برای جلوگیری از نارضائی شدید کارگردانان عرب خلافت، حسن بن سهل صدراعظم تازه خود را به اتهام دیوانگی به تیمارستان فرستاد[1].

* * *

احمدبن طبیب سرخسی، دانشمند بزرگ سده سوم هجری، هم ریاضیدان، هم اخترشناس، هم نحوی، هم فیلسوف و هم پزشک بود، چنانکه فیلسوف بزرگ الکندی او را به جانشینی خود معین کرده بود، مؤلف کتب متعددی بود که شمار آنها از پنجاه فراتر میرود[2] و از معروفترین آنها میتوان از المدخل الکبیر و المدخل الصغیر نام برد. با توجه به مقام علمی والای او، خلیفه المعتمد او را قیم و معلم برادرزاده و ولیعهد خود تعیین کرد که عالیترین مقام دستگاه خلافت بود. این ولیعهد در سال ۲۷۹ هجری بجای عم خودش که درگذشته بود بنام المعتضد به کرسی خلافت نشست، و از اولین کارهایش این بود که معلم خود را به زندان فرستاد. سرخسی ده سال تمام در زندان بغداد ماند. چنانکه نوشته اند در همه این مدت شاگردان او هر روز برای استفاده از محضر او در پای پنجره زندانش گرد میآمدند و استاد کتابها و رسالاتش را بدانان دیکته میکرد، و این کار تا پایان زندگانیش ادامه یافت. این پایان چنین بود که زندانی ده ساله را به امر خلیفه خفه کردند و کلیه کتابها و نوشته هایش را بنام آثار کفر و زندقه سوزاندند[3].

* * *

---

۱ ــ مسعودی در: «مروج الذهب»، چاپ پاریس، ج ۸، ص ۲۱۴

۲ ــ ابن ابی اصیبعه در: «عیون الانباء»، ص ۴۱۷.

۳ ــ حمزه اصفهانی در: «تاریخ ملوک الارض»، چاپ Gottwald، ج ۱، ص ۳۱۴.

www.kavehroom.com

منصور حلاج، به احتمال بسیار جذابترین و والاترین چهره عرفان ایرانی است که زندگیش، همچون مرگش، هر دو از مقیاسهای رایج فراتر میرود. لوئی ماسینیون نویسنده و عارف نامی عصر ما در اثر بیش از هزار صفحه ای خود در باره حلاج که از شاهکارهای بدیع جهان خاورشناسی است، اعتراف میکند که با همه تلاشهای سالیان دراز خویش نتوانسته است بدان راز نهفته ای که در شیفتگی های شگفت حلاج وجود دارد پی برد.

حلاج در قریه بیضای فارس زاده شد. در نزد چند تن از صوفیان بزرگ قرن سوم ایران عرفان آموخت و سپس سفری عارفانه به خراسان و طالقان و اهواز و ترکستان و هند کرد که یازده سال به درازا کشید. در بازگشت، خود به دعوت صوفیانه پرداخت، ولی افزایش روزافزون شمار مریدانش فقهای قشری دستگاه خلافت بغداد را نگران کرد. به دستور خلیفه المقتدر او را در حضور ابن عیسی وزیر متعصب وی محاکمه کردند و برای هشت سال به زندان فرستادند. ولی در خروج از زندان حلاج همچنان شور پیشین خویش را که باعث این زندان طولانی شده بود حفظ کرده بود، و همچنان همه جا را خانه عشق میدید و همه چیز را جلوه حق مییافت، آنسان که در جستجوی آن عشقی که جهان هستی را با جاذبه خود در گردش دارد روح خویش را در جوهر ملکوتی ذوب شده میدید و بخود حق میداد که بانگ «انا الحق» بردارد، بانگی که در گوش فقهای عالیقدر مفهوم این کفر مطلق را میداد که وی به ادعای خدایی برخاسته است. و چنین بود که پس از یک دادرسی هفت ماهه، به فتوای قاضی القضاة و به فرمان خلیفه المقتدر او را در روز نوروز سال ۳۲۲ هجری در حیاط زندان به یکی از فجیع ترین صورتهای ممکن به قتل رسانیدند، بدین منظور که نحوه مرگ او برای جامعه صوفی را که وی بر آن نفوذی ژرف داشت هشداری باشد، برای اینکار نخست او را بر لب دجله و در حضور عام یکهزار تازیانه زدند، بعد دست و پایش را قطعه قطعه بریدند، بعد سرش را زیر ساطور بردند و سرانجام سرنگون بر دارش کشیدند، تا پس از مدتی آنرا آتش بزنند و خاکسترش را در دجله بریزند. این بسر دار رفتن حلاج در اصطلاح

www.kavehroom.com

صوفیان «به صلیب کشیده شدن» او خوانده شـــده اســت. آنطــور کــه ماسینیون در کتاب خود براساس روایات صوفیان آورده است، آخریـــن سخن حلاج، در وقتی که جان بر لبش میرسید، این شعر بود کـــه: «ای محبوب من که درودت باد، ای منتهای عشق من، تویی که مـــرا بــه خویش میخوانی یا منم که بسویت میشتابم و به خویشت میخوانم؟»[1]

همه این ماجرا، بعدها در «بحارالانوار» علامـــه محمـد بـاقر مجلسی شیخ المحدثین اعظم دوران صفوی، چنین منعکـس شـد کـه «حسین بن منصور حلاج لعنت الله علیه از زمره آن کسانی است که از راه حق منحرف شدند و از ناحیه مقدســه ولـی عصـر بوسـیله شـیخ ابوالقاسم حسین بـــن روح توقیعـــی در لعـــن وی و دوری از او صـــادر گشت.»[2]

دو قرن غارتگری

مروری گذرا بر گزارشهایی که نه تنها پژوهشگران بیگانه، بلکــه مورخان خود جهان اسلام (و البته با نظر موافـــق) در بـــاره روشـــها و سیاست های مالی اشغالگران عرب در ایران نوشته اند، بر این واقعیـت تاریخی به روشنی تأکید میگذارد که آنچه اعراب در مــدت حکومـت مستقیم خود در ایران در این زمینه انجام دادند، هیچ تفاوتی با آنچــه قبایل غارتگر گت و ویزیگوت و واندال و نرماند و هون در تاراج هـــای پیاپی امپراتوری از هم پاشیده روم انجام دادند، و با آنچه بعدا توســـط مغول و تاتار در ایران یـــا توســط Conquistador هـــای اسـپانیایی در سرزمینهای ثروتمند و آباد مکزیک و پرو انجام گرفت نداشته اسـت، و برچسب «اسلامی» تاراجگران عرب در ایران از اصـــالتی بیشـــتر از آن برچسب مسیحیت که تاراجگران اسپانیایی بر غارتگریهای خودشـــان در «دنیای نو» زدند برخوردار نبوده است.

---

۱ ــ Louis Massignon در La Passion de Halladj, martyre mystique de l'Islam، ص ۲۱۸

۲ ــ بحارالانوار، ج ۱۳، باب بیست و دوم.

www.kavehroom.com

«بزرگان عرب دین اسلام را وسیله ای برای بسط قدرت خـــود و مطیع ساختن ملل میشمردند و جز این هم نمیتوانست باشد، زیرا کــه خلیفه تنها رئیس قدرت دنیوی نبود، بلکه در امور مذهبـــی جانشـــین محمد نیز بود. بالنتیجه کافری که مسلمان میشد میبایست به حکـــم دین و احکـــام آن قـــدرت و حکومـــت خلیفـــه و حکـــام او را محـــترم بشمارد.»[1]

«در عهد خلافت بنی امیه شمار کسانی که اسلام پذیرفته بودند در ایران اندک بود و بخش اصلی مردم کشور همچنان زرتشتی بودنـــد، چنانکه به گواهی استخری و ابن حوقل در سرزمین فارس حتـــی یـــک دهکده هم بدون آتشکده دیده نمیشد.»[2]

«میزان خراج از چه قرار بود؟ مقایسه مدارک قبل از اسلام بـــا دوره اسلامی نشان میدهد که اعراب میزان مالیات اراضی را نسبت به دوران ساسانیان بلااستثناء افزایش دادند، چنانکه از هر جریب گندمزار ۴ درهم و از هر جریب جوزار ۲ درهم خراج گرفته میشد، در صورتیکـه در عهد خسرو انوشیروان از هر جریب گندم زار یا جوزار تنها یک درهم مالیات گرفته میشد. در عهد آخرین خلفای اموی ایرانیان مغلـــوب و مطیع از ربع تا ثلث تمام محصول خود را به رسم خراج بـــه حکومـــت عرب میپرداختند.»[3]

«همینکه خلفا موضوع «مهر کردن» افراد روســـتاها را معمـــول داشتند وضع کشاورزان تحمل ناپذیر شد. این عمل چنین بود که به گـردن هر روستایی که خراج و جزیه میپرداخت صفحه ای ســـربی میـــآویختند و روی آن مشخص میکردند که این مرد اهـــل کـــدام رســـتاق (بخـــش) و دهکده است. اگر روستایی به ناحیه دیگری میرفت وی را بازداشت کـــرده به محل سکونتش که بر صفحه نوشته شده بـــود بـــازمیگرداندند، و اگـــر کشاورزی به نقطه ای میرفت و صفحه سربی را به گردن نمیداشت او را به

---

۱ ــ A.U. Yakubovskii در کتاب «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهـــم میلادی»، تألیف دسته جمعی شش خاورشناس روسی، ترجمه فارسی، ص ١٦٦.

۲ ــ همانجا، ص ١٦٧.

۳ ــ همانجا، ص ١٦١.

www.kavehroom.com

عنوان ولگردی بازداشت میکردند. این صفحه را فقط پس از پرداخت تمام مالیات از گردن ها دور میکردند و مجدداً هنگام حاصل نو میآویختند. این رسم که داغ بردگان را به یاد میآورد در نظر روستاییان که هنوز نظامات جماعت آزاد و خودمختار روستایی دوران پیش از عرب را به یاد داشتند تخفیف و توهینی شمرده میشد.»[۱]

«قسمت اعظم زمین و آب یعنی وسایل اصلی تولید بـه دولت (خلافت) تعلق داشت و این وضع طبعاً به قدرت دولت و اتحاد دستگاه اداری مرکزی مقتدر کمک میکرد. ولی گذشته از مالکیت دولت، مالکیت های فئودالی خصوصی نیز در مورد اراضی که بـه ملکیت بزرگان عرب درآمده بود وجود داشت که این اراضی قابل فروش و قابل توارث بود. در این املاک خصوصی و نیز در اراضی دولتی بهره کشی از کار بردگان که بسیار فراوان بودند امری رایج بود.»[۲]

«فاتحان عرب نه تنها املاک و اراضی ایرانیان را در سرزمین های تسخیر شده خود تصرف کردند و غنائم عظیمی را بصورت وجوه نقد و طلا و نقره و منسوجات و گله های اسبان و گاوان و گوسفندان و هزاران برده به دیار خود فرستادند، بلکه در کشاورزی و دامداری در همین اراضی نیز به بهره کشی از صاحبان اصلی آنها پرداختند.»[۳]

«خراسان را امویان برای سر و روی دادن به کار عراق غارت کردند و بزرگان این منطقه نیز که مأمور گردآوری مالیات برای عربان بودند تا هنگامیکه این درآمدها مرتباً به دستگاه خلافت میرسید مورد تأیید امویان قرار داشتند. در نتیجه بسیاری از تازیان با بزرگان محلی در غارت مردم همداستانی یافته بودند. این امر نامنتظره نبود، زیرا عربهای مهاجر در کار داد و ستد بازرگانی با سوداگران محلی انباز میشدند و یکی از عوامل این همکاری خود والی خلافت در

---

۱ ــ همانجا، ص ۱۶۲.
۲ ــ همانجا، ص ۱۶۴.
۳ ــ I.P. Petrushevskii، در همان کتاب، ص ۴۷.

www.kavehroom.com

خراسان بنام مهلب بن ابی صفره بود.»[1]

«عمربن مالک زهری، مهرود بابلی را واداشت تا یک جریب تمام زمین را از درهم و دینار فرش کند و همه را بدو واگذارد.»[2]

«عبدالرحمن بن زیاد که از جانب معاویه به ولایت خراسان فرستاده شده بود پس از آنکه بدستور او عزل شد، به نزدیکان خود گفت: مرا باکی نیست، زیرا به اندازه ای مال فراهم آورده ام که صد سال مرا به قرار روزی هزار درهم بس است.»[3]

«قتیبه، سردار عرب، خوارزم را چنان غارت کرد که بعد از آن این ناحیه هرگز رونق پیشین خود را بازنیافت. کتابهای کهن و آثار خطی خوارزم را نیز یکسره نابود کرد تا مردم آن گذشته های خود را از یاد ببرند.»[4]

«در سغد، اشرس حاکم عرب کوشید تا سغدیان شورشی را با وعده معافیت از پرداخت جزیه در صورتیکه به آئین اسلام درآیند خاموش سازد. در نتیجه بسیاری از اینان آمادگی خویش را برای گرایش به اسلام به فرستادگان اشرس اعلام کردند. اما امیران محلی که در خدمت عرب بودند بر اشرس پرخاش کردند که اگر این اسلام پذیری توسعه یابد آنان از عهده پرداخت مالیاتی که دستگاه خلافت به مقاطعه از آنها میطلبید برنخواهند آمد. اشرس به ناچار قول خود را پس گرفت و جزیه را بر نومسلمانان نیز شامل دانست. این بار هفتهزار سغدی که اعلام آمادگی برای مسلمانی کرده بودند یکجا انصراف خود را اعلام داشتند و برای مقابله با لشکریان عرب از ترکان یاری خواستند.»[5]

---

۱ ــ H. Mason در مقاله The role of the Muhallabid Family in Marv's anti-Ummayyad power Struggle در مجله Arabica، شماره ۴، سال ۱۹٦۷، ص ۲۰۴.

۲ ــ سعید نفیسی در: «تاریخ اجتماعی ایران»، ص ۱۳۰.

۳ ــ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.

۴ ــ آثارالباقیه، صفحات ۳۵، ۳٦، ۴۸.

۵ ــ R. Frye در: «عصر زرین فرهنگ ایران»، ترجمه فارسی، ص ۱۰۵.

www.kavehroom.com

نبردهای بعدی، سیل افزونتری از اموال غارتی را بنـــام غنـــائم جنگی روانه عربستان کرد، بطوریکه به نوشـــته ابـن سـعد، یکـی از دقیق ترین گزارشگران این جنگها و غنیمت ها «از فراوانـی غنیمـت، حتی سگهای اعراب نیز در ظروف زرین و سیمین غذا میخوردند»[1].

«ابوالعاج بر حوالی بصره والی بود. مردی را از ایرانیان نـزد او آوردند. پرسید چه نام داری؟ گفت بنداد شهر بنداد. بر وی بانگ زد کـه سه نام داری و جزیه یکنفر میپردازی؟ پس فرمـــان داد کـه او را رهـا نکنند تا از وی جزیه سه تن بستانند»[2]

«محمدبن اوس که بر رویان و چالوس حکومت داشت هـر سـال سه بار از مردم مالیات میگرفت، یکبار بنام خود و بـار دیگـر بنـام احمد پسرش و بار سوم بنام پیشکار زردشتیش.»[3]

«چندان غنائم از گرگان برداشتم که قطار شتران حامل آنـها از اینجا به شام رسد.»[4]

«سعید بن عثمان با سی هزار برده و مال بسـیار از بخـارا بـه بغداد بازگشت.»[5]

«رافع بن هرثمه والی خراسان ۴,۰۰۰ بنده در رکاب داشت.»[6]

«مأموران خلافت برای دریافت مالیـات زمیـن از اهـل ذمـه (ایرانیانی که مسلمان نشده بودند) بیداد میکردند و آنچه میخواستند از آنان میگرفتند، خواه چیزی برای زمیندار باقی میماند و خواه بـاقی نمیماند. ترتیب این بود که زمین را مساحی میکردند و از روی آن باج میستاندند، ولو در آن کشت نشده بود. یکی از شرایط باج ستانی ایـن بود که مبلغی برای زمینداران بعنوان مساعده میگذاردند کـه صـرف حوائج آنان در صورت اتفاقات غیرمترقبه شود. با این وصف حجاج بن

---

۱ ــ طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۲۰ و ص ۵۳.
۲ ــ همانجا، ج ۷، ص ۲٦۱.
۳ ــ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، چاپ سن پترزبورگ، ص ۳۵۰.
۴ ــ تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۱٦۵ (گزارش یزیدبن مهلب والی خراسان به خلیفه).
۵ ــ تاریخ بخارا، ص ۵٦.
٦ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۸۸٦.

www.kavehroom.com

یوسف نامه ای به خلیفه عبدالملک نوشت و اجازه خواست کــه همــان مختصر مساعده باقی مانده را نیز از زمینداران بستاند. این پیشــنهاد بقدری ظالمانه بود که عبدالملک، با همه ستمگری معروف خویش آنرا رد کرد و به حجاج نوشت: «بــرای ایــن بینوایــان حداقــل گوشــت و استخوانی باقی بگذار تا در اطراف آن بتواند چربی جمع شود.»[1]

«عاملان خلافت در فارس میوه های باغها را ببهای زیــادتر از معمول تخمین میزدند و مالیات خود را براســاس همیــن ارزیابیــهای ظالمانه میگرفتند. پیمانه آنان در موقع تحویل گرفتن جنــس غــیر از پیمانه ای بود که در موقع تحویل دادن داشتند. از ایرانیان در نوروز هر سال مالیات ویژه ای بنام عیدی میگرفتند و ایــن مالیــات در زمــان معاویه به ده میلیون درهم رسیده بود[2]. در ارتباط بــا ایــن مالیــات، جرجی زیدان از قاضی ابویوسف نقل میکند که «اطلاع یافتــه ام کــه مالیات نوروزی را با ظلــم و زور میســتانند، بدینقســم کــه مودیــان مالیات را در هوای بد نگاه میدارند و بــه ســختی کتــک مــیزنند و خمره های سنگین بر آنان میــاویزند و دســت و پایشــان را در کنــد و زنجیر میبندند»[3]. روستائیانی که مسلمان شده بودند همچنان مجبــور بودند خراجی را که قبلاً فقط از غیرمسلمانان گرفته میشد بپردازنــد. بفرمان حجاج بن یوسف، مهری سربی بدین منظور بر گردنشان آویختــه میشد که محل اقامت آنان بر آن حک شده بود تا نتوانند از ده به شهر بروند و از زیر بار پرداخت خراج و کارهای اجباری مربوط به ســاختمان قلاع و عمارات دولتی شانه خالی کنند[4].

«معاویه عبدالله بن دراج غلام خود را بر خراج عراق گماشت، و به او نوشت: «از مال عراق آنچه بدان کومک جویم بسوی من بفرســت. پس ابن دراج بدو نوشت که دهگانان به او خبر داده اند کــه کســری و خاندان کسری را خالصه هایی بوده است که حکــم خــراج بــر آن بــاز

---

۱ ــ همانجا، ص ۳۲۹.
۲ ــ همانجا، ص ۲۳۴.
۳ ــ همانجا، ص ۲۳۵.
۴ ــ مروج الذهب، چاپ پاریس، ج ۲، ص ۱۳۶.

www.kavehroom.com

نمیشود، و از ایشان پرسش کرد و گفتند که دفتر خالصه های شاهی در حلوان است. پس فرستاد تا آنرا آوردند و هر چه را برای کسری و خاندان کسری بود از آن برآورد و آنرا خالصه معاویه قرار داد. و چنین شد که از زمین کوفه و سواد آن درآمد معاویه به یکصد کرور درهم رسید. و معاویه به عبدالرحمن بن ابی بکر والی بصره نیز چنین نوشت و او را دستور داد که هدایای نوروز و مهرگان ایرانیان را نزد وی فرستند، در نوروز و جز آن در مهرگان، و از این بابت بیست کرور درهم نزد وی فرستاده میشد.»[1]

زیادبن ابیه طبق آنچه در نهج البلاغه آمده است[2] والی علی بن ابیطالب در زمان خلافت او در خوزستان و فارس و کرمان بود. به علی خبر رسید که وی به بهانه اینکه ایرانیان خراج خود را تمام و کمال نپرداخته اند مبالغ کثیری از وجوه دریافت شده را برای خودش نگاه داشته و تنها بخش ناچیزی از آنها را به بیت المال فرستاده است، بدین مناسبت علی در نامه تندی از او در این باره مؤاخذه کرد[3]. اندکی بعد، به علی خبر رسید که عبدالله بن عباس والی او در بصره نیز از اموال بیت المال مبلغ کلانی برای خود برداشته است. این بار هم علی نامه بازخواستی برای او فرستاد[4]، ولی وی به لطایف الحیل از استرداد پول خودداری کرد، و شگفت آنکه هم او اندکی بعد در مقام امیرالحاج در مکه حج گذارد و زیادبن ابیه نیز در مقام خود باقی ماند[5].

«پس از جنگهای سخت باز مهاجمان عرب فاتح شدند، و شروطی نهاده شد که از دلبستگی مفرط مسلمانان به غنایم حکایت میکرد. مثلاً به گفته بلاذری و برخی دیگر، فرمانده لشکر عرب در آذربایجان، خدیفة بن الیمان در مقابل دریافت مبلغی سنگین تر متعهد شد که از آن پس کسی از مردم آن ناحیه را نکشد و از آنان

---

۱ ــ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۵.
۲ ــ نهج البلاغه، ترجمه فارسی فیض الاسلام، ص ۸۷۱.
۳ ــ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۰.
۴ ــ همانجا، ص ۱۲۱.
۵ ــ همانجا، ص ۱۴۰.

www.kavehroom.com

اسیری نگیرد و آتشکده ای را ویران نکند و بر کردها تعرضی روا ندارد و خاصه اهل منطقه شیز (تخت سلیمان کنونی) را از پایکوبی و آوازخوانی در روزهای عید و انجام آزادانه دیگر مراسم مذهبی باز ندارد».[1]

«ثروت و مکنت بی پایانی که از آغاز فتوح بهره اعراب شد، خیلی زود این فاتحان را به تن پروری و فساد کشانید، چنانکه ربتیل سیستانی به اعراب گفت: آنروز که بدینجا آمدید شکمهایتان به پشت چسبیده بود و چهره هایتان سیاه بود، و خویشتن را از برگ خرما تابه میساختند و پیمان نیز نگاه میداشتند. آیا اکنون همانهائید که بودید؟»[2]

ایران گاو شیرده امپراتوری عرب از نظر خراج و مالیات بود. «تاریخ تمدن اسلامی» تصریح میکند که خراج خراسان و عراق بتنهائی نیمی از جمع مالیات همه ممالک اسلامی را تشکیل میداد[3]. و البته این خراج رسمی، غیر از مبالغ سرشاری بود که حکام عرب و وابستگان آنها برای شخص خود از مردم زیر فرمان خویش به زور میگرفتند. موضوع مسلمان شدن ایرانیان نه تنها برای عمال خلافت مهم نبود، بلکه اصولاً مطلوب هم نبود، زیرا جزیه پرداختی آنان را از میان میبرد، بدین جهت در موارد بسیار، بخصوص در دوران حکومت حجاج بن یوسف ثقفی برای قبول اسلام از جانب زرتشتیان موانع فراوان تراشیده میشد[4].

بعکس اگر قضیه پول بصورت قابل قبولی حل میشد، در نگاهداری آتشکده ها اشکالی دیده نمیشد. به نوشته بلاذری مردم قومس (دامغان) حاضر به پرداخت پانصد هزار درهم شدند بشرط آنکه تازیان آتشکده های آنانرا ویران نکنند و کسی را از ایشان به اسیری نبرند، و سردار عرب این قرارداد را پذیرفت[5]، و به نوشته یعقوبی مردم

---

۱ ــ R. Frye در «عصر زرین فرهنگ ایران»، نقل از فتوح البلدان بلاذری.
۲ ــ سعید نفیسی در تاریخ اجتماعی ایران، ص ۱۲۹.
۳ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۹۰.
۴ ــ تاریخ طبری، وقایع سال ۸۳ هجری، ص ۱۱۱۲-۱۱۲۰.
۵ ــ فتوح البلدان، ص ۲٦۴.

www.kavehroom.com

کرمان با عثمان حاکم عرب ایالت خود توافق کردند که دو هزار هزار (دو میلیون) درهم بپردازند، و دو هزار غلام و کنیز نیز برای خلیفه بفرستند، بشرط آنکه آئین خود را نگاه دارند[1]، و باز به روایت طبری «مردم اصفهان صلح آوردند و پذیرفتند که با حفظ آئین خود جزیه بپردازند.»[2]

«در عهدنامه هایی که میان سرداران عرب و شهرهای مختلف ایران بسته شده بود برای هریک از این شهرها پرداخت مبلغ سالانه معینی به عنوان خراج و جزیه مقرر شده بود و از آنجمله بود هزار هزار درهم برای نشابور، هزار هزار درهم برای بخارا، هزار هزار درهم برای هرات، هفتصد هزار درهم برای سمرقند، ششصد هزار درهم برای طوس، چهارصد هزار درهم برای ابیورد، سیصد هزار درهم برای فسا»[3].

«خراج تمامی مصر در دوران معاویه در حدود ۳۰ میلیون درهم یعنی برابر با خراج ری در ایران بود. خراج شام و فلسطین و اردن و شبه جزیره عربستان و یمن بر رویهم ٦۰ میلیون درهم، یعنی تقریباً یکدهم خراجی بود که ایرانیان به بیت المال خلافت میپرداختند.»[4]

در دوران خلافت عباسیان مالیاتهائی که از مناطق مختلف ایران گرفته میشد پیشاپیش به حکام این مناطق مقاطعه داده میشد، یعنی خلیفه سالانه مبلغ معینی از این بابت میستاند و در عوض دست والی یا حاکم را در جمع آوری درآمدها و طبعاً هر گونه فشار و زورگوئی و سوء استفاده شخصی بازمیگذاشت، و این روش از زمان مأمون در مورد عبدالله بن طاهر والی خراسان و فضل بن مروان والی فارس و خوزستان معمول شد. جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی فهرست دقیقی از مالیاتهای پرداختی مناطق مختلف ایران را در زمان مأمون که توسط ابن خلدون در کتاب تاریخ او مشخص شده است و بطور کلی دو تا سه برابر مالیاتهائی است که از جانب همین استانها

---

۱ ــ البلدان، ص ٦۲.
۲ ــ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹٦۳.
۳ ــ عبدالحسین زرین کوب، در: «تاریخ ایران بعد از اسلام»، ص ۳۸۲.
۴ ــ تاریخ یعقوبی، از کتاب تشیع و سیاست در ایران بهرام چوبینه، ج ۲، ص ٦۲.

www.kavehroom.com

در دوران ساسانیان پرداخت میشد، و به گفته کسانی از صاحبنظران معاصر ما «پشت مردم ایران در آنزمان در زیر سنگینی آنها خم شده بود» در تاریخ تمدن اسلامی خود بتفصیل نقل کرده است[1].

چو با تخت منبر برابر شود...

در تاریخ همه تمدنهای جهان، بدشواری میتوان نمونه ای از اختلاف فرهنگی و مدنی میان بنیانگذاران یک امپراتوری با ملل و اقوام عضو آنان، در حدی بارزتر از اختلافی یافت که میان فاتحان بی فرهنگ و ابتدایی امپراتوری عرب با ایرانیان شکست خورده ولی برخوردار از فرهنگی بسیار برتر و فراگیرتر وجود داشته است. دریں راستا نه تنها در آثار محققان جهان غرب که در این مورد اتفاق نظر دارند، بلکه در آثار مورخان خود جهان اسلام نیز گواهی های فراوان میتوان یافت:

«ابوموسی اشعری به عمر نوشت که نامه ها که از تو به ما میرسد تاریخ ندارد. عمر از همراهان پرسید که تاریخ نهادن چیست؟ یکی برخاست و گفت: چیزی است که عجمان (ایرانیان) کنند، و نویسند در ماه فلان از سال فلان. عمر گفت: چیزی نکو است. بعضی گفتند: به تاریخ رومیان بنویسید. گفته شد که آنها از روزگار ذوالقرنین آغاز کنند و این دراز است. بعضی دیگر گفتند به تاریخ پارسیان بنویسید. و چنین بود که سال را از هجرت نبوی آغاز کردند»[2].

«خالد قسری (نماینده خاص خلیفه) روی منبر رفت و برای مردم خطابه ای خواند که در جریان آن چند خطای فاحش در نقل آیاتی از قرآن از او سر زد، بقسمی که سراسیمه خطبه را برید. اما در آن میان یکی از حاضران فریاد زد که: ای امیر، نگران مشو که قرآن را از حفظ نداری. مرد عاقل که قرآن حفظ نمیکند!»[3]

---

۱ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۶۴ و ص ۲۶۵.
۲ ــ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۲۳.
۳ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ج ۴، ص ۱۰۵.

www.kavehroom.com

«یکی از اخباریان برایم نقل کرد که از کسی از بزرگان شام که در صف صاحبنظران جای داشت پرسیدم: این ابوتراب (کنیه علی بن ابیطالب) که امیرالمؤمنین معاویه او را بر سر منبر لعن میکنند کیست؟ گفت: درست نمیدانم، ولی گمان دارم که یکی از راهزنان ایام فتنه بوده است»[1] و نیز میتوان خواند که: «در انجمن در باره ابوبکر و عمر و علی و معاویه سخن میگفتیم، . جمعی از عامیه میآمدند و سخنان ما را میشنیدند. یکی از آنها که ریشی انبوه تر داشت و ظاهرا از دیگران خردمندتر بود به من گفت: چرا اینقدر در باره علی و معاویه و فلان و فلان حرف میزنید؟ گفتم: تو خود در این باب چه نظر داری؟ پرسید: در باره کی؟ گفتم: در باره علی چه میدانی؟ گفت: میدانم که در جنگ حنین با پیغمبر صلی الله علیه و سلم جنگید و کشته شد»[2].

خود مسعودی، پس از نقل شواهدی دیگر از همین قبیل، چنین نتیجه میگیرد که: «این زمان عامه مسلمانان فرومایگان را برتری دهند و غیرعالمان را عالم شمارند، و خود یا بدنبال دف زدن و عنتری روانند یا با شعبده بازان تردست و دروغزن سرگرمند و گوش به قصه پردازان جعال دارند یا به تماشای تازیانه خورده یا بدار آویخته ای گرد میآیند. نیکی را از بدی باز نشناسند و از درآمیختن بدکار و نکوکار و کافر و مؤمن باک ندارند. چون فراهم آیند چیره شوند و چون پراکنده شوند شناخته نشوند.»[3]

«باسوادان عرب که نوشتن میتوانستند در صدر اسلام اینها بودند: علی بن ابیطالب، عمربن خطاب، طلحة بن عبیدالله، عثمان بن سعید، ابان بن سعید، یزیدبن ابی سفیان، خاطب بن عمرو، علاء بن حضرمی، ابوسلمة بن عبدالاشهل، عبدالله بن سعد، حویطب بن عبدالعزی، ابوسفیان بن حرب و پسرش معاویه، جهیم بن صلت.»[4]

«نه تنها در حجاز جز هفت یا دوازده تن کاغذنویس که از نظر

---

۱ ــ مروج الذهب، چاپ پاریس، ج ۲، ص ۳۵.
۲ ــ همانجا، ج ۲، ص ۳۷.
۳ ــ همانجا، ج ۲، ص ۳۹.
۴ ــ جرجی زیدان در: «تاریخ تمدن اسلامی»، ترجمه فارسی، ص ۴۵۳.

www.kavehroom.com

جامعه عرب مردمی حقیر و بی ارزش به شمار میرفتند وجود نداشت، بلکه اصولاً عرب قلم را حقیر میشمرد و نویسندگی را تحقیر میکرد، و این روح حتی پس از اسلام نیز در میان پیشرفته ترین گروههای قریش رایج بود. آنچه بنظر آنان مقدس بود شمشیر بود و اسب، . نه قلم.»[1]

«اگر یکنفر از اعراب به آموختن صرف و نحو زبان خود میپرداخت، عربهای دیگر او را سرزنش میکردند که کار موالی را در پیش گرفته است. حکایت کرده اند که روزی مردی قریشی به عربی برخورد که کتاب سیبویه میخواند. بر او برآشفت و گفت: وای بر تو که همت خودت را پست کرده و به آداب بندگان روی آورده ای.»[2]

«حد تمدن تازیان را در دوره جاهلیت از اینجا میتوان شناخت که اصطلاحات علوم و فنون مطلقاً در زبان عربی وجود نداشت و از لغات سیاسی و حقوقی نیز عاری بود. در عوض برای آلت مرد هزار گونه اسم و لقب و کنیه داشتند و حتی «نقس نفیس» را که جان آدمی است جزو اسامی آن عضو به شمار میآوردند.»[3]

«ثعالبی و ابن فارس بیش از ۴۰۰ نام عربی برای شتر و بچه شتر ضبط کرده اند و در همین حدود لغاتی برای سوسمار و خار بیابان و نخل، در حالیکه برای مفهوم قلم یا کاغذ حتی یک لغت هم نداشته اند، و کلمه قلم نیز که در قرآن بکبار رفته از کلمه Calamos یونانی گرفته شده است که در لاتینی نیز بصورت Calamus آورده شده است.»[4]

«از سعیدالخدری روایت شده که از پیامبر اذن کتابت علم خواست و پیامبر او را اجازت نداد. و از عبدالله ابن عباس روایت شده که کتابت را نهی کرده و گفته بود هرکس که پیش از شما دست به کتابت زد گمراه شد. و مردی نزد او رفت و گفت کتابی نوشته ام و

---

۱ ــ علی شریعتی در: «اسلام شناسی. درسهای دانشگاه مشهد»، ص ۴۲.
۲ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ج ۳، فصل ۲.
۳ ــ میرزا آقاخان کرمانی: سه مکتوب.
۴ ــ نوبخت در «دیوان دین»، ص ۳۹۱.

www.kavehroom.com

میخواهم بر تو عرضه کنم. چون بدو نشان داد از وی بگرفت و در آب شست. گفتند چرا چنین کردی: گفت زیرا هنگامیکه نوشتند به کتابت اعتماد میکنند و از حفظ دست میکشند و علمشان از یاد میرود.»[1]

«عبدالله بن طاهر دستور داد که کتاب وامق و عذرا را که داستانی ایرانی بود که در زمان انوشیروان گرد آمده بود در آب انداختند زیرا که گفت ما غیر از قرآن و حدیث پیامبر چیزی نمیخوانیم و این کتاب که نوشته مغان است پیش ما مردود است. پس فرمود که در قلمرو او هر جا که کتابی از تصانیف عجم باشد جمله را بسوزانند.»[2]

«عبدالله مسعود که از بزرگان صحابه است دستور داد همه کتابهائی را که به غنیمت آورده بودند با آب بشویند. هم او بود که داستان شق القمر را بساخت.»[3]

سروران نورسیده، حتی در ابتدایی ترین ضوابط حکومتی خود، از همان آغاز الزاماً به سراغ کسانی رفتند که در قاموس آنها «موالی» شمرده میشدند:

«نامه ای به عمر رضی الله عنه رسید، مورخه شعبان. عمر به تردید اندر شد که کدام شعبان مقصود است. پس وجوه صحابه را به شور در این کار دعوت کرد و اصحاب چنین رأی دادند که باید از ایرانیان که بر هر چیزی عالِم و ماهرند امداد جوئیم و راه ضبط اوقات و تقسیم اموال در مواقع معینه و توقیت مکاتبات را از آنان فراگیریم. و آنگاه از هرمزان پارسی ارائه طریق طلب کردند و او حفظ اوقات و شماره ماه و سال را به ایشان آموخت و عمر از روی گفته های هرمزان تاریخ هجری را وضع کرد که از آنوقت تاکنون میان ما مسلمانان دائر است.»[4]

«در زمان خلافت عمر رضی الله عنه، ابوهریره غنائمی را که از

---

۱ ــ کشف الظنون، چاپ اسلامبول، ج ۱، ص ۳۳.
۲ ــ تذکرة الشعرا، ص ۲٦.
۳ ــ دراسات فی الکافی والبخاری، ص ۱۹.
۴ ــ تقسیم البلدان ابوالفدا، چاپ پاریس، ص ۷.

بحرین برگرفته بود بهمراه آورده بود. عمر از مقدار آن پرسید. گفت: ۵۰۰ هزار درهم. عمر از این رقم به شگفت آمد و پرسید: خودت میفهمی که چه میگویی؟ گفت: آری، پنج بار ۱۰۰ هزار. آنگاه عمر بر منبر برآمد و گفت: ایهاالناس، مالی برای ما رسیده است از حساب بیرون. میخواهید آنرا با پیمانه میانتان تقسیم کنم یا آنکه آنرا شمار کنیم؟ مردی برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، من خبر یافته ام که این ایرانیان برای اینکار دیوانی دارند، تو هم برای ما دیوانی بنیاد بگذار.»[1]

«بیشتر جواهراتی که در صدر اسلام بدست عربها افتاد از ایران بود، زیرا تمام جواهراتی که در چندین قرن در ایران جمع آوری شده بود یکجا بدست آنها افتاد. اما عربها ارزش واقعی آنرا نمیدانستند. بدین جهت چون عمر آنها را تقسیم کرد مسلمانان آنرا ارزان فروختند، بسا که یک نگین را به پنج درهم میفروختند در صورتیکه بهای واقعی آن ۲۰,۰۰۰ درهم بود. بعدها که عربها شهرنشین شدند قیمت جواهرات را دانستند، چنانکه هارون الرشید یک نگین یاقوت را به چهل هزار دینار خرید و به کنیز مسیحی خود هدیه داد.[2]»

«اعرابی پاره یاقوتی در غارت تیسفون یافت در غایت جودت و نفاست، و آنرا نمیشناخت. کسی به او رسید که قیمت آن میدانست، آنرا از او به هزار درم بخرید. شخصی بدین واقف گشت و گفت: آن یاقوت ارزان فروختی. گفت بخدا سوگند اگر دانستمی که بالاتر از هزار رقمی باشد، آنرا در بهای آن طلبیدمی»[3]. «اعرابی دیگر را قطعه زری بدست آمد. در میان لشکر ندا داد که صفرا را به بیضا (زرد را به سفید) که خریدار است؟ و گمانش آن بود که نقره از طلا گرانبهاتر باشد»[4]. «جماعتی از اعرابیان انبانی پر از کافور یافتند. پنداشتند که نمک است. قدری از آن در دیگ ریختند. طعم تلخ شد و اثر نمک در

---

۱ ــ نهایة الارب، چاپ قاهره، ج ۸، ص ۱۹۷.

۲ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۹۷۹.

۳ ــ تجارب السلف، چاپ تهران، ص ۲٦۸.

۴ ــ همانجا.

www.kavehroom.com

آن پدید نیامد. شخصی این دریافت و آن همه را به کرباس پاره ای کــه دو درم ارزیدی بخرید.»[۱]

«سطح فرهنگ و تربیت سپاهیان عرب و حتی ســرداران بــزرگ ایشان چنان نازل بود که از درک ارزش اشیایی که با منتهای هــنرمندی و چیره دستی ساخته شده بود و در تیسفون بدست آورده بودنـــد عجــز داشتند و در نتیجه آنها را براساس سوره مربــوط بــه غنــائم تقسـیم کردند، یعنی ظروف زیبای نقره و طلا را که از لحاظ هنری بـــی بدیــل بود ذوب کردند و به شمش مبدل ساختند و پارچه های زیبای زربفـت را قطعه قطعه کردند.»[۲]

«ولیدبن صالح مرا گفت: به اهواز آمدیم و نبردی سخت کردیــم و پیروز شدیم و بنده بسیار بدست آوردیم و آنها را در میان خود تقسیم کردیم. پس عمر رضی الله عنه به ما نوشت که شما خود توانایی آبـــاد کردن این زمین ها ندارید. این اسیران را آزاد کنید تا چنیـــن کننــد و برایشان خراج ببندید. پس ما همه را آزاد کردیم.»[۳]

«بیشتر دبیران خلافت در خراسان از مغان بودند و دفترهایشـــان به فارسی بود.»[۴]

«شاهنشاهی ساسانی سرمشقی بود برای گردانـــدن کارهــا بــه گونه ای مطلوب و شایسته.»[۵]

«دستگاه دیوان ساسانی را تازیان بطور کامل بیگمان با بعضــی تعدیلات، تقلید کردند، ولی اساساً دستگاه خلافت دنبالــه رو دســتگاه دیوانی ساسانی بود.»[۶]

«اعراب فاتح از لحاظ فرهنگ و تربیت بمراتــب پــایین تــر از ایرانیان مغلوب بودند، به این معنی که چه از حیــث مرحلــه تکــامل

---

۱ ــ همانجا، ص ۲۶۷.

۲ ــ I.P. Petrushevskii در: «اسلام در ایران»، ترجمه فارسی، ص ۴۷.

۳ ــ فتوح البلدان، ص ۲۴۳.

۴ ــ دستورالوزرا ـ جهشیاری، ص ٦۷.

۵ ــ جاحظ در: «فی مناقب الترک»، چاپ وان فلوتن، لیدن، ص ۴۳.

٦ ــ R. Frye در، «عصر زرین فرهنگ ایران»، ترجمه فارسی، ص ١٦٧.

www.kavehroom.com

اجتماعی و چه از جهت فرهنگ مادی و معنوی در درجه نازلتری قرار داشتند. آنها جز زبان عربی و دین اسلام چیزی با خود به ایران نیاوردند. اعراب فاتح که برای اداره یک دولت بزرگ فاقد تجربه و مأموران کاردان بودند ناگزیر نظامات و سنن سیاسی و اداری باستانی ایران را پذیرفتند و با احتیاجات خویش سازش دادند.»[1]

نمونه بسیار گویایی از این تضاد فرهنگی را در واقعه معروف کتابسوزی های دوران جهانگشایی عرب میتوان یافت:

«گفته اند که وقتی سعدبن ابی وقاص بر مداین دست یافت در آنجا کتابهای بسیار دید. نامه به عمربن خطاب نوشت و در باب این کتابها دستوری خواست. عمر در پاسخ نوشت که آنهمه را به آب افکن، که اگر آنچه در آن کتابها هست سبب راهنمایی است خداوند برای ما قرآن را فرستاده است که از آنها راهنماتر است، و اگر در آن کتابها جز مایه گمراهی نیست خداوند ما را از شر آنها در امان داشته است. از این سبب آنهمه کتابها را در آب یا در آتش افکندند.»[2]

بدنبال ابن خلدون، مورخ بسیار سرشناس دیگری از جهان اسلام، حاجی خلیفه، در کشف الظنون خود در همین باره چنین نوشت:

«عرب در صدر اسلام به هیچیک از علوم مگر به زبان خودش و به فن طب که بر اثر حاجت عموم نزد برخی از افراد آن قوم موجود بود به چیز دیگر توجه نداشت، و این عدم توجه از باب حفظ قواعد اسلام و استواری بنیادی ایمان مسلمین از خللی بود که نتیجه نفوذ علوم اوائل است، تا آنجا که روایت میکنند که مسلمانان آنچه کتاب در فتوحات بلاد یافتند سوختند و نظر در تورات و انجیل را ممنوع کردند تا اتحاد و اجتماع کلمه در فهم الله و عمل به کتاب الله و سنت رسول حاصل شود، و این حال تا آخر عصر تابعین دوام داشت و از آن پس اختلاف آراء و انتشار مذاهب رواج یافت و توجه به تدوین به میان آمد...[3]»

---

۱ ــ A.U. Yakubovskii در: «تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم میلادی»، ترجمه فارسی، ص ۱۵۹.

۲ ــ ابن خلدون، مقدمه، چاپ قاهره، ص ۲۸۵.

۳ ــ کشف الظنون، چاپ اسلامبول، ج ۱، ص ۳۳.

www.kavehroom.com

«عرب هرگاه هنگام فتوحات خود به کتبی دست مییافت به سوختن و نابود کردن آنها مبادرت میورزید، چنانکه چون عمروبن العاص مصر را فتح کرد به فرمان عمر ذخایر علمی آنرا بسوخت و در ایران نیز فاتحان عرب از نظایر این اعمال خودداری نکردند، چنانکه سعدبن ابی وقاص بفرمان خلیفه عمر خزانه های کتب ایران را از میان برد.»[1]

شادروان عبدالحسین زرین کوب، در کتاب معروف دو قرن سکوت ـ پیش از آنکه سالها بعد در کتاب دیگرش «کارنامه اسلام» حرفش را پس بگیرد ـ در همین باره نوشته بود:

«درست است که این خبر در کتابهای کهنه قرون اول اسلامی نیامده است و بهمین جهت بعضی از محققان در صحت آن دچار تردید گشته اند، اما مشکل میتوان تصور کرد که اعراب با کتابهای مجوس رفتاری بهتر از این کرده باشند.»[2]

در کتاب تاریخ التمدن الاسلامی اثر معروف جرجی زیدان که تاکنون بیش از سی بار در دنیای عرب به چاپ رسیده و ترجمه فارسی آن نیز در سال ۱۳۳۵ بهترین کتاب سال در ایران اعلام شده و بنوبه خود چندین بار تجدید چاپ شده است. مورخ معتبر مصری قرن گذشته ده صفحه تمام از جلد سوم کتاب خود را بهمین موضوع انهدام کتابخانه های ایران و مصر اختصاص داده است و در آن میتوان خواند که: «به پیروی از کسانی که در سالهای اخیر آتش سوزی این کتابخانه ها را در هنگام حمله اعراب با نظر تردید نگریسته اند، خود من نیز تا چند سال پیش که کتاب «تاریخ مصرالحدیث» خودم را نوشتم با این نظر ابراز موافقت کردم، ولی در سالهای پس از انتشار این اثر، با مطالعات بیشتر و با بررسی به منابعی زیادتر، اکنون نظر طرفداران این انهدام را بر اساس شش ارزیابی مختلف مرجح میدانم».

---

۱ ـ اخبارالحکماء، چاپ قاهره، ص ۲۲۳؛ تاریخ تمدن اسلامی، ج ۳، ص ۴۱-۴۷؛ دکتر ذبیح اله صفا در نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، شماره ۱، تهران، ۱۳۳۲

۲ ـ عبدالحسین زرین کوب در: «دو قرن سکوت»، ص ۱۲.

www.kavehroom.com

سپس وی این دلایل را که برای آگاهی بر آنها میتوان به خـود کتـاب تاریخ تمدن اسلامی (ترجمه فارسی، صفحات ۴۳۴ تـا ۴۴۴ مراجعـه کرد) یکایک و بصورتی مستند شرح میدهـد. نتیجـه گـیری نـهائی مؤلف از این ارزیابی این است که چون اعراب در دوران جهانگشایی بـا تعصب مذهبی صدر اسلامی خود معتقد بودند که مسلمانان نباید جـز قرآن که ناسخ همه کتابهای دیگر است کتابی بخوانند، تصمیم آنان بـر این شد که همه کتابهایی را که در کتابخانه های سرزمینهای متصرفـی خود بیابند از میان ببرند. ولی بعد از آنکه با تماس با تمدنهای بـزرگ ایران و بیزانس خودشان نیز به تمدن گرائیدند، کوشـیدند تـا گذشـته خجلت انگیز کتابسوزی خود را انکار کنند یا لااقل آنرا به فراموشـی بسپارند[1]. ارزیابی مشابهی را در کتاب ضحی الاسـلام تـألیف احمـد امین مورخ نامی دیگر جهان کنونی عرب میتوان یافت.

چیزی که برای خود من در این باره سئوال برانگیز است اصـرار فراوانی است که روشنفکرانی از جامعه ایرانی خود مـا در نفـی ایـن نوشته ابن خلدون بزرگترین مورخ جهان عرب، و گاه با تعصبی بیـش از خود نویسندگان عرب نشان میدهند، و آنچه نیز در همین راسـتا، بـه همین اندازه برایم سئوال برانگیز است این است که اگر واقعاً کتابـهای ایرانیان در این حمله از میان نرفته باشند، آیا باید قبول کـرد کـه در حالیکه از تمدنهای باستانی دیگری چون تمدنهای یونان و رم و چیـن و هند و مصر و یهود و تمدنهای بین النهرین بی استثنا کتابها و الواح و مدارک فراوانی باقی مانده اند که امروز در دسترس جهانیانند، ایـران، با همه تاریخ طولانی پیش از اسلامی خود، و با داشتن تمدنی که آثـار مختلف مذهبی، فکری، هنری، ادبی و معماری آن را از چین گرفته تـا اسپانیا و مراکش، و از کرانه های اقیانوس کبیر تا سـواحل اقیـانوس اطلس جلوه گر میتوان یافت، تنها تمدن باستانی جهان بوده کـه هیـچ کتابی نداشته و به اصطلاح معروف خود ما «از زیر بوته بیرون آمـده» است؟ و تمام هویت مدنی و فرهنگی امپراتوری پهناوری که بـه گفتـه

---

۱ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۴۳۴-۴۴۵.

www.kavehroom.com

دارمستتر «در طول چند قرن در مقام تلاقی گاه تمدنهای بزرگ چین و هند و یونان و روم، همه راهها بدان ختم میشد» به چند ده کتابی که از پهلوی به عربی ترجمه شده محدود میشده است؟

شاید مطلوب باشد اگر علاقمندانی از جامعه برونمرزی ما که امکانات لازم داشته باشند با ترتیب دادن یک سمینار بین المللی این موضوع حل نشده را توسط گروهی از پژوهندگان صلاحیتدار ایرانی و خارجی در معرض یک ارزیابی جامع بگذارند تا سرانجام به ابهامی که در این باره واقعاً وجود دارد ــ یا اینکه تعمداً بوجود آمده است ــ پاسخی روشن داده شود.

فاجعه زرتشتیان

در نیمه دوم قرن گذشته، در کاوشهای باستان شناسی سلیمانیه عراق، در دهکده ای بنام «هزار مرد»، دستنوشته کهنی بدست آمد که بر آن چامه ای به دو زبان پهلوی و کردی نوشته شده بود، و کارشناسان آنرا سروده ای کهن از دوران حمله تازیان به ایران دانستند. چون این سروده با کلمه هرمزگان آغاز میشود آنرا چامه هرمزگان نامیده اند. متن آن که درینجا آنرا از کتاب نهضتهای ملی ایرانیان نوشته رفیع حقیقت، محقق ایرانی، نقل میکنم چنین است:

«پرستشگاهها ویران شدند. آتشها به خاموش گرائیدند. تازیان ستمکار روستاهای پیرامون شهر را با خود شهر با خاک یکسان کردند. زنان و دختران را به اسیری گرفتند و آزادمردان در خون خود غلتیدند. کیش بهی (زرتشتی) بی پناه ماند و اهورامزدا به هیچکس مهر نورزید.»[۱]

در صد ساله پس از فروریزی شاهنشاهی ساسانی، بخش بزرگی از زرتشتیان ایران ترک وطن کردند و نخست به جزیره هرمز و سپس به سنجان هندوستان رفتند که ماجرای آن در «قصه سنجان»، وقایع نامه ای از آنزمان شرح داده شده است. آوارگان ایرانی بعدا از سنجان

---

۱ ــ نقل از کتاب ایران زمین، نوشته دکتر مزدا تهرانی، ص ۴۰۱.

www.kavehroom.com

دارمستتر «در طول چند قرن در مقام تلاقی گاه تمدنهای بزرگ چین و هند و یونان و روم، همه راهها بدان ختم میشد» به چند ده کتابی که از پهلوی به عربی ترجمه شده محدود میشده است؟

شاید مطلوب باشد اگر علاقمندانی از جامعه برونمرزی ما که امکانات لازم داشته باشند با ترتیب دادن یک سمینار بین المللی این موضوع حل نشده را توسط گروهی از پژوهندگان صلاحیتدار ایرانی و خارجی در معرض یک ارزیابی جامع بگذارند تا سرانجام به ابهامی که در این باره واقعاً وجود دارد ـ یا اینکه تعمداً بوجود آمده است ـ پاسخی روشن داده شود.

فاجعه زرتشتیان

در نیمه دوم قرن گذشته، در کاوشهای باستان شناسی سلیمانیه عراق، در دهکده ای بنام «هزار مرد»، دستنوشته کهنی بدست آمد که بر آن چامه ای به دو زبان پهلوی و کردی نوشته شده بود، و کارشناسان آنرا سروده ای کهن از دوران حمله تازیان به ایران دانستند. چون این سروده با کلمه هرمزگان آغاز میشود آنرا چامه هرمزگان نامیده اند. متن آن که درینجا آنرا از کتاب نهضتهای ملی ایرانیان نوشته رفیع حقیقت، محقق ایرانی، نقل میکنم چنین است:

«پرستشگاهها ویران شدند. آتشها به خاموش گرائیدند. تازیان ستمکار روستاهای پیرامون شهر را با خود شهر با خاک یکسان کردند. زنان و دختران را به اسیری گرفتند و آزادمردان در خون خود غلتیدند. کیش بهی (زرتشتی) بی پناه ماند و اهورامزدا به هیچکس مهر نورزید.»[1]

در صد ساله پس از فروریزی شاهنشاهی ساسانی، بخش بزرگی از زرتشتیان ایران ترک وطن کردند و نخست به جزیره هرمز و سپس به سنجان هندوستان رفتند که ماجرای آن در «قصه سنجان»، وقایع نامه ای از آنزمان شرح داده شده است. آوارگان ایرانی بعدا از سنجان

---

۱ ـ نقل از کتاب ایران زمین، نوشته دکتر مزدا تهرانی، ص ۴۰۱.

www.kavehroom.com

به سورات در نزدیکی بمبئی کنونی رفتند و بنام «پارسیان» در آنجا بطور ثابت مسکن گزیدند و تدریجاً بصورت اقلیتی سرشناس و محترم در کشور تازه خود «جا افتادند». ولی در همین سالها، وضع زرتشتیانی که در خود ایران مانده و حاضر به ترک آیین خود نشده بودند بصورتی پیگیر به دشواری گرایید، که وصفی کلی از آنرا از زبان شاپور جاماسب شهریار بخت آفرین موبد بزرگ زرتشتیان ایران در پاسخ هوشنگ نریمان فرستاده پارسیان هند در سده نهم هجری ــ بدانصورت که شادروان استاد پورداود در «ایران شاه» خود نقل کرده است ــ چنین میتوان خواند: «روزگاری بر ما میگذرد که از کیومرث تا به امروز سخت تر از آن نبوده است، نه از دور ضحاک تازی و افراسیاب تورانی و نه از سکندر یونانی». طبق این روایت در اواخر سده پانزدهم میلادی یکی از دولتمندان پارسی هند مردی از دانشمندان پارسی بنام هوشنگ نریمان را برای دریافت پاسخ به پرسشهای متعدد جامعه پارسیان به ایران فرستاده و موبد ایرانی شاپور جاماسب شهریار بخت آفرین در خورشید روز آبانماه سال ۸۴۷ یزدگردی به این پرسشها پاسخ داده و در ضمن متذکر شده است که اصولاً او و دیگر زرتشتیان ایران از وجود چنین همکیشانی در یک گوشه دیگر دنیا بی خبر بوده اند[۱].

وصف تازه تری از فاجعه همین زرتشتیان را در ارتباط با وارثان کسانی که هزار و سیصد سال پیش از آن بحکم شمشیر آنانرا در سرزمین هزاران ساله خود بیگانه کردند، در قرن گذشته در رساله میرزا ملکم خان بنام «رساله کنسطیطوسیون» (بمناسبت مشروطیت) میتوان خواند: «پراکندگی همان زرتشتیانی که امروز سبب آبادی بمبئی شده اند در خود ایران سببی ندارد مگر بی انصافی و بیرحمی علمای گرام ایران. آخر این حکایت نجس و پرهیز را یک مشت شیعیان ایران از کجا آورده اند؟ اینکه خونبهای غیرمسلمان قیمت یک خر

---

۱ ــ نقل از کتاب «بررسی عقلانی حق، قانون و عدالت در اسلام»، نوشته م. کوهیار، ص ۱۰۵.

www.kavehroom.com

مصری است، رأی کدام بی انصاف است؟ پناه باید برد به خدا روزی که خیر و شر مملکت اینطور بدست علمای بیخبر از روزگار بیفتد.»[1]

این واقعیت را نیز نباید فراموش کرد که زرتشتیان ایرانی در برابر مسلمانان مهاجم از شرایطی که فی المثل به مسیحیان اسپانیا در دوران هشتصد ساله حکومت اعراب یا به مسیحیان یونان در دوران چهار صد ساله حکومت ترکان اجازه داد که تن به ترک آیین خود ندهند برخوردار نبودند، زیرا که این مسیحیان پشت جبهه نیرومندی را بصورت اروپای مسیحی پشتوانه خود داشتند، در صورتیکه زرتشتیان ایران با شکست نظامی کشورشان دیگر از هیچ تکیه گاه برونمرزی برخوردار نبودند، و همین آنها را وادار کرد که سرانجام راه مبارزه ای از درون، یعنی شکل دادن آیین تشیع بر الگویی ماقبل اسلامی را برای مبارزه با استیلاگران عرب برگزینند. واقعیت مربوط به مساوات ادعایی ارمغان شده اعراب به ایرانیان را در این نوشته پژوهشگر ایرانی بروشنی منعکس میتوان دید که: «برخلاف نظر بعضی از اسلام شناسان چون دکتر علی شریعتی که معتقدند مردم ایران در حمله اعراب و نفوذ اسلام فروریختن دیوارهای تسخیرناپذیر طبقاتی، آزادی تعلیم و تربیت برای عموم، رهایی از استبداد روحانی و اشرافی را یافته بودند، حمله اعراب به ایران نه تنها معادله های طبقاتی و حاکمیت اقتصادی ــ اجتماعی دوره ساسانی را بنفع توده های مردم تغییر نداد، بلکه با اسلام آوردن اشراف و فئودال های ایرانی، مالکیت اراضی و امتیازات طبقاتی آنها مثل گذشته تثبیت و تحکیم گردید و حکومت های اسلامی با ائتلاف و تبانی زمینداران و اشراف ایرانی به تشدید بهره کشی از توده های شهری و روستایی پرداختند. بدین ترتیب پس از حمله اعراب به ایران، روستائیان ایرانی ستم دوگانه ای را تحمل کردند: از یکطرف ظلم اربابان و بهره کشان محلی و از سوی دیگر ستم فاتحان عرب»[2]. نویسنده بهمین مناسبت اظهار نظری از احمد امین

---

۱ ــ همانجا، ص ۱۱۷.

۲ ــ علی میرفطروس در: «اسلام شناسی»، ص ۸۵ و ۸۶.

www.kavehroom.com

استاد و مورخ عرب را نقل میکند که «نتیجه فتح اسلامی برده بردن و بنده نگهداشتن بوده، و انترناسیونالیسم اسلامی در واقع چیزی جز توجیه مذهبی امپریالیسم خشنی که اشراف عرب و غلامان ترک ساخته بودند نبوده است.»

منابع متعدد تاریخی و جغرافیایی معتبری از خود جهان اسلام به ادامه وجود مراکز بزرگ زرتشتی در سراسر ایران لااقل تا پایان قرن چهارم هجری گواهی داده اند: «در این زمان (سده چهارم هجری) هیچ شهر و دهکده و ناحیتی در فارس نیست که آتشگاهی در آن نباشد. بسیاری از دهقانان این خطه (فارس) به آئین زرتشتی پایدارند و در دژهای کوهستانی آنان تصاویر و داستانهای پادشاهان و پهلوانان ایران باستانی و شرح پیروزیهای ایشان نگاهداری میشود»[1]. «در کرمان در حال حاضر زرتشتیان بسیارند»[2]. «شمار زرتشتیان در اقلیم پارس و کرمان چندان زیاد است که برخلاف آنچه حقوق اسلامی در لزوم نصب علامت تشخیص برای نامسلمانان مقرر داشته است بر لباس خویش وصله نمیزنند، زیرا که بدان نیازی نیست»[3]. «در نواحی کرانه دریای خزر: طبرستان، گیلان و دیلمستان شمار زرتشتیان افزون بر مسلمانان است»[4]. «در بخش جبال (مغرب ایران) جماعت عظیمی از خرمدینان همچنان به آیین خود باقی مانده اند»[5] و «مویدان موبد جبال و پیشوای همه زرتشتیان ایران شناخته میشود»[6]. «در بخش ماسپندان هنوز خرمدینان بسیار بسر میبرند». «در ناحیت خراسان درین روزگار در میان بزرگان قوم بسیاری در نهان هواخواه آئین زرتشتیگریند»[7]. «گروههای متعددی از زرتشتیان در ایران مرکزی، به ویژه در روستاهای

---

۱ ــ اصطخری در «المسالک والممالک»، ص ۱۱٦ و ص ۱۸۸ و ۱۵۰.
۲ ــ همانجا، ص ۱٦۴.
۳ ــ البدء والتاریخ، چاپ «کلمان هوار»، ج ۱، ص ۴۲۱.
۴ ــ یاقوت در «ارشاد»، ص ۱۳۰.
۵ ــ ابن حوقل در «صورة الارض»، ص ۴۳ و مقدسی در بدء والتاریخ، ص ۳۹۴.
٦ ــ مقدسی، ص ۲۰۲.
۷ ــ همانجا، ص ۲۰۴.

www.kavehroom.com

ری و قم و کاشان و نایین و یزد پراکنده اند»[1]. «در برخی نواحی مانند ولایت غور شمار غیرمسلمانان در حدی است که جغرافیانویسان قرن چهارم آنجا را دارالکفر نامیده اند»[2]. «در ماوراء النهر و حتی در اقصی نواحی آن جماعات بزرگی از گبرگان و نیز از مانویان بسر میبرند»[3]. «در خوزستان مجوسان فراوانند»[4]. «در بسیاری نواحی ایران مردم در اعیاد کفر (عیدهای زرتشتی) بازارها را تزئین میکنند و نوروز و مهرگان را همراه با مجوسان جشن میگیرند»[5]. ابن حوقل و استخری دو فهرست بلندبالا از آتشکده های زرتشتیان در ایران قرن چهارم هجری ارائه داده اند که همه در این زمان دائر بوده اند[6].

Adam Metz در کتاب معروف تمدن اسلامی خود از شهری بنام قرینین نام میبرد که در مشرق فارس واقع بود و همه مردم آن زرتشتی بودند، چنانکه حتی یک تن از آنان اسلام نپذیرفته بودند[7]. مقدسی مینویسد که در خود عراق نیز «مجوسان بسیار بودند هر چند که در آنجا با کارشکنی های بسیار مواجه بودند»[8]. «در ری و اصفهان و در چند ناحیه از آذربایجان آتشگاه هائی دائر بودند با گروههای مؤمنانی که با عدم پشتیبانی حکومت از شمار آنان کاسته میشد»[9]. ریچارد فرای، نویسنده این مطلب، در کتاب دیگر خودش شرح جالبی از اختلاف میان زرتشتیان و مسلمانان کازرون را در اوایل قرن پنج هجری نقل میکند که بموجب آن شیخ ابواسحاق کازرونی پایه گذار فرقه ای از

---

۱ ــ ابن حوقل در صورة الارض. ص ۳۰۹.

۲ ــ همانجا، ص ۴۰۴.

۳ ــ حدودالعالم، چاپ تهران، ص ٦٦ و ۷۲.

۴ ــ اسرار التوحید، ص ۲٦٦.

۵ ــ احسن التقاسیم، ص ۴۳۹-۴۴۱.

٦ ــ صورة الارض، ص ۲٦۴-۲۷۳؛ مسالک والممالک، ص ۱۱۸.

۷ ــ الحضارة الاسلامیه فی القرن الرابع الهجری، ترجمه عربی محمد عبدالهادی ابوزیده از متن آلمانی آدام متس، قاهره، ج ۱، ص ٦۴.

۸ ــ احسن التقاسیم، ص ۱۲٦.

۹ ــ R. Frye در «عصر زرین فرهنگ ایران»، ص ۱۲٦.

www.kavehroom.com

صوفیان در پی برانداختن آتشگاهها از آن منطقه برآمد، ولـــی حـــاکم کازرون که خود زرتشتی بود به شیراز رفت و از فخرالملک امیر دیلمـی پارس خواستار داوری شد. شیخ ابواسحاق جمعی از «اوباش» کازرون را گرد آورد تا با زرتشتیان شهر برابری کنند، اما امیر آل بویه فرمان داد تا شیخ کازرونی نزد او رود و سرزنشهای وی را به سبب آشوبی که برای مسلمان کردن مردم برپا کرده بود بشـــنود»[۱]. «یکـــی از آتشـــگاههای بزرگ ساسانیان بنام آذرگشسپ در قرن چهارم، همچنان در شیز (تخـــت سلیمان کنونی) در جنوب دریاچـــه ارومیـــه فـــروزان بـــود، و نمیتـــوان بدرستی دانست که این آتش پس از آن تا چه زمانی فروزان مانده است، زیرا چنین مینماید که آتش آذرگشسپ خرد خرد فرو مرد و نه با فشـــار مسلمانان»[۲]. «از منابع چنین برمیآید که کانونـــهای آییـــن زرتشـــتی گذشته از استانهای دور از دسترس کرانه دریای خزر، استانهای فارس و کرمان و چند ناحیه از آذربایجان بوده اند. در نواحـــی دیگـــر در ری و اصفهان نیز آتشگاههائی در کار بودند»[۳]. «پایداری در آیین زرتشت نه تنها در منابع متعدد تأیید شده است، بلکـــه آداب و رســـوم کـــهن در دورانهای اسلامی گواه این نظر است. گذشته از اینها وجود دست کم دو برج محتوی سنگنوشته های عربی و پهلوی در میل رادکان گـــرگـــان و لاجیم طبرستان که هر دو از ساخته های خاندان باوندند گواه روشنی بـــر پایداری دین و زبان کهن ایرانی و تا مدتها پس از آنند که زبان و خـــط پهلوی در فلات ایران از میان رفته و در انحصار آتشگاهها و موبـــدان درآمده بود»[۴]

مورخان عرب در موارد متعدد به دژ «جـص» در کـوه ارجـان فارس اشاره کرده اند که زرتشتیان کتابهای خود از جمله تـــاریخ هـــای

---

۱ ــ فردوس المرشدیه، چاپ F. Meier در لایپتسیگ، ص ۱۱۷ تا ۱۲۱، نقـــل در کتاب «میراث ایران»، نوشته ریچارد فرای. ابن اثیر در کامل، ج ۸، ص ۵۲۲.

۲ ــ R. Frye در «عصر زرین فرهنگ ایران»، ج، ص ۱۳۰.

۳ ــ Mary Boyce، مقاله تحقیقی The Zoroastreian Village of the Jupar Range، در Fetschrift für Wilhelm Eilers، ص ۱۴۸-۱۵۶.

۴ ــ Ernest Herzfeld در Postsasanidische Inschriften، ص ۱۴۳.

www.kavehroom.com

پیش از اسلام را در آن نگاه میداشته اند و شرح مفصل آن در صورة الارض ابن حوقل و مسالک والممالک استخری آمده است[1]. این دژ یکی از چند گنجینه نوشته های کهن زرتشتی در ایران اسلامی بوده است. بطوریکه نوشته اند عضدالدوله دیلمی در زمان حکومت خود در پارس، از موبد ماراسپند کازرونی گنجینه دار دژ «جص» که با خطوط باستانی ایران آشنا بود دعوت کرد که سنگنوشته های تخت جمشید را برای وی بخواند و ترجمه کند. دکتر ذبیح اله صفا در تاریخ ادبیات در ایران و ریچارد فرای در عصر طلائی فرهنگ ایران در این باره با تفصیل بیشتر صحبت کرده اند.

لازم به تذکر است که بجز زرتشتیان، اقلیت های مذهبی دیگر ایرانی نیز، هر چند با شماری کمتر، در ایران قرون اولیه اسلامی وجود داشتند که از جمله آنها ابن حوقل چندین بار از «مزدکیه» در شمال آذربایجان نام میبرد و آنانرا پیروان بابک میخواند که به ظاهر قرآن میخوانند ولی در باطن به اسلام اعتقاد ندارند[2]. همین نظر را البغدادی در باره خرمدینان میدهد که «اینان بضرورت تظاهر به مسلمانی میکنند ولی نه نماز میخوانند و نه روزه میگیرند، و به جهاد با کفار نیز عقیده ندارند»[3]. این خرمدینان، چنانکه از نوشته های خواجه نظام الملک در قرن پنجم و شهرستانی در قرن ششم هجری برمیآید، تا این سالها نیز در ماوراء النهر و آذربایجان و حتی در خود عراق نیز با اسامی خرمیه، مزدکیه و سنبادیه باقی بوده اند[4].

از پیامدهای مهم وجود کانونهای زرتشتی در ایران اسلامی، فعالیت فرهنگی گسترده ای بود که در قرون اولیه اسلام از طرف دانشمندان زرتشتی نه تنها در ترجمه آثار پهلوی دوران ساسانی به پارسی و عربی صورت گرفت، بلکه آثار متعددی نیز بصورت کتاب و

---

۱ ـ صورة الارض، ص ۲۷۲؛ المسالک والممالک، ص ۱۱۸.

۲ ـ صورة الارض، ص ۳۷۲.

۳ ـ الفرق بین الفرق، ص ۱۶۱.

۴ ـ الملل والنحل، چاپ تهران، ص ۸۰ و ص ۴۲۱؛ سیاستنامه خواجه نظام الملک، چاپ تهران، ص ۲۸۷.

تفسیر و غالباً با هدف رویاروئی با اسلام و مسیحیت توسط آنها تألیف شد، که از جمله آنها میتوان از پندنامه زرتشت، دینکرت، بندهشن، داتستان دینیگ، جاماسب نامگ، شکندگمانیک ویژار، زات اسپرم، مادیگان فروردین، ارداویرافنامه، گجستک ابالیش، اندرز آتورپات مارسپندان، شایست نشایست، اندرز خسروگواتان، اندرز داناک مرد، اندرز اشترداناک، مینوک خرد نام برد. تقریباً همه این کتابها در قرن گذشته توسط دانشمندان اروپائی به زبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی ترجمه شده و همراه با متون اصلی آنها در اروپا یا در هندوستان بچاپ رسیده اند.

از زمره این کتابها اثری جغرافیایی بنام شترستانهای ایران بوده است که مهمترین کتاب جغرافیایی به پهلوی و شامل تاریخ بنای شهرهای بزرگ ایران و مواضع آنها است. در بند ٦٧ این کتاب از بغداد نیز که به امر دوانیک (عنوان ایرانی منصور دوانیقی خلیفه دوم عباسی) توسط نوبخت ایرانی ساخته شده نام برده شده است، ولی ظاهرا این بخش الحاقی است و اصل رساله در ایران پیش از اسلام نوشته شده است. از این رساله ترجمه ای به فارسی توسط صادق هدایت صورت گرفته که در سال ششم مجله مهر به چاپ رسیده است.

متن منشور ارداویراف نامه که داستان سفر ارداویراز مغ ایرانی به جهان دیگر است و بسیاری از پژوهندگان اروپائی آنرا پیشاهنگ کمدی الهی دانته دانسته اند، در قرن هفتم هجری توسط زرتشت بهرام پژدو شاعر پارسی گوی زرتشتی شیراز به شعر پارسی برگردانیده شده است.

حماسه قیام ها

«پس از مرگ یزدگرد در سال ۳۱ هجری، ایران دیگر بصورت دولتی مستقل وجود نداشت. ولی مفهوم این امر این نبود که اعراب بر آن تسلط کامل داشتند. عملیات جنگی اعراب در مناطق شمالی و کوهستانی ایران ــ طبرستان و دیلم و گیلان ــ که مردم آنها لجوجانه در مقابل فاتحان پایداری کردند و مدت مدیدی حیات سیاسی خویش را با استقلال ادامه دادند با مشکلات بیسابقه ای مواجه شد. بخش کوهستانی

www.kavehroom.com

گیلان یعنی دیلم اصولاً هیچگاه بدست اعراب مسخر نشد و پـای ایشـان بدانجا نرسید. در سیستان و تخارستان تا آغاز قرن هشتم میلادی در برابـر اعراب پایداری سرسختانه ای به عمل آمد. در سـال ۴۱ هجـری دهقانـان تخارستان (ناحیه بلخ) به کمک چین پیروز فرزند یزدگرد سوم را شاه ایـران اعلام کردند، زیرا امپراتوری چین که مایل نبود اراضی زیر اطاعت اعـراب بیشتر توسعه پیدا کند خراسان و تخارستان را بر ضد فاتحان عـرب یـاری میکرد. منتها چین دور بود و کمک آن نمیتوانست مؤثر باشـد. در سـال ۵۵ هجری پیروز بر اثر فشار نظامی اعراب به چیـن پنـاهنده شـد، ولـی فرزند وی نرسه اندکی بعد به تخارستان بازگشت و پایداری مردم آن سـامان را علیه اعراب سازمان داد، و این وضع بیش از ۳۰ سـال ادامـه یـافت. سرانجام در سال ۷۰۷ میلادی، بلخ بار دیگر بدست تازیان افتاد و نرسه بـه چین رفت که در آنجا بطور رسمی شاه ایران شناخته میشد.[۱]

مبارزه ملی با اشغالگران عرب تقریباً بلافاصله پس از سـقوط نهایی شاهنشاهی ساسانی آغاز شد، زیرا این موضوع برای توده هـای مردم ایران بیش از آنکه جنبه مذهبی داشته باشد جنبه ملی داشت. از زمان اسکندر یعنی از هزار سال پیش از آن ایرانیان هیچوقت سـنگینی بار فرمانروائی بیگانه را بر دوش خود احساس نکرده بودنـد. تـاخت و تازهای هپتالیان (هیاطله) در زمـان ساسـانی در بخشـی از مشـرق سرزمین ایران و خراجگزاری موقتی دربار ایران بدین قبـایل جنبـه ای زودگذر داشت و از نظر بخش اعظم مردم این کشـور پـیروزی واقعـی بیگانگان بحساب نمی آمد. در عوض اشغال سـرزمین پـرآوازه آنـان بدست بیابان نشینانی که بگفته همه مورخـان شـرق و غـرب از نظـر فرهنگ و تربیت بمراتب پایین تر از آنها بودند و توجه بدیـن واقعیـت که از آن پس میبایست به قانون شمشیر، این بادیه نشینان سرور باشند و صاحبان واقعی آب و خاک ایران مولی و فرمانبردارشان، برایشان هم بسیار محسوس و هم بسـیار دردنـاک بـود، بخصـوص آنکـه ایـن

---

۱ ـ A.U. Yakubovskii، در کتاب «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایـان سـده هجدهم میلادی»، ترجمه فارسی، ص ۱۵۸.

www.kavehroom.com

شمشیرکشان نه تنها مساوات و عدالتی را که بعداً از جانب مورخان ادعا شد برای آنان بهمراه نیاوردند، بلکه آنچه را هم که داشتند به قانون «الحق لمن غلب» که خودشان بدان استناد میکردند از آنها گرفتند. به توصیف زرین کوب «در برابر سیل هجوم تازیان شهرها و قلعه های بسیار ویران گشت و خاندان ها و دودمان های زیاد بر باد رفت. نعمتها و اموال توانگران را تاراج کردند و غنایم و انفال نام نهادند. دختران و زنان ایرانی را در بازار مدینه فروختند و سبایا و اسرا خواندند. از پیشه وران و برزگران که دین مسلمانی را نپذیرفتند باج و ساو گران به زور گرفتند و جزیه نام نهادند، و همه این کارها را در سایه شمشیر و تازیانه انجام دادند که هیچکس در برابر آنها آشکارا یاری اعتراض نداشت. حد و رجم و قتل و خرق تنها جوابی بود که عرب، خاصه در عهد امویان به هرگونه اعتراضی میداد.»[1]

مقاومتهای ایرانیان در برابر اشغالگران عرب تقریباً بیفاصله پس از شکست نظامی ایران شکل گرفت. در این مورد، همچنانکه در مورد ادامه پیگیر این مبارزات تا زمان بیرون راندن اشغالگران، شباهت خاصی میان ایران و اسپانیای مسلمان ــ دو کشور غیرسامی در دو منتهاالیه شرقی و غربی امپراتوری عرب میتوان یافت که سرپرسی سایکس در «تاریخ ایران» خود بر آن تأکید خاص نهاده است. همانطور که این حرکت Reconquista در اسپانیای تسخیر شده عرب از ناحیه کوهستانی شمال این کشور (آستوریا) آغاز شد، جنبشهای استقلال طلبانه ایرانیان نیز از ناحیه کوهستانی شمال ایران (خراسان و طبرستان) سر برآورد، و در هر دو مورد وجوه اختلاف همانقدر از واقعیتهای سیاسی و ملی مایه میگرفت که از واقعیتهای فرهنگی. بهمین دلیل در سراسر امپراتوری عرب، تنها این دو کشور بودند که زبان ملی خود را به نفع زبان عرب کنار نگذاشتند و پیوندهای فرهنگی خویش را با گذشته نیز از یاد نبردند.

اساس کار ایرانیان از اواسط قرن دوم تا اوایل قرن چهارم هجری که

---

۱ ــ عبدالحسین زرین کوب در «دو قرن سکوت»، ص ۸۱.

www.kavehroom.com

سلسله های ایرانی دوباره در ایران بر روی کار آمدند، ایجاد افتراق عقیده بین ایرانیان با سایر مسلمانان بود تا بدین وسیله هویت ملی ایرانی را در داخل جهان اسلام محفوظ نگاه دارند. نهضتهایی سیاسی نظیر نهضت ابومسلم خراسانی در اوایل قرن دوم و نهضت های به آفرید و سنباد در خراسان و جهیم بن صفوان در ترمذ و اسحاق در ماوراء النهر و راوندیه و جمعیت اسب نوبتی و استاذسیس در هرات و بادغیس در سیستان و سپیدجامگان در خراسان و بابک خرم دین و سرخ پرچمان و مازیار و افشین و قیام عبداله بن کرام، و نهضتهایی فکری و مذهبی چون شعوبیه و کرامیه و زیدی و صوفیه همه جلوه های مختلفی از کشمکش دائمی میان ایرانیان مغلوب و تازیان غالب بوده است[1].

* * *

آغازگر این قیام ها، به آفرید از ایرانیان خراسان بود که به نوشته ابوریحان بیرونی، نویسنده شرح حال او، هفت سال در چین گذرانیده بود. وی در سال ۱۲۹ هجری قیام کرد و آیین تازه ای آورد که برگرفته از آیین زرتشتی بود، ولی هدف اصلی او مبارزه با تازیان بود. بسیاری از مردم به آیین وی گرویدند، ولی نهضت ابومسلم که در این هنگام آغاز شده بود تا حد زیادی آنرا تحت الشعاع خود قرار داد. اشکال کار او در این بود که خود زرتشتیان سنتی نیز اصلاحاتی را که او در این دین آورده بود نمیپذیرفتند و آنرا بدعتی در دین میدانستند، و از این بابت نزد ابومسلم شکایت بردند. فهرست ابن الندیم که در قرن چهارم هجری نوشته شده تصریح میکند که تا آنزمان همچنان بسیاری از کسان در خراسان هواخواه او بوده اند[2]. ابوریحان در آثارالباقیه خود بتفصیل از او یاد میکند[3]. شهرستانی در ملل و نحل مینویسد که نام دیگر این فرقه سیسانیه است، و توضیح میدهد که اینان زرتشت را نیز به پیامبری میشناسند و برای شاهان باستانی که زرتشت را گرامی

---

۱ ــ عبدالرفیع حقیقت در: «نهضتهای فکری ایرانیان»، ص ۳۳۹.

۲ ــ فهرست ابن ندیم، ترجمه فارسی، ص ٦۱۵.

۳ ــ آثارالباقیه، ترجمه فارسی، ص ۲۳۳.

www.kavehroom.com

داشته اند احترام فراوان قائلند[1]. ادوارد براون در تاریخ ادبیات ایران احتمال میدهد که فرقه هائی از غلاة شیعه که برای اعداد ۷ و ۱۹ اهمیت خاص قائل بوده اند از به آفرید الهام گرفته باشند[2].

* * *

در همان سالها یکی از داعیان عباسی در خراسان بنام خداش تغییر روش داد و به تبلیغ افکار اجتماعی ایرانی با گرایش مزدکی پرداخت و این بار دعوت او در میان روستاییان خراسان با موفقیت بسیار مواجه شد. ولی والی اموی خراسان که از این بابت سخت نگران شده بود موفق شد خداش را دنبال و به حیله دستگیر کند، و برای ترسانیدن دیگران سیاست بیرحمانه ای را در مورد او اجرا کرد، بدین ترتیب که اول زبانش را کندند، بعد دستهایش را بریدند، سپس دیدگانش را میل کشیدند و کورش کردند، و سرانجام به دارش زدند[3].

* * *

قیام سیاه جامگان ابومسلم در خراسان آغاز واقعی سلسله قیامهائی بود که همزمان با نبردهای استقلال طلبانه مشابهی در دورترین بخش امپراتوری نوخاسته عرب، یعنی در نواحی شمالی اسپانیا از جانب مبارزان آستوریا آغاز شده و در اسپانیای مسیحی «بازستانی» Reconquista نام گرفته بود. پرچمی که بدست ابومسلم برافراشته شد، تا هنگام بازیابی استقلال ایران از زیر یوغ تازیان توسط یعقوب لیث همچنان افراشته ماند، و تنها پرچمداران عوض شدند، یعنی هرکدام از آنان بهنگام از پای درافتادن آنرا بسه جانشینی تازه نفس سپردند.

در باره اصل و نسب ابومسلم اطلاع دقیقی در دست نیست،

---

۱ ــ ملل و نحل، ص ۱۸۷.

۲ ــ E.G. Browne در «تاریخ ادبیات ایران»، ترجمه فارسی، ج ۱، ص ۴۵۶.

۳ ــ A.U. Yakubovskii در «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی»، ص ۱۷۰.

www.kavehroom.com

نامش را بهزادان و نام پدرش را وندیداد هرمزد نوشته و او را از تبــار گودرز پهلوان شاهنامه و برخی نیز از فرزندان بزرگمــهر دانسـته انـد. نسب نامه های دوران صفوی، بنوبـه خـود شـجره او را بـه آل علـی رسانیده اند. بسیاری از کارهای او نشان روشن بر تمایلات زرتشـتی وی دارد، هر چند که او برای پیشبرد قیام خود مناسـبتر دیـده بـود کـه ادعای مسلمانی کند تا بتواند برای درهم شکستن خلافت بنـی امیـه، مشروعیت بنی عباس را که با ایرانیان بسیار نزدیکتر از امویان بودنـد بمیدان آنان آورد.

در باره مبارزات ابومسلم و پایان دردآور کـار او بـا یکـی از بزرگترین نامردیهای تاریخ جهان و یکی از سیاهترین صفحـات تـاریخ خلافت اسلامی، در صفحات گذشـته توضیـح داده شـد، و در اینجـا نیازی به تکرار آن نیست.

* * *

وجه مشترک همه قیامهای دیگـری کـه بعـد از قتـل نامردانـه ابومسلم روی داد، خونخواهی این قهرمان ملی بود. این قیام هـا بدسـت سنباد، دوست نزدیک ابومسلم که از جانب تاریخ نویسان مسلمان «سـنباد مجوس» نام گرفته است، آغاز شد. وی از بزرگان نیشابور بـود و ثـروت و مکنتی کافی داشت. نزدیکی او را با ابومسلم بدنبال اتفاقی دانسـته انـد که در نوع خود گویای وضعی است که استقرار عربان در ایران آنروز بوجـود آورده بود. زرین کوب روایت مربوط بدان را از نسخه خطی زبـدة التواریـخ حافظ ابرو متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی ایران در کتاب «دو قـرن سکوت» خود چنین نقل کرده است: «اتفاق چنان افتاد که سنباد را پسـری کوچک بود که با یکی از پسران عربان در محله بـوی آبـاد نیشـابور بـه مکتب میرفت، و آن عربان چهار صد کس بودند. روزی پسر سـنباد را بـا پسر عربی جنگ افتاد و پسر سنباد سر پسر عرب را بشکست چنانکه اثـر خون بر آن ظاهر شد. پسر پیش پدرش رفت و ماجرا بگفت، اما پـدر بـدو گفت که این را به کسی اظهار مکن و با آن پسر دوسـتی درپیونـد. پسـر عرب با پسر سنباد دوستی آغاز کرد و بعد از آنکه دوسـت شـدند پسـر سنباد را به خانه برد و عرب کسی نزدیـک پـدرش فرسـتاد کـه پسـرت

www.kavehroom.com

اینجاست بیا و او را ببر. سنباد به خانه عرب رفت، و عرب پسر او را کشته بود و بریان نهاده و عضوی بجهت سنباد بر سر سفره نهاد. چون سفره برداشتند عرب از سنباد پرسید که طعم بریان چگونه بود؟ گفت خوب بود. عرب گفت گوشت پسر خود خوردی. سنباد از این معنی بیهوش شد. چون با خود آمد از خانه عرب بیرون آمد و به پیش برادرش شد و این قضیه با وی گفت، و گفت انتقام ما مگر آن مروزی تواند کشید که این زمان خروج کرده است... پس هر دو برادر با هم پیش ابومسلم آمدند و این قصه با وی بگفتند، و ابومسلم سوگند یاد کرد که بوی آباد را گندآباد کنم. و دو هزار مرد همراه ایشان کرد و آن دو برادر را امیر آن لشکر گردانید، و ایشان بدان دیه رفتند و آن چهار صد عرب را به تمام بکشتند و بینداختند، و همچنان میبود تا بوی گرفت و گندیده شد. و سنباد از آن پس از خواص ابومسلم بود و با وجود گبری به رسم او جامه سیاه میپوشید و شمشیر حمایل میکرد و از عقب ابومسلم در معرکه ها و جنگها میرفت.»[1]

به نوشته ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان، چون خبر قتل ناجوانمردانه ابومسلم به سنباد رسید، وی در اندک زمانی اتباع زیادی جمع کرد و سمنان و دامغان و شاهرود را متصرف شد و به خزانه ابومسلم که در این شهر به امانت بود دست یافت و قصد خود را اعلام داشت که آهنگ حجاز کند و کعبه را منهدم سازد، و دیری نگذشت که جمعی بسیار از زرتشتیان طبرستان و دیگر نقاط و مزدکیان و شیعیان و مشبهه بزیر پرچم او گرد آمدند.

سه ماه از ری تا نیشابور را در تصرف داشت و پس عازم تسخیر قزوین شد و شمار لشکر او به چند هزار تن رسید. چون خبر این قیام مهیب بگوش منصور رسید، سپاهی گران مأمور دفع او کرد. در حوالی ساوه این دو رویارو شدند ولی نیروی سنباد شکست خورد. سنباد پس از این شکست خزائن ابومسلم را برداشت و بسوی طبرستان

---

۱ ـ از نسخه خطی زبدة التواریخ متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی ایران، نقل توسط عبدالحسین زرین کوب در «دو قرن سکوت»، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

www.kavehroom.com

رفت تا از اسپهبد خورشید شاهزاده ساسانی یاری گیرد، ولـی در بیـن طبرستان و قومس بدست شخصی بنام لویان طبری کشته شد[1].

در باره قیام کوتاه ولی خونین سنباد طبری مینویسـد کـه «بیشـتر یاران سنباد از مردم کوهستان بودند، و منصور خلیفه جهوربن مرارالعجلـی را با ده هزار کس به حرب آنان فرستاد و در بیـن همـدان و ری میـان آنـان جنگ درگرفت که در آن سنباد به هزیمت شد و نزدیک شصت هـزار تـن از یارانش در هزیمت کشته شدند و کودکان و زنانشان اسیر گشتند و سـرانجام سنباد بین طبرستان و کومش بدست لونان طبری به قتل آمد»

* * *

تقریباً بیفاصله پس از مرگ سنباد، قیام تازه ای در خراسـان در سال ۱۵۰ هجری به رهبری سرداری بنام استاذسـیس آغـاز شـد کـه کسانی از تاریخ نگاران اسلامی، او را پدر مراجل همسر هارون الرشـید و مادر خلیفه مأمون دانسته اند.[2]

بعقیده برخی از مورخان، این نسبت بعدها ساخته شده تا نسـب مأمون به بزرگان ایرانی بپیوندد. اتفاقاً مورخانی دیگر خـیزران مـادر هادی و هارون الرشید خلفای عباسی را دختر خود استاذسیس دانسـته و نوشته اند که این زن توسط پدر ایشان مهدی به حرم آورده شـده و دو فرزند ذکور از او زاده شده اند.

استاذسیس در خراسان امـارت داشـته و ظـاهراً از حکمرانـان محتشم آن سامان بوده است[3]. حتی وقتی به قـول یعقوبـی از اینکـه مهدی را به ولیعهدی منصور خلیفه بشناسد سر باز زده است. بهر حـال نفوذ او در حدی بوده که در اندک مدتی چند صد هـزار نفـر را علیـه خلفای عباسی تجهیز کرده است.

طبری طی حوادث سال ۱۵۰ مینویسد: «از دیگر وقـایع ایـن سال خروج استاذسیس با مردم هرات و بادغیس و سیستان و شـهرهای

---

۱ ــ تاریخ طبری، جلد ششم، وقایع سال ۱۴۹ هجری.
۲ ــ ابن اثیر در «کامل»، ج ٦، ص ۲۱۹.
۳ ــ تاریخ الخلفا، سیوطی، ص ۱۷۴.

www.kavehroom.com

دیگر خراسان بود. گویند وی نزدیک سیصد هزار مرد جنگجو در فرمان داشت و چون بر خراسان دست یافت بسوی مرو رود رفتند. ولی در جنگ نهایی با قوای خلافت، بر اثر خدعه خازم فرمانده خلیفه تارومار شدند. ظاهرا استاذسیس با فرزندانش به بغداد فرستاده شدند و در آنجا به امر خلیفه منصور به دار آویخته شدند»[1]. سیمای باشکوه این مبارز در سایه روشن های دفتر تاریخ مبهم مانده است.

نهضت استاذسیس تنها سیاسی نبود، بلکه جنبه دینی نیز داشت. بعضی از خاورشناسان خواسته اند او را یکی از موعودهائی که در سنن زرتشتی ظهور آنان انتظار میرود بشمارند، بخصوص که وی ریشه در سرزمین سیستان داشت که باید ظهور موعودهای مزدیسنان از آنجا باشد... بعلاوه او در پایان هزاره ای قیام کرده بود. با این وجود به گفته زرین کوب بعید مینماید که ایرانیان آنزمان وی را موعودی چون سوشیدر، دیوشید ماه و سوشیانت تلقی کرده باشند[2].

* * *

رهبر قیام بعدی اسحاق ترک سرداری خراسانی بود و تنها بدین جهت او را ترک گفتند که بفرمان ابومسلم میان ترکان به رسالت رفته بود. بعد از قتل ابومسلم به ماوراء النهر رفت و مردم آنجا را به قبول رسالت ابومسلم دعوت کرد و بدانها گفت که ابومسلم نمرده بلکه در کوه دماوند پنهان است و در آخرالزمان ظهور خواهد کرد. به نوشته الفهرست وی از نسل زیدبن علی بود و بهمین جهت خود نیز دعوی امامت داشت. به روایت دیگر الفهرست وی مدعی بود که با پادشاه جنیان روابطی نزدیک دارد و میگفت ابومسلم را زرتشت فرستاده بوده است ولی از پایان کار او اطلاع دقیقی در دست نیست.

* * *

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ٦، ص ۲۸۸؛ کامل، ج ٦، ص ۲۱۹؛ تاریخ الخلفا، ص ۱۷۴؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۹۸.

۲ ــ دو قرن سکوت، ص ۱۵۵.

www.kavehroom.com

همزمان با قیام اسحاق در خراسان، افراد فرقه ای کــه راوندیـــان نامیده میشدند در خود بغداد قیامی علیه منصور خلیفه ترتیب دادند.

افراد برگزیده این فرقه، در ظاهر بعنوان اینکــه روح خداونــد در المنصور قاتل ابومسلم حلول کرده است و بـــاید او را حضـــورا ســجده کنند به بغداد رفتند (۱۴۱ هجری) و در پـــیرامون قصــر منصـــور در هاشمیه جمع شده و فریاد برآوردند که این خانه، خانه خداوند اســـت. و ناگهان بجانب خلیفه حمله کردند، و تعداد آنان ٦۰۰ نفـــر بـــود. ولـــی سپاهیان به آنسو شتافتند و آنها را با شمشیر پراکنده کردند و کشتند. از آن پس اسب نوبنی بنام «فرس النوبه» در دربار عباسیان نگــاهداری میشد که همیشه زین کرده حاضر بود تـــا در موقــع ضـــروری مـــورد استفاده خلیفه قرار گیرد. به نوشته طبری ایـــن فرقــه تــا آغــاز قـــرن چهاردهم هجری همچنان فعالیت داشت[1].

* * *

حکومت شوم ابوجعفر دوانقی منصور دومین خلیفـــه عباســـی، قاتل ابومسلم و ابن المقفع و استاذسیس و غیره، در سال ۱۵۸ه بپایان رسید. در زمان جانشینش مهدی، هشام بن حکم خراسانی بـــا ادعــای جانشینی ابومسلم قیام کرد و این بار وی مدعی آن شد که خداونـــد در او حلول کرده است.

ماه نخشب که معجزه او بود، از چاهی که در قلعه سیاه بود بـــیرون میآمد. ایرانیان دسته دسته بـــدو گرویدنـــد، و وی بـــا پشـــتیبانی آنــان از جیحون گذشت و به نواحی کش و نسف (نخشب) رفت و با خاقـــان چیـــن وارد مکاتبه شد و از او کمک خواست. فرقه سپیدجامگان را ســـازمان داد و چهار سال حکومت کرد، اما ســـرانجام محــاصره شــد و در ســال ۱٦۹ درگذشت. به نوشته بیرونی تا سده پنجم هجــری هنـــوز در مــاوراء النـــهر فرقه ای وجود داشته اند که در خفا پیرو دین المقنع بوده اند.

پادشاه بخارا بنیات بن طغشاده به آییـــن او گرائیــد. ســرداران

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۳۰.

www.kavehroom.com

عرب که بجنگ او فرستاده میشدند بارها شکست خوردند و بارها خلیفه المهدی از دست او و پیروتنش به گریه در آمد[1].

امیر هرات (سعیدالحراشی) سرانجام به قلعه سام یا سیام پایگاه او با خیانت یکی از کسان وی راه یافت، و آنگاه هشام تنوری از آتش برافروخت و خود و کسانش را در آن افکند تا زنده بدست تازیان نیفتند.

ابوالعلاء معری، در وصف ماه نخشب او شعر بسیار زیبایی سروده است. یکی از سه بخش منظومه معروف لالـه رخ Lalla Rokh تامس مور شاعر ایرلندی قرن نوزدهم و داستان تاریخی استادانه ای از سعید نفیسی نیز به وصف ماجرای او اختصاص یافته اند. مقنع بر این عقیده بود که ابومسلم بر پیامبر برتری داشته است[2]. بعضی سپیدجامگان را از خرمیان دانسته اند، برخی از زنادقه و برخی شیعه و برخی مزدکی، ولی جامه سپید آنها بیشتر نشان از کیش مانویان میدهد که در آن هنگام در سغد و ماوراء النهر بسیار بودند[3].

* * *

خرمدینان فرقه ای مذهبی و در عین حال ملـی بودند که در منطقه آذربایجان و پیرامون آن فعالیت داشتند و برخی از نویسندگان اسلامی آنانرا از پیروان مزدک میدانستند. این فرقه بخصوص با خلافت عباسیان و سلطه آنان بر ایران مخالف بودند و این مخالفت آنان پس از قتل ابومسلم بصورتی حاد و آشکارا در آمد. پیشوای این فرقه در زمان توطئه ناجوانمردانه مرگ ابومسلم مردی بنام جاویدان بن سهل بود که بعد از مرگ وی بابک خرمدین جانشین او شد. نسب بابک بدرستی مشخص نیست، دینوری در اخبارالطوال او را از فرزندان مطهر دخترزاده ابومسلم دانسته است ولی اکثریت مورخان مسلمان بـه پیروی از ابن الندیم، از قول واقدبن عمرو تمیمی گردآورنده اخبار بابک

---

۱ ــ تاریخ بلعمی، ص ۷۳۳.
۲ ــ کامل، ج ٦، حوادث سالهای ۱۵۹ و ۱٦۰ هجری.
۳ ــ فهرست ابن ندیم، ص ۲۳۷.

www.kavehroom.com

پدر او را روغن فروش دوره گردی از اهالی مداین بنام مرداس معرفی کرده اند که در دهکده هلال آباد آذربایجان با زنی که از یک چشم کور بود رابطه نامشروع داشت و بابک از این رابطه بوجود آمد[1]. به تذکر زرین کوب در دو قرن سکوت، تأکید بر اینکه مادر بابک را زن بدکاره ای یک چشم و پدر او را مرداس نامی (که در پارسی کهن معنی مرد میخواره دارد و پدر ضحاک نیز همین نام را داشته است) معرفی کنند بیانگر این است که دستگاه تبلیغاتی خلافت میکوشیده است تا بابک را بصورتی هر قدر ممکن است ناخوشایندتر نشان دهد، و در راستای همین هدف کلی است که در فهرست ابن ندیم آمده است که بابک برای گروهی از مردم گاوچرانی میکرد، و روزی که در حین چرانیدن گاوان برهنه در زیر درختی به خواب رفته بود، مادرش بر او گذر کرد و دید که در زیر هر موئی از موهای سینه اش قطره خونی نمایان است، و از اینجا دانست که خونریزی بسیار در طالع اوست[2].

علیرغم همه این دشمنی ها و بدخواهی ها، گواهی تاریخ این است که بابک خرم دین از بزرگترین قهرمانان ملی تاریخ ایران است و همواره نیز در این مقام باقی خواهد بود.

قیام بابک بر خلافت عباسی، در زمان خلافت مأمون از دژ بذ در آذربایجان که مرکز خرمدینان بود آغاز شد. طبری در این باره در وقایع سال ۲۰۱ مینویسد: «در این سال بود که بابک خرمی بر کیش جاویدانیه بیرون آمد و دعوی کرد که روان جاویدان بن سهل در او حلول کرده است و فتنه را آغاز کرد». در این قیام، لشکریان خلیفه پیاپی شکست خوردند و قلعه های آنان یکی پس از دیگری بدست بابک افتاد. این سلسله جنگها و پیروزیها که اساس خلافت عباسی را در دوران مأمون و معتصم به لرزه در آورد، بیست سال تمام ادامه یافت و در همه نبردهای این دوران خرمدینان پیروز بودند، بطوریکه وقایع نگاران شمار کشته شدگان خلافت را تا پانصد هزار نوشته اند،

---

۱ ـ فهرست ابن ندیم، ترجمه فارسی، ص ۶۱۲.

۲ ـ همانجا، ص ۶۱۳؛ دو قرن سکوت، ص ۲۳۰.

www.kavehroom.com

هر چند که این ارقام مسلماً اغراق آمیز است[1].

سقوط بابک نه با جنگ، بلکه با توطئه و فریب انجام گرفت و متأسفانه عامل اجرای این توطئه یک ایرانی دیگر یعنی افشین امیرزاده ایرانی بود که بخاطر رسیدن به ولایت اشروسنه خود را در خدمت مأمون گذاشت و ظاهرا اسلام آورد و از طرف خلیفه مأمور به دستیابی به بابک شد که نیروی خلافت در تمام مدت بیست سال موفق بدان نشده بود. بابک در این هنگام در جریان ائتلاف با تئوفیل امپراتور بیزانس برای لشکرکشی وی به آذربایجان بود، اما پیش از آنکه این برنامه به نتیجه برسد افشین در لباس دوست بابک را فریفت و با فرستادن پیامهای محبت آمیز و ضد خلافت او را بدام انداخت و دژ باژ را از دست او بدر آورد. بابک که موفق به فرار از دام شده بود به نزد پادشاه ارمنستان رفت، ولی او با سازش با افشین وی را دست و پا بسته به بغداد فرستاد[2]. حمیری ماجرای مرگ فجیع وی را چنین شرح داده است: «خلیفه امر به احضار بابک داد که دست و پایش در غل و زنجیر بود. از او پرسید: بابک تو هستی؟ ولی وی جواب نداد تا او چند بار سئوال خود را تکرار کرد. سرانجام گفت: آری! بابک منم. آنگاه معتصم فرمان داد که غل و زنجیر از او بردارند. به فرمان او دست راستش را قطع کردند تا با آن به صورتش سیلی زنند. بابک در حالیکه خون از بدنش میریخت با دست دیگرش چهره اش را به خون خود رنگین کرد. خلیفه پرسید: ای سگ، این کار از چه رو میکنی؟ جواب داد از این رو که با رفتن خون بناچار چهره ام بیرنگ شود و تو نامرد پنداری که از ترس تو رنگ باخته ام. خلیفه خشمگینانه فرمان داد که بازوی دیگرش را تیز ببرند. بابک در این هنگام بصورت خلیفه تف انداخت، و وی از جلاد خواست که خنجر خود را در پائین قلب او بمیان دنده هایش جای دهد تا عذاب لحظات مرگ او بیشتر بطول انجامد. سرانجام سرش را بریدند و بر بالای نیزه کردند و به بغداد بردند

---

۱ ــ مسعودی در «التنبیه والاشراف»، ص ۳۰۵.

۲ ــ بدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۳۴۷.

www.kavehroom.com

تا در روی پل بزرگ دجله به دیدگاه عمومی گذارند. پس از مدتی سر را به خراسان فرستادند تا در یکایک شهرهای آن گردانده شود.»[1]

در باره عقاید فرقه بابکیه و خرمدینان هر چه بما رسیده از تاریخ نویسان مسلمان رسیده است که در انتساب انواع جرایم و اتهامات بدو با یکدیگر مسابقه گذاشته اند، زیرا کتابها و نوشته های خود بابکیان پس از تصرف دژ باج جملگی توسط اعراب به آتش سوزانده شد. بغدادی در «الفرق بین الفرق» خود آنها را «اباهیه» فاسدی میخواند که همه منکرات را مرتکب میشوند و همه معروفهای وحی و قرآن را منکرند[2]. شهرستانی آنانرا دنباله روان مزدک میشمارد که تحت تأثیر تعلیمات او فرائض مذهبی اسلام را ملغی کرده بودند[3]. طبری و ابن خلدون از هماهنگی کامل عقاید خرمدینان با مزدکیان یاد میکنند که بر مساوات همه افراد و مخالفت با سرمایه داری و لزوم توزیع ثروت توانگران میان تنگدستان متکی است[4]. مسعودی و یعقوبی تأکید میکنند که بابکیان اموال زمینداران بزرگ را میگرفتند و املاکشان را میان کشاورزان فقیر تقسیم میکردند. خواجه نظام الملک در سیاستنامه تاریخ جنبشهای بزرگ خرمدینان را سالهای ۱٦۲ و ۱۷۱ و ۲۰۱ و ۲۱۲ و ۲۱۴ و ۲۱۸ هجری تعیین کرده است[5].

در سال بعد از قتل بابک، مازیار اسپهبد ایرانی طبرستان بر خلیفه عصیان کرد و این بار او نیز به دسیسه خلیفه بدست عبدالله بن طاهر اسیر و به بغداد فرستاده شد، و در آنجا خلیفه او را به ضرب تازیانه کشت و جسدش را روبروی جسد بابک به دار آویخت.

چندی پس از آن همین معتصم خلیفه افشین را متهم کرد که در توطئه علیه او با مازیار همدست بوده است و به همین جهت او را به

---

[1] ـ تاریخ حمیری، چاپ بیروت، ص ۳۴۷.
[2] ـ الفرق بین الفرق، چاپ بیروت، ص ۲۴۷.
[3] ـ الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۴۸.
[4] ـ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۸٦؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۷٦.
[5] ـ سیاستنامه، چاپ تهران، ص ۲۴۸.

www.kavehroom.com

زندان انداخت و افشین در سال ۲۲۷ در همانجا مرد. بدین ترتیب سه سردار ایرانی که به اعتراف افشین در راه سقوط خلافت عباسی با یکدیگر پیمان بسته بودند، با فریبکاری خلیفه یکدیگر را در دام او انداختند و هر سه در این راه جان باختند[1].

در ارتباط با این فاجعه، ماجرایی که خواجه نظام الملک در سیاستنامه خود آورده است، از نکات عبرت انگیز تاریخ ما است:

«... و معتصم خلیفه به مجلس شراب برخاست و در حجره ای شد. زمانی در آنجا بود، پس بیرون آمد و شرابی بخورد و باز برخاست و در حجره دیگر شد، و باز بیرون آمد و شرابی بخورد، و بار سوم در حجره شد، و پس بیرون آمد و در گرمابه شد و غسل بکرد، و بر مصلی شد و دو رکعت نماز بگذاشت و به مجلس باز آمد، و گفت قاضی یحیی را که دانی این چه نماز بود؟ گفت نه. گفت نماز شکر نعمتی از نعمتهائی که خدای عز و جل امروز مرا ارزانی داشت که این ساعت از سه دختر بکارت برداشتم که هر سه دختران دشمنان من بودند: یکی دختر بابک، دیگری دختر افشین و سومی دختر مازیار گبر»[2]

حماسه ای در طبرستان

منطقه طبرستان در پناه سلسله کوههای سر به فلک کشیده البرز و گردنه های عبورناپذیر آن، دو قرن تمام در برابر هجوم تازیان پایداری کرد و هر بار نیروهای اعزامی خلافت چنان در این سرزمینهای

---

۱ ــ در باره بابک خرم دین، علاوه بر تواریخ طبری، ابن الاثیر، یعقوبی، دیناوری، مسعودی، ابن خلدون، تنوخی، فهرست ابن الندیم و سیاستنامه نظام الملک میتوان به «بابک خرم دین» سعید نفیسی و علی میرفطروس و نیز اثر تحقیقی M. Rokaya با عنوان Le Khurramdin et les révoltes khurramites چاپ پاریس، ۱۹۷۵ مراجعه کرد.

در باره افشین، گذشته از تاریخ های طبری و یعقوبی و بلاذری و بیهقی، میتوان بررسی های جالبی را در کتاب ترکستان بارتلد و در تاریخ ادبیات ایران ادوارد براون یافت.

۲ ــ نقل از سیاستنامه نظام الملک، چاپ تهران، ص ۱۷۷.

www.kavehroom.com

زندان انداخت و افشین در سال ۲۲۷ در همانجا مرد. بدین ترتیب سه سردار ایرانی که به اعتراف افشین در راه سقوط خلافت عباسی با یکدیگر پیمان بسته بودند، با فریبکاری خلیفه یکدیگر را در دام او انداختند و هر سه در این راه جان باختند[1].

در ارتباط با این فاجعه، ماجرایی که خواجه نظام الملک در سیاستنامه خود آورده است، از نکات عبرت انگیز تاریخ ما است:

«... و معتصم خلیفه به مجلس شراب برخاست و در حجره ای شد. زمانی در آنجا بود، پس بیرون آمد و شرابی بخورد و باز برخاست و در حجره دیگر شد، و باز بیرون آمد و شرابی بخورد، و بار سوم در حجره شد، و پس بیرون آمد و در گرمابه شد و غسل بکرد، و بر مصلی شد و دو رکعت نماز بگذاشت و به مجلس باز آمد، و گفت قاضی یحیی را که دانی این چه نماز بود؟ گفت نه. گفت نماز شکر نعمتی از نعمتهائی که خدای عز و جل امروز مرا ارزانی داشت که این ساعت از سه دختر بکارت برداشتم که هر سه دختران دشمنان من بودند: یکی دختر بابک، دیگری دختر افشین و سومی دختر مازیار گبر.»[2]

حماسه ای در طبرستان

منطقه طبرستان در پناه سلسله کوههای سر به فلک کشیده البرز و گردنه های عبورناپذیر آن، دو قرن تمام در برابر هجوم تازیان پایداری کرد و هر بار نیروهای اعزامی خلافت چنان در این سرزمینهای

---

۱ ــ در باره بابک خرم دین، علاوه بر تواریخ طبری، ابن الاثیر، یعقوبی، دیناوری، مسعودی، ابن خلدون، تنوخی، فهرست ابن الندیم و سیاستنامه نظام الملک میتوان به «بابک خرم دین» سعید نفیسی و علی میرفطروس و نیز اثر تحقیقی M. Rokaya با عنوان Le Khurramdin et les révoltes khurramites چاپ پاریس، ۱۹۷۵ مراجعه کرد.

در باره افشین، گذشته از تاریخ های طبری و یعقوبی و بلاذری و بیهقی، میتوان بررسی های جالبی را در کتاب ترکستان بارتلد و در تاریخ ادبیات ایران ادوارد براون یافت.

۲ ــ نقل از سیاستنامه نظام الملک، چاپ تهران، ص ۱۷۷.

www.kavehroom.com

کوهستانی ــ که درست همان موضعی را در برابر اعراب داشتند که سرزمینهای کوهستانی «آستوریا»ی اسپانیا در برابر همین اعراب داشتند ــ تار و مار شدند که منصور دوانقی، خلیفه مکار و بیرحم قاتل ابومسلم را چندین بار به گریه واداشتند. در تلاشی واپسین، تازیان دژ بزرگ کرگیلی طبرستانیان را دو سال و هفت ماه در محاصره گرفتند تا مدافعان آن بر اثر بیماری وبائی که در آن افتاد از پای درآمدند، و در تصرف آن خانواده اسپهبد خورشید فرمانروان طبرستان منجمله دو دختر زیبای او آذرمیدخت و در مژه اسیر تازیان شدند و غنائمی چندان گران نصیب تازیان شد که حمل آنها به بیرون دژ هفت شبانروز به درازا انجامید[1]. خود اسپهبد که درین هنگام در بخش دیگر از طبرستان سرگرم پیکار بود با زهری که همواره در نگین انگشتری خویش داشت خود را کشت.

ولی دوران آسوده دلی دستگاه خلافت از بابت کوهستانیان مازندران دیری نپایید، زیرا مردم طبرستان به قصد جبران این فاجعه، به فرماندهی اسپهبد شروین و وندیداد هرمزد و ولاش طرحی ریختند که در یک روز و یک ساعت معین دست به شورش زنند، و ترتیب شورش نیز اینطور تعیین شد که در ساعتی معین همه مردم این ناحیه، از کوچک و بزرگ و مرد و زن با هر وسیله و حربه ای که تهیه آن برایشان ممکن باشد هریک از عمال خلافت یا افراد عرب را در شهرها، دهکده ها، بازارها، گرمابه ها، رهگذرها مورد حمله قرار دهند و بکشند. در شب موعود بر سر کوه ها آتشهایی به علامت آغاز قیام روشن شد، و مردم که در انتظار این علامت بودند همراه با سپاه منظم اسپهبدان به فرماندهی وندیدادهرمز و اسپهبد شروین بر تازیان تاختند و پنجاه پادگان نظامی را که عربها در نقاط مختلف مازندران ساخته بودند در یک شبانروز اشغال کردند و هزاران تن از تازیان را کشتند. نوشته اند که زنان مازندرانی شوهران عرب خود را از ریش میگرفتند و تحویل سپاهیان طبرستان میدادند تا بدست آنان کشته شوند. در این واقعه بیشتر سرداران عرب در طبرستان کشته یا

---

۱ ــ معجم البلدان، ج ٦، ص ۲۱.

www.kavehroom.com

فراری شدند، بجز عمربن العلاء که چون مورد غضب خلیفه بود بـه مـردم طبرستان پناه آورد.

بطوریکه در تاریخ طبرستان آمده است، وندیدادهرمز در آن شب به هرمزدآباد فرود آمد. بامدادان یکی از بهترین اسبان خود را زیـن و برگی زرین برنهاد و به افراد سپاه خود گفت: دانسته باشید کـه دشمن این است که شما دیده اید و شوکت و قوت مرا نیز دیروز بدیدید. میان شما شیرمردان طبرستان کیست که این اسب آراسته را بستاند و نـبرد با او را پذیرا شود؟ نخستین کسی که بـدو پاسـخ داد پسـر خـودش وندیداد امید بود که نوجوانی در حد کودکی بود، و نصیحت های پدر و اطرافیان در این نوجوان دلیر تأثیری نبخشید. وی با تنی چند پنهانی و از بیراهه خود را به اردوگاه سالم فرغانی سردار بـزرگ مـهدی خلیفـه عباسی معروف به شیطان فرغانی رسانید و در نبرد تن بـه تنـی کـه فردای آن میان او و سردار کوه پیکر عرب انجام گرفت، به اتکای شـور و ایمان خود و با تشویق دائی خودش کوهیار، سردار تازی را برخـلاف انتظار همه حاضران بضرب شمشیر از پای درآورد. خبر این شکسـت در سراسر کشورهای اسلامی آنزمان پیچید و برای چندیـن بـار خلافـت عباسی را به تعجب و در عین حال به تحسین واداشت[۱].

در جنگ با فراشه زنهای طبرستان مانند جنگهای دیگـر ایـن سرزمین شرکت داشتند و کار نواختن شیپور و طبل و ایجاد وحشت در بین لشکریان عرب بعهده آنها نهاده شده بود که آنرا با کامیابی بسـیار انجام دادند. مهدی خلیفه عباسی با شنیدن خبر قتل فراشه و پراکنـده شدن افراد او مرد بدسیرت و ستمگری را بنام روح بن حاتم به طبرستان فرستاد که او نیز کاری از پیش نبرد[۲].

* * *

در تاریخ سیستان داستان جالبی از برداشت واقعـی بسـیاری از ایرانیان در باره مقام مذهبی خلفای بغداد نقل شده است. بموجب ایـن

---

۱ ــ ابن اسفندیار در «تاریخ طبرستان»، چاپ تهران، ص ۱۸۴.
۲ ــ عبدالرفیع حقیقت در «نهضتهای ملی ایرانیان»، ص ۲۷۵.

www.kavehroom.com

روایت وقتی که یعقوب لیث محمدبن طاهر را که به فرمان خلیفه در نیشابور حکومت داشت دستگیر کرد، بسیاری از فقها رأی دادند که یعقوب چون منشور امیرالمؤمنین (خلیفه) را ندارد نمیتواند بر جای او بنشیند. در پی این فتوا یعقوب جارچیانی را فرستاد تا در کوچه و بازار نیشابور اعلام کنند که همه علما و فقها برای بامداد روز بعد جهت دیدن فرمان خلیفه که به نام او صادر شده است به مرکز حکومتی او دعوت شده اند. صبح روز بعد همه آنها را با احترام پذیرفت و به حاجب گفت: «فرمان امیرالمؤمنین را بیاور تا به همگان ارائه کنیم». صاحب رفت و شمشیری یمانی را برای او آورد که یعقوب آنرا از غلاف بیرون کشید، و در میان بیم و نگرانی حاضران بدانان گفت: مپندارید که به جان کسی سوءقصدی دارم، اما شما از من عهد امیرالمؤمنین را خواستید و خواستم که بدانید که آنرا دارم! و آنگاه از آنان پرسید: مگر نه آن است که امیرالمؤمنین را نیز این تیغ به بغداد نشانده است؟»[1]

آغاز مبارزه ۱۴۰۰ ساله فرهنگی

مبارزه مسلحانه با اشغالگران عرب، با همه قاطعیت خود تنها یکی از جلوه های پاسداری ایرانیان از هویت ایرانی و از فرهنگ کهن ملی خویش بود، زیرا که دوشادوش آن، مبارزه دیگری، با همان قاطعیت در راستای فرهنگی شکل گرفت که این بار میبایست حتی پس از بازیابی حاکمیت سیاسی، همچنان در زمینه اندیشه و فرهنگ ادامه یابد. وصف گویائی از آغاز این نبرد را در «دو قرن سکوت» زرین کوب چنین میتوان یافت: «در خموشی و تاریکی وحشی و خون آلودی که در این روزگاران نزدیک دو قرن بر تاریخ ایران سایه افکند، بیهوده است که در پی یافتن برگه هایی از شعر و ادب پارسی برآییم، زیرا آنچه در آن دوره گفته و سروده میشد قصیده هایی بود که عربان در ستایش یا نکوهش بزرگان روزگار خویش میسرودند یا قطعه هایی آکنده از حماسه جنگی که بدان رجز میگفتند، و البته هیچیک از این دو گونه شعر در چنان روزگاران در زبان پارسی سبب

---

۱ ــ تاریخ سیستان، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.

www.kavehroom.com

وجود نداشت، زیرا در آن روزگاران قوم ایرانی جز نقش مرگ و شکست در پیش چشم نداشت و حماسه ای برایش در کار نبود تا رجزی بسراید. ستایش زیبایی زن و مستی شراب نیز که میتوانست ماده غزل باشد تجاوزی به حرمت اسلام و مسلمانان بود، و تازه اگر هم سخنانی ازینگونه بوسیله آزاداندیشان آن روزگار گفته میشد از انجمن بیرون نمیرفت و انعکاسی نمییافت. هجو و شکایت هم که از عمده ترین مایه های شعر است در این دوره مجال ظهور نداشت، زیرا هر اعتراضی و هر شکایتی که در چنان روزگاری بزبان یکی از ایرانیان میآمد بشدت خفه میشد. خلفا حتی شاعران و گویندگانی را که به زبان تازی از مفاخر ایران و از تاریخ گذشته نیاکان خویش یاد میکردند آزار و شکنجه میدادند. در برابر مظالم و فجایعی که عربان در شهرها و روستاها بر مردم روا میداشتند نیز جای اعتراضی نبود. هر کس که در مقابل جفای تازیان نفس برمیآورد کافر و زندیق شمرده میشد و خونش بهدر میگشت. شمشیر غازیان و تازیانه حکام هرگونه صدای اعتراضی را خفه و خاموش میکرد. اگر در این دیار خاموشان صدایی برمیآمد فریاد دردناک اما ضعیف سخنوری بود که بر ویرانی شهر و دیار خویش نوحه میکرد یا ناله جانسوز زرتشتی ایران دوستی که در زیر فشار رنجها و شکنجه ها آرزو میکرد دستی خدائی از آستین غیب برآید و کشورش را از چنگ تازیان برهاند.»[1]

در سالهای انتشار مجلات ارزنده مهر و سخن، ملک الشعرا بهار و صادق هدایت، هر یک ترجمه ای را از یک متن کهن پهلوی که بصورت شعر در دهه های بعد از اشغال ایران بدست تازیان سروده شده بود در این دو مجله منتشر کردند، و اتفاقاً در همان زمان نیز ترجمه ای به زبان انگلیسی از همین قطعه توسط استاد خاورشناس فقید Bailey در مقاله ای تحقیقی با عنوان Zoroastrian Problems in the 9th Century Books در انگلستان بچاپ رسید. متن اصلی این قطعه به زبان پهلوی در مجموعه Pahlavi Texts جاماسپ آسانا در هندوستان

---

۱ ــ عبدالحسین زرین کوب در: «دو قرن سکوت»، ص ۱۱۵-۱۱۷.

www.kavehroom.com

به چاپ رسیده است. هم بهار و هم هدایت این قطعه را بصورت تحت اللفظی و برگردان دقیق از اصل پهلوی ترجمه کرده اند که البته از نظر زبانشناسی فوق العاده ارزنده است، ولی من در اینجا با امانتداری کمتر، این ترجمه های ایشان را بصورت متنی نقل میکنم که به نثر فارسی امروزی نزدیکتر و مأنوس تر است، زیرا مایلم خوانندگان شکوه دردآلوده نهفته در آن را آسانتر احساس کنند:

«کی باشد که پیکی از هندوستان آید
و خبر دهد که شاه بهرام از دودمان کیان
با هزار پیل و هزار پیلبان، و با آراسته درفشی به آیین خسروان،
در پیشاپیش لشکری گران با سپاه سرداران
از راه رسیده است.
مردی گسیل باید کردن با ترجمانی زیرک
که به سرزمین هندوان رود و بدو بگوید
که ما از این تازیان چه دیده ایم
که دین خویش آوردند و شاهنشاهی ما را بردند
و بگوید که دیوسیرتان که چون سگان نان خورند
چسان پادشاهی را از خسروان ما و زن و خواسته و باغ و بوستان را
از مردمان ما به ستم بستند و بر آنان جزیه برنهادند.
بنگر تا این زادگان دروغ چه کردند
که بدتر از آن چیزی در جهان نتوان کرد.»

«بدینگونه زبان تازی با پیامی که از بهشت آورده بود و با تیغ آهیخته ای که هر مخالفی را به دوزخ بیم میداد، زبان خسروان و موبدان و اندرزگران و خنیاگران کهن را در تنگنای خموشی افکند. با اینهمه اگر چند ترانه های خسروانی و آهنگهای مغانی در برابر بانگ اذان خاموشی گزید، لیکن نغمه های دلکش و شورانگیز پارسی اندک اندک بر حدی ها (سروده های شتربانان حجاز) برتری یافت و موسیقی و آواز پارسی به اندک زمان فراخنای بیابانهای عرب را نیز درنوشت و فروگرفت.»[1]

---

۱ ــ همانجا، ص ۱۱۹.

www.kavehroom.com

با همه سختگیریهای تازیان در مورد زبان پارسی و در مورد آنچه به هویت ایرانی این شکست خوردگان مربوط میشد، همزمان با قیام های مسلحانه علیه خلافت عرب، مبارزات فرهنگی علیه خود تازیان و «خود بزرگ بینی» تازه شکل گرفته آنان از جانب ایرانیان آغاز شد. در باره ماهیت فکری نهضتهائی از نوع قدریه و شعوبیه و معتزله که در این دوران مایه گرفت در فصلی جداگانه سخن خواهد رفت، ولی در اینجا بمناسبت اشاره به سرود پهلوی که ترجمه آن نقل شد، نقل چند نمونه از قصاید و چکامه هایی که سخنوران ایرانی در همین سالها بزبان عربی، غالباً خطاب به بالاترین مراجع خلافت ــ با قبول همه خطرات مسلم آن ــ سروده اند، و شماری از آنها در کتاب «اغانی» ابوالفرج اصفهانی، بزرگترین جُنگ شاعرانه عرب (ج ۴، ص ۴۲۳ ببعد) آورده شده است، بمورد است.

یکی از این چکامه ها شعری است که شاعر ایرانی عربی زبان دربار خلیفه هشام بن عبدالملک بنام اسماعیل ابن یسار در روز بارعام خلیفه در دربار او در دمشق خوانده و در آن شاپور، انوشیروان و هرمز شاهنشاهان ایران را با «زادگان بی اصل و نسب بیابان ها» رویارو نهاده است، و با این شعر آغاز میشود که:

اصلی کریم و مجدی لایقاس به

ولی لسان کحد سیف مسموم

خلاصه ای از معنی همه چکامه این است که: «من از تخمه ای والایم که گرانمایگیش را با هیچ چیز برابر نتوان نهاد. و زبانی دارم به برندگی شمشیری زهرآلوده، که با آن مقام بلند پاک نژادان را از حاکمان بیدادگر پاسداری میکنم. کیست که همچون نوشیروان و شاپور و هرمز شایسته سرفرازی و جهانمداری باشد، سرورانی که شاهان ترک و روم به پایبوسی آستانشان روی میآوردند. اگر نیک کاوش کنی در تبار ما نیروی شیرانی را خواهی یافت که شغالان بیابانها را ترسیده است که به رویارویی آنان آیند». خلیفه، سرخورده و خشمگین فریاد زد: «آمده ای تا قصیده بخوانی یا بزرگیهای قوم خودت را به رخ من بکشی؟» و فرمان داد که قصیده سرای دربار را به دجله اندازند، ولی

www.kavehroom.com

بعد تغییر عقیده داد و گفت که بهتر است او را روانه همان بیابانهای بی آب و علفی کنند که وصف آنها را کرده است، تا در آنجا بپوسد.
از جمله چکامه های دیگر این شاعر، قصیده دیگری است که در اغانی نقل شده و چنین آغاز میشود که: «چه توان کرد که پیشینیان من خسروانی والاگهر بودند که چشم روزگار چون آنان را ندیده بود. من از تخمه شهسوارانم، کاش تازه بدوران رسیدگانی که بمن فخر میفروشند پیش خود می اندیشیدند که آنان از کجا آمده اند و من از کجایم؟»

نمونه دیگری از این ستیزه جویی ها را در قصیده شاعر ایرانی الاصل دیگری از آغاز سده سوم هجری بنام خزیمی میتوان یافت که با این شعر آغاز میشود:

انا ابن الا کارم من نسل جم و حائز ارث ملوک العجم

«من زاده بزرگانی از نسل جمشیدم، و میراث بر شاهان ایران. از شهسواران گرانمایه مرو و بلخ نسب میبرم و زادگان ساسان مرا بسوی خویش میخوانند. دریغا که دیوسیرتانی بی نژاده و فرومایه میان من و آنان فاصله افکنده اند. من از تبار جم و از زادگان شاهان عجمم، مرا دانشی است که با آن میتوانم شما بی دانشان را بزانو درآورم. به بنی هاشم بگوئید که پیش از آنکه روزگار را بر آنان تنگ کنیم به بیابانهای خود بازگردند. شما را یارای آنکه چون پدران ما شاهی کنید نیست، به حجاز خود برای ملخ خواری و شترچرانی بازگردید، زیرا که پادشاهی جهان آنان را روا است که شایسته خسروی هستند».

نامی ترین این شاعران بشاربن برد تخارستانی، سخنور نابینای سده دوم هجری است که از بلندپایگان درجه اول تاریخ شعر عرب است، چنانکه شهرت سخنوریش در کوتاه مدتی سراسر امپراتوری عرب را فرا گرفت و او را مقدم الشعرای عرب نام دادند. وی از خاندان بزرگی از شمال ایران بود و چنانکه خود نیز بارها اشاره کرده، ظاهرا از شاهزادگان تخارستان نسب میبرد. در جنگ با تازیان به اسارت گرفته شد و به مولایی یکی از افراد قبیله بنوعقیل در آمد و همراه با بقیه قبیله در بصره زیست. از کودکی نابینا بود، و با این وصف چون

www.kavehroom.com

سخنور نابینای بلندپایه دیگر، ابوالعلاء معـری، بیـش از بسـیاری از بینایان جهان بین بود. از ده سالگی به سخنوری پرداخـت و تـا پایـان عمر بدینکار ادامه داد. وی مبتکر یک مکتب شعری است که نـوآوری بیسابقه ای را در شعر سده دوم هجری بوجود آورد. با خلفـای متعـدد اموی و عباسی همزمان بود و چون تندزبان و بی پروا بود بسـیاری از آنان را مورد هجا قرار داده بود. سرانجام بـه دسـتور مـهدی خلیفـه عباسی او را متهم به مانوی بودن کردند و بجـرم زندقـه بـه خـوردن دویست ضربه شلاق محکوم ساختند، ولی همه وقایع نگاران، از زمـان خود او بر این همداستان بوده اند که عامل اصلی ایـن اتـهام و ایـن محکومیت شعر هجوآمیزی بود که وی علیه یعقـوب بـن داود وزیـر خلیفه مهدی بمناسـبت سـختگیریها و بـیرحمی هـای او در مـورد آزاداندیشان و به اصطلاح خود بنیادگرایان وقت «شکاکان» سروده بود. سخنور سالخورده این کیفر را تا به آخر تحمل نکرد، زیـرا در ضربـت هفتادم جان سپرد. بطوریکه ابن ندیم مینویسـد، در مراسـم باشـکوه خاک سپاریش تقریباً همـه مـردم بصـره شـرکت جسـتند[1]. از زمـره چکامه های این شاعر نامی سده دوم هجری، قطعه ای است که با ایـن بیت شروع میشود:

خلیلی یا انام علی اقتسار ولایت آبی علی مولی و جار

و مضمون همه قصیده را چنین خلاصه میتوان کرد که:

ما نه زور میگوییم و نه زیر بار زور میرویم. جامه هـای فـاخر میپوشیم و با بزرگان باده نوشی میکنیم، و تو شترچـران کـه مـادر و پدرت در بیابان به دنیایت آورده اند، با همه نادانی و فرومایگیت بر ما برتری میجوئی، در حالیکه اگر در کمـال تشـنگی گواراتریـن آب را بنوشی گوارایی آنرا درک نکنی. کار تو شکار سوسمار و صید مـوش و دویدن بدنبال خارپشتان است، و بردن بزها بـه بیابـان سـوزان. جـای فخرفروشی و برتری جوئی تو میان سگها و خوکـها اسـت، و گنـاهی بزرگ است اگر خواهی خود را با من برابر گذاری. بهر حال خداوند تـرا

---

۱ ــ فهرست ابن ندیم، ص ۱۱۹.

www.kavehroom.com

در حماقتت پای برجا گذارد، زیرا که من برای رفع این حماقت کمکی بتو نخواهم کرد». از لطایف جالبی که بارها از وی نقل شده این شعر اوست که: نمیدانم چگونه از لطفی که خداوند با نابینایی من در مورد من مبذول داشته است شکر او را بگویم، زیرا از این راه بمن که از آزادگانم امکان آن داده است که صبح تا شام روی منحوس سوسمار خوارانی را که برایشان چیزی جز تنفر احساس نمیکنم نبینم.

۴

کارنامه ۱۴۰۰ ساله خلافتهای اسلامی

و زندگینامه ۱۴۴ «امیرالمؤمنین» عرب و ترک
که همگی «خلیفه الله فی الارض» خوانده شدند
(۱۱ ــ ۱۳۴۲ هجری)

www.kavehroom.com

از سال یازدهم تا نیمه قرن چهاردهم هجری، اسلامی که به سفارش ابوبکر و عمر در ارتباط با نیازهای آنروز خلافت عرب ساخته شده و شکل گرفته بود، به کارگردانی مشترک دستگاههای خلافت و حکومتها و روحانیت هایی اداره شد که هر سه در مسیر واحدی حرکت میکردند: اصول زیربنایی این اسلام دو عامل تعیین کننده قدرت و غنیمت بود، و برای آنچه میباید وجه مشخص اساسی یک مذهب باشد، یعنی اخلاق و عدالت و معنویت، جایی در آن منظور نشده بود. بدین جهت وقتیکه امروز، پس از گذشت ۱۴۰۰ سال، و با توجه به همه فراز و نشیب های این تاریخ، کارنامه های کارگردانان ارکان سه گانه چنین اسلامی ورق زده میشود، نخستین واقعیتی که در این هر سه کارنامه بچشم میخورد این است که در این چهارده قرن، در هیچ مقطع زمانی و هیچ مقطع مکانی در جهان پهناور اسلام، چیزی جز اندیشه کسب قدرت بهر قیمت، همراه با حفظ قدرت بهر قیمت، و سودجویی و غارتگری از هر طریق، چه در نزد امیرالمؤمنین های مدعی نمایندگی تام الاختیار خداوند در روی زمین، چه در نزد شمشیرکشان عرب و ترک و تاتار و ترکمن و مملوک مدعی اسلام پناهی، و چه در نزد مدعیان دستار بر سر «بیضه داری» دین بعنوان انگیزه وجود نداشته و هیچوقت «اسلام ناب محمدی» جز بصورت ابزاری در خدمت جنگ قدرتها و سودجویی های اینان به کار گرفته نشده است. بیش از نیم قرن پیش، علی دشتی در کتاب «۲۳ سال» خود نوشت: «اگر نیک بنگریم تاریخ اسلام جز تاریخ رسیدن به قدرت نیست. تلاش مستمری است که ریاست طلبان در راه وصول به امارت و سلطنت بکار بسته اند و دیانت اسلام وسیله بوده است نه هدف». شاید تذکر این واقعیت نیز، با همه تلخی آن، ضروری باشد که در میان همه مذاهب بزرگ جهان امروز، هیچکدام به اندازه اسلام با کمبود مزمن اصالت و معنویت مذهبی در زمینه ترازنامه هزار و چهار صد ساله کارگردانان حکومتی و روحانی آن مواجه نیستند، زیرا هیچکدام از آنها از همان آغاز کار خود با

www.kavehroom.com

چنین بی پروایی در خدمت منافع خصوصی مورد بهره برداری قرار نگرفته اند.

برای آگاهی خواننده کنجکاو این کتاب بر آنچه در این چهارده قرن، اسلام چماقدار (که هم امروز ملت ما با یکی از زشت ترین جلوه های آن روپاروست) چه بر سر مسلمانان و چه بر سر خود اسلام آورده است، سه فصل آینده این کتاب بترتیب به کارنامه های خلفا، کارنامه حکومتها و کارنامه روحانیت ها در دنیای اسلام بویژه در ایران خود ما اختصاص یافته است، و من کوشیده ام تا در آنها ترازنامه ای کلی را، تا آنجا که صفحات محدود کتاب اجازه میدهد، از ماجرای ۱۴۰۰ ساله هرکدام از آنها ارائه کنم، با این توضیح که در این مرور هدف من تاریخ نگاری بصورت سنتی نیست، تنها انگشت نهادن بر نقاط ضعفی است که حقاً نمیبایید در کارنامه بیضه داران سوگند خورده شرع جایی داشته باشند. شاید بدین تذکر دیگر اصولاً نیازی نباشد که همه آنچه در این سه کارنامه خواهید خواند با استناد کامل به منابع معتبر شرقی و غربی (که مشخصات هرکدام را در زیر خود صفحات خواهید یافت) نوشته شده است.

* * *

از سال ۱۱ تا سال ۱۳۴۲ هجری (که طی آن به خلافت چهار صد ساله عثمانی پایان داده شد و دیگر خلافتی اسلامی بجای آن نیامد) دنیای اسلام پیوسته به ریاست مذهبی خلفایی اداره شده که از جانب اکثریت عظیم مسلمانان جانشینان پیامبر در روی زمین دانسته شده و امیرالمؤمنین خوانده شده اند. از این خلفا ۴ نفر خلفای راشدین، ۱۴ نفر خلفای بنی امیه، ۳۷ نفر خلفای عباسی بغداد، ۲۲ نفر خلفای عباسی مصر، ۱٦ نفر خلفای اموی اندلس، ۱۷ نفر خلفای فاطمی شمال افریقا و ۳۴ نفر خلفای عثمانی بوده اند که جمعاً ۱۴۴ «امیرالمؤمنین» را شامل میشوند. به موازات آنان در جهان مسیحیت نیز ۲٦۳ پاپ کاتولیک در طول نزدیک به دو هزار سال به جانشینی عیسی مسیح بر سر کار آمده اند.

www.kavehroom.com

نحوه روی کار آمدن جانشینان عیسی و روی کار آمدن جانشینان محمد، با آنکه هر دوی آنها دعوی وکالت از جانب خدایی واحد را داشته اند، و با آنکه هم این و هم آن انبیای تورات را پیامبران مشترک خود و ایدئولژی تورات را ایدئولژی مورد قبول خویش میشناخته اند، در عمل مطلقاً مشابه یکدیگر نبوده است. نحوه ایفای این دو وکالت نیز بکلی جدا از یکدیگر بوده است، زیرا که اگر تاریخ کلیسای مسیح با شهادت تقریباً همه ۳۳ پاپ اولیه آن در طول سیصد سال نخستین آغاز میشود، تاریخ خلافت اسلامی از همان روز اول با قدرت و حاکمیت بیچون و چرای خلفا همراه بوده است و حتی نام یک خلیفه در این تاریخ ثبت نشده است که بدست نامسلمانان کشته شده باشد.

نخستین جانشین عیسی، پطروس مقدس (سنت پیتر، سن پیر) که خود عیسی پیش از رفتن به صلیب کلیسای خود را بدست او سپرده بود، اولین پاپ از سلسله پاپهایی بود که در این مقام کشته شدند. مرگ وی در یکی از سالهای ۶۴ تا ۶۷ مسیحی در زمان نرون و بدنبال واقعه معروف آتش سوزی رم روی داد که نرون خود مسبب آن بود، ولی در برابر طغیان عمومی، جامعه مسیحیان رم را مسئول این آتش سوزی اعلام کرد تا خطر را از خود دور کرده باشد.

این جامعه مسیحی در آن هنگام مرکب از هزاران نفر از افراد محروم و غالباً برده و ستمکشی بود که در جامعه اشرافی فاسد و منحط آنروز این امپراتوری قشر بسیار بزرگی را تشکیل میدادند. بهمین جهت پیام مسیحیت که بعد از مرگ عیسی بوسیله نخستین گروههای مسیحی از فلسطین برای ایشان برده شده بود در میان آنان محیط مساعدی برای شنیده شدن داشت. در آغاز این آئین تازه یکی از مذاهب مختلف و متعددی تلقی شد که از جانب ملتهای گوناگون عضو امپراتوری به داخل رم راه یافته بودند و دستگاه حکومتی که خود عمدتاً به آئین ایرانی میترا گرایش داشت مانعی در راه استقرار هیچیک از آنها ایجاد نمیکرد. ولی اندک اندک رسوخ مسیحیت در میان طبقات محروم نگرانی امکان بروز یک عصیان اجتماعی را برای

www.kavehroom.com

طبقه اشرافی حاکم بوجود آورد، بخصوص با توجه به اینکه پیروان این آئین تازه خود را از همه آنهای دیگر جدا نگاه میداشتند و تا آنجا که میتوانستند از شرکت در مراسم مذهبی خدایان امپراتوری سر باز میزدند. این امر شیوع تهمت های عجیب و غریبی را در باره آنها باعث شد که بهره گیریهایی از قبیل آنچه را که نرون در حریق رم از این شایعات کرد آسان میکرد. بعدها ترتولیانوس مورخ نامی رومی در این باره نوشت: «مدتها است که ما رومیان عادت کرده ایم هر بلای آسمانی و زمینی را که به ما روی میآورد به گردن مسیحیان بیندازیم. وقتی که لژیونهای ما طاعون را همراه خود از شرق به اروپا آوردند گفتیم که جادوی مسیحیان آنرا برای ما فرستاده است. وقتی هم که ژرمن ها از دانوب گذشتند باز گفتیم که نحوست مسیحی ها راه را بر آنها گشوده است. وقتی که رودخانه تیبر در رم طغیان میکند فریاد برمیآوریم که مسیحی ها را به دهان شیرها بیندازید، و وقتی هم که رود نیل در مصر بموقع طغیان نمیکند باز فریاد برمیآوریم که مسیحی ها را به دهان شیرها بیندازید».[1]

در روزها و هفته های بعد از آتش سوزی رم هزاران مسیحی در سیرک های رم و بقیه سرزمینهای امپراتوری به کام شیران گرسنه افکنده شدند که همه آنها قربانی شدن خود را سرودخوانان استقبال کردند. به نوشته Antonio Bosio یکی دیگر از مورخان کهن: «دسته دسته آنها با ایمانی تزلزل ناپذیر به پیشباز مرگ رفتند، زیرا این مرگ خونین برای آنان حکم تعمید خون را داشت». Catacombe های معروف مسیحیان در رم و ناپل و شهرهای بزرگ دیگر، که بصورت پناهگاههایی زیرزمینی برای پناه بردن مسیحیان بدانها در دورانهای تعقیب و آزار ساخته میشد و در عین حال گورستان های دسته جمعی آنان بود یادگار این دورانند. کاتاکومب های رم که در عمق شش تا هجده متری زیر زمین حفر شده اند یک مساحت ۲۴۰ هکتاری را

---

۱ ــ Quintus tertullianus در De praescriptione haereticorum، فصل هجدهم، بند ۱۸.

www.kavehroom.com

شامل میشوند که در سیصد سال اول مسیحیت ده ها هزار جسد مسیحیان را در خود جای دادند و فقط در قرون بعد این اجساد از آنها بیرون آورده شدند و به کلیساها انتقال یافتند. به نوشته Tacite مورخ نامی: «... سازمانهای حکومتی و مذهبی رم اکتفا بدان نکردند که مسیحیان را بکشند، بلکه تمام ابداعات تازه را بکار بردند که آنها را هر چه بیرحمانه تر بکشند. آنان را در پوست حیوانات جا دادند تا سگهای درنده بهتر پاره شان کنند، یا به صلیب هایی بستند که با ماده ای قابل اشتعال چرب شده بودند، و در آغاز شب، این صلیب های افروخته مثل مشعل شب را روشن میکردند. نرون برای اینکار باغهای سلطنتی خود را در اختیار عمومی گذاشته بود».[1]

سرکوبگریهای وسیع در دورانهای مختلف در امپراتوری رم تکرار شد که مهمترین آنها در زمان امپراتوری دومیسیانوس در سال ۹۵ و در زمان امپراتوری های ترایانوس (تراژان) در سال ۱۱۲، مارکوس آورلیوس (مارک اورل) در ۱۸۰، والریانوس در ۲۵۸ و دیوکلسیانوس در سالهای ۳۰۳ تا ۳۰۵ بود. در این سرکوبگریها هزاران مسیحی کشته شدند، کتابها و نوشته هایشان سوزانده و کلیساهایشان ویران شد، و این وضع تا سال ۳۱۳ که کنستانتینوس امپراتور رم مسیحیت را مذهب دولتی شناخت و بخصوص سال ۳۸۰ که تئودوزیوس آنرا مذهب رسمی امپراتوری اعلام کرد ادامه یافت. این سال به نوشته ولتر سال تولد مسیحیت کلیسا و سال مرگ مسیحیت عیسی بود[2]، زیرا از این هنگام بود که شمشیر در دست کلیسا گذاشته شد، و طبق قانون کلی همه مذاهب از آن ببعد سرکوب شدگان در جامه سرکوبگران بمیدان آمدند. در سیصد ساله

---

۱ ــ Cornelius Tacitus در Annalis، چاپ میلان، ج ۱۵، ص ۴۴؛ P. Maraval در Les persécutions des chrétiens durant les quatre premiers siècles، چاپ پاریس، ۱۹۹۲؛ Pierre-Marie Beaude در: Premiers chrétiens, premiers martyrs، چاپ پاریس، ۱۹۹۳.

۲ ــ Voltaire در Histoire de l'établissement du christianisme، پاریس، ۱۷۷۷.

www.kavehroom.com

نخستین، در جامعه مسیحیتی که با انجیـــل و Catacombe مشـــخص میشد، ۳٦ پاپ به جانشینی پطروس بر سر کار آمدند که یکی پـس از دیگری به صف قربانیان پیشین پیوستند: خود پطـروس در گرمـاگـرم آتش سوزی رم به امر نرون در بالای تپه واتیکـــان، در محـــل کنونـی کلیسای سن پیر، بصورت واژگونه، یعنی سر به پائین، به صلیب کشیده شد. از ۳۵ پاپ بعد از او ۲۰ نفر گردن زده شـــدند، دو نفـر بـــه دریـا انداخته شدند، دو نفر در کار با اعمال شاقه در معادن مردنـد، یکنفـر زنده زنده در چاه انداخته شد، چهار نفر زیر شکنجه جان سپردند، یـــک نفر روی تنور کباب شد، جسد یکنفر نیز که معلوم نبود به چه صـــورت مرده است بعدها در کاتاکومب پیدا شد. از هیچکدام از ایـــن ۳٦ نفـر پس از مرگشان دینار و درمی بر جای نماند.[۱]

... در جهان اسلام، امیرالمؤمنین ها از همان نفر اول و از همان روز اول، کار خود را از آنجایی آغاز کردند که پاپهای کلیسای چماقدار از بعد از سال ۳۸۰ مسیحی آغاز کـرده بودنـد، یعنـی از همـان اول شمشیر را در جای قرآن گذاشتند، همانطور که کلیسای دسـت پـرورده امپراتوری چماق را در جای انجیل گذاشته بود. در نـــهایت امـر، ایـن خلفای شمشیرکش با مرگی چندان دلپذیرتر از مرگ پـــاپـــهای ســیصد ساله اولیه تاریخ مسیحیت از جهان نرفتند، فقط با مرگـــهایی بســیار بی افتخارتر از جهان رفتند. در طـــول سـیصد سـاله اول خلافـت، ۵ امیرالمؤمنین بضرب شمشیر خود مسلمانان (و نـــه دشـــمنان اســلام) کشته شدند، ۵ نفر بدست جانشینان خودشان مسموم شدند، ۲ نفـــر در بستر خواب، یکی بدست زن و دیگری بدست مادر خود خفه شـــدند، ۲ نفر با توطئه نزدیکانشان در حمام داغ کباب شدند، ۳ نفر از افـراط در مقاربت و ۲ نفر از افراط در باده نوشی و یک نفر از پرخواری مردنـــد، غلامان ترک خلافت یک خلیفه را در یک جلسه همجنس بازی قطعـــه قطعه کردند و بیضه خلیفه دیگر را آنقدر کوبیدند که مرد و بـــه دهـان خلیفه دیگر آنقدر آب نمک ریختند تا خفه شد، به چشم سه خلیفه میل

---

۱ ــ Charles le Brun (ed.) در Les Papes, de Saint-Pierre à Jean-Paul II.

www.kavehroom.com

کشیدند و کورشان کردند، یک خلیفه در حال گدایی در مسجدی مرد و یک نفر دیگر نیز در حین کبوتربازی از جهان رفت. از میان آنهایی هم که به مرگ طبیعی مردند، اجساد چهارده خلیفه اموی به فرمان نخستین خلیفه عباسی از گورهایشان بیرون کشده شدند و بعد از تازیانه خوردن در آتش سوزانیده شدند.

داستان زندگی این امیرالمؤمنین های پدرکش و برادرکش و همجنس باز و ابنه ای و میخواره و در حد اعلا دروغگو و توطئه گر و فاسد، نه تنها داستان مردان خدا و رهبران مذهبی نیست، بلکه از زشت ترین داستانهای روزمره جهان ما نیز زشت تر و ننگین تر است، و اگر توضیح بیشتری در این باره لازم باشد بهتر است به فهرست کوتاهی که بر اساس منابع متعدد شرقی و غربی در صفحات بعد نقل شده است نظر افکنید. در این فهرست بخاطر امانت داری تاریخی از چهار خلیفه نخستین (خلفای راشدین) نیز نام برده ام، ولی تصریح این نکته را لازم میدانم که صفحات واقعاً سیاه این فهرست از خلیفه پنجم به بعد آغاز میشود، و حقاً نمیباید برای خلفای چهارگانه اول ــ حتی خلیفه بحث برانگیز سوم ــ جای زیادی در این فهرست جنایت و تزویر منظور داشت.

* * *

تاریخ واقعی زندگی هیچکدام از ۱۴۴ خلیفه ای را که در طول تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلامی بر سر کار آمده اند در تواریخ خود جهان اسلام، هر قدر هم معتبر باشند، نمیباید جست، زیرا که تقریباً همه این تاریخ ها با جانبگیریهای آشکار نوشته شده اند و بهمین جهت بررسیهای بیطرفانه تر را میباید در آثار تحقیقی مختلفی که محققان غربی و غیرمسلمان در دو قرن گذشته در این زمینه بچاپ رسانیده اند جستجو کرد.

فهرستی از مهمترین این کتابها در ارتباط با تاریخ خلافتها و خلفا در آغاز کتاب حاضر نقل شد. مشخصات شماری دیگر از این تاریخ های خلفا را که توسط پژوهشگران جهان غرب بچاپ رسیده اند

www.kavehroom.com

و در نگارش این کتاب مورد مراجعه مـن بـوده انـد در کتابشناسـی تکمیلی پایان کتاب خواهید یافت. مشخصات منـابع شـرقی در ایـن زمینه نیز همه جا در زیر خود صفحات نقل شده اند.

* * *

عبداله بن ابی قحافه، ابوبکر، نخستین خلیفـه تـاریخ اسـلام، بازرگانی از اهالی مکه و از خاندان قریش بود. به نوشته مورخان شیعه در آغاز عبدالکعبه نام داشت، ولی پس از گرایش او به اسلام این نـام از جانب محمد به عبدالله تغییر داده شد. از نخستین کسانی بـود کـه پیامبری محمد را پذیرفت، هرچند گفته شده است کـه آشـنایی او بـا پیامبر اسلام از پیش از اعلام بعثت وی آغاز شده بـود. ثـروت او در سیره های نخستین چهل هزار درهم برآورد شده است که البتـه او را در صفوف مقدم ثروتمندان مکه جای نمیداد، ولی ضامن زندگی مرفـهی برای او بود. در اولین سالهای اسلام لقب عتیق داشت، ولـی چـون وی نخستین کسی از مسلمانان بود که سفر معراج شبانه پیامبر را از مکه به بیت المقدس بی چون و چرا پذیرفت این لقب به صدیـق تغیـیر داده شد و از آن پس تا به آخر این لقب را حفظ کرد[1]. وقتی که محمد گـروه اولیه مسلمانان را بمنظور حفظ آنها از خطراتی که در مکـه متوجـه آنان بود به حبشه فرستاد، ابوبکر در مکه در کنار او باقی مـاند و در هنگام مهاجرت پنهانی محمد از مکه به مدینه نیز، وی تنها همسفری بود که پیامبر در این سفر پر خطر برای خود برگزید، و اشاره ای کـه در آیه چهلم سوره توبه بدین موضوع شده، از آن پس حیثیت فراوانی بـرای ابوبکر ایجاد کرد. امتیاز دیگر او ازدواج پیامبر با دخـتر زیبـای وی عایشه بود که در هنگام زناشویی نه سال بیشتر نداشت و تنـها دخـتر دوشیزه در میان همه زنانی بود که پیامبر در زندگانی خـود بـا آنـها ازدواج کرد. در عوض پسرش عبدالرحمن از قبول اسلام سر باز زد و در مکه ماند و در جنگهای بدر و احـد در سـپاه قریـش بـا مسـلمانان

---

۱ ـ مقاله «ابوبکر» در Encyclopaedia Universalis چاپ ۱۹۹۷، ص ۲۱.

www.kavehroom.com

جنگید، و فقط اندکی پیش از تصرف مکه بدست محمد او نیز اسلام آورد. در سفر جنگی سال هشتم هجری به مکه که منجر به تصرف این شهر شد، ولی تا آخرین مراحل هدف واقعی از این سفر پنهان نگاه داشته شده بود، ابوبکر نخستین کسی بود که پیامبر برنامه جنگی خود را با او در میان نهاد. در هنگام بیماری مهلک سال دهم هجری پیامبر نیز او بود که به نمایندگی از جانب محمد اقامه نماز جماعت کرد، و همین موضوع در شورای تعیین جانشینی پیامبر (سقیفه بنی ساعده) دلیل بر این شناخته شد که پیامبر او را به جانشینی خود برگزیده است. در این شورا بین گرایشهای مختلفی از جانب هواداران علی، پسر عم و داماد محمد، و گروه انصار، با آنچه «تریومویرای» ابوبکر و عمر و ابوعبیده (سه صحابی برجسته محمد) شناخته شده است اصطکاکهای شدیدی روی داد که سرانجام منجر به تعیین ابوبکر در مقام «خلیفة رسول الله» شد و بدین ترتیب برای اولین بار در تاریخ اسلام مقامی بنام خلافت پایه گزاری شد. در باره مبارزه دو ساله خلافت ابوبکر با شورشیان «رده» که بلافاصله پس از درگذشت پیامبر بیعت خود را با حکومت اسلامی پس گرفتند در صفحات پیشین توضیح داده شده است.

ابوبکر پس از دو سال و سه ماه خلافت در مدینه درگذشت. هنگام مرگ مانند خود پیامبر ۶۳ سال داشت.[1]

* * *

عمربن خطاب، دومین خلیفه تاریخ اسلام، و اولین کسی از خلفا

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: طبری، ج ۱، حوادث سال یازدهم هجری؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۱۹، ۱۵۲، ۲۰۲؛ فتوح البلدان بلاذری، ص ۹۶-۱۰۲ و ۴۵۰؛ مروج الذهب مسعودی، چاپ پاریس، ج ۴، ص ۱۷۳-۱۹۰؛ اسدالغابه ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۵-۲۲۴؛ E. Sachau در: Der erste Chalife Abu Bekr, eine Charakter Studie، نشریه آکادمی پروسی علوم طبیعی، ۱۹۰۳؛ C. Becker در: Islamstudien، لایپتسیگ، ۱۹۲۴، ج ۱، ص ۶۶-۲۸۲؛ N. Abbott در Aïcha the beloved of Mohamed شیکاگو، ۱۹۴۲.

www.kavehroom.com

که لقب امیرالمؤمنین گرفت (و این عنوان از آن پس به همه خلفا تعمیم یافت)، از نظر بسیاری از محققان پایه گذار واقعی حکومت اسلامی است و عملاً همان نقشی را در اسلام دارد که سن پول (پائولوس) در تاریخ مسیحیت دارد. همچنانکه سن پول در آغاز دشمن سوگند خورده عیسی بود، عمر نیز دشمن سرسخت محمد و نخستین پیروان اودر مکه بود، و در این راستا سفیر قریش در نزد دشمنان اسلام شناخته میشد. مردی خشن، ستیزه جو، مصمم و مبارز بود که در قبیله قریش، بخصوص در تیره عدی بن کعب که وی بدان وابسته بود از او حساب میبردند. روزی که عازم خانه یکی از اعراب سرشناس مکه بود تا اجتماع گروه اولیه مسلمانان را که محرمانه در آنجا بدور هم گرد میآمدند بر هم زند، کسی از آشنایانش در راه با نیشخند بدو گفت که وقتیکه خواهر خودت و شوهرش جزو مسلمانها هستند به دیگران چه ایرادی میتوانی گرفت؟ عمر راه عوض کرد و به خانه برادرش رفت تا اگر این حرف درست باشد هر دوی آنها را بکشد، و چون درست در موقعی بدانجا رسید که این دو آیاتی از سوره طه را میخواندند خواهرش را چنان سیلی زد که خون از دماغش جاری شد. ولی عمر از این منظره به رقت در آمد، و وقتی که خودش نیز این آیات را خواند تحت تأثیر قرار گرفت و از همانجا به خانه محمد رفت و بدست او مسلمان شد. در این هنگام شمار مسلمانان در مکه ۴۵ مرد و ۲۱ زن بود.

مسلمان شدن عمر قدرت بسیاری به جامعه نوخاسته اسلامی بخشید، و از آن پس عمر در مکه و در مدینه همواره در کنار پیامبر بود و در عملیات جنگی او نیز شراکت داشت. بعد از درگذشت محمد، سرعت عمل و تدبیر عمر در بیعت با ابوبکر مدعیان دیگر خلافت را در برابر امر انجام شده قرار داد و مخالفتهای طرفداران خلافت علی یا شخصیت های دیگر را خنثی کرد. در تمام دوران خلافت ابوبکر نیز عملاً عمر رهبری کارهای خلافت منجمله جنگهای رده را بعهده داشت. پس از مرگ ابوبکر دیگر تشکیل شورایی برای تعیین جانشین او ضرورت نیافت، زیرا ابوبکر بموجب وصیتنامه ای که به تقریر او توسط عثمان نوشته شده بود عمر را به جانشینی خویش تعیین کرده بود.

www.kavehroom.com

مهمترین کاری که در زمان خلافت عمربن خطاب انجام گرفت شروع جهانگشایی اسلامی بود، که بصورت حملات غارتگرانه برای تحصیل غنیمت آغاز شد، و بعد، احتمالاً علیرغم خواست خود او و عمدتاً به ابتکار سران سپاه عرب، بصورت فتوحات استعماری ادامه یافت. هنگامیکه عمر در دهمین سال خلافت خود بدست فیروز (ابولؤلؤ) غلام ایرانی مغیرة بن شعبه در مدینه کشته شد ارتش عرب عراق و سوریه و غرب و جنوب ایران و سراسر مصر را فتح کرده بود و هنگام کشته شدن وی سپاهیانش به نزدیکی ری رسیده بودند.

چنانکه گفته شد عمر اولین خلیفه ای است که امیرالمؤمنین خوانده شد. در آغاز، به اقتدا از ابوبکر که خلیفة رسول الله نامیده میشد وی را خلیفة خلیفة رسول الله میخواندند، که عنوانی نامأنوس بود، ولی یکروز در اجتماعی در مسجد مدینه عربی او را امیر مؤمنان خطاب کرد، و این عنوان از همانوقت برای خلیفه برگزیده شد.

از نظر خانوادگی عمر از جانب حفصه دختر خود که به همسری محمد درآمده بود پدر زن پیامبر و از جانب ام کلثوم یکی از زوجه های خودش که دختر علی بود، داماد علی بن ابیطالب بود. ظاهرا از این همسر پسری نیز داشت که در طفولیت درگذشت.

مدت خلافت عمر ده سال و چند ماه بود و با اجازه عایشه او را کنار پیامبر و ابوبکر بخاک سپردند. وی بخلاف ابوبکر جانشین مشخصی برای خود تعیین نکرد و در عوض شش نفر از صحابه پیامبر، علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعدبن ابی وقاص را برای خلافت پیشنهاد کرد که خودشان یکی را از میان خویش بدین سمت برگزینند، و در این شورا بود که عثمان به خلافت برگزیده شد.[1]

* * *

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۱۳ تا ۲۳ هجری؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۰۲-۲۲۰؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۹۱-۲۳۰؛ فتوح البلدان، ص ۱۱۰-۱۳۰؛ L. Caetani در Annali dell' Islam، ج ۳ و ۴؛ E. Sachau در Über den Zweiten Chalifen Omar; ein Charakterbild aus der ältesten Geschichte des Islams، نشریه آکادمی پروسی علوم، برلین، ۱۹۰۲؛ A. J. Wenscink در A Handbook of early Muhammedan Tradition، بخش مربوط به خلیفه عمر، لیدن، ۱۹۲۷.

www.kavehroom.com

سومین خلیفه از خلفای راشدین، عثمان بن عفان بود که به جانشینی عمربن خطاب بر مسند خلافت نشست و دوازده سال در این مقام باقی ماند. از صحابه درجه اول پیامبر و یکی از ده «بهشتی» عشره مبشره بود و لقب پراعتبار «ذوالنورین» را داشت، زیرا از جانب دو تن از همسران خود رقیه و ام کلثوم که هر دو دختران محمد بودند داماد مضاعف پیامبر به حساب میآمد. هیچیک از این دو همسر فرزندی برای عثمان نیاوردند.

عثمان در سالهای پیش از اسلام بازرگانی ثروتمند از خاندان بنی امیه بود که در مکه میزیست و چند سال پیش از هجرت محمد از مکه به مدینه، احتمالاً همزمان با ازدواج خود با رقیه، اسلام آورد. وقتیکه پیامبر گروه مسلمانان اولیه را برای مصونیت از آزار قریشیان از مکه به کشور مسیحی حبشه به مهاجرت فرستاد عثمان سرپرست آنان بود و رقیه همسر او نیز در این سفر با وی همراه بود. پس از هجرت به یثرب، عثمان بهمراه سایر مسلمانانی که به حبشه رفته بودند به مدینه بازگشت و در جنگ بدر شرکت جست و همزمان با همین جنگ همسر او نیز درگذشت و عثمان اندکی بعد خواهر کوچکتر رقیه ام کلثوم را به زنی گرفت. در دوران مدنی خود پیامبر و دوره های خلافت ابوبکر و عمر وی نقش مهمی در جریان امور نداشت، ولی چون عمر او را در وصیتنامه خود یکی از شش نفر مورد نظرش برای جانشینی خویش شمرده بود وی در این شورا شرکت کرد و وضعی پیش آمد که در انتخاب نهایی میان او و علی بن ابیطالب، عثمان که در این هنگام هفتاد ساله بود به خلافت برگزیده شد. ولی این انتخاب در عمل انتخاب خوبی از کار درنیامد، زیرا عثمان در دوران خلافت خود پیوسته به طرفداری از منافع خویشاوندان و هم قبیلگان بنی امیه خود عمل کرد و بدین ترتیب تخم نارضایی فراوانی را در میان مسلمانانی که بدین تبعیض معترض بودند در جامعه اسلامی پاشید که سرانجام به شورشی فراگیر علیه خود او انجامید، و چون وی طبق پیشنهاد شورشیان حاضر به کناره گیری از خلافت نشد، اینان که علاوه بر شورشیان خود مدینه ناراضیان شهرهای متعدد دیگر را نیز شامل

www.kavehroom.com

میشلند خانه او را محاصره کردند و در هجدهم ذیحجه سال ۳۵ هجری در همانجا به قتلش رساندند. با مرگ عثمان دوران «تقــدس» خلافــت نیز به پایان رسید و از آن پس این مقام بازیچه حسابگریها و توطئه ها و فسادها و سرچشمه جنایتها و کشتارها و قساوتها و فریبکاریـــهایی چنان فراگیر و بیوقفه شد که نظیر آنها را، در چنین ابعادی و با چنیـــن کیفیتی، نه تنها در تاریخ هیچیک از آئین های اساطیری یا توحیـــدی دیگر نمیتوان یافت، بلکه در تاریخ دورانهای ستمگری ها و جنایتـــهای غیرمذهبی گذشته نیز دشوار میتوان یافت، و شاید بتـــوان گویـــاترین توصیف را در این باره در اظهارنظر شهرستانی در «الملـــل والنحـــل» یافت که: «هیچ نهاد اسلامی را نمیتوان یافت که در آن به اندازه نـــهاد خلافت خون ریخته شده باشد».[1]

* * *

خلیفه چهارم از خلفای راشدین، علی بن ابیطالب، بحث انگیزترین خلیفه میان تمام خلفای اسلام است، زیرا دوگانگی بنیادی جهان اســلام براساس تسنن و تشیع در ارتباط مستقیم با او صورت گرفته است، هر چند که هیچ دلیل مسلمی بر اینکه خـــود او در ایـــن جریـــان دخـــالتی داشته، یا حتی در این باره اندیشه ای بخاطر راه داده است وجود ندارد. بجای هر توضیح جداگانه، بهتر است در این زمینه، آنچـــه در بخـــش دوم «دائرة المعارف فارسی» غلامحسین مصاحب (که در ســـال ۱۳۷۴ یعنی زیر نظر جمهوری اسلامی در تهران به چـــاپ رســـیده اســـت) در مقاله «شخصیت علی» نوشته شده است عیناً در اینجا نقل کنـــم: «در باره هیچیک از مردان صدر اسلام به اندازه علی آراء مخالف و موافـــق اظهار نشده است. بعضی از پیروان او در حق وی چندان غلو کرده انـــد

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۲۳ تا ۲۵ هجری؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۳۰-۲۳۵؛ تاریخ دمشق ابن عساکر، چـــاپ دمشـــق، ج ۸، ۲۲۰؛ انســـاب الاشـــراف مســـعودی، ویراســـتاری Goitein، چـــاپ دانشـــگاه اورشـــلیم؛ L. Caetani، بررسی جامع در جلدهای هفتم و هشـــتم Annali dell' Islam و در Chronographia Islamica، ص ۲۴۹-۳۸۸.

www.kavehroom.com

که او را به مرتبه خدایی رسانیده اند، و این فرقه در تاریخ فرق اسلامی بنام غلاة معروفند[1]. در مقابل بعضی از دشمنان کار عناد و خصومت با او را به لعن و شتم در بالای منابر کشانده اند. بسیاری از اهل سنت، مرتبه علی را بهمان ترتیب خلافت ظاهری یعنی در مرحله چهارم پس از ابوبکر و عمر و عثمان میدانند و او را یکی از عشره مبشره میشمارند. در میان علمای کلام اهل سنت بعضی هم مقام او را پس از ابوبکر و عمر و برتر از عثمان میدانند... اما شیعه امامیه علی را افضل ناس پس از پیغمبر اسلام و خلافت را نیز علی الاطلاق حق او میدانند و خلفای ثلاثه مقدم بر او را برحق نمیدانند.»

تعبیر شیعه از این گفته پیامبر در غدیر خم، در سال دهم هجری، که «هر کس که من مولای اویم علی نیز مولای اوست» به این که وی با این سخن علی را به جانشینی خود تعیین کرده است، مورد قبول جهان تسنن نیست، که حتی آن بخشی از آن هم که اصالت چنین روایتی را از اصل منکر نیست، آنرا دلیلی بر اعلام چنین جانشینی نمیداند و آن را تنها مربوط به اعتراضی میداند که در آنموقع عده ای از مسلمانان در مورد سختگیری علی در یک امر مالی مربوط به بیت المال داشتند و داوری در مورد آنرا از پیامبر خواسته بودند. استدلال پیروان تسنن در رد نظر شیعه در این باره این است که اگر چنین اعلام جانشینی صورت گرفته بود، چگونه در فردای درگذشت پیامبر که تنها با فاصله کوتاهی از آن اتفاق افتاد، هیچیک از چند هزار تن حاضران اجتماع غدیر خم ذکری از آن در شورای مربوط به گزینش جانشین پیامبر به میان نیاوردند و حتی خود علی نیز چنین موضوعی را مطرح نساخت؟ به نوشته احمد کسروی «اگر داستان غدیر خم امری شناخته شده بود، چرا مسلمانان بر سر جانشینی محمد به شوری نشستند، و چرا حقانیت علی مورد بحث قرار گرفت؟ و چرا علی خودش با خلافت ابوبکر و پس از آن نیز خلافت عمر و عثمان موافقت کرد و بعداً هم خلافت خود را پذیرفت، در حالیکه خداوند به جانشینی

---

[1] ـ به فصل «کارنامه روحانیت» مراجعه شود.

www.kavehroom.com

بلافاصله او بر محمد اراده کرده بود؟ چگونه میتوان باور کرد که خداوند بوسیله جبرئیل به محمد وحی کرده باشد که علی را به جانشینی خود برگزینند، ولی بزرگان قریش و صحابه وصیت یا رسالت او را که مبتنی بر فرمان خدا بوده نادیده گرفته باشند و برای تعیین جانشینی دیگر سقیفه تشکیل داده باشند؟»[1]

«با اینکه از سقیفه بنی ساعده تا رویداد غدیر خم سه ماه بیشتر فاصله نبود، و گفته شده که در غدیر خم هفتاد تا صد و بیست هزار نفر شاهد آن بودند که پیامبر علی را به جانشینی خود برگزیده بود، در سقیفه یکنفر از آنان، حتی آن هفت نفری که برای نصب علی به خلافت تلاش کرده بودند بدین موضوع اشاره ای نکردند.

به گفته طبری در چهلمین روز انتخاب ابوبکر به خلافت و بقول ابن اثیر شش ماه پس از این انتخاب، علی نیز بدو دست بیعت داد. چون علی با ابوبکر بیعت کرد ابوبکر سه روز پیاپی از مردم خواست که اگر از بیعت خویش ناراضی هستند میتوانند بیعت خود را با وی فسخ کنند، ولی علی برخاست و گفت ما بیعت خود را با تو فسخ نمیکنیم، زیرا رسول خدا ترا در کار دین و امامت در نماز بر ما مقدم داشت، پس کیست که بتواند ترا از اداره امور دنیایی ما باز دارد و واپس اندازد؟[2]

بموجب آنچه در خود نهج البلاغه تصریح شده، علی نه تنها خلافت ابوبکر را به رسمیت شناخته، بلکه پس از او خلافت عمر و عثمان را هم پذیرفته است، و این موضوع در نامه علی به معاویه که توسط جریربن عبداله بجلی به شام فرستاده شده و در ترجمه فارسی فیض الاسلام از نهج البلاغه عین آن به فارسی برگردانده شده است به روشنی منعکس است:

«همان کسانی که با ابوبکر و عثمان بیعت کرده بودند اکنون نیز به همان طریق با من بیعت کرده و عهد و پیمان بسته اند. پس آنکس را که در

---

۱ ــ احمد کسروی در کتاب «شیعه گری»، ص ۲۷.

۲ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۲۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۵؛ الامامة و السیاسة ابن قتیبه، ج ۱، ص ۱۱-۱٦؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۲-۱۰۵.

www.kavehroom.com

این پیمان حضور داشته نمیرسد که راهی جز آنچه را کــه بــدان رفتــه اســت اختیار کند، و آنرا هم که در آن حاضر نبوده (اشاره به خود معاویه) نمیرسـد که آنرا نپذیرد، زیرا مشاوره حق مسلم مـــهاجرین و انصـــار اســـت، و چـــون ایشان گرد آیند و مردی را خلیفه و پیشوا نامند رضای خداوند در ایـــن کـــار است و اگر کسی بمنظور عیب جویی یا بدعتی از فرمان ایشان (خلفا) ســـر بپیچد اینان وظیفه دارند که او را وادار به اطاعت کنند و هرگاه فرمان آنـــانرا نپذیرفت با او از در جنگ درآیند»[1] . در جای دیگری از نـــهج البلاغـــه، بـــاز علی در مورد قبول خلافت ابوبکر میگوید:

«ما از قضای الهی خوشنود و به فرمان او تسلیم هستیم. آیـــا میبینی مرا که بر رسول خدا دروغ بگویم؟ سوگند به خدا که من اولیـــن کسی هستم که او را تصدیق کردم. پس اولین کسی کـــه او را تکذیـــب کند نخواهم بود. پس در امر خلافت خود اندیشیدم و دیدم که اطـــاعت از فرمان رسول بر من واجب است. لذا با ابوبکر بیعت کردم و بر طبـــق عهد و پیمان خود با آن حضرت رفتار نمودم.»[2]

همین نهج البلاغه حاوی خطبه فصیحی اســـت کـــه علـــی بـــن ابیطالب بمناسبت مرگ عمر در تجلیل از او ایراد کرده اســـت و در آن گفته شده است: «او کسی است که کجی را راست کرد، و درد را درمان کرد، و سنت را بر پا داشت، و فتنه را پشت سر گذاشت. پـــاک جامـــه رفت و اندک عیب، خیر خلافت را دریافت و از شر آن اجتناب جســـت. طاعت خداوند را بجای آورد و بر ادای حقش تقوی ورزید.»[3]

قبلاً گفته شد که علی دختر دوازده ساله خود ام کلثوم را کـــه از فاطمه زهرا داشت به زنی به عمر داد و چنانکـــه عـــده ای از مورخـــان نوشته اند وی از عمر صاحب پسری بنـــام زیـــد شـــد کـــه در کودکـــی درگذشت. در زمان صفویه و در اوج دشمنی شیعه و سنی، برای آنکـــه همین عمر که او را عامل سقط جنین فاطمه زهرا و مـــرگ او قلمـــداد

---

۱ ــ نهج البلاغه، شرح و ترجمه فیض الاسلام، ص ۸۴۰-۸۴۳.
۲ ــ همانجا، ص ۱۲۲. ،۱/۴- ،
۳ ــ همانجا، ص ۷۱۲.

www.kavehroom.com

میکردند شوهر دختر خود او دانسته نشود کوشیدند تا با ساختن حدیثهایی «موثق» این ام کلثوم را دختر شخص دیگری بنام جزول خزاعی بدانند، ولی موضوع ازدواج دختر علی با عمر قبلاً توسط کلیه مورخان سنی و شیعه قرون اولیه اسلامی تأیید شده بود.

موضوع امامت، با مفهوم مورد نظر جهان تشیع نیز، از نظر تقریباً همه پژوهشگران، موضوعی است که در زمان خود علی مطلقاً مطرح نبوده و تنها از بعد از قتل علی و آغاز خلافت بنی امیه به میان آمده است. بدین جهت در هیچ جا از زبان شخص علی سخنی در باره امامت نمیتوان شنید و در هر روایتی که از او هست تنها صحبت از خلافت در میان است. حتی در خطبه معروف شقشقیه که از مهمترین خطبه های نهج البلاغه است سخن تنها از خلافت است و نه از امامت[1]. بعد از شهادت علی هم، اختلاف حسن بن علی با معاویه بر سر خلافت بود و موضوع امامت در میان نبود، همچنانکه واقعه کربلا نیز بخاطر خودداری حسین بن علی از بیعت با یزید در امر خلافت روی داد و نه بر سر امامت. ماجرای امامت علی و فرزندان او ماجرایی بود که عملاً فقط با شهادت حسین بن علی و حماسه آفرینی کربلا آغاز شد. آنچه پیش از آن بصورت شیعه علی مطرح بود فقط معنی کلی هواخواهان علی را داشت و با همان مفهومی گفته میشد که شیعه عثمان یا شیعه عباسی و شیعه زیدیه و شیعه معاویه و نظائر آنها (که سعید نفیسی ۳۷ نمونه از آنها را در «تاریخ اجتماعی ایران» آورده است). این اصطلاح با همین مفهوم در خود قرآن نیز بصورت شیعه موسی بکار رفته است: «... پس موسی بدون اطلاع مردم به شهر درآمد، و در آنجا دو مرد را مشغول زد و خورد با یکدیگر دید که یکی از آنها از شیعیان خود او بود و دیگری از شیعیان دشمنانش، پس آنکسی که شیعه خود او بود از وی علیه حریفش یاری طلبید و موسی مشتی بر او نواخت که کارش را بساخت» (قصص، ۱۵). همین اصطلاح در آیه شصت و نهم سوره مریم تکرار شده است.

---

۱ ــ همانجا، ص ۴۲.

www.kavehroom.com

در متن عهدنامه ای که پس از جنگ صفین در باره قبول حکمیت میان علی بن ابیطالب و معاویه بن ابوسفیان منعقد شد نیز قید شده است که «علی از جانب مردم عراق و شیعیان آنها و معاویه از طرف مردم شام و شیعیان آنها موافقت میکنند که..»، و این نکته ای است که طه حسین در کتاب «علی و فرزندان او» اختصاصاً بر آن تاکید نهاده است. عنوان شیعه بصورت اختصاصی پیروان علی تنها پس از قیام خوارج به کسانی تعلق گرفت که به علی و خاندان او وفادار ماندند و این برداشت آنها هسته اصلی نهضتی شد که بعدها ایران با هدف مبارزه با نژادپرستی عربی در خلافت اموی بصورت سنگر آن در جهان اسلام در آمد. شاید تذکر این واقعیت نیز ضروری باشد که تشیع همیشه مرادف با بخش اثنی عشری (دوازده امامی) آن نبوده است، بعکس در قرون اول تا نهم هجری اکثریت جامعه شیعه متعلق به زیدیه و قرمطیان و اسماعیلیه و غلاة بودند و تنها از قرن دهم هجری با روی کار آمدن صفویه و بخصوص با شمشیر قزلباشان و کشتارهای بیدریغ شاه اسماعیل اول بود که شیعه اثنی عشریه بصورت بخش اصلی این جهان تشیع در آمد.

در دنیای تشیع همواره گفته شده است که تنها خلافت مشروع خلافت علی بوده و قبل و بعد از او جهان اسلام همواره توسط خلفای غاصب اداره شده است. هر چند که خود این فرضیه توهین مسلم به آیینی است که در طول ۱۴۰۰ سال نتوانسته است جز یک رهبر مذهبی واقعی و مشروع در رأس خود داشته باشد و جز در پنج ساله خلافت علی در همه ۱۳۹۵ سال دیگر امور آن بدست کسانی اداره شده است که به خدا و پیامبر او دروغ گفته و خواست آنانرا زیر پا گذاشته اند، در مورد دوران خلافت خود علی نیز واقعیت این است که به علت نامساعد بودن زمان این خلافت هیچ تغییری اصولی در وضع جامعه اسلامی در سالهای معدود حکومت او روی نداد. اگر علی جانشین بلافصل پیامبر شده بود، یا حتی اگر هم بعد از عمر به خلافت نشسته بود، احتمالاً سیر تحول سیاسی و اجتماعی جهان اسلام میتوانست صورتی غیر از آنچه بر آن گذشت داشته باشد، ولی دوران سیزده ساله حکومت و خلافت عثمان که راه را بر چنگ اندازی بنی امیه باز کرد،

www.kavehroom.com

چنان فساد فراگیر مالی و اخلاقی را در جامعه اسلامی رسوخ داد که دیگر امکان بازگرداندن آن به صورت مورد نظر علی باقی نماند. بهمین دلیل در عمل نیز، تمام دوران کوتاه خلافت علی به جنگهای داخلی مسلمانان ــ که اساساً تصور آن هم در زمان خود پیامبر نمیرفت ــ گذشت. نخست جنگ معروف به جمل (شتر) با عایشه، همسر محبوب پیامبر و «ام المؤمنین» اسلام، سپس جنگ صفین با معاویه و یاران او، و بدنبال آن جنگ نهروان با خوارج که منجر به یکی از بزرگترین کشتارهای صدر اسلامی شد، و تازه در آستانه جنگ بزرگ تازه ای با معاویه بود که یکی از یاران پیشین خود علی، عبدالرحمن بن ملجم، او را با خنجری زهرآلود در هنگام نماز به قتل رسانید. با اینهمه قتل علی به جریان سیل خونی که تازه در درون جهان اسلام براه افتاده بود پایان نداد، بلکه آغازگر بیش از هزار و سیصد سال رویارویی خونین شیعه و سنی شد که شمار قربانیان آن احتمالاً از شمار قربانیان جنگهای درون مذهبی جهان مسیحیت در همین سالها کمتر نبوده است[1].

* * *

---

۱ ــ کاملترین بررسی را در باره دوران خلافت علی، در میان آثار محققان غربی در «سالنامه های اسلام» کائتانی میتوان یافت که دو جلد نهم و دهم (آخرین جلدهای این مجموعه که در سال های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ در میلان بچاپ رسیده اند و شامل قریب یکهزار صفحه اند) کلاً به دوران خلافت علی اختصاص یافته اند. به غیر از این مرجع استثنایی، میتوان به مراجع زیر مراجعه کرد: J. Wellhausen: Die religiös-politischen Oppositions parteien im alten Islam، چاپ برلین، ۱۹۰۱؛ W. Sarasin در: Das Bild Alis bei den Historikern der Sunna، چاپ بال (Basel) سویس، ۱۹۰۷؛ G. Levi della Vida در: Il Califfato di Ali، مجله بررسیهای شرقی RSO، دوره هفتم، ۱۹۱۳، ص ۴۲۷-۵۰۷؛ F. Gabrieli در Sulle origini del movimiento Harigita، در گزارشهای آکادمی لینچئی (فرهنگستان ایتالیا)، دوره هشتم، جلد هشتم، ۱۹۴۱؛ L. Veccia Vaglieri در: Il conflitto 'Ali-Mu'awiyya e la secessione kharigita riesaminati alla luce dei fonti ibadite، در: «سالنامه انستیتوی شرقی دانشگاه ناپل، سال ۱۹۵۲، ص ۱-۴۹؛ E. Ludwig Petersen در Ali and Mu'awiya in early arabic Tradition، چاپ کپنهاگ، ۱۹۶۱.

www.kavehroom.com

خلفای اموی

با خلافت معاویة بن ابی سفیان، پنجمین «امیرالمؤمنین» تاریخ اسلام، نهاد خلافت اسلامی پا به راهی گذاشت که بهمان اندازه که با حکومت و سیاست نزدیک بود، از اصالت مذهبی بدور بود. وقتیکه تاریخ خلافتهای اسلامی با تاریخ کلیسای کاتولیک، نهاد مشابه و همزمان خلافت به مقایسه گذاشته شود، خوب دیده میشود که حتی کارنامه بدترین پاپ از جمع ۲۶۰ پاپ دوران دو هزار ساله این تاریخ، یعنی پاپ برژیای معروف، چه از نظر فساد اخلاقی، چه از نظر فساد مالی و چه از لحاظ جنایتکاری در برابر کارنامه این نخستین امیرالمؤمنین دودمان اموی چندان سیاه نمی نماید.[1]

معاویه رسماً فرزند ابوسفیان، بزرگ خاندان بنی امیه بود که با خاندان بنی هاشم دو شعبه اصلی قریش را تشکیل میدادند و پیوسته با یکدیگر در حال رقابت بودند. ظهور محمد و آیین نو از میان خاندان بنی هاشم بنی امیه را از همان آغاز به مخالفت با این آیین واداشت و کار رهبری قریش و مردم مکه را در مبارزه با محمد و مسلمانان، ابوسفیان بعهده گرفت که بعداً جنگهای بدر و احد را علیه محمد ترتیب داد. مادر معاویه، هند، که او نیز از خاندان بنی امیه بود پدر و پسر و برادرش را در جنگ بدر بدست علی و حمزه از دست داد و بدین جهت کینه چنان شدیدی از این دو در دل گرفت که وقتیکه در جنگ احد حمزه عموی محمد کشته شد، وی در میدان جنگ سینه او را با کارد شکافت و جگرش را بیرون کشید و با دندان پاره کرد و بدین جهت هند جگرخوار لقب یافت. بطوریکه زمخشری در ربیع الابرار مینویسد فرزندی معاویه از ابوسفیان مسلم نبود و وی علاوه بر ابوسفیان به چهار پدر دیگر: عمارة بن ولید، مسافربن عمر، عباس بن عبدالمطلب و صباح سباه نیز نسبت داده شده بود، ولی چون هند بنت عتبه مادر او همسر قانونی ابوسفیان بود، معاویه نیز رسماً فرزند ابوسفیان

---

۱ ـ Th. Nöldeke در: Zür Geschichte der Omajjader، مجله خاورشناسی آلمان ZMDG، ۱۹۰۱.

www.kavehroom.com

شناخته شد. خود معاویه بعداً بهمین ترتیب شخصی کاردان بنام زیادبن ابیه را که چون پدرش معلوم نبود «پسر پدرش» خوانده میشد (و در زمان خلافت علی والی فارس بود ولی بعداً از بیعت با معاویه سر باز زده بود) فرزند ابوسفیان و برادر خویش اعلام کرد و از چندین نفر شهادت گرفت که وی فرزند حرامزاده ابوسفیان و بنابراین برادر ناتنی او است، و بدنبال آن ولایت بصره و کوفه و حکومت ایران و عمان و سند را بدو محول کرد. ابن زیاد معروف که در واقعه کربلا ورق را به نفع یزید و به زیان حسین برگردانید، پسر همین زیادبن ابیه بود.

معاویه در همان سال فتح مکه بدست مسلمانان، همراه پدرش ابوسفیان قبول اسلام کرد، و اندکی بعد نیز از غنیائم جنگی صفین سهمی استثنایی توسط محمد دریافت داشت. بعداً بعلت اینکه سواد خواندن و نوشتن داشت از جمله کاتبان قرآن شد، هر چند که بعضی از سیره نویسان او را فقط کاتب نامه های محمد به رؤسای قبایل عرب دانسته اند. در زمان خلافت عمر، چون یزیدبن ابی سفیان برادر ارشد معاویه و فرماندار شام به بیماری طاعون درگذشت عمر این سمت را به معاویه محول کرد و بعداً عثمان نیز که خودش از بنی امیه بود وی را در این سمت باقی گذاشت، و همین موقعیت به وی اجازه داد که پس از قتل عثمان از اطاعت علی سر باز زند، و از آن پس با استفاده وسیع از توطئه و رشوه و فساد و بخصوص خریدن اشخاص مؤثر زمینه را برای روی کار آمدن خود فراهم سازد. به نوشته جرجی زیدان «همینکه معاویه نمیتوانست حریفی را با زور یا با زر رام کند، او را مسموم میکرد. یکی از این حریفان رام نشدنی عبدالرحمن بن خالد فرزند خالدبن ولید سردار معروف بود. معاویه ابن اثال پزشک را خواست و بدو گفت که اگر عبدالرحمن را مسموم کند او را مادام العمر از پرداخت مالیات معاف خواهد کرد و اضافه بر آن تا زنده باشد مالیات شهر حمص را بدو خواهد بخشید. ابن اثال شربت زهرآلودی تهیه کرد و بوسیله غلامان عبدالرحمن بدو نوشانید و او را از پای درآورد. بهمینطور معاویه مالک اشتر را مسموم کرد. مالک از طرف خلیفه علی بن ابیطالب به حکومت مصر منصوب شده بود و معاویه که

www.kavehroom.com

میدانست اگر پای وی به مصر برسد آن سرزمین بالمره در اختیار هواداران علی قرار خواهد گرفت کسانی را نزد تحصیلدار مالیات قلزم فرستاد و به وی پیغام داد که مالک در راه رفتن به مقر حکومت خود از نزد تو میگذرد، و اگر او را در آنجا مسموم کنی تا زنده ام و زنده ای از تو مالیات نمیخواهم و هر آنچه را هم که از بابت مالیات برداشت میکنی بخودت میبخشم. تحصیلدار مالیات قلزم بسه سر راه مالک اشتر آمد و او را به خانه خود دعوت کرد و شربت زهرآگینی را با عسل بدو نوشانید و مالک همانجا درگذشت».[1]

از جمله دیگر کسانی که به اعتقاد اهل تشیع از جانب او مسموم شدند حسن بن علی امام دوم شیعه بود که پیروان علی پس از قتل او وی را به خلافت برداشته بودند، ولی طبق توافقنامه ای که بین او و معاویه بامضا رسید امام حسن پس از شش ماه خلافت بنفع معاویه از مقام خود چشم پوشید و بعد هم به تحریک معاویه توسط یکی از همسرانش مسموم شد و درگذشت.

در زمان معاویه سادگی قبیله ای عرب که به «مساوات اسلامی» تعبیر میشد و تا آنزمان کمابیش برقرار مانده بود جای خود را به تقلید از رسوم درباری ایران و بیزانس داد و در دوران جانشینان او از آن نیز فراتر رفت:

«در دوران خلفای راشدین فقط دست خلیفه را، آنهم هنگام بیعت با او یا گرفتن مقرری قانونی از او یا در موقع وداع با او میبوسیدند. در زمان معاویه مقرر شد که تنها آستین خلیفه را ببوسند، و بعد بجایی رسید که سم اسب خلیفه را میبوسیدند، و در حالیکه خلفای راشدین بطور عادی با مردم می نشستند و صحبت می کردند خلفای بعد از معاویه و نخستین خلفای عباسی از پشت پرده با وزیران و بزرگان خلافت سخن میگفتند. خلفای بعدی عباسی یک پرده را تبدیل به دو و سه و چهار پرده کردند و بدین ترتیب منصب پرده داری بصورت یکی از مهمترین مناصب حکومتی در آمد.

---

۱ ــ جرجی زیدان: تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۷۰۸

www.kavehroom.com

پرده دار میان خلیفه و حاضران میایستاد و اوامر خلیفه را از پشت پرده بدانان ابلاغ میکرد».

بدفرجام ترین کار معاویه، ارثی کردن نهاد خلافت توسط او بود که نتیجه مستقیم آن روی کار آمدن «امیرالمؤمنین» هایی چنان ناصالح، فریبکار، فاسق، دروغگو، آدمکش و طماع بود که وجودشان حتی به عنوان وارثان سلسله های بیابانگردان غارتگر نیز مایه شرم بود، و با اینهمه اینان یکی پس از دیگری با ادعای نمایندگی تام الاختیار خداوند و رسول او در روی زمین بر مسند خلافت نشستند.[1]

* * *

یزیدبن معاویه، ششمین امیرالمؤمنین تاریخ اسلام، نخستین خلیفه اسلامی بود که بصورت ارثی بدین مقام رسید، و از آن پس این سنت تا به پایان خلافت عثمانی در قرن بیستم همچنان ادامه یافت ۳۸ سال عمر و با عنوان رسمی «یزید اول» سه سال و شش ماه خلافت کرد. نه تنها در حفظ شعائر مذهبی حتی بصورت ظاهر بی اعتنا بود، بلکه اصولاً به اسلام و اصالت آن اعتقادی نداشت. در شعر معروفی که از او نقل کرده اند آمده است که «بنی هاشم بنام دین با حکومت بازی کردند، والا نه وحیی نازل شده بود، نه خبری از غیب آمده بود»[2]. در این زمینه، پیش از او نیز ابوسفیان، جد او، در باره خلافت اسلامی گفته بود: «با خلافت بازی کنید، چنانکه با گوی بازی میکنید».[3]

شهرت بسیار ناخوشایند یزید در تاریخ خلافت، جنگ او با حسین بن علی و واقعه خونین کربلا است که شکافی التیام ناپذیر در تاریخ جهان اسلامی پدید آورد. بدنبال این واقعه، و نیز با تجاهر یزید به فسق، مردم مدینه در سال ۶۳ هجری بر پس گرفتن بیعت خود از

---

۱ ــ همان کتاب، ص ۱۰۰۶.

۲ ــ ابولفرج اصفهانی: الاغانی، ج۷، ص ۴۹. این شعر به ولیدبن یزید خلیفه یازدهم اموی نیز نسبت داده شده است.

۳ ــ حیات امام الحسن، ج ۲، ص ۱۱.

www.kavehroom.com

یزید اتفاق کردند. یزید مسلم بن عقبه یکی از سرداران خود را به مدینه فرستاد، و او پس از جنگی سخت وارد آنجا شد و بدست سپاهیان خودش که عموماً اهل سوریه بودند ۷۰۰ تن از بزرگان قریش و مهاجرین و انصار و ۱۲,۰۰۰ نفر از مردم شهر را کشت و از بقیه آنها به زور دوباره برای یزید بیعت گرفت. لشکریان شام سپس رهسپار مکه شدند، اما پس از چهل روز محاصره این شهر و سنگباران خانه کعبه با دریافت خبر مرگ یزید دست از محاصره برداشتند و به دمشق بازگشتند.[1]

* * *

جانشین یزید، معاویه دوم، خلیفه ای منحصر بفرد در نوع خود در تاریخ اسلام بود، زیرا چهل روز بعد از اینکه بر مسند خلافت نشست مردم را به مسجد دعوت کرد و گفت ایهالناس، راستش را بخواهید من حوصله خلافت ندارم، از این اداهایی هم که باید به نام امیرالمؤمنین درآورد خوشم نمیآید. فکرهایتان را بکنید و برای خودتان خلیفه دیگری انتخاب کنید. و همانجا از شغل خود استعفا کرد و خانه نشین شد. مادرش که نقشه های بسیار برای آینده داشت باو عتاب کرد که از داشتن چنین فرزندی شرم دارد. جواب داد که او هم از داشتن چنین مادری چندان مفتخر نیست. بیست و دو سال بیشتر نداشت که ناگهان درگذشت و همانوقت شهرت یافت که چون آبی از او گرم نمیشده، مسمومش کرده اند.[2]

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۶۰ تا ۶۳ هجری؛ مروج الذهب مسعودی، چاپ پاریس، ج ۵، ص ۱۲۶-۱۶۵؛ الاغانی، ج ۱۴، ص ۱۲۲-۱۳۶ و ج ۱۷، ص ۷۰-۷۸؛ Père H. Lammens در Le califat de Yazid Ier نشریه دانشگاه سن ژوزف بیروت، سال ۱۹۲۰؛ Tod und Andenken des Chalifen Jazid I، مجله انجمن خاورشناسی آلمان ZDMG، ج ۶۶، سال ۱۹۱۲.

۲ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سال ۶۴ هجری؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۳-۱۴؛ انساب بلاذری، ج ۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲؛ تنبیه والاشارات، ج ۲؛ Père H. Lammens در: Mo‘awia II ou le dernier des Sofianides، نشریه دانشگاه سن ژوزف بیروت، سال ۱۹۳۰.

هنگام مراسم تدفین وی، عموی پدری او ولیدبن عتبة بـــن ابـی سفیان بر جنازه او اقامه نماز کرد با این حساب که از ایـــن راه بـــزرگ خانواده و خلیفه آینده مسلمانان شناخته شود، ولی در تکبیر سوم نمـاز نیزه ای که از دور به سویش پرتاب شد پهلویش را پـــاره کـرد و چنـد ساعت بعد مراسم تدفین خود او نیز در همانجا برگزار شد.

* * *

پس از کناره گیری معاویه ثانی از خلافت، مروان بـــن حکـم از قبیله ابی العاص مدعی خلافت شد. وی در زمان خلافت عثمان منشی او بود و بعد حاکم مدینه شد. پس از مرگ یزید به شام رفت و بدنبـــال کناره گیری معاویة بن یزید از خلافت، به سراغ عبدالله بن زبیر رفت تـا او را به ادعای خلافت برانگیزد و خودش در دستگاه وی به نان و آبـــی برسد. ولی عبدالله بن زبیر بدو گفت: چرا خودت این دعوی را نمیکنـــی تا من نیز پشتیبانیت کنم، زیرا خودم داوطلب این مقام نیستم. مـــروان این پیشنهاد را پسندید و به ادعای خلافت برخاست. تدریجاً مردم اردن و بعد شام و ســـرانجام مصریـــان بـــا او بیعـت کردنـد، و او پســـرش عبدالملک را والی مصر کرد و خود در مشق بر مسند خلافت نشست.

ولی این امیرالمؤمنین تازه مدعی پر و پا قرصی نـیز در برابـــر خود داشت و او خالدبن یزید دومین پسر یزیدبن معاویه بـــود کـه بـا وجود صغر سن خودش را قانوناً وارث خلافت میدانست.

مروان برای محکم کاری به فاخته زن بیوه یزیدبن معاویه و مادر خالد پیشنهاد ازدواج کرد، اما چند روز بعد در گفتگویـــی بـا خـالد، اوقاتش تلخ شد و در حال خشم او را مادر قحبه خطاب کرد. خالد نـیز این ماجرا را عیناً با مادرش در میان نهاد، و او گفت: ناراحت نبـاش، کاری میکنم که دیگر چنین فحشهایی به مادرت داده نشود. مـروان در آن شب به خانه همسر تازه اش آمد، و در ضمن گفتگو با نگرانـی از او پرسید: امروز من با خالد تندی کردم. شکایتی از من بـــه تـو نکـرده است؟ فاخته گفت: نه، امیرالمؤمنین، خالد پسری نیست که از ســخنان خلیفه برنجد و به کسی شکایت کند. مروان با خیال آسوده شام خورد و

www.kavehroom.com

خوابید. وقتیکه خوابش سنگین شد، فاخته همراه با چند کنیز بالش بزرگی را بر روی دهان مروان گذاشتند و هر چهار کنیزک آنقدر بر روی آن نشستند که وی پس از مدتی دست و پا زدن خفه شد. هنگام مرگ ۶۳ سال داشت و تنها نه ماه خلافت کرده بود.[۱]

* * *

عبدالملک مروان، پسر و جانشین او، که با عنوان نهمین امیرالمؤمنین عالم اسلام به خلافت نشست، در همان نخستین روز خلافت خود بر بالای منبر رفت و گفت: «ای مردم، دانسته باشید که در دوران خلافت من کسی را حق چون و چرا در کارهای من نیست، و هر کس که به وضع موجود ایرادی داشته باشد خونش به گردن خودش است. بنابراین آنکس که نخواهد گردنش بریده شود بهتر است عقده هایش را آنقدر در سینه اش نگاه دارد تا بمیرد». این همان امیرالمؤمنین است که طبری و ابن اثیر و یعقوبی او را «جبار عنید» نامیده اند.

در دوران کوتاه خلافت مروان بن حکم، عبدالملک که سمت ولیعهدی او را داشت شدیداً تظاهر به دینداری میکرد و بخصوص قرآن زیاد میخواند. ولی بمحض اینکه خبر مرگ پدرش بدو رسید، جابجا قرآنی را که مشغول خواندنش بود بست و خطاب بدان گفت: «هذا فراق بینی و بینک» که میتوان آنرا به «دیدار ما در قیامت» معنی کرد.[۲]

از آن پس یکی از زشت ترین دورانهای «خلافت اسلامی» توسط او

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سال های ۶۴ تا ۶۴ هجری؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۷۱-۲۷۷ و ج ۵، ص ۱۹۷-۲۰۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۴-۳۴؛ انساب الاشراف، چاپ لیدن، ج ۵، ص ۱۲۵-۱۶۴؛ تاریخ ولاة المصر «الکندی»، ص ۴۲-۴۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۴-۳۰۶، اسدالغابه ابن الاثیر، ج ۲، ص ۳۳-۳۷؛ معارف ابن قتیبه، ص ۳۵۳-۳۵۸؛ Père H. Lammens : در: L'avènement des Marwanides et le califat du Marwan 1er، نشریه دانشگاه سن ژوزف بیروت، ۱۹۲۷؛ F. Buhl : Zur Krisis der Umajjadenherrschaft در Zeitschrift für Assyriologie. XXVII, 1912

۲ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۷۲۰.

www.kavehroom.com

آغاز شد. پسر عمویش عمروبن سعید را که رقیب وی در خلافت بود دوستانه به میهمانی در قصر خود دعوت کرد و در آنجا او را بدست خودش کشت. روز بعد در مسجد جامع دمشق بعد از اقامه نماز جماعت بر منبر رفت و گفت که آیا کسی در باره عمروبن سعید از من پرسشی دارد تا پاسخش را با شمشیر دریافت دارد؟ وقتی هم که بعدا حاکم او حجاج بن یوسف، عبداله بن زبیر صحابی معروف پیامبر را در صحن کعبه کشت و بدار آویخت، وی در همین مسجد جامع و از بالای همین منبر به جماعت نمازگزاران هشدار داد که کسی از شما مرا در این باره به پرسش نگیرد، زیرا که در همین جا گردنش را خواهم زد». به نوشته ابن اثیر این خلیفه نخستین کس در اسلام بود که شعار امر بمعروف را تبدیل به نهی از معروف کرد.[1]

واقعه معروف ویرانی خانه کعبه در زمان این خلیفه انجام گرفت. این دستور از آنرو از جانب عبدالملک داده شد که عبداله بن زبیر حاکم مکه را که حاضر به بیعت با او نشده بود بقتل برساند، و برای اینکار حجاج بن یوسف ثقفی والی خونخوار بصره را با سپاه مجهزی به پیکار با او فرستاد. عبداله به خانه کعبه که از دیرباز محل بست تلقی میشد پناه برد، ولی حجاج کعبه را محاصره کرد و فرمان داد که آنرا با منجنیق ویران کنند. «در ابتدا تیراندازان از اجرای این فرمان اکراه داشتند، اما حجاج بدانان گفت: ای یاران، این خانه را بکوبید تا از هدایای خلیفه عبدالملک بهره مند شوید، و این بار تیراندازان که از گشاده دستی امیرالمؤمنین آگاه بودند دیگر در اینکار درنگ نکردند»[2]. «سپاهیان خلیفه کعبه را گشودند و سر عبداله بن زبیر را در حرم آن بریدند، سپس خانه کعبه را به صورتیکه در تاریخ اسلام سابقه نداشت آتش زدند و حجرالاسود را چهار پاره کردند. آنگاه سه روز تمام در خود مکه کشتار کردند و بعد رو به مدینه آوردند و مردم آنرا نیز دسته دسته کشتند و هر دری را که بسته یافتند آتش زدند و شمشیر بر دست به زنان قریش تاختند و مقنعه از سرشان

---

۱ ــ همانجا، ص ۷۲۱.

۲ ــ همانجا، ص ٦٥.

www.kavehroom.com

کشیدند و خلخال ها را از پایشان درآوردند».[1]

وی نه سال و هشت ماه خلافت کرد و در ۴۵ سالگی مرد. هشت زن و شمار فراوانی کنیز و ۱۹ پسر و دختر داشت.[2]

* * *

ولیدبن عبدالملک، دهمین امیرالمؤمنین اسلام که پس از مرگ پدرش ده سال خلیفه مسلمانان بود، مردی چنان عامی بود که ملا نصرالدین عصر خود بحساب میآمد. در زمان او افریقیه و اندلس به تصرف مسلمانان در آمدند، ولی او تا آخر عمر نتوانست محل جغرافیایی این سرزمینها را بدرستی تشخیص بدهد، و طبعاً از موضع جغرافیایی سند و ماوراءالنهر نیز که تازیان به پیشرفتهای مهمی در آنها نائل شدند سر درنمیآورد. موسی بن نصیر سردار فاتح اندلس که تا آنسوی پیرنه پیش رفته بود، بخاطر اختلافی که با طارق فرمانده قوای خود در حمله به اسپانیا پیدا کرده بود از جانب او به دمشق احضار شد، و در آنجا موسی پس از مصادره شدن همه غنائمی که به عنوان پیشکش همراه آورده بود به امر او به زندان افتاد و بعد کارش در حجاز به گدایی کشید، و طارق نیز مانند او در گمنامی مرد.[3]

* * *

---

۱ ــ ابن خلکان،: وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۷۴.

۲ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ٦۵ تا ۸٦ هجری؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱٦۵-۱۷۵؛ مروج الذهب، ج ۵، ص ۲۱۰-۲۱٦؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۳۹-۴۲؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱٦٦-۱۸۰، یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱۰-۳۱۴؛ L. Caetani در: Chronographia islamica، سال ۸٦ هجری، ص ۱۰۴۰-۱۰۴۴؛ E. von Bergmann در: Die Nominale der Münzreform des Chalifen Abdulmalek، آکادمی علوم اتریش، ۱۸۷۸؛ J. Wolken در: Catalog of the Arab-Sassanian Coins، بریتیش میوزیوم، ۱۹۰۲.

۳ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۸٦ تا ۹۵ هجری؛ فتوح البلدان، چاپ برلین، ص ۱۲۳-۱۲۷؛ مروج الذهب، چاپ پاریس، ج ۵، ص ۳٦۰-۳۹۵؛ Père H. Lammens در Le Calife Walid et le prétendu partage de la Mosquée des Omayyades à Damas، نشریه دانشگاه سن ژوزف بیروت، سال ۱۹۳۲.

www.kavehroom.com

سلیمان بن عبدالملک، جانشین او و امیرالمؤمنین یازدهم، تنها دو سال و دو ماه خلافت کرد، و در زمان او شکست اعراب در محاصره قسطنطنیه برای همیشه به رؤیای تصرف بیزانس پایان داد. پرخوارترین امیرالمؤمنین تاریخ بود، و سرانجام نیز در یکروز ماه رمضان در شهر طائف یک بزغاله بریان و پنج مرغ کباب شده و بیست انار و یک کاسه حریره و یک سبد انجیر خورد و خوابید و دیگر بیدار نشد. این سخن معروف از همین خلیفه است که: «عجب دارم از این ایرانیان، که هزار سال فرمانروایی کردند بی اینکه یکروز محتاج به ما شوند، و ما کمتر از صد سال است که حکومت میکنیم و یکروز نیست که محتاج آنها نباشیم.»[۱]

* * *

جانشین او، عمربن عبدالعزیز که در سال ۹۹ هجری خلیفه شد، تنها خلیفه، از معاویه گرفته تا عبدالمجید دوم عثمانی است که مردی پرهیزکار و بیغرض شناخته شده است. از طرف مادر نسبش به عمربن خطاب میرسید و در زمان خلافت ولید به حکومت حجاز منصوب شد، ولی حجاج بن یوسف والی عراق به خلیفه شکایت برد که وی عراقی هایی را که از دست من به مدینه میگریزند بآسانی پناه میدهد و باعث میشود که آنها دیگر از من نترسند، و خلیفه به اصرار حجاج او را به دمشق خواند. در دوران خلافتش کوشید تا از ظلم های فراوانی که کالای رایج دستگاه خلافت بود بکاهد. یزیدبن مهلب حاکم ستمگر خراسان را معزول کرد و دشنام به علی و فرزندان او را که از زمان معاویه معمول شده بود ممنوع ساخت و در مورد پیروان سایر مذاهب بخصوص زرتشتیان روش مدارا پیش گرفت. دریافت وجوهی را که بدستور حجاج بن یوسف هر ساله از ایرانیان به عنوان هدایای نوروز و

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۹۶ تا ۹۸ هجری؛ کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۵-۳۰؛ یعقوبی، ج ۲، صفحات ۳۳۵-۳۴۵ و ۳۵۱-۳۶۲؛ ابن خلکان، ج ۲، ص ۲۸۶-۲۹۴؛ J. Wellhausen در: Die Kämpfe der Araber mit den Ramäern، ص ۴۳۹-۴۴۲.

www.kavehroom.com

مهرگان وصول میشد و خراج اضافی سنگینی برای آنان بود نادرست دانست[1] و فشارهایی را که به مسیحیان قبطی مصر وارد میآمد متوقف کرد. یکی از مأموران خلیفه در مصر بدو نوشت که اگر در مصر احوال بدین منوال پیش رود ممکن است بسیاری از مسیحیان اسلام آورند و عواید دریافتی دولت از آنان از میان برود. در پاسخ او نوشت که آیا خداوند رسول خود را برای مسلمان کردن مردمان فرستاده بود یا برای وصول مالیات؟[2]

پس از دو سال و پنج ماه خلافت، در ۳۸ سالگی درگذشت و همانوقت شایع شد که بدست مروانی ها که خواستار چنین خلیفه ای نبودند مسموم شده است.[3]

* * *

امیرالمؤمنین سیزدهم، یزیدبن عبدالملک، نواده دختری یزیدبن معاویه، که از همان آغاز در توطئه مسموم کردن عمربن عبدالعزیز شریک دانسته شد، برخلاف پدرش یکی از فاسق ترین خلفای همه تاریخ اسلام از کار در آمد. از همان روز اول خلافت بساط باده پیمایی و عیاشی را چنان وسیع گسترد که او را خلیفه هرزه نامیدند. بخصوص کنیزک زیبایی بنام حبابه عقل و هوش از او برد، تا بدانجا که به تعبیر جرجی زیدان این کنیز فرمانروای واقعی امپراتوری اسلام شد. مسیلمه برادر کوچکتر خلیفه کوشید تا او را بر سر عقل بیاورد، و وی نیز قول داد که از حبابه دوری گزیند، ولی به نوشته «الاغانی» روز جمعه ای

---

۱ ــ تاریخ یعقوبی، ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۲۷۰.

۲ ــ نقل توسط ادوارد براون در «تاریخ ادبی ایران»، ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۳۴۳.

۳ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۹۹ و ۱۰۰؛ کامل، ج ۲، ص ۱۷۲-۲۲۴ و ج ۳، ص ۳۳۷؛ طبقات ابسن سعد، ج ۵، ص ۲۴۳-۳۰۲؛ ابن الجوزی: مناقب عمرین عبدالعزیز، لیدن، ۱۹۲۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۳۹-۳۷۲؛ مروج الذهب، ج ۵، ص ۴۱۶-۴۴۵ و ج ٦، ص ١٦١-١٦٧و ج ۹، ص ۴۲-۵۰؛ Barbier de Meynard در: Le calife Omar ibn Abdalaziz، ژورنال آزیاتیک، دوره دهم، شماره نهم، ص ۲۰۹-۲۲۰؛ M.J. de Goeje (ed.) در: Historia Khalifatus Omari II, Jazidi II, et Hischami، لیدن، ۱۸٦۵.

www.kavehroom.com

که خلیفه برای اقامه نماز جماعت رهسپار مسجد بود، حبابه عود بـــر دست بر سر راه خلیفه ایستاد و با آوازی دلکش شعری برای او خوانـــد که خلیفه از مسجد رفتن منصرف شد و به غلامش گفت که به برادرش مسیلمه بگوید بجای او به مسجد برود و نماز اقامه کند، و خـــود بـا حبابه به عشرتگاه خویش در بیست رأس در نزدیکـی دمشـق رفـت و دستور داد که تا در آنجاست هیچ نامه و گزارشی را برایش نفرســـتند. حبابه پرسید: ای امیر مؤمنان، پس مملکت را به که میسپاری؟ یزیـد دست او را بوسید و گفت: ملت و مملکت اسلام را یکسره به خـال روی تو میبخشم[1]. ولی این ماجرای عشق و مستی پایانی غم انگیز داشت، زیرا حبه انگوری که یزید در بزم باده گساری به دهان حبابه پرتاب کـرد آنقدر در گلوی او ماند تا خفه اش کرد. سه روز تمام یزید کالبد بیجـان حبابه را در بغل داشت و حاضر به قبول مرگ او نمیشد. وقتی هم کــه به کاخ خلافت بازگشت یک هفته بعد دوباره دیوانه وار بــه گورســتان دوید و دستور نبش قبر محبوبه اش را داد و آنگاه خود را بدرون گـور افکند و جسد وی را در آغوش کشید و ساعتها در این وضع ماند تـــا جمعی از رجال آل مروان به گورستان آمدند و خلیفه را از قـبر بـیرون آوردند. تا هفت روز بعد از آن وی بحال نیمه دیوانه زنده ماند و در ایـن مدت برادرش او را از نظر مردمان پنهان کرد تا مسلمین از آنچـه بـر جانشین پیامبرشان میگذرد آگاه نشوند. در هفتمین روز خلیفه عاشـق درگذشت و طبق وصیتش او را در کنار گور معشوقه به خاک سـپردند. وی ۳۷ سال عمر و نزدیک به چهار سال خلافت کرد.[2]

* * *

هشام بن عبدالملک، چهاردهمین امیرالمؤمنین جـهان اسـلام،

---

۱ ـ الاغانی، ج ۷، ص ۱۲۷.

۲ ـ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سال های ۱۰۱ تا ۱۰۴؛ مروج الذهب، چاپ پاریس، ج ۵، ص ۴۴۵-۴۶۴؛ الاغانی، چاپ قاهره، ج ۱۳، ص ۱۶۶-۱۷۵؛ J. Wellhausen در Das arabische Reieh und seine Sturz، ص ۱۹۴-۲۰۳.

www.kavehroom.com

خلیفه ای مقتدر بود، ولی طبق معمول این اقتدار بیش از هر چیز از بیرحمی و ستمکاری او سرچشمه میگرفت.

در زمان او، چون راهبان دیرهای مسیحی بطور سنتی از پرداخت مالیات معاف بودند برای اینکه کسانی با هدف نپرداختن جزیه خود را جزو آنها قلمداد نکنند اسامه والی مصر به فرمان او مقرر کرد راهبهای مسیحی صومعه ها را شمارش کنند و بر دست هرکدام حلقه آهنینی بزنند که در هیچ شرایطی امکان جدا کردن آن برایشان نباشد، و روی این حلقه ها نام راهب و نام دیر و تاریخ بستن حلقه را بصورت داغ شده قید کنند، و دست هر راهب دیگری را که چنین حلقه ای را بر دست نداشته باشد ببرند. بعضی از این راهبان را نیز سر بریدند و بعضی دیگر را زیر شلاق هلاک کردند[1]. در زمان همین خلیفه جسد زید فرزند امام زین العابدین را که بدنبال قیامی ناموفق کشته شده بود پنج ماه در کناسه کوفه بر سر دار نگاه داشتند و بعد جنازه و دار را یکجا آتش زدند و خاکسترشان را در رودخانه ریختند. بعد از سقوط خاندان اموی و روی کار آمدن بنی عباس، جسد سالم خود هشام را به امر سفاح، نخستین خلیفه عباسی، همراه با اجساد نیمه پوسیده خلفای ماقبل او از گورهایشان بیرون کشیدند، و اسکلت هشام را پس از زدن ۸۰ تازیانه سوزاندند و خاکسترش در رودخانه ریختند.[2]

هشام سیاستی شدیداً ضدایرانی داشت. مردی زشترو و بسیار خسیس بود و جنون گردآوری کلکسیون اسب داشت. وقتیکه مرد ۴,۰۰۰ اسب اصیل متعلق بدو در اصطبل خلافت نگاهداری میشد. پس از قریب ۲۰ سال خلافت، در ۵۳ سالگی درگذشت.[3]

* * *

---

۱ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۲۳۱.

۲ ــ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۲۷.

۳ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، ج ۲، حوادث سالهای ۱۰۵ تا ۱۲۴؛ اخبارالطوال، ص ۳۳۷-۷؛ الاغانی، ج ٦، ص ۱۰۱-۴۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۸-۳۹۲؛ مروج الذهب، ج ۵، ص ۴٦۵-۴۷۹ و ج ٦، ص ۱-۱۷؛ Gabrieli در: Studi di storia Omayyada : Il califfato di Hishâm ; Alessandria, 1935

www.kavehroom.com

هشام به برادرزاده اش ولیدبن یزید در نامه ملامت آمیزی (کـه البته از عتاب لفظی فراتر نمیرفت) نوشت: «هیچ منکری باقی نمـانده است که تو بدان عمل نکرده باشی و هیچ معروفی نیست که بدان عمـل کرده باشی. در چنین وضعی میتوانی لااقل بمن بگویی کـه بـه کـدام مذهب اعتقاد داری؟» و ولید، که همچون ابونـواس از فصیـح تریـن شاعران عرب شمرده شده است، در قطعه شعری بدین عتاب پاسـخ داد که: «میپرسی آئین من و یارانم چیست؟ ما اهل همان طریقتیـم کـه ابوشاکر[1] نیز پیرو آن است، و قانون آن این است که شـراب را میتـوان هم گرم و هم سرد و هم خالص و هم دردآلوده نوشید، ولی بهیچ قیمـت از نوشیدنش غافل نمیتوان شد».[2]

از شوخی روزگار خود این ولید بود که بجای فرزنـد هشـام بـه خلافت رسید و با آنکه تنها یکسال در این مقام ماند، در همین مـدت کوتاه رکورد دار کفر و فساد در همه تاریخ خلافتـهای اسـلامی شـد. شاعری چیره دست بود که بسیاری از اشـعارش در وصـف شـراب بـه اشتباه به یزید اول (فرزند معاویه) نسبت داده شده است. از معروفترین خاطره هایی که از او مانده است ماجرایی است که ابوالفرج اصفـهانی در «الاغانی» از وی نقل کرده اسـت: «... ولیـد در مسـتی قـرآن را برداشت تا بدان تفأل بزند. این آیه از سوره ابراهیم آمد کـه: سـتمگران در آتش دوزخ خواهند سوخت و آب جوشان خواهند نوشید. همـانوقت قرآن را فروبست و آنرا از دور هدف ترکش خود قرار داد و فی البداهـه این شعر را خطاب بدان سرود که: اگر این تهدید را به من میکنی کـه نه به تو اعتقادی دارم و نه به خدایت، بدان که من همان سـتمگرم کـه باید به آتش دوزخ در افتم. هرگاه روز قیامت خدای خودت را دیدی بدو بگو که ولید مرا پاره پاره کرد»[3]. در همین راستا، این شعر کفرآمـیز دیگر از او نقل شده است که: «تلعب بالخلافة هاشمی، بلا وحـی اتـاه

---

۱ ــ فرزند هشام که میبایست جانشین او شود، ولی در زمان پدرش درگذشت.

۲ ــ F. Gabrieli در: Al-Wahid ibn-Yazid, il Califfo e il poeta، نشـریه فرهنگستان ایتالیا، رم، ۱۹۳۴، ص ۵۲.

۳ ــ الاغانی، ج ۷، ص ۴۸.

www.kavehroom.com

ولاکتاب» (این هاشمی با خلافت بازی کرد. نه به او وحیی رسیده بود و نه کتابی برایش نازل شده بود).[1]

اشعار ولید در وصف شراب غالباً چنان شیوا است که به نوشته «الاغانی» بسیاری از شاعران عرب تعبیرات ظریفانه خود را در باره شراب از آنها اقتباس کرده اند[2]، و یکی از اینان ابونواس شاعر بزرگ عصر عباسی است که خیام عرب نامیده شده است. جرجی زیدان در «تاریخ تمدن اسلامی» حکایت میکند که ولید حتی روزی تصمیم گرفت با تنی چند از یاران باده پیمای خود از دمشق (پایتخت خلافت) به مکه رود تا در پشت بام کعبه بساط باده نوشی بگستراند، و اگر هشدارهای نزدیکان او مانع این کار نشده بود، ممکن بود این رسوایی بزرگ تحقق یافته باشد. حکایت شده است که ولید بارها پیش از اقامه نماز جماعت در مسجد دمشق، در حوض شرابی که در کاخ خود ساخته بود وضو میگرفت.

ابوالعلاء معری از جانب خود نقل میکند که ولید یک بنای زرتشتی را به مکه فرستاد تا در کنار کعبه میخانه ای بسازد[3]، و ابوالفرج اصفهانی در الاغانی شرح میدهد که چگونه وی یک بامداد زنی را که همخوابه اش بود بجای خود برای اقامه نماز جماعت به مسجد فرستاد[4]. وقایع نگاران متعدد دیگر عرب نیز همین ماجرای شگفت انگیز را به صورتهایی مختلف از او حکایت کرده اند که: مؤذن

---

۱ - الاغانی، ج ۷، ص ۴۹؛ مروج الذهب، ج ۵، ص ۵۴؛ امالی مرتضی، ج ۱، ص ۱۳۰. این غزل در دیوان اشعار خود ولید (چاپ قاهره) به نام غزل بیست و یکم دیوان چاپ شده است، ولی کسانی نیز آنرا به یزیدبن معاویه نسبت داده اند.

۲ ـ این شعر سعدی را الهام گرفته از او دانسته اند که:

می آفتاب زرفشان، جام بلورش آسمان
مشرق کف ساقیش دان، مغرب لب جام آمده

۳ ـ رسائل ابوالعلاء معری، ترجمه فرانسه، ص ۱۸؛ در «امالی» مرتضی (ج ۱، ص ۱۲۹) قید شده است که خلیفه ولید مجوسی را برای ساختن خمخانه به مکه فرستاد.

۴ ـ الاغانی، ج ۷، ص ۷۲.

www.kavehroom.com

در سحرگاه بانک نماز برداشت، و ولید در حال مستی این بانک را بشنید. به کنیزکی که همخوابه آن شبش بود گفت برخیز. کنیزک برخاست و پرسید چه کنم؟ گفت دستار مرا بر سر بگذار و جبه خلافت بپوش و بر چهره‌ات لثام کامل ببند و به مسجد برو و بی آنکه سخنی بگویی در محراب بایست و اقامه نماز کن. و چون کنیزک مردد بود، ولید فریاد زد: زود باش که وقت نماز جماعت میگذرد، و مؤمنان فقط پس از مرگ ولید دریافتند که در یک نماز بامدادی پشت سر کنیزکی مست و آلوده نماز گذاشته اند. خود ولید در یکی از اشعارش اعتراف کرده بود که وقتی هم که جبه رسول الله و عصا و انگشتری خلافت را بدو میداده اند مست بوده است.

بیمورد نیست نمونه هایی کوتاه از شاه بیت های این خلیفه غزلسرا را از دیوان او برایتان نقل کنم:

«خدا و ملائک او و همه مقربان درگاهش را گواه میگیرم که من عاشق روی زیبا و آواز خوش و شراب لعل گونم و همیشه نیز خواهم بود»[1]. «خیال داشتم نمازی از ته دل بگذارم، حیف که ترسا دختری از برابرم گذشت و چشمهای سیاهش دنیا و آخرت را از یادم برد. آرزو کردم جای صلیبی باشم که او به گردن سیمینش آویخته است، حتی اگر این معامله دوزخ را برایم بدنبال بیاورد»[2]. «ساقی، جام را بگردان و در غم آن مباش که برایم دوزخ را نیز آورده باشی، زیرا من از اصل به قیامتی اعتقاد ندارم تا به دوزخ و بهشتش باور داشته باشم. بگذار آنهایی که دنبال بهشتند، تا ابدالآباد بدنبال بهشت خودشان روند»[3]. «زندگی چیست؟ شرابی و شاهدی و آواز نغمه پرداز ماهرویی، و همه اینها همین امروز، زیرا که من اعتقاد زیادی به حسور و جنت فردا ندارم. آخر مگر آدم عاقل میتواند وجود حوریان سیاه چشم دنیایی دیگر را باور داشته باشد؟»[4] «خدا میداند که من حرفی ندارم

۱ ــ دیوان اشعار ولیدبن یزید، چاپ قاهره، غزل بیست و سوم؛ اغانی، ج ۷، ص ۲۲.

۲ ــ دیوان اشعار ولید، غزل سی و سوم.

۳ ــ دیوان اشعار ولید، غزلهای چهل و یکم و چهل و دوم؛ الاغانی، ج ۷، ص ۴۶.

۴ ــ دیوان ولید، غزل سی و هشتم.

www.kavehroom.com

که هم روزه بگیرم و هم نماز بخوانم. اشکال در این است که عشقبازی فرصتی برایم باقی نمیگذارد»[۱].

وقتی که خواننده ای عایشه نام برایش این ترانه شاعری گمنام را خواند که: «در بامداد عید قربان، دخترانی شکیب ربا دیدم چون ستارگانی که پیرامون ماه بدرخشند. رفته بودم که عبادت کنم، ولی در وقت بازگشتن غرق گناه بودم» ولید چنان به شوق آمد که جامه خود را بدر آورد و به خواننده ترانه خلعت داد و خود برهنه ماند تا از حرم برایش جامه ای تازه آوردند.[۲]

برایش خمی بلورین ساخته بودند که آنرا از می پر میکرد. شبی که عکس ماه نو در شراب افتاده بود، از هم پیالگان خود پرسید که امشب ماه در کدام برج است؟ هرکدام نام برجی را که بخاطر داشتند بر زبان آوردند، ولی یکی از آنان گفت: ای امیرالمؤمنین، امشب اصلاً ماه در آسمان نیست، در خم بلورین است. ولید او را بوسید و گفت: تنها تو راست گفتی. و بعد به فارسی گفت: حالا که اینطور است من هفت هفته شراب مینوشم، و ازینجا معلوم میشود که او فارسی میدانست.[۳]

از دیگر کارهایی که به این خلیفه نسبت داده شده، و در این مورد منبع خبر شاعر معروف عرب ابوالعلاء معری است که خودش ایمانی پر و پاقرص تر از او نداشت، این است که این امیرالمؤمنین در اواخر عمر به آئین مانی گرائیده بود. در این باره ابن قارح مورخ عرب حکایت کرده است که روزی ولید به جمعی از اعیان که به دیدارش آمده بودند تصویر مردی را ارائه کرد و آنرا بوسید و بر چشم نهاد و گفت که این مرد مانی پیامبر ایرانی است که من آئین او را بهترین همه یافته ام و به شما هم توصیه میکنم که آنرا بپذیرید[۴].

---

۱ ــ دیوان ولید، غزل بیست و ششم. الاغانی، ج ۷، ص ۳۳. این شعر به بشاربن برد شاعر نابینای ایرانی قرن دوم هجری نیز نسبت داده شده است.

۲ ــ الاغانی، ج ۷، ص ۴۵؛ F. Gabrieli در Il Califfo e il poeta، ص ۵۰-۵۱.

۳ ــ همانجا، ص ۵٦.

۴ ــ «رساله ابن قارح الی ابی العلاء المعری» در «رسائل البلغاء»، چاپ قاهره، ص ۱۸؛ الاغانی، ج ۷، ص ۷۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰٦.

www.kavehroom.com

اندک اندک بانگ طغیان علیه بی بند وباری امیرالمؤمنین فاسق برخاست، و سرانجام همچون در زمان عثمان، عده ای از اهالی دمشق به رهبری پسر عموی خود او یزیدبن ولید بر او شوریدند و از حصار کاخ خلافت گذشتند و او را در مسند خلافتش کشتند و سرش را بالای نیزه کردند و در خیابانهای دمشق گرداندند. به فرمان یزید دستهای او را از تن جدا کردند و هر عضو از اعضای بدنش را به ستونی در دمشق آویختند. هنگام مرگ چهل سال داشت و تنها ۱۴ ماه و بیست و دو روز خلافت کرده بود. پس از مرگ او افسانه ای ساخته شد که پیامبر اسلام ظهور فرعونی را بنام ولید پیش بینی کرده بود که کافرتر از فرعون دوران موسی خواهد بود و کنیه ولید خواهد داشت[1].

تاریخچه زندگی این خلیفه قرآن ستیز میگسار و شاهدبازی که در حوض شراب غسل میکرد و با زبان شعر به قرآن میگفت که نه تنها به خود او بلکه به خدایش هم اعتقادی ندارد، و به پیروان قرآن نیز میگفت که نه از آسمان وحی برای محمد آمده و نه کتابی برایش نازل شده است، و شبی هم هوس باده پیمایی بر بام خانه کعبه کرده بود، و با اینوصف برای میلیونها مردمی که با شمشیر عرب از آسیای میانه تا اندلس به مسلمانی شهادت داده بودند همچنان امیر مؤمنان و جانشین پیامبر و نماینده تام الاختیار خداوند در روی زمین بود ــ و همه اینها تنها یکقرن پس از خود پیامبر ــ احتمالاً بیانگر گویایی بر این واقعیت است که آن «اسلام ناب محمدی» که از جانب نخستین جانشینان محمد تحویل جهانیان داده شد تا چه اندازه میتوانست ابزار ساده دروغ و فساد قرار گیرد[2].

* * *

بعد از کشته شدن ولیدبن یزید، پسر عمو و قاتل او <u>یزیدبن</u>

---

۱ ــ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۷۸ و ص ۴۴۴.

۲ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سال ۱۲۵ هجری؛ الاغانی، ج ۷، ص ۴۹؛ مروج الذهب، چاپ پاریس، ج ٦، ص ۱-۱۷؛ F. Gabrieli در Al-Walīd ibn Yazid ; il Califfo e il poeta، چاپ رم، ۱۹۳۴. متن و ترجمه دیوان ولید توسط مصطفی خیاطی در Rivista degli Studi Orientali شماره ۱۵ سال ۱۹۳۳ بچاپ رسیده است.

www.kavehroom.com

ولیدبن عبدالملک به جانشینی او نشست و «یزید سوم» نـــام گرفـت. شانزدهمین امیرالمؤمنین جهان اسلام مادری ایرانی بنام ساری داشت که دختر شاهزاده ساسانی فیروزان بود. خود او همـواره بدیـن مـیراث افتخار میکرد و در این باره این شعر را نیز سروده بود کـه «انـا ابـن کسری و ابی مروان، و قیصر جدی و جدی خاقان».

تاریخ نگاران عرب او را «یزید ناقص» لقب داده اند، زیرا در زمـان او حقوق و مزایای لشکریان خلافت که در دوران ولید افزایش یافتـه بـود دوباره کاسته شد. پنج ماه و دو روز خلافت کرد، ولی حتی در ایـن مـدت کوتاه نیز یکروز آب خوش از گلویش پائین نرفت، زیرا مـروان بـن حکـم، مدعی خلافت او، همچنانکه معاویه در مورد عثمان کـرده بـود پـیراهن خونین ولید خلیفه را که بدست او و همراهانش کشته شده بود بر سـر نـیزه کرد و همه جا علیه او به تحریک و فتنه پرداخـت. یزیـد در ۳۷ سـالگی مرد و از همانوقت شدیداً شایع شد که او را مسموم کرده اند[1].

* * *

جانشین «یزید نـاقص» فرزنـد دیگـر ولیدبـن عبدالملـک بنـام «ابراهیم بن ولید» بود، که پس از مرگ مرمـوز یزیـد سـوم بـا عنـوان هجدهمین امیرالمؤمنین اسلام به خلافت نشست، ولی بیش از هفتـاد روز در این مقام باقی نماند و از ترس کینه جویی پسر عمویش مـروان حکـم، که قبلاً یزید سوم را نیز از میان برداشته بود، خودش را از خلافـت خلـع کرد و محرمانه دمشق را ترک گفت. با اینهمه مروان برای محکم کاری بـه تعقیب او پرداخت و در نیمه راهی در بیابان دستگیرش کرد و کشت[2].

* * *

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سال ۱۲٦ هجری؛ مروج الذهب، ج ۵، ص ۴۴۵-۴٦۴؛ الاغـانی، ج ۱۳، ص ۱۵۷-۱٦٦؛ Père H. Lammens در: La Bâdi et la Hîra sous les Omaiyades، نشریه دانشگاه سن ژزف بـیروت، ۱۹۳۱؛ J. Wellhausen در: Das arabische Reich، ص ۱۹۴-۲۰۳.

۲ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سال ۱۲۷ هجری؛ تـاریخ یعقوبـی، ج ۲، ص ۴۰۲-۴۰۸؛ اخبارالطوال، ص ۳۵۰؛ مروج الذهب، ج ٦، ص ۳۲-۷۴.

www.kavehroom.com

سرنوشت خواسته بود که خاندان خلافت بنی امیه، که بدست معاویه در خون و جنایت و فساد آغاز شده بود بدست یکی از افراد همین خاندان، مروان دوم، در همین محیط جنایت و فساد و خون و مرگ بپایان برسد، زیرا این امیرالمؤمنین هیجدهم در پنجمین سال خلافت خونین خود در جنگ سرنوشت ساز «زاب علیا» با وجود لشکر ۱۲۰,۰۰۰ نفری خویش از لشکر خراسانی ابومسلم شکستی چنان سنگین خورد که برای همیشه به عمر سلسله اموی پایان داده شد. بطوریکه تجارب السلف در این باره مینویسد: «مروان در این جنگ بیشتر از صد هزار شمشیرزن در رکاب داشت، ولی به هر طایفه از آنان که گفتی جنگ کنید ایشان گفتندی چرا این با طایفه دیگر نگویی؟»[۱]

مروان دوم، ملقب به «مروان حمار» (ظاهرا بدلیل علاقه خاصی که به گلی بنام وردالحمار داشت)، پس از نشستن بر مسند خلافت دستور داد گور یزیدبن ولید خلیفه را که سه ماه پیش از آن درگذشته بود نبش کنند و جنازه اش را بسوزانند. دو تن دیگر از رقبای احتمالی او، پسر عمربن عبدالعزیز و نواده عبدالملک خلفای پیشین اموی را به دستور وی با گذاشتن بالش بر روی دهانشان خفه کردند. سپس بزرگ خاندان عباسی ابراهیم معروف به امام را که مردی سالمند بود بصورت فجیعی از میان برد، بدین ترتیب که بدستور او یک ظرف پر از نوره (واجبی) به سر و صورتش پاشیدند و پوستش را چنان زنده زنده سوزاندند که چشم و گوش و بینی او بسا تندی آن ماده یکباره گداخته شد و از مجموع آن جز استخوان جمجمه چیزی باقی نماند.

مروان حمار پس از شکست از ابومسلم فراری شد، و بدنبال این شکست ابوالعباس سفاح نخستین خلیفه خاندان عباسی و دست نشانده ابومسلم به دمشق تاخت و آنرا به محاصره گرفت و برج و باورویش را کوبید، و بعد از تصرف شهر اجساد کلیه خلفای خاندان اموی را از معاویه گرفته تا ابراهیم، که از برخی از آنها جز استخوانهایی بر جا نمانده بود از گورهایشان بیرون کشید و سوزانید. خود مروان دوم

---

۱ ـ تجارب السلف، ص ۱٦۰؛ اخبارالطوال، ص ۳٦۸ و ص ۳۷۴.

www.kavehroom.com

درسال ۱۳۲ هجری در یکی از قصبه های مصر بدست عمـال خلافـت عباسی افتاد و در همانجا سرش را بریدند و برای امیرالمؤمنین تـازه، ابوالعباس سفاح، به کوفه فرستادند.[۱]

خلفای عباسی

دوران خلافت عباسیان طولانی ترین و در عین حال خونین تریـن همه دورانهای خلافت اسلامی است. از این دوران ۵۰۸ سال در بغداد و ۲۶۰ سال در قاهره گذشت، زیرا بلافاصله بعد از سقوط نهایی خلافـت بغداد بدست هلاکو، شعبه ای دیگر از خاندان عباسی در قاهره اعـلام خلافت کرد. شمار خلفای عباسی بغداد جمعاً ۳۸ تن و شـمار خلفـای عباسی قاهره جمعاً ۱۸ تن بود و همه آنها این وجه مشترک را داشتند که دورانهای خلافتشان دورانهایی خونین و آکنـده از ظلـم و فسـاد و فسق و ریا بود، باضافه، این خویشاوندان مستقیم پیـامبر بـه گفتـه مؤلف «تجارب السلف» این ویژگی را نیز داشتند که «بر دولت ایشـان حیله و مخادعت (خدعه) غالب بود و کارها را بسیار بیشتر به مکر و فریب میساختند تا به مردانگی و شجاعت»[۲]. این «ویژگی» بخصـوص در مورد رابطه آنان با ایرانیان از همان آغاز خلافت بغداد نمودار شد.

«دولت عباسیان از همان آغاز خود دولت غدر و خیـانت بـود. دولت آنها حاصل رنج و کوشش آزادگان خراسان بود، اما آنها نه تنـها از این یاران فداکار خویش قدردانی بسزا نکردند، بلکه همه آن کسـانی را که در راه آنان فداکاری کرده بودند به غدر و خیانت هـلاک کردنـد.

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر، تاریخ طبری، حوادث سالهای ۱۲۷ تا ۱۳۲؛ ابن عسـاکر: تاریخ مدینة الدمشق، ص ۱۲۸؛ صلاح الدین منجد: معجـم بنـی امیـه، بـیروت، ۱۹۷۰، ص ۱۷۰. D.C. Dennett : Marwan ibn Muhammad ; the Passing of the Umayyad Caliphate ; Harvard 1939.

۲ ــ نقل از تجارب السلف در تـاریخ اجتمـاعی ایـران، مرتضـی راونـدی، ج ۲، ص ۱۳۹؛ J. Lassner در: The Shaping of Abbaside rule، چـاپ پرینسـتن، ۱۹۸۰؛ A. Shaban در: Abbasid Revolution، چاپ کمبریج، ۱۹۷۰.

www.kavehroom.com

درسال ۱۳۲ هجری در یکی از قصبه های مصر بدست عمـال خلافـت عباسی افتاد و در همانجا سرش را بریدند و برای امیرالمؤمنین تـازه، ابوالعباس سفاح، به کوفه فرستادند.[۱]

خلفای عباسی

دوران خلافت عباسیان طولانی ترین و در عین حال خونین تریـن همه دورانهای خلافت اسلامی است. از این دوران ۵۰۸ سال در بغداد و ۲۶۰ سال در قاهره گذشت، زیرا بلافاصله بعد از سقوط نهایی خلافـت بغداد بدست هلاکو، شعبه ای دیگر از خاندان عباسی در قاهره اعـلام خلافت کرد. شمار خلفای عباسی بغداد جمعاً ۳۸ تن و شـمار خلفـای عباسی قاهره جمعاً ۱۸ تن بود و همه آنها این وجه مشترک را داشتند که دورانهای خلافتشان دورانهایی خونین و آکنـده از ظلـم و فسـاد و فسق و ریا بود، باضافه، این خویشاوندان مستقیم پیـامبر بـه گفتـه مؤلف «تجارب السلف» این ویژگی را نیز داشتند که «بر دولت ایشـان حیله و مخادعت (خدعه) غالب بود و کارها را بسیار بیشتر به مکر و فریب میساختند تا به مردانگی و شجاعت»[۲]. این «ویژگی» بخصـوص در مورد رابطه آنان با ایرانیان از همان آغاز خلافت بغداد نمودار شد.

«دولت عباسیان از همان آغاز خود دولت غدر و خیـانت بـود. دولت آنها حاصل رنج و کوشش آزادگان خراسان بود، اما آنها نه تنـها از این یاران فداکار خویش قدردانی بسزا نکردند، بلکه همه آن کسـانی را که در راه آنان فداکاری کرده بودند به غدر و خیانت هـلاک کردنـد.

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر، تاریخ طبری، حوادث سالهای ۱۲۷ تا ۱۳۲؛ ابن عسـاکر: تاریخ مدینة الدمشق، ص ۱۲۸؛ صلاح الدین منجد: معجسم بنـی امیـه، بـیروت، ۱۹۷۰، ص ۱۷۰. D.C. Dennett : Marwan ibn Muhammad ; the Passing of the Umayyad Caliphate ; Harvard 1939.

۲ ــ نقل از تجارب السلف در تـاریخ اجتمـاعی ایـران، مرتضـی راونـدی، ج ۲، ص ۱۳۹؛ J. Lassner در: The Shaping of Abbaside rule، چـاپ پرینسـتن، ۱۹۸۰؛ A. Shaban در: Abbasid Revolution، چاپ کمبریج، ۱۹۷۰.

www.kavehroom.com

این رفتار خدعه آمیزی که عباسیان بجای پروردگسان بسا پرورنسدگسان خویش کردند شگفت انگیز است. با اینهمه سبب عمده آن این بود کسه این خلفا در نگهداری مسند دولت خویش از ریختن خون دوستان وفادار خود روی برنمی تافتند».[1]

«عباسیان نیز در خونخواری و بیرحمی بهتر از حکام بنی امیسه از کار درنیامدند، و این خصیصه دوران خلافست خویسش را بسا تسرور غیرانسانی که در همان آغاز کار خود در مورد جملگی اعضای خاندان اموی اعمال کردند نشان دادند. در این کشتار حتی از پیران و زنسسان و کودکان منجمله اطفال شیرخوار خانواده بنی امیه نگذشتند و همسسه را از دم تیغ گذراندند.»[2]

«با اینهمه در زمینسسه حکومتسی عباسسیان راه خسود را از راه امویان جدا کردند، زیرا بخلاف خلفای بنی امیه که با تعصب عربسی و منطق نژادپرستی حکومت میکردند، خلفای عباسسی بطسور منظسم از سنتهای حکومتی خلفای پیشین فاصله گرفتند و در عسسوض بیسش از پیش به میراث حکومت تمدنهای کهن خاور نزدیک و میانه، بخصوص شاهنشاهی ساسانی گرویدند.»[3]

* * *

اولین امیرالمؤمنین عباسی و نوزدهمین امسیرالمؤمنین جسهان اسلام، ابوالعباس سفاح (خونریز) بسود، کسه پسس از شکسست نسیروی بنی امیه از سپاه خراسانی ابومسلم، در یازدهم ربیسع الثسانی ۱۳۲ در مسجد جامع کوفه اعلام خلافت کرد. اولین کار او در این مقسام ایسن بود که همه شیوخ و رجال بنی امیه را که در عراق بودنسسد، و سسلیمان فرزند هشام بن عبدالملک خلیفه اموی از جمله آنان بود، بسه ضیسافت دعوت کرد و آنان نیز با این پندار که خلیفه تازه قصد استمالت از آنها

---

۱ ــ عبدالحسین زرین کوب: دو قرن سکوت، ص ۱۹۱.

۲ ــ A.U. Yakubovskii در «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سسده هجدهسم میلادی»، ترجمه فارسی، ص ۱۷۵.

۳ ــ R. Frye در «عصر زرین فرهنگ ایران»، ترجمه فارسی، ص ۱۴۷.

www.kavehroom.com

را دارد با اشتیاق به نزد وی آمدند، ولی بعد از آنکه بر کرسیهای خود نشستند و نوبت تقسیم عطایای خلیفه بدانها رسید، طبق تبانی قبلی غلامان مسلح دربار خلافت به تالار ضیافت ریختند و همه آنها را که شمارشان به ۷۵ نفر میرسید گردن زدند. سپس به فرمان خلیفه بر روی اجساد کشتگان که بعضی از آنها هنوز نیمه جانی داشتند و مینالیدند سفره غذا گستردند و خلیفه و همراهانش گرداگرد آن به صرف غذا پرداختند و بعد اجساد را در جاده ها ریختند تا سگها آنها را بخورند یا پایمال مردم شوند.[۱]

جرجی زیدان که این ماجرا را در کتاب تاریخ تمدن اسلامی نقل میکند یادآوری کرده است که در آغاز قرن نوزدهم میلادی همین ماجرا درست بهمین صورت از جانب محمد علی پاشا سرسلسله خاندان خدیوی مصر در مورد ممالیک این کشور نیز در کاخ معروف به Citadelle قاهره تکرار شد. تذکر این نکته بیمورد نیست که از این کشتار دسته جمعی امویان در بغداد، تنها جوانی بنام عبدالرحمن موفق به فرار شد که پس از گریزی چند ساله از راه شمال افریقا سرانجام از اسپانیای مسلمان سر برآورد و در آنجا سلسله اموی اندلس را که بعدا تبدیل به خلافت مستقل اندلس شد بنیاد گذاشت، و اتفاقاً خود او نیز حکومت خویش را با دعوت کلیه مخالفان خود به ضیافت و کشتار دسته جمعی آنان در کاخ حکومتی قرطبه آغاز کرد.

کار تصفیه حساب عباسیان با خویشاوندان قریشی «بنی امیه» خودشان به همین کشتار بغداد محدود نماند، زیرا عبداله بن علی، عموی سفاح و والی شام، که خود مدعی خلافت بود در دمشق گورهای کلیه خلفای اموی را شکافت و بقایای اجساد آنانرا از معاویه گرفته تا آخرین آنها یزید سوم و ابراهیم آتش زد، ولی چون جسد هشام بن عبدالملک آخرین خلیفه مقتدر اموی هنوز نپوسیده بود، چنانکه قبلاً گفته شد بدستور او بر آن هشتاد تازیانه زدند و بعد آنرا به آتش افکندند[۲].

---

۱ ــ اخبارالدول، چاپ بولاق، ۱۲۹۰.

۲ ــ H. Kennedy در The early Abbasid Caliphate، چاپ لندن، ۱۹۸۱.

www.kavehroom.com

اولین امیرالمؤمنین خاندان خلافت عباسی، خودش در چهارمین سال خلافت در ۳۳ سالگی در شهر کوچک انبار که آنرا مقر خلافت خود قرار داده بود به بیماری آبله درگذشت و وجه تسمیه او به سفاح (خونریز) خونهای فراوانی بود که در دوران کوتاه خلاقت خود ریخته بود[۱].

* * *

المنصور بالله ملقب به ابو دوانیق، دومین خلیفه عباسی و بیستمین امیرالمؤمنین تاریخ اسلام، سراسر دوران ۲۲ ساله خلافتش را چنان با دروغ و پیمان شکنی و حیله گری گذرانید که در شأن حتی پست ترین عرب بادیه نشین نیز نبود.

از بزرگترین ناجوانمردی های او قتل فریبکارانه ابومسلم بود که خلافت عباسی موجودیت خود را سراسر مدیون او بود. او را بعنوان سردار سرداران اسلام با اعزاز فراوان از خراسان بنزد خود خواند، و بعنوان دیداری دوستانه بدو بار داد، ولی مردانی خنجر به دست را در پشت پرده آماده نگاه داشت تا چون خلیفه دست بر هم زند بیرون آیند و او را بکشند، و بهمین ترتیب نیز عمل شد. اندکی بعد که منصور برای حریف خود محمدبن عبدالله علوی پیام آشتی فرستاد و بدو امان داد، محمد پاسخ فرستاد که: این کدام امان است؟ آن امانی که به ابومسلم دادی یا آنکه به عمویت داده بودی؟ (عموی منصور نیز به دعوت او، با گرفتن امان بخانه وی آمده و کشته شده بود). چندی بعد، امین، جانشین هارون الرشید در مسند خلافت، به طاهربن حصین

۱ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۱۳۲ تا ۱۳۶؛ مروج الذهب، ج ٦، ص ۱۴۰-۱۵۵؛ اخبارالطوال، ص ۴۲۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۸؛ الاغانی، ج ۸؛ Th. Nöldeke در Orientalische Skizzen، ص ۱۱۸-۱۳۱؛ J. Wellhausen در Das arabische Reich und seine Sturz، ص ۳۳۸-۳۵۲؛ H.F. Amedeuz در On the meaning of the "laqab" al-Saffah، مجله انجمن سلطنتی آسیائی انگلستان JRAS، ۱۹۰۷، ص ٦٦۰-۳۳۷؛ S. Moscati در Le massacre des Umayyades، مجله Archiv Orientalny (چکسلواکی)، ۱۹۵۰، ص ۸۸-۱۱۵.

www.kavehroom.com

فرمانده سپاه عرب در خراسان که به کمک مأمون بـرادر و مدعـی او برخاسته بود، نوشت: «ای طاهر، آیا نمیدانی که هر کس که با خـانواده ما یاری کرد سرانجام با شمشیر ما از پای درافتاد؟» و اتفاقـاً همیـن هشدار نیز درست از کار در آمد، زیرا مأمون پس از آنکه بـا کمـک طاهر بر برادرش امین پیروز شد، خود طاهر را بدست یکـی از دسـت پروردگانش مسموم کرد. مرگ فجیع ابن مقفع نـیز در زمـان خلیفـه منصور و به امر او اتفاق افتاد.

در دوران منصور دوانیقی، هفتصـد سـال پیـش از ماکیـاول، ماکیاولیسم بصورت یکی از ارکان استوار خلافـت اسـلامی در آمـد. مورد جالبی از آن را گلدتسیهر در کتاب درسهایی در باره اسلام خـود چنین نقل کرده است: «منصور عباسی تعهدی لازم الاجرا به همسـرش سپرده بود که زن دیگری بر او نیاورد. ولی بعد پشیمان شد و دست بـه دامان فقیهی دیگر در عراق و حجاز زد تا راه فراری از آن تعهد برایـش بیابد. همسرش نیز از سوی دیگر به همین کار بر ضد او دست زده بـود و برای فقیهان پیشکش ها میفرستاد تا فتوا را به سود او صادر کننـد. یکی از شاعران عهد بنی امیه در این باره گفته بود: سوگندی کـه راه گریزی نداشته باشد به چـه درد میخـورد؟ و ایـن سـخن در محاسـن والاضداد جاحظ منعکس است.»[1]

* * *

امیرالمؤمنین بیست و یکم، المهدی بـالله، فرزنـد و جانشـین منصور، ۴۰ سال عمر و ۱۰ سال خلافت کـرد. از همـان آغـاز تمـام

---

۱ ـ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۱۳۶-۱۵۷؛ انساب بـلاذری، ج ۳، ص ۱۸۲-۲۷۵؛ مـروج الذهـب، ج ۶، ص ۱۵۶-۲۲۳؛ دسـتورالوزراء، جهشیاری، ص ۹۶-۱۴۰؛ لطائف المعارف ثعـالبی، ص ۱۹-۲۲؛ تـاریخ یعقوبـی، ج ۲، ص ۴۲۰-۴۴۵ و ۴۳۰-۴۳۶؛ تاریخ خلیفه ابن خیاط، ص ۴۱۵-۴۳۶؛
A. Dietrich : Das Politische Testament des Zweiten Abbasiden Kalifen al-Mansur, Islam, XXX, 1952, pp. 33-56 ; Th. Nöldeke : Der Chalif Mansur, Orientalische Skizzen, Berlin, 1892.

www.kavehroom.com

اختیارات خلافت را عملاً به زنش خیزران که کنیز زرخریدی بود واگذاشت و این زن که بعدا دو فرزندش هادی و هارون (الرشید) چهارمین و پنجمین خلیفه عباسی شدند، تا توانست اموال بیت المال را به نفع خودش چاپید، بطوریکه درآمد املاک او به سالی ۱۶۰ میلیون درهم، یعنی نصف عایدات مملکت عباسی بالغ شد. جرجی زیدان که بدین موضوع اشاره میکند، در تاریخ تمدن اسلامی خود بسر اساس مقایسه میان ارزش واحدهای پول در آنزمان و در آغاز قرن بیستم، نتیجه میگیرد که درآمد آنروز خیزران از نظر نسبت از درآمد راکفلر میلیاردر آمریکایی یک سوم بیشتر بوده است. به نوشته همین مورخ «قدرت این زن در حدی بود که نه تنها شوهرش، بلکه دو فرزندش نیز در دوران خلافت خود از او حساب میبردند و بطور کامل اطاعتش را میکردند». مهمترین کار دوران خلافت مهدی قتل عام مانویان ساکن حلب بود.

مرگ این امیرالمؤمنین بصورت غیرمنتظره ای صورت گرفت. کنیز او، حسنه، که فرد شاخص حرم و مورد توجه خیزران نیز بود، رقیب سرسختی در میان کنیزکان حرم داشت که با زیبایی خود دل از مهدی ربوده بود. حسنه تصمیم گرفت با خوراندن یک گلابی زهرآلود بدین دختر به زندگی او پایان دهد. اتفاقاً بجای این کنیز، خود مهدی این گلابی را خورد و چند لحظه بعد نعره برداشت که «آخ شکمم!». حسنه وقتی خود را سراسیمه به خلیفه رسانید که کار وی ساخته شده بود.

طبق وصیت منصور، پدر مهدی، میبایست جانشینی مهدی به عیسی بن موسی فرزند ارشد یکی از بزرگان خاندان عباسی تعلق گیرد، ولی مهدی به توصیه همسرش خیزران، با دادن ۱۰ میلیون درهم و واگذاری املاک و دهات متعددی به عیسی بعنوان رشوه وی را راضی کرد که از حق جانشینی خودش صرفنظر کند و آنرا به هادی فرزند ارشد مهدی واگذارد. با این وجود خود مهدی چندی بعد در نظر گرفت هادی را نیز از ولیعهدی خود برکنار کند و برادر کوچکترش هارون الرشید را جای او بگذارد. اما این بار هادی که در آنموقع در سفری جنگی در گرگان بود تا بامر خلیفه با اسپهبدان مازندران ونداد

www.kavehroom.com

هرمز و شروین بجنگد زیر بار نرفت و بر پدرش یاغی شــد. در نتیجــه مهدی با سپاهی فراوان خودش عازم گرگان شد تا او را بگیرد و بکشد. ولی در نیمه راه در ماسپندان بیمار شد و مرد، و هــارون خــود بخــود جانشین او خلیفه چهارم عباسی اعلام شد. بطوریکه نوشته اند مــهدی نخستین خلیفه عباسی بود که آشکارا به شرابخواری پرداخت[1].

* * *

الهادی الی الحق، امیرالمؤمنین بیست و دوم، تنــها یکســال و ۴۵ روز خلافت کرد و در ۲۴ سالگی مرد. مردی شرابخوار، فاســق و در عیــن حال بیرحم بود، چنانکه در دوران خلافت کوتاهش بیش از هــزار چوبــه دار برای کشتن کسانی که به داشتن تمایلات مانوی متهم میشــدند و زنادقــه (زندیقان) نام گرفتند بر پا کرد[2]. مرگ نابهنگام او نــیز بصورتــی کــاملاً

۱ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۱۵۸ تا ۱۶۸؛ مروج الذهــب، ج ٦، ص ۲۲۴-۲٦۰؛ تــاریخ یعقوبــی، ج ۲، ص ۴۷۲-۴۸۷؛ دســتورالوزرا،، ص ۱۴۱-۱٦٦؛ مقــاتل الطــالبین ابوالفــرج اصفــهانی، ص ۴۰۱-۴۲۸؛ مقالــه Observations on the reign of al-Mahdi در مجلــه Studia Orientalia، دوره ۱۴، سال ۱۹۴۵، ص ۳۰۰-۳۵۴؛ و بررسی تکمیلی Nuovi studi، در همان نشریه، دوره ۱۵، سال ۱۹۴٦، ص ۱۵۵-۱۷۹؛ F. Omar، در مقاله Some observations on the reign of al-Mahdi، در مجلــه Arabica، شــماره ۲۱، ســال ۱۹۷۴، ص ۱۳۹-۱۵۰؛ I. Goldziher در مقالــه Das Zindiktum Während der Regierung das Chalifen al-Mahdi، گزارشــهای نــهمین کنگــره بیــن المللــی خاورشناسان در لندن، سال ۱۸۹۳، ج ۲، ص ۱۰۴-۱۲۹.

۲ ــ در باره سرکوبگریهایی که بنام مبارزه با زندقه ولی در واقع برای از میان بــردن دشمنان خلافت عباسی و بخصوص آزاداندیشان جامعه اســلامی صــورت گرفتــه و پژوهشگران غربی عموماً آنرا انکیزیسیون (دیوان تفتیش عقاید) اســلامی بشــمار آورده اند (و اکثریت قریب به اتفاق قربانیان آن ایرانیان بوده اند) بررسیهای فراوانــی در دو قرن گذشته توسط محققان غربی صورت گرفته است که از جمله آنها میتــوان از کتابها و مقالات زیر نام برد:

Clément Huart : Les zindiqs en droit musulman, Actes du XIe congrès international des Orientalistes, Paris, 1899 ; J. Darmesteter : Zindiq, Journal Asiatique, 1884, p. 562-665 ; Francesco Gabrieli : Zandaqa au

www.kavehroom.com

غیرعادی روی داد، که ماجرای آن در «تاریخ تمدن اسلامی» نقل شده است. قبلاً گفته شد که هادی و هارون، مانند پدرشان، عملاً اختیاری از خود در برابر مادرشان خیزران نداشتند، و در دوران خلافت هادی نیز همچنان سران لشکری و کشوری خلافت هر بامداد بحضور «ملکه مادر» میرسیدند و در باره مسائل جاری از او دستور میگرفتند، و بعداً خود خیزران گزارش این تصمیم ها را به آگاهی خلیفه میرسانید. ولی موردی پیش آمد که هادی ـ که اتفاقاً حق نیز با او بود ـ در حضور جمع از قبول نظر مادرش سر باز زد و دستوری را که خودش قبل از آن داده بود تأیید کرد. تصور میرفت کار به همین جا خاتمه یافته باشد، اما سه شب بعد از آن، در نیمه شب کنیزان خیزر از دری پنهان به خوابگاه خلیفه رفتند و متکایی بر روی دهان امیرالمؤمنین گذاشتند و دسته جمع آنقدر بر روی آن نشستند تا خفه اش کردند، و ماجرای مروان حکم خلیفه بنی امیه بدین ترتیب یکبار دیگر ـ منتها این بار نه از جانب همسر بلکه از جانب مادر خود خلیفه ـ تکرار شد[1].

* * *

هارون، برادر کوچکتر هادی، که با این ترتیب به خلافت نشست و هارون الرشید نام گرفت، در روزی بیست و سومین امیرالمؤمنین عالم اسلام شد که آنرا روز تقارن ثلاثه نامیده اند، زیرا در آن روز

1er siècle abbaside, L'élaboration de l'Islam, Paris, 1961 ; G. Vajda : Les zindiqs en pays d'Islam au début de la période Abbasside, Rivista degli Studi Orientali, XIII, 1938, pp. 173-229 ; D. Gimaert : Zandaqa et zindiqs en Islam au second siècle de l'hégire, Revue de l'Institut français des études orientales, Damas, 1933 ; M. Guidi : La lotta tra l'Islam e il Manicheismo, Roma, 1927.

همچنین مقاله تحقیقی Zindiq در Encyclopédie de l'Islam. در نزد محققان معاصر ایرانی، بررسی جالبی در این باره بخصوص در «تاریخ ایران بعد از اسلام» دکتر عبدالحسین زرین کوب (ص ۵۰۲ ببعد) میتوان یافت.

۱ ــ برای بررسی بیشتر: S. Moscati در Le califat d'al-Hadi، مجله خاورشناسی فنلاند Studia Orientalia، چاپ هلسینکی، دوره سیزدهم، سال ۱۹۴۶، ص ۱-۲۸؛ و N. Abbott در Two Queens of Bagdad، شیکاگو، ۱۹۳۷.

www.kavehroom.com

هادی به خاک سپرده شد، و خلافت هارون اعلام شد، و فرزندش مـأمون بدنیا آمد. در این روز یکی از خونین ترین و پرجنجال ترین دورانـــهای خلافت عرب نیز آغاز شد.

خلیفه تازه مانند برادرش تا هنگام مرگ مادرش خیزران بازیچــه ای در دست او بیش نبود، و خلافت واقعی او فقط وقتی تحقق یافت که مــادر خطرناکش مرد و ثروت بیحسابی که از راه سوء اســتفاده و فســاد فراهــم آورده بود به هارون (و نه به بیت المال مسلمانان) تعلق گرفت، هر چند کـه از آن ببعد نیز اختیار اداره امور خلافت عملاً به خــاندان ایرانــی برمکــی منتقل شد که همه شــکوه و آوازه ای کــه در تــاریخ بــرای دوران خلافــت هارون الرشید حکایت شده است مرهون کشورداری آنان بــود، و روزی هــم که این خاندان به امر او قتل عام شدند کار حکومت هارون ــ کـــه مــدت کوتاهی بیش از آن دوام نیافت ــ به سقوط انجامید.

در نخستین سالهای خلافت هارون، برادر یکی از فرزندان امــــام حسین، یحیی ملقب به نفس الزکیه در گیلان ادعای خلافت کرد. هارون به خط خود به او زنهارنامه داد و یحیی تسلیم شد و به بغداد آمد و به زندان فرستاده شد، اما پس از چندی تنی چنــد از فقیــهان بغــداد بــه خواست هارون فتوایی دایر بر بطلان زنهارنامه صادر کردند و یحیی بـه امر خلیفه در زندان بقتل رسید. همین کار را هــارون در مــورد امــام موسی کاظم کرد، یعنی او را در بازگشتش از سفر حج با عزت بســـیار به بغداد آورد، اما اندکی بعد روانه زندانش کرد و بعد از هفت سال وی را در همان زندان کشت و این بار نیز از فقهای بغداد تصدیقی دائر بــر مرگ طبیعی او گرفت.

همانطور که در دوران بنی امیه یزیدبن معاویه پـــای میگســاری و رقص و ساز و آواز آشکار را به بارگاه خلافــت بــاز کــرده بــود، در دوران خلافت عباسی نیز هارون الرشید راهگشای فسق و فجور علنی به دســتگاه خلافت شد. زرین کوب در «دو قرن سکوت» خود در این باره مینویسد:

«دربار خلافت هارون جلالی افسانه آسا داشت. قصرهای خلیفــه و بزرگان شهر با حرمسراها و خواجگان و کنیزان آن، یادگــار عظمــت تیسفون و فرش بهارستان و ترنج زر بود و رسوم و اعیاد این دربــار بــا

www.kavehroom.com

وزیران ایرانی آن و جامه و کلاه و زر و زیور خاص ایرانیان خاطره هـای شکوه تیسفون را در بغداد زنده میکرد. شهری که بارگاه خلیفه بـود از اکثر بلاد عالم اسلام باج میگرفت و در زر و زیور و مکنـت و نعمـت میغلتید. اما اینهمه ثروت شهر هزار و یکشـب از کجـا میـآمد؟ از غارت مردم، زیرا عباسیان در فراز آوردن مال و گـرد کـردن خواسـته همچنان دنباله روان خلفای شام بودند و حتی حرص و طمـع زیـاده از آنان میورزیدند»[1].

و در جای دیگر همین کتاب میافزاید که: «برای تأمین مخـارج هنگفت دربار خلیفه که در عیاشی و ولخرجـی مسـتغرق بـود مـردم مجبور به پرداخت انواع خراج ها بودند. هـزاران دودمـان درمـانده و پریشان میشدند تا خلیفه در پایان یک شب مستی بتواند باران جواهـر و پول به شاعران و مطربان و ساقیان و دلقکان خویش نثار کند. خـون صدها معصوم ریخته میشد تا خدمتگزاران خلیفه بتوانند سفره رنگیـن خود را به همه گونه نعمتها بیارایند»[2].

از وقایع شنیدنی دوران خلافت هارون الرشید امامت یک بوزینه است. این ماجرا را در تاریخ طبرستان چنین میتوان خواند: «زبیـده زن هارون را بوزینه ای بود که او را به غایت دوست میداشـت و مقـام او بخاطر زبیده بآنجا رسید که بفرمان هارون بوزینه را شمشـیر بـر کمـر بستند و فرمان امامت بنامش نوشتند و ۳۰ مرد از درباریان را ملـتزم رکابش کردند، و آن بوزینه چندین دختر بکر را بکارت برداشـته بـود. سرانجام امیران غیرتمند طاقت خواری خدمت به بوزینه را نیـاوردند و یزیدبن مزید شیبانی یکی از آنان، آن حیوان را بکشـت. هـارون او را بدین جرم بدار آویخت، و او و زبیده بـر کشـته شـدن میمـون سـخت سوگوار شدند. شاعران دربار، خلیفه و بانوی حرم را در مـرگ بوزینـه تعزیت گفتند و قاریان برایش قرآن خواندند»[3].

---

۱ ــ عبدالحسین زرین کوب: دو قرن سکوت، ص ۱۸۷.
۲ ــ همانجا، ص ۱۸۸.
۳ ــ تاریخ طبرستان، ص ۹۲.

www.kavehroom.com

ماجرای غم انگیز کشتار دسته جمعی خاندان برمکی و نزدیکان آنان به فرمان هارون، که از سیاه ترین صفحات تاریخ اسلام اســـت، در جای دیگر این کتاب نقل شده است. هارون برای فرونشاندن شورشی کـه بدنبال این واقعه در خراسان آغاز شده بود خودش با نـــیرویی سـنگین رهسپار آن سرزمین شد، ولی در همه این سفر از بیماری سرطان کـه از چهل و سه سالگی تا چهل و هفت سالگی دچار آن بود رنج میبرد و هر روز حالش بدتر میشد. سرانجام پزشکش را از وضع بد بیمـــاری خـود آگاه ساخت، ولی از او خواست که این موضوع را پوشـیده نگـاه دارد، زیرا فرزندانش در انتظار مرگ او روزشماری میکنند و اصولاً وی را بـر اسبی تیزرو نشانیده اند تا در طول سفر بر علیلی و ناتوانیش بیفزاینـد. باوجود این همین مرد فرسوده و پا به مرگ، در رســـیدن بـه خراسـان دستور داد تا برادر رهبر شورشیان را که خود دخالتی در ایـن شـورش نداشت در حضورش تکه تکه کردند. اندکی بعد از آن خود هارون نـیز پس از ۲۱ سال خلافت در ۴۷ سالگی مـرد و در محلـی کـه اکنـون آرامگاه امام رضاست در سناآباد طوس بخاک سپرده شد[۱].

* * *

امیرالمؤمنین بیست و چهارم، الامین بالله، پنج ســـال خلافـت کرد و بدست طاهر سردار ایرانی برادرش مـأمون کشـته شـد. مـردی عیاش، خونخوار و در عین حال دمدمی مزاج بود و تنها امتیازی کـه از نظر اعراب داشت این بود که بر خلاف برادرش مأمون کـه مـادرش ایرانی بود، وی مادری عرب داشت.

در زمان خلافت او، مأمون که شش ماه از وی بزرگتر بود ولایت

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: G. Audision در: La vie et la mort de Haroun-al-Rachide، پساریس، ۱۹۳۰؛ André Clot در: Haroun ar-Raschid، پـــاریس، ۱۹۸۶؛ J.B. Glubb در: Haroon-al-Rasheed، لندن، ۱۹۷۶؛ A. Jourmard در: Haroun al-Rashid، ۲ ج، پـــاریس، ۱۹۵۶؛ E. Daniel در: Khurasan under 'Abbasid rule، مینیاپولیـــس، ۱۹۷۹؛ Nabie Abbott در: Two Queens of Bagdad (در باره خیزران و زبیده، مادر و همسر هارون الرشید)، شیکاگو، ۱۹۳۷.

www.kavehroom.com

خراسان را داشت، و طبق وصیت هارون الرشید میبایست وی ولیعهد امین و جانشین او باشد. ولی امین به اغوای مادرش به فکر افتاد که پسر خودش موسی را به ولیعهدی برگزینند و در صدد خلع مأمون برآمد. بدین منظور نامه به مأمون در خراسان نوشت و از او خواست که به بغداد بیاید و خلافت را بدست گیرد، با این نیت که او را در بغداد بکشد. ولی مأمون این احضاریه را نپذیرفت و در نتیجه امین سپاهی مرکب از پنجاه هزار جنگجوی زبده را به سرداری علی بن ماهان به جنگ او فرستاد و زنجیری از نقره برای دربند کردن مأمون بدو داد. مأمون نیز ظاهر ذوالیمینین، سردار ایرانی تبار را ـ که بعداً نخستین سلسله مستقل را در ایران بنیاد نهاد ـ روانه رویارویی با او کرد و در نبردی که درگرفت سپاه امین شکست خورد و طاهر و ارتش او تا بغداد پیش راندند و آن شهر را به محاصره گرفتند و سرانجام با تسلیم امین وارد پایتخت شدند و طاهر سر بریده خلیفه را برای مأمون به مرو فرستاد[1].

مردم بغداد بدنبال این خلیفه کشی، مأمون را که میبایست جانشین او شود از خلافت خلع کردند و با یکی از فرزندان مهدی (پدر هارون الرشید) بنام ابراهیم دست بیعت دادند، ولی همینکه اندکی بعد خبر حرکت مأمون را به سوی بغداد شنیدند بر ابراهیم شوریدند و او از ترس پنهان شد و دیگر خبری از او بدست نیامد.

* * *

امیرالمؤمنین بیست و پنجم، مأمون (المأمون بامراله) بود.

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۱۹۳ تا ۱۹۸؛ کامل، ج ٦، ص ۱۵۲-۱۵۸ و ۲۰۷-۲۱۲؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۲۴-۵۳۸؛ اخبارالطوال، ص ۳۸۸-۳۹٦؛ مروج الذهب، ج ٦، ص ۴۱۵-۴۱۹ و ۴۸۷-۴۹۱ (کاملترین شرح در باره محاصره بغداد توسط طاهر سردار ایرانی)؛ Francesco Gabrieli در Documenti relativi al Califfato di al-Amin، گزارشهای فرهنگستان ایتالیا Rendiconti dell' Accademia dei Lincei، سری ششم، شماره سوم، سال ۱۹۲۷، ص ۱۹۱-۲۲۰.

www.kavehroom.com

مادری ایرانی داشت که برخی او را دختر استاذسیس رهبر معروف یکی از شورشهای استقلال طلبانه ایرانیان در سالهای بعد از ابومسلم دانسته اند، بهمین جهت از آغاز وی به ایرانیان متمایل بود. با اینکه بزرگتر از امین بود، به جانشینی مستقیم هارون تعیین نشد، ولی به ولایت خراسان منصوب شد. بعد از پیروزی جنگی بر امین مرو را بجای بغداد پایتخت خلافت اعلام کرد که در آنجا بدست وزیر کاردان ایرانی او فضل بن سهل ملقب به ذوالریاستین (بمناسبت سرپرستی همزمان بر امور کشورش و لشکری) درباری بسیار پیشرفته و مجهز برایش ایجاد شده بود. فضل از نوادگان نوبخت اخترشناس معروف ایرانی بود و از این بابت او و برادرش را نوبختی نیز مینامیدند.

مأمون در مرو برای جلب پشتیبانی بیشتر ایرانیان از خود در مقابل سازمان خلافت در بغداد که شدیدا گرایشهای عربی داشت، به توصیه فضل علی بن موسی الرضا (امام هشتم شیعه) را به ولایتعهدی خود برگزید و با آنکه از دیدگاه تشیع دستگاه خلافت بغداد دستگاهی غاصب شمرده میشد و عقیده شیعه بر این بود که همه امامان شیعه تا بدانروز بدست خلفای این دستگاه کشته شده اند، وی این دعوت را پذیرفت و «در هودج سیمین با پرده های زربفت و آویزه های گوهرین» از مدینه رهسپار خراسان شد و پس از گذشتن از بصره و محمره و اهواز و اراک و ری و نیشابور به مرو رسید که در آنجا مأمون بموجب پیمان نامه ای ولایتعهدی خود را بدو داد، و امام آنرا پذیرفت و در زیرش نوشت: بنام اطاعت و امتثال فرمان امیرالمؤمنین این مقام را میپذیرم و این پیمان نامه را به خط خود در حضور امیرالمؤمنین المأمون بامراله و فضل بن سهل و سهل بن فضل و... در رمضان سال ۲۰۱ از هجرت نبوی نوشته و امضا میکنم». بفرمان مأمون بنام علی بن موسی الرضا سکه طلا زدند و شعرا در مدح او قصیده ساختند، و برای تکمیل این پیوند، مأمون دخترش ام حبیب را نیز به زناشویی به امام رضا داد.

با اینهمه اندکی بعد بدو خبر رسید که این انتصاب، و نفوذ فراوانی که از این راه برای ایرانیان در دستگاه خلافت اسلامی فراهم

www.kavehroom.com

آمده است زمینه بلوایی عمومی را در بغداد و انتصاب عموی مأمون را به خلافت آماده ساخته است. مأمون به شتاب مقدمات بازگشت خود را به بغداد فراهم آورد، و از جمله این مقدمات این بود که در شعبان سال ۲۰۲، تنها یازده ماه پس از انتصاب امام رضا به ولایتعهد، فضل بن سهل وزیر مقتدر او (که نقشی همانند نظام الملک و امیرکبیر دورانهای بعدی را بر عهده داشت) در یک بامداد خیلی زود در گرمابه مرو توسط عده ای ناشناس قطعه قطعه شد و مأمون با اعلام عزای عمومی خودش تابوت او را بدوش گرفت و به گورستان برد. امام رضا نیز در ماه صفر ۲۰۳ از مسمومیت درگذشت و این بار نیز مأمون بر جنازه او گریست و او را در کنار مقبره پدرش هارون الرشید در محلی که بعدا بصورت مشهد کنونی در آمد، بخاک سپرد.

در بازگشت به بغداد مأمون مقام خلافت را بعنوان بیست و پنجمین امیرالمؤمنین جهان اسلام در دست گرفت. از اولین کارهایش این بود که همچنانکه قبلاً دخترش ام حبیب را به زناشویی به امام رضا داده بود، دختر دیگرش ام الفضل را به ازدواج امام محمد تقی فرزند امام رضا درآورد و چهار کرور (دو میلیون) درهم جهیزیه برایش مقرر کرد و گفت: دوست دارم پدر بزرگ کسی باشم که پیامبر خدا و علی بن ابیطالب داماد و خلیفه پیامبر پدران او باشند. ولی این خواست واقعی یا عوامفریبانه او هیچوقت تحقق نیافت، زیرا ام الفضل از امام نهم شیعیان فرزندی نیاورد[1].

به موازات این، مأمون حسن بن سهل برادر فضل وزیر پیشین خود را به وزارت خویش در بغداد منصوب کرد و اندکی بعد نیز دختر او پوران را، طی یک مراسم عروسی که مجلل ترین آئین ازدواج در همه تاریخ اسلام شناخته شده است، به همسری خود درآورد. با اینهمه حسن بن سهل پس از آگاهی بر اینکه قتل فجیع برادرش به دستور خود مأمون صورت گرفته است به بحران عصبی مبتلا شد که پزشکان مأمون بدان نام اختلال حواس و جنون دادند و مأمون طبیب مخصوص

---

۱ ـ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۳.

www.kavehroom.com

خود را برای معالجه او فرستاد، ولی ظاهراً این نیز سیاست خود مأمون بود، زیرا انتصاب یک صدراعظم ایرانی در بغداد مایه ناآرامی هایی از جانب مراجع متنفذ عرب شده بود و ضروری بود که وی به بهانه ای از این سمت برکنار شود و بهترین بهانه جنون او بود. حسن ابن سهل مردی دانشمند و ادیب بود و از جمله کارهایش در این راستا ترجمه بخشی از «جاودان خرد» از زبان پهلوی به عربی بود که بعداً توسط ابن مسکویه که او نیز ایرانی بود ویراستاری شد[1].

* * *

امیرالمؤمنین بیست و ششم، المعتصم بالله، ۴۸ سال عمر و اندکی کمتر از ۹ سال خلافت کرد. مادرش ترک نژاد بود، و این، بهمان صورت که در زمان مأمون راه بر ایرانیان در سازمان خلافت باز شده بود، راه را برای نفوذ ترکها در این سازمان گشود، منتها این نفوذ تا به پایان عمر خلافت بغداد ادامه یافت و دیگر هرگز خلافت عرب ماهیت عربی خود را بازنیافت، و حسابگری معتصم که برای خنثی کردن نفوذ ایرانیان پای مزدوران ترک را به خلافت بگشاید، عملاً خلافت را به مزدوری ترکانی درآورد که در مرحله اول بصورت زرخرید به بغداد آورده شدند ولی با افزایش روزافزون مهاجرت ترکان تدریجاً بصورت نیروی مقتدری با اشتهایی سیری ناپذیر درآمدند که اختیار عزل و نصب خلفا و اداره عملی دربارهای آنانرا در دست خود گرفتند. از تاریخ مرگ معتصم در

---

۱ ـ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۱۹۸ تا ۲۱۸؛ کامل، ج ٦، ص ٦٥-١٥٢. مروج الذهب، ج ٦، ص ٢٥٧-۴۱۴؛ اخبارالطوال، ص ۳۹۸-۴۰٦؛ یعقوبی، ج ۳، ص ۵۴۰-۵۵۰؛ الذریعة الی مکارم الشریعه، چاپ قاهره، سال ١٨٩٦، ج ۴، ص ۴۰۰؛ F. Gabrieli در: La successione di Harun ar-Rascid e la guerra fra al-Amin e al-Ma'mun، در مجله Rivista degli studi orientali، سال یازدهم، ١٩٢٦-١٩٢٨؛ La Politique religieuse du calife abbasside al-Ma'moun در Revue des études islamiques، سال یازدهم، ١٩٢٦، ص ۳۴۱-۳۹۷.

www.kavehroom.com

سال ۲۲۷ تا سقوط نهایی خلافت بغداد توسط هلاکو در سال ٦٥٦، بیست و نه تن از افراد خاندان عباسی به خلافت نشستند که جز چند تن خلیفه دوران آل بویه که دست نشاندگی دیلمیان را داشتند، بقیه عموماً بازیچه ترکان بودند.

تاریخ نگاران متعددی این تحول ناخوشایند را بصورتهای مختلف مورد ارزیابی قرار داده اند: معتصم به ترکان که خویشان مادری او بودند اعتمادی بیشتر از اعراب و ایرانیان داشت و هدفش آن بود که برای حفظ سلطه تازیان ترکان را رویاروی خراسانیان قرار دهد. ولی ایرانیان با برتری فرهنگی که داشتند جا خالی نکردند و این خود تازیان بودند که جای خویش را به ترکان دادند.

«چندان بنده ترک که معتصم داشت کس نداشت. گویند که هفتاد هزار غلام ترک داشت و بسیار کس از آنانرا برکشیده و به امیری رسانیده بود»[1]. «اندک اندک ترکان همه امور خلافت را در اختیار خود گرفتند. گاه در روز روشن یکی از آنها را میدیدند که دست در چادر زن جوانی زده بود و او را به زور میکشید، و زن فریاد میکرد که ای مسلمانان، مرا فریاد رسید که فلان کسم و خانه بر فلان محله دارم، و این ترک مرا به مکابره میبرد تا بر من فساد کند، و میگریست ولی هیچکس به فریاد او نمیرسید، که این امیر محتشم و گردنکش بود و پنجهزار سوار در خیل داشت و کسی با او سخن نمیتوانست کرد»[2]. «ترکان که از زمان معتصم خلیفه بصورت گسترده ای در دستگاه خلافت راه یافتند دیگر حاضر به از دست نهادن قدرت نشدند، بهمین جهت با زوال خلافت عباسی در بغداد، سلسله ممالیک مصر را بنیاد نهادند»[3].

حتی در زمان خود معتصم، نفوذ ترکان در دستگاه خلافت به حدی رسید که وی بخاطر برخوردها و کشمکشهای دائمی غلامان ترک با مردم بغداد مرکز حکومت را از بغداد به سامرا در ۱۲۰ کیلومتری بغداد

---

۱ ــ سیاست نامه خواجه نظام الملک، ص ۵۸.

۲ ــ دو قرن سکوت، ص ۲۳۸.

۳ ــ Sir Percy Sykes در «تاریخ ایران»، ج ۲، ص ۱۷.

www.kavehroom.com

منتقل ساخت و بهمین جهت در آنجا کاخ ها و بناهای زیـادی سـاخت، و خودش دیگر هیچوقت به بغداد نیامد. مقبره های امام علی النقی و امـام حسن عسکری و نیز سرداب معروفی که طبق روایات شیعه امام دوازدهـم در آن به غیبت کبری رفته است در همین شهر است. به غـیر از معتصم شش خلیفه دیگر عباسی نیز این شهر را به پایتختی برگزیدند.

از زمان معتصم انحطاط همه جانبه دستگاه خلافـت اسـلامی آغاز شد. ایران، ماوراء النهر، یمن، مصر، افریقیه (تونس و الجزایـر و مراکش) یکی پس از دیگری از امپراتوری عـرب جـدا شـدند، و بـه فهرست استقلال یافتگان پیشین (دولت رسـتمیه در الجزایـر، دولـت اندلس در اسپانیا) پیوستند.

این امیرالمؤمنین همانقدر که فریبکار و عیاش بود، سفاک نـیز بود. عباس بن عبداله برادرزاده خود را به زنـدان افکنـد و در همانجـا دستور خفه کردنش را داد. ماجرای بابک خرم دین و افشین و مازیـار در دوران او، در جای دیگر این کتاب نقل شده است. مورخان عرب گاه از او با عنوان «ابراهیم ثمانی» نام برده اند، زیرا این رقم ۸ نقش شـگفتی در زندگی او داشت: هشتمین خلیفه عباسی بود، هشت سال و هشـت مـاه خلافت کرد، هشت پسر و هشت دختر و هشتهزار کنـیز داشـت، و از او هشت میلیون درهم نقد، هشتهزار اسب، هشتهزار استر، هشتهزار غلام و هشتهزار کنیز باقی ماند و پس از ۸ سال خلافت در قصر خاقانی مرد[1].

* * *

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ یعقوبـی، ج ۲، ص ۵۶۶-۵۷۰؛ البلـدان، ص ۲۵۵، ۲۶۴؛ اخبارالطوال، ص ۴۰۱؛ کامل، ج ۶، ص ۴۳۹-۵۲۸؛ فخـری ابـن طقطقـی، ص ۳۱۶-۳۲۴؛ مروج الذهب، ج ۷، ص ۱۰۲-۱۱۵؛ E. Marin در: The Reign of al-Mu'tasim، نیوهاون، ۱۹۵۱؛ D. Ayalon در: The military reforms of Caliph al-Mu'tasim. Their background and consequences، اورشـلیم، ۱۹۶۳؛ C.E. Bosworth در: Storm and Stress along the northern frontier of the Abbasid Caliphate of al-Mu'tasim، چـاپ Albany، ۱۹۹۱؛ Osman Ismail در: Mu'tasim and the Turks، بولتن مطالعات شرقی و افریقائی دانشگاه لندن BSOAS، شماره ۲۹، سال ۱۹۶۶، ص ۱۲-۳۴.

www.kavehroom.com

الواثق بالله، بیست و هفتمین امیرالمؤمنین، فرزند کنیزی یونانی بود که زنی دانش آموخته و ادیب بود و واثق احتمالاً ذوق شعر و ادب دوستی خود را از او به ارث برده بود، ولی آنچه بیش از شعر و ادب مورد علاقه این امیرالمؤمنین بود همخوابگی تقریباً مدام با کنیزان فراوان حرمسرایش بود که در جوانی او را بر اثر افراط در صرف معجون تقویت قوه باه از پای درانداخت[1]. از نظر مذهبی مانند پدر بزرگ و پدرش طرفدار بی قید و شرط مکتب معتزله بود، و بهمین جهت روش خشنی در برابر مخالفان جبری این مکتب در پیش گرفت و بسیاری را از این بابت به زندان انداخت. در این رابطه، بخصوص این واقعه مورد تذکر مورخان قرار گرفته است که هنگامیکه مأموران خلافت در سال ۲۳۱ هجری اسیران مسلمان را با دادن فدیه از سپاه بیزانس پس میگرفتند، واثق به نماینده قاضی القضاة مأموریت داد که از یکایک این اسیران عقیده آنانرا در این باره که قرآن مخلوق است یا قدیم جویا شود، و بر مبنای پاسخ آنان بابت آزادی هر کسی که از نظر معتزله درین مورد پیروی کرده باشد فدیه لازم را پرداخت کنند، و هر کس دیگر را که در جهت خلاف این خط باشد در دست بیزانسی ها به اسارت باقی گذارد. نتیجه این شد که بسیاری از اسیران گروه اخیر به سرزمینهای مسیحی نشین رفتند و تغییر مذهب دادند[2].

در زمان خلافت واثق بار دیگر خرمدینان در کوچ اصفهان علیه خلافت قیام کردند، در صورتیکه در این موقع ۹۹ سال از مرگ بابک گذشته بود و بسیاری میپنداشتند که این جنبش بکلی فرونشسته است.

واثق در جوانی به بیماری استسقا (عطش دائمی) مبتلا شد، و داروی مؤثری که پزشکان برایش تجویز کردند نشستن در میان تنور گرم بود. ظاهراً در یکی از این جلسات تنورگیری، خودش دستور گرم کردن زیاده از حد تنور را داد و در نتیجه در آن سوخت. هنگام مرگ

---

۱ ــ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۹. در باره مکتب معتزله به فصل «کارنامه روحانیت» مراجعه شود.

۲ ــ مسعودی در تنبیه والاشراف، چاپ لیدن، ص ۱۹۱.

www.kavehroom.com

۳۲ سال داشت و پنج سال از این مدت را خلافت کرده بود.

نام واثق در مغرب زمین، بخصوص در انگلستان، نامی شناخته شده است، زیرا زندگی افسانه آمیز او موضوع یکی از موفق ترین آثار ادبیات انگلیسی بنام «واثق» قرار گرفته است که در قرن هجدهم میلادی توسط ویلیام بکفورد نویسنده و شاعر انگلیسی نوشته شد و اندکی بعد از شاهکارهای مسلم رمان نویسی آن کشور شناخته شد، که بزرگان متعدد دیگر جهان ادب منجمله بایرن از آن بصورت گسترده ای الهام گرفتند. رمان فلسفی «واثق» تا حد زیادی نتیجه مطالعاتی است که نویسنده آن در تاریخ و مذاهب و ادبیات ایران داشت، و همه آنها را در ترکیب شاعرانه این اثر بکار گرفت. داستان این کتاب بطور خلاصه چنین است که واثق که تشنه دستیابی به اسرار نهفته جهان است در دربار خلافت خود فرستاده اهریمن را بنزد خویش میپذیرد که پیامی از جانب سرور خویش برای وی دارد، و وی براساس این پیام طرح نشستن خود را بر تخت پادشاهی جمشید (تخت جمشید) مطرح میکند و در این باره با اهریمن پیمان می بندد. سپس سفر دشوار خود را آغاز میکند که مرحله نخست آن گذشتن از دره اقبال امیر فخرالدین است، و در آنجا عاشق نورالنهار دختر امیر میشود که با وسوسه او از «گلشم» پسر عمویش که نامزد اوست میگسلد و خود را تسلیم واثق میکند و با او راه سفر به سوی تخت جمشید و گنجهای شاهان افسانه ای را در پیش میگیرد. هر دو به شیراز میروند و سر از ویرانه های استخر برمیآورند. اهریمن اجازه میدهد که دروازه کاخ او به روی آنان گشوده شود، و ناگهان کوه از هم باز میشود و اینان را به تالاری بزرگ میکشاند که در آن انبوه بزرگی از زنان و مردان در کنار یکدیگرند ولی همه از هم گریزانند، چنانکه گویی همیشه تنها بوده اند. در گوشه ای از تالار اهریمن بصورت جوانی آراسته و نه دیوی زشت رو نشسته است، و این شعر سعدی را بیاد میآورد: «که ای نیکبخت این نه شکل من است، ولیکن قلم در کف دشمن است». وی بدانان اجازه دیدار گنج های افسانه ای و تالار ارژنگ را میدهد که در آن همه آفریدگان نقشبندی شده اند، و میان اینان، ناله سلیمان را

www.kavehroom.com

میشنوند که او نیز به نیرنگ اهریمن بسراغ گنجهای افسانه ای رفته بود، و سرانجام، به راهنمایی سلیمان بدین راز پی میبرند که دوزخ جاوید در انتظارشان است، و این دوزخ این است که نه همدیگر را دوست بدارند و نه امیدی به تغییر سرنوشت خود داشته باشند، و چنین است که این دو نفرین شده، گرانبهاترین موهبت خدایی یعنی امید را از دست میدهند. نویسنده نامی قرن نوزدهم فرانسه، Mallarmé که در سالهای پایانی این قرن متن فرانسه این کتاب را همراه با مقدمه ای محققانه در پاریس منتشر کرده است متذکر میشود که در نوشتن این رمان معروف، مؤلف از خسرو و شیرین نظامی بهره گرفته است، و نیز از کلمات پارسی چون استخر، جوی رکن آباد، سیمرغ، دماوند، گلشن راز، دلارا که همه زیربنای ایرانی اثر او را تشکیل میدهند[1].

* * *

بیست و هشتمین امیرالمؤمنین تاریخ اسلام، المتوکل علی الله، یکی از جالبترین امیرالمؤمنین های تاریخ خلافت است. این خلیفه برادر واثق و دومین پسر معتصم از کنیزی ترک بود، و در هنگام بیماری و مرگ واثق به امر او در زندان بسر میبرد. وقتیکه واثق درگذشت، بزرگان دربار و فرماندهان ارشد سپاه در صدد برآمدند پسر او محمد را که هنوز کودکی بیش نبود به جانشینی وی برگزینند تا دست خودشان در کارها بازتر باشد، ولی چون همه لباسهای سنتی خلیفه بر تن او گشاد آمد، نتیجه گرفتند که هنوز خداوند وی را شایسته خلافت نمیداند، بدینجهت به سراغ برادرش در زندان رفتند، و او را در همان روز مرگ واثق به خلافت نشاندند. اولین کار خلیفه تازه این بود که چون در زمان خلافت برادرش از ابن الزیات وزیر او

---

۱ ــ William Blake در: The History of the Caliph Vathek، لندن، ۱۷۸۶؛ ترجمه فرانسه با مقدمه Stéphane Mallarmé، چاپ پاریس و لوزان، ۱۸۷۶. این کتاب در طول قرون نوزدهم و بیستم منبع الهام بسیاری از نویسندگان و شعرای نامی غرب، منجمله لرد بایرن، کیتس، تماس مور، ادگار آلن پو، اسکار وایلد، آلدوس هکسلی قرار گرفته است.

www.kavehroom.com

درخواست شفاعت کرده ولی او بدان ترتیب اثر نداده بود، فرمان داد تا وی را گرفتند و در تنور میخ داری افکندند تا با شکنجه جان داد، و تمام اموالش را نیز مصادره کردند.

دوره نزدیک به پانزده ساله خلافت متوکل دوره عکس العمل شدید قشریون مسلمان در برابر آزاداندیشان معتزله بود، و در عین حال دوران سیادت روزافزون ترکان بر امور خلافت. به نوشته Browne در تاریخ ادبیات ایران جای برمکیان فاضل و ادیب را در حکومت، ترکان مزدورانی با اسامی بغا (گاو نر)، اتامش، بایباگ و کلبتکین گرفتند[1]. در زمان متوکل هرگونه بحث در باره قرآن و مذهب ممنوع شد و در این مورد سختگیری بسیار بکار رفت. دستگیرشدگان دوران واثق از زندانها آزاد شدند و آزاداندیشان در جای آنان به زندان افتادند، و با تأکید متوکل با آنان با بیرحمی بسیار رفتار شد. ابن السکیت، یکی از مشاهیر لغویین و صاحب کتاب اصلاح المنطق که معلم فرزند خلیفه بود آنقدر لگدکوب قراولان ترک شد که جان سپرد، و عیسی بن جعفر دانشمند دیگر را که از خلیفه عمر انتقاد کرده بود چندان زدند که مرد و جسدش را که اجازه دفن شدن نیافته بود به دجله انداختند. بخاری محدث معروف بنوبه خود در معرض اتهام قرار گرفت[2]. در شورشی که بر اثر بدرفتاری ترکان در تفلیس درگرفت، متوکل بغای ترک ملقب به نره گاو را که به بیرحمی مشهور بود مأمور خواباندن شورش کرد و به گفته مجمل فصیحی در آنجا ۵۰,۰۰۰ نفر به دست وی قتل عام شدند[3].

متوکل مخصوصاً مورد بغض شدید شیعیان است، زیرا در زمان خلافتش دستور داد قبر امام حسین را بشکافند و بر آن آب ببندند و در جایش شخم کنند، و مردم را نیز جدا از زیارت آرامگاه او منع کرد. دلقک دربار او پیوسته علی را موضوع مسخرگی های خود قرار

---

۱ ــ Edward G. Browne در «تاریخ ادبیات ایران»، ج ۱، ص ۵۰۴.

۲ ــ تتمه المنتهی، ص ۲۳۹.

۳ ــ مجمل فصیحی، چاپ مشهد، ج ۱، ص ۳۱۲.

www.kavehroom.com

میداد. ولی این فقط قسمتی از برنامه کلی سختگیری های مذهبی او بود، زیرا اصولاً در دوران متوکل انضباطی سربازی در زمینه مسائل فکری و فلسفی بر جامعه اسلامی حکمفرما شد و نوعی دیوان تفتیش عقاید (انکیزیسیون) اسلامی بوجود آمد که جنایتهای آن کمتر از جنایات دیوانهای تفتیش عقاید کلیسای کاتولیک نبود. هرگونه بحث و تبادل نظر در مسائل دینی منع شد و مذهب در دست ترکان تازه مسلمان بصورت ابزار مطلق اختناق در آمد. دیوانهای تفتیش عقاید اسلامی که نام شرطه داشتند میتوانستند بدون دریافت شکایتی هر شخصی را بعنوان مظنون بازداشت و شکنجه کنند و حتی حکم اعدام برایش بدهند. «صاحب الشرطه» عملاً انواع شکنجه هایی را که در هیچ جای قوانین شریعت پیش بینی نشده بود در محاکم خود اعمال میکرد که پوست کندن، شمع آجین کردن، خرد کردن استخوانها، از جمله آنها بود. در دوران صفویه، در ایران این عنوان به «دیوان بیگی» تغییر کرد، ولی نحوه کار بهمان صورت باقی ماند. شمار قربانیان این تفتیش عقاید اسلامی چندان زیاد بود که تاریخ نگاران غربی خلیفه متوکل را «نرون عرب» نامیده اند[1].

سختگیری نسبت به پیروان سایر ادیان اصولاً در عهد هارون الرشید آغاز شد، که بامر او کلیساها را در نواحی مرزی بیزانس خراب کردند و حقوق مذهبی مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان را محدود ساختند. ولی این محدودیتهای حقوقی اختصاصاً از زمان متوکل تشدید شد. به امر او اهل ذمه از تصدی خدمات دولتی منع شدند و کودکانشان اجازه آموزش در مدارس مسلمانان را نیافتند و بر مبلغ مالیاتهای سرانه و جزیه غیرمسلمانان افزوده شد. اضافه بر آن اینان مجبور شدند علامت مشخصه ای (همچون یهودیان دوران آلمان نازی) بر روی لباس خویش و پشت آن بدوزند و بر سردر خانه هایشان تصویری از ابلیس ترسیم کنند. این خانه ها میبایست محقر باشند و بهیچ صورت از خانه های مسلمانان بلندتر یا آراسته تر نباشند. در

---

۱ ــ René Grousset در Histoire de l'Asie، ج ۱، ص ۱۵۱.

www.kavehroom.com

مورد مانویان، خرمدینان و دهریان سختگیریهای باز هم بیشتری شد.

اهل ذمه حق سوار شدن بر اسب را نداشتند و میتوانستند فقط بر قاطر و الاغ سوار شوند. اگر در راه به مسلمانی برمیخوردند میبایست جابجا پیاده شوند تا راه را برای او باز بگذارند. هیچکدام از آنها حق نداشتند برده مسلمان داشته باشند. برای پرداخت جزیه لازم بود شخصاً در دیوانهای مالیات حضور یابند و بدهی خود را با دست خویش بدست امیر دیوان بدهند و او نیز با زدن پس گردنی به آنها آنرا دریافت دارد و بلافاصله خادم بیرونشان کند.

سختگیریهای دوران این امیرالمؤمنین سادیک که بسیار شبها را در بزم شرابخواری به صبح میرسانید گاه بصورت ترکیبی باور نکردنی از جنایت و از حماقت درمیآمد، که نمونه ای از آنها را در «تاریخ تمدن اسلامی» جرجی زیدان چنین میتوان خواند: «خلیفه متوکل به یکی از حکام خود نوشته بود: ان احص من قبلک من الذمیین و عرفنا بمبلغ عددهم» (غیرمسلمانانی را که در منطقه حکومتت هستند شمارش کن و تعدادشان را به اطلاع ما برسان). ولی نویسنده این فرمان اشتباهاً بالای کلمه احص نقطه ای گذاشت و آنرا تبدیل به اخص کرد که معنی «آنها را اخته کن» میداد، در نتیجه فرماندار تمامی غیرمسلمانان قلمرو خود را اخته کرد، و همه آنها جز دو نفر بر اثر این شکنجه هلاک شدند»[1].

یکی از کارهای نفرت آور این خلیفه بریدن سرو معروف کاشمر بود که شرح آن بتفصیل در تاریخ بیهق و در تاریخ یعقوبی آمده است. وقتی که وی خبر یافت زرتشتیان درخت سروی را که طبق روایات کهن آنان بدست زرتشت در کاشمر کاشته شده و تا آنزمان باقی بود بدیده تقدس مینگرند، دستور داد عمال خلافت در کاشمر این درخت را ببرند و تنه اش را نزد او به سامره بفرستند. «... پس گبران جمله گرد آمدند و به عامل خلیفه گفتند که ما پنجاه هزار دینار زر نیشابوری خزانه خلیفه را خدمت کنیم تا از بریدن این درخت درگذرد، چه تا این تاریخ

---

۱ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۴۵۷.

www.kavehroom.com

فزون بر ۱۴۰۰ سال است این درخت را کشته اند و قلع و قمع آن مبارک نباشد. ولی خواجه ابوالطیب گفت: متوکل نه از آن خلفا و ملوک باشد که فرمان وی رد توان کرد. پس آن درخت کهن را با اره ای که مخصوص آن بساختند ببریدند و تنه آن و شاخه هایش را بر ۱۳۰۰ شتر نهادند و به بغداد فرستادند»[1].

این امیرالمؤمنین در گرماگرم بزم های باده نوشی، ناگهان هوس میکرد که عقرب و رطیل به جان شریکان بزم خود بیندازد، و گاه نیز در روزهای بارعام فرمان میداد که شیر یا ببر گرسنه ای را از باغ وحش بغداد به بارگاه او بیاورند. ولی وجه امتیاز ویژه ترش این بود که بیماری «ابنه» نیز داشت و بدین دلیل همواره چند غلام گردن کلفت ترک بعنوان قراولان خاصه در دسترسش بودند. در ارتباط با این موضوع، ابوالفرج اصفهانی در کتاب «اغانی» خود هجائیه تندی را از دعبل بن علی خزاعی شاعر مشهور و باشهامت عصر این خلیفه نقل میکند که در آن آمده است: «من ناسزاگو نیستم، بدین جهت توضیحی نیز در این باره نمیدهم که بر اثر کدام راز ناگفتنی ترکانی که میبایست بندگان خلیفه عرب باشند، خودشان خلیفه را به بندگی خویش درآورده اند»[2]. و در یکی از همین جلسات «ناگفتنی» بود که متوکل در یک شب بدمستی بدست همین «قراولان خاصه» قطعه قطعه شد. بعداً معلوم شد که این «غلامان گردن کلفت» این کار را به سفارش منتصر، پسر خلیفه، که وی در نظر داشت او را از جانشینی خود خلع کند و در حضور جمع بدو دشنام داده بود انجام داده اند. به نوشته «تتمه المنتهی» محلی که متوکل در آنجا کشته شد همان زندان دوران ساسانی بود که در آن خسرو پرویز به فرمان پسرش شیرویه

---

۱ ــ تاریخ بیهق، چاپ تهران، ص ۲۸۱؛ Percy Sykes در «تاریخ ایران» ضمن نقل این واقعه بر این تأکید میگذارد که این ماجرا در عین حال بیانگر نیرومندی و نفوذ جامعه زرتشتیان ایران در این منطقه دوردست کشور در این تاریخ است (ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۲۲).

۲ ــ الاغانی، ج ۱۸، ص ۹۵.

www.kavehroom.com

کشته شده بود[1]، و به نوشته تاریخ بیهق متوکل درست در همان شبی کشته شد که شتران حامل سرو بریده شده کاشمر به یک منزلی جعفریه در نزدیک سامره رسیدند و متوکل نتوانست پیش از مردن آن سرو را ببیند[2]. متوکل هنگام مرگ ۴۲ سال داشت[3].

* * *

المنتصربالله، خلیفه پدرکش بعدی و بیست و نهمین امیرالمؤمنین عالم اسلام که در ۲۵ سالگی بر مسند خلافت نشست فرزند کنیزی یونانی با نام عربی شده، حبشیه بود. مردی سفاک بود که زیر نفوذ شدید ترکانی قرار داشت که پدرش را در حضور خودش کشته بودند، و با فشار آنها بر خلاف وصیت پدرش دو برادر خویش معتز و مؤید را که میبایست یکی پس از دیگری جانشین او در خلافت شوند وادار به انصراف از این حق جانشینی کرد. برای جلب پشتیبانی شیعیان زیارت مقابر علی و حسین را که از جانب پدرش ممنوع شده بود دوباره آزاد کرد و فدک را نیز به اولاد امام حسن و امام حسین باز گرداند. ولی دوران خلافت او شش ماه بیشتر نپایید و ظاهراً به بیماری گلو یا معده درگذشت. با اینوصف عقیده تقریباً همه مورخان اسلامی بر این است که وی با زهری که به تحریک مخالفانش توسط پزشک مخصوص او در شاخ حجامت وی ریخته شد مسموم شد و چند روز بعد درگذشت[4].

* * *

---

۱ ــ تتمه المنتهی، ص ۲۴۳.

۲ ــ تاریخ بیهق، ص ۲۸۱.

۳ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۲۳۲ تا ۲۴۷؛ مروج الذهب، ج ۷، ص ۲۸۰-۲۸۸؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۸۴-۵۹۰؛ S.M. Miah در The Reign of the Caliph al-Mutawakkel، چاپ داکا (بنگلادش)، ۱۹۶۹.

۴ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سال ۲۴۷؛ مروج الذهب، ج ۷، ص ۲۹۰-۳۲۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۹۱-۶۰۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۹۵-۱۰۱؛ Gustav Weil در Geschichte der Chalifen، ج ۲، ص ۳۵۱-۳۵۶.

www.kavehroom.com

المستعین بالله، سی امین امیرالمؤمنین اسلام، نه مبعوث خلیفه قبل از خودش بود و نه در وصیتنامه متوکل، پدر منتصر، جایی برای او در سلسله خلافت منظور شده بود، بلکه عنوان خلافت خود را از بغا فرمانده قراولان خاصه خلافت ملقب به نره گاو دریافت داشته بود که ششماه پیش از آن متوکل را کشته و پسرش منتصر را بر جای او نشانده بود. انتخاب مستعین که یکی از نوادگان خلیفه معتصم بالله فرزند مأمون بود در یک جلسه مشورتی فرماندهان ترک در کاخی در نزدیکی سامرا بدین جهت صورت گرفت که نمیخواستند پس از مرگ منتصر دو پسر دیگر خلیفه متوکل به خلافت بنشینند، زیرا نگران آن بودند که به خونخواهی پدر با آنها از در انتقامجویی درآیند. در روز بیعت آنان با خلیفه تازه که در آن هنگام ۲۸ سال داشت، عده ای از مردم سامرا دست به شورش برداشتند و خواستار خلافت قانونی معتز شدند، ولی این شورش از جانب غلامان ترک به سختی سرکوب شد. به دستور مستعین کلیه املاک معتز و برادرش را به زور از آنها خریدند و بعد خودشان را نیز بازداشت و زندانی کردند. سال بعد یکی از فرماندهان ترک بر اثر توطئه ای کشته شد و در نتیجه غلامان ترک دست به شورش زدند و مستعین برای اینکه بدست آنان کشته نشود مقر خلافت را از سامرا به بغداد منتقل کرد، ولی این کار به زیان او تمام شد، زیرا ترکان در غیاب وی معتز را از زندان سامرا بیرون آوردند و با او برای خلافت بیعت کردند، و اندکی بعد بغداد از جانب ترکان هواخواه معتز به محاصره گرفته شد. مستعین یکی از نوادگان طاهریان ایرانی را به فرماندهی بغداد و دفاع از آن منصوب کرد و وی یکسال تمام با قوای معتز جنگید، و سرانجام توافق شد که مستعین از خلافت استعفا کند و معتز را به خلافت بشناسد و در عوض بدو امان جانی داده شود تا به مدینه یا مکه برود و در آنجا سکونت گزینند. با این وجود، در شهر واسط که در نیمه راه بغداد به مدینه بود، حاکم شهر در ششمین روز اقامت مستعین در این شهر به دستور محرمانه معتز سر او را برید و برای امیرالمؤمنین فرستاد[1]. مستعین در

---

۱ ـ تتمه المنتهی، ص ۲۵۱.

www.kavehroom.com

هنگام مرگ ۳۱ سال داشت و خلافت پرماجرای او دو سال و نه ماه بیشتر طول نکشیده بود. توصیف کلی که از او کرده اند این است که بیخاصیت و شهوتران و به افراط پولدوست بود و در دوران خونین خلافتش حتی یکروز آب خوش از گلویش پائین نرفت[1].

* * *

ماجرای زندگی معتزبالله، امیرالمؤمنین سی و یکم، بنوبه خود از سیاه ترین صفحات این سریال خون و مرگ امیرالمؤمنین های تاریخ اسلام است. وی از سمت مادر فرزند کنیزی یونانی بنام قبیحه بود که او نیز چون خیزران، مادر هارون الرشید، جای خاصی در فهرست ثروت اندوزان خلافت اسلامی دارد. وقتی که در آغاز خلافت معتز، به سنت دیرینه دستگاه خلافت اخترشناسان برای پیش بینی سعد و نحس دوران حکومت خلیفه تازه در دربار خلافت گرد آمدند، با توجه به قدرت روزافزون ترکان مردی از میان جمع برخاست و گفت که احتیاجی به پیشگویی منجمان نیست، زیرا که خلیفه تا مدتی خلیفه خواهد ماند که ترکان خواسته باشند، و با آنکه آنروز حاضران خندیدند، این پیش بینی عیناً آنهم به بدترین صورت ممکن به واقعیت پیوست، بدین ترتیب که معتز برای تحکیم موقعیت خود دو سردار بزرگ ترکان وصیف و بغا را به حیله کشت و چیزی نگذشت که در نبودن وصیف خزانه دولتی خالی شد و مزد سپاهیان بدانان نرسید، و خلیفه بناچار تصمیم به کاستن از حقوق آنان گرفت. ترکان با آگاهی بر این امر به سرای خلیفه ریختند و «کتفهایش را بستند و او را کشان کشان بردند و به زندان انداختند و در آنجا لباسهایش را درآوردند و به سختی چماق کوبش کردند. سپس در آفتاب سوزان سر و پا برهنه نگاهش داشتند،

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۲۴۸ تا ۲۵۰؛ سلوک مقریزی، ج ۴، ص ۲۱۳ و ۲۴۴؛ نجوم الزاهره ابن طغریردی، ج ۱۲، ص ۱۸۹-۲۰۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰۳-۶۱۰؛ مروج الذهب، ج ۷، ص ۳۲۳؛ تنبیه والاشراف، ص ۴۳؛ ابن خلدون، تاریخ، ج ۲، ص ۲۸۳-۳۸۶؛ M. Forstner در: Das Kalifat des Abbasiden al-Musta'in، گرسهایم، ۱۹۷۴.

www.kavehroom.com

بطوریکه خلیفه اسلام از فرط حـرارت زمیـن یـک پـا را بـر زمیـن میگذاشت و پای دیگرش را برمیداشت، و در همین گیر و دار مرتباً از ترکان سیلی میخورد و با دو دست صورت خود را میگرفت. سـرانجام ترکان وی را به اطاقی مخصوص بردند و ابن ابی الشوارب قاضی بغداد را آوردند و به حکم او خلیفه را خلع کردند و سپس سه روز و سه شـب بی آب و نان نگاهش داشتند و آخر کار چون دیگر کشـتن او اشـکال شرعی نداشت وی را به سردابی بردند و جبرا آنقدر به حلقش آب نمـک ریختند که از تشنگی جان داد»[۱]. معتز در هنگام مرگ تنها ۲۳ سـال داشت و زیباترین جوان عرب شناخته میشد. به توصیـف بسـیاری از مورخان عرب، مردی ادیب و فصیح ولی عیاش و سنگدل بود و بیشتر کارهایش بدست مادرش قبیحه اداره میشد.

نکته ای که در این ماجرا بسیار شگفت آور است واقعیتی اسـت که در بخشی دیگر از کتاب تاریخ تمدن اسلامی چنین نقل شده است:

«در پستوی دالانهای قبیحه مادر المعتز خلیفه عباسـی پـس از مرگش دو میلیون دینار پول نقـد و مقـدار زیـادی زمـرد و یـاقوت و مروارید درشت به بهای دو میلیون دینار دیگر بدست آمد و این المعـتز همان خلیفه فلکزده ای بود که شرح اسارت او بدست قراولان تـرک وی و شکنجههای وحشیانه ای که بدو وارد آمد و سرانجام به خلع او از خلافـت و مرگ فجیع او انجامید قبلاً داده شـد، ولـی عجـب ایـن اسـت کـه زندانبانان او پس از خلع وی حاضر شدند او را در برابر دریافت تنـها ۵۰ هزار دینار آزاد کنند، و وی بخاطر نداشتن چنین پولـی بـا آن صـورت فجیع کشته شد، در صورتیکه در همانوقت مادرش بـر ایـن پیشـنهاد آگاهی یافته بود»[۲]. مدت خلافت معتزبالله چهار سال و نه ماه بود[۳].

* * *

---

۱ ـ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۷۲.
۲ ـ همانجا، ص ۳۳۴.
۳ ـ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۲۵۱ تا ۲۵۴؛ تاریخ یعقوبی، ترجمه فارسی، ج ۲؛ M. Forstner در: Al-Mu'tazz bi-llah, die Krise des Abbasideschen Kalifats in III Jahrhundert، چاپ گرسهایم، ۱۹۷۶.

www.kavehroom.com

جانشین معتز و سی و دومین امیرالمؤمنین عالم اسلام، محمد پسر واثق خلیفه بود، که چنانکه قبلاً گفته شد پس از مرگ پدرش به علت گشادی جامه مخصوص خلافت و کوچکی اندام خود که در آنهنگام کودکی بیش نبود نتوانسته بود بر مسند پدر بنشیند، ولی در این زمان وی جوانی ۳٦ ساله بود که ردای خلافت درست بر اندامش می نشست، و این بار بی اشکالی سران سپاه و بزرگان قوم در سامرا با او به عنوان خلیفه المهتدی بالله بیعت کردند. اداره عملی کارهای دربار خلافت در این موقع بدست صالح بن وصیف یکی از سرداران ترک بود. سردار ترک دیگر، موسی ابن بغا که در این موقع در ری مشغول جنگ با علویان طبرستان بود، با آگاهی بر اینکه صالح در سامرا با شکنجه و قتل چند تن از کاتبان بزرگ پول زیادی به جیب زده است، ری و طبرستان را بـه شتاب ترک گفت و رو به سوی عراق آورد. خلیفه تازه کـه میدانست وی از هواخواهان معتز خلیفه خلع شده و در عین حال از نزدیکان قبیحه مادر معتز است کوشید تا او را از حرکت بجانب سامرا باز دارد، ولی موفق نشد. در سامرا میان موسی و صالح، دو سردار بزرگ ترک، عداوت بالا گرفت و صالح گرفتار آمد و بعد کشته شد. اندکی بعد یکی دیگر از سران ترک بنام بایباک به اتهام اینکه خلیفه معتزبالله توسط او با شکنجه بهلاکت رسیده بود بدستور خلیفه مهتدی به محاکمه کشانیده شد و با رأی قضات اعدام شد. ولی این کار یکبار دیگر واکنش بسیار خشن ترکها را برانگیخت، بطوریکه به خانه خلیفه ریختند و آنرا غارت کردند. مهتدی زره بر تن کرد و قرآن به گردن آویخت و بسیج عمومی اعلام کرد و جان و مال ترکان را مباح دانست، ولی ترکها بدو مهلت ندادند و وی را به اسارت گرفتند و دستهایش را بستند و آلت مردیش را آنقدر در زیر لگد فشردند تا با فریادهایی هولناک جان سپرد[1].

مهتدی در دوران کوتاه خلافت خود کوشید تا برخلاف خلفای پیشین ظواهر شریعت را رعایت کند. از نوشیدن شراب و شنیدن موسیقی و «تجاهر به فسق» پرهیز میکرد و تجمل و اسراف را یکسره

---

۱ ــ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۳۸.

www.kavehroom.com

کنار گذاشته بود، و امید داشت که از این راه دلهای بسیاری از مردمان را به سوی خود باز گرداند، ولی اوضاع چنان آشفته بود که دیگر کسی به چنین تظاهرات توجهی نداشت. در همین دوران خلافت او بود که شورش معروف غلامان به فرماندهی صاحب الزنج ــ که از دیدگاه اروپائیان اسپارتاکوس اسلام شناخته شده است، و پانزده سال تمام بنیان خلافت اسلامی را به لرزه درآورد ــ آغاز شد. مهتدی در هنگام مرگ ۳۷ سال داشت و دوران خلافتش تنها یازده ماه بود[۱].

* * *

المعتمد علی الله، امیرالمؤمنین سی و سوم جهان اسلام، پسر خلیفه متوکل از کنیزی یونانی بنام فتیان بود، بهمین جهت ابن فتیان لقب گرفت. در عین اینکه یکی از بیخاصیت ترین امیرالمؤمنین ها بود، و شاید درست بهمین دلیل، یکی از طولانی ترین دورانهای خلافت بنی عباس را با خلافت ۲۳ ساله خود گذرانید. از همانوقت که بدین مقام برگزیده شد به برادرش «موفق» گفت که خودش اهل این کار نیست و اگر وی مایل باشد، حاضر است اختیار همه کارها را دربست به او بسپارد، بشرط اینکه به امیرالمؤمنین تا هر قدر که بخواهد امکان باده نوشی داده شود. سرانجام نیز در یکروز که هوس کرد در قایق مخصوص خودش بنشیند و با همبزمان مورد علاقه اش بر روی دجله گردش کند، در جریان تفرج آنقدر باده نوشی کرد که پیش از آنکه قایق به لنگرگاه خود در کاخ خلافت برسد، جان سپرد.

در همه مدت خلافت او، همانطور که قرار شده بود، کارها بدست برادرش موفق اداره میشد که با تدبیر خود توانست خلافت عباسی را از خطرهایی که از هر جانب متوجه آن بود رهایی بخشد. در آغاز خلافت معتمد خراسان و سیستان و کرمان در اختیار یعقوب لیث و طبرستان و گرگان و ری در اختیار علویان بودند. شورش غلامان در

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سال ۲۵۵؛ مروج الذهب. ج ۸، ص ۱-۴۱؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ۲۹۶-۳۰۴؛ کتاب المعارف ابن قتیبه، چاپ ووستنفلد، ص ۲۰؛ E. Herzfeld در Die Ausgrabungen von Samarra، ص ۱۸۱-۱۸۶.

www.kavehroom.com

جنوب عراق به رهبری صاحب الزنج در حال گسترش بود و در مصر احمدبن طولون قدرتی بی منازع داشت. ولی موفق، علیرغم شکستهای متعدد، بر همه این بحرانها پیروز شد، که مهمترین آنها شکست یعقوب لیث در نزدیکی بغداد و شکست نهایی صاحب الزنج پس از پیروزیهای پیاپی غلامان بود. نام اصلی رهبر این شورش علی بن محمد رازی بود که مردی فاضل و بلیغ و شاعر بود و خود را از فرزندان علی بن ابیطالب میدانست، ولی بجای تشیع به عقاید ازارقه (فرقه ای از خوارج) روی آورده بود[1]. شمار غلامان زیر فرمان او بسیار زیاد بود، بطوریکه در تجارب السلف، طبعاً با مبالغه ای آشکار، در باره آنان آمده است که «هزار خواجه در بصره بودند که هر یک هزار غلام زنگی داشتند، و از اینجا باید قیاس کرد که چند بوده باشند»[2]. بنا به نقشه طرح شده رهبر شورش، هر غلام موظف بود در یک روز و ساعت معین صاحب خود را بکشد و همه چیز او را در اختیار خویش گیرد و آنگاه به شورشیان دیگر بپیوندد[3]. و بهمین ترتیب عمل شد.

خلیفه المعتمد در پنجمین سال خلافتش پسر خود جعفر را ولیعهد خویش قرار داد و بدو لقب «المفوض الی الله» بخشید، و مقرر کرد که بعد از او، «موفق» برادر معتمد جانشین وی شود، ولی موفق یکسال پیش از خود معتمد درگذشت و المفوض الی الله نیز چند ماه پیش از مرگ معتمد توسط خود او از جانشینی خلع شد و فرزند ارشد موفق بجای او بدین مقام برقرار گردید[4].

* * *

۱ ــ Edward G. Browne در «تاریخ ادبی ایران»، ترجمه فارسی، ج ۱، ص ۵۱۴.

۲ ــ تجارب السلف، چاپ تهران، ص ۱۹۰.

۳ ــ همانجا، ص ۱۹۱.

۴ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سال ۲۵۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۱۹-۶۲۴؛ مسروج الذهب، ج ۸، ص ۳۸-۱۱۲؛ W. Hellige در: Die Regentschaft al-Muwaffaqs، برلین، ۱۹۳۶؛ E. Herzfeld در: Gerchichte der Stadt Samarra، هامبورگ، ۱۹۴۸؛ A. Popovic در: La révolte des esclaves en Iraq au IIIe siècle de l'hégire، پاریس، ۱۹۷۶.

www.kavehroom.com

المعتضد بالله، جانشین المعتمد، شانزدهمین خلیفه عباسی و سی و چهارمین امیرالمؤمنین عالم اسلام، همانقدر که به کاردانی شناخته شده است، به بیرحمی و سنگدلی و بالاتر از آن به شکنجه گری و دوری از کلیه عواطف انسانی نیز مشهور است، بطوریکه شکنجه های ابداعی او صورت ضرب المثل یافته است. نوشته اند که تقریباً در هر مورد خودش در مراسم اجرای شکنجه ها شرکت میکرد و لذت میبرد. از جمله قربانیان او عمرولیث برادر و جانشین یعقوب لیث بود که فرمان ولایت ماوراء النهر را از خلیفه المعتمد دریافت داشته بود، اما چون خلیفه در همان هنگام به فرمانروای پیشین ماوراء النهر اسماعیل سامانی نیز محرمانه پیغام داده بود که همچنان مورد عنایت او است و به فرمانی که بنام عمرولیث صادر شده است اهمیتی ندهد، میان این دو، چنانکه خلیفه میخواست جنگ درگرفت، و در آن عمرولیث گرفتار شد و در غل و زنجیر به بغداد فرستاده شد. در آنجا او را وارونه بر شتر نشاندند و در شهر گرداندند و به انواع طرق تحقیر کردند و بعد به زندان فرستادند، و تا پایان عمر معتضد در آنجا ماند، و سرانجام طبق وصیتی که معتضد در هنگام مرگ خود کرده بود در فردای روز درگذشت او وی را بصورتی فجیع در زندان کشتند. از دیگر قربانیان این خلیفه احمدبن طیب سرخسی فیلسوف و دانشمند عالیقدر ایرانی است که در زمان ولیعهدی معتضد معلم و مربی او بود و در هنگام آغاز خلافت وی نیز سمت مشاور مخصوص او را یافت، ولی بخاطر سختگیریهایی که در هنگام تدریس با او کرده بود به بهانه ارتداد به امر او به زندان افکنده شد و ده سال تمام در آنجا ماند و چنانکه نوشته اند در این مدت از پشت میله زندان به شاگردان خود در رشته های مختلف فلسفه و منطق و علوم آموزش میداد و سرانجام در سال ۲۸٦ هجری به امر معتضد به دار آویخته شد.

مهمترین واقعه دوران خلافت معتضد آغاز جنبش قرمطیان بود که در سال ۲٦۴ هجری در جنوب عراق و بحرین و یمن برای سرنگونی خلافت عباسی شروع شد و تا اواسط قرن بعد از آن ادامه یافت و بصورت بزرگترین مبارزه ضد خلافت در جهان اسلام در آمد، که یکی

www.kavehroom.com

از آثار آن انتقال حجرالاسود از خانه کعبه به بحرین بود[1].

* * *

المکتفی بالله، پسر المعتضد، سی و پنجمین امیرالمؤمنین جهان اسلام، در بیست سالگی حاکم تام الاختیار خلافت در ری و قزوین و زنجان و قم و همدان و دینور و ابهر بود. در همان روزی که برای نشستن بر مسند خلافت وارد بغداد شد، عمرولیث را در زندان این شهر به وضع فجیعی کشتند و بعد معلوم شد که این کار به تحریک وزیر اعظم خلافت صورت گرفته است، زیرا مکتفی در دوران حکومت عمروبن لیث از او هدایای بسیاری دریافت کرده بود و دلیلی برای کشتنش نداشت.

واقعه مهم دوران خلافت المکتفی اوج شورش قرمطیان در شام و عراق است که منجر به غارت بسیاری از شهرها و کشتارهای متعدد حجاج کعبه شد. در یکی از زد و خوردهای نیروهای خلافت با این فرقه، صاحب الشامه یکی از رهبران برجسته قرمطیان اسیر شد و او را با تشریفات خاصی که فقط در باره دشمنان بزرگ خلافت چون بابک خرم دین اعمال شده بود وارد بغداد کردند و همراه با گروهی از هواخواهانش با طرز بسیار فجیعی که وحشتناکترین نمونه نوع خود در تاریخ خلافت شناخته شده است در حضور مردم شهر کشتند. جنگهای ناموفقی نیز در زمان او میان مسلمانان با امپراتوری بیزانس درگرفت.

مکتفی در ۳۱ سالگی، پس از خلافتی شش ساله درگذشت[2].

* * *

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: مروج الذهب، ج ۸؛ R. Glagow در: Das Kalifat des al-Mu‘tadid-billah، بن، ۱۹۶۸؛ C. Lung در: Mu‘tadid als Prinz und Regent : ein Holdengedischt von Ibn al-Mu’tazz در مجلـه خاورشناسـان آلمان ZDMG، شماره چهلم، ۱۸۸۶، ص ۵۶۳-۶۱۱ و شماره چهل و یکم، ۱۸۸۷، ص ۲۳۳-۲۷۹؛ M.J. De Goeje در: Mémoire sur les Carmathes de Bahrein، لیـدن، ۱۸۶۲؛ W. Madelung در: Fatimiden-und Bahrain-Karmaten، مجله Islam، شماره سی و چهارم، ۱۹۵۴، ص ۳۴-۸۸؛ A. Popovic در La révolte des esclaves en Iraq au 3e-4e siècles، پاریس، ۱۹۷۹

۲ ــ برای بررسی بیشتر: مروج الذهـب، ج ۸، ص ۲۱۳-۲۴۷؛ تنبیـه والاشـراف، ص ۳۷۰-۳۷۶؛ کامل، ج ۷، ص ۵۱۶-۵۱۸

www.kavehroom.com

با خلافت المقتدربالله، سی و ششمین امیرالمؤمنین عالم اسلام، تاریخ خلافت اسلامی بصورتی بیسابقه ورق خورد، زیرا این امیرالمؤمنین، جانشین مستقیم پیامبر و فرد اکمل جهان اسلام، که میبایست روزی پنج بار بزرگترین نماز جماعت در پایتخت خلافت با اقتدا بدو برگزار شود، فقط ۱۳ سال داشت و طبق مقررات اسلامی هنوز بالغ هم نشده بود. عنوان او المقتدربالله بود و در مقام فرزند دوم خلیفه المعتضد جانشین برادرش المکتفی بالله میشد. در تاریخ دو هزار ساله کلیسای کاتولیک نیز تنها یکبار چنین کاری با انتخاب Benedetto ۱۲ ساله به مقام پاپ اعظم در سال ۱۰۳۲ میلادی (۱۳۰ سال بعد از المقتدر) انجام گرفت. این پاپ چندی بعد مقام پاپی خود را به یک یهودی از خانواده لئونی فروخت که با عنوان پاپ گرگوری ششم جانشین او شد، ولی سال بعد از آن به حکم یک شورای مذهبی از مقام خود برکنار گردید.

یک سال بعد از نشستن بر مسند خلافت، امرای لشکر امیرالمؤمنین تازه بالغ را خلع کردند و عبدالله پسر خلیفه معتز را که پدرش وحشیانه بدست قراولان ترک خلع و کشته شده بود با عنوان ابن المعتز به خلافت برداشتند، ولی یک روز بعد او را معزول کردند و مقتدر را بدین مقام بازگرداندند. مقتدر نیز این خلیفه یکروزه را بمحض بازگشت به خلافت گردن زد، با اینهمه جمعی از فرماندهان سپاه خود او را از نو خلع کردند و پسر سوم المعتضد را که محمد نام داشت با عنوان القاهربالله در جایش نشاندند. اما این بار، پس از چند روز، خود سربازان بر فرماندهان خود شوریدند و برای سومین بار المقتدر را به خلافت خود بازگرداندند. البته ماجرا به همین جا پایان نیافت، زیرا اندکی بعد مونس بن مظفر، بزرگ ارتشتاران آن زمان، باری دیگر بر المقتدر شورید و برای خلع او به بغداد حمله برد. این مرتبه مقتدر خود در حالیکه زره پیامبر را بر تن کرده بود[۲] و قاریان قرآن گرداگردش را گرفته بودند، در پیشاپیش گارد مخصوص خود[۳] برای جنگ از پایتخت بیرون آمد، ولی در مصاف کشته شد.

در این ماجرا یکبار دیگر آنچه در دوران خلیفه المعتز گذشته

www.kavehroom.com

بود، با تنها یکربع قرن فاصله تکرار شد، زیرا ترکان مزدور خلافت که به بغداد حمله بردند فقط صد هزار دینار طلا برای صرفنظر ازین یورش مطالبه میکردند و حمله آنها از این جهت قطعیت یافت که چنین مبلغی در خزانه موجود نبود، در صورتیکه وقتی مادر مقتدر چندی بعد از آن مرد و خواستند وی را در گوری که خودش قبلاً آماده کرده بود بگذارند، ۶۰۰,۰۰۰ دینار طلا از آن بیرون آوردند که بدست او در آنجا مخفی شده بود تا از دستبرد دزدان محفوظ بماند[۱].

به نوشته تاریخ تمدن اسلامی کار ضعف دستگاه خلافت در این زمان بدانجا رسیده بود که یکی از کنیزکان مادر المقتدر در دیوان مظالم به قضاوت می نشست و قضات و فقها در خدمتش بکار میپرداختند.

دردستگاه خود مقتدر نیز فسار مالی خلافت به حد اعلا رسید، چنانکه شخص او، بطوریکه نوشته اند بیش از هشتاد میلیون دینار تلف کرد.

در زمان همین خلیفه بود که برای نخستین بار در تاریخ اسلام مراسم حج در سال ۳۱۷ هجری انجام نگرفت، زیرا قرمطیان در روز عید قربان همه حجاج را در حین انجام این مراسم گردن زدند و بدنبال این کشتار دسته جمعی نفایس گنجینه کعبه را غارت کردند و حجرالاسود معروف را نیز همراه خود به بحرین بردند. قیام اطروش در طبرستان و دیلم در دوران همین خلیفه صورت گرفت و ابن شیرویه و مرداویج سر از فرمان خلافت برتافتند. مدت زندگی المقتدر ۳۸ سال بود[۲].

* * *

---

۱ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۳۳۴.

۲ ــ برای بررسی بیشتر: کامل، ج ۸، ص ۲۲۴-۲۴۸؛ الاغانی، ج ۲، ص ۷۶ و ج ۵، ص ۳۲۱؛ (با نقل مشروح بخش مربوط به تاریخ خلافت المقتدر از کتاب جهشیاری)؛ ابن مسکویه در مجموعه «زوال خلافت عباسی» The Eclipse of the Abbasid Caliphate، متن عربی و ترجمه انگلیسی، نشریه دانشگاه اکسفرد، ۱۹۲۹؛ G. Le Strange در Baghdad during the Abbasid Caliphs، کمبریج، ۱۹۰۵.

www.kavehroom.com

بعد از المقتدربالله، سومین پسر خلیفه المعتضد که در دوران پرنشیب و فراز مقتدر یکبار برای مدتی کوتاه بجای او به خلافت نشسته بود، این بار بصورت رسمی با عنوان القاهربالله و در مقام سی و هفتمین امیرالمؤمنین جهان اسلام بر این مسند جای گرفت. پس از درگذشت مقتدر، امیرالامراء او کوشیده بود تا پسر مقتدر را به خلافت بنشاند، ولی ابومنصور بر او پیشدستی کرد. مردی بسیار کینه توز و سنگدل و بخصوص حریص و مالدوست بود و از این بابت همه امیرانش را بدشمنی با خود برانگیخته بود، بطوریکه تنها پس از یکسال و هفت ماه خلافت به تحریک وزیرش ابن مقله بر او شوریدند و به چشمانش میل کشیدند و با همین حال کوری به زندانش انداختند که ده سال در آن ماند تا دومین خلیفه بعد از او، المستکفی، آزادش کرد. از آن پس زندگی او به گدایی میگذشت. درین باره ابن الاثیر از زبان یک مسافر حکایت میکند که در جامع منصور بغداد گدای کوری را دیده است که از عابرین صدقه میطلبیده و میگفته است: رحم کنید بر کسی که دیروز امیرالمؤمنین بود و امروز مسکین ترین مساکین است. و چون پرسیده است که این کیست، گفته بودند: این محمد قاهربالله خلیفه مخلوع است[1].

* * *

جانشین قاهربالله، ابوالعباس احمد پسر خلیفه المقتدر بود که با عنوان «الراضی بالله» سی و هشتمین امیرالمؤمنین عالم اسلام شد. مردی ادیب بود و دیوان شعری از خود داشت. ابن مقله وزیر ایرانی خوش نویس و دبیر دوران قاهر را که به اتهام دشمنی با خلافت به زندان افتاده بود از زندان بیرون آورد و به وزارت خود برگزید، ولی چندی بعد خود او وی را دوباره به زندان انداخت و این بار به دستور او دست و بعد زبان او را بریدند و با همین حال آنقدر در زندان نگاهش داشتند تا مرد. در باره این ابن مقله نوشته اند که بهترین خطاط دوران

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: کامل، ج ۸، ص ۲۷۰؛ مروج الذهب، ج ۸، ص ۲۵۲؛ Dominique Sourdel در Vizirat abbaside، ج ۲، ص ۴۸۹-۴۹۳.

www.kavehroom.com

خود بود و در شش صورت مختلف خط مینوشت، و افـــزون بـر آن از برجستگان فقه و قرائت و تفسیر قرآن بود. امیرالمؤمنین پس از خلـع او خود نیز دخالت در امور خلافت را عملاً کنار گذاشت تـا هـرچـه بیشتر به امور حرمسرای خویش بپردازد، چنانکه نوشته اند گاه دو ثلث شبانروز خود را به همخوابگی با کنیزان میگذرانید و همین امر نـیروی او را چنان تحلیل برد که در ۳۲ سالگی درگذشت[۱].

* * *

المتقي بالله، پسر دوم خلیفه المقتدر، پس از بـرادرش راضـی بالله، بعنوان سی و نهمین امیرالمؤمنین عالم اسلام بر مسند خلافت نشست. در هنگام آغاز خلافت او برای امیرالمؤمنین ها جز نـامی از خلافت باقی نمانده بود: آل بویه بر سراسر نیمه غربی ایـران مسلط شده بودند. در اهواز و بصره برادران بریدی که پسران یـک پستچی (مأمورالبرید) بودند همه کارها را بدست گرفته بودنـد و در شـمال عراق حمدانیان فرمانروایی میکردند. در مصر نیز حکومت عمـلاً در دست اخشیدی ها بود، بطوریکه منطقه واقعی حکومت خلفا چنـدان از خود بغداد فراتر نمیرفت. در این شرائط، اولین کار خلیفه تازه ایـن بود که چون امیرالامرای ترک او در جنگ با کردها کشـته شـد، وی فرصت را غنیمت شمرد و همه اموال او را کـه بـه یـک میلیـون و دویست هزار دینار بالغ میشد تصرف کرد. سال بعـد از آن یکـی از برادران بریدی از بصره به بغداد لشکر کشید و آنرا متصـرف شـد و خلیفه به موصل نزد حمدانیان پناه برد. ولی چندی بعد از آن تـوزون فرمانده ترک سازمان خلافت که مجدداً بغداد را متصرف شده بـود از وی دعوت کرد که دوباره به پایتخت بازگردد و خلافت خود را از سـر

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ ابن خلـدون، ج ۳، ص ۳۹٦-۴۰۰؛ مـروج الذهـب، ج ۸، ص ۲۵٦؛ کامل، ج ٦، ص ۲۸۱؛ تاریخ گزیده، چاپ براون، ج ۱، ص ۳۴۴ بـه بعد؛ اخبار الراضی بالله و المتقی بالله، تألیف صولی، قاهره ۱۳۵۴ هجـری، ترجمـه فرانسـه توسـط M. Canard، چـاپ الجزیـره، ۱۹۴٦؛ & H.F. Amedroz S.D. Margoliouth در: The Eclipse of ʻAbbasid Caliphate، ص ۱۲۰-۱۴۰.

www.kavehroom.com

گیرد. متقی بالله علیرغم توصیه امیر مصر که برای دیدارش به موصل آمده بود دعوت توزون را پذیرفت و به بغداد رفت، و در آنجا نخست با اظهار اخلاص و اطاعت او مواجه شد، ولی تنها چند روز بعد فرمانده ترک به چشمهایش میل کشید و از خلافت معزولش کرد و یک خلیفه زاده پیشین را با عنوان المستکفی بالله در جای وی به خلافت برداشت[1].

* * *

المستکفی بالله، چهلمین امیرالمؤمنین اسلام، پسر خلیفه المکتفی بالله بود و تنها با تصمیم توزون سردار ترک به خلافت رسید. وی نیز مانند متقی از آغاز آلت دست فرماندهان زورگوی ترک و وزرای طماع و توطئه گر خود بود. در نخستین سال خلافت المستکفی توزون امیرالامرای نیرومند ترک که متقی را خلع و کور کرده بود درگذشت، و چند ماه بعد از آن ابن بویه دیلمی پیروزمندانه وارد بغداد شد. مستکفی نخست پنهان شد، ولی بعدا از نهانگاه خودش بیرون آمد و فرمانروای دیلمی با او بیعت کرد. خلیفه در همان روز به او لقب معزالدوله و به دو برادر دیگرش لقب عمادالدوله و رکن الدوله داد، و بدستور او لقب و کنیه آنان را بر سکه ها نیز ضرب کردند. با همه اینها چون معزالدوله از طریق مأموران خفیه خود خبر یافت که خلیفه علیه وی مشغول توطئه چینی است، یکروز که معزالدوله در حضور خلیفه بود دو تن از امیران دیلمی به اشاره او دست مستکفی را گرفتند و از تخت خلافت به زیر کشیدند و در حالیکه عمامه اش را به گردنش پیچیده بودند بیرونش بردند و اندکی بعد مانند دو خلیفه دیگر، قاهر و متقی، کورش کردند. از آن پس مستکفی تا بهنگام مرگش در زندان

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: کامل، ج ٦، ص ۴۴٦-۴۵۱؛ فخری (ابن طقطقی)، ص ۳۸۸-۳۹۲؛ مروج الذهب، ج ۸، ص ۳۷٦-۴۱۱؛ تنبیه والاشراف، ص ۳۹۷-۴۰۰؛ D. Sourdel در: Vizirat abbaside، ج ۲، ص ۴۹۳-۴۹۷؛ H.F. Amedroz در Tree Years of Buwaihid Rule in Bagdad, a.H. 389-393، مجله انجمن سلطنتی آسیائی انگلستان JRAS، ۱۹۰۱.

www.kavehroom.com

بود. جمعاً ٤٦ سال عمر و یکسال خلافت کرد[1].

* * *

المطیع لله فرزند خلیفه المقتدر و چهل و یکمین امیرالمؤمنین جهان اسلام، پیش از رسیدن به خلافت همسایه دیوار به دیوار مستکفی و در عین حال شریک و رقیب او در کبوترپرانی و خروس بازی بود و هرکدام در میان کبوتربازهای محله طرفداران و مخالفانی داشتند. وقتی که مستکفی به خلافت رسید، اولین کارش این بود که دنبال همسایه اش ابوالقاسم (مطیع لله آینده) فرستاد تا بازداشتش کنند، زیرا یقین داشت که وی به اتفاق بچه محل های هوادار خود علیه او دست به توطئه خواهد زد. ولی مطیع نیز به همین دلیل خودش را پنهان کرد، و مستکفی چون بر او دست نیافت دستور داد خانه اش را ویران کنند و اموالش را به نفع خود تصاحب کرد. بخلاف انتظارها، المطیع لله نزدیک به سی سال در مقام خود باقی ماند، زیرا هیچکس از جانب او خطری احساس نمیکرد، بدینجهت است که بسیاری او را به پیروی از ابن الاثیر بیخاصیت ترین خلیفه تاریخ شمرده اند. در سالهای آغازین خلافتش آلت دست کامل معزالدوله دیلمی، سپس مطیع محض پسر او عزالدوله دیلمی و سرانجام بازیچه غلامی ترک به نام سبکتکین (غیر از پدر محمود غزنوی) بود. همه این امرا که فرمانروایان واقعی بغداد بودند او را برای خالی نبودن عریضه همراه خویش میبردند، اما اجازه دخالت در هیچ کاری را بدو نمیدادند. دستگاه خلافت او نیز منحصر به یک منشی بود که میبایست صورت عواید و هزینه هایش را تنظیم کند. وقتیکه در جریان فتنه ای در بغداد در سال ٣٦١ هجری عزالدوله دیلمی از او خواست که او نیز مانند دیگران پولی برای جنگ با رومیان (بیزانسی ها) بپردازد، جواب نوشت که: جنگ با کفار و کمک به هزینه آن موقعی بر من

---

١ ــ برای بررسی بیشتر: مروج الذهب، ج ٨، ص ٣٧٦-٤١١؛ کامل، ج ٦، ص ٤٤٦-٤٥١؛ تاریخ ابن مسکویه، ج ٢، ص ٧٤-٨٧؛ فخری ابن طقطقی: ص ٢٨٨-٢٩٠؛ H. Busse در: Chalif und Grosskönig ; die Buyiden im Iraq (945-1055)، چاپ ویسبادن، ص ١٩-٢٧.

واجب میآید که کاره ای باشم و مالیاتی بدست من برسد. ولی حالا از تمام حقوق خلافت تنها خطبه ای به من میرسد که به نامم میخوانند. اگر بخواهید از این یکی هم صرفنظر میکنم!

تذکر امیرالمؤمنین درست بود، زیرا در پایان دوران خلافت او در مصر و مدینه خطبه به نام خلیفه فاطمی خوانده میشد و در مکه بنام قرامطه. در خود بغداد نیز بدستور معزالدوله دیلمی که شیعه بود مردم سنی موظف بودند روز عید غدیر را جشن بگیرند و در دهه اول ماه محرم عزاداری کنند. در این اوان اختلافات سپاهیان ترک و دیلم نیز در پایتخت خلافت پیوسته زیادتر میشد. سرانجام در گفتگوی تندی با سبکتکین سرقراول ترک، خلیفه دچار سکته ناقص شد و زبانش بند آمد، و بدستور سبکتکین از خلافت استعفا کرد، و اندکی بعد درگذشت[1].

* * *

الطائع لامرالله، فرزند و جانشین مطیع لله، امیرالمؤمنین چهل و دوم امپراتوری اسلام، از نظر خلافت رونوشت گواهی شده پدرش بود. مانند او در همه دوران خلافتش بازیچه دست حکمرانان دیلمی بغداد بود و حتی حقوق ماهانه ناچیز خود را از آنان دریافت میداشت، و در عین حال مانند پدرش به علت بیخاصیتی سالهای درازی را در مسند خلافت گذرانید. سرانجام نیز بهاء الدوله دیلمی او را از خلافت خلع کرد و پسرش ابوالعباس را با عنوان القادربالله بر این مسند نشانید. الطائع لامرالله ۷٦ سال عمر و ۱۸ سال خلافت کرد[2].

* * *

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: مروج الذهب، ج ۹؛ حمدانی، تکمله تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۵۰-۲۱۴؛ ابن شاکرالکتبی در فوات الوفیات، ج ۲، ص ۱۲۵؛ H. Busse در: Chalif und Grosskönig ; die Buyiden im Iraq (945-1055)، چاپ ویسبادن، ص ۲۷-۳۲.

۲ ــ برای بررسی بیشتر: مروج الذهب، ج ۹؛ کامل، ج ۹؛ منتظم، ج ۸؛ ابن خلدون، ج ۳؛ H. Busse در: Chalif und Grosskönig، ص ۳۴.

www.kavehroom.com

چهل و سومین امیرالمؤمنین عالم اسلام، القادر بالله، که این بار نه با فرمان امیر ترک، بلکه با فرمان امیر دیلم بر مسند خلافت نشسته بود، مانند دو سلف خود خلافتی طولانی و در عین حال بی سود و زیان داشت، زیرا بیخاصیتی مزمن خلافت در دوران چهل و یکساله امیرالمؤمنینی او همچنان ادامه یافت. از شوخی های تاریخ این بود که همین خلیفه ای که در خود بغداد به چیزی گرفته نمیشد، از جانب سلطان محمود غزنوی برای مشروعیت دادن به غارتگریهای او سلطان بر و بحر و نماینده تام الاختیار خدا و رسول در روی زمین دانسته میشد که میبایست سلطان منظماً موفقیتهای خود را در سرکوبگری بی امان ملاحده و قرمطیان در «عریضه هایی که بحضور امیرالمؤمنین» میفرستاد بدو گزارش دهد و امیرالمؤمنین نیز با صحه گذاشتن بر همه این کشتارها و غارتها هر بار او را به اعطای لقب تازه تری از نوع شهسوار اسلام و شمشیر دین مفتخر سازد. این خیمه شب بازی مذهبی تا پایان عمر محمود غزنوی ادامه یافت و شمشیرکش ترک در حالی به جهان دیگر رفت که امیرالمؤمنین اسلام بر همه هفده غارتگری او در هندوستان و بر صدها هزار قربانی جنگهای جهانگشایانه او در ماوراء النهر و خراسان و بر ویرانگریهای فاجعه انگیزش در ری و اصفهان مهر خدمت خالصانه به اسلام ناب محمدی زده بود. القادربالله بی آنکه نشانی از قدرت امیرالمؤمنین داشته باشد ۴۱ سال خلافت کرد[۱].

* * *

خلافت جانشین او، «القائم بامرالله»، در مقام چهل و چهارمین امیرالمؤمنین جهان اسلام، بنوبه خود خلافتی طولانی بود، ولی ثمره ای بیشتر از خلافتهای طولانی پیشین نداشت. در دوران او

۱ ــ برای بررسی بیشتر: کامل، ج ۹؛ ابن الجوزی: منتظم، ج ۷ و ۸؛ ذیل تجارب الامم، قاهره؛ M. Kabir در: The Buwayhid Dynasty of Bagdad، کلکته ۹۶۴؛ H. Busse در: Chalif und Grosskönig، ص ۳۳-۳۷؛ Laoust در: Revue des Etudes islamiques، دوره سی و ششم، ۱۹۶۸، ص ۱۱-۲.

www.kavehroom.com

دستگاه خلافت بار دیگر ارباب عوض کرد، یعنی پادشاهی دیلمیان برافتاد و جای خود را به پادشاهی سلجوقیان داد که دسته ای از ترکان آسیای میانه بودند. بنیانگذار این سلسله، که بعدا امپراتوری وسیع سلجوقی را در آسیای مرکزی و ایران و آسیای صغیر بنیاد نهاد، طغرل سلجوقی بود که بدعوت القائم بامرالله در سال ۴۵۱ هجری به بغداد آمد، زیرا چند ماه پیش از آن در یکی از قیامهای بزرگ داخلی جهان خلافت که فتنه بساسیری نامیده شد، این سردار عرب که آئین اسماعیلی داشت او را از خلافت خلع کرده و خطبه بنام فاطمیان مصر خوانده بود[۱]. پشتیبانی طغرل سلجوقی از خلیفه عباسی موقعیت القائم را تثبیت کرد، ولی تسلط سلاجقه را بر خلافت نیز باعث شد. قائم بامرالله که دوران خلافتش مقارن با سقوط حکومت ایرانی دیلمیان در ایران و عراق و روی کار آمدن ترکان سلجوقی بود، ۷٦ سال عمر و ۴۵ سال خلافت کرد و در سال ۴٦۷ هجری درگذشت[۲].

* * *

امیرالمؤمنین چهل و پنجم، «المقتدی بامرالله»، که نوه القائم بود، با وصیت پدر بزرگ خود بدین مقام نشست و در هنگام تصدی خلافت ۱۴ سال بیشتر نداشت. علت این انتخاب این بود که پدر او، ذخیرة الدین، در زمان زندگی پدرش «قائم» درگذشته بود و قائم فرزند دیگری نداشت. در خاندان عباسی نیز کسی که لایق خلافت بحساب آید پیدا نمیشد. در این بی تکلیفی، کنیزکی بنام «ارجوان» خبر داد که از پسر خلیفه آبستن است، و شش ماه بعد از آن فرزندی بدنیا آورد که عبدالله نامیده شد و بامر خلیفه لقب «مقتدی بامرالله» بدو داده شد که عنوان خلافتی او بود. بدین ترتیب این نوزاد از همان لحظه تولد امیرالمؤمنین جهان اسلام شناخته شد. خلیفه تازه در بیست سالگی از

---

۱ ـ خطیب بغدادی، در «تاریخ بغداد»، ج ۹، ص ۳۹۹-۴۰۴.
۲ ـ برای بررسی بیشتر: تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۴۵۴-۴٦۴ و ج ۴، ص ۴۸۸-۴۹۴؛ ابن اثیر، کامل، ج ۹، ص ۴۲۵-۴۵۱؛ «اخبارالدولة السلجوقیه»، ج ۳، ص ۹۲-۱۰۲.

www.kavehroom.com

دختر ملکشاه سلجوقی که در اصفهان میزیست خواستگاری کرد، ولی شش سال طول کشید تا زن ملکشاه بدین ازدواج رضایت دهد. سرانجام نوعروس با جهیزیه ای که بر ۱۳۰ شتر زنگوله طلایی بار شده بود از اصفهان به بغداد رفت که در آنجا واقعه ای پیش بینی نشده در انتظارش بود، زیرا خلیفه از او خوشش نیامد و هرچند خود او را در دربار خلافت نگاه داشت کلیه همراهانش را پس فرستاد. سال بعد ملکشاه مباشری نزد خلیفه فرستاد و دخترش را به زور پس گرفت.

در زمان المقتدی فرمانروایان واقعی دستگاه خلافت سلطان ملکشاه سلجوقی و وزیرش خواجه نظام الملک بودند، ولی از نظر ظاهر حیثیت خلافت در امپراتوری سلجوقی بسیار بالاتر از آن بود که در دوران دیلمیان داشت. در سفری که ملکشاه به بغداد کرد خلیفه المقتدی بموجب دستخطی «اداره کار بلاد و عباد» را که شرعاً در اختیار خود او بود به ملکشاه واگذار کرد، و این همان وکالتی بود که در دوران صفویه نیز در ایران از جانب فقهای اعظم به نیابت شرعی امام زمان برای اداره عملی امور مؤمنین به پادشاهان این سلسله داده میشد. هنگام دریافت این دستخط، ملکشاه خواست دست خلیفه را ببوسد، ولی خلیفه فقط انگشتری خلافت را از انگشتش بیرون آورد و برای بوسیدن بدو داد.

در دوران خلافت این امیرالمؤمنین کبوتربازی در بلاد اسلام ممنوع شد و زنان آوازه خوان و روسپیان را از بغداد بیرون کردند. خود مقتدی به عارضه سکته مرد، ولی از همانوقت شایع شد که او را مسموم کرده اند. از جمله حضار مجلس ترحیم او غزالی و عزالملک و پسر خواجه نظام الملک بودند[1].

* * *

امیرالمؤمنین چهل و ششم، «المستظهربالله» در ١٦ سالگی بجانشینی پدرش به خلافت نشست، و او نیز تا به آخر دست نشانده ترکان

---

۱ ـ برای بررسی بیشتر: غزالی در المستظهر، ص ۷۱-۷۴؛ ابن الجوزی در منتظم، ج ۸، ص ۲۱۱-۲۷۳ و ج ۹، ص ۲۳-۸۲؛ بغدادی در زبدة النصره، ص ۷۰-۷۴؛ T. Nagel در: Die Festung des Glaubens، مونیخ، ۱۹۸۸.

www.kavehroom.com

سلجوقی باقی ماند. در زمان او قتل و غارت عمال سلجوقی در بغداد، همراه با فساد مالی فراگیر به اوج خود رسید و از خلافت عملاً جز نامی باقی نماند، بطوریکه در آن واحد در غرب بغداد خطبه به نام سلطان محمد میخواندند و در شرق آن بنام سلطان ملکشاه بن برکیارق و تنها در جامع منصور بود که همچنان خطبه به نام «سلطان بر و بحر المستظهربالله» خوانده میشد. دوران این امیرالمؤمنین دوران منتهای قدرت اسماعیلیان نیز بود، چنانکه در آن سالها دهها تن از زمامداران و امرا و رجال مذهبی در کشورهای اسلامی بدست فدائیان این فرقه کشته شدند. حمله صلیبیان اروپا به سرزمینهای اسلامی لبنان و فلسطین و مصر و تصرف بیت المقدس از جانب آنها نیز با همین دوران مقارن بود.

مستظهربالله در ۴۱ سالگی درگذشت[۱].

* * *

المسترشدبالله، امیرالمؤمنین چهل و هفتم عالم اسلام، همه مدت خلافت خود را به بندبازی سیاسی میان سلطان سنجر و مدعیان گوناگون دیگر سلجوقی از یکطرف، و فئودالهای محلی حلـه و بصره از جانب دیگر گذرانید و در عین حال پیوسته با اسماعیلیان الموت و فدائیان آنها در گیرودار بود. در یکی از این بندبازی ها، کار او به نبردی مسلحانه با غیاث الدین مسعود نواده سلطان ملکشاه سلجوقی کشید که تازه به پادشاهی نشسته بود، ولی در نزدیکی همدان سپاه خلیفه او را ترک کرد و مسترشد پیش از آنکه پیکاری در بگیرد بدست سلطان مسعود اسیر شد، که با او به احترام رفتار کرد، ولی خواستار پرداخت باج سنگینی شد که پیش از آن نیز از دستگاه خلافت مطالبه کرده بود و خلیفه همواره از پرداخت آن سر باز زده بود. سلطان او را در مراغه تحت نظر قرار داد تا پس از پرداخت باج معهود آزاد شود، ولی در آن ضمن

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: بدایه ابن کثیر، چاپ قاهره، ج ۱۳، ص ۱۱۲-۱۶۰؛ سفرنامه ابن بطوطه، ج ۲، ص ۱۰۸-۱۱۴؛ ابن طغر بسردی، ج ٦، ص ۲٦۵-۳۴٦؛ سیوطی در تاریخ الخلفا، ص ۴۸٦-۴۹۰؛ کامل، ج ۱۰، ص ۴۱۰-۴۱۷، غزالی در فضائح الباطنیه و فوایدالمستظهریه، چاپ قاهره، ۱۹٦-۲۰۴.

www.kavehroom.com

یکروز که زندانبانان خلیفه در محل حضور نداشتند، عده ای از فدائیان اسماعیلی به بازداشتگاه او حمله کردند و بیش از بیست زخم بدو زدند و بعد گوش و بینی وی را بریدند و جسد برهنه اش را به خیابان انداختند. جسد او در همان شهر مراغه توسط مردم دفن شد.

عمر این خلیفه ۴۳ سال و مدت خلافتش هفده سال بود. بطوریکه عوفی در جوامع الحکایات خود متذکر شده است، در زمان مسترشدبالله بار دیگر خرمدینان در آذربایجان بر ضد خلافت عباسی قیام کردند، و این نشان میدهد که با وجود همه ادعاهای مورخان مسلمان، ۲۸۰ سال پس از مرگ بابک خرمدین هنوز خرمدینان در ایران فعّالیت داشته اند[1].

* * *

الراشدبالله، امیرالمؤمنین چهل و هشتم، فرزند و جانشین مسترشدبالله، از همان روز اول خلافت خود مورد فشار شدید سلطان مسعود سلجوقی قرار گرفت که باجی را که پدرش به علت کشته شدن قادر به پرداخت آن نشده بود به وی بپردازد، و چون میدانست که سلطان ترک از مطالبه خود دست بردار نیست و در ضمن امکان پرداخت آنرا هم نداشت، از ترس او به موصل گریخت. مسعود بغداد را محاصره کرد و پس از فتح آن راشد را از خلافت خلع کرد و عمویش «المقتفی لامرالله» را در جای او به خلافت نشانید و خود بدنبال راشد رفت و او را در نزدیک اصفهان غافلگیر کرد و شکست داد و سی امین امیرالمؤمنین خلافت عباسی پس از یکسال خلافت و سرگردانی در این پیکار کشته شد، در حالی که درست اندکی پیش از آن، سلطان سنجر سلجوقی بُرده و چوبدست پیامبر را که خلفای بنی عباس آنرا مظهر حقانیت خلافت خود

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: ابن الاثیر: تاریخ الدولة الاتابکیه، چاپ قاهره، ص ۲۲-۵۱؛ ابن الجوزی: منتظم، ج ۹، ص ۱۹۷ و ۲۵۸ و ج۱۰، ص ۴۲-۴۷؛ ابن خلکان: وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۷۰-۲۷۳؛ عمادالدین اصفهانی: فریدة العصر، چاپ بغداد، ج ۱، ص ۱۹۵، و نیز تاریخ گزیده حمدالله مستوفی و راحة الصدور راوندی؛ C. Hillenbrand در: A Muslim principality in Crusader times، لیدن، ۱۹۹۰.

www.kavehroom.com

میدانستند و همواره در جنگها پیشاپیش خویش میبردند، و او آنها را از پدرش مسترشد گرفته بود، برای الراشدبالله فرستاده بود تا ضامن شکست ناپذیری او در جنگ با دشمنان باشد. خلیفه فلکزده ۲۲ سال عمر و تنها یکسال خلافت کرد[۱].

* * *

المقتفی لامرالله، امیرالمؤمنین چهل و نهم، پسر المستظهربالله بود که در تمام مدت خلافت مسترشد و راشد صحبتی از خلافت احتمالی او بمیان نیامده و کسی نیز در این باره به سراغش نرفته بود و فقط وقتی از او یاد کردند که راشدبالله توسط سلطان غیاث الدین مسعود سلجوقی از خلافت خلع شده بود و در قحط الرجال خاندان عباسی کسی غیر از او برای احراز این مقام باقی نمانده بود. در این هنگام خلیفه بیش از چهل سال داشت.

اولین کار خلیفه تازه و سلطان سلجوقی، پس از اعلام خلافت المقتفی لامرالله، این بود که امیرالمؤمنین تازه با فاطمه خاتون خواهر سلطان مسعود، و سلطان مسعود با کلثوم دختر امیرالمؤمنین در یکروز ازدواج کردند. در دوران خلافت مقتفی چند بار بغداد به محاصره شاهزادگان مختلف سلجوقی در آمد و هر بار بروز اختلافی در داخله ایران آنان را به ترک محاصره و بازگشت به ایران واداشت. ویرانگریهای بیسابقه ترکان غز در خراسان در زمان این خلیفه روی داد و اوج جنگهای صلیبی در شام و لبنان نیز در همین دوران بود[۲].

* * *

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: کامل، ج ۱۱، ص ۲۲-۴۱ و «تاریخ الدولة الاتابکیه»، ص ۵۰-٦۵؛ ابن الازرق: تاریخ میافارقین، چاپ لیدن، ص ٦۹-۸۱؛ راوندی: راحة الصدور، چاپ لندن، ص ۲۲۸-۲۳۴.

۲ ــ برای بررسی بیشتر: کامل، ج ۱۱، ص ۴۲-۵۰؛ ابن الجوزی: منتظم، ج ۸، ص ۲۷۳-۲۷۹ و ۳۰۵-۳۱۸ و ج ۹، ص ۲۳-۸۲؛ بغدادی: زبدة النصرة، چاپ قاهره، ص ۷۰-۷۹؛ C.E. Bosworth در The Political and Dynastic history of the Iranian World، جلد پنجم Cambridge History of Iran، ص ۹۹-۳۱۳؛ T. Nagel در Die Festung des Glaubens، مونیخ، ۱۹۸۸.

www.kavehroom.com

المستنجدبالله، پنجاهمین امیرالمؤمنین تاریخ اسلام، پسر و جانشین خلیفه المقتفی بود، ولی فرزند ارشد او نبود، بلکه دو برادر بزرگتر از خود داشت، منتها خود خلیفه او را به ولیعهدی خود برگزیده بود. این موضوع از همان آغاز بحرانی در دستگاه خلافت پدید آورد، زیرا مادر یکی از این دو برادر توطئه ای برای کشتن مستنجد و آمدن فرزند خود او در جای وی ترتیب داد که در آخرین لحظه کشف شد، و موجب شد که قاضی القضاة بغداد و وزیر اعظم و اعیان دولت پشتیبانی قاطع خویش را از مستنجد اعلام کنند. در زمان این خلیفه مصر در فرمان فائزبنصرالله خلیفه فاطمی مصر بود که در پنج سالگی به خلافت رسیده بود و شام در اختیار نورالدین محمود زنگی بنیانگذار سلسله اتابکان شام. صلاح الدین ایوبی نیز در افریقای شمالی و فلسطین جنگ با صلیبیان را رهبری میکرد، و سهم خلافت در این میان تقریباً بدین محدود میشد که به فتوای فقها، مجموعه کتابهای ابوعلی سینا را بعنوان آثار ضاله به دجله بیفکند[1].

مرگ مستنجد بر اثر توطئه ای صورت گرفت که توسط استاد الدار (وزیر دربار) او و قطب الدین قایماز یکی از امرای برجسته ترک تبار ترتیب داده شده بود، زیرا خلیفه به سوء استفاده های فراوان مالی آنها پی برده بود. بدین جهت آن دو با همدستی طبیب مخصوص خلیفه، مستنجد را در حال بیماری به گرمابه فرستادند و با پرداخت رشوه به حمامی آنرا آنقدر گرم کردند که امیرالمؤمنین از شدت حرارت جان سپرد[2].

* * *

۱ ــ دکتر ذبیح اله صفا در «تاریخ علوم عقلی»، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲ ــ برای بررسی بیشتر: بدایه ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۲۵۸-۲۷۰؛ وفیات ابن خلکان، ج ۳، ص ۹۱ و ۱۶۳؛ زبدة النصره بنداری، ص ۲۹۰-۲۹۴؛ ابن الجوزی: مرآت الزمان، ج ۸، ص ۳۰۱ ببعد؛ Rabbi Benjamin de Tudela در: Itinerary ترجمه انگلیسی توسط M.N. Adler از اصل لاتینی، لندن، ۱۹۰۷؛ H. Mason در: Two Statesmen of Medieval Islam، چاپ لاهه، ۱۹۷۲.

www.kavehroom.com

در زمان خلافت المستضیئی بامرالله، پسر و جانشین مستنجد و پنجاه و یکمین امیرالمؤمنین جهان اسلام، خلافت عباسی که از جانب دستگاه خلافت دیگری بنام خلافت فاطمی مصر در خطر سقوط بود، با انقراض این خلافت بدست صلاح الدین بصورت معجزه آسایی نجات یافت و برای تقریباً نود سال دیگر ولو بصورت تشریفاتی بر جای باقی ماند. صلاح الدین ایوبی وزیر اعظم عاضد خلیفه فاطمی مصر از مدتی پیش دریافته بود که در شرایط بسیار حساس آنروز و درگیری جهان اسلام با نیروهای صلیبی اروپا، از خلافت فاسد و فرسوده فاطمی کاری ساخته نیست، ولی به سابقه جوانمردی معروف خود حاضر نبود عاضد خلیفه را که بدو نیکی فراوان کرده بود از پشت خنجر زند. اتفاقاً عاضد در این هنگام بیمار شد و پزشکان نظر دادند که از این بیماری جان بسدر نخواهد برد، بدین جهت درست در روز عاشورای محرم سال ۵٦٧ هجری که عاضد درگذشت به فرمان او نام وی را از خطبه انداختند و دوباره بنام خلیفه بغداد خطبه خواندند. با رسیدن این خبر به بغداد شهر را یکهفته آذین بستند و خلیفه برای صلاح الدین خلعت فرستاد. ولی در بقیه دوران خلافتش کار مهمی از جانب او صورت نگرفت و عملاً اختیار در دست اتابکان و ترکان و فئودالهای محلی باقی ماند و فدائیان اسماعیلی نیز چند تن از وزیران او منجمله عضدالدین وزیر دربارش را که در توطئه مرگ پدرش دست داشت به قتل رساندند. دو سال بعد از عضدالدین، خود مستضیئی نیز در ۳۹ سالگی پس از نه سال خلافت درگذشت[1].

* * *

از هنگامیکه صلاح الدین ایوبی به خلافت فاطمیان مصر پایان داد و از این راه به خلافت رو به زوال بغداد عمر تازه ای بخشید، تا آنزمان که این خلافت بطور نهایی بدست هلاکوی مغول منقرض شد، نود سال فاصله بود.

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: کامل، ج ۱۱، ص ۲۳۷-۲۴۰؛ الفخری، ص ۴۲۸-۴۳۳؛ تاریخ گزیده، چاپ ادوارد براون، ج ۱، ص ۲٦۷-۳۸۰؛ Houtsma در: Recueil des textes relatifs à l'histoire des Seljoucides، ج ۲، ص ۳۰۴-۳۰۹.

www.kavehroom.com

بیش از نیمی از تمام این مدت در خلافت «الناصرلدین الله» گذشت که طولانی ترین دوران خلافت را در تاریخ خلفای عباسی داشت، زیرا ۴۷ سال در این مقام باقی ماند. ولی این خلافت، نظیر خلافت معاویه، بنیانگذار سلسله اموی، فاسدترین خلافت دوران عباسی بود، زیرا تمام آن در توطئه گری و دسیسه و نفاق افکنی و تحریک سران کشورهای مسلمان به جدال با یکدیگر گذشت. از همه بدتر آنکه این خلیفه با دعوت از چنگیز برای حمله به ماوراء النهر و خراسان نه تنها راه را بر بلای ویرانگر مغول در ایران گشود، بلکه زمینه انقراض خود خلافت عباسی را نیز بدست هلاکو، یکی از جانشینان چنگیز، فراهم ساخت. شرح جامعی بر این توطئه بدفرجام را در مقاله محققانه عباس اقبال بنام «زندگانی عجیب الناصرلدین الله خلیفه عباسی» در مجله شرق (سال اول، شماره ششم) میتوان خواند.

این امیرالمؤمنین بزرگوار مردی فطرتاً بدقلب و بیرحم بود، بسا آنکه استقرار خود را به خلافت مرهون وزیر کاردانش ابن العطار بود، تنها پنج روز بعد از احراز این مقام همین وزیر را به فرمان او بازداشت کردند و کشتند و بعد هم جسد مثله شده او را بدنبال دو اسب کشان کشان در کوی های بغداد گرداندند. وقتیکه جلال الدین ملکشاه فرزند دلیر سلطان محمد خوارزمشاه پیکار قطعی علیه مغولهای چنگیز را سازمان داده بود، وی بجای تأیید او با ترتیب دادن توطنه های پیاپی علیه وی از پشت بدو خنجر زد که سرانجام به مرگ غم انگیز او انجامید.

در سه سال آخر خلافت خود از یک چشم نابینا و در عین حال فلج شده بود، ولی در همین احوال بجای کمک به رؤسای سرزمینهای اسلامی که در شام و فلسطین با صلیبیان اروپا میجنگیدند در بغداد مشغول کبوتربازی بود. با توجه به رونق و اهمیت نهضت اهل فتوت (جوانمردان) که در زمان او در ایران پا گرفته بود خود را یکی از فتیان (جوانمردان) اعلام کرد، ولی به نوشته ابن الاثیر که در زمان او میزیست، مردم عراق در همان هنگام دسته دسته برای فرار از ناجوانمردیهای او شهرهای خود را ترک میگفتند و به سرزمینهای

www.kavehroom.com

دوردست میرفتند. یادگاری که این معاویه خاندان عباسی در تاریخ ایران از خود باقی گذاشت راهگشایی وی برای قتل عام صدها هزار ایرانی بدست بیابان گردان مغول بود، تنها با این هدف که خودش را از نفوذ سلطان محمد خوارزمشاه بیرون آورد و چند روزی بیشتر بر مسند خلافت بماند.

پنجاه و دومین امیرالمؤمنین اسلام، ۴۷ سال خلافت کرد و در سال ٦۲۲ هجری درگذشت[1].

* * *

امیرالمؤمنین پنجاه و سوم «الظاهر بامرالله» پسر و جانشین خلیفه ناصر بود، که خود نیز در فهرست قربانیان طرحهای دسیسه گرایانه پدرش قرار داشت، زیرا ناصر نخست او را به ولایتعهدی خود تعیین کرده بود، ولی بعد تغییر رأی داده و پسر کوچکتر خود را بجای او برگزید. منتها این پسر زودتر از خود او درگذشت و ناصر بناچار دوباره ابونصر، ولیعهد نخستین را بدین مقام منصوب کرد. اما این بار او را در تحت نظر یعنی عملاً در زندانی خانگی قرار داد که سی سال تمام ادامه یافت. وقتیکه سرانجام وی از زندان بیرون آمد و بر

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: ذهبی: سرالنبلاء، چاپ بیروت، ۱۹۵۸، که جلد بیست و دوم آن به کاملترین شرح حال این خلیفه اختصاص یافته است؛ کامل، ج ۱۱ و ۱۲؛ ابن العمید در اخبارالایوبیین، به ویراستاری Claude Cahen در بولتن بررسیهای شرقی، ۱۹۵۵، دوره پانزدهم، ص ۱۰۹-۱۸۴؛ ابن الجوزی: منتظم، چاپ حیدرآباد، ۱۹۲۳، ج ۱۰، ص ۱۱۰ تا ۱۳۲؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ٤۳٦-٤٤٠؛ ابن خلکان: وفیات، ج ٦، ص ٤۳۰-٤۳۳؛ ابن کثیر: بدایه، ج ۱۲ و ج ۱٤؛ ابن الکازرونی: مختصر تاریخ بغداد، چاپ بغداد، ۱۹۵۸؛ میرخواند: روضة الصفا، چاپ تهران، ج ٤؛ راوندی: راحة الصدور، چاپ لندن، ۱۹۳۱؛ A. Hartmann در: An-Nasir li-Din-allah; Politik, Religion, Kultur in der späten 'Abbasidzeit، چاپ برلین و نیویورک، ۱۹۷۵؛ از همین محقق La conception gouvernementale du calife an-Nazir، در مجله خاورشناسی سوئد Orientalia Suecana، دوره دوازدهم، ۱۹۷۳، ص ۵۲-۷۱؛ R. Humphreys در From Saladin to the Mongols، چاپ آلبانی (امریکا)، ۱۹۷۷، ص ٤٤۷.

www.kavehroom.com

جای پدر به خلافت نشست بیش از پنجاه سال از عمرش میگذشت، بی آنکه دوران خلافتش کمابیش جبرانی برای سالهای از دست رفته باشد، زیرا این دوران نه ماه و چند روز بیشتر بطول نینجامید و ظاهر به نحو مرموزی که واقعیت آن روشن نشده است درگذشت[1].

* * *

خلافت المستنصربالله، پنجاه و چهارمین امیرالمؤمنین جهان اسلام، مصادف با هجوم سراسری مغول به ایران و ویرانگریهای بیسابقه آن بود که خلیفه متوفی، الناصرلدین الله در آن نقشی بنیادی داشت. در همین سالها امرای مصر و شام در گیرودار جنگهای پیگیر با نیروهای صلیبی بودند که در سالهای ۶۲۵ هجری باری دیگر بیت المقدس را به تصرف خود درآوردند. گفته اند که مستنصر خطری را که میتوانست از جانب مغولان متوجه خلافت شود پیش بینی کرده و یک نیروی صد هزار نفری برای مقابله با چنین خطری سازمان داده بود. در زمان او در اندلس و در بخشی از افریقیه به نام وی خطبه خوانده شد. کار ارزنده مستنصر بنای مدرسه معروف مستنصریه در بغداد است که بعد از نظامیه این شهر، مهمترین مرکز علمی و فرهنگی بغداد بشمار میآمد و کتابخانه ای معتبر داشت.

المستنصربالله پس از ۱۷ سال خلافت در ۵۲ سالگی درگذشت. برخی گفته اند که بدست حاجب ترک خلافت کشته شد[2].

* * *

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: کامل، ج ۱۲، ص ۲۹۸-۳۱۰؛ الفخری، ص ۴۴۳ به بعد؛ Gustav Weil در: Geschichte der Chalifen، ج ۳، ص ۱۷۲-۱۷۴

۲ ــ برای بررسی بیشتر: کامل، ج ۱۲، ص ۳۱۰-۳۱۸؛ ابن کثیر: هدایه، ج ۱۲، ص ۱۲۰-۱۳۲؛ سفرنامه ابن بطوطه، ج ۲؛ اربیلی: خلاصة الذهب، ص ۱۴۰-۱۴۶؛ H. Schmidt در: Die Madrasa des Kalifen al-Muntasir in Baghdad، چاپ ماینتس، ۱۹۸۰.

www.kavehroom.com

المستعصم بالله، سی و هفتمین و آخرین خلیفه خاندان عباسی، و پنجاه و پنجمین امیرالمؤمنین جهان اسلام که در پایان شانزده سال خلافت بدست هلاکوی مغول کشته شد، مردی ضعیف النفس و در عین حال مالدوست و عیاش بود. اضافه بر اینها از جانب مخالفان خود احمق، تنبل و کودن نیز لقب گرفته بود. نوشته اند که این جناب امیرالمؤمنین حتی وقتیکه سربازان مغول به پشت دروازه بغداد رسیده بودند به سلاطین اطراف نامه مینوشت و از آنان مطرب و رقاصه میخواست.

یکی از شاهکارهای سیاسی او این بود که بهنگام رسیدن به خلافت سپاه صد هزار نفری را که پدرش در سالهای خلافت خود برای مقابله با خطر حتمی الوقوع هجوم مغول سازمان داده بود مرخص کرد با این هدف که پولی را که از این بابت صرفه جویی میشود برای خان مغول بفرستد تا وی را از آمدن به بغداد منصرف کند. ولی هلاکو، خان مغول، که ایران در قلمرو حکومتی او بود احتمالاً به تشویق خواجه نصیرالدین طوسی وزیر معروف خود به بغداد حمله برد و خلیفه و همه بلندپایگان دربار او را به اسارت گرفت، و بطوریکه نوشته اند چون از آغاز خلافت عباسی این عقیده به مسلمانان تلقین شده بود که آل عباس خویشاوندان مستقیم پیامبرند و خون آنانرا بهیچ قیمت نمیتوان ریخت، هلاکو که از واکنش اتباع سنی مذهب ایرانی خود بیم داشت به توصیه مشاوران خود دستور داد خلیفه را در نمدی بپیچند و آنقدر بمالند تا نفسش بریده شود بی آنکه خونش بر زمین ریخته شده باشد. در پی این واقعه آشوب بزرگی در بغداد روی داد که منجر به صدور فرمانی از جانب خان مغول برای قتل عام مردم شهر شد، و این کشتار دسته جمعی که چند شبانروز ادامه یافت یکی از وحشیانه ترین قتل عام های تاریخ جهان شناخته شده است.

با مرگ مستعصم، خلافت بیش از پانصد ساله عباسیان که یکی از زشت ترین دورانهای حکومتی تاریخ اسلام بود و سراسر آن با مرگ و خون و خدعه و پیمان شکنی و فساد و عیاشی و توطئه و ناجوانمردی گذشته بود بپایان رسید.

www.kavehroom.com

پس از تسلیم خلیفه مستعصم بالله، هلاکوخان از او خواست که گنجینه های عباسیان را به وی نشان دهد. خلیفه که از فرط هراس میلرزید به زحمت کلید خزاین را یافت و ناگزیر به وجود انبارهای پنهانی پر از طلا و اشیاء گرانبها اعتراف کرد. همه آنچه طی چند قرن توسط خلفا گردآوری و در این خزائن جای داده شده بود به مقر خان مغول حمل شد[1]. سپس هلاکو به کشتن خود او فرمان داد. تمام افراد ذکور خاندان عباسی نیز با او معدوم شدند و زنان ایشان به بردگی گرفته شدند و بدین ترتیب به دوران خلافت عباسیان در شرایطی پایان داده شد که کشتار دسته جمعی خاندان اموی را بدست نخستین خلیفه عباسی و کشتار دسته جمعی خاندان برمکی را بدست پنجمین امیرالمؤمنین همین خاندان، به خاطر میآورد[2].

خلافتهای مصر و اندلس

جدا از دو خلافت بنی امیه و بنی عباس، چهار خلافت دیگر در جهان اسلام جا برای خود باز کردند که سه تا از آنها خلافتهایی عربی و چهارمی خلافتی ترکی بودند. ظاهرا تیمور گورکانی نیز بخیال ایجاد خلافتی تاتاری در خاندان خود افتاده بود که با مرگ او ماجرا به خیر گذشت.

یکی از این خلافتها، خلافت سلسله فاطمی در مصر بود که از

---

۱ ــ A.U. Yakubovskii در: تاریخ ایران از دوره باستان تا پایان سده هجدهم، ترجمه فارسی، ص ۳۴۱.

۲ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۵۳۶-۵۵۰؛ تاریخ گزیده، چاپ ادوارد براون، ج ۱، ص ۳۷۱ به بعد؛ الفخری، ص ۴۴۸-۴۵۸؛ J.A. Boyle در: The death of the latest 'Abbasid Caliph، مجله مطالعات سامی Journal of Semitic Studies، دوره ششم، ۱۹۶۱، ص ۱۴۵-۱۶۱؛ G.M. Wickens در Nasir ed-Din Tusi on the fall of Baghdad، مجله مطالعات سامی، دوره هفتم، ۱۹۶۲، ص ۲۳-۳۵.

www.kavehroom.com

پس از تسلیم خلیفه مستعصم بالله، هلاکوخان از او خواست که گنجینه های عباسیان را به وی نشان دهد. خلیفه که از فرط هراس میلرزید به زحمت کلید خزاین را یافت و ناگزیر به وجود انبارهای پنهانی پر از طلا و اشیاء گرانبها اعتراف کرد. همه آنچه طی چند قرن توسط خلفا گردآوری و در این خزائن جای داده شده بود به مقر خان مغول حمل شد[1]. سپس هلاکو به کشتن خود او فرمان داد. تمام افراد ذکور خاندان عباسی نیز با او معدوم شدند و زنان ایشان به بردگی گرفته شدند و بدین ترتیب به دوران خلافت عباسیان در شرایطی پایان داده شد که کشتار دسته جمعی خاندان اموی را بدست نخستین خلیفه عباسی و کشتار دسته جمعی خاندان برمکی را بدست پنجمین امیرالمؤمنین همین خاندان، به خاطر میآورد[2].

خلافتهای مصر و اندلس

جدا از دو خلافت بنی امیه و بنی عباس، چهار خلافت دیگر در جهان اسلام جا برای خود باز کردند که سه تا از آنها خلافتهایی عربی و چهارمی خلافتی ترکی بودند. ظاهراً تیمور گورکانی نیز بخیال ایجاد خلافتی تاتاری در خاندان خود افتاده بود که با مرگ او ماجرا به خیر گذشت.

یکی از این خلافتها، خلافت سلسله فاطمی در مصر بود که از

---

۱ ــ A.U. Yakubovskii در: تاریخ ایران از دوره باستان تا پایان سده هجدهم، ترجمه فارسی، ص ۳۴۱.

۲ ــ برای بررسی بیشتر: تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۵۳۶-۵۵۰؛ تاریخ گزیده، چاپ ادوارد براون، ج ۱، ص ۳۷۱ به بعد؛ الفخری، ص ۴۴۸-۴۵۸؛ J.A. Boyle در: The death of the latest 'Abbasid Caliph، مجله مطالعات سامی Journal of Semitic Studies، دوره ششم، ۱۹۶۱، ص ۱۴۵-۱۶۱؛ G.M. Wickens در Nasir ed-Din Tusi on the fall of Baghdad، مجله مطالعات سامی، دوره هفتم، ۱۹۶۲، ص ۲۳-۳۵.

www.kavehroom.com

سال ۳۵۸ هجری آغاز شد و تا سال ۵٦۷ ادامه یافت[1]. این خلافت اصولاً بر پایه قتل و دروغ بنیاد گذاشته شد، زیرا مؤسس آن عبیدالله المهدی داعی اسماعیلی که خود را از نسل اسماعیل فرزند امام جعفر صادق میدانست و از آن راه نسب خویش را به فاطمه میرسانید (که عنوان فاطمیان از آنجا آمده است) به ادعای بسیاری از مخالفانش از اعقاب چشم پزشکی بنام میمون قداح بود و حتی برخی او را فرزند مردی یهودی دانسته اند. وی حکومت و خلافت خود را نه تنها با این ادعای نامسلم بلکه در عین حال با کشتن محرمانه ابوعبدالله شیعی پیشوا و پشتیبان خود بنیاد نهاد. این خلافت دو قرن ادامه یافت و در این فاصله ۱۴ خلیفه فاطمی که پیروان آیین اسماعیلی بودند خود را خلیفه مسلمین خواندند. دیگری خلافت عباسیان مصر بود که پس از انقراض خلافت عباسی در بغداد این خلافت را در مصر و شمال افریقا ادامه دادند و از سال ٦۵۹ تا سال ۹۲۳ که سلطان سلیم پادشاه عثمانی به دوران آنان پایان داد به صورتی غالباً تشریفاتی بر سر کار ماندند. بنیانگذار این سلسله دوم عباسی پسر الظاهربامرالله و برادر المستنصربالله خلفای ماقبل آخر بغداد بود که چون اوضاع را در آن شهر ناگوار میدید از مخفیگاهی که در آن بسر میبرد فرار کرد و به مصر رفت و خود را به ملک بندقداری مملوک ترک معرفی کرد، و پس از آنکه صحت ادعای خویش را نزد قاضی القضاة مصر به ثبوت رسانید از طرف سلطان طی جشنی با عنوان المستنصربالله بر مسند خلافت نشست. هفده نفر دیگر از خاندان وی پس از او بدنبال یکدیگر به خلافت رسیدند، ولی هیچیک از آنها قدرت اجرایی یا سیاسی

---

۱ ـ A. Ayalon در Studies in the transfer of the Abbasid Caliphate from Bagdad to Cairo، مجله Arabica، دوره هفتم، سال ۱۹٦۰، ص ۴۱-۵۹؛ P.M. Holt در: Some observations on the Abbasid Caliphate of Cairo بولتن مطالعات شرقی و افریقایی دانشگاه لندن BSOAS، دوره چهل و هفتم، سال ۱۹۸۴، ص ۵۰۱-۵۰۷؛ F. Wünstenfeld در: Geschichte der Fatimiden Chalifen، چاپ هایدلسهایم، ۱۹۷٦؛ W. Ivanow در: A Creed of the Fatimids، چاپ بمبئی، ۱۹۳٦.

www.kavehroom.com

نیافتند و فقط در خطبه ها نامی از آنان برده میشد و سکه نیز به نامشان زده میشد. باید تذکر داد که این خلفا وارثان مستقیم مستنصربالله نبودند، زیرا این خلیفه بعد از چندی به هوای بازگرفتن خلافت بغداد با سپاهی که پادشاه مملوک مصر در اختیارش گذاشته بود بسوی عراق رفت، ولی هنوز به بغداد نرسیده بود که سپاهیان مغول بدو حمله ور شدند و سربازان وی را تارومار کردند و خودش نیز فرار کرد و دیگر اثری از او یافت نشد، تا آنکه شخص دیگری بنام ابوالعباس بنوبه خود ادعای وابستگی به خاندان خلافت عباسی بغداد را کرد و او نیز صحت ادعای خود را به اثبات رسانید و این بار بنام الحاکم بامرالله به خلافت در مصر نشست. خلفای عباسی بعدی مصر از اعقاب همین خلیفه هستند.

سومین خلافت از این خلافتهای چهارگانه، خلافت اموی اندلس است که در سال ۳۱۷ هجری (۹۲۹ مسیحی) در قرطبه بدست عبدالرحمن سوم امیر اندلس بنیاد گذاشته شد و تا سال ۴۳۰ هجری (۱۰۳۸ مسیحی) ادامه یافت، و در این فاصله ۱۶ نفر بنام خلفای اندلس بر اسپانیای مسلمان حکومت کردند. سرخاندان این خلفا امیر عبدالرحمن اول بود که چنانکه قبلاً گفته شد تنها فردی از خاندان خلافت بنی امیه بود که از کشتار دسته جمعی امویان در زمان سفاح خلیفه اول عباسی جان بدر برد و از شام تا اسپانیا گریخت و در آنجا سلسله حکومتی اموی را بنیاد نهاد، ولی فقط هفتمین جانشین وی، عبدالرحمن سوم مقام خلافت را با مقام امارت درآمیخت.

چهارمین سلسله خلافت از خلافتهای ششگانه عالم اسلام ــ و تنها خلافت غیرعربی همه آنها ــ سلسله خلافت ترکان عثمانی است که در سال ۹۲۳ هجری (۱۵۱۷ مسیحی) بدست سلطان سلیم اول عثمانی، طبق معمول با پشتوانه شمشیر، بنیاد نهاده شد و تا سال ۱۳۴۳ هجری (۱۹۲۴ مسیحی) که مجلس ملی ترکیه به پیشنهاد مصطفی کمال (آتاتورک) رژیم خلافت را در آن کشور بطور نهایی ملغی کرد ادامه یافت. در این چهار قرن ۲۸ نفر با عنوان مشترک خلفای مسلمین و سلاطین عثمانی، سلطنت و خلافت کردند.

www.kavehroom.com

در باره سه سلسله خلافت فاطمیان و عباسیان مصر و امویان اندلس در اینجا بحث بیشتری را ضروری نمی بینم، زیرا هیچکدام از آنها بطور مستقیم با ایران سر و کاری نداشتند، ولی این مرور تاریخی را در باره خلافت عثمانی استانبول (قسطنطنیه) ادامه میدهم که کار امیرالمؤمنین های آن، مانند امیرالمؤمنین های اموی و عباسی، از نزدیک با ایران مربوط میشد.

با اینهمه، بعنوان جمله معترضه توضیح کوتاهی را در باره یکی از چهره های استثنایی خلافت فاطمی مصر جالب میدانم، زیرا ماجرای خلافت این خلیفه میتواند نمونه گویایی بر این باشد که بنام مذهب و با ادعای نمایندگی از جانب خدا، تا چه حد میتوان در راه ابتذال و حماقت پیش رفت.

الحاکم بامرالله، ششمین خلیفه فاطمی مصر (۳۷۵-۴۱۱ هجری) فرزند خلیفه العزیز از مادری مسیحی بود که هیچوقت مسلمان نشد. در پانزده سالگی به خلافت رسید و نخستین کار او در این مقام این بود که چون معلم و سرپرست دوران ولیعهدی او و اولین وزیر زمان خلافتش در خطابه روز عید همه القاب او را برنشمرده و بعضی از آنها را از قلم انداخته بود فرمان کشتنش را داد. از آن ببعد وی با استبداد و تعصب شدیدی که مقررات خلافت اسماعیلی برای خلفای فاطمی مجاز میشمرد فرمانهایی غالباً یکی از یکی عجیب تر صادر کرد که همه از جانب مأموران او بدقت بمورد اجرا گذاشته شد: خروج زنان را از خانه هایشان ممنوع کرد و به کفاشان دستور داد که کفش زنانه ندوزند تا زنان حرم به هوای بیرون رفتن از خانه نیفتند. سازمانی از زنان پیر بوجود آورد تا مأمور جاسوسی بسر زنان جوان باشند. فرمان داد که همه سگهای مصر را بکشند و درختان انگور را ببرند و ظرفهای عسل را در رود نیل بریزند. خوردن تره تیزک و خوراکی بنام متوکلیه را از آن جهت که نام متوکل خلیفه ضد شیعه عباسی را داشت قدغن کرد. چون به یکی از خرهایش علاقه بسیار داشت چوب زدن به الاغ ها را گناهی مستوجب اعدام اعلام کرد. مدت زیادی مردم را واداشت که روزها دکانها و بازارهایشان را ببندند و

www.kavehroom.com

شبها آنها را بگشایند و بر دیوارهای مساجد و دکاکین لغتنامه بنویسند. کنیسه ها و کلیساهای یهودیان و مسیحیان را بست و مقرر کرد که نصاری و یهود عمامه های سیاه ببندند و یهودیان اضافه بر آن پارچه قرمزی نیز بر گردن بیاویزند و در وقت دخول به حمام، عیسویان صلیب و یهودیان زنگوله بر گردن داشته باشند تا از مسلمانان تمیز داده شوند، و هیچکدام از آنها بر خری که مکاری مسلمان داشته باشد سوار نشوند، ولی خود او چندی بعد اجازه باز کردن کلیساها و کنشت ها را داد و حتی موافقت کرد که مسیحیان و یهودیان در صورت تمایل به دین خود باز گردند. مدارسی بنا کرد و فقها و مشایخ را بر آنها گماشت، ولی اندکی بعد همه آنها را خراب کرد و مشایخ و فقهای آنها را نیز به چوب بست و حتی عده ای از آنان را نیز به دار آویخت. از دستورهای دیگر او این بود که پنجره هایی را که به سمت نیل باز میشد ببندند و آنها را تیغه کنند، مردم کنار نیل برای گردش جمع نشوند و روی رود قایقرانی نکنند. شبها در خیابانها راه نروند. کشمش نفروشند. ابزار موسیقی را بشکنند. از خرید و فروش کنیزهای آوازه خوان خودداری کنند. زنان به قبرستان ها نروند. یکبار نیز مقرر کرد دور حمامی را که زنان با وجود منع او بدان رفته بودند دیوار بکشند تا همه آنها در داخل آن خفه شوند. در سال هشتم خلافتش فرمان داد که از آن پس کسی به کار نجوم نپردازد، و همه منجمان را در دربار خلافت گرد آورد و آنها را توبه داد.

ریاضی دان معروف عرب ابن هیثم را بخاطر اینکه محاسباتش در مهار کردن طغیانهای رود نیل درست درنیامده بود به مرگ محکوم کرد، و این سلمان رشدی قرن یازدهم تا آخر عمر خلیفه فاطمی در خفا زیست. شبها با ستارگان حرف میزد، و بدنبال یکی از این گفتگوها بود که ادعای خدایی کرد، و جالب است که در روزهای بعد از اعلام این موضوع، منشی های مخصوص خلافت نام و نشان ۱٦,۰۰۰ نفر را که به الوهیت او گواهی داده بودند در دفاتر دیوانی ثبت کردند.

سرانجام در شب ۲۷ شوال سال ۴۱۱ هجری، الحاکم بامرالله در ۳٦ سالگی ناپدید شد، و با آنکه کسانی ادعا کردند که جامه

www.kavehroom.com

خون آلود او را در مغاره ای نزدیک رصدخانه اش یافته اند بسیاری بر این عقیده باقی ماندند که وی از نظرها غایب شده است. بررسی های پژوهشگران بدین نتیجه رسیده که توطئه کشتن او توسط خواهرش ست الملک ترتیب داده شده بود.

اندکی پس از ناپدید شدن وی عبدالله محمد درزی دوست بسیار نزدیک او، رساله ای نوشت و خبر داد که روح آدم ابوالبشر از طریق علی امیرالمؤمنین در کالبد الحاکم حلول کرده است و مقدر است که وی دوباره ظاهر شود و مکه و بیت المقدس را ویران کند و این بار بر سراسر جهان حکم براند. مردم قاهره بر این پیغمبرتراش ایرانی که حرفه خیاطی (به زبان پارسی درزی) داشت شوریدند و الظاهر لاعزاز دین الله خلیفه جانشین الحاکم حکم به تبعید وی به شام داد. در آنجا بود که وی آئین دروزی را که امروزه آئین اقلیتی از مردم لبنان و سوریه است و مایه های زیادی از معتقدات زرتشتی دارد بنیاد نهاد[1].

خلفاي عثماني

از سال ۹۲۳ هجری (۱۵۱۷ مسیحی) که مصر، آخرین دژ حاکمیت عرب، بدست سلطان سلیم عثمانی تصرف شد، دوران عربی تاریخ اسلام به پایان رسید و دوران ترکی این تاریخ آغاز شد. این دگرگونی بزرگ از آنجهت که با دوران رنسانس اروپا مقارن بود، و به عبارت صحیح تر، اساساً با سقوط قسطنطنیه و مهاجرت دسته جمعی اندیشمندان و هنروران بیزانس به سرزمینهای اروپایی به ویژه ایتالیا آغاز شده بود، از جانب اروپائیان مورد ارزیابی های فراوان قرار گرفته است که شاید یکی از جالبترین نمونه های آنرا در تحلیل گوستاو

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: ابن خلکان، وفیات، ج ۳؛ ابن الاثیر، کامل، ج ۹؛ P.J. Vatikiotis در: Al-Hakim bi Amrillah. The God-King Idea realized مجله BOAS، شماره بیست و نهم، سال ۱۹۵۵، ص ۱-۱۸؛ محمد عبداله عنان: الحاکم بامرالله و اسرارالدعوة الفاطمیه، قاهره، ۱۹۳۷؛ عبدالمنعم مجید: الحاکم بامرالله، الخلیفة المنتصری علیه، قاهره، ۱۹۵۹.

www.kavehroom.com

لوبون در کتاب معروف «تمدن اعراب» او بتوان یافت: «پایان تاریخ تمدن عرب در شرق روزی فرا رسید که به حکم همان شمشیری که امپراتوری عرب را موجودیت داده بود زمام این امپراتوری بدست ترکان افتاد. جانشینان اعراب دوران تازه ای را در جهانگشایی های اسلامی آغاز کردند، ولی این بار قدرت آنان منحصرا جنبه نظامی داشت و تا به آخر از بنیانگذاری یک تمدن ناتوان ماندند و تنها به بهره گیری از تمدنهایی که در دسترس خود داشتند اکتفا کردند بی آنکه چیزی بدانها بیفزایند. علوم، صنایع، بازرگانی و هنرها، همه را از اعراب وام گرفتند بی آنکه خودشان در هیچیک از این رشته ها به کمترین نوآوری دست یافته باشند. و به ناچار بحکم قانون کلی تمدنها که ملتهایی که جلو نروند الزاماً عقب خواهند ماند، بزودی دوران انحطاط برای آنان فرا رسید. با آغاز امپراتوری اسلامی عثمانیان، اعراب همچنان به حضور خویش در تاریخ از راه مذهب ادامه دادند، ولی از تمدنی که در طول قرون پدید آورده بودند در دوران وارثان ترکشان دیگر اثری باقی نماند. هنر و علوم و صنایع در اسلام ترک روز بروز به قهقرا رفت و در حکومت والی هایی که غالباً جز مال اندوزی هدفی نداشتند سرزمینهایی که به تصرف قسطنطنیه درآمده بودند یکی بدنبال دیگری به رکود و درجا زدن محکوم شدند. از میان رفتن شکوه پیشین هیچ تحرک تازه ای را در آنها بدنبال نیاورد و از بقایای کهن نیز تنها آنچه گذشت ایام اجازه میداد بر جای ماند»[1].

نباید فراموش کرد که خود اعراب نیز هیچوقت امپراتوری عثمانی را نه تنها نماینده خود، بلکه نماینده اسلام هم بحساب نیاوردند، زیرا از نظر آنان اسلام جز با ماهیت عربی خود واقعاً اسلام نبود. این واقعیت در کتابی بنام «اسلام در جهان امروز» که در سالهای پیش از انقلاب ترجمه فارسی آن توسط دانشگاه تهران بچاپ رسید، بخوبی منعکس شده است: «اعراب هرگز نتوانسته اند در

---

۱ ــ Gustave le Bon در: Civilisation des Arabes، ص ۴۶۸-۴۶۹.

www.kavehroom.com

تصور خود بپذیرند که یک غیرمسلمان بتواند معادل یک عرب باشد، یا یک غیرعرب بتواند مسلمان کامل باشد، زیرا از نظر عاطفی این تصور برایشان همواره دشوار بوده است. عظمت جهان اسلام، اگر عامل آن عرب نباشد برای عرب جالب نیست و شاید هرگز توجهی هم به آن نکرده است. بهمین جهت است که برای او امپراتوری اسلام در سال ۱۲۵۸ (میلادی) با سقوط بغداد بدست مغولان و در سال ۱۵۱۷ در مصر بدست ترکان عثمانی پایان یافته است»[1].

* * *

بایزید دوم، سلطان عثمانی، در سالهای پایانی قرن نهم و سالهای آغاز قرن دهم هجری، یعنی درست در هنگامیکه در ایران زمینه برای روی کار آمدن سلسله صفوی فراهم میشد، پنج پسر داشت که همه خواهان جانشینی او بودند و بخصوص در این مورد میان سه تن از آنان، احمد فرزند ارشد، کرکود و سلیم کشمکش جنبه آشکار داشت[2]. احمد و کرکود هرکدام در بخش آسیایی عثمانی در استانهایی که این دو والی آنها بودند سر به شورش برداشتند، و سلیم در بخش اروپایی کشور. بایزید در مقابل احمد و کرکود از سلیم یاری خواست، و سلیم که به علت خشونت ذاتی خود مورد پشتیبانی سپاهیان معروف ینی چری بود خود او را مجبور به استعفا کرد. بایزید پس از استعفا اظهار تمایل کرد که بقیه عمر را در زادگاهش اماسیه بگذراند، ولی در نیمه راه سفر مرد و بعدا معلوم شد که به دستور سلیم مسموم شده است. بنا به وصیت او صندوقی محتوی گرد و غبارهای زره ها و لباسهای نظامی را که وی در جنگهایش با کفار مسیحی بر تن داشت در گورش گذاشتند تا در روز قیامت آنها را به عنوان مدرک شرکتش

---

۱ ــ William K. Smith در: «اسلام در جهان امروز»، نشریه دانشگاه تهران، سال ۱۳۵٦.

۲ ــ Josef von Hammer در: Geschichte des Osmanischen Reich، در ۱۰ جلد، چاپ بوداپست، ۱۸۲۷ تا ۱۸۳۵، ترجمه فرانسه J.J. Heller در ۱۸ جلد، چاپ پاریس، ۱۸۳۵-۱۸۴۳.

www.kavehroom.com

در جهادهای اسلامی در ترازوی حساب بگذارد[1].

سلیم پس از رسیدن به سلطنت برادرش کرکود را که در دسترس او بود با کلیه فرزندان او و فرزندان هر سه برادر دیگرش خفه کرد، و بعد از غلبه بر سپاه برادر دیگر خود احمد، او را نیز بدست جلاد سپرد. بعد از این اعدام ها، خاندان سلطنت محدود به خود سلطان و هفت فرزندش شد که چهار تن از آنها پسر و سه تن دیگر دختر بودند. ولی اندکی بعد، سه نفر از این پسرها، مراد و محمود و عبدالله نیز در روز آخر شوال سال ۹۲۰ هجری (۲۰ نوامبر ۱۵۱۴) بدستور او خفه شدند و بدین ترتیب تنها پسری که از او باقی ماند سلیمان بود که در آن هنگام او را در جریان یکی از نخستین برخوردهای نظامی ایران و عثمانی به یکی از ایالات دوردست فرستاده بود. بطوریکه نوشته اند سلیم برای این پسر نیز پیراهن فاخری به عنوان هدیه فرستاد که در واقع جامه ای زهرآگین بود، و مادر سلیمان را که بانوی حرم بود مأمور رسانیدن این پیراهن به فرزندش کرد، ولی او به اصالت این هدیه شک کرد و در طول راه از غلامی خواست که آنرا به تن خود کند، و غلام ساعتی بعد جان سپرد.

تذکر این واقعیت تاریخی بیسابقه در همه تاریخ جهان در اینجا لازم است که در امپراتوری عثمانی این برادرکشی ها و برادرزاده کشی ها نه بصورت جنایتکارانه، بلکه بصورتی کاملاً قانونی و حتی شرعی صورت میگرفت، زیرا طبق قانونی که در زمان سلطان محمد دوم جد سلطان سلیم بنام «قانون برادرکشی» با تأیید شرعی فقهای عثمانی وضع شد، هر پادشاه تازه ای که به جانشینی پدر به سلطنت می نشست اجازه داشت برای استحکام سلطنت خود کلیه

---

۱ ـ V. Corovič در: Der Friedensvertrag zwischen den Sultan Bayazid II und den König Ladislau II، مجله انجمن خاورشناسان آلمان ZDMG، شماره نودم، ۱۹۳٦؛ F. Babinger در: Vier Bauvorschläge Leonarde de Vinci's an Sultan Bajezid II, 1502-1503 نشریه آکادمی علوم گوتینگن، ۱۹۵۲؛ C. Vajda در: Un bulletin de victoire de Bajazet II، چاپ Journal Asiatique، شماره ۲۳٦، سال ۱۹۴۸.

www.kavehroom.com

برادرانش را خفه کند، و این فتوی بعد از آن فرزندان ذکور این برادران را نیز شامل شد، با این منطق که اینان بعداً به خونخواهی پدران خود برنخیزند. اسم این قانون اعدام شاهزادگان «قضاوت الهی» بود، که پدران آنها و اقربایشان و بخصوص خودشان مأمور بودند زمینه حسن اجرای آنرا فراهم کنند، بدین جهت در دورانهای متأخر، پسران سلطان که اصطلاحاً «شهزاده» نامیده میشدند منحصرا در داخل کاخ سلطنتی پرورش مییافتند و تنها با کنیزان خود نزدیک بودند تا موقع خفه کردنشان کار آسان تر باشد.

چنانکه گفته اند سلطان محمد سوم، در روزی که سلطنتش اعلام شد به پیروی از همین سنت ۱۹ برادر و ۷ کنیز پدرش مراد سوم را که همخوابگان مورد علاقه او بودند و ممکن بود فرزندی از او در رحم داشته باشند به جلاد سپرد. سلطان مراد سوم بر رویهم ۱۰۳ فرزند داشت که از آنها ۲۰ پسر و ۲۷ دختر در هنگام آغاز پادشاهی و خلافت سلطان محمد زنده بودند[1]. معهذا بعضی از سلاطین هنگام به تخت نشستن در کشتن برادران خود، بخصوص اگر برادران تنی آنها بودند تردید داشتند، و در چنین صورتی رسم بر این بود که آنانرا در اطاقی در کاخ سلطنتی که نرده های آهنین و پاسبانان شبانروزی داشت تحت نظر قرار میدادند و فقط کنیزانشان حق زندگانی در کنار آنها را داشتند. این زندانهای سلطنتی را «قفس» مینامیدند، و یکی از سرشناس ترین زندانیان این قفس ها شاهزاده ابراهیم برادر سلطان مراد چهارم بود که پس از سالیان دراز که در قفس خود زیسته بود، یکروز صبح که با سر و صدای بسیار بر در اطاقش کوفتند در پشت در سنگربندی کرد و آماده دفاع شد و تا نیمروز حاضر به گشودن آن نشد، در صورتیکه مراجعان برای این آمده بودند که بدو خبر دهند سلطان مراد در گذشته و او به جانشینی وی برگزیده شده است. و تازه، بطوریکه در شرح حال او آمده است، وی این خبر خوب را نیز باور نکرد و آنرا فریبکاری برای قتل خود دانست و فقط وقتی از قفس بیرون آمد

---

۱ ــ N.M. Penzen در The Harem، لندن، ۱۹۳٦، ص ۱۹۷

www.kavehroom.com

که از پشت پنجره جسد برادرش را بدو نشان دادند[1]. جالب است که زمان وقوع این ماجرا در عثمانی تقریباً مقارن با زمان ماجرای معروف زندانی نقاب دار فرانسه در دوران لویی چهاردهم بود.

چون در امپراتوری عثمانی سنت بر این بود که پس از مرگ یک سلطان هر یک از پسران او که زودتر خود را به استانبول رسانده باشد (با توجه به اینکه همه آنها در زمان زندگی پدرشان به حکومت ولایات مختلف امپراتوری منصوب میشدند) جانشین پدر شود، عادتاً پسران سوگلی سلطان، یا فرزندانی که مادرانشان سوگلی بودند، به حکومت ولایات نزدیکتر به پایتخت برگزیده میشدند تا هنگام مرگ سلطان خود را زودتر از دیگران به استانبول برسانند. به تذکر یک مورخ سرشناس تاریخ عثمانی، شهزاده های کم حوصله گاهی خودشان به کوتاه کردن زندگی پدر کمک میکردند تا غافلگیر نشوند، چنانکه در مورد بایزید دوم اتفاق افتاد که بدست فرزندش سلیم، همان کسی که میبایست خلافت عثمانی را بنیاد نهد و خود اولین امیرالمؤمنین این خلافت شود، مسموم شد[2].

این سلطان سلیم، که از بسیار جهات ایوان مخوف تزار روسیه را بخاطر میآورد (و اتفاقاً لقبی که در تاریخ به هر دو داده شده همین مفهوم را دارد)، در تاریخ عثمانی نقش بزرگی را ایفا کرده است، همچنانکه ایوان مخوف سرزمینهای وسیع تاتارهای سیبری را ضمیمه روسیه کرد، سلیم نیز آناتولی و کردستان و مهمتر از هر دو مصر را که هنوز خلفای دوران دوم عباسی بر آن حکومت میکردند به قلمرو عثمانی ضمیمه کرد، و در همین تصرف مصر بود که وی المتوکل علی الله سوم آخرین خلیفه عباسی قاهره را خلع کرد و انتقال خلافت را از خاندان عربی قریش به خاندان ترک عثمانلو اعلام داشت و خود را خلیفه اول این خاندان خواند، نظیر همان کاری که پیش از او

---

۱ ــ Robert Montran در La vie quotidienne à Constantinople sous Soliman le Magnifique et ses successeurs, Paris, 1965، ص ۲۵۱.

۲ ــ F. Babinger در Die Geschichtschreiber der Osman und ihre Werke، چاپ لایپتسیگ، ۱۹۲۷.

www.kavehroom.com

عبدالرحمن سوم در اندلس کرده بود. اشکال اساسی که در مشروعیت این انتقال وجود داشت این بود که طبق روایات مذهبی، ابوبکر خلیفه اول که عثمانیان سنی مذهب بدو بنظر جانشین مسلم پیامبر مینگریستند در سقیفه معروف بنی ساعده که بلافاصله پس از وفات محمد برای تعیین جانشین او تشکیل شده بود از قول پیامبر نقل کرده بود که بعد از وی میباید زعامت مسلمین همواره در دست فردی از خاندان قریش باشد، و در چهار سلسله خلافت پیش از عثمانیان در دمشق و بغداد و قاهره و قرطبه نیز این قانون مراعات شده بود، در حالیکه با انتقال آن به سلاطین عثمانی این سنت ملغی میشد. در این مورد سلیم به مجمع فقهای حنفی که تسنن عثمانیان بدانان وابسته بود مراجعه کرد، و پیشوایان فرقه در اثبات حقانیت وی در این مقام اینطور استدلال کردند که «خلیفه باید برای رسیدن به مقام خلافت با شمشیر قیام کند و مدعیان خود را از میان بردارد، و سلطان سلیم این کار را کرده است و در سراسر ممالک اسلامی مدعی دیگری باقی نگذاشته است». از این زمان معمول شد که پس از مرگ یک خلیفه عثمانی فقهای بزرگ شمشیر خلیفه متوفی را طی تشریفاتی به گردن خلیفه تازه میآویختند و این کار معمولاً در جامع ایوب، مسجدی که بنام ابوایوب انصاری صحابی پیغمبر نامگذاری شده بود انجام میگرفت. این صحابی طبق روایات در جنگ با نیروهای بیزانس در کنار بسفر کشته شده و همانجا دفن شده بود و مقبره اش ایوب مزاری یا جامع ایوب نام دارد[1].

مهمترین همه پیروزیهای جنگی سلطان سلیم، پیروزی او بر شاه اسماعیل صفوی و قزلباشهای او در جنگ معروف چالدران بود، زیرا دولت نوخاسته صفوی که بر پایه آیین تشیع بنیانگذاری شده بود دشمن آشتی ناپذیر امپراتوری عثمانی بود که قلب جهانی آیین تسنن بشمار میرفت، و عملاً نیز وجود همین حریف نیرومند در پشت جبهه ترکان عثمانی بود که آنانرا از دست اندازیهای بیشتر در اروپا و شاید تصرف

---

۱ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۹۲.

www.kavehroom.com

نظامی همه این قاره باز داشت، زیرا که ترکان با وجود جنگیدن دائم با ایرانیان باز هم توانستند بر همه بالکان و بلغارستان و مجارستان و رومانی و کریمه و بخشی از اوکراین و لهستان کنونی تسلط یابند. یکی از ننگین ترین رویدادهای مذهبی تاریخ جهان به همین جنگ چالدران میان ایران و عثمانی مربوط میشود، زیرا که پیش از حضور در میدان این جنگ سرنوشت ساز، به فرمان شاه اسماعیل و سلطان سلیم و بمنظور اطمینان از پشت جبهه های داخلی آنها، ۲۰,۰۰۰ سنی ایرانی و ۴۰,۰۰۰ شیعه ترک، در خاک ایران و در خاک عثمانی بی آنکه کمترین نقشی در این نبردها داشته باشند، قتل عام شدند. علاوه بر آن، به امر سلطان سلیم پیشانی ترکانی نیز که به همفکری با شیعیان مظنون بودند داغ شد تا مردمان از نزدیکی با آنان احتراز کنند. فن هامر دیپلمات و ادیب اتریشی در کتاب معروفش «تاریخ حکومت عثمانی» که آنرا در سالهای سفارت خود در قسطنطنیه تألیف کرد، این قتل عام چهل هزار نفری را یکی از وحشتناکترین جنایتهایی میداند که در تمام تاریخ جهان بنام مذهب صورت گرفته است و آنرا حتی از درنده خویی های سن بارتلمی فرانسه و انکیزیسیون اسپانیا نیز فجیع تر میشمارد[1].

همین مورخ در کتاب خود نقل میکند که به اشاره سلطان سلیم، فقهای سنی در استانبول به اتفاق آراء فتوا دادند که ثواب کشتن یک شیعه بیشتر از ثواب قتل هفتاد عیسوی یا یهودی است، و نوح افندی مفتی اعظم خلافت طی فتوای دیگری نه تنها کشتن شیعیان بلکه برده گرفتن زنان و دخترانشان را نیز واجب شرعی اعلام کرد و هشدار داد که هر کس که در کشتن این قوم ملحد تردید کند مانند خود آنان ملحد خواهد بود. بدنبال این فتوا بود که برای نخستین بار در اسلام فرمان جهاد اسلامی علیه مسلمانانی دیگر، یعنی اهل تشیع، در قسطنطنیه صادر شد. از آن پس بعد از هر کشتار و تاراج در ایران،

---

۱ ـ Josef von Hammer در Geschichte des Osmanischen Reich، ج ۴، ص ۱۵۸

www.kavehroom.com

ینی چری های عثمانی زنان و دختران ایرانی را به اسارت میگرفتنـــد و در بازارهای برده فروشان استانبول و صوفیا و بلگراد میفروختند[1].

دوران هشت ساله سلطنت و خلافت ایـــن اولیـــن امـــیرالمؤمنین ترک، حمام خون بود. یکروز که مفتی اعظم استانبول از تأیید فرمان او دایر بر کشتار ۴۰۰ بازرگانی که با ایران معامله تجارتی کـــرده بودنـــد خودداری کرده بود، بدو گفت: آیا اشکالی دارد که دو ثلث همه اتبـــاع امپراتوری من کشته شوند برای اینکه ثلث سوم در خط صحیح بمانند؟ جالب است که همین آدمکش قهاری که پدر و برادران و همه نوجوانـــان ذکور خانواده خود منجمله فرزندان شخص خودش را کشـــت و در همـــه مدت حکومتش سیل خون به راه انداخت، یکی از شعرای خوب عثمانی بود و بخصوص اشعارش را به زبان فارسی میسرود، که مجموعه آنـــها در «دیوان ســـلطان ســـلیم» یکبـــار در ســـال ۱۳۰٦ هجـــری (۱۸۸۹ مسیحی) در قسطنطنیه و بار دیگر بصورتی بسیار آراسته به دســـــتور ویلهلم دوم امپراتور آلمان در سال ۱۹۰۴ در برلین بچاپ رسید و چـاپ اخیر از جانب ویلهلم به ســـلطان عبدالحمیـــد خلیفـــه و پادشـــاه وقـــت عثمانی اهدا شد[2]. تذکر این نکته نیز بیمورد نیست که در همان ضمـــن که سلطان عثمانی به فارسی شعر میگفت و بـــا همیـــن زبـــان نـــیز در نامه های عتاب آمیز خود به شاه اسماعیل دشـــنام میـــداد، در خـــود ایران شاه اسماعیل صفوی با تخلص ختایی به زبان ترکی شعر میگفت.

---

۱ ــ در باره جنگهای عثمانی با صفویان و ماجرای کشـــتار شـــیعیان در آنـــاتولی، رجوع شود به گزارش مفصل Den Sieg der Safaviden en Persien und seine Ruckwizkungen auf die Schiiten Anatolien in 16 Jahrhundert در مجلـــه Islam، دوره شصتم، سال ۱۹٦۵، ص ۹۵-۲۲۳. در باره عوامل بنیـــادی جنگـــهای ایران و عثمانی نیز رجـــوع شـــود بـــه اثـــر تحقیقـــی جـــامع The Origine and development of the Ottoman-Safavid Conflict (1500-1555)، نوشته Adel Allouche، چاپ برلین، ۱۹۸۳.

۲ ــ P. Horn در: Diwan-I Yawuz Sultan Selim، برلیـــن، ۱۹۰۸؛ Ahmed Ugur در: The reign of Sultan Salim 1 in the light of the Selim-Nâmé برلین، ۱۹۸۵.

www.kavehroom.com

دیوان اشعار نه چندان شیوای او با عنـوان «شـاه اسـماعیل خطـایی اشعارلری» در سال ۱۹۶۶ توسط آکادمی علوم آذربایجان شـوروی در باکو به چاپ رسیده است.

سلیم بعد از هشت سال سلطنت و خلافت، در ۵۴ سالگی مـرد و بسیاری بر این عقیده اند که بدستور پسرش سلیمان مسموم شد.

* * *

جانشین سلطان سلیم اول، سلطان سـلیمان اول و امـیرالمؤمنین دوم ترک بود که بعدا بمناسبت وضـع قـانون مدنـی بـرای کشـورش «سلیمان قانونی» (قانونی سلیمان) لقب گرفت، ولی این عنوان او بـه غلـط در زبانـهای اروپـایی بـه magnifico, herrlich, magnificent, و magnifique ترجمه شده است. وی تنها فرزند سلیم بود کـه از دسـت پدر جان سالم بدر برده بود. هفتاد و یکسال عمـر و ۴۶ سـال خلافـت کرد، و در دوران او، امپراتوری عثمانی از نظر نظامی بـه اوج قـدرت خود رسید. این امیرالمؤمنین دوم خلافت عثمانی نیز، در مقام نماینده تام الاختیار خداوند در روی زمین از ادامه سنت خانوادگـی خونریـزی بیحساب کوتاهی نکرد. چون عموی او از ترس وی بـه شـوالیه هـای مالت پناه برده بود پسر و نوه این عمو را با دست خودش کشت. چنـدی بعد فرزند خود مصطفی را نیز به چادر خویش احضار کرد و در آنجـا بدستور او غلامانش وی را قطعه قطعه کردند. بعد هم به سراغ پسـر او مراد رفتند و برای اینکه در آینده به خونخواهی پدرش برنخـیزد او را نیز کشتند. این مصطفی مانند پدر بزرگـش سـلطان سـلیم شـاعری پارسی گو بود که «محبی» تخلص میکرد و سه دیوان غزل به فارسـی داشت که هنوز هم نسـخه هـای آنـها در کتابخانـه ملـی اسـتانبول نگاهداری میشود. اندکی بعد جهانگیر پسر سـوگلـی او بـا مـرگـی نابهنگام درگذشت و بایزید فرزند دیگر سلطان نیز که بـه علـت یـک اختلاف خانوادگی مورد خشم او قرار گرفته بود از ترس جان با چـهار پسر خویش و لشکر ده هزار نفری که زیر فرمان داشت به خـاک ایـران پناهنده شد و رخصت اقامت خواست و شاه طهماسب که چنین فرصتی

www.kavehroom.com

را در مبارزه خود با عثمانی مغتنم میشمرد با قید سوگند که هرگز او و فرزندانش را به سلطان سلیم تسلیم نکند از اقامت او در ایران استقبال کرد. ولی چیزی نگذشت که سلطان سلیم با وعده پرداخت پولی فراوان بازگرداندن بایزید و پسرانش را از او خواستار شد. شاه طهماسب که با همه ادعای تقدس و تقوی، کفه پولدوستیش سنگین تر از کفه زهد و تقدسش بود، عذر آورد که چون به قرآن مجید سوگند یاد کرده است که او را به کشورش بازنگرداند مصلحت آن است که کسان سلطان سلیم به قزوین آیند و این کار را خودشان فیصله دهند تا او نقض عهد و سوگند نکرده باشد. در پی این پیشنهاد سلطان عثمانی خسروپاشا حاکم ایالت وان را با چند تن دیگر از بلندپایگان دربار با هدیه های فراوان و پول مورد توافق به قزوین فرستاد و در آنجا فرستادگان خلیفه بایزید و فرزندانش را در میدان اسب قزوین تحویل گرفتند و همانجا همه را خفه کردند و اجسادشان را با خود به استانبول بردند. شرح این ماجرا را بوزیک سفیر فردیناند اول در دربار عثمانی که در آن هنگام شخصاً در قزوین بوده است، در سفرنامه خود چنین نوشته است: «... هنگامیکه زه کمان را بر حلقوم بایزید انداختند، وی پیش از آنکه جان بسپارد تمنا کرد که برای آخرین بار فرزندانش را ببیند و با آنان بدرود گوید و بوسه وداع را با ایشان رد و بدل کند، اما مأموران سلطان از اجابت این تمنا امتناع ورزیدند و کار بایزید بدینسان به پایان رسید، زیرا راهی که برای نجات خویش انتخاب کرده بود بیش از آنکه راه نجات باشد راه هلاک او بود»[1].

مؤلف شرفنامه فهرست پولهای نقد و هدایایی را که سلطان اسلام پناه در ازای این میهمان کشی از خلیفه فرزندکش عثمانی دریافت داشت چنین نقل کرده است: «چهار صد هزار سکه زر از جانب سلطانّ سلیمان و یکصد هزار سکه از جانب سلطان سلیم همراه با یکصد بار تنسّوقات روم و افرنج و چهل اسب تازی با زین برگستوان

---

۱ ــ Augier Busbegue در کتاب Travels into Turkey، نقل از «سفرنامه ونیزیان در ایران»، لندن، ۱۷۴۴.

www.kavehroom.com

طلا و مرصع و زربفت که جمیع مقومان مبصر از برآورد قیمت آن بـــه عجز خود معترف بودند»[1]، همراه با این توضیح که: «در همـــان شـــب شاه خلدآشیان حضرت امام مهدی عجل الله تعـــالی فرجـــه را در رؤیـــا دیده تمغای ممالک محروسه خود را که هر سال موازی همین مبلـغ در دفتر همایون مقید و مثبت بود از دفاتر حک نموده ثواب آنرا بـــه ارواح ائمه اثنی عشر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بخشیدند»[2].

در دوران سلطان سلیمان قانونی در جنگهای مکـــرر بـــا ایـــران علیرغم چند بار پیشرفت در خاک ایـــران و تصـــرف بغـــداد و تـــبریز و اصفهان پیشرفت ثابتی نصیب عثمانی نشـــد و ســـرانجام در زمـــان او نخستین معاهده صلح با ایران از جانب عثمانی به امضا رسید.

* * *

بعد از سلطان سلیمان پسر بازمانده اش ســـلیم، فرزنـــد کنـــیزی مسیحی بنام رکسلان (رخسانه) که بعدا سوگلی حرم سلیمان شد و پس از مرگ شوهرش خرم خاصکی (بیوه خندان) لقب گرفـــت، بـــه عنـــوان سومین امیرالمؤمنین ترک به مقام خلافت و به عنوان سلطان سلیم دوم به مقام سلطنت رسید. این امیرالمؤمنین تازه چنان مشتاق میگســـاری بود که او را یارخوش (سرمست) لقب دادنـــد. در زمـــان او در جنـــگ دریایی معروف لپانتو که بزرگـــترین زورآزمـــایی دریـــایی امپراتـــوری مسلمان عثمانی با اروپای مسیحی بر سر استیلای دریـــایی مدیترانـــه بود عثمانی شکست سرنوشت سازی را متحمل شـــد: ۲۷۰ کشـــتی از مجموع سیصد ناو جنگی این کشور یا غرق شد و یـــا بدســـت نـــیروی دریایی مؤتلف کشورهای مســـیحی بـــه فرمـــاندهی دن خـــوان پرنـــس اسپانیایی افتاد که شامل ۲۴۰ ناو بـــا ۱۲۰,۰۰۰ رزمنـــده بـــود. در تاریخ جنگهای دریایی تاریخ، نبرد لپانتو (۷ اکتبر ۱۵۷۱) یکی از ده نبرد درجه اول بحساب آمده است. بعد از آن دیگـــر هیچوقـــت جـــهان

---

۱ ــ شرفنامه، چاپ، تفســـیر و ترجمـــه آلمـــانی توســـط H.M. Roemer، چـــاپ ویسبادن، ۱۹۵۱، ص ۲۲۴.

۲ ــ همانجا، ص ۲۲۵.

www.kavehroom.com

اسلام با آنکه هزاران کیلومتر مرز دریایی دارد، نیرویی دریایی ولو در سطحی بسیار کوچکتر، بخود ندید.

همچنانکه دوره شکوه امپراتوری عربی اسلام با هارون‌الرشید و مأمون بپایان رسید، و همچنانکه دوران شکوه صفویه با شاه عباس اول پایان یافت، شکوه امپراتوری جهانگشای عثمانی مسلمان نیز با مرگ سلیم دوم پایان گرفت و از آن پس تا هنگامیکه در اوایل قرن بیستم «مرد بیمار اروپا» صفحه تاریخ را ترک گفت، تاریخ این امپراتوری عملاً تاریخ شکستها و عقب نشینی های پیاپی در خارج و جنایت ها و سرکوبگری ها و فسادهای فراگیر اخلاقی و مالی در داخل بود، با این ویژگی که بر همه اینها، و در همه این سالها، رنگ غلیظ اسلامی زده میشد، زیرا که جملگی اینها در داخل خلافت اسلامی و در لوای حکومت الهی امیرالمؤمنین هایی صورت میگرفت که میتوانستند با همکاری قضات عالیرتبه شرع به آسانی آب خوردن فرمان قتل و حبس و شکنجه و شلاق و مصادره اموال صادر کنند.

برای اینکه نقل این سریال سیصد ساله مرگ و خون بدرازا نکشد، گزارش کلی مربوط به ۲۳ امیرالمؤمنین دیگری را که در طول سه قرن (از ۱۵۷۴ تا ۱۹۲۴) در خلافت عثمانی یکی پس از دیگری خود را کلیدداران آسمانی جهان اسلام شناختند و جهان اسلام نیز، با چند استثنا، آنها را بهمین عنوان شناخت، بصورتی کوتاه و فهرست وار برایتان نقل میکنم[1]:

---

۱ ـ برای خوانندگانی که با مطالعه این فهرست مایل به کسب اطلاعات بیشتری در باره این خلفا و سلاطین بزرگوار و نقش آنها در ایران و در جهان اسلام، و زندگانی مذهبی و حکومتی و شخصی خود آنان باشند، فهرست بخشی از کتابهای معتبری را که در سه قرن گذشته در این باره به زبانهای اروپائی منتشر شده اند، در اینجا نقل میکنم. مطالب صفحات خود کتاب حاضر نیز از همین مدارک برگزیده شده اند: D. Cantemir: The History of the Grouth and Decay of the Ottoman Empire, London, 1758; J. Hammer-Purgstall: Das Osmanischen Reichs Staatsverfassung und Staatsvewaltung, 2 vols, Wien, 1815; J. von Hammer: Geschichte des Osmanischen Reich, 10 vols, Budapest,

www.kavehroom.com

* * *

پس از مرگ سلطان سلیم در هشتمین سال خلافتش، جانشـــینی او به پسرش سلطان مراد سوم خلیفه چهارم عثمـــانی رسـید کـه دوران سلطنتش مقارن با سلطنت کوتاه شاه اسماعیل دوم صفـــوی در ایـران بود. سپاه عثمانی با بهره گیری از هرج و مرج داخلی ایـــران از گنجـه قفقاز تا تبریز را بتصرف خود درآورد، بطوریکه شاه عبـــاس در آغـاز پادشاهی خود ناگزیر شد طبق عهدنامه ای بخشی از سرزمینهای غربی ایران را در آذربایجان و کردستان به دولت عثمانی واگذار کند، ولـی در اروپا پیشرفت تازه ای نصیب ترکان نشد.

J.J. Hellert : ترجمه فرانسـه) : Histoire de l'Empire Ottoman, 1827-1835 (18 vols, Paris, 1835-2843) ; M. d'Ohsson : Tableau général de l'Empire Ottoman, Paris, 1834 ; E. Alberti : Relazioni dell' Impero Ottomano, 2 vols, Firenze, 1840-1845 ; Habil Ganem : Les Sultans Ottomans, Paris, 1902 ; Clément Huart : Histoire de l'Empire Ottoman, 2 vols, Paris, 1912 ; G. Gaulis : la ruine d'un empire, Paris, 1913 ; N. Iorga : Geschichte des Osmanischen Reiche, 5 vols, Gotha, 1908-1913 ; W. Albrocht : Grundriss des Osmanischen Staatsrechts, Berlin, 1905 ; Gibbons : Foundations of the Ottoman Empire, Oxford, 1916 ; G. Filippuci : L'agonio di un Impero, Roma, 1925 ; H.W. Duda : Von Kalifat zu Republik, Wien, 1948 ; A.D. Alderson : The Structure of the Ottoman Dynasty, Oxford, 1956 ; R. Mantran : Histoire de la Turquie, Paris, 1961 : M.A. Cook (ed.) : A history of the Ottoman Empire, Cambridge, 1976 ; N. Barber : The Lords of the Golden Horn, London, 1978 ; S.-J. Shaw : Empire of the Gazis. The Rise and Decline of the Ottoman Empire (1281-1808), London, New York & Melbourne, 1976 ; E. Werner & Markov : Geschichte der Türken von den Anfängen bis zur Gegenwart, Berlin, 1978 ; Lord Kinross : The Ottoman Centuries. The Rise and fall of the Turkish Empire, London, 1987 ; A Stiles : The Ottoman Empire (1450-1700), London, 1989 ; Roderic H. Davison : Essays on Ottoman and Turkish history, Austin, 1990.

www.kavehroom.com

سلطان محمد سوم، پسر و جانشین او، در همان روزی که به سلطنت و خلافت نشست در بزرگترین جنایت خانوادگی تاریخ عثمانی هر ۱۹ برادرش را یکجا خفه کرد، و کنیزی را نیز که از پدرش آبستن بود کشت تا احتمالاً برادر تازه ای برای او به دنیا نیاورد. با این همه، چون در همان زمان فرمان بستن میخانه ها را نیز داده بود، فقهای قسطنطنیه ویرا به اتفاق آراء «عادل» لقب دادند. «سلطان عادل» در هشتمین سال سلطنتش بدست یکی از خویشاوندان پدری خود که بعدا با عنوان سلطان احمد اول جانشین او شد، بنوبه خود خفه شد، و اندکی بعد از آن خود این سلطان احمد نیز در ۲۷ سالگی بقتل رسید.

جانشین سلطان احمد برادرش سلطان مصطفی بود که چون عقل پر و پا قرصی نداشت از کشته شدن معاف شده بود، ولی اندکی بعد پسر سلطان احمد به کمک رئیس خواجه سراهای دربار خلافت عموی خود را معزول کرد و خود با عنوان سلطان عثمان دوم بسر جای او نشست. اما چندی بعد نیروهای ویژه خلافت، ینی چری ها، بدلیل اینکه مواجب آنها بموقع نرسیده بود بسر ضد او شوریدند و خلیفه مخلوع مصطفی را که همچنان ناقص عقل بود از حرمسرا بیرون کشیدند و دوباره به خلافت نشاندند، و اولین کار این خلیفه در دوران دوم خلافتش کشتن برادرزاده اش عثمان بود. طولی نکشید که «کمانکش پاشا» وزیر اعظم او به یاری مفتی مصر خود این مصطفی را دوباره خلع و بعد خفه کرد و پسر سلطان احمد را که در پشت پرده کارگردان همه این تحریکات و توطئه ها بود با عنوان سلطان مراد چهارم به سلطنت و خلافت نشاند.

سلطان مراد چهارم که لقب «غازی» یافته بود، در جنگهای ممتدی با ایران صفوی، ایروان (پایتخت ارمنستان) را به ایران داد، و در عوض بغداد را از ایران پس گرفت. سه برادرش را خفه کرد و سه پسر خودش هم در زندگی او مردند. مرگ وی بصورت مرموزی صورت گرفت که هنوز هم راز آن روشن نشده است. چون فرزندی از او زنده نمانده بود، پس از مرگش جوان ترین برادر او بنام ابراهیم که لقب «ابراهیم مجنون» یافت به سلطنت رسید. ابراهیم مردی خوشگذران و

www.kavehroom.com

شرابخوار بود که در ۳۳ سالگی خلع و به امر جانشین خود خفه شـــد. این جانشین که با عنوان سلطان محمد چهارم بـــه ســلطنت و خلافــت نشست پسر خود او بود کـــه در ۷ ســالگی عنـوان «امـیرالمؤمنین» یافت. بسیار ولخرج بود و تقریباً همه ایــن ولخرجــی هــا را در امــور مربوط به شکار انجام میداد، بطوریکه او را «صیاد» لقب دادنــد. بـا آنکه صدراعظم هایی کاردان داشت، در دومین محاصره ویــن کـه ۵۹ روز بطول انجامید ناکام ماند و بدین ترتیب اتریش و بقیه اروپا از خطر استیلای ترکان عثمانی جستند. اندکی بعد ینی چری ها به کاخ خلافـت ریختند و خلیفه را خلع و مادرش ماه پیکر خـــانم را خفــه کردنـد، و سلیمان برادر ناتنی او را که محرک این شورش بود با عنـــوان ســـلطان سلیمان دوم و خلیفه نهم عثمانی بر جای وی نشاندند.

جانشین این سلطان سلیمان، احمــد دوم و امــیرالمؤمنین دهــم ترک، برادر ناتنی او بود که تنها چهار سال خلافت و سلطنت کرد.

بعد از احمد دوم سلطنت و خلافت به برادرزاده او پســر ســلطان محمد چهارم (صیاد) رسید که عنوان سلطان مصطفــی دوم و خلیفــه یازدهم عثمانی گرفت. در مدت سلطنت هشت ساله این خلیفه، عثمانی بموجب پیمانهائی که با اتریش و روسیه و لهستان و ونیز امضا کـــرد، استقلال مجارستان، ترانسیلوانی (رومانی)، اوکراین و بنــدر و دریــای آزوف را برسمیت شناخت.

در سال ۱۷۰۳ سلطان مصطفی دوم ناگزیر بـــه اسـتعفا شــد و برادرش احمد بنام سلطان احمد سوم و خلیفه دوازدهم عثمانی بجای وی نشست. در زمان این سلطان، کشــور عثمــانی بموجــب پیمــان صلــح تازه ای بلگراد، آلبانی، دالماسی و هرزگوین را در بالکان از دست داد. بهمین جهت احمد نیز ناچار از خلافت و سلطنت استعفا کرد.

جانشین سلطان احمد برادرزاده اش محمود بود کــه بـا عنــوان سلطان محمود اول و امیرالمؤمنین سیزدهم عثمانی بر سر کار آمـد، و چون مردی گوژپشت بود قوزی لقب گرفت. با قـــرارداد صلـح بلگــراد قسمتهایی از سرزمینهای از دست رفته عثمانی را موقتاً پس گرفـــت، ولی بر اثر بدی اوضاع داخلی مجبور به کناره گیری شد. سلطان عثمـان

www.kavehroom.com

سوم، برادر و جانشین او در سلطنت و خلافت سه ساله خود تقریباً هیچ کاری انجام نداد و با مرگ وی، پسر عمویش با عنوان مصطفی سوم و خلیفه پانزدهم بجانشینی او نشست. مهمترین واقعه دوران خلافت و سلطنت این امیرالمؤمنین اولین جنگ بزرگ عثمانی با روسیه بود.

پادشاه بعدی عثمانی برادر او سلطان عبدالحمید اول و امیرالمؤمنین شانزدهم ترک بود که به تقلید از خلفای عباسی و فاطمی بخود عنوان «الخادم بالله» داد. در زمان او حق بازرگانی آزاد از طریق دریای سیاه که پیش از آن در انحصار عثمانی بود بموجب قراردادی به روسیه نیز داده شد، و شبه جزیره کریمه که از زمان خانهای تاتار ببعد تعلق به امپراتوری عثمانی داشت از این امپراتوری جدا شد. در سال آخر سلطنت او جنگ تازه ای میان عثمانی و روسیه آغاز شد که چهار سال ادامه یافت.

با استعفای «الخادم بالله»، برادرزاده او سلیم با عنوان سلطان سلیم سوم و خلیفه هفدهم عثمانی بجای وی نشست. دوران سلطنت و خلافت او مقارن با حمله ناپلئون به مصر بود که رسماً از متصرفات امپراتوری عثمانی بشمار میآمد. بعداً ناپلئون و سربازان او در خاک عثمانی تا سرزمین کنونی فلسطین پیشرفت کردند بی اینکه ارتش عثمانی توان جلوگیری از آنها را داشته باشد. در اروپا، امپراتوری عثمانی سرزمینهای واقع در شرق رودخانه دنیستر و کریمه را بموجب پیمانی که با روسیه امضا کرد از دست داد. سلیم در سال ۱۸۰۷ از خلافت و سلطنت خلع و بعد نیز اعدام شد. این تنها موردی در تاریخ امپراتوری عثمانی بود که یک خلیفه اعدام میشد.

جانشین او سلطان مصطفی چهارم و خلیفه نوزدهم که پسر عبدالحمید اول بود، تنها یکسال سلطنت و خلافت کرد و در پایان آن خلع و اندکی بعد کشته شد. در زمان او زد و خوردهای ترکیه و روسیه از سر گرفته شد.

دوران خلافت و سلطنت برادر ناتنی او سلطان محمود دوم و خلیفه بیستم (که او نیز مانند خلیفه برادرکش محمد سوم از جانب فقهای خلافت لقب عادل گرفت) دوران شکستهای پیاپی جنگی و

www.kavehroom.com

تحولات وسیع داخلی در امپراتوری عثمانی بود. ترکیه بــا انگلســتان قراردادی دریایی در باره تنگه داردانل امضا کرد و ایالت بسارابی را به روسیه داد. شورش بزرگ یونان که منجر به استقلال این کشور شد آغاز شد. بخاطر انحلال سپاه ینی چری که دیگر بدانان نیازی نبــود، بلــوای بزرگ ینی چری ها به غارت خانه صدراعظم در اســتانبول و آتــش زدن شهر و کشتار دسته جمعی ۶,۰۰۰ نفر از آنان بدست سربازان دولتــی و تبعید ۱۸,۰۰۰ نفر دیگر از آنها انجامید. محمد علــی پاشــا، والــی عثمانی در مصر که اعلام استقلال کرده بود نیروی حکومت مرکــزی را درهم شکست و بدنبال آن به سرزمینهای آسیائی عثمانی حمله بــرد و سپاهیان او تا سوریه پیش رفتند.

پس از محمــــود دوم خلافــت و ســلطنت بــه پســرش ســلطان عبدالحمید اول ملقب به «غازی» رسید، که طبق دستخطی بنام «خــط شریف» یا «گلخانه فرمانی» همه اتباع کشور را از نظر حقوق مســاوی اعلام کرد و امر به تشکیل مجلس شورای دولتی مرکب از نمایندگــان ایالات و ولایات و اصناف و اقلیتهای غیرمسلمان داد و اندکــی بعــد یک قانون مدنی وضع کرد که عمدتاً از قانون مدنی ناپلئون در فرانســه اقتباس شده بود. همراه با آن سیستم آموزشی صرفاً مذهبی کشور نــیز بصورت سیستم آموزشی نوینی بر پایه ضوابط اروپایی تعدیل شــد. در سالهای بعد دستخط های مترقی دیگــری بنــام «خــط همــایونی» و «اصلاحات فرمانی» نیز صادر شد، ولی در همین دوران، جنــگ ســه ساله معروف کریمه میان عثمانی و چند کشور اروپایی درگفت که بــه شکست عثمانی انجامید. عبدالحمیــد در ۳۹ ســالگی از افــراط در شرابخواری مرد.

در زمان برادر و جانشین او، عبدالعزیز اول و خلیفــه بیســت و دوم، نهضت «ترکهای جوان» پا به صحنه سیاست ترکیه گذاشــت، و در همان زمان دادن امتیازات بزرگ مالی به بیگانگان و گرفتــن وامــهای سنگین از کشورها و بانکهای خارجی، نظــیر آنچــه در ایــران عصــر قاجاریه انجام گرفت، در امپراتوری عثمانی آغاز شد. اجــازه کشــیدن راه آهن از وین به استانبول به یک بانکدار آلمــانی داده شــد و وامــی

www.kavehroom.com

بمبلغ ۲۰۰ میلیون لیره استرلینگ از انگلستان گرفته شد. خلافت عبدالعزیز با استعفا و بعد با خودکشی او، که بسیاری آنرا قتل عمدی وی دانستند پایان یافت.

برادرزاده عبدالعزیز، سلطان محمد مراد پنجم و خلیفه بیست و سوم که فران ماسون بود تنها سه ماه در این مقام باقی ماند و بعلت عدم تعادل روانی از کار برکنار شد، و مقرر شد که بقیه عمر خود را بصورت تحت نظر در کاخ چراغان بگذراند.

دوران سلطنت و خلافت برادر او، سلطان عبدالحمید دوم و امیرالمؤمنین ترک بیست و چهارم، از پرجنجال ترین و بدترین ادوار خلافت عثمانی بود. وی در آغاز سلطنت خود سازمان ترکهای جوان را منحل و کلیه اصلاحاتی را که انجام گرفته بود لغو کرد و مقررات شریعت اسلامی را از نو بطور شداد و غلاظ برقرار ساخت. در جنگهای متعدد با روسیه، امپراتوری عثمانی ۲۴۰ هزار کیلومتر مربع از خاک خود و نیم میلیون نفر سرباز و هشت میلیون نفر از اتباع خویش را از دست داد. مدحت پاشا صدراعظم اصلاح طلب را باوجود امان گرفتن بفرمان خلیفه خفه کردند. در زمان او نخستین کشتار ارمنیان در ترکیه باعث شد که وی را سلطان سرخ یا سلطان خونی لقب دهند. تونس و الجزایر به استعمار فرانسه درآمدند و ایتالیا مقدمات استعمار لیبی را فراهم کرد. ارتش ترک برای بازگرفتن حکومت عثمانی بر مصر دوباره آن کشور را اشغال کرد، ولی این امر به گلوله باران اسکندریه توسط نیروی دریایی انگلستان و پیاده شدن قوای انگلیسی بدان بندر انجامید. در سراسر امپراتوری و در خود استانبول شورشهای پیاپی روی داد که از پیامدهای آن کشتارهای ارمنیان توسط ترکها بود. در سالهای ۱۸۹٦ و ۱۸۹۷ اپیدمی حصبه و اسهال خونی و آبله صدها هزار نفر تلفات ببار آورد. نیروهای نظامی یونان از راه دریا در ترکیه پیاده شدند و دولت عثمانی به یونان اعلان جنگ داد. بدنبال یک بحران سیاسی، انگلستان، اتریش، فرانسه، ایتالیا و روسیه مشترکاً نیروهای دریایی خود را به تنگه داردانل فرستادند و ترکیه ناچار به قبول اولتیماتوم آنها شد. دیدار ادوارد هفتم پادشاه انگلستان از

www.kavehroom.com

نیکلای دوم تزار روسیه در دریای بالتیک در سال ۱۹۰۸ توافق پنهانی این دو کشور را برای تقسیم عثمانی میان آن دو، نظیر توافقی که در سال پیش از آن بین همین دو کشور برای تقسیم ایران صورت گرفته بود تقویت کرد. «جامعه روحانیت» عثمانی نهضت اصلاح طلبانه «ترکهای جوان» را نهضتی ضداسلامی و الهام گرفته از اصول الحادی انقلاب کبیر فرانسه اعلام کرد. در کشتار شورشیان ادنه ۳۰,۰۰۰ نفر بدست سربازان دولتی به قتل رسیدند، و بدنبال آن تظاهرات «ضدانقلابی» در استانبول برای اعاده کامل قوانین و مجازاتهای اسلامی از جانب روحانیت دولتی ترتیب داده شد. باوجود این در آوریل همان سال (۱۹۰۹) پارلمان ترکیه به اتکاء فتوای صادره از جانب شیخ الاسلام عثمانی دایر بر اینکه سلطان عبدالحمید قرآن سوزی کرده است، او را از مقام خود خلع کرد و به تبعید به سالونیک فرستاد[۱].

خلیفه جانشین عبدالحمید، برادرش محمد رشاد بود که در سال ۱۹۰۹ با عنوان سلطان محمد پنجم به سلطنت و خلافت نشست. در همان آغاز کار او ایتالیا با فرستادن اولتیماتومی بیروت را به خمپاره بست و مجمع الجزایر دودکانز را در دریای اژه اشغال کرد، و ترکیه در قرارداد صلح لیبی را به ایتالیا واگذاشت. در همین سال جنگهای معروف به نخستین جنگ بالکان میان عثمانی با یونان و صربستان و بلغارستان درگرفت، که سه سال بعد دومین جنگ بالکان را بدنبال آورد. در اکتبر سال ۱۹۱۴، با اعلان جنگ روسیه به عثمانی این کشور بطرفداری از آلمان و اتریش وارد جنگ جهانی اول شد، و عبدالحمید در مقام خلیفه جهان اسلام فرمان جهاد علیه انگلستان و فرانسه و روسیه را صادر کرد. در سال بعد قتل عام معروف ارامنه در عثمانی صورت گرفت که در آن چهل تا پنجاه درصد کلیه ارمنیان این کشور، از مرد و زن و کودک بوضع فجیعی کشته شدند. شماره قربانیان این کشتار به

---

۱ ــ F. Mc Cullagh در: The fall of Abduul-Hamid، لندن، ۱۹۱۰؛ P. Fremont در: Abdulhamid et son règne، پاریس، ۱۸۹۵؛ N. Berkes در: The Development of Secularism in Turkey، نشریه دانشگاه McGill، مونترآل، ۱۹٦۴.

www.kavehroom.com

اعلام خود ارمنیان بین ۱,۲۰۰,۰۰۰ تا ۱,۵۰۰,۰۰۰ نفر بود. ولی مقامات ترک تنها کشتار ۳۰۰,۰۰۰ نفر را پذیرفتند. در پایان این قتل عام، دولتهای فرانسه و انگلستان و روسیه شخص خلیفه سلطان محمد و وزیران حکومت عثمانی و کلیه افراد دیگری را که در این جنایت سهیم بودند جنایتکار علیه بشریت اعلام کردند. در ۱۹۱۷ میان دولت انقلابی بلشویک در روسیه و دولت عثمانی متارکه جنگی اعلام شد و مرزهای سال ۱۸۷٦ میان دو کشور از نو برسمیت شناخته شد. در ژوئیه ۱۹۱۸ سلطان محمود برکنار شد و وحیدالدین، برادر او، که بمناسبت رنگ تیره چهره اش «قره وحیدالدین» لقب یافته بود، با عنوان سلطان محمد ششم و خلیفه بیست و ششم عثمانی، بر جای او نشست.

محمد ششم آخرین سلطان عثمانی بود، ولی آخرین خلیفه نبود، زیرا علیرغم الغاء رژیم سلطنتی در ترکیه شکست خورده در سال ۱۹۲۲، رژیم خلافت در همان هنگام ملغی نشد، بلکه مجلس کبیر ترکیه، با آنکه باتفاق آراء قره وحیدالدین محمد را از خلافت خلع کرد، پسر عموی او عبدالمجید دوم را در جای وی به خلافت برگزید.

سلطان محمد ششم در داخل یک آمبولانس انگلیسی بطور فراری از استانبول گریخت و به یک ناو جنگی انگلستان در داردانل پناه برد، ولی عبدالمجید در مقام آخرین خلیفه عثمانی و آخرین خلیفه تاریخ اسلام تا سال بعد از آن بر جای خود باقی ماند، و فقط با اعلام رژیم جمهوری laïc در ترکیه در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳، پایان نهایی خلافت توسط مجلس کبیر ملی ترکیه اعلام شد. عبدالمجید پس از خلع از خلافت در پاریس مقیم شد و در اوت ۱۹۴۴ در همانجا درگذشت، ولی در مدینه به خاک سپرده شد.

زندگانی خصوصی امیرالمؤمنین ها

آنچه تا بدینجا خواندید، تاریخچه کوتاهی از زندگانی های حکومتی و مذهبی امیرالمؤمنین های هزار و چهار صد ساله تاریخ

www.kavehroom.com

اعلام خود ارمنیان بین ۱,۲۰۰,۰۰۰ تا ۱,۵۰۰,۰۰۰ نفر بود. ولی مقامات ترک تنها کشتار ۳۰۰,۰۰۰ نفر را پذیرفتند. در پایان این قتل عام، دولتهای فرانسه و انگلستان و روسیه شخص خلیفه سلطان محمد و وزیران حکومت عثمانی و کلیه افراد دیگری را که در این جنایت سهیم بودند جنایتکار علیه بشریت اعلام کردند. در ۱۹۱۷ میان دولت انقلابی بلشویک در روسیه و دولت عثمانی متارکه جنگی اعلام شد و مرزهای سال ۱۸۷٦ میان دو کشور از نو برسمیت شناخته شد. در ژوئیه ۱۹۱۸ سلطان محمود برکنار شد و وحیدالدین، برادر او، که بمناسبت رنگ تیره چهره اش «قره وحیدالدین» لقب یافته بود، با عنوان سلطان محمد ششم و خلیفه بیست و ششم عثمانی، بر جای او نشست.

محمد ششم آخرین سلطان عثمانی بود، ولی آخرین خلیفه نبود، زیرا علیرغم الغاء رژیم سلطنتی در ترکیه شکست خورده در سال ۱۹۲۲، رژیم خلافت در همان هنگام ملغی نشد، بلکه مجلس کبیر ترکیه، با آنکه باتفاق آراء قره وحیدالدین محمد را از خلافت خلع کرد، پسر عموی او عبدالمجید دوم را در جای وی به خلافت برگزید.

سلطان محمد ششم در داخل یک آمبولانس انگلیسی بطور فراری از استانبول گریخت و به یک ناو جنگی انگلستان در داردانل پناه برد، ولی عبدالمجید در مقام آخرین خلیفه عثمانی و آخرین خلیفه تاریخ اسلام تا سال بعد از آن بر جای خود باقی ماند، و فقط با اعلام رژیم جمهوری laïc در ترکیه در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳، پایان نهایی خلافت توسط مجلس کبیر ملی ترکیه اعلام شد. عبدالمجید پس از خلع از خلافت در پاریس مقیم شد و در اوت ۱۹۴۴ در همانجا درگذشت، ولی در مدینه به خاک سپرده شد.

www.kavehroom.com

زندگانی خصوصی امیرالمؤمنین ها

آنچه تا بدینجا خواندید، تاریخچه کوتاهی از زنـــدگـانی هـای حکومتی و مذهبی امیرالمؤمنین های هزار و چهار صد سـساله تـاریخ

www.kavehroom.com

سلام بود. ولی کامل بودن این تاریخچه ایجـاب میکنـد کـه مـرور کوتاهی نیز بر زندگی های خصوصی همین بزرگوارانی صورت گیرد کـه منطقاً قرار بوده است مظاهر مجسم تقوی و اصالتی باشند که ظـاهراً همه شمشیرکشی های اسلامی با هدف استقرار آن در جای حکومتـهای ناسد و آلوده دامان پیشین انجام گرفته بود. برای اینکه بدین صفحـات نکمیلی برچسب غرض ورزی زده نشـده باشـد، کوشـیده ام تـا همـه ستنادهای این بخش به نوشته های خود مورخان اسـلامی باشـد کـه مجموعه جالبی از آنها را بصورت یکجـا در کتـاب «تـاریخ تمـدن سلامی» میتوان یافت. شاید لازم به تذکر نباشد که این کتاب توسـط مورخی عرب تألیف شده و در خود جهان مسلمان تاکنون ده هـا بـار بچاپ رسیده و ترجمه فارسی آن نیز چندین بار تجدید چاپ شده است.

* * *

«هشام بن عبدالملک خلیفـه امـوی، ۱۲,۰۰۰ لبـاس حریـر پرنقش و نگار و ۱۰,۰۰۰ بنـد زیرجامـه ابریشـمین در صندوقخانـه مخصوص خود داشت که هرگاه به سفر میرفت هفتصـد شـتر آنـها را حمل میکردند. پس از مرگ المکتفی لامـرالله خلیفـه عباسـی نـیز ملبوساتی بشرح زیر در جامه خانه او یافت شد: ۴۰ هزار لباس بریده و دوخته، ٦۳ هزار جامه مخصوص خراسانی، ۱۳ هزار دسـتار مـروی، ۱۸ هزار شال کرمانی، هزار و هشتصد جامه زربفـت یمنـی. فهرسـت دارایی همین خلیفه به غیر از جامه های او چنین بـود: پـول نقـد ۱۰ میلیون دینار، ظروف طلا و نقره ۱۰ میلیون دینار، فرش و قالیچه ۲۰ میلیون دینار، اثاثه و اسلحه ۱۰ میلیـون دینـار، غـلام و کنـیز ۱۰ میلیون دینار، املاک و مزارع و باغها و مستغلات ۲۰ میلیون دینار، جواهرات گرانبها، ۲۰ میلیون دینار، جمعاً ۱۰۰ میلیون دینار.»[۱]

«پس از مرگ منصور خلیفه عباسی، ٦۰۰ میلیون درهـم و ۱۴ میلیون دینار که معادل بیش از دویست میلیون درهم میشد از او بجـا

---

۱ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۲۴۴.

www.kavehroom.com

ماند. میگویند وی بهنگام مردن به فرزندش مهدی گفت: آنقــدر مــال برایت گذاشته ام که ده سال تمام هزینه خودت و حکومتــت را کفــایت تواند کرد. همین منصور در ظرف یکروز ۲۰ کرور (۱۰ میلیون) درهم میان خویشاوندان و نزدیکانش پخش کرده بود»[۱].

«پس از مرگ هارون الرشید بیش از ۹۰۰ میلیــون درهــم از او بجای ماند که بخشی از آن دارائی غارتی مادرش خیزران بــود کــه در وقت ازدواج با پدر هارون دیناری نداشت ولــی بــهنگام مــرگ آنقــدر املاک و مستغلات از خود گذاشت که درآمد ســالانه آنــها بــه ۱۶۰ میلیون درهم بالغ میشد»[۲].

در تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان فهرســتی از هزینــه هــای ماهانه دربــار خلافــت عباســی در ایــام المعتضدبــالله، شــانزدهمین امیرالمؤمنین این خلافت، از تاریخ ابن خلدون[۳] نقــل شــده اســت کــه بخشی از اقلام آن که در اینجا نقل میشــود، نمایــانگر آننــد کــه در مهمترین مرکز اداره امور مسلمین جهان، یعنی در داخل دربار خلافت، اولویت های امور به چه مسائلی تعلق میگرفته است:

مقرری ماهانه فالگیران و دلقکان و طبــالان و شــیپورچیــان و ستاره شناسان و اذان گویان و قاریان ۱۳۳۰ دینار

مقرری ماهانه مطربان و آوازخوانان و رقاصان ۱۳۲۰ دینار

مقرری سگبانان و شــاهین داران و یوزبانــان و تولــه گردانــان ۲۱۰۰ دینار

مقرری عطریات و جامه خانه و حوایج وضو ۳۰۰۰ دینار

مقرری خدمه حرم خلیفه ۳۰۰۰ دینار.[۴]

«خلفای عباسی علاوه بر آنکه پول را وسیله دفع شــر مخالفــان

---

۱ ــ همانجا، ص ۲۴۷.

۲ ــ همانجا، ص ۲۴۵ و ص ۸۱۳.

۳ ــ تاریخ ابن خلدون، ج۳، وقایع مربوط به سالهای ۲۰۴ تا ۲۱۰ هجری

۴ ــ بررسی جامعی در باره بودجه خلافت عباسی را در اثر تحقیقی فن کرمر میتوان یافت: A. von Kremer: Über das Budget des Einnahmen unter der Regierung des Hârûn-al-Rachid. Wien, 1887

www.kavehroom.com

خود قرار میدادند برای فراهم ساختن بساط عیش و نوش و تجمل خود همه نوع ولخرجی میکردند. کنیزان و غلامـــان بــه قیمتــهای گــزاف میخریدند، فرش و اثاث و جامه از خز و دیبا و حریر تهیه میکردنـد و حتی میخ های دیوارشان از نقره بود. باغها و گردشگاه های اختصاصی میساختند و مجالس خوشگذرانی با تجمل فــراوان ترتیــب میدادنـد. ندیمان و حاشیه نشینان استخدام میکردند و از حیث خوراک و پوشـاک و تفنن و تنقـــل همــه نــوع تجمــل فراهــم میـآوردند. انجـام ایـن خوشگذرانی ها برای آنان آسان بود. بدتر از همه آنکــه دســت زنــان و مادران و کنیزکان و نزدیکــان خویــش را در چپــاول امــوال عمومــی بازمیگذاردند»[1].

«مورخان از روسری جواهرنشان خواهــر هــارون و از کفشــهای جواهرنشان زبیده همسر هارون یاد کرده اند که گاه از خراج یک کشـــور بیشتر میارزید. در اواسط قرن پنجم هجری فتنه ای در بغداد پدید آمد که فتنه بساسیری (بنام رهبر آن) نام گرفته است. در این فتنه ۶۵ هزار طاقه حریر و ۱۱ هزار کراغنه و ۳۰ هزار شمشیر مرصع از خانه خلیفـه به غارت رفت، و میتوان قیاس کرد که اگر تنها قسمتی از اثاث خانــه خلیفه اینقدر باشد همه آن چه بوده است؟»

* * *

مراسم زناشویی خلیفه مأمون با پوران دختر حسن ابــن ســهل، چنانکه قبلاً گفته شد، پرشکوهترین و طبعاً پرخرج ترین زناشـــوئی در تاریخ جهان مسلمان بود، زیرا این مراسم چهل شبانه روز بطور یکســره و یکسال بصورت کلی ادامه داشت، و در تمام یکماهــه اصلــی، همــه مردم بغداد برای صرف غذا میهمان خلیفـــه بودنـد. شــمار غذاهــای مختلفی که توسط هزاران آشپز پخته میشد، بقـــدری زیــاد بــود کــه چنانکه نوشته اند هیچ غذایی دو بار به سفره نمیآمد[2]، و این در حــالی بود که به تذکر Hitti، در کتاب معروف «تاریخ اعراب» او: «مردمـــی

---

۱ ــ همانجا، ص ۳۳۳.

۲ ــ خواندمیر در دستور الوزرا،، ص ٦٨.

www.kavehroom.com

که از چنین تنوع غذاها بهره مند میشدند، فرزندان همان سوسمارخواران بیابان نشینی بودند که ساعتها به شکار رطیل و کژدم و ملخ وقت صرف میکردند ولی از خوردن برنج پرهیز میکردند، زیرا آنرا خوراکی سمی و کشنده میدانستند، و اکنون به برکت آنچه از طباخی هنرمندانه ایرانیان مغلوب آموخته بودند لطیفترین خوراکهای زمان را در سفره خود داشتند»[1]. در باره این مراسم بسیاری از مورخان منجمله طبری و ابن اثیر و مسعودی بتفصیل سخن گفته اند. به نوشته عقدالفرید: «در این مراسم از زعفران و مشک دانه هایی بزرگ برای نثار بر میهمانان ساخته بودند که در درون آنها نام املاک و غلامان و کنیزان نوشته شده بود تا بدست هر کس برسد مالک آنها شود. وقتی که خلیفه و نوعروس او به هم دست دادند بر روی بوریایی ایستاده بودند که تاروپود آن از زر ناب ساخته شده بود، و حسن بن سهل، پدر عروس، طبقی از مروارید بر سر آن دو نثار کرد که هرکدام از آنها به درشتی تخم گنجشک بود»[2]. در همین زمینه در مقدمه ابن خلدون چنین میتوان خواند:

«روز ضیافت به هر یک از همراهان مأمون قباله ملکی ششدانگ در لفافه ای عطرآگین آمیخته با مشک ختن ارمغان داده شد و به هر یک از نزدیکان درجه دوم او کیسه ای حاوی ۱۰,۰۰۰ سکه طلا و به هریک از وابستگان درجه سومش کیسه ای شامل ۱۰,۰۰۰ درهم نقره. خود مأمون در شب زفاف یکهزار یاقوت درشت به پوران مهریه داد. در همه شب شمعهائی عنبرین سوزاندند که وزن هرکدام صد من معادل صد و شصت رطل بود، و در زیر پای نوعروس فرشی گستردند که تار و پودش از زر بافته شده و با مرواریدهای غلطان زینت یافته بود. در همه مدت سال، ۱۴۰ استر درشت اندام روزی سه بار هیزم به آشپزخانه خلافت بردند تا در شب ضیافت همه آنها افروخته شوند، و همراه آنها نخلهای آغشته به روغن شعله ور

---

۱ ــ Ph. K. Hitti در: تاریخ اعراب، ص ۲۲۱

۲ ــ ابن عبدربه در عقدالفرید، ص ۱۲۰

www.kavehroom.com

شدند. قایقهایی آراسته، میهمانان برجسته را از روی امواج دجلـــه بــه محل پذیرایی بردند که شماره آنها از ۳۰,۰۰۰ فراتر میرفت»[1].

«مادر خلیفه المستعین بـالله (۲۴۸-۲۵۱ هجـری) کـه اهـل صقلیه (سیسیل) بود قسمت اعظم بیت المال را با همراهی دو سـردار ترک تبار بنام اتامش و شاهک میچاپید، زیرا از جانب فرزنــدش بـدو اختیار داده شده بود که باتفاق این دو نفر در معاملات مختلف دولتی شرکت کند و عوائد حاصله را در سه قسمت مســاوی بـه نفـع خـود بردارند بشرط اینکه در کارهای حکومتی و مذهبی او دخالت نکننــد. همین «ملکه مادر» برای خود دستور بـافتن فرشـی را بـا تصـاویر پرندگان و حیواناتی ناشناخته با تاروپود زرین داده بود که بهای آن بـه ۱۳۰ هزار دینار طلا برآورد شد»[2].

«درآمد مادر محمدبن واثق (خلیفه نهم عباسـی) سـالانه ۲۰ کرور دینار طلا، یعنی معادل درآمد خیزران مادر هارون بود، و این در دورانی بود که انحطاط خلافت عباسی آغاز شده بـود و بیـت المـال مسلمین دچار کمبود مزمن بود»[3].

«سیده موسی مـادر خلیفـه المقتـدر در تمـام دوران خلافـت فرزندش مشاغل مهم خلافت را در مقابل دریافت مبالغ کلان خریـد و فروش میکرد»[4].

«پس از مرگ المستنصربالله خلیفه عباسی، جواهرات و ظـروف گرانبهای او را از صندوق ها بدر آوردند و قیمـت کردنـد. از آنجملـه هفت زمرد بود که زرگران بهای آنرا ندانستند زیرا گفتند چیزی را کــه مانند نداشته باشد بهایی برای آن تعیین نمیتوان کرد. دیگر یک ویبـه (۴۳۰ کیلو) جواهر که بهای آن ۷۰۰ هزار دینار بـرآورد شـد. دیگـر مجموعه ای از کاسه های بلور و ظروف مینا که برخی از آنـها چنـد هزار دینار طلا ارزش داشت. دیگر ۱۸ هزار تکه بلور که بهای هریـک

---

۱ ــ مقدمهِ ابن خلدون، ص ۳۳۸.

۲ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۳۳۴.

۳ ــ همانجا، ص ۳۳۵.

۴ ــ همانجا، ص ۸۱۴.

www.kavehroom.com

از آنها ده تا سی هزار دینار بود. دیگر سینی های طلای میناکاری، دیگر ۱۷ هزار غلاف مرصع نشان، دیگر ۱۰۰ جام پادزهر که بر بیشترشان نام هارون الرشید منقش بود. اضافه بر آن صندوقهایی پر از کاردهای طلا و نقره جواهرنشان و صندوقهای دیگر از دواتهای طلا و نقره و صندل ها و عودها و آبنوس ها و عاج های مرصع به جواهراتی که هر یک هزار تا چند هزار دینار ارزش داشتند، و نیز ظرفهایی پر از کافور و نافه های مشک تبتی و تکه های بزرگ عنبر و عود»[1].

«از انبار خاصه خلیفه فاطمی المعزلدین الله پس از مرگ او ۱۱ هزار تخته نرد و شطرنج آبنوس و عاج جواهرنشان بدست آمد، و ۲۳ هزار مجسمه از عنبر که برخی از آنها دوازه من یا بیشتر وزن داشت، باضافه شمار زیادی مجسمه خود خلیفه، و ظروف مرصعی با ۱۷ رطل جواهر و طاوسی طلایی آراسته به یاقوت سرخ که پرهای آن از مینا ساخته شده بود، و آهوی طلای جواهرنشانی که شکمش را از مرواریدهای درشت آکنده بودند، و درخت خرمائی از طلا با خرماهایی از جواهر، و تنگ بلورینی که ده رطل شراب در آن جا میگرفت، و ۱۰۰ هزار فرش زربفت خسروانی، و هزار پرده حریر زربفت، و پارچه ای از حریر خاص با تصویر مکه از تاروپود زرین که در زیر آن نوشته شده بود: هدیه المعزالدین لله به حرم خدا (کعبه) در سال ۳۵۳»[2].

«ماترک رشیده دختر همین المعزلدین لله سه کرور و دویست هزار دینار قیمت گذاشته شد. از آنجمله بود ۱۲ هزار دست لباس و یکصد صندوق پر از کافور قیصری، و خیمه ای که هارون الرشید در شهر طوس در درون آن مرده بود و تمام آن از خز سیاه که بغایت نایاب بود ساخته شده بود. ترکه عبده دختر دیگر همین خلیفه در همین اندازه قیمت گذاری شد، باضافه فرش زرینی که ۷۶ رطل وزن داشت و شاید همان فرشی بود که در شب عروسی مأمون و پوران به زیر پای آنان گسترده شده بود، و خزانه ای پر از سینی های زرین که پادشاه روم به

---

۱ ــ مقریزی در خطط، چاپ قاهره، ج ۱، ص ۴۰۹-۴۱۱.

۲ ــ همانجا، ج ۱، ص ۴۱۲ و ۴۱۳.

www.kavehroom.com

خلیفه العزیزبالله هدیه داده بود»[1].

«سیده شریف ست الملک (بانوی کشور) خواهر الحاکم بـامرالله
ـ شاید توطئه گر قتل او، برای همین بـرادر در زمـان خلافـت او ۳۰
سب با زین و برگ زرین هدیه فرستاد که همه آنها با گوهرهای گرانبها
مرصع بود، بهمراه تاجی جواهرنشان و تمثیل باغچـه ای از نقـره کـه
درختان بسیار از سیم و زر در آن نشانده شده بودند»[2].

قصر «الثریا»ی المعتضدبـالله و قصرالتـاج المکتفـی بـالله و
دارالمعز المعزبالله و قصر امین الله در خیزرانیه بغـداد، و دارالشـجره
لمقتدربالله که وجه تسمیه آن درختی از نقره در میان دریـاچـه بـزرگ
مقابل ایوان کاخ بود که هشت شاخه داشت و بر هر شاخه میـوه هـای
رنگارنگ از جواهر نصب شده بود و پرنـدگـانی زریـن و سـیمین بـر
شاخه ها نشسته بودند که بـا وزش بـاد صـدای آواز و چهچهـه سـر
میدادند، و قصرالکبیر عبدالرحمن خلیفه اندلس در قرطبه با ۴۳۰ کاخ
و ده ها دریاچه و استخر، و مدینة الزهرای خلیفه النـاصر در نزدیکـی
قرطبه که ۲۷۰۰ ذرع طول و ۱۵۰۰ ذرع عرض و ۴۳۰۰ ستون و ۶۰۰
مجسمه داشت و در طول چهل سال هر ساله یک سوم از تمـام درآمـد
اندلس صرف ساختمان آن شد، و قصرالزاهره المنصور در قرطبه، و کاخ
و باغهای الحمراء در غرناطه که ۳۵ جریب مساحت داشـت، و قصـر
مأمون بن ذی النون اندلسی که تمام موجودی بیت المال کشور بمصرف
ایجاد آن رسید، و قصرهای احمدبن طولون و پسرش خمارویه در قاهره،
و قصر «بیت الذهب» که تمامی سقف ها و دیوارهـای آن بـا طـلا و
لاجورد تزیین شده بود و استخری داشت که با زیبق (جیوه) پر میشـد
تا تشک خواب خمارویه آهسته آهسته بر روی آن حرکت کند و تصاویر
خود او و زنان و نوازندگان حرم با تاجهای جواهرنشان و شترهای مرصع
از برابر دیدگانش بگذرد، و دارلدیباج و دارالفطره خلفـای فـاطمی در
کنار رود نیل، و کاخ هودج خلیفه فاطمی «الآمـر باحکـام الله» کـه

---

۱ ـ همانجا، ج ۱، ص ۴۱۴.

۲ ـ همانجا، ج۱، ص ۴۱۵.

www.kavehroom.com

بفرمان او بشکل کجاوه ساخته شده بود تا وی آنرا به محبوبه صحراگرد و چادرنشینش اهداء کند، همه اینها تنها بخشی از قصوری بودند که هرکدام با صرف میلیونها درهم در جهان اسلام توسط امیرالمؤمنین های بغداد و قاهره و قرطبه یا فرمانروایان اسلام پناه برای خوشگذرانی خودشان و زنان و کنیزکان حرمشان ساخته شدند و بصورت بزرگترین مراکز عیش و نوش و رقص و آواز و شرابخواری و غلام بارگی دنیای مسلمان درآمدند. توضیحات مبسوطی در باره همه اینها در صفحات ۹۶۰ تا ۹۶۷ تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان (ترجمه فارسی) داده شده است. یکی از نمونه های بهره گیریهای «اسلامی» که از این کاخها و باغها میشد، در همین کتاب چنین آمده است:

«المعتمدبالله خلیفه اندلس محبوبه ای بنام اعتماد داشت که روزی زنان دهاتی را دید که شیر در مشک ریخته اند و در کوچه های اشبیلیه (سویلا) میفروشند و بخاطر گل و لای کوچه ها دامن خود را بالا زده اند. از این منظره خوشش آمد و به المعتمد گفت که او نیز میخواهد جامه بالا بزند و شیر بفروشد. خلیفه دستور داد از گلاب و مشک و کافور در کاخ اختصاصی او گل بسازند و بر زمین بپراکنند و چندین مشک نیز با طنابهای ابریشمین آماده سازند و آنها را پر از شیر کنند. آنگاه اعتماد با کنیزان خود مشکها را بر دوش گرفتند و جامه های خویش را بالا زدند و مانند زنان روستائی به شیرفروشی پرداختند».

«در دستگاه خلافت عباسیان مدت وزارت هر وزیری یک یا دو سال بود و وقتیکه وی عزل میشد یا استعفا میداد گذشته از املاک و مستغلات، میلیونها دینار پول نقد نیز برای خود گردآوری کرده بود. وزیرْ هیچکس را به کاری نمیگماشت مگر آنکه پیشکشی نقدی بعنوان مرافق الوزرا (حق و حساب) از او گرفته باشد، و گاه این موضوع از صورت رشوه بیرون میآمد و جنبه کلاهبرداری مییافت، چنانکه خاقانی وزیر اعظم خلیفه المقتدر بالله در ظرف یکروز از ۱۹ نفر مختلف ۱۹ بار رشوه گرفت و برای همه انها حکم نظارت (فرمانداری)

www.kavehroom.com

کوفه را صادر کرد. اگر شخصی که به مقامی منصوب شده بود همه مبلغ مورد نظر را موجود نداشت، میتوانست قسمتی از آنرا نقداً بپردازد و بقیه را به اقساط پرداخت کند، و در این صورت برای پرداخت مرتب اقساط اجازه داشت مردم را بهر طور که لازم بود بچاپد، و اصولاً با همین توافق مأموریت میگرفت. خود خلفا نیز این را میدانستند و تعجبی نمیکردند، زیرا از نظر آنها این روالی کاملاً منطقی بود. مالکین عمده هیچگاه مالیات نمیدادند و در عوض رشوه مناسبی به وزیران یا دیگر رؤسای عالیرتبه تقدیم میکردند، یا اقداماتی معین را به نفع آنان انجام میدادند. مثلاً مالکی بنام ابوزنبور در زمان وزارت ابی فرات بیش از صد فرسخ در صد فرسخ ملک و مزرعه داشت و مطلقاً مالیات نمیپرداخت، در عوض از یک مالک دیگر که به جای مهمی وابسته نبود در عرض سال چند بار مالیات میگرفتند، و اگر هم اعتراضی میکرد عین ملک او را مصادره میکردند».

فهرست مبسوطی از اموال مصادره شده اشخاص در زمان خلافت الراضی بالله به دستور ابن فرات وزیر او از روی سندی که از همان زمان باقی مانده توسط جرجی زیدان در کتاب تاریخ تمدن اسلامی نقل شده است. این فهرست شامل ۴۲ قلم اموالی است که با ذکر دقیق مشخصات آنها از رجال مختلف و ثروتمندان خلافت مصادره شده و چهار تن از آنها نیز پس از مصادره اموالشان کشته شده بودند. اموال مصادره شده بتفاوت از ۱,۳۰۰,۰۰۰ دینار تا چند صد دینار را شامل میشدند. خود ابن فرات وزیر در ارتباط با این مصادره ها میگوید چون شخص خلیفه ۲۰ کرور (ده میلیون) دینار از اموال مرا برای خود مصادره کرده بود، من نیز در مقابل ۲۰ کرور دینار از اموال حسین بن عبدالله جواهرفروش را به حساب خودم مصادره کردم و باین ترتیب ضرری به من وارد نیامد»[1].

«خود مقام وزارت در دورانهای مؤخر خلافت عباسی به خرید و

---

۱ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۸۱۵.

www.kavehroom.com

فروش گذاشته میشد، چنانکه ابن مقلـه وزیـر اعظـم الراضـی بـالله بیستمین امیرالمؤمنین عباسی یک کرور دینار به خلیفه پیشکش کـرد و همانروز به وزارت او رسید»[1]. «بهمین سان بسیاری از قضات بجـای گرفتن حقوق با تقدیم پیشکش مناسبی به امیرالمؤمنین منصب قضـا را برای خود اجاره میکردنـد. مثـلاً در زمـان خلافـت المطیـع لله، قاضی القضات بغداد ابوالشّوارب سالانه ۲۰۰ هزار درهـم بـه خلیفـه پرداخت میکرد»[2].

«یعقوب بن کلس وزیر اعظم در خلافت فاطمی مصـر، پـس از مرگش املاکی در شام با سالی سیصد هزار دینار درآمـد و امـلاک و مستغلات دیگری در خود مصر به ارزش چهار میلیـون دینـار بـاقی گذاشت. این جناب که برای جهازیه دختر خودش دویست هـزار دینـار هزینه کرده بود، در حرمسرای خویش ۸۰۰ همخوابه و در کاخ اقـامت خود ۴,۰۰۰ غلام و غلام بچه داشت»[3].

«دارائی افضل وزیر خلیفه المستنصر، چنانکه پس از او بـرآورد شد ٦۰ میلیون دینار نقد، سی بار شتر طلای عراقی، ۷۵,۰۰۰ جامـه حریر و ۵۰۰ صندوق لباس بود. صد میخ طلا بر دیوارهـای خانـه اش کوفته شده بود و دوات مرصعی که با آن مینوشـت ۱۲ هـزار دینـار می ارزید. ۹,۰۰۰ غلام و کنیز و اسب و استر داشت»[4].

«از وزیر مصری خلافت، امیرسـیف الدیـن تنگـر کـه اصـلاً شوشتری بود پس از مرگش زر و زیورهای زیر بجـا مـاند: ۱۹ رطـل زمرد و یاقوت، ٦ صندوق جواهرهای ساده یا نصب شده و نگین هـای الماس، ۱۲۵۰ مروارید غلطان که وزن برخی از آنها تـا یـک مثقـال میرسید، ۲۴۰,۰۰۰ مثقال طلا، ۱۰ میلیون درهـم نقـره، ۴ قنطـار مصری دستبند و گردن بند و گوشواره و زیـورآلات دیگـر، ٦ قنطـار

---

۱ ــ همانجا، ص ۳٦۳.
۲ ــ همانجا، ص ۱۹۱.
۳ ــ همانجا، ص ۳٦٦.
۴ ــ همانجا، ص ۳٦۷.

www.kavehroom.com

مصری ظروف نقره، یک میلیون و دویست هزار دینار پول نقد»[1].

«از ذوالیمینین وزیر عباسی ۱۳۰۰ شلوار حریر در جامه خانه او بدست آمد که هیچکدام از آنها را نپوشیده بود»[2]. به نوشته مؤلف، بزرگان خلافت اصولاً برای ارائه ثروت و تجمل خود بر اسب و الاغ و استر خودشان جبه های جواهرنشان حریر و مخمل میپوشاندند.

گزارش جالبی از ابن الاثیر در شرح حوادث سال ۵٦٧ در همین راستا چنین حاکی است:

«در سال ۵٦٧ هجری که صلاح الدین ایوبی بنام عباسیان در مصر خطبه خواند و بر اموال و قصور فاطمیان دست یافت، شمار اشیائی که در آنها بود چندان زیاد بود که به تقویم درنمیآمد، و در میان آنها نفایسی بود که اصولاً در هیچ جای دیگر یافت نمیشد، از آنجمله «کوه یاقوت»، که هفده مثقال تمام وزن داشت، و من خودم (ابن اثیر) آنرا دیدم و وزن کردم. همچنین زمردی که چهار انگشت طول و یک گره عرض داشت و مرواریدی که از درشتی مانند نداشت»[3]. و تازه باید متوجه بود که همه این اشیاء هنگامی بدست صلاح الدین ایوبی رسیده و ابن اثیر آنها را دیده بود که در فتنه زمان المستنصربالله و آشوبهای داخلی بعد از آن بسیاری از آنها از میان رفته بودند.

* * *

«جواری (جاریه ها) یا کنیزکان، دختران و زنانی بودند که در جنگهای اسلامی اسیر میشدند و بصورت کنیزانی مسلمان درمیآمدند، گرچه دختران پادشاه یا اعیان و اشراف باشند. مسلمانان آنانرا زرخرید خود میدانستند، با آنها همبستر میشدند، آنانرا به خدمتگزاری میگماشتند و یا مانند کالا میفروختند. بعداً که با زندگانی تجملی آشنا شدند کنیزان را بصورت هدیه به یکدیگر

۱ ــ همانجا، ص ۹۷۰.
۲ ــ همانجا، ص ۹۷۱.
۳ ــ ابن اثیر در «کامل»، حوادث سال ۵٦٧ هجری.

www.kavehroom.com

میدادند، چنانکه ابن طاهر برای تقرب به خلیفه المتوکل در یکروز ۲۰۰ پسر و دختر زیبارو بوی پیشکش کرد»[۱].

«بهمان نسبت که تقاضا برای خرید کنیز، مخصوصاً کنیزان زیبای کاردان و هنرمند افزایش مییافت، طبعاً نرخ آنها نیز زیادتر میشد، تا آنجا که بهای یک کنیز گاه تا صد هزار دینار و در مواردی بیشتر از آن میرسید، چنانکه بادر سلیمان بن عبدالملک (خلیفه هفتم اموی) کنیزک زیبایی بنام زلفا را یک میلیون درهم خریداری کرد. هارون الرشید کنیزی را به صد هزار دینار خرید و یک شب با وی همبستر شد و فردای آن او را به فضل برمکی بخشید. کنیزکان دیگری بنام سلامه و صالحیه بترتیب توسط یزیدبن عبدالملک خلیفه اموی و الواثق بالله خلیفه عباسی با قیمتهائی بهمین اندازه سنگین خریداری شدند»[۲].

«در کاخ هارون الرشید ۳,۰۰۰ خواننده و نوازنده و رقاصه بطور ثابت مشغول کار بودند که سیصد تن از آنان منحصرا ساز میزدند و آواز میخواندند. اضافه بر آنان، عده ای ندیم و دلقک و مسخره نیز در مواردی معین به خدمت خوانده میشدند که مشهورترینشان شیخ ابوالحسن خلیع دمشقی و ابن ابومریم مدنی بودند. بهای هر یک از کنیزکان کاخ بتفاوت از هزار تا صد هزار دینار بود. نوشته اند که یکبار هارون یک انگشتری را به بهای یکصد هزار دینار خرید تا آنرا به یکی از کنیزکان سوگلی خود ببخشد»[۳].

«کنیزک دیگری بنام ذات الخال (خال دار) چنان عقل و هوش از هارون الرشید برد که روزی برای او سوگند خورد که هرچه بخواهد بدو خواهد داد. خالدار گفت که میل دارد برادرش حمویه هفت سال تمام فرمانروای امور لشکری و کشوری و مالی فارس باشد، و هارون فورا این فرمان را نوشت و امضا کرد و از ولیعهد خود امین نیز خواست که اگر

---

۱ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ص ۸۷۹.

۲ ــ همانجا، ص ۸۹۰.

۳ ــ همانجا، ص ۹۸۶.

www.kavehroom.com

خود او پیش از پایان این هفت سال بمیرد وی ضامن اجرای ایـــن فرمـــان باشد و حمویه را در هیچ صورت از کار برکنار نکند»[1].

«مردی از اهل مدینه کنیزک گندمگون نمکین خـــوش صـــدا و خوش صورتی داشت که ویرا آهنگهای دلنـــواز آموختـــه بـــود. جعفـــر برمکی این کنیز را به بهای زیاد خرید و نزد خود به بغداد آورد. یکـــی از شبها که هارون الرشید در خانه جعفر بود صدای ایـــن کنـــیز را کـــه دنانیر نام داشت شنید و از جان و دل شیفته او شد، بقسمی کـــه تـــاب جدایی از او را نمیآورد و گاه و بیگاه برای دیدن او و شنیدن آوازش بـــه سرای جعفر میآمد و هدایای گرانبها به وی میبخشید. زبیـــده (همســـر هارون) که این را دانست به خشم آمد و نزد عموهای خـــود از خلیفـــه شکایت برد، ولی ملامت آنان از عشق خلیفه نکاست. این بار تدبـــیری به خاطر زبیده رسید، بدین ترتیب که برای دور کـــردن هـــارون از فکـــر دنانیر ده دختر پری پیکر خوش کلام و سازنده و نوازنده بعنوان کنـــیزان شوهرش به مدینه فرستاد که از یکی از آنان بعدا مـــأمون، از دیگـــری معتصم و از سومی صالح پسران هارون زاده شدند»[2].

«امین خلیفه به پسر عموی خود جعفر، فرزند هادی خلیفه، پیام فرستاد که کنیزک زیبای خود بذل را به او بفروشد. گفت که نمیفروشـــم. ولی امین قیمت را بالا و بالاتر برد، آنقدر که سرانجام جعفـــر راضـــی شد، بدین ترتیب که قایق جعفر را در دجله در برابر قیمت آن کنیز پـــر از طلا کردند و ارزش آن طلا ۴۰ کرور درهم یعنی یک میلیون دینـــار بود که همه به صاحب او تعلق گرفت. گویند این بالاترین بهایی اســـت که تا به امروز برای یک کنیز پرداخت شده است»[3].

«از ابتکارهای امین خلیفه جانشین هارون الرشید، ایـــن بـــود کـــه بسیاری از غلام بچگان کاخ خود را لباس زنانه پوشانید. مادرش زبیده کـــه این بدید او نیز عده زیادی از کنیزکان خود و کنیزکان تازه خریده دیگـــرش

---

۱ ــ همانجا، ص ۹۸۷.
۲ ــ همانجا، ص ۸۹۰.
۳ ــ همانجا، ص ۹۸۶.

www.kavehroom.com

را به لباس پسرانه درآورد که مانند غلام بچگان عمامه و قبا و کمربند داشتند و گیسوانشان را برسم آنها پیچ و تاب میدادند، و آنها را مقدودات نامید. این رسم بقدری مورد استقبال طبقه اعیان خلافت قرار گرفت که زنان بسیاری از وزیران و امیران و بزرگان بغداد و دیگر شهرها به پیروی از زبیده کنیزکان خود را قباهای زربفت و کمربندهای زرین و دستارهای ابریشمین پوشانیدند و دسته های متعددی از اینان بنامهای غلامیات و مطموعات و غیره در حرمسراها پدیدار شدند. القاهربالله خلیفه عباسی اصولاً هنگی بنام هنگ مقدودات تشکیل داد که کلیه افراد آن کنیزکان زیباروئی بودند که جامه مردانه بر تن داشتند»[۱].

«به نوشته مسعودی در حرمسرای متوکل خلیفه عباسی ۴,۰۰۰ کنیز زیباروی میزیستند که خلیفه با همه آنها نزدیکی کرده بود. امیران و والیان که این شور و شوق را از خلیفه میدیدند از اطراف و اکناف بیزانس کنیزان ماهرو و هنرمند برایش میفرستادند. از آنجمله عبدالله بن طاهر بود که در یکروز ۲۰۰ پسر و ۲۰۰ دختر خوش صورت برای متوکل فرستاد»[۲].

«حرمسرای الحاکم بامرالله، خلیفه پانزده ساله فاطمی، ۱۰,۰۰۰ کنیز و غلام داشت. خواهر او بنام ست الملک یا سیدة الشریفه نیز ۸,۰۰۰ کنیز داشت که ۱۵۰۰ تن از آنان باکره بودند. وقتیکه صلاح الدین ایوبی کاخهای خلفای فاطمی را تصرف کرد ۱۲,۰۰۰ زن در آنها بودند که جز خلیفه و فرزندانش هیچ مرد دیگری را به چشم ندیده بودند. اضافه بر آنها غلامان و خدمتکاران بسیاری نیز در این کاخها میزیستند. صلاح الدین دستور داد تا همه آنها را بمعرض فروش بگذارند تا عایدی ناشی از این معامله بمصرف جنگهای صلیبی برسد»[۳].

* * *

---

۱ ــ همانجا، ص ۹۸۵.

۲ ــ مروج الذهب، چاپ پاریس، ج ۲، ص ۱۱۵.

۳ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ص ۹۸۷.

www.kavehroom.com

از پدیده های دیگر دوران انحطاط خلافت عباسی و خلافتهای فاطمی و اندلس، رواج همجنس بازی بخصوص در دربارهای خلفا و در نزد طبقات اشراف و اعیان بود. این سنت که در ایام خلافت امین و المتوکل علی الله آغاز شد و در زمان خلفای بعدی توسعه یافت، تا حد زیادی مربوط به افزایش روزافزون نوجوانان و زیباپسران ترک بود که بصورت زرخرید یا اسیر از آسیای میانه به بغداد روی آوردند و از آنجا میان همه مسلمانان پراکنده شدند، و طولی نکشید که بسیاری از مردان از زنانشان روی گرداندند و به سراغ عشقبازی با آنان رفتند، و برای اینکه بتوانند این جوانان را آزادانه به حرمسراهای خود ببرند و نگرانی از بابت آنها نداشته باشند، رسم بر این شد که آنانرا اخته کنند. به نوشته جرجی زیدان در مصر و سایر ممالک اسلامی عشقبازی با زنان تا حد زیادی جای خود را به عشقبازی با امردان داد و شعرا اشعاری را که قبلاً در وصف زیبایی و دلبری زنان میگفتند برای زیباپسران سرودند، تا آنجا که زنان بینوا از ناچاری به لباس مردانه درآمدند و خود را شبیه این امردان ساختند، و همینکه مردان آنها را در حرمسراها بحال خود واگذاشتند آنان نیز برای رفع حاجت با خود مشغول شدند و حتی زنان محترم و عالیقدر نیز از این قبیل مفاسد برکنار نماندند، چنانکه دختر اخشید فرمانروای مصر کنیزک زیبائی را بقصد معاشقه خرید و وقتیکه این خبر به المعزالدین فاطمی در تونس رسید فریاد برآورد که مدتها بود در کمین مصر بودم تا مگر آنرا بگشایم، حالا که حتی کار خاندان سلطنتی این سرزمین به اینجا رسیده است، در پیروزی تردیدی برایم نمانده است»[1].

شمار این امردان و غلام بچگان و خواجه سراها در کاخهای برخی از خلفا بحدی رسید که فی المثل در کاخ المقتدربالله خلیفه عباسی از ۱۱,۰۰۰ نفر فراتر رفت.

در بزم میگساری ولیدبن یزید مقاربت و امردبازی در حضور همه حضار انجام میگرفت. در نتیجه خلفا بقدری در شهوترانی و

---

۱ ــ همانجا، ص ۹۹۸.

www.kavehroom.com

عیاشی افراط کردند که اکثر آنــان پیـش از رسـیدن بـه ۵۰ سـالگی مردند[۱].

* * *

این امیرالمؤمنین های بزرگوار غالباً بهمان اندازه که آدمکـش، فریبکار، پیمان شکن، مـال اندوز، هـرزه و همجنـس بـاز بودنـد، باده نوشان قهاری نیز بودند که در همان ضمن کـه در قلمـرو خلافـت آسمانیشان خماران خرده پا را حد میزدند و تعزیـر میکردنـد، اینـان بعنوان خمارانی که حد به شارع داشـتند در کاخـهای خلافـت بسـاط باده پیمائی های گسترده ای با شرکت خوانندگان و نوازندگان و رقاصان برپا میکردند و اگر هم همـه آنـها چـون ولیدبـن عبدالملـک خیـال باده نوشی در خانه کعب را به سر راه نمیدادنـد بـه شـاعرانی کـه در بزم های مستانه خلفای اسلام قصیده هـای آبـدار در وصـف شـراب میخواندند صله هایی چنان شاهانه میدادند کـه گـاه یکـی از آنـها میتوانست گذران چندین خانواده تنگدست مسلمان را در طول همه سال کفایت کند. المهدی خلیفه در یک شب پنجاه هزار دینار به آوازه خـوان خود حماد پرداخت که در آن شب با ساز و آواز خـود او را بـه رقـص آورده بود، و اسحاق موصلی موسیقیدان ایرانی تبار مخصوص دربـار هارون الرشید، بابت قصیده ای که در مجلس بزم خلیفه امین سـرود و سازی که بهمراه آن نواخت یک میلیون درهم صله گرفت و امین مقـرر داشت که چند فراش او را با تخت روان به خانه اش برسـانند. پیـش از او، پدرش هارون الرشید فرمانداری مصر را در یک شـب بـاده نوشـی بخاطر آوازه خوانی دلپذیر اسماعیل بن صالح به او واگذاشته بود[۲]. این سنت باده نوشی بیحساب که در سلسله های خلافت اموی و عباسـی و فاطمی و خلفای اندلس رایج بود بعداً سـنت رایـج مرشـدان کـامل و کلب های آستان علی دوران صفوی ایران شیعه نیز شد.

به نوشته ابن قتیبه، سابقه این باده نوشی های اسلامی حتـی از

---

۱ ــ همانجا، ص ۱۰۱۴.

۲ ــ همانجا، ص ۹۹۴.

www.kavehroom.com

دوران بنی امیه نیز دورتر میرفت و بــه برخــی از نزدیکــان پیــامبر و فرزندان آنها میرسید که از جملـــه اینــان ولیدبــن عقبــه، عبــدالله و عبدالرحمن و عاصم فرزندان عمربـــن خطــاب، قدامــة بــن مطعــون، عبدالعزیز ابن مروان و عبدالرحمن ثقفـــی قــاضی را اختصاصــاً نــام برده اند[1]. ماجرای ولید ابن عقبه فرستاده مخصوص محمد به عنـــوان عامل صدقات به قبیله بنی مصطلق در سال نهم هجرت، در نوع خــود از جالبترین این موارد است. وی دائی عثمان و از بزرگان قــوم بــود و چند سال ولایت کوفه را داشت. مردی شاعر و دست و دل باز و ظریــف و در عین حال میخواره و فاسق بود. در زمانی که والی خلیفه در کوفـه بود شبی تا صبح با یاران خود به میخوارگی پرداخت و چون بــامدادان مست به مسجد رفت به عنوان پیشنماز بجای دو رکعــت نمــاز صبــح چهار رکعت نماز گزارد و بعد هم از نمازگزار نزدیک خود پرسید که اگر رکعت هایی بیشتر لازم است آنها را نیز بگذارد، و باز روایت کرده انـد که در سجود از خداوند خواســته بــود کــه او را همچنــان بنوشــاند و بازبنوشاند[2].

از میان خلفای اموی یزیدبن معاویه، عبدالملــک بــن مــروان، یزیدبن عبدالملک و ولیدبن یزید باده نوشانی قهار بودند، تا آنجا کـــه بی پرده بزمهای میخوارگی میگستردند و حتی ولید خود دیوان شــعری در وصف شراب دارد که تا پیش از دیوان ابونواس بـــهترین «خمریــه» ادبیات عرب شمرده میشد. در دورانهای خلافـــت عباســـی و فــاطمی اصولاً کمتر خلیفه یا وزیر و امـــیری میتــوان یــافت کــه بــزم هــای باده پیمائی نداشته باشد. در میان ۳۷ خلیفه عباسی بغــداد، تنــها از المنصور و المهتدی نام برده شده است که لااقل بظاهر از بـــاده نوشــی امتناع داشته اند، و در عوض از الهادی و هــارون الرشــید و امیـــن و مأمون و معتصم بالله و واثق بالله و متوکـــل علــی الله و مقتدربــالله بصورت باده نوشانی قهار یاد شده است. از میان خلفای فاطمی مصّـــر

---

۱ ــ ابن قتیبه در المعارف، ج ۲، ص ٦١٧.
۲ ــ دائرة المعارف مصاحب، ص ۳۱۸۱.

www.kavehroom.com

نیز تنها الحاکم بامرالله خلیفه نیمه دیوانه ای که بـــا ادعــای خدایــی ناپدید شد امر به بستن میخانه ها داد، در عوض خلیفــه جانشــین او، المستنصربالله، چنان دائم الخمر بود که با آنکه طولانــی تریــن دوران خلافت را در همه تاریخ خلفا داشت، در تمـــام دوران خلافتـش کمـتر وقتی وی را هشیار یافتند. در تاریخ های همین کشور آمده اســت کـه ناصرابن ملک المعظم فرمانروای مصر وقتی که بدمستی آغاز میکـرد فرمانهائی بسیار بدفرجام میداد، مثلاً میگفت که دوســت دارم فـلان کس از حاضران را مانند پرندگان در پرواز ببینم، و همانوقت آن فلکزده را با منجنیق به هوا پرتاب میکردند تا خلیفه از دیدن آن منظره لـذت ببرد، یا بانک میزد که مایل است بوی کباب تن فلانکس را بشـنود، و ملازمان همانجا تکه ای از گوشت آنکس را که نام برده بود میـــبریدند و روی آتش کباب میکردند[1].

«توده مسلمان نیز به اقتدای خلفا و امیران و وزیـــران خـود در خانه های خویش به تهیه باده پرداختند و آنهایی هم کـه امکـان آنـرا نداشتند در خانه های یاران و دوستان لب تر میکردنـــد، ولـی غالبـاً میخواران برای اینکار به میخانه ها روی میآوردند که بیشترشان بدست یهودیان اداره میشدند، هر چند که عده ای نیز در دیرهـــای مســیحیان بسراغ باده میرفتند، زیرا در آنروزها شراب ساخت دیرهای ترسایان هـم بی دردتر و هم مردافکن تر بود»[2].

* * *

در دو قرن آخر امپراتوری عثمانی، قدرت در دربارهای ســلطنت و خلافت عملاً در دست زنان و خواجه سراها بود که تقریباً همه ســیاه افریقائی بودند. نفوذ آنان در دستگاه خلافت بقدری بود که غالبـــاً نـه تنها مقامات بلندپایه مملکت، بلکه سفرای دولتهای بزرگ خارجی نـیز میبایست در موارد تصمیمات مهم از مجرای آنان بگذرند.

شماره زنان حرم خلافت که در زمان سلیمان قانونی سیصد نفـــر

---

۱ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ص ۹۹۷.
۲ ــ همانجا، ص ۹۹۸.

www.kavehroom.com

بود، در آخر همان قرن از هزار فراتر رفت. بسیاری از این زنان، از قبیل چرکس ها، یونانیان، سربها و ایتالیائیان مسیحی بودنـــد، و برخـــی از آنان نقشهایی اساسی در امور سرنوشت ســاز مملکتــی ایفــا کردنــد، چنانکه فی المثل زن ونیزی موسوم به «بافا» سوگلی سلطان مراد سـوم بود که وی را به کشتن ۱۹ برادرش اغوا کرد. بعدها خود این زن را نیز در تختخوابش خفه یافتند[1].

خواجه های اندرون بـــه دو گــروه مشـــخص تقســـیم میشـــدند: خواجه هائی که «سفید» نامیده میشدند و بیضه داشتند، ولـــی آلــت رجولیتشان بریده شده بود و خواجه هایی که نه آلت و نه بیضه داشـــتند و قره خواجه به شمار میآمدند[2].

وزیر اعظم سلطان سلیمان، رستم پاشــا، هنگــام مــردن ۱۷۰۰ غلام سفید و سیاه، ۲۹۰۰ اسب، ۱۱۰۶ شتر، پنجهزار استر، چندیـــن هزار شیئی طلا و نقره و جواهرات گرانبها باضافه ۷۰,۰۰۰ سکه طـلا از خود باقی گذاشت[3].

«پس از آنکه حجاب در اسلام سخت شد و حرمســـراها توســـعه یافتند، شماره خواجه ها بیش از پیش فزونی گرفت و بازرگانـــانی کــه بیشترشان یهودی بودند به اخته کردن بندگان پرداختند تا آنــــها را بـــا بهای گزافی به فروش رسانند. برای این منظور کارگاهـــهای متعــددی تأسیس شد که کارشان اخته کردن بردگانی بود که بدین نیت خریده شده بودند و مشهورترین این کارگاهها در وردن و لرن فرانسه قرار داشـــتند. تجار یهودی با بیرحمی غلامان جوان را به این سلاخ خانه ها میـــبردند و آنها را در آنجا اخته میکردند. بسیاری از آنان در زیر عمل جراحـــی میمردند، ولی آن عده که زنده میماندند عمدتاً به اســـپانیای مســلمان

---

۱ ــ Youssouf Râzi در Souvenirs de Leïla Hanoum sur le harem impérial، پاریس، ۱۹۲۵.

۲ ــ M. Izzedin در Les eunuques dans le Palais ottoman، مجلــه Orient، شماره بیست و چهارم، سال ۱۹۶۲.

۳ ــ R. Mantran در La vie quotidienne à Constantinople sous Soliman le Magnifique et ses successeurs، چاپ پاریس، ۱۹۶۵.

www.kavehroom.com

برده میشدند و در آنجا به بهای عالی بفروش میرفتند[۱]. گاه نیز آنها را همانند اسب یا جواهر هدیه میدادند یا هر یک از پادشاهان فرنگ که به دوستی با خلفای اسلامی اندلس علاقه داشتند برای آنها میفرستادند، چنانکه امیران بارسلونا و تاراگوندا هنگام تجدید قرارداد صلح هرکدام بیست خواجه سپیدپوست اسلاو و بیست قنطار پوست سمور به المستنصر خلیفه اندلس هدیه دادند. شماره خواجگان در دربار خلفا بقدری زیاد شد که دسته های مخصوصی بنام دسته ممالیک و عبید تشکیل یافت، و هرگاه که خلیفه برای بیعت یا اموری دیگر جشن میگرفت دسته های ممالیک و خواجگان را بعنوان تجمل به نمایش میگذاشتند»[۲].

خرم سلطان (روکسلانا در اصل، روقسلانه در اصطلاح ترکی) کنیز چرکسی سلطان سلیمان، مادر سه پسر و یک دختر بنام مهرماه بود. همانقدر که زیرک و کاردان بود دسیسه کار و فتنه انگیز نیز بود. باعث خلع و اعدام دو وزیر اعظم سلطان، ابراهیم پاشا و احمدپاشا شد تا زمینه را برای وزارت دامادش رستم پاشا شوهر مهرماه فراهم کند. تحریکات این «ملکه» چرکس در امور مملکت به ارزیابی عده ای از مورخان، زمینه ساز انحطاط آینده امپراتوری عثمانی بود[۳].

حرمسرای خلیفه در بخش «اندرون» کاخ سلطنتی قرار داشت که زیر نظر مادر خلیفه (والده سلطان) و چند صد خواجه تحت فرمان او اداره میشد. وقایع نگار رسمی دوران خلافت، اولیا چلبی، از ۱۲,۰۰۰ باغبان (با عنوان فارسی بوستانچی) نام میبرد که آنان نیز عملاً در اختیار ملکه مادر بودند[۴]. زنان و کنیزان خاصه سلطان در اطاقها یا قصرهایی در کنار همدیگر زندگی میکردند. از زمان بایزید اول، خلفای عثمانی از ازدواج با زنان عقدی که چهار تا از آنها در آن واحد برایشان

---

۱ ــ N. Barber در The Lords of the Golden Horn، لندن، ۱۹۷۳.

۲ ــ تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۸۸۹.

۳ ــ N.M. Panzer در The Harem، لندن، ۱۹۳٦، ص ۱۷۵.

۴ ــ سفرنامه اولیاء چلبی Evlia Celebi Sefernama: چاپ اسلامبول، ج ۱، ص ۱۷۰.

www.kavehroom.com

مجاز بود خودداری میکردند و تقریباً همه حرمسرای آنان از کنیزانی تشکیل میشد که به دو دسته مشخص تقسیم میشدند: آنانکه برای سلطان و خلیفه فرزند پسری میآوردند و آنانکه فقط همخوابه گاه بگاه او میشدند. گروه سومی نیز بودند که فقط جاریه (کنیز زرخرید) بشمار میآمدند. زندگی این زنان حرم از دیرباز موضوع بحث ها و افسانه های فراوان بوده است که احتمالاً نخستین آنها کتابی بنام شجره نامه سلطانهای عثمانی است که در سال ۱۵۱۹ منتشر شده است: «در خارج از بخش رسمی دربار، در حدود سیصد تن از زیباترین زنان جوان کشور که از اطراف و اکناف عثمانی دستچین و برای سلطان فرستاده شده اند در داخل بنائی با دیوارهای بلند که سرای نام دارد نگاهداری میشوند تا هر زمان که سلطان بخواهد به خوابگاه او خوانده شوند. وقتیکه یکی از آنها باردار شود او را خیلی بیشتر از دیگران احترام میگذارند. سایر زنان تا وقتیکه مورد توجه سلطان باشند در حرمسرا میمانند، و وقتی که وی از آنها سیر شد، برایشان شوهری تعیین میکند. تقریباً هیچ روزی نیست که یک زن تازه وارد حرم نشود و در عوض یکی از زنان حرم از آنجا اخراج نشود»[1].

در تمام مدت خلافت عثمانی، داخل حرمسرای سلطان های خلیفه مرکز توطئه ها و دسیسه های خونین و بیرحمانه برای نشاندن این و آن پسر سلطان به جانشینی او و تحریک سوء ظن سلطان به این یا آن زن یا سوگلی او بود، و غالباً تصمیم های خطرناک بدست همین زنان سوگلی گرفته میشد، چنانکه دسیسه گریهای کنیز چرکسی سلطان سلیم، خرم سلطان، باعث شد که سلطان بخاطر انتصاب سلیمان فرزند این زن به ولیعهدی خود سوگلی پیشین خودش «بسفرسلطان» را تبعید کند و پسر او را که تا آنزمان ولیعهدش بود بدست جلاد بسپارد. خرم سلطان از آن پس ملکه بی منازع حرم شد، و زندگانی حرمسرا را بصورتی چنان مجلل و پرخرج درآورد که بخش بزرگی از بودجه

---

۱ ــ Th. Spandugino در Généalogie du Grand Turc، پاریس، ۱۹۱۹، ص ۸۰.

www.kavehroom.com

بیت المال بدان اختصاص یافت[1].

چندی بعد، یک زن ونیزی بنام Baffo که در یک راهزنی دریائی توسط عثمانی ها اسیر شده بود، به حرم سلطان مراد سوم راه یافت و چنان سلطان را فریفته خود کرد که با لقب صفیه سلطان عملاً اختیار همه دستگاه خلافت و سلطنت را بدست گرفت، و سرانجام نیز پسر خود را بنام محمد سوم، علیرغم همه ضوابط قبلی به سلطنت رسانید و در همه مدت پادشاهی خلافت او خود وی عملاً سیاست امپراتوری را اداره کرد. بعدها معلوم شد که این بانوی ماجراجوی ونیزی در تمام این مدت در خفا با کاترین دو مدیسی، ملکه ایتالیائی فرانسه، مکاتبه و همکاری داشته است. ملکه بی تاج و تخت عثمانی سرانجام بدست ینی چری ها خفه شد[2].

سلطان سلیم گاهی هوس میکرد که همراه با زنان حرمسرایش به ساز و آواز گوش دهد. در این مواقع فقط نوازندگان کور اجازه نوازندگی مییافتند و مراقبت میشد که حتی پسر بچه ها نیز به تالار راه نداشته باشند.

در طول قرن یازدهم هجری دو خلیفه سلطان عثمان دوم و سلطان ابراهیم اول بدست ینی چری ها که به داخل کاخ سلطنتی ریختند کشته شدند.

سلیم دوم، ملقب به یار خوش، تمام اوقاتش را به چشیدن انواع شرابهائی که در نقاط مختلف امپراتوری عثمانی بعمل میآمد میگذرانید و بقیه کارها را به صدر اعظمش واگذار کرده بود.

ابراهیم اول، ملقب به مجنون، تنها به عیاشی و جمع آوری پوستهای قیمتی و عنبر خاکستری و خرید غلام و کنیز علاقه داشت و محمد چهارم بقدری زیر نفوذ مادرش بود که بی اجازه او حق بیرون رفتن از کاخ را نداشت.

با اینهمه، زندگانی غالب زنان حرم با نابسامانیهای فراوان ناشی

---

۱ ــ N.M. Panzer در The Harem، ص ۱۷۶.

۲ ــ همانجا، ص ۱۸۷.

www.kavehroom.com

از فشارها و سوء ظن ها و دسیسه کاریهای رقیبان و سودجویی خواجگان غالباً کینه توز و عقده ای نگاهبان حرم و محرومیتهای جنسی همراه بود که توصیف استادانه ای از آنها را در کتابهای مشهور Désenchantées و Aziyadé (آزاده) پی یر لوتی میتوان یافت. بدگمانی های عمدتاً بیمورد سلاطینی مانند عبدالحمید که اصولاً دچار بیماری سوء ظن بود باعث شد که در طول سالها، بسیاری از این زنان نگونبخت از زندانهای طلائی خود در درون کیسه های سربسته بدرون آبهای بسفر پرتاب شوند و با مرگی فجیع بمیرند، چنانکه پس از اعلام جمهوری توسط مصطفی کمال پاشا، کاوشهایی که در آبهای بسفر صورت گرفت از اعدام وحشیانه بیش از سیصد تن از این زنان پرده برداشت[1].

هر ساله هزار تا سه هزار غلام بچه، در سنین هفت تا بیست ساله، از میان اتباع مسیحی سلطان از روملی در غرب و آناتولی در شرق عثمانی دستچین و به دربار خلافت فرستاده میشدند، و این برای خانواده های آنان چنان رنج آور بود که با توجه به قانونی که جوانان متأهل را از غلام بچگی معاف میکرد، بسیاری از مسیحیان پسران خود را در هشت نه سالگی زن میدادند[2]. جوانانی که به غلام بچگی به دربار میرفتند به اجبار مسلمان میشدند و پس از چند سال آموزش در گارد ویژه سلطنت و خلافت بنام «جان نثاران» (Janissaires) به خدمت میپرداختند.

دختران باکره جوان، بصورت غنائم جنگی فتوحات ترکها در سرزمینهای مسیحی یا بعنوان هدایای تقدیمی مقامات بلندپایه کشوری، یا از طریق خرید و فروش در بازار کنیزان، به کاخ خلافت آورده میشدند و در آنجا تعلیمات لازم را در امور خیاطی، ساز و آواز، شعرخوانی، داستانگویی، نمایشهای عروسکی و امثال آن

---

۱ ـ J. Benoit-Méchin در Mustafa Kémal ou la mort d'un Empire پاریس، ۱۹۵۴، ص ۲۱۸.

۲ ـ سفرنامه Stephan Gerlach، چاپ ونیز، ۱۵۷۷، ص ۲۱۳.

www.kavehroom.com

فرامیگرفتند و بعد به حرمسرای شاهی منتقل میشدند. حرم سلطان سلیمان قانونی، چنانکه گزارش داده اند، ۲٦٦ کنیز ویژه از این نوع داشت[۱].

علیرغم همه این فسادها و همه این جنایتها و حماقتها و خطاها، نه تنها برای میلیونها مغزشویی شدگان اسلامی خود کشور عثمانی، بلکه برای بخش بزرگی از ائمه مجتمع اسلامی، سلطان عثمانی در مقام «خلیفه» همچنان «امیرالمؤمنین» و نماینده تام الاختیار خدا در روی زمین به حساب میآمد، و قدرت او شرعاً و عرفاً نامحدود بود، زیرا مستقیماً از خداوند ناشی میشد. این جو فکری بخصوص در دورانهای اولیه خلافت عثمانی بصورت گسترده ای حکمفرما بود. خلیفه که در عین حال سلطان نیز بود «ظل الله فی الارض» بشمار میآمد و طغراها و فرمانهایش جنبه مقدس داشتند. در این مورد حتی معجزات و کراماتی نیز به خلفا نسبت داده میشد. مثلاً از جانب مقامات بلندپایه روحانی شهرت داده شد که سلطان سلیمان قانونی هنگام اقامتش در بغداد بدنبال مکاشفه ای به کشف جسد ابوحنیفه که بعد از گذشت هزار سال همچنان سالم باقی مانده بود نائل شده است. به نوشته Mantran در «تاریخ عثمانی» فرق میان استبداد سلطان عثمانی با استبداد یک پادشاه مستبد اروپایی در این بود که اگر حتی مستبدترین پادشاه اروپایی نیز ناگزیر از رعایت ضوابط و مقررات معینی بود، برای اختیارات یک سلطان عثمانی حد و مرزی وجود نداشت و وی صاحب اختیار مطلق جان و مال و همه شئون زندگی اتباع خود بود، زیرا که نه تنها حکومت مطلقه دینی را در دست داشت، بلکه از جانب حکومت مطلقه آسمانی نیز وکالت داشت.

---

۱ ـ R. Mantran در La vie quotidienne à Constantinople sous Soliman le Magnifique et ses successeurs، پاریس، ۱۹٦۵.

www.kavehroom.com

پس از ۱۴۰۰ سال

شجاع الدین شفأ

پوشینه دوم

آنچه هر ایرانی هزاره سوم میباید درباره واقعیتهای
چهارده قرن تاریخ اسلامی کشورش بداند



www.kavehroom.com

۵

کارنامه ۱۴۰۰ ساله حکمرانان ایران مسلمان

از حجاج بن یوسف ثقفی تا روح الله خمینی

(۷۵–۱۴۰۰ هجری)

www.kavehroom.com

از دهه های آخر سده نوزدهم تا پایان سده بیستم، فهرستهای متعددی توسط پژوهشگران اروپایی و ایرانی در ارتباط با سلسله های بزرگ و کوچکی که در دوران اسلامی تاریخ ایران بر سراسر این کشور یا بر نواحی مختلفی از آن حکم رانده اند تدوین و منتشر شده اند که در شماری از آنها این حکومتها تنها بصورت بخشی از حکومتهای سراسر جهان اسلام مورد فهرست برداری قرار گرفته اند، ولی شماری دیگر اختصاصاً به حکومتهای ایرانی این دوران مربوط میشوند. در زمره فهرستهای نوع اول، میتوان از مهمترین کار تحقیقی در این زمینه با عنوان Musulmanski dynastii که در سال ۱۸۹۹ توسط خاورشناس نامی روس W. Barthold در سن پترزبورگ منتشر شد، و از اثر معروف Stanley Lane Poole محقق انگلیسی با عنوان The Mohammedan Dynasties : Chronological and genealogical Tables، و اثر تحقیقی Edward Sachau پژوهشگر آلمانی با عنوان Ein Verzeichnis Muhammedanisches dynastien نشریه آکادمی پروسی علوم برلین، و از مهمترین این فهرستها که با عنوان Manuel de généalogie pour l'histoire de l'Islam توسط E. von Zambauer در سال ۱۹۲۷ در هانوور بچاپ رسید نام برد. تازه ترین کار تحقیقی در این زمینه فهرستی است که با عنوان The Islamic Dynasties : a Chronological and Genealogical Survey توسط C.E. Bosworth محقق انگلیسی در سال ۱۹٦۷ در ادین برو منتشر شده است.

بموازات این بررسیهای کلی، بررسی هایی اختصاصی نیز توسط پژوهشگران ایرانی و خارجی در زمینه دودمان های پادشاهی ایرانی و بویژه غیرایرانی متعددی که در قرون اسلامی تاریخ ایران بر بخشهای مختلفی از این کشور یا بر همه آن حکم رانده اند منتشر شده، و فهرست بلند بالای شاهان و نیمچه شاهان و خاقان ها و امیران و ایلخانان و اتابکان و خانان این سلسله ها بخودی خود نمایانگر ابعاد فاجعه ای است که سراسر این دوران ۱۴۰۰ ساله ملت ایران را در بر

www.kavehroom.com

گرفته است. یکی از جامعترین این بررسیها را در «شهریاران گمنـــام» احمد کسروی میتوان یافت که بر اساس آن بیش از ۱۵۰ دودمـــان بـــا تعداد شاه ها و شاهچه هایی که دکتر رضازاده شفق شمارشـــان را ۴۲۸ نفر محاسبه کرده است در این مدت بر نواحـــی مختلـف ایـــران حکـــم رانده اند. فهرست باز هم جامع تری که توسط پژوهشگر فرانســـوی A. Guillou با عنوان Essai bibliographique sur les dynasties musulmanes de l'Iran در ســـال ۱۹۵۷ از جـــانب «انســـتیتوی مصـــری مطالعـــات اسلامی» Instituto Egipcio de Estudios Islámicos de Madrid در مادرید بچاپ رسیده شامل اسامی ۴۹۸ شاه یا شاهچه یـــا ایلخـــان و امـــیر و خان است که به دودمانهای ذیل تعلق داشته اند:

طاهریان، علویان طبرســـتان، زیاریـــان، جســـتانیان، کنگریـــان، سالاریان، روادیـــان، اســـپهبدان، کاووســـیان، پادوسبانان، صفاریـــان، سامانیان، دیلمیان، بریدیان، مرندیان، ارومیـــان، نریزیـــان، شـــدادیان، ساجدیان، بنی حسنویه، خاندان کارگیا، خورشیدیان، ملوک شـــبانکاره، بنی ساج، کینخواریه، سالاریان، غزنویان، غوریان، غزان، ایلکخانیـــان، آل آی به، سلجوقیان، اتابکان فارس، اتابکـــان آذربایجـــان، ســـلغریان، چوپانیان، هزار اسپیان، بنی کاکویـــه، باوندیـــان، احمدیلیـــان، ملـــوک فیروز، آل برهان، آل خجند، آل صاعد، بنی دلف، مهلبیان، قراخانیـــان، شیبانیان، ملوک آل کرت، قراختائیان، خوارزمشاهیان، مغول، ایلخانان، آل عمران، آل جلایر، آل مظفر، آل اینجـــو، دانشـــمندیان، ســـقمانیان، تخاریان، شروانشاهان، سربداران، تیموریان، طغاتیموریان، قره قویونلـــو، آق قویونلو، صفویه، افشاریه، زندیه، قاجاریه، پهلوی.

ذکر تاریخ همه این سلطنت ها و این سلطان های قد و نیم قد ـــ هر چند که به استثنای چند خان مغول همگی آنها داعیه اسلام پنـــاهی داشته و خود را یکی پـــس از دیگـــری شهســـوار اســـلام و شمشـــیرزن محمدی اعلام کرده اند ـــ هر قدر هم که بـــه اختصـــار ســـخن رود در گنجایش کتاب حاضر نیست. بدینجهت در فصل مربـــوط بدیـــن ۴۹۸ «شهسوار اسلام» تاریخ ایران، به تذکر کوتاه واقعیتهایی در ارتباط بـــا سرشناس ترین آنها اکتفا میکنم. چون به دوران حکومت مستقیم عرب

بر ایران قبلاً فصلی مستقل اختصاص داده شده، و در باره دودمانـــهای ایرانی سامانی و علویان مازندران و آل زیار و دیلمـــی نـــیز در فصـــل مربوط به تاریخ تشیع توضیحات ضروری داده شده است، مرور تاریخی فصل حاضر را از حکومت غزنویان یعنی بنیادگذاران حکومـــت هـــزار ساله بیابان نشینان ترک و غز و مغول و تاتار و قزلبـــاش و ترکمـــن در سرزمینی که پیش از آن ایران نام داشت و کشـــوری آریـــایی شـــناخته میشد، آغاز میکنم.

ترکان غزنوی

بنیانگذار سلسله غزنوی غلامی ترک بنـام الپتکیـن بـود کـه توسط امیر احمد پادشاه سامانی خریداری شده و بعداً به غلامی پسـر او امیر نصر سامانی درآمده بود. این غـلام تدریجـاً مـالک پـانصد روستا، صد هزار اسب، یک میلیون گوسفند و ۲۷۰ غلام شخصی ترک شد. در دربار سامانی بمقام سپهسالاری سپاه سامانی در بخارا و بعـد به حکومت خراسان ارتقاء یافت و سرانجام علیه خود منصـور پادشـاه سامانی یاغی شد. خراسان را ترک گفت و به غزنیـن رفـت و آنجـا را دارالاماره حکومت مستقلی برای خود اعلام کـرد. وقتـی کـه مـرد جانشینیش به غلام ترک دیگری بنام سبکتکین رسید که بنوبـه خـود توسط البتکین در بازار برده فروشان نیشابور خریده شده و بـه غزنیـن برده شده بود. البتکین چندی بعد این غلام را به دامادی خود برگزیـد و پیش از مرگ وی را جانشین خویش کرد. سبکتکین در دوران سـالاری خود حدود حکومت خودمختار غزنین را با جنگهای کوچـک و بـزرگ توسعه داد و تا نیشابور نیز رفت و با اسیر و غلام فـراوان بـازگشـت. سلطان محمود، بنیـانگذار سلسـله پادشـاهی غزنـوی و راهگشـای حکومت سلسله های پیاپی ترک در ایران، که بعدا از جـانب شـاعران دربار خودش «سلطان بن سلطان» نامیده شد، از تبار مستقیم ایـن دو غلام ترک بود که هنرشان چـون خـود او در شمشـیرزنی و غـارتگری خلاصه میشد.

زندگی سیاسی محمود غزنوی با برادرکشـی آغـاز شـد، زیـرا پدرش سبکتکین فرزند دیگرش اسماعیل را به جانشینی خود برگزیـده بود. ولی محمود بلافاصله پس از مرگ پدر از نیشابور به هرات آمد و بر اسماعیل شورید و او را در قلعه غزنین به محاصره گرفت و بـا دادن امان راضی به تسلیم کرد، ولی پس از تسلیم وی را به زندان انداخـت و در همانجا کشت. چندی بعد منصور دوم سامانی در بخارا علیه یـک خان ترک که بر سمرقند حمله آورده بـود از محمـود غزنـوی کمـک خواست و محمود نماینده ای برای مذاکره به دربار او فرستاد، ولـی در

www.kavehroom.com

آنجا نماینده محمود طبق دستور محرمانه او با فرمانده ترک همدست شد و این دو نفر پادشاه سامانی را خلع و سپس کور کردند و برادرش را در جای او نشاندند، و بدین ترتیب خطری که میتوانست از جانب سامانیان متوجه محمود شود برطرف شد.

از آن پس دوران حکومت خونین و غارتگرانه ترکان غزنسوی در ایران آغاز شد که سرسلسله آنان، محمود غزنوی، در تاریخ ایران به لطف چهار صد شاعر و مداح و قصیده سرای غالباً چاپلوسی که وی از روی حسابگری آنها را در دربار خود گرد آورده بود و با بخشش جزء ناچیزی از مالهای بیحساب غارتی آنانرا به مدیحه سرایی خود وامیداشت شاهی «گردون پایگاه» و ادب پرور شناخته شد، در صورتیکه به ارزیابی عباس اقبال در کتاب تاریخ ایران، وی اصولاً فارسی نمیدانست تا زشت و زیبای شعر فارسی را تشخیص دهد، و ادب دوستی او تظاهری بیش نبود[1]. خود سخنوران مداح وی نیز این را میفهمیدند، و شاید معامله ای که از جانب او با تنها سخنور غیرچاپلوس زمان وی، فردوسی، و تنها دانشمند غیرچاپلوس، ابوریحان بیرونی، شد بیانگر گویایی بر این واقعیت باشد، زیرا وی با فردوسی آن پیمان شکنی معروف را کرد که همه بر آن آگاهند، و برای بیرونی بجرم اینکه نظریات او با معتقدات متعصبانه محمود سازگار نبود فرمان قتل صادر کرد که فقط با وساطت ابونصر مشکان دبیر او از اجرای این فرمان جلوگیری شد. برای ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی نیز بجرم اینکه حاضر به خدمت در دربار او نشده بودند دستور قتل صادر کرد و این دو مدتی دراز از بیم آدمکشان محمود بصورت متواری یا در پناه دربارهای ایرانی زیاریان و دیلمیان زیستند[2].

در فاصله سالهای ۳۹۲ و ٤۱٦ هجری، یعنی در عرض ۲۴ سال محمود هفده بار بعنوان جهاد به هندوستان لشکر کشید که هدف همه آنها غارت بتخانه های پر از جواهر و نفایس هند بود و نه مسلمان

---

۱ ـ عباس اقبال در «تاریخ ایران»، ص ۲٦۴-۲٦٦

۲ ـ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۲۰

www.kavehroom.com

کردن مردم آن. در غارت بتخانه سومنات این بنای کهن کــه یکــی از عالیترین نمونه های معماری هندی بود با ۱۴ گنبد طلای آن ویران شد و خزانه آن که از گوهرها و هدایای گردآوری شده در طول قرون انباشــته بود به تاراج کشیده شد. شرح گوشه ای از این ماجرا را در زین الاخبــار گردیزی چنین میتوان یافت:

«پیش او (محمود غزنوی) حکایت کردند که بــر ســاحل دریــای محیط شهری است که مر مسلمانان را مکه، و اندر او بت هاســـت کــه آنها را به سیم و زر گرفته اند و گوهرها اندر او نشانده و مــــالی عظیــم اندر خزینه های آنها نهاده اند. چون امیر محمود رحمة الله علیه این خبر بشنید او را رغبت افتاد که بدان شهر شود. لشـــکر را بفرمــود تــا روی سوی سومنات آوردند، و کشتنی کردند هرچند منکرتر، و بســـیار کفــار کشته شدند و آن بتان را همه بشکستند و گنجی بود اندر زیر بتــان و آن گنج را همراه سیم و زر و جواهر بتان و دیگر غنیمت ها بر شتران نــهادند و به غزنین آوردند... و در راه بازگشت، چون بشنید که لشکریان هند بـــر سر راهش نشسته اند برای حفظ غنائم به دریا زدن و از بیراهه بازگشـــتن را بر مقابله بــا دشــمن ترجیــح داد و لاجــرم بســیاری از لشــکریان و همراهانش در صحرای بی آب و گیاه ماندند و به هلاکت رسیدند. بـــهای این ذخائر که محمود با ۲۵۰ فیل و ۵۳,۰۰۰ غلام به غزنین برد چـــهل کرور دینار طلا بود. در تصرف قلعه مولتان، چون دژبان آن فرار کرده بود فرمود تا تمامی اهل قلعه را از دم تیغ بگذرانند و پس هر چهارده گنبــد طلای آنرا ویران کرد و طلاهای آنها را همراه با نفایس بیشـــمار دیگــری که در طول قرون در سومنات گرد آمده بود همراه برد».

فرخی سیستانی که در سفر جنگی هندوســـتان همــراه محمــود بوده، در قصیده ای دوپهلو بیدادگریهای او را در لبــاس مــدح چنیــن توصیف کرده است:

آن ســال خــوش نخســبد و از عمــر نشــمرد
کـاز جمـع کـافران نکنـد صـد هـزار کـم
تـا چنـد روز دیگـر، از قلعــه هــای صعــب
ده خشـت بـر نـهاده نبینـــد کـس بـهم

www.kavehroom.com

زنشـان اسـیر و بـرده شـود مردشـان تبـاه
تنشـان حزیـن و خسـته شـود، روحشـان دژم
وز خـون حلقشـان همـه بـر گوشـه حصـار
رودی روان شـود بـه بـزرگـی چـو رود زم

نویسندگان روسی کتاب «تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هجدهم»، همه این هفده لشکرکشی را در این خلاصه کرده اند که:

«محمود غزنوی با هفده بار لشکرکشی به هندوستان، شمال غربی این کشور را به متصرفات خود ملحق کرد. این لشکرکشی ها همه با شعار جنگ بخاطر دین و علیه بت پرستان هندی انجام میگرفت، ولی عملاً هیچکدام از آنها به ترویج اسلام ارتباطی نداشت و هدف جملگی این تاخت و تازهای بجنگ آورده غنائم بود، چنانکه تنها در یکی از این لشکرکشی ها بیست میلیون درهم پول و کالاهای گرانبها و ۵۷,۰۰۰ برده و ۳۵۰ فیل نصیب لشکریان محمود شد»[۱].

سناریویی مشابه را در مورد «غزوه اسلامی» محمود در ری میتوان یافت:

مجدالدوله دیلمی که پس از مرگ مادر کاردانش از اداره امور ری در برابر کارشکنی های مخالفان ناتوان مانده بود از سلطان محمود یاری خواست. محمود که از مدتها پیش برای تصرف ری بهانه میجست، با موافقت او بدانجا رفت، ولی نخست خود او را به طمع ضبط خزانه دیلمیان بازداشت کرد، سپس بعنوان اینکه او مردی رافضی (شیعه) است و ری را پناهگاه رافضیان و فیلسوفان کرده است کشت و کتابخانه بسیار نفیس وی را آتش زد. شرح این ماجرا را نظام الملک در سیاستنامه خود چنین آورده است:

«و سلطان محمودبن سبکتکین رحمة الله از جانب خدای تعالی به ری آمد با سپاه بسیار، و ایشانرا به جمله قبض کرد و چندان

---

۱ ــ تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هجدهم میلادی، اثر دسته جمعی محققان روسی، ترجمه فارسی کریم کشاورز، ص ۲۰۰.

www.kavehroom.com

خواسته از هر نوع بجای آمد که آنرا حد و کرانه نبود، و تفصیل آن در فتحنامه نوشت و به خلیفه القادربالله فرستاد، و بسیار دارها بفرمود زدن و بزرگان دیلم را بر درخت کشید، و بهری از آنانرا در پوست گاو بدوخت و به غزنین فرستاد و پنجاه خروار دفتر و کتاب روافض و باطنیان و فلاسفه را از سرای های ایشان بیرون آورد و زیر اجساد آویختگان بفرمود سوختن، و این معامله آنوقت کرد که همه علما و ائمه شهر حاضر بودند و بزبان خود به درستی آن معترف شدند»[1].

در همین باره در مجمل التواریخ آمده است: «... فرمود تا بزرگان دیلم را جملگی بدار آویختند و عده ای را در پوست گاو بدوخت و کتابها و دفاتر فلاسفه و رافضیان را در زیر درختهای آویختگان بسوخت و بیش از صد هزار کس از بددینان را اگر هم بوحنیفه به علم بودندی بر دار کشید»[2].

متن نامه ای که سلطان محمود بدنبال این شمشیرکشی اسلامی به القادربالله خلیفه به بغداد فرستاده در همین مجمل التواریخ چنین نقل شده است: «سلام بسِر سید و مولای ما امام القادربالله امیرالمؤمنین. از بس متواترا نوشته ها به من میرسید که دیلمان فساد و ظلم و بدعت آشکارا کرده اند و نفی صانع کنند و رسول را ناسزا گویند و نماز و روزه و حج و زکوة را انکار نمایند، خداوند با مجاهدت این بنده درگاه دست این اهل کفر و ضلالت را از خطه ری کوتاه کرد که اینان آنرا پناهگاهی برای خود ساخته و در آنجا کفر خود را آشکار کرده و با معتزله درآمیخته بودند. و این بنده با سپاهیان بر پیشوای ایشان رستم ابن علی دیلمی تاختم و چون از در تسلیم درآمدند کار ایشان به فقها بازگذاشتم، و آنان باتفاق فتوی دادند که این قوم از دایره اطاعت احکام الهی قدم بیرون نهاده و به فساد روی آورده اند و قتل و قطع و نفی آنان واجب است. پس لشکر ترک را که مسلمان و پاکدینند بر دیلمان و زنادقه و بواطنه گماشتم تا تخم ایشان از بیخ

---

۱ ـ نظام الملک: سیاست نامه. چاپ تهران، ویراستاری عباس اقبال، ص ۷۷.
۲ ـ مجمل التواریخ، ص ۴۰۲.

www.kavehroom.com

برکنند و به اندک روزگار زمین ری از بدمذهبان پاک کردم بـه توفیـق خدای عز و جل»؛ «... و محمود متواتراً میگفـت کـه مـن از بـهر عباسیان انگشت درکرده ام در همه جهان، و قرمطی میجویم تا از آنان هر کس را که یافته آید بر دار کشم»، «و چنین بود که سلطان محمـود رحمة الله علیه منکران توحید باریتعالی را با برهان قاطع شمشـیر بـه اسلام باز آورد»[1].

بعد از غارت ری، محمود با همان بهانه مبارزه با بددینـی بـه قزوین و ساوه و ملایر نیز حمله برد و پسر خود مسعود را به اداره آنـها گماشت و بازگشت. مسعود پس از بازگشت او به اصفهان حمله بـرد و دست به کشتاری زد که در آن پنجهزار نفر قتل عام شدند. بـه پـاداش همه اینها، محمود از جانب خلیفه القادربـالله کـه خـودش در بغـداد بازیچه دست خارجیان ترک دستگاه خلافـت بـود رسـماً لقـب هـای یمین الدوله، امین الملة و غازی گرفت. لقب سیف الدولـه پیـش از آن توسط امیر نوح سامانی به وی داده شده بود. با اینهمـه ایـن سـلطان اسلام پناه که در مورد شمشیرکشی بنام خـدا همیشـه آمـاده اجـرای وظایف اسلامی خویش بود، آنجا که پای اجرای دیگر فرایض اسـلامی بمیان میآمد غالباً آمادگی نداشت، زیرا هم شرابخواری قهار بود، هـم فاسق و فاجری آشکار، و بخصوص در غلامبارگی و امردبـازی بیـداد میکرد، چنانکه داستان عشق او به ایاز غلام ترکش بصـورت یکـی از مضامین شناخته شده ادب پارسی درآمده و موضوع اشارات متعـددی از جانب عطار و سعدی و عراقی و حتی منظومـه ای تمـام از جـانب زلالی قرار گرفته است. محمود پـس از ۳۲ سـال پادشـاهی، در ۶۱ سالگی به بیماری سل درگذشت.

....

جانشین محمود بنا بر وصیت او پسرش محمد بود که با عنـوان جلال‌الدوله به جای پدر نشست، ولـی درسـت بـهمانصورت کـه خـود

---

۱ ـ تاریخ الاسلام السیاسی و الدینی، تألیف حسن ابراهیم حسن، چاپ قاهره، ج ۳، ص ۱۶۸.

www.kavehroom.com

محمود پس از مرگ سبکتکین با برادرش اسماعیل عمل کــرده بــود، پسر دیگر محمود، توطئه ای با همکاری عمــوی خــود ترتیــب داد و برادرش محمد را در یک مجلس باده نوشی دستگیر و کور کــرد و بــه زندان افکند. و اتفاقاً در پایان سلطنت پرماجرای خــود مســعود نــیز، غلامان او بر وی شوریدند و برادر کورش را از زندان بــیرون آوردنــد و دوباره به سلطنت نشاندند، و خود مسعود به فرمان برادرش در قلعه ای بنام کسری زندانی شد و در همانجا به قتل رسید. سلطنت مسعود با به دار آویختن حسنک وزیر، یکی از کــاردان تریــن وزرای ایرانــی دوران اسلامی آغاز شد و با دنباله روی از جنگــهای غارتگرانــه پــدرش در هندوستان بنام غزوات اسلامی ادامه یافت، ولی این فتوحــات آخریــن دوران شکوه غزنویان بود، زیرا ظهور ترکان تــازه نفــس دیگــری بنــام سلجوقیان، غزنویان را با شکستهای پیاپی در برابر آنان مواجه ساخت.

زندگی مسعود با جنگ و کشتار در هر چهار ســوی حکومــت غزنوی گذشت، و آنچه با وجود شجاعت ذاتی او باعث شکستش شــد، افراط در میخوارگی و عیاشی بود که طبق معمول با اسلام پنــاهی و قرمطی کشی او دوش بدوش مــیرفت. ایــن پادشــاه تــرک زورگــو و برادرکش و خونریز نیز مانند پدرش از جــانب شــاعرانی نــامی چــون عنصری و فرخی و بویژه منوچهری مورد همان مدیحــه ســرائی قــرار گرفت که پیش از آن نثار پدرش شده بود. سرگذشت جامعی از زندگی و پادشاهی او را در تاریخ بیهقی میتوان یافت[1].

* * *

پس از مرگ مسعود، پسر او مودود بر عموی کور خود محمــد غزنوی شورید و او را پس از چهار ماه پادشاهی در دور دوم ســلطنتش به قتل رسانید. خود این مودود بعدا بدســت عبدالرشــید پســر دیگــر سلطان محمود غزنوی که به امر وی زندانی شده بود خلع و اندکی بعــد کشته شد، و عبدالرشید پس از سه سال سلطنت به نوبــه خــود بدســت

۱ ــ تاریخ بیهقی، ویراستاری و چاپ دکتر قاسم غنی و علی اکبر فیاض، ص ۱۸۳

www.kavehroom.com

یکی از حاجبان مودود بنام طغرل همراه با نه تن دیگر از شاهزادگان غزنوی به قتل رسید. این حاجب را به علت نمک نشناسی آشکاری که به ولینعمت خود نشان داده بود «کافر نعمت» لقب دادند، ولی این کافر نعمتی برای او سودی نبخشید، زیرا تنها چهل روز بعد از آغاز سلطنتش بدست غلامی کشته شد، و این بار پسر سلطان مسعود غزنوی به نام فرخزاد که در قلعه ای زندانی بود در جای او به سلطنت نشست، و او نیز چندی پس از آن به قتل رسید و پادشاهی به پسر دیگر سلطان مسعود غزنوی بنام ابراهیم رسید که هنگام کشته شدن پدرش کودکی خردسال بود و در روزهای حکومت طغرل کافر نعمت در همان قلعه ای زندانی بود که برادرش فرخزاد نیز در آن زندانی بود. بهمین جهت پس از کشته شدن فرخزاد، امرای غزنوی او را از زندان بیرون آوردند و بر تخت نشاندند. وی با سلجوقیان از در دوستی در آمد و دختر خود را به پسر الب ارسلان داد، و دختر ملکشاه را نیز برای یکی از پسران خود گرفت. با اینکه دیگر کسی به او کاری نداشت سنت خانوادگی را در مورد حملات اسلامی پربرکت به هندوستان از یاد نبرد و در غزوات متعدد تا آنجا که دستش میرسید هندیان را، با آنکه پدر و پدربزرگش مدعی مسلمان کردن آنها در بیش از بیست غزوه اسلامی شده بودند، چاپید. تظاهر بسیار به آخوند مسلکی داشت. سالی سه ماه روزه میگرفت و هر سال نیز یک قرآن با خط خود مینوشت و به خانه کعبه میفرستاد. از وظیفه شرعی افزایش گویندگان لااله الاالله نیز غافل نبود، زیرا ۴۰ دختر و ۳۶ پسر از خود به یادگار گذاشت[۱].

سالهای بعد از او تا به پایان دوران غزنوی، همه در هرج و مرج و خونریزی و برادرکشی گذشت. ارسلان شاه نواده ابراهیم برادرش شیرزاد را که مدعی او در سلطنت بود کشت و برادران دیگرش را به زندان افکند، ولی در دومین سال پادشاهیش، سنجر سلجوقی که والی خراسان بود و هنوز به سلطنت نرسیده بود به پشتیبانی از تنها برادر

---

۱ ــ تاریخ یمینی، ص ۳۳۲.

ارسلانشاه که از کشتار خانوادگی جان بدر برده بود به غزنه حمله بـرد و ارسلان را شکست داد و بهرامشاه را به سلطنت نشانید بشرط آنکه وی سالانه دویست و پنجاه هزار دینار به دیـوان سـنجر بفرسـتد. پـس از بازگشت سنجر به خراسان، ارسلان به غزنه بـازگشـت و بـرادرش را از آنجا بیرون کرد و خود یکماه به پادشاهی نشست، تا آنکه بهرامشاه بار دیگر بکمک سنجر به غزنه آمد و این بار او را کشت، ولی از آن پـس غزنویان استقلال خود را در برابر ترکان سلجوقی از دست دادند[۱].

* * *

غوریان

در سالهای ۵۴۳ تا ۵۱۲ هجری، ترکان غزنوی جـای خـود را در فرمانروایی به کوه نشینان غوری دادند که در هزارستان کنونی میزیستند و در دوران سامانیان و غزنویان بخشی از قلمرو آنها بودند. دسـته ای از امرای محلی این ولایت که از عهد صفاریان خودمختاری کـم اهمیتـی داشتند رفته رفته قدرت را در سرزمین غور بدست گرفتنـد و در زمـان محمود غزنوی با او به ستیز برخاستند. این امرا نسب خود را به شنسب نامی از اعقاب ضحاک تازی میرساندند که ظاهرا در زمان خلافت علـی

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر در تاریخ غزنویان: ابن مسکویه: تجارب الامم؛ ثعالبی: غـرر فی سیرالملوک و اخبارهم؛ ابونصرالعتبی: کتاب الیمینی در تاریخ سـلطنت سـلطان محمود غزنوی؛ ابوریحان بیرونی: آثارالباقیه؛ ابن الاثیر: کامل؛ یاقوت حموی: معجم البلـدان؛ گردیـزی: زیـن الاخبـار؛ ابوالفضـل بیـهقی: تـاریخ آل سـبکتکین؛ C.E. Bosworth در: The Ghaznavids, their Empire in Afghanistan and Eastern Iran (994-1040)، چـاپ ادیـن بـرو، ۱۹۶۳؛ Y.A. Hashmi در: Political, Cultural and Administrative history under the later Ghaznavids، چاپ اکسفورد، ۱۹۵۳؛ P. Hardy در: Mahmud of Ghazna and the historians، مجله بررسیهای تاریخی دانشگاه پنجاب، دوره چـهاردهم، ۱۹۶۲، ص ۱-۳۶؛ C. Nazim در: The Life and Time of Sultan Mahmud of Ghaznin، چاپ دهلـی، ۱۹۵۱؛ R. Gelpke در: Sultan Mas'ud von Gazna، چاپ مونیـخ، ۱۹۵۷؛ Ghulam Mustafa Khan در: A History of Bahram Shah of Ghaznin، مجله Islamic Culture، دوره بیست و سوم، ج ۱، ۱۹۴۹.

www.kavehroom.com

ارسلانشاه که از کشتار خانوادگی جان بدر برده بود به غزنه حمله بـرد و ارسلان را شکست داد و بهرامشاه را به سلطنت نشانید بشرط آنکه وی سالانه دویست و پنجاه هزار دینار به دیـوان سـنجر بفرسـتد. پـس از بازگشت سنجر به خراسان، ارسلان به غزنه بـازگشـت و بـرادرش را از آنجا بیرون کرد و خود یکماه به پادشاهی نشست، تا آنکه بهرامشاه بار دیگر بکمک سنجر به غزنه آمد و این بار او را کشت، ولی از آن پـس غزنویان استقلال خود را در برابر ترکان سلجوقی از دست دادند[1].

* * *

غوریان

در سالهای ۵۴۳ تا ۵۱۲ هجری، ترکان غزنوی جـای خـود را در فرمانروایی به کوه نشینان غوری دادند که در هزارستان کنونی میزیستند و در دوران سامانیان و غزنویان بخشی از قلمرو آنها بودند. دسـته ای از امرای محلی این ولایت که از عهد صفاریان خودمختاری کـم اهمیتـی داشتند رفته رفته قدرت را در سرزمین غور بدست گرفتنـد و در زمـان محمود غزنوی با او به ستیز برخاستند. این امرا نِسب خود را به شنسـب نامی از اعقاب ضحاک تازی میرساندند که ظاهرا در زمان خلافت علـی

---

۱ ـ برای بررسی بیشتر در تاریخ غزنویان: ابن مسکویه: تجارب الامم؛ ثعالبی: غـرر فی سیرالملوک و اخبارهم؛ ابونصرالعتبی: کتاب الیمینی در تاریخ سـلطنت سـلطان محمود غزنوی؛ ابوریحان بیرونی: آثارالباقیه؛ ابن الاثیر: کامل؛ یاقوت حموی: معجم البلدان؛ گردیـزی: زیـن الاخبـار؛ ابوالفضـل بیـهقی: تـاریخ آل سـبکتکین؛ C.E. Bosworth در: The Ghaznavids, their Empire in Afghanistan and Eastern Iran (994-1040)، چـاپ ادیـن بـرو، ۱۹۶۳؛ Y.A. Hashmi در: Political, Cultural and Administrative history under the later Ghaznavids، چاپ اکسفورد، ۱۹۵۳؛ P. Hardy در: Mahmud of Ghazna and the historians، مجله بررسیهای تاریخی دانشگاه پنجاب، دوره چـهاردهم، ۱۹۶۲، ص ۱-۳۶؛ C. Nazim در: The Life and Time of Sultan Mahmud of Ghaznin، چاپ دهلـی، ۱۹۵۱؛ R. Gelpke در: Sultan Mas'ud von Gazna، چاپ مونیـخ، ۱۹۵۷؛ Ghulam Mustafa Khan در: A History of Bahram Shah of Ghaznin، مجله Islamic Culture، دوره بیست و سوم، ج ۱، ۱۹۴۹.

www.kavehroom.com

بن ابیطالب بدست او اسلام آورده بود. سـلطان محمـود امـیر شنسـب محمد سوری را مغلوب و زندانی کرد و او خود را در زندان کشـت، و از آن پس غوریان به اطاعت پادشاهان غزنوی درآمدند. یکی از این امـرای غوری امیری بنام ملک عزالدین حسین بود که هفت پسر داشت، و چـون چهار تن از این هفت نفر بعداً به سلطنت رسیدند، او را «ابوالسـلاطین» لقب دادند. یکی از این چهار نفر فخرالدین مسعود فرزند ارشد او بود کـه شعبه غوری بامیان را بنیان گذاشت، ولی چون مادرش کنیزکی ترک بـود وی حق جانشینی پـدرش را در بـلاد اصلـی غوریـه نیـافت. دیگـری قطب الدین محمد ملقب به ملک الجبال بود که از ترس دو برادر دیگـر خود به غزنین نزد بهرامشاه پناه برد، ولی بهرامشاه که پدر زن او نیز بود او را به علت حسادت مسـموم کـرد و ایـن بـاعث شـد کـه بـرادر او سیف الدین به غزنه لشکر کشید و بهرامشاه را به هندوستان فراری داد و خود در جای او به سلطنت نشست. منتها این بار نیز با بازگشت غوریـان از غزنه، بهرامشاه بار دیگر بدین شهر بازگشت و امیر سیف الدین را بـه اسارت گرفت و با تحقیر بسیار سوار بر شتری بـه دور شـهر گردانیـد و دستور داد که مردم از بالاخانه ها خاکستر و مدفوعات خود را بر سـرش بریزند، و سپس او را کشت. نتیجه این شد که بـرادر دیگـر او غـوری، علاء الدین، از مسموم شدن یک برادر و قتل برادر دیگرش چنان به خشم آمد که سوگند خورد غزنه را زیر و رو کند و خـاندان غزنـوی را از روی زمین براندازد. لشکر عظیم او در سه نبرد پیاپی با سپاه بهرامشاه پـیروز و وارد غزنه شد و این بار نیز بهرامشاه به هندوستان گریخت. غوریان بـه فرمان امیر خود هفت شبانروز سراسر غزنه را به آتش کشیدند و اهـالی آنرا قتل عام کردند و اجساد کلیه پادشاهان غزنوی به اسـتثنای سـلطان محمود و مسعود و ابراهیم را از گورهایشان بیرون آوردند و آتش زدند و کتابخانه های شهر را نـیز در آتـش سـوزاندند، بطوریکـه از آن پـس علاء الدین «سلطان جهانسوز» لقب گرفت. ولی این سـلطان جهانسـوز خودش بعداً بدست سلطان سنجر سلجوقی اسیر شد، و بهرامشـاه بـرای سومین بار پس از بازگشت غوریان به غزنه برگشت و اعـلام پادشـاهی کرد، منتها این بار به فاصله کوتاهی مـرد. ایـن پادشـاه برادرکـش و

www.kavehroom.com

میهمان کش گریزپا را نیز که ناشیگریهایش پایتخت بزرگ و ثروتمندی چون غزنین را با همه ذخایری که بر اثر غارتهای پادشاهانش در آن گرد آمده بود به نابودی کشانید و هزاران نفر از مردم آنرا بسه شمشیر کوه نشینان غوری سپرد، مورد مدح مسعود سعد و سنائی قرار گرفت که حدیقة الحقیقه منظومه معروف خود را بنام او سرود، همچنانکه ابوالمعالی کلیله و دمنه بهرامشاهی را بنام او تدوین کرد.

علاء الدین در دور دوم پادشاهی خود به آئین اسماعیلی گروید، ولی بعد از مرگ او پسرش سیف الدین که جانشین او شده بود بالعکس به اسماعیلی کشی پرداخت. در زمان او غزها که بعدا خودشان در ایران به حکومت رسیدند تاخت و تازهای غارتگرانه خویش را آغاز کردند و بر خراسان و سیستان و کرمان استیلا یافتند، و سیف الدین با سپاه بزرگی از غوریان به جنگ با آنان رفت، ولی در میدان نبرد سپهسالار اردوی خود او به کین خواهی برادرش که بدست سلطان کشته شده بود با زدن نیزه ای او را از اسب به زیر انداخت و دشمنان غز جابجا سرش را بریدند. جانشین او پسر عمویش غیاث الدین، به غیر از غزها با دشمنان تازه نفس دیگری بنام ترکان خوارزمشاهی نیز رویارو شد که تا به پایان سلطنتش زندگی را بر او تلخ کردند. عامل اصلی در این کشمکش میان غوریان و خوارزمشاهیان خلیفه عباسی الناصرلدین الله بود که قبلاً از او سخن رفت. این امیرالمؤمنین که همه دوران خلافتش را به نفاق افکنی میان همسایگان گذرانید از زمان لشکرکشی شاه پیشین خوارزمشاهی علاء الدین تکش به مغرب ایران و طرح نقشه برانداختن خلیفه بغداد از جانب او، با خوارزمشاهیان دشمنی شدید داشت، و برای اینکه از دست آنان در امان باشد پیوسته هدایای گرانبهایی نزد پادشاهان غور میفرستاد تا آنها را به تعرض به مستملکات خوارزمشاهی برانگیزد، و لشکرکشیهای غوریان به خراسان نیز به تحریک او انجام گرفت. بعدا همین خلیفه ترکان قراختائی و بخصوص مغولان را در جای غوریان که میدان را ترک گفته بودند علیه سلطان محمد خوارزمشاه برانگیخت و از این راه ایران را با بزرگترین خونریزی تاریخ خود مواجه کرد.

سلطان غیاث الدین که به بیماری نقرس مبتلا بود در سال ۵۹۹

www.kavehroom.com

درگذشت و سلطنت را بجای پسر خود به برادرش سپرد. در زمان او فخرالدین مبارکشاه اثر منظوم مفصلی را به سبک و وزن شعر شاهنامه فردوسی در باره تاریخ و نسب نامه پادشاهان غور از دوران ضحاک تا زمان غیاث الدین محمد سرود که آنرا به نام علاء الدین جهانسوز آغاز کرده بود.

سلطان معزالدین، پادشاه تازه، در دو سال سلطنت خود سند و لاهور و مولتان را تصرف کرد و بطورف اجمیر در هندوستان مرکزی رفت، ولی در آنجا شکست سختی خورد که سستی فرماندهان غوری را مسبب اصلی آن دانست، بدینجهت در بازگشت به لاهور از شدت خشم دستور داد تا امرای شکست خورده را در طویله بستند و در برابرشان کاه و جو ریختند و خودش نیز سوگند خورد که از آن پس پیراهن عوض نکند و پیش زنش نخوابد تا انتقام شکست خود را از راجه اجمیر بگیرد. این انتقام را در سال بعد گرفت و در نتیجه سراسر بند شمالی بتصرف غوریان در آمد، و وی قطب الدین آیبک غلام خویش را به ریاست آن گماشت و خود به غزنه بازگشت. حکومت قطب شاهی که بدین ترتیب زبان فارسی را به هندوستان برد و آنرا در سراسر هند شمالی و بنگاله گسترش داد تا دوران تسلط پادشاهان گورکانی بر این نواحی در قرن دهم هجری که آنان نیز این نفوذ زبان پارسی را در ابعاد باز هم بیشتری ادامه دادند برقرار ماند.

معزالدین در یکی از سفرهای جنگی خود بدست تنی چند از کوه نشینان گوکر در نزدیکی لاهور با بیست و دو ضربه کارد کشته شد. این قتل را بعدا به فدائیان اسماعیلی نسبت دادند.

آخرین پادشاه این سلسله، خسرو ملک که بعد از سقوط غزنه در لاهور هند همچنان بنام پادشاه غزنوی مدعی سلطنت بود بدست شهاب‌الدین غوری دستگیر و به غور برده شد و در آنجا تا هنگامیکه کشته شد در زندان ماند[1].

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر در تاریخ غوریان: طبقات ناصری سراج الدین جوزجانی، ۲ جلد، چاپ کلکته، ۱۸٦۳، ترجمه انگلیسی چاپ لندن، ۱۸۸۱، متن فارسی چاپ

www.kavehroom.com

ترکان آل افراسیاب

خاندان «آل افراسیاب» یا «ایلک خانیان» سلسله ترک نژاد دیگری بودند که در سده های چهارم تا هفتم هجری بسر بخش شمال شرقی ایران (ماوراء النهر) به جانشینی سامانیان که بدست آنها منقرض شده بودند فرمانروایی کردند. همچنانکه غوریان خود را از اعقاب ضحاک تازی میدانستند، افراد این دودمان نیز مدعی میراث بری از افراسیاب پادشاه داستانی تورانیان بودند که وصف او را بتفصیل در شاهنامه خوانده بودند. عنوان ایلک خانیان از آنجهت بدانان داده شد که چندین پادشاه این دودمان ایلک خان نام داشتند. پادشاهان این سلسله با آنکه تا اندکی پیش از روی کار آمدن هنوز مسلمان نبودند برای تحکیم موقعیت خود چنان به تظاهر به مسلمانی پرداختند که حتی فقیهان مکه و مدینه نیز از این بابت به پای آنان نمیرسیدند، چنانکه عوفی در لباب الالباب خود، در باره طمغاج خان سلطان سمرقند نوشت: «السلطان العظیم جلال الدنیا والدین قلیج طمغاج خان، لفظ او غیرت شکر و قند است، و قوت او اکثرا و اغلب از اجرت کتابت قرآن فراهم میآید، و از طریق پیوسته مصحف نوشتن به خطی چون در منثور و آنرا فروختن و قوت خود از آن ساختن. و در آنوقت که بر تخت ملک سمرقند نبشت از اطراف و جوانب فتنها برخاسته بود، و او با عنایات ربانی که همواره شامل حالش بود بر همه آنها توفیق یافت». با اینهمه ظاهرا عنایات الهی یکبار به اشتباه شامل حال این کاتب قرآن نشد، زیرا که او در یک بزم شبانه بدست

تهران، ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳؛ روضة الجنات فی اوصاف مدینة السهرات، تألیف معین الدین اسفرازی؛ V.V. Berthold در کتاب Turkestan؛ A. Maricq و Gaston Wiet در La découverte de la capitale des Sultans Ghurides (XIIe- XIIIe s.)، چاپ پاریس، ۱۹۵۹؛ M. A. Ghafur در کتاب The Ghurids، چاپ هامبورگ، ۱۹۵۹؛ Ch. Kieffer در مقاله تحقیقی Les Ghurides, une grande dynastie nationale، مجله «افغانستان Afghanistan» چاپ کابل، ۱۹۶۱-۱۹۶۲؛ C.E. Bosworth: مقاله تحقیقی The early Islamic History of Ghur، مجله مطالعات آسیایی مرکزی JCAS، دوره ششم، چاپ لندن، ۱۹۶۱

www.kavehroom.com

ترک نوجوانی که مورد مهر خاص او بود در شرایط نامناسبی کشته شد، ولی شهرت داده شد که از جانب سلطان محمد خوارزمشاه بقتل رسیده است[1].

ترکان غز

غزها که نامشان در تاریخ اسلامی ایران از نظر کشتارها و ویرانگری همردیف مغولان جای گرفته است مجموعه ای از نـه طایفه ترکان شرقی بودند که بعدا سلجوقیان و عثمانیان و ترکمن ها از میان آنها برخاستند. حدود قلمرو آنان میان رود اورال و دریای خزر بود، و از زمان حمله تازیان به ماوراء النهر با ایران رابطه پیدا کردند. ترکانی که در قیام مقنع پیغمبرِ نقابدار خراسان در عهد خلیفه مهدی عباسی به یاری او آمدند ظاهرا از همین طوایف غز بودند. در زمان سلطنت سلطان سنجر سلجوقی، قبایل غز به خراسان آمدند و متعهد شدند که سالانه ۲۴,۰۰۰ گوسفند به آشپزخانه سلطان به عنوان خراج بدهند، اما چون خوانسالار سنجر در گرفتن این گوسفندها با آنها بدرفتاری کرد، او را کشتند، و در نتیجه سلطان بدانها حمله برد، ولی وی که تا آنوقت در همه جنگهای خود پیروز شده بود این بار شکست خورد و خود و همسرش به اسارت غزها درآمدند و سه سال در این اسارت ماندند. پس از آن غزها به مرو ریختند و سه شبانروز پیاپی آنرا غارت کردند، و بسیاری از مردم شهر را برای نشان دادن نهانگاه های ذخائر و اموالشان در زیر شکنجه کشتند. سپس به نیشابور حمله بردند و آنرا نیز باد غارت دادند و به نوشته ابن اثیر خرد و بزرگش را طعمه شمشیر کردند و پس در شهر آتش افکندند. نظیر همین کار را در طوس کردند و «آنجا را که معدن علما و زهاد بود یکسره به ویرانی کشاندند. مردان را کشتند و زنان را به اسارت گرفتند و مساکن کسان را زیر و

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر در تاریخ آل افراسیاب: تاریخ جهان آرا، تاریخ بخارا، تاریخ بیهقی، تاریخ یمینی، تاریخ جهانگشای جوینی، چهار مقاله نظامی عروضی، جوامع الحکایات. بنا به یادداشت محمود قزوینی در حاشیه چهار مقاله، اولین کسی که تاریخ کامل این طایفه را نوشته است شرف الزمان مجدالدین سرخکتی است.

www.kavehroom.com

زبر کردند و کتابخانه های آنرا که شهره جهان بود به آتش کشـــیدند، و از همه آن دیار جز مقبره علی بن موسی الرضا باقی نگذاشتند»[1]. بـــه نوشته راحة الصدور «همه جا مردم را خاک نرم در دهان کردند تا خفـــه شدند و عده ای از مشاهیر علما را بدینگونه هلاک کردند. بـــر رویـــهم بجز هرات و دهستان، سایر بلاد خراسان را کندند و کاویدند و غـــــارت کردند و سوختند، چندانکه از شهرهایی چون مرو، بلخ، طوس، نیشابور و سرخس چیزی باقی نماند و مساجد و بقاع و ابنیه و آثار اکثر بـــلاد و قری بالمره ویران شد»[2]. در همه این مدت سلطان سنجر که از حلب تـــا کاشغر میدان او دانسته شده بود همچنان در اسارت آنان بود تـــا روزی که با استفاده از اختلافی میان رؤسای قبایل غز امکان فـــرار یـــافت، ولی سال بعد از آن درگذشت.

جانشینان سلطان سنجر نیز چون خود او از عهده مبارزه با غزان برنیامدند، و در زمان محمود خاقان، خواهـــرزاده ســـنجر، بسار دیگـــر طوایف غز به خراسان ریختند و از نو قتـــل و غـــارتی وحشـــیانه ببـــار آوردند، بعدها غزان مغلوب خوارزمشاهیان شـــدند و ســـپس در جمـــع مغولان تحلیل رفتند، ولی بخش مهمی از آنـــان بنـــام ترکمـــن بـــاقی ماندند که سلسله قاجار از درون آن ها برخاست[3].

ماجرای اسماعیلیان

تاریخ پر سر و صدای فرقه اسماعیلیه از قرن دوم هجری با مرگ نابهنگام اسماعیل، فرزند ارشد امام جعفر صادق و جانشین اعلام شـــده او به امامت آغاز شد. امام صادق ظاهرا به علـــت عـــدم پـــای بنـــدی اسمعیل به فرایض دینـــی (بـــه گفتـــه مشـــهور بـــه ســـبب افـــراط در باده نوشی) این فرزند را از جانشینی خود خلع کـــرد و پســـر دیگـــرش موسی بن جعفر (امام موسی کاظم) را بجایش برگزید و اتفاقـــاً خـــود

---

۱ ـــ راحة الصدور، چاپ موقوفه گیب، لندن، ۱۹۲۱، ص ۱۷۷

۲ ـــ همانجا، ص ۱۸۱

۳ ـــ به بخش مربوط به قاجاریه در فصل حاضر مراجعه شود

www.kavehroom.com

اسماعیل پنج سال پیش از وفات پـدر در مدینـه درگذشـت. ولـی از همانوقت عده ای از صاحبنظران شیعه این جانشینی را جایز ندانستند، و استدلالشان این بود که چون طبق معتقدات شیعه امامان پیشاپیـش بر کلیه امور گذشته و آینده وقوف دارند امام صادق نمیتوانسته اسـت فرزندی را به جانشینی خود تعیین کند که مقدر بـوده اسـت پیـش از خودش بمیرد، و در این صورت نیز پس از آن که وی را بـه جانشـینی خود شناخته است حق الغاء این جانشینی را نـدارد، و در اینصـورت وارثان واقعی او در امر امامت فرزندان اسماعیل و اعقاب وی هسـتند و نه موسی کاظم و فرزندانش. از همان هنگام بـود کـه اینـان بنـام اسماعیلیه راه خود را از راه بقیه شیعیان جدا کردند. دعوت اسـماعیلی توسط محمدبن اسماعیل، معروف به محمد مکتوم، در دماوند آغـاز شد و به خراسان و افغانسـتان و هنـد گسـترش یـافت، و از آن پـس فرزندان او «امامان مستور» نامیده شـدند، زیـرا کسـی خودشـان را نمیشناخت و فقط دیگران بنام آنان امامت میکردند. مـهمترین ایـن داعیان اسماعیلی مردی بنام عبیدالله ملقب به مهدی بـود کـه نسـب خود را به فاطمه زهرا دختر پیامبر میرسانید و وی خلافت فـاطمی را در افریقای شمالی بوجود آورد که بعدا در مصر مستقر شـد و رقیـب سرسخت خلافت عباسی بغداد از کار در آمد، بطوریکه بـدون دخـالت قاطعانه سلجوقیان بخت بسیار داشت که سراسر جهان اسـلامی را بـه زیر خلافت خود درآورد. در زمان المستنصربالله خلیفه فاطمی مصر که دوران خلافتش ۶۰ سال بطول انجامید، به علت اینکه او نـیز مـانند امام صادق پسر بزرگ خودش نزار را که به ولیعهدی و خلافت تعییـن کرده بود عزل کرد و پسـر دیگـرش را بجـای او بـرگزیـد، در فرقـه اسماعیلی تفرقه افتاد و هواخواهان نزار امامت را حـق او دانسـتند و بعد از آنهم که نزار بدست برادرش مستعلی کشته شـد، نـواده اش را پنهانی به الموت بردند و حسن صباح به جانبداری از او قیام کرد.

نسبت حسن صباح را مورخان اسلامی بـه قبیلـه ای در یمـن رسانیده و گفته اند که پدرش صباح از یمن به قم و بعد بـه ری آمـد و حسن در آنجا ولادت یافت. بموجب همین روایات وی نخسـت مذهـب

www.kavehroom.com

اثنی عشری داشت، ولی بدعوت چند تن از باطنیان ری به آئین اسماعیلی گروید. در زمان خلافت المستنصربالله خلیفه فاطمی مصر بدان کشور رفت و یکسال و نیم در آنجا ماند و بعد به ایران بازگشت و به دعوت آیین اسماعیلی پرداخت. خواجه نظام الملک عده ای را مأمور دستگیری او کرد، و او به نواحی کوهستانی دیلمان و قزوین رفت و نماینده سلطان ملکشاه را در قلعه معروف الموت فریب داد و از آنجا بیرون کرد و خود بجای وی نشست. از آن پس این قلعه بعنوان دژی تسخیرناپذیر مرکز حکومت او و جانشینانش شد و تا دو قرن بعد که بدست هلاکوی مغول تصرف شد تسخیرناپذیر باقی ماند، و بصورت ستاد مرکزی سلسله دژهای مستحکم دیگری در سراسر ایران نیز در آمد.

در این سالها داعی اصلی اسماعیلی احمدبن عبدالملک عطاش که به گفته راحة الصدور سی هزار کس را در اصفهان بدین آیین درآورده بود پس از یک سلسله کشمکش، با گرفتن امان از سلطان سلجوقی خود را تسلیم او کرد. «... پس سلطان فرمود تا احمد را دست بسته بر اشتری نشاندند و به اصفهان بردند و در آنجا افزون بر صد هزار تن مرد و زن و کودک بیرون آمده بودند با انواع نثار از خاشاک و سرگین و پشگل و خاکستر، و مخنثان با طبل و دهل و دف، و او را با این حال در شهر بگرداندند. هفت روز آویخته بود و تیربارانش میکردند، و به عاقبت سوختندش»[1].

«احمدبن عبدالملک را یک هفته بعد از اسارت پوست کندند تا بمرد، و پوست او را به گل انباشتند و سر او و فرزندش را به بغداد نزد خلیفه عباسی فرستادند»[2].

با از میان رفتن داعی بزرگ اسماعیلی و سرکوبگری پیروان او، حسن صباح و پیروانش در الموت عملاً پرچم مبارزه اسماعیلی را منحصرا در دست گرفتند و از آن پس نبردی بی امان میان آنان با

---

۱ ــ راحة الصدور، ص ۱۶۱

۲ ــ ابن الاثیر: کامل، حوادث سال ۵۰۰ هجری

www.kavehroom.com

نیروهای ترک سلجوقی و با نیروهای عرب خلافت آغاز شد:

«در این سی سال (۵۳۰-۵٦۰ هجری) هر ملحد (اسماعیلی) که در حدود گردکوه و طبس گیلکی و دیار الموت و قلاع طالقان ناپدید شد چون بازجستند سرش در ساری یافتند یا بر سر نیزه شاه شاهان و ملک ملوک مازندران، و تنش طعمه سگان، که هزار هزار از آن سگان و خوکان جهنم را آن شاه شیعی به تأیید الهی طعمه سباع و وحوش کرد... و تا ملک مازندران به سرتم بن علی بن شهریار افتاد ۲۷,۰۰۰ ملحد به تیغ او کشته شدند، بیرون از آن گروه که به قتل ایشان التفات نباشد»[۱].

«خواجه معین الدین کاشی وزیر سلطان سنجر اعظم رحمة الله علیه بر ملاحده خذلهم الله انکار کرد، و راهها را بر آنان بست و برایشان باج های سنگین نهاد و از ایشان الوف الوف بگرفت و بکشت تا به آخر کار در حضرت خراسان خود به تیغ این ملعونان کشته آمد»[۲].

«ملاحده ملعون که خدایشان ذلیل کند بسیاری از وزرا و ائمه و امرا را مانند خواجه نظام الملک و سید علوی جرجانی مفتی جرجان و سید کیایزدی و ملک گردباز و پسر رستم ابن علی شهریار ملک مازندران و خواجه معین الدین کاشی و مجدالملک و سعدالملک و زین الملک و بسیار دیگر به دیار نیستی فرستادند»[۳].

«راههای این خطه مخوف میبود و مسلمانان به جان و مال در خطر بودند و هر ساله جمعی کثیر از حاجیان در بازگشت از حجاز بدست ملحدان شهید میشدند، تا به تأیید الهی و برکت مصطفی و مرتضی شاه شیعه امامی فتحی شاعی به اقبال صاحب الزمان مهدی ابن الحسن العسکری از مازندران برآمد با عدت و آلت و ساز و قوت و نصرت و شوکت که کوه گران از هیبت او کوس میکرد و فتح و

---

۱ ـ النقض بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض، تهران، ۱۳۷۱ هجری، ص ۷۸

۲ ـ همانجا، ص ۱۸

۳ ـ همانجا، ص ۹٦ و ۹۷

www.kavehroom.com

ظفرش به هر حرکت زمین بوس بود تا قلعه آنان کــه مــهرین دژ نــام داشت به تأیید الهی بستد و آن سگان و خوکان جهنم را طعمه سـگان و گرگان کرد»[1].

در سال ۴۸۵ نظام الملک در شهر صحنه نزدیک نهاوند به کــارد یکی از فدائیان از پای در آمد. بعد از او دو پسرش احمد در بغــداد و فخرالملک در نیشابور نیز با کارد همین فدائیان کشــته شــدند و ایــن سلسله قتل ها و ترورها از آن پس ادامه یافت و وحشتی بــزرگ در دل همه مخالفان پدید آورد. ای. پ. پتروشفسکی در کتاب اسلام در ایــران فهرستی از هشت پادشاه و خلیفه و اتابک، شش وزیر اعظم، هفده امیر و والی، شش شهربان، سیزده قاضی القضات و مفتی و شماری از ســران فرقه های مختلف مذهبی مانند پیشوای کرامیه نیشابور و امام زیدیــه طبرستان و گروهی از سادات بزرگ و مأموران عالیمقام و دانشمندان و همچنین اسماعیلییانی که به فرقه خود خیانت کرده بودند ارائــه کــرده است که به نوشته او خود این فهرست نیز از یکی از متون خود نزاریـان که مورد استفاده خواجه رشیدالدین فضل الله در جامع التواریخ او قــرار گرفته بوده، نقل شده است. اضافه بر آن ترورهائی چون قتـــل «کــنراد مونفروا» رهبر جنگی صلیبیان در سوریه که در سال ۱۱۹۲ مســیحی بدست فدائیان اسماعیلی صورت گرفت کــه در ایــن فهرســت نیــامده است[2].

نظام الملک وزیر مقتدر ملکشاه سلجوقی و یکــی از قربانیــان این فرقه، در مقام دشمن سوگند خورده آنان چنین مینویســد: «هیــچ گروهی بدفعل تر از این قوم نیستند کــه از پــس دیوارهــا بــدی ایــن مملکت را میسگالند و فساد دین میجویند... اگر نفوذ بالله دولــت را آسیبی آسمانی رسد، این سگان از بیغوله ها بیرون آیند و بر آن خــروج کنند و دعوی شیعیت کنند، و هرچه ممکــن شــود از شــر و فســاد و بدعت فرو نگذارند. به قول دعوی مسلمانی کنند و لیکــن بــه معنــی

---

۱ ـ همانجا، ص ۳٦۷ تا ۳۷۰

۲ ـ P. Petrushevskii، در کتاب اسلام در ایران، ترجمه فارسی، ص ۳۲۷

www.kavehroom.com

فعل کافران دارند، و دین محمد علیه السلام را دشمنی بتر از ایشان نیست و ملک خداوند را خصمی از ایشان شوم تر نیست. و از مسلمانان هر که برایشان رحمت کند و به عمل و شغل ایشان را بر مسلمانان و اهل کتاب گمارد در لعنت خدا و فرشتگان و پیامبران و خلق اولین و آخرین باشد و در روز حشر مأخوذ گردد»[1].

داستانی که تاریخ «اخبارالدولة السلجوقیه» از سلطان سنجر پادشاه مقتدر سلجوقی در ارتباط با فدائیان اسماعیلی نقل میکنند نماینده گویائی از رعب و وحشتی است که اینان در سراسر جهان اسلام بوجود آورده بودند:

«سلطان سنجر با همه قدرت خود از ستیزه جوئی با اسماعیلیان خودداری کرد، زیرا یکروز صبح که در کاخ خود بیدار شد، در کنار بسترش کاردی فرو رفته بزمین یافت که بر دسته آن نوشته ای بود حاکی از این مضمون که آنکس که کارد را بر زمین فرو میکند آنرا بر سینه نرم سلطان هم تواند نشاند، و از آنروز بترسید و به صلح با صباحیان رضا داد، چندانکه در روزگار او کار آنان بالا گرفت»[2].

جانشین حسن صباح «کیا بزرگ امید» بود که چون خود او رهبر مقتدری بود. در عهد همین کیا امید فدائیان اسماعیلی المسترشدبالله خلیفه عباسی را در مراغه و پسرش الراشدبالله را در اصفهان با کارد بهلاکت رساندند[3].

مبلغان اسماعیلی تا آنوقت که در دعوتهای مذهبی خود با خشونتهای وحشیانه‌ای از آن قبیل که سلاطین و امرای ترک در پیش گرفتند مواجه نمیشدند این کار را بدون توسل به زور و ارعاب انجام میدادند و اصولاً حاجتی به توسل به شمشیر نداشتند، لیکن از وقتیکه غزنویان و سلجوقیان رفتار خشن خود را با آنان شروع کردند اینان به قلاع مستحکم خود پناه بردند و حسن صباح نیز بعداً همین روش را

---

۱ ــ نظام الملک در سیاستنامه، چاپ تهران، ص ۲۳۵-۲۳۶ و ۲۸۱

۲ ــ اخبارالدولة السلجوقیه، ویراستاری اقبال لاهوری، چاپ لاهور، ص ۱۸۱

۳ ــ دکتر ذبیح اله صفا در «تاریخ ادبیات ایران»، ج ۲، ص ۱۷۴

www.kavehroom.com

ادامه داد، یعنی از درون اتاق خود در قلعه الموت فرمان قتل مخالفان را صادر کرد و آنانرا به ضرب کاردهای بران فدائیان از پای درآورد.

توصیف جامعی از روش تربیت فدائیان و حشاشین در همان دوران قرون وسطی توسط مارکوپولو جهانگرد ایتالیایی مشهور قرن سیزدهم مسیحی که خود در سفرش به چین اقامت ممتدی در ایران داشت در سفرنامه او داده شده که البته تحت تأثیر روایات معمول در میان مردم با نظر بسیار نامساعدی نوشته شده است[1].

از اسماعیلیان نزاری اکنون فقط در سوریه و عمان و محلات قم و شمال افغانستان به تعداد محدودی باقی مانده اند، در عوض تقریباً همه اهالی بدخشان و نواحی شرقی تاجیکستان و پامیر از این فرقه هستند. کانون اصلی نزاریان در هندوستان است. رئیس کنونی همه ایشان کریم آقاخان است که از چهل و چهار سال پیش در این مقام باقی است. در هندوستان بیش از دویست و پنجاه هزار تن از آنان زندگی میکنند و در افریقای شرقی نیز نزاریان اقلیتی نیرومند هستند.

دژهای اسماعیلیان منحصر به استحکامات الموت و رودبار و طالقان نبود. به نوشته طبقات ناصری «بلاد ملحدستان صد و پنج پاره قلعه داشت، هفتاد پاره در بلاد مهستان و سی و پنج پاره در کوهسهای عراق». اضافه بر این در مناطق قاینات و خراسان و مازندران و قهستان و ابهر و اصفهان و خوزستان و فارس نیز دژهای دیگر داشتند که مشخصات شماری از آنها را دکتر ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران آورده است[2].

ترکان سلجوقی

ترکان سلجوقی که مدت ۱٦۰ سال میسهمانان ناخوانده بعدی ایرانیان بر مسند فرمانروایی بودند یکی از شعب نه گانه تغز اخز (نه

---

۱ ـ گزارش مارکوپولو در این مورد بطور کامل در تاریخ ادبیات ایران E.G. Browne (ج ۲، ص ۲۰۷ تا ۲۱۰) نقل شده است

۲ ـ طبقات ناصری، ص ۷۰۱

www.kavehroom.com

ادامه داد، یعنی از درون اتاق خود در قلعه الموت فرمان قتل مخالفان را صادر کرد و آنانرا به ضرب کاردهای بران فدائیان از پای درآورد.

توصیف جامعی از روش تربیت فدائیان و حشاشـــین در همـــان دوران قرون وسطی توسط مارکوپولو جهانگرد ایتالیایی مشـــهور قـــرن سیزدهم مسیحی که خود در سفرش به چین اقامت ممتـــدی در ایـــران داشت در سفرنامه او داده شده که البته تحت تأثیر روایات معمـــول در میان مردم با نظر بسیار نامساعدی نوشته شده است[1].

از اسماعیلیان نزاری اکنون فقط در سوریه و عمان و محلات قم و شمال افغانستان به تعداد محدودی باقی مانده اند، در عوض تقریبـــاً همه اهالی بدخشان و نواحی شرقی تاجیکستان و پامیر از ایـــن فرقـــه هستند. کانون اصلی نزاریان در هندوستان است. رئیـــس کنونـــی همـــه ایشان کریم آقاخان است که از چهل و چهار سال پیـــش در ایـــن مقـــام باقی است. در هندوستان بیش از دویست و پنجاه هـــزار تـــن از آنـــان زندگی میکنند و در افریقای شرقی نیز نزاریان اقلیتی نیرومند هستند.

دژهای اسماعیلیان منحصر به استحکامات الموت و رودبـــار و طالقان نبود. به نوشته طبقات ناصری «بلاد ملحدستان صد و پنج پاره قلعه داشت، هفتاد پاره در بلاد مهستان و سی و پنج پاره در کوهـــهای عراق». اضافه بر این در منـــاطق قاینـــات و خراســـان و مـــازندران و قهستان و ابهر و اصفهان و خوزستان و فارس نیز دژهای دیگر داشـــتند که مشخصات شماری از آنها را دکتر ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیـــات در ایران آورده است[2].

ترکان سلجوقی

ترکان سلجوقی که مدت ۱٦۰ سال میـــهمانان نـــاخوانده بعـــدی ایرانیان بر مسند فرمانروایی بودند یکی از شعب نه گانه تغز اخز (نـــه

---

۱ ـ گزارش مارکوپولو در این مورد بطور کـــامل در تـــاریخ ادبیـــات ایـــران E.G. Browne (ج ۲، ص ۲۰۷ تا ۲۱۰) نقل شده است

۲ ـ طبقات ناصری، ص ۷۰۱

www.kavehroom.com

قبیله غز) بودند که به نام رئیس قبیله که سلجوق نام داشت سلجوقی خوانده میشدند. این قبیله ترکمان را سامانیان بنا به مصالح نظامی از مسکن اصلی آنان به نواحی مصب رود سیحون در جنوب دریاچه خوارزم کوچ داده بودند. در سده های پنجم تا نهم هجری پنج شعبه از این سلجوقیان با عناوین سلاجقه بزرگ و سلاجقه عراق و کرمان و روم و شام بر قلمرو پهناوری که پس از امپراتوری عرب بزرگترین امپراتوری تاریخ اسلام بود و سرزمینهای میان مدیترانه و آسیای میانه را شامل میشد حکمفرمایی کردند و حوزه فرمانروایی آنها در زمان طغرل و الب ارسلان و ملکشاه تقریباً به حدود امپراتوری ساسانیان رسید. چندی بعد از آن سلجوقیان متصرفات آسیایی بیزانس را نیز به تصرف درآوردند و با نیروهای صلیبی اروپا روبرو شدند. با اینهمه بخاطر کشمکشهای خانوادگی، قدرت آنها رو به کاهش رفت.

ترکان سلجوقی در ابتدا به مسیحیت گرویده بودند، ولی بعد بنا به مصالح روز مسلمان شدند. اینها هم مانند ایلک خانیان مدعی وراثت افراسیاب بودند، چنانکه خواجه نظام الملک با اتکاء به همین افسانه، در شرح احوال مخدوم خودش ملکشاه سلجوقی نوشت: «خداوند عالم شهنشاه اعظم را از دو اصل که پادشاهی و پیشوائی در خاندان ایشان بود، جد به جد تا افراسیاب بزرگ پدید آورد و به کرامتها و بزرگی ها که ملوک جهان از آن عاری بودند آراسته گردانید».

بنیانگذار سلسله طغرل سلجوقی بود که با قبول اطاعت از خلیفه ناتوان عباسی، القائم بامرالله، به خلافت نیمه جان بغداد اعتباری تازه بخشید. بر اثر دخالت نظامی او فتنه معروف بساسیری که خطبه به نام خلیفه فاطمی مصر خوانده بود درهم شکست و بپاس این خدمت به امر قائم بالله خطبه سلطنت با عنوان «سلطان شرق و غرب» در بَغداد بنام طغرل خوانده شد و آخرین امیر دیلمی بغداد به اسارت قوای سلجوقی در آمد و بدین ترتیب حکومت صد ساله دیلمیان بر بغداد بپایان رسید. خود خلیفه با برادرزاده طغرل ازدواج کرد و طغرل نیز پس از مرگ همسر ترک خود از دختر خلیفه خواستگاری کرد، و با

www.kavehroom.com

اینکه تا آنزمان چنین کاری در خاندانهای خلافت که خون قریش داشتند صورت نگرفته بود، خلیفه از ترس چماقداری طغرل بدین ازدواج رضایت داد. ولی چند ماه بعد پادشاه مقتدر سلجوقی در شهر ری در ۷۰ سالگی درگذشت و در همانجا در محلی که اکنون برج طغرل نام دارد بخاک سپرده شد.

جانشین او، برادرزاده اش الب ارسلان بود که سلطنتش با کشتن وزیرش عمیدالملک آغاز شد، و بعد از آن دوران ممتد جنگهایی را شروع کرد که گرجستان و ارمنستان و فارس را بتصرف او درآورد و در جنگ بزرگی که ده ها هزار کشته داشت، قیصر بیزانس نیز بدست وی اسیر شد، ولی با پرداخت یک میلیون و نیم دینار که تا آنزمان بزرگترین غرامت پرداخت شده در یک جنگ بود آزادی خود را بازیافت.

مرگ الب ارسلان به صورت غیرمنتظره ای روی داد. جانشین طمغاج خان، پادشاه آل افراسیاب سمرقند که قبلاً از او سخن رفت، از اطاعت سلطان سلجوقی سر باز زد و سلطان برای تنبیه او با دویست هزار سپاهی از جیحون گذشت. در سومین روز، قلعه بان یکی از دژهای نظامی یاغیان را که یوسف خوارزمی نام داشت دست بسته پیش سلطان آوردند ولی یوسف بجای پوزش طلبیدن با وی درشتی کرد و الب ارسلان به نگاهبانان گفت که دستش را بگشایند تا خود با تیر هلاکش کند. اتفاقاً تیر سلطان به خطا رفت و یوسف با استفاده از فرصت با کاردی که با خود داشت زخمی کاری بر الب ارسلان زد که چهار روز بعد وی بر اثر آن درگذشت و در مرو به خاک سپرده شد. سنائی سخنور معروف قرن پنجم همانوقت در این باره چنین سرود:

سر الب ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون
به مروآ، تا که خاک اندر سر الب ارسلان بینی![1]

جانشین الب ارسلان پسرش ملکشاه بود که بنوبه خود سلطنتش را با کشتن یکی از بزرگان خاندان خود یعنی عمویش که مدعی تاج و

---

۱ ــ ذبیح الله صفا: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۱۷۳

www.kavehroom.com

تخت بود آغاز کرد. دخترش را با تشریفات بسیار بـه زناشـویی بـه المقتدی خلیفه عباسی داد، در حالیکه خودش در این هنگام ۳۳ سال بیشتر نداشت. در زمان او فعالیت فدائیان حسن صباح کـه در الموت مستقر شده بودند به سراسر امپراتوری سلجوقیان گسترش یافت. رونق دوران سلطنت ملکشاه نیز مانند دوران پادشاهی الب ارسلان بیش از هر چیز مرهون کاردانی خواجه نظام الملک وزیر اعظم او بود، هر چند که این رونق چندان به سود ایران که جای شایسته خود را در میان اجزاء متعدد این امپراتوری نداشت اعمال نمیشد. با گذشت زمان همه کسانیکه وجود نظام الملک را مانع نفوذ و ترقی خود میدیدند کوشیدند تا آتش نقار را بین این دو دامن زنند. و این تلاش همچنانکه قبلاً در مورد هارون الرشید و برمکیان موفق شده بود و بعداً نیز در مورد ناصرالدینشاه و امیرکبیر در عصر قاجار موفق شد، در مورد نظام الملک مؤثر افتاد، بطوریکه ملکشاه توسط دو تن از خاصان خود بنام تاج الملک و مجدالملک این پیام عتاب آمیز را برای او فرستاد که: «اگر در ملک شریک منی، آن حکم دیگر است، و اگر تابع منی چرا حد خویش نگاه نمیداری و فرزندان و اتباع خود را تأدیب نمیکنی که بر جهان مسلط شده اند تا حدی که حرمت بندگان خود ما را نیز نگاه نمیدارند. اگر میخواهی بفرمایم که دوات از پیش تو بگیرند». و نظام الملک رنجیده خاطر توسط همان دو نفر پاسخ داد که «با سلطان بگوئید که تو نمیدانی که به این مرتبه با تدبیر من رسیده ای که از برایت شهرها بگشادم و اقطار ممالک شرق و غرب را مسخرت کردم. اکنون نیز دولت آن تاج بدین دوات بسته است. هرگاه این دوات برداری، آن تاج نیز بردارند»[1]. و درست در تحقق این پیش بینی، سه هفته بعد از آنکه نظام الملک پس از عزل از وزارت در رمضان ۴۸۵ با ضربه کارد یک فدایی اسماعیلی کشته شد، ملکشاه نیز با مرگ مرموزی در نیمه شوال در بغداد درگذشت.

پس از مرگ ملکشاه حکام او در همه جا کوس استقلال زدند.

---

۱ ــ سیاست نامه خواجه نظام الملک، ص ۴

www.kavehroom.com

اتابکان موصل مستقل شدند و اتابکانی دیگر حکومت سلاجقه کرمان را بنیاد نهادند. در آذربایجان و لرستان نیز دو دسته دیگر از اتابکان اعلام استقلال کردند. برکیارق فرزند بزرگ ملکشاه دو عموی خودش ارسلان و ارغون را کشت. خلیفه المقتدی بالله در بغداد به اصرار ترکان خاتون بیوه ملکشاه، فرزند چهار ساله او محمود را به سلطنت شناخت.

ولی غلامان نظامیه در اصفهان بر محمود شوریدند و برکیارق که به اصفهان حمله کرده بود وزیر اعظم محمود تاج الملک را قطعه قطعه کرد. ترکان خاتون به تبریز رفت و خالوی برکیارق امیر آنجا را با وعده ازدواج فریفت و به قیام علیه خواهرزاده اش برانگیخت، ولی امرای برکیارق او را کشتند. این بار برکیارق خودش به بغداد رفت و از طرف همان خلیفه المقتدی سلطان شناخته شد و لقب رکن الدین گرفت و فردای آنروز خلیفه مرد. برکیارق به اصفهان آمد، ولی مردم به طرفداری برادرش محمود بر او شوریدند و قصد کور کردنش را کردند. اتفاقاً در همین هنگام محمودبه بیماری مرد و ترکان خاتون نیز درگذشت و برکیارق نجات یافت. ولی این بار میان او و محمد برادر دیگرش که بر گنجه و اران حکومت داشت اختلاف در گرفت و کارشان به پنج جنگ پیاپی کشید که در آن مادر برکیارق بدست وزیر او کشته شد. برکیارق سرانجام به بیماری سل درگذشت در صورتیکه بیست و پنج سال بیشتر نداشت.

بعد از او سلطنت به برادر دیگرش محمد و سپس به پسر او محمود رسید. ولی با اینکه سلطنت این محمود از طرف خلیفه بغداد المستظهربالله به رسمیت شناخته شد و به امر او با عنوان مغیث الدین برایش خطبه نیز خوانده شد، سنجر برادر محمد که درین هنگام امارت خراسان را داشت پادشاهی او را نپذیرفت و اندکی بعد او را از تخت برداشت و خود بر جایش نشست.

سلطان سنجر معروفترین پادشاه این سلسله و در عین حال صاحب طولانی ترین دوران پادشاهی در ایران پس از شاپور دوم ساسانی است، زیرا از ۷۵ سال عمر خود ٦٢ سال را در مقام سلطنت گذرانید، ولی با آنکه سخنوران بزرگی چون معزی نیشابوری، صابر

www.kavehroom.com

ترمذی، عبدالواسع جبلی، انوری و سنائی به خاطر بذل و بخششهای فراوان او نامش را بلندآوازه ساخته اند، پادشاهی طولانی وی جز جنگهای بی وقفه با صدها هزار کشته و ویرانیهایی بیحساب، برای مردم ایران حاصلی ببار نیاورد. بیست و شش جنگ بزرگ او (که تنها در دو تا از آنها شکست خورد) بقیمت مالیتهای سنگینی صورت گرفت که کمر روستائیان و بازرگانان را شکست. وزیر بسیار شایسته خودش را که نواده خواجه نظام الملک بود و وی قوام حکومت خود را در بیست ساله اول سلطنتش مدیون کاردانی او بود کشت و عارف بزرگ عین القضات همدانی را به دار آویخت[1].

سنجر که القابی چون ملک شرق و سلطان معزالدنیا والدین گرفته بود در بیست و ششمین جنگ بزرگ زندگانی خود با ترکان غز برخلاف انتظار شکست خورد و همراه با زنش ترکان خاتون به اسارت آنان در آمد، و سه سال و نیم در این اسارت ماند، زیرا بخاطر همسرش که اسیر غزها بود حاضر به فرار نمیشد. ولی بعد از مرگ ترکان خاتون، جمعی از غلامان وی سنجر را به بهانه شکار تا کنار جیحون بردند و در آنجا او را به کشتی که آماده کرده بودند نشاندند و فرار دادند، و سنجر بار دیگر به مرو آمد و به سلطنت نشست، اما اندکی بعد از آن از شدت اندوه درگذشت.

سنجر با همه ادعای اسلام پناهی، مردی بسیار عیاش و بخصوص مانند غالب دیگر پادشاهان ترک همجنس باز بود. «از عادات او این بود که غلامی را از میان غلامان خود برمیگزید و بدو عشق میورزید و مال و جان فدای او میکرد و حکم و سلطنت خود را در دست او مینهاد. لیکن چندگاهی بعد به نحوی ددمنشانه او را از میان میبرد. از حمله اینان مملوکی بنام سنقر بود که سنجر بمحض دیدن خریدار او شد و فرمان داد تا برایش سراپرده ای چون سراپرده خود سلطان بزنند و هزار غلام خرید تا در رکابش حرکت کنند و در درگاه او سر بند و خزانه ای چون خزانه سلطان برایش فراهم آورند و ده هزار سوار

---

۱ ــ تجارب السلف، نقل از تاریخ ایران عباس اقبال، ص ۳۳۶

www.kavehroom.com

به وی اختصاص دهند. ولی دو سال بعد همین سنجر در خفا امرای خود را فرمان داد تا در اطاق گرد آیند و هنگامیکه او سنقر را به درون میخواند با دشنه بر او حمله برند و پاره پاره اش کنند، و امرا نیز چنین کردند»[1].

مورد مشابهی در همین کتاب تاریخ ادبیات در ایران چنین نقل شده است:

«سلطان سنجر به «اختیارالدین جوهر» غلام زیباروی مادرش تعلق خاطر یافت تا بحدی که سی هزار سپاه در رکاب او گذاشت. اما هم او چندی بعد دسیسه ای ترتیب داد تا وی را در دهلیز بارگاهش به ضرب کارد از پای درآورند. گویند آنوقت که جوهر را به کارد میزدند و فریاد او برآمده بود، سنجر در حرمسرای خود بود و چون آوای او را شنید گفت: گویا دارند بیچاره جوهر را میکشند! و همین کار را با غلامی دیگر بنام قایماز کج کلاه کرد»[2].

پس از مرگ سلطان سنجر، به وصیت او خواهرزاده اسلام خاقان محمود به جانشینی او نشست، و مؤیدآی به یکی از غلامان سنجر که در مدت اسارت او به دست غزها برای خود در نیشابور دستگاه پادشاهی ترتیب داده بود عملاً قیم او شد. ولی دیری نگذشت که محمود و پسرش را کور کرد و خطبه سلطنت را بطور مستقل برای خود خواند، بطوریکه در طوس و نیشابور به نام او و در گرگان و دهستان بنام ایل ارسلان خوارزمشاه و در مرو و سرخس به نام فرمانروایان غز خطبه میخواندند. چندی بعد تمام خراسان به تصرف ترکان خوارزمشاهی در آمد و خود مؤیدآی به به امر خوارزمشاه کور و بعد کشته شد.

ملکشاه فرزند محمود پس از چهار ماه سلطنتی که تمام آن به میخوارگی و عیاشی گذشت از جانب امرایش خلع شد. سلیمان شاه که بعد از او به سلطنت نشست نیز به علت همین شرابخوارگی و امردبازی

---

۱ ـ ذبیح الله صفا: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۷۱

۲ ـ همانجا، ص ۷۲

www.kavehroom.com

بیحساب از جانب همین امرا خلع شد و به زندان افتاد و اندکی بعد کشته شد.

آخرین پادشاه سلسله سلجوقی ایران، طغرل سوم، در روزی که از بزم شبانه بکسره به میدان جنگ با قتلغ پسر اتابک جهان پهلوان رفت، با خواندن چند بیت از شاهنامه رستم وار خود را با گرزی گران به صفوف قتلغ زد، ولی در این تهمتنی کشته شد و قتلغ سر بریده او را برای خلیفه الناصرالدین الله به بغداد فرستاد.

* * *

با همه این فسادها، این کشتارها و ستمگریها، این امردبازی ها و میخوارگی ها و عیاشی ها، و همه این فشارهای کمرشکنی که به بزرگ تا کوچک مردم وارد میشد، این فرمانروایان چماقدار نیز مانند پیشینیان و مانند جانشینان خود مدعی بهترین نوع پاسداری از اسلام ناب محمدی بودند، و در این باره گواهی جالبی را از خود خواجه نظام الملک در سیاستنامه میتوان خواند:

«عجب آن است که ترکان خود را از جانب حق مأمور تقویت دین میشمردند، چنانکه الب ارسلان به سردار سپاه خود بنام اردم تندی کرد که ما ترکان مسلمانان پاکیزه ایم و دیگران بدمذهب و بددین و بداعتقاد، و امروز خدای عز و جل ترکان را از بهر آن عزیز گردانیده است که بدعت نشناسند، در حالی که دیلمیان و عراقیان همه بدعتگزارند و بدمذهب. تا عاجز باشند طاعت میدارند و بندگی میکنند، و اگر کمتر گونه ای قوت گیرند و ضعفی از جهت مذهب یا ولایت در ما ببینند یکی از ما ترکان را زنده نگذارند، زیرا که اینان از خر و گاو کمترند از آنکه دوست و دشمن ندانند»[1].

ولی نوع ابراز این ایمان اسلامی را از زبان ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات ایران او بهتر میتوان شنید:

«سلجوقیان در دشمنی با فرقی که مورد قبول فقهای تسنن

---

۱ ــ سیاستنامه خواجه نظام الملک، چاپ عباس اقبال، ص ۳۰۱

www.kavehroom.com

نبودند مانند قرامطه و باطنیه و معتزله و شیعیان غلـــو میکردنــد و همواره آماده قتل و آزار آنان بودند، چنانکه حتی از کشتن وزیران خود نیز دریغ نداشتند»[1].

و احتمالاً واقع بینانه تر از این هر دو واقعیت را در دو اثر نظــم و نثر معروف از خود آن دوران منعکس میتوان دید:

«ظلمه این عهد (سلجوقیان) برای غـــارت مـــردم بهانــه دیــن میتراشیدند، چنانکه مؤیدالدین ابی القصاب وزیر خلیفـــه بغـداد کــه خوزستان را در حکم داشت بر دهقانان آن ناحیت بیدادگریها روا داشــت و از آنان قباله های خانه ها و املاکشان می بخواست و میگفــت کــه زمین از آن امیرالمؤمنین (خلیفه عباسی) است و کســی نباشــد کــه ملک از آن خود داشته باشد. و مال مصالح بدور او قانونی شد، و چـــه دون همت شاهی بود که به مال ایتام و کلبه بیوه زنان رغبت نماید»[2].

خــبرت هســت کــه از هــر چــه درو خــیری بـــــود
در همـــه ایـــران امـــروز نمـــانده اســت اثـــــر؟
بــر بـــــزرگـــان زمانـــه شـــده دونـــان ســـالار
بـــر کریمـــان جـــهان گشـــته لئیمـــان مـــهتر
شـــاد الا بـــــه در مـــــرگ نبینـــــی مـــــردم
بکـــر جـــز در شـــکم مـــام نبینـــی دخـــتر
بـــــر مســـلمانان آن شـــکل کننـــد اســـتخفاف
که مسلمان نکند صد یک از آن بر کافـــــر[3]

---

۱ ـ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۱۴۱

۲ ـ راحة الصدور، ص ۳۸۱

۳ ـ این قصیده مفصل بخواهش مردم خراسان توسط انوری سروده شده و از جـــانب آنان برای خاقان سمرقند فرستاده شده بود و در ادبیات ایـــران بـــه «قصیـــده رائیـــه» معروف است. برای بررسی بیشتر در باره سلجوقیان ایران میتـــوان بـــه منـــابع زیـــر مراجعه کرد: راوندی: راحة الصدور (تاریخ سلجوقیان)؛ خواجه نظام الملک: سیاســت نامه؛ مجمل التواریخ مؤلف ناشناس، ویراستاری و چاپ ملک الشعرا بهار؛ گردیزی: زین الاخبار؛ اخبارالدولة الســلجوقیه؛ M. Th. Heutsma در: Recueil de textes relatifs à l'histoire des Seljoucides، چاپ لیـــدن در ۴ جلـد، ۱۸۸٦-۱۹۰۲؛

www.kavehroom.com

ترکان خوارزمشاهی

دودمان سلطنتی که جانشین سلجوقیان شد، سلسله ترکان خوارزمشاهی بود که یک غلام دیگر ترک، انوشتکین، بنیانگذار آن بود. این انوشتکین را یکی از امیران سلجوقی در گرجستان خریده بود و بهمین جهت «انوشتکین غرجه» نامیده میشد. در دوران سنجر، امیر حبشی خراسان پسر این غلام را که نامش قطب الدین محمد بود بخاطر حسن خدمتش بحکومت خوارزم فرستاد و این سمت عنوان خوارزمشاه (فرماندار خوارزم) را برای او و بعدا برای همه خاندانش بهمراه آورد، زیرا بعد از او این مقام در خاندان او موروثی شد.

آغاز کار این سلسله هم با برادرکشی و هم با مادرکشی همراه بود، زیرا علاء الدین تکش بر برادرش سلطانشاه که با اعمال نفوذ مادرش ترکان خاتون جانشین پدر شده بود شورید و آن دو را از خوارزم بیرون کرد و بعد هر دو را کشت، و چون پیش از آن سردار خلیفه بغداد بنام مؤیدالدین القصاب به طرفداری از برادر او برخاسته بود، در حمله به همدان جسد او را نیز که اندکی پیش از آن مرده بود از گور بیرون آورد و سرش را برید و به عنوان دهن کجی برای خلیفه فرستاد[1].

جانشین او سلطان محمد خوارزمشاه، بدین دلیل که عثمان خان ملقب به «سلطان السلاطین» حاکم سمرقند که در عین حال داماد او نیز بود دختر وی را کتک میزد، به سمرقند حمله برد و سه روز تمام مردم آنجا را که هیچ دخالتی در روابط این زن و شوهر نداشتند کشتار

V.V. Barthold در: 12 Vorlesungen über die Geschichte der Turken Mittelasiens، ترجمه از روسی توسط Theodor Monzel، برلین، ۱۹۳۵؛ Cambridge History of Iran، جلد پنجم: The Saljuq and Mongol Periods، زیر نظر J.A. Boyle، کمبریج، ۱۹۶۸؛ B. Spuler در: Iran in früh-islamischer Zeit ; Politik, Kultur, Verwaltung und öffentliches leben zwischen der arabischen und der Seldschukischen Eroberung (633 bis 1055)، چاپ ویسبادن، ۱۹۵۲

۱ ـ ابن الاثیر در «کامل»، حوادث سال ۶۲۳ هجری؛ تاریخ ابن خلدون، چاپ قاهره، ج ۳، ص ۱۱۰۲

www.kavehroom.com

کرد، و وقتی هم که به وساطت ائمه و سادات شهر دست از قتل عام آنها برداشت، عثمان خان را که برای معذرت خواهی نزد پدر زنش آمده بود گرفت و همراه با همه خانواده اش بقتل رسانید.

در زمان همین محمد خوارزمشاه بود که تحریکات الناصربالله خلیفه عباسی بغداد سیل مغولان را روانه ایران کرد و بزرگترین فاجعه بعد از حمله عرب را برای این کشور ببار آورد. خوارزمشاه پس از عقب نشینی های پیاپی به جزیره کوچک آبسکون در دریای خزر پناه برد و در آنجا در چنان فلاکتی جان سپرد که حتی کفنی نداشت که با آن به گورش بسپارند و بناچار از جامه یکی از همراهانش برای او کفنی ترتیب دادند. جالب است که این پادشاه گردنفراز خوارزمشاهی در تمام دوران سلطنتش زیر نفوذ مادر قبچاقی خود که او نیز ترکان خاتون نامیده میشد قرار داشت و این زن که در همه تواریخ به خونخواری و حیله گری و شهوت پرستی و مال اندوزی شناخته شده چنان بر کارها تسلط داشت که اوامر خوارزمشاه بدون موافقت او اجرا نمیشد، و حسابگریهای غلط این زن نیز یکی از عوامل ترکتازی مغولان بود. «... و این پیر زال برای خود مجالس عشرت و نشاط داشت و در آن مجالس به فساد سرگرم بود، و بر دست همین زن بیدادگریهای عجیب میرفت و بدست ترکان سفاک خود کشتارهای بی امان میکرد، و چون به ملکی نظر داشتی صاحب آنرا بر سبیل ارتهان به خوارزم آوردی و او را در شب به جیحون انداختی»[1].

فرزند او سلطان جلال الدین ملکشاه با اینکه سرداری شجاع بود و تنها رهبر جنگی بود که با لشکریان مغول دلیرانه جنگید، مردی بسیار بیرحم و سخت کش و کینه جو و در عین حال شدیداً عیاش و شرابخوار بود و همینکه میان او و سپاهیان مغول دوران کوتاه متارکه ای پدید میآمد، از این فرصت برای باده پیمائی و بخصوص عشقبازی با غلام ترکی بنام قلج که سخت مورد تعلق خاطر او بود

---

۱ ـ تاریخ جهانگشای جوینی، ویراستاری محمد قزوینی، لیدن، ۱۹۱۲، ج ۲، ص ۱۹۸

www.kavehroom.com

بهره میگرفت، و در این امر اشکالی اسلامی نیز نمیدید، زیرا چنانکه قاضی تاج الدین سبکی در «طبقات الشافعیه» خود تصریح میکند که «در این عهد بعضی از فقها به جواز همخوابگی با غلامان فتوی داده بودند»[1].

یکی از جالبترین نمونه های این رواج و مقبولیت همخوابگی با غلامان ترک را عباس اقبال در تاریخ مغول خود در ارتباط با همین سلطان جلال الدین ملکشاه، چنین نقل میکند:

«جلال الدین منکبرنی را غلامی بود قلج نام که سلطان را بسه وی تعلق خاطر بود. اتفاقاً غلام را مرگ فرا رسید. سلطان در مرگ او بسیار بگریست و فرمان داد تا لشکریان و امیران جنازه او را محل فوت آن پسر تا تبریز که چند فرسخ با آن فاصله داشت پیاده تشییع کنند و خود نیز مقداری از این راه را پیاده آمد. چون نعش بسه تبریز رسید امر کرد تا جمله تبریزیان پیرامون آن زاری کنند و کسانی را کسه در این کار قصور کرده بودند به سختی مجازات کرد و امرائی را نیز که به شفاعت اینان برخاسته بودند از پیش خود براند. با تمام این احوال حاضر نشد جنازه آن معشوق را به خاک بسپارد و هر جا که میرفت آنرا با خود میبرد و بر آن ندبه میکرد و از خوردن و آشامیدن بازمیایستاد و اگر چیزی برای او میبردند نخست قسمتی از آنرا برای جنازه غلام میفرستاد و کسی را جرئت آن نبود که بگوید معشوق او مرده است چه اگر چنین میگفت بیدرنگ کشته میشد. از این رو چون طعام را نزد جنازه میبردند بازمیگشتند و میگفتند: قلج زمین ادب میبوسد و میگوید به لطف سلطان حالم بهتر است»[2].

سلطان جلال‌الدین، در یکی از سفرهای جنگی خود در آذربایجان ناگزیر به کردستان گریخت و در آنجا، با سرنوشتی مشابه سرنوشت داریوش سوم و یزدگرد، آخرین پادشاهان هخامنشی و ساسانی، بدست کردی که طمع در جامه فاخر او کرده بود کشته شد و با مرگ وی

---

۱ ــ طبقات الشافعیة الکبری، چاپ قاهره، ج ۲، ص ۱۸

۲ ــ تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، ص ۱۴۰-۱۴۱

www.kavehroom.com

آخرین حریف واقعی نیروهای مغول در ایران از میان رفت و پادشاهی خوارزمشاهیان نیز به سر رسید. عامل اصلی شکستهای او در برابر مغولان، با همه پیروزیهائی که نصیب او شد، به گفته دکتر صفا این بود که امرای لشکرش مانند همه غارتگران دیگری که به ایران اسلامی هجوم آوردند یا بر آن حکومت کردند، تنها در پی تاراج و چپاول بودند و سرنوشت کشور و ملتی که مستعمره آنان بود برایشان اصلاً اهمیت نداشت، یا اهمیتی بسیار ناچیز داشت[1].

ایلغار مغول

شباهتی که میان بنیانگذاری امپراتوری مغول و بنیانگذاری امپراتوری عرب وجود دارد، از شگفت انگیزترین شباهتهای تاریخ است. هر دو امپراتوری بدست اقوامی بنیاد نهاده شدند که تا آنزمان جایی در تاریخ نداشتند، در دشتها و صحراهای دورافتاده و تقریباً نامسکون خود بصورتی ابتدایی زندگی میکردند و غالباً نیز با یکدیگر در جنگ و جدال بودند. در عربستان قرن هفتم و در مغولستان قرن دوازدهم، این قبایل پراکنده برای اولین بار بدست دو نفری که میبایست پایه گذار دو امپراتوری از پهناورترین امپراتوریهای تاریخ شوند در طول بیست سال از راه جنگ یا از طریق سیاست در زیر لوای رهبری واحد گرد آمدند و با عطش غنیمت و غارت به جهانگشایی پرداختند و با استفاده از شرایط مساعد سیاسی و نظامی، دو امپراتوری بزرگی را با فتوحات برق آسای خویش بوجود آوردند که از حیث وسعت برابر یکدیگر بودند. بخشی از این دو امپراتوری که ایران جزئی از آنها بود میان آن هر دو مشترک بود، ولی بخش دیگر، یکی

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر در باره خوارزمشاهیان: محمدبن احمد نسوی: نفثة المصدور، و سیرت سلطان جلال الدین منکوبرتی؛ حمداله مستوفی: تاریخ گزیده؛ رشیدالدین فضل اله: جامع التواریخ؛ ابن اثیر: کامل. Histoire du Sultan Djelaleddin Monkoberti, prince du Kharezm، ترجمه O. Houdas از اصل عربی، نشریه آموزشگاه زبانهای شرقی پاریس، ۱۸۹۱؛ تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳: تاریخ خوارزمشاهیان، ص ۳۴۱

www.kavehroom.com

از جانب غرب، افریقای شمالی و اسپانیا را در برمیگرفت و دیگری از جانب مشرق و شمال چین و سرزمینهای جنوبی روسیه را. هر دو امپراتوری، با همه پهناوری خود، در مدت چند دهه شکل گرفتند، و در هر دو مورد شکوه و قدرت آنها بر پایه تاراج کشورهای ثروتمند و مغلوب بنیاد نهاده شد، هر چند که همین کشورهای مغلوب بودند که با تمدن و فرهنگ بسیار پیشرفته تر خود برای بیابان نشینان عرب و صحرانوردان مغول فرهنگ و تمدنی ساختند که هم آنان و هم اینان خود فاقد آن بودند. تفاوتی که در این تکرار تاریخ میان این دو امپراتوری وجود داشت، این بود که یکی از آن دو همه شمشیرکشی های خود را بنام مذهب انجام داد ولی دیگری شمشیرکشی را بنام خود شمشیرکشی کرد، هر چند که در این مورد نیز چنگیز یاسائی وضع کرد که در دنیای مغول معادل قرآن جهان عرب بود. این فرق دیگر نیز میان آن دو در کار بود که اگر در ماجرای عرب خود ایرانیان از بابت هرج و مرج داخلی خویش در برابر مهاجمانی بمراتب ضعیف تر سهم بزرگی از مسئولیت فاجعه را بر عهده داشتند، در ماجرای مغول خود این ایرانیان اساساً محلی از اعراب نداشتند و آنچه بر آنها گذشت زورآزمایی وحشیانه ترکانی قبچاقی با ترکانی مغولی بود.

با اینهمه، بلای مغول الزاماً بلایی اجتناب ناپذیر نبود، زیرا بطوریکه تقریباً همه وقایع نگاران مسلمان متذکر شده اند و بخصوص مورخان غربی هم براساس اسناد و مدارک روشن بر آن تأکید نهاده اند، تموچین، رهبر قبیله مغولی قیات که با متحد کردن قبایل نه گانه مغول در زیر فرمان خود از جانب کاهن اعظم مغولان عنوان چنگیزخان (خان خانان) دریافت کرده بود، در ابتدای کار قصد دشمنی با سلطان محمد خوارزمشاه پادشاه مقتدر ایران را نداشت، بعکس در پی برقراری روابطی دوستانه با او بود، و به همین منظور سفیری بنزد او فرستاد. ولی خوارزمشاه که پس از پیروزیهایی پیاپی، خود هوای جهانگشایی در جانب مشرق و تصرف چین را در سر میپرورانید و هنوز این نورسیده مغولی را به چیزی نمیگرفت، نه تنها به سفیر او

www.kavehroom.com

اعتنایی نکرد، بلکه کاروانی از ۴۰۰ بازرگان مغول را به وسوسه وزیر خویش غایرخان به طمع ضبط کالاهای آنان قتل عام کرد، و بعد هم حاضر به تسلیم این وزیر و جبران خسارت که مورد درخواست خان مغول بود نشد، و از این راه سیل خانمانسوزی را که میبایست بزرگترین ویرانگری و خونریزی تاریخ کشور ما را بدنبال بیاورد به راه انداخت. تازه در این مورد نیز، آنچنانکه باز هم مورخانی متعدد متذکر شده اند سپاه مغول در آغاز تنها قصد ضرب شست و غارتی انتقامی داشت، ولی درست همانند ماجرای عربان قادسیه و جلولاء ضعف دشمن و هرج و مرج دستگاه او، مهاجمان را تشویق بدان کرد که پیوسته پیشتر روند و بیشتر بخواهند. بدینگونه در عرض چند سال تقریباً سراسر شهرها و مناطق آباد و ثروتمند شرق و شمال ایران چنان به خاک و خون کشیده شد، و آنقدر تیغ مغول در مردم بیگناه، از مرد و زن و پیر و جوان و کودک نهاده شد، و آنچنان آثار فرهنگ و تمدن و صنعت و زراعت و مدرسه ها و کتابخانه های کشور به ویرانی سپرده شد، که بمصداق این تعبیر وحشتناک که «آمدند و کشتند و سوختند و رفتند» جز گورستانی در مسیر مغولان باقی نماند.

«... و چنگیز با سپاهیان خود به بخارا در آمد و در مسجد جامع نزول کرد. اسبان را در مسجد بست و صندوقهای قرآن را جعبه کاه رستوران کرد و نسخ قرآن را در میان قاذورات پی سپر چهارپایان ساخت. امیرامام جلال الدین علی که مقتدای سادات ماوراءالنهر بود، روی به امام رکن‌الدین طیب الله مرقده که از افاضل علمای عالم بود کرد که: مولانا، این چه حالت است؟ و مولانا رکن الدین پاسخش داد که: خاموش! باد بی نیازی خداوند است که میوزد، سامان سخن گفتن نیست!»[1]

نقش روحانیت در این فاجعه، نقشی بکلی منفی، بازدارنده و تسلیم گرایانه بود:

«در تواریخ دوران مغول تیغ تاتار نشانه ای از عنف و قهر الهی

---

۱ ــ تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۱، ص ۸۱

www.kavehroom.com

شمرده میشد، و مقاومت ایرانیان عملی دور از عقل به حساب میآمد. رأی بزرگان دین این بود که مشیت حق بر فنای آنان تعلق گرفته است و چون قوت و شوکت لشکر مغول با موافقت قضا و قـدر همـراه اسـت لاجرم مردمان باید فرمان الهی را که «ولاتلقوا بایدیکم الی التهلکـه» (خود را با دست خویش به مهلکه نیفکنید) آویزه گوش کنند، یعنـی اطاعت کامل از ایشان را بپذیرند تا از سطوت و معرت ایشان در امان باشند».

«تواریخ این عهد حاکی از آن است که فقهای خراسان در همـه جا مقاومت ایرانیانی را که بدفاع نومیدانه ولی سرسختانه از شـهرها و روستاهای خود در ماوراء النهر میپرداختند عملی دور از عقل شمردند و آنرا چنین تحلیل کردند که چون مشیت حق بر فنای آنان قرار گرفتـه است، دست زدن بدینگونه اعمال، مخالفت با مشیت الهی است و ایـن خود وسیله ای است که نیستی آنان را آسانتر سازد»[1].

منابع تاریخی ارقـام هـراس انگـیزی از کشـتارهای سـاکنان شهرهای ایران بدست مغولان ارائه میدهند، چنانکـه پـس از کشـتار هرات در شهر تنها ۴۰ تن زنده ماندند، و در روستاهای حومه آن کمتر از یکصد تن. در بلخ ۲۰۰ هزار تن کشته شدند. در حومـه بیـهق ۷۰ هزار نفر بهلاکت رسیدند و کشته شدگان هرات نیز ۷۰ هزار تن بودنـد. از مردم شهر پرجمعیت مرو و روستاهای آن جمعاً بیش از صد تن باقی نماندند. در طوس تنها ۵۰ خانه سالم بجا ماند که در هر یک از آنـها بیش از یک تن زنده نبود. یاقوت در جغرافیای معروف خـود در بـاره نیشابور نوشت که تاتارها هرکس را که در آنجا میزیست از جوان و پیر و زن و کودک و حتی سگها و گربه ها را کشتند، سپس شهر را با خاک یکسان کردند.

«هنگامیکه شهری با جنگ به تصرف مغولان درمیآمد، یا پس از تسلیم دوباره سر به طغیان برمیداشت، آنگونه که در سـال ۱۱۲۱ در هرات روی داد، فرماندهان ارتش مغول دستور کشتار جمعی مردم آنـرا

---

۱ ــ ذبیح اله صفا: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۱۱

www.kavehroom.com

میدادند. در چنین موارد جمله ساکنان را از شهر بیرون مینمودند و آنها را میان رزمندگان مغول تقسیم میکردند، و این رزمندگان موظف بودند کلیه افرادی را که تحویل گرفته اند با تیر و کلنگ و چماق و شمشیر و غیره از پای درآورند. به گواهی وقایع نگاران آن زمان، این گونه کشتارهای دسته جمعی در مرو، بلخ، هرات، طوس، نیشابور، سبزوار، ری، قزوین، ساوه، همدان، مراغه، اردبیل و چند شهر نسبتاً کوچکتر انجام گرفته است. پس از این کشتارها اسیران را وادار میکردند تا کشته ها را شمارش کنند. بنا به گفته جوینی، تنها در شهر مرو شمارش کشته شدگان ۱۳ روز بطول انجامید. هم او مینویسد که در یکی از مراکزی که مردم آن در برابر مغولان پایداری کرده بودند، از ۱۰۰,۰۰۰ تن فقط ۱۰۰ تن باقی ماندند»[1].

به نوشته ابن الاثیر «از زمانی که خداوند تبارک و تعالی انسان را آفرید تا به امروز نظیر چنین فاجعه ای در جهان روی نداده است... مصیبتی بود که مانند جرقه ای درگرفت و آتش به خشک و تر زد و همچون ابر سیاهی که بدست طوفان پراکنده شود به همه جا پراکنده شد»[2].

«مردی از مغولان به دربندی رفت که صد مرد در آن بودند. شروع به کشتار یکایک آنان کرد تا همه بر خاک افتادند و هیچیک از آنان جرئت آن نیافت که به وی آزادی برساند، زیرا بدانان گفته بودند که این اجرای مشیت الهی است. نعوذبالله من الخذلان!»[3]

خود ابن الاثیر که معاصر مغول بوده و تاریخ او تا سال ٦۴۸ هجری را شامل میشود (و بهمین دلیل این کتاب از بهترین منابع مربوط به جنگهای دوران مغول شناخته شده است) در تحلیل نهایی در این باره مینویسد:

«سرداران محمد خوارزمشاه که از قنقلیان و قفچاقان و دیگر

---

۱ ــ تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، ترجمه از روسی به فارسی، ص ۲۱۵

۲ ــ همانجا، ص ۲۱۷

۳ ــ همانجا، ص ۲۱۸

www.kavehroom.com

ترکان بودند، غم ایران و ایرانیان نداشتند و بسر سیرت سرور خود میرفتند که از پیش مغولان گریخت. اینان در جنگها غالباً شهرها را رها کردند و گاه نیز به بهانه آنکه با مغولان از یک تیره اند پنجه در پنجه آنان نیفکنند، چنانکه بمثل در بلخ شبانگاه شهر را رها کردند و به خراسان گریختند و در اترار در همان آغاز جنگ خود را کنار کشیدند که با همنژادان خود ستیز نمیباید کنند»[1].

«در تمام مدتی که چنگیز و چنگیزیان در خراسان مشغول قتل و غارت و امرا و رؤسای بی لیاقت و بی ثبات آن سامان سرگرم اختلافات خویش یا در هوای تسلیم بودند، مردم بی پناه این نواحی با همه فرسودگی هرگاه فرصت مییافتند سر بشورش برمیداشتند و جلادتی مینمودند تا مگر داد خود را از صاحبان ناپاک بگیرند، ولی اینها همه حرکاتی مذبوحانه بود که به جایی نمیرسید»[2].

«مغولان در حملات خود از کشتار جمعی و غارت اموال و دریدن شکم و قطعه قطعه کردن اعضا و شکنجه دادن و خراب کردن و انواع بی عصمتی ها و نامردمی ها بهره میگرفتند و به منزله درندگانی بودند که در گله های گوسپند و آهو درافتند. تاریخ هایی که در همان زمانها در باره این هجوم بزرگ نوشته شده پسر است از ذکر جنایات و فجایع وحشیان مغول و تاتار. بی تردید این فجیع ترین همه وقایعی بود که تا بدانهنگام در تمام تاریخ ایران رخ داد و بعد از آن هم هیچگاه نظیری نیافت»[3].

یکی از پیامدهای فاجعه زای استیلای مغول نابود شدن تأسیسات آبیاری و زمینهای کشاورزی، کاهش زمینهای زیر کشت، نابود شدن دام ها و از میان رفتن نیروی کار انسانی در روستاها بود. بنا بدانچه خواجه رشیدالدین فضل الله در تاریخ خود ثبت کرده، حتی در حدود سال ۷۸۰ در بسیاری از دهستانهای ایران فقط یکدهم

---

۱ ــ ابن الاثیر در «کامل»، حوادث سال ٦١٧ هجری

۲ ــ تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۱، ص ۸۳

۳ ــ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۱۰ و ۱۲

www.kavehroom.com

زمینهای زراعتی کشت میشدند و نه دهم دیگر بایر بودند. بسیاری از شهرها حتی در پایان سده هفتم هجری و بعد از آن نیز به همان وضع ویرانه باقی ماندند، و شهرهای بزرگ و متوسط تبدیل به شهرهای کوچک و حتی روستا شدند. بر اثر سکونت دامداران کوچ نشین مغول در بیشتر زمینهای کشاورزی، این زمین ها بایر شدند و این روش دامداری که به حساب خراب کردن زمینهای کشاورزی دامهای خود را میچراندند باعث سقوط سراسری اقتصاد کشاورزی گردید، و سیاست فشار مالیاتی استیلاگران که مانع از احیای اقتصاد کشور میشد شهرنشینان و روستائیان را به ورشکستگی کشانید[1].

«در دوران حکومت مغولان کسانی که مالیاتهای خود را نپرداخته بودند و اعضای خانواده آنها همگی به بردگی فروخته میشدند تا بدهی آنان پرداخت شود»[2].

با اینهمه، مورخان اسلامی کماکان کوشیده اند تا طبق معمول این فاجعه را نیز عذاب الهی بابت گناهانی شمارند که مردم ــ طبعاً با کوتاهی از پیروی کامل اوامر و نواهی آخوندان ــ در برابر خداوند مرتکب شده اند:

«این واقعه عذاب الهی بود از فساد و طغیانی که بر مسلمانان حاصل شده بود تا آن جماعت از خواب غفلت بیدار شوند و از سکرت جهالت افاقتی یابند و اعقاب و اولاد ایشان را تنبیهی باشد»[3].

نتیجه این فاجعه، از نظر ملی ابعادی چنان گسترده داشت که به ارزیابی یک محقق برجسته معاصر، هنوز هم بسیاری از آثار منفی آن در خصایص ملی ایرانیان بر جای مانده است:

«ملتی که با چنان وضع فجیع از گروهی مردم وحشی شکست یابد و عرض و مال و جان فرزندان خود را آشکارا بازیچه پنجه های خون آلود آدمکشان بیابان یابد، طبعاً ارزش های ملی خود را از دست

---

۱ ــ تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، ترجمه فارسی، ص ۲۱۷ و ۲۱۸

۲ ــ همانجا، ص ۳۶۱

۳ ــ تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۱، ص ۱۳

www.kavehroom.com

میدهد و یا دیگر از آنها یادی نمیکند. ایرانیان در قرن ششم، از یکسو بر اثر اندیشه های اسلامی و از سویی دیگر با چیرگی قبایل و غلامان بی اصل و نسب و ظالم و جاهل زردپوست، بخش مهمی از خصائل نژادی خود را از یاد بردند و بصورت ملت بی علاقه ای درآمدند که دیگر مبارزه برای حفظ ملیت خود و بقای آنرا تقریباً لازم نمیشمرد. اینست که می بینیم مقاومتهای محلی ایرانیان با مغولان در برخی نواحی، صورت نبرد ملی یا مبارزه نژادی با نژاد مهاجم دیگر را نداشت. حمله مغول قسمت بزرگی از بازمانده های خصائص ملی را از ایرانیان سلب کرد»[1].

* * *

خلافت ۵۲۵ ساله عباسی در سال ٦٥٦ هجری پایان یافت. در این سال هلاکو پادشاه مغول ایران بغداد را تصرف کرد و پس از کشتن خلیفه المتعصم بالله و همه خاندان او (بجز فرزندش مبارکشاه که هلاکو او را به غلامی به زوجه مسیحی خود بخشید) به لشکریان خود فرمان داد که بمدت چهل روز بغداد را خراب و مردمش را قتل عام کنند، بطوریکه در پایان این مدت ۸۰۰ هزار از مردم این شهر کشته شده بودند. در تاریخ گزیده یکی از صحنه های غم انگیز این کشتار دسته جمعی بدینصورت آمده است که «مردی بایجونام از لشکر مغول در خانه شیرخوارگان چهل و چند کودک شیرخواره یافت، اندیشید که اینان بی شکی به زاری خواهند مردن، پس بهتر که همه را از زحمت زندگی خلاصی دهم، و تمامت آنها را بکشت. این ماجرا را به بزرگی گفت که من بابت این خیر که کرده ام جزا چه یابم؟ گفت جای شایسته ای در دوزخ!»[2]

«چون قدوة المجتهدین شیخ جمال الدین رحمة الله علیه در کتاب کشف الحق آورده بود که حضرت امیرالمؤمنین علی خبر داده بود از استیلای مغول و انقراض ملک بنی العباس و کشته شدن ایشان

---

۱ ــ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۸۳ و ۸۴

۲ ــ تاریخ گزیده، چاپ ادوارد براون، لیدن، ص ۲٦۹

www.kavehroom.com

بر دست هلاکوخان، لاجرم وقتی که هلاکوخان به حوالی بغـــداد رسـیـد جمعی از اکابر و افاضل نجف و کوفه و حله نامه بدو نوشتند و طلـــب امان کردند، پس هلاکو ایشان را نزد خود طلبید که سبب چه بـــود کـــه پیش از ظفر من بر بغداد طلب امام از من نمودید؟ گفتند سبب ایـــن بود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ما را از ظهور تو خـــبر داده و فرموده بود که ترکی بر آخرین خلیفه بنی العباس وارد خواهد شـــد و پادشاه ترکان کسی خواهد بود که به هیچ شهر و قلعه ای نگذرد که آنرا فتح نکند و هیچ رایتی در مقابل او افراشته نشود که نگونسار نگـردد، و وای بر کسی که با این کمربسته حق به مخالفت و معادات پـردازد. و چون از نقل این خبر کرامت اثر فارغ شدند، هلاکو بـــا ایشـــان طریقـــه لطف مسلوک داشت و خط امان به اهل نجف و کوفه و حلـــه عنـــایت فرمود و آن بقعه مبارکه از ترکتاز مغول و تاتار علیرغم سنیان منـــافق سالم بماند»[1].

در ٦٧٢ هـ. آباقاخان مغول لشکری به بخارا فرستاد و به تلافـــی شکستی که شاهزاده جغتائی این شـــهر در ســـه ســـال پیـــش از آن بـــه سربازان مغول وارد آورده بود این شهر را چنان غارت و ســـپس ویـــران کرد که حتی در زمان چنگیز هم چنان مصیبتی ندیده بـــود. بطوریکـــه نوشته شده، تا هفت سال بعد از آن نیز بخارا بالکل غیرقابل ســـکونت بود[2].

---

۱ ـــ همانجا، ص ۲۷۱

۲ ـــ برای بررسی بیشتر در تاریخ مغول: رشیدالدین فضل اله: جامع التواریخ رشیدی. همین مورخ: تاریخ آباقاخان (متن فارسی چاپ K. Jahn در پراگ، ۱۹۴۱)، تـــاریخ غازان خان (متن فارسی، چاپ K. Jahn ، لیـــدن، ۱۹۴۰)، تـــاریخ هلاکـــو (چـــاپ Quatremer، پاریس، ۱۸۴۳)؛ مکاتبات رشیدالدین (چاپ خان بهادر محمد شفیع، لاهور، ۱۹۳۷)؛ حافظ ابرو: تاریخ سلاطین مغول (چاپ خانبابا بیانی، متن فارســـی و ترجمه فرانسه، پاریس، ۱۹۳٦)؛ ابن الاثیر: کامل فی التاریخ (ج ۱۲، کلاً مربـــوط به مغول در ایران)؛ تاریخ جهانگشای جوینی (جلد اول، از لشکرکشیهای چنگیز تـــا مرگ گویوک قاآن؛ جلد دوم، جانشینان چنگیز در ایران؛ جلد سوم، لشکرکشی هلاکـــو و سقوط الموت) متن فارسی چاپ اوقاف Gibb، با مقدمه تاریخی و حواشی محمد قزوینی، لیدن و لندن، ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۷(بعضی از نسخه های خطی این کتاب شـامل

www.kavehroom.com

ایلخانان

هلاکو پادشاه مغول ایران در حالیکه از جیحون تا مرزهای مصر را در فرمان خود داشت، در ۴۸ سالگی درگذشت و بعد از او سلسله پادشاهانی جانشین وی شدند که آنها را در ایران ایلخانان خوانده اند و از میان آنها ارغون و گیخاتو و غازان و محمد خدابنده (اولجایتو) معروفترند. بعد از مرگ هشتمین ایلخان، سلطنت آنان دچار پراکندگی شد، چنانکه تنها در فاصله بیست سال هشت ایلخان، که دو تا از آنان زن بودند، بر بخشهای مختلف این قلمرو پهناور اسماً حکومت کردند، ولی در زمان آنان دیگر اختیار واقعی در دست سرکشان و امرای مختلف بود. سلاطین ایلخان در همه این مدت بصورت یک حکومت استعماری با مستعمره ای بنام ایران عمل میکردند. از حیث دین نیز با مستعمره نشینان خود توافقی نداشتند. هلاکو خودش بودائی بود و همسرش مسیحی. بهمین جهت به فرمان هلاکو چندین بتخانه در خوی ساخته شده بود و همسر او بانی ساختمان چندین کلیسا در آذربایجان و ارمنستان شده بود. عروس هلاکو نیز (زوجه آباقاخان) دختر امپراتور بیزانس بود و کیش عیسوی داشت. پیش از آنان، اوکتای قاآن بت پرست بود. لیوک خان جانشین او که مادری مسیحی داشت خود نیز مسیحی شد[۱].

نخستین پادشاه مغول که به اسلام گرایید غازان خان، هفتمین

فصلی اضافی نیز به قلم خواجه نصیرالدین طوسی در شرح فتح بغداد و سقوط خلافت عباسی بدست مغولانند). از پرویز تا چنگیز، عباس اقبال، تهران؛ Berthold Spuler در: Die Mongolen in Iran، برلین، ۱۹۵۵؛ C. d'Obsson در: Histoire des Mongols depuis Tchenghiz Khan jusqu'à Timurbag ou Tamerlan، در ۴ جلد، چاپ لاهه، ۱۸۳۴-۱۸۳۵؛ René Grousset در: Le monde Mongol، بخش سوم Histoire de l'Asie، پاریس، ۱۸۹۶؛ H.M.J. Loewe در: The Mongols در Cambridge medieval History، ج ۴، کمبریج، ۱۹۲۳؛ E. Blocher در: Introduction à l'histoire des Mongols de Fadl Allah Rashid-ed-Din، لیدن، ۱۹۱۰

۱ ــ A.U. Yakubovskii در «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی»، ترجمه فارسی، ص ۳۵۲

www.kavehroom.com

شاه ایلخانی و پسر ارغون خان بود که از نظر سیاسی این کار را بـــرای رژیم خود سودمندتر تشخیص داده بود.

و درست در همین موقع بود که چنانکه در تاریخ مبارک غازانی آمده است «خاقان پیغامبر صلی الله علیه را بخواب دید و بدست او با نوادگانش حسن و حسین علیهم السلام عقد برادری بست»[1]. ظاهراً بعد از همین رؤیای صادقه بود که غازان خان موقوفات و عواید فراوانـی را در کلیه نقاط قلمرو خویش برای سادات اولاد پیغمبر و خـــانواده هـــای آنان اختصاص داد. غازان برای تثبیت ادعای مسلمانی خود فرمان داد که بتخانه ها و آتشکده ها و کنیسه ها را در دارالملک تـــبریز ویـــران کنند و بجای آنها دارالسیاده (مسجد) بسازند.

به عنوان جمله معترضه، تذکر این واقعیت بیمورد نیست کـه در زمان سلطنت قوبیلای قاآن که بعـــداً جانشـــین بـــرادرش منگـــو شـــد، ایرانیان نفوذ همه جانبه ای در چین که آن نیز در تصرف مغـــولان بـــود یافتند، بطوریکه قوبیلای وقتی که میخواست چین جنوبی را بگشـــاید برای ترتیب دادن منجنیق ها و عراده های جنگـــی از ایـــران مـــهندس خواست، و در زمان او ایرانیان باندازه ای در چین زیاد شدند کـــه شـــهر هانگ چئو در جنوب شانگهای بصورت شهری ایرانی در آمد. گروهـــی از امرای او در چین نیز ایرانی بودند، چنانکه وزیر اعظم وی بمدت ۲۵ سال یک ایرانی بنام سید اجل بود. در این زمان زبان فارســـی در چیـــن رونق بسیار یافت، که هنوز هم آثار آنرا در کتیبه ها و کاشـــی کـــاری مزین به اشعار پارسی در مساجد چین میتوان یافت.

* * *

وجه مشترک همه ایلخانان، چه نیرومندان و چه ضعیفـــان آنـــها، خشونت و سبعیت فراوانی بود که تا حد زیادی به طبیعت مغولـــی آنـــان مربوط میشد، و در این راستا حکومت ایلخانان رکـــورددار پدرکشـــی و برادرکشی و چشم درآوردن و زهر دادن و کشتارهای دسته جمعی و ابـــداع

---

۱ ــ تاریخ مبارک غازانی، ص ۱۹۰

www.kavehroom.com

شیوه های بیسابقه سرکوبگری و مجازات شد. مثلاً آباقاخان، پسر و جانشین هلاکو که معین الدوله حکمران ایرانی خود در آسیای صغیر را مأمور حمله به حلب کرده بود، ولی در این ماجرا ممالیک ایوبی مصر پیروزی یافتند چنان بر او خشمگین شد که دستور داد معین الدوله را قطعه قطعه کنند و در دیگ بپزند و سران مغول را دعوت کرد که هرکدام پاره ای از گوشت او را بخورند. در سال ۶۸۱ جانشین او نگودار همین معامله را با مجدالملک صاحبدیوان ایرانی ارغون کرد، منتها دستور داد که تکه های بدن او را به اقلیم های مختلف بفرستند. ارغون، شاه مغول بعنوان تلافی، جسد تایب شاه ایلخان را که تازه مرده بود از گور بدر آورد و پیش سگان انداخت. ابوسعید ایلخان دیگر تبریز کلیه مخالفان خود را بنزد خویش دعوت کرد و در عید قربان فرمان داد که آنها را بجای گوسفند قربانی کنند، و سرهایشان را به دژ سلطانیه آویزند. در موردی دیگر بدستور سلطان ابوسعید، بهادرخان فرزند خواجه رشیدالدین را که شرابدار اولجایتو بود و ۱۶ سال بیشتر نداشت پیش چشم پدرش کشتند و بعد خود رشیدالدین را در ۷۳ سالگی در نزدیکی تبریز دونیمه کردند. پس از مرگش تمام اموال خود و فرزندنش را ضبط کردند و مسجد ربع رشیدی را که از ساخته های او بود به غارت گرفتند و حتی خود وی را بعد از مرگ به یهودی بودن متهم کردند، و همین تهمت سبب شد که یک قرن بعد بدستور پسر امیرتیمور استخوانهای او را از مسجد ربع رشیدی بیرون آوردند و در گورستان یهودیان بخاک سپردند. تاج الدین علیشاه که تمام این توطئه را ترتیب داده بود، به شکرانه این پیروزی دو حلقه طلا که هرکدام هزار مثقال وزن داشت به کعبه فرستاد تا در بیت الله آویخته شود.

توکودار برادر آباقاخان مغول که نخستین ایلخانی بود که مسلمان شد (و نام احمد به خود داد) در جنگ داخلی با سرداران ناراضی مغول شکست خورد و فرار کرد، ولی اندکی بعد دستگیر و اعدام شد. ستون فقراتش را شکستند، زیرا طبق رسوم مغول، اخلاف چنگیزخان و اعیان مغولی را میبایست طوری اعدام کنند که خونشان ریخته نشود، بهمانصورت که در مورد امیرالمؤمنین های عباسی نیز

www.kavehroom.com

سنت چنین اقتضا میکرد.

از رویدادهای جالب دوران ایلخانان، برنامه ای است که صدراعظم یهودی ارغون خان برای نابودی اسلام بدست او طرح کرد، و اجرای احتمالی آن بزرگترین خطری بود که این آئین را تهدید میکرد. در تدوین این برنامه، سعدالدوله صدراعظم یهودی ارغون خان مغول با تکیه بر این عقیده که پس از تماس مغولان با اسلام در نزد آنان پیدا شده بود که چنگیز با توجه به یاسای معروف خود و قانون مداری ها و جهانگیری و جهانداری خویش درست به خط محمد رفته و با این ضابطه خودش نبوتی از جانب خداوند داشته است، به ارغون گفت که نبوت چنگیز به ارث بدو رسیده است و او نیز میتواند همچنانکه محمد برای ترویج دین یاران خود را فرمان مقاتله داد تا در یکروز بسیاری را در خندق سر ببرند فرمان دهد تا «هر کس که سر بسر خط نبوت او نهاد از جرعه ریزی خون خود در امان ماند، و هر آنکه از مطاوعت دوری جست سرش با تیغ آشنا شود». فتوای پیامبری ایلخان را به امضای جمعی از علمای شرعی زمان رسانید و بدنبال آن ایلخان را واداشت که «مقرر فرماید که کعبه از نو اصنام شود و اهل اسلام از عبودیت سبحان به عبادت اوثان (بت ها) ملزم گردند. در این اندیشه مراسله با اعراب یهود پیشه گرفت و در ساختن اسباب توجه به مکه و انفاذ لشکر ایلخانی استعلام واجب شمرد و جهت نصب این تماثیل استمداد اصحاب الفیل را رکنی معمور دانست»، و به تهیه ساز و برگ و وسایل این لشگرکشی پرداخت و در همان حال صورتی از بزرگان و صاحبان بیوتات و علماء دین برای کشتن آنان فراهم آورد. ولی درست در این موقع ارغون به مرض مهلکی دچار آمد و کار بر سعدالدوله نیز شوریده شد، بطوریکه در سال ٦٩٠ هجری هر دو دیده از جهان فروبستند و اسلام از بزرگترین خطری که تا آنزمان بدان دچار شده بود نجات یافت[1].

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر در باره تاریخ ایلخانان: تاریخ وصاف، نوشته شهاب الدین فضل اله شیرازی (در شرح زندگی خانهای خاندان مغول و زندگی اجتماعی ایرانیان

www.kavehroom.com

ترکان اتابک

در دوران انحطاط و تجزیه ایران ایلخانی، حکومتهای خودمختار متعددی از گوشه و کنار کشور سربرآوردند که هر چند همه آنها خود را در ظاهر به ایلخان وقت منتسب میدانستند، ولی عملاً از او حرف شنوی نداشتند، و از میان مهمترین آنها میتوان از آل جلایر و آل مظفر و آل اینجو و امرای طغاتیموری و چوپانی و سربداری نام برد. بموازات اینها سلسله های محلی دیگری هم که از دوران سلجوقیان یا خوارزمشاهیان باقی مانده بودند، مانند اتابکان آذربایجان و فارس و یزد و لرستان و قراختائیان کرمان و ملوک شبانکاره فارس و طبرستان و رویان و آل کرت هرات و سلغریان به حکومت خود ادامه میدادند، بطوریکه در آن واحد بیش از بیست دودمان سلطنتی مختلف در گوشه و کنار کشور مشغول فرمانروایی بودند. دوره قدرت غالب این ها چندان زیاد نبود، ولی سهم مشترک آنها در انحطاط همه جانبه ایران از طریق جنگها و ویرانگریهای دائمی میان خودشان بسیار زیاد بود. ارزیابی مبسوطی را در باره سقوط اقتصادی ناشی از افزایش روزافزون مالیاتها در این دوره و غارت و زورگویی متجاوزان ایلات و زمینداران محلی، هرج و مرج امنیتی و حکومتی و مجموعه عوامل دیگری که انحطاط کشاورزی و فقر فراگیر روستاها را بدنبال میآورد در تاریخ وصاف میتوان خواند.

مؤسس سلسله اتابکان آذربایجان غلامی قبچاقی بنام شمس الدین ایلدگز بود که توسط سلطان مسعود سلجوقی خریداری شده بود. مسعود چون از خدمت او راضی بود زن بیوه برادرش طغرل دوم را

در آن دوران) چاپ فارسی در بمبئی ۱۲۶۹ قمری (۱۸۵۳ میلادی)، ترجمه آلمانی همراه با متن فارسی آن، چاپ وین، ۱۸۵۶؛ تاریخ گزیده حمدالله مستوفی (چاپ عکسی نسخه خطی توسط ادوارد براون همراه با ترجمه خلاصه شده انگلیسی آن، لندن ۱۹۱۰ و ۱۹۱۳)؛ حبیب السیر؛ لباب الالباب؛ عقدالعلی؛ فارسنامه ابن بلخی؛ شهریاران گمنام احمد کسروی؛ Hammer-Purgstall در: Geschichte der Ilchanen، ۲ ج، چاپ دارمشتات، ۱۸۴۱-۱۸۴۳؛ Berthold Spuler در: Politik, Verwaltung und Kultur der Ilchanzeit، چاپ لایپتسیگ، ۱۹۳۹

www.kavehroom.com

به زوجیت او درآورد و فرزند طغرل را هم به قیمومت او گذاشت و اندک اندک این ایلدگز والی آذربایجان و اران (جمهوری کنونی آذربایجان) شد و حکومتی موروثی در خاندان خود بوجود آورد که قریب یک قرن برقرار ماند. ایلدگز ری و اصفهان را نیز مدتی ضمیمه حکومت خود کرد. پس از مرگ او پسرش جهان پهلوان و بعد از وی پسر دیگرش قزل ارسلان بر جای او نشستند و قزل ارسلان با توجه به ضعف طغرل سوم آخرین پادشاه سلجوقی که در هفت سالگی به سلطنت رسیده بود و هنوز ده سال بیشتر نداشت او را به زندان افکند و به فراهم آوردن مقدمات سلطنت برای خودش مشغول شد، اما در شبی او را با پنجاه زخم کاردی که بر بدنش خورده بود کشته یافتند و طبق معمول زمان این قتل را به فدائیان اسماعیلی نسبت دادند.

بعد از قتل قزل ارسلان، طغرل برای اینکه راه را بر دشمنی برادر او قتلغ با خودش ببندد، مادر این قتلغ (بیوه جهان پهلوان) را که همسن مادر خودش بود و قتیبه خاتون نام داشت به عقد خود درآورد، اما تازه عروس با همدستی پسرش خوراکی مسموم برای او پخت، و طغرل که از طریق کنیزکی بر این امر آگاه شده بود این غذا را به خود او خورانید و پس از مردن قتیبه قتلغ را هم به زندان انداخت، اما به شفاعت عده ای از ارکان دولت آزادش کرد. چندی بعد طغرل در جنگی با خوارزمشاه کشته شد، و خوارزمشاه قتلغ را به اتابکی آذربایجان و اصفهان بازگردانید، اما سال بعد سرش را برید و به خوارزم فرستاد، و جای او را به برادر دیگرش ابوبکر داد. این اتابک بقدری عیاش و شرابخوار و بی اعتنا به امور کشوری و لشکری قلمرو خویش از کار درآمد که لشکریان گرجستان، به فرماندهی ملکه کاردان این کشور تامارا که بیست و نه سال بر آن کشور سلطنت کرد سپاه اتابکی آذربایجان را درهم شکستند و شمگور و گنجه را متصرف شدند و بدین ترتیب تمامی مناطقی که تا آنزمان در شمال ارس توسط اتابکان پیشین فتح شده بود از دست آنها بیرون رفت. این ملکه تامارا همان ملکه معروفی است که کاترین کبیر گرجستان بشمار آمده است، و از عادتهای سنتی او در دوران پادشاهیش این بود که هر شب پیش از

www.kavehroom.com

خواب، نقال خوش صدائی برای او اشعاری از شـــاهنامه را میخوانـد. بی خاصیتی اتابک ابوبکر، علاء الدین ارسلان امیر مراغه را به طمـع استیلا بر آذربایجان شرقی انداخت و فقط اولتیماتوم یکی از غلامـــان پیشین جهان پهلوان او را از این حمله بازداشت. این علاء الدین ارسلان همان امیری است که نظامی بهرام نامه خود را در ۵۹۳ هجری به نـام او سروده است.

بعد از این اتابک بیخاصیت، دو اتابک دیگر در سلسله اتابکان آذربایجان سلطنت کردند: اولی مظفرالدین اوزبک برادر ابوبکر کـه دوره پانزده ساله پادشاهیش به عیاشی و میگساری گذشـت و چـون در آن هنگام پای مغولان به ایران باز شـده بـود، بـا دادن پـول و جامـه و چهارپای بسیار مدتی با آنان از در صلح در آمد، ولی چون خبر یـافت که جلال الدین ملکشاه حریف بزرگ سپاهیان مغـول بسـوی تـبریز در حرکت است، زن زیبایش را که دختر طغرل سوم بود در شهر گذاشـت و خودش به گنجه گریخت و در عوض جلال الدین این بانو را با احترام به خوی فرستاد و خودش به جنگ با گرجیان رفت و این بار در بازگشـت از تفلیس به تبریز به تلافی توطئه مظفرالدین اوزبک همسـر او را بـه حرمسرای خود برد، و اندکی بعد اتابک از این غصه جان سپرد.

اتابک بعدی، آخرین پادشاه سلسله، پسر اتابک اوزبک بود کـه کر و لال مادرزاد بود و از همین بابت اتابک خـاموش لقـب داشـت. موقعی که سلطان جلال الدین در گنجه بود این اتابک نـزد او رفـت و زمین بوسی کرد، سپس به الموت رفت و پس از یکماه در همانجا مـرد و این بار جلال الدین همسر بیوه او را نیز به زنی گرفت.

* * *

اتابکان فارس که شعبه‌ای دیگر از این اتابکان سلجوقی بودنـد نزدیک به یک قرن و نیم در این منطقه سلطنت کردند و همه یازده نفـر آنان خود را بندگان و بنده زادگان پادشاهان سلجوقی میدانستند. چـون جد آنها سلغر نام داشت، این سلسله را اتابکان سلغری نامیدند.

یکی از مهمترین این اتابکان سعدبن زنگی اسـت کـه در دوران

www.kavehroom.com

سلطنت خود کشمکشهای پیگیر با اتابکان آذربایجان و خوارزمشاهیان داشت، ولی سرانجام با سلطان محمد خوارزمشاه پیمان صلح بست بـا این تعهد که چهار دانگ از ششدانگ محصول فارس را هـر سـاله بـه خوارزمشاه بدهد و دخترش ملکه خاتون را نیز که به زیبائی شهره بـود به همسری پسر او جلال الدین منبکرنی (جلال الدین ملکشـاه) درآورد و پسر ارشدش را به رسم گروگان به دربار خوارزمشاه بفرستد. اما پسـر کوچکتر او ابوبکر این قرار مصالحه و مخصوصـاً تزویـج فرمایشـی خواهر خودش را با پسر خوارزمشـاه نپسـندید و پـس از بـازگشـت خوارزمشاه بر پدر شورید. این دو در نزدیکی قلعه اسـتخر یکدیگـر را زخم زدند و سرانجام ابوبکر اسیر و در قلعه زندانی شد.

بعد از مرگ وی، سلطنت به فرزندش ابوبکر سعدبن زنگی رسـید که نامش توسط سعدی در تاریخ ایران جاودانی شده است. وی با اکتـای قاآن جانشین چنگـیز از در انقیـاد درآمـد و «اقلیـم پـارس» را از ویرانگری مغولان که اندکی پیش از آن اصفهان را بـه خـاک و خـون کشیده بودند نجات بخشید و پرداخت خراج فارس را بدانان پذیرفت. در سال پنجم اتابکی خود به خلیج فارس لشکر کشید و بحرین و مسقط و کیش و سواحل خلیج را از بصره تا دریای هند متصرف شد، بطوریکـه در برخی از نواحی هندوستان بنامش خطبه خواندنـد و او را «سـلطان البر والبحر» لقب دادند، در صورتیکـه خـودش جـیره خـوار سـلطان خوارزمشاه بود.

هنگامیکه خبر مرگ این اتابک به پسرش سعد که بـه خدمـت هلاکوی مغول رفته بود رسید وی بیمار بود، بهمین جهت پیش از آنکـه در راه بازگشت به شیراز برسد و بجـای پـدرش بنشـیند در یکـی از قریه های تفرش درگذشت و بدین ترتیب سلطنت قـانونی او دوازده روز بیشتر طول نکشید. پسر صغیرش محمد نـیز کـه بـه جانشـینی وی برگزیده شد در ۱۲ سالگی از بام به زیر افتاد و مرد، و این بـار مقـام اتابکی به محمد دیگری رسید که از نوادگان سعدبن زنگی بـود، ولـی امرای فارس او را پس از چند ماه به علت سفاکی و در عین حال فسـق و فجور بیحساب دستگیر کردند و به نزد هلاکو فرستادند، و بـرادرش

www.kavehroom.com

سلجوق شاه را به جانشینی وی برگزیدند. این سلجوق نیز چند ماه بعد بدست یکی از سرکردگان هلاکو که از طرف او مأمور تنبیه وی شده بود کشته شد، و چون دیگر از خاندان سلغریان مردی باقی نمانده بود اتابکی شیراز را از جانب هلاکو به ابش خاتون دختر اتابک سعدبن ابی بکر سپردند که اندکی بعد از آن وی او را به زوجیت پسرش منگوتیمور درآورد و بدین ترتیب فارس رسماً ضمیمه دیوان ایلخانیان شد.

* * *

سلسله قراختائیان کرمان بدست یکی از امرای سلطان غیاث الدین خوارزمشاه تأسیس شد و بعد از هجوم مغول نیز با موافقت چنگیز موضع خود را حفظ کرد. پادشاه مهم این سلسله سلطان حجاج بود که چون در موقع جانشینی پدرش صغیر بود نایب السلطنگی او را زن پدرش قتلغ ترکان عهده دار شد، ولی حجاج پس از رسیدن به سن رشد با او بصورت ناخوشایندی رفتار کرد و قتلغ ترکان از این بابت به داماد خودش آباقاخان ایلخان مغول شکایت برد و ایلخان حجاج را از مداخله در امور سلطنت کرمان محروم کرد و او نیز بصورت اعتراض به هندوستان رفت و در آنجا درگذشت و بدین ترتیب قتلغ ترکان تا چند سال دیگر همچنان نایب السلطنه کرمان ماند. ولی در سال ٦٨١ هجری برادر حجاج، سیورغتمش، بنوبه خود فرمان امارت کرمان را از ایلخان گرفت، و این بار قتلغ ترکان چون نتوانست دستور الغای این فرمان را بگیرد از غصه مرد و سیورغتمش بدون مزاحم به سلطنت پرداخت. اتفاقاً این مرتبه خواهر خود او «پادشاه خاتون» با او آغاز کارشکنی کرد و بعد از آنکه ارغون خان حامی سیورغتمش مرد و شوهر این خانم بجای او نشست، پادشاه خاتون به بهانه بازدید وطن به کرمان آمد و سیورغتمش را دستگیر کرد و در قلعه بم به زندان انداخت. سیورغتمش اندکی بعد به دستیاری ابش خاتون از زندان بیرون آمد، ولی طولی نکشید که به دست ایلخان افتاد و او نیز وی را بدست زوجه اش پادشاه خاتون سپرد و این زن برادرش را

www.kavehroom.com

به قتل رسانید و از آن پس خودش فرمانروای کرمان شد، و با توجه بـــه زیبائی فراوان خود حسن شاه لقب گرفت... اما این بار نیز، دو سه سـال بعد از آن بانوئی دیگر، شاه عالم خانم دختر سیورغتمش کـه در عقـد ایلخان تازه بود کرمان را از دست پادشاه خاتون بیرون آورد و او را بـــه انتقام کشتن سیورغتمش کشت و کردوجین بیوه سیورغتمش بجـای وی به امارت کرمان نشست.

آخرین پادشاه قراختائی کرمان پسر سیورغتمش قطب الدین شاه جهان بود که چون بی کفایت و گوشه گیر بود از طرف اولجایتو ایلخـان مغول معزول شد و اداره کرمان از آن پس مستقیماً به شحنگان مغـول محول شد. این قطب الدین دختری بنام مخدوم شاه داشت که بعـدا بـه ازدواج امیر مبارزالدین محمد مظفر سرسلسله خاندان آل مظفر شـیراز در آمد و بیشتر پادشاهان آل مظفر ار فرزندان او هستند.

* * *

اتابکانی که بیش از دو قرن بر لرستان و پـیرامون آن سـلطنت داشتند به دو دسته لرهای بزرگ و لرهای کوچک تقسیم میشدند. دسته لرهای بزرگ که پایتختشان مال امیر کنونی بود بمناسبت لقب اتـابک بزرگ خود نصرة الدین هزار اسپ، «هزار اسپیان» لقب داشتند، و دسته لرهای کوچک بخاطر میراث بری از شجاع الدین خورشید لر بینـانگذار سلسله حکومتی خـود خورشـیدیان نـامیده میشـدند و پایتختشـان خرم آباد بود.

نصرت الدین هزار اسپ کـه دامنـه متصرفـاتش تـا اصفـهان میرسید و غالباً با اتابکان فارس در کشمکش بـود از طـرف خلیفـه الناصرلدین الله لقب اتابک گرفت و دختر سلطان محمد خوارزمشـاه را به زوجیت فرزند خود درآورد، اما بعدا از او رنجید و به سرزمین خـود بازگشت. جانشین او با آنکه از هلاکو امان گرفته بود، در تبریز بدسـت او کشته شد. اتابک بعدی، افراسیاب، مردی خشن و مستبد بـود. در همان آغاز سلطنت تمام افراد خانواده شـمس الدیـن وزیـر پـدرش را کشت، و اندکی بعد با استفاده از مرگ ارغون پادشاه مغول، به اتبـاع

www.kavehroom.com

خود دستور داد که همه مغولهای اصفهان را نیز بکشند. ایلخان گیخاتو که جانشین ارغون شده بود نیروی بزرگی را برای سرکوبی او فرستاد و وی تسلیم شد و طلب پوزش کرد و به لرستان بازگشت، و این بار در خود آنجا دست به قتل عده زیادی از امرای خویش زد. ولی خودش چندی بعد به امر غازان ایلخان کشته شد. بعد از او نه امیر دیگر از این دو دودمان به سلطنت نشستند که زندگی همه آنان در جنگ و جدال و توطئه و کورکردن های پیاپی گذشت و آخرین آنها غیاث الدین کاوس به امر نواده تیمور کشته شد و خاندان هزار اسپیان منقرض گردید.

به موازات آنان، دسته لرهای کوچک که سلسله پادشاهی آنها ۲۴ نفر را شامل شد، با آنکه غالباً خراجگذار خلفای سنی عباس بودند، با روی کار آمدن صفویه خود را از اولاد مستقیم ابوالفضل العباس فرزند علی بن ابیطالب و برادر ناتنی امام حسین قلمداد کردند. آخرین فرمانروای آنان شاهوردی نام داشت که در زمان شاه عباس اول کشته شد. چند تن از این امرا اسامی باستانی ایرانی رستم و گرشاسپ و جهانگیر داشتند و یکی از آنان نیز زنی بنام دولت خاتون بود.

* * *

همچنانکه اتابکان فارس به لطف سعدی شیراز جایگاهی خاص در تاریخ فرمانروایان ایران اسلامی بدست آورده اند، مظفریان این سرزمین نیز به لطف حافظ شیراز و ستایش هایش از «شاه شجاع» از نام آوری ویژه برخوردار شده اند، هرچند که این شاه شجاع پدرکش در زمینه ارزشهای اخلاقی امتیازی بر بخش اعظم از دیگر «شهسواران اسلام» که در این دوران ۱۴۰۰ ساله از تاریخ ایران بر این کشور حکم راندند نداشت.

خاندان آل مظفر که در قرن هشتم هجری بر فارس و مدتی نیز بر کرمان و یزد و اصفهان حکم راندند، در اصل از جزیرة العرب به خراسان آمده بودند. امیر مبارزالدین، بنیانگذار این سلسله، نواده

www.kavehroom.com

مردی بنام غیاث الدین بود که هنگام استیلای مغول همه کـاره شـهر خواف بشمار میآمد و چنانکه در وصف او نوشته اند، شمشیری داشـت که وزنش از سه من و نیم یزد بیشتر بود. مبارزالدین که در سـال ۷۰۰ هجری متولد شده بود بر اثر یک سلسله حوادث به امارت شیراز رسـید و این امارت را بصورت سلطنت درآورد، و اندکی بعد کرمان را نیز بـه قلمرو خود افزود. ولی بر اثر سختگیری مذهبی و زهد خشک او که بـا با روحیه شیرازیان سازگار نمیآمد مردم ایـن شـهر بـر او شـوریدند. مبارزالدین شورش را با خشونت فرونشاند و بـه نـام خلیفـه عباسـی مصر، المعتضدبالله، در مساجد خطبه خواند. در زمان او ضوابط امـر به معروف و نهی از منکر به شدت بسیار بمورد اجرا گذاشته شد، و در بسیار موارد خود وی اجرای احکام شـرعی قتـل را بعـهده گرفـت و حکومتی مذهبی از نوع ولایت فقیه در آنجا برقرار سـاخت کـه وجـه مشخص آن، به نوشته روضة الصفا بیرحمی و قساوت بود. یکبار کـه پسرش شاه شجاع از وی پرسیده بود که آیا این شهرت که وی هزار نفـر را بدست خود کشته است راست است یا نـه، جـواب داده بـود: فکـر میکنم این تعداد ۸۰۰ نفر بوده است.

بسیار اتفاق می افتاد که نماز را نیمه کاره قطـع میکـرد تـا مجرمی را به گناه بددینی گردن بزند و بعد بازمیگشـت و نمـازش را ادامه میداد. پس از سرکوبی شورش شیرازیان به تسخیر تبریز رفـت و آنجا را گرفت، اما در بازگشت پیروزمندانه اش از این سفر، ولیعـهدش شاه شجاع باتفاق برادر کوچکترش شاه محمود، که وی پیش از عزیمـت به تبریز آنها را شدیدا مورد اهانت قرار داده و به مجازات سـختی در بازگشت تهدیدشان کرده بود، او را در اصفهان بطور غافلگیر دسـتگیر و در قلعه ای بنام طبرک زندانی کردند و در آنجا خواهرزاده و دامادش در چشمانش میل کشیدند و کورش کردند. بعدا شاه شجاع که جانشـین او شده بود وی را به قلعه سفیدرود فارس منتقل کـرد، ولـی پـس از چندی امیر نابینا از راه مکاتبه با پسران خود صلـح کـرد و بدسـتور شاه شجاع به شیراز آمد و دوباره سکه بنام او زده شد و خطبه نـیز بـه نام او خوانده شد. با اینهمه سه ماه بعـد طبـق مدارکـی کـه بدسـت

www.kavehroom.com

شاه شجاع افتاد، معلوم شد که پدرش در گرماگــرم توطئــه ای بــرای نابودی او است، و این بار وی را به قلعه بم کرمــان روانــه کــرد، امــا امیرمبارزالدین که بیمار شده بود پیش از رســیدن بدیــن قلعــه در راه درگذشت و جسدش را برای دفن به میبد بردند.

سلطنت شاه شجاع به جانشینی پادشاهی که بذله گویان شــیراز او را پادشاه محتسب مینامیدند و از سختگیریهایش به فغــان آمــده بودند با استقبال گرم مواجــه شــد و مــژده حــافظ شــیراز «کــه دور شاه شجاع است می دلیر بنوش» زبان حال غالب مردمان قرار گرفــت. ولی دیری نگذشت که همان ماجراهای زشت دیگر دربارهــای بــزرگ و کوچک چند صدگانه کشور در دربار شیرازی او نیز تکــرار شــد. شــاه یحیی برادرزاده شاه شجاع در یزد علیه عمویش شورش کرد. چندی بعد نیز شاه محمود برادر خود او که حکومت اصفــهان را داشــت ســر از اطاعت وی پیچید و میان دو برادر جنگ درگرفــت، و در ایــن جنــگ سلطان جلایری آذربایجان و فرماندهان لرستان و قم و کاشان نــیز بــدو پیوستند و بطرف شیراز حرکت کردند. شاه شجاع برای مقابله با آنان به اتفاق برادر کوچکترش سلطان احمد و پسر خــودش ســلطان اویــس از شیراز بیرون آمد، ولی در نیمه راه احمد نیز از او رنجیــد و بــه اردوی شاه محمود پیوست، و در نتیجه شاه شجاع شکست خورد و به شــیراز برگشت، و پس از محاصره طولانی شهر از برادرش تقاضای صلح کــرد، و پادشاهی شیراز به محمود تعلق گرفت. ولی تنها در چند مــاه بعــد، متحدان شاه محمود دوباره به عموی خود پیوستند و شاه شــجاع بــار دیگر به شیراز بازگشت و محمود به اصفهان گریخت. از آن پس جنــگ و گریزهای پیاپی تا بهنگام مرگ محمود میان دو برادر ادامه یافت.

در سال ۷۸۵ شاه شجاع در سفری جنگــی بــه ســلطانیه پســر خودش شبلی را بدین سوء ظن که در صدد شورش علیه او است زندانی و بعد کور کرد. در همین سفر چنان به باده نوشی پرداخت کــه بســتری شد و پس از آنکه فرزندان خود را بموجب دو نامه به تیمور گورکــانی و سلطان احمد جلایر سپرد جان سپرد، در حالیکــه تقریبــاً تمــام دوران

www.kavehroom.com

بیست و شش ساله پادشاهیش در جنگ و جدال گذشته بود، و جالب بود که همین شاه که پدر و فرزندش را کور کرد، در نه سالگی قرآن را حفظ کرده بود و تحصیلات خود را در مکتب قاضی عضدالدین فقیه اعظم زمان انجام داده بود.

بعد از مرگ شاه شجاع، پسرش زین العابدین بجای او نشست، ولی از همان آغاز وی با شورشهای عمو و برادرانش روبرو شد و چون خبر یافت که تیمور عازم اصفهان است و شاید به شیراز نیز بیاید، به بغداد گریخت، ولی در نزدیکی شوشتر بدست شاه منصور حکمران خوزستان اسیر و زندانی شد و چندی بعد که شاه منصور به تصرف شیراز آمد، به امر او به چشمان وی میل کشیدند و کورش کردند. امیرتیمور که از گستاخی های شاه منصور به خشم آمده بود از شوشتر به شیراز آمد و زین العابدین کور را از زندان بیرون آورد و بدو وعده داد که انتقامش را از شاه منصور خواهد کشید، ولی شاه منصور که در این موقع در اصفهان بود چهل روز تمام از نظرها پنهان شد. بعداً معلوم شد که تمام این مدت را به باده نوشی و عیاشی گذرانیده است. با اینوصف وی در نزدیکی شیراز با نیروی تیمور مردانه جنگید و حتی چند ضربت شمشیر بر کلاه خود او زد که تنها بخاطر دخالت یکی از امیران تیمور به نتیجه نرسید، ولی بدست یکی از سربازان تیمور که او را نشناخته بود بقتل رسید. تیمور در راه بازگشت به اصفهان تمام خاندان آل مظفر حتی زنان و کودکان را نیز کشت و هرکدام از آنان را نیز که در شهرهای دیگر فارس بودند بدست حکام محلی خود به قتل رسانید، و بدین ترتیب خاندانی که بر اثر وجود حافظ نامی نکو در تاریخ ادب ایران گذاشته است در محیط نفاق و پدرکشی و برادرکشی و کورکردن هایی نفرت انگیز بصورتی فجیع از میان رفت.

چوپانیان

سلسله امرایی بودند که نسب از امیرچوپان مغول بخصوص یکی از فرزندان او بنام امیرتیمورتاش چوپانی میبردند. امیرچوپان از نزدیکترین دوستان ابوسعید بهادرخان نهمین پادشاه مغول در ایران بود

www.kavehroom.com

که در ۱۳ سالگی به سلطنت نشست و نخستین کارش کشتن خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر دانشمند و مورخ معروف دوران پدرش الجایتو بود که در دولت هلاکوئیان سالیان دارز نقشی همانند امیرکبیر در حکومت قاجاریه ایفا کرده بود. وی در زمان پسر دوازده ساله الجایتو به مرگ محکوم شد و او را در میدان مرکزی تبریز به دو شقه کردند. اموال فراوانش را مصادره و کوی بزرگی را که در تبریز برای تنگدستان ایجاد کرده بود غارت کردند و موقوفات و مؤسسات خیریه بسیاری را که بدست او تأسیس شده بود چاپیدند.

ابوسعید به پاس خدمات سیاسی و نظامی امیرچوپان خواهر خودش را به ازدواج او درآورد. سال بعد تیمورتاش، پسر امیرچوپان در آسیای صغیر دعوی مهدویت کرد و وی علیه پسر خود لشکر کشید و او را اسیر کرد و به درگاه سلطان ابوسعید آورد، و بدین ترتیب مقتدرترین امرای ایلخان مغول شد. ولی چندی بعد میانه این دو بهم خورد، زیرا ابوسعید سخت دلداده بغداد خاتون دختر بسیار زیبای امیرچوپان شد که همسر مرد سرشناسی بنام امیرحسن جلایر بود، و از امیرچوپان خواست تا دامادش را به طلاق دادن این دختر وادارد. امیرچوپان از روی غیرت راضی بدینکار که دخترش خود نیز حاضر بدان نبود نشد، و از این رو سخت مورد غضب سلطان قرار گرفت و برای اینکه از دسترس او به دور باشد به خراسان رفت. سلطان در غیاب او پسر امیر حسین را به اتهام اینکه با یکی از همخوابگان خاصه وی ارتباط دارد کشت و سرش را از کنگره قلعه سلطانیه آویخت و کلیه اموالش را مصادره کرد. این بار امیرچوپان بر او شورید و پس از چند زورآزمایی مسلحانه اسیر و کشته شد. سرانجام ابوسعید جلایر را واداشت تا زنش بغداد خاتون را طلاق دهد، و خودش او را به ازدواج خویش درآورد و با اینوصف دو سال بعد وی را طلاق داد و این بار دختر همان فرزند امیرچوپان را که به امر او کشته شده بود و دلشاد خاتون نام داشت به‌همسری به حرم خویش فرستاد، منتها این نوعروس مدت زیادی بدو وصلت نداد، زیرا ایلخان در سفری که برای دفع هجوم اتابکان به خراسان میرفت در نیمه راه مرد و همانوقت شهرت یافت که

www.kavehroom.com

بغداد خاتون وسیله مسموم کردن او را فراهم کرده است.

ماجرای امیر شیخ حسن چوپانی فرزند امیر تیمورتاش بنوبه خود ماجرای جالبی است، زیرا پس از کشته شدن تیمورتاش در مصر (که وی بعد از مغضوب شدن پدرش بدانجا گریخته بود) پسر او شایع کرد که او نمرده بلکه از زندانی که در آن بوده گریخته و بصورت پنهانی زندگی کرده است، و بدنبال رواج این شایعه یکی از غلامان پدر را که به او شباهت زیادی داشت علم کرد و برای اینکه نقشه اش بهتر بگیرد مادر خود را نیز به ازدواج این غلام درآورد و خود در رکاب پدر بازیافته اش با پای پیاده به اطراف و اکناف براه افتاد. بدین ترتیب آوازه ظهور تیمورتاش بدنبال ادعاهای قبلی او در امر مهدویت سر و صدای فراوان و به دنبال آن زد و خوردها و کشتارهای بسیار به دنبال آورد و سرانجام این جنجال به سلطنت شیخ حسن چوپانی در آذربایجان و اران انجامید که چهار سال و نیم ادامه یافت. این بازی حسن عاقبت نداشت، زیرا پس از زندانی شدن یکی از سرداران امیر بنام یعقوب شاه به فرمان او، همسر امیرچوپانی که با این سردار سر و سری داشت، در یک نیمشب با همراهی دو سه زن دیگر از محارم خود آلت مردانگی شوهرش را در حین خواب برید، و وی اندکی بعد بر اثر این جراحت مرد.

بعد از انتشار خبر مرگ او، ملک اشرف چوپانی برادر وی داعیه فرمانروایی کرد، و برای اینکه سلطنتش مایه قانونی داشته باشد، با توجه به اینکه مقام ایلخان مغول در آن هنگام بی سرپرست مانده بود انوشیروان نامی از ترکان قبچاقی را که مدعی نوادگی هلاکو بود به ایلخانی منصوب کرد و برای او شجره نامه ای هم ساخت که نسب او را به کاوه آهنگر میرسانید، و به نام این پادشاه دست پرورده خود با لقب «انوشیروان عادل» سکه زد، و اندکی بعد، از او برای سلطنت خود بر آذربایجان و اران و عراق فرمان گرفت. این انوشیروان عادل بصورت یکی از بیخاصیت ترین پادشاهان مغول، دوازده سال در این مقام باقی ماند، ولی در همه این مدت تنها کار مهم او این بود که هر دو عموی خودش را که ممکن بود در آینده

www.kavehroom.com

مزاحمش شوند کشت، و بعداً امیر دشت قبچاق را نیز که به دعـوت او به تبریز آمده بود مسموم کرد. از نظر حکومتی همه اختیارها در دست ملک اشرف حسن چوپانی بود که سراسر دوران حکومـت خـود را بـه جنگهای غارتگرانه در تبریز و گنجه و اصفهان و شیراز گذرانید و هـر وقت هم که در این جنگها ناموفق میماند امرای ثروتمند خودش را بـه بهانه ای به زندان میانداخت و اموالشان را مصادره میکـرد. سـرانجام اتباع وی از جانی بک ازبک پادشاه مغول دشت قبچاق برای رهـائی از دست او یاری خواستند، و وی سپاه بزرگی را بـرای جنـگ بـا او بـه آذربایجان فرستاد که ملک اشرف نیز با لشکر خود به مقابلـه بـا آن رفت، ولی سپاهیان قبچاق به آسانی بر نیروی او غلبه یافتند. ملـک اشرف که یکی از بدترین ستمگران دوران آشفته قرون وسـطائی ایـران شناخته شده است به تبریز بازگشت، و در آنجا بر اثر شورش عمومـی بقصد فرار از شهر شبانه با ۲۸,۰۰۰ قاطر و ۷,۰۰۰ شتر حامل اموال غارتی خود از طلا و نقره و جواهر و منسوجات زربفت که بـه نوشـته تاریخ آل مظفر وزن بار آنها دست کم به ۷,۰۰۰ خروار بالغ میشـد از شهر خارج شد ولی در نیمه راه دستگیر شد و بامر جنیبک خان رئیـس قزل اردو به تبریز بازگردانده و اعدام شد و همه خزاینی که از سـتمگری انباشته بود بدست حریفان پیروز او افتاد، و از این ماجرا تنها این شعر معروف شاعری ناشناخته به یادگار ماند که:

«دیدی که چه کرد اشرف خر؟   او مظلمه برد و دیگری زر!»

سربداران

نخستین امیر سربداران عبدالرزاق نام داشت کـه مدعـی بـود نسبش از راه پدر به امام حسین و از راه مادر به یحیی برمکی میرسد. وی از جانب سلطان ابوسعید مأمور گردآوری مطالبات دولت از ایـالت کرمان شد و کار خود را بخوبی انجام داد، ولی در جریان بازگشت همـه پولهایی را که نزدش به امانت بود حیف و میل کـرد و دسـت خـالی بازگشت، منتها او ابوسعید همانوقت درگذشت و کسی مزاحمش نشـد. وقتی که به سبزوار رسید اطلاع یافت که سفیر (ایلچی) وزیر خراسـان

وقتیکه در خانه برادرانش میهمان بوده از ایشان شراب و شاهد خواسته بوده و چون میزبانان بدو گفته اند که در شهر سبزوار روسپی وجود ندارد، توقع کرده است که در اینصورت همسران خودشان را برایش بیاورند، و آنان در پاسخ به این توهین خود او را کشته اند. عبدالرزاق این واکنش برادرانش را تأیید کرد و برای مقابله با خطری که از جانب وزیر خراسان متوجه آنان بود به گردآوردن جماعتی از دلاوران بیهق پرداخت تا مردانه با تعدیات مغولان بجنگند، و شعار این جمع را این قرارداد که یا دفع ظلم ستمگران کنیم، یا سر بدار بداریم.

سربداران قیام خود را با دستبرد به کاروانهای بازرگانی و غارت اموال توانگران آغاز کردند و از این راه شوکت و قدرت آنها بسرعت افزایش یافت، تا آنجا که عبدالرزاق بر وزیر خراسان تاخت آورد و او را کشت و اندکی بعد شهر سبزوار را تصرف کرد و کوس استقلال زد. ولی بعد از این موفقیت غرور او بالا گرفت و دختر یکی از اعیان بزرگ خراسان را از پدرش خواستگاری کرد، و دختر چون بدین ازدواج رضا نمیداد از سبزوار به نیشابور نزد اقوام خود گریخت. عبدالرزاق برادر خود امیر وجیه الدین مسعود را مأمور کرد که بدنبال دختر رود و او را در هر جا که یافت به زور بازآورد، ولی دختر از وجیه الدین که در نزدیکی نیشابور بدو رسیده بود با التماس تقاضا کرد که از بازگرداندن او صرفنظر کند و بوی ظلم نکند و مسعود که سخت ناراحت شده بود او را رها کرد و به سبزوار بازگشت. در آنجا برادرش بر او خشم گرفت و دشنامهای زشت به وی داد، بطوریکه وجیه الدین تحمل این خواری را نکرد و برادرش را به ضرب خنجر کشت، و بدین ترتیب رهبری سربداران به خود او منتقل شد.

امیر وجیه الدین جنبش سربداران را رونق و قدرتی زیاد بخشید، چنانکه هفتصد غلام ترک در التزام رکاب خود داشت. نیشابور را به تصرف درآورد و طغاتیمور فرمانروای تاتار خراسان را بوحشت افکند، و واداشت تا لشکری فراوان را به سرکردگی برادرش امیرعلی به مصاف او بفرستد، ولی در این مصاف امیرعلی کشته شد و سپاهیان طغاتیمور هزیمت یافتند، و این پیروزی پرآوازه بر اقتدار سربداران

www.kavehroom.com

خراسان افزود. اندکی بعد سپاه سربداران به سوی خود طغاتیمور براه افتاد و در کنار رود اترک او را نیز مغلوب و فراری کرد و بدین ترتیب سراسر خراسان را به تصرف خود درآورد، ولی در سفر جنگی دیگری که بدنبال آن به هرات انجام داد شکست خورد. سال بعد امیر مسعود به عزم تسخیر مازندران بدان سرزمین لشکر کشید، و باوجود تسخیر آمل موفقیتی بدست نیاورد و مجبور به فرار شد، و در جریان فرار بدست مازندرانیان به قتل رسید.

جانشین او کلو اسفندیار بعد از یکسال حکومت به تحریک یکی دیگر از مدعیان رهبری، شمس الدین معروف به علی چشمی کشته شد و امیر بعد از او که وی نیز شمس الدین نام داشت و برادر عبدالرزاق بود بهمین سرنوشت دچار شد. سرانجام نوبت به فرمانروائی خود خواجه شمس علی چشمی رسید که در همان روز اول برای اینکه زهرچشم بگیرد ۵۰۰ روسپی را زنده زنده در چاه انداخت، و پس از چهار سال و چند ماه امارت، بدست پهلوان حیدر قصاب کشته شد. جانشین او خواجه یحیی کرابی با حریف خود طغاتمرخان قرارداد مصالحه امضا کرد، ولی اندکی بعد او را در یک میهمانی مسموم کرد. خودش نیز بعداً به تحریک علاء الدوله، برادر زن طغاتمرخان، بقتل رسید و جای خود را به خواجه ظهیر کرابی برادرش داد که پهلوان حیدر قصاب حامی او بود. ولی چون مرد بی آزاری بود پس از یکسال حوصله اش از حکومت و خونریزیها و توطئه گری های آن سر رفت و اثاثه اش را برداشت و از سبزوار به کراب زادگاه خانوادگی خود رفت، و بدین ترتیب وی تنها امیر سلسله سربدار بود که جان سالم بدر برد. بعد از او پهلوان حیدر قصاب شخصاً در جای وی به امارت نشست، و این بار خود او بدست جمعی از سربداران پس از یکسال کشته شد. جانشین او خواجه لطف الله نام داشت که با پشتیبانی پهلوان دیگری بنام پهلوان حسن دامغانی بر مسند امارت نشست، اما پس از یکسال و سه ماه حکومت با خود این پهلوان درافتاد، و او هم شبانه وی را دستگیر کرد و به قلعه دستجردان فرستاد که چند روز بعد در همانجا کشته شد. این بار خود پهلوان حسن به جانشینی او نشست، ولی از همان آغاز کار با

www.kavehroom.com

قیام درویشی بنام درویش عزیز روبرو شد، و چون زورش بـــه او نرسـید بین آن دو مصالحه ای برقرار شد که بموجب آن درویش عزیز پذیرفـت چند خروار ابریشم از پهلوان حسن بگیرد و از طوس که مقر او بود بـه عراق عجم (اراک)برود. ولی بلافاصله بعـد از رفتـن درویـش عزیـز، پهلوان حسن با قیامهای دیگری در استراباد و سـبزوار مواجـه شـد و چون چند تن از سپاهیان خود را که در رفتن بـه جبهـه جنـگ تردیـد داشتند به کشتن خویشاوندانشان تهدید کرد آنـها نـیز شـبانه جـهان پهلوان را کشتند و سرش را برای خواجه علـی مؤیـد امـیر اسـتراباد فرستادند. خواجه علی که خود به جای او نشست درویـش عزیـز را از اراک فراخواند و مشاور مخصوص خویش کرد، ولی از او ترسـید و او را با هفتاد تن از مریدانش کشت و بعدا گورهای کلیه سـران گذشـته سربدار را ویران کرد و استخوانهایشان را بدور ریخت، و چـون در ایـن هنگام تیمور گورکانی به خراسان رفت، وی بدو دست بیعت داد و بدیـن ترتیب عمر سلسله سربداران که همه امـیران آن بجـز یکنفـر بدسـت جانشینان خودشان کشته شده بودند به پایان رسید.

قیام سربداران در سبزوار با بیرحمی بسیار بوسیله تیمور سرکوب شد، بدین ترتیب که به فرمان او ۲,۰۰۰ تن از شورشیان را زنده زنـده لای دیوار گذاشتند و روی آنها را گچ و آهک گرفتند. پـس از اشـغال اصفهان به وسیله ارتش تیمور نیز، چون قیامی به رهبری جوانی آهنگر در آن شهر روی داد که در آن دو مأمور مالیاتی تیمور کشـته شـدند، تیمور فرمان داد تا از سرهای کشته شدگـان کـه شمارشـان ۷۰,۰۰۰ برآورد شد چندین مناره ساختند[۱].

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر در تاریخ سربداران: ابن بطوطه؛ تاریخ رویان عاملی؛ حـافظ ابرو؛ مجمل فصیحی دولتشاه؛ میرخواند (روضة الصفا)؛ خواندمیر

J. Masson : The History of the Sarbadar Dynasty, La Haye, 1970 ; A.H. Morton : The History of the Sarbadars in the light of new numismatic evidences, 1976 ; J. Aubin : La fin de l'Etat Sarbadar de Khorassan, Journal Asiatique, 1974, pp. 95-118

www.kavehroom.com

باوندیان

در مازندران از دیرباز دودمانی بنام ملوک باوند بـــر ســر کــار بودند، که در زمان خوارزمشاهیان دست نشانده آنـــان شــدند. در ایــن زمان میان شمس الملوک رستم که در زمان سلطنت پدرش در زنــدان او بود و پس از مرگ وی به پادشاهی رســـید و بـــرادرش قـــارن اختـــلاف درگرفت. دربار خوارزمشاه جانب قارن را گرفت، ولی اندکی بعد قـــارن بدست فدائیان اسماعیلی کشته شد، و رستم نیز با حیله یکی از سادات علوی بقتل رسید. و درست در همین گیرودار بود که هجوم بزرگ مغول آغاز شد. مدتی بعد از این هجوم، دوباره کسانی از باوندیـــان در ایـــن منطقه بر سر کار آمدند، ولی شرایط کارشان چنان دشوار بود کـــه بـــه نوشته تاریخ طبرستان «بعد از کشته شدن فخرالدوله سیزده سال تمـــام خطه مازندران در آتش فتنه سوخت و یک ساعت و یک زمان از قتل و نهب و غارت و تاراج خالی نبود و چندین هزار خون ناحق ریخته شـد و خانواده های قدیم بسیار خراب گشت». این مقارن بود با تســـلط یـــک سید آملی بنام میرقوام الدین مرعشی که مدتی در خراسان به ســـیر و سلوک صوفیانه پرداخته و در بازگشت به مازندران بساط ارشاد گسترده بود، ولی بتدریج که شمار پیروان او افزایش یافت کیا افراسیاب حـــاکم مازندران از او بیمناک شد و جنگی میان او با سید آملی و پـــیروانش درگرفت که در آن کیا افراسیاب و فرزنـــدان و بســـیاری از اطرافیـــانش بدست «درویشان ناوک انداز» کشته شدند و سید بر آمـــل و ســـاری و قلاع فیروزکوه و نور و کجور و رستمدار و رویان استیلا یافت و فرمانده سراسر مازندران شد. تا تاریخی که خواندمیر مؤلف کتاب حبیب السیر بنگارش شرح احوال او و خاندانش پرداخت، هنوز حکومت جانشـــینان این سید درویش در بخشهایی از مازندران ادامه داشت، منتها از زمان حمله تیمور بر مازندران، این امرا مطیع دولت تیموری شده بودند[1].

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر: حبیب السیر خواندمیر، ج ۳؛ تاریخ طبرســـتان و رویـــان و مازندران سید ظهیرالدین مرعشی، چاپ تهران، ۱۳۳۰

www.kavehroom.com

تاتاران تیمور

تنها دو قرن بعد از بلای مغول، بلایی دیگر از همان نوع و با همان ابعاد، بصورت بلای تاتار به کشوری که هنوز مردمش از کشتارها و ویرانگریهای سراسری چنگیز و دودمانش قد راست نکرده بودند فرود آمد، با این تفاوت که این بار پیام آور تازه مرگ و ویرانی مدعی آن بود که مسلمان پر و پاقرصی است که قرآن را از بر دارد، و هر چه را که میکند در راه تنفیذ اسلام میکند، حتی منارهایی که اینجا و آنجا از سرهای بریده شده مسلمانان بالا میبرد.

تیمور در قبیله ای تاتار، در ماوراء النهر بدنیا آمد. از سمت مادری نسب از خاندان چنگیز میبرد و پدرانش نیز ظاهرا امارتی داشته اند، هر چند که ابن عربشاه مورخ عرب معاصر او در کتابی که معتبرترین شرح حال تیمور شناخته شده است آنها را چوپان و رجاله نامیده است[1]. به نوشته بسیاری از مورخان تیمور در زد و خوردی در سیستان علیه والی آن ولایت زخمی در پا داشت که از آن تا آخر عمر می لنگید و ازین جهت تیمور لنگ خوانده شد، ولی در این باره نیز ابن عربشاه مینویسد که هنگام غارت گوسفندان در جوانی بود که پای تیمور تیر خورد و لنگ شد. به هر صورت کار وی اندک اندک بالا گرفت تا سرانجام با کشتن برادر زنش امیر ماوراء النهر خودش با لقب صاحبقران در جای وی به امارت نشست. در سال ۷۸۲ با نخستین یورش به ایران، سلسله تاخت و تازهای خود را بر این سرزمین آغاز کرد، و در چهار لشکرکشی در چهار سال پیاپی سرخس و هرات و اسفراین و سیستان و مازندران و ری و

---

۱ ــ ابن عربشاه: عجائب المقدور فی نوائب تیمور. این کتاب تنها اثر تاریخی در باره تیمور است که به عربی نوشته شده است و نویسنده آن احمدبن عربشاه دمشقی (متوفی در سال ۸۵۴ هجری) زندگی و سلطنت جهانگشای تاتار را مورد حمله ای بسیار تند قرار داده است. متن عربی کتاب در سال ۱۸٦۸ در قاهره بچاپ رسیده و ترجمه ای انگلیسی از آن در سال ۱۹۳٦ در لندن انتشار یافته است. ترجمه فارسی این اثر با عنوان «زندگانی شگفت آور تیمور» در سال ۱۳۳۹ در تهران منتشر شده است.

www.kavehroom.com

سلطانیه و لرستان و آذربایجان را تصرف کرد و همه آنها را به خاک و خون کشید. اندکی بعد به قصد گوشمال زین العابدین فرزند شاه شجاع در شیراز آهنگ فارس کرد و در نیمه راه، چون مردم اصفهان بخاطر تجاوز تحصیلداران او به ناموس زنان شهر چند تن از آنانرا کشته بودند، به امر تیمور سپاهیان تاتار از غروب آفتاب که به اصفهان حمله بردند تا پایان روز بعد در قتل عامی فراگیر ۷۰,۰۰۰ نفر را کشتند و سرهای آنانرا برحسب شمارش به مأموران مخصوص تحویل دادند، و آنگاه بدستور تیمور از این کله ها در نیمی از حصار شهر اصفهان ۲۸ مناره و در نیمی دیگر ۱۹ مناره، هرکدام شامل ۱,۵۰۰ جمجمه برپا کردند. پس از این قتل عام تیمور به شیراز رفت و آنجا را متصرف شد، و اگر داستان دیدار او با حافظ در این شهر، آنطور که دولتشاه در تذکرة الشعرای خود روایت کرده است درست باشد، این ملاقات در همین سفر او یکسال پیش از درگذشت سخنور شیراز اتفاق افتاده است.

پنج سال بعد تیمور دور تازه ای از جنگها و کشتارهای خود را در ایران آغاز کرد که این بار سه سال پیاپی ادامه یافت. سپس به گرجستان و روسیه رفت و مسکو را در سال ۷۹۸ هجری (۱۳۹٦ میلادی) تصرف کرد، و سال بعد به پایتخت خود سمرقند بازگشت. ولی تنها چند ماه بعد از آن، با همان بهانه «غزوه اسلامی» معمول سلطان محمود غزنوی، و در عین حال با همان هدف غارتگری او، به هند تاخت و در نزدیک دهلی، برای آنکه بار خود را سبک کرده و زهرچشمی نیز گرفته باشد، ۱۰۰,۰۰۰ اسیر هندی را که در طول جنگ گرفته بود یکجا سر برید، و تازه بعد از آنکه وارد دهلی شد، به قتل عام مردم شهر نیز فرمان داد. سپس به آسیای صغیر رفت و بعد از تصرف ارضروم، در شهر سیواس به امر او ۴,۰۰۰ ارمنی این شهر را زنده زنده در گور کردند. بدنبال آن حلب و شام را تصرف کرد و دمشق را پس از اشغال به آتش کشید و در پی آن بغداد را محاصره و تصرف کرد و چون در این جریان چند تن از سرداران او بدست مردم

www.kavehroom.com

شهر کشته شده بودند، به بیست هزار سپاهی خود در شهر فرمان داد که هرکدام دو سر بریده از اهالی این شهر را برای او بیاورند. سال بعد به جنگ بایزید ایلدرم سلطان عثمانی رفت و او را در محل کنونی آنکارا مغلوب کرد و در داخل قفسی آهنین جای داد که تا آخر عمرش در همانجا ماند. سپس طی مراسم مفصلی در سمرقند اعلام داشت که برای غزوه با کفار چین و اشاعه اسلام در آنجا، قصد لشکرکشی بزرگ بجانب آن سرزمین را دارد. متن فرمان او در ظفرنامه نظامشاهی نوشته مورخ مخصوص او چنین نقل شده است که «این زمان در خاطر ما چنان است که دست به خیری زنیم که از هر کس برنمیآید و آن قلع و قمع مشرکان و بیدینان است: یعنی لشکر بجانب چین و ختای بریم که دیار کفر است، و بتخانه ها و آتشکده های ایشان را خراب سازیم و بجای آنها مساجد و معابد بنا کنیم»[1]. برای این کار سپاهی مرکب از دویست هزار سواره و دویست و پنجاه هزار پیاده نظام آماده ساخت و سفر جنگی خود را به اتفاق سرداران خویش آغاز کرد. اما به علت زمستان بسیار سخت سال ۸۰۷ هجری، در فاراب کنار رود سیحون سرما خورد و چون تازه از سرماخوردگی دیگری برخاسته بود، برای درمان به نوشیدن بیرون از اندازه عرق پرداخت و این بار بصورتی خطرناکتر به بیماری افتاد و سرانجام چند روز بعد در ۷۱ سالگی جان سپرد و در گور امیر در سمرقند دفن شد.

داستان خلافت تیمور لنگ و جانشینانش در زمان خود تیمور مطرح شد، بدین ترتیب که در «تزوکات تیموری» تصریح شد که «اول تزوک که از مشرق دل او سر بر زد رواج دین مبین و توقیت شریعت محمدی بود، زیرا که بنای سلطنت این بزرگوار به آئین اسلام مستحکم است... و لاجرم در ممالک و اقطار و امصار عالم دین ناب محمدی و شریعت خیرالانام را رواج داده و سلطنت خود را بدان آراسته ساخته است»[2]. در ظفرنامه نظام شاهی به وی اصولاً عنوان «خلافت پناه»

---

۱ ــ شرف الدین یزدی: ظفرنامه، ج ۲، ص ۴۴۷

۲ ــ تزوکات تیموری، با مقدمه مجتبی مینوی، ص ۱۷۶

www.kavehroom.com

داده شده است[1]، و ولیعهد او شاهرخ نیز در «مطلع السعدین» آفتابی معرفی شده «که از اوج سپهر خلافت تافته شده است»[2]. در همین کتاب از پسر او سلطان ابوسعید میرزا نیز با عنوان حضرت خلافت پناهی» یاد شده است[3]. مرگ نابهنگام خون آشام تاتار دست کم این فایده اساسی را داشت که خلافتی تازه بر سلسله خلافتهای دیگر جهان اسلام که هیچکدامشان کمتر از حکومت تاتاری او آدمکش و غارتگر نبودند افزوده نشد.

تاتارزاده گمنام ماوراء النهر، تمام عمر خود را در جنگ و کشتار گذرانید و همه خونهایی را هم که ریخت به حساب اسلام ناب محمدی گذاشت، و پس از هر قتل عام خداوند را سپاس گفت که او را سعادت خدمت تازه ای در تقویت بیضه دین عنایت فرموده است. بیش از ۳۵ لشکرکشی کرد و تاج ۲۷ پادشاهی را که کشته بود بر سر نهاد. از دیوار چین تا مسکو و از دهلی تا آسیای صغیر و قفقاز را به زیر پرچم خود درآورد، و به هر جا که رفت مرگ و خون برای مرد و زن و کودک و پیر و جوان بهمراه برد. با اینهمه این جنایتکار خون آشام در مقابل صوفیه اظهار تواضع میکرد و نقش خاتمش «رستگاری در راستی است» بود. محقق سرشناس روسی، V. Barthold در باره دیدار او در یکی از قصبه های طیبات خراسان با زاهد گوشه گیری بنام زین العابدین ابوبکر نقل میکند که تیمور با پای پیاده به نزد او رفت و به روایت ابن عربشاه با احترام در حضورش زانو زد. بعدها خود تیمور به حافظ ابرو مورخ مخصوص دربار خویش گفت که در این دیدار از درویش پرسیده بود که چرا حکمران خراسان با همه علم خود به موازین شرعی و عرفی بدانها عمل نمیکند؟ و شیخ بدو پاسخ داده بود که خود ما نیز پیش از تو بارها همین را بدو گوشزد کردیم، ولی وی بدان عمل نکرد و در نتیجه خداوند کسی چون تو را بر جان و مال و ناموس همه

---

۱ ــ ظفرنامه، ج ۲، ص ۱۷۱ و ۲٦۹

۲ ــ مطلع السعدین، چاپ لاهور، ص ٦

۳ ــ همانجا، ص ۵

www.kavehroom.com

ما مسلط گردانید[۱].

بخلاف چنگیز که امپراتوری مغول او تا دو قرن بعد از خودش برقرار ماند، امپراتوری خونین تیمور پس از مرگ بنیانگذار آن یکباره از هم فروپاشید، تقریباً همه مورخان غربی که در این باره بررسی کرده اند این اختلاف را فرع این میدانند که در سازمان حکومتی مغول تعصب مذهبی و تبعیضات ناشی از آن راهی نداشت، در صورتیکه بهانه تیمور در لشکرکشیها و غارتگریهایش همیشه بهانه هایی مذهبی بود و از این راه در رفتار با مغلوبان میان مسلمان و مسیحی تفاوت میگذاشت و بناچار زمینه را برای دشمنی های دیگر و سرکوبگریهای دیگر فراهم میساخت[۲].

* * *

تاریخ سلطنت جانشینان تیمور یک تاریخ سیاه سراسر مرگ و خون است که گویی بر الگوی زندگی خود او شکل گرفته است. پسیر محمد نوه و جانشین او بدست یکی از امرای خودش که در عین حال وزیر وی نیز بود کشته شد. میرانشاه فرزند دیگر او در جنگی بقتل رسید و محمد عمر فرزند او برادرش ابوبکر را به زندان سلطانیه فرستاد، ولی خود او در سال ۸۰۹ و برادرش در سال ۸۱۰ کشته

۱.ــ تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، نقل از V.V. Bartold، ص ۱۷۱

۲ ــ برای بررسی بیشتر در باره حکومت تیمور در ایران: ظفرنامه شرف الدین علی یزدی، چاپ کلکته، ۱۸۸۷؛ زبدة التواریخ حافظ ابرو (با ویراستاری Felix Tauer خاورشناس چک، چاپ انستیتوی خاورشناسی پراگ، ۱۹۵۶ و چاپ ۱۳۱۷ تهران با حواشی خانبابا بیانی؛ مطلع السعدین و مجمع البحرین عبدالرزاق سمرقندی با ویراستاری محمد شفیع لاهوری، چاپ لاهور، ۱۹۴۶؛ روضة الصفای میرخواند، چاپ تهران، ۱۳۳۹، چاپ پاریس، ۱۸۴۴؛ حبیب السیر از همین مورخ، چاپ تهران، ۱۳۳۳ در ۴ جلد؛ عجائب المقدور فی صفات التیمور، تألیف عربی ابن عربشاه، ترجمه فارسی با عنوان «زندگی شگفت آور تیمور»، چاپ تهران، ۱۳۳۹؛ Ruy González de Clavijo: Historia del gran Tamerlan e itinerario y narración del viaje, Sevilla, 1582

www.kavehroom.com

شدند. پسر سوم میرانشاه که به حکومت عراق رفته بود در ۸۱۱ در بغداد بقتل رسید. رستم نواده تیمور که به جانشینی آنـــها نشست برادرش اسکندر را کور کرد و اندکی بعد او را در زنـــدان کشـــت و خودش نیز بعدا کشته شد. در سال ۸۵۳ عبداللطیف پسر الغ بیـــگ بر پدرش یاغی شد و او را اسیر کرد و پس از دو سال و هشت مـــاه سلطنت کشت، ولی خود او نیز پس از تنها شش ماه سلطنت بدست غلامان پدرش به ضرب تبر کشته شد و سرش را بر ســـردر مدرســـه الغ بیک در سمرقند آویختند. این شعر معروف را برخی به خـــود او نسبت داده اند که: «پدرکش پادشاهی را نشاید، وگر شاید بجز شش مه نپاید». عبدالله نواده شاهرخ که پس از قتـــل عبداللطیـــف بـــه سلطنت رسید بدست پسر عمویش مغلوب و کشته شد. بـــابر نـــواده شاهرخ سلطان محمد برادرش را کشـــت و بجـــای او در هـــرات بـــه سلطنت نشست، ولی خودش مغلوب سلطان جهانشاه قراقویونلو شد. ابوسعید که پس از کشتن عبدالله به سلطنت ماوراء النهر رسیده بود در جنگ با اوزون حسن امیر آق قویونلو به قتل رسید و سرانجام با کشته شدن «یادگار محمد» نوه بایسنقر بدست یکـــی از نـــوادگـــان امیرتیمور دودمان تیموری برافتاد. در این توالی خونین سلطنت هـــا و مرگ ها، تنها سه تن از نوادگان تیمور نامی در جـــهان دانـــش و هنر ــ و نه پادشاهی ــ از خود باقی گذاشتند که یکی از آنان الـــغ بیک، بنیانگذار زیج معروف سمرقند، دیگری شاهرخ، بانی مکتـــب نقاشی هرات و همسرش گوهرشاد آغا سازنده مسجد عالی گوهرشاد مشهد، و سومی بایسنقر پسر شاهرخ بود کـــه شـــاهنامه معـــروف بایسنقری از یادگارهای او است، هر چند که خـــودش در جوانـــی از میگساری بیحساب درگذشت.

اگر بتوان ادامه شایان توجهی بـــرای ســـلطنت دودمـــان تیمـــور یافت، این دنباله روی را میباید نه در ماوراء النهر و ایـــران، بلکـــه در هندوستان دوران پادشاهان گورکانی یافت که از اعقاب ظهیرالدین بـــابر نبیره میرانشاه فرزند تیمور بودند و بدست آنها امپراتوری بزرگـــی کـــه انگلیسیها آنرا به غلط امپراتوری مغول Moghul Empire نـــامیده انـــد

ولی در عمل امپراتوری «هندی ـ ایرانی» دوران جهانگیر و اکبر و شاهجهان و ملکه های ایرانی تبار هند بود، بنیاد نهاده شد و تا قرن نوزدهم پای بر جا ماند.

ترکان قراقویونلو

بدنبال تیموریان در تاریخ ایران دو طایفه ترک دیگر سیاه گوسپندان (قراقویونلو) و سپیدگوسپندان (آق قویونلو) روی کار آمدند که طایفه نخستین ٦٣ سال و طایفه دوم ۴۸ سال بدنبال یکدیگر بر بخشهای بزرگی از این کشور فرمانروایی کردند. هر دوی اینها قبایل ترکی بودند که در حملات مغولان، همراه با طوایف زردپوست دیگر آسیای مرکزی به فلات ایران سرازیر شده بودند.

بنیانگذار سلسله قراقویونلو قرایوسف (یوسف سیاه) بود که سلطان جلایری مغول را مغلوب کرد و کشت و متصرفات او را ضمیمه متصرفات طایفه خود در شمال وان و ارومیه کرد و شاخه ای از این طایفه در بغداد نیز امارت یافت. قرایوسف بعدا شروان و سلطانیه و قزوین را نیز گرفت، ولی در جنگی که با شاهرخ از زادگان امیرتیمور کرد بر اثر سکته جان سپرد و لشکریانش پراکنده شدند. پسر و جانشین او اسکندر چند بار دیگر با شاهرخ جنگید، ولی چون در بار آخر برادر او جهانشاه جانب شاهرخ را گرفت شاهرخ او را خلع و برادرش را پادشاه اعلام کرد. اسکندرشاه این بار با برادرش جنگید و شکست خورد و به نخجوان گریخت، ولی در آنجا بدست پسر خودش کشته شد. جهانشاه بعنوان پادشاه بی منازع آق قویونلو با لشکرکشی های پیاپی حدود قدرت این سلسله را تا خلیج فارس و کرمان گسترش داد و حتی هرات را نیز برای مدتی کوتاه به تصرف درآورد، ولی در این گیرودار دو پسرش حسن و پیربداق، یکی در تبریز و دیگری در بغداد علیه او طغیان کردند و وی در دو حمله مختلف بر آنها تاخت و هر دو را مغلوب و زندانی کرد، و بدنبال آن به فکر تصرف دیار بکر افتاد. منتها در هنگام شکار اسیر رقیب پرقدرت آق قویونلوی خود اوزون حسن شد و

www.kavehroom.com

بدست او بقتل رسید. آخرین پادشاه خاندان او حسنعلی میرزا پسر جهانشاه بود که پدرش او را بیست و پنج سال تمام در زندان نگاه داشته بود، بدین جهت هنگام رسیدن به سلطنت عقل پابرجایی نداشت. بسیاری از امرا و نزدیکان خود را کشت و خزاین پدری را در کوتاه مدتی به باد داد و در عرض چند ماه دو بار پیاپی از حسن بیک آق قویونلو پسر او شکست خورد و سرانجام با کشته شدن او دوران فرماروایی سلسله سیاه گوسپندان بپایان رسید.

ترکان قراقویونلو از نظر مذهبی پیرو تشیع بودند و از این حیث نخستین پادشاهان شیعه ایران بعد از دیلمیان بشمار میآمدند و میتوان آنانرا در این مسیر راهگشای صفویه دانست[1].

ترکان آق قویونلو

جانشینان قراقویونلوها، آق قویونلوها (سپیدگوسپندان) بودند که طایفه دیگری از ترکمن های غز را تشکیل میدادند و به دو دسته بیات و بایندر تقسیم میشدند که آنها را بهمین جهت بایندریه نیز مینامیدند و وجه امتیاز آنان علامت گوسفند سفیدی بود که بر پرچمهایشان نقش شده بود. بنیانگذار سلسله آنان اوزون حسن (حسن دراز) بود که برادر خودش جهانگیر را که به قانون ایلیاتی رئیس قبیله بود از کار برکنار کرد و مدتی نیز با عموهای خود علی بیک و حمزه بیک جنگید تا توانست حکومت خود را قطعیت بخشد. بعد از آن جهانشاه قراقویونلو را که در شکارگاهی راه گم کرده بود غافلگیر کرد و کشت، و بدین ترتیب بر قلمرو حکومتی او در ایران مستولی شد. چون مادر او شاهزاده خانمی عیسوی از خاندان امپراتور یونانی طرابوزان بود خود او نیز با دختر این پادشاه که آخرین امیر بیزانسی این سرزمین پیش از سقوط آن بدست ترکان عثمانی بود ازدواج کرد و از این بانو که کاترینا نام

---

۱ ـ برای بررسی بیشتر در تاریخ حکومت ترکان آق قویونلو: سفرنامه های ونیزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، ۱۳۴۹

www.kavehroom.com

داشت سه فرزند یافت که یکی از آنان مارتاخاتون، همسر شیخ حیدر صفوی و مادر شاه اسماعیل است که باوجود همه شمشیرزنی های پسرش در راه آئین حقه اثنی عشری تا به آخر عمر همچنان مسیحی باقی ماند. اوزون حسن بعد از تصرف قلمرو دودمان آق قویونلو مستملکات خود را توسعه داد و تدریجاً تمام عراق عرب و عراق عجم و فارس و کرمان تا سواحل خلیج فارس را بتصرف درآورد و بدین ترتیب حدود قلمرو حکومتش از آناتولی تا عمان را شامل شد. ولی غرور ناشی از این پیشرفتها از یکسو و تحریکات روزافزون کشورهای مسیحی اروپا بخصوص جمهوری ونیز که از موج جهانگشایی امپراتوری نوخاسته عثمانی بشدت نگران بودند و با توجه به عیسوی بودن مادر و همسر پادشاه آق قویونلو او را متحد طبیعی خود علیه سلطان عثمانی میشمردند و او را با فرستادن سفیر و دادن پول و اسلحه و بستن قرارداد به حمله به آناتولی تشویق میکردند باعث قطع پیمان عدم تجاوز میان اوزون حسن و سلطان محمد ثانی شد و در نتیجه سلطان عثمانی با صد هزار سپاهی بدو حمله برد و اوزون حسن را یکبار در قونیه و بار دیگر در ارزنجان آناتولی شکست داد و یکی از فرزندان او را نیز کشت، ولی خود وی به تبریز گریخت و دیگر به سراغ لشکرکشی تازه ای به آناتولی نرفت. با اینهمه چندی بعد به تفلیس حمله برد و پس از غارت سراسری آن و گرفتن اسرای بسیار از کفار گرجی برای فروختنشان در بازارهای برده فروشان جهان اسلام، به تبریز بازگشت و در رمضان همان سال درگذشت.

بعد از اوزون حسن هفت پادشاه اسمی دیگر از خاندان او بر سر کار آمدند که هیچکدام کاری بجز عیاشی یا زد و خورد با یکدیگر انجام ندادند. سلطان خلیل وارث مستقیم او پس از شش ماه در جنگ با برادرش یعقوب کشته شد، و خود این سلطان یعقوب نیز بدست زنش مسموم شد. پس از او میان پسر ده ساله اش بایسنقر که جانشین قانونی او بود با پسر دیگرش مسیح جنگی درگرفت که در آن مسیح و جمعی دیگر از شاهزادگان

www.kavehroom.com

آق قویونلو کشته شدند و فقط بر رستم نواده خردسال اوزون حسن رحم آوردند و از کشته شدن معافش کردند، ولی اندکی بعد طرفداران همین رستم علیه بایسنقر قیام کردند و وی به نزد فرخ یسار امیر شیروان گریخت. رستم که بجای او به پادشاهی نشسته بود بکمک سلطانعلی پسر شیخ حیدر صفوی و برادر شاه اسماعیل، بایسنقر را در معامله ای با امیرشروان از او پس گرفت و کشت، و کمی بعد خود این سلطانعلی را نیز با عده ای از مریدانش به قتل رسانید. در سال ۹۰۲ رستم بنوبه خود توسط پسر عمویش احمدبیگ که بر او یاغی شده بود دستگیر و کشته شد، ولی احمدبیک نیز پس از چند ماه بدست والی یاغی کرمان بقتل رسید. پس از آن امرای آق قویونلو به سه قسمت تقسیم شدند که هرکدام از آنها شاهزاده ای را به سلطنت علم کردند و بر سر تثبیت او با یکدیگر به نزاع برخاستند. آخرین پادشاهان آق قویونلو سلطان مراد و الوندبیک دو نواده اوزون حسن بودند که هر دو در جنگهایی در نزدیکی نخجوان و همدان از شاه اسماعیل صفوی شکست خوردند و بعدا بدشت او کشته شدند.

پادشاهان آق قویونلو بخلاف قراقویونلویان، آئین تسنن داشتند، و چون حکومت آنان مصادف با آغاز کشمکش های ممتد امپراتوری عثمانی با کشورهای مسیحی اروپا بود، رابطه نزدیکی میان آنان با این کشورها، بخصوص با دربار پاپ اعظم و دولت ونیز برقرار شد که سفرنامه های متعدد سفیران و بازرگانان ونیزی بازتابی از آن است. این سفرنامه ها منبع اصلی اطلاعات کنونی پژوهشگران در باره روابط ایران و اروپا در مراحل اولیه حکومت صفوی نیز بشمار میآیند[1].

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر در تاریخ حکومت ترکان آق قویونلو: سفرنامه های ونیزیان در ایران ترجمه منوچهر امیری. V. Minorsky : Persia in A.D. 1478-1490, London, 1940

www.kavehroom.com

قزلباشان صفوی

نهصد سال پس از یورش پیروزمندانه شمشیرزنان سعد وقاص بـه ایران و استقرار رژیم اسلامی مورد نظر خلافت در این کشور، و بعـد از توالی ده ها سلسله بزرگ و کوچک پادشاهی با بیش از چهار صد شـاه و نیمچه شاه و خان و ایلخان و اتابک و امـیر و همـه خونـهایی کـه بی وقفه از جانب آنها ریخته شد، وضع سیاسی کشوری که قرار بود بـه یمن حکومت اسلامی خود به رستگاری دنیوی و اخروی برسد، آنطـور که در یک اثر دسته جمعی محققان روسی در سال ۱۹٦٦ توصیف شده است به اختصار چنین بود:

«فارس و یزد و کرمان اسماً تـابع سـلطان قراقویونلـو بودنـد. کاشان، سمنان، سیستان و ابرکوه (ابرقو) هرکدام حکومتهای کوچک و مستقل خودشان را داشتند. در گیلان سه امیرنشین مستقل شیعه یکی در لاهیجان و دو دیگر در رشت و طالش امارت میکردند. مازندران بـه ده حکومت مستقل تقسیم شده بود. در خوزستان و هویزه دو دودمـان شیعی و مشعشع فرمانروایی داشتند و هریک از این حکومتها بنوبـه خود بر زیردستانی حکومت میکردنـد. خراسـان و آسـیای میانـه در تصرف ازبک ها به سرکردگی محمدخان شیبانی بود. بر رویهم بیـش از چهل سلطنت نشین و امارت و حکومت و خان نشین در نواحی مختلف کشور حکومت داشتند که تقریباً همه آنها بـا یکدیگـر در جنگـهای محلی درگیر بودند»[۱].

از لحاظ اقتصادی، ایران در وضع بسیار فلاکت باری بود کـه فرستادگان ونیزی شرح آنرا در سفرنامه هایشان داده انـد. جمعیـت شهرهای بزرگ به پائین ترین حد خود رسیده بود. اصفهان تنـها ۵۰ هزار نفر ساکن داشت، سلطانیه ۷ هزار نفر، لار ۵ هزار نفر.

از نظر ترکیب مذهبی اکثریت مردم شـهرهای پرجمعیـت ایـران مانند اصفهان، قزوین، زنجان، ابهر، شـیراز، یـزد، تـبریز، گلپایگـان، اردبیل، اهر، نخجوان، سنی شافعی و در شهرهای پرجمعیت شـرق ایـران

---

۱ ــ تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، ترجمه فارسی، ص ۲۴۷

www.kavehroom.com

سنی حنفی بودند، در مقابل دودمانهای شیعی مختلفی چـون سـربداران خراسان، مرعشیان مازندران، سیدهای کارکیـایی گیـلان، مشعشـعیان خوزستان، سیاه گوسفندان آذربایجان و عراق و فارس نیز وجـود داشـتند که پیوسته میان آنان با فرقه های سنی، دشمنی و گیرودار برقرار بود »

دولت صفوی تبلور هویت و استقلال ملی ایران نبود. با اجبـاری شدن مذهب شیعه در ایران ظاهراً یک وحدت مذهبی بوجود آمد، امـا وحدت ملی بوجود نیامد، زیرا اصولاً اسلام و خصوصاً تشیع با هویـت ملی و نژادی و فرهنگی ایران مغایر بود. شیعی شدن ایران تنها زمینـه را برای وحدت عقیده در مقابل سنی‌ها فراهم آورد، یعنی ایران تبدیـل به یک واحد جغرافیایی شیعه شد، بی آنکه بتوان آنرا یک دولت ملـی دانست. تذکر این نکته لازم است که از آغاز دوران صفویـه تـا زمـان انقراض قاجاریه، جز در دوران کوتاه حکومت زند، رهـبری حکومتـی ایران در دست قبایل ترک اسکان یافته ای بود کـه هیچگونـه تعصـب ملی نداشتند.

ارزیابی واقع بینانه ای را در باره ماهیت ملی دولت صفوی، بـاز هم در اثر دسته جمعی محققان روسی که در بالا بدان اشاره شد میتوان یافت:

«حکومت نوینی که صفویان بنیان نهادند بصورت دولتی قزلبـاش شکل داده شد. نخستین خاورشناسان اروپایی دولت صفـوی را حکومتـی وابسته به ملیت ایرانی می شناختند، ولی این نظریه درست نیسـت، زیـرا در پایه گذاری دولت صفوی در سده ۱٦ (مسیحی) اصولاً هیـچ یـک از ایرانیان در دستگاه حکومت شرکت نداشتند. اینکه پادشاهان صفوی لقـب «شاهنشاه» را برای خود برگزیدند به انگیزه ملیت گرایی ایرانی آنها نبـود، زیرا اختیار این لقب در زمان ساسانیان هم فقط گویای آن بـود کـه ایـن شاهان خود را فرمانروای همه شاهان دیگر کـه وابسـته بـه ملیـت هـای گوناگونی بودند می شناساندند. همتای این اصطلاح در اروپای قرن وسـطی هم معمول بود، مثلاً در امپراتوری مقدس رومی و ژرمنی»[۱].

---

۱ ـ تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، ترجمه فارسی، ص ۲۳۹

www.kavehroom.com

«سازمان حکومت صفوی که با زور عشایر کوچ نشین ترک پدید آمده بود، آمیخته ای از عشایر و ملت های ناجور و ناهمآهنگ بود. در این حکومت تا پیش از پایان سده دهم هجری نقش رهبری سیاسی را اشراف نظامی و کوچ نشین قزلباش ترک و آذربایجانی ایفا می کردند و ارتش اصولاً شامل چریکهای وابسته به همین عشایر کوچ نشین قزلباشان و غیره بود. شمار ناچیزی از افراد ارتش را نیز چریکهای فئودالهای ساکن محلی تشکیل می دادند. عناصر ایرانی (دیوان سالاران کشوری و قشر روحانیان) در دستگاه حکومت نقش درجه دوم را داشتند، درباریان و ارتشیان به زبان ترکی سخن می گفتند؛ خود شاه اسماعیل اول نیز به زبان ترکی شعر می گفت و حرف میزد. اما در دبیرخانه بنا بر سنت با زبان فارسی چیز می نوشتند. در زمان سلجوقیان، خانهای مغول و جانشینانشان هم همین رسم عیناً برقرار بود.

آئین شیعه امامی که کیش دستگاه حکومت بود بایستی اجباراً بوسیله کلیه مسلمانان تابع پذیرفته می شد. سنی ها و پیروان صوفیگری افراطی (ملحدان) زیر پیگرد قرار می گرفتند. برعکس مسیحیان و یهودیان آزاد بودند و می توانستند به ایمان خود پابرجا باشند. شاه اسماعیل به اسقف بزرگ ارمنیان امتیاز داد و از مبلغان کاتولیک پشتیبانی کرد، چون دشمن بزرگ صفویان فقط ترکان عثمانی سنی بودند[1].

شیعه گری که به عنوان کیش دولتی در ایران رواج یافت، سیمای اصلیش را که قبلاً پایگاه ایدئولوژیک توده های مردم بود از دست داد و به تکیه گاه حکومتی تبدیل گردید. رژیم دولت های صفوی رسماً شیعی بود (حتی طبق افسانه هائی که بعداً شایع شد نژاد صفویان به امام موسی کاظم امام هفتم رسید، و پادشاهان صفوی خود را جانشینان امام دوازدهم غایب، محمد مهدی، پیش از ظهور او دانستند. شاه همچنین خود را شیخ یا مرشد فرقه صوفیان صفوی می شمرد. قزلباشان و اشراف و رزمندگان معمولی نیز به همانگونه

---

۱ ـ همانجا، ص ۲۴۱

www.kavehroom.com

خود را «درویش» و «صوفی» و مرید شاه که «شیخ درویشـــان» بـود قلمداد می کردند، اما عملاً اینان هیچگاه به درویشان صوفی پیشـین نمی مانستند، بلکه از یک جرگه اخوت به یک فرقه روحـــانی جنگـی نظیر templier های مسیحی زمان جنگهای صلیبی مبدل شده بودند که زیر لفافه دین به مهاجمات دائم به بهانه جهاد میپرداختند و با غنـائم فراوان بازمیگشتند[1].

در قرن گذشته، صـاحبنظر روشـنگر ایرانـی، مـیرزا آقاخـان کرمانی، بنوبه خود در همین راستا نوشت:

«به اعتقـاد خیلـی از ایرانیـان پادشـاهان صفویـه شـاهانی رعیت پرور و عدل گستر بوده اند، اما به اعتقاد من ظلم و جوری کـه از ایشان به ایرانیان رسیده بعد از عرب نظیر نداشته و حتی از چنگـیز خونریز هم نرسیده است، و آنقدر خرابی که از این خرافات پـروران بـه ملت ایران رسیده از هیچیک از طبقات ملوک بعد از اسـلام نرسـیده، زیرا این طبقه خواستند از راه دین پروری ریشـه در دل عـوام کننـد و اساس استحکام سلطنت خویش را به ریا بر پایه کیش و آیین گذاشـتند و خود را اولاد امام و ذریه پیغمـبر و صـاحب کشـف و کرامـات و مسندنشین طریقت و حقیقت و دارای ریاست دنیا و آخرت و ظـاهر و باطن جلوه دادند، و چون ریختن این شـالوده در ایـران تخـم خرافـات پاشیدن و بذر حماقت کاشتن لازم داشت از این سبب به دستیاری امثال ملا محمد باقر مجلسی عقول و مدارک مردم ایران را بر باد دادند تـا اساس سلطنت پادشاهان صفویه در ایران پایدار گردد»[2].

* * *

تاریخ دودمان صفوی در عمل با شـیخ صفـی الدیـن اردبیلـی رئیس این خاندان که نام همه سلسله نیز از او گرفته شده اسـت آغـاز میشود. شیخ صفی الدین اردبیلی معاصر مولانا جلال الدین و سـعدی بود. در دوران مغول متولد شد و ۸۵ سال زنـدگـی کـرد. عـالم آرای

۱ــ همانجا، ص ۲۳۹

۲ ــ میرزا آقاخان کرمانی: «سه مکتوب»، چاپ دوسلدرف، ۱۹۹۸

www.kavehroom.com

صفوی نسبت این شیخ صفی را با واسطه هفت پشت بـه «سلطان فیروزشاه زرین کلاه» میرساند که حضرت امام موسی کاظم جد ماجد او بود[۱]. تاریخ معتبر دیگر خاندان صفوی، صفوة الصفا، در همین باره میافزاید: «شیخ صفی الدین تحت نظر شیخ زاهد گیلانی تربیت یافت که نسبت خرقه او به سیدالطایفه ابوالقاسم جنید میپیوندد و سلسله مشایخ شیخ جنید به شاه اولیا علی بن مرتضی میرسد»[۲].

افسانه سازی در باره خاندان شیخ صفی از جد چهارم او ببعد را شامل میشود تا به خود شاه اسماعیل برسد. به نوشته حبیب السیر مولانا محمد جد امجد شاه اسمعیل در هفت سالگی ناپیدا شد و از شعشعه جمال آفتاب سیمایش اثری بدست نیامد[۳]، ولی «حضرت ایشان پس از هفت سال غیبت اراده به رجعت فرمودند و عمامه سفید بر سر و لباسی عنابی در بر و مصحفی در دست وارد خانه پدر بزرگوارشان شدند، و چون خلایق از حضرتشان پرسیدند که در این مدت کجا تشریف داشته اند جواب دادند که مرا طایفه ای از جنیان که در سلک ارباب ایمان التزام دارند به میان خود برده بودند و به حفظ کلام اعجاز انتظام و تعلیم سنن و فرایض اسلام بدیشان ترغیب مینمودند و غاشیه خدمت و ملازمت مخدوم زاده حقیقی را بر دوش گرفتند»[۴].

به روایت قصص العلماء «کار این مخدوم زاده بالا گرفت و چون مدعی بود که تمامی قرآن را از حفظ دارد، او را به لقب محمد حافظ مفتخر کردند»[۵]. با اینهمه او نیز با همه رابطه نزدیکش با اجنه «عَلَم

---

۱ ــ عالم آرای صفوی، تألیف در حدود ۱۵ سال پس از درگذشت شیخ صفی، چاپ تهران، ۱۳٦۳، ص ۳

۲ ــ صفوة الصفا، نوشته ابن بزاز، نسخه خطی کتابخانه بریتیش میوزیوم لندن، نقل از کتاب تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، تألیف ابوالقاسم طاهری، ص ۳٦؛ Jean Aubin در کتاب Etudes Safavides، ص ۹۲

۳ ــ حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۱۱

۴ ــ زندگانی شاه عباس اول، نوشته نصراله فلسفی، ج ۲، ص ۲؛ کاروند کسروی، ص ۵۳؛ تشیع و تصوف، ص ۳٦۸

۵ ــ قصص العلماء، ص ۱۷۸

www.kavehroom.com

عزیمت بصوب ریاض جنت برافراخت»[1] و پس از مرگ او پسر ارشدش صلاح الدین اموال بیحساب وی را جمع کرد و در قریه کلخوران اردبیل به زراعت پرداخت و پسرش امین الدین جبرئیل نیز بدین زمینداری اشتغال داشت تا آنکه از بطن مخدره همسر او که جوهر عصمت و زهد بود صفی الدین زاده شد و «این مقدمه ای بود بر آنکه ولادت شیخ صفی الدین را واقعه ای مرتبط با اراده آسمانی وانمایند»[2]. شیخ صفی در خدمت شیخ زاهد گیلانی که مرشد ده هزار مرید بود درس توصف آموخت و «شیخ زاهد یکی از بنات مکرمات خود را که همنام فاطمه زهرا علیهاالسلام بود به حباله نکاح وی درآورد ... و شیخ صفی بعد از وفات مرشد خود مریدان او را بدور خود جمع آورد و بر سجاده هدایت نشست و همت بر تشیید قواعد شریعت نبوی مقصور ساخت تا بجایی که هر روز پنج هزار گرده نان میان مریدان ایشان پخش میشد و به هزار گوسفند احتیاج می افتاد و در بعضی از موارد بیست هزار کس در مسجد ایشان حاضر بودند»[3].

به نوشته صفوة الصفا شیخ صفی الدین بزرگ خاندان صفوی در آغاز تنها یک مزرعه داشت که از محصول آن امرار معاش میکرد، ولی همین شخص در پایان عمر خود صاحب بیش از بیست قریه ملک شخصی بود. رشیدالدین فضل الله، مورخ و وزیر نامی، در نامه ای خطاب به شیخ صفی مینویسد که بمناسبت عید فطر هدایای زیر را به نشان عرض ارادت به حضورشان تقدیم میدارد: ۱۵۰ جریب گندم، ۳۰۰ جریب برنج پاک شده، ۳۰۰ من تبریز روغن گاو، ۸۰۰ من عسل، ۳۰۰ من ماست، ۱۰۰ من دوشاب، ۴۰۰ من شکر، ۳۰ رأس گاو نر، ۱۳۰ رأس گوسفند، ۱۹۰ غاز، ۶۰۰ مرغ، ۳۰ قارورهٔ گلاب، ۱۰,۰۰۰ دینار وجه نقد[4].

با روی کار آمدن دودمان صفوی، شاه اسماعیل خود را از طریق

---

۱ ــ حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۱۲
۲ ــ تشیع و تصوف، ص ۳۷۲
۳ ــ حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۱۷ و ۴۱۸
۴ ــ مکاتبات رشیدی، ص ۲۶۵-۲۷۲

www.kavehroom.com

شیخ صفی به امامان شیعه منتسب کرد و به خواست او شجره نامه دقیقی از جانب فقها ترتیب داده شد که در آن نسب شیخ صفی الدین با بیست و یک پشت فاصله به امام موسی کاظم میرسید[1]. ولی از همانوقت مورخانی دیگر، که بعداً از نشر آثارشان جلوگیری شد، متذکر شدند که شیخ صفی نه تنها سید نبوده، بلکه اصولاً شیعه نیز نبوده است. و هیچوقت هم دعوی انتساب به خاندان علی را نکرده است، و این موضوع بخصوص در نزهة القلوب حمدالله مستوفی مورد تأکید قرار گرفته است[2]. به نوشته J. Aubin (که بررسیهای وسیعی در این باره دارد) اصولاً در هیچیک از کتابها و مدارک قرن هشتم هجری که قرن زندگی صفی‌الدین است به سید بودن او اشاره‌ای نشده و منجمله خواجه رشیدالدین فضل الله نیز در نامه بسیار محترمانه خویش به وی که در بالا بدان اشاره شد وی را با این عنوان نخوانده است[3]. در کتابی بنام عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب که تقریباً صد سال پس از مرگ شیخ صفی توسط مورخی بنام سید جمال الدین احمد تألیف شده است، از همه خاندانهایی که نسب از امام موسی کاظم میبرده و در ایران میزیسته اند بتفصیل یاد شده است ولی نامی از خاندان شیخ صفی در آن نیامده است[4]. بررسی مشروح و محققانه ای را در این مورد در کتاب احمد کسروی بنام شیخ صفی و تبارش میتوان یافت[5].

پیروان طریقه شیخ صفی در آغاز شعار خود را مخالفت با هر نوع جنگ و خونریزی قرار داده بودند، ولی نواده او خواجه علی برای

---

۱ ـ سلسلة النسب صفویه، نوشته شیخ حسین بن شیخ ابدال زاهدی، چاپ برلین، ۱۹۲۴، ص ۱۱

۲ ـ نزهة القلوب حمداله مستوفی، متن فارسی و ترجمه انگلیسی G. Lestrange، چاپ لیدن، ص ۸۱

۳ ـ Jean Aubin در: Etudes Safavides، مجله «تاریخ اقتصادی و اجتماعی شرق»، دوره دوم، جلد دوم، ص ۳۷ تا ۸۱

۴ ـ عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، چاپ نجف، ۱۳۸۱ هجری قمری (۱۹۶۱ میلادی)

۵ ـ شیخ صفی و تبارش، نوشته احمد کسروی، چاپ تهران، ۱۳۲۱، ۱۳۲۳، ۱۳۴۲

www.kavehroom.com

نخستین بار در این خاندان سنی به تشیع اظهار علاقه کرد. وی در بازگشت از سفر حج در فلسطین درگذشت و پیروانش پیر خود را «تجلی ذات احدیت» دانستند و گفتند که خداوند در او حلول فرموده بود، و از همین وقت از روش صلح و صفای او دور شدند و علیه سنیان اعلام جهاد کردند[1].

فضل الله روزبهان خنجی در کتاب عالم آرای امینی با تذکر اینکه «بسیاری از مردم طالش و سیاه کوه گرد جنید جمع شدند و منقول است که او را همچون معبود خویش میپرستیدند و در انجام وظایف نماز و عبادات وی را قبله و مسجود خود میشمردند» در این باره اظهارنظر میکند که «این ابلهان مانند مسیحیان از خود ثالث ثلاثه ایجاد کردند و شیخ جنید را الله و پسرش حیدر را ابن الله خواندند و در نیایش جنید گفتند که او واحد (خدای) زنده است و جز او خدائی نیست»[2]. این تذکر نشان میدهد که پیروان شیخ جنید را در این مناطق فرقه های غلاة شیعه تشکیل میدادند که به حلول خداوند در وجود آدمیانی معین اعتقاد داشتند. در این باره در فصلی دیگر از کتاب حاضر توضیح مبسوط تر خواهید یافت[3].

بدین ترتیب شیخ جنید مقام صوفیگری سنتی خانواده را تبدیل به مقام رهبری سیاسی کرد و به نوشته زینة المجالس «چون نوبت ارشاد بدان حضرت رسید داعیه سلطنت صوری فرمود و خود را سلطان جنید نام نهاد»[4]. ازین هنگام به بعد عنوان صوفی فقط بصورت تشریفاتی و برای جلب وفاداری بیشتر از جانب مریدان در خاندان شیخ

---

۱ ــ L. Lockhart در: «انقراض سلسله صفویه»، ترجمه فارسی، چاپ تهران، ۱۳۴۴، ص ۲۲

۲ ــ عالم آرای امینی، معروف به تاریخ روزبهان، نوشته فضل اله بن روزبهان خنجی، ترجمه و ویراستاری V. Minorsky از روی نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس، چاپ لندن، ۱۹۴۳، ص ٦٥

۳ ــ به فصل «کارنامه روحانیت» مراجعه شود

۴ ــ زینت المجالس، نوشته محمدالدین محمد حسین حائری، تهران، ۱۳۴۲، ص ٥٦

www.kavehroom.com

صفی بکار برده شد و در عمل روش پیکارجوئی و «جهاد مقدس علیه کفار» زیربنای ایدئولوژیک آنان قرار گرفت. به توصیف Caterino Zeno سفیر جمهوری ونیز در دربار اوزون حسن «شیخ جنید و فرزندش شیخ حیدر به یاری عشایر قزلباش و طوایف طالشی و قره داغی به انجام تجاوزهای پیاپی غارتگرانه زیر شعار جنگ در راه دین علیه گرجستان و قلمرو یونانی طرابوزان پرداختند، و در هر یک از این هجومها نه تنها غنایم بسیار به چنگ میآوردند بلکه اسیرانی را هم که میگرفتند به عنوان برده در بازارهای اردبیل به فروش میرساندند، بطوریکه این وضع شاهان شیروان را که کشورشان در مسیر همه این هجومها قرار داشت به هراس انداخت و به جنگ با قزلباشان واداشت[1]، و در همین نبردها بود که شیخ جنید در سال ۱۴۶۰ و شیخ حیدر در سال ۱۴۸۸ (۸٦۵ و ۸۸۹ هجری) کشته شدند، و پسران حیدر به اسارت درآمدند، ولی کوچکترین پسر او اسماعیل که در هنگام کشته شدن پدرش یکساله بود بدست قزلباشان وفادار نجات داده شد و برای پنهان ماندن به گیلان انتقال یافت[2]. سلطان حیدر، پدر شاه اسماعیل، در دورانی که پس از مرگ پدر با حمایت دائی خود اوزون حسن آق قویونلو بر تخته پوست ارشاد و سیاست نشسته بود برای مریدان صوفی خود که همگی ترکمن بودند تاجی با ۱۲ ترک سرخ به احترام امامان ۱۲ گانه شیعه ساخت که به گفته خود او «طرح آنرا حیدر کرار علی بن ابیطالب در خواب به او الهام فرموده و الگوئی از آن را نیز با قیچی که در دست داشته برای او ساخته بود». کسانی که این کلاه را بر سر نهادند از آن پس قزلباش (سرخ سر یا سرخ کلاه) نامیده شدند[3].

«سلطان حیدر شبی در خواب دید که حضرت امیرالمؤمنین به

---

۱ ـ Caterino Zeno سفیر ونیز در دربار اوزون حسن در سفرنامه خود این قانون را شامل اسیران مسلمان نیز دانسته است، در صورتیکه به تذکر خود او فروش اسیر مسلمان در اسلام حرام است. (ترجمه انگلیسی این سفرنامه: Travel in Persia، چاپ لندن، ۱۸۷۳، ص ۳۹)

۲ ـ نصراله فلسفی: زندگانی شاه عباس، ج ۱، ص ۱۵۰

۳ ـ همانجا، ج ۱، ص ۱۵۹ و ۱٦۰

او ظاهر گشته فرمود: ای فرزند، وقت آن شد که از عقب تو فرزند ما خروج کند و کاف کفر را از روی عالم براندازد. اما میباید که از برای صفویان و مریدان خود تاجی بسازی از سقرلاط سرخ، و آن حضرت مقراض در دست داشت و هیئت تاج را برید و به دوازده ترک قرار داد. چون سلطان حیدر بیدار گردید آن روش را در خاطر داشت به همان روش تاجی برید و صوفیان را مقرر کرد که هرکدام تاجی بدان نحو ساخته بسر سر گذارند و آنرا تاج حیدری نام نهادند»[1]. با اینوصف، چون از زمان شاه عباس به بعد قزلباشان مورد بیمهری قرار گرفتند، حدیث دیگری از جانب خود رسول اکرم توسط شیخ المحدثین ملا باقر مجلسی در حلیة المتقین نقل شد که: «از حضرت رسول اکرم صلی اله علیه و آله وسلم منقول است که هرگاه کلاههای ترک دار (کلاه قزلباشان) در میان امت من بسیار شود زنا کردن در میان ایشان شایع شود»[2].

سلطان حیدر همراه با اوزون حسن پادشاه آق قویونلو و پدر زن جنید، در جنگهای غارتگرانه خود در سال ۸۷۲ هجری بسه جهانشاه فرمانروای آذربایجان و ارمنستان تاختند و دست به کشتاری بیرحمانه زدند که اوزون حسن برای جلب رضایت سلطان محمد غازی پادشاه عثمانی، در باره آن در نامه ای خطاب به وی نوشته است: «جهانشاه و ولد او محمدی با جمیع امرای نامدار او با مقدار پنجهزار نفر مرد مسلح بقتل آمدند و سرهای ایشان طقوز طقوز به ممالک محروسه فرستاده شد، به التماس آنکه آن حضرت به مکارم بی قیاس خود این بندگان را از مخلصان منخرط گردانند»[3].

* * *

شاه اسماعیل اول، پسر و جانشین سلطان حیدر، در شرایط هرج و مرج همه جانبه ای که در آخرین سالهای پادشاهی دودمان

---

۱ ـ نقل از تاریخ جهان آرا در «زندگانی شاه عباس» نصراله فلسفی، ج ۱، ص ۱۶۰

۲ ـ ملا محمد باقر مجلسی در حلیة المتقین، باب ششم، فصل یازدهم

۳ ـ «اسناد و نامه های تاریخی و اجتماعی دوره صفویه»، گردآوری ا. ثابتیان، ص ۶۴-۶۶

www.kavehroom.com

سپیدگوسپندان (آق قویونلو) بر سراسر ایران حکمفرما بود، تلاش خود را در سیزده سالگی برای سلطنت آغاز کرد.

هنگام قیام شاه اسمعیل دین رسمی ایران تسنن بود که در بخش شرقی کشور شعبه حنفی و در بخش های جنوبی و مرکزی و غربی شعبه حنفی آن غلبه داشت. از شیعیان ایران نیز گروههائی در مراکز دیرین خود مانند شمال و شمال شرقی و ری و قم و کاشان متمرکز بودند و گروههائی دیگر در سایر نواحی بصورت اقلیتهائی میزیستند و تقریباً هیچوقت مورد تعرض و آزار نبودند. غیر از شیعیان اثنی عشری، دسته هایی از شیعه غالباً در مغرب ایران و بازماندههائی از شیعه اسمعیلیه در مراکز مختلف دیگر نیز بودند که پیشوای این دسته اخیر، شاه طاهر، در دوران قدرت شاه اسمعیل ناگزیر شد ایران را تـرک گوید و به دکن در هند مهاجرت کند.

از دینهای پیشین اقلیتهائی دیگر نیز بصورت زرتشتی و یهودی و مسیحی در ایران میزیستند که با مسیحیان گرجی و ارمنی بصورت بهتری رفتار میشد، ولی وضع زرتشتیان کرمان و یزد همچنان ناهنجار بود، تا آنجا که اینان ناگزیر شدند با محمود افغان در برانداختن صفویان همگامی کنند، زیرا پیوسته از قزلباشان و شاعیان و ملایان شیعه خواری میکشیدند.

«بنیاد سلطنت صفوی از همان آغاز کار بر خشونت ها و خونریزیهائی نهاده شد که گاه تا مرز توحش پیش میرفت. این خوی خون آشامی چهره ناساز خود را گاه در پوشش دین، گاه در جامه سیاست و بیشتر در راه فرو نشانیدن آتش خشم و کینه و نفاق ظاهر مینمود. سر بریدن، دست و پا بریدن، مثله کردن، پوست کندن، کاه در پوست آدمیزاد انباشتن، دو شقه کردن، چشم درآوردن، میل در چشم کشیدن، خفه کردن و از اینگونه کارهای بسیار وحشیانه به آسانی انجام میشد و «مرشدان کامل» اگر در فرونشاندن آتش خشمی که در این زمینه داشتند کسی را از دوردستان نمییافتند به نزدیکان خود، یعنی به زنان و برادران و پسرعمویان و آخر کار به فرزندان خود میپرداختند. شاه اسمعیل اول فرمود تا خلیفگان سه گانه نخستین یعنی ابوبکر و

www.kavehroom.com

عمر و عثمان را در کوی و برزن لعن کنند و هر کس خلاف ایـــن کنـــد سرش را از تن بیندازند. و بدین ترتیب بود که مذهب دوازده امـــامی را با خون ریختن و ارعاب همگانی در ایران شایع ساخت و بدتر آنکه هـــر نوع رفتاری را در این موارد به «حضرات ائمـــــه» نسـبت داد، یعنـــی مدعی کسب دستور از آنان چه در بیداری و چه در خواب، به خشونت و کشتار و تاراج گردید»[1].

شاه اسماعیل سلسله مبـــارزات پیگـــیر خـــود را در ســـال ۹۰۵ هجری از شیروان شروع کرد که پدرش سلطان حیدر در آنجا کشته شـــده بود. در حمله به شکی ارتش سی هزار نفری آن بدست قزلباشان بســـیار کم شماره تر شاه اسماعیل شکست خوردند و قلعه مستحکم آنـــان «دژ گلستان» سقوط کرد و خود شروانشاه نیز کشـــته شـــد. ایـــن پـــیروزی نخستین مرحله از کشتارهای بیرحمانه ای را که تا پایان سلطنت ایـــن پادشاه ادامه یافت بدنبال داشت کـــه توصیفـــهایی از آن را در احســـن التواریخ، معتبرترین تاریخ عصر صفوی میتوان خواند:

«قزلباشان در شکی به تیغ بیدریغ خرمن حیـــات شـــیروانیان را بسوزاندند و در شروان به فرمان مرشـــد کـــامل از ســـرهای کشـــتگان منارها ساختند، و حتی زنان آبستن را با جنین هـــایی کـــه در شـــکم داشتند بکشتند. با اینهمه مرشد کامل بدین اکتفا نکرد، و فرمود کـــه گور سلطان یعقوب را بشکافتند و استخوانهایش را بـــیرون کشـــیدند و ناموس و عرض دشمنان را دستخوش سپاهیان کردند. در یـــک کـــلام، مرشد کامل زندگان را به گور فرستاد و مـــردگـــان را از گـــور بـــیرون کشید»[2]. شاهزاده جوان پس از این پیروزی بادکوبـــه و دربنـــد را نـــیز تصرف کرد و در جنگی در نزدیکی نخجوان بر ترکمانـــان آق قویونلـــو غلبه یافت و هشتهزار نفر از آنان را در یکروز کشت. ســـپس فاتحانـــه وارد تبریز شد و در آنجا با عنوان «شاهنشاه» اعلام پادشاهی کـــرد و این شهر را پایتخت خود قرار داد. و در همین زمان بـــود کـــه «جـــهاد

---

۱ ــ ذبیح اله صفا: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵

۲ ــ احسن التواریخ، چاپ تهران، ج ۱۲، ص ۹۲

www.kavehroom.com

صلیبی» او برای اعلام رسمیت تشیع اثنی عشری بصورت رسمی آغاز شد، و این نقطه عطفی در تاریخ هزار و چهار صد ساله اسلامی ایران بود.

این دوران تازه، همچون تلاش سیاسی پدر او سلطان حیدر، با دیداری مستقیم با یکی از امامان بزرگ شیعه شروع شد. منتها این بار فرزند سلطان حیدر بجای اولین امام با آخرین امام از ائمه دوازده گانه طرف گفتگو شد. شرح این ماجرا در عالم آرای صفوی چنین آمده است که پیش از آنکه مرشد کامل از لاهیجان خروج کند، امام غایب در مکاشفه ای بدو فرمود: ای اسماعیل، وقت آن شده است که خروج کنی و سراسر گیتی را به زیر پرچم شیعه درآوری، و آنگاه کمرش را گرفته سه مرتبه از جای برکند و باز بر زمین گذاشت و با دست مبارک خود شمشیر بر کمرش بست و گفت: برو که ترا رخصت است. البته این گفتگو مانع گفتگوی دیگر شاه قزلباش با خود علی بن ابیطالب نیز نشد، زیرا همین عالم آرای صفوی از مکالمه ای میان امام اول با مرشد کامل نام برده است که به تصریح مؤلف، یکی از ملازمان خاصه اسماعیل میرزا بنام دورمش خان نیز آنرا شنیده بوده است.

«یکی از شاگردان ابن فهد حلی بنام سید محمدبن فلاح نقل میکند که ابن فهد برای شاه اسماعیل رساله ای تألیف کرد و در آن آورده بود که حضرت امیرالمؤمنین در جنگ صفین بعد از شهادت عمار یاسر به پاره ای اخبار غیبیه از طلوع چنگیز و ظهور شاه اسماعیل قاضی خبر داده بودند و وصیت فرموده بودند که کسانی که در حویزه والی شوند و زمان شاه اسماعیل را درک کنند اطاعت کنند او را»[1].

در نامه ای که شاه اسماعیل در پاسخ نامه شیبک خان ازبک

---

۱ ـ عالم آرای صفوی، چاپ تهران، ۱۳٦۳. لازم به تذکر است که در شهریورماه ۱۳۱۴ املای عربی شهر حویزه از جانب فرهنگستان ایران به صورت فارسی قدیم آن هویزه تغییر داده شده است.

www.kavehroom.com

دشمن سنی خود نوشته، ادعا میکند که این دو آیه قـرآن کـه: «... و یاد کن اسماعیل را که پیامبری صادق بود و همیشه اهل بیت خـود را به نماز و زکات امر میکرد و نزد خدا بنده ای پسندیده بـود» (سـوره مریم، ۵۴ و ۵۵) با نوک خامه ملایک از جـانب خداونـد بـه نشـان بشارت به سلطنت کامله او بر تمام عالم رقم زده شده است»[۱].

ملاها شعری منسوب به علی را که معلوم نیست کدامیـک از آنان ساخته بودند مبشر ظهور شاه اسماعیل صفوی میدانسـتند کـه: «همانا طفلی که هنوز به حد بلوغ شرعی نرسیده باشد بدین کار بـزرگ برخیزد». خود شاه اسماعیل نیز با ادعای اینکه از جانب امام دوازدهم نیابت دارد، میگفت که تمامی آنچه میکند طبق دستور ائمـه اطـهار انجام میگیرد»[۲].

ولی ادعاهای واقعی شاه اسماعیل خیلی بیشتر از این ها بـود و این ادعاها را بصورتی روشن در دیوان اشعار او میتوان یافت کـه بـه ترکی سروده شده و متن کاملی از آن در سال ۱۹٦٦ با عنـوان «شـاه اسماعیل خطائی اثرلری» توسط آکادمی علوم جمهوری سوسیالیسـتی آذربایجان شوروی در باکو به چاپ رسیده است، هر چنـد کـه ترجمـه برگزیده هایی از آن به زبان انگلیسـی مدتـی پیـش از آن، یعنـی در سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۴۲ از جانب خاورشناس برجسته روسی تبار مقیـم انگلستان، ولادیمیر مینورسکی، در مجله «آموزشگاه مطالعات شرقی و افریقائی دانشگاه لندن» منتشر شده بـود[۳]. در ایـن قطعـات، شـاه اسماعیل که در اشعار خود «خطائی» تخلـص میکنـد، در برداشـتی مشابه با برداشتهای کلی فرقه «غلاة» شیعه (افراطیونی که معتقد بـه حلول خداوند در قالب علی و افراد بـرگزیـده دیگـری در روی زمیـن هستند، و در فصل جداگانه ای در کتاب حاضر در باره آنها با تفصیـل

---

۱ ــ منتخب التواریخ، چاپ تهران، ص ۴۱۲

۲ ــ اسناد و نامه های دوره صفویه، گردآوری ا. ثابتیان، ص ۹۹

۳ ــ V. Minorsky در: The Poetry of Shah Ismail، مجله آموزشگاه مطالعات شرقی و افریقایی دانشگاه لنـدن Bulletin of the School of Oriental and African Studies (BSOAS)، شماره های X (سال ۱۹۴۰) و XI (سال ۱۹۴۲).

بیشتر سخن رفته است)، خود را نه تنها مأموری از جانب امام عصر میداند، بلکه اساساً یکی از تجلیات خداوند در قالب آدمیان میشمارد. ترجمه چند قطعه از این قطعات (قطعات ۱، ۴، ۵، ۱۴) از روی برگردان انگلیسی مینورسکی چنین است:

«اینک امام برحق آمده. دوران مهدی فرا رسیده است. من که اسماعیلم بدین جهان فرستاده شده ام تا در زمین نیز چون در آسمان به راه رسالت خود بروم. غافلان را بگو که بدانند من علی هستم و علی من است. من حقیقت حقم، زیرا که از خدا جدا شده ام. امامی از امامانم که آمده ام تا ربع مسکون را تحویل بگیرم. من که آمده ام، یعنی محمد مصطفی آمده است، و امام جعفرصادق و علی بن موسی الرضا آمده اند. من آن ذات ذوالجلالم که در هزار و یک جلوه متجلی شده و هر بار در یکی از آن جلوه ها به گرد جهان رفته است. در برابر من سجده کن، زیرا که تنها آدم ابوالبشر نیست که آمده است، خود خداست که آمده است! خداست که آمده است! من و خدا یکی بیش نیستیم. تو که کوری هستی که در خط گمراهی میروی، بیا و در من حقیقت حق را ببین، زیرا کلید گنج حقیقت اکنون در دست من است».

بیگمان در ارتباط با همین طرز فکر شاه اسماعیل و قزلباشان اوست که در سفرنامه سوداگر ونیزی معاصر او میتوان خواند: «این صوفی زاده را رعایایش چنان ستایش میکنند که پنداری خدا بسر روی زمین آمده است. به همان سان که دیگر مسلمانان روی زمین لااله الاالله محمد رسول الله میگویند، ورد قزلباشان او لااله اله الله اسماعیل ولی الله است. بسیاری از آنان بدون زره وارد معرکه کارزار میشوند، چون ایمان دارند که مرشد کامل آنان وجودشان را از هرگونه گزندی ایمن خواهد داشت. بسیارند کسانی که وی را جاودانی میشمارند»[1].

---

۱ ـ تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، تألیف ابوالقاسم طاهری، ص ۱۵۵

www.kavehroom.com

نویسنده ناشناس کتاب خطی تاریخ شاه اسماعیل در کتابخانه بریتیش میوزیوم لندن بنوبه خود در همین باره مینویسد:

«در شبی که فردای آن برای نشستن اسماعیل میرزا بسر سریر پادشاهی تعیین شده بود، وی این فکر را با سرداران قزلباش و چند تن از علمای شیعی مذهب در میان نهاد. همگی به وی یادآور شدند که از ۳۰۰,۰۰۰ نفر ساکنان تبریز، دست کم ۲۰۰,۰۰۰ نفرشان پیرو تسنن هستند و اگر قرار باشد روز بعد علناً در مسجد جامع شهر خطبه به نام امام دوازدهم خوانده شود خطر آن در میان است که مردم سر به شورش بردارند. ولی شاه والاجاه فرمودند که من بدین کار مأمور شده‌ام و خدای عالم و حضرات ائمه معصومین همراه منند و از هیچکس اندیشه ای ندارم. روز جمعه میروم و خطبه مقرر میدارم تا بخوانند و به توفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم و یک تن را زنده نمیگذارم»[1].

«... و در روز جمعه شاه والاجاه به جانب مسجد جمعه تبریز رفته فرمودند تا خطیب آنجا که یکی از اکابر شیعی بود بر سر منبر رفت و شاه خود در روی پله منبر برآمده شمشیری را که صاحب الامر علیه السلام بر کمرشان بسته بود برهنه نموده چون آفتاب تابان ایستادند و چون در خطبه جمله اشهدان علیاً ولی الله افزوده شد غلغله از حاضران برخاست»[2].

در همین باره در احسن التواریخ آمده است:

«هم در اول جلوس همایون فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پیوست که خطبای ممالک آذربایجان خطبه بنام نامی ائمه اثنی عشر سلام اله علیهم الی یوم الحشر خوانند، و مؤذنان مساجد و معابد لفظ اشهدان علیاً ولی الله داخل کلمات اذان سازند، و غازیان عابد و لشکریان مجاهد از هر کس مخالفتی مشاهده نمایند بالفور سرش از

---

۱ ــ تاریخ شاه اسماعیل، از مؤلفی ناشناخته، نسخه خطی کتابخانه بریتیش میوزیوم لندن به شماره OR 3241، نقل از کتاب تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، نوشته ابوالقاسم طاهری، ص ۱۵۱

۲ ــ نقل از همان دستنوشته در همان کتاب، ص ۱۵۲

www.kavehroom.com

تن بیندازند. لاجرم صیت منقبت ائمه معصومین و دعای دوام دولت پادشاه هدایت آئین بر سر منبر بلند گشت»[۱].

«تبرائیان در حالیکه تبری بر دست یا چماقی بر دوش داشتند در کوچه و بازار حرکت میکردند و با صدای بلند به ابوبکر و عمر و عثمان دشنام میدادند، و مردم مجبور بودند با شنیدن فریاد آنان فورا با صدای بلند بگویند: بیش باد و کم مباد، و هر کس کوچکترین غفلتی میکرد بدون محاکمه و یا پرسشی سرش از تن جدا میشد»[۲].

سفرنامه های ونیزیان (کاترینوتسنو و سفرنامه سوداگر ونسیزی) حاکی از ایننـد که ایستادگـی مـردم در آغـاز بسیار شـدید بـود، همچنانکه خشونت شگفت انگیز اسمعیل و رفتار وحشیانه اش با علمای دین و مأموران تبریز غیرعادی بود. اسماعیل پس از گرفتن تبریز دستور داد استخوانهای کسانی را که مسئول کشته شدن پدرش شیخ حیدر بودند از گور بیرون کشیدند و در ملاء عام در کنار سرهای بریده گروهی از دزدان و روسپیان بسوزانند[۳]. نبش قبر و سوزانیدن استخوانهای یعقوب پادشاه که در باغ نصریه تبریز به خاک سپرده شده بود خشم و نفرت بسیاری از تبریزیان را برانگیخت، اما هر قدر بر مقاومت مردم افزوده شد بهمان اندازه خشونت پادشاه صفوی نیز افزایش یافت. سرانجام، به حکایت آنجوللو جهانگرد ایتالیایی «پس از آنکه ۲۰,۰۰۰ نفر در تبریز کشته شدند، ساکنان شهر تافته سرخ رنگی را که شعار اسماعیل بود بر تن آراستند و سر در برابر فرمانبرداریش فرود آوردند»[۴].

سربازان شاه اسماعیل در تبریز زنان آبستن را نیز کشتند و سیصد تن از زنان روسپی را در یک صف درآوردند و هریک را بسه دو

---

۱ ــ احسن التواریخ، ص ٦١؛ حبیب السیر، ص ۴۶۷

۲ ــ سبک شناسی، نوشته ملک الشعرا بهار، ج ۳، ص ۲۵۵؛ زندگانی شاه عباس، نوشته نصراله فلسفی، ج ۱، ص ۱۷۱

۳ ــ سفرنامه سفیر جمهوری ونیز در دربار اوزون حسن، ص ۵۲

۴ ــ G. Angiolello : «سفر به ایران»، در مجموعه سفرنامه های شرقی چاپ Haklyut Society انگلستان با عنوان Early Voyages in Persia، ج ۲، ص ۱۰۴

www.kavehroom.com

نیمه کردند. حتی سگان تبریز را کشتار کردند. به نوشته احمد کسروی در تاریخهای صفوی همیشه پرده بر روی خونخواریها و زشتکاریهای شاه اسماعیل کشیده اند و فقهای دوران صفویه نیز همه این ستمکاریها را نادیده گرفته اند.

اندکی بعد شاه اسماعیل به همدان لشکر کشید و در نزدیکی آنجا با مراد بیک آق قویونلو جنگید و بعد از شکست او چنان بیرحمانه با سپاهیانش عمل کرد که همین آنجوللو در شرح مفصلی که در باره کشتار سپاهیان الوند میرزا و زن و مرد و آل و تبار سلطان یعقوب بایندری و درباریان و خاص و عام اتباع او نوشته، اظهارنظر میکند که «گمان ندارم از عهد نرون تاکنون چنین ستمگری در جهان آمده باشد»[1].

در مازندران، شاه اسماعیل پس از چیرگی بر کیاحسین و کشتار ده هزار تن از هوادارنش، خود او را در قفسی آهنین زندانی کرد، و وی چنان از این وضع به جان آمد که از فرط اضطرار گردنش را آنقدر بر یکی از سیخهای تیز قفس فشرد تا جان داد، با این حال جسد او را همچنان در قفس بهمراه سپاه تا اصفهان بردند و در آنجا آتش زدند. عذاب محمد کره ابرقوئی از این نیز سخت تر بود، زیرا شاه اسماعیل پس از مغلوب کردن او وی را در قفسی زندانی ساخت و فرمان داد تا عسل بر تنش بمالند تا از نیش زنبوران حداکثر رنج و عذاب بدان جاهل نادان برسد. در همین سال شاه اسماعیل نامه ای از سلطان حسین بایقرا فرزند تیمور با مقداری تحف و هدایا دریافت داشت که آنها را لایق مقام و مرتبت خود ندانست، لاجرم بی آنکه نقاری میان او و پادشاه تیموری باشد از بیابان یزد به طبس حمله ور شد و در آنجا او و قزلباشانش هر که را که در آن بلده یافتند به تیغ بی دریغ گذرانیدند و در آن حادثه هفتهزار تن از مردم طبس کشته شدند[2]. و این ایلغار ناجوانمردانه بر مردم بیگناه شهری صورت گرفت که نه تنها در مکاتبه

---

۱ ــ نقل توسط E.G. Browne در تاریخ ادبی ایران، ترجمه فارسی، ج ۴، ص ۴۹

۲ ــ حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۷۸؛ احسن التواریخ، ص ۷۷؛ عالم آرای صفوی، ص ۹۸

www.kavehroom.com

پادشاه تیموری و فاتح صفوی دخالتی نداشتند بلکه اساساً از چنین مکاتبه ای نیز بیخبر بودند.

«در پایان جنگ با ازبکان بعضی از ملازمان موکب همایون جسد شیبک خان را در میان کشتگان یافتند که از غلبه مردم خفه شده و جان تسلیم کرده بود. خاقان اسکندر شان فرمود که سر او را از تن جدا ساخته پوست کنند و پر از کاه کرده به سلطان بایزید پادشاه روم (عثمانی) فرستادند و استخوان کله اش را در طلا گرفته قدحی ساختند و در آن شراب ریخته در مجلس بهشت آئینی بگردش درآوردند. اضافه بر آن قزلباشان چهار دست و پای شیبک خان را نیز بفرمان مرشد کامل از مرفق و زانو بریدند و برای رستم شاه فرمانروای مازندران که حاضر نشده بود در جنگ با شیبک خان شرکت کنند فرستادند»[1].

«وقتیکه لشکریان ازبک در سال ۹۱٦ هجری در نبرد سرنوشت سازی در حومه شهر مرو از سپاه شاه اسماعیل شکست خوردند، وی چند ضربت شمشیر بر جسد بیجان او زد و به قزلباشان گفت: هر که سر مرا دوست دارد از گوشت این دشمن بخورد. خواجه محمود ساغرچی که در آن معرکه حاضر بوده گفته است که پس از این فرمان شاه ازدحام صوفیان برای خوردن جسد شیبک خان بجایی رسید که جمعی تیغها بروی یکدیگر کشیدند، و آن مرده به خاک و خون آغشته را مانند لاشخواران از یکدیگر میربودند و میخوردند»[2].

«... دستور داد تا پوست سر شیبک خان را به کاه انباشتند و نزد سلطان عثمانی فرستادند و کاسه سر او را نیز به زر گرفتند تا بجای جام یا قدح در مجلس بزم شاه بکار رود»[3].

و باز «فرمان داد تا از سرهای بریده ازبکان منارها برپا کردند»[4].

---

۱ ـ احسن التواریخ، ص ۸۴
۲ ـ همان کتاب، ص ۸۵
۳ ـ همان کتاب، ص ۱۲۲
۴ ـ عالم آرای صفوی، ص ۳۱۴

www.kavehroom.com

«زنده کباب کردن، گوشت دشمن را خوردن، زنده پوست کندن، در دیگ جوشاندن، مقصر را از جای بلند سرازیر آویختن و بر گردنش سنگی بزرگ بستن از جمله مجازاتهای شاه اسماعیل بود. این پادشاه در جنگها و قتل عام هایی که به عنوان ترویج مذهب شیعه کرد نزدیک ۲۵۰,۰۰۰ نفر را کشت»[۱].

« در سال ۹۱۴ هجری، شاه اسماعیل پس از آنکه عراق عرب و بغداد را گرفت، فرمان داد تا گور ابوحنیفه را که زیارتگاه مسلمانان سنی بود نبش کردند و استخوانهای او را از آنجا بیرون آوردند و نزد سگان افکندند و خود مقبره را مستراح شیعیان ساختند، و هر کس را که در آنجا به قضای حاجت میرفت بیست و پنج دینار تبریزی حق القدم مقرر فرمود. همانوقت شاعران شیعه این شعر را سرودند که:

شیعه بر گور حنیفه ... و سنی سجده کرد
هست ... گاه شیعه سجده گاه سنیان»[۲]

با رسمی شدن آئین تشیع، نبش قبر بسیاری از بزرگان ایرانی اهل تسنن رواج گرفت و بسیاری از مزارهای مورد احترام سنیان نیز ویران شد. بطوریکه کتاب تشیع و سیاست در ایران از منابع مختلف نقل میکند، آرامگاه های جامی و عین القضاة و قاضی بیضاوی و شیخ ابواسحاق کازرونی صوفی معروف از زمره این مقابر بود[۳].

در هرات فریدالدین تفتازانی عالم بزرگ فرقه شافعی را که سی سال بود عنوان شیخ الاسلام این شهر را داشت و به گفته ظهیرالدین بابر «هفتاد سال بود که نماز جماعت را ترک نکرده بود» به فرمان شاه اسماعیل در ملاء عام کشتند و بعد جسدش را به دار کشیدند و سوزاندند[۴].

در همان زمان، حافظ زین الدین خطیب مشهور دیگر را در

---

۱ ـ زندگانی شاه عباس، نوشته نصراله فلسفی، ج ۲

۲ ـ اسناد و نامه های دوره صفویه، گردآوری ا. ثابتیان، ص ۹۹

۳ ـ تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، ترجمه فارسی، ص ۴۷۴

۴ ـ نقل از نسخه خطی کتابخانه ملک در کتاب تشیع و سیاست در ایران، نوشته بهرام چوبینه، چاپ دوسلدرف، ج ۲، ص ۳۵

www.kavehroom.com

هرات به هنگام موعظه قزلباشان از منبر پایین کشیدند و در صحن مسجد سرش را از تن جدا کردند[1].

در شیراز که از مراکز اصلی علمای تسنن بود چون اینان از دشنام دادن به خلفای سه گانه امتناع کردند، به فرمان او همه آنها را کشتند. در اصفهان بسیاری از سنی های شناخته شده را در تنور انداختند و سوزاندند. بر رویهم در کشتارهای شاه اسماعیل دست کم بیست هزار نفر در تبریز، ده هزار نفر در کاشان، هفت هزار نفر در طبس و ده هزار نفر در شهرهای مختلف غرب و شمال و شمال شرقی ایران بقتل رسیدند که همه آنها ایرانی و نه دشمن خارجی بودند[2].

دشمنان اصلی خارجی او طبعاً ترکان عثمانی بودند که آنان نیز چون ترکان صفوی دوران جنگاوری و جهانگشایی خود را به بهانه جهادهای اسلامی آغاز کرده بودند و هر دو در این راستا حریفانی تازه نفس بشمار میرفتند که اشکالی نمیدیدند تا به نام خدایی مشترک و پیامبری مشترک و کتاب آسمانی مشترک، مرد و زن و کودک یکدیگر را با فجیع ترین صورتها کشتار کنند یا بعنوان اسیر بفروشند و ریختن خون یکدیگر را به فتواهای پیاپی بیضه داران شرع نه تنها مباح بلکه واجب شمارند.

یکی از ملایان دربار شاه اسماعیل در کتاب خود نوشت: «ثواب قتل یک سنی مقابل ثواب قتل پنج کافر حربی است. نکاح با سنی مجاز نیست. خونشان هدر و مالشان حلال است، و واجب است که شکم زنان حامله آنها را شکافته بچه های ذکورشان را نیز به نیزه زنند. خرید و فروش سنیان نیز حلال است، زیرا که خارج از حریت اسلامیه اند»[3].

در مقابل ملایان سنی باتفاق فتوا دادند که تمام پیروان طریقه شیعه بخصوص اثنی عشری از هفتساله تا هفتاد ساله مهدورالدم و

---

۱ ــ همانجا، ص ۳٦

۲ ــ نقل از نسخه خطی «روضة الصفویه» در کتاب زندگی شاه عباس، نوشته نصراله فلسفی، ج ۳، ص ۳۲

۳ ــ سلیم نامه، نوشته حکیم الدین بدلیسی مورخ رسمی سلطان سلیم اول. مؤلف کتاب خودش مینویسد که این مطلب را از پدرش مولانا ادریس بدلیسی نقل کرده است

www.kavehroom.com

واجب القتلند. در این کار جان ۴۰,۰۰۰ شیعه ساکن عثمانی بـــر بـــاد رفت و یکی از خونین ترین قصابی هـــای تـــاریخ بشـــریت در راســـتای تعصب مذهبی انجام گرفت. در همین ماجرا بر روی پیشـــانی عـــده ای دیگر که مظنون به داشتن تمایلات شیعی بودند با آهـــن گداختـــه داغ زده شد. علمای سنی یک قدم پیشتر نیز رفتند و فتوی دادند که ثـــواب کشتن هر فرد شیعه برابر با کشتن هفتاد کـــافر حربـــی اســـت. زنـــان و دختران و حتی پسران نابالغ شیعیان به دستور فقـــهای ســـنی در میـــان لشکریان عثمانی تقسیم شدند و به شیعیان تهمت بســـتند کـــه شـــبها شمع ها را خاموش میکنند تا با زنهای یکدیگر زنا کنند.

و یکی از نتایج ملموس این دشمنی وحشیانه که تا حد زیـــادی ریشه در سنتهای ترکی و مغولی رهبران هر دو جانب داشت این بود که اندکی پس از آنکه بیست هزار سنی در تبریز بفرمـــان شـــاه اســـماعیل کشته شدند، در عثمانی نیز چهل هزار شیعه ساکن آنـــاتولی بـــه امـــر سلطان سلیم، در یکی از وحشیانه ترین قتل عامهای تاریخ گـــردن زده شدند. به نوشته یوزف فن هامر سفیر اتریش در قسطنطنیه «این یکـــی از فجیع ترین رویدادهای تاریخ مذاهب بود کـــه جـــز قتـــل عـــام ســـن بارتلمی همانندی برای آن نمیتوان یافت»[1].

وی به یادداشتهای نیکولو جوستینیانی ســـفیر ونـــیز در دربـــار عثمانی استناد میکند که خودش در هفتم اکتبر ۱۵۱۴ (۹۲۰ هجری) بچشم خویش شاهد پاره ای از صحنه های آن بوده است. مورخ اروپـــایی دیگر تاریخ عثمانی، ریچارد نولز، متذکر شده است کـــه بعـــد از ایـــن کشتار سلطان سلیم به یونس پاشا صدراعظم خود دستور داد تا پیشانی همه کسانی را هم که ممکن است گرایشی به تشیع داشـــته باشـــند داغ کنند و با هر کس که تا سه پشت او احتمالاً طرفدار صفویه باشند نـــیز بهمین ترتیب عمل شود[2].

---

۱ ـ Josef von Hammer در کتاب Der Osmanischen Reichs، ویـــن، ۱۸۱۵، ج ۲، ص ۴۰۳

۲ ـ Richard Knolles در کتاب The Turkish History، لندن، ۱٦۸۷، جلد اول، ص ۳۲۳

www.kavehroom.com

پس از پیروزی در چالدران، سربازان تـــرک دو زن از حــرم شــاه اسماعیل، بهروز خانم و تاجلی خانم را در غارت اردوی ایران به اسارت گرفتند.

گذشته از زنانی که اسیر شدند، جسد بسیاری از زنان ایرانی نـیز در میدان جنگ یافت شد که بفرمان سلطان سلیم آنها را با تشـــریفات مخصوص نظامی بخاک سپردند، زیرا این زنان دلیر بگفته نویسندگــان ترک با زره و خفتان و کلاه خود دوشادوش شوهران خویـــش در جنــگ شرکت جسته و بخاک هلاک افتاده بودند. Sagredo مورخ ایتالیــایی در کتاب تاریخ امپراتوری عثمــانی دریــن بــاره مینویسـد: «در میـان کشتگان اجساد زنانی ایرانی پیدا شد که در لباس مردانه آمده بودنـــد تا در سرنوشت شوهران خود شریک باشند. سلطان سـلیم بـه جـرأت و دلیری ایشان آفرین گفت و فرمان داد که آنانرا بـا تشـریفات نظـامی بخاک بسپارند»[1].

از دو زن حرم شاه که اسیر شده بودند تــاجلی خــانم کــه اسـیر مسیح پاشازاده از سرداران ترک شده بود یک جفت گوشواره خود را کـه از لعل ساخته شده بود و لعل برک نام داشت به مسیح پاشازاده هدیـــه داد و با موافقت او در لباس مردانه از اردوی عثمانی گریخـــت، ولـــی بهروزه خانم زن سوگلی شاه اسماعیل زندانی ترکان باقی ماند[2].

سلطان سلیم پس از پیروزی تبریز را مرکز فرماندهی خود کـــرد بدین منظور که زمستان را در آنجا بگذرانـــد و سراســر آذربایجــان را مطیع کند و در آغاز بهار به اراک و اصفهان و فارس حمله ببرد. ولـــی ینی چریها اظهار نارضائی کردند و با آنکه بفرمان سلطان مواجب ســه ماهه آنها یکجا پرداخت شده بود با خودداری از گرفتـــن «شــوربا» در موقع ناهار که علی الرسم نشانه اعتراض بود ناخرسندی خود را نشـــان دادند.

---

۱ ـ شاه اسماعیل و جنگ چالدران، نوشته نصراله فلسفی، تهران، ۱۳۴۲، ص ۲۳

۲ ـ چند مقاله تاریخی و ادبی، نوشته نصراله فلسفی، بر مبنـــای کتابـهای تـاریخ جهان آرا،، منشآت السلاطین، عالم آرای شاه اسماعیل، صحائف الاخبار، انقـــلاب الاسلام (نسخه خطی کتابخانه ملی ایران)، تهران، ۱۳۴۲، ص ۱۷

www.kavehroom.com

سلطان فرماندهان سپاه را نزد خود خواند و با غضب پرسید که سربازان با وجود سهم قابلی که از غنائم برده اند و انعام فتح را نیز دو برابر دیگران گرفته اند و سه ماه حقوق خود را پیشاپیش دریافت کرده اند، دیگر چه می خواهند؟ سرداران عریضه جوابیه ای را از جانب سپاه به سلطان دادند که در آن آمده بود که علمای عثمانی نه خود سلطان و نه آنها را از معنی واقعی رفض و الحاد آگاه نساخته اند و با اغفال آنها موجب شده اند که چهل و پنجهزار نفر در کشور عثمانی به تهمت الحاد و بیست هزار نفر نیز در ایران بهمین تهمت گردن زده شوند در صورتیکه در هر دو سرزمین در اوقات نماز پنجگانه اذان محمدی گویند و وضو گیرند و نماز را به جماعت ادا کنند و روزه گیرند و قرآن خوانند و لااله الاالله محمداً رسول الله گویند. درینصورت آنان را به چه حجت شرعی میتوان کشت؟ و هرگاه فرمایند که جنگ ما بر سر ملک است، این مملکت ویران شده به این همه خونریزی نمی ارزد»[1].

سلطان سلیم که با خواندن این عریضه در باره ادامه برنامه های جنگجویانه خود دچار تردید شده بود، فرمان داد تا فقها و قضات را گرد آورند و در باره این مسئله از ایشان استفتا کنند و علما پس از رایزنی فتوائی بدو فرستادند که در آن آمده بود: «در پیشگاه علمای مذهب حقه بثبوت رسیده است که مذهب صوفی اوغلی (شاه اسماعیل) مخالف قرآن و باطل و عدول از اسلام است و هر کس که این طریقه را پیروی کند مرتد است و بر پادشاه اسلام پناه واجب است که مرتدان را به سزا برساند، زیرا اینان مال و جان و عرق مسلمانان پاک را برای خودشان حلال میدانند و حرام را حلال و حلال را حرام میکنند و احکام قرآن را تغییر میدهند». سلطان این فتوا را به اردو فرستاد تا برای سربازان بخوانند، و ینی چریان گرچه بظاهر آرام شدند همچنان ناراضی ماندند، بطوریکه سلطان تن به رضا داد و آماده بازگشت شد[2].

در مسیر بازگشت به عثمانی، چهار تن از رجال بلندپایه دربار

---

۱ ـ همانجا، ص ۱۸

www.kavehroom.com

صفوی در شهر اماسیه از جانب شاه اسماعیل به نزد او آمدند و از قول سلطان خواهش کردند که همسر او را که در اسارت او بود به ایران باز فرستد. ولی سلطان سلیم در جواب گفت: «به صوفی اوغلی گزارش دهید که حضرت خداوندگار (سلطان سلیم) میگوید زنش را بفتوای فقها به شوهر دادم تا بداند که زنان مسلمین را در حضور شوهرانشان به کام قزلباشان دادن چه تأثیری دارد. آنروزها که به اغوای ملاهای بیدین و دنیاپرست اعیان سنیان ایران را زنده در آتش میانداخت و دختران مسلمین را مثل اسرای کفار حربی محل اطفای آتش شهوت کسان خود قرار میداد میبایست بداند که منتقم حقیقی از او انتقام خواهد کشید».

شاه سلیم در این باره از جعفر چلبی تاج زاده، فقیه اعظم عثمانی که قاضی عسکر آناطولی نیز بود در باره شوهر دادن بهروزه خانم فتوی خواست و چون وی باین امر از نظر شرعی فتوا داد از او خواست که خودش با آن زن ازدواج کند. ولی در عین حال بدو گفت که قصدش از این کار فقط سوزاندن دل اردبیل اوغلی (شاه اسماعیل) است وگرنه چون این زن متعه شاه صفوی نیست بلکه همسر عقدی او است شرعاً باو دست درازی نمیتوان کرد. و با وجود این چند ماه بعد شنید که بهروزه خانم آبستن است، بدین جهت قاضی را به شوراندن سربازان متهم کرد و بقتل رسانید.

از همه قرائن برمیآید که شاه اسماعیل قصد داشت تشیع اثنی عشری را همراه با حکومت خودش بر سراسر جهان آنروز گسترش دهد، ولی شکست وی در چالدران او را الزاماً از این رؤیایی که پیش از او اسکندر و آتیلا و شمشیرزنان عرب و چنگیز و تیمور نیز در سر پروریده بودند منصرف کرد. بهر تقدیر مرگ نابهنگامی که در سال ۹۳۰ هجری در ۳۸ سالگی او از راه بیماری حصبه به سراغش آمد فرصتی برای تحقق این رؤیای خونین بدو نداد[۱].

* * *

---

۱ ــ Jean Aubin در مقاله تحقیقی Le Chiisme et la nationalité persane، مجله Revue du monde musulman سال ۱۹۲۴

www.kavehroom.com

جانشین شاه اسماعیل، فرزند ارشدش تهماسب میرزا بود که بـا عـنوان شاه تهماسب اول در سال ۹۱۹ هجری قمری به سلطنت نشست و بخلاف پدرش که دوران پادشاهی نسبتاً کوتاهی داشت، وی با ۵۴ سـال سلطنت بعد از شاپور دوم ساسانی رکورددار طول مـدت پادشـاهی در تاریخ ایران شد. جالب است که شاه اسماعیل که دست کم به ظاهر بـه همه انواع ممکن تظاهر به مسلمانی میکرد، برای این فرزند و ولیعـهد خود نامی شاهنامه ای برگزیده بود که نه تنها در قرآن بلکـه در زبـان عرب نشانی از آن یافت نمیشد.

پادشاهی شاه تهماسب، اگر طولانـی بـود، مطلقـاً پادشـاهی ثمربخشی نبود و از یک دیدگـاه خـاص حتـی از بدتریـن دورانـهای پادشاهی در ایران بود، زیرا در این دوره بود که هجوم بیوقفه آخونـدان شیعه از سرزمینهای جبل عامل، لبنان و الاحسا، شام و بحرین و قطـر به ایران که کمبود آخوند داشت آغاز شد، و پیامدهای شوم ورود ایـن کالای نامطلوب وارداتی از آن پس همچنان ادامه یافته است.

از نظر سیاسی نیز سلطنت شاه تهماسب سلطنت نامبارکی بـود، زیرا در همان نخستین سالهای پادشاهی او ازبکان در حملات پیاپی بـه خراسان تاختند، سربازان عثمانی بین النهرین و بغداد و تبریز را تصرف کردند و تا سلطانیه پیش آمدند و دربار صفوی ناگزیر با قبول شـرایط آنان با ایشان از در صلح در آمد.

کوششهای کشورهای اروپایی برای ایجاد روابط بـازرگـانی بـا ایران نیز که میتوانست به نفع کشور باشد با روی خوشـی از جـانب او مواجه نشد، زیرا وی که به خشکه تعصب روی آورده بـود، بـه فتـوای فقهای عالیقدر وارداتی حتی جای پای فرستادگان آنـها را نـیز نجـس میدانست، چنانکه بدستور او بعد از بازگشـت آنتونـی جنکیـن سـن فرستاده ملکه الیزابت انگلستان از دربار او در قزوین، تمام کف تـالار را با آب کر شستشو دادند تا نجاست آن برطرف شود. با ایـن وجـود، همین زاهد تاجدار، که بایزید فرزند فراری سلطان سلیمان عثمانی را که به کشور او پناه برده و با قید قسم شاه تهماسب به قرآن که هیچوقت او را به کشورش بازنگرداند در قزوین پایتخت او مقیم شده بود، سـرانجام

www.kavehroom.com

در برابر دریافت ۴۰,۰۰۰ لیره طلا از شاه سلیمان، پناهنده خود را تسلیم دژخیمان اعزامی او کرد، تنها با این شرط که چون او به بازنگرداندن وی سوگند خورده است او را در خود قزوین خفه کنند، و بهمین صورت نیز عمل شد. شرح این ماجرا را در سفرنامه A. Busbeque سفیر اتریش در دربار عثمانی که در آنموقع تصادفاً در ایران بوده است، چنین میتوان خواند: «فرستادگان سلطان سلیم طبق دستور مخدوم خویش بایزید و فرزندانش را در میدان اسب دوانی قزوین خفه کردند و کالبدهای آنانرا با خود به استانبول بردند. هنگامیکه زه کمان را بر حلقوم بایزید انداختند، وی پیش از آنکه جان تسلیم کند تمنا داشت فرزندانش را ببیند و برای آخرین بار آنها را ببوسد، اما مأموران سلطان از اجابت این تمنا خودداری کردند و او و فرزندانش را بی آنکه امکان دیدار یکدیگر را داشته باشند به مرگ سپردند»[۱].

شاه سلیمان در مقابل این مهمان کشی نامردانه، مبلغی را که شاه تهماسب خواسته، یعنی چهار صد هزار فلورن سکه سرخ از جانب خودش و یکصد هزار فلورن از جانب سلطان سلیم خان با تبریکات و تنسوقات روم و افرنج و چهل رأس اسبهای تازی با زین و برگستوان طلا و مرصع و زربفت توسط فرستادگان خود تقدیم او کرد[۲]. آنتونی جنکینسن سوداگر انگلیسی که چهار روز بعد از سفیران عثمانی به قزوین رسید مینویسد که این هدایا در حدود ۴۰,۰۰۰ لیره طلا به پول آنروزی انگلیس ارزش داشت و خود جنکینسن شاهد جشن مفصلی بود که بمناسبت پیمان صلح ایران و عثمانی با سوگند بر روی قرآن در قزوین داثر شده بود[۳].

شاه تهماسب که بسیاری او را «زاهد زراندوز» نامیده اند مردی به نهایت زردوست و مال اندوز و خسیس بود و بجز این تنها به خر سواری علاقه داشت. پزشک ونیزی Minadori در تاریخ خود در باره

---

۱ ــ Augère Busbeque در Travels into Turkey، چاپ لندن، ۱۷۴۴، ص ۲٦۱

۲ ــ شرفنامه بدلیسی، چاپ سن پترزبورگ، ج ۲، ص ۲۱۸

۳ ــ Anthony Jenkinson در Early Voyager، چاپ انجمن Haklyute لندن، ۱۸۸٦، ج ۱، ص ۱۴۲

www.kavehroom.com

ایران جمع درآمدهای او را بین چهار و پنج میلیون سکه طلای تهماسبی برآورد میکند با این احتمال که در دو سه سال آخری که او در ایران نبوده این رقم به هشت میلیون رسیده باشد[1].

این رقمی است که توسط Thomas Herbert جهانگرد مشهور انگلیسی قرن شانزدهم نیز که در سال ۱۰۳۹ قمری به ایران سفر کرده ذکر شده است[2]. به نوشته سفرنامه نویسنده ناشناس ونیزی که قبلاً از او سخن رفت، بعد از مرگ شاه تهماسب مجموع ثروت وی از طلا و نقره و جواهر سر به ۸۰ میلیون دوکا میزد که از آنجمله ۱۷ میلیون سکه طلا بود[3].

شرف بن امیر بدلیسی مؤلف شرفنامه بدلیسی که خودش از طرف شاه اسماعیل دوم وارث شاه تهماسب مأمور تهیه صورت دقیقی از دارائی او شده بود در گزارش خود مینویسد: از زمان چنگیزخان ببعد بلکه از ظهور اسلام تا آنزمان، هیچ پادشاهی این اندازه نقود و اجناس و اقمشه از طلا و نقره جمع نیاورده است. هنگامی که من مراجعه کردم، ۶۰۰ شمش طلا و نقره، هریک از قرار سه هزار مثقال شرعی، و ۸۰۰ عدد پوشش طلا و نقره و ۳۰,۰۰۰ جامه دوخته از اقمشه نفیسه و اسلحه و یراق و ۳۰ هزار سلاح سوار کار از جبه و جوشن و برگستوان در جبه خانه و ۳۰۰۰ شتر ماده و ۳,۰۰۰ رأس مادیان تازی پاکیزه و ۳۰۰ رأس اسب خاصه در طویله شاهی موجود بود و سایر کارخانه ها و بیوتات او از مطبخ و فراشخانه و زکاتخانه نیز از این قیاس توان کرد.

این ثروت اندوزی شخصی مطلقاً با توجهی به مشکلات اقتصادی مردم کشور، از طرف پادشاهی که از جانب فقهای اعظم شرع برای اداره امور مسلمین براساس عدالت شرعی به نمایندگی امام زمان

---

۱ ــ «تاریخ جنگهای ایران و عثمانی»، ویراستاری و چاپ V. Minorsky، لندن، ۱۹۴۵

۲ ــ T. Herbert در Travels in Persia 1627-1629، ص ۲۱۸

۳ ــ نقل از کتاب تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ص ۲۲۵.

www.kavehroom.com

وکالت یافته بود، همراه نبود. ارزیابی کوتاهی را در این مورد در کتاب «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم» محققان روسی میتوان یافت که:

«افزایش میزان مالیات ها در زمان تهماسب اول به شدت روی اقتصاد ایران اثر گذاشت. شاه در ۱۴ سال آخر سلطنتش نتوانست حقوق ارتش را به پردازد. بهای دینار آن اندازه پائین آمد که در پایان سده شانزدهم، ۲۰۰ دینار معادل یک مثقال نقره ارزش داشت. درآمد دولت که به سال ۱۵۵۸ تقریباً ۵ میلیون دینار طلا بود به سال ۱۵۷۱ به ۳ میلیون دینار کاهش یافت. در سالهای آخر دولت شاه تهماسب اول وضع داخلی ایران بسیار وخیم شد. دهقانان در اثر افزایش مالیات ها و کم حاصلی و آفات بی اندازه فقیر شدند، هجوم راهزنان و ستیز داخلی فئودالها موجب ناامنی راههای کاروان رو شد و بیشتر این راهها متروک گردیدند. خراسان از هجومهای غارتگرانه پیوسته ازبک ها رنج می کشید»[۱].

در باره بی توجهی این زاهد تاجدار بسه امور روزمره مردم مسلمان کشورش نیز، همین وضع وجود داشت. این بار گزارشی درا در این مورد در سفرنامه V. d'Alessandri سفیر ونیز در ایران میتوان خواند:

«یازده سال است شاه از کاخ خود بیرون نیامده است. دادخواهان روز و شب برای دادن عریضه و احقاق حق خویش در برابر دولتخانه جمع میشوند و فریاد و فغان برمیدارند و گاهی شماره آنان به بیش از هزار میرسد، و چون شهریار ایران صدای آنها را میشنود، معمولاً دستور میدهد تا آنانرا پراکنده کنند بدین توجیه که مأمور اجرای عدالت قاضیانند. ملاحظه نمیفرماید که ضجه مردم از همین قاضیان است که رشوت میستانند و چون خطری از جانب پادشاه احساس نمیکنند مرتباً بر میزان رشوت میافزایند. بدین جهت در سراسر کشور جاده ها ناامن است و مردم در خانه های خود نیز در معرض

---

۱ ـ تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، ترجمه فارسی، ص ۲۵۴

www.kavehroom.com

مخاطرات عظیم. و تقریباً همگی قاضیان به عشق مال فاسد گردیده اند. مأمورین خودشان شاکیان را بقتل میرسانند و شنیده ام که در دفتر دعاوی و شکایات درج است که در هشت ساله گذشته بالغ بر ۱۰,۰۰۰ نفر بدینسان کشته شده اند[۱].

در عوض، برنامه هایی نیز وجود داشت که زاهد تاجدار آنها را از یاد نمیبرد و دقیقاً مراعات میکرد. دو نمونه از آنها در احسن التواریخ حسن روملو چنین نقل شده است: «مرشد کامل (شاه تهماسب) یکروز از روزهای هفته را به ناخن گرفتن اختصاص داده بودند، و روز دیگر از پگاه تا شام در گرمابه بسر میبردند»، و: «مرشد کامل به خرسواری عشق فراوان داشتند، چنانکه برای نخستین بار در دوران ایشان خر در ایران صاحب جل زربفت و زین زرین گردید»[۲].

با همه اینها، بیرحمی همین پادشاه اسلام پناه در مورد سرکوبگری مخالفان خود از بیرحمی پدرش کمتر نبود، زیرا مجازات زنده پوست کندن یا در قفس آهنین گذاشتن و آنرا آتش زدن، یا از مناره افکندن، از مجازاتهای رایج همه دوران او بود، که نمونه هایی از آنها در عالم آرای عباسی چنین نقل شده است:

«در سال ۹۴۳ هجری خواجه کلان غوریان از بزرگان تسنن به دستور شاه تهماسب به چهار سوق هرات برده شد، پوستش را کندند و آنرا را پر کاه کرده بر سر چوب تعبیه کردند». و در سال بعد خواجه کلان دیگری از غوریان به تبریز برده شد و شاه خجسته نهاد فرمود که او را از مناره نصریه از خصیه هایش آویختند تا به مشقت تمام به دارالجزا انتقال یابد. و در همین سال مظفر سلطان امیر دیباج را بفرمان همایون در قفس آهنین گذاردند و از میان دو مناره مسجد حسن تبریز آویختند و آتش زدند، بهمان سال امیر سعدالدین حورانی و رکن الدین مسعود کازرونی از عالمان و پزشکان نامدار به خشم سلطان

---

۱ ــ Vincenzo d'Alessandri در: Italian Travels in Persia، ص ۲۱۶

۲ ــ احسن التواریخ، ص ۴۸۸.

www.kavehroom.com

در شعله های آتش جان سپردند»[۱].

در پیروی از همین روش بود که شاه تهماسب برادر خود سام میرزا را تا هنگام مرگ در قلعه قهقهه زندانی نگاه داشت، و ولیعهدش اسماعیل میرزا را نیز به بهانه آنکه به سوی تسنن گرایش یافته است ۱۷ سال تمام در همین قلعه در حبس نگاه داشت، و وی فقط پس از مرگ پدرش از آنجا آزاد شد.

به تذکر وینچنتسو دالساندری: «با همه اینها مردم همچنان به او مانند جانشین امامان احترام میگذاشتند. برخی به امید آنکه دعایشان به هدف اجابت رسد درهای دولتخانه را در قزوین میبوسیدند. گروهی آب وضوی «سید بزرگوار» را اکسیر تب ریز میشمردند و تکه ای از پارچه تن پوش یا شال او را برای تبرک یا ایمنی از چشم بد همیشه همراه داشتند. برایش کرامات و معجزات نیز قائل بودند. چون تنها مردم تبریز از این قاعده مستثنی بودند، تهماسب این شهر را ترک گفته و در قزوین سکونت گزیده است»[۲].

سفیر در جای دیگر سفرنامه اش مینویسد:

«شاه روزی چندین دفعه جامه های خود را عوض میکرد و بعداً هر یک دست لباس را خلعت میداد که میبایست ده برابر قیمت آن تقدیم شود. کسی جرئت سر باز زدن از قبول آنرا نداشت، زیرا خرید لباس های مرشد کامل موهبتی بزرگ محسوب میشد»[۳].

شیخ حسن بن عبدالصمد حارثی، زین العابدین عاملی شهید ثانی، خاندان حلی، محقق کرکی از مهمترین علمایی بودند که توسط شاه تهماسب از جبل عامل به ایران دعوت شدند.

محقق کرکی (علی بن عبدالغالی کرکی عاملی معروف به محقق ثانی و ملقب به خاتم المجتهدین) پس از ورود به ایران تدریجاً

---

۱ ـ عالم آرای عباسی، نسخه خطی بریتیش میوزیوم، شماره ۷۶۵۴

۲ ـ V. d'Alessandri در: Historia della guerra fra i Turchi ed i Persiani
چاپ ونیز، ۱۵۸۸. ص۲۲۳-۲۲۴

۳ ـ همانجا، ص ۲۲۵

www.kavehroom.com

میرنعمت الله حلی و کلیه رقبای دیگر خود را از میدان بیرون کرد و با پشتیبانی شاه قدرت مذهبی و سیاسی خویش را به حدی رسانید که عملاً تمام شئون مملکتی را در اختیار گرفت، بطوریکه شاه تهماسب در فرمانی که در باره اطاعت از محقق کرکی داده او را «نایب الامام» نامیده و در یادداشتی به خط خود با اشاره به حدیثی از امام جعفر صادق نوشته است: «واضح است که مخالفت با حکم مجتهدین که حافظان شرع سیدالمرسلین اند مساوی با شرک است، پس هر که مخالفت خاتم المجتهدین، وارث علوم سیدالمرسلین، نائب الائمة المعصومین حضرت محقق کرکی (با سلسله مفصلی از القاب) کند و در مقام متابعت ایشان نباشد ملعون و مردود و در این آستان ملک آشیان مطرود است. کتبه طهماسب بن شاه اسمعیل الصفوی الموسوی»[1].

در عین حال محقق کرکی دست به نوآوری هایی در مذهب شیعه زد که باعث شد «مخترع مذهب الشیعه» لقب گیرد. میتوان گفت که تشیع صفوی با همه مشخصات آن، عملاً توسط این محقق کرکی شکل گرفت. مدرس طباطبائی در کتاب «مقدمه ای بر فقه شیعه» توضیح میدهد که «مشخصه فقه کرکی توجه خاص به پاره مسائلی است که تغییر سیستم حکومتی در ایران و به قدرت رسیدن شیعه بوجود آورده بود، از قبیل حدود اختیارات فقیه، نماز جمعه، خراج و مقاسمه و نظایر آن که پیش از آن بخاطر عدم ضرورت جای مهمی در فقه شیعه نداشت».

همچنین تعیین امام جمعه برای همه شهرهای مهم و برپا داشتن نماز جماعت روزهای جمعه در مسجد شاه توسط امام جمعه پایتخت، و بکار بردن مهر تربت در سجود نماز که تا آنزمان معمول نبود از ابتکارات او است.

به نوشته روضات الجنات «شیخ علی کرکی از علمای زمان شاه تهماسب صفوی بود که او را از جبل عامل به دیار عجم آورد و در اعزاز

---

۱ ـ روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۹۹-۲۰۴ و ص ۳۶۰-۳۷۵

www.kavehroom.com

و اکرام او کوشید و به همه ممالک خود نوشت که همه امتثال امر شیخ علی نمایند و بدانند که اصل سلطنت آن بزرگوار است زیرا که نایب امام (امام زمان) اوست». در قصص العلماء آمده است که: «شاه طهماسب به شیخ علی کرکی گفت که تو به سلطنت از من سزاوارتری، زیرا که تو نایب امامی و من از جمله عمال تو که با اوامر و نواهی تو عمل میکنم. و آنگاه شیخ احکام و رسائل به سوی مملکت پادشاه فرستاد که متضمن کیفیت عمل حکام با رعیت در اخذ خراج و مقدار آن بود و امر کرد که سنیان را بیرون کنند تا مبادا موافقین را گمراه نمایند، و باز امر کرد که در هر بلدی و قریه ای پیشنمازی مقرر دارند که نماز جماعت کنند و شرایع دین را به ایشان تعلیم کنند، و سلطان نیز به عمال نوشت که اطاعت و امتثال اوامر حضرت شیخ نمایند و بدانند که شیخ اصل در سلطنت است و اصل در اوامر و نواهی است»[1].

در منتهی الآمال در همین باره آمده است که «شاه طهماسب به خط خود اشاره به محقق کرکی نوشت که: «مخالفت با حکم مجتهدین که حافظان شرع حضرت سیدالمرسلین اند با شرک در یک درجه است، پس هر که مخالفت حکم خاتم المجتهدین و وارث علوم سیدالمرسلین و نایب الائمة المعصومین علیهم السلام کند بی شائبه ملعون و مردود است و به سیاسات عظیمه و تأدیبات بلیغه مؤاخذه خواهد شد. کتبه طهماسب بن شاه اسماعیل الصفوی الموسوی»[2].

شاه تهماسب محقق ثانی را در کارهای سلطنت نایب خود ساخت و فرمان داد که در همه کشور حکم او را اطاعت کنند و وی نیز در بارهء امور مالیه و امور مملکتی احکامی به اطراف مملکت فرستاد.

از زمرهء فتاوی شیخ کرکی این بود که چون شاه تهماسب برای یکی از شاگردان او بینام شیخ ابراهیم خلعتی فرستاد و شیخ ابراهیم با عذر اینکه مرا حاجتی به اخذ خلعت نیست آنرا محترمانه رد کرد،

---

۱ ــ همانجا، ج ۴، ص ۳۶۲
۲ ــ منتهی الآمال، ص ۴۰۴

www.kavehroom.com

خاتم المجتهدین شیخ را در رد خلعت مقصر دانست و بدو نوشت که تو از این راه مرتکب شدی حرامی یا مکروهی را، زیرا کــه امــام حســن علیه السلام همیشه جوائز معاویه را قبول میفرمود و تأسی به امام یــا واجب است یا مستحب، و ترک تأسی یا حرام است و یا مکروه».

جانشین محقق کرکی شیخ زین الدین شهید ثانی مؤلف کتــاب معروف شرح لمعه است که تا بامروز نیز کتاب درسی حوزه های علمیه شیعه است و به نوشته قصص العلما وقتیکه این کتاب مســتطاب بــه اصفهان رسید همه علما به فضیلت آن جناب معترف شدند و احتمــالاً بهمین دلیل بود که شیخ زین الدین چندی بعد (در سال ۹٦۵ هجــری) بطور مرموزی کشته شد.

از دیگر علمای متنفذ شیعه که بدعوت شاه تهماسب اول و بــا دریافت هدایای فراوانی از جانب او، از جبل عامل به قزوین آمد شــیخ حسین ابن عبدالصمد حارثی همدانی بود که با منصب شیخ الاســلامی به هرات رفت، و به توصیه او از زمان شاه تهماسب ببعد برگزاری نمــاز جمعه جزو واجبات عینی محسوب شد.

* * *

جانشین شاه تهماسب، شاه اسماعیل دوم، پیش از نشســتن بــر تخت سلطنت نوزده سال تمام را بصورت زندانی در قلعه مخوف قهقهــه گذرانیده بود. بعد از مرگ شاه طهماسب نیز، وی فقط با یاری خواهرش پریخان خانم توانست به سلطنت برسد. ولی دوران طولانی زنــدان وی را کینه توز و بیرحم بار آورده بود، و این باعث شد که در مــدت کوتــاه پادشاهی خود کشتار بیســابقه ای را در خــاندان خویــش و در جمــع نزدیکانش بــراه انداخــت. در فاصلــه مــرگ تهماســب و تــاجگذاری اسماعیل، یعنی در عرض صد روز همگی مخالفــان اســماعیل دوم از جمله عده زیادی از سران طائفه استاجلو به امر او نابود شدند. اضافــه بر آن ها دو برادر شاه اسماعیل و مصطفی میرزا و ســلیمان مــیرزا و شش تن دیگر از برادران و بستگان او از جمله سلطان ابراهیم مــیرزا از دانشمندترین مردان خاندان صفوی، و محمود میرزا حــاکم شــیروان و

www.kavehroom.com

امامقلی میرزا و احمد میرزای سیزده ساله و برادرزاده اش حسین میرزا همگی با زه و کمان و یا طناب به طرز دلخراشی به حکم او خفه شدند. مقارن با آنان ۵۰۰ تن از صوفیان کرد نیز یکجا بدست بسهادران شاه اسماعیل و بفرمان او گردن زده شدند. بر رویهم طی یکسال و نیمی که اسماعیل دوم پادشاهی کرد در حدود ۱۲,۰۰۰ تن به دست خود او و اطرافیانش کشته یا کور شدند و یا به تبعید رفتند.

شاهزادگان صفوی تقریباً همگی بدست شاه اسماعیل دوم کشته شدند و اگر عمر او ناگهان پایان نیافته بود، به احتمال بسیار محمد میرزا خدابنده برادر کور او و فرزندانش نیز به همان سرنوشت دچار میشدند. فقط در اثر تصادفی عباس میرزای یازده ساله توانست از این سلاخی جان سالم بدر برد، چه اگر علیقلی خان شاملو که از طرف شاه اسماعیل مأمور کشتن عباس میرزا بود، به هنگام ماه رمضان به هرات نمیرسید شاه عباس آینده کشته شده بود. ولی بعلت ماه رمضان خان شاملو کشتن عباس میرزا را به بعد از عید فطر (سال ۹۸۵ه) موکول کرد، و درست عصر همان روز دوم خبر درگذشت اسماعیل به هرات رسید و ورق برگشت.

شاه اسماعیل دوم بخلاف پدر بزرگ و پدرش در پیروی از تشیع تعصبی نداشت و لعن خلفای سه گانه را نیز منع میکرد. سرانجام احساس ناامنی در دستگاه سلطنت و در نزدیکان او باعث شد که احتمالاً با توطئه همان پریخان خانم، خواهر شاه، که او را به سلطنت رسانیده بود قرصهای تریاکی را که اسماعیل هر شب عادت به خوردن آنها داشت زهرآلود کردند و وی در ۴۴ سالگی درگذشت.

از شوخی های روزگار این بود که سجع مهر این پادشاه آدمکش «هوالعادل» بود و خودش هم که طبع شعر داشت در اشعارش «عادلی» تخلص میکرد[1].

* * *

---

۱ ــ در باره شاه اسمعیل دوم اختصاصاً به اثر جامعی که توسط محقق آلمانی H.R. Roemer بنام Schah Ismail II در سال ۱۸۹۶ منتشر شده است مراجعه شود

www.kavehroom.com

پس از مرگ نابهنگام شاه اسماعیل دوم، مجلس عالی خبرگان و امیران، با توجه به اینکه شاه متوفی ولیعهدی برای خویش تعیین نکرده بود و از افراد ذکور خاندان سلطنت نیز تقریباً هیچکس برای جانشینی او باقی نمانده بود، تصمیم گرفت فرزند ارشد شاه تهماسب، محمد میرزا را که به علت ضعف بینایی از آغاز صحبتی از جانشینی او نشده بود و خودش نیز مدعی چنین مقامی نبود به پادشاهی برگزینند، و وی در این مقام ده سال با عنوان سلطان محمد خدابنده سلطنت کرد، اما در همه این مدت پادشاهی او بیشتر جنبه تشریفاتی داشت، زیرا در آغاز کارگردان واقعی امور مملکت زن او مهد علیا مادر عباس میرزا بود که زنی با کفایت اما توطئه گر و جاه طلب بود. و بر اثر همین سیاست او، سلطان محمد خدابنده نامادری خود پریخان خانم را خفه کرد و بعد هم شجاع الدین میرزا فرزند شیرخواره شاه اسماعیل دوم را به فرمان او کشتند. ولی کوشش مهد علیا در کاستن از نفوذ سران قزلباش نارضایی شدید این امیران ترک را برانگیخت، بطوریکه یکروز بیخبر به داخل حرم سلطنتی ریختند و همسر و مادر شاه را سر بریدند. سلطان محمد خدابنده برای رفع بهانه آنان که مطالبه دریافت مواجب عقب افتاده سربازان در چهارده ساله گذشته بود ناگزیر شد همه این مواجب ها را یکجا از خزانه سلطنتی پرداخت کند. علت اصلی عدم پرداخت این حقوق ها، تنگ نظری افسانه ای شاه تهماسب بود که در همه این مدت حاضر به خرج این پول نشده بود.

در دومین سال سلطنت محمد خدابنده، لشکریان ترک علیرغم پیمان متارکه ای که با ایران داشتند به گرجستان شرقی و آذربایجان هجوم بردند، ولی این پیشرفت توسط حمزه میرزا برادر بزرگتر عباس میرزا متوقف شد و سپاهیان او دو پیروزی درخشان در آذربایجان بدست آوردند. منتها درست در همین موقع حمزه میرزا بنوبه خود با توطئه سران قزلباش بدست دلاکی بنام الله وردی در خوابگاه خود کشته شد، و در نتیجه ترکان سراسر آذربایجان شمالی و جنوبی را متصرف شدند و تبریز را تسخیر و غارت کردند.

در این میان قزلباشان استاجلو و شاملو نیز در خراسان دست به

www.kavehroom.com

شورش زدند و در نتیجه دو تن از رؤسای این قبایل که یکـــی از آنـــها للــه عباس میرزا برادر کوچکتر حمزه میرزا بود (که با وجـــود صغـــر سن رسماً حاکم خراسان شمرده میشد) تصمیم گرفتند عباس مـــــیرزای ده ساله را به پادشاهی برگزینند و خود به نام آن کودک حکومت کنند. چون سلطان محمد خدابنده خواستار شد که فرزندش را بدو بازگردانند، این دو خان قزلباش به قزوین که پایتخت سلطان محمد بود حمله برده و آنرا اشغال کردند. ارتش نیز که در این هنگام در گرماگـرم فرونشـاندن قیام مردم فارس بود به دفاع از پادشاه برنخاست. بناچار سلطان محمد خدابنده سلطنت پسرش را پذیرفت و حتی خودش تاج پادشـاهی را بـر سر او گذاشت. از آن پس شاه نابینا هشت ســال در عزلـت گذرانیـد و سرانجام در گمنامی درگذشت، ولی جان کـارترایت در سـفرنامه خـود مینویسد که وی به دستور پسرش شاه عباس مسموم شد[1].

* * *

شاه عباس اول بی تردید از بزرگترین شاهان همه دوران اسـلامی تاریخ ایران است، و نیازی نیست کــه در اینجـا در بـاره موفقیتـهای سیاسی و نظامی و در عین حال سازندگی های وی اختصاصـــاً ســخن گفته شود، زیرا آنچه در این تاریخ نویسی کوتاه مورد نظر من اســـت، انگشت نهادن بر این واقعیت است کـــه در دوران پادشـاهی ایـن شـاه نام آور نیز، با آنکه وی بخود عنوان کلب آسـتانِ علـی و غـلام شـاه ولایت داده بود، از آغاز تا پایان مذهب منحصرا بصـورت ابـزاری در خدمت سیاست های او بکار گرفته میشد، بی آنکه وی، مـانند بقیـه زمامداران این تاریخ، برای خودش تعهدی در اجرای واقعی موازیـن آن قائل باشد.

پادشاهی شاه عباس اول با کشتن هفت تن از سران قزلباش کـه برادرش حمزه میرزا را بقتل رسانده بودند و کشتن مرشـد قلـی خـان استاجلو که وی را در جای او به سلطنت برداشته بود آغاز شـد. از آن

---

۱ ــ J. Cartwright بازرگان و محقق انگلیســی، در کتـاب Travels in Persia، لندن، ۱۷۴۵، ج ۱، ص ۷۳۵

www.kavehroom.com

پس در تمام دوران چهل ساله پادشاهی او، مملکتداری با کشتار بیرحمانه تقریباً همه نزدیکانش دوش بدوش رفت. برادرانش ابوطالب میرزا و تهماسب میرزا و برادر زاده اش اسماعیل میرزا را کور کرد و هر سه آنها را با عمویش که او نیز قبلاً کور شده بود به قلعه الموت فرستاد تا بقیه عمرشان را در آنجا بگذرانند. از پنج پسر خود او، دو تن در سن کودکی مردند و دو تن دیگر (محمد میرزا و امامقلی میرزا) به دستور پدرشان کور شدند و سومی، صفی میرزا، ولیعهد شایسته و بسیار محبوب او به طرز نامردانه و در عین حال فجیعی به اشاره خود پدرش به قتل رسید. حتی فرزند یکی از امراء بلندپایه دربار اصفهان بنام صفی قلی بیک نیز به جرم معاشرت نزدیک با این فرزندان شاه، همراه با آنها کور شد. الله قلی بیک قورچی باشی با همه سوابق خدمات خود به همین جرم دوستی نزدیک با فرزندان شاه عباس کشته شد. چندی بعد پسر ارشد صفی میرزا، سلیمان میرزا، که مادرش دختر شاه اسماعیل دوم بود، به نوبه خود به امر او کور و به الموت فرستاده شد. آخرین پسر شاه عباس، خدابنده، طاقت کوری نیاورد و خودکشی کرد، و بدین ترتیب هیچ فرزند ذکوری از شاه عباس باقی نماند. نویسنده کتاب کشیشان کرملی که خود در ایران بوده و همه این ماجراها را بتفصیل شرح داده است مینویسد که شاه عباس کراراً گفته بود که حتی اگر صد پسر هم داشتم حاضر بودم همه را بکشم تا یکروز بدون نگرانی از جانب آنها سلطنت کنم[1].

وقتی که با نزدیکترین کسان این پادشاه عادل چنین عمل میشد، تکلیف دیگران معلوم بود. در این باره در کتاب محققانه نصرالله فلسفی در باره «زندگانی شاه عباس اول» چنین میتوان خواند:

«از مجازاتهای جدید زمان شاه عباس این بود که دزدان را در کنار جاده ها تا نیمه بدن در گچ میگرفتند. مجازاتهای دیگر قطعه قطعه کردن جوارح، پاره کردن شکم، زنده زنده پوست کندن، بستن دست و پای مجرم به شاخه های دو درخت، میل در چشم کشیدن، گوش و

---

۱ ــ تاریخ کشیشان کرملی در ایران، ج ۱، ص ۲۸۸.

www.kavehroom.com

بینی بریدن، سرب گداخته در گلو ریختن، به سیخ کشیدن، پوست مجرم را از کاه پر کردن، از دروازه ها واژگونه آویختن، در روغن جوشـانیدن، قبای باروت پوشاندن و آتش زدن، در پوست گاو کشیدن، و زنده خوردن بود. گروه زنده خواران که به چیگیین یا گوشت خـام خـوران شـهرت داشتند لباس مخصوصی به بر میکردند و زیر نظر جارچی باشی شـاه و به اشاره وی مأمور بودند گوشت مجرم را به دندان پاره پـاره کننـد و بخورند. عده ایشان بقول پادری سیمون ۱۲ نفر بود»[1].

در همین باره پادری پل سیمون کشیش کارملی که خود اکثراً در دیوان عدل عباسی حضور داشته است، مینویسد: «این پادشاه عدالـت را با امانت تمام مجری میدارد، اگر جرم متهمی به ثبوت برسد حکمی که شاه صادر میکند فی المجلس به اجرا گذاشته میشود. برای اینکـار وقتیکه بار میدهد ۱۲ قلاده سگ و ۱۲ تن از زنـده خـواران حضـور دارند تا هر کس را که شاه امر به اعدامش میدهد فی المجلـس پـاره پاره کنند و بخورند. بعد از حکم شاه هیچکس رخصت حرف زدن نـدارد و هر کس خلاف آن عمل کند سی یا چهل نفر فراش شاهی کـه چمـاق بدست دارند آناً مغزش را متلاشی میکنند»[2].

در دوران پادشاهی شاه عباس مقامات بلندپایه مذهبی مـورد احترام بسیار قرار داشتند و بخصوص خود شـاه در نشـان دادن درجـه ارادت خود بدانان غلو میکرد. کسانی چون میرداماد، میرفندرسـکی، ملا صدرا، شیخ بهائی همه در این دوران میزیسـتند، و شـاه کـه بـر مهرهای رسمی خود عنوان خویش را «کلب آسـتان علـی» و «غـلام درگاه ولایت» نقش کرده بود، میکوشید تا از همین دیدگـاه بـا آنـان برخورد کند. مثلاً به روایت قصص العلماء، «زمانی که مـلا مقـدس

---

۱ ـ زندگانی شاه عباس (نصراله فلسفی)، ج ۲، ص ۱۲۵

۲ ـ Padre Paul Simon رئیس فرقه کشیشان «برهنه پای» کرملـی در اصفـهان. عنوان Padre (پدر) در جهان کاتولیک بطور عام به کشیشان اطلاق میشـود، ولـی در نوشته های دوران صفوی این عنوان بصورت مفرد و جمع پادری و پادریان عظـام عموماً بصورت لقب محترمانه ای برای کشیشـان déchaussé (پابرهنـه) کرملـی بکار رفته است

www.kavehroom.com

اردبیلی در مشهد حقانیت میکرد شخصی از امراء تقصیری در خدمت کرد، و التماس از ملا احمد نمود که مراسله ای به سلطان بنویسد و او را شفاعت کند. پس مقدس اردبیلی مراسله فارسیه نوشت به این عبارت: بانی ملک عاریه عباس بداند اگر چه این مرد در اول ظالم بود اکنون مظلوم مینماید. چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه و تعالی از پاره ای از تقصیرات تو بگذرد. کتبه بنده شاه ولایت احمدالاردبیلی، و شاه عباس در پاسخ نوشت: جواب به عرض میرساند عباس، که اوامری که فرموده بودید به جان منت داشته و تقذیم رسانید که این محب را از دعای خیر فراموش نکنید. کتبه کلب آستان علی، عباس»[1].

ولی در عمل این بازی سیاسی بود که شاه عباس لازم میدانست بدان تظاهر کند. نمونه‌ای از این واقعیت را در ارتباط با «جامع عباسی» شیخ بهاء الدین عاملی معروف به شیخ بهائی میتوان یافت. جامع عباسی که نخستین «توضیح المسائل» از سلسله چهار صد ساله توضیح المسائل هائی است که بعد از آن توسط مجتهدان بزرگ در ادوار مختلف نوشته شدند و همه آنها عمدتاً از روی آن نسخه برداری شدند، به خواست شاه عباس توسط شیخ بهائی شیخ الاسلام و قاضی القضاة اصفهان، علامه علی الاطلاق، استاد کل فی الکل، خلاصة المتقدمین و خاتم المجتهدین و زبدة المتأخرین، نابغه علوم، که مورد احترام فراوان او بود و در سفر پیاده شاه عباس به مشهد نیز او را همراهی میکرد، نوشته شد تا اصول و قوانین فقه شیعه را در کلیه زمینه ها در مجموعه ای گرد آورد و این مجموعه در آینده راهنمای محاکم و قضات شرع قرار گیرد، و بهمین جهت بود که «جامع عباسی» نام گرفت و در دوران خود شاه عباس و بعد از آن طبق قوانین حدود و تعزیرات و دیات و قصاص تعیین شده در این رساله هزار صفحه ای، که طبعاً براساس احادیث شرعی تدوین شده بود، مجازاتهای شرعی توسط محاکم شرع دقیقاً بمورد اجرا گذاشته

---

۱ ـ قصص العلما، ص ۳۶۳

www.kavehroom.com

شد. و از جملـــه جرائمـــی کـــه مجـــازات داشـــت شـــرابخواری، زنـــا، روسپی گری و لواط بود.

اتفاقاً در مورد همه اینها، سفرنامه هـــای متعـــدد مربـــوط بـــه دوران حکومت شاه عباس بزرگ در باره نحوه عمل شخص «کلب آستان علی و بنده درگاه ولایت» در ارتباط با اوامر و نواهی، اطلاعات جامع در دسترس ما گذاشته اند:

«شرابخواری در دوران این پادشاه رواج فـــراگـــیر یافتـــه اســـت، بطوریکه بهترین هدیه حکام و والیان به شاه شرابهای ناب است. خـــود شاه غالب شب ها را تا دیروقـــت و گـــاه نـــیز تـــا بـــامداد، در کـــوی ونیزی های اصفهان به باده نوشی با نوپسران و دختران زیبـــای ونـــیزی میگذراند. بخلاف ترکان عثمانی که به تبعیت از اوامر دینی لااقل بـــه ظاهر از نوشیدن مسکرات اجتناب میکنند و فقط در پنهانی آنـــها را مینوشند، ایرانیان این دوران مانند ایرانیان باستان آشکارا و غالباً بـــه افراط میگساری میکنند»[۱].

«در روز عید میلاد مسیح، شاه در کلیسای عیســـویان حضـــور یافت و دستور داد تا از میخانه شاهی برای کشیشـــان شـــراب بســـیار عالی آوردند، سپس از همراهان خود اعم از امـــرای لشـــکری و حتـــی روحانیان نیز خواست تا از آن شراب بنوشند، و البته او همـــان کســـی است که جدش روزی بر جای پای یک عیسوی نجس خاک ریخته بود تا ساحت دولتخانه آلوده نشود»[۲].

سیاح ایتالیایی مقیم دربار اصفهان، پیترو دلاواله، بنوبـــه خـــود در باره نحوه کار شاه عباس در اردوی سلطنتی در بیرون سلطانیه پیـــش از عزیمت برای جنگ با عثمانی در سفرنامه خویش مینویســـد: «شـــاه شروع به حرکت در اطراف چادر و خرگاه کرد و بعد بـــه مرتـــب کـــردن فتیله های چراغ ها پرداخت. مراقب بود تا تنگ های شـــراب بصـــورت منظم در میان ظروف برف و یخ جای داده شده باشد تـــا پیالـــه هـــا و

---

۱ ــ Sir Thomas Herbert در Travels in Persia 1627-1629، ص ۲٦۰

۲ ــ زندگانی شاه عباس (نصراله فلسفی)، ج ۲، ص ۲٦۴

www.kavehroom.com

جامهای می آماده شود. آنگاه خودش به ریختن باده در جامها پرداخت. وقتی که متوجه من و یوحنا شد که در گوشه ای از چادر نشسته بودیم، جامی برداشت و با آن لب تر کرد و سپس آنرا به ما داد»[1].

در مورد روسپیان و امردان نیز، گزارشهایی بهمین اندازه گویا میتوان یافت:

«روسپیان اصفهان در حدود ۱۲,۰۰۰ نفر هستند که مقامات دولتی مانع کارشان نمیشوند، زیرا سالانه بیش از هشت هزار تومان مالیات میپردازند. این روسپیان معمولاً گشاده رو هستند و بخلاف دیگران نقاب بر صورت ندارند»[2].

همین جهانگرد تذکر میدهد که این روسپیان در سایر شهرهای مسیر حرکت لشکریان شاه نیز فراوانند، و حتی در سفری که شاه با نیروهای مسلح خود با پای پیاده به مشهد انجام داد با لشکریان همراه بودند.

از طرف دیگر ژان تادئوس، کشیش کارملی، مدعی است که شاه عباس با علاقه خاصی که به غلام بچه های گرجی نشان میداد، همجنس بازی را در طبقه اشرافی ایران رواج داد. معهذا به امر خود او میرزا محمد تقی مشهور به سارونقی والی قره باغ و گنجه را به جرم لواط اخته کردند، و دست کم دو تن از امرای قزلباش، ولیخان شاملو و حسینعلی‌خان چگنی با آنکه از مقربان شاه بودند بجرم نظر بد نسبت به غلامان خوبروی خاصه شاه به امر او کشته شدند[3].

در عین حال، بیرحمی های شاه عباس و کشتارهای او دست کمی از کارهای شاه اسماعیل اول نمیآورد:

«در لشکرکشی خونینی که در سال ۱۲۰۴ هجری به گرجستان

---

۱ ــ سفرنامه Pietro della Valle، ترجمه فارسی دکتر شعاع الدین شفا، ص ۱٦۷-۱٦۸

۲ ــ Voyages en Perse de Chevalier de Chardin، چاپ پاریس، ۱۸۱۱، ج ۷، ص ۴۱۷

۳ ــ چند مقاله تاریخی و ادبی از نصراله فلسفی، تهران، ۱۳۴۲

www.kavehroom.com

شرقی (کارتلی و کاختی) کرد، برای ایجاد رعب در گرجستان دستور قتل عام مردم این بخش از گرجستان را داد و در این کشتار در عرض بیست روز چنانکه نوشته شده ۷۰,۰۰۰ تن جان سپردند. این درست معادل رقم کشتگان تیمور در قتل عام مردم اصفهان است که بدستور وی از سرهای بریده آنان سه مناره ساخته شد. در همین سفر جنگی، قریب هفتاد هزار ارمنی و آذربایجانی از ناحیه نخجوان به داخل ایران کوچ داده شدند که بیشتر آنان در راه جان سپردند. این کوچ دادن در اصطلاح ترکی بویوک سورگون (تبعید بزرگ) نامیده میشد. از ناحیه کاختی نیز قریب یکصد هزار نفر دیگر در همین شرایط به ایران فرستاده شدند. در سال ۱۰۲۸ بار دیگر شورش گرجیان در خون و آتش فرونشانده شد و از آذربایجان و ارمنستان پنجاه هزار نفر دیگر به ایران فرستاده شدند که بخش اعزامی آنسها به مازندران هزاران هزار از مالاریا که بدان خو نگرفته بودند جان سپردند.»[۱]

* * *

نامش سام میرزا و پسر صفی میرزا ولیعهد شاه عباس بود. وقتیکه صفی میرزا به دستور پدرش کشته شد، وی کودک خردسالی بیش نبود، ولی هنگام مرگ شاه عباس تنها فرد خاندان سلطنتی بود که برای تصدی مقام پادشاهی باقی مانده بود و در آنموقع هفده سال داشت. به نام پدرش شاه صفی نام گرفت. با اینکه همه پادشاهان صفوی، بجز نفر آخرین آنها، شاهانی سفاک و بیرحم بودند، معهذا وی در تاریخ این سلسله از این نظر فرد اکمل خاندان شناخته شده است، زیرا شاه اسماعیل در عین اینکه بهمین اندازه خونریز بود، مردی دلاور نیز بود، در صورتیکه شاه صفی که همه هفده ساله اول عمرش را در حرمسرای سلطنتی گذرانیده بود دلاوری نیای خود را نداشت و فقط سفاکی او را داشت. سلطنت ۱۴ ساله وی را یک خونریزی بی وقفه شمرده اند. نه تنها شاهزادگان صفوی و سردمداران کارآمد خود

---

۱ ــ تاریخ کشیشان کرملی، ج ۱، ص ۲۲۵

www.kavehroom.com

منجمله امامقلی خان حاکم معروف فارس و فاتح هرمــز را کشـت (و همین باعث شکست ایران در جنگ با ترکان شـد)، بلکـه زن و مـادر خود را نیز کشت و در یک شب بدمستی فرزند شیرخوارش را بـه درون آتش انداخت. به نوشـته کروسینسـکی وی چنـان در عیـش و نـوش حرمسرا یا در باره گساری و شکار غوطه ور بـود کـه اگـر قسـاوت بیمانندش نبود کسی نمیتوانست حس کند که مملکت پادشـاهی هـم دارد. در سفرنامه ونیزی در وصف او آمده کـه «ایـن چنیـن حیـوان درنده ای در همه تاریخ دیده نشده است»[1].

در تاریخ ادبیات «براون» در همین باره میتوان خواند که:

«... وقتی که این پادشاه در حال مستی یا غضب بود هیچکس از اطرافیانش بر جان و مال خود ایمنی نداشت، زیـرا دسـتها، پاهـا، گوشها و بینی ها بریده و چشمها بیرون آورده میشد. به نوشته شـاردن که در بعضی از این مجالس حضور داشت کسی که در آغـاز مجلـس طرب بیش از همه حضار طرف توجه او بود، در پایان همان مجلس بـزم به قربانگاه میرفت. و عجیب اسـت کـه همیـن پادشـاه بـا اینهمـه درنده خویی دم از حمایت دین و حفظ شرع مبین میزد و از آقاحسـین خوانساری مجتهد عصر خود میخواست که هنگام غیبت او از اصفهان در کار سلطنت بجای او بنشیند و چنانکه میخواهـد در کـار ملـک تصرف نماید، و این مجتهد نیز چنین میکرد».

* * *

شاه عباس دوم، هفتمین پادشاه دودمان صفوی، فرزند ارشد شـاه صفی بود، وقتی که در ده سالگی بجای پدرش به سلطنت رسید هنوز بـه رشد قانونی نرسیده بود و احتمالاً بهمین جهت خودداری از شراب نوشـی که مربیانش بدو توصیه کرده بودند برایش مشکل نبـود، ولـی بمحـض اینکه به سن رشد رسید و شخصاً پادشاهی را در دست گرفـت، یکـی از قهارترین باده نوشان همه سلسله صفـوی از کـار در آمـد. بـا اینهمـه

---

۱ ـ J.T. Krusinski در The History of the Revolution of Persia، ص ۱۴۱

www.kavehroom.com

مورخان خارجی که او را از نزدیک شناخته اند وی را پادشاهی عدالت دوست، با حسن نیت و دور از تعصبات مذهبی معرفی کرده اند که به ارزیابی سرجان ملکم در «تاریخ ایران» تنها علاقه بیحساب به باده نوشی ناکامیهای دوران پادشاهیش را باعث شد.

اولین برخورد نظامی مهم ایران با روسیه، که سرآغاز سه قرن رویاروییهای بعدی بود در زمان این پادشاه صورت گرفت. در سال ۱۰۷۵ (۱٦٦۴ مسیحی)، هیئتی ۸۰۰ نفری به سرپرستی دو مأمور سیاسی از جانب آلکسی میخائیلوویچ تزار روسیه (پدر پتر کبیر) به اصفهان آمدند و شاه به گرمی از آنان پذیرایی کرد، اما بعد معلوم شد که اینان مأموریت سیاسی نداشته و فقط بمنظور فرار از پرداخت مالیات گمرکی بر کالاهایی که برای فروش آورده اند خود را مأموران سیاسی وانمود کرده اند. شاه عباس از این بابت خشمگین شد و آنانرا بدون دادن پاسخ مساعد مرخص کرد. ولی تزار الکسی از این برخورد رنجید و آنرا اهانتی به کشور خود دانست و حمله ای نظامی به مازندران ترتیب داد با حمله متقابل قوای اعزامی شاه عباس درهم شکست و مهاجمان به کشورشان بازگشتند. رهبری این قزاقان را استنکارازین معروف بعهده داشت که در تاریخ روسیه ماجراهای جالبی همانند رابین‌هود در انگلستان بدو نسبت داده شده است و پیش از آن نیز یکبار دیگر در سال ۱٦۳٦، با قزاقان خود به بندر انزلی پیاده شده و در آن سفر گیلان را به باد غارت داده بود. آنچه از این سفر بخصوص در تاریخ بیادگار مانده است ماجرای عاشقانه ای است که یکی از معروفترین ترانه های فولکلوری روس بنام «ولگا ولگا» از آن مایه گرفته است: استنکارازین در مدت اقامت خودش در گیلان دلداده دختر زیبای حاکم رشت (از منسوبان خاندان صفوی) میشود و در بازگشت به روسیه او را همراه خویش میبرد، ولی در طول سفر در روی رود ولگا، بجای آنکه مأموریت فرماندهی خود را در شرایطی پرخطر ایفا کند با محبوبه ایرانی خود خلوت میگزینند و در را به روی خویش میبندد، بطوریکه کار به شورش قزاقان میانجامد و سرانجام وی خود را ناگزیر می بیند که برای آرام کردن آنان محبوبه زیبایش را با

www.kavehroom.com

بدرودی پراحساس، بصورت قربانی تسلیم امواج ولگا کند.

* * *

شاه عباس دوم در ۳۳ سالگی درگذشت و پسرش صفی میرزای هشت ساله در جای او نشست، ولی پس از تاجگذاری عنوان شاه سلیمان را برای خود برگزید، و در همان آغاز عده زیادی از اعیان و اشراف و درباریان و رهبران نظامی را از دم تیغ گذرانید. شاه تازه نیز بزودی به باده نوشی بیحساب روی آورد و در این راه از همه پیشینیان خود پیشی گرفت، بطوریکه شوالیه دوشاردن در سفرنامه معروف خود مینوسد: «نمیتوان باور کرد که تحمل این پادشاه در باده نوشی تا چه اندازه است. اطمینان دارم که در همه سویس و آلمان، با همه شهرت مردمشان به میخوارگی، کسی پیدا نمیشود که از این حیث با او برابری کند». در جای دیگر همین سفرنامه وی مینویسد: «شاه تقریباً همیشه مست است، مع الوصف استبداد پادشاهان صفوی در حدی است که هر فرمانی که او میدهد، ولو در منتهای مستی باشد باید بیدرنگ اجرا شود»[1].

این باده پیمائی ها تقریباً همیشه در اندرون شاهی (حرمسرا) صورت میگرفت. مجمع التواریخ در اشاره بدین موضوع، مسلماً با اغراق، مینویسد: «شاه سلیمان هفت سال در حرمسرا گذرانید و از آنجا جز به ندرت بیرون نیامد»[2]. در همین زندگی سرخوشانه حرمسرایی بود که به روایت کروسینسکی «وقتیکه مسئولان سیاست خارجی کشور با نگرانی بدو خبر دادند که عثمانیان با عیسوی ها صلح کرده‌اند و دستشان برای حمله به ایران باز شده است، وی با بی علاقگی گفت: اگر اصفهان را برای من باقی بگذارند، هر چه میخواهند بکنند»[3].

---

۱ ـ Voyages du Chevalier de Chardin en Perse، جلد نهم، ص ۱۷۱

۲ ـ مجمع التواریخ در تاریخ انقراض صفویه، بمبئی، ۱۸۸۰، ص ۱۴۱

۳ ـ نقل از یودا فاری کروسینسکی J.T. Krusinski مبلغ لهستانی تبار فرقه یسوعی (ژزویت) در اصفهان، در یادداشتهای او که با عنوان لاتینی Tragica

www.kavehroom.com

شاردن از همه این وضع نتیجه میگیرد که: «بعد از دوران پیروزیهای شاه عباس، تجمل و شهوت پرستی و دوران ممتد صلح خارجی، ایرانیان را تنبل و زن صفت ببار آورده است»[1].

در زمان سلطنت شاه سلیمان تعصبات مذهبی و خشونتهای ناشی از آن که در دوران شاه عباس دوم تا حد زیادی فروکش کرده بود شدت یافت. یک کشیش کارملی اصفهان در نامه ای که به تاریخ اول اکتبر ١٦٧٢ از این شهر به اروپا فرستاده در این باره مینویسد: «پیروان آیین مسیح بطور دسته جمعی گرفتار ظلم و فشار شده اند. ای کاش این فشار لااقل جنبه دشمنی مذهبی داشت، ولی حقیقت این است که علت آن تنها آزمندی و سودجویی است. رؤسای مذهبیّ ارامنه که پیش از این با احترام به آنان رفتار میشد امروز به زندان افکنده شده اند و غل و زنجیر بر پا دارند. کلیسای جلفا نیز مجبور است سالانه چهار صد تومان باج سبیل بپردازد».

در سال ١٠٨٩ ملا محمد باقر مجلسی شیخ الاسلام متنفذ اصفهان به عنوان اینکه ارامنه و کلیمیان و مجوس ها (زرتشتیان) با عقاید ضاله خود به اسلام لطمه میزنند، در هنگام مستی از شاه فرمان اعدام عده زیادی از آنها را گرفت. جمعی از یهودیان با این فرمان بیرحمانه به هلاکت رسیدند، ولی ارامنه و عده دیگری از یهودیان توانستند با پرداخت رشوه های کلان از اعدام نجات یابند. بسیاری از زرتشتیان نیز در این توطئه کشته شدند.

---

vertensis belli Persici historia در لاهه و بعداً با عنوان Histoire de la révolution en Perse 1736-1739 در پاریس و The History of the Revolution of Persia در لندن به چاپ رسیده اند و ترجمه ای فارسی نیز از آنها از روی ترجمه ترکی این کتاب با عنوان «بصیرت نامه در استیلای افغان بر اصفهان» انجام گرفته است که ظاهرا نسخه خطی آن در اختیار کتابخانه «متن داران» ایروان است. کتاب کروسینسکی از مهمترین منابع مربوط به دوران شاه سلطانحسین و حمله افغانان بشمار میرود.

١ ـ Voyages du Chevalier de Chardin en Perse، پاریس، ١٨١١. ج ٩، ص ١١٠

www.kavehroom.com

شاه سلیمان بر اثر افراط در باده نوشی و شهوترانی در سال ۱۰۷۷ هجری در ۴۷ سالگی درگذشت. شایان تذکر است که دو پادشاه اسلام پناه پیش از او نیز بخاطر همین میگساری بیحساب بترتیب در ۳۱ سالگی و ۳۳ سالگی مرده بودند.

* * *

پسر شاه سلیمان، شاه سلطانحسین، که میبایست سلسله پرآوازه صفوی عملاً با او به پایان برسد (هرچند که بعد از او دو شاهزاده بی تاج و تخت بنام شاه تهماسب دوم و شاه عباس سوم اسماً مدعی جانشینی وی شدند) در ۲٦ سالگی به سلطنت رسید. طبق سنتی که از دوران شاه عباس اول برقرار شده بود وی نیز مانند چهار پادشاه پیش از خود دوران ولایتعهدی را تماماً در حرمسرا گذرانیده بود، ولی شخصاً ساده لوح و خرافاتی بود و بعلت خشکه مقدسی او نامش را به مطایبه ملاحسین گذاشته بودند. در عین حال به نوشته مجمع التواریخ چون هر پیشنهادی را که بدو میشد به آسانی قبول میکرد و با گفتن «یاخچی دیر» (خوب است) بر آن صحه میگذاشت، لقب «یاخچی دیر» نیز بدو دادند.

اولین پیشنهادی که وی بدین ترتیب مورد قبول قرار داد پیشنهاد ملا محمد باقر مجلسی شیخ الاسلام اصفهان بود که از او خواسته بود نوشیدن مسکرات و کبوتربازی را ممنوع کند.

کروسینسکی در سفرنامه خود نقل میکند که «در شب دوازدهم ژانویه ۱۷۰٦ هنگامیکه شاه سلطانحسین و عده ای از درباریان در کاخ چهلستون اصفهان مشغول صرف شام بودند یکی از ستونهای چوبی کاخ آتش گرفت و حریق به ستونهای دیگر و به سقف تالار نیز رسید، ولی شاه اجازه خاموش کردن آنرا نداد، بدین عذر که اگر مشیت خداوندی بر سوختن کاخ تعلق گرفته باشد با آن معارضه نباید کرد»[1].

با اینهمه شش سال پس از سلطنت، شاه سلطانحسین زهد

---

۱ ــ J.T. Krusinski، تاریخ انقلاب ایران، ص ۱۵۵

www.kavehroom.com

روزهای نخستین را کنار گذاشت و باده نــوش قــهاری شــد، چنانکــه میتوانست چند روز پیاپی باده گساری کند. نسبت به امور حرمســرای خود نیز سخت علاقه پیدا کرد، بطوریکه خواجه سرایانش در کوچه های جلفا میگشتند و هر جا دختر یا زن خوبرویی میدیدند او را برای شــاه میربودند. حتی یکبار راهبه زیبایی را به حرمسرای او فرســتادند کــه فقط بعد از دو هفته عمه شاه متقاعدش کرد که او را آزاد کند، زیــرا که اگر بدین زنی که خود را وقف خدا کرده است تجاوز کند بــه لعنــت خدا گرفتار خواهد شد.

Cornelius de Bruyn نقاش هلندی که تابلوهای نقاشی شــده او از ستونهای تخت جمشید اروپاییان را از نزدیک با این اثر تاریخی ایــران آشنا کرد، و در اواخر سال ۱۱۱۵ در اصفهان بود، در سفرنامه خود در این باره مینویسد: «در حالیکه شرارت و هرج و مــرج و فســاد همُــه مملکت را فرا گرفته است شاه خود را سراپا وقف زنان حرمســرا کــرده است و هیچ توجهی به امور کشورش ندارد. راههایی که پیش از این بــه امنیت مشهور بودند اکنون قلمرو راهزنان و دزدان شده اند، و در ایــن هرج و مرج شاه مبالغ سرسام آوری خرج ساختن کاخ و باغ های عظیــم فرح آباد در جنوب غربی جلفا میکند که قرار است بصــورت ورسـای ایران در آید». در همین سفرنامه تصویری کلی از این ورسای ایــران را که خود دوبروین ترسیم کرده است میتوان دید[۱].

ولخرجی های بیحساب این پادشاه پارسا که چند هزار حدیــث از بر داشت و در کمترین کار بدون استخاره تصمیمی نمیگرفت، در شرایط بحرانی مملکت به همین کاخ سازی و حرمسرا بازی محدود نمیشد. بــه گزارش رئیس کلیسای کرملی اصفهان «وقتی که شاه سلطانحســین در اوت ۱۷۰٦ با حرمسرا و اعیان و اشراف و نگهبانان خود از اصفــهان به قم رفت[۲]، شماره ملتزمان رکابش در حدود ٦۰,۰۰۰ نفر بود و خیمــه و خرگاه آنان در منازل توقف چند فرسنگ را اشغال میکــرد. پــس از

---

۱ ـ Cornelius de Bruyn در: Voyage par la Moscovie, en Perse et aux Indes Orientales، چاپ آمستردام، ۱۷۱۸، ج ۲، ص ۱۲۰

زیارت قم، این عده عازم مشهد شدند. هزینه این زیارت بـه انـدازه ای بود که نه فقط خزانه را خالی کرد، بلکه ایالات مسیر شاه را نیز بکلی خراب کرد، در صورتیکه نصف مخارج این سفر برای لشکرکشی علیه یاغیان قندهار که بعداً به ایران تاختند کفایت میکرد. شاه و ملتزمان او قریب یکسال در مشهد ماندند و در این ضمن قحطی بزرگی در اصفهان بروز کرد که احتمالاً مصنوعی بود تا مالکان بزرگ گندم خود را گرانتر بفروشند. بدستور شاه، شاهزاده گرجی کیخسروخان مأمور فرونشاندن انقلاب شد»[1].

Paul Lucas جهانگرد فرانسوی که در سالهای ۱۷۰۰ و ۱۷۰۱ در ایران بود، مینویسد که شاه عده ای را در خدمت خود داشت که به قلع و قمع دزدان و راهزنان بپردازند، و این اشخاص بعد از قتل دزدان سرهای آنانرا به پایتخت میبردند تا برحسب تعداد آنها پاداش بگیرند، ولی برای بدست آوردن انعام مردگانی را که بتازه دفن شده بودند از گور بیرون میکشیدند تا سرشان را ببرند و بعنوان دزد به دربار ببرند. وقتی که اتفاقاً سر غلام یک نفر فرانسوی بنام ژرود جواهرساز پادشاه بنزد او برده شد این حیله کشف شد و کسی که این سر را برده بود به چوب فلک بسته شد[2].

شاه بیش از هر چیز سرگرم امور حرمسرای خویش بود و امیران و حکام ایالات به رقابت با یکدیگر بمنظور ارضای حس زن دوستی شاه زیباترین دختران اتباع قلمرو خویش را به زور گرد آورده به حرمسرای شاه و حرمهای بستگان او میفرستادند.

محمد باقر مجلسی و دار و دسته او نسبت به زرتشتیان ایران با خشونت بسیار رفتار میکردند. شاه سلطانحسین بعد از جلوس به سلطنت به تحریک او فرمانی بمنظور مسلمان کردن اجباری زرتشتیان صادر کرد، بطوریکه عده زیادی از آنها اجباراً اسلام آوردند.

---

۱ ــ A Chronical of the Carmelites، لندن، ۱۹۳۹، ج ۱، ص ۵۵۴

۲ ــ Voyage du sieur Paul Lucas au Levant، چاپ پاریس، ۱۷۰۴، ج ۲، ص ۳۷۲

www.kavehroom.com

آتشکده های آنان ویران و تبدیل به مسجد شد و فقط موفق شدند کــه برای جلوگیری از بی احترامی به آتش مقدس آنرا به کرمان ببرند. ولــی در کرمان نیز با این عده چنان بد رفتار شد کــه وقتیکــه سـنی هــای غلجائی برهبری محمود کرمان را گرفتند، زرتشتیان به استقبال آنــــها رفتند.

کلیمی ها نیز مانند زرتشتیان زجــرِ و آزار فـراوان دیدنــد. در زمان شاه سلطانحسین بسیاری از آنها اجبارا اسلام پذیرفتند. این عــده گاهی متهم به جادوگری مشدند و همچنین ضرر مادی میدیدند، زیــرا قانونی وضع شده بود که اگر یک کلیمی یا عیسوی اسلام میآورد حــق داشت اموال خویشان غیرمسلمان خود را بعد از مرگشان تصاحب کند. این قانون نخست بوسیله شاه عباس اول اجرا شد و بعدا شاه عباس دوم آنرا معمول داشت. در باره تعقیب کلیمی ها در کتاب بن لطف کاشانی که اثر منظومی بزبان عبری است و توسط W. Bacher به فرانسه ترجمه شده، توضیح مفصل داده شده است. به نوشته W.J. Fischel در Isfahan, the Story of a Jewish Community in Persia فقط انقراض سلسله صفویه و روی کار آمــدن پادشــاه غــیرمتعصبی چــون نــادر شــاه توانســت کلیمی های اصفهان و ایران را از نابودی کامل نجات دهد.

در مورد مسیحیان وضع قدری بهتر بود، ولــی بــا تحریکــات محمد باقر مجلسی برای آنها نیز اشکالات فراوان فراهــم میشــد کــه بخصوص مستلزم پرداخت رشوه های سنگینی بود.

* * *

پادشاهان صفوی، با قــدرت اســتبدادی فــراوان خــود، وجــود صدراعظم ها یا رجال کارآمد را در کنار خویش تحمل نمیکردند، و در مواردی هم که چنین کسانی پیدا میشــدند، دیــر یــا زود فرمــان بــه کشتنشان میدادند. تا زمانیکه شاه کاردانی چون شاه عبــاس بــر روی کار بود، این وضع مشکلی پدید نمیآورد، ولی از بعد از او، بخصــوص در زمان شاه سلطانحسین فاجعه بار شد. گزارشهای سیاحان یا ســفرای بیگانه در این سالها به کرات بر این واقعیت انگشت نهاده اند که وزیــر

www.kavehroom.com

دولت صفوی بطور کلی از آنچه در اروپا میگذرد بهمان اندازه بیخبر است که از کره ماه. بیشتر مردم حتی یک تصور مغشوش از اروپا دارند و آنرا جزیره ای کوچک در دریای شمال میپندارند و تصور میکنند آنجا هیچ چیز که خوب یا زیبا باشد وجود ندارد و اگر اروپاییان به همه نقاط جهان میروند برای این است که این چیزها را که خود ندارند پیدا کنند[1].

در سال ۱۷۱۷ پتر کبیر سفیری بنام ولینسکی به ایران صفوی دوران شاه سلطانحسین برای عقد یک پیمان بازرگانی با ایران فرستاد. این سفیر در گزارش خود به امپراتور روسیه مینویسد: « در ایران در حال حاضر کسی عنوان شاه دارد که بر اتباعش هیچگونه تسلطی ندارد و یقین دارم بندرت میتوان چنین آدم ضعیفی را حتی در بین افراد عادی پیدا کرد. به این جهت خود او همیشه از زیر بار مسئولیت شانه خالی میکند و همه کارهایش را به مباشرش واگذاشته است که از یک گاو بی شعورتر است ولی این آدم چنان مورد توجه شاه است که هر چه او بگوید انجام میدهد»[2].

* * *

قیام افغانان علیه دولت مرکزی دوران شاه سلطانحسین، تنها قیام این دوران نبود، بلکه حلقه آخرین از زنجیره ای از شورشهای متعدد دیگر در گوشه و کنار کشور بزرگ صفوی بود که هر چند انگیزه های مختلف اقتصادی و اجتماعی و سیاسی داشتند، ولی سختگیریهای مذهبی روحانیت شیعه که شاه در این دوره بطور دربست در اختیار آن بود، و فشارهایی که به اقلیت های مذهبی دیگر وارد میشد باعث میشد که در درجه اول به همه این شورشها رنگ مذهبی زده شود.

در طول پانزده سال، بدین ترتیب دست کم ده شورش پیاپی در کشور از نفس افتاده صفوی روی داد که مسئولیت همه آنها در درجه

---

۱ ــ سفرنامه Cornelius de Bruyn، ج ۱، ص ۲۱۴

۲ ــ A.P. Volynskii در Zhurnal. خاطرات سفر به ایران، سن پترزبورگ، ۱۷۲۰

www.kavehroom.com

اول با کارگردانان روحانیت بود که طبق معمول جز مصالح کوتاه مدت خودشان به هیچ چیز دیگر نمیاندیشیدند. در سال ۱۱۲۱ در تبریز قیام بزرگی روی داد که شرح آن را آ. ولینسکی سفیر روسیه در سفرنامه خود داده است. در ۱۱۲۳ لزگیان و قبایل دیگری از داغستان به رهبری نماینده روحانیون سنی دست به عصیان زدند، و در سال بعد از آن شماخی را مسخر و غارت کردند و چهار میلیون روبل کالای بازرگانان روسی را که ۳۰۰ تن از آنان بدست شورشیان کشته شده بودند به غنیمت گرفتند، و با اینکه این بار ارتش مرکزی موفق به فرونشاندن قیام لزگیان شد، همان شورشیان در سال ۱۱۳۴ مجددا شماخی را تسخیر کردند و شیعیان را از دم تیغ گذراندند.

در سال ۱۱۲۷ هجری کردان سنی دست به قیام بزرگی زدند که چندین سال ادامه یافت و چند بار پایتخت صفوی از جانب آنان مورد تهدید قرار گرفت. در همین سال امیر عرب مسقط چندین جزیره ایرانی خلیج فارس را تصرف کرد. در سال ۱۱۳۰ ایلات شاهسون در دشت مغان قیام کردند و در سال ۱۱۳۵ ارمنیان قفقاز دست به شورشی زدند که تا سال ۱۱۴۴ ادامه یافت. در همان سال مردم گرجستان شرقی اعلام شورش کردند. در سال ۱۱۳۳ لرها و در سال بعد بلوچ ها به یاغیگری پرداختند. در ۱۱۳٦ ملک محمود امیر سیستان که مدعی بود نسبش به یعقوب لیث میرسد، آشکارا از اطاعت دربار صفوی سرپیچید و اعلام استقلال کرد و در پی این اعلام مشهد و نواحی پیرامون آنرا در خراسان نیز به تسخیر خود درآورد.

در چنین شرایط بحران آمیزی بود که ایل نیرومند و چادرنشین افغانی غلجه زایی که مرکز آن نزدیک قندهار بود قیام فاجعه زای خود را علیه دولت مرکزی که منجر به سقوط حکومت دویست ساله صفوی شد آغاز کرد. این ایل بازمانده ای از قبیله چادرنشین ترک خلج بود که در قرون اولیه اسلامی در افغانستان مستقر شده بود.

در سال ۱۱۲۰ هجری غلجه زایی ها قیام غارتگرانه و کشورگشایانه خود را با توجه به ضعف دولت مرکزی آغاز کردند. اتکاء این قیام به فتوایی بود که میرویس رئیس این ایل در سفر خود

www.kavehroom.com

به مکه برای انجام مراسم حج از فقهای سنی مکه گرفته بود مبنی بر اینکه خروج غلجه زائیان که اهل تسنن بودند علیه سلطان رافضی شیعه مورد رضایت خداوند است. قیام کنندگان قندهار را تصرف کردند و افراد پادگان شاهی را کشتند و تجزیه خویش را از قلمرو دولت صفوی اعلام داشتند و بعداً نیز دو لشکر شاهی را که علیه آنها گسیل شده بود منهزم ساختند. میرویس تا هنگام مرگ خود در سال ۱۱۲۷ مستقلاً در قندهار سلطنت کرد و بعد از درگذشت او محمود پسر نوزده ساله وی که نسب ایل خود را به ضحاک تازی میرسانید به سلطنت رسید و برای نخستین بار به داخل ایران لشکرکشی کرد. درست در این موقع، مشاوران بزرگوار شاه در اصفهان توانستند سردار سابقه دار و مقتدر ارتش لطفعلی خان را که در مبارزه با اعراب مسقط و سایر شورشیان همواره پیروز شده بود به اتهام اینکه با کردان سنی دوستی دارد توسط شاه از فرماندهی برکنار کنند، و همین موضوع به محمود افغان فرصت آن داد که با بیش از ۲۰,۰۰۰ جنگنده افغانی از راه سیستان و کرمان به خود اصفهان لشکرکشی کند.

اصفهان هفت ماه در محاصره افغانان بود و در این مدت کوششهای تهماسب میرزا ولیعهد برای گرد آوردن لشکری در شمال ایران برای نجات پایتخت به نتیجه ای نرسید. حتی شاهسونها که وفادارترین پشتیبانان شاهان صفوی بودند از رفتن به کمک شاه سر باز زدند. در تمام این مدت شاه سلطانحسین و مشاوران او کوشیدند تا از راه نذر و نیاز و چله نشینی و دعاهای صغیر و کبیر برای دفع بلایا و فتنه ها و بیماریهای مختلف که در کتابهای حدیث گردآوری شده بود، و خواندن روضه صاحب الزمان و یا از طریق طلسم و جادو و احضار زعفرجنی پادشاه اجنه برای بمیدان آمدن سپاه جنیان و یا از راه فرستادن اجل معلق برای بزرگان افغان از راه کرامات ملاباشی، کفار ملعون را از ادامه محاصره اصفهان بازدارند. اما به گزارش مأموران شرکت هند شرقی هلند در اصفهان با عنوان «روزنامه وقایع اصفهان»: «با همه این تدابیر کاری از پیش نرفت و شهر چنان گرفتار قحط و غلا شد که گندم

www.kavehroom.com

به یک من ۲,۰۰۰ درهم رسید، و پس از آنکه دیگر نه گندمی باقی ماند و نه جو و برنج و ارزنی، کار به خوردن گوشت خر و سگ و شتر و موش و سرانجام لاشه های مردگان رسید»[۱]. به نوشته رستم التواریخ: «در همین ایام محاصره در دمورقاپی اصفهان چهل شاهزاده ریشدار و صد و ده شاهزاده چهارده و پانزده ساله یا کمتر که هنوز ریش بسر عارضشان ندمیده بود میزیستند که حاصل همخوابگی های پادشاه جمشید نشان با زنان متعلقه یا کنیزانشان بودند»[۲].

سرانجام شاه سلطانحسین پس از تلاش ناموفقی که برای فرار از پایتخت بکار برد، همراه با امرای خویش به اردوگاه محمود رفت و به عنوان اینکه خداوند اراده فرموده است که از این پس تاج سلطنت بر سر محمود افغان باشد، تاج را از سر خود برداشت و بر سر او گذاشت، و در پی آن محمود با سپاه خویش وارد اصفهان شد و بر تخت پادشاهی ایران نشست. بسیاری از امیران و سران سپاه و مقامات بلندپایه دربار صفوی نیز با محمود بیعت کردند و عده زیادی از آنان در مقامات خود باقی ماندند، ولی مقام مهم قاضی القضاة اصفهان به یک شیخ الاسلام سنی افغان داده شد. از آن پس شاه سلطانحسین شش سال در اقامتگاهی در اصفهان بصورت تحت نظر باقی ماند و بعد از آن او و همه خاندان سلطنتی در کشتار فجیعی به قتل رسیدند.

جالب این است که در تمام سالهایی که افغانان مهاجم در ایران بودند، توده های مردم یعنی روستائیان و پیشه وران و کسبه و بازرگانان، برعکس بزرگان روحیه باخته صفوی، به پایداری سرسختانه خود در برابر متجاوزان ادامه میدادند. در مورد این مقاومت ملی، ارزیابی جامعی در کتاب «تاریخ ایران» اثر دسته جمعی محققان روسی میتوان یافت: «در قزوین مردم شهر بطور گروهی در زمستان سال ۱۱۳٦ قیام کرده بسیاری از افغانان را کشتند و بقیه را مجبور به

---

۱ ــ گزارش Jérôme Francis و Joseph de Reuilly دو کشیش فرانسوی مقیم اصفهان که در سپتامبر ۱۷۲٦ و ژانویه ۱۷۲۷ در مجله Mercure de France بچاپ رسیده است

۲ ــ رستم التواریخ، نوشته محمد هاشم آصف (رستم الحکما)، چاپ تهران، ۱۳۴۸

www.kavehroom.com

فرار کردند. در کاشان و خوانسار مردم شوریدند. شهر یزد دلیرانه در مقابل افغانها پایداری کرد و تا آخر کار نیز مهاجمان از تسخیر آن عاجز ماندند. بسیاری از دهکده ها چندین سال با فاتحان به جنگهای چریکی پرداختند، مثلاً مردم قریه بن استان اصفهان نه در مدت محاصره و نه پس از سقوط پایتخت در برابر افغانها تسلیم نشدند و تمام دسته های افاغنه را نیز که از جانب محمود برای سرکوبی آنها گسیل میشد منهزم کردند، بطوریکه سرانجام سردار افغانی با روستاییان بن اصفهان صلح شرافتمدانه ای منعقد کرد. محمود که مایل بود بهانه ای بدست آورد و این پیمان را نقض کند مخفیانه جاسوسانی بدانجا فرستاد تا کاری کنند که این پیمان نخست توسط خود اهالی شکسته شود، ولی روستاییان که آنها را شناسایی کرده بودند جاسوسان محمود را خفه کرده و جنازه هایشان را نزد او فرستادند. به نوشته شیخ حزین که معاصر و شاهد این حوادث بود بعضی از قراء ایران هفت سال تمام در برابر افغانان پایداری کردند و سرانجام هم تسلیم نشدند. در جنوب ایران نیز پایداری شدیدی از طرف عامه مردم در برابر فاتحان افغان بعمل آمد، و افغانان فقط پس از کشتار همه افراد پادگان بعضی شهرها توانستند آنها را تصرف کنند. کوشش افغانها برای تسخیر بندر عباس بی ثمر ماند. در لشکرکشی به ناحیه کوهستانی کوه کیلویه نیز محمود با ناکامی و با دست خالی بازگشت. اشکالی که در همه این موارد وجود داشت این بود که همه این پایداریها بصورت پراکنده به عمل میآمد و از رهبری واحدی برخوردار نبود، زیرا شاه تهماسب دوم فرزند شاه سلطانحسین مخلوع با آنکه از طرف ایالات گیلان و مازندران و آذربایجان که تسلیم محمود نشده بودند رسماً به پادشاهی شناخته شده بود جرئت نمیکرد در رأس نهضت مردم قرار گرفته و علیه متجاوزان فاتح مبارزه کند»[1].

* * *

---

۱ ــ تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، ترجمه فارسی، ص ۵۸۴-۵۸۶

www.kavehroom.com

نقش رهبری سیاسی را در دولت صفویان ــ لااقل تا زمان اصلاحات شاه عباس اول ــ قبایل قزلباش بعهده داشتند که هسته سپاهیان را تشکیل میدادند. امیران ایشان بخش اعظم اراضی را میان خود تقسیم کرده بودند. مأموران عالیرتبه درباری و حکام ولایات و سرداران لشکر از میان آنان منصوب میشدند. زبان دربار و لشکر نیز زبان آنان یعنی ترکی بود. مشاغل روحانی عمدتاً با روحانیون وارداتی بود، و مقامات ایرانی مشاغل درجه دوم اهمیت را در امور اداری و مالیاتی داشتند.

قزلباشان عمدتاً وابسته به فرقه «غلاة» شیعه، یعنی شیعیان افراطی بودند که به حلول خداوند در افرادی معین اعتقاد داشتند و غالباً برای علی بن ابیطالب مقام الوهیت قائل بودند و شاه اسماعیل را نیز یکی از مظاهر این الوهیت میدانستند.

لاکهارت محقق معاصر انگلیسی در کتاب «سقوط سلسله صفویه» خود متذکر شده است که نه تنها قزلباشان شاه اسماعیل را خدای مجسم میدانستند، بلکه از بعضی اشعار ترکی او چنین برمیآید که خود وی نیز بر همین عقیده بود[1].

نتیجه همه این برداشت ها این بود که به نوشته کتابی که از جانب جهانگردی، در سال ۱۵۴۹ در آمستردام با عنوان خاطرات ایران چاپ شد، قدرت او چنان نامحدود بود که فرمان هیچ پادشاه دیگری در جهان مانند فرمان او بدینصورت قاطع و فوری اجرا نمیشد، زیرا عملاً اختیار مطلق مرگ و زندگی اتباع او در دست او بود. به تعبیر مینورسکی کافی نیست که حکومت صفویه را سلطنتی روحانی بدانیم، چه جامعه نخستین مسلمانان در مدینه نیز فی المثل حکومتی روحانی بوده است، در حالیکه شاه اسماعیل صفوی و جانشینانش پشتاپشت خود را «مظهر زنده خداوند تبارک و تعالی» میدانستند[2].

سرجان ملکم در تاریخ ایران خود متذکر میشود که این احترام در دوران صفوی تنها متوجه بنیانگذار این دودمان نبود، بلکه همه

---

۱ ــ به صفحه ۷۲۲ مراجعه شود

۲ ــ V. Minorsky در: A Manual of Safavid Administration، لندن، ۱۹۴۳

www.kavehroom.com

جانشینان او را نیز شامل میشد: «احترام به پادشاه در زمـان صفویـه محدود به موجودات جاندار نبود، بلکه به اشیاء نیز سـرایت میکـرد، مثلاً گفته میشد که روزی شاه عباس در اردبیل وارد آشپزخانه شـد و بیفاصله سر دیگی که شاه بآن نزدیک شده بود دوبار و هر بار ۴ اینـچ بعلامت احترام به شاه از جای خود برخاست»[۱].

بدین ترتیب بود که به نوشته علی شـریعتی در کتـاب «تشـیع علوی و تشیع صفوی» همه نیروهایی که میبایست در خدمـت تشـیع اصیل بکار گرفته شود، صرف تشکیل سلطنت صفوی و نیروی نظـامی و تبلیغاتی برای ارتش قزلباش شد و سلسله سلطنت صفوی به سلسـله امامت علوی پیوند خورد و با سید شدن نوادگان شیخ صفـی خـاندان سلطنتی صفوی با اهل بیت نبوی خویشاوند شدند و شاه عباسـی کـه حتی خاندان خود را همه قتل عام کرد خضر پیغمـبر شـد و قـهرمان رؤیاها و آرزوهای شیعیان بشمار آمد.

* * *

با اعلام رسمیت مذهب شیعه دوازده امامی، ایرانیان شـیعه از داشتن عالمان مذهبی مطلع محروم بودند، زیرا بیشـتر ایـن عالمـان مثل ابن طاووس و محقق و فخرالمحققین حلی، و شمس الدین عـاملی و ابن میثم نجرانی و گروه بزرگ دیگـر از الحسـاء و بحریـن و جبـل عامل که در سرزمینهای عربی میزیستند همگی عرب و غـیرایرانی و با فارسی ناآشنا بودند، و چون دست نیاز ایرانیان بسوی آنها دراز شـد از ناحیتهای خود پیاپی با خاندانهای خود به سرزمینی که بـرای آنـان مزیتهای مادی و مقامی بسیار همراه داشت روی آوردنـد و در آنجـا سکونت گزیدند. در کتاب امل الآمل تألیف شـیخ محمـد بـن حسـن معروف به الحرالعاملی نام بیش از ۱٫۱۰۰ تن از این عالمان وارداتـی ذکر شده که جز چند تن معدود، بقیه همگی از جبل عامل و احسـاء و بحرین و عراق آمده و در ایران به تألیف و تعلیم مشغول شده بودنـد و

۱ ــ Sir John Malcolm در: History of Persia، لندن، ۱۸۱۵، ج ۱، ص ۵۴۳

www.kavehroom.com

یکی از آنان خود همین مؤلف یعنی حسّر عاملی بود کــــه در مشــــهد اقامت داشت. و تازه این عده تنها آن کسانی بودند که تا زمان تــألیف کتاب به ایران آمده بودند، نه آنهائی که بعد از آن به ایران آمدند، و نه پسران و دختران و نوادگانشان که با حفظ زبـــان و ســـنتهای عربـــی در ایران باقی ماندند، و نه شاگردان فراوان آنها که طبعاً بـــه استادانشـــان اقتدا میکردند. و این درست در زمانی کـــه ایـــران بیـــش از آخونـــد و محدث و فقیه به وارد کردن دانشمندان و عالمان واقعی نیاز داشت.

تمام آنچه این طبقه نوشته و گفتـــهاند و نزدیـــک بتمـــام آنچـــه فرزندان و شاگردان ایرانی یا ایرانی شدن آنان تألیف کرده اند بـــه زبـــان عربی است و تعلیمات شفاهی آنها هم طبعاً بهمین زبان بوده اســـت. و همه اینها در نشر مجدد زبان و فرهنگ عربی در ایـــران تـــأثیر بســـیار داشته است.

در «تاریخ ادبیات در ایران» دکتر ذبیح الله صفا در ایـــــن بـــاره توضیحات جالبی میتوان خواند:

«درسهای فقهای وادراتی عصر صفوی عموماً به زبان عربی بـــود و تألیفهایشان نیز بیشتر به عربی خوب یا بد و گاه هم بکلـــی نادرســـت، مثل آثار حاج ملا هادی سبزواری. اینان تنها به «ذکر جمیـــــل عـــرب و رجال و اقوام و انساب و اشعار و امثال و ایام و لیالی و اعیاد آن قـــوم» اهتمام داشتند و اگر به تصادف نامی از گذشته ایران و ایرانیان میـــبردند به نیکی نبود، چیزی از قبیل داســـتان آقاحســـین خوانســـاری (متوفـــی ۱۰۹۹ هـ.) مجتهد معروف و متنفذ دوران شاه سلیمان صفوی بود که بـــه نوشته روضة الجنات از او پرسیدند آیا این حدیث صحیح است که «پیش از خلقت آدمیان جهان در دست ایرانیان بود؟» و او جواب داد: «نــــه، در دست خران بود!» و باز در روضات الجنات آمده است که این پاسخ شبیه پاسخ فقیهی از این فقها در اصفهان است که آیا درست است که در شـــام دروازه ای بنام درب الحمـــیر (در الاغ) وجـــود دارد؟ جـــواب داد از هـــر دروازه ای که به این ایرانیان وارد شوی درب الاغ است[1].

---

۱ ــ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، فصل چهارم

www.kavehroom.com

البته خود این فقهای وارداتی، اگر در دشمنی با فرهنگ ایران با یکدیگر همزبان بودند، در امور مربوط به منافع شخصی خویش نه تنها همداستانی نداشتند، بلکه پیوسته با یکدیگر در ستیز بودند و مرتباً علیه همدیگر توطنه میکردند و تهمت میزدند. دزدیدن رسالات دیگران و انتساب آنها به خود نیز از امور رایجی بود که در احسن التواریخ و روضات الجنات به تفصیل از آنها سخن رفته و چهار صفحه تمام از تاریخ ادبیات ذبیح الله صفا نیز به شرح فعل و انفعالهای مختلف آن اختصاص یافته است.

به روایت روضات الجنات، از میان این بزرگان تازه وارد شیخ لطف الله بن عبدالکریم عاملی (متوفی در ۱۰۳۲ هجری) نماز جمعه را در غیبت امام از واجبات میدانست و در عوض علیرضای شیرازی مشهور به تجلی (متوفی در ۱۰۸۵ه) آنرا در غیبت امام شدیداً منع میکرد و رساله ای هم در همین باره نوشت و محمد طاهربن محمد حسین قمی، تارکان نماز جمعه و کسانی را که در تحریم آن کتاب تألیف میکنند یا سخنی میگویند تکفیر میکرد.

اشکال آموزش مذهبی شیعه در زمان شاه اسماعیل و صفویه اشکال زبان بود، زیرا اکثر عالمان شیعی که برای تدریس از بحرین و جبل عامل به ایران آمدند از زبان فارسی اطلاعی نداشتند. در قصص العلماء از سید نعمت الله جزائری و برادرش در این باره آمده است که: «در وقت نماز صبح به شیراز رسیدیم... و ما فارسی نمیدانستیم. ناچار مبتدای جمله را من به فارسی ضبط کردم و قسمت دیگر آنرا برادرم و باز بقیه آنرا من، تا آخر»[1].

از طرف دیگر زبان خود پادشاهان صفوی و دربار آنان زبان ترکی بود و تا به آخر نیز ترکی باقی ماند. حتی دیوان اشعار شاه اسماعیل چنانکه قبلاً گفته شد، به شعر ترکی سروده شده است. جالب است که در همان زمان، شاه سلیم عثمانی دیوانی به زبان فارسی داشت که بعداً در زمان ویلهلم دوم امپراتور آلمان به دستور او بصورت

---

۱ ــ همانجا

زیبایی در برلین چاپ و به پادشاه وقت عثمانی اهداء شد.

زبان رسمی دربار صفوی تا به آخر دوران صفویه زبان ترکی باقی ماند و بدین ترتیب زبان دولتی ایران در دوران صفوی ترکی و زبان مذهبی و فرهنگی آن عربی بود، بطوریکه اگر در آن زمان دو پایگاه بزرگ فرهنگی و ادبی زبان پارسی در هند گورکانی و در امپراتوری عثمانی وجود نداشت ادب پارسی بکلی در خطر انهدام بود.

در خود ایران در این مدت زمام امور در دست طوایف ترک زبان و ترک فرهنگ از قبیل قرامانلو، استاجلو، شاملو، روملو، قپچاقی، تکلو، افشار، قاجار، ورساق، قراچه داغ و قزل بورک یا قزلباش بود که حکومت شهرها و سرداری سپاه و للگی شاهزادگان و کارگردانی امور کشوری و لشکری در دست آنان بود و فهرست کاملی از اسامی آنها را در احسن التواریخ روملو و عالم آرای عباسی میتوان یافت. همین رواج عمومی فرهنگ و زبان ترکی بود که بعد از سقوط صفویه نیز، زمینه را برای روی کار آمدن افشاریه و قاجاریه که آن هر دو نیز ترک زبان بودند فراهم آورد.

کتاب تاریخ ادبیات در ایران در اشاره بدین واقعیت، این واقعیت دیگر را نیز تذکر داده است که بر این بلای ترک مآبی عهد صفوی باید آثار بازمانده از هجومهای پیاپی ازبکان سنی مذهب در ایران شرقی را نیز افزود، بویژه که در آن عهد فرارود (ماوراء النهر) عملاً در قلمرو حکومتهای ازبک که شعبه ای از نژاد مغول بودند قرار گرفت و بالمره از ایران جدا شد و ماوراء النهر که از پیرامون سده ششم هجری در ذهن برخی از ایرانیان پاره ای از خاک ترکستان بشمار آمده بود، این بار به ترکستانی واقعی بدل شد.

شیخ حسن فرزند شهید ثانی که بعلت کتاب «معالم الدین» خود صاحب المعالم لقب گرفته است، و شیخ بهائی، و میرمحمد باقر استرابادی ملقب به میرداماد، و مجتهد قزوینی، و ملا حسن، و محقق سبزواری، و ملا محمد تقی مجلسی (پدر ملا باقر مجلسی) از شاخص ترین آخوندان این دوران بودند. شیخ بهائی پسر شیخ حسن عاملی که سلسله نسب او به گفته خودش به حارث همدانی از اصحاب

www.kavehroom.com

علی بن ابیطالب میرسید فقیهی دو شخصیتی بود که از یکطرف ریاضی دان و طبیب و در عین حال عارف و شاعر بود و دیوان اشعارش از بهترین آثار منظوم عرفانی ادب پارسی است، و ساختن منار جنبان معروف، اصفهان و حمام شیخ بهائی را که با یک شمع در یکی از دو کانون بیضی زیربنای آن گرم میشد و تقسیم دقیق آب زاینده رود به قراء و قصبات و محلات مختلف اصفهان منسوب بدو است، و از طرف دیگر مؤلف اثر مبتذلی بنام جامع عباسی است که به خواست شاه عباس تألیف کرده و بعد از او الگوی کار تمام توضیح المسائل های مراجع تقلید شیعه قرار گرفته است، و در کتاب حاضر نمونه هایی از محتوای آن را در مناسبتهای مختلف میتوان یافت. ناگفته نمی باید گذاشت که از همان زمان خود شیخ بهائی به او کراماتی خاص نیز نسبت داده شد.

«هر آن کسی که مخالف اسلام بُوَد از همه اصناف کفار، درست بُوَد ایشان را به بندگی گرفتن. پس آن کسان از ایشان که اهل کتابند، جهود و ترسا و گبر، جزیت فراپذیرند و اگر از قبول جزیت امتناع کنند ایشان را بکشند و فرزندانشان را به بردگی گیرند. اما آن کسانی که جز اهل کتاب باشند از ایشان قبول نکنند الا اسلام را. و اگر اسلام نیاورند، حکم در ایشان کشتن است و به بنده گرفتن فرزندانشان»[1].

«اسیرانی که در جنگ بدست افتند، و فرزندان غیربالغ آنان، و زنان ایشان، بمجرد اسیر شدن ملک کسانی میشوند که ایشان را به اسارت گرفته اند، و کشتن ایشان جایز نیست. اما مردان بالغ ایشان اگر در وقت جنگ بدست افتند میانه کشتن ایشان یا بریدن دست و پایشان و گذاشتن که خون از آن میرود تا بمیرند. و اگر بعد از جنگ بدست آیند و مسلمان شوند کشتنشان جایز نیست و امام مخیر است میان بند نهادن بر آنان و سر دادنشان یا فدیه گرفتن و آزاد کردنشان»[2].

---

۱ ــ محمد بن حسن طوسی: النهایه فی مجردالفقه والفتاوی، ترجمه محمد باقر سبزواری، نشریه دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۲۹۷

۲ ــ شیخ بهاء الدین عاملی: جامع عباسی، چاپ تهران، ص ۱٦۱

www.kavehroom.com

لاتکون فتنه اینطور معنی شد که تا وقتیکه یکنفر غیرمسلمان در روی زمین وجود دارد میباید جهاد ادامه یابد.

«و نیز از آن حضرت رسالت پناه منقول است که تمام خیر در سایه شمشیر است و مردمان راست نمیشوند مگر به شمشیر و شمشیر کلید بهشت و دوزخ است»[1].

در سلطنت شاه صفی دوم، محقق خوانساری در مسجد شاه خطبه خواند و بموجب ولایتی که از شارع مطهر داشت عنوان شاه سلیمان بدو داد. در زمان این شاه اسلام پناه «که جز ساعاتی معدود در شبانروز هشیار نبود» ملا محمد باقر مجلسی مؤلف بحارالانوار، به شیخ الاسلامی اصفهان تعیین شد و بزودی قدرت و نفوذی بدست آورد که از خود شاه کمتر نبود.

در هنگام تاجگذاری شاه سلطانحسین، بخلاف معمول همه شاهان صفوی، بجای اینکه یکی از صوفیان شمشیر سلطنت را به کمر او ببندد، ملا محمد باقر مجلسی در مقام شیخ الاسلام مأمور اینکار شد، و بعد از آن وی اعلام کرد که شاه باید کلیه وظایف خود را زیر نظر مجتهد انجام دهد زیرا مجتهد جانشین امام غایب است. چون مجلسی معلم شرعیات زمان کودکی شاه بود، شاه سلطانحسین سمت ملا باشی را نیز به سمت شیخ الاسلامی او افزود و بدین ترتیب علمای دین در زمان مجلسی اولین قدم را در تلفیق شریعت و حکومت برداشتند. ملا باقر مجلسی بهمان اندازه که با سنیان و مجوسان و نصاری و یهودان دشمنی داشت از فلاسفه نیز متنفر بود و معتقدان به ارسطو و افلاطون را «پیروان یونانیان بیدین» و دشمنان اسلام محمدی میدانست.

«مبارزه مذهبی که بدست ملا محمد باقر مجلسی آغاز شد و توسط نواده و جانشینش محمد حسین خاتون آبادی ادامه یافت کم کم بصورت موج تهمت و افترائی سرکوبگرانه در آمد، به نحوی که کلیه کسانی که از خط مخصوص مجلسی ها متابعت نمیکردند به انواع

---

۱ ـ همانجا، ص ۱۵۰

www.kavehroom.com

وسایل مورد آزار قرار میگرفتند. چنانکه حسین که پس از پدر بزرگش مقام ملا باشی یافته بود از شاه سلطانحسین فرمان گرفت که زرتشتیان باید اجباراً مسلمان شوند و آتشگاه هایشان نیز منهدم و بجای آن مسجد ساخته شود، ولی موبدان موفق شدند آتش مقدس را بیش از ویرانی آتشکده خود در محله حسن آباد اصفهان به کرمان ببرند»[1].

در دوران صفوی علمای شیعه اثنی عشری پس از قرنها صاحب مملکتی شدند و زندگی خفیه و تقیه خود را ترک گفتند. بدین جهت تمام آدم کشی ها و آدم سوزیها و مصادره اموال و قساوتهای پادشاهان این دودمان را جایز شمردند و به شرابخواری آنان نیز اعتراضی نکردند.

دوران صفوی عهدی ناسازگار برای دانشهای عقلی بمعنی شناخته شده آن بود. عالمان علوم ریاضی و طبیعی و پزشکی تدریجاً به کتم عدم ناپدید شدند و جای خود را به علم مورد قبول فقها و محدثان سپردند. به تعبیر دکتر صفا این دوران عهد غلبه دسته ای از اهل سواد بود که صرفاً به دانشهای شرعی اشتغال میورزیدند، اما آن دیگران که میبایست از رازهای طبیعت پرده بردارند چنان کمیاب بودند که تقریباً حکم نایاب را داشتند. آنانکه در این رشته ها دانش اندوزان شناخته میشدند حکمت آموزان فرمانبرداری بودند که در برابر «فحول علما» سر انقیاد فرود میآوردند و از گفتارها و نوشته های آنان تخطی و تجاوز روا نمیداشتند. تاریخ علوم عهد صفوی تاریخ سیر قهقرایی دانش در آن دوران است، زیرا بعد از آنکه پیامدهای قیام قزلباشان (سرخ کلاهان) در محیط تفکر آشکار شد آثار انحطاط علمی هم در قلمرو حکومت صفوی محسوس گردید؛ این سستی کار دانش را در ایران عهد صفوی

---

۱ ــ Abbé Martin Gaudreau در کتاب: Relation de la mort de Schah Soliman Roy de Perse et le couronnement de Sultan Ussain، چاپ پاریس، ۱۶۹۶

www.kavehroom.com

روائی آن در سایه تشویق های پادشاهان گورکانی هند و دل نمودگیهای پادشاهان و بزرگان دولت عثمانی تا حدی جبران میکرد. متأسفانه انحطاط عمومی علوم در همه کشورهای اسلامی آن روزگار به درجه ای رسیده بود که اینگونه رواج های نسبی دانش اثری در آن نمی یارست داشت. بدتر از همه آنکه در گیرودار قیام شاه اسماعیل صفوی و پیروزیهای وی بازمانده عالمان ایران که اکثر آنان سنی بودند به سرزمینهای همسایه و بویژه آناتولی (ترکیه) و هند گریختند و در آنجاها بساط تعلیم گستردند. به همین سبب است که می بینیم بیشتر مؤلفان و شارحان و حاشیه نویسان کتابهای علمی آن عهد اگر چه غالباً از منشاء ایرانی بودند در سرزمینهای هند و عثمانی و یا آنسوی آمویه دریا (ماوراء النهر، آسیای مرکزی) میزیستند و همانجا نیز میماندند و میمردند. اما خود سنیان شیعی شده آن روزگار چنان از انواع دانش بی بهره بودند که حتی برای رفع نیازهای شرعی، عالمان شیعی خارجی را به ایران خواندند[1].

حتی در خود دوران صفوی نیز وقایع نگاران غیردرباری، که البته شمارشان زیاد نبود، بر این واقعیت تاکید گذاشته بودند که نمونه ای از اظهار نظرهایشان را در جهان آرای غفاری، مربوط به دوران شاه تهماسب میتوان یافت:

«در این عهد جهلا را به صورت فضلا درمیآورند و فضلا را به سمت جهلا موسوم میدارند. بنابراین اکثر ممالک صفوی از اهل فضل و علم خالی گشته و از اهل جهل مملو شده و جز قلیلی از فضلا در تمام ممالک ایران نمانده اند»[2].

نمونه روشنی از طرز فکر رایج زمان را در مورد دانشهای غیر دینی، در این قصیده نقل شده توسط محقق قمی میتوان یافت:

---

۱ ـ ذبیح اله صفا: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، فصل چهارم

۲ ـ قاضی احمد غفاری در کتاب تاریخ جهان آرای غفاری، نسخه خطی بریتیش میوزیوم. نقل از کتاب تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، نوشته ابوالقاسم طاهری، تهران، ۱۳۴۹

www.kavehroom.com

جماعتی شده دور از در مدینه علم
نموده پیروی بوعلی و بهمنیار
ز جهل گشته فلاطونی و ارسطویی
فتاده دور ز راه ائمه اطهار
شده مقلد سقراط و پیرو بقراط
ز قول باقر و صادق نموده اند فرار
من استفاده علم از در مدینه کنم
مرا به حکمت یونانیان نباشد کار
مرا شفا و اشارات مصطفی کافی است
دگر مرا به افادات بوعلی است چه کار؟
بود تمام عیار آن کسی به نزد خدای
که هست پیروی آل مصطفی اش شعار
نجات کن طلب از آل مصطفی ای دل
بود نجات تو در دین احمد مختار[۱]

«در زمینه علوم دقیقه ـ ریاضیات و نجوم و پزشکی ـ از قرن شانزدهم به بعد هیچ چیز تازه ای در ایران پدید نیامد، و بر اثر فشار ارتجاع مذهبی به تدریج آن میراثی هم که در این زمینه وجود داشت از دست رفت و علوم مزبور تقریباً نابود شد و جای خود را به نوشته های رسمی علمای شیعه داد. در ارتجاع مذهبی و فقر علوم دقیقه، فلسفه مستقل و غیرمذهبی نیز نمیتوانست رونقی داشته باشد، زیرا روحانیون شیعه فلسفه مستقل را نیز مورد تعقیب قرار میدادند و خاموش میکردند. در تمام دوران صفوی ببعد، تنها یک استثنا در این مورد پدید آمد و آن ملا صدرای شیرازی (متوفی در سال ۱۰۵۰ قمری) بود.

---

۱ ـ محقق قمی (متوفی در ۱۰۹۸) در قصیده مونس ابرار، نقل از نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس در «تاریخ ادبیات در ایران» دکتر ذبیح اله صفا، ج ۵، بخش یکم، ص ۲۸۳

www.kavehroom.com

از نظر اقتصادی، ایران در قرنهـــای هجدهـــم و نوزدهـــم دوران انحطاط عظیمی را گذرانید: کشوری که زمـــانی از لحـــاظ اقتصـــاد و فرهنگ کشوری بسیار متکامل بود در پایان قرن دوازدهم هجـــری بـــه کشوری از هر جهت عقب مانده مبدل شد که از هیـــچ جـــهت بـــا دول اروپایی چون انگلستان و فرانسه و هلند قابل قیاس نبود. ایـــن ضعـــف ایران منجر بدان شد که در پایان قرن هجدهم در معرض اعمـــال نفـــوذ اقتصادی و سیاســـی دول اروپـــایی بـــه ویـــژه انگلستان کـــه کشـــور سرمایه داری صنعتی بود واقع گردد. بدین طریـــق عـــامل تـــازه ای در تاریخ ایران واجد تأثیر و نفوذ شد که در طول قـــرن نوزدهـــم میـــلادی (دوران قاجاریه) ایران را متدرجاً بصـــورت کشـــوری وابســـته و نیمـــه مستعمره درآورد[1].

«در دوره صفویه مخصوصاً پس از مرگ شاه عباس اول اوهام و خرافات و عقاید سخیف به حد اعلی در ایران نیرو گرفت: تشـــبث بـــه سحر و جادو و طلسم و چله نشینی، اعتقاد به احکام نجومـــی، توقـــع اصلاح کلیه امور به دعا بدون عمل و کوشش، توسل به استخاره بجـــای عقل و تدبیر، انتظار انجام شدن آرزو بوسیله نذر و نیاز، مؤثر دانســـتن نفرین، اشتغال دائمی به مستحبات دینی و فراموش کـــردن واجبـــات، ریاکاری و خشکه مقدسی، تظاهر به دینداری، تسلیم صرف در مقـــابل متصدیان امور مذهبی، منسوب کردن آثار طبیعی چون باران و تندر و زلزله و طوفان و کسوف و خسوف و قوس و قزح به رحمـــت الـــهی، در میان تمام طبقات معمول و مرسوم گردید. این طرز فکر کـــه از طـــرف سلاطین و اولیای امور تشویق میشد موجب انحطاط اخـــلاق و رکـــود دانش و عدم رشد قوه تمییز و تحجر و عقب ماندگی و بـــی حرکتـــی و بیقیدی و شکست بود که عاقبت کار صفویه آنـــرا کـــاملاً بـــه اثبـــات رسانید، همچنین دامن زدن به جهل و بیسوادی، اختصـــاص قـــرآن بـــه مجالس ترحیم و قبرستانها و جانشین کردن آن با بیاض هـــای دعـــا و

---

۱ ـ تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهـــم میـــلادی، ترجمـــه فارســـی، ص ۶۲۹

www.kavehroom.com

بحارالانوار و طوفان البکاء و کشف الغمه و روضة الشهاده و زادالمعاد و... کتاب روضه و حدیث دیگر که بیش از یکصد نمونه از آنها تنها در کشف الاسرار نام برده شده است».

با اینهمه شاید جالبترین اظهارنظرهای منتقدانه را در این مورد، میباید از زبان علی شریعتی شنید که خودش از پر و پاقرص ترین هواداران تشیع و از مبارزان صف اول «اسلام ناب محمدی» بود و در کلیه گرایشهای مذهبی سالهای پیش از انقلاب سهم بسیار مؤثری ایفا کرد، بطوریکه همه رهبران انقلاب او را به عنوان شهید پرافتخار اسلام و انقلاب اسلامی مورد ستایش قرار دادند. و این است بخشی از آنچه از این مبارز بزرگ اسلام در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی او در باره ماهیت آخوندان شیعه در چهار قرن اخیر میتوان خواند:

«روحانی شیعی از کنار مردم برخاست و در کنار سلطان صفوی نشست، و تشیع مردمی تبدیل شد به تشیع دولتی، و مذهب تازه ای جانشین مذهب قدیم شد که هنوز هم پس از چهار قرن برقرار است.

«آخوند پیچیده در تقیه، اینک از گوشه حجره محقر خود بیرون خزیده و به زندگی مجلل و موقعیت ممتاز سیاسی و اجتماعی دست یافته و بصورت پرچمدار شیعه علی درآمده بود و زانو به زانوی پادشاه صفوی می نشست که خود را سگ آستان علی میدانست. در حکومت مورد مشورت بود و حتی ادعا داشت که قدرت حکومت و تاج سلطنت از جانب او و به نمایندگی از طرف امام زمان به پادشاه شیعه تفویض شده است.

«آخوند با سوء استفاده از جهل و بیخبری مردم، بسیاری از مفاهیم را تغییر داد. بجای تفکر تعبد آورد، بجای عمل صالح امید به شفاعت آل محمد، بجای دیانت تظاهر به دیانت، بجای امر به معروف کلاه شرّعی، بجای تعقل خرافات، بجای استقامت تسلیم و زبونی، بجای اخلاق صیغه سازی و فحشاپروری، بجای اتکاء به نفس استرحام و گدائی، بجای صفا دوروئی، بجای همدلی نفاق و کینه توزی، بجای صداقت حیله گری، بجای درستی فساد، بجای خلوص تقلب، بجای

www.kavehroom.com

خودآگاهی تعصب، بجای شهامت ذلت و بزدلی، بجای درایت و تدبیر توسل به جادو و جنبل، بجای انسان خلیفة الله های بنده آخوند و شکم و شهوت و پول، بجای مردانگی گریه و زاری و قمه زنی و تعزیه و خودآزاری، بجای آزادگی بندگی و بجای ایرانی معرب یعنی شبه عرب.

«اکسیر شوم استحمار صفوی از خون تریاک ساخت و از فرهنگ شهادت لالائی خواب، و از مکتب امام حسین مکتب شاه سلطانحسین.

«از سه چهره حاکم بر مردم: استبداد، استثمار و استحمار، یکی سر خلق را به بند کشید، دیگری جیبش را خالی کرد، سومی در گوشش از زبان خدا زمزمه کرد که: صبر کن برادر، اندرون از طعام خالی دار، سر و کار همه اینها را به قیامت حواله کن که اینها اگر دنیا را دارند عاقبتشان خراب است.

«در تشیع صفوی عصمت امام ها عبارتست از یک حالت فیزیولوژی خاص و بیولوژی و پسیکولوژی خاص که این امامها دارند، یعنی از یک ماده خاص ساخته شده اند که اصلاً نمیتوانند گناه بکنند! خوب، بنده هم اگر اینطور ساخته شده بودم که نتوانم گناه بکنم، تقوای من دو شاهی هم ارزش نداشت. دیوار هم با این وضع نمیتواند گناه بکند، چون ذاتش طوری است که قابل گناه کردن نیست، مثل اینکه بعضی روضه خوانها میگویند شمشیر در تن امام اثر نداشت! با این فضیلت تراشی احمقانه، اگر شمشیر به تن خود همین آقای روضه خوان کارگر نباشد میتواند به آسانی قهرمان شهادت شود، چون در این صورت شهید شدن از روضه شهدا را خواندن آسانتر است. در تشیع صفوی ذات امام یکنوع معصومیت پیدا کرد که هیچ ارزشی نداشت، زیرا که نمیتوانست سرمشق قرار بگیرد، همانطور که فضائل انحصاری آنها را دیگران، هر قدر هم که فضیلت اکتسابی داشته باشند نمیتوانند داشته باشند، مثلاً آنها غیب میدانند و دیگران نمیتوانند بدانند، آنها دشمنانشان را با یک فوت به سگ یا سوسک یا شغال و یا هر نوع حیوان دیگری که سفارشش را داده باشند تبدیل میکنند و دیگران نمیتوانند بکنند. و فضائل اختصاصی دیگری از این قبیل که

www.kavehroom.com

حضرت خدیجه با آنکه قبلاً شوهر کرده بودنــد و پســر بــزرگــی هــم داشتند، در هنگام ازدواج با حضرت رسول بــاکره بودنــد، همچنانکــه شهربانو، همسر حضرت امــام حسـین هــر شــب کــه بــا شوهرشــان همخوابگی میکردند باکره میشدند.

«در تشیع صفوی امامت اعتقاد فــرد شـیعه اسـت بــه دوازده شخصیت ماوراء الطبیعی، یعنی دوازده اسم مقدس که بــاید آنــها را دوست بدارد، بپرستد و بستاید، ولی هیچ الزامی از نظر پــیروی آنــان ندارد، زیرا جنس آنها با سایر آدمیان فرق دارد و مردم قــادر و قــابل پیروی از آنان نیستند. بدین ترتیب اعتقاد به امــامت پرسـتش دوازده اسم است، همانطور که به ۱۲۴ هزار پیغمبر نیز معتقدیم، که در غیبت آنها و بدون آنها تن به هر فرد و هر نظامی میشود داد، تنها بــا ایــن شرط که آن فرد یا نظام حب این دوازده تن را داشته باشد یا مدعــی آن باشد. در خارج از این، با هر وضعی که زندگی فردی یا اجتماعی مــردم بگذرد مهم نیست، برای اینکه به امامت مربوط نیست و امــامت بــه مسائل زمان حال افراد ربطی ندارد.

«شیعه صفوی خاک کربلا را ماده خاصی میداند که با خاکــهای دیگر زمین و آسمان فرق دارد. عناصر تشکیل دهنده اش چــیز دیگــری هستند با خواص فیزیکی و شیمیائی مخصــوص. در آن یــک کرامــت مرموز و نفهمیدنی نهفته است مثل یک اکسیر کیمیائی کــه وقتــی بــه مرض یا مریض میرسد حالت اسیدی را دارد که روی فلزی ریخته شــود و یا فعل و انفعال شیمیائی آنرا به شکل دیگری تبدیل کند. و آنوقت اسـت که این خاک به خرید و فروش گذاشته میشــود. جنــازه متعفــن خــانی، خواجه ای، پولداری بدان سپرده میشود و این تربت مقدس هم به مــیزان پولی که این مرده پرداخته یا زوری که داشته یا نفــوذ و موقعیتــی کــه بازماندگانش در دنیا دارند او را تنگتر در میان میگــیرد تــا از چشــم نکیر و منکر مخفی بماند، و از حساب و کتــاب تــا آنجــا کــه بشــود معافش میکند و از معرکه قبر و قیامت یــک جورهــائی کــه خــودش میداند درش میبرد، و اگر هم نشد بارش را خیلی سبکتر میکنــد و زود از گمرک میگذراند. و چنین است که میشود از خون تریاک ساخت.

www.kavehroom.com

«اجتهاد تشیع صفوی مقامی است شبیه پاتریارش یـهودی یـا اسقف و کاردینال مسیحی و در این موضع هر چه عقب مـانده تـر و کهنه تر باشد مجتهدتر است، و هـرچـه قدیمـی تـر لبـاس بپوشـد، قدیمی تر فکر کند، ذائقـه اش و سـلیقه اش و لهجـه اش و اخـلاق و افکارش و اطلاعاتش و همه چیزش قدیمی تـر باشـد، مقـدس تـر و روحانی تر و موجه تر است، بخصوص اگر از زندگـی جدیـد، مسـائل جدید، اختراعات و علوم جدید بی اطلاع تر باشد، روزنامـه نخوانـد، رادیو نشنود، زبان خارجی نداند، به اخبار گـوش ندهـد، از تحـولات قرنهای اخیر خبری نداشته باشد، در آنصورت نـور علـی نـور اسـت، یکپارچه نور است، موجودی است اخروی، قدسـی، روحـانی، غـرق در معنویات و جذب در دنیای دیگر.

«شیعه صفوی فقط از خـدا و واسـطه هـایش میخواهـد کـه قرضهایش را بدهد، مسافر خود او از مسافرت به سـلامت بـرگـردد، زنش، شریکش، آقازاده اش و پسر عمویش که رفته اند به قزوین تـوی راه ماشینشـان پنچـر نشـود و هیچکـدام از آنـها از غذاهـای قهوه خانه های توی راه اسهال نگیرند. و در نـهایت بطـور اسـتثنائی حکمی از درگاه خداوند برای خود او صادر شود که کارگزینی نفـهمد و یکجا چهار رتبه ارتقا به او تعلق گیرد.

«همانطور که صفویه برای جنگ با عثمانی به یکنـوع «تشـیع ایرانی» نیازمند بود، عثمانی نیز برای جنگ بـا صفویـه بـه یکنـوع «تسنن ترکی» تکیه میکرد و بدینگونه بود که اسلام واحـد دو دیـن متخاصم مستقل شد و درست در همان حالیکه جهان مسیحیت با علـم و ثروت مجهز میشد، اسلام به جان اسلام افتاده بود. و این اسـت کـه مثلاً می بینیم شهربانو دختر یزدگرد میشود همسر امام حسین بـرای اینکه فرزندان حسین با ذریه ساسانیان پیوند بخورند، و امـامتی تـازه تشکیل میشود که در آن «نور محمدی» بـا «فـره ایـزدی» ترکیـب میشوند و مولود آخرالزمان نیز از نوادگان ساسانی میشود و تشیع بـر پایه های نژادی سوار میشود تا قدرت صفوی به این دو بنیاد اسـتوار شود. حتی یک سال که عاشورا و نوروز بـا هـم مصـادف میشـوند،

www.kavehroom.com

سلطان صفوی دستور میدهد که آن روز را عاشورا بگیرند و فردایش را نوروز. و این دو سمبل شیعی و ایرانی، یکی عزا و یکی عید با هم در خدمت پادشاه صفوی جوش بخورند»[1].

ترویج مذهب شیعه امامیه به مثابه مذهب دولتی و بویژه لعن سه خلیفه نخستین، مناسبات ایران را در زمان صفویان با دولتهای همسایه سنی مذهب یعنی با ترکیه عثمانی و خان نشینهای کریمه و خان نشینهای ازبک ماوراء النهر و خوارزم سخت تباه و خراب کرد. فقیهان سنی برای نخستین بار در تاریخ اسلام برده ساختن و فروختن شیعیان و حتی سادات را در بازارهای برده فروشان جایز شمردند. از قرن دهم ببعد تضییقات تعصب آمیز شیعیان در ایران سبب افزایش نفرت و کینه در جهان تسنن نسبت بدانها گردید و این خود باعث شد که روابط فرهنگی ایران با آسیای میانه و دیگر سرزمینهای سنی نشین قطع شود و انعکاس نامساعدی در زندگی فکری و فرهنگی کشور داشته باشد.

«به علت خصومت دولت عثمانی، این مملکت وسیع میان ایران و اروپا حایل بود و در نتیجه ایران از داشتن رابطه مستقیم و نزدیک با مغرب زمین محروم گردید و در دوره صفوی که مقارن با قرون شانزدهم و هفدهم و هجدهم میلادی یعنی با بیداری اروپا و پیدایش نهضت های عظیم فرهنگی رنسانس و روشنگری و تحولات شگرف عصر جدید بود ایران از علوم و صنایع نوین اروپا بی نصیب شد و از کاروان تمدن جهان باز ماند»[2].

ترکان افشار

تغییر بنیادی سرنوشت، هنگامی صورت گرفت که سرداری بنام نادر افشار به نیروی شاه تهماسب دوم پیوست، نادر از میان عشیره ترک افشار برخاسته بود که بخش بزرگی از آن در زمان شاه اسماعیل

---

۱ ــ علی شریعتی در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی، ص ۱۲۰-۱۲۷

۲ ــ دکتر عیسی صدیق در «تاریخ فرهنگ ایران»، چاپ تهران، ۱۳۳۴

www.kavehroom.com

سلطان صفوی دستور میدهد که آن روز را عاشورا بگیرند و فردایش را نوروز. و این دو سمبل شیعی و ایرانی، یکی عزا و یکی عید با هم در خدمت پادشاه صفوی جوش بخورند»[1] .

ترویج مذهب شیعه امامیه به مثابه مذهب دولتی و بویژه لعن سه خلیفه نخستین، مناسبات ایران را در زمان صفویان با دولتهای همسایه سنی مذهب یعنی با ترکیه عثمانی و خان نشینهای کریمه و خان نشینهای ازبک ماوراء النهر و خوارزم سخت تباه و خراب کرد. فقیهان سنی برای نخستین بار در تاریخ اسلام برده ساختن و فروختن شیعیان و حتی سادات را در بازارهای برده فروشان جایز شمردند. از قرن دهم ببعد تضییقات تعصب آمیز شیعیان در ایران سبب افزایش نفرت و کینه در جهان تسنن نسبت بدانها گردید و این خود باعث شد که روابط فرهنگی ایران با آسیای میانه و دیگر سرزمینهای سنی نشین قطع شود و انعکاس نامساعدی در زندگی فکری و فرهنگی کشور داشته باشد.

«به علت خصومت دولت عثمانی، این مملکت وسیع میان ایران و اروپا حایل بود و در نتیجه ایران از داشتن رابطه مستقیم و نزدیک با مغرب زمین محروم گردید و در دوره صفوی که مقارن با قرون شانزدهم و هفدهم و هجدهم میلادی یعنی با بیداری اروپا و پیدایش نهضت های عظیم فرهنگی رنسانس و روشنگری و تحولات شگرف عصر جدید بود ایران از علوم و صنایع نوین اروپا بی نصیب شد و از کاروان تمدن جهان باز ماند»[2] .

ترکان افشار

تغییر بنیادی سرنوشت، هنگامی صورت گرفت که سرداری بنام نادر افشار به نیروی شاه تهماسب دوم پیوست، نادر از میان عشیره ترک افشار برخاسته بود که بخش بزرگی از آن در زمان شاه اسماعیل

---

۱ ــ علی شریعتی در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی، ص ۱۲۰-۱۲۷

۲ ــ دکتر عیسی صدیق در «تاریخ فرهنگ ایران» ، چاپ تهران، ۱۳۳۴

www.kavehroom.com

اول از آذربایجان به خراسان کوچ داده شده بود، و در همین خراسان بود که نادر بدنیا آمد. نوجوانی بیش نبود که در یکی از هجومهای ازبکان به خراسان با مادرش به بردگی به خوارزم برده شد. ولی چندی بعد از اسارت گریخت و به خراسان بازگشت و در آنجا در خدمت دسته های چریک خانهای فئودال محلی در آمد. دیری نپائید که خودش دسته چریکی به دور خویش گرد آورد و به شبیخونهای محلی که راهزنی نیز نامیده میشد پرداخت، و بعنوان پایگاه اصلی این شبیخون ها قلعه کلات را در شمال خراسان به تصرف درآورد. این پایگاه بعدها کلات نادری نام گرفت و غنائم بسیار سنگینی که از هندوستان آورده شده بود در آنجا انباشته شد.

آوازه ضرب شست های وی تهماسب، شاه بی تاج و تخت صفوی را واداشت تا نادر را به خدمت خود درآورد و به والی گری خراسان منصوب کند. نادر در این مقام، شاه ضعیف را وادار کرد که دستور کشتن فتحعلی خان قاجار رئیس ایل قاجار و رقیب خطرناک نادر را بدهد. اندکی بعد نادر در مقام والی خراسان ملک محمود سیستانی را که در دوران شاه سلطانحسین اعلام استقلال کرده و مشهد را نیز ضمیمه قلمرو خود ساخته بود شکست داد و مشهد را از او پس گرفت. بعد از آن افغانان ابدالی را از هرات بیرون راند و بدین ترتیب سراسر خراسان را به تصرف خود درآورد، و در این هنگام بود که به دریافت لقب طهماسبقلی خان از جانب شاه تهماسب مفتخر شد، و وی تا حد زیادی از روی اجبار، فرمانداری کلیه استانهائی را که نادر بنام شاه تهماسب دوم تصرف کرده بود بعهده خود او گذاشت.

در سالهای بعد، وقتیکه آوازه فتوحات نادر در اروپا طنین انداخت و با پیروزی وی در لشکرکشی هند لقب «آخرین فاتح آسیا» به وی داده شد، برخی از مورخان اروپایی در اینکه یک آسیائی مسلمان توانسته باشد تا بدین درجه نبوغ نظامی و سیاسی از خود نشان دهد اظهار تردید کردند، و در نتیجه فرضیات تازه ای مطرح شد که به وی اصل و نسبی اروپایی میداد: یکی از اینها کشف تالمان کشیش کرملی بود که در نوشته خود وی را فرزند نامشروع «ژولیو» طبیب

www.kavehroom.com

فرانسوی دربار شاه سلطانحسین معرفی میکرد، و دیگری کشف یک محقق انگلیسی که نادر را از اهالی برابانت میدانست و عنوان طهماسبقلی را تغییر شکل Thomas Kouli ایرلندی بحساب میآورد.

کامیابی های نادر اشرف افغان را نگران کرد و وی را واداشت تا با سی هزار سپاهی خود برای نبرد با او رهسپار خراسان شود، ولی نادر به پیشباز او شتافت و در نیمه راه، در نزدیکی دامغان طی نبرد سنگینی نیروی او را تارومار کرد. این بار خود نادر به تعقیب افغانان شکست خورده پرداخت و آنانرا تا اصفهان دنبال کرد و در جنگ سختی در نزدیکی مورچه خورت بار دیگر افغانها را شکست داد. در نتیجه اشرف با باقی مانده سپاه خود اصفهان را ترک گفت و به سوی فارس گریخت، ولی پیش از تخلیه پایتخت شاه سلطانحسین و خانواده اش را اعدام کرد و شهر را نیز به تاراج گرفت. نادر بسار دیگر در نزدیکی استخر فارس نیروی افغان را درهم شکست و شیراز را از افغانها پس گرفت. اشرف از فارس به بلوچستان گریخت و در آنجا بدست یکی از خان های بلوچ کشته شد و بدین ترتیب اشغال شرم آور ایران بدست مشتی افغان شورشی پایان یافت.

نادر که در اصفهان تهماسب فرزند شاه سلطانحسین را رسماً به تخت پادشاهی نشانده بود، بیفاصله پس از بیرون راندن افغانان به باز گرفتن سرزمینهای اشغال شده توسط ترکان عثمانی پرداخت، و در چند نبرد پیاپی همدان، کرمانشاه، اردبیل و تبریز را از دست آنان بیرون آورد. و این بار برای سرکوبی قیام افغانان ابدالی از آذربایجان به خراسان رفت، ولی در غیاب او شاه تهماسب بمنظور کسب وجهه ای برای خویش، به نبرد با ترکها ادامه داد، منتها به سختی شکست خورد و چیزی نمانده بود که خودش نیز بدست آنها اسیر شود. بناچار با آنان پیمان صلحی امضا کرد که بموجب آن سرزمینهای واقع در شمال رود ارس (در قفقاز کنونی) به ترکان واگذار شد، و بخشی از استان کرمانشاه نیز به عنوان «خرج سفره» به احمد پاشا والی ترک بغداد تعلق گرفت. نادر در بازگشت از خراسان این پیمان را به رسمیت نشناخت و برای تعیین تکلیف حکومت به شیوه دوران مغول یک

www.kavehroom.com

«قورولتای» (مجلس کنگاش) از امرا و رجال ایران تشکیل داد که تهماسب دوم را از سلطنت خلع کرد و پسر هشت ماهه اش را با عنوان شاه عباس سوم به جانشینی او برگزید. این شاه عباس سوم، آخرین شاه صفوی، تا سه سالگی رسماً پادشاه ایران بود، ولی در قورولتای دیگری که در زمستان ۱۱۴۹ هجری در دشت مغان تشکیل شد و نزدیک بسه دو ماه ادامه یافت، به سلطنت خاندان صفوی بطور نسهایی پایسان داده شد، و خود نادر به سلطنت انتخاب گردید، در صورتیکه در تمام دوران صفوی بر این عقیده از جانب روحانیت شسیعه بطسور تلویحسی تساکید گذاشته شده بود که چون این سلسله کمربسته امام زمان است، حکومت آن تا زمان ظهور امام غایب برقرار خواهد مساند. شساه تسازه پسس از انتخاب خود میان تمام شرکت کنندگان قورولتای خلعت های مختلسف تقسیم کرد و به بقیه حاضران نیز غلامان و کنیزانی گرجسی و ارمنسی بخشید. شاه چهار ساله مخلوع را نیز نزد پدرش به خراسان فرسستادند، و چندی بعد هر دو را کشتند و بدیسن ترتیسب سسلاله صفسوی بکلسی منقرض شد.

از نظر نظامی نادر مناطق شیروان و گنجه و گرجستان شسرقی و ارمنستان شمالی را نیز از ترکان عثمانی باز گرفت و به داغستان نسیز لشکر کشید. در این جنگها سسپاه ایسران از مسساعدت مهندسسان و توپچیان روسی در این مناطق بخاطر اینکه روسیه نیز در آنهنگام بسا امپراتوری عثمانی در کشمکش بود استفاده کرد، ولی بلافاصله بعسد از آن از خود روسیه خواست که ایالات کرانه دریای خزر را که پیسش از آن بخاطر ضعف دولت مرکزی ایران تصرف کرده بود تخلیه کنسد، و چسون درین موقع پتر کبیر درگذشته بود و جانشسینان او صسلاح خسود را در درگیری با ایران در شرایط تازه نمیدیدند، این درخواست مسورد قبسول روسیه قرار گرفت و بموجب پیمان گنجه در سسال ۱۱۴۸ هجسری ایسن سرزمینها به ایران مسترد شد.

در این هنگام امر وحدت سیاسی کشور بپایان رسسیده و کلیسه سرزمینهای از دست رفته به ایران بازگشته بودند، و آنچسه در شسرایط تازه ضرورت داشت بازسازی اقتصادی آن بود، زیرا انحطاط اقتصسادی

www.kavehroom.com

دوران شاه سلطانحسین و جنگهای طولانی داخلی و خارجی با ترکها و روسها و افغانها، کشور را به آستانه ویرانی کامل کشانیده بود. به نوشته گزارشگری از آن زمان تنها در منطقه اصفهان قریب هزار روستا یعنی دو ثلث روستاهای آن از سکنه خالی و به ویرانی کشیده شده بودند. سد معروف بند سلطان بر روی رود مرغاب ویران شده بود. کشاورزی که بر اثر سیاست مالیاتی زمان شاه سلطانحسین با بحرانی سخت دست به گریبان بود با جنگها و ویرانگریهای خانگی عملاً از میان رفته بود. در کتیبه ای بر سردر مسجد وانند نخجوان نوشته شده بود که این قریه سه بار دستخوش نهب و غارت شده و غالب مردان و زنانش کشته یا به اسارت گرفته شده یا به نقاط دیگر پناه برده اند، و اسقفی ارمنی در گزارش خود در همین هنگام نوشت که در سراسر گرجستان و ارمنستان و آذربایجان قحطی و گرسنگی بیداد میکنند و کار مردم به خوردن علف و خاشاک کشیده است[1].

شیخ محمد علی حزین وقایع نگار دقیق این عصر مینویسد که چون وارد تبریز شده آنجا را ویران و تقریباً خالی از سکنه یافته است. کاهش قدرت خرید روستائیان و شهرنشینان امر بازرگانی را نیز به سقوط کشانیده بود، چنانکه پرورش کرم ابریشم که منبع اصلی اقتصاد مردم گیلان بود به یک ششم مقدار گذشته پایین آمده بود. همزمان با اینهمه، رواج راهزنی در جاده های کاروان رو و توسعه ناامنی تجارت خارجی را دچار وقفه کرده بود.

در چنین وضعی دومین مرحله مبارزه نجات بخش نادر، پس از پیروزی درخشان او در مرحله بازسازی استقلال و حاکمیت ملی، میبایست مبارزه ای بهمین اندازه گسترده و نیرومند برای احیای اقتصاد کشور باشد. ولی وی در این مورد بجای اینکه ثروتمندی کشورش را در آبادانی آن بجوید، بدین راه رفت که با کشورگشائیهای تازه خزانه تهی مملکت را از راه غنائم جنگی پر کند و بدین منظور بیش از هر چیز

---

۱ ــ Abraham Kartatsi اسقف ارمنی اچمیادزین در کتاب «تاریخ من و نادر، شاه ایران» که متن ارمنی آن در ایروان و ترجمه فرانسوی آن در پاریس چاپ شده است.

www.kavehroom.com

ارتشی نیرومند را به زیر سلاح نگـاه دارد و نیازمندیـهایش را تـأمین کند. در عین حال به گرفتن مالیاتهای سنگین از رعایا ادامـه داد، کـه نمونه ای از آن را محمد علی حزین در «تذکرة الاحوال» خود چنین شـرح میدهد: «حاکمی که از طرف نادر وارد لار شد متوجه شد که مردم شـهر جملگی فقیر و گرسنه اند، زیرا به سبب وجود راهزنان چیزی از روسـتاها به شهر نمیآید و بهای آذوقه بسیار گران بود. با اینهمه وی با شدت عمـل بسیار مالیات آن سال و سال بعد از آن را نیز به عنـوان اینکـه بـه آن احتیاج است از مردم وصول کرد و رفتار وی چنـان بیرحمانـه بـود کـه سرانجام مردم قیام کردند و او کشته شد»[۱].

مورخ دیگر این زمان، محمد کاظم در «عالم آرای نادری» خود که بارتولد آنرا ارزشمندترین منبع تاریخی این دوران میداند و نسـخه خطی آن متعلق به کتابخانه انستیتوی خاورشناسـی سـنت پـترزبورگ است در این باره با صراحت بیشتری مینویسد: «وصول مالیاتها غالبـاً با شکنجه و آزار رعایا توأم بود. چشم و زبان کسانی را کـه مالیـات نمیپرداختند میبریدند و تمام اموالشان را نـیز ضبـط میکردنـد. در ظرف این دو سه سال دویست تا سیصد هزار نفـر از رعایـا را بخـاطر پرداخت نکردن مالیـات شـکنجه داده یـا نـاقص العضـو و زندانـی کرده اند. مقدار مالیاتهای پرداختـی بخـاطر هزینـه هـای سـنگین جنگهای تازه سخت افزایش یافته، مثلاً ناحیه خوی که پیـش از ایـن سالانه جمعاً سه هزار تومان میپرداخت حالا باید یکصد هـزار تومـان بپردازد»[۲]. بسیاری از سیاحان اروپایی خاطرنشـان کـرده انـد کـه در

---

۱ ــ نقل از «تذکرة الاحوال شیخ حزین»، بقلم خود او. شـیخ محمـد علـی حزیـن (۱۱۰۴-۱۱۸۰) دانشمند نامی پایان عصر صفوی شخصاً شاهد حملـه افغانـان و سقوط صفویه بوده است و کتاب وی از نظر تاریخ این سالها از منابع ذیقیمت بشمار میرود.

۲ ــ از نسخه خطی «عالم آرای نادری» در مخزن نسخه های خطی انستیتوی علـوم سن پترزبورگ که ظاهراً تنها نسخه موجود این کتـاب اسـت، و در سـال ۱۹۶۹ از طرف شعبه لنین گراد انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی در مسـکو به چاپ رسیده است.

www.kavehroom.com

سالهای پایانی دوران سلطنت نادرشاه در همه جای کشور آثار ویرانی و انحطاط کشاورزی و صنایع دیده میشد. شهر اصفهان نیز تقریباً خالی از سکنه شده بود.

نادر پس از پیروزی جنگی بر هندوستان و دریافت غرامت بسیار سنگین، مالیات سه ساله کشور را در بازگشت به اتباع خود بخشید. ولی چندی بعد بخشی از این غرامت ها برای احتیاجات نظامی صرف شد و بخش دیگر نیز در کلات نادری در خزانه مخصوص گذاشته شد و از هیچ قسمت آن برای احیای نیروهای تولیدی کشور استفاده نشد. در نتیجه، هنگام لشکرکشی تازه ای به داغستان، وی بخشش مالیات سه ساله را پس گرفت و همه این مالیات را یکجا وصول کرد.

لشکرکشی بی مجوز نادر به هندوستان، که به بهانه پناه دادن دولت گورکانی هند به شورشیان افغان ولی در عمل تنها بخاطر کسب غنیمت صورت گرفت و در واقع رونوشت تازه ای از غزوات مذهبی سلطان محمود بود که آنها نیز بنام اسلام ولی با هدف غارت بتخانه های ثروتمند هند انجام گرفته بودند، در نهایت به سود دولت فخیمه انگلستان تمام شد که در همان زمان در گرماگرم پی ریزی امپراتوری خود بود و تضعیف دولت مرکزی چند صد ساله این سرزمین کار او را آسانتر میکرد. غنیمتی که نادر از این لشکرکشی همراه آورد به برآورد منابع اروپایی به هشتاد میلیون لیره استرلینگ آن زمان که رقم سرسام آوری بود بالغ میشد که از جمله سنگهای قیمتی آن دو الماس مشهور کوه نور و دریای نور بود. مقدار غنایمی نیز که طبق سنت میبایست میان لشکریان تقسیم شود حداقل ۷۰۰ میلیون روپیه بود، که چون نادر تمام سنگهای قیمتی را از آن جدا کرد و به تصاحب شخصی خودش درآورد این موضوع نارضایی فراوانی را میان سربازان او پدید آورد. در این سفر جنگی، سردار فاتح بیرحمی بسیار نیز از خود نشان داد، چنانکه در روز ۱۲ ذیحجه سال ۱۱۵۱ (هجری) در شهر دهلی بخاطر اینکه تیری بجانب یکی از سربازان او رها شده و او را کشته بود، فرمان قتل عام مردم شهر را صادر کرد، و در اجرای این فرمان از سه ساعت از روز برآمده تا ساعت چهار بعد از

www.kavehroom.com

نیمروز، لشکریان او بیست هزار تن از مردم بیگنـــاه شــهر را کشــتار کردند، بطوریکه به نوشته مورخان سیل خون در برابر قلعه سرخ دهلـــی روان شد.

در بازگشت به کشور، دوران تازه ای از زندگی نادر آغاز شد کــه با بیرحمی و سختدلی روزافزون همراه بــود، و علــت آنــرا بســیاری از مورخان در جنایتی دانسته اند که وی نسبت به فرزند ارشد و ولیعهدش رضاقلی میرزا انجام داد. در سفر جنگی نادر به داغستان در جنگلهای انبوه سوادکوه مازندران به او تیری انداخته شد که از آن جان بدر بــــرد. هنگامیکه هنوز در داغستان بود غلامی را که مرتکب این جرم شــــده بود پیدا کردند و به نزدش آوردند، و همانجــا بــه امــر او وی را کــور کردند. ولی چون به نادر تلقین شد که این سوء قصد به تحریـــک رضــا قلی میرزا صورت گرفته است، خود او را به نزد خویش احضار کــرد و فرمان داد که با کارد دو چشمش را از حدقه بیرون آورند. بعــدا پنجــاه تن از امرایی را که در این جریان حضور داشتند نیز بدین جرم که چــرا در آن هنگام شفاعت او را نکرده اند بنوبه خود کور کرد. این روش کور کردن از سیاستهای رایج دوران دوم حکومت نادر بود، بطوریکــه طبــق نوشته وقایع نگاران غالباً جماعت کثیری از کوران با اردوی او همــــراه بودند.

بیماری سخت استسقا که پس از لشکرکشی داغستان عــارض او شده بود، و پشیمانی کور کردن فرزندش، همراه با طغیانهای پیاپی کــه به علت نابسامانی اوضاع اقتصادی در گوشــــه و کنــار مملکــت روی میداد، نادر را در سالهای آخر سلطنتش به مردی بدگمان و نــاراضی و سفاک بدل کرد که نسبت به همه اطرافیانش در مورد توطئه علیه جــان او سوء ظن داشت. در آخر، در سفر خراسان، بخاطر همین ســــوء ظــن تصمیم گرفت امرای قزلباش خود را با کمک ازبکان و افغانان بصورتی یکجا بقتل برساند، ولی این امرا که بر اثر بی احتیاطی خــود نــادر از این تصمیم آگاه شده بودند، در شبی که میبایست قتل عــــام آنــان در فردای آن انجام گیرد در فتح آباد قوچان وارد چادر او شــدند و پــس از زد و خوردی شدید سرش را بریدند و برای برادرزاده اش عادل شاه افشار

www.kavehroom.com

که در آن هنگام در هرات بود فرستادند. بدین ترتیب حماسه ای که بصورت یک رستاخیز شکوهمند ملی بدست او آغاز شده بود بصورت یک فاجعه ناشکوهمند مرگ و خون پایان گرفت بی آنکه ملت ایران از این فرصت سرنوشت سازی که برایش پیش آمده بود در دوران بسیار حساس سده های هیجدهم و نوزدهم تاریخ بهره مثبتی را که میتوانست برگیرد برگرفته باشد.

در فاصله سالهای ۱۱۵٦ تا ۱۱٦۰ هجری، بر اثر نارضائی عمومی از فشارهای مالیاتی حکومت و دشواری روزافزون وضع اقتصادی شورشها و آشوبهای پیاپی تقریباً در سراسر ایران بر پا شد، که از جمله آنها میتوان از شورشهای خوارزم، شیروان، گرجستان، استراباد، مازندران، خوی، سلماس، شوشتر، خراسان، کرمان، بختیاری، لرستان، سیستان نام برد. همه این شورشها توسط نیروهای نظامی با خشونت و غالباً بیرحمی بسیار خاموش شد. در قلع و قمع قیام دوم مردم شیروان ۱۴ من (۴۲ کیلوگرم) چشم شورشیان که از کاسه بیرون آورده شده بود برای شاه فرستاده شد. در استراباد شورشیان اسیر شده را زنده زنده در آتش سوزاندند و هزاران روستایی را نابینا کردند و زنان و فرزندانشان را به بردگی در اختیار سپاهیان گذاشتند. باوجود این امیر استرآباد به شاه نوشت که نمیتواند اوامر او را در باره اعدام همه شورشیان بطور کامل اجرا کند، زیرا که در اینصورت باید همه مردم ایالت را اعدام کند. جالب است که از همه اینها نه در کتابهای مورخان مخالف بلکه توسط وقایع نگاران دولتی، منتها بصورت قدرت نمایی حکومت در سرکوبی فتنه جویان سخن رفته است.

وقتیکه مردم سیستان بنوبه خود علیه پرداخت پانصد هزار تومان مالیات تعیین شده دست به شورش زدند، نادر با توجه به وسعت این قیام برادرزاده خود علیقلی میرزا را در رأس عده زیادی از سپاهیان برای خاموش کردن شورش گسیل داشت. ولی وی با توجه بدینکه فرونشاندن این قیام عملاً غیرممکن است، تصمیم گرفت خود نیز به قیام کنندگان بپیوندد.

بعد از مرگ نادر، علیقلیخان برادرزاده او که در هرات بود به

www.kavehroom.com

مشهد آمد و رضاقلی میرزای نابینا و نصراله میرزا و امامقلی میرزا و سایر شاهزادگان را بغیر از شاهرخ پسر رضا قلی میرزا همگی را کشت و با لقب پادشاه بجای عم خود جلوس کرد و دست به بذل و بخشش و عیاشی گذاشت و برادر کوچکتر خود ابراهیم خان را سردار عراق و اصفهان کرد. ولی سال بعد همین ابراهیم خان خود را ابراهیم شاه خواند و مدعی برادر شده و در جنگی در خاک زنجان او را مغلوب و کور کرد.

مردم در مشهد شاهرخ پسر رضاقلی میرزا را به پادشاهی خواندند، و ابراهیم شاه در قم بدست هواخواهان او کور شد. علیشاه کور هم که در اردوی او بود از طرف شاهرخ بقتل رسید. ولی میرسید متولی مشهد که سلطنت ایران را حق صفویه میدانست خود شاهرخ را دستگیر و کور کرد و خود بنام شاه سلیمان ثانی در مشهد اعلام پادشاهی کرد. مردم مشهد این شاه سلیمان تازه را تنها ۴۰ روز پس از پادشاهی کور کردند و مجدداً شاهرخ را باوجود کوری به سلطنت خواندند و وی تا سال ۱۲۱۰ که مُرد شاه اسمی بود. پسرش نادرمیرزا در ۱۲۱۸ بدست فتحعلیشاه کشته شد و سلسله افشاریه برافتاد[۱].

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر در باره نادرشاه، گذشته از کتابهای کلاسیک تاریخ ایران که طبعاً مورد مراجعه قرار میگیرند، و کتاب «تاریخ ایران از سده های باستانی تا پایان قرن هجدهم» ترجمه از اثر دسته جمعی محققان روسی که بخصوص ارزیابی جالبی در این زمینه دارد، میتوان به کتابهای زیر که اختصاصاً مربوط بدین دورانند مراجعه کرد: دره نادره نوشته میرزا مهدیخان استرابادی منشی مخصوص نادرشاه؛ زبدة التواریخ نوشته محمد حسن مستوفی خزانه دار کل نادرشاه که به امر نادر برای فرزندش رضاقلی نوشته شده است؛ عالم آرای نادری نوشته محمد کاظم بیک؛ تاریخ نادرشاه افشار نوشته جیمز فریزر و ترجمه ابوالقاسم قراگوزلو (ناصرالملک) چاپ تهران، ۱۳۲۱ و کرمانشاهان، ۱۳۲۷؛ تاریخ نادرشاه نوشته مارتیمر دیورانسد خاورشناس انگلیسی ترجمه داعی الاسلام، چاپ حیدرآباد دکن، ۱۳۳۲ قمری؛ تاریخ نادرشاه و شاه عباس، نوشته سرلشکر غلامحسین مقتدر، نشریه قشون ایران، چاپ تهران، ۱۳۱۲.

در سال ۱۳۰۵ داستان تاریخی جالبی با عنوان «آخرین یادگار نادر» نوشته سعید نفیسی، و در سال ۱۳۱۹ داستان تاریخی مفصل دیگری با عنوان «زندگی نادر پسر

www.kavehroom.com

خاندان ایرانی زند

دودمان زند که بدنبال سلسله افشار توسط کریم خان زند روی کار آمد، پس از سقوط سلسله آل بویه (دیلمیان) در قرن پنجم هجری، نخستین دودمان پادشاهی واقعاً ایرانی بود که به سلطنت می نشست. و تازه خود این پادشاه هیچوقت عنوان شاهی را برای خویش نپذیرفت و به عنوان «وکیل الرعایا» اکتفا کرد.

وی از رؤسای ایل زند یکی از قبایل لرستان بود. دوران جوانسی او در اردوهای جنگ های نادری گذشت و بعد از قتل نادر، ایل زند را رهبری کرد و بدنبال نبردهای پیاپی با مدعیان مختلف سلطنت و شورشیان محلی بر بخش اعظم کشور مسلط شد و سرانجام در شیراز به سلطنت نشست. مردی در عین شجاعت و قاطعیت، ساده دل و نیک سیرت و

شمشیر» نوشته نورالله لارودی در تهران بچاپ رسیدند. داستان تاریخی مفصل دیگری در همین زمینه توسط دکتر میمندی نژاد در طول چند سال در یکی از هفته نامه های چاپ تهران و بعد بطور جداگانه انتشار یافت.

در خارج از ایران، از زمان خود نادر تا بامروز کتابها و سفرنامه ها و مقالات تحقیقی فراوانی در باره او بچاپ رسیده اند که نقل مشخصات همگی آنها در اینجا ممکن نیست، و ناچار به ذکر چند مورد از آنها که تصور میکنم جالبتر باشند، بترتیب تقدم تاریخ انتشارشان اکتفا میشود:

J.P. de Bougainville : Parallèle de l'expédition d'Alexandre dans les Indes avec la conqueste des mêmes contrées par Tahamas-Kouli-Kan, Paris, 1752 ; Le Père Ducerceau : Histoire de Thamas Kouli Kan, nouveau roi de Perse, 2 vols, La Haye et Paris, 1728, 1743, 1750 ; Abbé André de Claustre : Histoire de Thamas Kouli-Kan, Sophie de Perse, Amsterdam, 1740 ; James Fraser : The History of Nadir Shah, formerly called Thamas Kuli Khan, the Present Emperor of Persia, London, 1742 ; Père T. Krusinski : The History of the Revolution of Persia, London, 1728 & Dublin, 1729 ; Laurence Lockhart : Nadir Shah, a Critical Study based mainly upon contemporary Sources, London, 1938 ; René Grousset : Nâdir Shah, (Journal Asiatique), Paris, 1930 ; V. Minorsky : Esquisse d'une histoire de Nader-Chah, Paris, 1934.

بخصوص دادگستر بود. به آبادانی علاقه بسیار داشت و در سراسر کشور، بویژه در شیراز، ارگ و بازار و باغ و حمام و کاروانسرای بسیار ساخت. بمنظور تقویت صنایع کارگاههای بزرگ بوجود آورد و صنعتگرانی را که نادرشاه از هندوستان آورده بود به شیراز فراخواند. خودکامی سنتی مالکان را نسبت به روستائیان با صدور و اجرای فرامین خاص محدود ساخت. شبکه آبیاری وسیعی بخصوص در فارس ایجاد کرد، و مالیات بر رعایا را کاهش داد. با اینکه خودش تقریباً بیسواد بود به توسعه آموزش علاقه بسیار نشان داد و دانشمندان متعددی را به دور خویش گرد آورد. آرامگاه های سعدی و حافظ را بصورت باشکوهی تجدید بنا کرد. ابتکار خاص او این بود که هر روز دو تا سه ساعت شخصاً به شکایات و درخواستهای مردم رسیدگی میکرد. بمنظور بالا بردن سطح بازرگانی خارجی ایران، بندر مهم بصره را که مهمترین بندر خلیج فارس بود پس از محاصره ای چهارده ماهه، از عثمانی بازگرفت.

«منابع تاریخی کریمخان زند را فرمانروائی دادگر و جوانمرد شناسانده اند که برای احیای اقتصاد ایران دلسوزی فراوان کرده و نسبت به پیشرفت اقتصاد روستایی، صنعت، بازرگانی و پیکار علیه سوء استفاده حاکمان محلی فراوان کوشیده است. کریمخان زند پس از آنکه توانست بر سرتاسر ایران چیره شود خود را شاه نخواند و تنها وکیل الرعایا خواند. به منظور جلوگیری از اخذ باج و خراج های غیرقانونی بوسیله حاکمان محلی، وی برای مأموران دولتی حقوقهای معینی که مستقیماً از خزانه دولت پرداخت میشد تعیین کرد، گرفتن باج ها و خراج ها و پیشکشهای سنتی را از دهقانان ممنوع ساخت. بفرمان او کارهای فرمانداران زیر نظارت برگزیدگان دولت مرکزی انجام میگرفت که میبایستی پیوسته در باره اوضاع مالی منطقه به او گزارش دهند. در شهرهای بزرگ بهای ثابتی برای خواربار و کالاهای اساسی دیگر تعیین کرد و برای حفظ امنیت ساکنان شهرها مقرر داشت گشتی های شبانه در شهر بگردانند. کاروانسراها، بازارها و حمامهای تازه بنیان نهاد و باغهای تازه پدید آورد. بر گور شاعران نامداری چون سعدی و حافظ آرامگاههائی مجلل ساخت. فرمان داد تا

www.kavehroom.com

کف خیابانهای شیراز و بازارها را سنگفرش کنند و در دو سوی خیابانها نهرهای آب روان سازند. اقدامات مؤثری بمنظور بنیانگذاری کارگاههای بزرگ صنعتی انجام داد. در تلاش برای احیای کشاورزی و اقتصاد روستایی وظائف و حقوق دهقانان را بـه گونـه ای مشـخص تعیین و هرگونه تحمیل وظایف یا مالیاتهای اضافی را کـه از پیش معمول بود ملغی کرد.

«تا زمان کریم خان هیچگاه شنیده نشده بـود کـه پادشاه یا نایب السلطنه ای در ایران لذت بردن مـردم را از زنـدگـی بصورت دستورالعملی حکومتی درآورده باشد. کریم خان دوست داشت پیرامون خود مردمانی نیکبخت ببیند و شبها از هر چهار سوی شیراز، شهر محبوبش، نوای نی و رف بشنود. وی که با پاکدلی و صفا احکام دینی مقبول عام را با ندادن آب و نانی به آنها یا گذاشتن بدعتی، بـه کـار می بست هرگز مذهب را، چون بسیاری دیگر، دستاویز اقتدار و نفـوذ روحانی خود نساخت. در عهد او نـه از تعصب نشـانی بـود نـه از قیافه های غمناک و سوگوار. لطف او همه، حتی بیگانگان و مسیحیان را نیز شامل میشد. با مهربانی و نفوذ معنوی و اعتماد سلطنت کـردن چیز نوظهوری بود. لذت بخش است صحبت از رئیس کشـوری کـه در زمان قدرت بدون آنکه مرتکب جرمی شود با اعتدالی عمل کرد کـه در زمان او همان اندازه نادر بود که جنبه انسان دوستی و دادگری او»[۱].

پس از مرگ کریمخان به سنت بسیاری از دیگـر سلسـله هـای پادشاهی دوران اسلامی تـاریخ ایـران، میـان مدعیـان جانشـینی او کشمکشهای خونین آغاز شد، چنانکه این بار نیز، چون دوران افشـار، در ظرف چند سال چندین مدعی سلطنت یکی پـس از دیگـری کشـته شدند. از نظر اصولی ابوالفتح خان فرزند او از ۱۱۹۳ تا ۱۱۹۷ هجری اسماً پادشاهی داشـت او صـادق خـان و زکـی خـان و علیمرادخـان وابستگان دیگر کریمخان بر سر کسب قدرت با هم با ابوالفتـح خـان و هم با یکدیگر در ستیز بودند. زکی خان برادرش صادق خان را که برادر

---

۱ ـ سرجان ملکم، History of Persia، لندن، ۱۸۱۵، ج ۲، ص ۱۲۰

www.kavehroom.com

تنی کریمخان بود همراه فرزندان خود کریمخان در ارگ سلطنتی و حریم کریمخانی محاصره کرد و سرانجام با امــــان دادن بدانـــان و بــا قــرار مصالحه آنها را بیرون آورد و همه را کشت. خود زکی خان بعداً بدســت ابوالفتح خان کشته شد، ولی ابوالفتح خان نیز همراه با برادران خویـــش در سال چهارم سلطنت تشریفاتی خود بدست علیمرادخان کـــور شـد و علیمرادخان خود برای مدت کوتاهی بــه پادشــاهی نشســت. پـس از درگذشت او جعفرخان که پسر عمویش ویس خان را نابینــا کــرده بــود اعلام به سلطنت کرد ولی اندکی بعد مســموم شــد، و در ایــن موقــع لطفعلیخان، پسر رشید جعفرخان که خبر مرگ پدر را شنیده بود خود را از اصفهان به سرعت به شیراز رسانید و توطئه کنندگان قتل پــدرش را کشت و خود در ۱۲۰۳ هجری اعلام پادشاهی کرد. ولی بلافاصلــه بــا رقابت شدید حریف نیرومند خود، آغا محمدخان قاجــار روبــرو شــد. آغامحمدخان که قبلاً بفرمان یکی از جانشینان نادرشاه مقطوع النســل شده بود و بهمین دلیل مخالفانش او را «اخته خان» لقب داده بودنـــد، پس از آنکه پدرش در قیام علیه کریمخان زند کشته شد به رسم گروگان در دربار کریمخان در شیراز بصورت محترمانه ولی تحت نظر زنــدگــی میکرد، اما پس از مرگ کریمخان از شـــیراز گریخــت و یکســره بــه استراباد رفت و ریاست ایل خود را در جای پدر بعهده گرفــت. پــس از یک سلسله فتوحات خود را به شیراز رسانید که در اختیار لطفعلی خان زند بود، و با خیانت حاجی ابراهیم کلانتر شیراز که توطئــه ای علیــه شاهزاده دلاور زند ترتیب داد شیراز تسلیم آغــا محمدخــان شــد و در ازای آن وی در دولت قاجار مقام صدراعظمی یافت. لطفعلــی خــان از سال ۱۲۰۶ تا سال ۱۲۰۹ با آغامحمدخان در جنگ و جدال بود، ولــی سرانجام با خیانت حاجی ابراهیم کلانتر در قلعه بم بدست آغامحمدخان اسیر شد و وی شخصاً میل در چشمان او کشید و نابینایش کــرد و در این حال او را به تهران فرستاد که در آنجا کشته شود. ایــن سرنوشــت غم انگیز بازتاب گسترده ای در فارس و کرمان یافت که در آنها مــردم تقریباً بطور همداستان بدو علاقمند بودند و وی را شــاه واقعــی خــود میشناختند. رباعی معروفی که سخنوری گمنام در این زمان از زبان او

www.kavehroom.com

ساخت و بر سر زبانها افتاد گویای این احساس عامه است:

یارب ستدی ملک ز دست چو منی

دادی به مخنثی، نه مردی نه زنی!

از گردش روزگار معلومم شد:

پیش تو چه دف زنی، چه شمشیر زنی!

مرگ ناجوانمردانه شهزاده زند حس انتقامجوئی «خواجه تاجدار» را فرونشانید، بلکه وی برای تکمیل این کینه توزی با بیرحمی ددمنشانه ای برای انتقام از مردم کرمان که از لطفعلی خان پشتیبانی کرده بودند امر داد تا تمام مردان این شهر را کور کنند و لشکریان او در پی این فرمان ۲۰,۰۰۰ جفت چشم از کاسه برآورده را در برابر شمارش یکایک آنها تحویل عمال خان قاجار دادند. زنان جوان کرمان نیز به دستور آغامحمدخان به عنوان کنیز میان سپاهیان او تقسیم شدند. از آن پس تا پایان حکومت دودمان قاجار در ایران، کرمان و منطقه آن در لیست سیاه دولت قرار داشتند و از هرگونه کمکی محروم ماندند. بدنبال کور کردن همه مردان کرمان، آغامحمدخان استخوانهای کریمخان را نیز از گور بدر آورد و با خود به تهران برد (که تا آنزمان روستای بزرگی در نزدیکی ری بود ولی وی به علت نزدیکی آن با مرکز ایل قاجار در استراباد آنرا به پایتختی خود برگزیده بود)، و در آنجا در عمارت خلوت کریمخانی که تبدیل به ارگ سلطنتی شده بود دفن کرد تا هر روز که از آنجا میگذرد آنها را لگدکوب کند[۱].

۱ ــ در باره سلسله زند شمار کتابها و مقالات تحقیقی بسیار کمتر از آثار مربوط به دورانهای صفوی و افشار است، از زمره منابع ارزنده ای که در این مورد وجود دارد، کتاب «تاریخ زندیه» نوشته علی رضا بن عبدالکریم شیرازی با عنوان دوم «تاریخ سلاله زندیه از مرگ کریم خان تا وفات لطفعلی خان» است که متن فارسی آن با ویراستاری ارنست بیر خاورشناس آلمانی و با مقدمه مفصل او همراه با تاریخ گیتی گشای علیرضا شیرازی در سال ۱۸۸۸ در لیدن بچاپ رسیده است. از نظر تحقیقی، بهترین اثر مربوط به دوران کریم خان زند و تاریخ دودمان او، کتابی است که با عنوان L'histoire politique et sociale de la Perse sous le règne de Karim Khan le Zand (1750-1779) توسط دکتر هادی هدایتی بصورت تز دکترای او در پاریس منتشر و بعداً ترجمه فارسی آن با عنوان «تاریخ زندیه ایران در زمان کریمخان» در سلسله انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۴ بچاپ رسیده است.

www.kavehroom.com

ترکمنان قاجار

سلسله قاجاریه آخرین و بدترین سلسله ترک نژاد تاریخ اسلامی ایران بود، که در حساسترین قرن هزاره دوم، یعنی قرن نوزدهم، که سرنوشت جهان در قرن بیستم و هزاره سوم در آن رقم میخورد، با حد اعلای ناشایستگی بر ایران حکومت کرد و آنرا در پایان کار خودِ بصورت یکی از عقب مانده ترین کشورهایی که میبایست بعداً کشورهای جهان سوم نام بگیرند، تحویل قرن بیستم داد.

ایل قاجار که نام آن از قجر (در ترکی جغتایی به معنی تندرو) آمده است، و نسب خود را به شخصی بنام قاجاربونان از رؤسای یکی از ایلات نه گانه مغول میرساند، در جریان هجومهای مغولان از مغولستان به آسیای صغیر رفت و در شام و ارمنستان اسکان داده شد. تیمور گورکانی در دوران تاخت و تازهای خود قاجارها را همراه با طوایف شاملو و روملوی ترکمن به ایران آورد، بخشی از آنها را به ترکستان فرستاد و بخش دیگر را در پیرامون گنجه و ایروان و قراباغ در قفقاز جای داد. هنگام قیام شاه اسماعیل صفوی، گروه عمده ای از آنان به قزلباشان او پیوستند، و در جنگهای آنان شرکت کردند. در دوران شاه عباس، وی بمنظور جلوگیری از یکپارچگی آنان، قاجارها به سه دسته مجزا تقسیم شدند که هر سه در مرزهای ایران جای داده شدند: یکدسته در حدود مرو در برابر ازبک ها، دسته دیگر در گنجه و ایروان در برابر عثمانیان، و دسته سوم در حدود استراباد در مقابل ترکمانان. دو دسته اول، با آنکه در زمان نادر جزو ارتش منظم او شدند، اعتباری نیافتند، در عوض شعبه استراباد قاجار بتدریج اهمیت و قدرت زیادی بدست آوردند، بطوریکه بعد از کشته شدن نادر، یکی از رؤسای آنها بنام محمد حسن خان قاجار به دعوی سلطنت برخاست ولی در مبارزه برای کسب قدرت شکست خورد و بدست کریم خان زند کشته شد. یکی از پسران او، حسینعلی خان جهانسوز بعد از او به دعوی پادشاهی ادامه داد. پسر دومش، محمدخان در یکی از آشوبهایی که در خراسان به راه انداخت، به فرمان عادلشاه از جانشینان نادر، که در خراسان پادشاهی میکرد مقطوع النسل شده بعداً کریمخان او را به

www.kavehroom.com

شیراز برد و در تمام مدت سلطنت خویش محترمانه تحت نظر نگاه داشت. واکنش این «اختگی» آغامحمدخان را آدمی در حد اعلا کینه توز و بیرحم ببار آورد، منتها گناه ددمنشی او را بیگناهانی پس دادند که هزار هزار بفرمان او کور شدند یا بقتل رسیدند بی آنکه کمترین سهمی در این ماجرا داشته باشند.

در سال ۱۲۱۰ آغا محمدخان به اران (جمهوری کنونی آذربایجان) و ارمنستان و گرجستان لشکر کشید، و در سرزمین اخیر تفلیس را پس از تصرف به غارت کشید و ۲۲,۰۰۰ مرد و زن غیرنظامی گرجی را به بردگی گرفت. در سال ۱۲۱۲ دوباره به قفقاز حمله برد و این بار شهر مستحکم شوشه را که در سفر جنگی پیش موفق به تصرف آن نشده بود متصرف شد و ده ها هزار نفر از مردم آنرا قتل عام کرد و در همین شهر بود که در یکی از شبها در خواب بدست عده ای از درباریان و خوانین که از طرف او بر جان خود بیمناک بودند کشته شد. روایتی دیگر حاکی است که وی بدست دو غلامی که از جانب او به گناه خوردن خربوزه پادشاه محکوم به اعدام شده بودند، در شبی که قرار بود اعدام آنها در بامداد آن انجام گیرد در خواب به قتل رسید.

آغامحمدخان به تبار مغولی خود افتخار داشت و نفرت خویش را از ایرانیان پنهان نمیداشت. در نامه ای که وی به علی خان افشار نوشته، میتوان خواند که: «طوایف ترک و مغول که در این سرزمین هستند میباید به یکدیگر دست اتحاد دهند تا ایرانیان هیچوقت نتوانند خودشان به سلطنت برسند».

مسعود میرزای قاجار در «تاریخ مسعودی» خود بر همین واقعیت تکیه میگذارد: «چنین بود که اسیرزادگان سرانجام امیرزادگان شدند و خود را بر تخت سلطنت اردشیر و شاپور رساندند. از هفت ایل ترک که از اسرای روم بودند... ایل قاجاریه خود به دوازده شعبه و تیره تقسیم شد که یک تیره آن قوانلو است که ما باشیم و امروز در ایران سلطنت میکنیم».

* * *

www.kavehroom.com

جانشین «خواجه تاجدار» برادرزاده اش باباخان بود کــه هنگــام کشته شدن او حکومت فارس و کرمان و یزد را داشت و در سال ۱۲۱۲ هجری قمری بعنوان دومین پادشاه دودمان قاجار به ســلطنت نشســت. شروع سلطنت قاجاریه مقارن با انقلاب کبیر فرانسه در اروپا بود که بــر اثر آن نفوذ و قدرت کلیسا و علمای مسیحی در فرانسه و بدنبال آن در همه اروپا، پس از قرنها، از میان رفت. حکومت شخص فتحعلیشاه نیز همزمان با روی کار آمدن ناپلئون بود که با فتح غالب ممالک اروپا در همه جا دست کلیسا را از دخالت در کارهای دولتی کوتاه کــرد. ولــی درست در همان سالها، فتحعلیشاه در ایران تا آنجا که میتوانست علما را دعوت میکرد که از عتبات عالیات به ایران بیــایند، و نظریــات و فتواهای آنان را تبعیت میکرد و کارهای مملکتی را با نظر آنان انجـام میداد.

سلطنت فتحعلیشاه سرآغاز یــک سلســله ســلطنتهای شــوم و بدفرجام دیگر بود که طی آنها ایران پیاپی بخشهای مــهمی از کشــور خود را به نفع اروپایی که عصر امپریالیسم فراگیر خود را آغاز کــرده بود از دست داد و سرانجام موجودیت خودش هم به پای تقســیم میــان دو امپراتوری روس و انگلیس رسید.

در دوران سی و هفت ساله پادشاهی فتحعلیشاه، بــهمان نســبت که بر درازی ریش «قبله عالم» افزوده شد از پهنای جغرافیایی کشورش کاسته شد، و بهمان نسبت که تعداد شاهزادگان قد و نیــم قــد قاجــار افزایش یافت شمار اتباع «ممالک محروسه ایــران» کــاهش گرفــت. اعتبار بین المللی کشوری نیز که به برکت پیروزیهای پرانعکاس نــادر جایگاه والایی در اروپای پایان قرن هجدهم یافته بود به حد یک کشــور دست دوم آسیایی پایین آمد. قرن نوزدهم اروپا برای ایران در شــرایطی آغاز شد که ناپلئون بدین کشور بچشم یک متحد سیاســی و نظــامی علیه دو کشور بزرگ دیگر اروپایی انگلستان و روسیه مینگریست، ولی در پایان سلطنت فتحعلیشاه همین ایران بصــورت کشــور بــی ســر و سامانی درآمد که روسیه و انگلستان بر سر استعمار آن با یکدیگر بــه مسابقه برخاستند.

www.kavehroom.com

تلخ ترین خاطره سالهای پادشاهی فتحعلیشاه دو شکست سنگین نظامی ایران از ارتش روسیه تزاری است که به دو قرارداد ننگین گلستان (در سال ۱۲۲۸ قمری) و ترکمن چای (در سال ۱۲۴۳ قمری) انجامید. بموجب قرارداد اول «اعلیحضرت پادشاه ایران برای ابراز دوستی و وفاق نسبت به امپراطور روسیه تمامی ولایات قراباغ و گنجه و خانات و شکی و شیروان و قبه و دربند و باکو و هر جا از ولایات طالش را که بالفعل در تصرف دولت روسیه است، و نیز تمامی داغستان و گرجستان را تا دریای خزر مخصوص و متعلق به دولت امپراطوری روسیه» شناخت و از هرگونه ادعایی در مورد مالکیت بر آنها صرفنظر کرد. و بموجب قرارداد دوم همین اعلیحضرت شاهنشاه «خانات ایروان و خانات نخجوان را در هر دو طرف رود ارس و بخشی از دشت مغان را به ملکیت مطلقه روس واگذاشت و اتباع دولت روسیه در ایران از تبعیت به قوانین حقوقی و جزایی ایران معاف شدند و حق کشتی رانی در دریای خزر انحصارا به کشتیهای روس تعلق گرفت».

نقش روحانیت شیعه در این ورشکستگی، بخصوص در جنگ فاجعه زای دومین نقشی اساسی بود که سنگینی آن کمتر از سنگینی مسئولیت همین روحانیت در فاجعه سقوط اصفهان بدست افغانان در زمان شاه سلطانحسین نبود. علمای عظام بجای اینکه در پی درک علل سیاسی و نظامی شکست جنگ نخستین و معاهده گلستان برآیند و این بار چاره ای برای آن اندیشند، بقصد واداشتن «خاقان بن الخاقان» به «حفظ بیضه اسلام از تجاوز روس منحوس» کفن پوشیدند و فرمان جهاد دادند. شرح این ماجرا را در کتاب «نقش روحانیت پیشرو در مشروطیت ایران» نوشته ح. آلگار، با همه جانبداری که در آن از این بیضه داران شده است، چنین میتوان خواند:

«در ۲٦ شوال ۱۲۴۱ (سوم ژوئن ۱۸۲٦) فتحعلیشاه قاجار به عزم سلطانیه از تهران بیرون شد و آقا سید محمد مجتهد و گروهی از علما که در این اثنا از ایالات آمده بودند همچون ملا محمد جعفر استرابادی، آقا سید نصرالله استرابادی، حاج سید محمد تقی برقانی، سید عزیزالله طالشی و جمعی دیگر از علما بدنبال او براه افتادند. پیش

www.kavehroom.com

از ورود علما به سلطانیه سفیر نیکلای اول که به تازگــی بــه جانشــینی آلکساندر اول به امپراتوری رسیده بود برای ابلاغ حسن نیت تزار جدید به سلطانیه آمده بود. بدین جهت نگرانی های علمـا از اینکـه فتحعلیشـاه علیرغم اظهارات جنگ طلبانه خود با روسها از در سازش درآید زیــادتر شد و فشارهای مذهبی آنان بصورتی چشمگیر افزایــش یــافت. در ایــن میان دومین گروه علما که ملا احمد نراقی و ملا عبدالوهاب قزوینـی از جمله آنان بودند به نشانه آمادگی خود بــرای جـهاد و شـهادت، کفــن پوشیده به اردوی پادشاهی رسیدند و نایب الامام سـیدالمجتهدین آسـید علی فتوا داد که: «حفظ بیضه اسلام از تسلط کفار لئام منتظم نمیشــود مگر به تجهیز عساکر و تدبیر جنــود و چــون از جــانب سـلطان علـی الاطلاق جل سلطانه ریاست و دولت و سلطنت و خلافت به فخر ســلاطین عرب و عجم مالک رقاب امم السلطان بن السلطان والخاقان ابن الخاقان ابوالمظفر فتحعلیشاه محول شده است انجام این مهم بعهده او اســـت»[1].
با آنکه چند نفر از علما مخالف جهاد بودند، ولی فتوای دیگری صـــادر شد که مخالفت با جهاد مخالفت با امام زمان و در حکم ارتــداد اســت. آقا سید محمد مجتهد در سلطانیه با استقبال فراوان مردم مواجه شــد، بطوریکه مردم برای بوسیدن عبای او و حتی بوسیدن خاک پای الاغی کـه وی بر آن سوار شده بود سر و دست میشکستند[2].

شاه از شنیدن این اخبار به گریه درآمد و از آقــا ســید محمــد مجتهد تقاضا کرد که فتوای جهاد را مهر کند و برای او بفرســتد تــا آنرا در تابوت خود بگذارد و در روز حساب ارائه دهد[3].

---

۱ ــ H. Algar در: Religion and State in Iran : The Role of the Ulama in the Qajar Period، ترجمه فارسی با عنوان «دین و دولت در ایران. نقش علمـــا در دوره قاجار»، تهران، ۱۳٦۹

۲ ــ از گزارش کنسول انگلیس در تبریز به لندن، ۱۵ جولای ۱۸۲٦، اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان

۳ ــ از گزارش ویلاک وزیر مختار انگلستان به وزارت امــور خارجــه در لنــدن، ۱۸ جولای ۱۸۲٦. اسناد محرمانه منتشر شده وزارت خارجه انگلستان، نقــل از کتــاب آلگار، ص ۸۹

www.kavehroom.com

همانوقت «رساله جهادیه» ای بر اساس فتاوی ده تن از مجتهدین عظام، توسط میرزا بزرگ فراهانی منتشر شد که در آن گفته شده بود:

«ای کافه اهل ایران... اینک برای شما حوران جنت آراسته و غلمان به خدمت برخاسته. پس بفروشید جانهای خود را به بهای گران، و قیام کنید به یاری مؤمنین تا دریابید بهشت برین... و مستحب است عموم جهادکنندگان را که تربت و تعویذ سیدالشهدا علیه السلام را با خود داشته باشند و هنگام التقای صفین به خواندن ادعیه پردازند... و حکم کفاری که در این جنگ اسیر شوند این است که هرکدام از آنها که ذکور و بالغ باشند اگر اسلام نیاورند کشته شوند و آنچه اناث و اطفال آنها باشند مملوک شوند به قهر و اسر نه بـه مجرد نظر و گذاشتن دست، و اگر زنی اسیر شود و طفل او از عقب مادر آید و اسیر دیگری شود طفل مال کسی است که او را اسیر کرده نه مال مالک مادرش. و اگر کسی زنی را اسیر کند و این زن از غنائم مشترکه باشد جایز نیست که پیش از تقسیم غنائم و اختصاص آن به خود، با او وطی کند».

البته هیچکدام از علمای اعلامی که برای جهاد کفن پوشیده بودند، نه شخصاً در میدانهای جنگ حضور یافتند، نه در جهاد با کفار شرکت جستند، و نه طبعاً شهید دادند. فقط راه را بر پیشرفت سربازان مجهز روسیه گشودند. شهرهای آذربایجان همانند شهرهایی کـه در جنگ پیش از آن در قفقاز بدست روسها افتاده بودند یکی پس از دیگری از جانب روس منحوس تصرف شدند، و به برآورد گزارشگران اروپایی آنزمان از آغاز تا انجام عملیاتی که بیست ماه طول کشید پیش از پانصد هزار نفر نظامی و کشوری در ایران تلف شدند، و سرانجام نیز این جنگ نابرابری که «برای حفظ بیضه اسلام» ضروری اعلام شده بود، با آنکه بسیاری از عساکر اسلام در آن تربت سیدالشهدا را همراه داشتند و احتمالاً هنگام «التقای صفین» فرصت خواندن ادعیه مورد توصیه را نیز یافته بودند، بـه شکست بیچون و چرای نیروی اسلام و به انعقاد معاهده ترکمانچای، ننگین ترین قرارداد

www.kavehroom.com

نظامی تاریخ قرون جدید ایران منتهی شد.

بموجب این معاهده، اضافه بر آنچه قبلاً بدان اشاره شد، کلیه مهمات جنگی و قلاع نظامی ایران در قفقاز به روسیه تعلق گرفت و پنج میلیون تومان غرامت جنگی نیز از جانب ایران به دولت روس پرداخت شد. دولت روسیه در مورد تأسیس نمایندگیهای بازرگانی و کنسولگری در سراسر خاک ایران آزادی عمل کامل یافت. در قرارداد الحاقی (متمم عهدنامه ترکمانچای) مقرر شد که اگر ایران اقساط غرامت را حداکثر تا ۱۵ ماه اوت ۱۸۲۸ به روسیه نپردازد، تمام ایالت آذربایجان از مملکت ایران مجزا و ضمیمه متصرفات روسیه خواهد شد تا حکومت جداگانه ای در آن تشکیل دهد[1].

در زمینه تجارت با روسیه حق تعیین تعرفه گمرکی یا تغییر آن از ایران سلب شد و ایران متعهد شد که برای همیشه از کالاهای وارده ار روسیه تنها ۵٪ حق گمرکی بگیرد، و بدین ترتیب بازرگانی خارجی ایران عملاً استقلال خود را از دست داد. به نوشته یکی از مورخان روسی در قرارداد ترکمانچای آنقدر منافع عاید روسیه شد که در هیچیک از جنگهای این کشور در اروپا عاید آن دولت نشده بود، و در مقابل میتوان گفت که در میان همه معاهده های پیش از دوران مشروطیت، احتمالاً هیچ معاهده ای بدین اندازه تحمیلی و برای ایران زیانبار نبوده است.

موقعی که خبر شکست نیروهای ایران در آذربایجان به خراسان رسید، شجاع السلطنه فرزند فتحعلیشاه که والی خراسان بود به علت رقابتی که با عباس میرزا داشت عده ای از سپاهیان خود را با علم های سیاه برداشت و به تهران آمد، و با این عنوان که از جانب امام هشتم مأموریت خاص برای بیرون کردن روسها یافته است عازم آذربایجان شد. فتحعلیشاه هم که حاضر به پرداخت غرامت مورد ادعای روسها نبود بخیال خود فرصت را برای ترساندن آنان مناسب

---

۱ ــ Robert Grant Watson در: A History of Persia، لندن، ۱۸٦٦، ترجمه فارسی، تهران، ۱۳۴۰

www.kavehroom.com

دانست و شجاع السلطنه را روانه قزوین کرد. نتیجه این شد که با رسیدن این خبر پاسکیه ویچ فرمانده نیروهای روس در جنگ با ایران، اولتیماتوم داد که اگر در ظرف پنج روز غرامت مورد مطالبه نرسد قوای روسیه مهیای حرکت به تهران خواهند شد، و شاه با شنیدن این خبر با شتاب شش کرور اشرفی طلای مورد مطالبه روسها را برای عباس میرزا فرستاد که در قریه ترکمانچای از جانب وی تسلیم آنها شود[1]. شجاع السلطنه نیز قشون ظفرنمون خود را با وجود مأموریتی که از جانب امام رضا بدان محول شده بود از نیمه راه قزوین برگرداند.

در ارزیابی علل شکست های سنگین سپاهیان ایران، علیرغم ابراز شهامت ها و فداکاریهای بسیاری از آنها که خود مسئولان روسی نیز بارها بر آن گواهی داده اند، پژوهشگران متعدد بر نقاط ضعف و کمبودهایی انگشت نهاده اند که گاه واقعاً شرم آور است. مثلاً اینکه در جریان جنگ های ایران و روس، در تمام تبریز سرب باندازه کافی برای ساختن گلوله وجود نداشت و ذخیره ارتش از ۲,۰۰۰ گلوله تجاوز نمیکرد. بموازات کمبود مهمات، کمبود پول نیز دست عباس میرزا را بسته بود، زیرا فتحعلیشاه علیرغم درخواستهای مکرر او حاضر نشده بود از تهران پولی برای پرداخت جیره و مواجب سپاهیان به آذربایجان بفرستد و انتظار داشت که ولیعهد تمام این هزینه را از مالیه خود این استان پرداخت کند. بر این دو عامل اساسی، عامل رقابتهای خصوصی شاهزادگان قاجار با یکدیگر و عدم اطاعت بیشتر آنان از ولیعهد و مستقل بودنشان در فرماندهی افزوده میشد. تعصبات مذهبی تقریباً همیشه آمیخته با فریبکاری نیز که در بسیاری موارد سر نخ آنها در دست سیاستگران خارجی بود بنوبه خود این عوامل فنی یا حکومتی را سنگین تر میکرد.

«وقتی که ژنرال گاردان از جانب ناپلئون برای تأسیس ارتش جدید ایران بدین کشور آمد، سر و صدای علما بلند شد که نظام جدید میخواهد لباس فرنگی به تن سربازان اسلام کند و مقررات انضباطی

---

۱ ـ عباس اقبال در «تاریخ ایران»، ص ۷۹۸

قشونهای نامسلمان را در ایران نیز متداول کند که امری مخالف اسلام است. علیه خود عباس میرزا نیز فتوا داده شد که چون چکمه فرنگی به پا کرده است لایق جانشینی شاه نیست. در نتیجه عباس میرزا نتوانست به مدرنیزه کردن دستگاه ارتشی خودش در آذربایجان ادامه بدهد»[1]. همین اشکال در مورد گنجانیدن اصل انضباط و اطاعت نظامیان از مافوق در نظامنامه ارتش نوین ایران توسط عباس میرزا در پیش آمد، زیرا از نظر آخوندان چنین انضباطی مفهوم اطاعت سربازان مسلمان را از مشاوران فرانسوی ارتش جدید داشت و علمای دین بهمین جهت آنرا خلاف اصل امر به معروف و نهی از منکر دانستند.

* * *

تا دوران فتحعلیشاه مراکز علمیه آئین تشیع و حوزه مرجعیت آن که پس از پیروزی افغانهای سنی بر دولت شیعه صفوی از اصفهان به نجف و کربلا روی آورده بودند همچنان در این دو شهر بود و در همانجا نیز بود که مکتب امروزی شیعه توسط سید محمد باقر معروف به وحید بهبهانی مقارن روی کار آمدن سلسله قاجار پی ریزی شد. در زمان فتحعلیشاه برای اولین بار پس از سقوط سلسله صفوی دوباره یک مرجع تقلید (محقق قمی) مرکز کار خود را از نجف به اصفهان منتقل کرد و بلافاصله موج مجتهد و مقلد و مکتبخانه های مذهبی و آخوندهای آنها در این شهر به راه افتاد، بطوریکه به نوشته قصص العلماء، در حالیکه تا زمان آقا محمدخان اساساً مجتهدی در اصفهان وجود نداشت، در سال ۱۲۵۰ قمری که فتحعلیشاه برای اولین بار در دوران سلطنت خود به این شهر رفت، چهار صد مجتهد به استقبالش شتافتند[2].

برای اولین بار پس از شاه تهماسب اول صفوی، فتحعلیشاه لازم دانست که مشروعیت سلطنت خود را با اجازه مخصوص مرجع تقلید

---

۱ ــ «ایران در دوران سلطنت قاجار»، نوشته علی اصغر شمیم، ص ۲۸۷

۲ ــ قصص العلماء، ص ۱۴۰

www.kavehroom.com

زمان خویش که از جانب امام زمان سرپرستی مؤمنیـــن را بـــر عـــهده داشت تثبیت کند. بطوریکه در این باره «قصـــص العلمـــاء» توضیـــح میدهد در سال جلوس فتحعلیشاه (۱۲۱۲ قمری) وی به زیارت عتبات عالیات رفت و در این مسافرت شیخ جعفر کاشف الغطاء کـــه مرجـــع تقلید آن زمان در نجف بود فتحعلیشاه را اذن در ســـلطنت داد و او را نایب خود قرار داد بدین شرط که در هر فوجی از لشکر مؤذنـــی قـــرار دهد و امام جماعت در میان لشکر داشته باشد که هر هفتـــه یـــک روز وعظ کنند و تعلیم مسائل شرعیه کنند[1].

ملا احمد نراقی نیز استدلال کرد که هر چند ولایت (حکومـــت) حق امام زمان است و در غیبت امام زمان حق فقیه اســـت، ولـــی اگـــر فقیه عالیقدر خودش مایل به پذیرفتن حکومت نباشـــد میتوانـــد آنـــرا وکالتاً بر عهده پادشاه عصر بگـــذارد، و بدیـــن وســـیله حکومـــت بـــه فتحعلیشاه تفویض شد و سلطنت او مشروعیت یافت.

واقعیت این بود که درســـت از همیـــن هنگـــام، قـــدرت واقعـــی دستگاه سلطنت نیز در ایران به روحانیت شیعه انتقال یافت و این وضـــع تا پایان عصر قاجار همچنان برقرار ماند. خود «قبله عـــالم» احتمـــالاً نخستین کسی بود که این واقعیت را عملاً دریافت.

«فتحعلیشاه چند سال بعد بجهت امری از شـــیخ جعفـــر نجفـــی شدیداً دلتنگ شـــد... زمـــانی کـــه وی وارد تـــهران شـــد، پادشـــاه بـــه امین الدوله گفت که من دیدن از شیخ نمیکنم و حکم کرد که او را بـــه خانه شاهی نیز نبرند. ولی شیخ چند روز بعد به عزم دیدن پادشـــاه وارد ارگ سلطنتی شد. حاجبان و دربانان و ملازمین همه استقبال او نمودند و دست مبارکش را بوسیدند. شاه به امین الدوله گفت که حالا که آمده است چون به مجلس آمد برایش تعظیم و تکریم نمیکنم. پس چون شیخ خواست که از پله های قصر بالا رود بصدای بلند یاالله گفـــت. ســـلطان بی اختیار از جای برخاست و به استقبال شیخ رفت و دست او را گرفـــت

---

۱ ــ نقل از «شیعه در تـــاریخ ایـــران»، نوشـــته ر. ن. بوســـتن، فصلنامـــه ره آورد، لس آنجلس، شماره ۳۹

www.kavehroom.com

و از پله ها بالا آورد و در کنار خود نشاند. بعد از انقضـــای مجلـــس، امین الدوله بطور خصوصی به سلطان عرض کرد که مگر شما فرمایش نداشتید که برای شیخ تواضع نکنید؟ سلطان فرمـــود کـه چـون شـــیخ صدای الله اکبر بلند کرد دیدم که ماری عظیم رو به روی من آمده است و میخواهد بر روی سینه ام بجهد، پس بی اختیار از جای خود برخاستم و دست شیخ را گرفتم و از آن پس مار مفقود شد»[1].

بالا گرفتن قدرت سیاسی آخوندان، افزایش روزافزون «قداســـت» مذهبی را نیز که لازمه گرمی بازار دکان دین بود بـــرای آنـان بـهمراه آورد و بدین ترتیب در فاصله ای کوتاه تمام آن تارهـــای خرافـاتی کـه بدست نادرشاه و کریمخان پاره شده بود دوباره بـــه دور جامعـه ایرانـــی تنیده شد، و کراماتی گوناگون که پیش از آن خاص امامان شیعه بـــود به جانشینان «برحق» آنان نیز تعلق گرفت.

قصص العلماء در شرح مربوط به همیـــن شـــیخ جعفـر نجفـی مینویسد که در مسافرت آن جناب به لاهیجان، مردی را کـــه بـه درد چشم مبتلا بود نزد ایشان آوردند که او را شفا دهـــد. پـس شـیخ آب دهان مبارک را بر چشم او مالید و دعا کرد و آن شخص شفا یافت. در جای دیگر در شرح حال همین مجتهد، نقل میکنند که شـــخصی بـه آن جناب شکایت کرد که روزی به صحرا رفتم و دختری دیـــدم در غـــایت حسن و جمال. به من گفت که از طایفه اجنه هستم و با تو تعشق بـــهم رسانده ام و از این پس هر شب بنزد تو میآیم. از آنوقت تا حال هر شب به بستر من میآید و مرا از مقاربت او ضعف و سستی بسیار روی داده است. اکنون تو که نایب امام زمان میباشی علاجـی بفرمـا. حضـرت شیخ رقعه ای به جنیه نوشت، پس آن جنیه ناپدید شد[2].

نمونه بارزی از فساد دستگاه روحانیت در دوران قاجار، که ابعاد آن شاید در همه تاریخ روحانیت شیعه بیسابقه باشد مـاجرای ثـروت و قدرت حجة الاسلام موسی شفتی مجتـهد بـزرگ دوران فتحعلیشـــاه و

---

۱ ـ همانجا، ص ۱۳۰

۲ ـ همانجا، ص ۱۳۳

www.kavehroom.com

محمدشاه قاجار است که مدت زمانی عملاً پادشاه بی تاج و تخت استان اصفهان بشمار میرفت.

در «رساله خیراتیه در رد بر صوفیه» که بخش هایی از آن در «تاریخ اجتماعی ایران در دوره معاصر» سعید نفیسی نقل شده در باره این بزرگوار آمده است که: «دیگر از علمای اعلام این زمان حاجی سید محمد باقر موسوی شفتی معروف به حجة الاسلام است. روزی که ایشان وارد اصفهان شد، از مال دنیا فقط یک رساله خطی داشت که مورد مراجعه او بود و بجز آن آه در بساط نداشت، و امروز دولت و ثروت حجة الاسلام بعد انجام فقر و افاقه چنان است که گویا از احصاء گذشته باشد، و حضرت آفریدگار قدرت خود را در آن بزرگوار چنان آشکار فرموده که عبرت جمیع انظار و مایه اعتبار ارباب اعتبار گردیده است. در شهر اصفهان چهار صد کاروانسرا از مال خود دارند، و زیاده از دو هزار باب دکاکین، و یکی از قرای متعلق به ایشان در بیرون اصفهان قریه کروند است که نهصد خروار برنج مقرری آنجاست، قطع نظر از گندم و جو و حبوبات دیگر، و املاکی که در بروجرد دارند مداخل آنها هر سالی تقریباً ششهزار تومان است و املاکی که در یزد دارند سالی دو هزار تومان و املاک و دهات شیراز سالی ششهزار تومان، و مجملاً سالی هفده هزار تومان مالیات دیوانی دهات آن جناب در اصفهان است. و خانه مسکونی ایشان در اصفهان مشتمل بر بیوت بسیار است که اندرونی و بیرونی هر یک از هفت پسرشان در آنجاست، و فرزند اکبرشان آقا میرزا زین العابدین در اصطبل خود هفده رأس اسب راهوار دارد. و عیالات حجة الاسلام، قطع نظر از خادمان و کنیزان و جواری ایشان صد نفر در شمار آمده اند»[۱].

در باره طرز تحصیل این گنج بادآورده و ثروت حلال، خود حضرت حجت الاسلام میگفت «احکام این جانب تعبیر احکام حضرت صاحب الزمان است». ولی همین قصص العلماء در باره آن مینویسد:

---

۱ ــ فصلنامه ره آورد، شرح احوال حجة الاسلام شیخ باقر شفتی، شماره ۱۵، تابستان ۱۳۶۶

www.kavehroom.com

«زمانی شاه که در اصفهان در عمارت هفت دشت بسیرون شـهر مـنزل داشت دوربین انداخته بود و به صحرا تماشا میکرد. فیلی را دید که بـا بار زیاد میآید. پرسید که فیل از کیسـت؟ و بـارش چیسـت؟ بعـرض رسانیدند که این فیل را از هندوسـتان بـرای حجـت الاسـلام شـفتی فرستاده اند و بارش تنخواه است»[1].

شفتی تدریجاً صاحب اختیار مطلق اصفهان شد، بطوریکه حـاکم و مأموران دولتی بدون اجازه او امکان هیچ کاری را نداشـتند. شـماره لوطیانی که در فرمان او بودند از سیصد نفر فراتـر مـیرفت. احکـام شرعی را به تشخیص خود و در بسیاری از موارد بدست خـودش اجـرا میکرد، چنانکه براساس بررسی عباس اقبال آشتیانی در مقالـه ای در مجله مهر، ۱۲۰ نفر در طول چندین سال توسط شـخص او گـردن زده شدند، بدین ترتیب که در آغاز به عنوان اینکه روز قیامت شفیع آنـها خواهد شد از آنان در باره جرم های خودشـان اقـرار میگرفـت و بعـد گریه کنان سرشان را میبرید[2].

در همین «تاریخ اجتماعی» سعید نفیسی، گزارشهای جـالبی در باره دیگر مجتهدان عظام دوران فتحعلیشاه نقل شده است که از جملـه آنها ماجرایی در ارتباط با کاشف الغطاء معروف است که شاه قاجـار اجازه سلطنت خود را با تفویض آن از جانب او به نمایندگی از حضـرت صاحب الزمان دریافت داشت.

«جناب شیخ جعفر بن خضربن یحیی حلی جناحی نجفی معروف به کاشف الغطاء بسیار کثیرالاکل بودند. چنانکه گویند هر نوبتی یـک رأس بره و ده تخم فلفل غذای ایشان بود و هـر شـب را هـم مقـاربت میفرمودند و پس به عبادت حضرت آفریدگار میپرداختند. و آن جناب بودند که فتحعلیشاه را اذن سلطنت دادند و او را نایب خود قرار دادند. مسموع شده است که شخصی به خدمت حضرت شیخ رسید که مسـئله محتاج الیه خود را از ایشان سئوال نماید، و در همیـن ضمـن غـذای

---

۱ ــ همانجا

۲ ــ همانجا

www.kavehroom.com

شیخ را آوردند. وقتی که او ناظر اکل همه آنها توسط شیخ شد با خود اندیشید که اکنون بخارات آن به دیوانخانه دماغ او مینشیند و در چنین وضعی سئوال نمودن بیجا است. پس برخاست که برود. شیخ فرمود که پس برای چه کار آمده بودی؟ بناچار واقع را عرض کرد. شیخ فرمود که حضرت خلاق عالم مرا در علم فرید دهر ساخته و در عین حال در اکل و شرب نیز اشتهای وافر به من عطا فرموده که علی الدوام به لذت نعمتهای او متلذذ میباشم، و چنان شهوتی بمن کرامت فرموده که هر شب باید مجامعت نمایم، و چنان قوه اطاعت و طاعت بمن موهبت فرموده که همه شب از نصف شب تا صبح به راز و نیاز با حضرتش مداومت دارم و ترا نه آن فهم و ادراک است و که غذای روحانی است، و نه آن اشتهای به مطعومات که غذای جسمانی است و نه آن قوه شهویه که از مقاربت متلذذ شوی و نه آن قوه شب خیزی که به عبادت قیام نمائی. پس نه لذت دنیا را برده ای و نه لذت آخرت را... و آن جناب بسیار خوش احوال بود و همیشه کنیزی به همراه داشت و در سفرها هر کجا که شهوت بر ایشان غالب میآمد حکم میفرمود که همانجا چادر میزدند و دفع حاجت مینمود»[۱].

تقریباً همه این خادمان بزرگوار شریعت میکوشیدند تا رسالات و تألیفاتی از خود داشته باشند تا جلالت مقام آنان در نزد مؤمنان مورد تردید قرار نگیرد، و در این باره طبعاً هرگونه اغراق و مبالغه ای مجاز بود، همچنانکه ارائه هر نوع حرف سخیفی در این آثار فاضلانه مجاز بود، بشرط آنکه ظاهری پرطمطراق داشته باشد. نمونه ای از این را در قصص العلماء میتوان یافت:

«از تألیفات عالم جلیل القدر آقا سید محمد طاب ثراه کتاب جامع العبابر است که یک مجلد آن در مبحث غسل جنابت نزد من است و نیز مفاتیح الاصول و اصلاح العمل و اکیل المصائب. و حجة الاسلام آقا شفیع بروجردی نوشته است که از آن جناب شنیدم که میفرمود مؤلفات من شامل سیصد هزار صفحه یا بیشتر است. در

---

۱ ـ سعید نفیسی در «تاریخ اجتماعی ایران در دوره معاصر»، ص ۱۳٦

www.kavehroom.com

صورتیکه مرحوم حاجی محمد صالح برغانی از تلامذه آقا سید محمد میفرمود که ایشان در هر شبانروز شش تألیف داشته اند»[1].

تمام سالهای سلطنت فتحعلیشاه بـه کارهـایی از قبیـل طلاکاریهای مراکز مقدسه که مطلقاً جنبه تظاهر داشت صرف شـد، در حالیکه در همان اوقات مـردم هـزاران هـزار از قحطـی و گرسـنگی میمردند و سپاهیان در سرمای زمستان در جنگ با روسیه کفـش بپـا نداشتند. و طبعاً «روحانیت مبارز» نیز از این بابت اعتراضی نمیکرد، زیرا در آنچه مربوط به این طبقه بود تأخیر و تعللی نمیشد.

«خاقان مغفور گنبد و گلدسته کربلا را طلاکاری کرد. در مرقـد حضرت معصومه در قم درب طلا و ضریح طلا نصـب شـد. مدرسـه فیضیه ساخته شد و ساکنان قم از پرداخت مالیات بکلی معاف شـدند. ساختمان مسجد شاه تهران و طلا کاریهای آن در زمان ایشـان بپایـان رسید. از طرف شاه سالانه صد هزار تومان (به پول آنروز) و صد هـزار تن گندم توسط ملا اسماعیل مازندرانی (مقس الصدقات) مرتباً بیـن سادات و علما تقسیم میشد»[2].

از امور دیگری که در تمام دوران سلطنت خاقان مغفور از جانب او فراموش نشد، توسعه حرمسرا و افزایش شمار گویندگان لااله الاالله از تبار سلطنتی بود. به حساب دقیقی که عباس اقبال در تاریخ خـود ارائه داده است، وی در دوران سلطنت خود از قریب چهار صد زن بیـش از دو هزار پسر و دختر و نواده پیدا کرد، که با آنکه عـده ای از آنـها پیش از خود او در گذشتند، هنگام وفات از وی ۵۷ پسر و ۴۶ دختر و ۲۹۶ نوه پسری و ۲۹۲ نوه دختری و ۱۵۶ متعلقه کـه از او فرزنـد داشتند باقی ماندند[3].

از اموری باز به همین اهمیت، توجه خاص خاقـان بـه آراسـتن ریشی بود که بلندترین ریش سلطنتی تاریخ ایران شناخته شده اسـت، و

---

۱ ــ نقل از کتاب ملیت و زبان شاهرخ مسکوب، ص ۱۲۰

۲ ــ تاریخ روضة الصفای ناصری، رضا قلی خان هدایت، ص ٦۲۰

۳ ــ «تاریخ ایران، مشیرالدوله پیرنیا و عباس اقبال آشتیانی، ص ۸۰۸

www.kavehroom.com

در مواردی این درازی ریش کمبود کارنامه دستاوردهای او را در رشته های دیگر جبران میکرد. خود من در یک سفر رسمی به هند، در هنگام دیدار از کاخ ریاست جمهوری در دهلی با تعجب از اینکه تمثال شاه قاجار را با همه بلندای ریش او بر سقف تالار مرکزی آن نقاشی کرده بودند علت این موضوع را از راهنمای خود پرسیدم و پاسخ شنیدم که این کاخ قبلاً در زمان لرد ماونت باتن آخرین نایب السلطنه انگلستان در هند ساخته شده و چون خانم او لیدی ماونت باتن از ریش خاقان مغفور خوشش میآمده است، به خواست او این تصویر در سقف تالار ترسیم شده است تا خانم نایب السلطنه هر روز امکان دیدن و خندیدن بدان را داشته باشد.

در عین حال، بد نیست تذکر داده شود که توجه خاقان به طلاکاری ها و به حرمسرا و ریش خودش، چندان امور دیگری را که ظاهراً به سلطنت او مربوط میشد شامل نمیشد. من باب نمونه، وقتی که ناپلئون بناپارت در نامه خود بدو برای خوشایند وی از کورش بزرگ بصورت مردی که نخستین سازمان واقعی حکومتی تاریخ جهان و اولین ارتش منظم تاریخ را بوجود آورده نام برد، وی در زیر نامه از «جناب صدراعظم» خواست که تحقیق کند این «سیروس کبیر» کی بوده است؟ اصل نامه اکنون در وزارت امور خارجه ایران است.

بموازات همه اسلام پناهی ها و گلدسته سازیها و آخوندپروریها، خاقان مغفور به پیروی از شیوه مرضیه تمام پادشاهان اسلام پناه دیگر کشور، بخصوص ترکان و ترکمنان، آنان قساوتها و بیرحمی های سنتی را بدقت مراعات میکرد، چنانکه در آغاز سلطنت، برادر خودش حسینقلی خان را که مدعی پادشاهی بود کور کرد و در خانه ای در شمیران جای داد که تا آخر عمر در همانجا ماند، و صدراعظم وی اعتمادالدوله را نیز که فتحعلیشاه تنها با تدبیر او به سلطنت رسیده بود به امر او کور کردند و زبانش را بریدند و با این وضع به قزوین فرستادند که اندکی بعد بر اثر شدت زخمها در آنجا جان سپرد.

* * *

www.kavehroom.com

بعد از درگذشت فتحعلیشاه، محمد میرزا فرزند عباس میرزا که پس از پدرش سمت ولیعهدی یافته بود به همت و تدبیر میرزا ابوالقاسم فراهانی قائم مقام اعلام پادشاهی کرد و در همراهی سفرای انگلیس و روس و سپاه و توپخانه مفصلی به فرماندهی سرهنگ Lindsay انگلیسی عازم تهران شد. در این فاصله عموی او ظل السلطان با عنوان عادل شاه اعلام سلطنت کرد و بنام خویش سکه نیز زده و دست به ریخت و پاش بیحساب اندوخته و خزانه دولتی زده بود. ولی وقتیکه محمد شاه به تهران رسید وی پس از سلطنتی ۹۰ روزه ای تسلیم او شد و مورد عفو قرار گرفت. در این موقع چند تن از عموهای دیگر شاه در نقاط مختلف مملکت دست به طغیان زدند، و چون محمد شاه از جانب برادران خویش نیز بیمناک بود به امر او همه آنسها را در اردبیل کور کردند. شجاع السلطنه و معتمدالدوله بنوبه خود پس از شکست در برابر قوای اعزامی شاه، یکی کور شد و دیگری در وبای عام تهران مرد.

محمد شاه پس از آنکه با تدبیر و قاطعیت قائم مقام بر مخالفان خود فائق آمد و بر تخت پادشاهی مستقر شد، به همان راهی رفت که پدرش فتحعلیشاه در مورد قتل اعتمادالدوله کلانتر صدراعظم خویش رفته بود و بعد از او نیز پسرش ناصرالدینشاه در مورد تقی خان امیرکبیر صدراعظم خود رفت، و تازه این هر سه خود پس از گذشت هزار سال در راهی رفتند که خلفای بزرگوار عباسی، سفاح و منصور و هارون الرشید و مأمون در مورد وزرای ایرانی خود رفته بودند ــ که همگی آنان نیز، چون اینان، سلطنت و خلافت خود را بطور کامل مرهون ایشان بودند ــ.

تنها چند ماه بعد از آغاز سلطنت محمد شاه، در ۲۵ صفر ۱۲۵۱ (قمری) قائم مقام صدراعظم مقتدر او را بدستور وی به باغ گلستان احضار کردند، ولی در هنگام ورود او فراش های خلوت او را به تالار مخصوص دربسته ای در کاخ بردند و پس از چند شبانروز زندانی ماندن در آن، در شب آخر ماه صفر وی را خفه کردند و در پی آن نیز مأموران شاهی به دستگیری فرزندان و برادران و بستگان او پرداختند. و شاه مردی

www.kavehroom.com

را که به توصیف یکی از مسافران اروپایی ــ که او را از نزدیــک دیــده و شاهد اقوال و اطوارش بوده است ــ «عجیب ترین خلقتــی در روی زمیــن بوده که میتوانسته است به اداره امور یک ملت گماشته شود»[1]، و بــهمین جهت تاریخ ایران او را مضحک ترین صدراعظم همه تاریخ چند هزار ســاله خویش شناخته است، به نام حاجی میرزا آقاسی برای تمــام مــدت ســیزده سال آینده سلطنت خویش به صدارت عظمای ایران گماشت.

بطوریکه عباس اقبال در کتاب «میرزا تقی خان امــیر کبــیر» مینویسد «در تمام این مدت رابطه محمد شاه با حاجی میرزا آقاســی رابطه شاه و صدراعظم نبود، بلکه رابطه مراد و مرشد بود، زیرا حــاجی میرزا آقاسی مدعی تصوف بود و حتی چنــد ســال نــیز بــا کشــکول درویشی به سفرهای صوفیانه پرداخته بود و بر این ملاک، عملاً حــاجی پادشاه ایران بود، بطوریکه محمد شاه در نامه های خود ویــسرا روحــی فداک و سلمه الله تعالی مینــامید و حتــی در حاشــیه یکــی از ایــن نامه ها خطاب بدو نوشته بود: «رأی آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تــو فرمائی». همین محقق مینویسد که بارها محمد شـــاه در اشــاره بــه بیماری مزمن نقرس که همواره او را رنج میداد گفته بــود کــه حــاجی نمیخواهد این درد من خوب شود، چون میخواهد همه سختی هــا را در این دنیا بکشم تا آمرزیده به دنیای دیگر بروم. اگر حــاجی میخواســت درد من خوب شده بود»[2].

«از اشاراتی که در مآخذ تاریخی این دوره شده، چنین برمیــآید که یک عامل نفوذ فوق العاده حاجی میرزا آقاسی در مزاج محمد شاه این بود که او به سلطنت رسیدن محمد میرزا را در زمانی کــه هنــوز اطمینانی بدان نبود بدو پیشگویی کرده بود. ولی بعدا معلوم شــد کــه حاجی نظیر این پیش بینی را برای سایر شاهزادگان و بــرادران محمــد میرزا نیز، هر کدام بطور جداگانه و بدون اطلاع از یکدیگر کرده بود بــا این حساب که ناچار یکی از آنها بــه ســلطنت خواهــد رســید و ایــن

---

۱ ــ «میرزا تقی خان امیرکبیر»، نوشته عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۴۰

۲ ــ همانجا

www.kavehroom.com

گفته شیطان رجیم که در ترک سجده به حضرت آدم در حضرت سلطان کریم بیان کرد مشابهتی تمام است. نخست بگوی که تو مردی پست و بزرگان ایران را زیر دست بودی. این قوت و قدرت از که یافتی که بدین مقامات بلند شتافتی؟ دیگر آنکه اینک هفت پشت پدر بر پدر میرود که سلاطین قاجار را مردم ایران پرستش میکنند. تو یک مرد رعیت، کیستی که دولت پادشاهان را به نظام آری و قواعد سلطنت را به قوام کنی؟ علمای اثنی عشریه را که در شمار شریعت غرا ودیعت انبیا علیهم السلام اند چگونه خوار توان داشت؟» (اشاره به جلوگیری امیرکبیر از بست نشستن مجرمین در خانه روحانیون و امامزاده ها)[۱].

در باره نحوه مرگ امیر در کاشان نیز همین ناسخ التواریخ مینویسد:

«پس از مدت یک اربعین (چهل روز) که میرزا تقی خان در قریه فین روز گذاشت، از اقتحام خون و ملال مزاجش از اعتدال بگشت. سقیم و علیل افتاد و از فرود انگشتان پای تا فراز شکم رهین ورم گشت و شب دوشنبه هجدهم ربیع الاول درگذشت».

اما محمد حسینخان صنیع الدوله (فرزند همان کسی که برای کشتن امیرکبیر فرستاده شده بود) که بعداً لقب اعتمادالسلطنه گرفت، در کتاب منتظم ناصری خود در همین باره مینویسد:

«روز بیست و پنجم ماه محرم (سال ۱۲٦۸ه) به اقتضای رای صوابنمای همایونی و نظر به مصالح مملکتی میرزا تقی خان اتابک اعظم از منصب امارت نظام و وزارت عظمی و لقب اتابکی و سایر مشاغل و مناصب بکلی خلع و معزول شد، و چیزی نگذشت که در قریه فین کاشان وفات کرد».

با کشته شدن امیرکبیر و انتصاب میرزا آقاخان نوری مجری سیاست انگلستان به مقام صدارت عظمی، سلسله فاجعه های سیاسی و نظامی و اقتصادی که تا به پایان سلطنت پنجاه ساله «قبله عالم» جدید ادامه یافت آغاز شد. در سال ۱۲۷۲ هجری قزاق های روسیه در

---

۱ ــ لسان الملک سپهر در ناسخ التواریخ، چاپ تهران، ۱۳۳۷

www.kavehroom.com

اطراف خیوه مستقر شدند. در سال ۱۲۷۶ سپاه چهل هزار نفری قاجار که برای سرکوبی ترکمن های راهزن به ناحیه مرو فرستاده شده بود از آنها شکست خورد و بیش از ۲۷ هزار نفر کشته و اسیر داد. روسها از سال ۱۲۷۰ به بعد تاشکند و سمرقند و بخارا را متصرف شدند و با شکست دادن ترکمن ها سراسر ماوراء النهر را تا مرزهای شمال شرقی کنونی ایران باشغال خود درآوردند.

در این ضمن، ناصرالدین شاه بقصد جبران شکست محمد شاه بار دیگر هرات را به محاصره گرفت و بار دیگر نیز کار به حمله ناوگان جنگی انگلستان به سواحل جنوبی ایران کشید، و این بار انگلیسها بندر بوشهر و محمره (خرمشهر) را تصرف کردند و کشتیهای انگلیسی از راه کارون تا اهواز پیش رفتند و ناصرالدین شاه ناچار بوسیله فرخ خان امین الدوله که مقیم پاریس بود از ناپلئون سوم امپراتور فرانسه درخواست میانجیگری کرد، و چندی بعد معاهده ای میان ایران و انگلیس در پاریس به امضاء رسید که «قرارداد پاریس» نامیده شد، و بموجب آن ایران متعهد شد که هرات را تخلیه کند، و جدایی سیاسی و جغرافیایی افغانستان را از ایران بطور قاطع به رسمیت بشناسد، و نظیر اختیاراتی را که بموجب معاهده ترکمنچای در زمینه کاپیتولاسیون به اتباع روسیه داده بود به اتباع انگلستان نیز بدهد، و از مجازات ایرانیانی که در جنگ دو کشور به مملکت خودشان خیانت کرده و به سپاهیان انگلیس کمک کرده بودند خودداری کند، و دست کشتیهای تجارتی انگلیسی را برای ورود به بنادر خلیج فارس و دریای عمان باز بگذارد. دولت ناآگاه ایران که صدراعظم آن خود با نفوذ انگلیس روی کار آمده بود این معاهده را درست در زمانی امضا کرد که شورش بزرگ هندوستان علیه انگلیسها، موقعیت انگلستان را در هند به متزلزل ترین وضع خود رسانیده بود، و ایران در صورت اتخاذ سیاستی قاطع تر میتوانست بکلی ورق را بنفع خود برگردانیده باشد.

موقعی که متن این معاهده در تهران بدست میرزا آقاخان نوری صدراعظم رسید و دید که انگلیسها در آن از موضوع عزل او از صدارت که قبلاً مطرح کرده بودند چیزی نگفته اند، «خدا را شکر کرد

که اگر هرات و افغانستان از دست رفته صدارت او بجای خودش باقی مانده است»[1].

ناصرالدین شاه به ازای امضای معاهده پاریس و از دست دادن نهایی افغانستان بنفع بریتانیا، برای حفظ تعادل با همسایه زورمند شمالی خود، طبق معاهده ای که در سال ۱۲۹۹ قمری (دسامبر ۱۸۸۱) در تهران بین ایران و روسیه امضا شد، تسلط امپراتوری روسیه را بر سراسر مرزهای از دست رفته شمال شرقی کشور به رسمیت شناخت و بدین ترتیب مرز دو کشور ایران و روسیه به حدود کنونی مرزهای ایران با جمهوری های پیشین اتحاد شوروی رسید. اندکی بعد جزیره آشوراده در دریای خزر بنوبه خود مورد حمله ناوگان روسیه قرار گرفت و به بهانه دفع مزاحمت ترکمن ها، روسها این جزیره را بصورت پایگاه دریایی خود درآوردند.

واکنشی که ناصرالدین شاه به همه این ناکامیهای سیاسی نشان داد این بود که میرزا آقاخان نوری را پس از صدارت فاجعه زای هفت ساله از مقام خود عزل کرد و برای اولین بار در ایران به تقلید از کشورهای اروپایی هیئت دولتی مرکب از وزارتخانه های داخله، خارجه، جنگ، مالیه، علوم و وظایف، فواید عامه، تجارت و زراعت تشکیل داد که ریاست آنرا شخصاً بر عهده گرفت و بعدها نیز وزارتی بنام وزارت دربار اعظم ایجاد کرد که مستقیماً به خود او مربوط میشد. تشکیلات این وزارت دربار بدینقرار بود: ۱ ــ خلوت همایون ۲ ــ صندوقخانه و رختدارخانه ۳ ــ فراشخانه خلوت همایونی ۴ ــ قهوه خانه مبارکه ۵ ــ خواجه سرایان ٦ ــ اداره صرف جیب مبارک ۷ ــ اداره شترخانه و قاطرخانه ۸ ــ ایشیک خانه و کشیکخانه و غلام پیشخدمتان و یوزباشیان ۹ ــ قاپوچی باشی و قاپوچیان ۱۰ ــ نسقخانه و فراشان سرخ پوش و میرغضبان و مأموران شکنجه[2].

---

۱ ــ عباس اقبال آشتیانی، حواشی و تعلیقات بر ترجمه فارسی کتاب «جنگ ایران و انگلیس» تألیف کاپیتن هنت انگلیسی، تهران، ۱۳۲۷، ص ۱۴۲

۲ ــ نقل از «ایران در دوره سلطنت قاجار»، نوشته علی شمیم، تهران، ۱۳۴۲، ص ۲٦۱

www.kavehroom.com

سفرهای اروپایی شاهان قاجار با سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا در سال ۱۲۹۰ هجری آغاز شد. بعد از آن دو بار دیگر در سالهای ۱۲۹۵ و ۱۳۰٦ وی به اروپا رفت و بدنبال او مظفرالدینشاه و احمد شاه نیز هرکدام سه بار به سفر کشورهای اروپایی رفتند که هیچکدام از این سفرها جز زیان های مالی و سیاسی ببار نیاوردند. بهانه ناصرالدین شاه برای سفرهایش این بود که با پیشرفتهای حیرت انگیز کشورهای غربی از نزدیک آشنا شود و از مطالعات خود برای بهبود وضع ایران بهره گیرد. ولی در عمل وی در بازگشت به کشورش نه تنها کاری در این راه نکرد، بلکه درست بالعکس برای حفظ منافع شخصی خود درهای اصلاحات را بیش از پیش بروی ایرانیان بست، و در این راه از پشتیبانی متحدان نیرومندی در مقام روحانیت شیعه نیز به حد اکمل برخوردار شد، زیرا این بزرگواران هم مانند خود او هرگونه تحولی را در جهت پیشرفت دانش و بینش جهان غرب در ایران، بر ضد منافع خود تلقی میکردند. نمونه ای از این سرکوبگریها را مجید یکتائی در «پیدایش مشروطه در ایران» چنین نقل کرده است:

«روزی به شاه خبر دادند که در یکی از خانه های محله سنگلج شبها چند تن گرد هم می نشینند و از اصلاحات سخن میگویند. شاه به فراشها دستور داد آنها را دستگیر کنند و فراشها به خانه ریخته هفت نفرشان را گرفتند. آنگاه فرمان داد آنها را در چاه افکندند و خود با تفنگ سی تیر در چاه شلیک کرد و به گفته خودش آنها را به اسفل السافلین فرستاد»[1].

در بازگشت از سومین سفر ناصرالدین شاه، سلسله واگذاری امتیازات به بیگانگان که تدریجاً تمام منابع و دستگاه های اقتصادی مملکت را در اختیار آنان قرار میداد آغاز شد و آغازگر آنها امتیاز انحصاری خرید و فروش و تهیه تنباکو و توتون ایران برای مدت پنجاه سال، در مقابل پرداخت سالانه ۱۵ هزار لیره طلا از جانب شرکت

---

۱ ــ مجید یکتائی: «پیدایش مشروطه در ایران»، ص ۱۲

www.kavehroom.com

انگلیسی تالبوت (از خویشان لرد سالیسبوری نخست وزیر انگلستان) بود. این امتیاز که در ایران بنام فرانسوی «رژی» معروف شد، برخورد شدیدی را میان دستگاه سلطنت و یکی از روحانیون بلندپایه عتبات بنام حاجی میرزا حسن شیرازی بوجود آورد که به تحریم استعمال تنباکو در ایران فتوا داد و باعث شکل گرفتن مقاومتی همه جانبه شد که ناصرالدین شاه را وادار به پس گرفتن امتیاز از شرکت انگلیسی کرد، ولی پیامد ناشناخته و در عین حال فاجعه انگیز این لغو امتیاز این شد که چون بموجب یکی از مواد امتیازنامه، در صورت الغای آن ایران ملزم به پرداخت پانصدهزار لیره استرلینگ به شرکت امتیاز گیرنده میشد و چنین پولی در خزانه شاه قاجار موجود نبود، شاه ناگزیر شد این مبلغ را با بهره سالانه ٦٪ از «بانک شاهی» (که با سرمایه و کارمندان انگلیسی) در تهران تأسیس شده بود وام بگیرد و این کار مقدمه ای برای همه وام گرفتن های بعدی شد.

امتیاز تأسیس این بانک شاهی بعنوان جبران لغو امتیاز دیگری که ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۹ قمری (۱۸۷۲ میلادی) برای تأسیس خط آهن و استخراج کلیه معادن ایران به «بارون جولیوس دورویتر» انگلیسی داده بود به همین شخص داده شد، زیرا شاه در سفر خود به اروپا، هنگامیکه در پایتخت روسیه بود دریافت که روسها سخت از بابت اعطای چنین امتیازی به یک انگلیسی رنجیده اند و برخلاف انتظار در خود انگلستان نیز چندان علاقه ای از جانب مقامات دولتی بدین امتیاز احساس نکرد و در نتیجه در بازگشت به ایران، چون افکار عمومی را در خود این کشور هم با این امتیاز موافق نیافت، آنرا با توافق خود رویتر لغو کرد و در عوض امتیاز تأسیس بانکی بنام بانک شاهی ایران را بدو داد که با سرمایه یک میلیون لیره استرلینگ تأسیس شد و اندکی بعد حق انحصاری نشر اسکناس و تأسیس شعبه های بانکی در شهرستانها و در خارج از کشور را نیز بدست آورد.

استقراضی که شاه برای پرداخت غرامت «رژی» از این بانک کرد مقدمه ورشکستگی اقتصادی ایران شد، زیرا از آن پس به

www.kavehroom.com

پادشاهان قاجار آموخت که میتوانند برای سفرهای خود از بانکهای خارجی قرض بگیرند و عواید مختلف مملکت را وثیقه پرداخت آن قرار دهند. در عین حال این قدرت نمایی روحانیت شیعه ناصرالدین شاه را متوجه کرد که در آینده از راه تأمین منافع آخوندان میتواند از نفوذ آنان برای حفظ سلطنت استبدادی خود بهره گیرد، و بهمراه آن به مأموران سیاسی انگلیس در شرق نیز نشان داد که میبایید در راه سیاست های استعماری خود هرچه بیشتر از همین روحانیت شیعه استفاده کنند.

بدنبال واگذاری امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی ایران به انگلیسها، وزارت دارایی روسیه نیز خواستار کسب اجازه تأسیس «بانک استقراضی روس» در ایران شد. این بانک که ظاهرا بصورت یک مؤسسه تجارتی تأسیس شد، در عمل وسیله بسط و استقرار نفوذ مالی و سیاسی روسیه در ایران شد، زیرا با دست و دل بازی بسیار به همه بازرگانان و پیشه وران وام میداد و در مورد وصول آن عمداً سهل انگاری میکرد. بعدا شعاع عمل این بانک به شاه و شاهزادگان و مقامات دولتی نیز گسترش یافت. از نظر صرفاً اقتصادی این بانک نه تنها سودی نمیبرد، بلکه غالباً زیان نیز میداد، ولی این خسارات عملاً از جانب خزانه داری روسیه جبران میشد، زیرا هدف اصلی بانک استقراضی روس پیشبرد برنامه های سیاسی امپراتوری روسیه در ایران بود. در زمان انقلاب اکتبر در روسیه، این بانک بدستور دولت اتحاد شوروی منحل شد و کلیه دارایی و مطالبات آن نیز به دولت ایران واگذار گردید.

در همین سالها دولت روسیه که قبلاً امتیاز بهره برداری انحصاری از مراکز صید ماهی (شیلات) دریای خزر از طرف ناصرالدین شاه به یکی از اتباع آن بنام لیابازوف داده شده بود، با اعزام مستشاران نظامی بریگاد قزاق به ایران، نیروی نظامی ایران را زیر اختیار خود درآورد. این بریگاد در جریان عمل بصورت نیروی مستقلی در فرمان دربار روسیه کار میکرد و بجای دولت مرکزی ایران از فرمانفرمای قفقاز و ولادی قفقاز دستور میگرفت و در مبارزات

www.kavehroom.com

مشروطیت، رؤسای آن منجمله لیاخوف نقــش مــهمی در ســرکوبگری آزادیخواهان ایران ایفا کردند. در حــدود ســال ۱۲۹۱ قمـری (۱۸۷۴ میلادی) نیز، اندکی بعد از آنکه بارون جولیوس دو رویــتر انگلیســی امتیاز احداث راه آهن رشت به تهران و تهران به خلیج فــارس را بــرای مدت ۷۰ سال از ناصرالدین شاه گرفت، یکــی از اتبــاع روســیه بنــام فون فالکن هاگه امتیاز احداث و بهره برداری خط آهن جلفا به تبریز را در طول ۱۵۶ کیلومتر از شاه دریافت داشت.

در سال ۱۳۱۶ قمری (۱۸۹۸ میلادی) امتیاز استخراج معــادن قراجه داغ آذربایجان برای مدت ۷۰ سال بــه شــرکت روســی نیکــولا کورماکوف داده شد، که حوزه امتیاز آن از شمال آذربایجان تا جنــوب مرند و ابهر را در برمیگرفت و در این مدت امتیاز اســتفاده از کلیــه منابع زیرزمینی این منطقه باستثنای فلزات قیمتی بدان واگــذار شــد. شرکت حق داشت در همه مدت برای رفع احتیاجات خود هر انــدازه لازم بداند از چوب و هیزم جنگلهای محلی بصورت بلاعوض استفاده کند.

با اینهمه، بهره گیران ضعف و فساد حکومت مرکزی ایــران بــه روسها و انگلیسها محدود نمیشدند، زیرا حتی شیخ نشینهای عمان نیز خود را در شرایطی مییافتند که بتوانند نفوذ این حکومت را، ولو آنکه نفوذی تشریفاتی بیش نباشد، به بازی گیرند.

در اوایل سلطنت فتحعلیشاه حکومت بندر عباس و جزیره هرمز از طرف دولت ایران به بن احمد امام مسقط واگذار شد بشــرط اینکــه وی سالانه ۶ میلیون تومان به دولت ایران باج بدهــد. در ســال ۱۲۷۱ سعیدخان پسر بن احمد که در آنوقت امام مسقط بــود بــا پشــتیبانی انگلیسها ادعای حکومت کامل بر بندر عباس و جزیره قشم را کــرد و با چند کشتی جنگی به ناوگان ایرانی بندر عباس حمله برد ولــی در زد و خوردهای بعدی شکست خورد و امام مسقط و سرابازانش به ســواحل عمان گریختند، این بار وی نامه ای همراه با تحف و هدایا بــه فــارس فرستاد و ناصرالدین شاه بموجب فرمانی حکومت بلاعزل بندرعبــاس و جزایر قشم و هرمز و میناب را برای مدت بیست سال به او و فرزندانش تفویض کرد بشرط اینکه سالانه ۱۶ هزار تومان پیشکش بشرح زیر بــه

www.kavehroom.com

دولت علیه ایران بپردازد: ۱۲ هزار تومان پیشکش به دیوان اعلی، ۲ هزار تومان پیشکش به جناب اشرف صدراعظم، هزار تومان پیشکش به فرمانفرمای فارس، هزار تومان هدیه به محمد علیخان شجاع الملک، و هنگام سفر فرمانفرمای فارس یا حکمران لارستان به بندر عباس برای شکار، حاکم بندر شرایط خدمتگزاری را بجا آورد[۱].

دوران پنجاه ساله پادشاهی ناصرالدین شاه نیز، مانند دوران سلطنت فتحعلیشاه، دوره قدرت سراسری طبقه آخوند در همه شئون مملکتی بود، بخصوص بعد از آنکه عده ای از مجتهدان در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، برای مرعوب کردن او شایع کردند که ایل قاجار در واقعه کربلا به یزید کمک کرده است[۲]، و این شاه جوان را واداشت تا با غلوی بیش از معمول وارد میدان «اسلام پناهی» شود. بعدها ناصرالدین شاه خود را خلیفه اسلامی در عالم تشیع و همردیف خلیفه عثمانی در عالم تسنن دانست، و بهمین مناسبت مورخان دوران قاجار تهران را «دارالخلافه» نامیدند[۳]. در اثبات شئون این خلافت وی از تظاهرات کودکانه ای نیز کمک گرفت، مثلاً به نوشته دوستعلی خان معیرالممالک در کتاب «زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه» اسم کوچک خود را برای اثبات ارادتش به امام هشتم «غلامرضا» گذاشت و «هرگز نان نمیخورد مگر از گندمی که از مزارع موقوفه امام رضا آورده و پخته باشند»[۴]، و این در همان هنگامی که وزیر انطباعات او اعتمادالسلطنه در خاطرات روزانه خود بارها و بارها مینویسد که در هر وعده غذای اعلیحضرت شیشه ای از شرابهایی که از فرنگ برایشان وارد میشد و شاه آنها را اختصاصاً «بردوی ما» مینامید جای خاص خودش را داشت.

---

۱ ــ ایران در دوره سلطنت قاجار، نوشته علی اصغر شمیم، ص ۱۸۲

۲ ــ اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات ناصرالدین شاه در کتاب «المآثر و الآثار»، ص ۲۶

۳ ــ ایران در دروه سلطنت قاجار، ص ۲۸۲

۴ ــ دوستعلی معیرالممالک: «یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه» در مجموعه متون و اسناد تاریخی، تهران، ۱۳٦۲

www.kavehroom.com

در روضة الصفای ناصری، در همین زمینه آمده است که بعد از سقوط هرات، یک تابلوی نقاشی از آنجا برای ناصرالدین شاه آوردند که میگفتند تمثال علی بن ابیطالب است که در زمان خود او توسط یک راهب مسیحی ترسیم شده است (و کنت دوگوبینسو احتمال داده است که آنرا در هندوستان نقاشی کرده بودند). بدستور شاه میرزا ابوالقاسم خان نقاش باشی تصویری از روی آن برای خود شاه بصورت مدال کشید، و وقتی تصویر تمام شد، در روزی که منجمین دربار مناسب دانستند عده ای از علمای اعلام دعوت شدند تا مراسم آویخته شدن تمثال به صورت جواهرنشان به گردن شاه با حضور آنان انجام گیرد. در روز ۲۷ ربیع الاول ۱۲۷۳ که روز اجرای مراسم بود علما در دو طرف تخت پادشاهی ایستادند و تمامی شاهزادگان پشت سر آنها، و میرزا آقاخان نوری صدراعظم مدال جواهرنشان را آورد و روضه خوانی بنام شیخ رضا آنرا با تشریفاتی به گردن شاه آویخت و همانوقت ۱۱۰ تیر توپ (به نشان حروف ابجد نام علی) شلیک شد. سپس سکه های طلا میان حاضران و خدمه تشریفات پخش شد[۱].

و به موازات این، در «خاطرات سیاسی» امین الدوله و در خاطرات حاج سیاح میتوان خواند که:

«در راه حضرت عبدالعظیم و هنگام بدرقه فرزند شاه عده ای از فوج اصفهان که به آنان نه حقوق داده میشد و نه مرخصی، عریضه ای در این خصوص به ناصرالدین شاه نوشتند و خواستند که آنرا در هنگامیکه شاه در کالسکه بود بدو تقدیم کنند. ولی پیشخدمت مخصوص محض خودنمایی به شاه گفت که آنها به کالسکه او سنگ انداخته اند. شاه دستور داد همانجا نه نفرشان را بدون سئوال و جواب طناب بیندازند و خفه کنند و بقیه را به چوب ببندند و آنقدر بزنند تا گوشتشان بریزد»[۲].

---

۱ ــ رضا قلی خان هدایت، در: «روضة الصفای ناصری»، ج ۱۰، ص ۷۰۲

۲ ــ خاطرات حاج سیاح، نقل از کتاب پیدایش مشروطه در ایران، نوشته مجید یکتائی، ص ۱۲.

www.kavehroom.com

در خاطرات اعتمادالسلطنه که قبلاً ذکر آن رفت، بیش از یکصد بار صحبت از این بمیان آمده است که به امر قبله عالم فلان کس را طناب انداختند، فلان را شقه کردند، فلان دیگر را قهوه قجری (قهوه زهرآگین) دادند، فلان را حلق آویز کردند، فلان را گچ گرفتند. همه این اوامر صرفاً به خواست و تشخیص قبله عالم و تحت تأثیر خشم یا رنجش آنی او صادر میشد و تقریباً همیشه ظالمانه و دور از عدالت و انصاف بود، و تازه وی از فرط خودخواهی همیشه مسئولیت اشتباهاتش را به گردن «نوکران» خود یعنی وزرا و بلندپایگان دستگاه سلطنت میگذاشت تا در کار خود قبله عالم نقص و ایرادی وارد نباشد. سرپرسی سایکس در کتاب تاریخ ایران خود در این باره مینویسد که ناصرالدین شاه هنگام دیدار طاق کسرای معروف در سفرش به کربلا، در وسط خرابه ها ایستاد و از درباریان خود پرسید که بنظر آنها او عادلتر است یا انوشیروان؟ و درباریان برای دادن پاسخ دست و پای خود را گم کردند. ولی شاه پس از مدتی مکث گفت: من خودم این سئوال را جواب میدهم که من خیلی از انوشیروان عادلترم، برای اینکه انوشیروان وزیری مانند بزرگمهر داشت که از انحراف او جلوگیری میکرد در صورتیکه شما هر چه من میکنم و میگویم بله قربان میگوئید[1].

در عصر قاجاریه مراسم تعزیه نیز به روضه خوانی های دوران صفوی اضافه شد. این تعزیه ها پیوسته با تجمل و تشریفات بیشتری همراه شد، بطوریکه وسیله تشخص و تظاهر پادشاه و شاهزادگان و اشراف قرار گرفت. به نوشته اعتمادالسلطنه شخص ناصرالدین شاه به تعزیه علاقه خاص داشت و این باعث فراوانی تکیه ها و نوشته شدن انواع تعزیه هایی شد که در اوایل حتی از سفرای خارجی نیز برای حضور در آنها دعوت میشد. سناریوهای این تعزیه ها (که در آنها عموماً مردان ایفای نقش زنان از قبیل سکینه و فاطمه و زینب را نیز بعهده داشتند) در آغاز محدود به چند موضوع معین بود: امام حسین، حضرت عباس، طفلان مسلم، عروسی قاسم، حسر ریاحی،

---

۱ ــ علی اصغر شمیم: ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۱۴۸

www.kavehroom.com

مجلس یزید. بعدها موضوع های دیگری چون قیام مختار ثقفی و بازار شام و حجة الوداع و شاه چراغ و عروسی دختر قریش و تعزیه «درة الصدف» نیز به آنها اضافه شد. ولی به علت گرمی بازار، تدریجاً موضوع سناریوها از چهارچوب اسلامی فراتر رفت و موضوعاتی غالباً مضحک چون اسلام آوردن رستم زال، و اسکندر ذوالقرنین، و امیر تیمور، و تعزیه بلقیس، و دیر راهب و یوسف و زلیخا را نیز در بر گرفت که البته ماجراهای همگی آنها از نزدیک با شاه ولایت (علی) و سیدالشهدا ارتباط داده میشد. کلکسیونی بسیار غنی از این تعزیه ها، شامل بیش از یکهزار متن تعزیه در سالهایی که دانشمند و سیاستمدار سرشناس ایتالیایی Enrico Cerulli (نایب السلطنه پیشین ایتالیا در سومالی، رئیس هیئت نمایندگی ایتالیا در کنفرانس صلح جنگ دوم جهانی، رئیس فرهنگستان ایتالیا) سفیر کشور خود در ایران بود با علاقه بسیار و با صرف هزینه بسیار گردآوری کرده بود هم اکنون در کتابخانه واتیکان نگاهداری میشود. رونوشتی از همه این مجموعه نیز توسط وی به کتابخانه پهلوی اهداء شده بود که پس از غارت این کتابخانه توسط پاسداران انقلاب، از سرنوشت آن اطلاعی ندارم.

یکی از جالبترین این سناریوها داستان اسلام آوردن رستم زال بدست علی بن ابیطالب است. چنین ترکیبی، با همه غیرمنطقی بودن آن از دیدگاه مکتب تعزیه ضروری بوده است، زیرا که از یکطرف رستم قهرمانی است که قرنهاست در دل مردم ایران جای دارد و از او نمیتوان گذشت، از طرف دیگر مسلمان نبودن او مایه دردسر مؤمنین است، و تنها پهلوانی هم که میتواند او را بزمین بزند و وادار به اسلام آوردن کند علی خیبرگیر است. بدین جهت در این سناریو رستم گرز معروف خود را برمیدارد و بر اسبش رخش سوار میشود و به عزم دیدار سلیمان پیغمبر که وصف قدرتش عالمگیر شده است و دست و پنجه نرم کردن با او به راه می افتد. در گردنه کوهی با جوانی خوش چهره برخورد میکند که از جهت مقابل در حرکت است و بر سر اینکه کدام زودتر از تنگه بگذرند میان آنها گفتگو درمیگیرد که منجر به پیاده شده و

www.kavehroom.com

کشتی گرفتن آن دو میشود. ولی رستم از بامداد تا نیمروز بـا هیـچ شگردی موفق به زمین زدن این مسافر که همان شاه مردان علی است نمیشود. بعد از نیمروز که نوبت به علی میرسد، وی با دو انگشت کمر رستم را میگیرد و به آسمان پرتابش میکند، و در آسمان اول ملائک به امر علی او را وسط زمین و آسمان معلق نگاه میدارند. در اینموقع آن حضرت بدو میگوید که یا ادای شهادت کند و مسلمان شود یـا از سر چنان بر زمین خورد که بدنش هـزار تکـه شـود. و رستم امان میخواهد و اسلام میآورد. از آن پس همه کارهای رستم رنـگ و بـوی مسلمانی میگیرد. هنگام فرود آوردن گرز بر سر حریفان خـود یـاعلی میگوید و وقتیکه کشتی او با اکوان دیو به درازا میکشد، باو میگوید ای نسناس، وقت نماز من است، مهلت بده که دو رکعت نماز بخوانـم و برگردم. در روایتی دیگر اضافه شده است که رستم در قعر چاه خـود در خواب رفته است تا بهنگام ظهور امام قائم بیدار شود و در رکـاب آن حضرت شمشیر بزند[۱].

تعزیه های قاعدتاً سوزناک در زمان ناصرالدین شـاه چنـان بـا قصه و فـانتزی آمیختـه شـدند کـه بـه نوشـته اعتمادالسـلطنه در یادداشتهای روزانه او بعضی از قسمتهای آنها از کمدی هـای فرانسـه فرانسه خنده آورتر شده بود. امیر کبیر در دوران کوتاه صدارت خـودش کوشید تا بساط تآتر مذهبی را (اصطلاحی کـه جـهانگردان اروپـایی برای تعریف تعزیه بکار برده اند) از میان ببرد، ولی علاقه فوق العـاده ناصرالدین شاه این کوشش او را ناموفق گذاشت.

سلسله معجزه آفرینی های امامزاده ها و کرامات بزرگان دین و بست نشینی ها نیز، که بعدا بصورت یک رکن اساسی اجرای سیاسـت

---

۱ ـ اصل این تعزیه که بصورت چاپ سنگی در سال ۱۳۱۱ در تهران بچاپ رسـیده، اکنون جزو کلکسیون تعزیه های Enrico Cerulli در کتابخانه واتیکان است. در باره مطالب بالا، در کتاب «مردم و شاهنامه» ابوالقاسم انجوی شیرازی، و در سـخنرانی دکتر فریدون وهمن استاد دانشگاه کپنهاگ که متن آن جداگانه نیز به چـاپ رسـیده است، و در مقاله تحقیقی Sh. Shaked محقـق اسـرائیلی در مجلـه خاورشناسـی اسرائیل سال ۱۹۷۳، بتفصیل ارزیابی شده است.

www.kavehroom.com

استعماری انگلستان در ایران در آمد، در زمان این پادشاه رونق فـراوان یافت. به توضیح میرزا ملکم خان، تنها در دوره پنجاه ســاله سـلطنت ناصرالدین شاه بیش از پنجاه امامزاده تازه در گوشه و کنارهای کشـور کشف شدند که برای هرکدام مقبره و زیارتنامه و متولی خاصی ساخته شد، و یکی از آنها را به سفارش خود قبله عالم در داخل کاخ گلسـتان پیدا کردند با این هدف که بعضی از بانوان حـرم کـه احیانـاً «سـر و گوششان میجنبید» احتیاج به رفتن به شاهزاده عبدالعظیم یا بـی بـی شهربانو نداشته باشند.

در تبریز محلی بنام بقعـه صـاحب الامـر وجـود داشـت کـه میگفتند امام غایب را در آنجا دیده اند. حتی معجزه ای هم در آنجـا روی داده بود، زیرا گاوی در راه کشتارگاه فرار کرده و بدانجا پناه بـرده بود ولی قصاب او را به زور از آنجا بـیرون آورده بـود و همـان شـب قصاب به مرگ مفاجات مرده بود. این باعث شد کـه مـردم هدایـا و نذورات فراوانی برای ایـن بقعـه فرسـتادند، و از جملـه ایـن هدایـا چهلچراغی بود که Stevens کنسول انگلستان در تبریز تقدیم کرده بـود. بطوریکه نادرمیرزا مؤلف «تـاریخ و جغرافـی دارالسـلطنه تـبریز»[1] متذکر شده، درست در همین موقع شیل وزیـر مختـار انگلسـتان در تهران نیز برای برقراری مجدد سنت «بست نشستن» در مسـجد شـاه تهران که توسط امیرکبیر لغو شده بود فعالیت میکرد[2].

سیاست ناصرالدین شاه در مورد سازش بـا آخوندهـای متنفـذ دنباله سیاست فتحعلیشاه بـود، هـر چنـد کـه بـا خلـوص مذهبـی فتحعلیشاه همراه نبود. در این راستا، این پادشاه تنها در عـرض چنـد ماه بعد از قتل امیرکبیر، تمام آن تلاشی را که او برای لگـام زده بـه سوء استفاده های روحانیون بزرگ بکار بسته بود با بازگذاشـتن دسـت آنها در غارتگری خنثی کرد. به نوشته اعتمادالسلطنه «در تبریز شـاه

---

۱ ـ نادر میرزا ابن صاحب اختیار ابن ملک آرا، ابن فتحعلیشاه قاجـار، در کتـاب «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز»، چاپ تهران، ۱۳۲۳ قمری

۲ ـ فریدون آدمیت، در: «فکر آزادی و مقدمات نهضت مشروطیت ایـران»، چـاپ مجله سخن، تهران، ۱۳۴۰

www.kavehroom.com

میرزا جواد آقای مجتهد شاگرد شیخ مرتضی انصاری را که در کربلا دیده بود امام جمعه کرد. این مجتهدی که با دست خالی به تبریز آمده بود در مدت کوتاهی چنان تمول و قدرتی بهم زد که تنها ۲۰۰ ملک مزروعی داشت و دیری نگذشت که با اتکاء به همین ثروت و قدت خود از اطاعت شاه سر باز زد. قدرت میرزا جواد آقا مجتهد تبریز بقدری زیاد شد که در سال ۱۳۰۳ قمری، امیر نظام والی آذربایجان را بدلیل اینکه لباس کت و شلوار اروپایی به تن ولیعهد کرده بود از تبریز اخراج کرد»[۱].

- انتصابات غیرمعقول و غالباً مضحکی نیز در ارتباط با مقامات بلندپایه مذهبی در زمان این شاه آغاز شد. مثلاً پس از درگذشت میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران، شاه منصب امام جمعه گی را به فرزند او تفویض کرد که در این هنگام ۹ ساله بود و بهمین جهت قرار شد تا زمان رسیدن او به سن بلوغ، عمویش صدرالعلما به نیابت او عهده دار وظایف امام جمعه باشد و بعداً این مقام بالای مذهبی را به برادرزاده ۱۵ ساله خود تحویل بدهد[۲] تا این حجة الاسلام پانزده ساله در آن موقع پیشنماز همه مؤمنین شود، همانطور که خلفای پانزده ساله عباسی رهبر همه مسلمانان امپراتوری اسلام شده بودند.

با چنین اختیارات و امتیازاتی، طبعاً باوجود همه ادعاهای شاه در اینکه به مسافرت فرنگ رفته است تا با ترقیات اروپائیان آشنا شود و آنها را به کشور خودش نیز بیاورد انتظار کمترین تغییری در وضع قرون وسطایی ایران نمیرفت، و این موضوع در اولین مرحله آزمایش بخوبی به ثبوت رسید. در سال ۱۳۰۰ قمری (۱۲٦۰ شمسی) با توجه به کثرت رفت و آمد بین تهران و شاهزاده عبدالعظیم، یک کمپانی بلژیکی راه آهن پیشنهاد کرد که در فاصله چند کیلومتری تهران و شهر ری راه آهنی بسازد و امتیاز بهره برداری از آن را برای

---

۱ ـ اعتمادالسلطنه در: «المآثر و الآثار»، ص ۳۴

۲ ـ عباسقلی عمید زنجانی، در: «انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن»، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۵٦

www.kavehroom.com

مدت صد سال داشته باشد. وقتیکه امتیاز این راه آهن به بلژیکی ها داده شد، علما بلافاصله با کشیدن راه آهن مخالفت کردند و گفتند که میخواهند بقعه شاهزاده عبدالعظیم را خراب کنند. عده ای دیگر گفتند که راه آهن مکروه است چون نماینده فرنگی ها است. حاج ملا علی کنی، مجتهد بزرگ وقت، به ناصرالدین شاه نوشت: «راه آهن موجب میشود که جماعت فرنگی به ایران سرازیر شوند، و با هجوم آنان در بلاد ایران دیگر کدام عالمی در ایران خواهد ماند؟ و اگر بماند جایی و نقشی خواهد داشت که یک بار وادینا و واملتا بگوید؟»[1]

همین اشکال از جانب آخوندان در مورد یکایک از نوآوریهای بسیار ساده و ابتدایی زندگی اجتماعی کشور وجود داشت. مثلاً در صدارت میرزا علی خان امین الدوله برای پرداخت مالیات معاملات مقرر شد که به رسم کشورهای اروپایی بروی اسناد تمبر زده شود. ولی بلافاصله فریاد علما بلند شد که هر سندی فقط باید با امضای علماء شرع صادر شود و آنان با تمبر و امثال آن موافق نیستند. نتیجه جنجال این شد که ناصرالدین شاه دستور صدراعظم خود را در مورد تمبر لغو کرد.

بدفرجام ترین برخورد اصلاح طلبان ایران با طبقه روحانیت شیعه در این دوران، مخالفت شدید این روحانیت با رواج آموزش در ایران بود، در زمانی که کشورهای پیشرفته اروپایی از مدتها پیش آموزش ابتدایی را برای همه افراد کشور نه تنها رایگان بلکه اجباری شناخته بودند.

«در سال ۱۲٦۷ شمسی، حاج میرزا حسن رشدیه، اصلاح طلب و ترقیخواه ایرانی که از ملازادگان سرشناس تبریز بود مدرسه ای بنام مدرسه رشدیه برای تعلیم الفبای فارسی به بچه ها تأسیس کرد، و چون آخوندها او را از مسجدی که محل این مدرسه بود بیرون کردند، وی در جای دیگری نیمکت و تخته سیاه گذاشت و به تدریس پرداخت. آخوندها دوباره مردم را تحریک کردند و میزها و صندلیها و

---

۱ ــ ابراهیم تیموری در: «تاریخ امتیازات در ایران»، ص ۱۲۴

www.kavehroom.com

نیمکتهای آنرا شکستند و اطاق درس را آتش زدند، و حتی خود رشدیه برای حفظ جانش به قفقاز فرار کرد. بعد از آن هفت بار پیاپی وی مدرسه درست کرد و هفت بار مدارس او مورد هجوم وحشیانه آخوندها و اوباش قرار گرفتند، زیرا صدرالاسلام تبریز فتوا داده بود که این مدرسه لامذهب تربیت میکند. هر بار بچه ها توسط چاقوکشان مضروب شدند، و یکبار هم دست خود رشدیه شکست. در مورد دارالفنون نیز همین ملاها روی منبر گفتند که این مدرسه درس کفر و الحاد به جوانها میدهد و آنها را «بابی» بار میآورد»[1].

ده ساله پایانی سلطنت ناصرالدین شاه (۱۳۰۳-۱۳۱۳ قمری) همزمان با یکی از پرتحرک ترین سالهای زندگی سیاسی و اقتصادی و بخصوص علمی جهان غرب بود. فعالیتهای مستعمراتی در اوج خود بود و در هندوستان، چین و ژاپن، افریقای جنوبی، تحولات سرنوشت سازی انجام میگرفت. ماجرای مهدی در سودان، همراه با انقلاب بوئرها در جنوب افریقا امپراتوری انگلستان را با بدترین سالهای خود دست به گریبان کرده بود. موج کشتار ارامنه در امپراتوری عثمانی آغاز شده بود و در اینجا و آنجای اروپا زمامداران مختلف مرتباً بدست آنارشیست ها ترور میشدند. بیسمارک صدراعظم آهنین آلمان پس از چند دهه حکومت نیرومند خود سرانجام استعفا کرده و دست امپراتور را در آلمان باز گذاشته بود. در روسیه ساختمان طولانی ترین خط راه آهن جهان، راه آهن سراسر سیبری، آغاز شده بود.

ولی آنچه از همه اینها مهمتر بود پیشرفتهای علمی و صنعتی بسیار مهمی بود که بطور پیگیر در جهان غرب در این سالها انجام میگرفت، و تا آنجا که بدین ده ساله پایانی سلطنت ناصرالدین شاه (۱۸۸۶-۱۸۹۶) مربوط میشد فهرستی از مهمترین آن ها را میتوان چنین خلاصه کرد: کشف باسیل های سل و وبا توسط Koch در آلمان، ساختن نخستین موتور Diesel، اختراع گرامافون در امریکا، اختراع

---

۱ ــ مهدی ملکزاده در: «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»، ج ۴، ص ۱۵۶

www.kavehroom.com

سینماتوگرافی در فرانسه و در امریکا، اختراع الفبای مورس و آنتن رادیوالکتریک در فرانسه، اختراع چراغ گاز در اتریش، کشف دستگاه اشعه X و سیستم رونتگن در آلمان، اختراع گیرنده امواج تلگراف بیسیم در امریکا، اختراع موتور بنزینی در آلمان، کشف امواج الکترومانیتیک (اساس کار رادیو) در آلمان، اختراع ماشین چاپ تازه ای برای ذوب کردن و ریختن خودکار حروف در آلمان، اکتشافات پزشکی پاستور در فرانسه.

و درست در همین سالها، «قبله عالم» در ایران برنامه ابتکاری مهمی داشت که هر ساله در موعد معین، با شرکت صدراعظم و هیئت دولت و شاهزادگان فخام بنام برنامه آش پزان انجام میگرفت و در جریان اجرای آن تمام امور مملکتی بحال تعلیق درمیآمد. شرح دقیق اجرای این برنامه را ــ که تا آخرین سال سلطنت شاه صاحبقران برقرار بود ــ در کتاب «یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه» نوشته دوستعلی خان معیرالممالک نوه دختری این پادشاه چنین میتوان خواند:

«در ده سال آخر سلطنت ناصرالدین شاه، هر ساله در فصل پائیز بساط آش پزان در سرخه حصار (قصر یاقوت) بر پا میشد. از یکهفته پیش از آن روز، از طرف خوانسالار رقعه دعوت برای شاهزادگان و اشراف و وزرا فرستاده میشد، و در روز مقرر در امتداد راه تهران به سرخه حصار کالسکه و درشکه و سوار به خط زنجیر در حرکت بود. در فضای وسیع مستطیلی در سایه درختهای کهن در طول شصت تا هفتاد گام پوشهای دو دیرکه افراشته و سه طرف آنها را با زنجیر محصور میساختند و اجاقهای بسیار رو به روی چادرها میبستند. سی دیگ حلقه دار بزرگ بالای اجاقها قرار داده آشپزهای نامی آنزمان پیش بندهای سفید بر میان با شاگرد آشپزها به تهیه مقدمات کار میپرداختند. درون پوش وسط که از دیگر خیمه ها فراخ دامن تر بود خوانی بزرگ گسترده مجموعه های پر از نخود و باقلا و عدس و لوبیا و مغز بادام و پسته و فندق و کشمش و قیسی و خرما و انواع سبزیهای خشک و تر از پونه و نعناع و گلپر و ریحان و خوشاروزه و سیب زمینی و هویج و بادنجان و لوبیا سبز و گوجه فرنگی و انواع ادویه از قبیل هل و میخک و دارچین و زعفران و زردچوبه و فلفل و

www.kavehroom.com

اقسام میوه از هندوانه و خربوزه و خیار و هلو و انگور و سیب و گلابی و غیره و نیز شیشه های آبلیموی ممتاز و کله قند بسیار بر آن مینهادند. میان سفره تنی چند از خواص نوازندگان به ردیف جا میگرفتند و دلقکها از قبیل حاجی لره و حسن کماجی در گوشه و کنار ایستاده و گاه با حرکاتی خوش یا لطیفه‌های مناسب حاضران را به سرور میآوردند. در صدر سفره قالیچه ای ابریشمین گسترده صندلی شاه را روی آن مینهادند و دیگران گرد سفره برابر مجموعه ها به انتظار بیرون آمدن شاه می نشستند. همینکه پرده دار آمدن شاه را اعلام میداشت جملگی بپا میخاستند و چون شاه بر روی صندلی قرار میگرفت همه را به نشستن اجازت میداد و نایب السلطنه و صدراعظم در دو طرف صندلی مخصوص قرار میگرفتند و یکی به پوست کندن بادنجان و دیگری به سائیدن زعفران میپرداخت و دیگر شاهزادگان و بزرگان و وزرا به پاک کردن یا پوست کندن سبزی ها و میوه ها مشغول میشدند. در اینوقت شمس الشعرا با شال و کلاه به میان سفره آمده بیتی چند در مدح شاه میخواند و خلعت میگرفت. آنگاه نوازندگان به نواختن میپرداختند و مجدالدوله و اکبرخان نایب ناظر ملقب به سیف السلطان با کسان خود بتدریج مجموعه ها را که محتویات آن ها آماده شده بود به آشپزها میرساندند. شاه را در این روز سرور و نشاط فراوان بود و پس از زمانی که حاضر شدن آش را خبر میدادند از جا برمیخاست و همه بزرگان نیز به چادرهای خویش میرفتند. آنگاه به اشاره شاه در اندرون را میگشودند و اهل حرم از بانو و خدمتکار با جامه های رنگارنگ بباغ آمده گرد دیگها حلقه میزدند. نخست انیس الدوله با چمچمه ای از طلای ناب آش در قدح مخصوص شاه میکشید و پس از او دیگران به کشیدن آش در کاسه ها میپرداختند. باوجود خوراکهای دیگر که در سفره ها بود آنروز کسی جز آش نمیخورد. گاه چند قدح آش برای بانوانی که نتوانسته بودند حاضر شوند به شهر فرستاده میشد و این خود نوعی ابراز مرحمت شاهانه به آنها بود»[1].

ناصرالدین شاه در روز هفدهم ذی القعده ۱۳۱۳ (قمری) در حرم

---

۱ ــ یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، ص ۷۴ و ۷۵

www.kavehroom.com

حضرت عبدالعظیم به ضرب گلوله میرزا رضای کرمانی کشته شد. در باره غسل و دفن این پادشاهی که نیم قرن با استبداد و قدرت بر کشورش حکومت کرده بود، به نوشته امین الدوله در کتاب خاطرات او «کفن خواستند و نبود. تربتی هم که این پادشاه بدست خود از مرقد مطهر حسین بن علی صلواة الله علیه آورده بود و پیوسته به آن تبرک میکرد و بایستی در این حین به بدنش آمیخته شود بدست نیامد. محمد علیخان امین السلطنه رختدار و صندوقدار که با همه ناقابلی مورد توجه و الطاف این پادشاه بود نه خود در آنجا مانده و نه کسی را در صندوقخانه گذاشته بود که لوازم تجهیز پادشاه معطل نماند. بالاخره پس از ساعتی که شاه ایران برهنه و بی کفن ماند، عضدالملک کفن تبرک شده و تربت خالصی را که ذخیره روز سیاه خود داشت آورد و شاه را از خاک برداشت و سرانجام جنازه را بعد از غسل و تکفین به اطاق بردند. ولی شال نبود که احتراماً جسد مطهر او را با آن بپوشانند، چرا که پروردگان نعمت و برآوردگان تربیت شاه مقتول همه پراکنده و به خود مشغول بودند»[۱]. با آنکه موردی برای مقایسه وجود ندارد، معهذا میتوان گفت که این صحنه، نوعی تکرار همان صحنه ای است که ۱۳۰۰ سال پیش از آن بهنگام درگذشت پیامبر اسلام در مدینه اتفاق افتاده بود، و این شاید بیانگر روشنی بر این واقعیت باشد که در تاریخ اسلام از همان آغاز در موردی که پای منافع خصوصی در میان بوده، برای وظیفه شناسی و اخلاق و معنویت جای زیادی باقی نمیمانده است.

* * *

جانشینی ناصرالدین شاه به مظفرالدین میرزا ولیعهد او که در تبریز بود و در اینوقت ۴۴ سال داشت رسید. صدراعظم ناصرالدین شاه، امین السلطان، به سفرای انگلیس و روسیه خبر داد که برای تأمین خرج سفر ولیعهد از تبریز به تهران پولی در خزانه وجود ندارد، و سفیر انگلیس قبول کرد که به لندن تلگراف کند تا اجازه دهند که بانک

---

۱ ــ علی اصغر شمیم: ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۲۱٦

www.kavehroom.com

شاهنشاهی مبلغ مورد احتیاج را بصورت وام به دولت ایران بپردازد. و بدین ترتیب نشستن مظفرالدین شاه بر تخت سلطنت از همان آغاز با قرضه ای از یک بانک انگلیسی امکان پذیر شد.

مظفرالدین شاه ضعیف ترین پادشاه قاجار و اصولاً یکی از ضعیف ترین پادشاهان همه تاریخ ایران بود، و شاید همین ضعف او باعث شد که مثبت ترین کار دوران قاجاریه، یعنی اعلام مشروطیت ایران و تدوین قانون اساسی این مشروطیت ــ با همه ضد و نقیض ها و نیم بندی های آن ــ در زمان او انجام گیرد. جامعترین توصیف را از روحیات این پادشاه و از خصائص اخلاقی او میتوان در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» ناظم الاسلام کرمانی یافت: «این پادشاه زایدالوصف ساده لوح، متلون المزاج، مسخره پسند، بد خلوت و باشرم حضور بود. در تمام دوران سلطنتش امور سلطنت با میل عمله جات خلوت و با وزراء مغرض اداره میشد. خلوتیان پادشاه گویا همگی از پست فطرتان و پست نژادان و بی تربیتان و بداخلاقان انتخاب شده بودند. از این رو وضع دربار ملاعبه بود. پادشاه شخصاً دارای هیچ علم نبود و از اطلاعات سیاسی و تاریخی و غیره که لازمه جهانداری است بی بهره بود و از این رو مآل بینی و عاقبت اندیشی حتی برای خود و اخلافش نیز بخاطرش خطور نمیکرد. در عهد این پادشاه در هیچ شعبه ای از شعبات دولتی و ملکی اصلاح نشد بلکه خرابتر گردید. حکومت علانیه حراج و القاب و نشانها و فرامین بدست کهنه فروشان داخله و خارجه آشکارا به معرض خرید و فروش گذاشته میشد. اعتبار دستخط ها و فرامین دولتی بالمره زایل شد. شاه به تعزیه داری راغب بود. خیلی بذال و به منتها درجه ترسو بود. شوق بسیار به گریه داشت و حکایات غریبه ای در این باب از او ذکر میکنند. حرفی در ترقی مملکت نداشت مشروط بر اینکه بدلخواه خود هرگونه تصرف در خزینه بخواهد بنماید. در عهد او هیرمند در تصفیه سرحدی سیستان و افغان از ایران قطع گردید. عثمانی به دعوی سرحدی به خاک ایران تجاوز نمود. بحرین علناً زیر بار انگلیس رفت. چند بندر و جزیره در خلیج فارس و بخشی از بلوچستان از ایران جدا شدند. امتیازات بسیار مضر به خارجه داده شد، منجمله تجدید

www.kavehroom.com

امتیاز راه آهن به روس، امتیاز بانک به آلمان، امتیاز حفریات در شوش و حمل کلیه آثار عتیقه ایران به فرانسه، امتیاز استخراج معادن نفت قصر به انگلیس. و حتی اگر از همه اینها چشم پوشی شود، قبول شرایط استقراض از روسیه که پنجه روس را در اعماق جسم ایران جای داد برای اضمحلال این سلطنت کافی بود»[1].

سر آرتور هاردینگ وزیر مختار مقتدر انگلیس در ایران در دوره سلطنت مظفرالدین شاه، در کتاب «یک دیپلمات در شرق» خود، بر این توصیف ها اضافه میکند که «شاه از لحاظ فکری کودک سالخورده ای بیش نیست، و از لحاظ جسمانی نیز چون نی شکسته ای نحیف و ناتوان است»[2].

و دوران یازده ساله سلطنت چنین پادشاهی، درست مقارن با سالهایی بود که اروپا دوران پرتحرک سرنوشت سازی را در همه شئون سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خود را از سر میگذرانید. در همان حال که در ایران تنها روزنامه وقایع اتفاقیه بصورت دولتی در چند صد شماره چاپ میشد، در سال ۱۹۰۰ روزنامه Daily Mail با تیراژ روزانه یک میلیون نسخه در لندن آغاز به انتشار میکرد، و در همان هنگام که در ایران بدستور دادگاههای شرع بابی کشی و دار زدن و دست بریدن و چوب و فلک از امور جاری و روزانه بود، در پاریس اتحادیه فرانسوی دفاع از حقوق بشر و انترناسیونال سوسیالیست شروع بکار میکرد. مبارزه تاریخی امیل زولا در دفاع از دریفوس، برقراری اولین ارتباط بیسیم توسط مارکونی، اختراع تراکتور و اوفست و مسلسل خودکار، انتشار برنامه ایجاد دولت صهیونیستی در فلسطین توسط هرتسل در اتریش، کشف قطب شمال توسط دریادار شارکو، خرید کانال پاناما توسط امریکا، ایجاد راه آهن سراسری ۲۵,۰۰۰ کیلومتری سیبری، تأسیس حزب کنگره در هند، جنگ روس و ژاپن در سال ۱۹۰۵ و شورش بزرگ سن پترزبورگ در همان سال، چاپ فرضیه

---

۱ ـ ناظم الاسلام کرمانی، در: «تاریخ بیداری ایرانیان»، چاپ تهران، ۱۳۲۴-۱۳۳۲

۲ ـ Sir Arthur Harding در: A Diplomat in the East، لندن، ۱۹۲۸

www.kavehroom.com

نسبیت اینشتاین در سالنامه فیزیکی آلمان، توافقهای محرمانــه روس و انگلیس در باره آسیا، نمونه هایی چند از این تحولات همــه جانبــه بودند.

برای سفر اول مظفرالدین شاه به اروپا، امین السلطان صدراعظـم ۲۲ میلیون و نیم منات طلا از بانک استقراضی روس با بهره ۵ درصد بمدت ۷۵ سال وام گرفت که قسط سالانه آن بابت اصــل و فــرع یــک میلیون و دویست هزار منات بود. وجه الضمان این وام کلیه گمرکــات ایران در مدت ۷۵ سال باستثنای گمرکات بنادر خلیــج فــارس بــود و مقرر شد که درآمد این گمرکات کلاً تسلیم بانک اســتقراضی روس در تهران بشود که پس از برداشت قسط استهلاکی سالانه، بقیه درآمد پس از شش ماه به دولت ایران پرداخت شود، و در صورتیکه ایران عــایدات گمرکی را مرتباً به بانک نپردازد دولت روســیه حـق خواهـد داشـت گمرکات ایران را زیر نظارت و در صــورت لـزوم اداره مســتقیم خـود درآورد. شرط عجیب دیگر پرداخت وام این بود کــه دولـت ایـران تـا زمانی که تمامی مبلغ اصل و فرع وام خود را به آن دولــت نپرداختـه باشد حق ندارد بدون رضایت دولت روسیه از یک کشور خارجی دیگـــر وامی بگیرد.

برای تأمین هزینه سفر دوم مظفرالدین شاه به اروپا بــار دیگــر امین السلطان صدراعظم در سال ۱۳۲۰ قمــری (۱۹۰۲ میــلادی) ده میلیون منات طلا (روبل) از بــانک اســتقراضی روســیه وام گرفــت. شرایط دریافت این وام مانند وام اول و اقساط اســتهلاکی ســالانه آن کمی بیش از نیم میلیون منات بود، در نتیجه با آنکه دولت ایران هــر سال بهره وام را میپرداخت، در سال ۱۳۳۱ قمری تمامی ۱۰ میلیــون منات وام همچنان بر عهده ایران بود. این وام با وام اول یک کاسه شد، و در نتیجه مبلغ پرداختی سالانه ایران بابت هر دو وام به یک میلیــون و ششصد هزار منات طلا رسید.

دو سال بعد مظفرالدین شاه روانه سومین سفر خود به اروپا شــد که مانند دو سفر گذشته او هیچ امتیاز سیاســی یــا اقتصــادی بــرای کشورش بدنبال نیاورد. برای این سفر رسماً وامی از روسیه گرفته نشـد،

ولی بطوریکه ناظم الاسلام در تاریخ بیداری ایرانیـــان مینویسـد ایــن قرضه بطور محرمانه دریافت شد، زیرا علنی کـــردن آن ســر و صـــدای زیادی بوجود میآورد.

پس از این موفقیت سیاسی و استعماری روسیه، دولت انگلستان حکومت ایران را در فشار گذاشت تا به هر عنوانی که شده باشد، ایـران از انگلیس نیز وامی بگیرد و در برابر آن وثیقـــه ای بسـپارد کـه بـا امتیازی که روسها گرفته بودند برابری کند. بـر ایــن اســاس در ســال ۱۳۱۸ قمری دولت ایران ۳۱۵,۰۰۰ لـیره اسـترلینگ توسـط بـانک شاهنشاهی از حکومت هند وام گرفت و عایدات گمرکات خلیج فـارس و بندر محمره و اهواز باضافه عایدات پستخانه و تلگرافخانه و شیلات دریای خزر را وثیقه آن قرار داد.

با اینهمه، بزرگترین شاهکار امتیازبخشی دوران مظفرالدیــن شـاه، که میبایست پیامدهای آن در سرنوشت آینده کشور عمیقــاً اثـر گـذارد، واگذاری امتیاز استخراج و لوله کشی نفت در سراسر ایران (بـــه اسـتثنای ایالات شمالی همجوار روسیه) برای مدت ٦٠ ســال بـه «ویلیـام نـاکس دارسی» روزنامه گار استرالیایی تبعه دولــت انگلسـتان در سـال ۱۳۱۹ هجری بود. میتوان گفت که از اهنگام امضای این قرارداد، دفتر سرنوشـت ایران ورق خورد و دورانی تازه در آن آغاز شد که تقریباً همه بحـــران هـا و دگرگونی ها و انقلابها و ترورها و نشیب و فرازهای یکصد ســـاله گذشـته کشور ما به صورتی مستقیم یا غیرمستقیم از آن سرچشمه گرفتـه اسـت. ولی این واقعیت بقدری برای همه مردم ایران، در ابعاد مختلـف، شـناخته شده است که درینجا نیازی به ارزیابی بیشتری از آن نیست.

....

واقعه استثنایی پادشاهی مظفرالدین شاه، انقـــلاب مشــروطیت ایران است که پس از کشمکشهایی دو ساله و غالباً خونین، به صـــدور فرمان مشروطیت توسط او در ۱۴ امرداد ۱۲۸۵ (۲۴ جمادی الثـــانی ۱۳۲۴ قمری) منجر شد، و درســت ده روز بعــد از آن خــود او در ٥٦ سالگی به بیماری سل درگذشت. زمینه سازان این انقـــلاب گروهــی از روشنفکران ایرانی چون میرزا آقاخان کرمانی، آخوندزاده، میرزا ملکــم

www.kavehroom.com

خان ناظم الدوله، عبدالرحیم خان (طالب اف) تبریزی، مؤید الاسلام مدیر حبل المتین، ملک المتکلمین، صوراسرافیل، دهخدا، سید جمال الدین واعظ اصفهانی، مجدالاسلام کرمانی، رشدیه، حسن تقی زاده و دیگر یاران آنها بودند که در جریان انقلاب بیشترشان کشته شدند. دو روحانی معروف، سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی، که غالباً به عنوان کارگردانان اصلی انقلاب از آنان نام برده میشود، مدتی بعد از شروع ناآرامی ها وارد میدان شدند. با توجه به کارنامه انقلاب مشروطیت ایران، میتوان گفت که میان این انقلاب با انقلاب کبیر فرانسه (که آن نیز از روشنگری روشنفکران قرن فروغ سرچشمه گرفت) بیش از هر انقلاب دیگری شباهت وجود داشت.

چهره برجسته این انقلاب، در جهت مخالف این روشنفکران، عین الدوله صدراعظم مستبد و مرتجع مظفرالدین شاه بود، که با خود شاه نیز خویشاوندی داشت، زیرا پدرش عضدالدوله یکی از ۱۲۴ پسر فتحعلیشاه بود و عبدالمجید میرزا (عین الدوله) فرزند ارشد او بشمار میرفت. خواهرش شمس الدوله نیز، در مقام یکی از زنان عقدی ناصرالدینشاه، نامادری مظفرالدین شاه بحساب میآمد. این جناب صدراعظم از همان آغاز کار خود سرپرستی امور مذهبی کشور را با اختیار تام به یکی از روحانیون تهران بنام حاج شیخ فضل الله نوری سپرد، و همین موضوع بود که موجبات نارضایتی علمای دیگر مخصوصاً طباطبائی و بهبهانی را فراهم آورد.

صدارت عین الدوله تا آخرین سال سلطنت مظفرالدین شاه یعنی تا چند ماه پیش از صدور فرمان مشروطیت و مرگ او ادامه یافت و در همه این مدت پاسخ این عالیجناب به آزادیخواهان کشتن و زدن و زندان و شکنجه و تبعید آنان بود. نوشته اند که وی چندین سگ وحشی و درنده داشت که آنها را گرسنه نگاه میداشتند تا در صورتیکه یکی از انقلابیون به چنگ مأموران دولتی افتد، او را پیش این سگها بیندازند، و بسیاری از مشروطه طلبان بهمین ترتیب کشته شدند[۱].

---

۱ ــ تاریخ ایران از ماد تا پهلوی، نوشته حبیب شاملوئی، تهران ۱۳۴۷، ص ۸۳۵

www.kavehroom.com

در مورد مخالفت با اصل «آزادی» به مفهوم غربی قرن نوزدهمی و قرن بیستمی آن، از همان زمانی که این موضوع جسته و گریخته از جانب ایرانیانی روشنفکر مطرح شد، میان طبقه حاکمه ایران عصر قاجار و جامعه روحانیت شیعه همفکری کاملی هم وجود داشت که تا دوران انقلاب مشروطیت برقرار ماند، و در خود این دوران نیز، با وجود نقش مثبتی که چند تن از روحانیان ایفا کردند هیچوقت آزادی با برداشت اروپایی آن نه مطرح شد و نه تحقق یافت، بلکه در همه حال تحت الشعاع «شریعت» باقی ماند. اولین باری که در زمان صدارت میرزا حسین خان سپهسالار سخن از آزادی به میان آمد، چنانکه پیش از این نیز تذکر داده شد، حاج ملا کنی متنفذترین مجتهد آن روز نامه ای به ناصرالدین شاه نوشت که متن آن که در اختیار خان ملک ساسانی بود بعدا همراه با اسنادی دیگر توسط او منتشر شد. در این نامه که تاریخ رجب المرجب سال ۱۲۹۰ را دارد، آمده است که: «این کلمه قبیحه آزادی که بظاهر خوش نما است و خوب، در باطن سراپا نقس است و عیوب، و برخلاف جمیع احکام رسل و انبیاء و اوصیاء، و جمیع سلاطین عظام و حکام والامقام است. به این جهت دولت را وداع تام و تمام باید نمود، بواسطه اینکه اصل شرایع و ادیان در هر زمان خود قید محکم سخت و شدیدی بوده و میباشد برای اینکه ارتکاب مناهی و محرمات ننمایند و متعرض اموال و ناموس مردم نشوند، و هکذا برخلاف مقاصد و انتظام دولت و سلطنت است که هر کس هر چه بخواهد بگوید و از طریق تقلب و فساد نهب اموال نماید و بگوید آزادی است و شخص اول مملکت همه را آزاد کرده است و در معنی به حالت وحوش برگردانیده است. معلوم است که نفوس بالطبع طبیعت شیطانی دارند و مایل به هوی و هوس و برآوردن مشتهیات خودنند، و همین مایه بی نظمی و زیادی تاخت و تاز شده که هیچکس نمیتواند چاره کند. این است که قاطبه علما و فضلا را به صدا درآورده و حکام و داروغه را خانه نشین و عاجز نموده است. زیاده جسارت است جز تعلق گرفتن خاطر مبارک بر رفع فساد و اصلاح امور عباد و انتظام بلاد».

www.kavehroom.com

چندی بعد شیخ فضل الله نوری، رساله ای حاوی ٦٠ مسئله مورد سئوال خود را از میرزای شیرازی و پاسخهای او را بدانها در سال ١٣٠٦ قمری در تهران چاپ و منتشر کرد که همه آنها نموداری از محیط اجتماعی ایران در دوران طلائی بیضه داران اسلام است. نمونه ای از این «استنفتائات» شرعی چنین است: «... اما در جواب این سئوال که تشبه به غیرمذهب ازباب لباس و چقاره (سیگار) کشیدن تشبه است و بد است یا خیر؟ در حدیث است که مانند دشمنان من لباس نپوشید، و غذای دشمنان مرا نخورید، و به راه دشمنان من نروید، و بگذارید که دشمنان من همچنان دشمنان من باقی بمانند»[1].

علیرغم این حدیث نبوی، در جریان بگیر و ببند عین الدوله صدها نفر از تجار و بازاریان و دکانداران به سفارت کفار رفتند و تا هنگامیکه مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت را برای آنان نفرستاد در آنجا ماندند، ولی این پناه بردن به کفار نیز بنوبه خود فتوای یک بیضه دار دیگر شرع را پشتوانه خویش داشت، زیرا که به نوشته پژوهشگر معاصر کتاب «شیعه در تاریخ اسلام»، این تحصن بدنبال آن آغاز شد که افزایش سختگیریهای عین الدوله توسط کارگردانان بازار به آیت الله بهبهانی که در آن هنگام در ابن بابویه بود اطلاع داده شد، و وی در پاسخ پیغام داد که: «استخاره کرده ام که پناه ببرند به سفارت انگلیس»[2].

ماجرای انقلاب مشروطیت و قانون اساسی سال ١٢٨٥ و متمم آن نیز، مانند ماجرای قرارداد نفتی دارسی، شناخته شده تر از آن است که در اینجا نیازی به توضیح بیشتر داشته باشد. فهرستی از مهمترین کتابهای مربوط بدین واقعه را در کتابنامه پایانی این کتاب خواهید یافت.

....

حکومت سه ساله محمد علیشاه، جانشین مظفرالدین شاه،

١ ـ از کتاب شیخ فضل الله نوری و تاریخ انحصار دخانیات، اراک، ١٣٠٩

٢ ـ شیعه در تاریخ اسلام، نوشته ر. ن. بستن، فصلنامه ره آورد، شماره ۴١، ص ٢١

www.kavehroom.com

سراسر در مرگ و خون گذشت. محمد علی میرزا که از سمت مسادری نوه میرزا تقی خان امیرکبیر بود، تا هنگام درگذشت پدرش یازده سال را در مقام ولایت آذربایجان گذرانیده بود، و بهمین جهت تحت تأثیر خاص روسیه و قزاقهای آن بود. چند روز پس از مرگ مظفرالدین شاه در تهران تاجگذاری کرد، بی آنکه هیچیک از نمایندگان نخستین دوره مجلس شورای ملی را برای حضور در مراسم آن دعوت کرده باشد.

در آغاز کار، شاه تازه وفاداری خود را به قانون اساسی با قید سوگند مورد تأکید قرار داد، ولی تنها چند روز بعد یک هیئت چهار نفری طرفدار رژیم استبدادی، امیر بهادر جنگ و مجلل السلطان و لیاخوف و شاپشال فرماندهان روسی قزاقخانه را به مشاورت شخصی خود برگزید و از همانوقت مبارزه ای، نخست در پرده و بعد آشکارا، از جانب وی برای سرکوبی نهضت مشروطیت آغاز شد. ترور امین السلطان نخست وزیر مورد علاقه او توسط یکی از ملیون سرآغاز هرج و مرج و ناامنی شدیدی در نقاط مختلف کشور و بیش از همه در خود پایتخت شد، و چون در همان زمان به کالسکه خود شاه نیز بمب انداخته شد، وی تصمیم به انحلال مجلس با کمک قزاق های روسی گرفت، منتها برای اغفال نمایندگان مجلس و در عین حال تسکین افکار عمومی، شخصاً به پارلمان رفت و یکبار دیگر دست بر قرآن گذاشت و به وفاداری خود به قانون اساسی و اصول مشروطیت سوگند خورد. با اینهمه چند روز بعد از آن، به تحریک وی و کارگردانی امیربهادر جنگ و لیاخوف تظاهراتی به رهبری شیخ فضل الله نوری در میدان توپخانه با شعار «ما دین نبی خواهیم مشروطه نمیخواهیم» ترتیب داده شد که بدنبال آن محله یهودیان تهران نیز غارت شد، و این منجر به بروز واکنش شدیدی از طرف آزادیخواهان شد که یک نیروی دو هزار نفری را برای پاسداری از مجلس و انجمن ها بسیج کردند. این بار نیز شاه قرآن مهر کرده ای را به مجلس فرستاد و متعهد شد که خواستهای آنان را در باره عزل امیربهادر و سلب اختیار از شاپشال و لیاخوف اجرا کند، و از آنها دعوت کرد که دوازده نفر از نمایندگانشان را با گرفتن تأمین جانی برای مذاکره در باره توافق به باغشاه نزد او

www.kavehroom.com

بفرستند، ولی در آنجا سربازان سیلاخوری و قزاقان همه آنها را بازداشت کردند و تنها یکنفر موفق به فرار شد و خبر این ماجرا را به مجلسیان رسانید. روز بعد (۲ تیرماه ۱۲۸۷) مجلس شورای ملی از جانب بریگاد قزاق به سرکردگی کلنل لیاخوف که از طرف ستاد ارتش روس در قفقاز برای این عملیات اختیار تام گرفته بود به توپ بسته شد. عده زیادی از نمایندگان کشته شدند و چند تن از آنان چون جهانگیرخان شیرازی مدیر صوراسرافیل و ملک المتکلمین دستگیر و به باغشاه برده شدند و در آنجا به قتل رسیدند. سید جمال واعظ (پدر محمد علی جمال زاده) موفق به فرار شد، ولی در نزدیکی بروجرد گرفتار و کشته شد. میرزا آقاخان کرمانی در باغشاه در حضور خود محمد علی شاه که چراغداری میکرد، بدست جلادی سر بریده شد. روز بعد لیاخوف با امضای خودش حکومت نظامی اعلام کرد و محمد علیشاه نیز چند ساعت بعد فرمانی در همین باره از جانب خود صادر کرد، و بدین ترتیب به عمر مشروطیت ایران پس از دو سال پایان داده شد.

در جریان سرکوبگری مشروطه طلبان بیرحمی ها و جنایتهایی بتمام معنی نفرت آور روی داد که نظیر آنها را تنها در تاریخ مغولان و در سالهای حکومت شاه اسماعیل میتوان یافت. یکی از این جنایات، به روایت «شیعه در تاریخ اسلام» ابتکار امیر معز گروسی فرمانده اردبیل بود که دستور داد میرزا محسن را که از رهبران آزادیخواهان بود توقیف کرده بینی او را سوراخ کنند و از آن ریسمان بگذرانند و او را چون شتر با این مهار در بازار بگردانند[۱].

از آن پس اختناق همه جانبه ای حکمفرما شد که اگر منطقه مقاومتی به وسعت چند صد مترمربع در سر پل تبریز به رهبری دو تن از مردم عادی این شهر، ستارخان و باقرخان، بصورتی کاملاً استثنائی باقی نمانده بود، تمام کشور در قلمرو استبداد نو قرار میگرفت. ولی بازستانی مشروطیت از همین کوی چند صد متری آغاز شد و این بار

۱ ــ همانجا، ص ۲۹

www.kavehroom.com

بطور پیگیر به دیگر نقاط کشور گسترش یافت، و حتـــی قـزاق هـای روسی نیز که این بار به بهانه کمک به دولت مرکـزی در بنــدر انزلـی پیاده شدند و بطرف رشت و قزوین و سرانجام تــهران پیشـروی کردنـد موفق به نجات محمد علیشاه نشـــدند. سـرانجام پـس از جنگـی در نزدیکی پایتخت نیروهای مؤتلف ملی پیروزمندانه وارد تهران شـدند و محمد علی شاه با اسکورت قزاقان روسی خود بـه سـفارت روس پنـاه برد، و چندی بعد، پس از خلع از مقام سلطنت راه خارج از کشـور را در پیش گرفت و دوران تبعید او در اودسا آغاز شد. شیخ فضل الله نـوری مجتهد بزرگ تهران نیز به حکم محکمه در میدان توپخانه تهران به دار آویخته شد، و یک تلاش بعدی شاه مخلوع برای بازگشت مسلحانه بـه ایران نافرجام ماند.

....

آخرین پادشاه قاجار، احمد شاه، هنگام جانشینی پـدرش، تنـها ۱۳ سال داشت، بدین جهت اداره امور سلطنت تا هنگام رشد قانونی او به عضدالملک بزرگ خاندان قاجار و بعداً به نـاصرالملک قـراگوزلـو محول شد. دوران پادشاهی احمد شاه شانزده سال بود (۱۲۸۸-۱۳۰۲) ، که میباید با توجه به هرج و مرج فــراگـیر سیاسـی و اجتمـاعی و تحولات سرنوشت ساز بین المللی آغاز قرن بیســتم، منجملـه جنـگ جهانی سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸، آنرا از بدترین ســالهای تمـام دوران قاجاریه بحساب آورد. جالب این است که بخش مـــهمی از تحریکـات علیه او در نخستین سالهای پادشـاهیش از جـانب پـدر تبعیـدی وی محمد علیشاه انجام گرفت.

در طول سلطنت شانزده ساله احمد شاه، ایران ۱٦ کابینه وزیـران بخود دید که عمر بعضی از آنها از سه ماه و چهار ماه فراتر نرفـت. در سالهای جنگ اول جهانی، ایران علیرغم اعلام بیطرفی مـــورد تجـاوز نیروهای روس و عثمانی و انگلیس قرار گرفت و در پایان جنگ و یکی دو ساله بعد از آن عملاً بصورت یک کشور ملوک الطوایفی در آمد که در آن برای حکومت مرکزی ضعیف و مرعوب کشور جایی باقی نبـود. نیروی نظامی این دولت مرکزی تنها مرکب از ۸,۰۰۰ قزاق در تهران و

www.kavehroom.com

۸,۰۰۰ ژاندارم در سراسر شهرستانها بود، در صورتیکه در همان هنگام پلیس جنوب که به رهبری افسران انگلیسی اداره میشد ۴۷ افسر بلندپایه و ۲۵۶ افسر جزء انگلیسی و هندی و ۱۹۰ افسر ایرانی آموزش دیده در مکتب انگلیسها را در رأس خود داشت. بدنبال انقلاب کبیر اکتبر سال ۱۹۱۷ در روسیه، روسها نخست ایران را ترک گفتند، ولی بعداً برای مقابله با خطر حمله انگلیسها از راه ایران، بخشی از سربازان ارتش سرخ در شمال ایران پیاده شدند و قسمتی از گیلان را اشغال کردند، و در همان هنگام قوای نظامی دولت انگلستان به فرماندهی جنرال ونسترویل از عراق وارد کرمانشاه و همدان شدند و تا آذربایجان و باکو پیش رفتند و بخشی دیگر از قوای انگلستان نیز از افغانستان به خراسان تاختند با این هدف که متصرفات روسیه در شمال ایران و آسیای میانه را زیر نفوذ و حمایت خود درآورند.

مرحله بعدی این زورآزمائی سیاسی، انعقاد قرارداد تحت الحمایگی ایران میان انگلستان و دولت وثوق الدوله نخست وزیر وقت ایران در سال ۱۹۰۷ میلادی (۱۲۹۸ شمسی) بود که بر اثر مقاومت شدید مجلس شورای ملی ایران و حمایت سیاسی امریکا و فرانسه از ایران در صحنه بین المللی، ناموفق ماند و سرانجام در دوران نخست وزیری حسن پیرنیا (مشیرالدوله) ملغی شد.

احمد شاه اصولاً خود علاقه ای به سلطنت، آنهم در شرایط بسیار دشواری که در سالهای پادشاهی او کشورش از سر میگذرانید نداشت، و احتمالاً تنها هدفی که از تصدی این مقام داشت این بود که هر قدر بتواند پولی برای خود فراهم آورد تا بتواند روزهای مطلوبی را در سویس و فرانسه بگذراند. بدینجهت تا آنجا که ممکن بود در مسئولیتهای مملکتی به بهانه اینکه شاه مشروطه است دخالتی نمیکرد و با مردم خود نیز تماسی جز در حد ضرورت نداشت و حتی، چنانکه نوشته اند، فرامین مختلف را با دستکش امضا میکرد تا میکرب وزیران یا خدمتکاران او بدو سرایت نکند.

در باره علاقه خاص احمد شاه به ثروت اندوزی، گزارشهای جالبی در خاطرات دولتمردان و مسئولان حکومتی آن زمان میتوان یافت که

www.kavehroom.com

یکی از جالبترین آنها نوشته اعلم الدوله پزشک مخصوص او است:

«رئیس الوزرای ایران در آن تاریخ مرحوم مستوفی الممالک بود. وی با تمام قوای حکومتی که در اختیار داشت میکوشید تا جلو محتکران بی مروت پایتخت را سد کند، و برای انجام این منظور حتی حاضر شده بود که اجناس موجود در انبارهای آنها را به قیمت عادلانه بخرد و در دسترس مردم گرسنه تهران بگذارد. در جزو کسانی که مقدار زیادی گندم و جو انبار کرده بودند خود احمد شاه بود. مستوفی الممالک آماده بود گندم و جو احتکاری شاه را با سود مناسب بخرد، ولی احمد شاه زیر بار نمیرفت و میگفت که بهیچوجه کمتر از قیمتی را که به سایر محتکران پایتخت پرداخت میشود قبول نخواهد کرد. مستوفی الممالک بناچار از مرحوم ارباب کیخسرو شاهرخ که در آن تاریخ از طرف دولت مأمور خرید آرد و غله برای دکانهای نانوائی پایتخت بود کمک خواست، و وی چندین بار با احمد شاه ملاقات کرد و ساعتها با او چانه زد. سرانجام با عصبانیت از شهریار محتکر سئوال کرد: اعلیحضرتا، آنروزی را که تازه سن قانونی سلطنت رسیده و برای ادای سوگند به مجلس شورای ملی تشریف آورده بودید بخاطر دارید؟ آنروز خداوند قادر متعال را گواه گرفتید که همیشه حافظ حقوق و آسایش ملت ایران باشید. آیا مفهوم سوگند آنروزی اعلیحضرت همین است که مردم تهران امروز از گرسنگی در کویها و برزنها بیفتند و انبارهای سلطنتی از آذوقه و مایحتاج آنها پر باشد؟»

بدبختانه این یادآوری عبرت انگیز تأثیری در وجود شاه نبخشید، بطوریکه مرحوم شاهرخ ناگزیر شد موجودی انبار سلطنتی را بهمان قیمتی که دلخواه شاه بود بخرد و پول آنرا بپردازد. خلاصه کلام اینکه احمد شاه در عرض آن چند سالی که پادشاه ایران بود هدفی جز جمع آوری مال نداشت و یک ساعت عیش در مونت کارلو و سواحل مدیترانه را بر سلطنت و سعادت ایران ترجیح میداد»[۱].

---

۱ ـ دکتر خلیل خان ثقفی اعلم الدوله، طبیب مخصوص دربار قاجار در زمان احمد شاه، در کتاب مقالات گوناگون، چاپ تهران، ۱۳۲۲، ص ۱۱۲

www.kavehroom.com

در همین باره در کتاب مفصل «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» مهدی ملکزاده چنین میتوان خواند:

«در اندک مدتی کار بجائی کشید که شاه حتی فرامین سلطنتی مربوط به انتصابات را هم بی اخذ رشوه امضا نمیکرد. بـــرای تعییـــن حکام و استانداران کشور و صدور فرمانهای لازم به اسم آنها علناً رشوه میخواست و غالباً به دولتهای وقت فشار می آورد تا اشخاصی را کـــه مورد توجه خودش بودند (و پول پیشکش لازم را پرداخته بودنـــد) بـــه مقامات مهم مملکتی منصوب دارند. حتی به جد خود کامران مـــیرزا که او را والی خراسان کرده بود پیغام داد که نیرالدوله برای احراز همین پست یکصد و پنجاه هزار تومان پیشکش تقدیم میدارد. در مورد شـما این مبلغ را به یکصد هزار تومان تخفیف میدهم، ولی اگر از پرداخـــت آن استنکاف کنید حکومت خراسان را به نیرالدولـــه تفویـــض خواهـــم کرد»[1].

در نتیجه این رشوه خواریها و سوء استفاده ها، در عرض چنـــد سال احمد شاه دارای چندین میلیون تومان پول نقد (به نرخ آن زمـــان) شد که همه را در بانکهای اروپایی سپرده گذاشت، و مقداری هـــم ده و ملک زراعتی خرید، که غله حاصل از این املاک را انبار میکـرد و در مواقعی که قیمت جو و گندم بالا میرفت به قیمـت گـران میفروخـت. احمد شاه بدرجه ای در این کار جسارت یافته بود که مردم تـــهران او را «احمد علاف» لقب داده بودند»[2].

با اینهمه، افشاگریهایی بمراتب شگفتانگیزتر و غیرمنتظره تـــر از این را در بخشی از اسناد محرمانه وزارت امور خارجـــه انگلســـتان میتوان یافت که به سنت معمول این وزارتخانه پس از گذشت سی ســـال و گاه بیشتر، در دسترس مراجعه عمومی گذاشته میشود، و شـــماری از آنها در سال ۱۳۵۳ توسط دکتر جواد شیخ الاسلامی اســـتاد دانشـــگاه

---

۱ ــ دکتر مهدی ملکزاده، در کتاب «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»، جلد هفتم، چـــاپ تهران، ۱۳۳۵، ص ۴۰۴

۲ ــ همانجا، ص ۴۰٦

www.kavehroom.com

تهران، با عنوان اسناد منتشر شده دیپلماسی بریتانیا در کتاب «سیمای حقیقی احمد شاه قاجار» به چاپ رسیده است. دو سند از این اسناد، مربوط به گزارشهای محرمانه وزیرمختار بریتانیا در ایران به لرد کرزن وزیر امور خارجه وقت انگلستان، چنین است:

«... پس از اینکه شاه در این ملاقات پیشنهاد مرا دائر بر انتصاب سپهدار رشتی که مورد نظر ما بود بجای مشیرالدوله به ریاست وزرائی قبول کرد، مدتی در باره ترکیب آینده کابینه با هم تبادل نظر کردیم. البته قبل از اینکه سپهدار را برای جانشینی مشیرالدوله به شاه پیشنهاد کنم با خود او تماس برقرار کرده و از وی تعهد گرفته بودم که پس از روی کار آمدن درست طبق همان سیاستی که من پیشنهاد خواهم کرد عمل کند. قرار است شاه را فردا دوباره ببینم»[1].

«در ملاقات امروز با شاه، وی به من گفت که مشیرالدوله استعفای خود را تقدیم کرده و بهتر است تصمیم دولت ایران دائر بر عزل افسران روسی (که روز قبل در باره آن توافق کرده بودیم) به وسیله سردار سپهدار رشتی رئیس الوزرای جدید به اطلاع روسها برسد. من این نظر را علی الاصول تصویب کردم، ولی گفتم که بهتر است ایشان کمی دست نگاه دارند تا قبلاً من با ژنرال آیرنساید در این باره تماس بگیرم. اعلیحضرت بمن خاطر نشان کرد که با این ترتیب اکنون دیگر وی پشتیبانی بجز ما انگلیسها ندارد، و امیدوار است که وی را تنها و بی یاور به کام حوادث ناگوار نسپاریم. در تعقیب این اظهار، وی گفت که در مقابل امتیاز بزرگی که در حق ما نائل شده، یعنی یکی از رجال عالیمقام مورد اعتماد خود را برای اثبات اخلاص و حسن نیت خود نسبت به انگلستان از کار برکنار کرده است، دو فقره تقاضا دارد: یکی اینکه حقوق ماهانه او را که مدتی است قطع کرده ایم براساس همان

---

۱ ــ نورمن وزیر مختار انگلستان در ایران، در گزارش محرمانه به لرد کرزن وزیر امور خارجه بریتانیای کبیر، سند محرمانه شماره ۵۶۹، مورخ ۲۶ اکتبر ۱۹۲۰ در «مجموعه اسناد دیپلماسی بریتانیا». نقل از کتاب «سیمای حقیقی احمد شاه قاجار» نوشته دکتر جواد شیخ الاسلامی استاد دانشگاه تهران، چاپ تهران، ۱۳۵۳.

www.kavehroom.com

توافق سابق (پانزده هزار تومان در هر ماه) دوباره برقرار کنیم و مبالغی را نیز که از بابت اقساط پرداخت نشده ماههای قبل جمع شده است یکجا بپردازیم. البته من این تقاضا را طبق دستوری که سابقاً از آن جناب دریافت کرده بودم رد کردم، ولی شخصاً بر این عقیده ام که از نظر حفظ مصالح بریتانیا در ایران رنجاندن شاه بخاطر این مبلغ جزئی صلاح نیست، مخصوصاً با توجه به اینکه به تاریخ گشایش مجلس تقریباً یکماه بیشتر نمانده است، و پس از افتتاح مجلس و تصویب قرارداد، دیگر ما هیچگونه تعهد مالی در قبال او نخواهیم داشت...

تقاضای دوم احمد شاه این بود که به او اجازه دهیم برای شش ماهی به اروپا برود، زیرا روحاً خیلی خسته شده است، و به تجویز پزشکانش چنین مسافرتی برای اعاده سلامتی او مطلقاً ضروری است»[1].

شصت سال بعد از این ماجرا، سفیر دیگر انگلستان در ایران، مؤلف دو کتاب جالب «انگلیسها در میان ایرانیان» و «ایرانیان در میان انگلیسها» توضیحات بیشتری در همین باره داده است:

«پیروزی متفقین در سال ۱۹۱۸ انگلستان را در خاورمیانه موقعیت بسیار ممتاز و مستحکمی بخشید، بخصوص در ایران که پس از انقلاب روسیه تزاری میدان بکلی برای انگلیسها خالی گذاشته شده بود. از اواخر سال ۱۹۱۸ دولت بریتانیا سالانه ۳۰ میلیون لیره در ایران خرج میکرد که از این پول قسمتی هزینه نیروهای بریتانیا در ایران بود و قسمت دیگر عنوان کمک به تأمین بودجه دولت ایران و ارتش ناچیز آن یعنی هنگ قزاق را داشت که پیش از آن روسها مسئول اداره آن بودند. اضافه بر آن، از ماه اوت ۱۹۱۸ ببعد دولت انگلستان ماهانه ۱۵,۰۰۰ تومان (بین پنج تا ششهزار لیره) به شاه جوان مقرری میداد، با این توافق ضمنی که این پول تا وقتی داده شود که

---

۱ ــ از گزارش محرمانه تلگرافی «نورمن» وزیر مختار انگلستان در ایران به لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلستان، سند محرمانه شماره ۵۷۰، مورخ ۲۷ اکتبر ۱۹۲۰، «مجموعه اسناد محرمانه دیپلماسی بریتانیا»، نقل از همان کتاب.

www.kavehroom.com

وثوق الدوله رئیس الوزرای انگلیس دوست ایران بـــر ســر کــار باشــد. وثوق الدوله باتفاق دو وزیرش نصرت الدوله و صارم الدولـــه کلیدهــای اصلی اجرای سیاست های انگلستان در ایران بودند»[1].

دوران ۱۳۵ ساله حکومت قاجاریـــه، دوران اوج قــدرت مثلـث سنتی «حکومت، بازار، روحانیت» بود که حاصل طبیعی آن انحطــاط فراگیر جامعه ایرانی و سقوط آن در همه زمینه های سیاسی، نظــامی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بود. این انحطاط از آن جــهت از همــه دورانهای انحطاط گذشته بدفرجام تر و دردناکتر بود که جـــهان غــرب درست در همین سالها با شتابی روزافزون به سوی پیشرفتی بیســابقه در همه این رشته ها گام برمیداشت، و بدین ترتیب هر روزی که میگذشـت فاصله ایران را در این راستا با جهان مــترقی بیشــتر میکــرد. ولــی، اضافه بر اینهمه، دوران قاجار شاهد ورود عامل تازه نفس و نــیرومند دیگری نیز به صحنه سرنوشت ایران بود که در دورانهای صفوی و افشار و زند تقریباً نشانی از آن دیده نمیشد، و آن استعمار بود که به تعبـــیر علی شریعتی، مثلث «استبداد، استثمار و استحمار» را با ضلع چهارم «استعمار» بصورت مربع درآورد، هر چند که در عمل تقریباً همیشـــه این استعمار در جای خود حکومت می نشســـت، و در چنیــن مـــوارد عموماً دست در دست «روحانیت مبارز» داشت.

در باره نقش سیاست بریتانیــای کبــیر و رابطــه دائمــی آن بــا روحانیون متنفذ ایران در قرن نوزدهم و بیستم، آنقدر بررسی و تحقیقـی شده است که در اینجا نه امکان نقل آنهاست و نه اصولاً احتیاجی بدان هست. اگر خواسته باشید در این باره اختصاصاً مطالعه کنید مدارکـــی را از قبیل تاریخ هشت جلدی «روابط سیاسی ایران و انگلیس» تــألیف محمود محمود، «دست پنهانی سیاست انگلیس در ایران» تألیف خــان ملک ساسانی، «حقوق بگیران انگلیـــس در ایــران» تــألیف اســمعیل رائین، و خاطرات و یادداشتهای مخبرالسلطنه هدایت، حــاجی ســیاح،

---

۱ ــ Sir Denis Wright، سفیر پیشین انگلستان در ایران، در کتـــاب The Persians amongst the Englishs، چاپ لندن، ۱۹۸۴، ص ۲۰۵

www.kavehroom.com

عبدالله مستوفی، ایران و مسئله ایران لرد کرزن را بسیار جالب خواهید یافت.

آنچه در این مورد بطور خلاصه در اینجا میتوان گفت، تذکر این واقعیت است که براساس اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان که قسمتی از آنها عیناً در کتاب «حقوق بگیران انگلیس» اسمعیل رائین نقل شده اند، کنسول انگلستان در کربلا در سالهای ۱۳۱۰-۱۳۲۸ هجری هر سه ماه یکبار ۳۰,۰۰۰ روپیه بعنوان حقوق ماهانه به عده ای از روحانیون شیعه مقیم نجف و کربلا و خود ایران پرداخت میکرد، و این مأموریت از سال ۱۳۱۸ به بعد به کلنل نیومارچ سرکنسول انگلستان در بغداد محول شد. بموجب همین اسناد از جمله دریافت کنندگان این وجوه در نجف ملا کاظم خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی، شیخ ابوالحسن شوشتری، شریعت اصفهانی، شیخ محمد مهدی کشمیری، شیخ مهدی بن شیخ اسدالله، شیخ حسن صاحب جواهر، سید محمد بحرالعلوم، سید ابوتراب خوانساری، سید ابوالقاسم شکوری، و در کربلا شیخ حسین مازندرانی، مولوی سید کلب باقر هندی، سید مرتضی واحدالعین، سید سبط حسین، سید محمود کاشی، سید محمد باقر طباطبائی، سید جعفر طباطبائی، شیخ هادی اصفهانی، سید محمد باقر بهبهانی و شیخ علی یزدی بودند. حقوق و مقرری این مجتهدین توسط کلنل نیومارچ پرداخت میشد که از جانب سر آرتر هاردینگ وزیر مختار انگلستان در ایران مأمور اینکار شده بود. خود سر آرتر هاردینگ در کتاب خویش در این باره مینویسد: «اختیار تقسیم وجوه موقوفه «اود» در دست من حکم اهرمی را داشت که با آن میتوانستم همه چیز را در ایران و بین النهرین بلند کنم و هر مشکلی را از میان بردارم»[۱].

در ارتباط با این موقوفه «اود» لازم به توضیح است که در سال

---

۱ ـ Sir Arthur Harding در کتاب A Diplomat in East، لندن، ۱۹۲۸، ص ۳۲۳؛ اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلستان، ص ۳٦۲؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلستان، تألیف محمود محمود، ج ٦، ص ۱۷۴۲-۱۷۴۷

www.kavehroom.com

۱۸۵٦ (در دوران سلطنت فتحعلیشاه در ایران) راجه نشین قاضی الدین حیدر در هندوستان توسط دولت انگلیس برچیده شد. این سلطان که آیین شیعه داشت مبالغ زیادی را بنام موقوفات اود (نام منطقه زیر حکومت خود) وقف کرد که بعد از او منافع آن به مستمندان شیعه نجف و کربلا تخصص داده شود. ولی پس از آنکه این سلطان مرد و اداره امور راجه نشینی او مستقیماً به حکومت مرکزی هندوستان محول شد، دولت انگلیس امتیاز استفاده از این موقوفه را به نماینده سیاسی خود در بغداد واگذار کرد و بدین ترتیب اینکار عملاً در دست سر آرتر هاردینگ وزیر مختار انگلستان در تهران قرار گرفت که مسئول اجرای سیاست تماس با کارگردانان روحانیت شیعه در عراق و ایران بود.

موقوفات دیگری نیز بود که از آنها برای پرداخت مقرری به روحانیون و سیاستمداران استفاده میشد، و همه آنها در اختیار «رئیس الخلیج» بود. این عنوانی بود که در محل به نماینده سیاسی انگلستان در خلیج فارس داده شده بود و تا قبل از تقسیم هند و پاکستان سرکنسول انگلیس در بوشهر این سمت را داشت، ولی بعداً رئیس الخلیج مقیم بحرین شد.

در روزهای حمله نظامی مشترک نیروهای انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی به ایران (در سوم شهریور ۱۳۲۰) جلسه ای سری به ریاست سفیر وقتِ انگلستان در ایران، در سفارت آن کشور در تهران واگذار شد که بعداً یکی از حاضران آن خاطرات خود را در باره مذاکرات این جلسه منتشر کرد. بموجب این افشاگری، سفیر انگلیس در این هنگام نیز همچنان بر وجود «دوستان خوبی» که دولت متبوع او در سازمان روحانیت شیعه دارد تأکید گذاشته است:

«در ایران علاوه بر نیروها و سازمانهایی که مورد بحث قرار گرفت سازمان مؤثر و کاملاً متنفذ دیگری هم وجود دارد که از تمام منابع قدرت در این کشور قویتر و از لحاظ ما نیز مورد اعتمادتر است، و این سازمان «روحانیت شیعه» است که خوشبختانه ما در میان آنها دوستان خوب و نزدیکی داشته ایم و داریم. این نیرو میتواند

www.kavehroom.com

همیشه در ایران کارآمد باشد و هر وقت که لازم بشود بر نیروهای دیگر از قبیل دربار و دولت و ارتش نیز اثر بگذارد و در صورت نهایی با سلاح «جهاد» هر مشکلی را حل کند... مهم این است که توقعات این افراد هم از ما زیاد نیست، هر وقت لازم باشد میتوانیم آنها را وارد صحنه کنیم و هر وقت هم ضروری بدانیم میتوانیم آنها را ساکت کنیم و به خانه هایشان بفرستیم»[۱].

....

در صفحات گذشته، بخشی از آنچه را که صاحبنظرانی چند در دورانهای پادشاهی فتحعلیشاه و محمد شاه و ناصرالدین شاه قاجار در ارتباط با زندگی واقعی روحانیون قدر اول آن سالها و ثروت اندوزیهای بیحسابشان نوشته بودند، خواندید. برای روشن شدن این واقعیت که در سالهای بعد از آن نیز، علیرغم همه تحولات و همه گفتگوهای مربوط به اصلاحات و آزادی و تجدد عملاً هیچگونه تغییری در ماهیت «روحانی» بیضه داران اسلام ناب محمدی روی نداد، بد نیست گزارشهایی چند از صاحبنظرانی دیگر را نیز در ارتباط با سالهای سلطنت پادشاهان بعدی قاجار، مظفرالدین شاه و محمد علی شاه و احمد شاه، بخوانید:

«به ابراهیم آباد که رسیدیم همه صحبت از ملک بزور بردن و ناحق گفتن و مال یتیم خوردن جناب مستطاب ابوالارامل والایتام حجت الاسلام آقای حاجی آقا محسن سلمة الله تعالی مجتهد عراقی (اراکی) بود. پرسیدم: این اربابهای خداشناس که نان رعیت را در این سال قحطی از خودش مضایقه میکنند کدامند؟ گفتند در عراق (اراک) اربابی بزرگتر از حاجی آقا محسن نیست که صد پارچه ملک ششدانگی دارد غیر از آنچه شریک است به امید تصاحب تمام ملک. این حجت الاسلام که نود سال دارد و بقول خودش یک پایش در این

---

۱ ــ سفیر انگلستان در جلسه سری سفارت انگلستان در تهران در مهرماه ۱۳۲۰، از خاطرات رالف مگردیچ، نقل از کتاب اسماعیل رائین، حقوق بگیران انگلیس در ایران، تهران، ۱۳۴۲

www.kavehroom.com

دنیاست و یک پا در آن دنیا، سالی ۲۵۰,۰۰۰ خروار گندم ضبط انبار دارد که از قرار نان یک من دو قران و خرواری بیست تومان، بیست و پنجهزار خروار یک کرور تومان میشود. و خودش گفته است که دویست هزار تومان هم نقدی املاک و اجازه مستغلات شهری دارد، و پنجهزار تفنگ «مکنز» با فشنگ دارد و سه هزار سوار تفنگچی در املاکش حاضر دارد. زیاده از سی نفر هم زن دارد. عجب این است که میگویند پدر مرحوم این جناب حاجی آقا محسن فقط یک قطعه زمین کوچکی داشته که سالی هفده من گندم حاصل آن بوده است. باقی این مکنت را جناب آقا از مال حلال جمع فرموده اند، یعنی یک خدای استغفرالله ظالمی از گلوی چند هزار نفر مظلوم گدا و گرسنه بریده و به جناب آقا داده و هر چه جناب آقا شب و روز و نصف شب مناجات کرده است که ای خدای بزرگ، من این همه مال دنیا را میخواهم چه بکنم، و حال آنکه جد من پیغمبر آخرالزمان هیچوقت زیاده از قوت یکروزه نداشت؟ و نابودی این همه مردمان نادار گدای لخت و گرسنه آیا سزاوار عدل تست؟ و آیا حق است که به من اینهمه گندم بدهی و برای اینکه گرانتر بشود سه چهار سال آنها را روی هم انبار کنم و ندانم با اینهمه پول چه کنم؟ ولی خداوند عادل با زبان بی زبانی میفرماید: تو نمیدانی، من یک دوستی مخصوص با تو دارم که نظیر آنرا با اجدادت محمدبن عبدالله و علی بن ابیطالب نداشتم، آنها را فرستادم تا با این جنگها و کشته شدنها و زخم ها مردم را مسلمان کنند، تا این مردم با مشقت برای تو زراعت کنند و اگر در کار کوتاه بیایند آنقدر در حبس نگاهشان داری که بمیرند. آنوقت جناب آقا با شنیدن این فرمایش الهی به سجده افتاده هفتاد مرتبه «یاغنی یاغنی» میگوید، و تازه بیادش می افتد که در مطبخ حضرت امام حسن هم چهار صد هاون طلا بوده است، یا آنکه حضرت مولی الفقرا انگشتر یاقوتی داشته هفت کرور قیمتش بوده است»[۱].

«پنجشنبه ۲۳: صبح حجت الاسلام آقا علی پسر جناب

---

۱ ــ مهدیقلی هدایت: خاطرات و خطرات، تهران، ۱۳۴۴، ص ۷۶-۷۷

www.kavehroom.com

مستطاب ابوالارامل والایتام آقا حسین عمو سلمة الله تعالی آمدند. بعد از تغمزات فرمودند: شما مصلحت این مردم را نمیدانید، باید حتماً قیمت گندم و نان را آزاد کنید. هر چه التماس کردم که آقاجان این چه تکلیفی است که میکنید؟ چطور با این مقام روحانی راضی میشوید که یکنفر فقیر یا فعله که روزی یک قران اجرت دارد و عیالوار است و باید یک من نان بخورد امروز که گندم دو تومان است و نان منی یک قران، کسب یا فعلگی او کفاف میکند، اگر نان منی دو قران باشد مسلماً نصف عیال او گرسنه خواهند بود. مگر شما اولاد پیغمبر نیستید؟... هر چه کردم بخرجش نرفت. گفت باید حکماً امروز اعلام شود که گندم بکلی قیمتش آزاد است و نام هم بهر قیمت که نانوا میخواهد بفروشد. گریه هم کردم بخرجش نرفت، از رفتار پیغمبر با محتکرین و کردار مولی علی با اغنیا آنچه در خاطر داشتم گفتم. ابدا حرف آقا تغییر نکرد و آخر حرفش این بود که اگر گندم را خرواری پنجاه تومان میخرید میفروشم. آنوقت هر قدر گندم بخواهید به شهر میآورند»[1].

«امروزه روحانیون هر یکی خود در مقام امیرالامرای ملت هستند. کسب و تجارت آنها، فلاحت آنها، خوردن خون و گوشت یک مشت رعیت بی صاحب و بی پناه است. جناب مجدالاسلام نایب مناب پیغمبر اکرم کالسکه چند اسبه سوار میشود، عمارتهای رفیع و زنان متعدد دارد، هرکدام از آقازادگانش به فراخور متاع دکانداری پنج نفر عیار طرار به اسم محرر دارد. خرج آن دستگاه محترم را از مال مسلمانان بیچاره به واسطه احکام باطله و تصرف در اموال صغیر و کبیر و ظلم و تعدی در حق عموم برنا و پیر مینماید»[2].

«این جماعت عمامه بسر همه جا را پر کرده اند و کسی نمیداند کدام یک از آنها فهم و سواد دارد و کدام ندارد. همه نام شیخ و آخوند

---

۱ ـ همانجا، ص ۷۸

۲ ـ سرجان ملکم، سفیر ایران در انگلستان، در گزارش محرمانه از مجموعه اسناد وزارت امور خارجه انگلستان، نقل از کتاب «آخوندلیسم»، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۲۴۱

www.kavehroom.com

و حجت الاسلام دارند. اینها کاری جز این ندارند که باسم شریعت هرچه میخواهند بکنند. برای یکی سند میسازند، یکی را مدعی و دیگری را مدعی علیه میکنند. وکیل میشوند. شاهد میشوند. جرح میکنند. تعدیل میکنند. مؤمن میسازند. تکفیر میکنند. کی جرئت دارد که بگوید آقا دروغ میگوید، زیرا فورا معلوم میشود که گوینده یا بابی است یا رشوه گرفته است، و بیرق واشریعتا بلند میشود. به آنها ایراد میگیری، میگویند ایراد به مجتهد جایز نیست. تکذیب میکنی، مثل این است که خدا و پیغمبر را تکذیب کرده ای. میگوئی مسئله چنین نیست، میگویند فلان عالم نوشته در فلان کتاب و چنین است. میگوید مجتهدم و رأی رأی خودم است. به هیچ آخوند گردن کلفت نمیتوان گفت مجتهد نیست، عادل نیست، زیرا او هم جمعی قلچماق بنام طلبه دارد که هر چه میخواهد میکنند. بسیاری از حکام از میان اینان چند نفر بی دیانت را برگزیده و نوشته های او را اجرا میکنند، و در عوض آن آخوند هم هر چه میل حاکم باشد مینویسد و با هم شریک غارت مال مردم میشوند»[1].

«بدبختانه در این فضای دلکش ایران حالات انسانهای بیچاره دل را تنگ میکند و غم را چون سیل میآورد ... گرد اندوه بر روی همه نشسته، رنگها زرد، بدنها لاغر، لباس و بدن کثیف و چرک، جبه ها پرچین، چشم ها بر زمین، لبها آویخته، گویا بغیر حالت گریه و نوحه ندارند و خرمی از این مملکت بار بسته است»[2].

«از اول ماه محرم در خان والده (مرکز ایرانیان در استانبول) چادر بزرگی بر پا میشد که در آن شبها روضه میخواندند و دسته های سینه زنی با علم و مشعل آمد و شد میکردند و در روز عاشورا نزدیک غروب آفتاب کفن پوشیده و قمه میزدند. در شهر استانبول که دروازه اروپا و آسیا بود و از همه ممالک در آن جمع بودند این ترتیب عزاداری اسباب تماشا بود، بطوریکه از اغلب جاهای دوردست برای این

---

۱ ــ خاطرات حاج سیاح، تهران، ۱۲۵۹، ص ۲۴۹

۲ ــ همانجا، ص ۱۶۴

www.kavehroom.com

نمایش قمه زنی به استانبول میآمدند که این نحوه عزاداری ایرانیـــان را ببینند و این موضوع برای ایرانیان متجـــدد ســاکن اســتانبول بســیار ناگوار بود، بطوریکه وقتی در اوایل جنگ جهانی اول دولت بخاطر جمع آوری اسلحه قمه های ایرانی ها را ضبط کرد آنها از این بابت خوشحال شدند، ولی بمحض پایان جنگ دوباره به تحریـــک آنهائیکــه همیشــه احساسات مذهبی مردم را وسیله استفاده های سیاسی یا مــالی خــود قرار میدهند این بازی شروع شد، منتها این بار اداره استانبول بدســت پلیس متفقین بود. اشخاصی معین سردسته های اصناف را جمع کــرده از بیکسی شیعیان نالیده و به آنها عبا و قبا وعده کردند کـــه بســاط قمه زدن را فراهم کنند. روز نهم محـــرم از ســفارتخانه هــای خــارجی تلفنهای متعددی به سفارت ایران کردند که خواهشـــمندیم در نمــایش امشب برای ما جا معین کنید. معلوم شد سفرای سابق ایران در شـــب عاشورا در خان والده برای سفارتخانه های بیگانه جا معین میکرده اند که قمه زدن را بخوبی ببینند. در این بین پیشخدمت آمـــد کـــه نــایب سفارت امریکا کار لازمی دارد. وقتیکه آمد، بعد از تعارفات پرســید: «امشب ایرانی ها کجا سرشان را میشکنند؟» گفتم: «نمیدانــم». بــا تعجب گفت: «مگر به سفارت اطلاع نمیدهند؟» گفتم: «خیر، چون این یک موضوع مذهبی و خصوصی است». وی دوبـــاره گفــت: «چطــور ممکن است مردم یک ملت متمدن در مملکت بیگانه خون خودشـان را بی اطلاع سفارتشان بریزند؟» در این ضمن زنگ تلفن متصل از طــرف سفارتخانه های مختلف صدا میکرد. یکی میپرسید: ایرانیها امشـــب کجا سرشان را میتراشند؟ دیگری میپرسید: کجا سرشان را میشکنند؟ سومی جویا میشد که کجـــا کفــن میپوشـــند؟» و در همیـــن ضمــن نمایندگان قمه زنها میآمدند که شنیده ایم بقصد مخـــالفت بــا اســلام فرموده اید عزاداران حسینی قمه نزنند؟»[1]

* * *

---

[1] ـ خان ملک ساسانی: یادبودهــای ســفارت مــن در اســتانبول، تــهران، ۱۳۵۴، ص ۱۰۷-۱۱۱

www.kavehroom.com

فصل حاضر را با نقل ارزیابی صاحبنظری ناشناس پایان میدهم که از نظر من میتوان آنرا یکی از گویاترین تحلیلهای مربوط به ایران پایان عصر قاجار دانست. این ارزیابی مربوط به یک رساله خطی و بی امضا با عنوان «سیاست روس و انگلیس در ایران» متعلق به کتابخانه ملی ایران است که در دهه دوم قرن بیستم همراه با کتاب تاریخ روابط ایران و ناپلئون ترجمه و تألیفِ عباس میرزا اعتضادالدوله در مطبعه حبل المتین بچاپ رسیده و بعداً در سال ۱۳۶۳ در تهران تجدید چاپ شده است:

«اهل ایران نه همدستی و اتحاد دارند، نه وطن پرستی و مملکت دوستی. ترک، کرد، عرب، ارمنی، یهودی، نه هم مذهبند و نه هم خیال. با هم دشمنند و به خرابی مملکت کوشش میکنند. دولت از شدت بی نظمی و ضعف قدرت مطیع کردن اهالی را ندارد. حکومتخانه ها، وزارتخانه ها و سایر شغل ها و مناصب به حراج فروخته میشود. نوکرها خیانت به اربابشان کرده مالش را میدزدند و آنوقت در خارجه همدیگر را بروز داده پرده از روی رذالت و خیانت خودشان برمیدارند. برای تصرف ایران لشکرکشی لازم نیست، مملکت پارچه پارچه پیشکش میشود... واقعاً ایرانی ها راه را به روی انگلیسها و روسها سد نکرده اند، بلکه خلاصی موش محض مدافعه گربه است... ایران که متصل بواسطه بی نظمی تنزل میکند و خرابیش بیشتر میشود، مثل گوسفندی است که به پای خود زیر چنگال گرگ میرود. در سنه ۱۱۳٦ (قمری) روس ها از قفقازیه تا رود اترک را متصرف شدند. در سنه ۱۲۱۷ جنگ دیگری شد که در آن فتحعلیشاه گرجستان را به روسها پس داد و قشون ایران مغلوب شد و فتحعلی شاه نیز بعد از آنکه حمایت از انگلیسها ندید خود را به ناپلئون اول سپرد. از ۱۲۲۲ تا ۱۲۲۴ صاحبمنصب های فرانسه کوشش کردند بلکه نظمی به قشون ایران بدهند، ولی ناپلئون بواسطه پیمان تیلسیت نقض اتحاد با فتحعلیشاه کرد. یک وزیر مختار از انگلستان مستقیم به ایران فرستاده شد، ولی فتحعلیشاه کمک مؤثری از انگلیسها نیز ندید. به زودی با امضای صلح گلستان، داغستان و شیروان و گرجستان و

منگولی را به روسها سپرد و در همین عهدنامه متعهد شد که در دریای مازندران کشتی جنگی نداشته باشد. در ۱۲۴۴ بعد از جنگ دیگر و شکستهای دیگری سر حد ایران رود ارس تعیین شد. یک نفر روسی به یک مسافری که از طهران عبور میکرد گفت که ما منتظریم یک اشاره از امپراطور (روسیه) بشود تا ایران را ضمیمه روسیه بکنیم...

محمد شاه که از سنه ۱۲۴۹ تا ۱۲٦۴ در ایران سلطنت کرد گاهی به صاحب منصبان روس و گاهی به صاحب منصبان انگلیس امتیاز کارها را داده و تملق مینمود. وقتی که با تشویق روسها بنای محاصره هرات را گذاشت، به طرفداری کامران میرزا سلطان هرات انگلیسها در خلیج فارس شروع به جنگ کردند و قشون ایران مجبوراً عقب کشید. چند سال بعد محمد شاه با انگلیسها اظهار کمال دوستی کرد، و روس ها در عوض عشق آباد را متصرف شدند و مالکیت جنوب شرقی دریای مازندران بدست آنها افتاد. در عهدنامه تفلیس محمد شاه و وزیرش حاج میرزا آقاسی قرار دادند که در رشت و استراباد قلعه بندی نکنند و قشون نگاه ندارند، و حاجی میرزا آقاسی آب دریا را شور و غیرمفید به حال مملکت دانسته بکلی از دریای مازندران چشم پوشید و آنرا به روسها واگذاشت.

ناصرالدین شاه در سال ۱۲٦۴ قمری در ۱۷ سالگی به تخت سلطنت برقرار گردید. اغتشاش های خراسان و اصفهان و غیره بسه نیروی تدبیر وزیر نظام میرزا تقی خان انتظام یافت. مالیه دولت که در زمان محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی به تحلیل رفته بود تعدیل شد. در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه جنگ کریمه سبب نقض مابین ایران و انگلستان گردید. مدت ها ایران و عثمانی دشمن بودند. فتح روسیه مانع شد که ایران مداخله در جنگ کند. کوکب اقبال ایرانیان آنوقت طالع شد که امیرکبیر به مسند صدارت نایل گردید. آن مرد بزرگ دریافت که سیل ترقی اروپائیان را باید در ایران دایر و شایع ساخت. در ترویج امتعه و صنایع داخله جهدی وافر نمود. روزنامه جات که تا آنوقت در ایران مرسوم نبود در طهران و تبریز دایر ساخت. تأسیس

www.kavehroom.com

دارالفنون، خواستن معلمین از فرنـــگ، آوردن فـابریک چلواربـافی و قندریزی، فرستادن پنجاه نفر از ایرانیان به فرنگســتان بـرای تحصیـل علوم و صنایع جدیده، و غیره. اما افسوس که خــوش درخشـید ولـی دولت مستعجل بود. بواسطه ترسی که از او در دل شاه حادث شده بـود پس از معزولی در شهر کاشان کشته شد و خیالات عالیه او با خـود او به خاک نیستی مدفون گردید. دولت ایران نه تنها از تأسیسات او فایده نبرد، بلکه ضرر و خسارت فوق العاده نیز متحمـل شـد. کارخانجـات پوسید و شکست امتعه داخله رو به تنزل گذاشت کـه امـروزه هیـچ از خود نداند و تمام مایحتاج آنها باید از خارجه بیاید. دارالفنون معطـل و مـهمل مـاند و تحصیـل صحیـح از او اخـذ نشـد. شـاگـردان فارغ التحصیل که از فرنگ برگشتند یا بیکار ماندند یا در غیر رشـته تحصیلی خود به خدمت نایل گردیدند. میتوان گفت کـه روز بدبختـی دولت و ملت ایران از کشته شدن امیرکبیر حتمی الوقوع شد، زیرا بـر اثر استغراق در شهوت و کامرانی ناصرالدین شاه با اینکـه پولیتیـک همسایگان را بخوبی واقف بود و ترقیات آنانرا حساً دریافت کرده بـود ابدا در صدد ترقی دولت و ملت ایران برنیامد، و مانند کسی کـه بـه عاریت در این ملک سلطنت نماید بجز کامرانی و هواپرسـتی اندیشـه دیگر نداشت و به اصلاح حال ملک و مملکت بهیچوجه نپرداخت و اثـر خیری در مملکت باقی نگذاشت. به غلط و گزاف به استبداد سـلطنت از خود مجسمه ای بیادگار گذاشت که پس از بیداری ایرانیان مجسـمه لعنت خواهد شد.

از سنه ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۷ انگلیسها با قدرت پول در ایران پیشـی گرفتند. امتیاز خطوط تلگرافی به آنها عطا شد. اذن ساختن راه آهـن را برای هفتاد سال، تلگرافات را برای بیسـت و پنـج سـال و کشـف جنگلات و معدنیات و ساختن قناتات را برای پنجاه سال به بـارون دو رویتر انگلیسی سپردند که با این تفصیل مالک تمـام تمـولات ایـران شد... در ۱۳۰۷ روسها در یک عهدنامه مخفی امتیاز ساختن یک راه آهن از عشق آباد به کاشان را از شاه گرفتند. در ۱۳۰۸ از شاه تعـهد گرفتند که پیش از ده سال دیگر در ایران راه آهن ساخته نشـود. یـک

www.kavehroom.com

ژنرال و دو صاحب منصب روسی به خدمت ایران داخل شده فوج قـــزاق را تشکیل دادند که شامل ۱۲۰۰ سواره و ۸۰۰ پیاده و یک دســـتگاه توپخانه است و اختیار آن واقعاً در دست سفارت روس اســـت. در ســـنه ۱۳۰۷ بارون دو رویتر اداره بانک شاهنشاهی را با حق مطلـــق چـاپ کردن اسکناس و کشف معدن های آهن و مس و غیره گرفت، ولی ایـــن بانک به ایران خدمت مهمی نکرد، زیرا که در مقابل آن، روســـیه نـــیز بانک استقراضی دایر ساخت و با ریختن پولی در میان دســـت و پـای کسبه و تجار تمام اصناف را عامل مضاربه کار خود قرار داده و یـــک سره منافع تجارتی ایران سخت گردید. دادن امتیـــاز رژی تنبـاکو بـــه انجمنی تحت ریاست یک انگلیسی ســـبب اغتشاشـات پولیتیکـی و مذهبی سخت گردید. محض اینکه دوبـــاره اداره گمرکـات را شـــاه از انگلیسها بخرد، مجبور شد که از بانک شاهنشاهی مبلغ نیم میلیـــون لیره استرلینگ قرض کند و گمرکات خلیج فارس در سمت جنوب ایـــران را در عوض به انگلیسها گرو دادند. در سنه ۱۳۱۲ از ۱۲۰,۰۰۰ لیره مال التجاره که از خارجه در ایران داخل میشد، ۹۲,۰۰۰ لیره آن نفـــع انگلیسها بود.

در تمام سلطنت ناصرالدین شاه مابین بهشت و جـــهنم معطـــل ماند. همیشه مردد بود اگر به انگلیسها چیزی بخشیده مجبور بود بـــه روسها جریمه بدهد و اگر روسها را راضی میکرد به انگلیسها خســـارت میداد. یک روز میکرد و یکروز استعفا میخواست... اگر مال التجـــاره انگلیسها در ایالاتی که در سمت خلیج فارس واقعند میرسد روســـها در آذربایجان، خراسان، گیلان و شهرهائی که در سمت دریـــای مـــازندران واقعند تجارت میکنند. در سنه ۱۳۱٦ قمری از جهت بی پولی خزانـه، تجملات و جواهرات دولت به توسط یکی از اشخاص خانواده ســـلطنت بفروش رسید، کاسه بشقاب فیروزه منحصر دولت ایران زینت موزه لندن گردید. صندلی های طلا و بعضی جواهرات بر ســـرمایه بـــانک هـــای خارجه افزوده پرده از روی کار دولت ایران برداشته شد.

در سنه ۱۳۱۸ بانک روس مبلغ ۲۲ میلیون و نیم منات با نفع صدی پنج به ایران قرض داد و گرو تمـــام گمرکـات ایـــران را بـــه جـــز

www.kavehroom.com

گمرکات خلیج فارس مالک شد. شاه به روسیه تعهد کرده است کــــه از این پول تمام قروضی را که از خارجه و خصوصاً انگلیس دارد بدهـــد و بدون اذن بانک روس قرض دیگری نکند. در ســـنه ۱۳۱۹ بــاز قــرض روسیه تجدید شد و ده میلیون منات بر قرض سابق افــزوده شــد. ایــن پولها چه شد؟ که آنها را پس خواهد داد؟ مقداریــش بــه دارائــی وزرا افزوده شد. مقداریش خرج سفرهای اروپ اعلیحضرت شد، ولی دینــاری از آن صرف مصارف مملکت چنانچه در روزنامه رسمی ایران اطــلاع و اعلان شده بود نگردید. مملکت رهین این پول ماند، با وجود این بـــاز مخلوق ایران اختیار خود را بدست شاه بی اقتدار داده اند، و چند نفــر حریص هواپرست وطنفروش خون مردم را میخورند و بعـــد در خارجــه مشغول تعیش میشوند. یک شاه بی اقتدار و بی اختیـــار کــه همیشــه گوشش به حرف نوکرها است چه میتواند بکند؟ در همه جا بی نظمـــی زیاد دیده شده، در ولایات مقصد همیشه قتل و غارت است.

مردم همه بی سواد و از ترقیات جدید و اوضاع داخله و خارجــه بی خبر، دولت و رؤسای ایالات مانع از رشد فکـــری و بیــداری آنــها، روزنامه جاتی که دارند تمام دروغگو و متملق و اسباب بازیچـــه انــد. اگر روزنامه وطن پرستی هم باشد مردم فقیر ســـواد خوانــدن یــا قــوه خریداریش را ندارند. تاکنون کسی هم که جرئت آنکه راست مطلـــب را بگوید و به آنها حالی نماید و به راه خیر هدایتشان کند داشـــته باشــد پیدا نشده است. مدرسه و تربیت و تعلیم صحیح هم در ایـــران معلــوم است.

علما هر یک، یک رأی مخصوص خود دارند و همگی رأی خود را مستند شریعت و عامه مردم را مکلف به اطاعت خـــود میداننــد. یکی رأی میدهد که پرلمانت حلال و واجب است، دیگری بـــر ضــد آن رأی میدهد که حرام است. باید اجتناب نمود. بیچاره مملکت ایــران در میان دو دولت قوی پنجه و اختلاف علما، مستأصل مانده و لگدکــوب سمند استبداد و استقلال وزراء جاه طلب و حکام زورگـــو گردیــده و از وضع قانون صحیح در مملکت مضایقه دارند. رؤسای روحانی هـــم کــه علمای مملکت و معلمین ملتند به جای آنکه علم به حقوق بـــه مــردم

www.kavehroom.com

بیاموزانند و مردم را تربیت نمایند و متحد و متفق کنند القای نفاق و کلمه اختلاف میکنند. اگر برحســـب اتفــاق کســـی پیــدا بشــود و دو کلمه ای از اصلاح حال بر زبان براند او را طرد و تکفیر می نمایند».

دوران پهلوی و جمهوری اسلامی

تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلامی ایران، پس از پایان دوران قاجاریـــه، دوران پهلوی و بدنبال آن دوران جمهوری اسلامی ولایـت فقیـه را نـیز شامل میشود که قبلاً یک کتاب من بنام «جنایت و مکافات» بطــور کامل به بخش نخستین و یک فصل مبسوط از کتاب «تولدی دیگــر» باضافه فصول مختلفی از کتابهای «توضیح المســـائل» و «ایــران در چهارراه سرنوشت» من به بخش دوم این دو دوران اختصاص یافته انــد، و برای احتراز از افزایش باز هم بیشتر حجم کتاب حــاضر نیــازی بــه تخصیص فصولی تازه بدین سالها در اینجا نمــی بینـم. خوانـنـدگـان علاقمند من در این دو مورد تا آنجا که به ارزیابی های شـــخص مـــن مربوط میشود، خواهند توانست بدین منابع مراجعه کنند.

www.kavehroom.com

۶

کارنامه ۱۴۰۰ ساله بیضه داران دین در ایران مسلمان

از صعصعـة بن صوحان تا سید علی خامنه ای

(۱۱ ـ ۱۴۰۹ هجری)

www.kavehroom.com

وقتی که کلیم کاشانی در ۳۵۰ سال پیش از این بــا شــگفتی پرسید که:

کس ز هفتاد و دو ملت این معما حل نکرد

کاینهمه مذهب چرا در دین یک پیغمبر است؟

یا واقعــاً نمیدانســت و یــا میدانســت و جرئــت آنــرا کــه در عصــر تام الاختیاری بیضه داران شرع و برندگی شمشیر قزلباشان بدین پرســش پاسخی دهد نداشت، که کلید حل این معما در بطن خود این دینی بــود که بنام «دین یک پیغمبر»، ولی با واقعیت یک امپریالیســم چمــاقدار برای ملت ایران آورده شد، زیرا در آشفته بازاری که این چماقداری بدنبــال خود آورد، در ایران هزار پارچه ای که در هر گوشه آن قـــداره بنــدی بــه قانون شمشیر و چماق کــوس لمــن الملکــی مــیزد، بــرای بســیاری از مقامجویانی که دیر آمده بودند و میخواستند زود بروند مطمئــن تریــن راه برای اینکه هم به نان و آب و مرجعیتی برسند و هم ســر خودشــان را همچنان بر گردن نگاه دارند این بود که فرقه دینی تازه ای را علم کننــد تا جمعی بدان روی آورند و در پشت منبرش سینه زنند، همــان منطقــی که در عصر پیشرفته خود ما نیز، در پیشرفته ترین کشور جهان، هــر روز فرقه های تازه ای را چون قارچ از زمین میرویاند تا فرقه آفرینــان را بــه نام آن عیسی مسیح که در همه عمرش با دینــار و درمــی ســر و کــار نداشت، از دلارهایی بادآورده با ارقامی میلیونی، برخوردار سازد.

با اینهمه هنوز هم در این سودای فریــب، شــمار فرقــه هــای مذهبی دنیای نو (که به تعبیر استاندال نویسنده نکتــه ســنج قــرن نوزدهم فرانسه برداشتهای دین مدارانه آنها مختلف است ولی خــدای همه دلار نام دارد) به پای شمار آن فرقه هایی نمیرسد که در دو قــرن اول اسلامی در سرزمین ایران مانند قارچ از زمین روییدند، و مثــل همه فرقه هایی از این نوع، چون حرفی منطقی برای گفتــن نداشــتند بیشتر و بیشتر به بی منطقی روی آوردنــد، و ســیری کلــی در ایــن بی منطقی ها فراتر از هر چیز نشان از فقر فراگیر اخلاقــی و فقــدان کامل صداقت در نزد جمع دست پروردگــان آن اســلامی دارد کــه از همان آغاز بجای دینداری دکانداری دین را بهمراه آورد.

فرقه ها در اسلام

فهرستی از مهمترین فرقه های اسلامی را به ترتیب تقدم الفبائی اسامی آنها چنین میتوان آورد:

اباضیه، ابتریه، ابرقیه، ابوسعیدیه، اتحادیه، اثنی عشریه، احمدیه، اداریسیه، ازارقه، اسحاقیه، اشعریه، اسماعیلیه، اصحاب الانتظار، اصحاب الزیغ، اصحاب الصحیفه، اصحاب الحدیث، اخطسیه، امامیه، امریه، اهل ایمان، اهل حق، اهلیه، بابکیه، باطنیه، باقریه، بتریه، بدعیه، برقعیه، بزیغیه، بسیلمه، بقلیه، بکتاشیه، بلالیه، بنانیه، بومسیلمه، بهره، بیانیه، بیض الثیاب، بیهیعسه، تعالبه، تعلیمیه، تناسخیه، ثومنیه، ثوبانیه، ثوریه، جاحظیه، جارودیه، جبریه، جریریه، جعفریه، جلالیه، جنابیه، جناحیه، جوالقیه، حارثیه، حازمیه، حربیه، حربانیه، حسنیه، حسینیه، حلولیه، حمزیه، حمیریه، حنبلیه، حنیفه، حیانیه، حیدریه، خرمیه، خشبیه، خطابیه، خلطیه، خلفیه، خنفریه، خوارج، داودیه، دروزیه، دوکینیه، ذکیریه، ذمامیه، ذمیه، رافضه، راوندیه، رجعیه، رزاقیه، رزامیه، رشیدیه، رضویه، رفاعیه، زراریه، زیادیه، زیدیه، سابه، سبعیه، سرحونیه، سرخابیه، سلفیه، سلمانیه، سلیمانیه، سمکیه، سمیطیه، سنبادیه، سهروردیه، سیابیه، شاذلیه، شافعیه، شریعیه، شریکیه، شعیبیه، شلمغانیه، شیبانیه، شیخیه، شیطانیه، صائدیه، صالحیه، صبائیه، صدقیه، صراریه، صفائیه، صفریه، صلتیه، طیاریه، طیفوریه، ظاهریه، عابدیه، عباسیه، عبیدالهیه، عبیدیه، عجارده، عجازیه، عجلیه، عروسیه، عشاقیه، علیاویه، علی اللهیه، عملیه، عمیریه، عینیه، غالیه، غرابیه، غسانیه، غمامیه، غیاثیه، فاطمیه، فطحیه، قائمیه، قادریه، قاعدیه، قاسمیه، قدریه، قرمطیه، قطعیه، کاملیه، کرامیه، کربیه، کسفیه، کودیه، کیالیه، کیرویه، کیسانیه، لاعنیه، مبارکیه، مبیضه، مجبره، مجسمه، محمره، مختاریه، مرثیه، مستعلویه، مشبهه، معتزله، مقنعیه، مولویه، مهدویه، میمونیه، ناصریه، نجاریه، نجدیه، نزاریه، نعمت اللهیه، نعیمیه، نقشبندیه، وحدیه، هاشمیه، هشامیه، یزیدیه،

www.kavehroom.com

یعقوبیه، یونسیه.

به تذکر سعید نفیسی «در هیچ دوره دیگری از تاریخ جهان و در هیچ مذهب دیگری به اندازه ۲۵۰ ساله اول دوره اسلامی در سراسر قلمرو اسلام مخصوصاً در ایران طریقه ها و مسلک های گوناگون دیده نمیشود»[1].

کثرت شمار فقهای این فرقه ها را از اینجا میتوان قیاس گرفت که به تصریح محمد نسوی مورخ معروف، تنها در کنف اداره امام برهان الدین محمد معروف به صدر جهان در بخارا، ٦,۰۰۰ فقیه بسر میبردند[2].

«مشاجرات ائمه و علمای فرق مختلف مذهب همواره مایه تحریک عوام الناس و برافروختن نائره تعصب در آنان میشد و کار مشاجره را به مجادله و تخریب محلات و سوزاندن کتابخانه ها میکشانید، و این سفیهان حتی در مصائب سخت مانند حمله غزان و هجوم مغولان نیز دست از این سفاهتها برنمیداشتند، چنانکه بعد از غارت و کشتار قوم غز در نیشابور، چون غزان برفتند مردم شهر به سبب عنادهای قدیمه مذهبی هر شب فرقه ای از محله ای برمیخاستند و آتش در محلت مخالفان میزدند تا خرابی ها که از غزان مانده بود اطلال شد و قحط و وبا بدان پیوست و هر که از تیغ غز جسته بود از نیاز و وبا و قحط بمرد»[3].

پیروان فرق مختلف تسنن با یکدیگر و پیروان فرقه های مختلف شیعه نیز با یکدیگر همین دشمنی ها و مناقشات لفظی و عملی و آزارها و کشتارها را ابراز میداشتند و در عین حال همه آنها با خوارج دشمن بودند و آنها را کافر و واجبالقتل میشمردند و تازه خود فرقه های مختلف خوارج همدیگر را مهدورالدم و کافر میدانستند. به زعم هر فرقه از فرقه های فزون از شمار اسلامی، همه عالم اسلام پر از

---

۱ ـ تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان، ص ۱۹۵

۲ ـ سیره جلال الدین منکبرتی. نقل از حواشی محمد قزوینی بر چهار مقاله نظامی عروضی، ص ۱۱۹

۳ ـ خلاصه شده از راحة الصدور، ص ۱۸۲

www.kavehroom.com

بدمذهبان و بددینان و کافران و ملحدانی بود که نه تنها آزار و قتل خود آنان بلکه زنان و فرزندانشان هم موجبِ سعادت دنیوی میشد و هم به گفته یکی از فقهای بزرگ عصر «فلاح اخروی و تملک حور و قصور در خلد برین» را بدنبال میآورد[1].

«در نیشابور بین شیعه و کرامیه نزاع بود و در طوس بین فقها و صوفیه، در سیستان بین سمکیه و صدقیه، در سرخس میان عروسیه و اهلیه، در هرات میان عملیه و کرامیه و در مرو میان مدنیین و سوق العتیق، و همچنین بود در نسا و ابیورد و بلخ و ری و قزوین، و این همه از سمت اعراب سرچشمه میگرفت و ایرانیان وابسته به قبایل عرب که از قدیم الایام به عصبیت خو گرفته بودند. در قرن دوم در نقاط مختلف ایران مخصوصاً در خراسان دشمنی و اختلاف بروز کرده بود و عصبیت میان دسته هایی از ایرانیان که در این بلاد بسر میبردند نیز از همانجا نشأت میگرفت»[2].

«بدان که این قوم هفت فرقت باشند: فرقت اول داودیان که اصحاب بوسلیمان داودبن علی اصفهانی اند و آنانرا ظاهریه یا ظواهریه نیز خوانند. دوم اصحاب بوحنیفه، و ایشان خود در اعتقاد پنج فرقت باشند: اول معتزله، دوم نجاری، سوم کرامی، چهارم مرجئی، پنجم جبری. اهل خوارزم در فروع حنفی باشند و در اصول معتزلی، و بخاریان و رستاق کاشان حنفی باشند، بر طریق نجاری، و بعضی از کرامیان خراسان حنفی باشند و کل ماوراء النهر و فرغانه و بلاد ترک جبری باشند. و اما اصحاب مالک در اعتقاد پنج فرقت باشند: اول خوارج و مرکز ایشان در مغرب زمین باشد مثل تاهرت علیا و تاهرت سفلی، و دوم معتزله باشند و سوم مشبهه باشند، و چهارم مالکیان باشند که ایشان را سالمیان نیز خوانند، و پنجم اشعریان باشند، و هر یک فرقت از این پنج فرقت آن دیگران را که به خلاف ایشان باشند کافر گویند. اما اصحاب شافعی شش فرقت باشند: فرقت اول اصحاب

---

۱ ــ دکتر ذبیح اله صفا: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۲۳۳

۲ ــ همانجا، ص ۲۳۴

www.kavehroom.com

شافعی مشبهی که در تشبیه غلو کنند، مثل اهل همدان و بروجـــرد و اصفهان و یزد و هرات و سلماس و شیراز و غیر آن؛ فرقت دوم که خـود را سلفی خوانند به تشبیهیه نزدیکند الا آنکه غلو نکنند؛ فرقت ســـوم خوارج باشند و جمله خوارج اسفراین و بصره و عمان کرابیسی باشند که نام دیگر این فرقت است؛ فرقت چهارم از اصحـــاب شـافعی معـتزلی باشند و رؤسای ایشان ماوردی و راغب اصفهانی اند. و در زمـــان مـا ناحیتی است در خوزستان که آنرا مفردات خواننـــد و مـردم آن جملـه معتزلی باشند و شافعی، و در قدیم اهل ارجان از بـــلاد پـارس جملـه معتزلی بودند و شافعی مذهب و نیز اهل پسا (فسا)، و هنوز در ایـــن زمان در شیراز کاروانسرایی است خراب که وقف عدلیـــان پسـا بـوده است؛ فرقت پنجم از اصحاب شافعی اشعری باشـــند؛ فرقـت ششـم از اصحاب شافعی یزیدی که ایشان هم مشبهی اند و هم خارجی، و یزیـد را خلیفه پنجم خوانند و چون از این جماعت تفسیر طلبی و پرسی کـــه این خلفا کدامند گویند ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزیـد، و از شهر زور تا بلاد شام هر گروهی که باشند این اعتقاد را دارند، الا آنکه لشکر شام روز آدینه در خطبه در شهرها نام علی را بدنبال نام ابوبکـر و عمر و عثمان یاد کنند و خواص و فقهای ایشان پیـــش مخالفانشـــان اظهار نکنند که یزید را خلیفه پنجم دانند. اما احمد حنبل و اصحـــاب وی یک فرقت بیش نباشند و جملـــه مشـــبهه و مجســـمه و یزیـدی و خارجی باشند. اما اصحاب ثوری و اســـحاق راهویـه جملـه مشـــبهی باشند»[۱].

«اما دهریه و طبایعیه و بواطنه و تناسخیه و نصیریه خـــارجند از هفتاد و سه گروه به فتوای درست. و نجاریه و کرامیه و اســـحاقیه و غیر ایشان خود را بوحنیفی خوانند، و مجـــبره و اشـاعره و کلابیـه و جهمیه و مجسمه و ضابله و مالکیه خود را شافعی خوانند، پـــس هـر طایفه را از این طوایف به ولایتی و زمینی و بقعه ای غلبه ای هســـت،

۱ ـ تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، نوشته مرتضی بـــن داعـی بـن قاسم حسنی رازی، ویراستاری عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۱۲

www.kavehroom.com

چنانکه از نیشابور تا اوژکند و سمرقند و غزنین و ماوراء النهر همه حنفی مذهب باشند و به خوارزم معتزلان عدلی مذهب باشند، و به بلاد آذربایجان تا به دروازه روم و همدان و اصفهان و ساوه و قزوین و مانند آن شافعی مذهب باشند، و بهری از آنان نیز اشعری، و بهری کلابی و بهری حنبلی و بهری مشبهی. و در لرستان و دیار خوزستان و گرپایگان (گلپایگان) و بروگرد (بروجرد) و نهاوند و حدود آن اغلب مجسمه و مشبهه باشند. و بر اینگونه که بیان کرده شد به هر ولایتی طایفه ای غلبه دارند و سکه بنام خویش زنند و خطبه و احکام و فتاوی بر مذهب خویش کنند و در هر ناحیتی غیرایشان زبون باشند: به آذربیجان (آذربایجان) تیغ و قلم بدست شافعی مذهبان باشد و شیعه زبون باشند، و به مازندران تیغ و قلم بدست شیعیان باشد و شافعیان زبون باشند، و اگر در ولایت خوزستان و لرستان و بروگرد مشبهه تیغ و قلم داشته باشند و حنفیان کوتاه دست و زبون باشند، در همه بلاد خراسان مشبهه و مجبره زبون و بی محل باشند، و اگر به ساوه به مذهب شافعی حکم کنند به ری به مذهب بوحنیفه فتوی کنند، و به قم و کاشان به مذهب باقر و صادق علیه السلام، و قاضی در آنها علوی یا شیعی باشد»[1].

«در سال ۷۰۷هـ صدر جهان بخارایی که ریاست حنفیان را داشت بدرگاه اولجایتو آمده بود. جماعت حنفیان شکایت قاضی القضات را بدو بردند. او نیز روز جمعه سئوالاتی در حضور سلطان از قاضی در باره نکاح کرد و دو طرف شروع به عرض فضایح مذاهب هر یک کردند و رسواییها ببار آوردند. از آن مباحثات بی وجه سلطان و امرا و وزرا رنجیدند و زمانی خاموش ماندند و بهمدیگر نگریستند. آنگاه سلطان از سر غضب از آن مجلس برخاست و به وثاق رفت و با دیگر امرا گفت که این چه کار بود که ما کردیم و یاسای چنگیزخان را بگذاشتیم و به دین عرب روی آوردیم که این

---

۱ ــ ذبیح اله صفا در تاریخ ادبیات در ایران، نقل از یک رساله قرن چهارم هجری، ج ۳، ص ۲۳۶

www.kavehroom.com

رسوایی میان ایشان قائم است؟ ما اکنون به دین اسلاف خود باز گردیم. و این سخن میان تمامت امرا و خوانین و اصحاب اردوها شایع شد و متنفر شدند و هر که را از اصحاب عمائم دیدند طنز و فسوس آغاز کردند و طباع تمامت اتراک از این قضیه نفرت گرفت. و اتفاقاً همان شب بر کوشک غازان خان صاعقه ای عظیم فرود آمد که چند تن از نزدیکان او در آن بمردند. بخشیان را حاضر آوردند و آنان گفتند که این واقعه از شومی مسلمانی است»[1].

«... و چنگیزخان بر وفق اقتضاء رای خود هر کاری را قانونی و هر مصلحتی را دستوری نهاد و هر گناهی را حدی پدید آورد و بفرمود تا کودکان مغولان از اویغوران خط آموختند و آن احکام را بر طومارها ثبت کردند و آنرا یاسانامه بزرگ خوانند و در خزانه معتمدان پادشاه زادگان باشد. بهر وقت که جایی بر تخت نشینند یا لشکری بزرگ برنشانند و یا پادشاه زادگان جمعیت سازند در مصالح ملک و تدبیر آن، آن طومارها حاضر کنند و بنای کارها بر آن نهند و اداره لشکرها و تخریب بلاد و شهرها بر آن شیوه پیش گیرند و در آن وقت که اوایل حالت او بود و قبایل مغول بدو منضم شد آنچ از راه عقل محمود باشد از عادات پسندیده وضع نهاد، و از آن احکام بسیار آن است که موافق شریعت است»[2].

در باره ماهیت این «یاسانامه بزرگ»، اشپولر محقق آلمانی در کتاب «مغولها در ایران» توضیح میدهد که «یاسانامه مغولان مجموعه قواعد رفتار با بیگانگان، مقررات لشکرکشی و جنگ، تقسیمات سپاه، مالیات، ارث، احوال شخصی و جز اینها بود»[3].

«تیغ تاتار نشانه ای از عنف و قهر الهی شمرده میشد و فقها نظر میدادند که چون قوت و شوکت مغول با موافقت قضا و قدر همراه است، لاجرم مردمان باید فرمان الهی را که «ولاتلقوا بایدیکم الی

---

۱ ــ مجمع التواریخ، ص ۵۰ و ۵۱

۲ ــ تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۱، ص ۱۷ و ۱۸

۳ ــ B. Spuler در Die Mongolen in Iran، ص ۳۸۳

www.kavehroom.com

التهلکه» (خود را با دست خویش به مهلکه نیفکنید) آویزه گوش کنند، یعنی اطاعت کامل از ایشان را بپذیرند تا از سطوت و معرت ایشان در امان باشند»[1].

«فقهای خراسان در همه جا مقاومت ایرانیانی را که بدفاع نومیدانه ولی سرسختانه از شهرها و روستاهای خود در ماوراء النهر میپرداختند عملی دور از عقل شمردند و آنرا چنین تحلیل کردند که چون مشیت حق بر فنای آنان قرار گرفته است، دست زدن بدینگونه اعمال مخالفت با مشیت الهی است و این خود وسیله ای است که نیستی آنان را آسانتر سازد»[2].

* * *

نخستین انشعاب بزرگ تاریخ اسلام تنها یکربع قرن پس از درگذشت محمد صورت گرفت.

در صفر سال ۳۷ هجری، اولین جنگ داخلی مسلمانان میان لشکریان علی، خلیفه چهارم، با نیروهای معاویه والی شام روی داد. درین جنگ نخست پیروزی با سپاه علی بود، ولی با حیله ای که عمروعاص یکی از صحابه سرشناس به معاویه آموخت، یعنی اینکه لشکریان معاویه قطعاتی از قرآن را بر نیزه های خود نصب کنند، جنگ متوقف شد و بدنبال آن قرار به مصالحه ای گذاشته شد که به زیان علی پایان یافت، ولی قبول چنین حکمیتی شدیداً مورد مخالفت گروه زیادی از سپاهیان علی قرار گرفت که آنرا «مخالفت با حکم خداوند» دانستند و بدین جهت دوازده هزار تن از اینان اردوگاه خود را ترک گفتند و در نزدیکی نهروان اردو زدند و شاخه جداگانه و مستقلی از اسلام را به نام «خوارج» بنیاد نهادند که نام آن از یکی از آیه های قرآن گرفته شده بود: «... هر که بخاطر خدا و رسول او از خانه خویش خارج شود و بعداً مرگ او را دریابد، جزو پاداش گیرندگان از خداوند خواهد بود» (نساء، ۱۰۱).

---

۱ ــ تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۱، ص ۸۱

۲ ــ طبقات ناصری، ص ۱۷۹ و تاریخ جهانگشای جوینی، ص ۱۰۸

www.kavehroom.com

خوارج، هم علی و هم معاویـــه و هـــم حکمیـــن آنــها را کـــافر میدانستند، بطوریکه علی ناگزیر شد پیش از جنگ مجدد با معاویــه، نخست متوجه دفع عصیان آنها شود، و در این جنگ بود که علی بــــه نوشته راویان شیعه ۷۰۰ تن از خوارج را در یکروز بدست خـــود گـــردن زد، و بعدها آیة اله خمینی بهمین مناسبت روز این واقعه را «یوم اله» دانست و در تمام نوشته ها و گفته های خود این کشتار دسته جمعی را بصورت حماسی ترین واقعه زندگانی علی مورد تجلیل قرار داد. ولـــی در عمل نتیجه این شد که از آن پس آشتی میـــان شـــیعیان و خـــوارج ناممکن شد، و اندکی بعد یکی از همین خوارج، عبدالرحمن ابن ملجم، با شمشیری که هنگام نماز در مسجد کوفه بر ســـر علـــی کوفـــت بـــه زندگانی خلیفه چهارم پایان داد و راه برای اعـــلام خلافـــت معاویـــه در دمشق باز شد.

نهضت خوارج از آن پس بصورت یکی از سرسخت تریـــن شـــعب اسلامی به کار خود در سراسر امپراتوری اســـلام ادامـــه داد، چنانکـــه مبارزات مختلف آنرا در ایران و شام و عربستان و مصر و در افریقیـــه بطور پیگیر میتوان یافت. در افریقیه (الجزایر کنونی) شعبه ای از این گروه بنام اباضیه به پیشوایی یک رهبر مذهبی و نظامی خراسانی بنـــام رستم نخستین دولت مستقل ایرانی را در داخل امپراتوری اسلام بنـــام دولت «رستمیه» بنیاد نهادند که دو قرن بر سر کار بود.

خوارج خلافت ابوبکر و عمر را میپذیرفتند، ولی خلافت عثمـــان را قبول نداشتند و خلافت علی را نیز فقط تا وقتی مشروع میدانستند که تن به سازش با معاویه نداده بود. خلفای اموی و عباسی را اصـــولاً به رسمیت نمیشناختند و بر این عقیده بودند کـــه جانشـــینان پیـــامبر نمیباید حتماً از قبیله قریش و یا حتی عرب باشند و خلافت میتوانـــد به غیرعرب و حتی غلام حبشی نیز، بشرط واجد بودن شرایط که اهـــم آنها تقوی و عدالت و شمشیرزنی بود تعلق گیرد. در امامت زنان نـــیز اشکالی نمیدیدنـــد. از نظـــر اجتمـــاعی دشـــمن زمینـــداران بـــزرگ و مالکیتهای خصوصی بودند. ایدئولژی بنیادی آنان در این مـــورد ایـــن بود که قدرت عالیه به کلیه جامعه مؤمنان تعلق دارد، و خلیفه بعنوان

www.kavehroom.com

منتخب آنها تنها مأمور حفظ منافع جامعه است و در برابر آن مسئولیت دارد.

مبارزات خوارج با بیرحمی فراوان همراه بود. برخی از فرقه های آنان، مانند ازارقه (ازرقیان) همه مسلمانان را غیر از خودشان کافر میدانستند و میگفتند که نباید در نماز آنها حاضر شد و غذای آنانرا خورد یا با زنهایشان وصلت کرد، چه همه در حکم کفار و بت پرستانند و نه تنها کشتن مردان بلکه کشتن زنان و کودکانشان نیز لازم است. در مبارزات آنها زنان هم شرکت میجستند و هنرنماییهای جنگی یکی از اینان بنام ام حکیم در تاریخ عرب جای خاص دارد. حاکم اموی عبداله بن زیاد، که او نیز با همین بیرحمی با خوارج میجنگید، دستور داده بود تا همه جا نعشهای این زنان کشته شده را برهنه در عرصه کارزار باقی گذارند.

خوارج در عمل، طبق سنت همه گرایشهای جهان اسلام، به فرقه های متعددی تقسیم شدند که مهمترین آنها: ازارقه، اباضیه، بیهسیه، شبیبیه، صفریه، عجارده، قائمین، قاعدین، نِجدات بودند، ولی این فرقه های انشعابی خود نیز هرکدام بعدا به فرقه های کوچکتری تقسیم شدند، بطوریکه در پایان قرن دوم هجری بیش از چهل فرقه بزرگ و کوچک «خارجی» در قلمرو اسلام وجود داشتند. خوارج اصالت سوره یوسف را در قرآن منکر بودند، زیرا وجود چنین سوره «شهوانی» را در قرآن در شأن خداوند نمیدانستند[1].

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر در باره خوارج:
ملل و نحل شهرستانی، چاپ قاهره، ص ۱۷۰-۲۳۴؛ مقدمه ابن خلدون، ص ۳۲۰ به بعد؛ تاریخ طبری، ص ۱۸۹۷ به بعد؛ کامل ابن الاثیر، ج ۵، ص ۲۵۴ به بعد؛ معجم البلدان یاقوت، ج ۳، ص ۴۲؛ فتوح البلدان بلاذری، ص ۵۶. I.P. Petrushevskii، اسلام در ایران، ترجمه فارسی ص ۵۳-۷۱؛ مقالات والفرق، ص ۱۳۱: ایضاح فضل بن شادان نیشابوری چاپ دانشگاه تهران، ص ۹۱-۹۳؛ J. Wellhausen در Die religiös-Politische Oppositionsparteien، چاپ برلین، ۱۹۰۱ و نیز در: Das arabische Reich und sein Sturz، چاپ برلین، ۱۹۰۲؛ D. Brünnow در: Die Charidschiten، چاپ اشتراسبورگ، ۱۸۸۴؛

www.kavehroom.com

....

دومین انشعاب اساسی، پیدایش جنبش تشیع بود که میبایست در قرون بعد بصورت بزرگترین عامل دوگانگی در جهان اسلام درآید. با توجه به نقش خاصی که ایران در این دوگانگی داشته است و دارد، در فصل حاضر بخشی جداگانه به ارزیابی تحولات این انشعاب اختصاص داده شده است.

....

فرقه مرجئه که پس از قتل علی و روی کار آمدن خلافت بنی امیه اعلام موجودیت کرد از نظر ایدئولژیک در نقطه مقابل خوارج قرار داشت، یعنی معتقد بود که چون از عقیده باطنی افراد خبر نمیتوان داشت، میباید هر کسی را که مدعی مسلمانی است واقعاً مسلمان دانست و داوری در باره او را به خداوند محول کرد. عقیده مرجئه در باره جانشین پیامبر این بود که هر کس که بدین مقام منصوب شده باشد، ولو از شرایط لازم برخوردار نباشد واجب الاطاعه است، و عصمت شرط خلافت نیست. این برداشتها کاملاً به نفع معاویه و خلفای اموی تمام میشد، زیرا چنین معنی میداد که خلافت آنها، خوب یا بد، امری است که به خواست خداوند صورت گرفته است و میبایست بهر حال مورد تأیید مسلمانان باشد. در سلسله مراتب خلافت، علی از نظر اینان چهارمین جانشین محمد بود، بدین جهت پیروان تشیع با آنها شدیدا مخالف بودند، و حتی روایت میکردند که پیامبر این فرقه را «یهودهذه الامه» (یهودیان امت اسلام) خوانده است.

H. Lammens در: Etudes sur le règne des Omeyyades، چاپ بیروت، ۱۹۳۰؛ B. Spuler در: Iran in Frühislamischer Zeit، چاپ ویسبادن، ۱۹۵۲؛ E.G. Browne در: A literary History of Iran؛ Th. Nöldeke در: Ein Sklavenkrieg in Oriente، چاپ برلین، ۱۸۹۲؛ I. Goldziher در: Muhammedanische Studien، ص ۱۸۲-۱۸۴؛ H. Laoust در: Les schismes dans l'Islam، ص ۵۱-۵۴؛ Cheikh Bekri در: Le Kharidjisme berbère ; quelques aspects du Royaume Rustamide، مجله انستیتوی مطالعات شرقی ناپل، سال ۱۹۵۷، XV، ص ۵۵-۱۰۸

www.kavehroom.com

این فرقه نیز، به رسم همه فرقه های دیگر اسلام، به فرقه های چهارگانه مرجئه ٕخوارج، مرجئه قدریه، مرجئه جبریه و مرجئه خالص تقسیم شد و بعداً هرکدام از این فرقه های فرعی بنوبه خود چندین فرقه فرعی تر بدنبال آوردند که همه آنها نام های بنیانگذاران خود را گرفتند.

....

اولین مکتبی که در اسلام به بحث میان طرفداران دو منطق جبر و اختیار پرداخت، مکتب «قدریه» بود که در نیمه پایانی قرن اول هجری بنیاد نهاده شد. منطق پیروان این مکتب این بود که چون نمیتوان خدا را در هیچ صورت دور از عدل شناخت، پس کارهای بد آدمیان و بطور کلی بیعدالتی ها، زورگویی ها، فریبکاری ها و گناهان و جنایات هم از خداوند ناشی نمیشوند و تصور اینکه خدا آدمیانی را با رفتار نکوهیده خلق کند و بعداً ایشان را مسئول همین رفتار بداند و کیفر دهد، اندیشه غلطی است، و بناچار باید باور داشت که آدمیان در اعمال خود و در انتخاب راهی که برمیگزینند آزادند و به همین اندازه نیز مسئولیت دارند.

این عقیده از لحاظ منطقی پذیرفتنی تر از اصل «تقدیر» بود، ولی به تذکر پتروشفسکی «اصل لایتغیر بودن تقدیر از لحاظ جنگهای کشورگشایانه خلافت عربی در آن زمان، سلاح عقیدتی بسیار مؤثری در دست خلافت بود که نمیشد آنرا کنار گذاشت. در عین حال این اصل تقدیر مستلزم اطاعت کورکورانه از خلفای اموی بود، بدین معنی که چون همه اعمال و وقایع تاریخی را خداوند قبلاً معین کرده، پس حکومت امویان نیز، هر قدر هم که ناخوشایند باشد، از پیش مقدر شده است و در برابر آن مقاومت نباید کرد. بهمین دلیل در همان اوان حدیثی ساختگی به پیامبر نسبت داده شد که «قدریه مجوسان امت منند»، زیرا این اصل اعتقاد به اختیار آدمیان، اصلی بود که آئین زرتشتی (مجوس) بر آن بنیاد نهاده شده بود»[1].

---

۱ ــ P. Petrushevskii در «اسلام در ایران»، ترجمه فارسی، ص ۳۱۶

www.kavehroom.com

گلدتسیهر از جانب خود قدریه را اندیشمندانی میشمارد که نخستین گامها را در تاریخ اسلام در راه دفاع از آزادی اندیشه در برابر بندهای «جبر» اسلامی برداشتند[1].

بنیانگذار مکتب قدریه مردی بنام «محمدبن عبدالله جهنی» بود که در سال ۸۰ هجری به امر عبدالملک مروان خلیفه اموی به عنوان مفسد فی الارض کشته شد. جانشین او «جعدبن درهم» معاصر هشام بن عبدالملک خلیفه بود. هشام او را نزد امیرالعراقین فرستاد که مجازاتش کند، و او نیز در روز عید قربان به نمازگاه رفت و پس از پایان نماز جماعت به حاضران گفت: «امروز میخواهم بجای گوسفند جعد را سر ببرم، زیرا او مدعی است که خدا با موسی سخن نگفت و با ابراهیم نیز عهدی در مورد بنی اسرائیل نبست»، و سپس سر جعد را گوش تا گوش برید. مبلغ این مکتب غیلان دمشقی بود که به فرمان هشام خلیفه دست و پایش را بریدند و زنده بر دارش کشیدند. از آن پس اصحاب حدیث و سنت و عده ای از صحابه محمد که هنوز زنده بودند از این مکتب دوری جستند و به پیروان خود توصیه کردند که به قدریه سلام نگویند و بر جنازه آنان نماز نگذارند و به عیادت بیمارانشان نروند تا مایه خشم خلفا قرار نگیرند[2].

....

اندکی پس از آن واصل بن عطاء شاگرد زاهد و عالم مشهور

---

۱ ــ I. Goldziher در: Introduction to Islamic Theology and Law، ص ۸۲

۲ ــ برای بررسی بیشتر در باره قدریه:
C.A. Nallino در: « Sul nome di « Qadariti، مجله بررسیهای خاورشناسی RSO، رم، ۱۹۱٦، سال هفتم، ص ۴٦۱-۴٦٦؛ D.B. Macdonald در مقاله قدر Kadar، دائرة المعارف اسلام، ج ۲؛ L. Salisbury در: Muhammedan doctrine of Predestination and Freewill، مجله خاورشناسی امریکا JAOS، ج ۸، ۱۸٦٦؛ J. van Ess در: Umar II and his Epistle against the Qadariya مجله Abr Nahrain، شماره ۱۲، سال ۱۹۷۱، ص ۱۹-۲۹؛ و همین محقق در: Studien zur Entstehung antiqadaritischer Überlieferung، مجله Der Islam، برلین، ۱۹۷۴

www.kavehroom.com

بصره حسن بن یسار، که او نیز ایرانی تبار بود و عقیده قدریان را تأیید میکرد مکتب فلسفی دیگری را بنام معتزله بنیاد نهاد که بعدا گسترش بسیار یافت و یکی از پنج فرقه بزرگ اسلام (خوارج، مرجئه، شیعه، غلاة و معتزله) محسوب شد. معتزله باصطلاح امروز خردگراهایی (Rationalists) بودند که میکوشیدند تا در تحلیلهای خود بر منطق و تعقل تکیه کنند، و اعتقاد کورکورانه به جهان ماوراء الطبیعه یعنی شناخت خداوند را از طریق اشراق (Gnose) رد میکردند. بدین جهت آنان و همفکرانشان را غالباً باطنیان نیز میخواندند (در مقابل ظاهریان که معتقد به معنی ظاهری مطالب قرآن بودند). ولی خردگرایی معتزله از نوع آزاداندیشی قرن روشنگری نبود، یعنی در آن خرد در مقابل دین قرار نمیگرفت و اصل مذهبی توحید نیز مورد انکار واقع نمیشد، به عبارت دیگر منطق و فلسفه در خدمت الهیات درمیآمد نه اینکه اساس الهیات به پرسش گرفته شده باشد.

در زمان خلافت مأمون (۱۹۸-۲۱۸ هجری) آیین معتزله اسلام رسمی خلافت شناخته شد، ولی انگیزه مأمون در این اقدام حسابگریهای سیاسی بود. وی میکوشید تا مذهبی واحد و اجباری را برای همه مسلمانان برقرار سازد، زیرا از همان نیمه دوم قرن اول هجری نهضت های خوارج و شیعیان و خرمدینان کار را بر خلافت دشوار کرده بودند. قیام این خرمدینان به رهبری بابک که در آذربایجان و غرب ایران آغاز شد و بیش از بیست سال ادامه یافت و صدها هزار تلفات به ارتش خلافت عباسی وارد آورد از جمله مهمترین این ناآرامی ها بود، بدینجهت مأمون برای فرونشاندن این جنبش ها و پایان بخشیدن به مخالفتهای گسترده، استقرار یک مذهب واحد دولتی را ضروری دانسته بود.

معتزله نخستین کسانی بودند که اصل وجود یک مذهب دولتی را که برای همه مسلمانان اجباری باشد اعلام کردند و تعقیب کسانی را که مخالف آنان فکر میکردند ضروری شمردند، و بدین ترتیب حساب خود را از حساب «آزاداندیشان» جدا کردند. فرمان مربوط به رسمیت معتزله در سال ۲۱۲ هجری از جانب مأمون صادر شد و چند سال بعد

www.kavehroom.com

فرمان تازه ای از طرف او صدور یافت که بموجب آن قاضیان و علما و فقیهان میبایست از لحاظ معتقدات دینی مورد امتحان واقع شوند و هر کس که از قبول معتقدات معتزله امتناع ورزد محکوم به تبعید شود. امام احمد بن حنبل مؤسس مذهب حنبلی از جمله این تبعیدشدگان بود.

تعلیمات معتزله در باره آزادی اراده و مسئولیت آدمیان در مورد افعالشان، در آن دوران که نهضتهای توده ای شدت گرفته و ارکان خلافت را متزلزل کرده بودند، اهمیت سیاسی تازه ای کسب کرد، زیرا شرکت کنندگان در این قیامها دیگر نمیتوانستند بگویند که اقدام ایشان را خداوند از پیش مقدر فرموده است و منوط به اراده خودشان نیست[1].

معتزله به دوزخ و بهشت و معاد باور نداشتند و پل صراط را افسانه ای میدانستند و ترازوی حساب را پنداری کودکانه و برای همه اینها مفهوم هایی مجازی قائل بودند. در زمان مأمون یک سازمان بازرسی مذهبی بنام محنه تأسیس شد که نوعی از دیوانهای تفتیش عقاید (Inquisition) بعدی کلیسای کاتولیک بود، و اتفاقاً معنی آن نیز به معنی کلمه لاتینی inquisito بسیار نزدیک بود. این سازمان جانشین سازمان قبلی «صحیح الزندقه» شد که در زمان خلافت مهدی و هادی برای همین منظور بوجود آمده بود.

در عهد دو جانشین مأمون، واثق بالله و معتصم بالله خلفای بعدی عباسی مذهب معتزله همچنان مذهب رسمی خلافت باقی ماند، ولی مخالفت با این رسمیت بالا گرفت، بطوریکه مأمون امیرالکافرین و واثق و معتصم کافر خوانده شدند. در زمان واثق کار بجایی رسید که هنگام مبادله اسیران مسلمان با اسرای ارتش بیزانس، بدستور خلیفه از بازگرداندن اسرایی که اصول اعتزالی را نپذیرفته بودند خودداری شد و آنها را به بیزانس برگرداندند[2].

---

۱ ـ P. Petrushevskii در «اسلام در ایران»، ترجمه فارسی، ص ۲۲۴

۲ ـ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۳۵۱-۱۳۵۷

www.kavehroom.com

معتزله، پیش از سرکوبگری شدید دوران المتوکل، به نوزده فرقه فرعی بشرح زیر تقسیم شده بودند: اسواریه، بشریه، بهشمیه، تمامیه، جاحظیه، جبائیه، جعفریه ثقفی، جعفریه همدانی، خابطیه، خیاطیه، شحامیه، عمرویه، کعبیه، مرواریه، معمریه، نظامیه، واصلیه، هذیلیه، هشامیه، و هرکدام از اینها نیز به نوبه خود دارای شعبه هایی فرعی تر بودند[1].

....

با انتقال خلافت از واثق بالله به المتوکل، چهره مذهبی خلافت بکلی تغییر کرد و این بار معتزله خردگرا جای خود را به اشعریه جبری متعصب و بنیادگرا، یعنی یکی از ناخوشایندترین چهره های اسلام دادند. تغییر روش خلیفه «المتوکل» (۲۳۳-۲۴۷) نسبت به روش سه خلیفه پیشین وی گویای آشکار این واقعیت بود که تمام اوامر و نواهی دستگاه خلافتی که خود را جانشین تام الاختیار پیامبر اسلام و نماینده خداوند در روی زمین اعلام میکرد، از مصالح سیاسی و حکومتی خلافت و از سلیقه شخصی خلفا سرچشمه میگرفت و خدا و پیامبر و قرآن او سرپوشی بیش بر این سیاستها نبودند، زیرا حقایق آسمانی که اینان مدعی کلیدداری آن بودند و در مقام امیرالمؤمنین آنها را مستبدانه و با سرکوبگری به مؤمنین تحمیل میکردند

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر در باره معتزله:
شهرستانی در الملل والنحل، ج ۲، ص ۵۷-۱۱۲؛ احمدبن یحیی بن المرتضی: طبقات المعتزله، بیروت، ۱۹۶۱؛ حسن جاراله زهدی: المعتزله، قاهره، ۱۹۴۷؛ ابن الخیاط: کتاب الانتصار، چاپ قاهره، ۱۹۲۵؛ سید شریف جرجانی: شرح مواقف، چاپ ترکیه، ج ۳، ص ۲۸۲. فضل بن شادان: الایضاح، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۵۱، ص ۵ و ٦. D.B. Macdonald در مقاله Al-Mu'tazila در دائرة المعارف اسلام؛ A.S. Tritton در: Some of Mu'tazil Ideas about religion، مجله آموزشگاه مطالعات آسیایی و افریقایی دانشگاه لندن BSOAS، سال چهاردهم، ۱۹۵۲، ص ٦۱۲-٦۲۲؛ J. Van Ess در: Une lecture à rebours de l'histoire du Mu'tazilisme، مجله بررسیهای اسلامی REI، شماره فوق‌العاده، پاریس، ۱۹۸۴؛ M. Seddighi در: Some aspects of the Mu'tazil interpretation of the Qur'an، مجله Islamic Studies، کراچی، سال دوم، ۱۹٦۳، ص ۹۵-۱۲۰

www.kavehroom.com

نمیتوانستند بدین آسانی عوض و بدل شوند.

متوکل خود معتزله را مرتد شناخت و بهمراه آنها خوارج و شیعیان و پیروان سایر گرایش های مذهبی (خرمدینان، مانویان، زرتشتیان) و دهریان (بیدینان) را در معرض تعقیب و آزار قرار داد. حتی یهودیان و مسیحیان که در فقه اسلامی اهل ذمه بحساب میآمدند و مدارا با آنان لازم بود موظف شدند بر سر در خانه هایشان تصویر شیطان را نقش کنند تا مسلمانان متوجه شوند که این خانه، خانه کفر است[1]. به فرمان همین متوکل مقابر علی و حسین را در نجف و کربلا ویران کردند و به آنها آب بستند. در قرن بعد خلیفه «القادربالله» عباسی اصولاً فتوایی بنام «اعتقادالقادری» صادر کرد که تمام اصول جبری مکتب «اشعری» را تثبیت و تمام اصول خردگرایی مکتب «اعتزالی» را تحریم میکرد. خود همین خلیفه ــ که نویسنده تجارب الامم بدو لقب «راهب بنی العباس»[2] داده است رساله ای در رد معتزله و تکفیر آنان تألیف کرد و مقرر داشت این رساله هر روز جمعه بهنگام نماز جماعت در همه مساجد خوانده شود[3]. احکام او را فقها تأیید کردند و رسماً اعلام داشتند که خلق در برابر خالق عاجز و بی اراده اند، و باضافه تصریح کردند که هر صفتی که خدا در قرآن در باره خود آورده است (دیدن، شنیدن، راه رفتن، حرف زدن، لمس کردن) حقیقی است و نه مجازی.

توجه خاص خلفا و امرا به اشعریان وسیله مؤثری برای نفوذ آنان در دستگاه حکومتی و در عین حال رسوخ هرچه بیشتر تعصب در امور دینی شد، بطوریکه باید قرون پنجم و ششم را دوره نفوذ همه جانبه فقها نامید. بر اثر این نفوذ تحصیل علوم تحت الشعاع تعلیمات دینی قرار گرفت و حتی در غالب مدارس این عصر تحصیل علوم غیردینی اصولاً ممنوع شد.

---

۱ ــ احسن التقاسیم، ص ۴۳۹

۲ ــ تجارب الامم، ج ۳، حوادث سال ۳۸۱ هجری

۳ ــ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۸

www.kavehroom.com

از نظر اشعریه آدمی مجبور خلق شده است و عمل خوب و بد در نهاد او است. آنکس که پاک اعتقاد خلق شده جزای نیک اعمال خود را مییابد و آن دیگری به سزای کردار خود میرسد. آن کس که بدبخت و گمراه و زشتکار است از بدو خلقت و بنا به مشیت الهی چنین بوده است نه به اراده و میل خویش، و عین این برای نکوکاران و رستگاران نیز صادق است. خداوند هم فاعل خیر است و هم فاعل شر و بندگان را اختیاری نیست تا بتوانند به خواست خود مرتکب بدی شوند. این کار از طرف خدا خلاف عدل نیست، زیرا ظلم یعنی تصرف در آنچه در ملک متصرف نیست، در صورتیکه خداوند متصرف در جمیع عوالم امکان و مالک عالم و خلق عالم است، بنابراین آنچه بخواهد میکند و بدانچه اراده او است حکم میدهد و کسی را بر او بحثی نمیتواند باشد، زیرا در مال و ملک خود بمیل خود تصرف کرده است. مثلاً اگر کسی را با وجود عبادت ثقلین به دوزخ ببرد و دیگری را با همه معصیت جن و انس به جنت، مرتکب ظلمی نشده است، وقتی که ظلمی در میان نباشد موضوع بحث در باره عدل خداوند نیز مورد ندارد.

دعوت اشعری مخصوصاً بر اصل اعتقاد به جبر و عدم اختیار برای انسان و تسلیم به قضا و اعتقاد به تقلید محض از سنت متکی است.

چون یکی از اجزاء معتقدات اشعریان امکان رؤیت خداوند بود، پیروان فرقه حنبلی که عقیده داشتند امام آنها بعد از مرگ خود کنار خداوند در عرش نشسته است[1] در دوران قدرت آنسان نیرو گرفتند، و یکی از دردسرهای فراوانی که به بسار آوردند نصیب طبری مورخ معروف ایرانی شد که چون در یکروز جمعه در مسجد جامع بغداد نظر وی را در باره جلوس امام حنبل در کنار خداوند جویا شدند و او پاسخ

---

۱ ـ احتمالاً این برداشت از کتاب حزقیال تورات گرفته شده است که بـه روایت آن داود در کنار یهوه بر تخت مینشیند و عصای پادشاهی را از دست او تحویل میگیرد (حزقیال نبی، باب سی و چهارم، ۱۱-۲۴)

www.kavehroom.com

داد که چنین چیزی امکان ندارد، بدو حمله بردند و وی به خانه خود گریخت و سنگربندی کرد و با توجه به اینکه شمار مهاجمان چندین هزار نفر بود آنقدر بر خانه او سنگ ریخته شد که تلی بزرگ فراهم آمد و ناچار صاحب الشرطه (رئیس پلیس) بغداد چند صد پاسبان را به حفاظت او گماشت، و در عین حال از او خواست که نامه ای مبنی بر عذرخواهی بنویسد و نشستن امام احمدبن حنبل را در کنار خداوند و در روی عرش او تصدیق کند. و این همان طبری بود که سی جلد تفسیر بر قرآن نوشته بود[1].

....

فرقه کرامیه که هم عقیده با اشعریه بودند میگفتند خداوند جسم است و «جسم او را حد و نهایت از ماتحت باشد، و او از جانب ماتحت خود مماس به عرش است، ولی در این اختلاف داشتند که این ماتحت بر همه عرش قرار دارد و یا بر جزئی از آن، زیرا به عقیده بعضی از آنها خدا جسم اجسم و سنگین ترین همه اجسام است و هیچ مسندی امکان جا دادن همه او را ندارد». فقیه بزرگ این فرقه، خواجه ابوبکر بن اسحاق کرامی، در عهد سلطان محمود غزنوی به حدی قدرت داشت که یکبار در صدد تکفیر و مهدورالدم شناختن ابوسعید ابوالخیر و کلیه پیروان او برآمد، و داستان مناظره او با ابوسعید در کتاب اسرارالتوحید به تفصیل آمده است[2]. کرامیه در تمام دوره سلجوقیان در

---

۱ ـ یاقوت حموی، ج ۱۸، ص ۱۸۰؛ برای بررسی بیشتر در باره فرقه اشعریه: W. Spitta در: Zur Geschichte Abu-l-Hasan's al-Ash'ari، لایپتسیگ، ۱۸۷۹؛ J. Schreiner در: Zur Geschichte des Aschariten، سخنرانیهای هشتمین کنگره جهانی خاورشناسان در استکهلم، چاپ لیدن، ۱۸۹۱، ص ۷۷-۱۷۷؛ R.C. Mc Carthy در: The Theology of al-Ash'ari ، بیروت، ۱۹۵۳؛ W.C. Klein در: The Theology of al-Ash'ari، نیوهاون، ۱۹۴۰؛ G. Maqdisi در: Al-Ash'ari and the Ash'ariten in Islamic Religious History، مجله Studi Islamica، شماره های ۱۷ و ۱۸، پاریس، ۱۹٦۲ و ۱۹٦۳؛ D. Gimaret در: La doctrine d'al-Ash'ari، پاریس، ۱۹۹۰

۲ ـ متن فارسی این کتاب با عنوان اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید تألیف محمدبن منور مهینی، یکبار در سن پترزبورگ با ویراستاری ژوکوفسکی

www.kavehroom.com

خراسان قدرت و اعتبار بسیار داشتند و ناآرامی های مذهبی متعددی را بوجود آوردند و از عوامل بزرگ انحطاط فکری شدند[1].

....

شعوبیه فرقه ای بودند که با تأکید شدید بر ایرانی بودن خود و برتری تاریخی و فرهنگی که بر عرب داشتند به تلافی تحقیرهایی که از جانب خلافتهای عربی بر ایرانیان وارد میشد، به تحقیر عرب و اهانت بر آنان برخاستند و با استناد به آیه ای از قرآن که «ما شما را به شعبه ها و قبایل مختلف تقسیم کردیم تا از یکدیگر شناخته شوید، و همانا که گرامی ترین شما نزد خداوند آن است که پرهیزکارترین شماست» (حجرات، ۱۳) هرگونه برتری قومی عرب را بر دیگران منکر شدند و در ارتباط با همین آیه خود را «شعوبی» نامیدند. مقابله ایرانیان با اعراب در آن هنگام از سه مجرای جداگانه آغاز شد: یکی قیام های نظامی و سیاسی، دیگری قیامهای مذهبی که با مقاومت سخت دستگاه های خلافت روبرو شد، سومی مبارزه فرهنگی که توسط شعوبیه انجام میگرفت. افراد این فرقه در مرحله نخست دم از تساوی نژادی خویش با عرب میزدند، ولی بعدا خودشان مدعی برتری بر اعراب شدند، و در این زمینه کتابهای متعددی نوشتند. شعوبیه از اوائل قرن دوم تا قرن چهارم هجری همچنان به مبارزه خود ادامه دادند و در این راه سخنوران برجسته ای از ایشان که قبلاً از چند تن از آنان نام برده شد بدست عمال خلافت عباسی نابود شدند[2].

خاورشناس روسی در سال ۱۸۹۹ (۱۳۱۷ هجری)، بار دیگر در تهران به اهتمام احمد بهمنیار در سال ۱۳۱۴ شمسی، و بار سوم در تهران به اهتمام ذبیح اله صفا در سال ۱۳۳۰ به چاپ رسیده است. منتخبی از آن نیز توسط بهمنیار در سال ۱۳۲۰ در تهران منتشر شده است.

۱ ــ برای بررسی بیشتر در باره فرقه کرامیه:

E. Bosworth در: The Rise of the Karamiyyah in Khurassan، مجله Muslim World، سال پنجاهم، ۱۹۶۰، ص ۵-۱۴

۲ ــ به صفحات ۵۱۸-۵۲۱ مراجعه شود

www.kavehroom.com

ادوارد براون در کتاب تاریخ ادبیات ایران خود به نقـــل قــول از J. Steiner محقق آلمانی مینویسد: «وجه مشترک همه این فرقه هـــایی که با نام قدریه و شعوبیه و معتزله و اخـــوان الصفـا عمدتـاً توسـط ایرانیان پا گرفتند اعتراض مداوم و عمیق شعور و اصالت انسـانی بـه تبعیض های جابرانه ای بود که تعلیمات تعصب آمیز بنام مذهـب بـر آنان تحمیل میکردند»[1].

در مورد خاص نـهضت شـعوبیه، جـلال همـایی در مقالـه تحقیقی جامعی در باره این نهضت در سال دوم مجله مـــهر چـاپ تهران مینویسد که در دفتر تمدن اسلامی نه تنها صفحه ای، بلکــه سطری نیست که نمونه ای از عقاید شعوبیه در آن ثبت نشده باشـد، زیرا این جنبشی که از اواخر قرن اول هجری آغاز شد و تا قرن پنجم و حتی بعد از آن نیز ادامه یافت عامل زیربنـــائی رابطـه ایـران و اسلام در همه زمینه های سیاسی و اجتماعی و فرهنگـی آن بـود. ملک الشعرا بهار نیز در کتاب «سبک شناسـی» خویـش متذکـر میشود که یکی از عوامل بزرگ احیاء زبان پارسی و بوجود آمـــدن زمینه تدوین شاهنامه و امثال آن در خراسان تأثیر نهضت شعوبیه و آزادمردان ایرانی بوده است، و در این راسـتا بـر کوششـی تـأکید میگذارد که از جانب شعوبیه در ترجمه اثار پهلوی مربوط به تـاریخ باستانی ایران صورت گرفت. ذبیح اله صفا از جانب خود از تألیفات متعددی از نویسندگان شعوبی به زبان عربی نام میبرد که همه آنها در باره برتری فکری ایرانیان بر اعراب نوشته شده اند و از زمره این نویسندگان بختکان نجیب زاده ایرانی مؤلف کتاب «فضـــل العجـم علی العرب و افتخارها» (به نقل از فهرست ابن ندیم)، هیثــم بـن عدی معاصر چهار خلیفه منصور و مهدی و هادی و هارون الرشـید و مؤلف «مثالب الصغیر» و «مثالب الکبیر» و «اخبارالفرس» (به نقل از معجم الادبا)، سهل بن هارون دشت میشانی معاصر خلیفـه مأمون و رئیس بیت الحکمه بغداد و مؤلف چندین کتاب در مثالب

---

۱ ــ E.G. Browne در «تاریخ ادبیات ایران»، ج ۱، ص ۲۹۲

www.kavehroom.com

اعراب (به نقل از ابن ندیم) و ابوعبیده معمربن المثنی مؤلف «فضائل الفرس» (به نقل از معجم الادبا) هستند[1].

....

«فرقه کیسانیه طرفداران مختاربن ابوعبید ثقفی بودند که بعد از واقعه کربلا به خونخواهی حسین قیام کرد و قاتلان او و منجمله شمر ذی الجوشن و عمربن سعد را کشت و سر آنها را برای امام زین‌العابدین به مدینه فرستاد. بسیاری از ایرانیان از روی حسن نیت بدو پیوستند، ولی هدف او از این خونخواهی فقط دستیابی به قدرت بود. بدین جهت وقتی که امام زین العابدین ــ که اصولاً خیال قیام و مبارزه نداشت ــ به دعوت او برای قیام پاسخ نداد، وی به مدعی دیگر خلافت، محمد حنفیه فرزند علی و برادر ناتنی امام حسین روی آورد، ولی این بار نه برای اینکه او را به رهبری بخواند، بلکه برای اینکه محمد حنفیه و یارانش با او بیعت کنند، زیرا در این فاصله خودش مدعی دریافت وحی از جانب خدا شده بود و به تقلید از قرآن با سجع و قافیه حرف میزد. عبداله بن زبیر حاکم مکه سپاهی به جنگ مختار فرستاد و در این جنگ مختار کشته شد و هفت هزار تن از سپاهیان او نیز که غالباً ایرانی بودند از دم تیغ تازیان گذشتند»[2].

پیروان فرقه کیسانیه مریدان محمدبن حنفیه بودند و جمعاً آیین حنفی داشتند، ولی در داخل این آیین خودشان به ده فرقه جداگانه تقسیم شدند که عبارت بودند از: کربیه، رضویه، هاشمیه، حارثیه، حربانیه، حربیه، بیانیه، مختاریه، اسحاقیه، حیانیه. همه این فرقه ها طبق معمول با یکدیگر اختلاف نظر داشتند، زیرا گردانندگان هرکدام برای تثبیت نام و مقام خود میبایست نظری غیر از دیگران داشته

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر در باره شعوبیه: البیان والتبیین، ج ۱ و ۲ و ۳؛ الموشح، ص ۱۴۱-۱۴۴؛ عقدالفرید، ج ۳؛ ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۲۳-۲۶؛ V. Barthold در: Die persische Schu'ubiya und die modern Wissenschaft، مجله Zeitschrift für Assyriologie، سال ۱۹۱۲، XXVI، ص ۲۴۹-۲۶۶

۲ ــ مروج الذهب، ج ۵، ص ۱۷۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۱ و ۲۶۱

www.kavehroom.com

باشند. بدین ترتیب فرقهٔ حیانیه امامت را بعد از علی حق محمدبن حنفیه میدانستند و حسن و حسین را غاصب میشمردند[1]، و فرقه حربانیه بعد از محمدبن حنفیه پسرش حسن و بعد از او علی پسر حسن را امام میدانستند و چون علی فرزندی نداشت، اعلام کردند که محمدبن حنفیه به غیبت کبری رفته و در موقع خود ظهور خواهد کرد[2]. ماجرای امام حسن عسکری و امام دوازدهم بعدها عیناً بر همین الگو طراحی شد. حارثیه معتقد بودند که روح محمد حنفیه در بدن اسحاق بن زیدبن حارث حلول کرده است و فرقه حربیه مدعی شدند که محمدبن حنفیه به الوهیت رسیده و فرقه کربیه گفتند که او در کوه رضوی زندانی است تا زمانی که دوباره مأمور خروج شود.

....

همانطور که پس از درگذشت امام حسین گروهی محمد حنفیه را امام دانستند، پس از درگذشت امام زین العابدین کسانی بجای امام محمد باقر قائل به امامت زید پسر دیگر او شدند، و این فرقه زیدیه نام گرفتند. به نوشته شهرستانی علت اختلاف زید و برادرش این بود که محمد باقر، همچون پدرش، اهل قیام و کشمکش نبود، در حالیکه زید شرط اساسی امامت را قیام با شمشیر میدانست و حتی روزی گستاخانه به برادر گفت که پدر ما امام واقعی نبود، زیرا هرگز خروج نکرد و شمشیری نکشید[3].

زید خودش علیه هشام بن عبدالملک خلیفه اموی قیام کرد ولی کشته شد و حاکم کوفه سر او را برای هشام به دمشق فرستاد و تنش را بدستور خلیفه به دار آویخت و پس از مدتی کالبدش را سوزاندند و خاکسترش را به فرات ریختند، و یکی از شاعران دربار خلافت به طنز در باره او سرود که: «زید را برای شما به ساقه خرما بر دار کردیم، و هرگز یک مهدی را ندیده بودیم که بر تنه درختی بر دار شده باشد». پسر زید نیز که به

---

۱ ــ مقیاس الهدایة، ص ۸۲

۲ ــ ابوالحسن اشعری در «مقالات الاسلامیین»، ج ۱، ص ۲۰

۳ ــ الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۵۱

www.kavehroom.com

خراسان گریخت و به خونخواهی پدر برخاست بدست سردار اعزامی ولیدبن عبدالملک کشته شد و جسد او تا هنگام قیام ابومسلم و سقوط خاندان اموی بر سر دار ماند. دولت ادریسیان مراکش و دولت ائمه یمن و دولت علویان طبرستان همه از پیروان زیدیه بودند و امروز آیین زیدی آیین رسمی کشور یمن، تنها کشور شیعه دیگر جهان بغیر از ایران است.

فرقه ادریسیه پیروان ادریس بن عبدالله فرزند امام حسن هستند که بنیانگذار دولت ادارسه در مراکش بود و خاندان کنونی سلطنتی این کشور خود را از راه او جانشین پیامبر اسلام میشمارند، ولی خود ادریس با توطئه هارون الرشید پس از رسیدن به مراکش مسموم شد[1].

....

امام جعفر صادق ششمین امام شیعه نخست فرزند ارشد خود اسماعیل را به جانشینی تعیین کرد، ولی وی به روایت شماری از راویان و محدثان فاسق و شرابخوار از کار در آمد، بطوریکه پدرش او را از جانشینی خود خلع کرد و پسر چهارم خویش (امام موسی کاظم) را جانشین خود ساخت، و اتفاقاً اندکی بعد خود اسماعیل درگذشت.

برداشتهای مورخان در باره این جانشین مخلوع متفاوت است. مثلاً کشی روایت میکند که هنگامیکه خود او با امام جعفر صادق در سرای خلیفه نشسته بود شنید که امام به فرزندش اسماعیل به عنوان «فاسق» وعده دوزخ داده است[2] و عطا ملک جوینی مینویسد که امام صادق فرمود اسماعیل نه فرزند من است بلکه شیطان است که در صورت او ظاهر آمده است[3]. در عوض پیروان فرقه اسماعیلیه معتقدند که چون اسماعیل از جانب امام صادق به جانشینی تعیین شده بود و امام که معصوم است نمیتواند در انتخاب خود خطا کند بناچار مقام امامت از امام صادق به بعد به اسماعیل و فرزندان او تعلق میگیرد و نه به موسی کاظم و فرزندانش، و بر همین زیربنای عقیدتی است که آئین اسماعیلیه

---

۱ ــ مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۶۴-۷۹

۲ ــ رجال کشی، ص ۲۴۴

۳ ــ تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۱۴۵

www.kavehroom.com

قوام گرفته است. این فرقه معروف جهان تشیع در تاریخ اسلام نقش مهمی ایفا کرده است که حکومت فاطمی مصر و سلسله خلفای آن و جنبش های پرسر و صدای حسن صباح و قرامطه و مستعلویه و نزاریه و فرقه دروز در سوریه و لبنان جلوه های مختلف آنند.

آیین اسماعیلی در قرن سوم هجری بوسیله یک ایرانی بنام میمون بن دیصان اهوازی معروف به القداح و همفکر او محمد چهاربختان از بزرگان شعوبیه بنیانگذاری شد و بسرعت در ایران و شام و یمن و شمال افریقا رواج یافت و در پایان قرن سوم هجری به تشکیل سلسله فاطمی در شمال افریقا و به تشکیل خلافت فاطمی در مصر انجامید.

تعالیم اسماعیلیه فاطمی شامل دو بخش ظاهری و باطنی بود که اولی در دسترس عموم گذاشته میشد، و دومی ویژه خواص بود. این بخش «تعالیم باطنی» مرکب از دو قسمت «تأویل» یعنی تعبیر ایهامی قرآن و شریعت و «حقایق» یعنی فلسفه و علوم و تلفیق آنها با الهیات است. در بخش تأویل، دوزخ حالت جهل که اکثریت افراد بشر در آن غوطه ورند، و «بهشت» وصول به کمال دانش که بر اثر کسب تعلیمات باطنی اسماعیلیه طی چند مرتبه حاصل میشود معنی میشود که هر دو بدین جهان، و نه به جهان دیگر ارتباط دارند.

میان خود این فرقه ها نیز مانند دیگر فرقه های جهان تشیع، اختلاف نظرهایی گاه بنیادی وجود دارد: پیروان فرقه خلطیه، به گفته «تحفه اثنی عشریه» بر این عقیده اند که: «آنچه در قرآن و احادیث از نماز و روزه و زکوة و حج و غیره وارد شده است همه محمول بر معانی آنها است و معنی دیگر ندارد، و قیامت و بهشت و دوزخ را بالکل انکار کنند»[1].

فرقه خنفریه پیروان علی بن خنفری داعی اسماعیلی یمن هستند که به روایت حورالعین «همه محرمات را حلال دانست و مساجد را خراب کرد و دعوی نبوت نمود»[2].

فرقه دروزیه نام خود را از حمزه زوزنی ملقب به درزی (خیاط)

---

۱ ــ تحفه اثنی عشریه، ص ۱۶

۲ ــ حورالعین، ص ۱۹۹، نقل توسط محمد جواد مشکور در تاریخ شیعه، ص ۲۳۳

www.kavehroom.com

گرفته اند که الحاکم بامرالله خلیفه فاطمی مصر را تجسم خداوند میدانست[1] و عقاید آنان آمیخته ای از معتقدات زرتشتی و بودائی و اسلامی است. دروزیان اکنون در لبنان و منطقه جولان سوریه بسر میبرند و خودشان را موحدون میخوانند[2].

فرقه صباحیه پیروان حسن صباح هستند که در باره آنان قبلاً توضیح داده شده است.

فرقه غیاثیه پیرو ادیب و شاعری اسماعیلی هستند که در کتابی بنام بیان، مفاهیم وضو و نماز و روزه و دیگر احکام اسلامی را با معیارهای مکتب باطنیه یعنی مفاهیمی جز صورت ظاهری آنها ارائه داشته و تصریح کرده است که آنچه تاکنون عوام از این احکام فهمیده و بدان عمل کرده اند خطا است[3].

فرقه ناصریه پیروان ناصر خسرو شاعر و اندیشمند نامی قرن پنجم ایرانند و بیشتر آنان در حال حاضر در بدخشان (تاجیکستان) بسر میبرند[4].

آقاخان اول در سال ۱۲۵۴ (قمری) از محلات به هندوستان مهاجرت کرد. دودمان آقاخان از اعقاب کیابزرگ امیرند و مدعی هستند که نسبشان از طریق خاندان فاطمیه به علی و فاطمه میرسد. آقاخان کنونی (کریم خان) چهل و هشتمین امام بعد از علی است. نزاریان پیرو آقاخان اکنون به شمار کم در بدخشان، سوریه، عمان، محلات، و به شمار بیشتر در افریقا و تانزانیا و بخصوص در هندوستان (بیش از ۲۵۰ هزار نفر) بسر میبرند. شاخه دیگر اسماعیلیان بنام مستعلیان در یمن و هندوستان (گجرات) ساکن است که در آنجا بهارا (بمعنی بازرگانان) خوانده میشوند و شمارشان اندکی بیش از ۱۵۰ هزار نفر است. همه نزاریان باید یکدهم درآمد خودشان را

---

۱ ــ به صفحه مراجعه شود

۲ ــ برای بررسی بیشتر در باره فرقه دروزیه: Sylvestre de Sacy در Exposé de la religion des Druzes، چاپ پاریس، ج ۲، ص ۲۳۸

۳ ــ تحفه اثنی عشریه، ص ۹

۴ ــ خاندان نوبختی، ص ٢٦۵

www.kavehroom.com

هر سال به آقاخان بپردازند.

اسماعیلیه نیز، مانند سایر فرقه های شیعه، در طول زمان و باقتضای پاسخگویی به منافع خصوصی کارگردانان خود به قریب سی فرقه مختلف تقسیم شده اند که مهمترین آنها عبارتند از: آقاخانیه، ابوسعیدیه، بابلیه، باطنیه، برقعیه، بهره، تعلیمیه، حمیریه، خرمیه، خطابیه، خلطیه، خنضریه، سبعیه، صبحیه، عبیداللهیه، غیاثیه، فاطمیه، خدائیان، قرامطه، مبارکیه، محمره، مستعلویه، مقیعنه، مهدویه، میمونیه، ناصریه، نزاریه[1].

....

قرمطیان شعبه ای از اسماعیلیه بودند که معتقد بودند شمار امامان نیز مانند پیامبران مرسل نباید از هفت بیشتر باشد. بعقیده ایشان اکنون فقط باید چشم براه ظهور پیامبر هفتم مهدی بود (بدنبال آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد). بنیانگذار این فرقه مردی بنام حمدان بود که در دهکده بهرام کشاورزی و گاوداری داشت و بعلت کوتاهی دستها و پاهایش

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر در باره اسماعیلیه: فهرست ابن ندیم، ص ۲۶۴-۲۶۹؛ نهایة الادب نویری، ج ۲۳؛ اختیار معرفة الرجال کشی، تاریخ جهانگشای جوینی، الملل والنحل شهرستانی، الخطط مقریزی، المقالات والفرق، الفرق بین الفرق بغدادی، سیاستنامه نظام الملک، میزان الاعتدال، جامع التواریخ، رجال نجاشی، تبصرة العوام، بیان الادیان، سفرنامه ناصر خسرو، اعلام اسماعیلیه، تاریخ بیهقی، خاندان نوبختی، فلسفه التشریع محمانی، ام الکتاب، طائفة الاسماعیلیه دکتر کامل حسین؛ عبیداله المهدی حسن ابراهیم حسن؛ تاریخ فرقه های شیعه دکتر محمد جواد مشکور؛ کشف المحجوب ابویعقوب سجستانی، ویراستاری هانری کربن و دکتر معین؛ معجم الانساب، ترجمه از زامباور؛ B. Lewis در: The Origins of Ismailism (کمبریج، ۱۹۴۰) و: Les Assassins, terrorisme et politique dans l'Islam médiéval (پاریس، ۱۹۸۲)؛ I. Ivanov در: The Alleged Founder of Ismailism (بمبئی، ۱۹۴۶) و Brief Survey of the Evolution of Ismailism (لیدن، ۱۹۵۲) و Studies in early Persian Ismailism (بمبئی، ۱۹۵۵)؛ M.G.S. Hodgson در: The Order of Assassin (لاهه، ۱۹۵۵) و The Isma'ilit State (کمبریج، ۱۹۶۸)؛ C.E. Nowell در: The Old Man of the Mountain، مجله Speculum، سال ۱۹۴۷ ، ص ۱۱۰-۱۲۷

www.kavehroom.com

قرمطی لقب گرفته بود. در اواخر قرن سوم هجری طرفداران او از طرف رئیس پنهانی فرقه خود که محل اقامتش همواره ناشناخته بود و «صاحب الظهور» نامیده میشد دولتی در الاحساء مرکز بحرین به وجود آوردند و اندک اندک با استفاده از عدم محبوبیت خلافت عباسی در میان توده مردم، بحدی قدرت گرفتند که در یمن و سوریه محرک انقلاباتی شدند. در سال ۲۸۸ قرامطه لشکریان خلیفه را در نزدیک بصره تارومار کردند، بطوریکه تنها خود سردار عرب توانست سالم به بغداد بازگردد. دو سال بعد همین قرمطیان تا دروازه های دمشق را غارت کردند. زکرویه بهرام به کاروانی از حجاج حمله برد که در آن بیست هزار حاجی کشته شدند. سال بعد در حمله به کاروانی دیگر از حاجیان، ۲۲۰۰ مرد و سیصد زن بدست قرمطیان بقتل رسیدند و عده بسیاری نیز اسیر شدند. اندکی پس از آن شهر کوفه بمدت شش روز از طرف آنان غارت شد. ولی مهمترین کار قرامطه حمله به مکه در عید قربان سال ۳۱۷ هجری بود که طی آن شهر مکه بدست آنها افتاد و غارت شد، و چند هزار تن حجاج در جریان انجام مراسم حج گردن زده شدند، و چون زیارت کعبه از نظر قرامطه بت پرستی شمرده میشد، سنگ معروف حجرالاسود بدست آنان به دو نیم شد و به بحرین برده شد، و بیست سال تمام در الاحساء ماند تا سرانجام خلیفه فاطمی مصر آنرا با پرداخت مبلغی کلان به مکه بازگرداند[1].

ناصر خسرو که در سال ۴۴۳ مدت نه ماه در الاحساء بود، در باره دولت قرامطه مینویسد که سی هزار بنده زرخرید از زنگیان و حبشیان از جانب حکومت به رایگان در اختیار کشاورزان بودند و آرد مردم به رایگان در آسیای دولتی آرد میشد. لشکری مرکب از ۲۰ هزار تن آماده به رفتن به میدان جنگ بود. مردم شهر نماز نمیخواندند و روزه نمیگرفتند، ولی کسی را نیز از این دو کار منع نمیکردند. در شهر مسجد آدینه نبود و خطبه و نماز جمعه خوانده نمیشد. و

---

۱ ــ فهرست ابن ندیم، ص ۲۳۸؛ فرق الشیعه نوبختی، ص ۱۰۵-۱۱۱؛ E.G. Browne در تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۵۸۲-۵۸۵؛ M.J. de Goeje در Mémoires sur les Carmathes du Bahrein ص ۲۶-۲۳

www.kavehroom.com

مینویسد که پیوسته اسبی با طوق و افسار بر کنار گور بوسعید بن بهرام سردار بزرگ قرامطه بسته بود تا چون بوسعید از گور برآید بر آن نشیند. گویند بوسعید به فرزندان خویش گفته بود که چون من از میان مردگان باز گردم و شما مرا باز نشناسید نشان ما آن باشد که مرا با شمشیر من گردن بزنید، اگر من باشم در حال زنده شوم، و این قاعده بدان نهاده بود که بعد او کسی دعوی بوسعیدی نکند[1].

....

در قرن چهارم هجری متعصبان در بغداد و برخی دیگر از مراکز اسلامی شروع به مخالفت آشکار با دانشمندان و اهل نظر و تحقیق و بحث و استدلال کردند، و چندی بر این نگذشت که در قرن پنجم و ششم تکفیر فلاسفه و حکما آغاز شد و نسبت دادن الحاد و زندقه بدانان رایج گشت. در این موقع بود که عده ای به فکر افتادند که برای نشر علوم عقلی و نزدیک کردن دین و حکمت با یکدیگر رساله های مختصر و ساده ای بی آنکه نام مؤلف آن ها آشکار باشد بنویسند و انتشار دهند. برای این مقصود یک گروه سری از میان مسلمانان بوجود آمد که چندی با فعالیت مشغول نشر عقاید خود بودند و خود را اخوان الصفا نامیدند. اینان میکوشیدند اصول حکمت و فلسفه را با مبانی اسلامی سازش دهند و فاصله ای را که میان حکما و اهل دین پدید آمده بود از میان بردارند.

---

۱ ـ سفرنامه ناصر خسرو، ص ۱۰۹-۱۱۲. برای بررسی بیشتر در باره قرامطه: صورة الارض، ص ۲۹۵-۳۰۶؛ تجارب الامم، ج ۱؛ تاریخ الاسلام السیاسی حسن ابراهیم حسن، ج ۳؛ A. Mez در: Die Renaissance des Islams im XI Jahrhundert، ج ۲؛ L. Massignon در: Esquisse d'une bibliographie Qarmate، یادنامه براون، ۱۹۲۲، ص ۳۲۹-۳۳۸؛ W. Ivanow در: Ismailis and Qarmatians، مجله انجمن آسیائی سلطنتی انگلستان، شعبه بمبئی، سال ۱۹۴۰، XVI (سری جدید)، ص ۴۳-۸۵؛ M. Farsi در: La Qarmatisme, révolte des esclaves contre les maîtres، مجله انستیتوی ادب و هنر عرب تونس IBLA، سال ۱۹۶۰، XXIII، ص ۷-۵۰؛ M.J. de Goejes در: La fin de l'empire des Carmathes de Bahrein (لیدن، ۱۸۸۶)

www.kavehroom.com

نویسندگان این مراسلات بـــه نوشـــته القفطـــی در اخبارالحکمـــا ابوالحسن زنجـــانی، ابواحمـــد المـــهرجانی، ابوســـلیمان محمدالبســـتی، ابوالحسن العوفی و زید بن رفاعه بوده اند. اینان ۵۱ رساله در همه اجزاء فلسفه علمی و عملی بنام رسائل اخوان الصفا نوشتند شامل ۱۴ رســـاله در ریاضی، ۱۷ رساله در طبیعیات، ۱۰ رســـاله در علـــوم عقلیـــه، ۱۱ رساله در امور شرعی و الهیات، باضافه یک رساله خلاصه همه اینها.

از رسائل اخوان الصفا خلاصه ای عربی بنـام مجمـــل الحکمـــه تنظیم شده که در دوران تیمور به دستور او به فارسی ترجمه شده و یـک نسخه خطی از این ترجمه در اختیار ادوارد براون (فهرست نسخه هـــای خطی شرقی پرفسور ادوارد براون، کمبریج، ۱۹۳۲) بوده است. بنا بـــه توصیه حاجی خلیفه معروف، از روی این ترجمه فارسی، ترجمه ای بـــه ترکی نیز در دوران حکومت عثمانی تهیه شده بوده است[۱].

---

۱ ـ رسائل اخوان الصفا تاکنون بصورتهای مختلف در مصر و لبنان و هندوســتان و در اروپا به چاپ رسیده اند. متن کامل عربـی ایـن رســالات در ســالهای ۱۳۰۶ و ۱۳۱۸ و ۱۳۳۱ و ۱۳۴۷ قمری در مصر و در ســالهای ۱۳۰۱ و ۱۳۰۵ هجـری و ۱۸۱۲ و ۱۸۴۶ میلادی در بمبئی و کلکته منتشر شده است. در همین سـال ۱۳۰۱ هجری (۱۸۸۴ میلادی) ترجمه فارسی کاملی از این رسائل توسط ملـک الکتـاب شیرازی در بمبئی منتشر شده است.

در اروپا، ترجمه فرانسوی این رسائل از روی ترجمـــه ای کـه قبـلاً توسـط James Michaël در سال ۱۸۳۰ در لندن بچاپ رسیده بود، توسط ایران شـــناس فرانســوی Garcin de Tassy در سال ۱۸۶۱ در پاریس و ترجمه خلاصه شده ای از آنـــها بـه زبان آلمانی همراه با متن عربی آن توسط Friedrich Dietrici در سال هـای ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۶ در لایپتسیگ و برلین با عنوان عربی «خلاصة الوفا فی اختصـار رسـائل اخوان الصفا» انتشار یافت. بنظر میرسد که قبلاً نیز خلاصه آلمانی دیگـری از ایـن رسائل در سال ۱۸۳۷ در برلین بچاپ رسیده بود.

در باره رسائل اخوان الصفا بررسیهای جامعی از جانب دانشـمندان مختلـف انجـام گرفته که از جمله نویسندگان آنها میتوان از جرجـی زیـدان در تـاریخ آداب اللغـة العربیه، و احمد امین در ضحی الاسلام، و دکتر ذبیح اله صفا در رســاله ای کـه در همین باره در سال ۱۳۳۰ در مجله آموزش و پرورش بچاپ رســیده، و همچنیـن از مقاله تحقیقی جالبی از خاورشناس فقید ایتالیایی Alessandro Bausani با عنوان

www.kavehroom.com

آزاداندیشان

بهمان نسبت که سازمان حکومتی خلافت در راه تحکیم قدرت و نفوذ خود پیش میرفت، نهضتهای مخالف یا معترض نیز اندیشه ها و معتقدات خود را آشکارا یا در لفافه و بصورتی زیرزمینی ترویج میکردند. یکی از مظاهر چشمگیر این جنبش های «سیاسی - فرهنگی» ترجمه کتابهای مهم فرهنگها و تمدنهای بیگانه بود که با دنیای عربی و با آئین نورسیده اسلامی هیچگونه وجه مشترکی نداشتند. این جنبش که در آغاز آهسته و بی سر و صدا بود تدریجاً شتاب گرفت و از مرحله ابتکارهای فردی به مرحله کارهای دسته جمعی و مشترک پا نهاد. مهمترین این ترجمه ها از فارسی و سپس از یونانی و سریانی انجام گرفت.

دستگاه حکومتی عباسی خیلی زود متوجه اهمیت این جنبش شد و بفکر کنترل و هدایت آن افتاد، و مؤثرترین وسیله برای تأمین این منظور رسمی کردن این نهضت و قانونی کردن آن بود، و با همین دیدگاه بود که در زمان خلافت مأمون «دارالحکمه» در بغداد بوجود آمد. مورخان مسلمان پیوسته کوشیده اند تا تأسیس این «خانه دانش» را تنها به حساب فرهنگ پروری دستگاه خلافت عرب بگذارند، ولی واقعیت این است که این فرهنگ پروری به اقتضای مصالح حکومتی و سیاسی بدین خلافت تحمیل شد و اقدامی نه ابتکاری بلکه دفاعی بود[1]. این دارالحکمه سازمانی علمی با بودجه ای زیاد و دارای کتابخانه ای بزرگ بود که بصورت یک اداره دولتی انجام وظیفه میکرد، و یکی از وظایف عمده آن یافتن دانشمندان و مترجمانی از ملیتهای مختلف و اشتغال دادنشان در این سازمان بود.

بموازات این برنامه حکومت، جنبشهای «اپوزیسیون» نیز تلاش میکردند تا از شرایط موجود برای گسترش میراث فرهنگی

L'enciclopedia dei Fratelli della purità که در سال ۱۹۷۸ در مجله مطالعات شرقی ناپل منتشر شده است، نام برد.

۱ ـ H. Manna در: Islam et hérésie، پاریس، ۱۹۹۷، ص ۲۰

www.kavehroom.com

غیراسلامی خود و تحکیم نفوذ خویش در میان طبقات مختلف جامعه بهره گیری کنند. نمونه گویایی از این تلاش را در مورد رسوخ اندیشه های مانوی میتوان یافت، که چندین گرایش مستقل اپوزیسیون فکری و فرهنگی در برابر خلافت عباسی عمدتاً از آن مایه میگرفت، و اهمیت نفوذ آنرا در جامعه اسلامی قرون سوم و چهارم هجری از شمار فراوان کتابها و رسالاتی میتوان دریافت که در این مدت بر ضد آن نوشته شد. به تعبیر یک محقق عرب «در این نبرد اندیشه ها و مصالح همه مسائل فلسفی به بحث گذاشته میشد، و برنده بزرگ این بحث موضوع اصلی آن یعنی «خرد» و نه ایمان بود که ابن مقفع آنرا خمیرمایه زندگی و گرانبهاترین نعمت وجود نامیده بود»[1].

کادر مباحثات تدریجاً از چهارچوب اسلام و دو مذهب دیگر ابراهیمی (یهود و مسیحیت) فراتر رفت و بصورت گفتگوی اندیشمندان مذهبی و آزاداندیشان غیرمذهبی متعلق به افق ها و سنن فرهنگی مختلف: فلسفه یونانی، خردگرائی، اصلاح طلبی، تصوف، مانویت و غیره در آمد. Ernest Renan در این باره در مقاله تحقیقی خود با عنوان «اسلام و دانش» گزارش خاورشناس هلندی R. Dozy را در باره گفتگویی که در قرطبه، پایتخت اسپانیای مسلمان، میان یک دانشمند آزاداندیش این شهر و یک فقیه پارسای اندلسی در بازگشت این فقیه از بغداد صورت گرفته بود و صورت مجلس آن بدست این محقق رسیده بود، ترجمه کرده است که بموجب آن استاد قرطبه ای از این فقیه میپرسد که آیا در سفر خود به بغداد در بحث های فلسفی «متکلمین» شرکت کرده است یا خیر؟ و او پاسخ میدهد که دو بار در چنین بحثهایی حضور داشته است ولی دیگر چنین کاری نخواهد کرد، و چون استاد علت آنرا میپرسد، وی توضیح میدهد که در جلسه بحث نه تنها مسلمانان را حاضر دیده، بلکه همه نوع افراد دیگر، از دهریون و ملحدین و مادیون و مجوسان و مانویان و جهودان و ترسایان را نیز

---

۱ ــ R. Sfaxi در مقاله تحقیقی Le rationalisme radical dans la pensée arabo-islamique، مجله Arabica، سال ۱۹۸۱.

www.kavehroom.com

در آنجا شریک مباحثه یافته است، و در آغاز جلسه از زبان رئیس مجمع این هشدار را خطاب به همه حاضران شنیده است که ما در اینجا برای بحث عقلائی گرد آمده ایم و یقین داریم همگی شما از شرط شرکت در این گفتگوها آگاهید. با این وجود، بار دیگر به مسلمانان حاضر در جلسه یادآوری میکنم که در مباحثات خود بدانچه در کتاب مقدستان آمده یا بدانچه پیامبرتان گفته است استناد نکنید، زیرا که ما به هیچکدام از آنها اعتقاد نداریم. ما در اینجا فقط بدانچه با خرد و منطق مرتبط میشود احترام میگذاریم و تنها آنرا قابل بحث و فحص میدانیم، و شاهد آن بوده که همه حاضران به نشان تصدیق برای گوینده کف زده اند. و پارسای اندلسی نتیجه گرفته است که: چطور میتوانم بار دیگر در چنین مجامع شرک و الحاد شرکت کنم؟[1]

شهرت علمی و ادبی و اهمیت سیاسی - نظامی و وجود مشترک بنیادگرایان و آزاداندیشان ایران و اغتشاشات دائمی آن بخوبی نماینده تحولات بنیادی این دوران هستند، چنانکه در همان حال که علی بن ابیطالب کوفه را مخزن الایمان و قبه الاسلام نامیده بود[2]، یک مورخ عرب آنرا اولین شهر مسلمانی نامید که شیطان در آن پایگاه برقرار کرده است[3].

در دوران خلافت عباسی، به همه این «مجتمع شرک و الحاد» مانویت نام داده شد و بر مانویت نیز نام زندقه نهاده شد (که خود آن صورت عربی شده کلمه پهلوی زندیک است). در میان مورخان عرب جاحظ در این باره اختصاصاً به تفصیل سخن گفته است[4].

بسیاری از آزاداندیشان عضو این مجامع از جانب محاکم خلافت محکوم به مرگ شدند و بسیاری نیز به زندان افتادند. یکی از سرشناس ترین اینان شاعر نامدار بشاربن برد بود که اصلی ایرانی داشت

---

۱ ــ E. Renan در: L'islamisme et la science، نقل از مجله Le contrat social، پاریس، ۱۹۵۸، ص ۳۵۶

۲ ــ معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۲

۳ ــ حسین احمد نراقی در تاریخ الکوفه، نجف، سال ۱۳۸۰ قمری، ص ۲۶۳

۴ ــ جاحظ در کتاب الحیوان، ج ۴، ص ۴۴۷-۴۵۰

www.kavehroom.com

و از طخارستان آمده بود. اشعار وی که نه تنها در بصره و بغداد، بلکه در تمام امپراتوری اسلام دهان بدهان میگشت چنان زیبا بود که شاعر و متفکر بزرگ نابینای دیگر عرب، ابوالعلاء معری، بسیاری از آنها را بعنوان فصیح ترین اشعار عرب در «رسالات» خود نقل کرده است. بشار را در ۸۰ سالگی و در نابینایی، به اتهام زندقه آنقدر تازیانه زدند که پیش از پایان حد شرعی، در زیر تازیانه جان سپرد.

با تذکر این واقعیتها، ریچارد فرای میپرسد:

«میتوان پرسید که اختیار بازشناسی دیندار از کافر در اسلام با کیست؟ در آشفتگیهای دو قرن اول اسلامی و سپس ظهور گروههای روشنفکر و آزاداندیش قرن سوم یعنی معتزله و پرداختن به مباحث فلسفی و دینی در بغداد، چه کسی یارای آن را داشت تا در باره اعتقاد راستین مسلمانان داوری کند؟ واقعیت این بود که هرگاه شورش علیه حکومت عباسی درمیگرفت، اگر رهبران شورش عرب بودند آنرا جنبشی ضداسلامی معرفی میکردند و شیعی یا خارجی میخواندند، و اگر شورش بدست ایرانیان برپا شده بود آنرا زرتشتی و ضد اسلامی قلمداد میکردند، در صورتیکه هدف نهائی همه شورشیان کمابیش یکی بود و آن درهم شکستن سلطه خلفا بود»[1].

قاطعیتی که بسیاری از مورخان اسلامی در طبقه بندی قیام های آغاز دوران خلافت عباسی بکار برده اند هیچ کمکی به شناسایی واقعیت های مربوط بدین قیامها نمیکند، چنانکه در همان حال که بسیاری از آنان خرمدینان را فرقه ای زرتشتی دانسته اند مقدسی آنها را یکی از فرقه های اسلامی در بخش روستایی ایران میداند[2].

مفهوم زندقه و زندیق از زمان ساسانیان که برای نخستین بار در کتیبه کرتیر موبدان موبد زمان شاپور اول بدان اشاره شده، بارها تفاوت کرده است. در دوران متأخر ساسانی این اصطلاح را برای پیروان آئین مانی بکار میبردند، و در قرون اول هجری نیز با همین مفهوم تلقی

---

۱ ــ R. Frye: عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۱۴۷

۲ ــ التقاسیم، ص ۳۷

www.kavehroom.com

میشد، چنانکه جعدبن درهم در زمان خلافت بنی امیه بـــه همیـــن اتـهام کشته شد، در صورتیکه وی فرضیه پرداز اصلی مکتب معتزله بـــود و بـا مانویت ارتباطی نداشت. ولی تدریجاً این اصطلاح در جهان اسلام به همـــه افراد یا فرقه هایی اطلاق شـــد کـه اندیشــه هایشــان نشــانی از ثنویــت (dualisme) داشت و بعدا از آن نیز فراتر رفت و شامل هرگونه اعتقادی شـد که با اصول اسلامی مباینت داشت. آزار متهمان بـــه مـــانویت در زمـــان خلافت مهدی و هادی سومین و چهارمین خلفای عباسی، بشـــدت ادامـــه یافت[1]. در زمان خلافت المقتدر در پایان قرن سوم هجری، آخرین مانویـــان عراق راهی سمرقند شدند، ولی در آنجا به زندقه متهم گردیدند[2].

علیرغم این سرکوبگریها و ســـختگیریها، آزاداندیشـــان ایرانـــی بیرون از قلمرو بحث و جدل، در قلمرو ادب و هنر نیز به مبارزه پیگـــیر خود با قشریت حاکم ادامه میدادند کـــه مـــورد بـــارزی از آنـــرا ـــ در دورانی متأخرتر ـــ در نزد عبید زاکـــانی، برجســـته تریـــن طـــنزنویس ادبیات ایران و احتمـــالاً همـــه جـــهان اســـلام، در یکـــایک کتابـــهای اخلاق الاشراف، صد پند، رساله تعریفـــات، ریـــش نامـــه، مطایبـــات، حکایات فارسی و عربی، و قصیده معروف مـــوش و گربـــه او میتـــوان یافت. یکی دو نمونه از طنزهای نسبتاً ملایم او چنین است:

«مولانا شرف الدین دامغانی بـــر در مســـجدی میگذشـــت. خـــادم مسجد را دید که سگی را پیچیده بود و مـــیزد و ســـگ فریـــاد میکـــرد. مولانا در مسجد را باز کرد و سگ بدر جست. خادم با او عتـــاب کـــرد و

---

۱ ـ تاریخ طبری، ج ۳، وقایع سالهای ۱۶۳ تا ۱۷۰ هجری

۲ ـ برای بررسی بیشتر در باره مبارزه ضد زندقه دستگاه خلافت: F. Gabrieli در: La Zandaqa au 1er siècle abbasside، استراسبورگ، ۱۹۶۱؛ M. Chokr در: Zandaqa et Zindiqs en Islam jusqu'à la fin du 2ème siècle de l'Hégire، چاپ دمشق و پاریس، ۱۹۹۴؛ B. Altona در: Zur Geschichte der anti-islamischen Polemik währende des XIII und XIV Jahrhunderts، مجله Hist. Jahrbuch، سال ۱۹۳۶، LXI، ص ۲۲۷-۲۳۹؛ Vajda در: Les Zindiqs en pays d'Islam au début de la période Abbaside مجله Rivista degli Studi Orientali، سال ۱۹۳۷، ص ۱۷۱-۱۸۳

www.kavehroom.com

مولانا گفت: ای یار، معذور دار که سگ عقل ندارد. ما را که عقل داریم هرگز در مسجد می بینی؟». «دهقانی در اصفهان به در خانه خواجه بهاء الدین صاحب دیوان رفت. به خواجه سرا گفت با خواجه بگوی که خدا بیرون نشسته است و با تو کاری دارد. با خواجه بگفت و به احضار او اشارت کرد. چون در آمد پرسید که تو خدایی؟ گفت: آری. گفت چگونه؟ گفت از این رو که پیش از این دهخدا و خانه خدا و باغ خدا بودم. نوابان تو ده و خانه و باغ از من به ظلم بستدند و از همه اینها تنها خدا ماند»[1].

رساله اخلاق الاشراف عبید زاکانی که در آن همه مذاهب منسوخ و رایج عصر خود را آمیخته به فساد و تزویر و ظلم و دروغ و تزویر میشناسد و آنها را مظهر اخلاق اشراف زمان میداند از شاهکارهای آزاداندیشی در همه ادبیات پارسی است. در این رساله عبید در فواید ظلم و مضار عدالت به طعنه شواهد بسیار میآورد، از این قبیل که «معاویه به برکت ظلم ملک از دست علی بدر برد، و بخت النصر تا دوازده هزار پیغمبر را در بیت المقدس نکشت در دو جهان سرفراز نشد، و چنگیزخان تا تیغ بیدریغ در میان بیگناهان ننهاد پادشاهی روی زمین بر او مقرر نگشت، و هلاکو چون مردم بغداد را قتل عام کرد پادشاهی در خاندانش مسلم شد، و در عوض بوسعید بیچاره را چون از نادانی دغدغه عدالت در خاطر افتاد و خود را به شعار عدل موسوم گردانید هم دولت خودش در اندک مدت سپری شد و هم خاندان هلاکو بر سر نیت این بوسعید نادان بر باد رفت»[2].

---

۱ ـ لطائف عبید زاکانی، چاپ تهران، ۱۳۳۱، ص ۱۱۹ و ۱۲۴

۲ ـ اخلاق الاشراف، در کلیات عبید زاکانی، به اتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۳۱، ص ۲۲. برای بررسی بیشتر در باره «آزاد اندیشان»: I. Friedlander در: The heterodoxies of Shiites، مجله خاورشناسی آمریکا، سال ۱۹۰۸، XXIX؛ O. Spies در: Die iranische Lichtlehre im Islam، نشریه Fprschungen und Fortschrifte، سال ۱۹۳۵، XI؛ R. Strothmann در: On the History of Islamic Heresiography، مجله Islamic Culture، ۱۹۳۸، XII، ص ۵-۱۶؛ J. Van Ess در: Skepticism in islamic religious thought، مجله al-Abhath سال ۱۹۶۸، XXI، ص ۱-۱۸

www.kavehroom.com

تشیع

نخستین اثر تحقیقی دو قرن گذشته اروپا در باره تشیع، کتاب «احزاب سیاسی - مذهبی اوپوزیسیون در اسلام کهن» Die religiös-politischen Oppositionsparteien im alten Islam نوشته J. Wellhausen پژوهشگر آلمانی است که در سال ۱۹۰۱ در برلین منتشر شد و به ارزیابی اولین شکل گیریهای دو جنبش مذهبی شیعه و خوارج علیه اسلام سنتی تسنن اختصاص داشت. تنها ارزیابی جالب دیگری که در ارتباط با تشیع در سالهای پیش از آن منتشر شده بود، مقاله ای از I. Goldziher با عنوان Beiträge zur litteraturgeschichte der Schi'a und der Sunnitischen Polemik بود که در سال ۱۸۷۴ در مجله آکادمی علوم وین بچاپ رسیده بود.

از بعد از انتشار کتاب «ولهاوزن» بررسی های مربوط به جهان تشیع در اروپا اوج بیشتری گرفت، چنانکه در طول قرن گذشته ده ها اثر تحقیقی در باره شئون مختلف این آیین در اروپا و امریکا بچاپ رسید، که از جمله معروفترین آنها میتوان به ترتیب تاریخ انتشار آنها از «تشیع، مذهب ملی ایرانی» Schiismen. Den Parsiske National-religions Undvikling تألیف A. Christensen (استکهلم، ۱۹۰۳)، «بدعتگزاری های شیعه» The heterodoxies of the Schiites نوشته I. Friedländer (در مجله خاورشناسی امریکا JAOS، ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸)، تشیع و ملیت ایرانی Le chiisme et la nationalité persane نوشته J. Aubin (در مجله دنیای مسلمان، پاریس، ۱۹۰۸)، شیعه ها Schiitischen نوشته I. Goldziher (در مجله خاورشناسی آلمان ZDMG، ۱۹۱۰)، «گسترش تشیع» Zur Ausbreitung des Schiitismus نوشته Th. Nöldeke (در مجله Der Islam، ۱۹۲۳) و «آئین شیعه» The Shi'a Religion تألیف D.M. Donaldson (لندن، ۱۹۳۳) نام برد.

از بعد از جنگ جهانی دوم، آثار تحقیقی بسیار زیادتری در ارتباط با تشیع در جهان غرب منتشر شده است که خوانندگان علاقمند فهرستی از مهمترین آنها را در کتابنامه پایانی کتاب حاضر خواهند یافت.

* * *

www.kavehroom.com

نویسندگان مختلفی عمدتاً از خود جهان تشیع، بویژه در سالهای اخیر، بر این تأکید گذاشته اند که تشیع نهضتی ایرانی نبود، بلکه نهضتی بود که در بطن خود اسلام بوجود آمد. این برداشت علی الاصول درست است، زیرا هسته اصلی آنرا ظاهراً در نزد دسته کوچکی از مسلمانان صدر اسلام مرکب از عماربن یاسر، اباذر غفاری، سلمان فارسی، جابربن عبداله، عباس بن عبدالمطلب، ابی بن کعب و حذیفه میباید جست که در جریان سقیفه بنی ساعده به انتخاب ابوبکر به خلافت اعتراض کردند و این جانشینی را حق علی دانستند، و بدین ترتیب هسته مرکزی فرقه خاصی را که «شیعه علی» نام گرفت بنیاد نهادند.

عنوان شیعه نیز در آغاز خاص پیروان علی نبود، بلکه فقط مفهوم کلی «پیروان» را داشت. بهمین جهت بموازات شیعه علی، شیعه عباسیه (فرقه یا حزب عباسیان) و شیعه های متعدد دیگر هم بوجود آمدند. به عنوان نمونه، استاد فقد سعید نفیسی در فصل «فرق شیعه در آغاز اسلام» در کتاب «تاریخ اجتماعی ایران» از پیروان شیعه این اشخاص نام میبرد:

حارث اعور، صعصعة بن صوحان، اصبغ بن نباته، عطیه عوفی، اعمش، ابواسحق سبیعی، ابوصادق، سلمة بن کهیل، حکم بن عتیبه، حبیب بن ابی ثابت، منصوربن المعتمر، قطربن خلیفه، حسن بن صالح بن حی، شریک، ابواسرائیل ملائی، محمدبن فضیل، وکیع، حمید رواسی، زیدبن الحباب، فضل بن دکین، مسعودی اصغر، عبیدالله بن موسی، جریرین عبدالحمید، هیثم، عبدالله بن داود، سلیمان تیمی، عرف اعرابی، یحیی بن سعید قطان، ابن لهیعه، مغربه صاحب، ابراهیم معروف، سفیان شوری، مکحول شامی، عبدالرزاق، معمر، هشام بن عمار، کمیل بن زیاد.

در خود قرآن نیز (سوره مریم، آیه ٦٩) این کلمه به همین معنی آمده است، همچنانکه در ادبیات فارسی به کرات در همین مفهوم بکار گرفته شده است: «پس به شهر اندر آمد و شیعت عرب را همی گرفت و همی کشت» (تاریخ سیستان)، «... و مردمان هرات

www.kavehroom.com

شیعه یعقوب بن لیث گشته بودند از پی، و دل بر او نهاده» (همانجا).

عنوان «شیعه» بصورت خاص، تنها پس از قیام خوارج بـه آن کسانی تعلق گرفت که به علی و اسلاف او وفادار مـاندند و از عقیـده ادامه امامت در خاندان علی پیروی کردند. از آن زمـان ایـران سـنگر آئین شیعه شد و تشیع بصورت نهضتی مبارز در آمد کـه بـه گفتـه پتروشفسکی «پیوسته شاخه ها و جوانه های تازه و تازه تری از آن سـر برمیزد». شیعه اقلیتی فعال بود که در نهضتـهای ملـی و تعـالیم و معتقدات اجتماعی اثر میگذاشت و علیه وابستگان خلافـت امـوی و زمینداران بزرگی که بخاطر منافع خود با این خلافـت سـازش کـرده بودند و نیز علیه روحانیت وابسته بدین دستگاه میجنگید. سلسله ایـن قیامها، که هسته مرکزی آنها را تقریبـاً همیشـه روسـتاییان ایرانـی تشکیل میدادند، از سده دوم هجری آغاز شد. قیام سرخ جامگان بابک در شمال غرب ایران در واقع عصیانی از جانب توده های ایرانی علیـه ائتلاف سه بعدی دستگاه خلافت و مالکان برگ و روحانیت حاکم بـود. همچنین بود قیام سادات طالبیه در مازندران که بـه تشـکیل دولـت مستقلی منجر شد، و قیام های شیعیان در دیلم و گیلان و طبرسـتان و استرآباد و خراسان. شاید این نکته نیز لازم به تذکر باشد کـه نـهضت انقلابی شیعه همیشه یک نهضت شیعه امامیه اثنی عشریه نبود، بلکه قیامهای شیعیان بخصـوص در قـرون اولیـه هجـری عمدتـاً توسـط فرقه های دیگر تشیع، از قبیل زندیه و قرمطیان و اسماعیلیه و غـلاة صورت میگرفت، و شیعه اثنی عشریه بطور مؤثر فقـط در دوره هـای بعد وارد میدان شد.

نکته دیگری که در این مورد شایان تذکر است، و به همین جهت اکثریت قریب به اتفاق پژوهشگران قرن گذشته بر آن تأکید نـهاده انـد، این است که اگر تشیع در هنگام پیدایش خود نهضتی ایرانی نبـود، از همان سالهای نخستین، یعنی از هنگام رویارویی علی و معاویه، قویـاً رنگ ایرانی یافت، و از بعد از مرگ حسین در کربلا تقریباً بطور کامل در انحصار ایرانیان قرار گرفت. درست بهمین دلیل، بتدریـج کـه ایـن گرایش از ابهام اولیه خود بیرون آمد و بصورت یک گرایـش مذهبـی

www.kavehroom.com

مشخص شکل گرفت، عملاً تمام اجزاء آن از معتقدات ماقبل اسلامی ایرانیان رونوشت برداری شد، که بخش اعظم آنها نه تنها مطلقاً با اسلام سنتی هماهنگ نبود، بلکه درست جهتی مخالف آن داشت، و مهمترین این موارد اصل وراثت امامان، و اصل «عصمت» آنان، و اصل رجعت امام غایب بود، که هر سه بازتاب های مستقیمی از جنبه وراثت پادشاهان ساسانی در مقام برگزیدگان اورمزد، و فره ایزدی آنان و سائوشیانس زرتشتی بودند.

محققان متعددی در بررسیهای تحقیقی خود، این ویژگی های ایرانی تشیع را مورد ارزیابی قرار داده اند، که از جمله آنها میتوان از رنان، دارمستتر، دوزی، کارادووو، مولر، براون، کانتانی، گلدتسیهر، فیلیپ حیتی، هانری ماسه، دوشن گیمن نام برد. فشرده اظهار نظرهای همه اینان را میتوان در این گفته جیمز دارمستتر خلاصه کرد که: «ایران زرتشتی تمامی آن بخش از معتقدات خودش را که به باورهای اساطیری مربوط میشد به دین تازه ای که برایش آورده شده بود انتقال داد. بدینجهت اسلام امروزی ایران به واقع اسلام نیست، آیین کهن ایرانی است که جامه عربی پوشیده است»[1] و نیز در این تذکر حیتی در کتاب «تاریخ اعراب» او که: «در زیر ظاهر اسلام شیعه، ایران پیش از اسلام بود که زنده میشد»[2]. کوششی که حدیث پردازان شیعه در ارتباط دادن خاندان علی با دودمان ساسانی از راه جعل افسانه زناشویی شهربانو دختر یزدگرد با امام حسین بکار بردند بنوبه خود در همین راستا انجام گرفت، هر چند که بی اساس بودن این افسانه، با توجه به واقعیتهای زمانی جنگ قادسیه و اسارت ادعایی دختر فرضی یزدگرد و تاریخ زندگانی امام سوم و بخصوص تولد امام چهارم با ۲۴ سال فاصله، از آغاز روشن بود[3].

در سالهای بعد از «انقلاب اسلامی» برخی از نویسندگان غربی

---

۱ ــ J. Darmesteter در: Etudes iraniennes، پاریس، ۱۸۸۳، ج ۱، ص ۱۱۲.

۲ ــ Ph. Hitti در: History of the Arabs، ص ۲۱۴

۳ ــ علی شریعتی در «تشیع علوی و تشیع صفوی»

www.kavehroom.com

کوشیده اند تا در هماهنگی با سیاست حکومت ولایت فقیه نقش ملیت ایرانی را در تکوین آیین تشیع مورد تخطئه قرار دهنـــد. نمونـــه ای از این اظهار نظرهای جانبگیرانه این است که: «شیعه یک برداشت ایرانی از اسلام نیست و در آن هیچ چـــیز یـــافت نمیشـــود کـــه بتـــوان آنـــرا کوچکترین تمایل به ایرانیت تعبیر کرد، زیرا تمامی امامـــهای شـــیعه عربند و سوای امام رضا همه آنها در سرزمین عرب مرده انـــد و همـــه دعاهای شیعیان نیز به زبان عربی است. بدین ترتیب مذهب شیعه ایـــن احساس را که ایران به یک جامعه زیر نفوذ و حاکمیت عرب تعلق دارد در آنان تشدید میکند. این که ایرانیان با افتخار به خـــود لقـــب ســـید میدهند و این لقب پشت در پشت از پدر به پسر میرسد نشان سرافرازی آنان در داشتن نسبت با خانواده پیغمبر و در نتیجه اجداد عرب خویـــش است»[1]. داوری در باره چنین اظهارنظرهایی با خود خوانندگان است.

واقعیت ارتباط نزدیک آیین شیعه با معتقدات زرتشـــتی دوران ساسانیان، از همان آغاز بر خود اعراب نـــیز پوشـــیده نبـــوده اســـت، و درست به همین دلیل حملات اصولی نویسندگان مکتب تسنن بر ایـــــن آیین، بر «گبری» بـــودن آن تمرکـــز یافتـــه اســـت. در کتـــاب النقـــض عبدالجلیل قزوینی که از کتاب «بعض فضائح الروافـــض» (بعضـــی از رسوایی های شیعیان) نوشته قرن ششم برگرفته شده، چنین نقـــــل شـــده است:

«همچنانکه گبران در باره یـــزدان و اهریمـــن گوینـــد، رافضـــی (شیعه) هم گوید که خدای عز و علا خالق خیر و نیکی است و هر چـــه شر و زیان است از فعل شیطان است. و همچنانکـــــه گبرکـــان خـــود را مولای آل ساسان دانند و همچنانکه گبرکان ملک به فر یـــزدان داننـــد رافضیان خلافت به نص دانند بجای فر یزدانی. و همچنانکه گبرکـــان از همه صحابه عمر را دشمن تر دارند رافضیان نیز عمر را دشمن تر دارند به سنت گبرکی، و همچنانکه گبرکان گویند که کیخســـرو نمـــرد و بـــه

---

[1] ـ Y. Richard در: Le shi'isme en Iran. Imam et révolution، پـاریس، ۱۹۸۰

www.kavehroom.com

آسمان شد و به زیر آید و کیش گبرکی تازه کند، رافضی نیز گوید که قائم زنده است، بیاید و مذهب رفض را قوت دهد و جهان بگیرد و ذوالفقار برگیرد تا همه مسلمانان را بدان بکشد»[1].

در جای دیگر از همین کتاب فضائح الروافض نقل شده است که: «آن جماعت که مذهب رفض نهادند میلشان به گبرکی بود، کینه دین میخواستند از اصحاب و تابعین و غازیان اسلام. و چون در رسول طعن نمی یارستند زدن، در یاران و زنانش طعن زدند تا بدین عوام خود را کشند، پس مویه های گوناگون آغازیدند که بر فاطمه ظلم کردند و حسن را زهر داده بکشتند و حسین را در کربلا به تشنگی هلاک کردند و سر بریدند و فرزندانش را به بردگی بردند، واویلاه و وازجراه در روز عاشورا در بستند تا عوام الناس گویند چنین است».

دکتر ذبیح اله صفا در ارزیابی این واقعیت، در تاریخ ادبیات در ایران مینویسد: «بدین ترتیب فقهای اهل سنت فتوا میدادند که: توبه رافضیان (شیعیان) بدرگاه خدا مقبول نخواهد بود، زیرا که رافضی بودن دهلیز ملحدی است، و شیعیان گبرکانی هستند که سر از گریبان رفض برآورده‌اند و با ملاحده تفاوتی ندارند. و شاعرکان بی نماز و مفسد و خمار آنها در شتم خلفا و صحابه شعرهای رکیک میگویند و خواجگان رافضی کافرکیش احمق بی تمیز با دلهای پر غل و کین بر آن دروغها معتکفند و آن بهتان ها را به جان خریدارند، و عجب است که در آئین ایشان خران ورامیسن و کفشگران غابش و کناسان قم و کلاه گران آوه و جولاهکان کاشان و خربندگان سبزوار در قفای محمد و علی به بهشت روند که شیعه آل محمدند، ولی صحابه خود رسول را به دوزخ برند». در این کتاب جمعاً ٦٧ فضیحت به شیعیان نسبت داده شده است که تقریباً همه آنها به نزدیکی معتقدات شیعه با دین گبران مربوط است.

---

۱ ـ بعض فضائح الروافض، نسخه خطی از سال ٥٥٦ هجری، نقل در کتاب تاریخ ادبیات در ایران دکتر ذبیح الصفا از کتاب النقض عبدالجلیل قزوینی، ص ۳۷۳ و ۴۴۴

www.kavehroom.com

خواجه نظام الملک بنوبه خود در سیاستنامه مینویسد: «قاضی ابوبکر چند حدیث برای الب ارسلان در باره شیعه آورد کــه از آنجملــه است اینکه عبداله بن عمر گفت پیغمبر صلوات اله علیه و سلامه مــر علی بن ابیطالب کرم اله وجهه را گفت: اگر با قومی برخوردی که خــود را رافضی(شیعه) نامند، بدان که آنان دشمنان اســلامند و مشــرکند، پس آنها را بکش!

و ابوامامه صدی بن عجلان بــابلی گفــت: پیغمــبر فرمــود در آخرالزمان کسانی خود را شیعه خواهند یافت، پــس آنــها را بزنیــد و بکشید. و ابن عباس و عبداله بن عمر گویند پیــامبر گفــت قدریــه و رافضه را از اسلام نصیبی نباشد»[1].

* * *

آئین تشیع از همان آغاز از جانب توده هــای ایرانــی بصــورت حربه ای برای مبارزه با اســتیلاطلبی خلافــت بنــی امیــه و سیاســت تبعیض نژادی این خلافت به زیان ملتهای مغلوب بویژه ایرانیان بکــار گرفته شد، بهمین جهت از ابتدا بیشتر رنگ یــک جنبــش سیاســی را بخود گرفت تا جنبش مذهبی. به تعبیر R.. Strothmann در کتاب Die Zwölfer Schi?a «شیعیان بطور پیگیر خواهان تشکیل حکومتی بودنــد که اندیشه و تفکرش امامی یعنی ایرانی باشد، حتی اگــر زمــامداران چنین حکومتی امامان شیعه نباشند»[2].

محقق معاصر آلمانی Heinz Halm در ارتباط با ایــن نظــر در کتاب Die Schi?a خود متذکر میشود که: «... هر قدر ارزیابی تشیع به صورت یک حرکت سیاسی مقاومت در داخل جامعــه اســلامی آســان است، توصیف آن به عنوان یک پدیده مذهبی، کار دشواری است»[3].

مشروعیتی که پیروان تشیع از راه استناد به گفته پیامبر اســلام

---

۱ ــ خواجه نظام الملک: سیاستنامه، ص ۲۰۳

۲ ــ R. Strothmann در: Die Zwölfer-Schi'a. Zwei religionsgeschichtliche Charakterbilder، ص ۸۰

۳ ــ H. Halm در: Die Schi'a، ص ۴

www.kavehroom.com

در غدیر خم، در ۱۸ ذی الحجه سال دهم هجری، خطاب به جمع کثیر حاضران (که بعدها راویان شیعه شمار آنها را هفتاد تا صد و بیست هزار نفر برآورد کردند) مبنی بر اینکه «هر کس که من مولای اویم علی نیز مولای او است» برای جانشینی علی قائل بودند پشتوانه معتبری بحساب نمیآمد، زیرا اهل تسنن با آنکه صحت این سخن را میپذیرفتند آنرا صرفاً مربوط به اختلافی میدانستند که در آن هنگام بر سر امر خمس و زکوة میان علی و عده ای از مسلمانان روی داده و منجر به نظرخواهی آنان از خود پیامبر شده بود، و نه نشانی بر اینکه در آنروز علی به جانشینی محمد تعیین شده باشد. با توجه به این مشکل اساسی، و در عین حال توجه به این واقعیت دیگر که در هیچ جای قرآن به هیچ صورت مشخصی از شیعه علی نام برده نشده و حتی اشاره ای نیز بدان نشده است، فقها و محدثان شیعه از قرن سوم هجری یعنی از پایان عصر امامان زنده، در صدد تألیف کتابها و رسالاتی برآمدند که بتوانند پشتوانه اصالت تشیع و در عین حال پایه ای مذهبی و نه تنها سیاسی برای این آیین قرار گیرند. شمار این آثار تدریجاً به حدی رسید که در جلد چهارم کتاب الذریعه، ۷۰۰ کتاب تفسیر شیعه با اسم و رسم نام برده شده اند.

ملا محمد باقر مجلسی در صراة النجات خود چکیده ای از محتوای همه این آثار را چنین ارائه کرده است: «... و دیگر، شیعه گویند که خدا مستغنی است از جمله موجودات و مبرا است از نفع و ضرر و درد و الم، بخلاف حنبلیان که گویند خدا مأکول و مشروب و منکوح است و الم او را مییابد. و دیگر شیعه گویند که خدا جسم و جوهر نیست، بخلاف طایفه ای از مجوسان و گبران و یهودان و بعضی از کرامیان که گویند خدا جا و مکان دارد و بر عرش نشسته است و اعضا و جوارح دارد، و بعضی گویند اعضای او به مردی فتی (جوان) و رویش به مردی بالغ میماند، و بعضی گویند به پسری ساده میماند، و گویند که بر خری سوار میشود و شبهای چهارشنبه و جمعه فرود میآید و بر زمین مینشیند، و احمدبن حنبل گوید بر استری سوار است و جامه زرتار پوشیده است، و نصاری گویند ملائکه دختران اویند. و دیگر شیعه گویند که او فرزند ندارد، بخلاف یهود

www.kavehroom.com

که گویند عزیر پسر خدا است و نصاری که گویند عیسی پسر او است. و شیعه گویند که خدا را نتوان دید، بخلاف بعضی از جهال صوفیه که گویند اکثر مشایخ او را دیده و در عرش و غیر آن با او صحبت داشته اند. و دیگر شیعه گویند که خدا شریک ندارد در خدایی و نه در عبادت، بخلاف مجوس و نصاری و براهمه و ساکنان سواحل سراندیب و دیودمه و قاطنان زیر خط استوا و اهل خطا و خان بالغ و بعضی از اهل چین و تبست. و دیگر شیعه گویند خدا عالم را هست کرد بعد از آنکه نیست بود، بخلاف بعضی از فلاسفه و حکما و یهود و صوفیه که گویند اجسام را از هوا آفرید و بعضی گویند از آب آفرید و مجوسان گویند از ظلمت آفرید، و بعضی گویند که آب عرق زمین است و زلزله از نفس کشیدن زمین بهم رسد و زمین از کف آب و کوهها از موج آب بهم رسند. و دیگر شیعه گویند که اجسام و جواهر و اعراض همه مخلوق خدایند، بخلاف ثمامة بن اشرس که گوید حشرات الارض را خالق نیست، و مجوس گویند که آنها را اهرمن آفریده. و شیعه گویند که اشیاء را حقیقتی هست، بخلاف سوفسطائیه و هیولائیه که گویند روا باشد پیر را که بینی جوان باشد و ریشدار بی ریش باشد. دیگر شیعه گویند که ملک الموت را میتوان دید، بخلاف دهریه که گویند مرگ را نتوان دید لکن آسمان ستونی دارد که دیده نمیشود و هر کس که بدان میخورد میمیرد. دیگر شیعه گویند که خدا خواب و پینکی و بیدماغی ندارد بخلاف کیسانیه و مجسمه و حنابله که گویند دارد. دیگر شیعه گویند که خدا کفر و شرک و فسق و زنا و دیگر امور ناشایست در بنده نیافریده زیرا که اینها افعال عبادند، بخلاف مجبره و اشاعره و صنادید قریش و بعضی از یهود و نصاری که گویند جمله فساد که در عالم است همه را خدا آفریده است. و قاطبه نصاری گویند که جمله انبیا در دوزخ بودند بجهت گندم خوردن آدم و عیسی جهنم را خراب کرد و انبیا را نجات داد. دیگر شیعه گویند خدا را نشاید یکی را بجرم دیگری عذاب کند، بخلاف مجبره که گویند خدا اطفال را به گناه مادران و پدران عذاب کند اگرچه از شکم مادر سقط شده باشند. دیگر شیعه گویند دروغ بر خدای جایز نباشد، بخلاف عطوی شاگرد اشعری که گوید دروغ بر خدا روا باشد. دیگر شیعه گویند که عدد انبیا و رسل صد و بیست و چهار هزار است و از ایشان ۳۱۳

www.kavehroom.com

تن مرسلند بخلاف یهود که عده انبیا نزد ایشان چندان زیـــاد نیســـت و نـــزد نصـــاری بیســـت و چـــهار اســـت و بعضـــی از نصـــاری حضـــرت آدم و داود علیه السلام را نبی میدانند نه خلیفة الله در زمین و یوسف را رهبـــان داننـــد نه نبی. دیگر شیعه گویند که اول انبیا آدم بود، بخلاف مجوس کـــه گوینـــد کیومرث بود. دیگر شیعه گویند که آدم و حوا علیهم السلام پســـر و دختـر خود را به زوجیت به هم ندادند بلکه حوریه و جنیه را به زنـــی بـــه پسرانشـــان دادند و اولاد بهم رسیدند، بخلاف اهل سنت کلهم و قاطبه یهود و نصـــاری و مجوس که قائلند به اینکه خواهر و برادر بهم دادند. دیگر شیعه گوینـــد کـــه معجزه جز بر دست نبی و امام ظاهر نشـــود، بخـــلاف اصـــل تصـــوف کـــه میگویند عین القضاة و بعضی از مشایخ مرده هم زنده کرده اند و به آســـمان عروج میکرده و با خدا صحبت میداشته اند. دیگر شیعه گویند کـــه بعـــد از پیغمبر ما دیگر پیغمبر نخواهد آمد تا قیامت بر پا شود، بخلاف یهود کـــه گویند پیامبر موعود خواهد آمد و او حضرت صاحب علیه الســـلام اســـت. دیگر شیعه گویند که بعـــد از پیغمـــبر امـــیرالمؤمنین و فاطمـــه و حســـن و حسین و هر یک از ائمه اثنی عشریه صلوات اله علیهم افضل کل خلایقنـــد، بخلاف کل فرق اسلام مگر قلیلی از زیدیه و غلاة که فاسقان و کـــافران را از آنها بهتر میدانند، دیگـــر شـــیعه گوینـــد بهشـــت جـــای ســـگ و خـــوک و حشرات الارض نیست بخلاف کرامیه که گویند ایشـــان در بهشـــت باشـــند. دیگر شیعه گویند که اطفال منافقان و مخالفان و مشـــرکان بعـــد از اتمـــام حجت در بهشت خادمان باشند بخلاف نواصب که گویند در جهنم باشند بـــا پدران خود. دیگر شیعه گویند که جن باشد بخلاف حکما که گویند نباشد.

و این مجملی بود از اصول مذهب امامیه اثنی عشـــریه، و بـــر رویهم قریب ۷۰،۰۰۰ مسئله است که مخـــالفین بـــا شـــیعیان خـــلاف دارند. خداوند همه مؤمنین و مؤمنات را از میل کـــردن بـــه بـــاطل و مذهب غیرحقه نگاه دارد»[1].

* * *

---

۱ ــ ملا باقر مجلسی در صراط النجاة، نسخه خطی کتابخانه مدرسه سپهســـالار، نقـل توسط محمد جواد مشکور در کتاب تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، ص ۱۱۲-۱۱۴

www.kavehroom.com

با آنکه در همه مذاهب در طول زمان انشعابهای مذهبی پدید آمده است، و با اینکه مذهب اسلام در این مورد از نظر فراوانی انشعاب ها و فرقه ها در صدر کلیه مذاهب دیگر قرار دارد، نباید فراموش کرد که در درون خود اسلام اکثریت بسیار بزرگتری از فرقه بندیها انحصاراً به بخش شیعی آن تعلق دارد.

بغدادی در کتاب «الفرق بین الفرق» که در اوایل قرن پنجم هجری تألیف شده است از ۱۷۸ فرقه مختلف اسلامی نام میبرد که در حدود سه چهارم از آنها فرقه های شیعه اند. شهرستانی بنوبه خود در الملل والنحل بیش از ۱۳۰ فرقه شیعه را اسم برده است که شیعه دوازده امامی (اثنی عشری) تنها یکی از آنهاست. در دوران خود ما، عباس اقبال آشتیانی در «خاندان نوبختی» تقریباً ۱۵۰ فرقه مختلف شیعه را نام برده است. سعید نفیسی نیز در تاریخ اجتماعی ایران فهرستی از یکصد فرقه شیعه نقل کرده است، که از جمله آنها میتوان از فرقه های زیر نام برد:

ابراهیمیه، اثنی عشریه، احمدیه، اسحاقیه، اصحاب الانتظار، اصحاب صحیفه، افتحیه، افطسیه، امامیه، اهل ایمان، اهل فترت، باقریه، برکوکیه، بومسلمیه، تفضیلیه، جعفریه اول (معتقدان به غیبت و رجعت امام جعفر صادق)، جعفریه دوم (معتقدان به امامت جعفر کذاب بجای حسن عسکری)، حسنیه، خداشیه، رافضه اول (پیروان زیدبن علی)، رافضه دوم (پیروان مغیرة بن سعید)، راوندیه، رزامیه، ریاحیه، سمیطیه، سکاکیه، سنبادیه، سیابیه، شیطانیه، طاهریه، عباسیه، عماریه، غلاة شیعه، فاطمیه، فتحیه، قطعیه، کورکیه، مبیضه، محدثه، مفضلیه، مقنعیه، ممطوره، مؤلفه، نادوسیه، نحلیه، نفیسیه، نعمانیه، نورساعیه، واقفه، هریریه، هشامیه، یعفوریه، یونسیه.

نویسندگان و فقهای جهان تسنن این فرقه های شیعی را به تفاوت رافضی، ترابی، حلولی، حشوی، قطعی، مفوضه، امامی نامیده اند که هر یک از آنها با مفهوم دشنام آمیز و کفرآلوده ای همراه است.

در لغتنامه دهخدا به نقل از کتابهای مفاتیح العلوم، بیان الادیان و کشاف اصطلاحات الفنون آمده است که: «مذهب شیعه

www.kavehroom.com

پنج فرقه داشته است: اول زیدیه و آنان خود پنج صنف بوده انـــد. دوم: کیسانیه، و آنان خود چهار صنف بوده اند. سوم: عباسیه و آنـــان خـــود دو صنف بوده اند. چهارم: غالیه، و آنان خود نه صنف بوده اند. پنجـــم: امامیه، و آنان خود شش صنف بوده اند». و «شیعه ۲۲ گروهنـــد کـــه هر گروهی از آنان گروه های دیگر را تکفیر میکنند، و اصـــول شـــیعه غلات و زیدیه و امامیه اند. اما غلات ۱۸ فرقه اند: سبائیه، کاملیـــه، بنانیه، مغیریه، جناحیه، منصوریه، خطابیه، غرابیه، ذمیه، هشـــامیه، زراریه، یونســـیه، شـــیطانیه، رزامیـــه، مفوضیـــه، بدائیـــه، مضیریـــه، اسماعیلیه. اما زیدیه ۳ گروهنـــد: جارودیـــه، ســـلیمانیه، خیریـــه». و: «شیعه پنج فرقه اند: فرقه اول که خود پنج فرقه است: ابتریه، جارودیه، اخشبیه، ذکریه، خلفیه ــ فرقه دوم که نـــیز خـــود پنـــج فرقـــه اســـت: کیسانیه، کربیه، مختاریه، اسحاقیه، حربیه ــ فرقه سوم که خود هشـــت فرقه است: کلابیه، ســـبائیه، منصوریـــه، غرابیـــه، بزیغیـــه، یعقوبیـــه، اسماعیلیه، ازدیه ــ فرقه چهارم خود دو فرقه است: صاحبیه، ناصریه ــ فرقه پنجم تنها یک فرقه است و آن امامیه اثنی عشریه است»[1].

* * *

مفسران و حدیث پردازان جهان تشیع، برای جبران نقصی کـــه در زمینه استناد به متون قرآنی و مستندات روشـــن تـــاریخی و مذهبـــی متوجه این آیین بود، از همان آغاز دست به غلوی مبالغـــه آمـــیز نـــه تنها در تثبیت مشروعیت تشیع، بلکه در اثبات برتری مطلـــق آن بـــر

---

۱ ــ برای بررسی بیشتر در فرقه های تشیع: خاندان نوبختی، فهرســـت ابـــن الندیـــم، الفرق والفرق بغدادی، الفصل ابن حزم، مقالات والفرق، انوارالملکوت ابن نوبخت بـــا شرح علامه حلی، نقدالعلم والعلما یا تلبیس ابلیس ابـــن الجـــوزی، عقیـــدة الشـــیعة الامامیه از سید هاشم معروف، عقاید الشیعه علی الحائری چاپ نجف و آل مظفـــر چاپ قاهره، فهرست شیخ طوسی، عیون اخبارالرضا ابن بابویه؛ D.I. Goldziher در: Muhammedanische Studien؛ D.M. Donaldson در: The Shi'ite Religion؛ W. Ivanov در: Early Shi'ite Movements، مجله Société Asiatique، ســـال ۱۹۴۱، XVII؛ Hodgson Marshall در: How did the early Shi'a become Sectarian، مجله خاورشناسی امریکا JAOS، LXXV، ۱۹۵۵

www.kavehroom.com

تمام فروع دیگر اسلام زدند که بارزترین نمونه های آن را در کتاب بسیار معتبر «کافی»، اولین کتاب از «کتب اربعه» جهان تشیع، میتوان یافت. در این کتاب که از نظر اعتبار «قرآن دوم شیعه» لقب یافته، و بعداً سرمشق کلیه کتابهای دیگری قرار گرفته است که در طول قرون در همین زمینه نوشته شده اند (و مشهورترین آنها بحارالانوار ملا باقر مجلسی است)، ثقة الاسلام کلینی احادیث متعددی را به نقل از چندین نفر از امامان شیعه به توصیف مقام مذهبی تشیع اختصاص داده است که نمونه هایی از آنها چنین است:

«امام صادق فرمود: خدای عز و جل ما را آفرید و آفرینش ما را نیکو ساخت و ما را صورتگری کرد و نیکو صورتگری کرد، و ما را در آسمان و زمین خزانه دار خود ساخت و برای ما بود که درخت سخن گفت و بوسیله عبادت ما بود که خدای عز و جل عبادت شد و اگر ما نبودیم خدا پرستیده نمیشد» (کتاب الحجة، باب الائمه، حدیث ٦). و: «از حضرت امام باقر علیه السلام روایت است که مردم همگی همانند چهارپایانند، بجز اندکی از مؤمنین که شیعیان باشند»[1].

«از اسودبن سعید صحابی حضرت امام باقر روایت است که چون در خدمت آنحضرت بودم، بی آنکه چیزی از ایشان پرسیده باشم، فرمودند: یا اسود ابن سعید، مائیم که حجت خدائیم، دروازه خدائیم، زبان خدائیم، صورت خدائیم، دیدگان خدائیم، سرپرستان امر خدائیم در میان بندگانش،

و نیز روایت است از هاشم بن ابی عمارة الجنبی از یاران امیرالمؤمنین که از آن حضرت شنیدم که فرمود: منم چشم خدا، منم دست خدا، منم دروازه خدا، منم راه تقرب به خدا،

و باز روایت است از بریدالعجلی از صحابه دیگر امام باقر که از امام شنیدم که فرمود: از راه ما خدا شناخته شد و از راه ما خدا پرستش شد و از طریق ما وحدانیت خدا پذیرفته شد»[2].

---

۱ ــ اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب فی قلة عددالمؤمنین

۲ ــ کافی، کتاب التوحید، باب الهدایه

www.kavehroom.com

«جماعتی از اصحاب که عبدالاعلی و ابوعبیده و عبـداالله بـن بشر خثعمی از آن جمله اند، از امام صادق علیه السلام شنیده اند کـه فرمود: من آنچه را که در آسمانها و زمین اسـت میدانـم و آنچـه در بهشت و دوزخ است میدانم و بر گذشته و آینده وقوف دارم. مـن همـه اینها را از کتاب خدای عز و جل میدانم که میفرماید بیان هر چـیز در قرآن است»[1].

«امام باقر فرمود: اسم اعظم خدا ۷۳ حرف است که از آن یـک حرف به آصف دیو داده شد و با ادای آن زمین میـان او و شـهر سـبا شکافته شد و او توانست تخت بلقیس را بر دوش گیرد و برای سـلیمان ببرد و بعد زمین به حالت اولش باز گردد و همه اینها در کمتر از یـک چشم بهم زدن انجام شود. و به عیسی بن مریم ۲ حرف داده شد که بـا آنها کار میکرد، و به موسی ۴ حرف و به ابراهیم ۸ حرف و به نوح ۱۵ حرف و به آدم ۲۵ حرف، و همانا که به محمد صلی اله علیه ۷۲ حرف داده شد و تنها یک حرف از او پنهان ماند، و این ۷۲ حرف نـزد مـا است و تنها یک حرف نزد خدا است که آنرا در علـم غیـب بـه خـود اختصاص داده است»[2].

«امام صادق علیه السلام بما فرمود: همانا که صحف ابراهیـم که خدا بر او نازل فرمود و لوح موسی نزد ماست. و زبوری که بـر داود نازل شد نزد ما است. و اسلحه محمد صلی اله علیه وآله نزد ماست. و ذوالفقار شمشیر رسول خدا که جبرئیل آنرا از آسمان آورد و زیـور آن از نقره بود نزد ما است. و پیراهنی که رسول خدا با آن به معراج رفت نزد ما است. و نامه مهر شده ای که حسین بن علی آنرا در واقعه کربلا بـه ام سلمه سپرد و علم پیغمبر و سلاحش و هر چه از نشانه های امـامت نزد او بود در آن بود نزد ما است. و جامعه نزد ما است که طومـاری است بطول هفتاد زراع و عرض یک پوست مانند پوست ران شتر فربـه، به املای حضرت پیغمبر و به کتابت حضرت علی، کـه تمـام حـلال و

---

۱ ــ کافی، کتاب الحجة، باب علم الائمه

۲ ــ کافی، کتاب التوحید، باب الهدایه

www.kavehroom.com

حرام مردم تا به آخر دنیا در آن ضبط است. و همانا که جفر نــزد مـا است و آن پوست گاوی است پر از علم، که علم انبیا و اوصیاء و علـم علمای گذشته بنی اسرائیل را در آن گذاشــته و درش را بسته انـد. و همانا که مصحف فاطمه نزد ما است، و آن مصحفی است ســه برابـر قرآنی که در دست شماست و بخدا که حتی یک حرف قرآن هـسم در آن نیست، و همانا که گذشته و آینده تا روز قیامت نزد ماست»[1].

«محمد بن یحیی از سلمة بن خطاب و او از عبداله بن محمــد، و او از منیــع بـن الحجــاج البصــری... و او از امــام محمــد بــاقر علیه السلام روایت کنند که فرمود: عصای موســی اول از آن حضــرت آدم بود که به شعیب رسید و سپس به موسی بن عمــران، و اکنــون آن عصا نزد ما است و مانند وقتیکه از درختش بریده شده ســبز اســت و چون از او سئوالی شود جواب گوید و در انتظار ظهور قائم علیه السلام است تا در دست او همان کاری را انجام دهــد کــه در دســت موســی میکرد. عصائی است هراس آور که ساخته های سحر و جادوی ســاحران را میبلعد، و چون حمله کند برایش دو شعبه باز شود که یکی در زمین و دیگری در سقف است و میان آن دو چهل ذراع باشد» و «احمــد بــن ادریس از عمران بن موسی و او از موسی بن جعفر بغدادی و... روایــت کند که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: الــواح فرامیــن عشــره موسی علیه السلام نزد ماست و ما وارث همه پیغمبرانیم.

و مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت کند که چون برای سوزاندن ابراهیم علیه السلام آتش افروختند جبرئیل علیه الســلام جامه ای از جامه های بهشت برایش آورد که بــا پوشــیدن آن گرمــا و سرما زیانی به ابراهیم نمیرسانید. و ابراهیم هنگام مرگ آنرا در غلافی نهاد و به اسحاق آویخت، و اسحاق آنرا به یعقوب آویخـــت و یعقــوب چون یوسف علیه السلام متولد شد آنرا بر او آویخت و همان بــود کــه چون یوسف آنرا در مصر از غلاف بیرون آورد یعقوب بوی خــوش آنــرا در کنعان دریافت. پرسیدم: قربانت گردم، آن پیراهن به چه کس رســید؟

---

۱ ـ کافی، کتاب الایمان والکفر، باب البربالوالدین

www.kavehroom.com

فرمود معلوم است که به ما رسید.

و سعیدبن سمان گوید، نزد امام صادق علیه السلام بودم کـه دو مرد زیدی مذهب بر آنحضرت وارد شدند. چون پس از مدتـی برفتنـد حضرت بمن فرمود اینها از طایفه زیدیه اند و عقیده دارند که شمشـیر پیامبر صلی اله علیه نزد عبدالله حسن است و خدا لعنتشان کنـد کـه دروغ میگویند، زیرا شمشیر پیغمبر و پرچم و جوشن و زره و کلاه خـود آن حضرت نزد من است، و انگشتر سلیمان بن داود نزد مـن اسـت و طشتی که موسی قربانی را در آن انجام میداد نزد من اسـت و آنچـه فرشتگان از اسلحه برای پیغمبران آورده اند نزد من است»[1].

«یونس بن رباط روایت کند که من و کامل خدمت امام صـادق علیه السلام رسیدیم. کامل عرض کرد که روایت کرده اند که رسول خدا در روز وفاتش به علی علیه السلام هزار باب حدیث کـرد و هـر بـابی مفتاح هزار حدیث بود که جمعاً هزار هزار باب میشـد. فرمـود آری. عرض کردم آن بابها برای شیعیان شما هم ظاهر شد؟ فرمـود از یـک باب بیشتر ولی از دو باب کمتر. عرض کردم بنـابراین از هـزار هـزار (یک میلیون) باب از فضل شما جز یک یا دو باب برای مـا روایـت نشده است؟ فرمود توقع دارید از فضل ما چه اندازه بشما برسـد؟ اگـر یک الف همزه هم از آن روایت کنید شما را بس است!»[2]

«از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت اسـت کـه در روز قیامت چیزی مثل گلوله میآید و به پشت مؤمن شیعه میزند تا او را داخل بهشت کند»[3]، و در جای دیگر کافی از همین امام نقل شـده است که «ضرورتی به دعوت مردم به قبول تشیع نیست، زیرا کـه اگـر خدا خیر بنده اش را خواهد خودش به فرشته ای فرمان دهد که گردن آن بنده را بگیرد و او را در حلقه شیعیان درآورد»[4]، و باز در جای دیگـر همین کتاب از همین امام آمده است که «از پدر بزرگوارم (امام محمد

---

۱ ــ کافی، کتاب الحجة، باب ان الائمه هم ارکان الارض

۲ ــ کافی، کتاب الحجة، باب الاشاره والنص علی الحسن بن علی

۳ ــ همانجا

۴ ــ کافی، کتاب التوحید، باب الهدایه

www.kavehroom.com

باقر) شنیدم که چون خدای عز و جل بر بنده ای نویسد که باید در امر تشیع داخل شود، از رفتن پرنده به آشیانش شتابنده تر شود»[1].

با اینهمه، همین ثقة الاسلام در همین «کافی» خود، قبلاً به اتکاء حدیثهایی موثق از همین امام باقر و امام صادق، بر این تأکید نهاده بود که «خداوند هر مخلوقی را که دوست داشت از گل بهشت آفرید، و هر مخلوقی را که دوست نداشت از گل جهنم، و سپس از شیعیان آنگاه که هنوز در عالم ذر بودند به ولایت ما پیمان گرفت و ارواح آنان را دو هزار سال پیش از بدنهایشان آفرید، و ایشان را یک به یک بر پیغمبر صلی الله علیه وآله عرضه داشت، و حضرت علی علیه السلام هم آنها را شناخت و ما نیز آنانرا میشناسیم»[2]. این روش انتخابی ظاهرا قانون روز قیامت نیز هست، زیرا که باز از همین امام صادق، در همین کتاب کافی، روایت است که «چون روز قیامت شود و همه اولین و آخرین در نزد خداوند گرد آیند، خداوند لااله الا الله را از همه آنها بگیرد جز از آن کس که شیعه باشد»[3].

ولی علیرغم این تأکید بر اینکه میلیونها شیعه اثنی عشری جهان حتی پیش از خلقت آدم تعیین شده و شناخته شده بوده اند، در حدیثی دیگر از همین کافی، و از جانب همین امام، گفته شده است: «سدیر صیرفی گوید که حضرت امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای سدیر، فکر میکنی شیعیان ما چه اندازه باشند؟ گفتم: صد هزار، بلکه دویست هزار، بلکه هم نصف دنیا. آن حضرت سکوت فرمود، سپس به راه افتادیم تا به زمین خاک سرخی رسیدیم. حضرت به سوی جوانی که بزغاله میچرانید نگریست و فرمود: ای سدیر، بخدا اگر شیعیان ما به شماره این بزغاله ها بودند خانه نشینی برایم روا نبود. و چون بزغاله ها را برشمردم، ۱۷ رأس بودند»[4].

* * *

---

۱ ــ همانجا

۲ ــ کافی، کتاب الحجة، باب فی معرفتهم اولیائهم التفویض الیهم

۳ ــ همانجا

۴ ــ کافی، کتاب الایمان والکفر، باب فی قلة عددالمؤمنین

www.kavehroom.com

مسئله امامت در جهان تشیع، نه از زمان خـود علـی و حتـی حسن و حسین امامان اول و دوم و سوم جهان شـیعه، بلکـه عمـلاً از زمان بعد از شهادت حسین بن علی شکل گرفت، زیرا علی بن ابیطالب و حسن بن علی، امام جانشین او، فقط به عنوان خلیفه مسلمانان عمل کردند و نه بعنوان ائمه شیعیان. به تصریح ابن قولویه قمی در «کـامل الزیاره»، تا زمان حسین بن علی خلیفه و امام به یک معنی بودنـد و خلیفه را امام نیز مینامیدند. نه تنها علـی بـن ابیطـالب هیچوقـت ادعای امامت (که نوآوری ناشناخته ای در جهان اسلام بـود) نکـرد، بلکه امام حسن مجتبی نیز صرفاً بعنوان مدعی خلافت با معاویه وارد کشمکش شد، و به عنوان مدعی خلافت با او عهدنامه ای بسـت کـه بموجب آن از مقام خود صرفنظـر میکـرد. حتـی چنانکـه برخـی از مورخان اسلامی نوشته اند در این عهدنامه میان او و معاویـه توافـق شده بود که بعد از درگذشت معاویه، خلافت به برادر امام حسن، یعنـی حسین بن علی واگذار شود، هر چند که معاویه در عمل ایـن تعـهد را مانند بسیاری از تعهدهای مصلحتی دیگرش نقض کـرد و بـا فراهـم آوردن زمینه برای جانشینی پسر خودش یزید به خلافت، سنت نکوهیده و بدفرجام خلافت موروثی را که از همان آغاز، نهاد خلافت اسلامی را بصورت یک مافیای جنایت و فساد و توطئه درآورد پایه گذاشت. خود حسین بن علی نیز به سمت مدعی خلافت از بیعت با یزید سر باز زد و علیه وی به قیام برخاست، و نه به عنوان امام جهان تشیع، و تنها بعـد از شهادت او بود که با توجه به تثبیـت خلافـت در خـاندان امـوی، شیعیان علی صحبت خلافت را کنـار گذاشـتند و در جـای آن نـهاد امامت را مطرح ساختند که بموجب آن جانشینی رسول اکـرم بعـد از درگذشت او به خاندان مستقیم وی از طریق علـی و فرزندانـش تعلـق میگرفت. در زمان امام جعفر صادق، دو اصل دیگر بر این اصل وراثت افزوده شد، یعنی از یکطرف خصیصه عصمت (که بازتاب مستقیمی از فره ایزدی ایران پیش از اسلام بود) برای امامـان شـناخته شـد، و از جانب دیگر فتوا داده شد که دنیا نمیتواند در هیچ شرایطی بدون امـام باشد، و بنابراین میباید در هر عصر و زمانی یکی از ائمه شیعه بـرای

www.kavehroom.com

سرپرستی امور مسلمانان در میدان حضور داشته باشند، و همین اصل بود که بعداً زیربنای اسطوره امام دوازدهم و غیبت کبرای او قرار گرفت.

در جریان عمل، کارگردانان جهان تشیع بعد از پایان عصر امامان زنده تاریخ زندگی یازده امام شیعه را مورد بازنگری قرار دادند، و چون شیعیگری از آغاز بصورت نیروی مبارزی علیه خلافت حاکم شکل گرفته بود، با اتخاذ شعار کلی خود دستگاه خلافت که اسلام را «دین شمشیر» اعلام کرده و لازمه خلافت اسلامی را شمشیرکشی دانسته بود، لازمه امامت را نیز شمشیرکشی اعلام کردند. در عین حال چون چنین اعلامی مستلزم این بود که امام شیعه مرد جنگ و شمشیر باشد و نه به مرگ طبیعی بلکه بصورت شهید بمیرد، از یکطرف همه امامان بعد از حسین را نیز چون خود او اهل شمشیر دانستند (منتها شمشیرزنانی که به مصلحت زمان یا از روی تقیه موقتاً با دستگاه خلافت از در سازش یا تمکین و گاه همکاری درمیآمدند) و از طرف دیگر مدعی شدند که کلیه امامان به مرگ غیرطبیعی از جهان رفته اند، و چون عملاً بجز دو نفر از آنان با شمشیر کشته نشده بودند، مرگ بقیه را ناشی از مسمومیتشان بدست عمال خلافت دانستند. با اینهمه، واقعیت تاریخی، بر مبنای نوشته های خود مورخان اسلامی، این است که هیچیک از امامان بعد از حسین، از امام زین العابدین گرفته تا امام حسن عسکری، برخلاف آنچه آیت الله خمینی در سخنرانی ۳۰ آذر ۱۳۶۳ خود بمناسبت سالروز تولد پیامبر اسلام ادعا کرد که: «ائمه ما همه جندی (سرباز) بودند، سردار بودند، جنگی بودند، با لباس سربازی به جنگ میرفتند، آدم میکشتند»، نه تنها جندی نبودند، و به سرداری جنگ نرفتند و لباس سربازی به تن نکردند و آدم نکشتند، بلکه حتی در آن هنگام نیز که ابومسلم در اوج قدرت خویش آمادگی سپاه بزرگ خراسانی خود را (که اندکی پیش از آن ارتش صد و بیست هزار نفری خلافت اموی را در جنگ زاب علیا به شکستی فاجعه انگیز کشانیده بود) برای پشتیبانی از اعلام خلافت او به وی اطلاع داد، امام صادق نه تنها

www.kavehroom.com

خودش بطور قاطع از قبول این دعوت سر باز زد، بلکه دو عضو دیگر خاندان خویش را نیز که میتوانستند در جای او بدین میدان آینـد از چنین اقدامی باز داشت، و چندی بعد از آن امام هشتم (امام رضا) اصولاً ولیعهدی مأمون را که مستلزم قبول مشروعیت ایـن خلافـت غاصب بود پذیرفت. در مورد مسمومیت کلیه امامان نیز، باز هم واقعیت تاریخی این است که جز در دو مورد احتمالی مربوط به امام حسن و امام رضا، هیچ مدرک متقاعد کننده ای که حاکی از چنین زهردادنهای غیرضروری از جانب خلفای وقت باشد در دست نیست، بهمین جهت کتابهای جهان شیعه تنها به نقل این موارد به صورت «مسلم» اکتفا کرده اند بی آنکه مدرکی قابل قبول برای صحت ادعای خود ارائه کرده باشند.

....

زندگی علی بن ابیطالب، خلیفه چهارم خلفای راشدین و امام اول امامان شیعه، با معجزه ای آغاز میشود که در تاریخ معجزات جهان بیسابقه است، و در باره آن در کتاب «معصوم سوم» نقل از شیخ مفید چنین آمده است:

«فاطمه بنت اسد، همسر ابوطالب، در شب وضع حمل علـی در کنار دیوار کعبه ایستاده بود و با خدای خود راز و نیاز میکرد. ناگهان همه دیدند که دیوار کعبه شکافته شد و او را بداخل خود برد و دوباره شکاف دیوار بهم آمد. دور خانه کعبه ازدحام عجیبی شد. بیش از یکساعت طول کشید و این بار دوباره دیوار شکافته شد و فاطمه در حالیکه نوزادی را در آغوش داشت بیرون آمد. پسر او را هزاران تن دست بدست گرداندند، و بدین ترتیب بود که علی بدنیا آمد. وی نخستین و آخرین انسانی بود که در حریم کبریای الهی بدنیا آمد. حجة الاسلام شیرازی در یک رباعی عربی از این میلاد مقدس یاد میکند: هر چند که ذات اقدس خداوند بالاتر از این است که پدر باشد، ولی اگر هم باشد اسم پسرش عزیر یا عیسی بن مریم نیست، پسری است که در خانه او زاده شده است».

یک فصل تمام از کتاب «ارشاد» شیخ مفید به دیگر معجزات

www.kavehroom.com

علی ابن ابیطالب اختصاص داده شده است که از جمله آنها دو بار متوقف شدن خورشید بدستور او در آسمان است، در صورتیکه در تورات فقط یکبار از توقف خورشید به امر یوشع ابن نون سخن رفته است و این معجزه در طول دو هزار ساله پیش از اسلام، بزرگترین معجزه مذاهب یهود و مسیحیت بشمار آمده است. در زمان علی بار اول خورشید هنگامی از حرکت ایستاده که پیامبر در جریان دریافت وحی سر بر ران علی گذاشته و به خلسه فرو رفته بود و چون تا هنگام غروب خورشید در همین حالت باقی ماند علی موفق به ادای نماز عصر نشد. هنگامیکه پیامبر از این حالت بیرون آمد از علی پرسید که آیا نماز عصرش را برگزار کرده است یا نه؟ و چون علی پاسخ داد که نتوانسته است، از او خواست که از خداوند تقاضا کند خورشید را به عقب بازگرداند تا او بتواند نمازش را بموقع بگذارد، و چنین نیز شد. بار دوم وقتی بود که پس از درگذشت پیامبر، روزی که علی و سپاهیانش قصد گذشتن از فرات را داشتند برخی از آنان بدو گفتند که هنگام عبور از رود امکان ادای نماز عصر خود را نیافته اند. این بار نیز علی خورشید را به عقب بازگرداند تا این دسته از همراهانش بتوانند نماز خود را بموقع ادا کنند، و چون نمازشان پایان یافت خورشید صیحه ای زد و ناپدید شد[1].

این سلسله معجزات در «منتهی الآمال» بدینصورت تکمیل شده است: سلام کردن ماهیان فرات به علی، و گفتگوی وی با مرغان هوا، و اجرای اوامر او از جانب اجنه، و گفتگویش با خورشید و با زلزله، و حرف زدن جمجمه یک مرده با او، و تبدیل یک کلوخ به طلا توسط وی برای پرداخت وام یک بدهکار، و بیرون کردن تب از بدن پیامبر، و کشتن زیاده از پانصد کس و به قولی نهصد کس با ضربت شمشیر در یک شب لیلة الهریر[2].

به روایت ثقة الاسلام کلینی «علی پیش از کشته شدن کتاب و

---

۱ ــ کتاب الارشاد شیخ مفید، ص ۲٦۱

۲ ــ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۹۳

www.kavehroom.com

سلاح خود را به پسر ارشدش حسن (امام حسن) تحویل داد و در حضور اهل بیت و بزرگان قوم که آنها را به شهادت گرفته بود گفت: ای پسرک من، رسول الله مرا فرمود که ترا وصی خود کنم، و کتابها و سلاحی را که پیغمبر آنها را به من عطا فرمود به تو تحویل دهم، و تو نیز هنگامی که مرگت فرا رسد آنها را به برادرت حسین تحویل دهی. و آنگاه به فرزند دیگرش حسین گفت: پیغمبر خدا به تو نیز امر فرموده است که ودیعه امامت را به پسرت علی بن حسین (امام زین العابدین) بسپاری و علی بن حسین ودیعه امامت را پس از خود به پسرش محمدبن علی تحویل دهد و سلام رسول الله و مرا هم به او برساند»[1].

در باره «ودیعه امامت» شیخ صدوق در امالی و شیخ مفید در «ارشاد» و خود کلینی در «اصول کافی» توضیح میدهند که این ودیعه شامل جفر احمر و جفر ابیض و مصحف فاطمه و کتاب «الجامعه» بوده است. «... اما جفر احمر کیسه ای از پوست بود که در آن سلاح رسول خدا قرار داشت، و این شمشیر میبایست در خاندان ائمه بماند تا سرانجام بدست قائم آل محمد برسد. اما جفر ابیض کیسه ای بود که در آن تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کلیه کتابهای آسمانی پیشین دیگر جای داشتند. اما مصحف فاطمه قرآن حضرت فاطمه بود که به خط علی نوشته شده بود. اما جامعه کتابی بوده است که رسول خدا املاء میکرده و علی علیه السلام به خط خود مینوشته و همه احتیاجات مردم از زمان رسول خدا تا روز قیامت از حلال و حرام در آن مضبوط بوده است». به توضیح کلینی این صحیفه ۷۰ ذراع به ذراع رسول خدا طول داشته است. جفر نیز کیسه ای شامل همه علم پیغمبران و اوصیاء و علمای بنی اسرائیل بوده است. ملا باقر مجلسی در حیات القلوب خود بطور کاملتر توضیح میدهد که کتاب «جامعه» شامل صحف ۱۲۴,۰۰۰ پیغمبر قبلی، از جمله صحیفه آدم ابوالبشر و صحایف شیث و ادریس و صحف ابراهیم و موسی و عیسی بوده است.

---

۱ ــ کافی، کتاب الحجة، باب ماعندالائمه من سلاح رسول الله و متاعه

www.kavehroom.com

در باره ثروت علی نه تنها میان راویان سنی و شیعه، بلکه میان راویان خود جهان تشیع نیز اختلاف نظر بسیار وجود دارد. مثلاً در حالیکه آیت الله دستغیب شیرازی در کتاب معراج خود براساس روایتی از امام صادق مینویسد که «حضرت علی علیه السلام در موقع ازدواج با حضرت فاطمه فقط یک شتر و یک زره و یک شمشیر داشت که از پول فروش آن زره ازدواج نمود»، و این روایت در کشف الاسرار مورد تأیید آیت الله خمینی نیز قرار میگیرد، آیت الله بروجردی رهبر مذهبی شیعه در رساله «جواهرالولایه» خود، با استناد به حدیثی از کتاب کافی از همین امام جعفر صادق نقل میکند که حضرت علی علیه السلام در موقع نماز انگشتری خود را از انگشت بیرون آورد و به سائلی هدیه داد، که وزن حلقه اش چهار مثقال نقره و وزن نگینش پنج مثقال یاقوت سرخ بود و قیمت آن معادل با خراج یکساله کشور شام بود». و استاد الهیات اسلامی مدرسه فیضیه قم، احمد آذری قمی، طی یک سخنرانی که متن آن در کتاب «مالکیت در اسلام» از طرف سازمان جهاد سازندگی جمهوری اسلامی به چاپ رسیده مینویسد: «در سفینة البحار تصریح شده است که درآمد سالانه امیرالمؤمنین علیه السلام چهل هزار دینار یعنی تقریباً دو میلیون تومان به پول امروز ما بوده، و حضرت فاطمه علیهما السلام نیز از فدک سالانه صد و بیست هزار دینار، یعنی تقریباً شش میلیون تومان به پول امروز درآمد داشته است» (با توجه به اینکه این سخنرانی در سال ۱۳۵۷ ایراد شده است که نرخ دلار در آن هنگام ۷۲ ریال بوده، رقمی که تعیین شده نزدیک به یک میلیون دلار است).
در کتاب تجارب السلف درآمد سالانه حضرت علی تنها از نخلستانی که در شهر ینبع داشته سالانه ۴۰,۰۰۰ دینار گزارش شده، در صورتیکه به نوشته همین کتاب این نخلستان فقط یکی از اراضی و املاک دیگر او بوده است. ابن حزم از جانب خود در «الفصل فی الملل واهواء والنحل» مینویسد که «علی بن ابیطالب نخلستانها و کشتزارهای متعددی را از مال خود به صدقه به محتاجان بخشید و البته این صدقات در برابر ثروت او اندک بود».

....

www.kavehroom.com

پس از درگذشت علی، فرزند ارشدش حسن در ۳۷ سالگی در مقام خلیفه جانشین او شد (و نه در مقام امام، زیرا که هنوز اصولاً صحبتی از امامت در میان نبود). در این مورد جماعت شیعه (شیعیان علی) با او بیعت کردند، ولی چون معاویه نیز شیعیان خود را داشت، میان آن دو توافق شد که کار خلافت را به شورای مسلمین واگذارند، و در این شورا معاویه با بازیهای سیاسی و با رشوه های مالی کلان خود برنده شد. تصور تمام هواخواهان حسن بن علی این بود که وی بدین رأی گردن نخواهد نهاد، ولی برخلاف انتظار آنان او این رأی را پذیرفت و چنانکه در تاریخ یعقوبی حکایت شده است بر منبر رفت و در خطابه‌ای به پیروان خود گفت: «ای مردم، همانا که خداوند شما را به اول ما هدایت کرد و تا به آخر ما حفظ کرد. من اکنون با معاویه از در سازش درآمده ام و نمیدانم شما چه خواهید گفت. شاید که این شما را آزمایشی باشد و بهره ای تا زمانی». همین تاریخ یعقوبی تصریح میکند که مردم بعد از آگاهی بر متن عهدنامه حسن و معاویه، به امام حسن حمله کردند، بطوریکه پایش در این ماجرا زخم برداشت و بخاطر آن در بستر بیماری افتاد[۱]. متن این نامه امام حسن به معاویه، که در کتاب معصوم چهارم نقل شده چنین است:

«... با حوادثی که صورت گرفته، چنین تصمیم گرفته ام که از مقام خلافت چشم بپوشم و این عرصه را برای تو آزاد بگذارم. بدین جهت طی عهدنامه ای که به امضای ما خواهد رسید و تحت شروطی که در آن تعیین خواهد شد از خلافت استعفا میدهم».

بخشی از عهدنامه امضا شده ۲۲ ربیع الاول سال ۴۱ هـ. میان حسن بن علی و معاویة بن ابی سفیان حاکی است که:

«معاویه حق ندارد کسی از خویشان خود یا دیگری را به عنوان ولیعهد بر مردم تحمیل کند و به خلافت جنبه ارثی بدهد، بلکه باید این مقام را به شورای مسلمانان بگذارد تا پس از او هر کس را که شایسته بدانند به خلافت برگزینند. و متعهد است که نسبت به حسن

---

۱ ــ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۲

www.kavehroom.com

بن علی و حسین بن علی و دودمان رسول الله چه در پنهان و چه آشکارا قصد سوئی نداشته باشد و هیچیک از آنانرا تهدید یا تبعید نکند».

خلافت معاویه از اول ربیع الثانی سال ۴۱ آغاز شد که آن سال را عام الجماعه نامیده اند، و عنوان امیرالمؤمنین از آن تاریخ به معاویه تعلق گرفت.

پس از امضای این صلحنامه، معاویه و حسن از نخلیه به کوفه رفتند و در آنجا مراسم بیعت معاویه برگزار شد.

قیس بن سعد سردار دلاور انصار که آماده جنگ با معاویه بود، در قطعه شعری برای امام حسن نوشت: «در سرزمینی که خانه دارم، بمن گفته اند که امام برحق ما با حریف ناحق خود صلح کرده است. مرا اطمینان ده که اینان شتباه کرده اند». ولی همسانوقت نامه امام حسن باو رسید که دست از ستیز بردارد و به کوفه باز گردد. در کوفه نیز وی حاضر به بیعت با معاویه نشد و گفت که سوگند خورده است با او جز از ورای نیزه ها روبرو نشود. آنجا باز امام حسن به وی گفت: ای قیس، کار ما از اینها گذشته است، برو و با معاویه بیعت کن.

تاریخ طبری و کامل ابن اثیر هر دو تأکید میکنند که از جانب معاویه پذیرفته شد که امام حسن بابت انصراف خود از خلافت مبلغ گزافی نقد (موجودی بیت المال کوفه را) بردارد و خراج دارابگرد فارس نیز تماماً از او باشد. در عین حال املاک وسیعی که برخی بهای آنها را دو میلیون درهم تعیین کرده اند بدو تعلق گرفت. ولی به گفته طبری، اهل بصره بعدا با خراج دارابگرد مخالفت کردند و گفتند که این خراج قبلاً بدانها اختصاص یافته بوده است[1] و به گفته ابن اثیر این خود معاویه بود که در خفا مردم بصره را تحریک کرد که با رسیدن خراج به حسن بن علی مخالفت کنند[2]. به نوشته این هر دو، معاویه تعهد کرد که اضافه بر پرداخت این مبالغ دو کرور درهم نیز برای برادر کوچکترش

---

۱ ــ تاریخ طبری، حوادث سال ۴۰

۲ ــ کامل، ج ۳، ص ۱۶۳

www.kavehroom.com

حسین بن علی بفرستد و در آینده بنی هاشم را در عطایا و پیشکش ها بر بنی عبدشمس (خاندان اموی) برتری دهد، و تعهد کند که نام علی بن ابیطالب را به زشتی نبرد[1]. محمد حسین طباطبائی به نقل از ارشاد شیخ مفید و مناقب ابن شهرآشوب در کتاب «شیعه در اسلام» اضافه میکند که در پیمان حسن و معاویه بر این نیز توافق شده بود که در صورت مرگ معاویه حسن بن علی جانشین وی در خلافت شود.

مورخان شیعه بعدها کوشیدند تا نشان دهند که سودجویی و بی اعتقادی قوای امام حسن چاره ای جز امضای چنین تعهدی برایش باقی نگذاشته بود. در کتاب قیام الحسن تألیف ابراهیم بن محمدبن هلال ثقفی و در کتاب صلح الحسن آمده است که «در سپاه امام کسانی بودند که میگفتند هر کس به ما پول بدهد برایش میجنگیم»[2]، و در کتاب «حیاة الحسن بن علی» ادعا شده است که هشتهزار تن از نیروی امام حسن در آغاز اختلاف به سوی معاویه رفتند[3]. در ارشاد شیخ مفید نیز آمده است که برخی از اطرافیان امام حسن در پنهانی با معاویه پیمان بسته بودند که او را تسلیم وی کنند[4].

کسانی از مورخان شیعه نوشته اند که امام حسن پارساترین فرد زمان خود بود. بیست و پنج بار پای پیاده به حج رفت با آنکه اسبان یدک را در جلو او میبردند. سه بار نیمی از اموالش را در راه خدا داد و دو بار هرچه داشت انفاق کرد (سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۰۵). جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلام فقط متذکر میشود که: پس از مرگ علی، شیعیان با امام حسن بیعت کردند، ولی وی با معاویه صلح کرد و از خلافت کنار رفت و از آن هنگام خلافت تبدیل به سلطنت ارثی شد و در میان امویان برقرار ماند[5].

....

۱ ــ کامل، ج ۳، ص ۴۰۲-۴۰۷؛ مروج الذهب، ج ۵، ص ۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲٦٦

۲ ــ شیخ راضی کاظمی در «صلح الحسن»، بغداد ۱۳۷۲ هجری، ص ۱۲٦ و ۱۷۹

۳ ــ تألیف باقر شریف القرشی، نجف، ۱۳۷۳ قمری، ج ۲، ص ۹۷

۴ ــ ارشاد، چاپ نجف، ۱۳۸۲ قمری، ص ۱۱۳

۵ ــ جرجی زیدان در «تاریخ تمدن اسلامی»، ترجمه فارسی، ص ۹۴

www.kavehroom.com

ماجرای زندگی امام سوم، ابوعبدالله حسین بن علی، و مبارزه مردانه او با یزیدبن معاویه و خلافت اموی، معروفتر از آن است که نیازی به بازگویی داشته باشد، زیرا روحانیت جهان تشیع و بخصوص روضه خوانان دوران صفویه و بعد از آن تا به امروز هیچ شهری یا روستایی ایرانی را از جزئیات این ماجرا بی خبر نگذاشته اند. ولی واقعیتی که این روحانیت شیعه در باره آن خاموش مانده یا در نفی آن کوشیده است، این است که این امام (که بخلاف افسانه رایج ساخت محدثان شیعه، هیچ نسبی از راه مادری از پادشاهان ساسانی نمیبرد) مانند دیگر امامان شیعه، هیچ وابستگی یا علاقه خاصی به ایرانیان نداشت، و حتی در هنگام لزوم علیه تلاشهای استقلال طلبانه ایرانیان دوشادوش نیروهای خلافت عرب شرکت میجست. در این باره در فتوح البلدان معروف بلاذری چنین میتوان خواند:

«در زمان خلافت عثمان اعراب آهنگ فتح طبرستان کردند، و عثمان بدین منظور سعیدبن عاص حاکم کوفه را با سپاهی گران به طبرستان روانه داشت. در این پیکار، حسن و حسین فرزندان علی بن ابیطالب از جمله سرداران لشکر سعیدبن عاص بودند»[۱].

در دوران خود ما نیز، در رساله مذهبی یکی از زعمای روحانیت قم از امام بزرگ شیعه این حدیث «معتبر» نقل شده است که:

«ضریس بن عبدالملک گفت: از ابا عبدالله (امام حسین) علیه السلام شنیدم که فرمود: ما از تبار قریشیم و پیروان ما عرب و دشمنانمان عجم هستند. روشن است که هر عرب بهتر از هر عجم و هر عجم فرومایه تر از هر عرب است، و فرمود که باید ایرانیان را به مدینه آورد و زنانشان را فروخت و مردانشان را به بندگی عرب گماشت»[۲].

ماجرای شهادت حسین در کربلا، از آغاز زمینه

---

۱ ــ فتوح البلدان، ص ۱۸۳

۲ ــ سفینة البحار و مدینة الاحکام والآثار، تألیف حاج شیخ عباس قمی، نقل از کتاب شیعه گری نوشته دکتر مسعود انصاری، ص ۵۴

www.kavehroom.com

حدیث پردازی هایی از جانب محدثان جهان شیعه قرار گرفته است که گاه در حد اعلای سخافتند، ولو آنکه در کتابهایی روایت شده باشند که فقهای شیعه آنها را معتبرترین کتب حدیث جهان تشیع دانسته اند. نمونه ای از این احادیث را در «کافی» ثقة الاسلام کلینی، و البته مجموعه بسیار مبسوطتری از آنها را در «بحارالانوار» علامه مجلسی میتوان یافت:

«امام حسین علیه السلام صحیفه ای را که توسط جبرئیل به وی داده شده بود خواند و را که آنچه بنا بود برای او روی دهد دانست و بعضی چیزهائی که منقضی نمیشد از آن باقی ماند. سپس آن حضرت به کربلا رفت، چیزهائی که باقی ماند این بود که ملائک از خداوند خواستند که به آنها اجازه دهد به یاری آنحضرت بروند و خداوند هم به آنها اجازه مرحمت فرمود. ولی تا فرشتگان خود را آماده کردند و از آسمان به زیر آمدند وقت گذشته و آن حضرت شربت شهادت نوشیده بود. گفتند: پروردگارا، مگر خودت به ما اجازه ندادی که فرود آئیم و حسین علیه السلام را یاری کنیم؟ خداوند به آنها وحی فرستاد که خودتان دست بدست کردید و به موقع نرسیدید، ولی حالا که اینطور شده شما را امتیاز میدهم که بروید و بر وی بگریید و بر آنچه در راه یاری نمودن او از دست داده اید نیز گریه کنید. پس فرشتگان برای تقرب به ذات الهی و تأسف از یاری حسین علیه السلام که از آنها فوت شده بود گریستند»[1].

....

چهارمین امام شیعه، علی بن الحسین معروف به امام زین العابدین، یکی از طولانی ترین دورانهای امامت شیعه را داشت. در اصول کافی در باره وی آمده است که: «علی بن الحسین علیه السلام در سال ۳۸ (هجری) متولد شد و در سال ۹۵ درگذشت و عمر شریفش ۵۷ سال بود. مادرش سلامه دختر یزدگرد بن شهریاربن شیرویة بن

---

۱ ــ کافی، کتاب الحجة، حدیث تکمیلی در نسخه صفوانی؛ ابن قولویه قمی در «کامل الزیارة و جامع الزیارات»، چاپ نجف، ۱۳۵٦ قمری، ص ۱۱۷

www.kavehroom.com

خسرو (پرویز) است و یزدگرد آخرین سلطان فارسی است»[1]. ولی ایـــن امامی که از یکسو از مردی چون علی «شهسوار اسلام» نسب میـبرد و از سویی دیگر ظاهرا از پادشاهان جهاندار ساسانی و پدر خودش نیز در نبردی دلیرانه با دستگاه خلافتی فاسد و غاصب جان باخته بود، نـه تنها هرگز لباس رزم نپوشید و دست به شمشیر نبرد، بلکه بـا همین خلافت غاصب از در سازش و تسلیم در آمد، بطوریکه آیت الله خمینی در این باره در کشف الاسرار خود مینویسد: «حضرت علی بن الحسین در صحیفه سجادیه خود[2]، در دعایی که قریب هشت صفحه این کتـاب است به خلفای بنی امیه سلاطین وقت راهنمایی های فراوانی میکنـد برای اینکه لشکریان آنها در جنگ پیروز شوند. آنوقت شما مخـالفین میگوئید روحانیون با سلطنت مخالفند؟ در صورتیکه نه تنها مخـالف نیستند، بلکه از هیچگونه همراهی برای حفظ آن دریغ ندارند و در هـر موقع نیز امتحان خود را در این زمینه داده اند». و البته ایـن اظـهار نظر قاطع از همان جانشین امام زمان است که بمحض آنکه ورق به نفع او برگشت، فتوای کشف الاسرار خـودش را از یـاد بـرد و بـا همـان قاطعیت فتوایی دیگر داد که «قرآن دشـمنی بـا سـلاطین را وظیفـه شرعی همه مسلمانان دانسته است».

از جانب دیگر شیخ المحدثین جهان تشـیع، علامـه مـلا بـاقر مجلسی، در حدیث معتبری از جلد یازدهم بحارالانوار که توسـط دکـتر علی شریعتی در کتاب «تشیع علوی و تشیع صفـوی» نقـل شـده، در ارتباط با بیعت این امام با خلیفه یزیدبن معاویه آورده است کـه «یزیـد علیه اللعنه در سفر حج به مدینه رسید. مـردی از قریـش را مخـاطب ساخت و گفت: آیا اقرار میکنی که بنده منی، اگر بخواهم ترا میفروشـم و اگر بخواهم به بندگیت میگیرم؟ مرد قریشی در پاسخ گفت: بخدا قسـم

---

۱ ــ اصول کافی، ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۳٦۸

۲ ــ «صحیفه سجادیه» از سال ۱۲۸۷ قمری تا به امروز بیش از سی بار در تـهران، تبریز، کرمان، بمبئی و لکهنوی هند بچاپ رسیده است. برخی از دعاهـای آن نـیز توسط W.C. Chittik در A Shiite Anthology در نیوجـرزی امریکـا در سـال ۱۹۸۰ به انگلیسی ترجمه و چاپ شده است

ای یزید، تو در قریش از نظر حسب و نسب گرامی تر از مـــن نیستی و پدرت از پدرم چه در جاهلیت و چه در اسلام بالاتر نبوده اســت. در دیــن هم بهتر از من نیستی. در اینصورت چگونه آنچه را که از من میخواهـی اقرار کنم؟ یزید گفت: اگر اقرار نکنی ترا میکشم و آن مرد گفت: کشـتن من از کشتن حسین بن علی مهمتر نیست.

به فرمان یزید آن مرد کشته شد. فردای آنـروز یزیــد لعنــة الله علیه همان سئوال را از علی بن الحسین، امام سجاد (زین العــابدین) علیه السلام کرد. امام گفت: مگر نه این است که اگر اقرار نکنم مــرا هم مثل آن مرد دیروزی میکشی؟ جواب داد: چرا! آنگاه امام فرمــود: درینصورت اقرار میکنم که غلام حلقه بگوش تــو هســتم. پــس اگـر بخواهی مرا بفروش و اگر بخواهی در خدمت خود نگاهم دار. و یزیـــد گفت: این برایت بهتر بود که خونت را حفظ کردی».

حدیث دیگری از همین بحارالانوار، در ارتباط با خلیفه جانشـین یزید، حاکی است که:

«در خبر است از حضرت امام جعفر صادق که فرمود: حجاج بن یوسف از خلیفه عبدالملک مروان اجــازه خواسـت کـه امــام سـجاد (زین العابدین) را به قتل رساند. عبدالملک حجاج را از این کار نــهی کرد. امام سجاد که این بدانست نامه ای بــه خلیفــه نوشـت کــه: ای امیرالمؤمنین عبدالملک بن مروان از من علی بــن الحســین بــه تــو سلام... رسول خدا مرا از فرمان تو آگاه کرد و خدای تعالی از این بابت از تو شکرگزاری نمود و سلطنت ترا تثبیت کرد. و عبدالملک که ایــن بخواند بار شتری را که غلام امام بر آن سوار بود و نامه را آورده بــود پر از دینار کرد و آنرا به امام بازفرستاد».

در کتاب «معصوم ششم، علی بن الحسین سیدالســاجدین»، از شیخ صدوق نقل شده است که: «حضرت امام زین العابدین علیه السلام در آن روزهایی که یزید شخصاً برای اقامه نماز جمــاعت بــه مســجد جامع دمشق میرفت به همراه او بدانجا میرفت و در پشت سرش نمـــاز میخواند».

www.kavehroom.com

جانشین امام زین العابدین، ابوجعفر محمدبن علی ملقب به امام محمد باقر، در زمان درگذشت پدر ۱۹ ساله بود. به شیوه پدر، و برخلاف منطق برادرش زید، از همان آغاز روش مبارزه با خلافت غاصب را کنار گذاشت و تنها به تدریس و تعلیم پرداخت، و بهمین جهت او را باقرالعلم (شکافنده علوم) لقب دادند. بعدها محدثان شیعه روایت کردند که این لقب در زمانی که هنوز این امام بدنیا نیامده بود توسط خود پیامبر بدو داده شده و یکی از صحابه او جابربن عبدالله انصاری مأموریت یافته بود که این عنوان را هنگام امامت او به وی برساند.

اصل «تقیه» یا دروغ شرعی واجب که عجیب ترین پدیده تمام مذاهب است در زمان این امام وضع شد و در زمان جانشینش بصورت مدون در آمد. بر اساس این مکتب، هر فرد شیعه حق دارد در موقعی که ضرورت اقتضا کند (ولو اینکه تنها خودش چنین تشخیص داده باشد)، هم شیعه بودن خود را انکار کند، هم در باره امامان شیعه ناسزا بگوید، هم تهمت و دروغ به مخالفان ببندد تا آنانرا در جای خود به خطر اندازد، و ضرورت این دروغ واجب چنان مورد تأکید قرار گرفت که تدریجاً تقیه نه دهم آیین شیعه شناخته شد و بقیه فرائض این آیین جمعاً یکدهم آن. و به احادیث مربوط بدین ضرورت، باب خاصی بنام «باب التقیه» در «کتاب الایمان و الکفر» اصول کافی اختصاص داده شد.

«امام باقر علیه السلام فرمود که تقیه دین من و پدرانم است، و کسی که تقیه ندارد ایمان ندارد، و حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: تقیه سپر مؤمن است. خدا رحمت کند مؤمنی را که فقط آنچه را که مردم میفهمند به آنها بگوید و آنچه را که نمیپذیرند از آنها بپوشاند، زیرا نقل مطلب ما به دیگران ممکن است مردم را بر من و بر شما بشوراند، و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود کسی که تقیه را ترک کند چنان است که نماز را ترک کرده باشد، زیرا تقیه نه دهم دین است، و فرمود که اگر من هرچه را که میپرسید جواب بگویم چه بسا موجب شر میشود و از بابت آن گردن ما را میگیرند، کمااینکه

www.kavehroom.com

حضرت باقر فرمود که امر ولایت ما اولاد علی را خداوند بصورت رازی به جبرئیل سپرد، و جبرئیل نیز آنرا به صورت رازی به محمد صلی اله علیه وآله سپرد، و محمد نیز آنرا بصورت رازی به علی علیه السلام سپرد، و علی علیه السلام آنرا بصورت راز به هر که خواست سپرد، و حالا شما میخواهید این راز را به همه فاش کنید؟ مگر نمیتوانید سخنی را که شنیده اید پیش خودتان نگاه دارید؟»[1]

«چون اصحاب کهف در اعیاد بت پرستان شرکت میجستند و بر خود زنار می بستند، از این رو خدای عز و جل آنها را دو بار پاداش داد»[2].

«از ابی عمرالاعجمی روایت است که حضرت ابوعبدالله جعفر صادق علیه السلام بدو فرمود نقیه در هر چیزی جایز است بجز در نوشیدن خمر و مسح کشیدن در وضو بر روی کفش»[3].

احادیث اسلامی نشان میدهند که این امام، با همه اشتغال خود به مسائل شرعی، به مسائل دنیوی نیز چندان بی توجه نبود. حدیثی که در این باره در جلد یازدهم بحارالانوار آمده است نموداری از این واقعیت است:

«روزی که گرمی هوای تابستان به کمال شدت رسیده بود مردی بنام محمدبن منکدر به بیرون مدینه رفت. چشمش به مردی درشت اندام و فربه افتاد که در چنین وقتی برای سرکشی به مزارع خود آمده بود و همراه با چند نفر کارگرهایش زمین ها را رسیدگی میکرد. با خود اندیشید که این مرد کیست که در این گرمای سوزان خودش را

---

۱ ــ اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، بـاب التقیه. I. Goldziher در مقاله تحقیقی مفصلی با عنوان Das Prinzip der Takijja im Islam (مجله خاورشناسی آلمان ZDMG، سال ۱۹۰٦، IX، ص ۲۱۳-۲۲٦) و F. Kohlberg در مقاله تحقیقی مفصل دیگری با عنوان Some Imâmi-Shi'i Views on Taqiyya (مجله خاورشناسی امریکا JAOS، سال ۱۹۷۵، XCV) این اصل تقیه را مورد ارزیابی های جامعی قرار داده اند.

۲ ــ اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب التقیه

۳ ــ همانجا

www.kavehroom.com

اینطور به کار دنیا مشغول داشته است؟ و چون نزدیک شد دریافت کــه وی محمدبن علی بن الحسین (امام محمد باقر) علیه السلام است کــه با قدرت امامت سرما و گرما را در او اثری نیست»[1].

امام باقر در سال ۱۱۴ هجری در حمیمــه شــام درگذشــت و در گورستان بقیع مدینه در کنار آرامگاه امام زین العابدین به خاک سپرده شد.

....

جانشین امام محمد باقر، جعفر ابن محمد ملقب به امام جعفــر صادق است که ششمین امام شیعه و از نظر مقام معنوی پس از علــی بن ابیطالب معتبرترین ائمه دوازده گانه است. لقــب صــادق بطوریکــه بغدادی در «الفرق بین الفرق» مینویسد نه توسط پــیروان شــیعی او، بلکه توسط منصور خلیفه عباسی بدو داده شد، زیرا امــام صــادق در دورانی که هنوز پدرش عهده دار امامت بود، برای منصــور کــه در آن هنگام بخت زیادی برای رسیدن به خلافت نداشت پیشگویی کرد کــه وی بزودی به خلافت خواهد رسید، و منصور چون از چنــد توطئــه پــیروز بیرون آمد و خلیفه شد، این لقب را بدو داد. بعدها مخالفینی مدعــی شدند که امام صادق این پیشگویی را بطور خصوصــی در بــاره دیگــر مدعیان خلافت نیز بدانان کرده بود.

امام جعفر صادق در سال ۱۱۷ هجری به امامت شیعه نشست و تا سال ۱۴۸ که درگذشت در این مقام بود. ولی وی نیز، مانند دو امام پیش از خود نه تنها با خلافت غاصب به رویارویی نپرداخت، بلکه بــا آن از راه سازش و مدارا در آمد. در جریان قیــام ابومســلم، چنانکــه مورخان متعددی از جهان اسلام تذکر داده اند، وی نامــه ای بــه امــام جعفر صادق نوشت و با توجه به سقوط خلافت بنی امیه قبول خلافــت تازه را به او پیشنهاد کرد. در همیــن هنگــام ابوســلمه خــلال داعــی بنی عباس که ایرانی تبار و شخصیت اول کوفه بود، هنگامیکه ســپاه ابومسلم به نزدیکی این شهر رسیده بود سه نامه به امام جعفر صادق و

---

[1] ــ بحارالانوار، ج ۱۱، در ابواب تاریخ حضرت امام باقر علیه السلام

www.kavehroom.com

عبداله بن حسن نواده امام حسین و عمربن زین العابدین فرزنـد امـام چهارم فرستاد و به هر سه آنان نوشت که اینک زمینـه بـرای خلافـت یکی از آنان آماده شده است و اگر کسی از آنها بدیـن ادعـا برخـیزد سپاه ابومسلم پشتیبان او خواهد بود. ولی امـام صـادق نامـه هـای ابومسلم و ابوسلمه را سوزانید و به دو نفر دیگر نیز توصیه کرد کـه از شرکت در سیاستِ خودداری کنند، و به ناچار بر اثـر فشـار عباسـیان ابوالعباس که بعداً لقب سفاح (خونریز) گرفت بدین مقام برگزیده شد و خلافت بنی عبـاس را کـه میبایسـت ۵۲۴ سـال بصـورت یکـی از فاسدترین و در عین حال خونین ترین دسـتگاههای خلافـت اسـلامی ادامه یابد در سال ۱۳۲ هجری بنیاد نهاد، و در همانوقت نـیز عمـلاً حکم قتل ناجوانمردانه ابومسلم و ابوسلمه از جـانب خلفـای اول و دوم عباسی صادر شد[۱].

امام صادق را میباید بنیانگذار واقعی فقه شیعی دانست، زیـرا همه عمر امامت او بدین موضوع اختصاص یافت. بطوریکه ادعا شـده است از مجلس درس و حوزه تعلیمی این امام ۴,۰۰۰ محدث و فقیـه بیرون آمدند. شماره احادیثی که به خود او نسـبت داده شـده انـد، از مجموع حدیثهایی که از شخص محمد و کلیه امامـان شـیعه روایـت شده اند بیشتر است.

این اصل که دنیا در هیچ زمانی نمیتواند از وجـود امـام کـه نماینده مستقیم خداوند در روی زمین است خالی بماند، و ایـن اصـل متمم آن که امامت با عصمت توأم است و امام اصولاً معصوم بدنیـا میآید و در همه عمر خود نیز معصوم میماند، یعنی امکـان اشـتباه کردن و به خطا رفتن ندارد، در زمان امام جعفر صادق پـا گرفـت و از اصول زیربنائی جهان تشیع شناخته شد. برای اینکه چنین معصومیتـی اصالت داشته باشد، این عصمت پیامبر اسلام را نیز شـامل شـد، در

---

۱ ــ در باره کیفیت وصول بنی عباس به خلافت: ابن اثیر در کـامل، ج ۵، حـوادث سال ۱۳۲ هجری؛ کتاب الوزراء جهشیاری؛ الفرق بین الفرق بغدادی؛ الملـل والنحـل شهرستانی؛ وفیات الاعیان ابن خلکان

www.kavehroom.com

صورتیکه در خود قرآن بارها بر جایزالخطا بودن پیامبر و بر اشتباهات متعددی که مرتکب شده یا در جریان ارتکاب آن بوده تـأکید گذاشته شده است. بـا اینهمه بغدادی در همین باره مینویسد: «دلیل معصومیت امامان این است که این عصمت در شخص پیامبر نیز وجود داشته است»[1].

باوجود این، در زمان زندگی خود امام صادق این خطاناپذیری امام در معرض آزمایشی دشوار قرار گرفت، زیرا اسماعیل پسر ارشد او که امام وی را به جانشینی خویش تعیین کرده بود سه سال پیش از خود امام یعنی در سال ۱۴۵ هجری درگذشت، و مرگ او این پرسش را از جانب بسیاری از شیعیان پیش آورد که چون امام بموجب علم لدنی خود بر همه گذشته ها و آینده ها آگاه است، بناچار میبایست هنگام اعلام اسماعیل به جانشینی خود دانسته باشد که این پسر زودتر از خود او وفات خواهد یافت، و همین بحث آغازگر انشعاب بزرگی در جهان تشیع شد که فرقه معروف اسماعیلیه یا فرقه سبعیه (هفت امامی) را بوجود آورد. بنیانگذاران این فرقه مدعی شدند که چون امامت حق مسلم اسماعیل اعلام شده بود، پس از درگذشت او میبایست جانشینی وی به فرزندش انتقال یابد و نه به برادرانش، در صورتیکه امام جعفر صادق این مقام را بعد از مرگ اسماعیل به فرزند دیگرش موسی بن جعفر (که بعداً بنام امام موسی کاظم جانشین او شد) واگذار کرد.

ویژگی دیگر امام جعفر صادق، اهمیتی است که در زمان او به پرداخت «سهم امام» توسط مؤمنین داده شد، و این سنت پس از او تدریجاً بصورت یکی از مهمترین سنتهای جهان تشیع در آمد و مقامی همردیف سنت «تقیه» یافت. چندین حدیث معتبر کتاب کافی بیانگر نقش اصولی پرداخت «وجوه بریه» و «سهم امام» از جانب شیعیانند، که در طول زمان ائتلاف استوار بازار و روحانیت شیعه، یا به تعبیر علی شریعتی همکاری «استثمار» و «استحمار» را بوجود

---

۱ ــ الفرق بین الفرق، ص ۲۸۰

www.kavehroom.com

آورد، و پیامدهای آنرا از دوران صفویه ببعد باعث شد، که تازه ترین آنها انقلاب ولایت فقیه است:

«امام صادق علیه السلام غالباً میفرمود: کاری نزد خدا پسندیده تر از رسانیدن پول به امام نیست. اینکه در کتاب حقتعالی آمده است که کیست که بخدا وامی نیکو دهد تا خدا نیز وام او را چند برابر باز دهد؟ بخدا سوگند که این وام همان صله امام است.و حسن بن میاح گوید: امام بمن فرمود: ای میاح، هر درهمی که به امام برسد اجرش از کوه احد سنگین تر است، و باز فرمود: یک درهم که به امام فرستاده شود، خیرش بهتر از دو هزار هزار (دو میلیون) درهم است که در راه خیر دیگری صرف شود»[1].

«عمربن یزید گوید: مسمع را در مدرسه دیدم، و او در آن سال وجهی را خدمت امام جعفر صادق علیه السلام برده و آن حضرت نپذیرفته بود. به او گفتم، چرا امام صادق علیه السلام وجهی را که برایش برده بودی از تو نپذیرفت؟ جواب داد که چون وجه را خدمتش بردم عرض کردم که غواصی دریای بحرین به من واگذار شده و چهار صد هزار درهم از این بابت استفاده کرده ام و اکنون خمس آنرا که هشتاد هزار درهم است برای شما آورده ام. حضرت فرمود: ای اباسیار، این چه حرف است که میگویی؟ بدرستی که همه زمین از آن ما و خاندان ما است و خداوند آنرا به ما واگذار فرموده است. و آنوقت تو فکر میکنی که ما حقی جز بر خمس نداریم؟ آنچه خداوند از زمین و از دریا برآورد همه متعلق به ما است»[2].

از علی بن ابراهیم روایت است که: پدرم گفت در خدمت حضرت ابی جعفر ثانی علیه السلام بودم که صالح بن محمدبن سهل متولی اوقاف قم وارد شد و به حضرت عرض کرد: آقای من، آن ده هزار درهم را که قرار بود از وجوه بریه تقدیم شما کنم به من حلال بفرما، زیرا آنها را خرج کرده ام. امام قدی تأمل کرد و سپس فرمود: حلال کردم.

---

۱ ــ اصول کافی، کتاب الحجة، باب صلة الامام علیه السلام

۲ ــ همانجا، باب ان الارض کلها للامام علیه السلام

www.kavehroom.com

ولی چون وی بیرون رفت، رو به ما کرد و فرمود: این شخص را ببینید که اموال آل محمد را میخورد و میگوید مرا حلال کن، چون آنها را خرج کرده ام، ولی چه خرجی واجب تر از رسانیدن پول به امام است؟ البته من نمیگویم حلالت نمیکنم، اما به خدا قسم که این پول از گلویش پایین نخواهد رفت و خدا در روز قیامت از بابت آن از او سئوال خواهد کرد»[1].

امام جعفر صادق که بمناسبت ایجاد فقیه شیعه امامیه توسط او، شیعیان دوازده امامی «جعفری» خوانده میشوند، در مدینه درگذشت و در همانجا در گورستان بقیع به خاک سپرده شد.

....

امام موسی کاظم، امام هفتم شیعیان اثنی عشری، طبق احادیث شیعه اصولاً امامت خود را بصورت مخفی و با تقیه آغاز کرد. حدیثی از بحارالانوار چگونگی این اعلام امامت را شرح داده است:

«از هشام بن سالم روایت است که پس از رحلت امام صادق به مدینه درآمدم. مرا به پسرش عبدالله راهنمائی کردند، ولی او خود را به تجاهل زد. نومیدانه خانه اش را ترک گفتم و در گوشه ای نشستم و گریستم، زیرا نمیدانستم برای راه بردن به جانشین او چه کنم؟ در این هنگام پیرمردی پیدا شد و مرا با اشاره بسوی خود خواند. بدنبال او براه افتادم تا به در خانه ای رسیدیم. پیرمرد مرا تنها گذاشت و رفت و بجای او غلامی از خانه در آمد و گفت خوش آمدی، داخل شو. این بار با جرئت پا بدرون خانه گذاشتم و موسی بن جعفرالکاظم صلوات اله علیه را در برابرم دیدم. گفتم: فدایت شوم، آیا پدرت بدرود زندگی گفته است؟ جواب داد: بلی، از دنیا رفته است. پرسیدم: جانشین او کیست؟ این بار با ایما و کنایه گفت: خداوند وقتیکه بخواهد ترا هدایت کند هدایتت خواهد کرد. گفتم: آیا تو خود امام مائی؟ فرمود: من چنین سخنی را نمیگویم. از نو حیرتی بجانم افتاد. پرسیدم: یابن رسول الله، امام تو کیست؟ فرمود: من امامی ندارم. این بار که سرم را بلند کردم

---

۱ ــ همانجا، همان باب

www.kavehroom.com

این جوان بیست ساله در برابرم هیبت و جلالی تازه یافته بود. دانستم که خود او همان امام ماست. معهذا گفتم: فدایت شوم، بما گفته اند که جاهلانه به کسی نگرویم. آیا اجازت هست که ترا بیازمایم؟ فرمود: بسم الله، بشرط آنکه دیگران از آنچه میان ما میگذرد آگاه نشوند. قبول کردم و سخن از قرآن و احکام بمیان آوردم. او را دریایی بی پایان یافتم. در پایان مصاحبه گفتم: یا بن رسول الله، پیروان پدرت که از این راز خبر ندارند گمراه مانده اند. آیا میتوانم این گله بی شبان را به شبانش هدایت کنم؟ فرمود: امتحانشان کن، آنانکه فکر و ایمان کافی دارند مرا خواهند شناخت. ولی این راز باید پنهان بماند، وگرنه سر ما بر باد خواهد رفت، و اشاره به حلق مقدس خود فرمود. بدین ترتیب بود که فرقه ناجیه امامیه امام واقعی خود را یافت»[۱].

در باره روش این امام در برابر خلافت غاصب عباسی نیز، همین بحارالانوار در فصل «ابواب تاریخ امام موسی کاظم علیه السلام» این حدیث جالب دیگر را دارد که: «حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برای جمعی از اصحاب حکایت فرمود که هارون الرشید مرا احضار کرد. بر او وارد شدم و سلام کردم. جوابم را نداد. دیدم غضبناک است. توماری را پیشم انداخت و گفت: بخوان. در آن نوشته شده بود که خراج غلاة شیعه نزد موسی بن جعفر میآید که معتقدان به امامت او اطاعتش را مثل اطاعت خدا و رسول واجب میشمارند. گفتم: یا امیرالمؤمنین، قسم به آن کس که محمد را به نبوت برانگیخته، هیچکس درهمی و دیناری از طریق خراج برای من نیاورده، ولی ما خانواده ابی طالب هدایائی را که برایمان میفرستند قبول میکنیم، زیرا خمسی که بر ما تعلق میگرفت در خلافت پدرتان از ما قطع شد... پرسید: یا ابالحسن، چند تا نان خور داری؟ گفتم: از پانصد بیشترند. پرسید: همه اینها بچه های تواند؟ گفتم: نه، بیشترشان خدم و حشمند، اما فرزند، زیاده از سی پسر دارم، از اینقرار... و دختران نیز از اینقرار... پرسید: چرا دخترها را به پسر عموهایشان شوهر نمیدهی؟

---

۱ ـ بحار الانوار، ج ۱۱، در ابواب تاریخ حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

www.kavehroom.com

گفتم: پول جهیزیه شان را ندارم. پرسید: وضع درآمد املاکت چگونه است؟ گفتم: گاه هست و گاه نیست. پرسید: قرض بر گردن داری؟ گفتم: قریب ده هزار دینار. آنگاه رشید گفت: ای پسر عمو، غم مخور، آنقدر بتو پول میدهم که پسران و دخترانت را همسر دهی و املاکت را آباد کنی. گفتم: خدا امیرالمؤمنین را برای ما یک مشت پسرعموهایش باقی بدارد. من مردی عیالوارم و عائله ای سنگین بر دوش دارم و بعد از خدا چشم همه ما به کرم امیرالمؤمنین دوخته است. و او صد هزار درهم و یکدست لباس به من عطا کرد و امر فرمود که مرا سوار کنند و با احترام نزد زن و بچه ام برگردانند»[1].

با اینهمه همین هارون الرشید او را در سال ۱۷۹ هجری از مدینه به بغداد آورد و در آنجا زندانی کرد و از آن پس امام تا پایان عمر در زندان باقی ماند. این موضوع با توجه به اینکه قسمت اعظم سادات خود را «موسوی» میدانند از دیرگاه مسئله دشواری را برای محدثان در پیش آورده است، زیرا امام نمیتوانسته است هم سالها در زندان باشد و هم چنین نسل بزرگی را بوجود آورده باشد. بدین جهت حدیث موثقی ساخته شد که آن حضرت شبها از طریق طی الارض از زندان به سرزمینهای مختلف مسافرت میکرد و در هر یک از آنها با مخدره جمیله و عفیفه ای بطور متعه ازدواج میفرمود و صبح بازمیگشت و سادات صحیح النسب موسوی که اکنون به شمار صدها هزار تن در ایران و عراق و لبنان و سوریه و آسیای میانه و قفقاز و شیخ نشینهای خلیج فارس و پاکستان و هندوستان وجود دارند از اعقاب فرزندانی هستند که بدنبال این طی طریق ها بدنیا آمده اند.

البته از نظر محدثانی بزرگوار، امکانات دیگری هم در این مورد برای امام وجود داشته است که نمونه ای از آنها را در رساله آیت الله بروجردی (رهبر مذهبی جهان تشیع در سالهای دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ شمسی) میتوان یافت:

---

۱ ـ نقل از بحارالانوار، ج ۱۱، در «تشیع علوی و تشیع صفوی» علی شریعتی، ص ۱۹۴-۱۹۶

www.kavehroom.com

«حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، به کنیزی که هــارون در زندان برای خدمت خاص (!) بدان حضرت گماشته بود، حوران و غلمـان دست به سینه را نشان داد که کنیزک از دیدنشان بیهوش گشت»[1].

در عین حال حدیثهایی دیگر، معجزاتی باز هم بزرگتر را به ایـن امام زندانی نسبت داده اند که یکـی از جـالبترین آنـها را در کتـاب «کافی» چنین میتوان یافت: «حضرت امام موسی بـن جعفـر علیـه السلام در منی به زنی گذشت که میگریست، زیرا گاوش مـرده بـود. حضرت نزدیک او رفت و پرسید: چرا گریه میکنی ای کنـیز خـدا؟ زن گفت: ای بنده خدا، فرزندانی یتیم دارم و گاوی داشتم که زندگی مـن و کودکانم از او میگذشت، اما اکنون مرده اسـت. امـام علیـه السـلام فرمود: ای کنیز خدا، میخواهی که گاوت را زنده کنم؟ به زن الهام شـد که بگوید: آری ای بنده خدا. حضرت علیه السلام به کناری رفـت و دو رکعت نماز گذارد و لبهایش را تکان داد. سپس برخاست و گاو را صـدا زد و با عصایش بدو زد. ناگهان گاو برخاست و راست بایستاد و سـلام گفت. چون زن چنین دید فریادی کشید و گفت: قسم به پروردگار کعبـه که این مرد همان عیسی بن مریم است»[2].

به نوشته ابن خلکان این امام برای هر کس کـه از او بـدگویـی میکرد کیسه ای حاوی هزار دینار میفرستاد تا زبانش را بسته باشد.

یکی از فرزندان او، ابن موسی، به نوشته شیخ مفید در حیـات خودش ۱,۰۰۰ بنده را آزاد کرد. در زمان امام رضا، این ابن موسی به ایران آمد و چندی در قم بود و بعد به شیراز رفت و در آنجا درگذشت و او همان شاه چراغ معروف شیراز است.

یکی دیگر از فرزندانش زیدبن موسی در سال ۲۰۰ که بـرادرش امام رضا به ولایتعهدی مأمون برگزیده شد در بصره بر حکومت وقـت خروج کرد و آتش به محله بنـی عبـاس زد و بدینجـهت «زیدالنـار»

---

۱ ــ از رساله «خلافت و ولایت تشریعی و تکوینی ۱۴ معصوم» آیت الله بروجـردی، نقل در «تشیع علوی و تشیع صفوی» علی شریعتی، ص ۱۹۲

۲ ــ کافی، کتاب الحجة، باب مولد علی بن الحسین

www.kavehroom.com

نامیده شد. او را دستگیر کردند و به مرو نزد مأمون فرستادند و او نیز ویرا نزد ولیعهدش به طوس فرستاد و بامر امام رضا غـل و زنجیر از دست و پایش باز شد ولی وی دیگر او را بنزد خود نپذیرفت.

امام موسی کاظم در ۵۵ سالگی در زندان هارون درگذشت و بعدها در کاظمین به خاک سپرده شد. به نوشته یعقوبی وی را ۱۸ پسر و ۲۳ دختر بود که بنا به وصیت او همگی این دختران از ازدواج منع شدند، بجز یکی از آنان که ام سلمه نام داشت و در مصر بـه همسری قاسم بن محمدبن جعفر در آمد[1].

در عمدة الطالب شماره فرزندان او ۶۰ نفر تعیین شده است[2].

....

امام هشتم شیعیان اثنی عشری، ابوالحسن علـی بـن موسی الرضا ملقب به امام رضا از نظر ایرانیان این امتیاز خاص را نسبت بـه امامان دیگر دارد که آرامگاهش در داخل ایران است. بدیـن جـهت از دوران صفویه به بعد همواره کوشش شده است که زیارتگاه این امام هـر قدر ممکن است باشکوهتر باشد تا زائران بیشتری را بجـای امامـان مدفون در حجاز یا عراق به زیارت امام مدفون در مشهد برانگـیزد. در عین حال این امام تنها امام شیعه است کـه رسـماً ولایتعـهدی یـک خلیفه غاصب سنی را پذیرفته است، و این موضوع از همان آغاز ایـن پرسش را برای بسـیاری از شـیعیان در پیـش آورده اسـت کـه اگـر دستگاههای خلافت اموی و عباسی از نظر جهان تشیـع بـه نـاحق در جایی که متعلق به خاندان علی بوده است نشسته بودند، چگونه یکـی از افـراد ارشـد ایـن خـاندان میتوانسـت مشـروعیت خـود را بـا نامشروعیت این خلفای غاصب پیوند دهد، تـا جـایی کـه نـه تنـها ولیعهدی یکی از آنان را بپذیرد، بلکه با دختر او نیز وصلت کند؟

امام علی بن موسی الرضا در سال ۱۵۱ هجری از مادری ایرانی

---

۱ ــ تاریخ یعقوبی، ترجمه فارسی، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۲

۲ ــ جمال الدین احمد حسنی در «عمدة الطالب فی انساب آل ابیطـالب»، نجـف، ۱۳۳۷ قمری، ص ۱۱۸

www.kavehroom.com

در مدینه بدنیا آمد، و بخش اعظم زندگی خود را در همانجا گذرانیـد، ولی در سال ۲۰۰ هجری، مأمون خلیفه که او نیز مادری ایرانی داشـت و در آن هنگام در خراسان بسر میبرد (و اصولاً در نظر داشت پـایتخت خلافت را از بغداد به مرو منتقل کند)، به توصیه وزیر ایرانی کـارداان خود فضل بن سهل ملقب به ذوالریاسـتین بمنظـور جلـب پشـتیبانی ایرانیان در برابر اعراب که به علت سیاست عربی افراطی برادرش امین قلباً طرفدار امین و مخالف او بودند، از وی برای رفتـن بـه خراسـان دعوت کرد، و امام نیز این دعوت را پذیرفت و در سـال بعـد در رأس کاروانی مجلل با تشریفات بسیار از مدینه عازم خراسان شـد. جریـان مسافرت او از مدینه تا مرو بر مبنای ترکیب روایات مختلـف کتـب معتبر جهان شیعه در «بحارالانوار» مجلسی به تفصیل نقل شده است، که خلاصه ای از آن، آنطور که جواد فاضل در کتاب «معصوم دهـم» خود آورده است چنین است:

«به فرمان مأمون هودج نقره ای را که مخصوص خلیفه بود بـر استری شهبا بستند و علی بن موسی الرضا را در آن هودج نشـانیدند. آنگاه والی مدینه و گروهی عظیم از رجال و اشـراف عـرب در الـتزام رکاب حضرت رضا بسوی خراسان عزیمت کردند. بر هودج امام پرده ای زربفت با آویزه های گوهرآگین در برابر خورشید میدرخشـید. بـا ایـن صورت مرکب همایون امام از بصره با کشتی به محمـره نـزول اجـلال فرمود و دوباره با همان استر شهبا و همان تشریفات مجلل و جمیـل از محمره به اهواز رسید. در اهواز آن حضرت شربتی از فشـرده نیشـکر نوش فرمود، زیرا در آن روزگار خوزستان در حقیقت شکرسـتان بـود و جلگه پهناورش سراسر کشتزار نیشکر بود... سپس امام علی الرضـا از اهواز به اراک و از آنجا به ری تشریف فرما شد و از راه ری رو به سمت خراسان گذاشت.

«وقتی مرکب امام به نیشابور نزدیـک شـد کـه در آن تـاریخ مجمع علماء و دانشکده شرق میانه بود، مردم شهر چنـان ازدحـامی بوجود آوردند که در تاریخ خراسان تا بدانوقت مانند نداشت. همه آنـها در برابر مرکب امام از مرکبهای خود پیاده شدند و به نوبت زمام اسـتر

www.kavehroom.com

سواری امام را بدوش کشیدند. امام علی بن موسی الرضا در محله لاشاباد نیشابور بزبان فارسی با مردم سخن گفت، و روز دیگر از آن شهر به سمت مرو مرکز حکومت مأمون حرکت فرمود.

مأمون در مرو امام تازه وارد را با احترام بسیار پذیرفت و او را در کاخی مجلل مسکن داد، و اندکی بعد مقام ولایتعهدی و جانشینی خویش را بدو پیشنهاد کرد. بدنبال چند هفته مذاکره، سرانجام در روز اول ماه رمضان سال ۲۰۱ هجری عهدنامه ای در این زمینه به خط و امضای هر دو طرف نوشته و امضا شد که متن قسمتی از آنچه مربوط به امام هشتم است چنین است:

«چون امیرالمؤمنین در کردار خویش خوشنودی پروردگار مهربان را جسته و جز از ذات مقدس او پاداشی نخواسته، و بر همین قرار ولایتعهدی خویش را به من واگذاشته است من نیز بنام اطاعت و امتثال از فرمان امیرالمؤمنین این مقام را پذیرفته ام و این تعهدنامه را به خط خود در حضور امیرالمؤمنین و فضل بن سهل و سهل بن فضل و یحیی بن اکثم و ثمامة بن اشرس در ماه رمضان سال دویست و یکم از هجرت نبوی نوشته و امضا کرده ام»[1].

اندکی بعد از آن، مأمون دختر خود را نیز به همسری ولیعهد خویش در آورد و بدستور او بنام علی بن موسی الرضا سکه زدند و خطبه خواندند و شعرای دربار قصیده های غرا در منقبت فرزند موسی بن جعفر سرودند، و بخاطر ادای احترام بیشتر بدو، لباس سیاه که شعار رسمی عباسیان بود به لباس سبز که شعار اهل بیت پیامبر بود تبدیل یافت. با اینهمه چنانکه پیش از این توضیح داده شد[2]، بر اثر واکنش جدی کارگردانان عرب در بغداد و بیعت آنها با ابراهیم بن مهدی عموی مأمون ورق به ناگهان برگشت و مأمون برای اعاده اوضاع به شتاب عازم بغداد شد، ولی پیش از این عزیمت او، فضل بن سهل

---

۱ ــ نقل از کتاب «معصوم دهم علی بن موسی الرضا»، تألیف جواد فاضل، ص ۱۰۱

۲ ــ به صفحات ۵۷۸ تا ۵۸۰ مراجعه شود

www.kavehroom.com

بصورتی مرموز در داخل حمام بدست آدمکشان کشته شد و اندکی بعد امام رضا نیز بر اثر بیماری حادی درگذشت و همانوقت شایع شد که مرگ وی بر اثر مسمومیت صورت گرفته است.

برای حضرت رضا، با توجه به اینکه امام مورد علاقه خاص ایرانیان بود، از آغاز معجزات فراوانی روایت شد که برخی از آنها القابی چون «ضامن آهو» برای وی بدنبال آورده اند. یکی از همین معجزات معروف معجزه شیر پرده است:

«حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأمون اشاره به عکس شیری که بر پرده کشیده شده بود فرمودند و بلافاصله شیر ظاهر شد و سعید بن مهران ناپاک را در حضور مأمون الرشید بلعید و طعمه خود نمود و بجای خود بازگشت و چون مأمون درخواست زنده کردن او را نمود، حضرت فرمودند: اگر عصای موسی افعی های جادوگران را برمیگردانید شیر هم سعید را برمیگرداند[1]».

دو حدیث کتاب معتبر کافی، بنوبه خود حکایت از آن دارند که وضع مالی این امام بخلاف آنچه ادعا شده، مطلقاً حقیرانه نبوده است:

«از ابراهیم بن موسی روایت است که: در خدمت حضرت رضا بودم که به غلامش فرمود آفتابه و لگن بیاورد. سپس روی تختی نشست و به غلام فرمود که آب بر دستش بریزد، و چون نگریستم دیدم که از میان انگشتانش طلا در طشت میریخت»[2].

«از محمدبن حمزة بن القاسم روایت است که از حضرت رضا علیه السلام طلبی داشتم و او در پرداخت آن امروز و فردا میکرد. یکروز که به استقبال والی مدینه میرفت من همراهش بودم. نزدیک فلان قصر رسید و در سایه درختان فرود آمد و شخص سومی با ما نبود. عرض کردم: قربانت، عید نزدیک است و بخدا قسم که من حتی درهمی ندارم. حضرت علیه السلام با تازیانه اش زمین را خراشید،

---

۱ ــ آیت الله العظمی بروجردی در رساله «خلافت و ولایت چهارده معصوم تشریعی و تکوینی»

۲ ــ اصول کافی، کتاب الحجة. باب ماعندالائمه من سلاح رسول الله و متاعه

www.kavehroom.com

سپس دست برد و شمش هائی از آنجا برداشت و فرمود ایـــن را بـــابت طلبت بردار، ولی آنچه را که دیدی از همه پنـــهان دار و بـــه هیچکـــس مگوی»[1].

....

ابوجعفر محمدالتقی الجواد (امام محمد تقی) در ۷ سالگی بـــه امامت رسید، و چون تنها فرزند امام رضا بود، در مـــورد مشـــروعیت این جانشینی، با وجود کمی سن او، اشکالی در پیش نیامد. به نوشـــته کتاب «معصوم یازدهم، علی بن محمد» «طایفـــه ناجیـــه امامیـــه از حکومت تقدیر بعید ندانستند که پسری هفت ساله بـــه امـــامت امـــت اسلام برگزیده شود، آنچنانکه یحیی مقدس در کودکی به نبوت برگزیده شد و عیسی مسیح علیه السلام در آن لحظه که از مادر بدنیا آمد بـــه روایت قرآن کریم فرمود که من پیامبر خدا و صاحب کتابم و از مادری باکره بدنیا آمده ام. بنابراین طایفه امامیه ارشدالله امرها و اعلـــی الله کلمتها نیز با گردن افراشته ابوجعفر محمدبن علی الرضا را امام نـــهم خویش میداند و تاریخ ولایت مطلقـــه او را از مـــاه ربیـــع الاول ســـال دویست و سوم هجرت به حساب میآورد.» حتی بـــرای محکـــم کـــاری بیشتر، این حدیث «موثق» از جانب راویان شیعه ساخته شد که حضرت رضا به عموی خودش علی بن جعفر گفته بود: پـــدرش (امـــام موســـی کاظم) از قول حضرت رسول اکرم نقل کرده است که «پدرم فـــدای پســـر بهترین کنیزان باد که نوبه ای پاکی است». این نوبه ای پاک زنی بنـــام سبیکه بود که از نوبه (در جنوب مصر) به بازار مدینه آورده شده و در آنجا توسط امام رضا خریداری شده بود و چندی بعد فرزند منحصر بـــه فرد این امام را به جهان آورده بود. بدین ترتیب ادعا شـــد کـــه تقریبـــاً دویست سال پیش از آن، پیامبر اسلام دقیقاً این جریان را پیش بینـــی کرده و اشکالی نیز ندیده بوده است که پدر خودش عبدالله را بـــا همـــه احترامی که برای او داشته است فدای پسر این کنـــیز، یعنـــی یکـــی از نوادگان نسل دهم خود کرده باشد.

---

۱ ـ همانجا

محمدالجواد (کــه بـه ابـن الرضــا مشـهور بـود) در دوران ولایتعهدی پدر در مدینه بسر میبرد. ولی در سال ۲۱۱ هجری، پس از درگذشت امام رضا در خراسان و بازگشت مأمون خلیفه به بغـداد، بـه دستور مأمون به بغداد آمد، و مأمون دخترش ام الفضـل را (خواهـر دختر دیگر او که قبلاً به ازدواج خود امام رضا درآمده بود) بـه ازدواج او درآورد. امام تقی در این هنگام ۱۵ سال داشت.

جشن زناشوئی امام پانزده ساله، بـا آنکـه ازدواج ائمـه بطـور سنتی میبایست ساده و پارسایانه باشد، با شـکوه و تجملـی شـاهانه برگزار شد که ریان بن شیب، وقایع نگار دربار خلافـت مـأمون، آنـرا چنین توصیف کرده است: «از راهروهای کاخ خلافـت سـر و صدایـی همچون همهمه ملاحان بگوش ما رسید تا آنجا که گمـان کردیـم هـم اکنون قصر حمرای منصوری بصورت کشتی عظیمی بر امواج دریا شنا میکند. در این هنگام چشم ما به غلامان مخصوص خلیفه افتاد که از در درآمدند و بدنبال خود یک کشتی از نقره خالص به تالار سـلطنتی کشانیدند که آنرا بر چرخهای ظریفی سوار کرده بودنـد و آنـها را بـا طنابهای ابریشمی میکشاندند. مأمون بر سر داماد دانههایی از مشک و زعفران نثار کرد که هر دانه آن قباله ای از املاک یا وثیقه مـالکیت غلامان و کنیزان و گنج ها و ثروتها بود. داخل هرکدام از آن دانه هـای نقل مانند که از مشک و زعفران ساخته شده بودند تکه کـاغذی قـرار داشت که روی آن نام چند دهکده یا غلام و کنیز و گنج و ذخیره نوشـته شده بود، چنانکه هر کس که یک یا چند دانه از آن نثارها را به چنـگ میآورد به یک لحظه از تهی دستی به توانگری میرسید».

یحیی بن اکثم قاضی القضاة بغداد برای بی اعتبار کـردن ایـن مدعی ۱۵ ساله امامت شیعیان، در مجلس معارفه بـزرگـی کـه بـا شرکت علما و فقها و محدثان بلندپایه پایتخت خلافت در دربار خلیفـه و با حضور خود مأمون تشکیل شد، مسئله فقهی پیچیده ای را مطـرح کرد و از امام نوجوان پاسخ آنرا خواست، و امام، بطوریکـه در حدیـث آمده است پاسخ جامعی بدو داد که مایه حیرت حاضران شد. و بدنبـال آن، به پیشنهاد خود خلیفه، او نیز از جانب خود مسئله فقهی دیگـری

را پیش کشید کــه قـاضی القضـات و دیگـران از دادن پاسـخ بـدان درماندند. برای اینکه برداشتهای فقهی و شرعی بزرگان دین در دستگاه خلافت اسلامی در اوج شکوه و کمال آن بـهتر روشـن شـود، بیمـورد نیست که قسمتی از حدیث، آنچنانکه در کتاب «معصوم یـازدهم» از شیخ مفید آورده شده است عیناً نقل شود: «... آنگاه امام جواد (امـام محمد تقی) پرسید: مردی در طلیعه خورشید به روی زنی نگاه کرد کـه آن نگاه بر او حرام بود، ولی وقتی چاشت شد بر همان زن نگـاه کـرد و این نگاه حلال بود. در زوال آفتاب دوباره نگاه این مرد بر آن زن حـرام بود، ولی به وقت نماز مغرب این نگاه از نو حلال گردیـد. در غـروب آفتاب این مرد دیگر حق نداشت آن زن را ببیند، زیرا نگاهش بار دیگر بر او حرام شده بود، اما در نیمه شب همین زن بر این مرد حلال و نگـاه بر او آزاد شد، ولی در سپیده دم این حلالیت جای خود را بـه حرمـت داد، و چون آفتاب بر زد، بار دیگر حلالیت جانشین حرمت شد. چگونـه شد که این زن چهار بار بر آن مرد حرام شد و چهار بار حلیت یافت؟ ... و چون یحیی بن اکثم از جواب درماند، امام فرمود: مسـئله سـاده ای است. این زن کنیز کسی بود. مردی در آغاز روز نگاهش کـرد و ایـن نگاه طبعاً حرام بود. وقتی آفتاب به چاشت آمد این مـرد کنـیز را از صاحبش خرید و این بار نگاه او بعنوان مالک آن زن نگاهی حلال شـد. بهنگام ظهر وی کنیز خود را آزاد ساخت، و لاجرم نگاهش از نو حـرام شد، ولی چون زن در عین حال متعه او بود بر او حلال بود، تا وقتی که هنگام نماز پسین این مرد زن خود را «ظهار» کرد (سنتی عربـی کـه بموجب آن مرد به زن خود میگوید تو بجای مادر من هسـتی، و آن زن بر او حرام میشود) و زن بر او حرام شد، ولی هنگام نماز عشـا مـرد بابت این «ظهار» کفاره داد و آنرا پس گرفت، و بدین ترتیب زن بـرای بار سوم بر او حلال شد، اما در نیمه شب طلاقش داد و برای چـهارمین بار زن بر او حرمت یافت. این بار در سپیده دم از طلاق خود رجوع کرد و در نتیجه برای چهارمین بار او را بر خود حلال ساخت».

در کتاب «کافی» مورد خاصی از احاطه فوق العاده امام محمد تقی به مسائل دینی روایت شده که حتی جدی ترین ستایشـگران ثقـة

www.kavehroom.com

الاسلام کلینی را به دردسر انداخته است: «... گروهـــی از شـــیعیان از شهرهای دور آمدند و از حضرت امام جواد علیه السلام اجـازه تشـرف گرفتند و به خدمتش رسیدند، و در یک مجلس ۳۰,۰۰۰ مسـئله از او پرسیدند که آن حضرت به همه آنها جواب داد. و در آن زمان حضـــرت علیه السلام ده ساله بود» (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد ابـــی جعفر محمدبن علی الثانی). شکاکانی حساب کرده انـد کـه حتـی در صورتیکه برای طرح هر مسئله و ادای پاسخی روشن بـدان تنـها پنـج دقیقه منظور شود، طرح و پاسخ سی هـزار مسـئله مسـتلزم گذشـت ۲۵۰۰ ساعت یعنی اندکی بیش از یکصد شبانروز است، آنهم بشـرطی که امام ده ساله در همه این مدت برای خوردن یا خوابیدن یـا قضـای حاجت از جای خود تکان نخورده باشد.

امام محمد تقی در بیست و پنج سالگی خود در سـال ۲۳۰ در بغداد درگذشت. روایات شیعه او را طبق معمول مسموم شده میداننـد، هر چند که شیخ مفید در ارشاد خود این موضـوع را مسـلم ندانسـته است. این امام یکی از امامانی است که در کاظمین دفن شده اند.

....

امام علی النقی جانشین امام محمد تقی و دهمین امام شـیعه اثنی عشری، در سال ۲۱۲ یا ۲۱۴ هجری در مدینه متولد شد. عنـوان کاملش ابوالحسن ثالث علی بن محمد ملقب به هادی بود. هنگـامی که به امامت رسید سیزده ساله بود، هر چند که برخی از مورخـان او را در این هنگام هشت ساله یا حتی شش ساله دانسته اند. نام مادرش که در بعضی از منابع «سوزانا» نقل شده بیانگر این است که احتمـالاً وی کنیزی از اسرای مسیحی بوده است. این نام بصورت فارسی سوسـن در چندین منبع دیگر نام همسر این امام یعنی مادر امام حسن عسـکری نیز دانسته شده است. در دستگاه امامت شیعه او را «مروارید مغرب» لقب داده بودند.

امامت امام علی النقی نیز مانند امامت امام محمد تقـی بـا اشکالی مواجه نشد، زیرا از پدرش جز دو پسر باقی نمانده بود کـه وی ارشد آن دو بود. دوران این امامت با دورانهای خلافـت هفـت خلیفـه

www.kavehroom.com

عباسی: معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین، معتز و مهتدی همزمان بود. از سه خلیفه اول آزاری بدو نرسید، در عوض متوکل به دشمنی آشکار با او برخاست. در نامه ای که از سامره پایتخت خود بدو نوشت با ظاهری آراسته از وی دعوت کرد که برای دیدار خلیفه با همه احترامات لازم به بغداد بیاید و مورد لطف و مرحمت خاص دستگاه خلافت قرار گیرد. ولی همینکه موکب امام هادی با همان تشریفاتی که متوکل وعده داده بود به بغداد و سامرا رسید، بدستور خلیفه به بهانه اینکه هنوز قصر مناسبی جهت اقامت امام هادی تهیه نشده است او و همراهانش را به «خان الصعالیک» (خانه گدایان) فرستادند.

با اینهمه، روایتی از کتاب «کافی» روشن کرده است که در این مورد نقشه خلیفه عباسی با ناکامی مواجه شد، زیرا امام در این خانه گدایان عملاً زندگانی شاهانه تری از خود خلیفه بغداد داشت:

«حسین بن محمد از صالح بن سعید روایت کند که در سامرا به خدمت امام علی النقی علیه السلام که در «خان الصعالیک» جا داده شده بود رسیدم. عرض کردم: قربانت، در هر امری در صدد کوتاهی در حق شما هستند، تا آنجا که شما را در این سرای گدایان منزل داده اند. فرمود: ای پسر سعید، بنگر که چه می بینی. نگاه کردم، بوستانهایی دیدم بسیار خرم، با میوه های تازه رسیده و نوبر، و دخترانی زیبا و خوشبوی مانند مروارید در صدف، و پسربچگان و مرغان و آهوان و نهرهای روان، چنانکه چشمم خیره شد و دیده ام از کار افتاد. آنگاه امام علیه السلام فرمود: حالا دانستی که ما در سرای گدایان نیستیم و هر جا که باشیم اینها برایمان مهیا است»[1].

از نظر قدرت و سلاح جنگی نیز، زورآزمایی مشابهی میان امام و خلیفه صورت گرفته که به شکست خلیفه انجامیده است. این بار جریان را از زبان آیت الله العظمی بروجردی میتوان شنید:

«متوکل خلیفه پس از آنکه قشون و اسلحه خود را به امام دهم

---

۱ ــ کافی، کتاب الحجة، باب مولد ابی الحسن الرضا علیه السلام

www.kavehroom.com

حضرت هادی علیه السلام به جهت ارعاب و ترساندن او ارائه و نشان داد، امام علیه السلام هم قشون غیبی و فرشتگان به آن بدعاقبت نمایاند که به حال غش افتاد»[1].

همزمان با ورود امام به پایتخت خلافت، متوکل از برادر او موسی نیز که مردی شرابخوار و عیاش و بدنام بود دعوت کرد که به دیدار خلیفه به سامرا بیاید. امام علی النقی در سر پل قنطرة الوصیف به استقبال او رفت و از وی خواست که در حضور خلیفه و دیگران شرابخواری نکند تا آبروی امامت شیعه حفظ شده باشد، و چون او این درخواست را نپذیرفت، به نوشته راویان شیعه امام نفرین کرد که موسی و خلیفه هیچوقت در یک مجلس کنار هم ننشینند، و طبق همین روایات، این نفرین تحقق یافت، زیرا متوکل چندی بعد بدست غلامان ترک خود کشته شد و بعدا معلوم شد که این کار با توطئه پسر او محمد منتصر صورت گرفته است، که خودش نیز تنها ششماه بعد در مسند خلافت مسموم شد و در ۲٦ سالگی مرد.

امام علی النقی در همه دوران خلفای بعدی، که هیچکدام بیشتر از چند سال و گاه چند ماه خلافت نکردند با تقیه کامل بصورت تحت نظر در سامره بسر برد و در همانجا نیز در چهل سالگی درگذشت و در خانه شخصی خود دفن شد. طبق معمول، راویان شیعه روایت کرده اند که وی بدستور معتز خلیفه مسموم شده بود، در صورتیکه با آنهمه تقیه هیچ خطری از جانب وی متوجه دستگاه خلافت نمیشد.

....

امام یازدهم (و معصوم سیزدهم) جهان تشیع ابو محمد حسن بن علی الهادی (امام حسن عسکری) فرزند ارشد امام علی النقی بود که در مدینه متولد شده ولی در کودکی بهمراه پدرش به سامرا رفته بود، و تا آخر عمر نیز در همانجا ماند، و چون در این زمان سامرا مرکز نظامی دستگاه خلافت بود، او نیز «عسکری» لقب گرفت. سه

---

۱ ــ در رساله «خلافت و ولایت تشریعی و تکوینی چهارده معصوم»، نقل توسط علی شریعتی در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی

www.kavehroom.com

برادر و یک خواهر داشت که با آنکه از هنگام رسمی شدن آئین تشیع در دوران صفوی، نام عایشه همسر محمد یکی از منفورترین نامهای شیعه شناخته شده است، این خواهر عایشه نام داشت. یکی از برادران این امام نیز از طرف مریدان شیعه او «جعفر کذاب» نامیده شد، زیرا در مجلس رسیدگی به موضوع وجود یا عدم وجود وارثی برای امام حسن عسکری، وی شهادت داده بود که برادرش فرزندی نداشته است.

این امام بر رویهم ۲۸ سال زندگی و شش سال امامت کرد و در همه این مدت نیز، چنانکه در کتاب «شیعه در اسلام»[1] تذکر داده شده است «با تقیه بسیار رفتار میکرد و در را به روی مردم حتی عامه شیعه بسته بود و جز معدودی خواص کسی را بنزد خود بار نمیداد».

ماجرای امام دوازدهم

ماجرای تولد و غیبت صغری و غیبت کبرای حجة بن الحسن بن علی العسکری (امام غائب، امام قائم، صاحب الزمان) از جالبترین فصول تاریخ اسلام و تاریخ کلی مذاهب است، زیرا مشخصات این مهدی خاص را در جمع بیش از یکصد مهدی دیگری که در آیینهای توحیدی سه گانه سامی از آنها نام برده شده است در هیچ مورد مشابهی نمیتوان یافت. بدین جهت نه تنها صدها کتاب در خود جهان تشیع اثنی عشری بدو اختصاص داده شده، بلکه در بررسی های پژوهشگران اروپایی نیز تقریباً همیشه از وی به صورت یک مورد استثنایی یاد شده است.

میان این بررسیهای متعدد خاورشناسان، احتمالاً گزارشی را در صورت «مختصر و مفید» در کتاب «مهدی از صدر اسلام تا به امروز» دارمستتر خاورشناس و ایران شناس نامی پایان قرن نوزدهم میتوان یافت که در سالهای گذشته ترجمه فارسی آن نیز در ایران بچاپ رسیده است، و من درینجا برگزیده هایی از آن را بعنوان خلاصه ای از بررسیهای دسته جمعی پژوهشگران دو قرن گذشته اروپا، نقل میکنم:

---

۱ ــ محمد حسین طباطبائی: «شیعه در اسلام»، ص ۱۴۷

www.kavehroom.com

برادر و یک خواهر داشت که با آنکه از هنگام رسمی شدن آئین تشیع در دوران صفوی، نام عایشه همسر محمد یکی از منفورترین نامهای شیعه شناخته شده است، این خواهر عایشه نام داشت. یکی از برادران این امام نیز از طرف مریدان شیعه او «جعفر کذاب» نامیده شد، زیرا در مجلس رسیدگی به موضوع وجود یا عدم وجود وارثی برای امام حسن عسکری، وی شهادت داده بود که برادرش فرزندی نداشته است.

این امام بر رویهم ۲۸ سال زندگی و شش سال امامت کرد و در همه این مدت نیز، چنانکه در کتاب «شیعه در اسلام»[۱] تذکر داده شده است «با تقیه بسیار رفتار میکرد و در را به روی مردم حتی عامه شیعه بسته بود و جز معدودی خواص کسی را بنزد خود بار نمیداد».

ماجرای امام دوازدهم

ماجرای تولد و غیبت صغری و غیبت کبرای حجة بن الحسن بن علی العسکری (امام غائب، امام قائم، صاحب الزمان) از جالبترین فصول تاریخ اسلام و تاریخ کلی مذاهب است، زیرا مشخصات این مهدی خاص را در جمع بیش از یکصد مهدی دیگری که در آیینهای توحیدی سه گانه سامی از آنها نام برده شده است در هیچ مورد مشابهی نمیتوان یافت. بدین جهت نه تنها صدها کتاب در خود جهان تشیع اثنی عشری بدو اختصاص داده شده، بلکه در بررسی های پژوهشگران اروپایی نیز تقریباً همیشه از وی به صورت یک مورد استثنایی یاد شده است.

میان این بررسیهای متعدد خاورشناسان، احتمالاً گزارشی را در صورت «مختصر و مفید» در کتاب «مهدی از صدر اسلام تا به امروز» دارمستتر خاورشناس و ایران شناس نامی پایان قرن نوزدهم میتوان یافت که در سالهای گذشته ترجمه فارسی آن نیز در ایران بچاپ رسیده است، و من درینجا برگزیده هایی از آن را بعنوان خلاصه ای از بررسیهای دسته جمعی پژوهشگران دو قرن گذشته اروپا، نقل میکنم:

---

۱ ـ محمد حسین طباطبائی: «شیعه در اسلام»، ص ۱۴۷

www.kavehroom.com

«اعتقاد به یک وجود مافوق الطبیعه کـه بایستی در آخرالزمـان ظهور کند و حق و عدالت را در جامعه ای اسیر ظلـم و تبعیـض برقـرار سازد، به صورتی مبهم در کیش یهود نیز وجود داشت، ولی ایـن اعتقـاد فقط وقتی در نزد قوم اسرائیل صورتی مشـخص بخـود گرفـت (و بعـدا بهمین صورت به آیین مسیحیت نیز راه یافت) که یهودیان در دورانی کـه فلسطین تبدیل به یکی از استانهای امپراتوری هخامنشی شد، مسـتقیماً با معتقدات ایرانی در این زمینه آشنا شـدند و تحـت تـأثیر آنـها قـرار گرفتند. بنا به اسطوره های هر سه آیین زرتشتی و یهود و مسیحی، پیـش از آنکه در آخرالزمان منجی واقعی ظهور کند میباید نیروی شر بر جـهان حکمفرما شده باشد. این نیرو را یهودان قوم یاجوج و ماجوج دانسته انـد، و عیسویان اژدهای آپوکـالیپس و Antéchrist، و مسـلمانان دابـة الارض قرآن، و ایرانیان ضحاک ماردوش. در هر سه آیین، نجات دهنده میبـاید از تخمه والاترین قهرمان تاریخی قوم خود باشـد، بدیـن جـهت یـهودیان و ترسایان او را از تبار داود، پیغمبر و پادشاه یهود میشـمردند، و ایرانیـان نسب وی را به زرتشت پیمبر ایران میرساندند. مسلمانان نیز میپذیرند کـه عیسی باید در آخرالزمان ظهور دجال را نابود کند، ولی در این مـأموریت او را معاون منجی بلندپایه تری میدانند که از فرزندان پیمبر اسلام است و مهدی لقب دارد. تنها پس از کشته شدن دجال و پاکسازی هـای مـهدی و نماز گذاردن عیسی در پشت سر او اسـت کـه شـیپور رسـتاخیز (صـور اسرافیل) نواخته میشود، و نوبت زنده شدن مردگان بـرای رسـیدگـی بـه اعمالشان در روز حساب فرامیرسد»[1].

«حدیثی به محمد نسبت داده شد که: اگر هـم تنـها یکـروز از عمر دنیا باقی مانده باشد، خداوند آن روز را آنقـدر بـه درازا خواهـد کشانید تا اینکه مردی از خاندان من برخیزد و جهان را پر از داد کنـد، و نام این کس نام خود من و نام پدرش نام پدر من خواهـد بـود[2]. بـا

---

۱ ــ J. Darmesteter در: Le Mahdi, depuis l'origine de l'Islam jusqu'à nos jours، چاپ پاریس، ۱۸۸۵.

۲ ــ مقدمه ابن خلدون، کتاب اول، فصل سوم

www.kavehroom.com

اینهمه بسیار جای تردید است که پیمبر چنین سخنی گفته باشد، نه تنها از این نظر که وی اصولاً پسری نداشت تا از جانب او صاحب چنین نواده دوردستی شود، و در جهان عرب و اسلام هیچ خاندانی از جانب دختری میراث بر بحساب آورده نمیشود، بلکه بخصوص از این بابت که اصل وراثت هیچگاه اصل مورد قبول در جامعه عرب برای جانشینی نبوده است، بهمین جهت محمد نه در زندگی و نه هنگام مرگ جانشینی برای خود معین نکرد، زیرا که در نظر او خداوند الزامی ندارد که عطایا و مراحم خویش را از راه نسب ابراز کند. اگر پیامبر یا امامی از دنیا برود و معلوم نکرده باشد که قبای او بر بالای کدامیک از اصحابش برازنده است، تمیز این امر بر عهده خود امت خواهد بود»[۱].

در جایی دیگر از کتاب، خاورشناس فرانسوی مینویسد:

«اگر مهدویت از زمان پیشرفت بنی امیه آشکار شد و به نفع اولاد علی نضج گرفت برای این بود که در این فاصله واقعه عمده، یعنی فتح ایران اتفاق افتاده بود. ولی اسلام ایرانیان اسلام خاصی بود که در آن اساطیر کهن ایرانی از نزدیک با اسلام فاتحان درآمیخته بودند. هنگامیکه میان علی و بنی امیه نزاع درگرفت، ایرانیان علی الاصول علاقه ای بدین کشمکش نداشتند و برایشان فرقی نمیکرد که خلافت بدست علی یا معاویه بیفتد، زیرا که این هر دو عرب نژاد بودند و با ایرانیان ارتباطی نداشتند. آنچه برای ایرانیان مهم بود این بود که بخاطر دفاع از موجودیت خود به حمایت طرف مغلوب و به عبارت صحیحتر به مخالفت با طرف غالب برخیزند، و چون در این مبارزه علی مغلوب شد ایرانیان حق را به جانب او دادند. با اینهمه دلیل خاص دیگری نیز برای این جانبگیری وجود داشت، و آن این بود که علی داماد پیغمبر بود و پسران او نوادگان پیمبر به حساب میآمدند و از این بابت در دیده ایرانیان از امتیازی که اصل وراثت نصیب آنان میکرد برخوردار میشدند، زیرا این اصلی بود که سازمان

---

۱ ـ J. Darmesteter، همانجا، ص ۹-۱٦

www.kavehroom.com

جامعه ایرانی از قرنها پیش بر آن بنیـاد نـهاده شـده بـود. ایرانیـان پادشاهان خـود را برخـوردار از فروغـی آسـمانی بنـام فـره ایـزدی میدانستند که از هر پادشاه بـه جانشـین او انتقـال مییـافت و وی را تبدیل به نوعی زاده کردگار میکرد. در نامه ای کـه شـاپـور پادشـاه ساسانی به کنسـتانتینوس سـزار رم مینویسـد (و متـن آن توسـط Ammien Marcellin در کتاب تاریخ او نقل شده است)، شاپور با عنـوان «شاه شاهان، همراز ستارگان و برادر مهر و ماه» بـه «بـرادر» خـود قیصر کنستانس سلام میرساند. در جای دیگر، از همین شـاه بصـورت آدمی در میانه خدایان و خدایی در میانه آدمیان یاد شده است. حتـی پادشاهان ساسانی تا زمانی که نژاد خویش را به هخامنشـیان پیونـد ندادند سلطنتشان را استوار نیافتند، زیرا خود ایـن هخامنشـیان نـیز وارثان شاهان اساطیری اوستا چون جمشید و فریدون بودند... و همیـن فره ایزدی پادشاهان پیش از اسلام بود که در اسلام ایرانی بـا عنـوان «عصمت» به وارثان علی انتقال داده شد»[1].

در کتاب «اورمزد و اهریمن» همین محقق در این باره توضیـح داده شده است که:

«اسطوره بازگشت قهرمان پس از مرگ از اسطوره هـای مـورد علاقه کلیه اقوام آریائی بخصوص ایرانیـان اسـت، و بـر ایـن اصـل سمبولیک تکیه دارد که روشنایی که در شب یـا در طوفـان و یـا در تاریکی ناپدیـد شـده اسـت، پـس از مدتـی دوبـاره سـربرمیدارد و پیروزمندانه بجای خود باز میگردد»[2].

در جای دیگر کتاب مهدی آمده است: «سلت هـای انگلسـتان قرنها است در انتظار «آرتور شاه» هستند که باعتقاد آنـان در جزیـره «آوالون» به خواب رفته است و در این مدت زخمهایش بدسـت Merlin جادوگر مداوا میشود تا روزی که خروج کند و ساکسون ها را از جزیـره براند و دوباره سلت ها را بر سریر قدرت بنشاند. سرب ها به همین سان

---

۱ ـ همانجا، ص ۱۷

۲ ـ J. Darmesteter در: Ormozd et Ahriman، ص ۲۱۷

www.kavehroom.com

چشم به راه ظهور مجدد Kralievitch قهرمان ملی خود هستند کــه بـه عقیده آنان در گرماگرم جنگ با ترکان بفرمان خداوند به غاری فرستاده شد و هنوز در آن جا در خواب است تا دوباره بیدار شــود و سربستان بزرگ را بنیاد گذارد. ویکتور هوگو به تفصیل ما را در جریان به خواب رفتن فردریک بـــاربروس در کـاخ Kaiserslautern قــرار داده اسـت، و بسیاری از ما به یاد داریم که در سال ۱۸۷۰ هنگام حمله پروسی ها به فرانسه، شعرای آلمانی حماسه هایی سرودند که درخت پژمـرده دوبـاره شکوفه کرده و در نتیجه شاه باربروس بیدار شده است، و بد نیست کــه تفصیل این معجزه را در کتاب Handbuch der Deutschen Mythologie که این روزها چاپ تازه آن منتشر شده اســت بخوانیـد. در سـرزمین پرتقال، هنوز برخی از مادر بزرگ هـا بـرای نـواده هایشـان حکـایت میکنند که «دون سباستین» که مرگش در صحرای افریقا در سه قــرن پیش شکوه کشور پرتقال را از میان برد، نمرده بلکــه در خــواب رفتـه است و بزودی با کشتیهای فراوان باز خواهد گشت و پادشاه پرتقال بــه احــترام او اســتعفا خواهـد داد و دون سباســتین دوران پرافتخـــار واسکودوگاما را تجدید خواهد کرد. حتی در زمان خود ما کـم مـانده بود که کسانی فکر کنند بزودی ناپلئون در جزیره ســنت هلــن ســر از خواب برخواهد داشت و برای تجدید حماسه امپراتوری فرانسه به کشـور خود باز خواهد گشت»[1].

در باره این خفتگان جاوید تاریخ اسـطوره ای ایـران، در همیـن کتاب میتوان خواند که:

«شاید هیچ قومی باندازه ایرانیان قهرمانان بخواب رفته نداشـته باشد، که از جمله شناخته ترینشان گرشاسپ است که دیوان را از کمــر به دو نیم میکرد و با آنکه روزی در هنگام خواب به نـیزه تورانیـان از پای در آمد پس از مرگ زنده ماند و ۹۹,۹۰۰ فرشته در جلگه کـــابل به نگاهبانی او گماشته شدند، تا آن هنگام که در آخرالزمـان ضحـاک ماردوش که در کوه دماوند در غل و زنجیر فریدون اســت بــه دعــوی

---

۱ ــ دارمستتر در: مهدی، ص ۲۲

www.kavehroom.com

دروغین سائوشیانت بودن برخیزد و آنگاه گرشاسپ از خواب بیدار شود و او را به ضربت گرز خود نابود کند»[1].

دارمستتر بدین مناسبت از یک سلسله «جاویدهای» متعدد دیگر اساطیر ایرانی نام میبرد که در انتظار فرا رسیدن پیکار نهائی اورمزد و اهریمن در خواب بسر میبرند، از قبیل رزم آوران کیخسرو (که وصف شیوایی از آنان را در شاهنامه میتوان خواند)[2]، و فرزند زرتشت که کیش پدرش را به کشور زیرزمینی «ییما» برد، و پشوتن پسر شاه گشتاسپ که بدست زرتشت جامی از نوشابه مقدس نوشید و جاودانی شد. همه اینان در پایان جهان در پیرامون سائوشیانت فرزند تولد نایافته زرتشت گرد خواهند آمد تا در نبرد سرنوشت ساز نهایی

---

۱ ــ همانجا، ص ۲۴

۲ ــ بخشی از توصیف شاهنامه در این باره چنین است:

بخفت او و روشن روانش نخفت / که اندر جهان با خرد بود جفت
چنان دید در خواب کاو را بگوش / نهفته بگفتی خجسته سروش:
که ای شاه نیک اختر نیکبخت / ببوده بسی یاره و تاج و تخت
چنان چون بجستی ز یزدان تو جای / به بسی مرگ برخیز و بدانجا گرای
برفتند با او ز ایران سران / بزرگان بیدار و نام آوران
چو دستان و رستم، چو گودرز و گیو / دگر بیژن گیو و گستهم نیو
همیرفت لشکر گروه ها گروه / ز هامون بشد تا سر تیغ کوه
بدان مهتران گفت از آن کوهسار / همه باز گردید بسی شهریار
که راهی دراز است و بسی آب و سخت / نباشد گیاه و نه برگ درخت
بر این ریگ بر نگذرد هر کسی / مگر فره و برز دارد بسی
چو دستان و رستم چو گودرز پیر / جهانجوی و بیننده و یادگیر
نگشتند از او باز چون توس و گیو / فریبرز و بیژن چو گستهم نیو
برفتند یکروز و یک شب بهم / شدند از بیابان و خشکی دژم
بره بر یکی چشمه آمد پدید / جهانجوی کیخسرو آنجا رسید
بدان پهلوانان چنین گفت شاه / که امشب نرانیم از این جایگاه
مرا روزگار جدایی بود / که ام با سروش آشنایی بود
کنون چون برآرد سپهر آفتاب / نبینید ازین پس مرا جز به خواب
سر مهتران زان سخن شد گران / بخفتند با درد کندآوران
چو از کوه خورشید سر برکشید / ز چشم جهان شاه شد ناپدید

www.kavehroom.com

فروغ و ظلمت یاران او باشند[1]. شباهت بسیاری که میان این برداشت اوستایی از همراهان سائوشیانت و احادیث شیعه در باره یاران مهدی بهنگام قیام آخرالزمان وجود دارد این احتمال را بوجود میآورد که این احادیث عمدتاً از اسطوره های پیش از اسلامی ایران رونوشت برداری شده باشند.

* * *

عنوان «صاحب الزمان» (امام عصر، امام قائم، امام غائب) در تشیع اثنی عشری از نظر کلی همان مفهومی را دارد که «مهدی» در زبان عربی، ماشیاخ در زبان عبری، مشیخا در زبان آرامی، Christos در زبان یونانی، Messias در زبان لاتینی و زبانهای منشعب از آن. اصطلاح Christ که عادتاً در مورد عیسی بکار میرود، از کلمه یونانی خریستوس در متن یونانی انجیل گرفته شده و در قرآن براساس اصطلاح های عبری و آرامی آن بصورت «مسیح» درآمده است. در همه این موارد، این اصطلاح اشاره به نجات دهنده ای دارد که میبباید در زمانی که نابسامانی ها و بیعدالتی ها در سطح جهانی یا در مورد اقوام و ملتهایی معین به اوج خود رسیده باشند ظهور کنند و با برخورداری از قدرتی فوق بشری، نسبرد سرنوشت سازی را بصورت مسلحانه یا بصورتی مسالمت آمیز، برای بنیانگذاری جامعه ای نو براساس عدالت و حق به سامان برساند. بخلاف پیغمبران که خود را عموماً رسولانی از جانب خداوند برای راهنمائی اقوام خود در دوران رسالت خویش و بعد از آن اعلام میدارند، «مسیح ها» نقش راهنما ایفا نمیکنند، بلکه نقش مجری را دارند. این تعبیری است که در دائرة المعارف ها از عنوان messianisme (مسیح باوری) میتوان یافت.

این «مسیح باوری» از دورانهای بسیار کهن در همه مذاهب و در نزد تقریباً همه ملتها و اقوام وجود داشته است، و اختصاص به آیین یا قوم معینی ندارد. در دو اثر تحقیقی معروف: Messiahs

---

۱ ــ Darmesteter در «اورمزد و اهریمن»، ص ۱۷۵-۱۷۹

www.kavehroom.com

Christian and Pagan و Messiahs : their role in Civilization که بفاصلـه بیست و پنج سال از یکدیگر، اولی در سال ۱۹۱۸ و دومـی در ۱۹۴۳ در اروپا منتشر شدند مشخصات نزدیک به یکصد «منجی» موعـود که پیروان آیین های مختلف چشم براه ظهورشان هستند مشروحاً آورده شده است، و تازه این منجی ها فقط به دنیـای کلاسـیک اروپـایی و آسیائی تعلق دارند، در صورتیکه در دهه های اخیر کتابهای متعـددی دیگر در ارتباط با بررسیهایی بچاپ رسیده انـد کـه در مـورد سـایر مناطق و اقوام (افریقای سیاه، آمریکـای مـاقبل کریسـتف کلمب، اقیانوسیه) نیز صورت گرفتـه است. کتـاب قطـوری از دو محقـق امریکایی و فرانسـوی P. Worsley و J. Guiart تمامـاً بـه معتقـدات بومیان اقیانوسیه اختصاص یافته است که منتظرنـد تـا «اجـداد» از دنیای زیرزمینی خود بیایند و آنچه را که استعمارگران سفیدپوسـت از آنها گرفته اند به صاحبان اصلی آنها بازگردانند. بررسیهای مشابهی را در مورد سرخ پوستان امریکای شمالی و جنوبـی در کتـابی میتـوان یافت که ترجمه فرانسه آن از M.I. Pereiro de Queiroz محقق امریکـای لاتین با عنوان Histoire et ethnologie des mouvements messianiques در سال ۱۹٦۸ در پاریس منتشر شده است.

در افریقای سیاه دست کم پنجاه «منجـی» سـیاه پوسـت کـه جادوگران محلی با آنان در ارتباطند در آستانه ظهور دور یـا نزدیـک هستند، که بررسـیهای گسـترده ای در بـاره آنـها را در اثـر جـالب K. Schlosser بنام Propheten in Afrika (چـاپ برونسـویک، ۱۹۴۹) و B. Sundkler بنام Bantu Prophets in South Africa (چـاپ نیویـورک، ۱۹٦۱) میتوان یافت. رشته غیرمنتظره دیگری از بررسیهای «مسـیح باوری»، تحقیقاتی است که اقوام اروپایی و امریکایی تاریخ معاصر را در برمیگیرد، و گزارش جالبی از آنها را در دائرة المعارف Universalis میتوان یافت. در این بررسی «مسیح» هـای قـرون جدیـد بـه چنـد «دوره»، شامل دوره های بعد از انقلاب صنعتی در انگلیـس، quaker های امریکایی، piétist های آلمانی، مسیح های دوران شورشهای بزرگ روستاییان آلمان (که فردریک انگلس Engels ارزیابی جامعی را بدانـان

www.kavehroom.com

اختصاص داده است)، دوره انقلاب بزرگ فرانسه، دوره بعد از انقلاب فرانسه با شعار مسیحیت تازه از مجرای انقلاب های سوسیالیستی فرانسه و آلمان و انگلستان، دوره سوسیالیستهای «مدینه فاضله» Utopique (با این وجه مشخص که این بار تمام منجی های موعود این گروه زن هستند)، و سرانجام شعبه های مختلف مسیح باوری در امریکای شمالی قرون ۱۷ تا ۱۹، تقسیم شده اند. دو مورد اساسی در این تقسیم بندی، موارد مربوط به روسیه و لهستان هستند، که اثری تحقیقی بنام Russland und der Messianismus des Orients (چاپ توبینگن، ۱۹۵۵) به مورد اول و کتاب «رستاخیز یک ملت قربانی شده» نوشته سخنور نامی قرن نوزدهم لهستان میتسکیه ویچ A. Mickiewiez (سراینده منظومه زیبای اورمزد و اهریمن) بسه مورد دوم اختصاص دارد. شاید شگفت آور باشد که در این سلسله بررسیها، حتی ایتالیای جنوبی (سیسیل و کالابریا) و آندالوزیای اسپانیا را نیز میتوان یافت که در هر دوی آنها مردمی در انتظار «منجی های» موعود هستند تا داد آنها را از ایتالیایی ها و اسپانیایی های غاصب بگیرند.

* * *

بعد از این مرور کلی بر مجتمع «صاحب الزمان» های سیاه و سفید و زرد و سرخ پنج قاره جهان، اکنون نظری دقیق تر بر ارزیابی های محققان در ارتباط با آیینهای توحیدی سامی و آیین زرتشتی بیفکنیم.

اندیشه ظهور یک «مسیح» در آیین یهود، در آغاز صورتی بسیار محدود و آنهم در همین جهان و منحصر به قوم یهود داشت. فشارهای فراوانی که از جانب حکومتهای نیرومند آشور و بابل و فنیقیه و اقوام مختلف کنعان بر این قوم وارد میآمد، آنانرا بدین آرزو کشانید که سرانجام یک منجی از میان اسرائیل ظهور کند و بدین نابسامانیها پایان دهد. ولی این منجی جنبه آسمانی نداشت، بلکه مردی از نوع سایر قهرمانان زمینی بود، و رسالتش نیز بهمین حد

www.kavehroom.com

محدود میشد، زیرا اصولاً هنوز اندیشه جهان دیگر در آیین کهن یهود راه نیافته بود. موضوع ارتباط دادن مسیح با رویایی اسطوره ای بنام آخرالزمان و روز حساب و زندگانی پس از مرگ فقط زمانی به معتقدات یهود راه یافت که پس از سقوط بابل بدست ایرانیان، یهودیان از اسارت بابلی خود آزاد شدند و به سرزمین خویش بازگشتند و این سرزمین برای مدت دو قرن بصورت یکی از استانهای شاهنشاهی هخامنشی در آمد. در این دوران آشنایی نزدیک با آئین زرتشتی و معتقدات مذهبی ایرانیان نه تنها برداشت ایرانی سائوشیانس را بجای اندیشه مبهم قبلی مسیح به معتقدات یهود راه داد، بلکه اصولاً برداشتهای کلی تر زرتشتی در ارتباط با جهان دیگر و ملائک و شیطان و روز حساب و بهشت و دوزخ به آئین یهود راه یافت، و بعداً از آنجا به دو آیین دیگر سامی، مسیحیت و اسلام منتقل شد. این واقعیت از نیمه دوم قرن نوزدهم تا به امروز از جانب صدها محقق سرشناس تاریخ مذاهب ـ که عموماً یهودی یا مسیحی هستند ـ مورد بررسیهایی گسترده قرار گرفته است که فهرستی از مهمترین آنها در فصلی از کتاب تولدی دیگر خود من نقل شده است. جالب است که با آنکه این مسیح آیین یهود میبایست الزاماً یهودی باشد، تنها موردی که در «عهد عتیق» از مسیح خداوند بصورت مشخص یاد شده در کتاب اشعیاء نبی است که باب چهل و پنجم آن به کورش هخامنشی، شاهنشاه پارس بعنوان «مسیح خداوند» اختصاص یافته است[1].

بدیهی است که اسطوره ایرانی سائوشیانس در باره ظهور منجی آخرالزمان از نظر جهان دانش امروز، بیشتر از اسطوره های مشابه آن در آیین های یهودی و مسیحی دارای اعتباری نیست. در عین حال

---

۱ ـ برای بررسی بیشتر در باره مسیح ها و مهدی ها:
A. Bertholet در: Enge Beziehungen zwischen der Parsistischen und Jüdisch-Christlichen Apocalyptik؛ L.H. Mills در: Avestan eschatology compared with the Books of Daniel and Revelation؛ J. Duchesne-Guillemin در: The Western Response to Zoroaster

لازم به تذکر است که این اسطوره اوستایی از گاتاهــای خــود زرتشــت نمیآید، بلکه از یشت ها و داتستان دینیک میآید که بخشهای الحـاقی اوستا هستند. برای معرفی اسطوره سائوشیانس اوستا، بهتر است عیـن شرحی را که استاد فقید ابراهیم پورداود در حواشی ترجمه فارسی خـود از یشت ها (فروردین یشت، ص ۱۰۰ و ۱۰۱) در این باره آورده اسـت نقل کنم:

«بنا به سنت، نطفه حضرت رتشت را ایزد نریوسنگ برگرفته بـه ناهید فرشته آب سپرد که آنرا در دریاچه هامون (کیانسو) حفظ نمـود و در آغاز هزاره یازدهمین دوشیزه ای پرهیزکار در آن دریاچه آب تنـی نموده از آن نطفه آبستن خواهد شد. پس از نه ماه هوشیدر پا به وجـود خواهد گذاشت و این پسر به سن سـی سـالگی از طـرف اهورامـزدا برانگیخته شده دین از پرتو ظهور وی جانی خواهـد گرفـت. از جملـه علامات ظهور وی این است که خورشید ده شبانروز در وسـط آسـمان خواهد ایستاد و به هفت کشور زمین نورافشان خواهد شد و زمیـن از ناپاکان تهی خواهد شد. در آغاز هزاره دوازدهمین همین ماجرا تکـرار خواهد شد و این بار هوشیدرماه زاده خواهد شد که در هنگام ظـهورش خورشید بیست روز بیحرکت خواهد بود و در این عهد ضحاک از کـوه دماوند زنجیر گسیخته دست کینه و ستم خواهد گشود تا آنکه بفرمـان اهورامزدا گرشاسپ نریمان از دشت زابلسـتان برخواهـد خاسـت و آن ناپاک را خواهد کشت. و در آخر هزاره دوازدهمین بـاز دوشـیزه ای از خاندان بهروز با شستشوی خود در دریاچه هامون باردار خواهد شـد و این بار سوشیانت آخرین آفریده اهورامزدا زاده خواهد شد، و چـون وی به سی سالگی رسد امانت رسالت مزدیسنا را تحویل خواهد گرفـت و توقف خورشید در آسمان ظهور سوشیانت نو کننده جـهان را بشـارت خواهد داد. از ظهور وی اهریمن نیست شـود و دروغ نـابود گـردد، و یاوران جاودانی سوشیانت کیخسرو و گیو و گودرز و توس و پشـوتن و گرشاسپ نریمان نیز قیام کنند، و جمله مردگان برخیزند و جـهانی نـو آغاز شود.»

* * *

www.kavehroom.com

اولین کسی که در تاریخ اسلام از جانب پیروانش «مهدی» دانسته شد محمد حنفیه برادر ناتنی امام حسین بود، که چون در سال ۸۰ هجری کشته شد کسانی گفتند که او نمرده بلکه غایب شده است تا دوباره ظهور کند، و معتقدان مهدویت او فرقه «کیسانیه» نام گرفتند. در آغاز بدانان گفته شد که دوران این غیبت ۷۰ سال بیشتر نخواهد بود. در این باره در شعری از حمیری شاعر بزرگ آن عصر ــ که ترجمه فرانسه آن توسط Barbier de Meynard خاورشناس نامی فرانسه در سال ۱۸۷۴ چاپ شده[1] ــ چنین آمده است: «ای که جانم بفدایت، اقامتت در کوهستان چه به درازا کشیده است! و ای دره شیر و عسل رضوی، بما بگو که آن پنهان شده ای که شوق بازگشتش ما را دیوانه کرده است در دامان تو چگونه روز میگذراند؟ ای پسر پیغمبر که خدا زنده نگاهت داشته است، تا کی و تا چند در انتظارت دیده به راه داشته باشیم؟»

ولی هفتاد سال موعود گذشت و مهدی بازنگشت. در این فاصله پسر امام زین العابدین بنام زید پس از درگذشت پدرش با ادعای امامت قیام کرد، زیرا شعار او این بود که شرط امامت قیام با شمشیر است، و چون برادرش محمد باقر که جانشین رسمی پدر شناخته شده این شرط را بجا نیاورده است، امامت حق او نیست. ولی زید در پی جنگهایی خونین با نیروهای هشام بن عبدالملک خلیفه اموی کشته شد و به امر هشام جسدش را در کوفه به درخت خرمایی آویختند. این جسد پنج سال تمام بر سر دار ماند، و چون در این موقع خلافت به ولیدبن یزید رسید، وی به والی کوفه نوشت: «این گوساله عراقی را از دار پایین بیاور و جسدش را بسوزان». به نوشته کندی، فیلسوف نامی عرب در کتاب «ولاة المصر» در همه مدتی که جسد زید بر سر دار بود، پیروانش در پای آن درخت خرما به نماز میایستادند. بعد از پائین آورده شدن از دار، سرش را به مصر بردند و در نزدیک جامع ابن طولون در مکانی که امروزه به مشهدالرأس معروف است به خاک سپردند. پیروان زید از آن پس شعبه

---

۱ ــ Journal Asiatique، سال ۱۸۷۴، II، ص ۱۵۹-۱۷۰

www.kavehroom.com

بزرگی از تشیع بنام «زیدیه» را بوجود آوردند که تا به امروز باقی است و در یمن زمام حکومت را در دست دارد.

محمد بن قاسم نواده امام زین العابدین نیز در زمان معتصم ادعای خلافت و امامت کرد، ولی در طالقان اسیر شد و به بغداد فرستاده شد. در آنجا چند ماه در زندان ماند، سپس در یک روز عید فطر از سرگرمی زندانبانان استفاده کرد و گریخت، و با آنکه همه قوای انتظامی در جستجویش کوشیدند اثری از او بدست نیامد. این غیبت مرموز باعث شد که پیروانش وی را مهدی دیگری دانستند که غیبت کرده است تا روزی که نوبت ظهورش برسد. این فرقه، «جارودیه» نام دارد. چندی بعد یحیی بن عمر نواده نسل چهارم امام زین العابدین بنوبه خود در کوفه دعوی امامت کرد و در چندین جنگ محلی با قوای خلیفه پیروز شد، ولی سرانجام شکست خورد و سرش را به سامره برای معتصم فرستادند و به امر او بر سر نیزه ای کردند و در بغداد به نمایش گذاشتند. گروهی از زیدیه که با او بیعت کرده بودند وی را مهدی موعود شمردند که باید در انتظارش بود. مسلمانان بسیاری نیز در آسیای میانه هنوز در انتظار بازگشت قیم ابن عباس پسرعموی پیامبرند که در لشگرکشی های اعراب در سال ۵۷ هجری در سمرقند کشته شد و مزارش در آن شهر به شاه زنده معروف است، و چون عموماً در انتظار ظهور او هستند او را شاه زنده میخوانند[۱].

دست کم شش امام از امامان شیعه پس از درگذشت خود به مهدویت شناخته شده اند. نخستین اینان امام محمد باقر بود که بعد از مرگش کسانی اعلام داشتند که او نمرده است و مأموریت دارد که دوباره ظهور کند. اینان فرقه «باقریه» را تشکیل دادند. همین عقیده بعد از وفات امام جعفر صادق در باره او شکل گرفت، و این بار از جانب برخی از پیروان او از این حد نیز فراتر رفت و بدینصورت در آمد که اصولاً خداوند خودش در قالب او متجلی بوده است. این فرقه «ناووسیه» نام گرفته اند.

---

۱ ــ I. Goldziher در: Vorlesungen über den Islam، ص ۱۹۳

www.kavehroom.com

پیش از وفات امام جعفر صادق، کسان دیگری اسماعیل فرزند ارشد او ملقب به اعراج (لنگ) را که جانشین اعلام شده او بود ولی در حیات پدرش درگذشت به مهدویت شناختند، بسا این عقیده که اسماعیل نمرده بلکه فقط غایب شده است تا دوباره ظهور کند. پیروان این عقیده «مبارکیه» نامیده شده اند.

بعد از درگذشت امام موسی کاظم، مرگ او نیز مورد انکار عده ای قرار گرفت که او را «مهدی» دانستند و اعلام کردند که وی در زندان هارون الرشید نمرده بلکه فقط غیبت کرده است تا در موقع مناسب ظهور کند، و چون همچنان زنده است سلسله امامان شیعه به او ختم شده است. این فرقه در ارتباط با عقیده «توقف» امامت «واقفیه» نام گرفتند. در مقابل، عده دیگری رحلت امام موسی کاظم را قطعی دانستند، و بدین مناسبت فرقه آنان به «قطعیه» موسوم شد.

امام علی النقی خودش پس از مرگ مهدی شناخته نشد، ولی فرزندش محمد، برادر امام حسن عسکری، از جانب فرقه ای که محمدیه نامیده شدند امام زنده و غایب اعلام شد. امام حسن عسکری برادر او نیز که رسماً امام یازدهم شیعه شناخته شده بود، توسط کسانی مشمول همین عنوان شد، زیرا در حدیث بود که هیچ امامی نمیمیرد تا جانشین خود را آشکارا به مؤمنین نشان داده باشد، و چون این امام فرزند و جانشین خویش را هیچوقت بصورت علنی به شیعیان ارائه نکرد، بنابراین خود او هنوز نمرده و فقط غایب شده است.

در زمان خلافت عبدالملک، مردی بنام محمدبن اشعث قحطانی علیه دستگاه خلافت قیام کرد، و پیروان بسیار فراهم آورد، ولی در دیری نزدیک کوفه بدست قوای حجاج بن یوسف والی عراق کشته شد. پیروان او به استناد حدیثی از پیغمبر اسلام که «قیامت فرا نخواهد رسید مگر آنکه از قبیله قحطان یمن مردی برخیزد و امت مرا چون گله شتر با عصای خود هدایت کند، و سوگند به آن خدایی که مرا بر حق به رسالت مبعوث فرموده، مقام این قحطانی کمتر از مقام مهدی نخواهد بود» وی را همان قحطانی موعود دانستند و گفتند که موقتاً غایب شده است تا دوباره ظهور کند. این فرقه «قحطانیه» نام گرفتند.

www.kavehroom.com

بنا به روایاتی دیگر، همین رسول اکرم ظهور مهدی موعود را در قبیله بنی کلب یمن بشارت داده بود، و براساس همین احادیث بود که مردی بنام عمربن افکل از این قبیله دعوی مهدویت کرد، و با اینکه کشته شد پیروانش ــ که بمناسبت انتساب او به قبیله بنی کلب «کلبیه» خوانده میشوند ــ در اظهار ظهور او باقی مانده اند.

باز هم بنا به حدیثی مشابه از پیامبر، که از ظهور مهدی در قبیله بنی تمیم حکایت داشت، مردی از این قبیله بنام حاطب ابن سرعان قیام کرد و او نیز کشته شد، ولی برای پیروانش بصورت مهدی غایب باقی ماند تا موقع ظهورش فرا رسد. این فرقه سرعانیه نامیده شدند.

بطوریکه طبری در شرح حوادث سال ۱۲۸ هجری مینویسد در این سال حارث بن سریح ادعا کرد که او همان سرداری است که میبایید با علم های سیاه قیام کند، و این ادعا به استناد حدیثی صورت گرفت که ابوداود از پیامبر اسلام نقل کرده بود که در ماوراء النهر مردی بنام حارث برخیزد که پرچمدارش مرد دیگری منصور نام باشد، و او آل رسول الله را یاری دهد. دعوت او بدست قوای خلافت بغداد درهم شکست، ولی پیروان وی اعلام کردند که او همان مهدی موعود بوده که غایب شده است تا دوباره با علمهای سیاه ظهور کند و دشمنان را از میان بردارد. این فرقه «حارثیه» نام گرفتند.

از دیگر کسانی که ادعای مهدویت کردند خالدبن یزید، دومین فرزند یزیدبن معاویه بود که وجودش از نظر مروان بن حکم که غاصبانه بر مسند خلافت نشسته بود بالقوه خطری برای او محسوب میشد. بدین جهت مروان برای ساکت کردن خالد با مادرش فاخته همسر بیوه یزیدبن معاویه ازدواج کرد، ولی این ماجرا بطوریکه قبلاً شرح داده شد[1] به کشته شدن او انجامید. منتها مقام خلافت به عبدالملک، پسر و ولیعهد مروان انتقال یافت و نه به خالد، و خالد که سر خود را در این ماجرا بی کلاه میدید احادیث معروف به سفیانی را

---

۱ ــ به صفحه ۵۵۱ مراجعه شود

www.kavehroom.com

بهانه کرد و خودش را مهدی موعود دانست. طبری در حوادث سال ۱۳۲ هجری مینویسد که «هم در این سال گروهی زیاد از مردم قنسرین و حمص ابومحمد خالدبن عبدالله بن خالدبن یزیدبن معاویه را به عنوان سفیانی موعود به مهدویت پذیرفتند».

در سال ۱۳۷ هجری، ابومسلم قهرمان نامی خراسان بصورت نامردانه ای بدست منصور خلیفه دوم عباسی که خلافتش را بدو مدیون بود کشته شد، ولی این واقعه چنان غیرمنتظره بود که بسیاری از هوادارانش مرگ او را نپذیرفتند و اعلام داشتند که وی همان مهدی موعود است که دیر یا زود دوباره ظهور خواهد کرد و این بار بنی عباس و خلافت عرب را از میان برخواهد داشت. این طایفه مسلمیه نامیده شدند.

در عین حال قتل ناجوانمردانه دلاور خراسان قیامهای متعددی را از جانب ایرانیان بدنبال آورد که نخستین آنها قیام سنباد بود. سنباد سرداری زرتشتی از نیشابور بود که به خونخواهی ابومسلم برخاست و به نوشته خواجه نظام الملک در سیاست نامه: «در هر دیاری میگشت و خبر میداد که بومسلم را نکشته اند ولیکن منصور خلیفه قصد کشتن او کرد و او نام مهین خدای تعالی را بخواند، و کبوتری گشت سپید و از میان پرید، و او اکنون در حصاری است از مس ساخته و با مهدی و مزدک نشسته است و اینک هر سه میآیند بیرون، مقدم بومسلم خواهد بودن و مزدک وزیر اوی». و در جای دیگر همین کتاب: «هرگاه که سنباد با گبران خلوت کردی گفتی که باز نگردم تا کعبه را ویران کنم که او را بدل آفتاب کرده اند، ولی ما همچنان قبله دل خویش را آفتاب کنیم چنانکه در قدیم بوده است. و برای اینکه به گبران بفهماند که چرا در حال حاضر در زیر پرچم مسلمانی به جنگ آمده است با خرمدینان گفتی که مزدک شیعی بود و من شما را فرمایم که با شیعه دست یکی دارید و خون ابومسلم باز خواهید»[1].

---

۱ ـ برای بررسی بیشتر در باره سنباد: تاریخ طبری و کامل ابن اثیر، حوادث سال ۱۳۷ هجری؛ فهرست ابن ندیم، ص ۴۰۸؛ ادوارد براون در تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۴۶۸؛ ذبیح اله صفا در مجله ارتش، سال هفتم

www.kavehroom.com

قیام کننده بعدی، استاذسیس، همچنـان بـا ادعـای مـهدویت ابومسلم به میدان آمد و در عین حال خود دعـوی پیغمـبری کـرد و خراسان و تخارستان را به فرمان خود درآورد، ولـی او نـیز سـرانجام شکست خورد و به روایت ابن اثیر هفتهزار تـن از پـیروانش کشـته و چهارده هزار تن اسیر شدند[1].

قیام بعدی از جانب یکی دیگر از پیروان ابومسلم صورت گرفـت که چون دعوت خود را از شهرهای ترک نشین ماوراء النهر آغاز کرد بـه اسحاق ترک معروف شد. به نوشته ابن خلکان وی میگفت کـه ابومسـلم در کوهستان ری در انتظار آن است که خروج کند و او همان سانوشـیانت زرتشت است که جاودانی است. اسحاق خود را نیز فرستاده ای از جـانب زرتشت میدانست. پیروان وی اسحاقیه نام گرفتند[2].

در یک تحول بعدی، ابومسلم از مقام مهدویت به مقام الوهیـت ارتقاء داده شد، زیرا گازری که در زندگی او دبیری وی را داشـت قیـام کرد و یکی از مهمترین مبارزات ایرانی ضد خلافت عرب را سـازمان داد. وی که هشام نام داشت و بعلت آنکه همواره نقابی بر چهره داشـت از جانب تازیان «المقنع» نام گرفت، مدعی بود که خداونـد در طـول زمان نه بار در جلوه آدمیان ظهور کرده است که ابومسلم هشتمین آنها بوده است و او خود جلوه نهمین او است. زندگی و مرگ افسانه ای ایـن حماسه آفرین تاریخ ایران گذشته از تواریخ متعدد اسلامی، در منظومه معروف Thomas Moore سخنسرای ایرلندی قرن نوزدهم انگلستان بنـام «پیغمبر نقابدار خراسان» و در داستان شیوای سعید نفیسی بنام «مـاه نخشب» منعکس شده است[3].

---

۱ ــ کامل ابن اثیر، حوادث سالهای ۱۵۰ و ۱۵۱ هجری؛ دکـتر ذبیـح الـه صفـا: «استاذسیس»، مجله ارتش، سال هشتم.

۲ ــ کامل، ج ۵؛ عقدالفرید، ج ۲؛ ابن خلکان؛ فهرسـت ابـن ندیـم؛ ملـل و نحـل شهرستانی

۳ ــ بررسی جامعی را در این باره در مقاله تحقیقی دکتر ذبیح اله صفا بـا عنـوان نقابدار خراسان در شماره دوازدهم سال چهارم، و شماره اول سال پنجم مجله مهر نـیز میتوان یافت

گروهی از خرمیه نیز ادعا کردند که ابومسلم همان آشیدراما یا سائوشیانت زرتشت بوده است که در پایان یک هزاره ظهور کرده است. گروهی دیگر امامت را پس از او حق دخترش دانستند که فاطمه نام داشت و از این جهت این فرقه را فاطمیه نامیدند که البته جدا از فاطمیون اسماعیلی است.

* * *

پس از ادعاهای مختلف مهدویت در ارتباط با ابومسلم، داستان مهدی های افریقایی از جالبترین فصول تاریخ صاحب الزمان ها است. Goldziher در فصلی که در «مطالعات اسلامی» خود بدین بررسی اختصاص داده است متذکر میشود که شمار این مهدی ها در تاریخ اسلام از هر جای دیگر فراتر میرود.

مهمترین این مهدی ها محمدبن عبدالله بن تومرت است که دولت او تا مدتی فرمانروای مراکش بود و هم اکنون نیز فرقه عظیمی به نام او وجود دارند. وی در قرن پنجم هجری و اوایل قرن ششم میزیست و ابن خلدون و ابن خلکان از نهضت او بنام حادثه ای عظیم یاد کرده اند. گلدتسیهر و لوی پروونسال نیز در باره او بررسی های فراوان کرده اند. به نوشته ابن خلکان ابن تومرت در عراق با امام غزالی از نزدیک آشنا شد و میان آنها تماسهای فکری وسیعی انجام گرفت.

اندک اندک نهضت انقلابی فراگیری در افریقیه بدست ابن تومرت پا گرفت، بطوریکه وی بر مراکش مسلط شد، ولی در همین ضمن خودش در ۵۲۴ درگذشت. گور وی همچنان زیارتگاه پیروان او است، که معتقدند وی همان مهدی قائم است و دوباره خواهد آمد.

بعد از مرگ او جانشینش عبدالمؤمن از مراکش به اندلس (اسپانیا) تاخت و سلسله الموحدین Almohades را بنیان گذاشت که در زمان آن افراط گرایی مذهبی شدیدی برقرار شد، منجمله کتابهای غزالی تحریم شد و در آتش سوخت و ابن رشد راه تبعید در پیش گرفت.

www.kavehroom.com

عبیدالله نوه عبدالله بن میمون ایرانی از رؤسای فرقه اسمعیلیه و از جانشینان حسن صباح بود. یکی از نواب او بنام ابوعبدالله در شمال افریقا تونس و قسطنطین را گرفت و بشارت داد که ظهور مهدی نزدیک است، امیراغلبیه را بیرون کرد و مهدی بنیانگذار سلسله فاطمیه را از زندان او بیرون آورد و بنام او خطبه خواند، ولی خودش به امر همان مهدی کشته شد و مهدی پایتخت خود را در شهر مهدیه بنا کرد. جانشین سوم او مصر را تصرف کرد و قاهره را بنا نهاد و حتی بغداد برای مدت کوتاهی بدست اولاد این چشم پزشک ایرانی افتاد.

هفتمین جانشین این مهدی، خلیفه عجیب و غریب فاطمی الحاکم بامرالله بود که ادعای خدایی کرد، و محرک او در این ادعا یک ایرانی بود که شغل خیاطی داشت و بدینجهت درزی خوانده میشد. به تلقین این درزی، الحاکم مدعی شد که خدا در تنش حلول کرده است، و وقتی هم که سه سال بعد از آن غایب شد (و احتمالاً به قتل رسید) درزی و عده زیادی از مؤمنین مدعی شدند که وی غیبت کرده است تا در روز قیامت دوباره در پیکر آدمی ظهور کند و با نیروی شمشیر اسلام را در سراسر جهان برقرار سازد و کعبه را از مرکزیت خود بیرون آورد. کیش الحاکم و درزی با مرگ این خلیفه در مصر از میان رفت ولی در سوریه و لبنان بصورت آیین دروز (که نام آن از «درزی» (خیاط) گرفته شده است) باقی ماند، و هنوز هم دروزی ها در انتظار بازگشت «الحاکم» هستند که هم مهدی بود، هم خداوند در او حلول کرده بود.

مهدی دیگر این دوران در افریقای مسلمان، پارسایی ایرانی بنام عبدالقادرالجیلانی (گیلانی) فقیه بزرگ قرن هفتم هجری بود که خودش در بغداد میزیست ولی اکثریت پیروانش در افریقای شمالی بودند. با اینکه مدتها از وفاتش میگذشت، اینان معتقد بودند که پیرشان زنده جاوید و در مقام مهدویت است، و سالی یک بار شباهنگام به زمین بازمیگردد و سوار بر اسبی سپید با زین و برگی زرین، در روشنایی ماه سراسر صحرای بزرگ شمالی را درمینوردد. فرقه او بنام قادریه هنوز هم از فرقه های مذهبی بزرگ اسلامی است و

www.kavehroom.com

مهدی سودانی معروف ظاهراً یکی از افراد همین فرقه بوده است. تذکر این نکته بیمورد نیست که این پارسای بزرگ طریقت ۹۴ فرزند از خـود بجای گذاشت[1].

* * *

در دوران بعد از مغول تا هنگام روی کار آمدن دولـت صفـوی، در خود ایران چندین صاحب الزمان مختلف پیدا شـدند کـه هرکـدام مریدانی یافتند و کار برخی نیز بسیار بالا گرفت، ولـی هیچکـدام از آنان سرنوشتی بهتر از مهدی های دیگر جهان اسلام نیافتند. اولین این مهدی ها یک درویش استرابادی بنام فضـل الله بـود کـه خـود را از اعقاب امام موسی کاظم میدانست و عادتاً از شهری به شهری میرفت. یکروز مدعی شد که صدایی از عالم غیب باو گفته اسـت کـه وی بـه «صاحب الزمانی» برگزیده شده است و بدو راهنمایی کـرده اسـت کـه دلیل روشن این مأموریت را در حروف آیات قرآنی بیابد، بدین جـهت آئینی که او آورد «حروفیه» نامیده شد، و خودش اندکی بعد خویشـتن را یکی از تجلیات حلول خداوند در کالبد آدمی دانسـت. بـه فرمـان میرانشاه، پسر تیمور، او را در باکو زندانی کردند و چندی بعد در قلعه النجک نزدیک نخجوان کشتند. از آن پس پـیروان او هنگـام زیـارت آرامگاه وی در این قریه، زیارتنامه خود را با جمله «لااله الافاه» آغاز میکنند که مخفف فضل الله است و از همـانوقت انتظـار بـازگشـت نزدیک او را در مقام «صاحب الزمان» دارند که شمشیر بکشد و جهان را پر از داد کند. علی الاعلی، جانشین او، مدتی قره یوسـف سـلطان قره قویونلو را که میرانشاه بدست او کشته شده بود، جلوه این صـاحب الزمان دانست، ولی خود این علی الاعلی اندکی بعد به اتـهام زندقـه اعدام شد. فرقه حروفیه نیز که در ایـران و سـوریه و آنـاتولی شـرقی تدریجاً گسترش یافته بود با سرکوبگری شدید مواجه شد و سرانجام بـا درویش های فرقه بکتاشی درآمیخت.

---

۱ ــ I. Goldziher، درسهایی در باره اسلام، ص ۱۴۷

www.kavehroom.com

مهدی بعدی، مردی بنام محمدبن محمدبن عبدالله ملقب به نوربخش بود که در قائن (خراسان) زاده شده بود و چون خواجه ختلانی درویش کبروی او را بعنوان یکی از وراث امام موسی کاظم و مهدی موعود به پیروان خود معرفی کرد، از آن پس وی خود را خلیفه و امام کل مسلمین دانست. سلطان شاهرخ، پسر و جانشین امیرتیمور، خواجه ختلانی و هشتاد تن از پیروان او را بجرم ارتداد اعدام کرد، ولی از کشتن نوربخش به دلیل جوانی او و ادعای وی در وراثت امام هفتم صرفنظر کرد و وی را به شیراز و بعد به کردستان و به هرات به تبعید فرستاد و مجبور به استغفار و توبه کرد. او سرانجام وی در شهر ری درگذشت، ولی «رسالة العلمای» وی کماکان او را تجلی ذات احدیت در کالبدی بشری میداند.

تقریباً در همین هنگام یک «امام زمان» دیگر بنام محمد فلاح در حله ظهور کرد و فرقه مشعشعه را بنیاد گذاشت و ادعا کرد که او کالبد جسمانی امام دوازدهم است که امام در او حلول کرده است. با پای گرفتن کارش، هویزه را در خوزستان مرکز حکومت خود قرار داد و در رساله ای بنام «کلام المهدی» جلوه های جسمانی امام غایب را در تمام ادوار گذشته یکایک برشمرد و اعلام کرد که خودش آخرین آنها است. چندی بعد شهر حله را غارت کرد و به آتش کشید و آرامگاه علی را در نجف ویران کرد و حتی بغداد را مورد تهدید قرار داد. ترکان قراقویونلو در جنگی با نیروی او، وی را مغلوب کردند ولی نتوانستند به خودش دست یابند.

پس از مرگ او پسرش علی به جانشینی وی نشست و با تعبیر تازه ای از اصل مهدویت، مدعی شد که مهدی جوهری ابدی دارد که بطور متوالی در کالبدهای مختلف حلول میکند، و مدعی شد که خودش نه تنها عصاره نبوت و امامت همه پیامبران و امامان پیشین است، بلکه خداوند در او حلول کرده است، و همین مبنای فکری بود که فرمول معروف «علی، الله» را که اکنون نیز شعار فرقه علی الهی است با تکیه به نام خود او، و نه نام امام اول شیعیان، پدید آورد. مشعشعیان تا قرن یازدهم هجری همچنان در خوزستان باقی ماندند و

www.kavehroom.com

پایتخت آنها، هویزه، حتی پس از آنکه توسط شـــاه اسـمعیل صفـوی تصرف شد، مرکزیت مذهبی خود را حفـظ کـرد. ولـی رهـبر فرقـه، مشعشع مبارک در این هنگام ناگزیر شد به خواست پادشاه صفوی بـه قبول آئین اثنی عشری تن در دهد. غالباً متذکر شده انـد کـه اصـول عقاید این فرقه از بسیاری جهات از معتقدات صابئین (پیروان یحیـی تعمید دهنده) که مرکز آنان نیز در خوزستان و جنـوب بیـن النـهرین است الهام گرفته است، و در مقابل خود این فرقه منبع الـهام اساسـی دو فرقه علی الهی و اهل الحق لرستان و کرمانشاه شده است[1].

* * *

دوره ظهور مهدی های عصر جدید، از نخستین سال قرن نوزدهم با ظهور مهدی مصری آغاز میشود.

در ماه فلورآل سال هفتم انقـلاب کبـیر فرانسـه (سـال ۱۷۹۹ میلادی)، اندکی پس از حمله ژنرال بناپارت و ارتـش فرانسـوی او بـه مصر (که در آنزمان از متصرفات عثمانی بود) ناگهان یـک مـهدی ناشناخته در این سرزمین پیدا شد که هم مورد حمایت دولت عثمـانی بود و هم سر نخ پولهای فراوانـی کـه خـرج میکـرد بـه خزانـه داری انگلستان متصل میشد. مهدی طرابلسی مدعی بود که از آسـمان بـه زمین آمده است تا مصر را از دست نامسلمانان نجات دهد، اما چـون این کار در بیابان اتفاق افتاده بود شـاهدی بـرای ایـن معجـزه خـود نداشت. در نزدیک دلتای نیل ٦٠ نفر از ملوانان فرانسوی را غـافلگیر کرد و کشت و شایع شد که با ریختن گـرد و خـاک بسـوی تـوپـهای فرانسوی آتش کردن آنها را مانع شده است و دست خـود را نـیز جلـو گلوله های تفنگ فرانسویان گرفته است، کاری که مدتها بعـد توسـط صاحب الزمان های دیگری در جنگ پاسداران انقلاب ایران با سـربازان عراقی تکرار شد. با اینهمه، ژنـرال Lefèbvre فرانسـوی و سـربازان او بیش از هزار تن از رزمندگان این مهدی را کشتند. خود مهدی مدعـی

---

۱ ــ B. Scarcia Amoretti در: Cambridge History of Iran، ج ٦، ص ٦٢٩-٦٣٢؛ Heinz Holm در مقاله «اهل الحق» در دائرة المعارف Iranica

www.kavehroom.com

شد که این عده از آنجهت کشته شده اند که ایمان درستی نداشته انـــد، ولی خودش هم که ایمان درستی داشت کشته شد. این بار هواخواهـانش مدعی شدند که او خود ترجیح داده است به آسمان رود و جنـــگ را از آنجا ادامه دهد[1].

تقریباً سی سال بعد از آن یک مهدی افریقایی دیگر در ســنگال پیدا شد که محمدبن اعمربن احمد نام داشت. وقتی که دعوی خـــود را در سال ۱۸۲۸ اعلام کرد به گمان جنون به تیمارستانش بردنـــد، ولـــی یک روز غروب از دارالمجانین فرار کرد و در میدان شهر به ســـخنرانی پرداخت و همچنان ادعا کرد که قائم آخرالزمان اســت و بـرای اینکـه عواطف مهرآمیز مردم را برانگیزد کودک شیرخواره خودش را از قنداق بیرون کشید و جلوی چشم مردم با شمشیر سر بریـــد و گفــت بـا ایــن قربانی گناهان امت خودم را خریداری میکنم[2].

مهدی محمد مراکشی نیز از دیگـــر صـــاحب الزمانـــهای قـــرن سیزدهم هجری است. پدرش شیخ محمد علی که مردی پارسا و فـــاضل بود به مریدان خود مژده داده بود که مهدی موعود در اواخر همان قـرن ظهور خواهد کرد. وقتیکه در سال ۱۲۷۴ قمری وفات یـــافت، پسـرش محمد مدعی شد که آن مهدی موعود که باید ظـــهور کنـد خـود او است. و نکونامی پدرش باعث شد که بـانگ ایـن دعـوی او در همـه افریقا طنین انداز شود. متأسفانه مهدویت او نیمه تمام ماند، زیـــرا در پنجاه و پنج سالگی بر اثر بیماری نابهنگامی درگذشت. ولی مـــرگ او مورد قبول پیروان فراوانش قرار نگرفت که مدعی شدند وی فقط غیبت کرده است و دوباره ظهور خواهد کرد. شمار پیروان ایـــن مـــهدی را در حال حاضر کمابیش ده میلون نفر برآورد کرده اند.

....

سرشناس ترین مهدی تاریخ اسلام، بعد از صاحب الزمان اثنـــی عشری ما، «مهدی سودانی» قرن نوزدهـــم اسـت کــه مـــاجرای او را

---

۱ ــ J. Darmesteter در کتاب «مهدی»، ص ۵۵-۵۷

۲ ــ دارمستتر در: Revue des deux mondes، سال ۱۸۲۹، ص ۲۴۷

www.kavehroom.com

میتوان از پرسر و صداترین رویدادهای قاره افریقا در دو قرن اخیر دانست.

این مهدی سودانی به نام حمید احمد در حدود سال ۱۲٦۰ هـ. (۱۸۴۳م.) در شهر دونقلا بدنیا آمد. مانند پیامبر اسلام نام خودش محمد بود و نام پدرش عبدالله و نام مادرش آمنه. اعلام مهدویت او نیز مثل محمد در ۴۰ سالگی وی صورت گرفت. پانزده سال در جزیره ابا زیست «همچنانکه پیغمبر اسلام ۱۵ سال در حوالی کوه حرا به انزوا و تفکر گذرانده بود». پس از اعلام رسالت، داعیانی به همه جا فرستاد تا مژده دهند که او همان مهدی است، که شخص محمد مهدویت او را به او خبر داده و در حضور خضر پیغمبر وی را بر تخت نشانده و از خداوند قول گرفته است که ملائکه و اجنه صالحه و همه پیغمبران و مقدسان از آدم ابوالبشر تا امروز به یاری او برخیزند.

برای تحکیم این وجه مشابهت با دختری بنام عایشه ازدواج کرد و نامش را ام المؤمنین گذاشت. در آغاز دعوی مهدویت کرد، بعد که کارش بالا گرفت خود را بمقام نبوت رسانید و دست پرورده اش تغسائیی را نیز ابوبکر صدیق نامید و او را خلیفه اول خود خواند. اندکی بعد مردانی را هم بنام عمر و عثمان و علی انتخاب کرد و نامشان را خلفای راشدین گذاشت. پس از چندی کادر زنانش را تکمیل کرد تا به تعداد زنان محمد رسید، و آنانرا امهات المؤمنین نامید. چون نامش محمدالمهدی و نام پدرش عبدالله بود، در نامه های خود محمدبن عبدالله امضا میکرد. یکبار در بالای منبر گفت: خداوند این عبد حقیر و ذلیل خود را به خلافت کبری منصوب کرد و بمن خبر داد که همان مهدی منتظر هستم. چندین بار مرا در حضور رسول اکرم و خلفای راشدین و اقطاب و خضر علیه السلام بر منبر نشانید و به ملائک مقرب و اولیای زنده و مرده خود از زمان آدم تا امروز و به اجنه ای که اسلام آورده اند و در همه جنگهای رسول اکرم و خلفای اربعه شرکت داشته اند فرمود که در صف مقدم نیروهای من با دشمنانم بجنگند. خاتم النبیین نیز شمشیر پیروزی خود را به کمر من بست و فرمود که با این شمشیر هیچکس از جن و انس بر تو پیروز نخواهد شد، و خالی را

www.kavehroom.com

که بر راست چهره ام دیده میشود نشان مهدویت من قرار داد و سه بار فرمود که هر کس که در مهدویت تو تردید کند به خدا و رسول او کافر شده است، در عوض علمائی که به مهدویت تو ایمان بیاورند مقامشان معادل مقام انبیاء خواهد بود، و غیرعلمائی که ایمان آورند رتبه شیخ عبدالقادر گیلانی را خواهند یافت.

سلسله پیروزیهای پیاپی مهدی سودانی بر مصر و بر انگلستان از سال ۱۸۸۰ آغاز شد، و در سال ۱۸۸۵ با تصرف خرطوم پایتخت سودان و اعلام برقراری خلافت عبدالله بن محمد و دولت مهدی در سودان به اوج خود رسید. در سالهای ۱۸۹٦ تا ۱۸۹۸ لشکرکشی بزرگی از جانب نیروهای مشترک انگلیسی و مصری به فرماندهی ژنرال کیچنر Kitchener علیه او صورت گرفت که به شکست انجامید.

در رساله علمیه او که در سال ۱۳۰۱قمری در سودان چاپ شده، بخشی از فتاوی مربوط به زنان چنین است:

زنان جوان نباید از خانه بیرون روند و زینت خویش را در معرض تماشای دیگران بگذارند. زنان حق ندارند بلند حرف بزننند و اگر با مردی صحبت کنند باید از پشت پرده صحبت کنند. زنی که حتی یک لحظه بی حجاب بنشیند محکوم به ۲۷ ضربه شلاق است و اگر سخنی به ناسزا بگوید محکوم به ۸۰ ضربه و اگر به برادرش بگوید ای سگ یا خوک یا یهودی یا فاسق یا دزد، محکوم به ۷ روز حبس و ۸۰ ضربه شلاق است. مردی که با زن نامحرم سخن گوید محکوم به ۲۷ ضربه شلاق است مگر آنکه برای خواستگاری او باشد، و کسی که سیگار یا تنباکو بکشد محکوم به ۸۰ ضربه. اگر دختر ۵ ساله ای را از نامحرم نپوشانند پدر و مادرش به زندان میروند و دارائی آنها هم به تصرف دولت درمیآید. زنان بیوه ۵ لیره مجیدی و دختران باکره ۱۰ لیره مجیدی بیشتر حق مهریه ندارند. زنان نباید در سوگواری گریه کنند. زن و مردی که در جائی تنها بنشینند باید تنبیه شوند هرچند هم که با هم تماس نگیرند. زنی که بر مرده خود بگرید تحت عذاب قرار خواهد گرفت مگر آنکه توبه کند. زنان نافرمان محکوم به حبس تاریک میشوند، زیرا گناهشان از گناه زنان زانیه کمتر نیست.

www.kavehroom.com

در سال ۱۳۰۱ مهدی سودانی انگلیسها را بکلی از سودان بیرون رانده و خود حکومتی مستقل تشکیل داده بود و در صدد تصرف مصر بود که زمینه افکار عمومی در آن کاملاً برایش فراهم شده بود، ولی یکسال بعد به بیماری حصبه دچار شد و درگذشت و بعد از مرگ او قوای مشترک انگلیسی و مصری به فرماندهی کیچنر پایتخت او ام درمان را تسخیر کردند و به حکومت وی پایان دادند. کیچنر گور او را شکافت و جمجمه اش را به لندن فرستاد که هنوز هم در موزه بریتانیاست.

مدعی دیگر مهدویت، غلام احمد قادیانی پیر طریقت احمدیه و از سرشناس ترین مهدی های قرن سیزدهم هجری (قرن نوزدهم) است. در پنجاب بدنیا آمده بود و تحصیلات عالیه داشت. زبانهای فارسی و انگلیسی را بخوبی حرف میزد، و گذشته از زبان اردو بدین دو زبان چندین کتاب منتشر کرد. اساس دعوتش این بود که مسیح در سرزمین کشمیر مدفون شده و اکنون در قالب او به جهان بازگشته است. او نیز چون پیمبر اسلام (و چون مهدی سودان) دعوت خود را در چهل سالگی اعلام کرد، و چون در عصر مطبوعات و خبرگزاریها زندگی میکرد دعوتش نه تنها در هندوستان و در جهان عرب سر و صدای بسیار براه انداخت، بلکه دامنه آن به امریکا هم رسید، بطوریکه پیروان وی اکنون در بمبئی و پنجاب و قادیان و لندن و شیکاگو مؤسسات خیریه متعددی بوجود آورده اند. خود غلام احمد زود مرد، ولی بعد از او میان پیروان فرزندش که خود را خلیفة المسیح مینامید و پیروان مولا محمد علی دوست و همکار نزدیکش اختلاف افتاد و این اختلاف پیشرفت سریع فرقه احمدیه را متوقف کرد.

چندین مهدی نیز در دوران خلافت عثمانی در ترکیه پیدا شدند، هر چند که شرعاً در این خلافت حق ظهور نداشتند، زیرا در ماده ۱۳ قانون مذهبی دولت عثمانی آمده بود که «امام باید مرئی باشد و خود را از انظار عامه پنهان نکند و مردم در انتظارش نباشند»[۱]، و اضافه شده بود که مهدی

---

۱ ـ فقه سنی عمر نصفی قرن ششم هجری که سعدالدین تفتازانی در قرن نهم هجری آنرا تفسیر کرده است

www.kavehroom.com

ممکن نیست ظهور کند مگر موقعی که خلیفه بدون تعیین جانشین بمیرد.

با این وصف چنانکه گفته شد چندین مهدی در عهد همین خلفای عثمانی اعلام موجودیت کردند که از جمله آنها یحیی محمد در عهد سلطان مراد سوم و احمد شیخ زکریا در عهد سلطان مراد چهارم بودند که هر دو کشته شدند. مشهورترین مهدی ترک اسحق یهودی بود که در زمان سلطنت سلطان محمد چهارم که شهر وین را به محاصره گرفت ظهور کرد. به گفته دارمستتر آن سال سال مهدی باران بود و این باران نخست بر یهودیان بارید، زیرا روایات یهود خبر میدادند که در آن سال منجی معهود در وقتی معین ظهور خواهد کرد و منجی در همان ساعت معین ظهور کرد. اسحاق ترک اهل ازمیر بود و جوانی بود زیبا با بیانی دلکش و پیامبرگونه. نه تنها کسانی از ترکان او را منجی شناختند، بلکه یهودانی از آلمان و هلند و لندن نیز به زیارتش آمدند. جهان اسلامی بهم برآشفت، زیرا قبل از ظهور مهدی میبایید دجال ظهور کرده باشد و فقهای عثمانی این منجی یهود را همان دجال دانستند و گفتند که ناچار ظهور مهدی نیز نزدیک است. در این هنگام کسوفی روی داد که حرکت لشکر ترک را بجانب جزیره کرت مانع شد و این دلیل دیگری دانسته شد که آخرالزمان نزدیک است، و در پی آن خبر رسید که خود مهدی ظهور کرده است: این مهدی اصلی شیخ زاده ای از اهل کردستان بود که چند هزار کرد را بدنبال خود داشت، ولی خیلی زود دستگیر و بحضور سلطان فرستاده شد. سلطان به هر دوی آنها پیشنهاد کرد که هدف تیراندازان مخصوص او قرار گیرند و اگر تیرها بر بدنشان کارگر نشد خود سلطان و همه رعایایش دعوی آنها را بپذیرند، ولی هیچکدام از آن دو حاضر به قبول این پیشنهاد نشدند، و سلطان هر دو را به ندیمی خود درآورد، بدین ترتیب که اسحاق یهودی عمامه بسر سر نهاد و کلیددار حرم شد و شیخ زاده کرد دربان مخصوص او، و با این دو انتصاب دجال و مهدی هر دو ابوابجمع سلطان عثمانی شدند، هر چند که چندی بعد ینی چری ها هر دوی آنها را خفه کردند[1].

---

۱ ــ J. Hammer-Purgstall در تاریخ امپرتوری عثمانی، ص ۲۱۷

www.kavehroom.com

در زمان سلطنت سلطان احمد دوم بار دیگر یک مـــهدی تـرک ظهور کرد، ولی چون او را به نزد والی بردند خود را به دیوانگـــی زد و جان بدر برد، و به تبعید او به جزیره لمنوس اکتفا شد.

آخرین مهدی ترک ظاهرا مردی بنام جلال اسـت کـه در اوایـل جمهوری آتاتورک در ازمیر بنام مهدی قیام کرد. رئیس شهربانی ازمیر مراتب را به آنکارا گزارش داد و دستور رسید کـه او را بـه پـایتخت اعزام دارند. انتظار میرفت که در آنجا مانند گذشته محفلی از علمـا تشکیل دهند تا براساس موازین مذهبی به ادعای او رسیدگـی شـود، ولی این بار در ورود بـه پـایتخت او را مسـتقیماً بـه دارالمجـانین فرستادند. با چند مدعی دیگر مهدویت بنام محمد و احمد و بیـوک و شاه مراد نیز بهمین ترتیب رفتار شد.

* * *

ماجرای امام دوازدهم شیعه از آغـاز یکـی از پیچیـده تریـن مسائل مورد بحث فقها و محدثان شیعیان دوازده امامی بوده است، و بهمین جهت از پایان قرن دوم هجری که این موضوع با درگذشت امـام یازدهم شیعه برای نخستین بار مطرح شد، تا به امروز، این بحـث بـه صورتهای مختلف همچنان ادامه داشته است.

اشکال اساسی کار محدثان و فقهای جهان تشیع اثنی عشری در مورد صاحب الزمان این بود که در هیچ جای قرآن نه تنـها بصورتـی روشن، بلکه حتی با ایهام نیز به وجود یک مـهدی، آنـهم در شـرایط خاص صاحب الزمان اثنی عشریه اشاره ای نشده بود تا مورد اسـتناد آنان در برابر اهل تسنن قرار گیرد. با اینوصف این مسئله ای نبود کـه اینان بتوانند آسان از آن بگذرند، زیرا همه مشروعیت و اعتبارشـان از توقیعی میآمد که مدعی صدور آن از جانب همیـن صـاحب الزمـان بودند. بدین جهت از همان آغاز تمامی کوشش شیوخ و محدثان معتبر جهان تشیع در این راه بکار گرفته شد که اگر اشاره روشنی در این بـاره در قرآن نتوان یافت، دست کم این اشاره را بصورتی ولـو غیرروشـن از طریق تفسیر و تعبیر آیه هایی از قرآن بیابند. بر چنین اساسی است که

www.kavehroom.com

علامه محمد باقر مجلسی در جلد سیزدهم بحارالانوار از ترکیب مطالب مهمترین کتابهای فقه و حدیث شیعه (غیبت شیخ طوسی، کمال الدین و عیون الاخبار شیخ صدوق، غیبت نعمانی، کشف الغمه اربلی) ۵۲ آیه از قرآن را از قول علی بن ابیطالب، امام محمد باقر، امام جعفر صادق و امام موسی کاظم به عنوان مدارک اشارات روشن به وجود امام قائم در قرآن مورد استناد قرار داده است که بهتر است آنها را عیناً در اینجا نقل کنم تا داوری در باره آنها آسانتر باشد:

«در آیه ۱۱۲ سوره طه آمده است که «ویحدث لهم ذکراً» (خداوند پدید آورد برای آنها ذکری را)، و این اشاره به ذکر ظهور قائم آل محمد و خروج سفیانی است. در آیه ۱۰۵ سوره انبیا کـه «زبور را برای داود نازل کردیم و در آن نوشتیم که زمین را بندگان صالح ما بـه ارث میبرند» مراد از این بندگان صالح قائم آل محمد و یاران اویند. آیه ۳ سوره حج که «به آنان که مورد ستم قرار گرفته اند اجازه جنگ دادیم و خداوند قادر به یاری آنهاست» در باره قائم و یاران او نازل شده است. آیه اول سوره قمر که «ساعت نزدیک شده» اشاره به ساعت قیام قائم آل محمد است. آیه ۶۴ سوره الرحمن «مدهامتان» (دو بهشت سرسبز با دو چشمه زلال) این معنی را دارد که در دولت امام زمان مکه و مدینه با درختان خرما به یکدیگر اتصال خواهند یافت. آیه ۱۳ سوره صف که «نصر من الله و فتح قریب» به فتح قائم آل محمد اشاره دارد. آیه ۱۵ سوره طارق که «آنها با ما مکر کردند و ما با آنها مکری بیشتر کنیم» این معنی را دارد که: ای محمد، پس آنها را مهلتی ده، که چون قائم قیام کند برای من از ستمگران و سرکشان قریش و بنی امیه و سایر بیدینان انتقام گیرد. آیه ۳۰ سوره تبارک کـه «ای پیغمبر، به مردم بگو اگر آبی که در دسترس دارید در زمین فرو رود غیر از خدا کیست که آب روان برای شما بیاورد؟» این مفهوم را دارد که اگر امام شما از نظرها غایب گردید کیست که آن امام ظاهر را بیاورد؟ و در این باره حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: مقصود از آب های شما ائمه هستند و مقصود از امام ظاهر امام غایب است (باوجود این در غیبت نعمانی و کمال الدین صدوق از حضرت موسی

www.kavehroom.com

کاظم علیه السلام پدر همین حضرت رضا روایت شده است کـــه بخـدا قسم که تأویل این آیه هنــوز نیـامده اســت و البتـه خواهـد آمـد، هنگامیکه قائم قیام کند)، و در کنزالفوائد آیه «لیظهره علـی الدیـن کله ولوکره المشرکون» چنین تفسیر شده است که: زمانی خواهد آمـــد که تمام یهودیان و نصاری و پیروان هر کیشی بدین حنیف اسلام بگروند و گرگ و میش و گاو و شیر و انسان و مار از جان خود ایمن باشـــند، موقعیکه دیگر موش انبانی را پاره نمیکند، و حکم جزیـــه گرفتـن از اهل کتاب ساقط میشود و هر جا صلیبی اســت شکســته میشــود و خوکها معدوم میشوند، و البته این بهنگام قیام قائم آل محمد خواهـد بود. در کمال الدین از امام محمد باقر نقل شده است که آیه ۱۵ ســوره تکویر که «قسم به ستارگانی که طلوع و غروب میکننـد» اشــاره بـه امامی است که بسال ۲٦۰ هجری غایب میشـــود، و ایـن روایـت در غیبت شیخ طوسی و نعمانی نیز تأکید شده است».

در کتاب المقتص علی محدث العوام تألیف ابوالحســین احمـد ساوی ۱۵٦ حدیث در باره مهدی موعود نقل شده است. در ۱٦ کتــاب مهم دیگر شیعه نیز ۱۰۰ حدیث دیگر در این باره آمده است.

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه از محدثان سنی در تثبیت امام زمان ۱۱۰ حدیث در باره امام غائب نقل کرده که به نوشــته او از مهمترین راویان اهل تسنن مانند عبدالله بن عمـر، ابوسـعید خـدری، عبدالرحمن بن عرف، انس بن مالک، ابوهریره و غیره روایت شده است.

در بحارالانوار ۲۱۴ حدیث در باره ولادت صاحب الزمـان، ۳۱۸ حدیث در باره عمر طولانی او، ٦۵۷ حدیـث در بـاره ظـهور او، ۱۲۳ حدیث در باره ملاعینی که بدست او کشته میشوند نقل شده است، کـه نمونه هایی از آنها چنین است:

«پیغمبر به فاطمه فرمـــود: دخـترم، از جـبرئیل شـنیدم کـه پروردگار جهان هفت فضیلت به ما داده که پیش از مـا بـه هیچکـس نداده است. اول اینکه خود من بهترین پیغمـــبران هســتم. دوم اینکـه شوهر تو بهترین اوصیاء است. سوم اینکه عـم پـدرت حمـزه بـهترین عموها و بهترین شهیدها است. چهارم اینکه خداوند در بهشت دو بـــال

www.kavehroom.com

سرخ فام به پسر عمویت جعفر طیار عطا فرماید تا با آن پــرواز کنــد. پنجم به خدائی که جز او خدائی نیست مهدی این امت که عیسی بـــن مریم پشت سرش نماز میگذارد از نسل این فرزند تو بوجود میـــآید، و این را سه بار گفت و دست روی شانه حسین علیه السلام گذاشت»[۱].

«حضرت امام محمد باقر فرمود: چون جدم امام حسـسین علیـه السلام شهید شد، فرشتگان بدرگاه الهی نالیدند کــه آیـا خیـال داری قاتلین بهترین بندگانت را بحال خود گـــذاری و هیـــچ کـار نکنـی؟ و خداوند به آنها وحی فرستاد که آرام گیرید، به عزت و جلالم سوگند کـه دیر یا زود حسابشان را خواهم رسید. آنگاه امامان اولاد حسین را بـــه آنها نشان داد که یکی از آنها ایستاده بود و نماز میگـــذارد. خداونـد فرمود: به ذات این قائم (امام دوازدهم) سوگند میخورم کـــه از آنــها انتقام میگیرم. و از آنوقت امام زمان قائم نامیده شد».

با اینوصف همین شیخ صدوق در کتاب دیگرش معانی الاخبـار از همین امام محمد باقر روایت کرده است که از این جهت این امـام را قائم میگویند که پس از فراموش شدن نامش قیام میکند[۲].

«حذیفة بن الیمان از حضرت پیغمبر نقل میکنـــد کـه فرمـود: مهدی مردی از اولاد من است. رنگ بدن او رنگ نژاد عرب و اندامـش مانند اندام بنی اسرائیل، و وسط بینیش برآمده است و در سمت راست رخسارش خال سیاهی است و دو عبای قطـــری پوشـیده اســت، و بـه بیت المقدس میرود و هفت سال سلطنت میکند. چون پرچمـــهای سـیاه ببینید که از خراسان میآید باستقبال آنها بشتابید هر چند با رفتـــن از روی برف باشد که مهدی خلیفة الله در آن جماعت است»[۳].

«امیرالمؤمنین فرمود: خداوند از دودمان پسر من امام حسـین مردی همنام پیغمبر بوجود آورد که ظهور کند و ظلم را از جهان بردارد و بخدا قسم اگر قیام ننماید او را خواهند کشت و نشانی او این اســت

---

۱ ــ شیخ طوسی در غیبت، نقل از کتاب «مهدی موعود»

۲ ــ شیخ صدوق در علل الشرایع، نقل از همان کتاب

۳ ــ کشف الغمه علی بن عیسی اربلی، ص ۱۱۷

www.kavehroom.com

که پیشانیش باز، بینیش کشسیده و میـان برآمـده، شـکمش فربـه و رانهایش پرگوشت است بـا خـالی در ران راسـت، و میـان دندانـهای ثنایایش باز است»[1].

«ابو هریره از پیغمبر روایت کند که پیش از آنکه قیامت شـود مردی از اهل بیت من به سلطنت رسد که وسط بینیش برآمده باشـد و نامش مهدی است و قسطنطنیه و جبال دیلم را فتح کند».

«و ابن شیرویه دیلمی در کتاب الفردوس آورده است که: پیغمـبر فرمود مهدی طاووس اهل بهشت است و بیست سال سلطنت کند»[2].

....

پس از نقل پیشگوئیهای دقیق پیامبر اسلام و امامـان جـهان تشیع در باره مشخصات دقیق امامی که میباید در آخرالزمان ظـهور کند، محدثان متعدد بخش بعدی توجه خود را به توصیـف چگونگـی تولد او معطوف داشته اند، و در این باره سلسله طولانی روایات خویش را بر اساس داستان هزار و یک شب گونه ای که احتمالاً نقـال سـلطان صاحبقران رمان امیرارسلان و فرخ لقا را از روی آن نسخه برداری کـرده است، با شرکت قیصر روم و شمعون الصفا و عیسـی مسـیح و مریـم باکره و پیمبر اسلام و یازده امام شیعه و فاطمه زهرا و پاپ اعظـم در دو شهر سامره و روم به صحنه آورده اند، و خلاصه بسیار کوتـاهی از آن چنین است:

امام علی النقی نامه ای به خط و زبان رومی مینویسد و آنـرا مهر میکند و با کیسه زرد رنگی حاوی ۲۲۰ اشرفی به همسایه مؤمـن خود در سامره بشربن سلیمان که شغلش برده فروشی است میدهـد و از او میخواهد که به بغداد برود و در روز معینی بر سر پل فرات منتظـر کشتیهایی که از شام میآیند و اسیران رومیان را برای فروش میـآورند بشود تا وقتیکه در میان آنها کشتی متعلق به عمربن زید وارد شـود. آنگاه در میان دختران رومی که صاحب این کشتی به معـرض فـروش

---

۱ ـ غیبت نعمانی، نقل از همان کتاب

۲ ـ نقل از همان کتاب

www.kavehroom.com

میگذارد دختری را که ده جامه ابریشمی بر روی یکدیگر پوشیده است شناسایی کند. در آنوقت خواهد شنید که این دختر به اشراف زاده خواهان خرید خود میگوید: «اگر تو ثروت و حشمت سلیمان بن داود را هم داشته باشی بتو رغبتی ندارم و پولت را بیهوده تلف میکنی»، و چون این را شنید جلو رود و بگوید که او نیز از یکی از اشراف عرب حامل نامه ای به خط و زبان رومی است و اگر کنیز رومی رضایت دهد وی از جانب خریدار برای خرید او وکالت دارد.

راویان حدیث از قول بشربن سلیمان نقل میکنند که چون کنیز رومی نامه را میخواند التماس کنان از برده فروش میخواهد که او را به صاحب این نامه بفروشد. آنگاه معامله با آن ۲۲۰ اشرفی امام انجام میشود و حامل نامه کنیزک رومی را با خود به محلی که در بغداد برای سکونتش اجاره کرده بود میبرد. وقتی که کار جابجا شدن تمام میشود، بشربن سلیمان از دختر میپرسد که در صورتیکه نویسنده نامه را نمیشناسی، چرا لحظه به لحظه نامه او را میبوسی و بر چشمانت میگذاری؟ و کنیز رومی که او را مردی مورد اعتماد امام شناخته است برای وی افشا میکند که نواده قیصر روم و دختر یشوعا پسر قیصر است و نام خودش ملیکه است. مادرش نیز از تبار شمعون بن صفا حواری حضرت عیسی است، و ماجرای کنیزی او بدین قرار است که در سیزده سالگی او پدر بزرگش قیصر روم تصمیم گرفت وی را به ازدواج برادرزاده اش درآورد و جشن باشکوهی بدین مناسبت برپا کرد که پنجهزار تن از بزرگان کشوری و لشکری و روحانی روم در آن شرکت داشتند، ولی درست در آن لحظه که خطبه عقد خوانده میشد زلزله ای همه صلیب ها را فروریخت و پایه های تخت ها را درهم شکست. و چون همه اینها بجای خود بازگردانده شد، دوباره در لحظه عقد همین واقعه روی داد و این بار جشن برهم خورد. «آن شب، من چون بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت عیسی مسیح و شمعون الصفا و حواریون دیگر در همان تالار اجتماع کرده اند، ولی بجای تخت قیصر روم منبری گذاشته شده است که از آن نور میتابد. پس از چند لحظه دیدم که محمدبن عبدالله و علی بن ابیطالب با گروهی از

www.kavehroom.com

همراهانشان وارد تالار شدند، و عیسی مسیح به استقبال حضرت محمد رفت و او را در بر کشید، و آن حضرت بدو گفت: ای روح الله، آمده ام تا دختر جانشینت شمعون الصفا را برای فرزندم حسن عسکری خواستگاری کنم. و چون عیسی و شمعون با اشتیاق رضامندی خود را ابراز داشتند، آنحضرت بر بالای منبر نورانی رفت و خطبه ازدواج را قرائت فرمود و مرا به زناشوئی نواده اش درآورد. در این وقت بیدار شدم، اما جرئت نکردم موضوع رؤیایم را برای پدر و جدم بازگو کنم. از آن تاریخ چنان عشق شوهر نادیده ام در دلم جای گرفت که خواب و خوراک را از دست دادم و رنجور شدم، چنانکه هیچیک از پزشکان چاره دردم را نیافتند. سرانجام به جدم قیصر گفتم که اگر زندانی های مسلمان را آزاد کند، شاید حضرت عیسی و مادرش مریم مقدس برای درمانم کمکی بکنند، و وی این درخواست مرا پذیرفت. چهارده شب بعد از آن، دیگر باره در خواب دیدم که حضرت فاطمه زهرا دختر پیامبر به اتفاق حضرت مریم مادر عیسی و چند حوری بهشتی به سوی من آمدند و حضرت مریم بمن گفت: این بانو، بانوی جهان و مادر شوهر تو است. دامنش را گرفتم و گریه کنان پرسیدم که پس چرا شوهرم به دیدن من نمیآید؟ آن حضرت اظهار داشت: آخر تو مسلمان نیستی، و اگر بخواهی او بدیدارت بیاید میباید ادای شهادت کنی، و من همانوقت لااله الاالله محمد رسول الله گفتم، و آن بانو فرمود: اکنون منتظر فرزندم باش، و درست در شب بعد از آن، حسن عسکری را در خواب دیدم که وعده داد هر شب در خواب با من دیدار کند تا زمانی که هجران ما به وصال بدل شود».

در دنباله روایت از قول بشربن سلیمان آمده است که: پرسیدم ای بانو، چه شد که اسیر شدی و به اینجا آمدی؟ و او پاسخ داد: در یکی از شبها، امام در خواب به من خبر داد که جد من قیصر قصد دارد لشکری برای جنگ با مسلمانان بفرستد و بهتر است من خودم را در لباس خدمتکاران درآورم و در خدمت سربازانی که عازم جنگ هستند همراه اردو حرکت کنم. در این سفر بود که اسیر شدم، ولی تاکنون به هیچکس نگفته ام که نواده قیصر روم هستم. پرسیدم: چگونه به زبان

www.kavehroom.com

عربی حرف میزنی؟ گفت: آخر بدستور جدم چندین زبان بر من آموخته شده بود. پس از ورود به سامره آن کنیز را نزد امام علی النقی بردم که با شادی از او استقبال کرد و به وی خبر داد که مادر کسی خواهد شد که بر این دنیا حکومت خواهد کرد و آنرا پــر از عــدل و داد خواهد ساخت. آنگاه دختر را به خواهرش حکیمه خاتون سپرد تا رسوم و آداب اسلامی را به وی بیاموزد و نامش را نیز به نرجس خاتون تغییر داد.

بخش بعدی این داستان، چگونگی تولد فرزند امام حسن عسکری است که میبایست بعد از او امام دوازدهم شیعیان و «صاحب الزمان» موعود تشیع اثنی عشری باشد. در این مورد نیز بهتر است خلاصه کوتاهی از آنچه را که در معتبرترین کتابهای حدیث جهان شیعه (اصول کافی، ارشاد شیخ مفید، غیبت شیخ طوسی، بحارالانوار مجلسی) در این باره نقل شده، در اینجا بخوانید:

حکیمه خاتون عمه امام حسن عسکری، در روز ۱۴ شعبان به دیدار برادرزاده اش میرود. امام از او خواهش میکند که آن شب را در خانه او بماند، زیرا وی از نرجس (نرگس) خاتون همسر خود صاحب فرزندی خواهد شد. حکیمه خاتون شادمان به نزد نرجس میرود، ولی اثری از بارداری در او نمی بیند. وقتیکه در این باره از امام سئوال میکند، امام بدو توضیح میدهد که امامان مانند مردم دیگر در شکم مادرانشان تکوین نمییابند و از راه رحم نیز زاییده نمیشوند، بلکه در پهلوی مادرانشان رشد میکنند و از ران راست آنها زاده میشوند. «آن شب حکیمه بر بالین نرجس خاتون نشست و نزدیک سپیده دم، وی بدو خبر داد که آنچه آقا فرمود ظاهر شد. حکیمه خاتون سوره انا انزلناه را بر نوزاد خواند، و خود نوزاد نیز بمحض تولد همراه او به خواندن همین سوره پرداخت و بعد گفت: عمه جان سلام. و آنگاه نرجس ناپدید شد، و چون پرده برداشته شد در میان نوری خیره کننده طفلی نمودار شد که مشغول نماز خواندن بود، و هنگام دعای پایان نماز از خداوند خواست که به وعده خود وفا کند و زمین را بوسیله او پــر از عــدل و احسان سازد. آنگاه حکیمه نوزاد را نزد امام بــرد و در ایــن هنگــام مرغی پروازکنان به سوی آن دو آمد، و امام از او خواست که طفل را بــبرد و

نگاهداری کند و در هر چهل روز باز بیاورد تا پــدر و مــادرش بـا او دیدار کنند. و چون مرغ کودک نوزاد را میبرد، امــام بـه عمـه خـود توضیح داد که این مرغ روح القدس است که مادر موسی نـیز فرزنـد خود را به او سپرده بود».

از هنگام درگذشت امام حسن العسـکری در سـال ۲٦۰، دوران امامت مهدی (امام زمان) آغاز شد. در مدت غیبت صغـرای او کـه شصت و نه سال ادامه یافت دیدار امام برای پـیروان او امکـان پذیـر نبود، و فقط چند نفری این اختیار را یافتند که عرایض امت را بحضور او ببرند و در پاسخ آنها اوامرش را بدانان ابلاغ کنند. ایـن افـراد کـه «وکلا» یا «ابواب» نامیده میشدند و تا سال ۳۲۹ هجری این وظیفـه را عهده دار بودند، بر رویهم چهار نفر بودند که هر یک از آنها جانشین نفر قبلی شدند: ابوعمرو عثمان بن سعید معروف بـه سـمان (روغـن فروش)، ابوجعفر محمدبن عثمان پسر او، ابوالقاسـم حسـین بـن روح نوبختی از خاندان ایرانی نوبخت، و ابوالحسن علی بن محمد سمری. به نوشته احمد کسروی «چون کار عثمان بن سعید و جایگاه والایـی کـه برای خود باز کرده بود به کسان بسیاری گـران میافتـاد کشاکشـهای بسیاری برخاست و ما نامـهای بیـش از ده تـن دیگـر را در کتابـها مییابیم که آنان نیز به دعوی نمایندگی امام ناپیدا برخاسته و همچـون عثمان خود را باب (در) نامیده اند، و بهمین جهت عثمان بن سـعید و جانشینانش آنانرا دروغگو خواندند و از امام «توقیع» هـایی در بـاره بیزاری از ایشان ارائه کردند.

پس از عثمان پسرش محمد دعوی نمایندگی امام کرد و او نـیز توقیع های بسیار از ناحیه مقدسه امام ناپیدا بـیرون آورد و پولـها از مردم گرفت و در توی خیک روغن بخانه امام فرستاد. بعد از او نوبـت کسی بنام حسین بن روح رسید و سرانجام محمدبن علی سـمیری کـه ایرانی بود بدین مقام رسید، و ماجرای این ابواب چهارگانـه ۷۰ سـال بدین ترتیب ادامه یافت، که در همه این مدت امام غایب در پشت پرده امامت میکرد و کسی جز باب هـای او اجـازه و امکـان دیـدارش را نداشتند. ولی چون ادامه این وضع برای همیشه ممکن نمیشد در پایـان

www.kavehroom.com

هفتادمین سال محمد سمیری مدعی دریافت توقیعی از جانب امام شد که در آن به وی گفته شده بود که امام بزودی دوران غیبت تازه ای را بنام غیبت کبری آغاز خواهد کرد که تا هر زمان که خداوند خواسته باشد ادامه خواهد داشت، و در این مدت دیگر به وجود ابواب احتیاجی نیست و «مؤمنان میباید در حوادث به راویان حدیث او مراجعه کنند که او آنانرا حجت خود بر ایشان معین کرده است، همانطور که خود او حجت خدا بر این راویان است».

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» در این باره چنین روایت میکند:

«جماعتی از علما از شیخ صدوق روایت کرده اند که حسن بن احمدبن مکتب گفت در همان سالی که ابوالحسن علی بن محمد سمری وفات یافت من در بغداد بودم. چند روز پیش از رحلتش به خدمت وی رسیدم. آن بزرگوار توقیعی را که از ناحیه مقدسه صادر شده بود به این عبارت برای مردم خواند: بسم الله الرحمن الرحیم. ای علی بن محمد سمری! خداوند پاداش برادرانت را در مرگ تو بزرگ گرداند، چه تو تا شش روز دیگر خواهی مرد. پس به کارهای خود رسیدگی کن و به هیچکس بعنوان جانشین خود وصیت منما، که غیبت کامل واقع شده است. من آشکار نمیشوم مگر بعد از اجازه پرورگار عالم، و این بعد از گذشت زمانها و قساوت دلها و پر شدن زمین از ستم خواهد بود. عنقریب در میان شیعیان کسانی پیدا میشوند که ادعا میکنند مرا دیده اند. آگاه باش که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعا کند که مرا دیده است دروغگو است و افترا میبندد، ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم. راوی گوید: از روی این توقیع نسخه ها نوشتیم و از نزد وی بیرون آمدیم. چون روز ششم شد، نزد وی بازگشتیم و او را در حال احتضار دیدیم. به او گفتیم جانشین شما کیست؟ گفت: خدا را امری است که خود رساننده آن است، و این آخرین کلامی بود که از وی شنیده شد. رضی الله عنه!»

این روایت در کمال‌الدین شیخ صدوق هم نقل شده است[1].

* * *

---

۱ ــ غیبت شیخ طوسی، ص ۱۵۷؛ احتجاج طبرسی، ص ۲۸۸

www.kavehroom.com

با آنکه در «توقیع» معروف امام غایب، کـه کتابـهای بسـیار معتبر جهان تشیع مدعی نقل متن دقیق آن شده اند تصریح شده بـود که در دوران غیبت کبرای امام هیچ نشانی از او دیده نخواهـد شـد و هیچکس نیز او را نخواهد دید، همین بزرگواران نه تنـها او را مرئـی کردند، بلکه مقر وی را در این دوران غیبت نیز دقیقاً مشخص کـرده و حتی جمعی از مؤمنین را بدانجا فرستادند تا در باره آن خبرهـای لازم را به ایشان اطلاع دهند. بر اساس این روایات که مجموعه آنها در جلد سیزدهم بحارالانوار نقل شده، مقر امام غائب جزیره ای دانسـته شـده است بنام الخضرا، که فرزندان امام به نـام طـاهر، قاسـم، ابراهیـم و عبدالرحمن هر یک بر شهری از شهرهای آن حکومت دارند. به روایـت تحفة الامین جمعی از ثقات خودشان به این جزیره رفتـه و در بـاره آن اخباری داده اند. بـه گفتـه اینـان ایـن جزیـره الخضـرا در مدخـل جبل الطارق است و تازیان آنرا جزیره ام حکیم نامیده اند و مقابل شـهر الخزیراس است. محقق کرکی کتـاب کـاملی در بـاره ایـن جزیـره و حکومت آن برای شاه طهماسب نوشته است.

ابن خلدون در جلد چـهاردهم تـاریخ و ابـن بطوطـه در رحلـه (سفرنامه) خود مینویسند که در شهر حله نزدیک بغـداد کـه آخریـن مسکن امام دوازدهم پیش از غیبت کبرای او دانسته میشد، مسـجدی بر پا شده بود که بر سر در آن پرده ای ابریشمین آویخته بودند و آنجـا را معبد صاحب الزمان میخواندند. همه روز پس از نماز عصـر چنـد صد نفر سوار با شمشیر برهنه میرفتند و از حاکم شهر اسبی با زیـن و برگ میستاندند و بصدای طبل و شیپور بسوی معبد روان میشـدند و فریاد میزدند که «ترا بخدا ای صاحب الزمان، بیرون بیـا کـه موقـع ظهورت فرا رسیده است» و آنگاه او را به صدای شیپور میخواندند تـا هنگام نماز مغرب فرا میرسید[1]. یاقوت نیز در «معجـم البلـدان» در همین باره مینویسد که در اوایل قرن هفتـم هجـری در شـهر کاشـان بزرگان شهر هر روز بامداد از دروازه شهر بیرون میرفتند و اسب سـفید

---

۱ ــ رحله ابن بطوطه، ج ۲، ص ۹۸

www.kavehroom.com

زین کرده و آراسته ای را با خود میبردند تا اگر مهدی موعود به ناگـاه ظاهر شود بر آن مرکب سوار شود، و هر روز عصر با تأسف از اینکـــه امام در آنروز ظاهر نشده به شهر بازمیگشتند[1]. میرخواند بنوبه خـــود در روضة الصفا متذکر میشود کـــه در قـرن ششـم هجـری، در دوران حکومت «سربداران» در سبزوار، روزی دو بـــار صبـــح و عصـــر اســب راهواری را با زین و براق مجلل به میدان بزرگ شهر میآوردند تا اگـــر صاحب الزمان در آنروز ظهور کند بتواند بیدرنگ بـــر آن بنشـــیند[2]. از قرون نهم و دهم هجری همین کار توسط پادشاهان صفـــوی، «غلامـــان شاه ولایت»، انجام میگرفت که به حکایت شاردن جهانگرد فرانسوی در کاخ سلطنتی خود در اصفهان همواره دو اسب با زین افزار آراسته یکی برای سواری حضرت صاحب الزمان و دیگـری بـــرای ســـواری نـــایب او عیسی مســـیح آمـــاده داشـــتند[3]. بررســی جـــامعی را در بـــاره ایـــن اســتقبال هـــای خالصانـــه از امـــام زمـــان در مقالـــه تحقیقـــی H.G. Kippenberg محقق معاصر آلمانی بـــا عنـــوان Zu einem normativen Simbol Vorderasiens : das gesatteltepferd میتوان یافت.[4]

* * *

علیرغم همه تأکیدی که در «توقیع» امام غائب بر این شده بود که از تاریخ غیبت کبرای او تا هنگام ظهور مجددش هیچکـــس وی را نخواهد دید و هر کس که ادعای دیدنش را بکند دروغ گفته است، شیخ صدوق در کتابهای کمال الدین و غیبت و نعمانی در غیبت خود شانزده مورد مشخص از کسانی را نقل میکنند که در این مدت او را دیـــده و با وی گفتگو کرده اند.

مجلسی بنوبه خود از کسانی به نام مقدس اردبیلی و میراســحق

---

۱ ــ معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۵

۲ ــ روضة الصفـــا، ص ۱۸۸. J.M. Smith در: The history of Sarbedaran Dynasty (1336-1381 A.D.)، ص ۵۵

۳ ــ سفرنامه شاردن در ایران، ج ۷، ص ۴۵٦ و ج ۹، ص ۱۴۴

۴ ــ Annals for Religious Iconography، سال ۱۹۸۲، شماره اول، ص ٧٦-۹٧

www.kavehroom.com

استرآبادی و میرزا محمد استرآبادی و اثری کاشانی و محمدبن عیسی بحرینی نام میبرد که در شرایطی عجیب و غریب با امام غایب دیدار کرده اند و بر رویهم از ۶۰ مورد مختلف دیگر در این باره یاد میکند.

در غیبت طوسی، یکجا امام زمان با شترش از کجاوه به آسمان بالا میرود، جای دیگر بصورت پسربچه ای با ده وجب قد و قامت (غلام عشاری القد) درمیآید که بر مرده ای نماز میگذارد، جای دیگر راوی در بیابانی نزدیک مکه جوانی را در درون خیمه اش می بیند که اندامش در لطافت مانند گل بابونه و رنگ مبارکش چون گل ارغوانی است که قطراتی از عرق مثل شبنم بر آن نشسته است و قد مبارکش مانند چوبه ریحان است و سر مبارکش گرد و ابروانش بلند و کمانی و بر گونه راستش خالی مانند پاره مشکی که بر روی عنبر کوبیده فشانده باشند. «فهمیدم که امام زمان است. عرض کردم آقا، چرا آمدنتان بطول انجامید؟ فرمود پسر فهریار، پدرم رسم تقیه پیش گرفته بود و مرا نیز امر به تقیه فرمود و من اکنون در حال تقیه ام. عرض کردم چه وقت قیام میفرمائی؟ فرمود وقتیکه راه حج را بروی شما ببندند و خورشید و ماه در یکجا جمع شوند و ستارگان در اطراف آنها به گردش درآیند و دابة الارض در بین صفا و مروه قیام کند در حالیکه عصای موسی و انگشتر سلیمان با او باشد».

جای دیگر، جد طایفه بنی راشد در تهران، در بازگشت از حج در بیابان میخوابد و وقتی از حرارت آفتاب بیدار میشود که کاروان رفته است. سرگشته در بیابان میرود که ناگهان خود را در سرزمین خرمی می بیند که بتازگی باران بر آن باریده و خوش بوترین زمینها است. در وسط آن سرزمین خرم قصری است که مانند برق شمشیر می درخشد. دو پیشخدمت در را میگشایند و او را بر روی قصر میبرند. در پشت پرده جوانی را می بیند که شمشیر بلندی را بالای سرش آویخته اند. جوان مثل ماه شب چهارده است. میگوید میدانی من که هستم؟ میگوید نه بخدا. میگوید من خاتم آل محمد هستم و در آخرالزمان با این شمشیر که می بینی قیام میکنم و زمین را پر از عدل و داد میکنم. آیا میل داری به سوی کسانت برگردی؟ گفتم آری. به اشاره او

www.kavehroom.com

پیشخدمت کیسه ای بمن داد و از قصر بیرون آمدیم. چند قدم که رفتم چشمم به سایه ها و درختان و مناره مسجدی افتاد. پیشخدمت گفت این شهر را میشناسی؟ گفتم نه، ولی شبیه اسدآباد همدان ما است. گفت همانجاست. و غایب شد. پس کیسه را باز کردم و چهل تا پنجاه دینار در آن دیدم. تا موقعیکه دینارها را داشتم همواره خیر و برکت بما روی میآورد[1].

* * *

به روایت محدثان شیعه، بسیار پیش از آنکه امام قائم متولد شده باشد، نشانه های ظهور و قیام او به صورتهای مختلف بر ارباب بصیرت آشکار شده بود. یکی از شناخته شده ترین این نشانه ها، ماجرایی است که در سه کتاب بسیار معتبر جهان تشیع: غیبت شیخ طوسی، کمال الدین شیخ صدوق و احتجاج طبرسی از عیسی مسیح روایت شده است، و طبعاً هر سه این روایات در بحارالانوار ملا باقر مجلسی نیز منعکس شده اند:

«اهل تسنن روایت کرده اند که عیسی بن مریم علیه السلام از زمین کربلا گذشت و چند آهو را دید که در آنجا گرد آمده اند. آهوها آمدند به نزد عیسی بن مریم و شروع به گریستن کردند. عیسی علیه السلام هم نشست و با آنها گریست و حواریون هم که این بدیدند نشستند و گریه سر دادند، در حالیکه نمیدانستند برای چه گریه میکنند. بعدا پرسیدند یا روح الله، چرا گریه میکنید؟ فرمود مگر نمیدانید این سرزمینی است که نور دیده احمد مرسل و جگرگوشه فاطمه زهرا بتول اطهر که شبیه مادر من است در آن کشته میشود و همین جا مدفون میگردد. خاک این بیابان از مشک خوشبوتر است، زیرا تربت آن شهید است و تربت انبیاء و اولاد آنان نیز چنین است. سپس عیسی علیه السلام دست به پشکل های آهوان زد و آنها را بوئید و فرمود: پروردگارا! اینها را آنقدر باقی بگذار تا پدر این شهید

---

[1] ـ شیخ طوسی در غیبت، ص ۱۵۹

www.kavehroom.com

مظلوم نیز بیاید و اینها را ببوید و باعث تسلی خاطرش شود. و در روایت است که آن پشکلها ماندند تا زمان امیرالمؤمنین که از کربلا گذشت و آنها را بوئید و گریست و همراهان را نیز بگریه انداخت و داستان را به اصحاب خود اطلاع داد»[1].

علامه مجلسی در تفسیر این حدیث مینویسد: عجیب است که اهل تسنن تصدیق میکنند که پشکلهای آهوان بیش از پانصد سال باقی ماند و ابر و باران و گذشت روزها و شبها و سالها آنرا تغییر نداد، ولی قائم آل محمد از پشکل هم کمتر است و نمیتواند باقی بماند تا آنگاه که با شمشیر قیام کند و دشمنان خدا را نابود گرداند.

علی بن ابیطالب در خطبه نماز جماعت، در پاسخ صعصعة بن صوحان که دجال علیه اللعنه کی ظهور خواهد کرد، فرمود: وقتی که مردم دروغ گفتن را حلال شمارند، و رشوه بگیرند، و سفیهان را بکار بگیرند، و با زنان مشورت کنند، و خون یکدیگر را بی‌ارزش دانند، و ساختمانها را محکم بسازند، و امرا فاجر باشند، و وزرا ظالم، و قاریان قرآن فاسق، و اشرار مورد عنایت قرار گیرند، و پیمانها نقض شوند، و زنها در امر تجارت با شوهران خود شرکت جویند، و صداهای فاسقان بلند گردد[2]. و بدرستی که در آن زمان بزرگ قوم رذل ترین آنها باشد، و از شخص فاجر بمناسبت سرش تقیه شود، دروغگویان تصدیق شوند و جانیان امین گردند، و زنان نوازنده آلات طرب بدست گرفته نوازندگی کنند، و مردم پیشینیان خود را دشنام دهند، و زن ها بر زین ها سوار شوند و زنان به مردان و مردان به زنان شبهت پیدا کنند، و احکام دین را برای غیردین بیاموزند.

نشانه های روشنی بر نزدیکی ظهور امام قائم، بنا به روایتی که

---

۱ ـ مهدی موعود، ص ۹۹۷

۲ ـ شیخ صدوق در کمال الدین، ص ۱۷۸. مترجم مهدی موعود که این روایت را نقل کرده، در تفسیری بر آن میپرسد: آیا مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام خوانندگان رادیو و آوازهای آنها است، یا میتینگ دهندگان و ناطقین انتخاباتی که هر روز صدای زنده باد و مرده بادشان در سر هر کوی و برزن بلند است و دسته دسته برای شنیدن آن صداهای بیهوده اجتماع میکنند؟

www.kavehroom.com

در کتاب علی بن بابویه از امام جعفر صادق (و آن نیز نقل از خود پیامبر اسلام) آمده این است که در آن زمان بواسیر در میان مؤمنین شیوع بسیار یابد[1]، و از امام محمد باقر نیز روایت است که ماه در پنجم رمضان و خورشید در پانزدهم آن به خسوف و کسوف روند، آنچنانکه از زمان آدم ابوالبشر چنین نشده باشد، و حسابهای همه منجمان از این بابت بر هم خورد[2]، و نیز در روایت است که همه بدعتگزاران دین از شکل آدمیان بیرون روند و به قالب میمون و خوک درآیند[3].

* * *

مشخصات دقیق «دجال» در جهان مسیحیت در نامه ای توصیف شده که کشیشی بنام Adson سرپرست کلیسای شهر «دیو» در نرماندی فرانسه در سال ۹۵۴ میلادی (۳۴۳ هجری) برای ملکه Gerberge همسر لوئی چهارم پادشاه فرانسه نوشته است. چهره ای که او در این نامه (که اصل آن در آرشیوهای دولتی فرانسه نگاهداری میشود) از دجال ترسیم کرده شش قرن تمام مسیحیت اروپا را تحت تأثیر خود قرار داد و حتی امروز نیز این تأثیر در نزد پیشگویان و فالگیران کنونی دنیای مسیحی و تا حد زیادی در معتقدات عامیانه مسیحیان باقی مانده است.

براساس کتاب مکاشفه یوحنا در انجیل، اندکی پیش از بازگشت پیروزمندانه عیسی به روی زمین موجودی بنام اژدهای Apocalypse ظهور میکند. خود را بدروغ پیامبر خدا و بعد خود خدا مینامد و بلایای بزرگ همراه با دگرگونیهای دهشتناک آسمانی همراه میآورد که وصف جالب آنها سراسر کتاب «مکاشفه» عهد جدید را در برگرفته است. ولی دوران قدرت این پیغمبر دروغین با نابودی او پایان میگیرد و راه بر پیروزی عیسی باز میشود.

---

۱ ـ مهدی موعود، ص ۱۰۵۳

۲ ـ همان کتاب، ص ۹۸۱

۳ ـ شیعه گری و امام زمان، نوشته دکتر مسعود انصاری، ص ۲۰۷

www.kavehroom.com

به نوشته این کشیش، دجال که از افراد یکی از قبایل یهود است از همخوابگی یک راهزن ملعون و یک زن زناکار در شهر بابل زاده میشود که پیش از آن بزرگترین شهر جهان بود و بعداً پایتخت پارسیان شد. در کودکی به صیدا و کورازائیم، دو شهری که عیسی مسیح آنها را لعنت کرده است منتقل میشود و در آنجا بدست جادوگران و ساحرانی که در خدمت شیطان قرار دارند آموزش می بیند. وقتی که به سن بلوغ میرسد به اورشلیم میرود و در معبد سلیمان خیمه میزند و تمام قدرت سحر و جادوی خود را بکار میگیرد. معجزاتی میکند که تا آنزمان هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده است. درختان خشک با جادوی او برگ و گل و میوه میآورند. اشیاء مختلف تغییر شکل میدهند. آبهای رودخانه ها سربالا بحرکت درمیآیند. صدایش از فواصلی بسیار دور شینده میشود که مردمان را به پذیرش خدایی خود میخواند. مرکب او قدمهایی هرکدام صد برابر قدمهای مرکب های دیگر برمیدارد. دریا را طوفانی و سپس آرام میکند، و اندک اندک کارش به زنده کردن مردگان و مسخ کردن زندگان میکشد، چندانکه قدرتش از دریایی تا دریایی، از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب گسترش مییابد، و او این قدرت را در سراسر قلمرو حکومتش علیه مسیحیان و پاکدلان بکار میگیرد، تا آن هنگام که پیشگوئی پائولوس در انجیل مقدس تحقق یابد که «آنگاه عیسی خداوند او را به نفس خود هلاک خواهد کرد و قوت و آیات و عجائب و دروغ او را نابود خواهد ساخت» (عهد جدید، رساله دوم پولس رسول به تسالونیکیان، باب دوم، ۲)[1].

حدیثی که شیخ المحدثین ملا باقر مجلسی در جلد سیزدهم بحارالانوار از قول علی بن ابیطالب در باره مشخصات دجال اسلامی میآورد، تقریباً رونوشت گواهی شده ای از همان توصیفی است که کشیش نرماندی از دجال مسیحی کرده است:

---

۱ ـ Gérard de Sède در: L'étrange univers des Prophètes، پاریس، ۱۹۷۷ و R.P. Lucken در: Prophets of the Antechrist، واشینگتن، ۱۹۴۰

www.kavehroom.com

«... و درین وقت حضرت امیرالمؤمنین در پاسخ اصبغ بن نباته فرمود: دجال از شهری که آنرا اصفهان میگویند و قریه ای از آن که معروف به یهودیه است برمیخیزد. چشم راست ندارد و چشم دیگرش در پیشانی او است، بر الاغ سفیدی سوار است که هر گامش با گام دیگر یک میل فاصله دارد. از هیچ آبی نمیگذرد مگر اینکه آن آب تا روز قیامت بخشکد. با صدائی که از مشرق تا مغرب بگوش جن و انس و شیاطین میرسد میگوید: ای مردمان، بیائید بسوی من که من آن کسم که بشر را آفریده ام و روزی هر کس را تقدیر میکنم، من خدای شما هستم. ولی این دشمن خدا دروغ میگوید، زیرا که یک چشم دارد و در بازارها راه میرود و غذا میخورد، در صورتیکه خدای واقعی نه یک چشمی است، نه غذا میخورد و نه در بازارها راه میرود. پیروان دجال یهودیان و عربهای بیابان نشین و طنبورزنان و اولادان زنا و زنان هستند که چتر سبزی بر سر و دوش دارند. و خداوند آن ملعون را در پلی معروف به پل افتق در شهر شام سه ساعت از روز جمعه برآمده بدست کسی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگذارد میکشد. و بعد از این واقعه است که دابة الارض از سمت صفا ظهور میکند. ولی از آنچه را که بعد از آن روی میدهد از من نپرسید، زیرا حبیب من رسول خدا با من عهد بسته است که آنرا جز با ائمه طاهرین با کسی در میان نگذارم»[1]. در همین زمینه حدیثی دیگر از حضرت صادق توسط احمدبن محمد برقی از قول پیغمبر روایت شده است که: «هر کسی که ما اهل بیت را دشمن بدارد در روز قیامت به صورت یهودی برانگیخته گردد تا به دجال بگرود و عذاب ببیند»[2].

شیخ المحدثین این گفته «امیرالمؤمنین» را با گفته ای دیگر از امام محمد باقر تکمیل میکند که: «آن علیه اللعنه از خراسان یا از شام و به احتمال قوی تر از اصفهان خروج کند، و بر پیشانیش نوشته

---

۱ ــ نقل از کتاب مهدی موعود، ص ۱۲۲۳

۲ ــ توضیح مترجم مهدی موعود: این حاکی است که بعد از جنگ سوم تشعشعات اتمی دو سوم بشر را نابود میکند و همانوقت موقع ظهور است.

www.kavehroom.com

شده است «کافر» تا هر عامی آنرا بخواند، و چشمی دارد پـــر خـــون و درخشان چون ستاره صبح، و بر سر کوهی نشسته نعره هائله ای زند کــه طنین آن به هزار فرسخ برسد و جن و انس بشنوند، و ساحران از آدمیان و اجنه و ولدالزنایان و زنان گروه گروه به او ملحق شوند، و مباح کنـــد به مردم که با زنها و پسران در کوچه ها و راه ها علاینه و عریـــان زنـــا کنند و گوشت خوک و شراب خورند و ساز بنوازند، و بگذرد بر تمـــامی بلاد سوار بر الاغی گلگون که هر گامش ثلث فرسخ باشـــد، و تســـخیر نماید همه آفاق زمین را به غیر از مدینه و مکه و مراقد ائمـــه، و بـــه هر ولایت که گذارش افتد خلق مرتد گردند».

در گرماگرم این ماجرا، نقابداری ولدالزنا در میان کوفه و حیره قیام میکند و تنها در یکساعت در کوفه چندیـــن هـــزار نفـــر کشـــته میشوند، چندانکه از شدت خون و گند جسدها مردم تا سه روز از آب فرات تنفر کنند، و پس وارد شهر ملغون بغداد شود و مردان را بکشد و زنان را اسیر کند، و پس به مدینه روی آورد و آنرا غارت کند و بـــه عزم خرابی رو به مکه آورد و به زمین بیضا فرود آید. و در همیـــــن هنگام سرداری با ۵,۰۰۰ ساحر از بغداد بیرون آید، و از کوفـــه نـــیز صد هزار مشرک و منافق حرکت کنند. پس در جمعه بیســـت و ســـوم ماه رمضان آفتاب تیره و سیاه گردد، و دو ثلث از مـــردم بـــه مـــوت احمر و ابیض و اسود تلف شوند، چنانکه از هـــر هفـــت نفـــر دو نفـــر بیشتر زنده نماند. پس باد سیاهی در بغداد بوزد، و زلزله ای شود کـــه اکثر اهل شهر به زمین فرو روند، و آفتـــاب در نیمـــه مـــاه رمضـــان کسوف کند و ماه در آخر آن، بخلاف قاعده نجوم، و در پی آن پس از سه شبانروز حبس خورشید در زیر کره زمین، آفتاب از مغرب طلـــوع کند و با ماه در یکجا جمع آید، و این عجیب ترین علامت نزدیکـــی قیامت است، زیرا که آفتاب در این سه روز برای طلوع اجازه از بـــاری تعالی دریافت ندارد، و در پی آن فرمان الهی به جبرئیل صادر شـــود که خورشید و ماه را عاری از نور کند و از طرف غرب طالع گردانـــد. پس آفتاب و ماه چندان بگریند و از خوف قیامت لرزان و نالان گردند که تمامی اهل آسمانها و سرادقات عرش به گریه آنها گریان شـــوند.

www.kavehroom.com

پس چون آفتاب و ماه به میان آسمان رسند جبرئیل به فرمان خـــالق جبار گردن های هر دو را بگیرد و دوباره آنها را به مغرب بـازآورد ... و در همین وقت است که هائله دخان قال الجبار روی دهد، و آن چنان باشد که از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که در عالم دودی پیدا شود که در گوش و بینی کفار داخل شود و سرشان را بریان کند و آنگاه از مقعدشـــان بـیرون آید، و آنان به تضرع عهد کنند که از آن پـــس اسـلام آورنـد، امـا حقتعالی نپذیرد.

... و در چنین شرایطی اســت کـه «خلاصـه کائنـات و فخـر موجودات و قبله اهل ایمان و سلطان کافه ساکنان ارض و ســماوات و ممالک عرصه زمین» در روز جمعه نوروز عجم که مصادف بـا دهـم محرم باشد در سال طاق از هجرت، بصورت جوانی کامل، ۴۰ ساله یـا کمتر، در صحن مکه معظمه ظهور کند، در حالیکه عمامـه زردی بـر سر و لباس رسول الله را در بر و نعلین آنحضرت را در پا و عصـای آن جناب را در دست داشته باشد و بزی چند در پیش انداخته باشد.

علامه ملا محمد باقر مجلسی در ارتباط با آنچه از این لحظـه به بعد میگذرد، بیش از شصت حدیث «موثق» را از قول خود پیـامبر و هشت تن از امامان (علی، حسین، امام باقر، امـام صـادق، امـام کاظم، امام رضا، امام علی النقی، امام عسکری) یکی پس از دیگـری در جلد سیزدهم بحارالانوار نقل کـرده اسـت کـه مجمـوع آنـها، در خلاصه ترین صورت آن، چنین است:

به ندای امام زمان ۳۱۳ تن از مؤمنین از خانه های خود در شهرها و کشورهای مختلف شبانه طی الارض میکنند و صبـح در برابر آن حضرت حاضر میشوند. در همین ضمن ۳۱۳ شمشـیر کـه هرکدام نام یکی از آنها و نام پدر او را دارد از آسمان نازل و بدست صاحب الزمان میان صاحبان آن تقسیم میشوند. آنگـاه جـبرئیل و ملائکه و نجبای اجنه یکی یکی دست آن حضرت را میبوسند و بـا او بیعت میکنند، و پس از آن اجرای برنامـه امـام زمـان آغـاز میشود: دستهای بنی شیبه را که کلیددار کعبه اند بریده و به کعبـه

www.kavehroom.com

میآویزد، بعد اجنه را مأمور کشتار منافقین در مکه میکند که بـه نوشته راوی حدیث از هر صد تن بلکه از هر هزار تن آنها یکی هـــم ایمان نمیآورد. سپس به مدینه میرود و گروه بسیاری از قریش را در آنجا میکشد. آنگاه با ۳۱۳ نفر یاران خود و جبرئیل و میکائیل به کوفه میرود و در آنجا با کمک ملائکه جنگ بدر که این بار بـــرای او نازل میشوند لشکر سفیانی را چنان میکشد که حتی یک تـــن از آن باقی نمیماند، بطوریکه یکی از اولاد آن حضرت که همراه دوازده تن از یاران خود از طالقان به کوفه آمده است تا به لشکر پدر ملحق شود از او میپرسد: چرا اینقدر آدم میکشی؟ ولی یکـــی از موالـــی امام بدو میگوید: ساکت میشوی یا گردنت را بزنم؟ و او بنـــاچـــار خاموش میشود و تجدید بیعت میکند، و از جـــانب امـــام مـــأمور میشود که کافری را در کوفه زنده نگذارد و هر سنگ و درختـــی را هم که آنها بدان پناه برده باشند نشان دهد تا درندگـــان و طیـــور از گوشت آن کفار سیر شوند. و پس به نجف اشـــرف رود بـــا ۴۶,۰۰۰ ملائکه و ۴۶,۰۰۰ جـــن، و ۳۱۳ مؤمـــن همـــراه خـــود، و جمیـــع ملائکه ای که در کشتی با نوح علیه السلام بودنـــد و در آتـــش بـــا ابراهیم علیه السلام، و در دوپاره شدن دریا با موسی علیه السلام، و در عروج به آسمان با عیسی علیه السلام، و آن ۴,۰۰۰ ملکی کـــه در کربلا بر حضرت امام حسین علیه السلام نازل شدند ولی رخصـــت جنگ نیافتند. و در آنوقت ملائکه و اجنه با مردم الفت و معاشرت کنند، و گنج ها و معدنهای زمین بر آن حضـــرت ظـــاهر شـــوند، و بادها مسخر آن حضرت گردند، و حضرت را قوتی باشد که بزرگترین درختها را از ریشه برکند و هیبتی باشد که صدایش کوه ها را فـــرو ریزد.

آنگاه از پشت قبر امام حسین علیه السلام نهری به سوی نجـــف جاری شود که در میانش پل ها و آسیابها ساخته شود. پس آن حضـــرت هر زانی محسنه را سنگسار نماید و هر کسی را که زکوة نـــداده باشـــد گردن بزند، و قروض شیعیان را که مرده اند ادا کند حتی اگر به انـــدازه دانه خردلی باشد. و از شیعیان هر که مایل باشد زنده شود و به خدمت

www.kavehroom.com

آنحضرت درآید. و در روز ابدال جنگ تازه ای برپا شود که از سفیانی امیرالامراء لشکر دجال و جمیع عساکرش حتی یک تن باقی نماند که خبر برای دجال علیه اللعنه ببرد. و در این موقع است که عیسی علیه السلام نازل شود و با یاری حضرت صاحب الزمان آن ملعون را در شام و به روایتی دیگر بر روی صخره بیت المقدس به قتل رساند، و بعد از طی کار سفیانی و دجال، آن حضرت لشکر به اطراف فرستد و هر یک از ۳۱۳ نفر یاران خود را بر ولایتی والی گرداند تا حکام الهی در زمین خلق باشند.

و آنگاه حضرت بگشاید بیرق رسول خدا را، و آنرا متوجه هر کجا که نماید خدا اهل آنجا را هلاک کند. و لشکری به اسلامبول فرستد، و بنی امیه از آنجا به فرنگ بگریزند و صلیب به گردن آویزند و اهل فرنگ ایشان را امان دهند، ولی لشکر قائم به شرطی فرنگیان را امان دهند که گریخته ها را گرفته و همه را گردن بزنند، و پس از آن تمامی بلاد را فتح نماید و نام کفر و شرک از زمین برطرف شود، و آن حضرت به احادیث مختلف مدت ۴۷ یا ۷۰ سال و یا ۳۰۹ سال که مدت مکث اصحاب کهف در غار است سلطنت کند. پس مخدره ای از اهل بیت عصمت و طهارت را به حباله عقد خود درآورد، و بعد از طی واقعه هائله یأجوج و مأجوج احرام حج ببندد، ولی پیش از وصول به مکه بدست زن ریشداری به شهادت برسد و طریق فردوس در پیش گیرد.

با اینهمه، ماجرا با شهادت حضرت صاحب الزمان بدست زن ریشدار پایان نمیپذیرد، زیرا پس از آن دوباره سلسله امامان بازگشته و به کار امامت میپردازند تا دشمنان خود را که آنها هم زنده میشوند بدست خود گردن بزنند. و در این بازگشت، رسول خدا بر مظلوم کربلا چنان میگرید که آسمانها و زمین به گریه او میگریند، و فاطمه زهرا نعره ای میزند که زمین و آسمان های هفتگانه و عرش الهی به لرزه درمیآیند، و حضرت امیرالمؤمنین امام حسین را به مشرق و مغرب میفرستد تا جمیع دشمنان خدا را بکشد و یوشع و دانیال نبی را نیز که زنده شده اند با لشکری به

www.kavehroom.com

بصره میفرستد که دشمنان را بکشند... و حضرت امام حسین آنقدر پادشاهی کند که موهای ابرویش به چشم مبارکش افتد و در این مدت بر تختی از نور با قبه ای از یاقوت سرخ مزین به انواع جواهرات نشسته باشد. و ۳۰۹ سال پادشاهی کند، پس نوبت سلطنت امیرالمؤمنین علیه السلام برسد و این بار او ۴۰,۰۰۰ سال پادشاهی کند و امام سفاح (خونریز) لقب گیرد، و در مدت پادشاهی او از هر شیعه هزار پسر بهم رسد. و آن حضرت باز با حضرت امام حسین رجعت فرماید تا از معاویه و تبعه او انتقام بکشد، و پس از آنکه همه لشکریان معاویه در صفین زنده شوند، جملگی آنانرا بکشد... و دنیا منقضی نشود تا آنکه یکبار دیگر رسول خدا و امیرالمؤمنین به دنیا برگردند و در نجف یکدیگر را ملاقات فرمایند و در آنجا مسجدی برپا کنند که ۱۲,۰۰۰ در داشته باشد. و این بار حضرت محمدبن عبدالله ۵۰,۰۰۰ سال سلطنت کند[۱].

این حدیث اختصاصاً در مجموعه احادیث نقل شده توسط شیخ المحدثین مجلسی جای ممتازی دارد که «حضرت امام جعفر صادق فرمود: بدرستی که چون امام غایب در مکه ظهور فرماید، شمشیر از نیام برکشیده «یا ثاوات الحسین» خواهد گفت، و به انتقام خون حسین آنقدر خواهد کشت که پیرامون کعبه دریای خون شود... و چون مردم بگویند این خونریزی بیحساب برای چیست؟ آن حضرت به منبر رفته با دیدگان اشک آلوده لنگه کفش خون آلود علی اکبر را به آنها نشان دهد و گوید: اگر هم تمام مردم زمین را بکشم، تقاص این لنگه کفش نخواهد بود».

... علیرغم همه اینها، بعد از ظهور حضرت قائم و بازگشت پیامبر و انبیا و حکومتهای دوباره آنها، همچنان نه صلحی در روی زمین مستقر خواهد بود، و نه عدالتی. گواه روشنی بر این امر را در حدیثی میتوان یافت که در کتاب جمعه، نشریه جمهوری اسلامی

---

۱ ـ بحارالانوار، باب سی و دوم

www.kavehroom.com

ولایت فقیه (شماره ۲، ۱۱ مهرماه ۱۳۵۸) به چاپ رسیده است: «و جابر رحمة الله علیه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: ... حضرت صاحب الزمان نوزده سال پادشاهی میکند، و بعد از وفات آن حضرت هرج و مرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال. پس حضرت امام حسین خواهد آمد و طلب خون خود و اصحاب خود راخواهد کرد، و آنقدر بکشد و اسیر کند که مردم بگویند: اگر این ذریه پیغمبران بود اینقدر آدم نمیکشت!»

در میان صدها محدث و مفسر و فقیهی که در جهان تشیع موضوع صاحب الزمان و رسالت او را در صورتهای مختلف مورد ارزیابی قرار داده اند، حتی یکنفر نمیتوان یافت که ویژگی اساسی کار او را کشتار بیدریغ و خون ریختن بیحساب ندانسته باشد. در کتاب معتبر غیبت نعمانی از قول امام جعفر صادق آمده است که اگر مردم میدانستند قائم قوم ما هنگام ظهورش چه میکند، بیشترشان ترجیح میدادند که اصلاً با او روبرو نشده باشند، زیرا او جز شمشیر چیزی نمیگیرد و جز شمشیر چیزی نمیدهد، تا جائیکه بسیاری خواهند گفت که این مرد از خاندان پیغمبر نیست، و اگر بود ترحم بیشتری بر مردم داشت. در همین کتاب از امام محمد باقر نیز نقل شده است که کار قائم شمشیر است و ملامتهای دشمنانش او را از هدفش بازنمیدارد. وقتیکه قائم ما قیام کند هشت ماه تمام شمشیر را در غلاف نگذارد تا از کشته های بیدینان پشته بسازد. و باز از امام جعفر صادق روایت شده است که: صاحب الامام نمیآید مگر اینکه دو سوم مردم دنیا بدست او از میان بروند. و وقتی که راوی حدیث از امام صادق میپرسد که وقتیکه دو ثلث مردم از بین رفته باشند دیگر چه کسی میماند؟ امام پاسخ میدهد که مگر نمیخواهی جزو آن یک سوم باقیمانده باشی؟[1] شیخ مفید در کتاب «اختصاص» از همین امام نقل میکند که چون قائم قیام کند به کوفه میرود و با دست به موضعی اشاره میکند و میگوید اینجا

---

۱ ــ مهدی موعود، ص ۱۱۶۰-۱۱۶۵

را بکنید، و چون میکنند ۱۲ هزار زره، ۱۲ هزار کلاه خــــود و ۱۲ هزار شمشیر دو روی از آنجا بیرون میآورند. آنگاه دوازده هزار نفــر از غلامان خود را احضار میکند و زره ها را بآنها میپوشاند و بـــا کلاه خودها و شمشیرها مجهز میکند و سپس فرمان میدهـــد کـه هرکدام از آنها آنقدر که میتوانند آنهایی را که چنین لباسها را بــر تن ندارند بکشند. و چندان مردم بیدین را به قتل میرساند که دیگر جز مسلمانان ناب کسی باقی نمیماند. گاهی هم که امام جلاد کافی برای کشتن ندارد، چنانکه مفضل بن عمر کوفی از اصحـــاب امـــام جعفر صادق و امام موسی کاظم روایت و علامه مجلسی آنرا نقـــل کرده است، از طایفه جن کمک میگیرد. در ارشاد شیخ مفید در این باره از امام محمد باقر روایت شده است که چون قائم به کوفـــه رود دو هزار مرد مسلح بدو گویند که از هر جا که آمده ای برگرد، زیـرا ما احتیاجی به اولاد فاطمه نداریم، و او نیز توسط سپاهی مرکب از آدمیان و از اجنه، شمشیر میان آنها میگذارد و تا آخرین نفرشـــان را میکشد، سپس منافقان دیگر را در کوفه بقتل میرساند و چنـدان از آنها میکشد که خداوند بدو میفرماید: بس است، زیرا که اکنـــون خوشنود شده ام. آنگاه قائم چهار مسجد را در کوفه منهدم میکنـــد و کنگره های مساجد باقیمانده را نیز خراب میکند، و ناودان هایی را که مشرف به راه مردم هستند برمیدارد، و قسطنطنیه و چیـــن و کوههای دیلم را فتح میکند و به یهود و نصارا و صابئین و دهریون و برگشتگان از اسلام و کفار شرق و غرب قیام میکند و اسلام را به آنها پیشنهاد مینماید و هر کس که مسلمان نشد گردنش را میزند، و هر جنبنده حرام گوشتی را نیز میکشد تـــا جـــز حیوانـــات حـــلال گوشت در روی زمین نمانند.

از جمله وقایع جالب دوران حکومـــت حضـــرت قـــائم، نحـــوه برخورد او با ابوبکر و عمر است،که بدستور وی اجســـاد آنـــها را از کنار مقبره پیامبر از گور بیرون میآورند و به دار میآویزند. و چنـــد روز بعد امام آنها را پائین میآورد و زنده میکند و در حضور عامه مؤمنین آنانرا به گناهان زیر متهم میکند که مورد قبول خود آنها

نیز قرار میگیرد: قتل هابیل بدست قابیل، انداختن ابراهیم خلیل الله در آتش، انداختن یوسف در چاه، زندانی کردن یونس در شکم ماهی، بریدن سر یحیی، به صلیب کشیدن عیسی، آتش زدن درب خانه علی ابن ابیطالب و سقط کردن فرزند فاطمه زهرا، مسموم کردن امام حسن، باضافه همه زناهایی که از زمان آدم ابوالبشر تا قیام قائم آل محمد در جهان صورت گرفته است. و بعد از آنکه عمر و ابوبکر به همه این گناهان اعتراف میکنند آنان را دوباره بر همان درخت میآویزد و امر میکند که آتشی از زمین بیرون آید و آنها را همراه با خود درخت بسوزاند[۱].

اندکی بعد، بدستور همین امام جسد عایشه همسر محبوب پیامبر را که لقب «ام المؤمنین» دارد، از گور بیرون میآورند و بسدو صد تازیانه میزنند.

و در کتاب غیبت از حضرت صادق آمده است که چون قائم قیام کند مردم با نور او روشن میشوند و از نور خورشید بی نیاز میگردند، و هر مردی در ایام دولت او دارای ۱,۰۰۰ پسر خواهد شد که حتی یک دختر در میان آنها نباشد. و مسجدی در بیرون کوفه میسازد با ۱.۰۰۰ درب. و باز حضرت صادق فرمود که علم کلاً ۲۷ حرف است. آنچه پیغمبران آورده اند و مردم هم تاکنون بیش از آن را ندانسته اند ۲ حرف است، ولی قائم پس از قیام ۲۵ حرف دیگر را نیز بیرون میآورد و در میان مردم منتشر میسازد و آن دو حرف را هم ضمیمه میکند. و باز از حضرت صادق آمده است که هنگامیکه قائم قیام کند، خداوند چندان نیرو به گوشها و دیدگان مؤمنان میدهد که در هر جا که باشند قایم با آنها صحبت میکند و آنها هم صدای او را میشنوند و به وی نگاه میکنند[۲].

....

۱ ــ بحارالانوار، جلد سیزدهم، فصل آخر

۲ ــ تفسیر مترجم مهدی موعود: معلوم میشود که رادیو و تلویزیون و تلفنهای تلویزیونی که در آینده نزدیک عمومی خواهد شد در زمان امام زمان هنوز باقی خواهد بود

شصت سال پیش، احمد کسروی، اندیشمندی پیشگام از اندیشمندان عصر ما، در کتاب شیعیگری خود پرسشهای هفتگانه ای را در ارتباط با ماجرای امام زمان و واقعیتهای مربوط به حضور و غیاب او مطرح کرد، که با وجود همه بحث های بعد از آن، و طبعاً همه بحثهای هزار ساله پیش از آن، همچنان پاسخهای قانع کننده ای بدانها داده نشده است، و بناچار میباید در پایان فصل صاحب الزمان کتاب حاضر ما یکبار دیگر بصورت پرسشهایی پاسخ ناگرفته نقل شوند:

۱ ــ چگونه تواند بود که آدمی سرشناس را فرزندی زائیده شود و کسی آگاه نگردد؟ چگونه تواند بود که پنجسال گذرد و شناخته نشود؟ مگر حسن العسکری در سامره در میان مردم نمیزیسته؟ مگر کسی به خانه او آمد و شد نمیکرده؟ آیا تنها با گفته عثمان بن سعید چنان چیزی را باور توان کرد؟ و آنگاه نهفتگی چه رازی میداشته؟ اگر نهفته نبودی چه گزندی دیدی؟ و اگر گویند که از دشمنان خود میترسید میپرسم پس چرا پدرانش نترسیده بودند؟ آنگاه گروهی که تقیه توانند کرد و باورهای خود را از دیگران پوشیده توانند داشت چه جای ترسی برای ایشان بازماند؟

۲ ــ امام اگر پیشوا است باید در میان مردمش باشد و آنانرا راهبری کند. امام ناپیدا چه معنی تواند داشت؟

۳ ــ هزار سال زندگی باورکردنی نیست. اگر دین داشتیدی این دانستیدی که خدا برای کارهای خود آئینی گزارده است که هیچگاه آنرا دیگر نگرداند. این را همان خدا گزارده است که کسی بیش از ۱۲۰ و ۱۴۰ سال زنده نتواند ماند. وانگاه خدا را چه نیازی بوده است که کسی را از هزار سال پیش نگاه دارد تا روزی او را بیرون آورد و با دست وی جهان را نیک گرداند؟ مگر خدا نتوانستی او را در زمانیکه بیرون خواهد آمد به جهان آورد و به کار انگیزد؟

۴ ــ مهدی گری جز افسانه ای نتواند بود. میگویند چنین باوری در کیش های دیگر نیز هست، چونانکه جهودان مسیح موعود را انتظار میبرند و عیسویان به فرود آمدن عیسی از آسمان

www.kavehroom.com

امیدمندند و زردشتیان چشم براه شاه بهرامند. چه خوش دلیلی پیدا کرده اند! آیا شناخته بودن یک افسانه در میان این گروه و آن گروه نشان درستی آن باشد؟ میگویند پیغمبر از مهدی آگاهی داده، ولی پیغمبر که آشکاره میگفت من غیب ندانم چگونه از آینده آگاهی داده است؟ و اگر داده، چرا داستانی به این شگفتی و بزرگی در قرآن نیامده است؟

۵ ــ اینکه گفته اند که مهدی انتقام خون حسین را خواهد گرفت و بنی امیه یا بنی عباس را خواهد کشت نشان است که جز سودجوئیهای سیاسی در میان نمیبوده. اکنون که نه بنی امیه مانده و نه بنی عباس، مهدی چه کسانی را خواهد کشت؟ و آیا به این نویدهای آشکاره دروغ چه باید گفت؟

٦ ــ در احادیث شیعه چون مهدی بدست زن ریشداری کشته گردید، امامان یکایک به جهان بازگشته بــه فرمانروایی و کامرانی برخواهند خاست، دشمنان هر یکی نیز زنده خواهند شد تا هر امامی دشمنان خود را کشته و کینه بجوید، زیرا این امامان از جهان سیر نشده اند و آتش کینه در دلهاشان فرونشسته است. رویتان سیاه باد ای دروغگویان!

۷ ــ این دعوی ملایان که خود را جانشین امام میخوانند و بهمین دعوی صدها هزار ملا پدید آمده اند و در نجف و قم و دیگر جاها آن دستگاهها بر پا کرده اند، چه پایه دارد؟ دستاویز همه اینها این حدیث است که در پیشامدها به کسانیکه گفته های ما را میدانند باز گردید که آنان نمایندگان من به شمایند، و با این دعوی حکومت را هم از آن خود میشمارند. نمیپرسیم که این حدیثها چه مایه از اعتبار دارد؟ ولی میگوئیم که سررشته داری (حکومت) نه کاری است که گروهی ملای بی سر و سامان بدان توانند برخاست. چنین دعوی تنها یک گمراهی و نادانی نیست، خیره رویی بی مانند و ستیزگی بیرون از اندازه ای است.

غلاة شیعه

نام پیروان این بخش از جهان تشیع که از نظر شمار بـــزرگـــترین تعداد را بعد از شیعیان دوازده امامی دارند، از ریشه «غالی» (غلـــو کننده) آمده است، زیرا وجه مشترک همه فرقه های متعدد آن غلـــو در باره علو مقام علی ابن ابیطالب در حد رساندن او بـــه خدایـــی اســت. اکثریت این فرق، علی را در مقامی بالاتر از محمد قـــرار میدهنـــد و برخی از آنها اصولاً بر این عقیده اند که جبرئیل فرمان پیغمبری را کـــه از جانب خداوند برای علی آورده بود اشـــتباهاً بـــه محمـــد داده بـــود. شماری از فرقه های غلاة به زندگانی پـــس از مـــرگ عقیـــده ندارنـــد و رستاخیز مردگان و روز قیامت و حساب و بهشت و دوزخ را در صورت سنتی آن نمیپذیرند و در عوض به اصل تناسخ عقیده مندنـــد، یعنـــی معتقدند که ارواح نکوکاران پس از ترک کالبدهای آنان بـــه قالبـــهایی آراسته تر و سعادتمندتر منتقل خواهند شد و بهشت خویش را در ایـــن صورت تازه خود خواهند یافت، و در عوض ارواح بدکـــاران بـــه قـــالب سگان و خوکان و خزندگان و حشرات خواهند رفت و برزخ خویـــش را در آنجا خواهند داشت.

بعقیده غلاة طرفدار الوهیت علی، جوهر الـــهی در علـــی حلـــول کرده و با کالبدش درآمیخته بود، بدین جهت است که وی عالم به غیب بود و در خیبر را کند. معتقد بودند که علی نمرده است و گاه بـــه گـــاه ظهور میکند. رعد آوای او و برق خنده او است. مؤسس ایـــن فرقـــه را غالباً عبدالله بن سبا میدانند که از یهودیان یمن و مخالف عثمـــــان و مبلغ خلافت و امامت و وصایت علی بوده است. میگوینـــد وی چنـــان اعتقاد به رجعت علی داشت که وقتی که خـــبر درگذشـــت وی را بـــدو دادند گفت اگر هزار بار هم خبر قتل علی را بیاورید باور نمیکنم، زیـــرا او نمیمیرد تا جهان را پر از عدل کند. گویند عبـــدالله بـــن ســـبا فکـــر رجعت علی را از تورات گرفته بود که در آن الیـــاس نبـــی بـــه آســـمان میرود تا در آخرالزمان بازگردد.

گلدتسیهر بطور وضوح نشان داده اســـت کـــه میتولـــوژی دوران بت پرستی را عیناً به علی منتقل کرده اند، چنانکه برخی از شــــیعیان

www.kavehroom.com

افراطی سرخی شفق را انعکاس خون شهیدان کربلا میدانند و معتقدند که پیش از واقعه کربلا شفق سرخ فام نبوده است[1].

غلات شیعه، بهمان جهت که از همه شعبه های دیگر جهان تشیع افراطی تر و جنجال برانگیزتر بودند ــ و بر همین مبنا پیوسته بدنبال اکتشافات مبالغه آمیزتری در ارتباط با علو مقام علی میرفتند ــ تنها در عرض چند دهه به ۱۲۸ فرقه تقسیم شدند که وجه مشترک همه آنها شاخصیت یک مقامجوی تازه در رأس عده ای پیرو برای حضور در میدان بهره گیری از دین بود، چنانکه سرانجام قزلباشانی که شاه اسماعیل را جلوه ای از خدا و از علی اعلام کردند از میان همین ها برخاستند:

ابراهیمیه، اثنینیه، احدیه، ازدریه، ازلیه، اسحاقیه، اصحاب الزیغ، اصحاب الکسار، اعضائیان، امریه، انازله، اهل افراط، اهل تفریط، اهل حق، ایوبیه، بابکیه، باجوان، بدائیه، بدعیه، بزیعیه، بشاریه، بشیریه، بقلیه، بلالیه، بنانیه، بومسلمه، بهمنیه، بیانیه، تفویضیه، تمیمیه، جبلیه، جناحیه، جواربیه، جوالیقیه، حارثیه، حاصریه، حربیه، حروفیه، حسینیه، حلاجیه، حلمانیه، حلولیه، حمزویه، حلویه، خرمیه، خصیبیه، خطابیه، خماریه، خمسیه، دانقیه، ذبابیه، ذقولیه، ذمامیه، ذمیه، راجعیه، راوندیه، ربیعیه، رزامیه، رجعیه، زراریه، زندقیه، سابه، سبائیه، سریه، سریغیه، سلمانیه، سماعیه، شاعیه، شاکیه، شباسیه، شبک، شریعیه، شریکیه، شلمغانیه، صائدیه، طالبیه، طیاریه، عرفیه، عشریه، علویه، علی اللهیه، علیاویه، عمرویه، عمریه، عملیه، عمیریه، عینیه، عوجائیه، غالیه، غرابیه، غمامیه، غیریه، فارسیه، فواتیه، قتیبیه، قزلباشیه، قمیه، قوایه، کاکائیه، کاملیه، کسفیه، کنانیه، کودیه، کیالیه، لاعنیه، مازیاریه، متربصه، محمدیه، محمره، مخطئه، مخمسه، مرتکیه، مستثنیه، مشبهه، مشعشعیه، معمریه، مغیریه، مفضلیه، مفوضه، مقاتلیه، مقنعیه، منصوریه، منهالیه، نجاریه، نصیریه، نمیریه، هلالیه، یعقوبیه.

---

۱ ــ H. Massé در: Civilisation de l'Iran، ص ۲۷۸

www.kavehroom.com

فرقه های پنجگانه ذبابیه، ذمامیه، غرابیه، مخطئه و اصحاب الزیغ همه با این زیربنای عقیدتی ساخته شده بودند که تعیین محمد به پیغمبری اساساً زاده اشتباهی از جانب جبرئیل بود، بدین معنی که فرمان رسالت از جانب خداوند بنام علی صادر شده بود، و جبرئیل که حامل فرمان بود آنرا اشتباهاً به محمد داده بود. اختلاف نظرهایی که میان پیروان این پنج فرقه وجود دارد مربوط به نحوه تفسیر و تعبیر این جابجائی است. دو فرقه ذبابیه و غرابیه جبرئیل را در این اشتباه مقصر عمدی نمیدانند، زیرا دسته اول معتقدند که چون در میان محمد و علی آنقدر شباهت وجود داشت که میان دو مگس (ذباب)، جبرئیل در ابلاغ وحی میان این دو اشتباه کرد[1] و دسته دوم این شباهت را شباهت دو کلاغ (غراب) به حساب میآورند[2]. فرقه مخطئه به تذکر خطای جبرئیل اکتفا میکنند و در این باره تعبیر و تفسیری را جایز نمیدانند[3]. دو فرقه ذمامیه و اصحاب الزیغ بعکس آنهای دیگر جبرئیل را بخاطر این خطا مقصر میشمارند، منتها پیروان ذمامیه به مذمت او اکتفا میکنند[4]، ولی اصحاب الزیغ که افراطی ترین این فرق پنجگانه هستند عقیده دارند که جبرئیل اساساً در این مورد سوء نیت داشت و به عمد رسالت را از علی بگردانید و به محمد داد، و ازین بابت بدگوئی از او را وظیفه مذهبی خود میشمارند[5]. جالب این است که هیچکدام از این فرقه ها توضیحی را در این باره لازم ندیده اند که

---

۱ ــ تحفه اثنی عشریه، ص ۱۳۳

۲ ــ خاندان نوبختی، ص ۲۶۰؛ تحفه اثنی عشریه، ص ۱۲

۳ ــ الخطط مقریزی، ج ۴، ص ۱۷۸

۴ ــ تلبیس ابلیس، ص ۹۸

۵ ــ فرق فخر رازی، باب سوم. مجتبی مینوی در بیست گفتار خود در همین باره متذکر شده است که: قولی از دسته ای از غلاة علوی مذهب به بعضی از کتابهای لاتینی راه یافته بود که جبرئیل مأمور شده بود وحی اسلام را به علی بن ابیطالب ابلاغ کند ولی اشتباهاً آنرا به محمدبن عبدالله ابلاغ کرد. برخی مسافرین اروپائی در ایران در قرن هفدهم نیز این قول را شنیده بودند (Norman Daniel: Islam and the West)

www.kavehroom.com

بفرض آنهم که دستگاه اداری خدا آنقدر بی حساب و کتاب بود که کارمند ارشد و اکمل این دستگاه میتوانست چنین خطای بزرگی را مرتکب شود یا بدتر از آن در انجام آن تعمد داشته باشد، چگونه خود خداوند نیز بجای توبیخ یا تنبیه او، تنها بخاطر اشتباه ملک مقرب خویش حکم ازلی خود را نادیده گرفته و به «امر انجام یافته» رضایت داده بود؟

فرقه خصیبیه بر این عقیده بودند که همه پیامبران از آدم ابوالبشر تا محمد از جانب علی فرستاده شده اند[1].

فرقه ذمیه نام خود را از این گرفته اند که پیامبر اسلام را ذم میکردند که در اصل علی مأموریت تبلیغ دین اسلام را بدو محول کرد، ولی وی مقام خود علی را برای خویش ادعا کرد و بعد علی بن ابیطالب را با این قرار راضی کرد که از یکطرف شوهر دخترش و از جانب دیگر مولای او (سرورش) باشد[2].

فرقه ابراهیمیه بر این عقیده بودند که روح عیسی بن مریم در علی بن ابیطالب حلول کرده و از او به فرزندانش رسیده و در آخر کار به ابراهیم امام این فرقه انتقال یافته است. پیروان این فرقه همه کارهای حرام را مباح میدانستند[3].

دو فرقه عمیریه و مفضلیه امام جعفر صادق را خدا میدانستند[4] و فرقه سلمانیه همین اعتقاد را در مورد الوهیت سلمان فارسی داشتند[5]. فرقه شباسیه شخصی بنام شباس المغیم را خدا میدانستند[6] و فرقه دیگری بنام نجاریه این الوهیت را برای حسن نجار قائل بودند.

---

۱ ــ «مشارق انوارالنورین فی حقیقة اسرار امیرالمؤمنین»، نوشته رضی الدین برسی، چاپ بیروت، ۱۳۷۹، ص ۲۱۱

۲ ــ الفرق بین الفرق، ص ۳۹۷؛ خطط مقریزی، ج ۴، ص ۱۷۷

۳ ــ تلبیس ابلیس، ص ۱۰۲

۴ ــ الفرق بین الفرق، ص ۳۸۸؛ خاندان نوبختی، ص ۲٦۴

۵ ــ اشعری در «مقالات الاسلامیین»، ص ۱۳

٦ ــ ابن حزم در «الفصل فی الملل والاهواء والنحل»، قاهره، ۱۳۴۷ قمری، ج ۴، ص ۱۷

www.kavehroom.com

این حسن نجار یک مدعی مهدویت بود که در یمن ظهور کرده بود، و چون مردم این دعوی او را آسان پذیرفتند دبه درآورد و این بار مدعی الوهیت شد، و همانوقت مرد دیگری بنام حسن ابن فضل خیاط مدعی شد که از طرف نجار به پیامبری برگزیده شده است و مقرر داشت که مؤمنین برای ادای حج به خانه نجار که جانشین کعبه است بروند و یکهفته به دور آن طواف کنند و در این مدت سرهایشان را به رسم حاجیان مکه بتراشند. در آئین نجاریه ازدواج زنان با محارم جایز بود، و بدین ترتیب دختران میتوانستند با پدران یا برادرشان همخوابگی کنند و در این صورت فرزندان آنان صفوه خوانده میشدند[1].

فرقه نصیریه عقیده به تثلیث نوع مسیحی داشتند، یعنی خدا را در سه صورت علی و محمد و سلمان فارسی مجسم میدیدند و معتقد بودند که این آخرین تجلی سه گانگی خدا در قلمرو مذاهب است. این فرقه برای عیسی و حواریون او و شهدای مسیحیت احترامی خاص قائل بودند[2].

سلمان فارسی که فرقه نصیریان سوریه نام او را در تثلیث عرفانی خود وارد کرده اند (علی، محمد، سلمان) اصلاً اهل رامهرمز یا شیراز بوده و روزبه بن خسروان نام داشته و نسب به بدخشان پسر ارجعین پسر مرد سالار میرسانده است (تاریخ گزیده).

به نوشته قاضی نورالله نوسری در مجالس المؤمنین زیاده از ده خواجه او را به نوبت به یکدیگر فروختند و آخر نوبت به خواجه کائنات (محمد) رسید که او را از عثمان بن اشهل یهودی خرید و آزاد کرد و متن عهدنامه آزادی او در حمدالله مستوفی نقل شده است. در زمان عمر والی مدائن شد و همانجا نیز مرد و اکنون مزارش زیارتگاه است[3].

حلولیه طرفدار تناسخ بودند و به حلول یا تناسخ اعتقاد داشتند.

---

۱ ــ مشارق انوارالنورین فی حقیقة اسرار امیرالمؤمنین، ص ۲۱۳

۲ ــ I.P. Petrushevskii در «اسلام در ایران»، ترجمه فارسی، ص ۳۲۱ و ۳۲۶

۳ ــ جلال همائی در «تاریخ ادبیات ایران»، ص ۲۹۷

www.kavehroom.com

قدیمیترین فرد آنان عبدالله بن سبا بود که طرفدار الوهیت علی بسود و بعد از آنکه خبر قتل او را شنید گفت که مقتسول علسی نبسوده بلکسه شیطان بوده که بصورت او درآمده، و علی خود به آسمان رفتسه اسست. پیروان وی (سبائیه) همچنان معتقدند که علی در میان ابرهسا اسست، رعد صوت او و برق تازیانه او است، بهمین جهت اسست کسه وقتیکسه صدای رعد به گوش میرسد، علی الهی ها سر بسوی آسمان برمیدارنسد و با خضوع بسیار میگویند: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین»[1].

فرقه ای دیگر از حلولیه فرقه بیانیه اند که میگویند روح خداوند از طریق تناسخ در انبیاء و ائمه گشت تا بسسه عبسدالله بسن محمدبسن الحنفیه رسید و از او به بیان بن سمعان منتقل شد[2].

فرقه ازدریه (پیروان علی ازدری) نسب بردن امامان را از علسی منکر بودند، زیرا میگفتند که علی همان کسردگسار اسست و در بساره کردگار در قرآن آمده است که نه زاده شسده اسست و نسه او را فرزنسدی باشد[3].

فرقه ازلیه که ظاهراً نشانی از اندیشه های مزدائی و زرتشتی در باره اورمزد و اهریمن داشتند معتقد بودند که خداوند در همان ضمسسن که علی را در ازل آفرید عمر را نیز آفرید تا دائماً او را آزار دهد[4].

فرقه کرامیه پیروان محمد بن کسسرام سیسستانی بودنسد کسه در «غرجستان» بسر میبرد و بعداً به نیشابور رفت و در آنجا بسه دعسوت پرداخت. اساس عقیدتی او تجسم جسمانی پروردگار بود، یعنی معتقسد بود که خداوند بر عرش نشسته است ولی معلوم نیست که نشیمنگاه او بر همه عرش است یا تنها بر قسمتی از آن و آیه «اذالسماء انفطسرت» را نشانی از سنگینی وزن او میدانست[5].

ابومسلمیه شعبه ای انشعابی از فرقه رزامیه بودند کسسه عقیسده

---

۱ ــ ذبیح اله صفا در «تاریخ ادبیات در ایران»، ج ۱، ص ۶۳

۲ ــ همانجا

۳ ــ بیان الادیان، ص ۱۵۸

۴ ــ امام فخر رازی در «اعتقادات»، ص ۶۱

۵ ــ الفرق بین الفرق، ص ۱۳۰-۱۳۷

www.kavehroom.com

داشتند روح خداوند در ابومسلم حلـول کـرده و او از ایـن راه بمرتبـه الوهیت رسیده و مقامی برتر از جبرئیل و میکائیل یافته است. بـهمین دلیل او را زنده جاوید میدانستند، زیرا در نظر آنان آنکس کـه بدسـت منصور با غدر و خیانت کشته شد شیطان بـود کـه در چشـم مـردم بصورت ابومسلم درآمده بود، و ابومسلم خودش زنده ناپیدا اسـت تـا روزی که دوباره ظهور کند[۱].

فرقه راوندیه نیز از پیروان بعد از مـرگ ابومسـلم در خراسـان بودند که به تناسخ عقیده داشتند. کار مهم این فرقه این بـود کـه بـا توطئه قبلی در بغداد گرد آمدند و برای منصور خلیفه قاتل ابومسـلم مقام الوهیت قائل شدند و با این شعار به کاخ او داخل شدند بـا ایـن هدف که وی را به خونخواهی سردار خراسان بقتل برسانند، ولی منصور بموقع خود را پنهان کرد و توطئه در آستانه موفقیت عقیم ماند[۲].

فرقه مقنعه یا مبیضه (نقابداران یا سپیدجامگان) شـعبه ای از فرقه حلولیه بودند که از پیروان هشام «پیغمبر نقابدار خراسان» بشـمار میآمدند[۳]. عقیده آنان بر این بود که روح خداوند از آدم در نـوح و از او در ابراهیم و سپس در موسی و عیسی و محمد و علـی و ابومسـلم و سرانجام در المقنع حلول کرد و از اینجا بود که هشـام خـود را خـدا دانست و دینی تازه آورد و به خونخواهی ابومسلم قیام کرد[۴].

از فرقه های دیگر فرقه خرمیه یا خرمدینیه است که خود بـه دو فرقه فرعی بابکیه (پیروان بابک خرمدین) و مازیاریه (پیروان مازیار) تقسیم شده بود. هر دو دسته در قرون دوم و سوم هجری در آذربایجان و طبرستان با سپاه خلافت در پیکار بودند و بعد نیز تا چندین قرن بعـد در این مناطق بر جای ماندند. فرقه خرمیه دنباله رو مزدکیان در دوران اسلامی است[۵].

---

۱ ـ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ٦٢

۲ ـ ابن اثیر در کامل، حوادث سال ۱۴۱ هجری

۳ ـ به صفحه مراجعه شود

۴ ـ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ٦٢ و ٦٣

۵ ـ همانجا

www.kavehroom.com

بعقیده فرقه نصیریه، علی فقط در ظاهر امام است، اما در واقع خود خداست، و در دوره دوم که علی و محمد هر دو بدین جهان (پس از قیام مهدی صاحب الزمان) باز خواهند گشت، محمد مقام حاجب و دربان علی را خواهد داشت. پیروان این فرقه سایر شیعیان را از این بابت که مرتبه علی را نشناخته و او را پائین تر از محمد دانسته اند مقصره (گناهکاران) مینامیدند[1].

ابوالفرج اصفهانی در باره شیعیان غالی مینویسد که «اینسان گویند که اجزاء نورانی علی و اهل بیت او مستقیماً از عرش الهی ساطع میشده است، و تعویذهائی (دعاهای بلاگردان) که حسن و حسین بر بازوی خودشان بسته بودند بر روی خرده های پر و بال جبرئیل نوشته شده بود[2].

فرقه سبائیه بر این عقیده بودند که پیش از آنکه امام حسین در کربلا کشته شود رنگ شفق سرخ نبود و این سرخی خون امام است که از آنزمان ببعد در افق منعکس میشود، و همینها معتقدند که رعد صدای شمشیر علی و برق تابش آن است، و چون رعد و برق آید گویند که این خداوند عرب (علی) است که به آسمان رفته است و بازمیگردد[3].

فرقه خطابیه پیروان ابوالخطاب از نزدیکان امام جعفر صادق هستند که او را تجسم آفریدگار دانست و بهمین جهت امام وی را از خود راند. او نیز رفت و فرقه خطابیه را بوجود آورد که همچنان معتقد به الوهیت امام جعفر صادقند[4].

فرقه های متعددی از غلاة فاطمه دختر پیامبر را نیز مانند مریم عیسویان «بتول» یعنی دوشیزه میدانند، زیرا معتقدند که داشتن عادت ماهانه زنان برای دختر پیامبر زشت است[5].

---

۱ ـ R. Dussaud در: Histoire et religion des Nosairis، پاریس، ۱۹۰۰، ص ۱۶۴

۲ ـ الاغانی، ج ۴، ص ۱۶۳

۳ ـ قزوینی در «آثارالبلاد»، ج ۲، ص ۳۹۰

۴ ـ همانجا، ج ۲، ص ۳۹۲

۵ ـ ثعالبی در «یتیمة الدهر»، ج ۲، ص ۹۷

www.kavehroom.com

فرقه دیگر که انازله نام داشتند معتقد بودند که آنکس که در مسجد بدست ابن ملجم ضربت خورد و کشته شد علی نبود، بلکه دیوی بود که بصورت او درآمده بود، و علی خود به آسمان برده شد تا به موقع فرود آید[1].

فرقه جواربیه پیروان داود جواربی بودند که خداوند را عیناً مانند انسان میدانست و اعضای بدنش را به آدمی تشبیه میکرد و همواره میگفت: بجز در مورد فرج و ریش خداوند که حق ندارم چیزی در باره آنها بگویم در باره دیگر اعضای خداوند از دست و زبان و چشم و گوش و هر جای دیگر او هر چه میخواهید از من بپرسید[2].

فرقه حلمانیه، مریدان ابوحلمان دمشقی بودند که اصلاً ایرانی تبار بود و عقیده داشت که خداوند فقط در صورتهای زیبا حلول میتواند کرد، بدینجهت هرگاه که صورتی زیبا میدید زمین را میبوسید و بر او سجده میکرد. Massignon در شرح حال معروف خود از حلاج او را یکی از مریدان حلاج و از زمره صوفیان میداند و شیخ طوسی نیز در کتاب اللمع او را ابوحلمان صوفی نامیده است[3].

فرقه «اهل حق» از غلاة شیعه در منطقه آذربایجان و آناتولی و کردستان و ایرانند که ایرانیان آنها را علی اللهی میخوانند ولی در ترکیه قزلباش خوانده میشوند، در آذربایجان قره قویونلو، در رضائیه ابدال بئی، در قزوین کاکاوند، در مازندران خوجاوند (V.A. Jukovsky فرقه اهل حق در ایران (V.F. Minorsky، مدارکی برای مطالعه فرقه ایرانی اهل حق یا علی اللهی). مرکز فعلی این فرقه در کرمانشاه است. از نظر آنها عالم و آدم نتیجه پنج بار صدور یا فیضان متواتر باریتعالی هستند. خداوند با علی که از ازل وجود داشته پیوندی ناگسستنی دارد. علی نه تنها در آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد تجسم یافته، بلکه در وجود همه انبیا و ائمه و

---

۱ ــ فخر رازی در «فرق»، باب سوم.

۲ ــ خاندان نوبختی، ص ۷۸

۳ ــ الفرق بین الفرق، ص ۴۲

www.kavehroom.com

اولیاء الله نیز حلول کرده است. شاه اسمعیل یکی از تجسم های علی ولی الله بوده است. آخرین تجسم علی بنظر ایشان شخصی بنام شاه محمد است که در فاصله قرون یازدهم و دوازدهم هجری در مرو میزیسته، و تجسم بعدی او در وجود امام دوازدهم خواهد بود. V.A. Gardlovsky که در باره این فرقه بررسی اصولی کرده، در باره تعالیم مربوط به علی در نزد آنان مینویسد: «مطلب اصلی این تعالیم عبارت است از شناخت بیوقفه الوهیت علی در همه احوال و آمد و شد دائمی علی به روی زمین. علی نه تنها خودش خدا است، بلکه اصولاً مبداء الهی است که همه جا هست و همه چیز را از خود پر میکند.» طبق تعالیم اهل حق، دو مبداء در وجود آدمی در مبارزه اند: عقل و نفس. حیات بعد از مرگ وجود ندارد و بهشت و دوزخ ایمائی است به معرفت و جهل. موازین آدمی پیروزی عقل است بر نفس و همدردی با همه آدمیان. اهل حق تعدد زوجات را رد میکنند و طلاق را نیز جایز میدانند. زنان با صورت گشاده در رقصهای مذهبی شرکت میکنند. پس از مرگ تناسخ در انتظار آنها است. اهل فرقه کتب مقدسی دارند که پنهان میکنند و کتاب اصلی آن «سرانجام» نام دارد که ظاهرا در ناحیه کرمانشاه نوشته شده است. گونه ای از منظومه های مدحیه بافتخار «الله ــ علی» در میان آنها رواج دارد. میگویند که بابا طاهر از آنان بوده است[1].

* * *

نخستین شیعیانی که در ایران تشکیل حکومت دادند، علویان طبرستان بودند که حکومتشان در زمان چهار «داعی» جمعاً ۵۲ سال ادامه یافت. بنیانگذار این سلسله حسن بن زید از اخلاف امام حسن

---

۱ ــ V. Minorsky در: Matériaux pour servir à l'étude des croyances de la secte persane dite Ahlé-Haqq، مجله Revue du monde musulman، سال ۱۹۲۰، XL، ص ۱۹-۹۷ و سال ۱۹۲۱، XLIV، ص ۲۰۵-۳۰۲؛ M. Mokri در: Shah-Nâme-ye Haqiqat. Le livre des Rois de Vérité. Histoire traditionnelle des Ahl-e-Haqq. Paris-Téhéran, 1966, 1971.

www.kavehroom.com

مجتبی بود که به دعوت مردم طبرستان از ری به کلاردشت رفت و در آنجا از جانب اهالی به حکومت برگزیده شد و بیست سال سلطنت کرد و در این مدت دیلم و گرگان و ری را نیز جزو قلمرو خود درآورد و داعی کبیر نامیده شد.

جانشین او در تمام مدت حکومتش با سامانیان که در این زمان در اوج قدرت بودند جنگید و سرانجام در نبرد با امیر اسماعیل سامانی کشته شد. در زمان سلطنت جانشین اسماعیل سامانی، فرد دیگری از خاندان علوی که از فرزندان امام زین العابدین بود و حسن اطروش نام داشت دوباره به حکومت علوی رسید ولی فقط سه سال سلطنت کرد. آخرین فرد این دودمان فرزند او حسن بود که داعی صغیر لقب گرفت و او نیز پس از ۲۲ سال پادشاهی در جنگی با سامانیان کشته شد. مرکز حکومت دودمان علویان شهر آمل بود. امرای این سلسله شیعیان زیدی بودند که بجای امام زین العابدین زیدبن حسن را امام میدانستند، و بعد از پایان حکومتشان در شمال ایران ، به یمن رفتند که از آن پس مرکز آیین زیدیه باقی ماند.

سلسله شیعه بعدی، سلسله زیاریان بود که دوران اقتدارش ۱۵۴ سال (از ۳۱٦ تا ۴۷۰ هجری) ادامه یافت. بنیانگذار این سلسله مردی دیلمی بنام مردآویز بود که گرایش ملی شدیدی داشت و میخواست با تصرف بغداد خلافت بنی عباس را منقرض کند و کاخ تیسفون را بصورت نخستین آن بازگرداند و خود نیز با عنوان شاهنشاه تاجگذاری کند. ولی با شورش غلامان ترک خود در داخل گرمابه ای کشته شد و پیروان وفادارش جسد او را از اصفهان تا ری بر روی دوش بردند و در آنجا به خاک سپردند. پس از او وشمگیر برادرش بجای او نشست که بعد از ۳۴ سال سلطنت جای خود را به پسرش بهستون داد و او نیز بعد از ۹ سال پادشاهی درگذشت و این مقام به برادرش قابوس وشمگیر رسید که بخاطر قابوس نامه معروف خود و حمایت فراوانی که از دانشمندان و شعرای زمان خویش (منجمله ابوعلی سینا) میکرد در تاریخ ایران جایی خاص دارد. بعدها قابوس در قلعه جناشک در گرگان به قتل رسید و چنانکه نوشته اند در درون تابوتی بلورین در محل

«گنبد کاووس» این شهر دفن شد. پس از او پنج پادشاه دیگر از این سلسله در طول ٦٧ سال بر سر کار آمدند و سرانجام دودمانشان بدست سلجوقیان منقرض شد.

ولی مهمترین دولت شیعه در ایران تا پیش از دوران صفویه، دولت دیلمیان (آل بویه اعراب) است که در تاریخ اسلام نقش بسیار مهمی را ایفا کرده است، زیرا در زمان این دودمان بود که بغداد مرکز خلافت عباسی بدست ایرانیان تصرف شد و خلفای بنی عباس مدت یکصد سال دست نشانده آنان شدند، و برای نخستین بار مراسم تشییع در مرکز خلافت جهان اسلام رسماً برگزار شد. پادشاهان چهارگانه این دودمان، که اولین پادشاهان ایرانی دوران اسلام هستند که با عنوان شاهنشاه تاجگذاری کرده اند، بترتیب عمادالدوله، رکن الدوله، معزالدوله، عضدالدوله نام داشتند که سلطنتشان جمعاً ١١٧ سال ادامه یافت، ولی پس از آن به دیلمیان ری، دیلمیان اصفهان، دیلمیان عراق و خوزستان و کرمان تقسیم شد. در باره حکومت دیلمیان در بغداد در فصل مربوط به کارنامه خلفا با تفصیل بیشتر سخن رفته است و در اینجا نیازی به تکرار آن نیست. فقط این توضیح ضروری است که این خاندان نیز در آغاز پیرو تشیع زیدی بودند، و تنها در بغداد بود که تحت تأثیر وزیر دوازده امامی خود مهلبی به تشیع اثنی عشری گرائیدند.

قبور امامان هفتم و نهم در کاظمین تعمیر شد و عضدالدوله در کتیبه ای در تخت جمشید اعتقاد خود را به دوازده امام تأیید کرد. چون در زمان متوکل مقبره علی را در نجف و مقبره حسین را در کربلا ویران کرده بودند، او این مزارها را زیر حمایت مستقیم خود گرفت و توسعه داد.

....

در سالهای حکومت ترکان سلجوقی و خوارزمشاهی، با آنانکه هر دو دسته آنها آئین تسنن داشتند، فقهای شیعه بخاطر دشمنی با اسماعیلیان و با فاطمیان که این بار هر دو شیعی بودند ولی اثنی عشری نبودند، ترکان را سربازان امام زمان نامیدند که آمده اند تا در

www.kavehroom.com

رکاب او بجنگند و داد شیعیان او را از ملاحده بگیرند. در کتابهای شیعه اثنی عشری در دوران سلجوقی این فتوا از جانب این فقها نقل شده است که؛ «سربازان مهدی به خواست خداوند این غازیان ترک خواهند بود که امروز آقای جهانند و پیمبر صلی الله علیه وآله آنها را مأمور کرده است که در قیام کبری در رکاب آن حضرت بجنگند. مهدی موعود در آنروز بدست ترکان قلاع ملاحده (اسمعیلیه) را در ایران و خلافت فاطمیون را در مصر نابود خواهد کرد ولی با خلفای عباسی بغداد که عموزادگان اویند با لطف و عطوفت رفتار خواهد فرمود»[1]. حمله مغول به ایران در قرن هفتم هجری نیز از جانب نویسندگان شیعه ایران با همان حسن استقبالی مواجه شد که دویست سال پیش از آن در مورد ترکان سلجوقی نشان داده بودند. این بار پیشگویی های متعددی از علی بن ابیطالب در احادیث و روایات نقل شد که بموجب آن سوارانی از دشتهای شمالی خواهند آمد و به عمر شهر فاسد بغداد و حکومت غاصب عباسی پایان خواهند داد، و این سواران چشمانی مورب و چهره هایی مانند سپرهایشان پهن و ریش و سبیل اندک خواهند داشت[2].

---

۱ ــ J. Calmard در: Le chiisme imamite en Iran à l'époque Saljoukide، نقل از Le Monde iranien et l'Islam، ج ۱، ص ٦٦

۲ ــ برای بررسی بیشتر در باره غلاة شیعه: خاندان نوبختی، فرق و اعتقادات فخر رازی، تحفه اثنی عشریه غلام حلیم دهلوی، خطط مقریسزی، مقالات الاسلامیین اشعری، غیبت شیخ طوسی، احتجاج طبرسی، اختیار معرفة الرجال کشی، رجال نجاشی، مرآة الجنان یافعی، ملل و نحل شهرستانی، تبصیر اسفراینی، فرق بین الفرق بغدادی، الشبک حامدالصراف، تبصرة العوام مرتضی، الفصل... ابن حزم، مشعشعیان احمد کسروی. I. Friedlander در: Abdollâh ben Saba, der Bergründer det Shi'a und seine jüdische Ursprung، مجله Zeitschrift für Assyriologie، سال ۱۹۰۹، XXIII؛ Leone Caetani در: Annali dell' Islam، ج ۸، ص ۴۲ به بعد؛ I. Goldziher در: Vorlesungen über den Islam، فصل مربوط به نشو و نمای باورها در اسلام؛ M. Moosa در: The Extremist Shiites. Ghulat Sects، دانشگاه Syracus، ۱۹۸۷؛ I. Petrushevskii در «اسلام در ایران» ترجمه فارسی، ص ۲۹۳-۳۲۸

حدیث و حدیث سازان

حدیث در فقه اسلامی مفهوم سخنان یا تقریرها و یا کارهای انجام گرفته توسط پیامبر اسلام را (در جهان تسنن) و توسط پیامبر و امامان شیعه را (در جهان تشیع) دارد، که در نزد اهل تسنن «سنت» نیز خوانده میشود و همراه با قیاس در نزد سنیان و اجماع و عقل در نزد شیعیان یکی از اصول بنیادی فقه را تشکیل میدهد. هر حدیثی مرکب است از یک یا چند «راوی» که باید هرکدام از آنان آنرا از نفر پیشین شنیده باشند، بطوریکه این زنجیره سرانجام به پیامبر برسد، سپس اصل حدیث که به گفتار یا کردار پیغمبر یا ائمه مربوط میشود. روایت کنندگان حدیث ها «راوی» و حافظان متن آنها تا آنجا که در حد یکصد هزار حدیث باشد «حافظ» و اگر در حد سیصد هزار باشد «حجت» خوانده میشوند، و کسانی که گذشته از نقل و حفظ احادیث در باره آنها تحقیق و بررسی نیز کرده باشند «محدث» بشمار میروند. چون در جریان عمل شمار این راویان و حافظان و محدثان از چندین هزار نفر فراتر رفت، و در میان حدیثهای نقل شده توسط آنان اختلاف ها و ضد و نقیض های فراوان دیده شد، علمی بنام «درایة الحدیث» پایه گذاری شد که بر مبنای آن، احادیث روایت شده (با شمار روزافزون ده ها و بعد صدها هزار و بعد تا دو میلیون) به ناسخ و منسوخ، مصحف و مشکل و مدرج و مضطرب و مسند، مسلسل و متصل و منقطع، مرسل و عالی، مشهور و غریب، متواتر و آحاد طبقه بندی شد، و سپس همه این ها در سه رده کلی حدیثهای صحیح و حدیثهای حسن و حدیثهای ضعیف جا داده شدند. از میان صدها کتاب تألیف شده محدثان، در جهان تسنن شش کتاب معروف به «صحاح سته» و در جهان تشیع چهار کتاب معروف به کتب اربعه (کافی کلینی، من لایحضره الفقیه ابن بابویه قمی، تهذیب الاحکام و استبصار شیخ طوسی) کتب «معتبره» شناخته شدند، بهمانصورت که در جهان مسیحیت میان انجیل های متعدد چهار انجیل متی، لوقا، مرقس و یوحنا از جانب کلیسا «اناجیل معتبر» شناخته شده بودند.

با اینهمه، واقعیت این است که همچنانکه خود عیسی از

هیچیک از این انجیل های معتبر خبری و حتی تصوری نداشت، محمد نیز با پیش بینی اینکه بنام او دروغهای بسیار گفته خواهد شد از همان آغاز مخالفت خویش را با حدیث پردازیهایی که ممکن است پس از او به نام وی صورت گیرد اعلام داشته بود، و این مخالفت صریحاً در نهج البلاغه علی (خطبه ۲۰۱) منعکس شده است: «همانا احادیثی که در دسترس مردم است حق و باطل و راست و دروغ و ناسخ و منسوخ و محفوظ و موهوم است، و به تحقیق که در زمان رسول خدا نیز به آن حضرت از این بابت دروغها بستند، تا آنکه رسول اکرم به خطبه ایستاد و فرمود که هر که از روی عمد بر من دروغ بندد خود را در آتش دوزخ گذارد». امام مسلم بن حجاج نیشابوری در کتاب «صحیح» خودش که یکی از صحاح سته جهان تسنن است، در همین زمینه از ابوسعید خدری صحابی محمد نقل میکند که «پیغمبر فرمود که جز قرآن چیزی از من نقل مکنید، و اگر کسی بجز قرآن چیزی از من ضبط کرده است آنرا محو کند». همین موضوع در دو کتاب بسیار معتبر دیگر حدیث جهان تسنن و تشیع مورد تأکید قرار گرفته است:

ـ «محمد صلی الله علیه و آله فرمود که: پس از من چیزی از من ننویسید، و هرکس که جز قرآن چیزی از من نوشته باشد آنرا محو کند». (شیخ صدوق ابن بابویه، در خصال).

ـ «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس از من مانند دیگر پیغمبران حدیث بسیار از من نقل خواهند کرد. پس هر چه را که از من به شما رسید بر کتاب خدا عرضه دارید، اگر موافق آن بود من گفته ام، اگر با آن سازگار نبود بدانید که من نگفته ام». (ابن سعد، در طبقات الکبیر)

علیرغم همه این فتاوی و احکام «موثق» و لازم الاجراء، از همان قرون نخستین اسلامی بسیاری از راویان حدیث نه تنها بصورت حکام رسول خدا و حجج امام غایب و جانشینان بحق رسول اکرم عمل نکردند، بلکه درست در جهت خلاف آن، بصورت دروغ پردازان و شیادانی عمامه دار در مکتب دکانداران دین عمل کردند، و همچنان میکنند.

www.kavehroom.com

آیت الله العظمی علی خامنه ای، ولی فقیـه کنونـی جمـهوری اسلامی ایران، در هنگامی که سمت رئیس جمهوری کشور را داشـت و هنوز حجة الاسلامی بیشتر نبود ، در یک سـخنرانی خـود در حـوزه علمیه قم (که در شماره آبان ۱۳۶۱ مجله پاسـدار اسـلام چـاپ قـم منتشر شده است، اظهار داشـت: «ایـن خلفـای جـور بنـی امیـه و بنی عباس بودند که حداکثر استفاده را از محدثیـن و علمـای دینـی زمان خود میکردند، و از آنها میخواستند کـه احـادیثی را از زبـان پیامبر و صحابه بزرگ آن حضرت طبق میل و خواست آنها جعل کنند. در کتب تذکره و رجال و حدیث از این قبیل احادیث زیاد اسـت. جعـل حدیث آنقدر آسان بود که به اندک منظوری یک حدیث علیه ایـن و آن درست میکردند. این وضعیت موجب شـده بـود کـه یـک ذهنیـت و فرهنگی بسیار مخلوط و مجعول و نادرست از اسلام در جـهان اسـلام وجود داشته باشد، و منشاء این ذهنیت غلط همان محدثین و علمـاء بودند، و هیچ مانعی نبوده است که علیـه امـام سـجاد و تشـکیلات خاندان علوی هم احادیثی جعل کنند». ولی حجة الاسلام فراموش کـرد بدین ارزیابی خود اضافه کند که روش جعل حدیث خلفای جـور جـهان تسـنن، در مکتـب ثقـة الاسـلام هـا و مجتـهدان عظـام و شـیخ المحدثین های جهان تشیع نیز در طول قرون نه تنها در همیـن ابعـاد، بلکه در ابعادی چندین برابر بزرگتر ادامـه داده شـد، زیـرا ایـن بـار کارگردانان جهان شیعه دوازده امام معصوم را نیز بر پیامبری که تنـها مرجع دروغ پردازی محدثان سنی بود افزودند.

....

با پایان یافتن عصر امامان، دوره طلایی احادیث و محدثـان در جهان تشیع آغاز شد، زیرا تا زمانی که ائمه زنده بودند طبعاً خود آنان مراجع اصلی شیعیان در حل مشکلات و مسائل دینی بودند، و کسـی نمیتوانست با بودن خودشان به آسانی مطلبی را از قول آنان جعل کنـد یا مطلبی را مورد تحریف قرار دهد. ولی بعد از غیبت امام دوازدهـم (و حتی از همان زمان ابواب و وکلای امام) این وضع بکلـی عـوض شد، زیرا دیگر امام زنده ای بـرای مراجعـه در کـار نبـود، و کسـی

www.kavehroom.com

نمیتوانست برای اطلاع بر صحت یا سقم حکم یا فتوا یا روایتی بدو دسترسی یابد. اما چون اصل بر این بود که هیچ خبر و نظریه ای در مسائل شرعی و فقهی شیعه جز از راه پیغمبر و ائمه مورد قبول نباشد، راهی جز این نمیماند که بجای خود امامان به احادیثی که ناقل گفته ها و احکام و فتاوی ایشان باشد مراجعه شود. این کاری بود که قبلاً توسط محدثان تسنن در مورد احکام و گفته های پیغمبر صورت گرفته بود، با این تفاوت که دست محدثان شیعه در این مورد از همکاران سنی خودشان خیلی بازتر بود: محدثان سنی فقط میتوانستند از محمد و صحابه نزدیک او نقل قول کنند، در صورتیکه راویان شیعه علاوه بر خود محمد، یک منبع دوازده نفری دیگر از امامان را نیز در اختیار داشتند، که بخصوص یکی از آنها، امام جعفر صادق، بزودی در مکتب محدثان بزرگوار بصورت مشکل گشای معضلات و کلیدی برای گشودن تمام درهای بسته در آمد، مرجعی شد که هر حدیث پردازی، هر طلبه ای، هر آخوندی، هر شاگرد فیضیه ای، میتوانست با خیال راحت هر حرف مربوط یا نامربوطی را که خواسته باشد به او نسبت دهد، بی آنکه نگرانی بازخواست داشته باشد.

«به دوران جعفر صادق، چهار هزار کس از او حدیث شنیدند و روایت کردند» (شیخ مفید، در کتاب ارشاد)، و «از تقریرات امام جعفر صادق مجموعه ها فراهم آوردند که شماره آنها به ۴۰۰ میرسید، و به «اصول چهارصدگانه» معروف است». (سیدمحسن صدر: تأسیس الشیعه العلوم الاسلام). تعداد احادیثی که از زمان کلینی تا دوران مجلسی در کتب مختلف حدیث از امام جعفر صادق نقل شده متجاوز از سیصد هزار است، که اگر به تمام ایام امامت او تقسیم شوند، وی میبایست در طول ۳۴ سال امامت خود، بطور مداوم و لاینقطع روزی ۳۰ حکم و فتوای تازه و دست اول صادر کرده باشد. ولی محدثان اکتفا به همین نکردند که منبع این احادیث و اخبار فقط امام جعفر صادق باشد، زیرا اصالت و اعتبار احادیث مستلزم منبعث شدن آنها از پیغمبر و از خدا بود: «در زمان حضرت امیرالمؤمنین، و در همان دوران حیات رسول الله، مجموعه ای از احادیث وی توسط حضرت علی

www.kavehroom.com

نوشته شده بود که مدتها بعد نیز همان کتاب بخط علی در خـانـدان او وجود داشت و نسل به نسل میرفت، و از آن پـس مفقـود شـد، ولـی فرزندان وی این حدیثها را نقل و روایت و تفـهیم و توضیـح کردنـد و یاران خاص از تقریر و نقل ایشان مجموعه های «اصل» یا «اصول» را فراهم ساختند. قسمتی از این احـادیث خاصـه در «بصائرالدرجـات» محمدبن حسن صفار ثبت افتاده است» (سید محسن صـدر: تأسـیس الشیعه لعلوم الاسلام).

دکتر حسنین هیکل در کتاب زندگانی محمد مینویسد کـه در همان قرن دوم هجری شماره احادیث منسوب به پیامبر بـه ۶۷۰,۰۰۰ رسیده بود، که به قول دارقطنی صاحب «صحیـح» معـروف، حدیـث درست در میان آنها چون موی سپید بر گاو سیاه بود.

در لغتنامه دهخدا آمده است که: «ابوبکربن راشد در تصحیـح المصباح از ابوداود سجستانی سلیمان بن اشعث بن اسحق بن بشـیرین شدادبن عمروبن عمران السجستانی الازدی بالولاء حکـایت کنـد کـه گفت: از پیامبر ۵۰۰,۰۰۰ حدیث نوشتم، پس ۴۸,۰۰۰ حدیـث از آن عده کثیر برگزیدم و کتاب سنن را ترتیب دادم مرکب از اخبار صحاح و نزدیک به صحاح، اما خودم تنها به اصالت ۴ حدیـث از آنـها یقیـن دارم».

جرجی زیدان در «تاریخ تمـدن اسـلام» متذکـر میشـود کـه: ابوهریره از صحابه مستقیم حضرت محمد در جنگ خیبر جزو اصحاب در آمد، ولی بیش از چهار سال مصاحبت او را نداشت و از مقربـان و نزدیکان محمد نیز نبود، معهذا به تنهائی قریب ۵۰۳,۰۰۰ حدیـث از او روایت کرد.

عبدالملک ابوقلابه رقاشی که در هر شبانروز صد رکعـت نمـاز میگذاشت، مدعی بود که ۶۰,۰۰۰ حدیـث از محمـد از بـر دارد، و قاضی موصلی ادعا میکرد که تعداد احادیثی که از محمد با اسـناد آنها در حفظ دارد ۲۰۰,۰۰۰ است، و ابن عقده تعداد احادیث رسـول را که از بر داشت از ۲۵۰,۰۰۰ متجاوز میدانست.

یحیی بن معین مری مدعی شد که ۶۰۰,۰۰۰ حدیث با دسـت

www.kavehroom.com

خود نوشته است، و تازه در باره او روایت شده است که محررین او نیز به امر وی دو ششصد هزار حدیث دیگر یعنی یک میلیون و دویست هزار حدیث را که با مال خود او جمعاً ۱,۸۰۰,۰۰۰ حدیث میشد ضبط کرده بودند، و باز روایت شده است که پس از وفات یحیی «یکصد صندوق دست نخورده دیگر از احادیث از او باقی مانده بود».

ولی احتمالاً حد نصاب ادعای حدیث نویسی متعلق به محدثی بنام ابومسعود احمدبن فرات الرازی است که به روایت «حبیب السیر»، به خط خودش دو هزار هزار و پانصد هزار (۲,۵۰۰,۰۰۰) حدیث کتابت کرده بود!»

البته وجود اینهمه احادیث و فتاوی و احکام برای محدثان عالیقدر مشکل مهمی پدید نمی آورد، زیرا منبع آنها «امام» بود و امام میتوانست کرامات بکند. بهر حال در این مورد محدثان شیعه حاضر نبودند به هیچ مصالحه ای تن در دهند، و این امری کاملاً قابل درک بود، زیرا اهمیت و اعتبار آنان نزد مؤمنین به تعداد احادیثی که از بر داشتند و نقل میکردند بستگی داشت، و غالباً مقدار رزق و روزی آنها نیز به سطح این اهمیت و اعتبار مربوط میشد.

ولی از همان آغاز کار این اشکال پیش آمد که در بسیاری از موارد احادیثی که روایت میشد با یکدیگر تطبیق نمیکرد، و گاه نیز حتی بکلی متناقض از کار درمی آمد. مثلاً طبق یک حدیث امام در باره مطلبی حکمی داده بود، و طبق حدیث دیگر همان امام در باره همان مطلب حکم مخالفی داده بود. سبب این بود که اولاً راویان حدیث غالباً با یکدیگر در ارتباط نبودند تا بدانند دیگری قبلاً در باره فلان موضوع چه روایت «موثقی» آورده است، ثانیاً بعلت کثرت تعداد احادیث، خودشان نیز نمیتوانستند در بسیاری از موارد مضمون حدیثهای قبلی روایت شده شخص خود را در خاطر داشته باشند.

مشکل دیگر این بود که اگر محدثان مکتب تسنن میتوانستند بگویند که احتمالاً فلان صحابی پیغمبر در نقل حدیث اشتباه کرده یا

www.kavehroom.com

احیاناً آنرا بد فهمیده است، محدثان مکتب تشیع نمیتوانستند همین استدلال را در مورد امامان شیعه بکنند، زیرا یک صحابی بشر است و جائزالخطا است، اما امام معصوم است و نمیتواند اشتباه بکند، و ناچار هر چه از قول او نقل شود باید بر این مبنا نقل شده باشد که بیانگر حقیقتی مسلم است و جای تردیدی در آن نیست. معهذا محدثان بزرگوار خیلی زود راه حل این هر دو مشکل را پیدا کردند تا هم نگرانی مؤمنین را برطرف کنند، و هم خیال مکتب روحانیت مبارز را تا زمان ظهور ولی عصر از این بابت راحت سازند: راه حل این بود که بجای راویان حدیث، خود امامان مسئولیت ضد و نقیض گفتن را بعهده بگیرند.

ثقة الاسلام کلینی، در «اصول کافی» اولین بار این موضوع را به روشنی مطرح کرد:

«علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی نجران، و او از عاصم بن حمید و او از منصوربن حازم روایت دارد که از حضرت امام صادق پرسیدم: چه میشود که شما در گفتگو با اشخاص مختلف در برابر یک پرسش واحد جوابهای متفاوت میفرمائید؟ فرمود: ما مردم را باندازه زیادی و کمی عقلشان جواب میگوئیم. عرض کردم: عقل اصحاب پیغمبر که کم نبود، اگر از قول آن حضرت راست میگفتند چرا آنها نیز در نقل این اقوال اختلاف پیدا کردند؟ فرمود: نه، اختلاف پیدا نکردند، این خود رسول الله بود که فرمایشات خودش را عوض میکرد ... و محمدبن مسلم گوید: به حضرت صادق عرض کردم: حالا که رسول الله نیستند، چرا خود شما گاهی خلاف آنچه را که از ایشان نقل شده به ما میگوئید؟ فرمود: آخر حدیث هم مانند قرآن ناسخ و منسوخ دارد»[1].

راه حل سومی هم پیدا شد و آن این بود که شنونده اصولاً حرف امام را درست نفهمیده است: «یوسف بن رباط باتفاق کامل خدمت حضرت امام جعفر صادق رسید. کامل عرض کرد: قربان گردم! فلان

---

۱ ـ اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث

www.kavehroom.com

شخص روایت کند که رسول خدا در روز وفاتش به علی علیه السلام هزار باب حدیث آموخت که هر بابی خودش مفتاح هزار حدیث بود (جمعاً یک میلیون). فرمود: آری چنین بود، عرض کرد: قربانت، آیا آن باب ها را ما شیعیان شما هم میفهمیم؟ فرمود: یک یا دو باب آن را، عرض کرد: بنابراین از هزار هزار جزء فضل شما فقط یک جزء به ما میرسد؟ فرمود: چه توقع دارید؟ آیا همین برای شما کافی نیست؟»[1]

بدین ترتیب بود که دست محدثان بزرگوار در امر حدیث سازی و حدیث پردازی، در مقیاسی گسترده و تقریباً نامحدود باز شد، و از این راه سنگ اول بنای مکتب هزار و صد ساله ای نهاده شد که با برخورداری از کرامات اصول بنیادی دیگری چون اجتهاد و تقلید، تقیه، شک، ناسخ و منسوخ، بداء بصورت پربرکت ترین بازار سودای تاریخ ایران، یعنی بازار «دکانداران دین» در آمد.

از جرجی زیدان، مورخ عرب آغاز قرن بیستم، در باره جعل احادیث در تاریخ اسلام این ارزیابی جالب را در «تاریخ تمدن اسلامی» او میتوان خواند:

«پس از قتل عثمان که بر سر خلافت فتنه برخاست و بسیاری داوطلب احراز این مقام شدند، هر دسته به طرفداری از گروه خود دنبال دلیل تراشی رفته و دلایل خود را به احادیث تحکیم کردند و هر جا که لازم میشد حدیثی میساختند و از آن استفاده کردند، و در نتیجه جعل حدیث معمول شد. مثلاً مهلب بن ابی صفره که از نجبای زمان خود بود برای تضعیف خوارج حدیث جعل میکرد، و این موضوع را بسیاری هم میدانستند ولی معتقد بودند که باید از هر نیرنگی در پیشرفت جنگ استفاده کرد. حدیث سازان در پاره ای از موارد به گناه خویش اعتراف میکردند. مثلاً همینکه محمدبن سلیمان والی کوفه در سال ۱۵۳ هجری فرمان قتل ابن ابوالعوجاء را صادر کرد، وی گفت حالا که مرا حتماً میکشید بدانید که ۴،۰۰۰ حدیث جعلی ساخته و پرداختم و

---

۱ ــ اصول کافی، کتاب الحجة، باب الاشارة والنص علی امیرالمؤمنین

www.kavehroom.com

بدانوسیله حرام شما را حلال و حلال شما را حرام کردم، و با آن احادیث بیجهت روزه خود را گشودید و بیجهت روزه گرفتید. دیگـــر از حدیث سازان مشهور احمد جویاری و ابن عکاشه کرمانی و ابن تمیم فریـــابی بودند که بطوریکه ابن سهل سری میگوید اینان ده هزار حدیث از پیـش خود جعل کردند، و همین حدیث سازی ها منشاء بسیاری از جنگـها و فتنه ها شد».

بر اثر این حدیث پردازی ها، تعداد احادیث ساختگی در همـــان آخر قرن اول هجری یعنی بفاصله کمی پس از درگذشـت پیغمـبر، بـه صدها هزار رسید.

ابوحنیفه معروف به «امام اعظم» و مؤسس فقه حنفی، کـــه از فقهای درجه اول عصر خود بـود و فقـط چند دهـه پـس از محمـد میزیست، با وسواس خاصی که بعداً بصورت ضرب المثل در آمـــد، از میان ۷۰۰،۰۰۰ حدیث رایج عصر خود، به نوشته ابن خلـــدون، تنـــها ۱۷ حدیث را اصل دانست.

....

وجه مشترک تقریباً همه این حدیثهای دو میلیونی ایـــن اســت که تقریباً در هیچکدام از آنـــها نشـــان از معنویتـــی کــه مـهمترین خصیصه یک مذهب است نمیتوان یافت، و در عوض همه آنـها را در حدی باور نکردنی منحصر به مسائلی غالباً مبتذل و حقیر و مـــادی میتوان یافت، بویژه در مورد توجه بیمارگونه ای که در این احادیث به مسائل جنسی، آنهم تنها در صورت غریزی و حیوانی آن مبذول شـده است. آمارگیری ســاده ای از حدیثـهایی کـه حتـی در معتـبرترین کتابهای حدیث جهان شیعه بدین موضوع اختصـــاص یافتـه انـد، و مجموعه ای از تقریباً همه آنها را در بحارالانوار مجلســی بصورتـی یکجا میتوان جست، نشان میدهد که در میان همه مسائل تاریخی و حقوقی و مذهبی و اجتماعی، بالاترین درصد این حدیثها متعلق بـــه مسائل جنسی است، آنهم غالباً بصورتی که نه تنها مطلقاً در شـــأن یک مذهب نیست، بلکه توهینی آشکار نسبت بدان نیز هســـت، و از این دیدگاه در هیچ آیین اساطیری یا توحیدی دیگر در تاریخ مذاهـب

www.kavehroom.com

جهان نظیر آنرا نمیتوان یافت[1].

«حضرت رسول اکرم (ص) بـــه یزیدبـــن ثـابت فرمـــود: ازدواج کرده ای؟ عرض کرد: نه! فرمود: ازدواج کن تا پاکدامن بمانی، اما بـــا شهیره و لهیره و نهیره و هیدره و لفـــوت تزویـــج مکـــن. پرســـید: یـــا رسول الله! من اینها را که فرمودی نمیدانم یعنی چـــه؟ فرمـــود: مگـــر عرب نیستی؟ شهیره زن کبودرنگ بدزبان و بی حیا است. لهیره زن بلند قامت لاغر اندام است. نهیره زن کوتاه قـــد بدقیافـــه اســـت. هیـــدره زن سالخورده است و لفوت زن بچه دار از شوهر دیگر است![2]»

«حضرت رسول اکرم فرمود: نمیدانید که ترکیب هلیلـــه ســـیاه و هلیله زرد و سقمونیا و فلفل و دارفلفل و زنجبیل خشـــک و خشـــخاش سرخ و نمک هندی و نارمشگ و قاقلـــه و شـــقاقل و چـــوب بلســـان و سلیخه مقشر و غلک رومی و عاقرقره و دارچین و عسل، اگـــر از آن دو مثقال ناشتا و دو مثقال در وقت خواب بخورید چه اندازه قـــوت جمـــاع میبخشد»[3].

و در ارتباط با مسائل آن جهانی، این حدیث کتاب «کافی» کـــه منعکس کننده طرز فکر اعاظم شیعه در باره جهان دیگر و حد اعـــلای انتظارشان از زندگی اخروی است، میتواند نمونه گویایی باشد:

«علی بن ابراهیم از پدرش شنیده بود، و او از ابن محبوب، و او از محمدبن اسحاق المدنی، و محمدبن اسحاق از امـــام محمـــد بـــاقر علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آلـــه و ســـلم بـــه حضـــرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی: سوگند به آن که دانه هـــا را شکافت و جانداران را آفرید که چون مردان مؤمن از گورهـــای خویـــش

---

۱ ــ برگزیده هایی از این گونه احادیث قبلاً در کتاب «توضیح المسائل، از کلینی تا خمینی» من نقل شده اند و بهمین جهت از بازگویی آنها در اینجا خودداری میکنم. خوانندگان علاقمند شمار بسیاری از این حدیثها را در بیش از یکصد صفحه کتـــاب نامبرده خواهند یافت.

۲ ــ سخنان چهارده معصوم، از آیت الله علی مشکینی و آیت الله احمد جنتی، چاپ شانزدهم، قم، ۱۳٦۷، ص ۳۷۴

۳ ــ حلیة المتقین، باب نهم، فصل پنجم

www.kavehroom.com

بیرون آیند همانندم ملائـک بـه استقبالشـان روند بـا شـترانی کـه پالانهایشان از طلای پوشیده بـه در و یـاقوت باشـد و روپوششـان از پارچه های دیبا و زربفت با طنابهائی ارغوانی و هرکدام را هزار فرشته از پیش رو و همین شما راز راست و چپ همراهی کنند تا او را بـه در بزرگ بهشت برسانند و در کنار این در درختـی اسـت کـه هـزار نفـر میتوانند در سایه هر برگ آن آرام گیرند. سپس در چشمه ای در سـمت چپ آن درخت غسل کند و آن چشمه زندگی است که پس از آن هـرگـز نمیرد ... پس فرشتگان چکشی به حلقه در بهشت زنند که آژیرش بگوش حوریانی که خدای عز و جل در درون آن برای ایشان آماده کـرده اسـت برسد. و چون در باز شود حورالعین گویند خوش آمدی که در اشـتیاق دیدارت بودیم... و آنگاه بسوی غرفه هائی رود که خدای عز و جـل از در و یاقوت و زبرجد برای دوستانش ساخته، با سقفهای طلا و نقره، هـر غرفه با هزار در طلا که بر هر در فرشته ای گماشته شـده، و در آنـها فرشهای گرانقدر از حریر و دیبا به رنگهای گوناگون با لایـه مشـک و کافور و عنبر بر روی هم افتاده است، و همین است گفتار خدای عـز و جل در سوره واقعه در باره فرشهای گرانقیمت... و هنگامیکـه مؤمـن بدرون غرفه خود درآید بر سرش تاج نهند و جامه های طلا و نقـره یـا مروارید دوزی شده بر تنش بپوشند و این است معنی گفتار خدای عز و جل در سوره حج که زیور کنند در آنجا دستبندهای طلا و مرواریـد و لباس دیبا بر تن کنند. و چون مؤمن روی تخت نشیند تخت از شـادی به جنبش در آید. پس حوریه خاص او از خیمه بیرون آید در حالیکه بـر گرداگردش کنیزان باشند، و بر تنش هفتاد جامه بافتـه بـه یـاقوت و مروارید و زبرجد، و بر پایش نعلین بندداری از طلا کـه بـه یـاقوت و مروارید پوشیده شده. پس حوریه باندازه پانصد سال از سالهای دنیـا او را در آغوش کشد، و چون اندکی سستی در تن آن مرد پدید آیـد، بـه لوحی از در سفید که در وسط گلوبند یاقوت حوریه آویخته است بنگرد که بر آن نوشته شده: ای ولی خدا، تو محبوب منی و من نـیز حوریـه توام. و چون هزار فرشته برای تهنیت او به پشت غرفه آیند، دربان گوید براستی که برای من سخت است که در این حال کـه دوسـت خـدا بـا

www.kavehroom.com

حوریه اش خلوت کرده برایتان اذن ملاقات بگیرم. ولـــی چـــون اذن داده شود دربان هر یک از آن فرشتگان را از یکی از درهای هزارگانه غرفـــه وارد کند.

و در بهشت هیچ مؤمنی نیست جز آنکه در برابر تختش درختـــهای پرمیوه و سایه دار افراشته باشند که هر یک بدو گویند: میوه مـــرا بخـــور پیش از آنکه میوه آن یکی را بخوری، و نهرهائی از شراب طهور در پیـــش پایش روان باشند، و نهرهائی دیگر از آب و از شـــیر و از عســـل. و چـــون دوست خدا طعام طلب کند بی آنکه بر زبان آورد که چه نوع غذا میخواهـد غذای دلخواه او برایش حاضر آید... و برای هر مؤمن هفتاد حوریه و چـهار زن مقرر است که مؤمن ساعتی را با هر کدام بگذراند، و چـــون پرتـــوی از نور او را فرا گیرد در شگفت شود و پرسد: آیا خدای جبار است که به مـــن توجهی فرموده است؟ اما خدمتکارانش گویند: نه، منزه است خدای عـــز و جل. همانا این حوریه تازه ای است که تاکنون دیـــدارش نکـــرده ای و او از روی اشتیاقی که بتو داشته شیفته دیدارت شده و از روی شوق خندان شـــده است و این پرتوی که دیدی جلوه ای از ســـپیدی دندانـــهای او اســـت. پـــس دوست خدا گوید اجازه اش دهید که پیش من آید، و هزار غلام و کنیز بـــه نزد حوریه شتابند تا او را بدین مرحمت مژده دهنـــد، و حوریـــه از خیمـــه خویش فرود آید، بر تنش هفتاد پیراهن بافته شده از زر و سیم و آراسته بـــه مروارید و یاقوت و زبرجد و معطر به مشک و عنبر، و مغز ساق پاهـــایش از زیر هفتاد پیراهن دیده شود. قـــامتش هفتـــاد ذراع و پـــهنای میـــان دو شانه اش ده ذراع باشد. و چون به دوست خدا نزدیـــــک شـــود خدمتکـــاران پیش آیند با سینی هائی از طلا و نقره، پر از مروارید و یاقوت و زبرجـــد و آنها را بر سر آن حوریه نثار کنند، و آنگاه آن دو یکدیگر را بـــرای پـــانصد سال در آغوش کشند... امام باقر (ع) در دنباله حدیث فرمـــود: اینکـــه در سوره یونس آمده است که ستایش خاص پروردگار جـــهانیان اســـت، یعنـــی اینکه مؤمن در بهشت هنگامیکه از جماع و خوراکی و آشامیدنی فراغـــت یابد خدای عز و جل را نیز ستایش کند»[۱].

---

۱ ـ روضة من الکافی، کتاب الروضه، حدیث الجنان والنوق

www.kavehroom.com

بموجب حدیثی دیگر از همین «روضة من الکافی»، امام جعفر صادق به مؤمنین توضیح میدهد که مفهوم واقعی این اصطلاح که «جزاک الله خیرا» (خداوند به تو جزای خیر دهد) خیر به معنی رایج آن نیست، بلکه حوریه هایی است که در بهشت در دو جانب نهری بنام خیر بصورت دو ردیف درخت روئیده اند بدین منظور که مؤمن بتواند هر کدام از آنها را که خواسته باشد از ریشه بیرون آورد و همراه خود ببرد، و تصریح شده است که در اینصورت بامر خداوند بلافاصله در جای آنها حوریات دیگری از زمین خواهند روئید[1].

به غیر از مسئله اولویت دار جماع، توجه خاص کتابهای حدیث جهان تشیع، با درصدی بلافاصله بعد از درصد جماع، به مسائل روزمره ای چنان مبتذل و سخیف تمرکز یافته است که در این مورد نیز مشابهی برای آن در کتابهای مذهبی هیچیک از آیینهای دیگر جهان، حتی در تلمود که در این زمینه دست کمی از بحارالانوار ندارد، نمیتوان یافت. بیمورد نیست که در این باره نیز، نمونه هایی چند از محتوای این نوع حدیثها را نقل از کتاب «هزار و یک سخن یا نصایح و سخنان چهارده معصوم» آیات عظام مشکینی و جنتی، که توسط دفتر نشر اسلامی الهادی قم و طبعاً به عنوان راهنمای شرعی مؤمنین ولایت فقیه منتشر شده است، بخوانید:

«حضرت صادق علیه السلام از حضرت باقر علیه السلام، و او از حضرت سجاد علیه السلام، و او از حضرت حسین بن علی علیه السلام، و او از علی علیه السلام، نقل کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای امت من، زنهار که خدای عز و جل ۲۴ خصلت را برای شما نپسندیده است: بازی کردن در حال نماز، خندیده در قبرستان، نگاه کردن به عورت همسر خود، سخن گفتن در حال جماع، خواب پیش از نماز عشاء، سرگذشت گفتن پس از نماز عشاء، غسل کردن زیر آسمان بدون لنگ، جماع زیر آسمان، حمام رفتن بی لنگ، سخن گفتن بین اذان و اقامه نماز صبح، سفر دریا هنگام طوفان،

---

۱ ــ همانجا

www.kavehroom.com

خوابیدن روی پشت بامی که سنگ چینی نشده باشد، خوابیدن تنها در یک اِطاق، نزدیکی با زن در حال حیض، نزدیکی بعد از احتلام و قبل از غسل، گفتگو با جذامی مگر با فاصله یک ذراع، ادرار کردن کنار آب جاری، قضای حاجت زیر درخت میوه دار، ایستاده نعلین به پا کردن، ورود در اطاق تاریک مگر اینکه جلوش آتش باشد، و فوت کردن محل نماز»[1].

«شیخ صدوق رحمة الله علیه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن بزرگوار از امور بسیاری نهی فرموده، که ما در اینجا قسمتی از آنها را ذکر میکنیم: غذا خوردن در حال جنابت، مسواک کردن در حمام، بول کردن زیر درخت میوه دار، و فرمود وقتی یکی از شما مسلمانان در جای بازی غسل میکنید عورت خود را پوشیده دارید، و فرمود وقتی به توالت (!) میروید رو به قبله ننشینید، و نهی فرمود از اینکه زنی بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رود، زیرا که اگر بیرون رود همه فرشته ها در آسمان او را لعنت کنند، و نهی فرمود از اینکه زنی برای غیر شوهرش آرایش کند و فرمود که اگر چنین کند بر خدا است که او را به آتش دوزخ بسوزاند، و نهی فرمود که زن همبستر زن شود، یعنی در یک جا و یک لحاف بخوابند، و نهی فرمود که مردی با زنش رو به قبله زناشوئی کند، و از فروختن میوه ها پیش از آنکه رنگ بگیرند نهی فرمود، و از معامله صیدی که هنوز نگرفته اند منع فرمود، و از دست دادن با کافر ذمی (مسیحی یا یهود) منع فرمود، و نهی فرمود که زن به عورت زن نگاه کند، و نهی فرمود که کسی عمداً به عورت برادر دینی خود نگاه کند و فرمود که در اینصورت هفتاد هزار فرشته او را لعنت کنند، و نهی فرمود که در آغل های شتران نماز بخوانند، و نهی فرمود که انگشتری مسی یا آهنی به انگشت کنند، و فرمود با دستهایتان آب بیاشامید که برترین ظرفهای شمایند، و فرمود که هر کس با زنی مسلمان یا

---

۱ ــ آیت الله علی مشکینی و آیت الله احمد جنتی: نصایح و سخنان چهارده معصوم، چاپ شانزدهم، ۱۳٦۷، ص ۳٦۸

www.kavehroom.com

یهودی یا مسیحی یا زردشتی زنا کند و توبه نکرده بمیرد در گورش سیصد در گشاده شود که از آنها مارها و عقربها و اژدها بیرون آیند و تا قیامت در آتش بسوزد، و فرمود که هر کس با زنی که بر او حرام است دست بدهد به عذاب خدا دچار گردد»[1].

«حضرت ختمی مرتبت فرمود: ده طایفه از امت من خود را مؤمن دانند اما در واقع همانند کافرانند: قاتل ناحق، دیوث، مانع زکات، شرابخوار، تارک حج با استطاعت، فروشنده اسلحه به دشمن، آنکه با زن نامحرم از غیر مجرای طبیعی جماع کند، آنکه با حیوان جماع کند، آنکه با محرم خود زنا کند. و نیز فرمود: ده سنت را پدرتان ابراهیم به یاد گذاشته: مسواک، و مضمضه، و استنشاق، و کوتاه کردن سبیل، و بلند گذاشتن ریش، و ختنه کردن، و نوره (واجبی) کشیدن، و تطهیر مخرج، و زایل کردن موی زیر بغل، و گرفتن ناخن».

«حضرت رسول اکرم فرمود: از پنج کس در هر صورت باید فاصله گرفت: مبتلای خوره، مبتلای پیسی، دیوانه، حرامزاده، عرب بیابانی. و فرمود کشتن پنج حیوان واجب است: کلاغ، زغن، مار، عقرب و سگ گزنده».

«حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود که: چهار چیز است که فراموشی آورد: خوردن نیم خورده موش، رو به قبله ادرار کردن، بول کردن در آب راکد یا بر روی خاکستر، شپش را زنده رها کردن»

«حضرت ختمی مرتبت فرمود: چند طایفه از امت من وارد بهشت نشوند جز اینکه توبه کنند: قبرشکاف، سخن چین، دیوث بی ناموس، طبل زن، حرامزاده، و کسانی که پیشاپیش حکام حرکت کنند».

«هنگامیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خیبر را فتح کرد، کمان خود را طلبید و بر دسته آن تکیه کرد و پس از حمد و ثنای الهی از نه چیز منع فرمود: اجرت زنا، مزد جفتگیری حیوان، انگشتری

---

۱ ـ همانجا، ص ۴۴۷

www.kavehroom.com

طلا، بهای سگ، دوشکچه حریر، گوشت درندگان، خرید و فروش طلا به طلا یا نقره به نقره، مطالعه در نجوم».

«و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود پنج رسم اسلامی در باره سر هست و پنج رسم دیگر در سایر اعضاء. و اما در قسمت سر: مسواک کردن، کوتاه کردن سبیل، دسته کردن مو، مضمضه کردن، شستن بینی. و اما در سایر اعضاء: ختنه، تراشیدن زیر شکم، برطرف کردن موی زیر بغل، ناخن گرفتن، و تنظیف مخرج. و نیز فرمود: مؤمن باید همیشه پنج چیز همراه داشته باشد: مسواک، شانه، سجاده، تسبیح سی و چهار دانه، انگشتری عقیق»[1].

....

برای حسن ختام این فصل حدیث، بیمورد نیست که شرحی را که میرزا آقاخان کرمانی در «سه مکتوب» خود در قرن گذشته در ارتباط با حدیث معروف ماهی کرکرة ابن صرصرة بن غرغره، همراه با ترجمه متن این حدیث نوشته است عیناً برایتان نقل کنم تا شما نیز این حدیث مشهور جهان تشیع را شناخته باشید: «بجان تو ای جلال الدوله، اگر یک جلد کتاب بحارالانوار این بزرگوار را در هر ملتی انتشار بدهند دیگر امید نجات از برای آن ملت دشوار است. حالا تصور کن که هرگاه ۲۴ جلد از این کتاب در ملتی منتشر شود و منکر آن هم کافر بحساب بیاید دیگر حال آن ملت چه خواهد بود. اینک محض ازدیاد بصیرتت یکی از حدیثهای مهم این بحارالانوار را برایت نقل میکنم که مشت نمونه خروار باشد: علی علیه السلام در غزوه صفین قصد عبور از نهر فرات را داشت، ولی معبرش معلوم نبود. به نصیرین هلال فرمود برو بر کنار فرات بایست و از طرف من کرکره را صدا کن، ماهی به تو جواب میدهد آنوقت محل عبور را از او بپرس. نصیر اطاعت نمود و بر کناره فرات آمد و فریاد برآورد که یا کرکره. بالفور هفتاد هزار ماهی سر از آب بیرون آوردند که: لبیک، لبیک، چه

---

۱ ــ آیت الله علی مشکینی و آیت الله احمد جنتی، نقل از صفحات مختلف کتاب نصایح و سخنان چهارده معصوم

www.kavehroom.com

میگوئی؟ جواب داد: مولایم غـــالب کـل غـالب، سـلطان المشـارق والمغارب، علی بن ابیطالب معبر فرات را میخواهد. آواز برآوردند کـه ما همه کرکره نام داریم، بگو که این شرف در حق کدامیـــک مرحمـت شده است تا اطاعت کند؟ نصیر برگشت و ماجرا را بــه عـرض مـولا رسانید. فرمودند که برو کرکرة بن صرصره را بخوان. برگشت و نـدا داد. این بار شصت هزار ماهی سر از فرات برآوردنـد کـه مـا کرکـرة بـن صرصره هستیم. این عنایت در حق کدام شده است؟ برگشت و حکـایت را عرض نمود. فرمودند دوباره برو و کرکرة بن صرصرة بـــن غرغـره را بخوان. نصیر بازگشت و چنین کرد. این دفعه پنجاه هزار ماهی ســر از فرات برآوردند و لبیک گویان گفتند که ما همـــه ایـن نـام را داریـم، مقصود کدام است تا اجرای فرمان کند؟ باری دیگر برگشـت و عـرض ماجرا نمود. فرمودند برو و کرکرة بن صرصرة بن غرغـــرة بـن دردره را بخوان. باز چنان کرد و باز جواب شنید چون دفعات سابقه. تا اینکه در دفعه هشتم که فریاد برآورد: ای کرکرة بن صرصرة بن غرغرة بـن دردرة بن جرجرة بن عرعرة بن مرمرة بن فرفره! آنوقت ماهی بسیار بزرگی سـر از آب فرات برآورد و آواز داد که لبیک لبیک، چه گوئی و چه خواهی؟ گفت مولای متقیان به تو سلام میرساند و میفرماید که معبر فـرات را به ما نشان بده. ماهی قاه قاه خندید که ای نصیر، بدرستی که علی بـن ابیطالب با تو مزاح فرموده است، زیرا خودش راههای دریاها و معبرها و دجله ها را از ماهیان بهتر میداند، اگر باور نمیکنی، بـدان و آگـاه باش که چون یونس پیغمبر از نینوا فرار کرد و به کشتی سوار شـد و او را به دریا انداختند خطاب به من رسید که او را ببلعم، ناگاه جوانـی از ابر فرود آمد با هیئتی که لرزه بر اندامم افتاد. به من خطاب فرمود که یونس شیعه من است با میهمانت به مدارا رفتار کن. عرض کـردم: ای مولای من، نام مبارکت چیست؟ فرمود: فریادرس درماندگـــان، چـاره بیچارگان، امیر مؤمنان. ای نصیر، از آن پس هر روز آنحضـــرت چنـد بار میآمد و با یونس پیغمبر محض رفع دلتنگی در شکم مـن سـخن میگفت و عجائب دریا را بدو نشان میداد. اینک بدو بگو کـه معـبر فرات آنجا است. نصیر برگشت و صورت حال را عرض کـرد. حضـرت

www.kavehroom.com

فرمودند: آری، من به همه راههای آسمانها و زمین آگاهم. پس نصـــیر صیحه زده غش کرد و چون به هوش آمد فریاد برآورد: شهادت میدهـم که تو همان خدای واحد قهاری. و آنگاه حضرت فرمود که چون نصـــیر کافر به خدا و مرتد از ملت محمد مصطفی شده قتلش واجـب اسـت. آنگاه شمشیر از غلاف کشید و گردنش را بزد».

ای جلال الدوله، با اطلاع بر این حدیث شریف خواهـــش دارم از اهالی ایران و علمای حدیث نویس ایشان عبرت بگیرید که اگر در تمـام روی کره زمین بگردید هرگز نه مانند این حدیث شریف در کتـابی جـز بحارالانوار و نه ملتی احمق تر از شیعه ائمه اطهار که اعتقـــاد بدیـن قسم گفتار نمایند نخواهید یافت[1].

علم در قلمرو آخوند

بسیاری از ستایشگران تاریخ اسلامی ایران، برای پاسخگویی بـه انتقادهایی که از جهات متعدد بدین تاریخ صـــورت میگـیرد، دسـت بدامان «فرهنگ اسلامی شکوفای قرون اولیه هجری» میزنند و ســـهم گران اندیشمندان و دانشوران ایرانی را در اعتلای این فرهنـــگ یـادآور میشوند. واقعیت این است که اگر در شکوهمندی این فرهنـــگ جـای تردیدی نیست، در «اســلامی» بـودن آن سـخن بسـیار هسـت، و در ماهیت واقعی نقش دانشوران و اندیشمندان ایرانی گفتگـوی بسـیارتر. زیرا تا آنجا که تاریخ نشان میدهد، این فرهنگ اسـلامی سـده هـای نخستین ریشه در هیچ زیربنای اســـلامی از جـانب بنیـانگذاران بـی فرهنگ امپراتوری عرب نداشت، بلکـه مسـتقیماً ریشـه در فرهنـگ گندی شاپور و فرهنگهای یونانی و سریانی و هندی داشت، و خلاقیـت اندیشمندان آن نیز تقریباً همیشه در جهت مخـــالف خواسـت فقـها و محدثان و ســـازمانهای تفتیـش عقـاید آنـان ــ حتـی در دورانـهای استثنایی هارون الرشید و مأمون ــ انجام میگرفت و درســـت بـهمین

---

۱ ــ میرزا آقاخان کرمانی، مکتوب اول، نقل از کتاب سه مکتـــوب، چـاپ بـهرام چوبینه، دوسلدرف، ص ۱۱۰-۱۱۲

www.kavehroom.com

فرمودند: آری، من به همه راههای آسمانها و زمین آگاهم. پس نصـــیر صیحه زده غش کرد و چون به هوش آمد فریاد برآورد: شهادت میدهــم که تو همان خدای واحد قهاری. و آنگاه حضرت فرمود که چون نصــــیر کافر به خدا و مرتد از ملت محمد مصطفی شده قتلش واجــب اســت. آنگاه شمشیر از غلاف کشید و گردنش را بزد».

ای جلال الدوله، با اطلاع بر این حدیث شریف خواهــش دارم از اهالی ایران و علمای حدیث نویس ایشان عبرت بگیرید که اگر در تمـام روی کره زمین بگردید هرگز نه مانند این حدیث شریف در کتـابی جـز بحارالانوار و نه ملتی احمق تر از شیعه ائمه اطهار که اعتقـــاد بدیــن قسم گفتار نمایند نخواهید یافت[1].

علم در قلمرو آخوند

بسیاری از ستایشگران تاریخ اسلامی ایران، برای پاسخگویی بـه انتقادهایی که از جهات متعدد بدین تاریخ صــورت میگــیرد، دســت بدامان «فرهنگ اسلامی شکوفای قرون اولیه هجری» میزنند و ســـهم گران اندیشمندان و دانشوران ایرانی را در اعتلای این فرهنــگ یـادآور میشوند. واقعیت این است که اگر در شکوهمندی این فرهنـــگ جـای تردیدی نیست، در «اســلامی» بـودن آن ســخن بســیار هســت، و در ماهیت واقعی نقش دانشوران و اندیشمندان ایرانی گفتگــوی بســیارتر. زیرا تا آنجا که تاریخ نشان میدهد، این فرهنگ اســلامی ســده هــای نخستین ریشه در هیچ زیربنای اســــلامی از جــانب بنیـانگذاران بــی فرهنگ امپراتوری عرب نداشت، بلکــه مســتقیماً ریشــه در فرهنــگ گندی شاپور و فرهنگهای یونانی و سریانی و هندی داشت، و خلاقیــت اندیشمندان آن نیز تقریباً همیشه در جهت مخـــالف خواســت فقــها و محدثان و ســـازمانهای تفتیــش عقــاید آنــان ـ حتــی در دورانــهای استثنایی هارون الرشید و مأمون ـ انجام میگرفت و درســـت بــهمین

---

۱ ـ میرزا آقاخان کرمانی، مکتوب اول، نقل از کتاب سه مکتـــوب، چـاپ بـهرام چوبینه، دوسلدرف، ص ۱۱۰-۱۱۲

www.kavehroom.com

جهت برای این دانشوران تکفیرها و کشتارها و شکنجه ها و زندان ها و تبعیدها همراه میآورد، که گزارشهای مبسوطی را در باره برخی از آنها در «تاریخ ادبیات در ایران» شادوران ذبیح اله صفا میتوان یافت. مروری بر این گزارشها، بخوبی روشن میکند که همه آن دانشوران ایرانی که بعدا بدنبال ترجمه آثارشان از عربی به لاتینی و انتشار این ترجمه ها در اروپای قرون وسطی و دوران رنسانس مایه افتخار جهان اسلام و سرفرازی تمدن عرب شناخته شدند، در زاد و بوم خودشان و در زندگی شخصی خویش مورد دشمنی بیدریغ فقهای شرع و سرکوبگری زمامداران قرار گرفتند و بسیاری از آنان عمری را در زندان یا در غربت گذرانیدند و هر چند یکبار نیز آثارشان بعنوان کتابهای ضاله یا بر سرشان کوفته شد، یا در آتش و در آب افکنده شد. و شاید بعنوان نمونه ای از همه آنها، بتوان از نامورترینشان ابوعلی سینا نام برد که نیمی از سالهای باروری خویش را یکسره یا بصورت فراری و یا در زندان گذرانید و بخش اعظم آثارش را در همین شرایط تألیف کرد. و نحوه برخورد بیضه داران عالیمقام شرع را با او در کتاب دکتر ذبیح اله صفا چنین میتوان یافت که: «ابن غیلان فقیه اعظم معاصر او وی را از انباز مجوس مینامید که کفر و زندقه و الحادش آشکار و علم دروغ و فریبنده اش مایه گمراهی خلق و دوری آنان از راه حق و حقیقت است، تا به حدی که او منکر معجزه شده است و اژدها شدن عصای موسی و زنده کردن مردگان را توسط عیسی و شق القمر رسول را نفی میکنند و صحرای محشر و جنت و نار و ثواب و عقاب و نزول وحی را بر افرادی از بشر به وسیله جبرئیل قبول ندارد. و اربلی عالم مشهور دیگر علوم عقلی در بستر احتضار خود به این دو امر اساسی شهادت میدهد که خداوند جل جلاله بزرگ است و ابن سینا خذل اله کذاب است. و قاضی نوراله شوشتری اعلام میدارد که اکثر فقهای زمان از راه تکفیر ابوعلی سینا به محاربه شیطان رفته اند، و شافعی فتوا میدهد که اگر بنده ای به همه منهیات خداوند غیر از شرک دچار شود بهتر از آن است که در کتابهای ابن سینا نظر کند، و اگر چنین کند حکم من در باره او این است که وی را به تازیانه بزنند و در میان عشایر و قبایل بگردانند و

www.kavehroom.com

بگویند این سزای کسی است که راه حق را رها کرد و به علـــوم ضالـه روی آورد. و حتی شخصی چون غزالی در فاتحة العلوم خـــود نظـر در علم اقلیدس و مجسطی و دقایق حساب و هندسه و نظرات ابن سینا را حقی آلوده به باطل و صواب مشتبه با خطا میداند و نظر میدهد کــه علم ریاضی راهگشای کفر است، زیرا ریاضیدانان به معـــاد جسـمانی عقیده ندارند و معتقد به قدمت عالمند.

نظیر همین سرنوشت را ابن مقفع ها، رازی هـــا، فـارابی هـا، بیرونی ها، مجوسی ها، و بر رویهم بیش از پنجاه دانشور و اندیشــمند بزرگی داشتند که داستانهایشان را در کتابها آورده اند، و آنچه فرهنگ اسلامی ایران خوانده میشود در درجه اول دستاورد همین کسانی اســت که منحرفین اسلام و نویسندگان آثار ضاله شناخته میشدند، و همیـن واقعیت دکتر صفا را بر این واداشته است که در «علوم عقلـی» خـود بنویسد: «تمدن اسلامی علوم عقلی را از روبرو در آغوش کشید، ولـی از پشت به آنها خنجر زد». لازم به تذکر اســت کـه از زمـان خلافـت متوکل اصولاً هرگونه جدل و مناظره علمی ممنـــوع شـد و بـه نقـل مروج الذهب «هر کس که دست بدینکار زد برای خود مجازات شـدید خرید».

* * *

در مکتب بیضه داران دین، «علم نافع» بمفـهوم والای آن از راه کتاب و تحقیق منتقل نمیشود، از راههائی منتقل میشود کــه دور از دسترس مؤمنین عادی است، چنانکه گاهی در داخـل پوسـت گـاوی دست بدست میگردد:

«امام جعفر صادق علیه السلام به ما فرمود: همانـا کـه جفـر رسول خدا نزد ما است، و آن پوست گاوی است پر از علـم، کـه علـم انبیاء، و اوصیاء، و علم علمـای گذشـته بنـی اسـرائیل را کـلاً در آن گذاشته و درش را بسته اند»[1]. علامه مجلسی در تذکرة الائمـه خـود

---

۱ ـ محمد باقر مجلسی در «تذکرة الائمه»، چاپ تهران، ص ٥٦

www.kavehroom.com

توضیح بیشتری در باره محتویات این پوست گاو میدهد: «... و امـــا جفر بر دو قسم منقسم شده است که جفر جامع و جفر ابیـــض باشـد. و جفر جامع کتابی شامل ۲۸ فصل بوده که هر فصل آن ۲۸ صفحه و هر صفحه آن ۲۸ جزء داشته است. و جفر ابیض ۱۴ جزء، هر جـــزء در ۱۴ قسمت بوده است»[1].

وقت دیگر علم در داخل اناری از آسمان به زمین آورده میشود:

«جبرئیل علیه السلام برای پیغمبر صلی الله علیه و آله دو انـار از آسمان آورد که رسول خدا یکی از آنها را خورد و دیگری را دو نیمـه کرد و از آن دو نیمه هم یک نیم را خورد و نیم دیگر را به علی علیـــه السلام خورانید. پس پیغمبر صلی الله علیـــه و آلـه فرمـــود: بـــرادرم، میدانی این دو انار چه بود؟ عرض کرد: نه. فرمود: انار اولی نبوت بود که ترا از آن بهره ای نیست، اما انار دومی علم و دانش بود که تو نـیز در آن با من شریک هستی و همانا که همه علم عالم در آن است»[2].

وقتی دیگر علم در داخل صندوقـــی مقفـل گذاشـــته میشـــود: «هفت محدث معتبر، یکی به نقل از دیگری، روایت کنند که علی بـــن الحسین علیه السلام (امام سجاد) در حال احتضار همه فرزندانـــش را احضار فرمود و آنگاه به محمدبن علی (امام محمد تقـــی) رو کـــرد و فرمود: ای محمد، این صندوق را به خانه ببر و نگاهش دار. ولی در آن صندوق درهم و دینار نبود، بلکه علم و دانش بود»[3].

در عین حال توضیح این نکته از جانب اعاظم محدثان ضـــروری شناخته شده است که هر علمی را علم نمیتوان دانست، زیرا بســـیاری از آن مسائلی که علم به حساب میآیند یا لغو و بیفایده و یا بکلی مضـــر و مایه ضلالتند. در این مورد علامه مجلسی در «عین الحیوة» خـــود توضیحات مبسوطی در شش قاعده آورده است که سه تای آنها مربوط به تعلیم است، و در قاعده دوم از این سه قاعده، به استناد چهار حدیث

---

۱ ــ کافی، کتاب الحجة، باب الائمه ورثواعلم النبی
۲ ــ کافی، کتاب الحجة، باب ان الله یعلمه امیرالمؤمنین و ارکان شریکه فی العلم
۳ ــ همانجا

www.kavehroom.com

معتبر از امام جعفر صادق و امام موسی کاظم تصریح شده است که «مؤمنین باید علمی را برگزینند که رضای خداوند در آن باشد، زیرا هر علمی باعث نجات نیست. علم نافعی که سبب نجات میشود توحید و امامت و علومی است که از حضرت رسول و ائمه اطهار به ما رسیده است، و در باره آنچه نرسیده تفکر خوب نیست. از میان سایر علوم نیز آنچه برای فهمیدن کلام اهل بیت رسالت لازم است، مانند زبان عربی و صرف و نحو و منطق باید خوانده شود، و غیر آن هر چه باشد یا لغو یا بیفایده و تضییع عمر و یا احداث شبهه است در نفس که بیشتر موجب کفر و ضلالت میشود.

و همین علامه مجلسی در مقدمه بحارالانوار در این باره تفصیلی بیشتر دارد که ترجمه فارسی آن توسط خود او چنین است:

«ای پویندگان حق و یقین، و ای گروندگان به ریسمان پیروی خاندان سیدالمرسلین صلوات الله علیهم اجمعین! بدانید که من از جوانی اشتیاق به تحصیل انواع علوم و فنون داشتم، و آستینم از میوه های رنگارنگ آن پر شد. از هر چشمه ای جرعه ای نوشیدم و از هر خرمنی دو مشتی برداشتم. سپس به فواید و نتایج آن علوم نگریستم، تا به فضل و الهام باریتعالی بیقین دانستم که اگر علم و دانش از منبع زلالی که از سرچشمه وحی و الهام میجوشد گرفته نشود بیحاصل است. و در نتیجه مطالعات خودم تمام علوم را در کتاب خداوند عزیز و در اخبار خاندان پیغمبر یافتم و دانستم که جز پیغمبر و امامان عالیقدر که پیک وحی الهی در خانه های آنان فرود آمده است کسی را به علم راهی نیست، و علم راستین آن است که در سرای دیگر نافع باشد. و از میان علوم دینی نیز باید جستجوی اخبار ائمه اطهار علیهم السلام را برگزید که مانند آسمانی مزین به ستارگان فروزان و نجات دهنده از ظلمت نادانیها است. به هیچ حکمتی برنخوردم جز اینکه گزیده آنرا در اختیار اهل بیت پیغمبر دیدم و جمله این اخبار را در بحارالانوار گرد آوردم. این مجموع را دریاهای نور نامیدم، زیرا این کتاب مشتمل بر همه انواع علوم و حکمت ها و اسرار است و با بودن آن به مراجعه به هیچ کتاب دیگری نیاز نیست. از خداوند سبحان

www.kavehroom.com

امیدوارم که این کتاب را تا موقع قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله باقی بدارد و مرجع همه دانشمندان قرار دهد».

خود این علامه بزرگوار بمنظور ارائه «علم نافعی که سبب نجات میشود» جلد چهاردهم بحارالانوار خود را بصورت یک دائرة المعارف علمی اسلامی تماماً به ارائه علوم مرضیه اختصاص داده و در ۲۱۰ باب مختلف همه مسائل مهم علمی را تحت عناوین پیدایش آسمان و زمین، فلکیات، عالم اجنه، انسان و حیوان و عناصر، طب النبی، طب الصادق، طب الرضا، طریق صید و ذبح شرعی حیوانات، خوردنی ها و آشامیدنی ها، علم جغرافیا و... بر مبنای احادیث نقل شده از پیامبر و امامان به مؤمنین عرضه داشته است، که بخش مهمی از آنها از بزرگترین کتاب حدیث تشیع که خود او آنرا قرآن دوم شیعه مینامد، یعنی از «کافی» کلینی نقل شده است. بد نیست نمونه های چندی از این اطلاعات علمی که گفته میشود ائمه مختلف جهان تشیع آنها را به عنوان حقایق مطلق و از منبع الهی عرضه کرده اند، برای شما نیز بازگو شوند:

«همانا خداوند عز و جل دریائی در میان زمین و آسمان خلق فرموده، و در آن دریا مجاری خورشید و ماه و ستارگان را روی اندازه هائی مقرر داشته، و بسر آن فلک فرشته ای را گماشته که همراهش هفتاد هزار فرشته دیگرند و آنها با چرخاندن فلک خورشید و ماه و کواکب را میچرخانند. و چون گناهان بندگان بسیار شود خدای تعالی برای تنبیه آنان به فرشته گماشته بر فلک دستور دهد که آن فلکی را که مجاری خورشید و ماه و کواکب در آن است از جای خود حرکت دهد و آن فرشته نیز اوامر الهی را بدان هفتاد هزار فرشته زیر دستش ابلاغ کند و آنها چنان کنند و خورشید در آن دریائی افتد که در آن فلک جریان دارد. پس نورش گرفته شود و رنگش دگرگون شود و فرو رود در آن دریا بدان مقدار که خدا برای ترساندن خلق خود لازم بداند، و بهمین نحو نیز در باره ماه انجام دهد... و چون خداوند بخواهد که آنرا به مجرای نخستین بازگرداند به فرشته گماشته بر فلک امر کند که فلک را به مجرای خود بازگرداند و او نیز چنان کند و خورشید چون

www.kavehroom.com

از آب بیرون آید تیره و گرفته باشد، و هم چنین است ماه»[1].

«ابان بن تغلب گوید: از حضرت جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: زمین بر چه استوار است؟ فرمود: بر ماهی. گفتم ماهی بر چه؟ فرمود بر آب. پرسیدم: آب بر چه؟ فرمود بر صخره. پرسیدم: صخره بر چه؟ فرمود: بر خاک نمناک. پرسیدم: خاک نمناک بر چه؟ فرمود: هیهات که در اینجا دانش دانشمندان گم گشته است!»[2]

«امام باقر علیه السلام فرمود: در دنیا چهار نوع باد وجود دارد: شمال، جنوب، صبا، دبور، و هر یک از این اسامی نام فرشته ای است که بر آن گماشته شده است. هرگاه خداوند اراده فرماید که باد شمال بوزد فرشته شمال به خانه کعبه فرود آید و بالای رکن شامی بایستد و بال خود را بهم زند و در اینوقت باد شمال به خشکی و دریا پراکنده شود. و چون خدا اراده فرماید که باد جنوب بوزد فرشته جنوب بر بالای رکن شامی خانه کعبه بال خود را بهم زند، و همچنین است برای دو باد دیگر. و اما باد عقیم باد عذابی است که از زیر هفت طبقه زمین بیرون آید، و این باد تنها یکبار بر قوم عاد خارج گشت با این تفصیل که خداوند به نگهبانان آن فرموده بود که فقط باندازه گشادی حلقه انگشتری از آن رها کنند، اما باد روی خشمی که بر قوم عاد داشت سرپیچی کرد و باندازه گشادی سوراخ بینی گاو بیرون آمد، و بناچار خدای عز و جل جبرئیل علیه السلام را فرستاد تا با دو بال خود جلو آنرا بگیرد و بدو دستور دهد که بهمان اندازه که امر شده بیرون آید»[3].

«امام صادق فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد و به او دستور داد با انگشتش رودخانه های هشتگانه زمین را بکند که عبارتند از: سیحان و جیحان، و خشوع که همان

---

۱ ــ الروضة من الکافی، کتاب الروضه، ج ۱

۲ ــ از همان کتاب. شایان تذکر است که به تذکر علامه شهرستانی در کتاب «الهیئة والاسلام»، چاپ نجف، همه این موارد درست با موازین علم جدید هیئت تطبیق میکنند!

۳ ــ روضة من الکافی، کتاب الروضه، ج ۱

www.kavehroom.com

نهرشاش (شوش، رود کارون) است، و مهران که نهر هند است، و نیل در مصر و دجله و فرات »[1].

«پس از آنکه خداوند متعال آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، از سه جای سنگلاخ و جای هموار و جای شوره زار زمین تازه خاکی را فراهم آورد و آب بر آن ریخت تا خالص شد و آنرا با آب آمیخت تا بهم چسبید، آنگاه از خاک آمیخته شده شکلی را که دارای اطراف و اعصار و پیوستگی ها و گسستگی ها بود بیافرید و آنرا جامد کرد تا از یکدیگر جدا نشود، و محکم و نرم قرار داد تا گل خشکیده شد برای زمان معینی. پس آن گل خشک شده را جان داد، و او بر پا ایستاد در حالیکه انسانی شده بود دارای قوای مدرکه که آنها را در منقولات بکار اندازد، و فکرهائی که در کارها تصرف کند، و اعضائی که خدمتگزار خویش قرار دهد، و دست و پا که در کارهایش بحرکت درآورد، و دارای معرفتی که میان حق و باطل و چشیدنی ها و بوئیدنی ها و رنگها و جسمها را تمیز دهد، و خلقت انسان و طینت او به رنگهای گوناگون آمیخته شد، و از حالات ضد یکدیگر و اخلاطی چون گرمی و سردی و تری و خشکی (صفرا و بلغم و خون و سودا) و اندوه و شادی برخوردار گردید»[2].

«از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند همانا در بدن آدمیزاد ۳۶۰ رگ است، که از آنها ۱۸۰ رگ میجنبد و ۱۸۰ رگ دیگر ساکن است. پس اگر یکی از رگهای جنبده ساکن شود صاحب آن خوابش نبرد، و اگر یکی از رگهای ساکن به جنبش درآید باز صاحب آن خوابش نبرد. بهمین جهت رسول الله صلی الله علیه و آله چون بامداد میکرد ۳۶۰ بار به تعداد همه رگهای جنبنده و ساکن خود میفرمود: الحمدلله رب العالمین کثیراً علی کل حال. و چون شام میکرد ۳۶۰ بار دیگر همین

۱ ــ اصول کافی، کتاب الحجة، باب «ان الارض کلها لامام علیه السلام». در همین کتاب، هفت حدیث دیگر نیز در همین زمینه، بصورتهایی مختلف نقل شده است.
۲ ــ همانجا، «فی صفة خلق آدم علیه السلام»

www.kavehroom.com

را میگفت»[1].

«و باز از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچیسک از فرزندان آدم نیست مگر آنکه دو رگ خاص در او باشد: یک رگ بسر سرش که خوره را به حرکت میآورد، و دیگری در بدنش که پیسی را بسه حرکت میآورد»[2].

«علی علیه السلام فرمود: از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدم: حیوانات مسخ شده کدامند؟ فرمود: سیزده حیوانند، بدینقرار: فیل، خرس، خوک، میمون، مارماهی، سوسمار، شب پره، کسرم سسیاه آبی، عقرب، عنکبوت، خرگوش، سهیل و زهره (دو حیوان دریایی)، که همه آنها آدمیانی بودند که به امر خداوند مسخ شدند. پرسیدم: علست مسخ اینها چه بوده؟ فرمود: فیل از آنجهت که اهل لواط بود. و خرس مردی ابنه ای بود که مردها را به خود میخواند. و خسوک نصرانیسانی بودند که از خدا خواستند غذای آسمانی بر آنها بفرستد و با ایسن کسه خواسته شان عملی شد بر کفر خود افزودند. و میمسون هسا یسهودیانی هستند که روز شنبه برخلاف دستور دین خودشسان مساهی گرفتنسد. و مارماهی مرد دیوثی بود که همسرش را در اختیار مردم میگذاشست. و سوسمار عرب بادیه نشینی بود که سسسر راه بسر حاجیسان میگرفست و اموالشان را میبربود. و شب پره دزدی بود که خرماهای مردم را از سسر درختان میدزدید. و کرم سیاه سخن چینی بود که میان دوستان جدایسی می انداخت. و عقرب مرد بدزبانی بود که هیچکسس از نیسش زبسانش آسوده نبود. و عنکبوت زنی بود که به شسسوهرش خیسانت میکسرد. و خرگوش زنی بود که غسل حیض و غیره نمیکرد. و سهیل گمرکچی یسی بود در یمن، و زهره زنی نصرانی بود که هاروت و ماروت را بفریفت»[3].

* * *

---

۱ ــ کافی،کتاب الدعا، باب التمجید والتحمید

۲ ــ همانجا

۳ ــ آیت الله علی مشکینی و آیت الله احمد جنتسی، در کتساب نصسایح و سسخنان چهارده معصوم، ص ۳۳۹ و ۳۴۰

www.kavehroom.com

یکی از پدیده های اصولی «علم نافع» در مکتب فقهای جهان تشیع، قوانین و مقررات حقوقی و جزائی است که بنام احکام قضای شرعی در جامعه شیعه اثنی عشری واجب الاجرا است و از زمانیکه این تشیع در ایران آیین رسمی کشور شناخته شده است، علما و مجتهدین اجرای آنرا در حیطه انحصاری خود از اساسی ترین وظایف جامعه روحانیت دانسته و اجرای قوانین ثابت و تغییرناپذیر الهی شمرده اند. این قوانین ابدی آسمانی بطور سنتی توسط هر مرجع مهم تقلید بصورت رساله ای که غالباً نام «توضیح المسائل» دارد در دسترس مقلدان او گذاشته میشود، و از این جهت تقریباً همه آنها در اصول مشابه یکدیگرند، هر چند که ممکن است در جزئیات با هم اختلافاتی داشته باشند. همه این رساله ها عملاً از کتاب «جامع عباسی» مایه میگیرند که در زمان شاه عباس صفوی به خواست او توسط شیخ بهاء الدین محمدبن حسین عبدالصمد حارثی عالمی معروف به شیخ بهائی بنام وی نوشته شد، و چون خود شیخ بهائی پیش از پایان کتاب درگذشت، فصول نهایی آن توسط شاگرد وی ناظم‌الدین قرشی ساوجی تکمیل شد. جامعه روحانیست شیعه در حال حاضر و منجمله در جمهوری اسلامی امروز ما، همچنان بر این عقیده است که به توصیف آیت الله خمینی در کتاب کشف الاسرار، قوانین و مقررات تعیین شده در این کتاب (که هرکدام از آنها به ادعای فقهای مربوطه از یکی از امامان، و البته عمدتاً از امام جعفر صادق ناشی میشوند) قوانینی هستند که برای همه عالمیان و همه دورانها تا هنگام ظهور امام عصر واجب الاجرا هستند و در بیرون از آنها کلیه قوانین حقوقی و جزایی دیگر، منجمله آنچه در عصر ما منشور حقوق بشر نامیده میشود، قوانینی هستند که از «مغزهایی سفلیسی» بیرون آمده اند و اجرای آنها خلاف مقررات الهی است.

چون ممکن است کسانی از خوانندگان به جامع عباسی و به توضیح المسائل های برگرفته از آن دسترسی نداشته باشند، بد نیست در اینجا نمونه هایی چند از این قوانین ثابت و ابدی شرعی را آنطور که در «جامع عباسی» آمده است بخوانید:

www.kavehroom.com

«... و اگر به چهارپائی دخول کند، حــرام میشـود گوشـت آن حیوان و لازم است کشتن و سوزانیدن آن حیوان، و اگـر آن حیـوان بـه حیوانات دیگر مشتبه شود و شناخته شدن او ممکن نباشد باید گلـه را دو قسم کنند و قرعه بزنند و این را چندان تکرار کنند که یکـی بیـش نماند، و آنگاه او را بکشند و پس بسوزانند.

ــ در باره خونبهای جهودان بین مجتهدین عظام اختــلاف نظـر است. بعضی بر آنند که خونبهای جهود معادل خونبهای ولدالزنا اسـت، یعنی خونبهای مرد جهود هشتصد درهم شرعی و خونبهای زن جــهود چهار صد درهم شرعی است.

ــ افراد غیربالغ و زنانی که در جنگها اسیر میشوند به ملکیـت کسانی درمیآیند که آنها را اسیر کرده اند و کشتن آنها جــائز نیسـت ولی در مورد مردان بالغ که به اسارت درمیـــآیند امـام اختیـار دارد دستور کشتن آنها را صادر کند. در چنین صورتی باید دست و پای این افراد بریده شود و سپس آنها آنقدر در خالت خونریزی باقی بمـانند تـا بمیرند.

ــ میراث کسی که هیچیک از دو فرج مذکر یا مؤنث را نداشته باشد یا کسی که تنها یکی از دو مخرج پیش و پس را داشته باشد یـا کسی که هیچکدام از آنها را نداشته باشد و آنچه بخورد قی کنـد، یـا کسی که بول و غایط او هر دو از یک موضع بیرون اید، همه اینـــها را به قرعه بیرون باید آورد، باینطریق که بر پارچه کاغذی بنویسند عبدالله و بر پارچه دیگر بنویسند امة الله، و آنرا در سهام مبهمـه بگرداننـد و بعد آن سهام را مشوش سازند و رقعه بیرون آورند، پـس اگـر عبـدالله بیرون آید میراث پسر میگیرد و اگر امة الله بیرون آید مـیراث دخـتر میگیرد، و تحقیق میراث کسی که دو سر و دو بدن بر یک کمر داشـته باشد باینطریق است که یکی از ایشان را بیدار کنند و اگر هـــر دو بـه یکدفعه بیدار شوند میراث یک کس میبرند.

ــ و از جمله گناهان کبیره است شراب و هرچـــه مسـت کننـده باشد مثل بنگ و غیره خوردن، و به دیار کفار سفر کـــردن، و از فکـر خدایتعالی غافل ماندن، و دیوث بودن، و زنان و مردان را به حرامی بـه

یکدیگر رساندن، و گوشت مرده خوردن، و سرود مستان شنیدن، و مردان را حریر و طلا پوشیدن، و چیزهائی که سبب خنده شود گفتن، و با وجود علم و فضل لباس لشکریان پوشیدن، و در ماه رمضان در کعبه زنا کردن.

ـ و صد تازیانه حد مردی است که با زن صغیر یا دیوانه زنا کند، و دو زن که در زیر یک لحاف برهنه بخوابند، و مردی که در میان پایهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن نداشته باشد، و زنی که با زنی دیگر مساحقه کند، و کسی که دعوی پیغمبری کند، و کسی که مصحف را در نجاست اندازد.

ـ و اما در خوابیدن شب پیش زنان، میانه مجتهدین خلاف است که آیا واجب است یا نه ولی نظر اکثریت این است که اگر مرد زیاده از یک زن دائمی نداشته باشد هر چهار شب یک شب نزد او بخوابد، و اگر دو زن داشته باشد دو شب پیش ایشان بخوابد و دو شب دیگر هر جا که خواهد، و اگر سه زن داشته باشد سه شب پیش ایشان بخوابد و یکشب هر جا که خواهد، و اگر چهار زن داشته باشد و همه ایشان دائمی باشند هر شب پیش یکی از ایشان بخوابد و در شب خوابیدن میان زنان ابتدا به زنی کند که نام او به قرعه بیرون آید، ولی زن ناشزه یعنی زنی که از شوهر سرکشی کرده باشد و از اطاعت او بیرون رفته باشد در قسمت شب خوابیدن با زنان دیگر شریک نیست. و اگر کدورتی میان زن و شوهر بهم رسد باید که شوهر نصیحت او کند و اگر نصیحت کردن فایده نکند در شب خوابیدن پشت خود را بجانب او کند و اگر آن نیز فایده نکند او را کتک بزند، اما به نوعی که بعد از آن میانه ایشان اصلاح توان کرد.

ـ و خونبها واجب است بر کسی که هر دو نشستنگاه کسی را ببرد، و کسی که استخوان کون آدمی را بشکند و سبب آن شود که همیشه غایط از او بدر آید، و کسی که بکارت دختری را با انگشت چنان ببرد که مثانه او دریده شود، و کسی که کاری کند که موی سر کسی بیرون نیاید، و کسی که پلک های هر دو چشم کسی را ببرد، و کسی که هر دو لب کسی را ببرد، و کسی که موی ریش کسی را

بریزاند، و نصف خونبها واجب است بر کسی که موهای یکی از ابـروان شخصی را از میان ببرد، و کسی که یک خصیه مردی را، یا یکطـرف فرج زنی را، یا یکطرف مقعد کسی را ببرد، و دو خونبها واجب اسـت هرگاه پشت کسی را چنان بشکنند که از جماع کردن بیفتد، و دو ثلـث خونبها لازم است بر بریدن خصیه چپ شخصی، و ثلث خونبها بر بریـدن خصیه راست شخصی، و دو خمس خونبها هرگاه کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی بزرگ شـود، و دادن ده مثقـال طـلا لازم اسـت در صورتیکه منی را بی رخصت زن آزاده و دائمی در بیرون فرج او بریزند.

ـ مادر یک فرزند، پرستاری است که از خداوند خویـش فرزنـد آورده است، و حد آنکه مرد محصن باشد آن است که وی صاحب فرجی باشد که متمکن باشد به دخول در آن فرج، چه به عقد مالک آن باشـد، چه به ملک یمین، و اباحه و تحلیل چنان است که شخصی به دیگـری دخول کردن بر کنیز خود را حلال کند، و این قسم از خواص فرقه ناجیـه اثنی عشریه است.

www.kavehroom.com

پایان سخن

تا بداند کـافر و گـبر و یـهود،
کاندرین صندوق جز لعنت نبـود
مولوی

اکنون خواه ناخواه به آخر سخن رسیده ایم، هر چنـد کـه «بـه پایان آمد این دفتر، حکایت همچنان باقی».

در صفحاتی که گذشت، کوشیدم تا با ارائه ترازنامه ای کلی از عملکرد ۱۴۰۰ ساله دستگاههای سه گانـه خلافتـها، حکومتـها و روحانیت های تاریخ اسلامی کشورمان ـ و همه جا بر اساس منـابع بسیار معتبر خود جهان اسـلام و در عیـن حـال بررسـیهای وسـیع پژوهشگران بسیار سرشناس دو قرن گذشته جهان غرب ـ شرایط لازم را، تا آنجا که در چنین کتابی ممکن باشد، بـرای کمـک بـه یـک حسابرسی چهارده قرنی از جانب ایرانیان امروز فراهم آورده باشم.

آنچه در صفحات پیشین در ارتباط با ستونهای سـود و زیـان این ترازنامه خواندید متأسفانه حکایت از زیانی سراسری داشـت و از سودی ناموجود. و منطقاً نیز جز این نمیتوانست باشد، زیرا که ایـن بازار سودا از بنیاد بر تقلبی مضاعف در تاریخ و در دین بوجود آمده بود، و بر زنجیره دروغهایی که با آنکه چـهارده قـرن تمـام تکـرار شده اند همچنان در داوری تاریخ مـاهیت دروغیـن خـود را حفـظ کرده اند. در باره هر یک از اینها توضیحاتی کمـابیش مبسـوط در فصول مختلف این کتاب خوانده اید و در همین فصل پایانی نیز مرور کوتاه شده دیگری را بر آنها خواهید خواند.

* * *

در اسلام شمشیر و غارتی که برای برونمرزیـان عربسـتان بـه

www.kavehroom.com

ارمغان آورده شد، در هیچ مقطع زمانی و مکانی و در هیچ شرایط سیاسی و اجتماعی، عامل مذهب بر عامل سیاست و حکومت برتر نهاده نشد و هرگز اتفاق نیفتاد که رعایت موازین مذهبی از جنایتها و توطئه ها، و از بیعدالتی ها و سودجویی ها و فسادهای اخلاقی که بعداً قانون رایج همه حکومتهای «اسلامی» از کار در آمد مانع شده باشد. این واقعیت از همان فردای روز درگذشت محمد، یعنی از سقیفه بنی ساعده آشکار شد و دیگر هرگز جای خود را به واقعیتی خلاف آن نداد. آنچه حتی بر نزدیکترین صحابه محمد حکومت میکرد تنها شوق رسیدن به ریاست بود... حتی خانواده خود محمد نیز از این قانون کلی برکنار نماند، زیرا هنوز سالی چند بر مرگ وی نگذشته بود که همسر سوگلی او آشکارا به روی پسر عم و داماد وی شمشیر کشید، و نزدیکترین یاران این پسر عم درین گیرودار جانب دشمن او را گرفتند، و از معتبرترین صحابه محمد یعنی ده نفری که به نشان منتهای اعتماد پیامبر به درستی و پارسائیشان از جانب او عشره مبشره (ده بهشتی) نام گرفته بودند، دست کم هفت نفرشان بزرگترین غارتگران صدر اسلام از کار درآمدند.

تاریخ صاحبمقامان جهان اسلام، از امیرالمؤمنین های ۱۴۴ گانه آن گرفته تا رهبران سیاسی چند هزار گانه آن و تا بیضه داران شرع چند هزارگانه دیگر آن، بهمان اندازه که از ریاست طلبان و سودجویان آکنده است، از مردان دین خالی است، زیرا که به چنین مردان دین اگر هم گهگاه در اینجا و آنجا پیدا شده اند اجازه یا امکان «فضولی» داده نشده است. اگر از ۲٦۳ پاپ که تا به امروز به جانشینی عیسی نشسته اند ۳۳ پاپ نخستین در راه انجام رسالت خود کشته شدند و در میان بقیه آنان نیز بهمان اندازه پاپهای ناصالح وجود داشته اند که پاپهای صالح، در سلسله ۱۴۴ خلیفه جهان اسلام، بیش از ۴ نفر (ابوبکر، عمر، علی، عمربن عبدالعزیز) ازین حیث مورد قبول شناخته نشده اند، و تازه در داوری جهان تشیع، صلاحیت سه نفر از این چهار نفر نیز شدیداً مورد تردید یا انکار قرار گرفته است.

www.kavehroom.com

بهمین سان، برخلاف شعار خوش آهنگی که از آغاز در جهان اسلامی تکرار شده است، اسلام سفارشی شمشیر و غنیمت با آنکه در همه مدت ۱۴۰۰ سالی که بر آن میگذرد تقریباً در همه این سرزمینها بر سریر قدرت بوده و همه دستگاههای حکومتی و قضائی و آموزشی را در اختیار خویش داشته است، نه اعتلایی اخلاقی نسبت به دوران های ماقبل اسلامی مردم آنان برایشان بهمراه آورده است و نه اعتلایی اجتماعی. اجرای عدالت در این جهان تقریباً همیشه به گردن زدن و دست بریدن و سنگسار و حد و تعزیر و همه اینها در مورد خرده پایان و «آفتابه دزدان» محدود مانده است، همچنانکه پارسایی نیز در نماز جماعت و روزه داری و حرمت باده نوشی و درازی ریش مردان و قطر حجاب زنان خلاصه شده است، ولی در همه این احوال، بصورتی پیگیر دروغ گفته شده، بصورتی پیگیر ناتوانان مورد زورگویی توانمندان قرار گرفته اند، و بصورتی پیگیر فساد اخلاقی و فساد مالی در گسترده ترین صورت خود بر این جوامع حکمفرما مانده اند. هم امیرالمؤمنین هایی که ادعای نمایندگی بلاعزل خدا و پیامبرش را در روی زمین داشته اند، و هم چماقدارانی که از جانب آنها یا بنام آنها بر سرزمینهای اسلامی حکومت کرده اند، بارها و بارها مخالفان خود را با قید سوگند امان داده و آنها را بعد از تسلیم کشته اند. بارها همینان بزرگان قوم را بنام اخوت اسلامی به ضیافت دعوت کرده ولی در مجلس ضیافت بجای دادن دست برادری بدانان سرهایشان را بریده و گاه نیز بر سر اجساد خونینشان سفره غذا گسترده اند. سودجویی و ارتشاء، و مال اندوزیهای سرسام آور چنان رایج بازار اینان بوده است که در هیچ مقطع زمانی و مکانی دیگری در تاریخ جهان بالاتر از آنرا نمیتوان یافت. شمار خلیفه ها و پادشاهان اسلام پناهی که ظل الله یا کلب آستان علی لقب داشته اند و با اینوصف از افراط در باده نوشی یا همجنس بازی مرده اند تقریباً شمار همگی این اسلام پناهان است. سوداگران در همه ادوار با نادرستی ها و سودجوئی هایی که به برکت کلاه شرعی ابداعی بیضه داران دین رنگ ظاهرالصلاح بخود

www.kavehroom.com

گرفته اند عامل احتکارهایی بوده اند که هزاران قحطی زده را به کام مرگ کشانده اند ولی سوداگران از مکه بازگشته را از این راه به ثروتهایی باز هم بادآورده تر رسانیده اند.

ترازنامه کلی این اسلام سفارشی ترازنامه بی افتخاری است که با همه آنکه میتواند از دیدگاه دکانداران دین رضایت بخش باشد، از نظرگاه خود دین، از ورشکسته ترین ترازنامههای تاریخ جهان است.

* * *

از روزی که شمشیرکشان سعد وقاص «مساوات» اسلامی مورد ادعای مورخان و مفسران تاریخ اسلام ــ و نه تنها مورخان و مفسران دیروز این تاریخ، بلکه بسیاری از همفکران قرن بیستمی و قرن بیست و یکمی امروزی آنان را نیز ــ بصورت غارتگری سازمان یافته ای برای مردم ایران به ارمغان آوردند، تا به امروز، این بازی دهشتناک مرگ و خون هرگز متوقف نشده است. آسیای خون چهارده قرن تمام در کشور ما در گردش مانده است و تنها گردانندگان این آسیا بوده اند که جابجا شده اند: عربهای سعد وقاص جای خود را به ترکهای سلطان محمود غزنوی داده اند، و ترکان غزنوی به ترکان غز، و ترکان غز به ترکان سلجوقی، و ترکان سلجوقی به ترکان خوارزمشاهی، و ترکان خوارزمشاهی به مغولان، و ایلخانان مغول به تاتاران تیمور، و تاتاران تیمور به ترکان آق قویونلو، و ترکان آق قویونلو به ترکان قرا قویونلو، و ترکان قرا قویونلو به قزلباشان صفوی، و قزلباشان صفوی به ترکان افشار و ترکمنان قاجار، و ترکمنان قاجار با فترتی کوتاه دوباره به میراث بران سعد وقاص. در طول ۱۴۰۰ سال، ۸۱ دودمان سلطنتی بزرگ و کوچک با ۴۹۸ شاه و نیمچه شاه و خان و امیر و سالار بر سراسر ایران یا بر بخشهایی از آن حکومت کرده اند که تاریخ حکمفرمایی تقریباً یکایک آنها تاریخ نفرت آوری از جنایت ها و درنده خویی ها و ستمگری ها و فسادها است.

صاحبنظری، البته بیغرض، در ارتباط با این «مساوات» اهدایی سعد وقاص و شمشیرکشان او، در نقدی بر کتاب تولد دیگر

من نوشته است: «با از بین رفتن قید و بند طبقاتی از میان میلیونها کارگر و کشاورز و پیشه ور، استعدادهایی امکان دانش آموزی و باروری پیدا کردند و به مجرد اینکه در جامعه آرامش لازم برقرار گردید این استعدادها شکوفا و بارور گردیدند»، و صاحبنظری دیگر، او نیز امیدوارم بیغرض، در نقدی دیگر بر همین کتاب از داخل ایران، اظهارنظر کرده است که: «... با یورش اسلام و با وعده های از بین بردن اختلافات طبقاتی و ایجاد عدالت اجتماعی، مردم ایران مشتاقانه اسلام را پذیرفتند و از محدودیتهای طبقه بندی جامعه ساسانی نجات پیدا کردند و به شکرانه این نعمت سهم درجه اولی در تکامل فرهنگ اسلامی ایفا کردند».

با اینهمه، ارزیابی واقع بینانه تر و بسیار کمتر خیالبافانه ای را در همین راستا، از صاحبنظر ایرانی دیگری که او را نیز مانند دو صاحبنظر دیگر شخصاً نمیشناسم، در همان نشریه ناشر هر دو اظهارنظر بالا، میتوان یافت که:

«دعوی از میان رفتن مالکیت و اشرافیت مستمر خاندانی در ایران بر اثر پایان یافتن دوره ساسانی و ظهور عصر جدید اسلامی حقاً میبایست سبب روی آوردن مردم به فعالیتهای گوناگون و رشد و شکوفایی در همه جنبه های اقتصادی و اجتماعی جامعه گردد، اما این امکان نتایج بسیار زیانبار دیگری بهمراه آورد، بدین معنی که وجود برابری و حقوق مساوی برای همه افراد در دستیابی به هر شغل و مقامی، سبب شد که هر قداره بند و عیار و غلامی به فکر حاکم شدن و طمع به سلطنت رسیدن و تصاحب قدرت بیفتد، و این موجب طغیانها و جنگها و نزاعهای محلی مختلفی گردید که مرتب رو به گسترش میرفت و هر دم مدعیان تازه ای برای حکومت ظهور میکردند. در این میان خلفای عباسی که حکومت مرکزی اسلامی را در دست داشتند از قدرت یافتن هر یک از مدعیان نگران میشدند و با برانگیختن مدعیان تازه ای علیه آنها و تقویتشان موجب جنگ و جدال تازه تری میشدند تا افراد تضعیف شوند و نتوانند خطری جدی برای خلافت باشند... این رقابت ها و نزاع ها خرابی ها را هر روز بیش از

www.kavehroom.com

روز پیش میکرد. در این جنگها که همگــی در داخـل کشـور و بیـن هموطنان صورت میگرفت بیش از همه منابع تولیدی مملکت آســیب میدید و به ویرانی و نابودی کشیده میشد و باعث بروز فقر و آشـفتگی بیشتری میگردید. هر چه بیکاری و فقر در اثر از بیـــن رفتـن منـابع تولید فزونی میگرفت افراد زیادتری آمـــاده میشـدند تـا گـرد یـک گردنکش جمع شده و به طمع دستیابی به غنائم و غارت والی یا امـیر ناحیه مجاور به قیام و جنگ برخیزند، و ایـــن دور تسلسـلی از فقـر، پریشانی و ناامنی و هزاردستگی و بـالاخره انحطـاط در جامعــه مـا بوجود آورد. این وضع از اینجا ناشی میشد که دیگر شـرط حکومـت اصالت و نجیب زادگی نبود، بلکه هر گردنکش و قلدری که به ضــرب شمشیر و کشتار مسند قدرت را تصاحب میکرد اولوالامـــر میشـد و اطاعتش واجب... پذیرش این اصـــل «الحـق لمـن غلـب» در مـورد حکومت و مشروعیت بخشیدن بـــه حکومتــهای زور و درسـت کـردن دستاویزهایی بوسیله بعضی افراد که در لبـاس روحـانی بودنـد بـرای توجیه و حقانیت آن، جنگها و ویرانیهایی را بوجــود آورد و ویرانـی و انحطاطی را ایجاد کرد که آثارش تا به امروز ادامه دارد».[1]

در فصلی که در همین کتاب به کارنامه حکومتهای اســـلامی ایران اختصاص یافته است، خواندید که از پانصد پادشـــاه و امـیر و خان که در چهارده قرن گذشته در ایران حکومت کردند، ۱۸۰ نفـر در جنگهای قدرت غالباً بدست پسران یا پدران و یا برادرانشـــان کشــته شده اند، بیش از ۱۰۰ نفر بدست همین نزدیکان خود کور شده انـد، و بیش از ۵۰ نفر در وحشیانه ترین شرایط شکنجه و آزار جــان باختــه اند، و در همه این احوال، توده های ستمکشیده ایرانی، چه روستاییان و چه شهرنشینان، چنان غارت شده اند که حتی لقمه نانی از آنچه بـا دست خودشان بوجود میآوردند برایشان باقی نمانده بوده است. بر این نابسامانی های روزمره، طبعـــاً میبـایـد هجومــها و تاراجگریــهای

---

۱ ــ محمد حسین سروش: «پژوهشی بیطرفانه پیرامون جامعه ایرانی پیش از اسـلام و بعد از اسلام»، فصلنامه ره آورد، شماره ۳۵، ۱۳۷۳.

www.kavehroom.com

شناخته شده مغول و ترک و تاتار و افغان را با شهرهای ویران شـــده، منارهای افراشته شده از سرهای بریده، قتل عامها، شکنجه گریـــها، جنگهای مذهبی و کتابسوزی ها را افزود که هیچوقت جای آنـــها در این تاریخ خون و مرگ خالی نمانده است.

در ایران عصر صفوی، که دین سالاران مـــا آنـــرا دوران زریـــن «طریقه حقه اثنی عشری» شناخته اند، این شمشیرکشی های ســـلطان محمودوار نه تنها اوج تازه ای گرفت بلکه چهره ناخوشـــایندتری نـــیز یافت، زیرا که اگر تا آنزمان قتل عام ها از جانب ترکان و تاتـــاران و مغولانی صورت میگرفت که به مردم ایران جز به دیده مشتی مغلوب و اسیر نمینگریستند، «مرشدان کامل» صفوی خود زاده همین آب و خاک بودند و شمشیری را که میکشیدند بـــروی بـــرادران و خواهـــران همزاد و بوم خودشـــان میکشـــیدند، و بـــا اینهمـــه شـــاه اســـماعیل، بنیانگذار این دودمان عصمت و طهارت، به تنـــهایی آنقـــدر بدســـت قزلباشان خود همین مردم خودی را سر برید یا شکم درید یا شقه کرد یا از سرهایشان مناره ساخت و یا آنها را به زنده خواران خود ســـپرد، که یک جهانگرد ونیزی در سفرنامه اش نوشـــت کـــه از زمـــان نـــرون تاکنون زمامداری چنین خونخوار در جهان نیامده است. و همه اینـــها بخاطر اینکه این صوفی زاده سنی برای نشستن بر مســـند پادشـــاهی کشورش لازم دانسته بود که نه تنها سیدی اثنی عشری از کار درآید، بلکه امام زمان شخصاً شمشیر بر کمرش بسته باشد و او را مـــأمور تسلط بر سراسر جهان کرده باشد، و ایفای چنین رسالتی طبعاً ایجاب میکرد که میلیونها ایرانی که تا آنزمان بر آئین تسنن بودند، یکشبه بدل به شیعیان پر و پا قرص اثنی عشری شوند، ولو آنکه این تغییر و تحول قتل عام ۲۰,۰۰۰ نفر از آنها را تنها در تبریز بدنبال بیـــاورد، و قتل عامهای دیگر را در پی آن در سراسر ایران، و همـــه اینـــها در شرایطی که روضه خوانان وارداتی جبل لبنان و شام و عراق و بحریـــن در بالای منابر با تفاخر سخن از لااکراه فی الدین میگفتند.

* * *

www.kavehroom.com

در اسلام چماقداری که به ایـــران آورده شـــد، از همـــان آغـــاز فرهنگ زندگی و سازندگی که زیربنای آیین و اندیشه ایران کهن بـــود جای خود را به فرهنگ مرگ و عزایـــی داد کـــه ســـاختار اجتمـــاعی جامعه اسلامی ما، بخصوص بخشی از این ساختار که دوران صفویـــه تا زمان حاضر را دربرمیگیرد، یکسره بر آن استوار شده است. آخونـد شیعه این ارزشهای فرهنگی کهن را بصورت مجتمع ناله و شـــیون و سینه زنی و قمه کشی و زنجیرزنی درآورد و فرهنگ شادی را تبدیـــل به فرهنگ شام غریبان کرد، و برای اینکه در این تلاش تازه از هیـــچ کوششی فروگذار نشده باشد، «مرشد کامل»، شاه اسماعیل صفـــوی، در همانوقت که کاروانی از آخوندهای وارداتی را از نقـــاط مختلـف شرق مســـلمان بـــه کشـــور خـــود فرامیخوانـــد، وزیـــری بنـــام وزیـــر روضه خوانی را به اروپای مسیحی فرستاد تا راه و رسم تعزیـــه هـــای مذهبی و سینه زنی ها و زنجیرکشی های مرسوم آنها را بیـــاموزد و برای بهره گیری از آنها در ایران شیعه به ایران بیاورد.

در فرهنگ مرگ و عزایی که کلب های آستان علی دســـت در دست بیضه داران وارداتی دین برای جان بدربردگان شمشیرکشی هـــای قزلباش طراحی کردند، درجه آمرزش هر مؤمن در این جهان مقـــدار اشکی معین شد که بر مرگ شهیدان کربلا ریخته بود، و در مقابل آن حدیثی معتبر از پیامبر روایت شد که مؤمنی که حتی یکبار هم بـــه قهقهه بخندد تا هفتاد طبقه معلق زنان در جهنم فرو خواهد رفت و تا به آن زمان نیز به هر موئی از او مـــاری و عقربـــی تـــا روز قیـــامت مسلط خواهد بود، و حدیثی دیگر با همین درجـــه اعتبـــار از امـــام جعفر صادق نقل شد که از میان تمام آفریدگانی که در روز قیامت به میدان حساب آورده میشوند، هیچ کس به حـــوض کوثـــر و حوریـــان بهشت راه نمی یابد مگر آنکس که بر حسین گریسته باشـــد، و بقیـــه عاطل و باطل خواهند ماند.

در قرن گذشته، ایرانی آزاداندیشی در همین باره نوشـــت «هـــر کس دعاهای عاجزانه شیعیان را بشنود، تصور میکند مظلوم عاجزی آنها را برای ظالمی جبار نوشته است تا به انواع زاری و خاکساری دل

www.kavehroom.com

سنگ او را با خود مهربان گرداند. گویی همه عظمت پـــروردگـــار در قهاریت و جباریت او است و چیزی بنام رحمت و لطـــف حـــق وجـــود ندارد. این مردم هیچ قرابتی با حبیب بن مظاهر ندارند، و با اینهمـــه پس از هزار و چند صد سال بر مظلومیت او که مظلومیت خودشـــان صد درجه بالاتر از آن است میگریند. اگر ایرانیان بجای اینهمـــه آه و ناله اندکی به روزگار خودشان می اندیشیدند اساس ظلم را از مـــرز و بوم ایران برانداخته بودند»[1].

نویسنده این هشدار خود اندکـــی بعـــد در شـــبی تـــاریک، در باغشاه تهران، در حالی که محمد علیشاه قاجار شخصاً فانوســـی بـــر دست داشت تا میدان عمل میرغضب را روشـــن کنـــد، بـــا ســـاطور دژخیمی جان سپرد. با اینوصف صـــد و پنجـــاه ســـال بعـــد از او، در سالهای پایانی قرن بیستم، ولی فقیه همان مردمـــی کـــه وی بدانـــان هشدار داده بود همچنان خطاب به روضه خوانهای قم، فتوا داد کـــه: «۱۴۰۰ سال است همین منبرها، همین روضه خوانی ها، همین ذکـــر مصیبت ها ما را حفظ کرده اند. هیچ منبری تا پایش سینه نزننـــد و گریه نکنند حفظ نمیشود. ما اهل منـــبر هـــر چـــه داریـــم از همیـــن گریه ها و سینه زنی ها است. آنهایی که با روضه و گریـــه مخـــالفت میکنند میخواهند شیعه را از میان ببرند. شما باید روضه بخوانید و از مردم گریه بگیرید. کاری کنیـــد کـــه هـــر روزی بـــرای مـــردم مـــا عاشورایی باشد».

* * *

در تاریخ مذاهب، و بیش از آن در تاریخ کلیـــدداران مذاهـــب، نوآوری‌های چندانی نمیتوان یافت، زیرا در بین الملل آخوند همچنـــان درها بر همان پاشنه های کهن میگردنـــد، خـــواه ایـــن درهـــا بـــروی کنیسه ای گشوده شوند، خواه بروی کلیسایی و خواه به روی مسجدی. منطق ها در همه حال مشابهند، فتاوی نیز. و آنچه در ایـــن هـــر دو

---

۱ ــ میرزا آقاخان کرمانی در «صد خطابه»

www.kavehroom.com

راستا شنیده میشود، چه از زبان خاخامی شنیده شود، چه از جانب کشیشی و چه آخوندی، یادآور سخنی است که پیش از آن نیز از یک کلیددار دیگر قوانین الهی در روی زمین شنیده شده بود.

آنچه در سال ۱۲۹۰ روحانی بزرگ دوران قاجار حاج ملا علی کنی در نامه ای خطاب به ناصرالدین شاه نوشت که: «این کلمه قبیحه آزادی که این روزها شنیده میشود اگر هم به ظاهر خوشنما و خوب است، در باطن سراپا نقص است و عیوب، و برخلاف جمیع احکام رسل و انبیا و اوصیا و جمیع سلاطین عظام و حکام والامقام... و معنی آن این است که عوام الناس به حالت وحوش برگردانیده شوند و این مطلب قاطبه علما و فضلا را به صدا درآورده است»، صد سال پیش از او، در منشور مذهبی پاپ پی ششم در محکومیت انقلاب فرانسه آمده بود که: «این آزادی که به مردم حق اندیشیدن گستاخانه را میدهد حق نفرت آوری است که متأسفانه مجمع قانونگزاری فرانسه به عنوان برابری حقوق انسانها بر آن صحه گذاشته است. ولی چه چیزی میتواند بیمعنی تر از برقراری چنین آزادی لجام گسیخته ای باشد که مرادف با خفقان عقل و منطق است، زیرا این حقی که به مردم داده میشود حقی است که از خداوند سلب شده است».

و آنچه شیخ فضل الله نوری در گرماگرم انقلاب مشروطیت ایران در بیانیه ای اعلام کرد که «اصل حریت اصل موذی خراب کننده قوانین الهی است، زیرا بنای قرآن بر آزاد نبودن قلم و لسان است و با جاری شدن اصل حریت ملاحده و زنادقه خواهند توانست نشر کلمات کفریه خود را در منابر و لوایح بدهند. یکی از مواد همین ضلالت نامه ای که اسمش را قانون اساسی گذاشته اند این است که افراد مملکت متساوی الحقوقند در صورتیکه تلفیق اسلام و اصل مساوات از محالات است، چرا که بنای اسلام بر تفریق و تفاوت است، مانند تفاوت حقوق میان زن و مرد و مسلم و غیرمسلم»، پیش از او نیز در منشور پاپ گرگوار شانزدهم آمده بود که «بما خبر رسیده است که در نوشته هایی که در دسترس عمومی گذاشته میشوند از اصولی بنام آزادی قلم و بیان جانبداری میشود که

www.kavehroom.com

مغایرت کامل با قوانین الهی و وفاداری بیقید و شرط مؤمنیـــن بـــه کلیسای مقدس دارند و از این راه دشمنان دین را به نفاق افکنی بـــه بهانه تساوی حقوقی همه افراد مملکت یاری میدهند. بـــاید یکبـــار دیگر به عموم تفهیم شود که انکار تفاوتهای حقوق میان مؤمنیـــن و غیرمؤمنین مخالفت با مشیت الهی است».

آنچه آیت الله محمد یزدی رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران در باره مشروعیت ولایت مطلقه فقیه در جمع امامهای جمعـــه اعلام کرد که «مشروعیت ولایت و حق حکومت ولی فقیـــه حقـــی و مشروعیتی آسمانی است که مردم آنرا تعیین نمیکنند. وقتی مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند به معنای آن نیست کـــه آن حضرت با ایمان مردم ولی شد. برخی روشنفکرنمایان در کتابهای خود ولایت و امامت را از یکدیگر جدا کرده اند، در حالیکه این دو یکـــی هستند»، پیش از او نیز در منشور کلیسای پاپ ســـرگیـــوس چـــهارم آمده بود که «پاپ میتواند از همه بازخواست کند، اما کـــســـی حـــق بازخواست از او را ندارد، زیرا او به خواست این و آن نیامده است تـــا به خواست این و آن برود، و مشروعیتش مشروعیتی آسمانی است نه زمینی» و «هیچکس نمیتواند با ملکوت آسمانی رابطه داشته باشـــد مگر آنکه در هر شرایطی مطیع محض پاپ اعظم باشد، زیرا کـــه وی نه به خواست مردم، بلکه به خواست خداوند و مسیح او بر این مقـــام نشسته است». و فتوایی که حجة الاسلام رفسنجانی در مقام رئیـــس جمهوری اسلامی در «حرم مطهر» حضرت امام خمینی داد که «اصل ولایت فقیه رمز اطاعت مطلق ملت ما از امام و محور حرکت تـــاریخ آینده ما است» دیرزمانی پیش از او توسط پاپ لئون ســـیزدهم داده شده بود که: «آنهائیکه آمرزش خود را بیرون از اطاعت بیقید و شرط از رهبری کلیسای مسیح میجویند به راه گمراهی مـــیروند و تلاشـــی کفرآمیز میکنند»، و نیز توسط پاپ بونیفاسیوی هشتم که: «اطاعت مطلق از پاپ اعظم شرط اساسی رستگاری هـــر خدمتگـــزار مســـیح است، زیرا هیچکس اگر هم خواسته باشد نمیتواند جز از طریق پـــاپ با ملکوت خدا رابطه برقرار کند».

اگر راه این دو مسیر موازی سرانجام از هم جدا شد، نه برای این بود که کلیدداران کلیسا و مسجد راه خود را عوض کردند، بـــرای ایـــن بود که در یکی از این دو جهان چماق از دست کلیسا گرفته شـــد، و در دیگری چماق در دست مسجد باقی ماند. در چنین شرایط نو، این بسـار شورای عالی واتیکان، معروف بـــه واتیکـــان دوم و بـــالاترین شـــورای مذهبی کلیسای کاتولیک، که با شـــرکت ۲۵۰۰ تـــن از بلنـــدپایگـــان جهانی کلیسا در سال ۱۹٦۲ در شهر رم برپا شد، در منشور تـــاریخی خود اعلام کرد که: «هر فرد بشری از حـــق آزادی مذهبـــی برخـــوردار است، و مفهوم این آزادی این است که همه مردم جهان حق دارنـــد دور از هرگونه اجباری از جانب افراد یا سازمانها و یا هرگونه مراکز قـــدرت دیگری در مورد عقیده خود تصمیم بگیرند، به نحوی که هیچ فـــردی در زمینه مذهب، چه در زندگی خصوصی و چـــه در زنـــدگـــی اجتمـــاعی خودش، چه تنها و چه بصورت مشترک با دیگران، در معرض هیچگونه تحمیلی برخلاف وجدان خود قرار نگیرد. شورا اعلام میدارد کـــه حـــق آزادی مذهبی جزئی جدائی ناپذیر از اصالت انسانی هـــر فـــرد آدمـــی است، بدانصورت که اراده الهی و خرد انسانی بر آن تأکید نهاده اند».

و باز هـــم در زمـــان پـــاپ جووانـــی بیســـت و ســـوم، فتـــوای جداگانه ای بنام Pacem in terris در آوریل ۱۹٦۳ از جانب شـــخص او صادر شد که بموجب آن: «هر فرد بشری حق دارد خداوند را بر اساس درک شایسته وجدان خود نیایش کند و در زندگانی فردی و اجتمـــاعی به تبلیغ آیین خویش بپردازد. هر فردی حق دارد نوع زندگی خـــود را آنطور که مایل است انتخاب کند. از نظر کلیسای کاتولیک، اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد، مـــورخ ۱۰ دســـامبر ۱۹۴۸، قدمی بنیادی است که در راه برقراری یک سازمان قضائی ـ سیاســـی برای همه جامعه بشری برداشته شده است. همه مردم نیـــک اندیـــش جهان امروز وظیفه خطیری در برابر خویش دارند، و آن برقراری روابط اجتماعی براساس حقیقت، عدالت، نوعدوستی و آزادی است. تلاشـــی شرافتمندانه برای استقرار بین المللی صلحی واقعی در مسیر نظمـــی که خداوند برقرار فرموده است».

www.kavehroom.com

و باز در زمان جانشین بسیار سرشناس این پاپ، ژان پـــل دوم کنونی و جانشین همان پاپهائی که اوامرشان مافوق قانون و بازتـــاب مستقیم مشیت الهی اعلام میشد، در ۱۲ مارس ۲۰۰۰ در کلیســـای سن پیر رم، قلب دنیـــای مســیحیت، طــی مراســمی کــه از طریــق فرستنده های تلویزیونی در سراسر جهان پخش شد، پاپ اعظم از بابت جنایتها و گناهان دو هزار ساله کلیسا، و اختصاصاً از بابت جنگهای صلیبــی، ســرکوبگریهای مذهبــی، دیوانــهای تفتیــــش عقــــاید (انکیزیسیون)، سوزاندن بیگناهان به اتهام جــادوگــری یــا ارتــداد، تحمیل اجباری مسیحیت به بومیان سرزمینهای قـــاره نـــو و تجویــز خرید و فروش سیاهان، از درگـــاه خداونـــد و از ارواح قربانیـــان ایـــن جنایات پوزش طلبید. همین پاپ قبلاً به نمایندگی از جـــانب همـــان کلیسائی که هرگونه دانشی را در بیرون از آنچه مورد قبـــول کلیســـا بود محکوم شناخته بود از ماجرای محکومیت گالیله از طرف کلیسا معذرت خواهی کرده بود و به اصالت «بســـیاری از اصـــول» فرضیـــه تکامل داروین گردن نهاده بود.

ولی در جهان دربسته ای که هنوز چماق سنتی در دست عمامه بر سران چماقدار است، کماکان آیت اللهی بزرگـــوار در خطبـــه نمـــاز جمعه خود اعلام میدارد که «در قرآن تصریـــح شـــده اســـت کـــه بـــا محاربین خدا و مفسدین فی الارض باید بـــا اســـلحه کمـــری و کلـــت گردنشان را زد یا دست و پایشان را برید و از بالای کوهی پرتابشـــان کرد. همه این خشونتها فرمان قرآن است و وظیفه شرعی است»[1]

و کماکان آیت الهی دیگر در خطبه نمـــاز جمعـــه دیگـــری بـــه مؤمنینی اخطار میکند که گردانندگان رژیم ولایت فقیه برای آنـــان حکم پیامبران را دارند و اطاعت از ایشان فریضه شرعی است، و خود ولی فقیه نیز نمـــاینده مســـتقیم خداونـــد در روی زمیـــن اســـت[2]، و آیت الهی سومین در نماز جمعه ای دیگر پـــا را از ایـــن هـــم فراتـــر

۱ ــ مصباح یزدی در خطبه نماز جمعه تهران، شهریور ۱۳۷۸

۲ ــ علی مشکینی، در خطبه نماز جمعه قم، اسفند ۱۳۷۲.

www.kavehroom.com

میگذارد و هشدار میدهد که اعضای شورای نگهبان از طریق رهبر ولایت فقیه مستقیماً با سرچشمه وحی در اتصالند و هر ایرادی که بر این یا از آن گرفته شود جسارتی است که نسبت به خداوند صورت گرفته است[1]. و سرانجام آیت الهی چهارمین، این بار در بیانیه ای خطاب به ملت، موضع نهایی دامان و دام پروران ایران اسلامی را بدینصورت مشخص میکند که «آل محمد پدر امتند و هدایت و ارشاد آنها را بعهده دارند، یعنی بدون وجود آنها امت حال یتیمی را دارد که سایه پدر از سرش کوتاه شده است. وظیفه شرعی جانشینان ائمه اطهار این است که از این صغیران کفالت کنند، درست مانند قیمی که از پدر متکفل اداره امور ایتام میشود. اگر در این مضمون اشکالی دارید به حضرت امام جعفر صادق که این روایت از او نقل است اعتراض کنید[2].

* * *

در نخستین سالهای پس از شمشیرکشی های قادسیه و جلولاء، سخنوری ایرانی در منظومه ای که متن آن در قرن گذشته بدست آمد و به نام محل کشف آن چامه هرمزدگان نام گرفت، در ارتباط با نخستین موج حمله تازیان به ایران در ۱۴۰۰ سال پیش، نوشت: «پرستشگاهها ویران شدند و آتشهای آتشکده ها خاموشی گرفتند. تازیان ستمکار روستاها و شهرها را به تاراج کشیدند و با خاک یکسان کردند. آزادمردان در خون خود غلتیدند و زنان و دخترانشان به اسیری گرفته شدند، و کیش بهی بی پناه ماند، زیرا اهورامزدا مهر خود را از آنان بازگرفت».

چهارده قرن بعد از آن، سخنور ایرانی دیگری، در منظومه ای دیگر که این بار به چاقوکشی های وارثان قرن بیستمی همین شمشیرکشان جلولاء و قادسیه مربوط میشد، ماجرا را چنین توصیف کرد:

---

۱ ــ محی الدین شیرازی، در خطبه نماز جمعه شیراز، خرداد ۱۳۸۱.

۲ ــ احمد جنتی، در بیانیه ۱۸ بهمن ۱۳۷۷.

www.kavehroom.com

یک مشت گدای عرب از راه رسیدند
در میهن جانانه ما خانه گزیدند
با روضه و با روزه دراین باغ پر از گل
چون گاو دویدند و چریدند و خزیدند
با چوب و چماق و قمه و دشنه و چاقو
سرها بشکستند و شکمها بدریدند
گفتند که این منطق اسلام عزیز است
اینان که سیه کارتر از شمر و یزیدند
آنگاه به صحن چمن دانش و فرهنگ
هر جمعه چنان گله بزغاله چریدند!
در میهن ما «منطق اسلام» چماق است
اکنون همگی پیرو این دین جدیدند!

میان این دو سخنور و این دو غمنامه، هزار و چهار صد سال فاصله است، ولی در این فاصله، هیچگاه در مبارزه پیگیر فرهنگ ایران با بی فرهنگی وارداتی فترتی نیفتاد. تاریخ هزار و چهار صد ساله اسلامی ایران تاریخ رویارویی بیوقفه ای میان دو تمدن، دو فرهنگ، دو نحوه ادراک و اندیشه است که در هیچ شرایطی، و با نیروی هیچ شمشیری، با هم امکان سازش نیافته اند، زیرا ریشه واقعی این تضاد را میباید در دوگانگی فکری فرهنگ سامی و فرهنگ آریایی جست که در یکی آدمی محکوم به تحمل سرنوشتی است که پیشاپیش برایش خواسته شده است و امکان تغییری در آن نیست و در عین حال میباید بابت آنچه میکند جواب پس بدهد و کیفر ببیند، و در دیگری همین آدمی فرد مختاری است که هم تصمیم گیرنده سرنوشت خویش و هم پاسخگوی عواقب این تصمیم است. تفاوت بنیادی میان این دو برداشت هیچوقت از جانب اندیشه وران ایرانی هضم نشده است، بهمین جهت نه تنها سراسر ادبیات پارسی بازتابی از این پرسش بی پاسخ باقی مانده، بلکه مکتبهای مذهبی متعدد معتزله و شعوبیه و قدریه و مکتب فاخر

www.kavehroom.com

عرفان ایرانی نیز هرکدام در همین راستا پرسشگرانی بوده اند که برای سئوال خود پاسخی نگرفته اند.

هزار و صد سال پیش، زکریای رازی، یکی از بزرگترین اندیشمندان تاریخ بشریت، در دو کتابی که بعداً کفریات نام گرفتند، با صراحتی که یازده قرن بعد از او در نزد آلبرت اینشتاین باز میتوان یافت، در ارتباط با همین رویارویی آزاداندیشی زیربنایی ایران آریایی و معتقدات جزمی جهان سامی اعلام داشت که: همه انسانها با حقوقی مساوی بدنیا میآیند و بنابراین نمیتوان برای کسانی با عنوان پیامبر برتری ذاتی بر دیگران قائل شد. معجزاتی هم که بدین پیمبران نسبت داده میشود یا جعل و فریبند و یا خیالبافی. گوناگونی تعلیمات این مذاهب خود گویای تناقضشان با حقیقتی است که منطقاً میباید برای همه آنها یکسان باشد. این مذاهب فقط میتوانند جنگ بیافرینند و پیران خود و دیگران را به خاک و خون بکشند. وقتی که ادعا میشود قوم معینی از جانب خداوند مأموریت یافته است تا حقیقت را با شمشیر به دیگر آفریدگان او بقبولاند، هم به خداوند، هم به انسانها و هم به حقیقت دروغ گفته میشود، زیرا این کار را خود خداوند میتواند بدون چنین شمشیرکشی ها انجام دهد.

و این بار همان ناصر خسرو، که بخاطر معتقدات اسماعیلی خویش گوینده این سخنان را به باد حمله گرفته و او را ملحد خوانده بود، خودش در مقام یک ایرانی اندیشمند دیگر، خطاب به همین خدا، میگوید:

خدایا راست گویم، فتنه از تو است ولی از ترس نتوانم چغیدن
سخن بسیار، اما جرئتم نیست نفس از بیم نتوانم کشیدن
اگر اسرار آرم ترسم از آن که غیظ آری و نتوانم جهیدن
اگر میخواستی کاینها نپرسم مرا بایست حیوان آفریدن
اگر نیکم اگر بد، خلقت از تو است خلیقی خوب بایست آوریدن
تو در اجرای طاعت وعده دادی بهشت از مزد طاعت آفریدن
ولی این مزد طاعت با شفاعت چه منت ها ز تو باید کشیدن!

www.kavehroom.com

اگر خود داده ای در ملک جایم　نباید بر من آزارت رسیدن
به کس چیزی که نسپردی، چه خواهی؟　حساب اندر طلب باید کشیدن
اگر صد بار در کوره گدازی　همانم باز وقت باز دیدن
تو گر خلقت نمودی بهر طاعت،　چرا بایست شیطان آفریدن؟
به ما اصرار داری در ره راست　به او در پیچ و تاب ره بریدن
به ما فرمان دهی اندر عبادت　به شیطان در رگ و جان ها دویدن
به ما تقصیر خدمت نیست لازم،　بدیسم و بد نبایست آوریدن
اگر مطلب به دوزخ بردن ما است　تعذر چند بایست آوریدن؟
بفرما تا سوی دوزخ برندم،　چه مصرف دارد این گفت و شنیدن؟
اگر بر نیک و بد قدرت ندادی　چرا بر نیک و بد باید رسیدن؟
تو که ریگی به کفش خود نداری،　چرا بایست شیطان آفریدن؟[1]

در عصر خود ما، نهرو، بنیانگذار سیاسی هند نوین، در کتاب معروف کشف هندوستان که در سالهای زندان خطاب به دخترش نگاشت، نوشت: «بدنبال فتوحات نظامی عرب در خاورمیانه و شمال افریقا، مردم سرزمینهای متصرفی عمدتاً مشخصات ملی خود یعنی زبان و ملیتشان را از دست دادند و چون سوریه و بین النهرین و مصر یکسره در فرهنگ عربی تحلیل رفتند، و امروز هم همه آنها با آنکه از نظر سیاسی از هم جدا هستند، کشورهایی عربی بشمار میروند. ایران نیز مانند آنها مسخر اعراب شد، اما مهاجمان این بار نتوانستند مردم آنرا چون مردم سوریه و عراق و مصر در خود تحلیل برند، زیرا نژاد ایرانی که از شاخه کهن و تنومند آریایی بود با نژاد تازی تفاوتی بنیادی داشت. زبان ایرانیان نیز زبانی آریایی بود. بدین جهت هم نژادها از هم جدا ماندند، هم زبانها با هم درنیامیختند. ایران به رنگ عربی در نیامد و در مجتمع عربی نیز تحلیل نرفت، زیرا که اساساً دیدگاه های فکری و فلسفی این دو با یکدیگر در تناقض بودند، و حتی در مورد نوعی از اسلام که در ایران برقرار شد

---

۱ ــ این منظومه از عین القضات همدانی نیز دانسته شده است.

www.kavehroom.com

این جدایی بر جای خود باقی ماند. اگر همه اینها را برای تو، دخترم، حکایت میکنم، برای این نیست که بار بیشـــتری را بـــر حافظـــه ات بگذارم، برای این است که دریابی چگونه هویت فرهنگی این همســـایه هزاران ساله ما علیرغم همه دگرگونیهای شگرف تاریخ همچنان تداوم خود را حفظ کرده است».

* * *

دنیای شش میلیارد نفری ما امروز شامل ۱۹۱ کشور بزرگ و کوچک است که تقریباً نیمی از همه آنها کشورهای مسیحی و نیمـــی از بقیه کشورهای آن کشورهای مسلمانند. پیشرفته ترین کشـــورهای امروزی جهان ما، با یک یا دو استثناء، همگی به بخش مســـیحی آن تعلق دارند، و دمکراسی های این جهان نیز، باز هم با چند اســـتثنای انگشت شمار، همگی اعضای بخش مسیحی آننـــد. از نظـــر درآمـــد سرانه سالانه، صدرنشینان این فهرست در کشورهای ۱۹۱ گانه، بجـــز کشور ژاپن و چند شیخ نشین عرب که از درآمدهای بـــادآورده نفتـــی برخوردارند، بدین جهان مسیحی متعلقند. در قلمرو دانش نیز، همـــه پیشرفتهای شگفت آور علمی عصر نو بدین بخش از جـــهان انحصـــار دارد. در صد سالی که بر عمر جایزه بین المللی «نوبـــل» میگـــذرد، تقریباً همه پانصد جایزه مربوط به رشته هـــای فـــیزیک و شـــیمی و فیزیولوژی و پزشکی و اقتصاد به پژوهشگران اروپـــایی و امریکـــایی تعلق گرفته اند. در فهرست اختراعات ثبت شده یکصد ســـاله، حتـــی یک اختراع اساسی از جانب کشـــورهای غیرمســـیحی جـــز در ژاپـــن صورت نگرفته است. در زمینه های آموزشی، دانش آموختـــه تریـــن جوامع جهان ما را در همیـــن بخـــش مســـیحی آن میتـــوان جســـت، همچنانکه بالاترین رقم چاپ کتابها و روزنامه ها را باز بجز ژاپن، در همین بخش از جهان میتوان یافت.

و همه این ۹۲ کشـــور مســـیحی جـــهان مـــا، بـــی اســـتثناء، کشورهایی هستند که در آنها سیاست از مذهب جدا نهاده شده اســـت و کلیسا جز در آنچه به کلیسا مربوط است اجازه دخالتی نـــدارد. در

www.kavehroom.com

هیچیک از این کشورها کشیشی نه بر مسند ریاست جمهوری نشسته است، نه بر مسند نخست وزیری یا ریاست پارلمان یا ریاست قوه قضائیه. طبعاً سرکشیشی هم در آنها وجود ندارد که همه این کشیش های دست دوم را در حوزه فرماندهی مطلقه خود داشته باشد و بتواند به آسانی آب خوردن جابجایشان کند.

در برابر این بخش دو میلیارد نفری، بخش بیش از یک میلیارد نفری دیگری قرار دارد که بخش مسلمان جهان ما است، و این بخش در حال حاضر شامل ۵۴ کشور بزرگ و کوچک است که نه تنها از جهت وسعت خاک دست کمی از جهان مسیحی ندارند، بلکه از نظر ثروتهای زیرزمینی، بویژه منابع نفتی، در یکی از برترین سطوح جهانی قرار دارند. همه آنها نیز از میراث مدنی و فرهنگی گرانی برخوردارند، و با اینهمه، تمامی این سلطان نشین ها و جمهوری ها و شیخ نشین ها، کشورهایی جهان سومی هستند که نه در دنیای پیشرفته دانش و صنعت و تکنولژی امروز جایی دارند، نه از حداقل آموزش و بهداشت کافی برخوردارند و نه در معادلات سیاسی و اقتصادی جهان واقعاً به حسابی گرفته میشوند. مردمی که زمانی آفریننده آثار والایی در همه رشته های دانش بشری بودند، امروزه در میان بیش از یک میلیارد نفر جمعیت خود نه توانایی یک نوآوری واقعی علمی را دارند، نه توانایی یک نوآوری واقعی صنعتی یا پژوهشی را. اگر هم کسانی از آنان در راه آرمانهای والای خود همچون نوجوانان فلسطینی به استقبال مرگی حتمی به میدان روند، سلاح جانبازی آنها بمب هایی است که با دانش دیگران ساخته شده اند، و گلوله هایی که تکنولژی دیگران بدانها فروخته است. و با اینوصف این جهانی است که در آن هم دست میبرند، هم سنگسار میکنند، هم زنان را بدرون چادرهای سیاه میفرستند، هم حد میزنند و به دار میکشند، و هم، به اعتراف عالیترین مرجع قضایی یکی از کشورهای آن، از ۷۰ میلیون نفر جمعیت این کشور یک میلیون نفر در زندانها بسر میبرند.

و تازه در داخل خود این جهان بیمار ۵۴ کشوری، تنها یک کشور باز هم بیمارتر وجود دارد که در آن، بصورتی منحصر بفرد در

www.kavehroom.com

همه ۱۹۱ کشور جهان، از صدر تا ذیل و از آغاز تا انجام امـــور آن در اختیار مطلق عمامه دارانی قرار دارد که برایشان هم خـــدا و اســـلام و قرآن، و هم قانون و حقوق بشر و دانش و صنعت و اقتصاد و فرهنگ و هویت ملی، در این فرمول واحد خلاصه شده اند که آخوند تـــا هنگـــام ظهور حضرت صاحب الزمان بر سر همین سفره گسترده نشسته بماند.

www.kavehroom.com

اسلام، آنطور که من درک میکنم

ز نادانی دلی پر زرق و پر مکــر،
گرفتار علــی مـاندی و بوبکـر!
همه عمر اندرین محنت نشســتی،
ندانم تا «خدا» را کــی پرسـتی؟
فریدالدین عطار، در «اسرارنامه»

وقتیکه سخن از مذهب به میان میـآید، الزامـاً میبـاید ایـن واقعیت در نظر گرفته شود که هیچ مذهبی برای ملائک یا برای اجنـه وضع نشده است، برای چهارپایان زمین یا ماهیان دریا و یا پرنـدگـان هوا نیز وضع نشده است، برای آدمیان وضع شده است و بناچار میبـاید با قوانین تخطی ناپذیر زندگی این آدمیان سازگار باشـد، و مـهمترین این قوانین قانون تحول و تکامل است، زیرا که اگر چنیـن قـانونی در کار نبود، انسان هزاره سوم هنوز در عصر مفرغ یا آهن درجا مـیزد، و در راستای مذهبی نیز یا همچنان خدایان خویش را در درخت و سـنگ و طوفان میجست و یا در بهترین صورت، پندارهـای دوران اسـاطیری خود را حفظ کرده بود. پیدایش آیین های توحیدی، خود بیـانگر ایـن واقعیت است که خود خداوند بیش از دیگران بر شمول این قانون تغیـیر و تحول در مذاهب توحیدی خویش صحه نهاده است، زیرا که در غـیر این صورت، پس از ابلاغ قوانین «ثابت و ابدی و لایتغـیر» او توسـط پیامبر نخستین آیین توحیدی، دیگر دلیلی بـر فرسـتادن پیـامبرانی دیگر برای ابلاغ قوانینی دیگر از جانب او وجود نمیداشت. اگر چنیـن پیامبرانی فرستاده شده اند و چنین آیین هـای دیگـری را آورده انـد، مفهوم روشن آن این است که آنچه پیمبران پیشین آورده بوده انـد نـه ابدی و نه ثابت و نه لایتغیر بوده است.

در نخستین آیین توحیدی، خداوند چنان اهمیتی برای ختنه شدن آلت رجولیت پسران قوم یهود قائل میشود که در برابر قبول این سـنت

www.kavehroom.com

توسط ابراهیم، به قوم او لقب «قوم بـــرگزیـــده» میدهـــد و ســـرزمینی ششدانگ را سخاوتمندانه بدین قوم میبخشد و برای اینکه کمبود جـــا برای این قوم در پیش نیاید، بدو اجازه میدهد که ســـاکنان غیریـــهودی این سرزمین اهدایی را کلاً از دم تیغ بگذرانند، و حتی بـــه درخواســـت آنان خورشید را آنقدر در آسمان متوقف نگاه میدارد تا کـــار کشـــتار فلسطینیان به تمام و کمال به پایان برسد. با وجود این همین خداوند بـــه پیامبر اولوالعزم بعدی، که او نیز از میان همین قوم برگزیده شده است، اجازه میدهد که این سنت ختنه بدنی را از بیخ و بن بیهوده شـــمارد، و صدها میلیون مسیحی آینده جهان را ختنه نشده روانه بهشت کنـــد. و باز همین خداوند، تنها ششصد ســـال بعـــد، پـــیروان ســـومین آییـــن توحیدی خود را بار دیگر به ختنه شدن همین آلت هـــا بـــرای تضمیـــن راه یابیشان به بهشت فرامیخواند.

همین مسیر پرپیچ و خم را، در ارزیابی مشابهی، در ارتباط بـــا قوانین مربوط به حلال و حرام خوراکی ها میتوان یافت، یعنی میتـــوان دید که مقررات بسیار پیچیده نخستین آیین توحیدی کـــه از دو هـــزار سال پیش از آن بطور پیگیر بر دوش «قوم برگزیده» سنگینی کرده بود، از جانب پیامبر اولوالعزم آیین مسیحیت از بیخ و بن بـــاطل شـــناخته شده است، ولی این بار نیز، بخش عمده ای از این مقررات، بار دیگر به سومین آیین توحیدی بازگردانده شده است.

تقسیم بندی حلال ها و حرامهای دیگر در این ســـه آیینـــی کـــه مشترکاً از جانب خدایی واحد وضع شده اند و از پیامبری واحـــد بنـــام ابراهیم ریشه میگیرند، از همین مسیر نوسانی دور نمانده اســـت: در دو آیین از این آیینهای سه گانه شراب نوشی مجاز و در ســـومی ممنـــوع است. در دو آیین موسیقی پذیرفته و در دیگری مـــردود اســـت. در دو آیین تعدد زوجات مشروع و در سومی نامشروع است. و علیرغم همـــه اینها، جهان مسلمان هر سه این آییـــن هـــا را آییـــن هـــای توحیـــدی میشناسد، و پیامبرانشان را پیمبرانی اولوالعزم، و کتابهای مقدسشـــان را کتابهایی آسمانی، و در خود قرآن نیز با قـــاطعیت بـــر ایـــن تـــأکید گذاشته میشود که «آنچه بر تو نازل شده بر پیامبران پیش از تـــو نـــیز

نازل شده است، و در نزد ما میان هیچیک از پیغمبران تفاوتی نیست» (بقره، ۱۳۶ و ۲۸۵؛ آل عمران، ۸۳).

بسیاری از قوانین بهداشتی این ادیان بنوبه خود امکان آنرا که در عرف جامعه بشری امروزی قوانین ثابت و ابدی آسمانی تلقی شوند ندارند. فی المثل در دنیایی که در تقریباً همه خانه های بخش پیشرفته آن آب لوله کشی تصفیه شده جریان دارد، و در بقیه کشورهای آن نیز دیر یا زود چنین خواهد بود، قانونی از این قبیل که آبی که میتواند ضامن تطهیر نجاسات باشد آب کر یعنی آبی است که در گودالی به درازا و پهنا و گودی سه وجب و نیم بگنجد، با توجه بدینکه کمبود تنها چند مثقال خاصیت تطهیری این آب را از میان برمیدارد، اما اگر سگی در همین آب به اندازه ای ادرار کند که این کمبود برطرف شود این خاصیت تطهیری بدان بازگردانده میشود. چنین قوانینی اگر هم بتوانند برای حجت الاسلامان حوزه علمیه قم و مؤمنین مقلدشان قوانینی ثابت و لایتغیر و آسمانی به حساب گرفته شوند، دشوار میتوانند بقیه کسان را نیز، حتی اگر مسلمانانی پای بر جا باشند، به اصالت خود متقاعد کنند.

قوانینی چون سنگسار و قطع انگشتان و حد و تعزیر و قصاص و دیه ــ دیه ای که فقط با مقیاس شتر نر یا ماده و جوان یا پیر اندازه گیری میشود ــ از دیگر قوانینی هستند که در دنیای امروز قابل پذیرش نیستند، بدین دلیل ساده که فرهنگ بشری با گذشت زمان قوانینی منطقی تر و در عین حال عادلانه تر در جای آنها آورده است. بهمین سان قوانین آخوندساخته ای که بر اساس آنها انسانهای غیرمسلمان، حتی پاستورها و کوخ ها و مادام کوری ها و فلمینگ ها، از نظر طبقه بندی نجاسات در ردیف بول و غایط و مردار و عرق شتر نجاست خوار قرار میگیرند، از دیدگاه بشریت متمدن امروز قوانینی ناپذیرفتنی تلقی میشوند، ولو آنکه در توضیح المسائل های عموم مجتهدان جامع الشرایط قوانین ثابت و غیرقابل تغییر مذهبی معرفی شده باشند.

فراموش مکنیم که اگر عبادت در بهترین مفهوم خود خدمت به

www.kavehroom.com

خلق باشد و نه «تسبیح و سجاده و دلق»، در آنصورت مـردان واقعـی خدا آنانند که از راه دانش و بینش خود راه را بر طاعون ها و وباهـا و سل ها و مالاریاهایی که در طـول قـرون صدهـا میلیـون قربـانی از آدمیان گرفته اند بربسته اند، و صدها میلیون از همنوعان خویش را از کوری و کری و افلیجی و از بیماریهای مرگ آور قلبی نجات داده انـد، و صدها میلیون تن دیگر را از طریق آنتی بیوتیک هـا از بیماریـهای عفونی سالم بدر آورده اند، و به مرگهای زودرس صدها میلیون کـودک دیگر نقطه پایان نهاده اند، و حد متوسط زندگی انسـانها را تنـها در چند دهه از چهل و پنجاه سال به هفتاد و هشتاد سال و یا بیشـتر از آن بالا برده اند، آنهایی که برای میلیاردها مـردم جـهان بـرق و تلفـن و راه آهن و اتومبیل و هواپیما آورده اند، و با اختراع صنعت چاپ تا بـه امروز به بیش از بیست میلیون کتاب امکان انتشار داده اند؛ آنـسهایی که ده ها هزار دانشگاه، بیمارستان و نوانخانه و پرورشگاه در سرتاسـر جهان ساخته اند، و صدها میلیون بیسواد را آموزش داده اند، و صدها میلیون دیگر را در حمایت هلال احمرها و پزشکان بی مـرز و هزارهـا سازمان خیریه کوچک و بزرگ دیگر قرار داده اند، بی آنکه جهان بیـش از یک میلیارد نفری مسلمانان از چندین قرن پیش تاکنون سـهمی در هیچیک از این دستاوردهای والای تمدن و فرهنگ بشری داشته باشد.

حتی قوانینی هم که در هر سه کتاب آسمانی به یکسان بر آنـها تأکید نهاده شده است، آنجا که در معیارهـای کنونـی تمـدن بشـری غیرعادلانه تشخیص داده شوند، به همت همین مردمی که بـه انـدازه بول و غایط و مردار و عرق شتر نجاستخوار نجس دانسته شده انـد از اجرا بازمانده اند، در حدی که حتی ملتی بـزرگ علـیرغم گرایشـهای شدید مذهبی خود، برای الغاء اصل ظالمانه برده داری به جنگ خانگی ویرانگری تن درمیدهد، و در سالهایی نزدیکتر به ما منشـوری چـون منشور جهانی حقوق بشر اصولاً با این اعلام آغاز میشـود کـه همـه افراد با حقوق مساوی بدنیا میآیند و هیچکس نمیتواند بنده یا زرخرید کس دیگر باشد.

آن بیضه داران بزرگوار دین که در جـهان دربسـته اسـلام، و در

بخش باز هم دربسته تر «ولایت فقیــه» آن، اصــالت واقعــی مذهــب خویش را با «قوانین ثابت و ابدی و لایتغیر» سنگسار و حد و تعزیـر و بول و غایط و حیض و نفاس پیوند میدهند، با همه علامه گی خـود از این حقیقتی که فرهنگ والای ما هفت قرن پیش ازین از زبــان عــارف بزرگی، خطاب به «ابلهانی که تعظیم مسجد میکنند» شـنیده اسـت، بیخبر مانده اند که:

آن مجاز است این حقیقت، ای خــران!
نیســت مســـجد جــز درون ســـروران
مسجدی کــاندر درون اولیــا اســت
سجده گاه آنجا است، چون آنجا خــداست!

....

آن دینی که در جهان بشری هزاره سوم میباید با دانش همعنـــان رود، و اصالت خویش را در شکوه و معنویت آن پیامی بجوید که بـرای آدمیان آورده است، و نـــه در مقــررات حقیرانــه بــول و غــایطی کــه حدیث پردازان یا فقیهانی بزرگوار رونـــق دکــانداری خـود را در گــرو لایتغیر بودن آنها و آسمانی بودنشــان قــرار داده انــد، بطریــق اولــی نمیتواند خداشناسی پیروان خویش را در گــرو بــازگردانــدن آنــان بــه بت پرستی های حقیرانه نو در جای بت پرستی های منسوخ شده کـــهن قرار دهد، و اتفاقاً این درست همان کاری است که سالها است از جـانب کارشناسان قوانین بول و غایط ما در صدر برنامه هـــای بیضــه داران «اسلام ناب محمدی» قرار داده شده است. بتی هم که ساخته میشــود، آخوند اعظمی است که تاکنون هیچ زمامدار دیگـــری در هیچیــک از دیگر کشورهای مسلمان کنونــی جــهان، بــاندازه او بــرای مســلمانان کشورش مرگ و خون بهمراه نیاورده است.

حتی اگر هم تمام جنایتــها و ســتمگریها و فســادهای «نظــام الهی» ساخته این بزرگوار نادیده گرفته شود، تنها این واقعیت کــه بــه خواست شخصی وی کشور ما در جنگ هشت ساله مرگبار و ویرانگـری درگیر شد که پس از پیروزی سال نخستین مطلقاً ضرورتی برای ادامـــه آن نبود، و با آنکه این جنگ نزدیک به یک میلیون قربانی و معلـــول

برای ملت ما به همراه آورد و حاصلی جز تحمیل متارکه ای حقیرانه به «سربازان امام زمان» و نوشیدن جام زهر توسط نایب همین امام ببار نیاورد، ایجاب میکرد که مسئول اینهمه خونهای ریخته شده، در ردیف پینوشه ها و میلوسویچ ها به محاکمه خوانده شده باشد. ولی آنچه در جمهوری «عدل اسلامی» ما اتفاق افتاد این بود که از جانب شریکان همین جنایت برای او «مرقد مطهری» ۱۵۰ برابر بزرگتر از مرقد خود پیامبر اسلام ساخته شد، و زیارتنامه ای پرآب و تاب تر از زیارتنامه های کلیه امامان شیعه ترتیب داده شد، و در مراسم مرگ او، با وقاحتی از نظر مذهبی کفرآمیز و از لحاظ شعور انسانی تهوع آور و از دیدگاه هویت فرهنگی ما دشنام انگیز، از جانب بیضه داران بزرگوار دین چنان در ساختن بتی از صاحب این «مرقد مطهر» مسابقه گذاشته شد که حتی در عقب مانده ترین قبایل سیاهان افریقایی یا بومیان استرالیایی نمونه ای برای آن نمیتوان یافت. شاید مناسب باشد که حتی به قیمت طولانی شدن مطلب، نمونه هایی از این بت تراشی های نفرت انگیز را عیناً نقل کنم تا فرزندان ما در آینده ای نزدیک یا دور بدانند که ملت ابن سیناها و خیام ها و مولوی ها در سالهایی که دانش بشری به اوج خود رسیده بود، چه نوع سخنانی را از زبان مدعیان نمایندگی تام الاختیار خداوند در روی زمین میشنید:

ــ «امروز امام راحل ما بزم ملکوتیان را به حضور خود آراسته است. امامی که مقام او را باید فقط در لابلای آیه های قرآن جستجو کنیم، زیرا پیش از ظهور او ما قرآن را داشتیم و نهج البلاغه را هم داشتیم، ولی هیچکدام را واقعاً نداشتیم. او همان اسم اعظمی بود که درهای بسته را میگشود، همان خورشید تابنده ای بود که به همه چیز جان میداد و آن عیسی بود که مرده ها را زنده میکرد. او بود که با عصای موسی به انسانها کرامت بخشید و فهماند که علی وار شدن و تا مرز عصمت ائمه پیش رفتن رؤیا نیست. صاحبان بصیرت لمعات قرب حق را در چهره نورانی او دیدند و کلمه طیبه قرآن کریم را در بذری یافتند که او پاشید. این مرقد مطهر او، این حرم شریف او، این بقعه مقدس او، این صحن و سرای ملکوتی او، از امروز به بعد منبع

www.kavehroom.com

نور و وحی همه مسلمانان جهان خواهد بود»[1].

ــ «پرفروغ ترین ستاره از زمان حضرت امام زمان تا به امروز افول کرده و شاخص ترین تجلی الهی در روی زمین به رحمت الهی پیوسته است، بهمانطور که رسول خدا به رحمت الهی پیوسته بود»[2].

ــ «امروز زمان در جای خود متوقف شده است تا جهان در پیش پای او به احترام بایستد، و آسمان بر خود ببالد که چنین میهمانی به خانه اش آمده است»[3].

ــ «اکنون جمع ملکوتیان با حضور امام ما زینت یافته است و ملائکة الله تسبیح گویان به دورش حلقه زده اند، خودش نیز در جمع انبیاء عظمی نشسته است. مرقد مطهر او از این پس کعبه دوم مسلمین جهان و همردیف بقاع رسول اکرم و ائمه اطهار خواهد بود. شما که با پای پیاده به زیارت این مزار مبارک آمده اید، اگر صد سال چشم خودتان را در راه خدا بکار ببرید اینقدر ارزش ندارد که امروز با این چشم بر این مرقد مطهر گریه کنید. چه اهمیت دارد که دست و پا و چشم خودتان را در جنگ از دست داده باشید، زیرا اینها در مقابل سعادت حضور در این بارگاه مقدس ارزشی ندارند»[4].

ــ «امشب همه پیامبران و همه ائمه و اولیاء آمده اند تا غبار مرقد مطهر ترا توتیای چشم خود کنند و فریاد برآورند که تو بودی که قرآن را از غربت بیرون آوردی و تو بودی که حج را تعلیم دادی. امشب همه آمده اند تا در حریم حرمت تو دوباره با تو بیعت کنند»[5].

ــ «پس از گذشت چهارده قرن بر دنیای اسلام، دوباره خدا غریب شده بود و لازم آمده بود که پیغمبری دیگر ظهور کند و انسان افسار گسیخته را به خدائی خودش بازگرداند، و چنین بود که خمینی با

---

۱ ــ سید علی خامنه ای، ولی فقیه جمهوری اسلامی، ۱۴ خرداد ۱۳٦۸

۲ ــ بیانیه مشترک رئیس جمهوری، رئیس مجلس شورای اسلامی، رئیس هیئت دولت و رئیس دیوان عالی کشور، ۱۴ خرداد ۱۳٦۸

۳ ــ بیانیه هیئت وزیران جمهوری اسلامی، ۱۴ خرداد ۱۳٦۸

۴ ــ سید علی خامنه ای، در مراسم چهلمین روز درگذشت خمینی، ۲۲ تیر ۱۳٦۸

۵ ــ کیهان تهران، ۲۱ خرداد ۱۳٦۸

www.kavehroom.com

عصای موسی و نفس عیسی و رهبری محمد ظهور کرد»[1].

ــ «ابعاد عظمت روح مطهر امام خمینی در سطح جهان آنقدر گسترده است که در ذهن بشری نمیگنجد. آنچه دنیا را به حرکت وامیداشت نفس گرم او بود. خدای متعال برای چرخش در یک مقطع تاریخی و حرکت قافله عظیم بشری وجود مبارک حضرت امام را ظاهر کرد. عصر جدیدی در مناسبات عالم پدید آمده است که نامش عصر خمینی است. از این پس دنیا براساس رهنمودهای این امام حرکت خواهد کرد، زیرا دوران جدید جهان را باید دوران امام خمینی نامید»[2].

ــ «تمامی قیامها و نهضتهای مسلمانان ریشه در افکار والای امام خمینی داشته است. فرهنگ امام اکنون در تمام دنیا گسترش یافته است. در جمع همه فیلسوفان و عارفان اسلامی که صلای عشق سر داده اند، در قرن کنونی ما امام خمینی است که لب به گفتار شکرین کرده است»[3].

ــ «ای تالی تلو معصوم، ای والاترین انسان از زمان غیبت حضرت مهدی، ای مصداق آیه «ولقد کرمنا بنی آدم»، تو بودی که از آغاز تاریخ عفریت شرک را در هر لباسی سرنگون کردی. تو بودی که در بیت المقدس به بالای صلیب رفتی و پنداشتند که عیسی را به صلیب کشیده اند. تونی که آغاز همه آغازهائی، تونی که ملائکة الله از وصف جلالت عاجز ماندند و در برابر جلوه عظمتت نماز بردند»[4].

ــ «مردم نفهمیدند که تو روح خدا بودی و بر روی زمین متنزل شدی تا آدمیان بتوانند ترا ببینند. کرامت تو این بود که خودت را از اوج کمال محض تا مرتبه ای فرود آوردی که ناقصان نیز بتوانند با تو بنشینند و بگویند و بشنوند... تو تجلی مطلق حضرت احدیت در روی زمین بودی. تو قرآنی بودی که به صورت انسان متنزل شده بود. تو

---

۱ ــ موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور، ۲۳ تیر ۱۳٦۸

۲ ــ هاشمی رفسنجانی در جلسه فوق العاده مجلس شورای اسلامی، ۱۸ خرداد ۱۳٦۸

۳ ــ کروبی، رئیس مجلس شورای اسلامی، ۱۸ خرداد ۱۳٦۸

۴ ــ اطلاعات، ۱۴ خرداد ۱۳٦۹

www.kavehroom.com

معنای «و جعلنا من الماء کل شیئی حی» بودی. خداوند فرمود کـــه: «یسئلونک عن الروح، قل الروح من امر ربی»، و تو همـــان روح خـدا بودی که با آمدنت این حقیقت معنی پیدا کرد ... اگر به مکه فرود آئی حج شکوه خواهد یافت، و اگر از نیمه راه برگردی زمین مکه شـــهادت خواهد داد که حج امسال حج نبود، و هیچ مردی احرام نبســـت و حـــج ننهاد، و گوئی کعبه از جای خود مهاجرت کرد»[1].

و برای تکمیل این بت پرستی، از بیست سال پیش به نوجوانـــان جمهوری اسلامی ما در کتاب «فرهنگ اسلامی و تعلیمـــات دینـــی» سال سوم و چهارم دبستانها آموخته میشود که: «امام کسی است کـــه خداوند او را برای ولایت بر مردم برگزیده و پیغمبر به امر خدا رهبری و سرپرستی امت اسلامی را به او سپرده است، و چون او نیز مانند خـــود پیامبر گناه نمیکند و اشتباه ندارد، همه علـــوم را بـــه او داده اســـت و مانند پیغمبر یک رهبر کامل است».

... و از جمله کلمات قصار این امامی کـــه بـــاید او را در لابـــلای آیه های قرآن جست، و زمان در جای خود متوقف میشـــود تـــا در پیـــش پایش به احترام بایستد، و ملائکه تسبیح گویان به دورش حلقه مـــیزنند و انبیاء و اولیاء و پیامبران گذشته غبار مرقد مطهرش را توتیای چشم خـود میکنند، و خداوند سپاسش میگوید که او را به خدایی خـــود بـــازگردانـــده است، و آغاز همه آغازها است که ملائک در برابر جلـوه عظمتـــش نمـــاز برده اند، و مردم نفهمیدند که او روح خدا بود که بر روی زمین آمده بود تـــا آدمیان او را ببینند، و قرآنی بود که به صورت انسان نزول کرده بود، ایـــن است که: «پیغمبر برای همین میآید که جنگ کند و آدم بکشد. قرآن هـــم میگوید بکشید، بزنید، حبس کنید. آنهایی کـــه میگوینـــد اســـلام نبـــاید آدمکشی بکند آدمهای نفهمی هستند که معنی اســـلام را نفـــهمیده انـــد. یوم الله روزی است که خدای تبارک و تعـــالی بـــرای تنبیـــه ملتـــها یـــک زلزله ای را وارد میکند، یک سیلی را وارد میکند، یک طوفـــانی را وارد میکند، به مردم شلاق میزند کـــه آدم بشـــوید. یـــوم الله روزی اســـت کـــه

---

۱ ــ کیهان، تهران، ۱۴ خرداد ۱۳٦۹

www.kavehroom.com

میرالمؤمنین سلام الله علیه شمشیر میکشید و ۷۰۰ نفر از خوارج را یکی بعد از دیگری گردن میزند. روزی است که رسول الله یا نایب او فرمان میدهند که فلان طایفه را از بین ببرید یا فلان خانه را آتش بزنید. شما آقایان علما، چرا آیات رحمت را در قرآن میخوانید و آیات قتال را نمیخوانید؟ چرا آن طرفی را میگیرید که به اصطلاح خودتان رحمت است؟ اینکار که میکنید مخالفت با خدا است، از این رحمت هایی که گاه بگاه خودتان هم میکنید دست بردارید»[1].

واقعیت این است که مدتها پیش از آنکه ماکیاول «پرنس» خود را نوشته باشد، «ماکیاولیسم» نه تنها در مکتب آخوند شناخته شده بود، بلکه اساساً مکتب «آخوندیسم» بر آن بنیاد گذاشته شده بود، و این ارزیابی معروف فرضیه پرداز ایتالیایی قرن شانزدهم میتوانست تنها رونوشتی از اساسنامه مکتب ثقة الاسلام ها و بحرالعلوم های ده قرن پیش از او باشد:

«اخلاق و مذهب و تقوی ابزاری هستند که باید از آنها استفاده کرد ولی نباید الزاماً آنها را رعایت کرد. حق و قانون و مقررات قضائی میباید با اراده زمامدار تطبیق داده شوند، زیرا زمامدار بمنزله قانون است، ولی خودش الزامی به رعایت آن ندارد و در صورت لزوم قانون میتواند برحسب اراده و مصلحت او نسخ یا تعدیل شود. حکومت بر پایه بهره گیری از نقاط ضعف افراد استوار شده است و نباید از یاد برد که این افراد برای حفظ خویشتن از افراد دیگر، همیشه نیازمند اتکاء به حکومتند. زمامدار چه برای احراز قدرت و چه برای حفظ قدرت، به اعمال هر فریبکاری و تقلب و زور و حیله و پیمان شکنی و نقض مقررات اخلاقی و در صورت لزوم جنایت مجاز است و هیچ نوع عملی در این زمینه ها برای او ممنوع نیست، بشرط آنکه این کار با زیرکی و مهارت انجام گیرد. البته ظلم و جنایت میتواند متهم کننده یک زمامدار باشد، اما در همه موارد موفقیت نهایی او را از هر اتهامی تبرئه میکند».

....

---

۱ ــ روح الله خمینی در سالروز تولد پیامبر اسلام، ۳۰ آذر ۱۳۶۳

www.kavehroom.com

پس از این چند تذکر ضروری، اکنون خود من آن برداشتی را که از اسلام دارم، و برداشتی است که حاصل مطالعات سالیان دراز من از یکسو و ارزیابی ها و نتیجه گیریهای شخصی من از سوی دیگر است، در صورت چند واقعیت کوتاه و روشن ارائه میکنم تا به خواست بسیاری از خوانندگانم، آنطور که در سرآغاز کتاب توضیح داده ام، پاسخ گفته باشم. درین پاسخگویی مطلقاً «عاریت کس نپذیرفته ام». آنچه گفته ام طبعاً آن نیست که بیضه داران هزار و چهار صد ساله دین غالباً با برهان قاطع چماق به درگذشتگان ما گفته اند و اکنون نیز در درون چهار دیواری زندان اسلامی با همان برهان قاطع چماق به زندگان ما میگویند. طبعاً از هیچ خواننده خود نیز انتظار ندارم که آنچه را که میگویم بعنوان حقیقتی بیچون و چرا پذیرا شود، زیرا که بخلاف بزرگواران ولایت فقیه نه با مقلدان مقام اجتهاد سر و کار دارم، نه با صغیرانی مادام العمری، به توصیف سخنور شیراز، «نه مفتیم نه مدرس نه محتسب نه فقیه». آنچه در عوض میتوانم با اطمینان ادعا کنم، این است که با خوانندگان شناخته یا ناشناخته خود، از موضع یک ایرانی قرن بیست و یکمی گفتگو میکنم و طرف خود را نیز نسلی از همین قرن بیست و یکم می شمارم و نه انسانی از قرون وسطی یا از عصر جاهلیت عربی. آنچه هم که برایم اهمیت دارد آگاهی بیشتر همین فرزندان فردای ایران است و نه خوشایند فیضیه نشینانی که نه خودشان از عصر ملا باقر مجلسی بیرون آمده اند، نه حدود اطلاعاتشان از بحارالانوار او فراتر رفته است.

* * *

واقعیت نخستین این که برخلاف آنچه از آغاز تا به امروز، به نحوی حساب شده گفته و نوشته شده و بطور پیگیر تکرار شده است، دین اسلام بصورت آیینی عربی عرضه شد و نه بصورت آیینی جهانی، و پیامبر آن دعوت دینی خویش را در مقام پیغمبر عرب آغاز کرد و نه در مقام پیغمبر همه جهانیان، و رسالت خود را نیز به عنوان پیامبر عرب پایان یافته اعلام داشت و نه به عنوان پیامبر تمام آدمیان. آنچه

بعداً در باره جهانی بودن دین او ادعا شد، همانند آنچه پیش از آن در باره جهانی بودن دین عیسی ادعا شده بود، ساخته و پرداخته کارگردانان بعدی این هر دو مذهب بود که در یکجا امپراتوری رم و در جای دیگر خلافت اسلامی نام داشتند.

حقیقت تاریخی این است که در آستانه ظهور اسلام، همه سرزمینهای سنتی مذاهب باستانی مواضع مذهبی مشخص و شناخته شده ای داشتند: بخش رومی (بیزانسی) این سرزمینها که امپراتوری رم منجمله نیمه خاورمیانه ای آنرا شامل میشد کلاً به آیین مسیحی گرویده بود، و بخش ایرانی آن که شاهنشاهی ساسانی را دربرمیگرفت آیین زرتشتی داشت، و این هر دو، آیین هایی بودند که خود قرآن بر توحیدی بودنشان صحه نهاد (سوره حج، آیه ۱۷). تنها مردمی که در این منطقه پهناور جهان، از آسیای میانه گرفته تا کرانه های اقیانوس اطلس، هنوز در بت پرستی بسر میبردند ساکنان جزیرة العرب (شبه جزیره عربستان) بودند.

اساس وجودی آیین اسلام که در این هنگام پا به میدان گذاشت بر این نهاده شده بود که این قوم مشرک نیز به نوبه خود به یکتاپرستی خوانده شود، و رسالت این کار بزرگ، بموجب آنچه بارها در خود قرآن بر آن تأکید نهاده شده است به محمد، مردی از قوم عرب محول شد، زیرا قانون مشترک هر سه آیین توحیدی سامی بر این نهاده شده بود که برای راهنمایی هر قومی رسولی از میان مردم همان قوم به سویشان فرستاده شود.

میان سه کتاب مقدس تورات و انجیل و قرآن، تاکید بر این اصل را که خداوند برای هر قومی پیامبری از میان همان قوم برمیگزیند، بخصوص در قرآن میتوان یافت که در آن در ۱۹ مورد مختلف بر این قانون کلی تاکید گذاشته شده است. در دو مورد محدوده جغرافیایی این رسالت نیز به صورت «ام القری (مکه) و سرزمینهای پیرامون آن» صراحتاً مشخص شده است. اهمیت این قانون در حدی بوده است که به تصریح قرآن خداوند برای قوم جن نیز پیامبری از جمع اجنه فرستاده است، و «اگر بنا میبود فرشتگان هم در روی

www.kavehroom.com

زمین جایگاهی داشته باشند پیامبری از جمع ملائـــک بـه سویشـان فرستاده میشد»[1].

در ارتباط با خود قرآن نیز در موارد متعدد بر این تأکید نـهاده شده است که قرآن به زبان عربی فصیح نازل شده است تا درک آن بـرای قوم عرب آسان باشد، و در یکجا تذکر داده شده است که اگر قرآن بـه زبان عجمی فرستاده نشده بدین جهت است که کتـابی بـرای عجمـان نیست.

همه تلاش محمد چـه در دوران مکـه و چـه در دوران مدینـه، نخست بصورتی مسالمت آمیز و سپس مسلحانه، در این راه بـه کـار گرفته شد که آثار شرک از جزیرة العرب محو شـود و جـای پرسـتش بتهای ۳٦۰ گانه بتخانه کعبه را شعار تازه لااله الاالله بگیرد. وقتیکـه این هدف با تصرف مکه توسط مسلمانان و شکسته شـدن بـت هـای کعبه و استقرار حکومت مرکزی اسلامی در مدینه تأمین شد، محمـد در اجتماع معروف حجة الوداع طی خطابه ای تاریخی با تذکـر اینکـه «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینـاً» رسـالت خویـش را انجـام یافتـه اعـلام کـرد و مطلقـاً از شمشیرکشی های بعدی برای تکمیل این رسالت سخنی بمیان نیـاورد، در صورتیکه اگر چنین تعهدی به گردن او بود نمیتوانست در موردی به اهمیت اجتماع حجة الوداع ناگفته بماند، همچنانکه خود قرآن نیز کـه آیه سوم از سوره مائده آن عیناً همین مضمون را در بردارد نمیتوانست به مرحله تکمیلی این ایفای رسالت اشاره ای نکرده باشد.

تنها در نخستین سالهای بعد از درگذشـت محمـد اسـت کـه سیاستهای تهاجمی خلافت اسـلامی ایجـاب میکنـد از خـود قـرآن شواهدی بر رسالت جهانی و نه تنها عربی پیمبر اسلام ارائه شـود تـا شمشیرکشی های برونمرزی اعراب را از مشروعیتی مذهبی برخـوردار کند. در راه این مشروعیت جویی، مفسران دستگاه خلافت با بـازنگری بیش از ششهزار آیه قرآن بر هشت آیه در سوره هـای فرقـان و سـبا و

---

۱ ــ سوره اسراء، آیه ۹۵

www.kavehroom.com

انبیا و آل عمران و نساء و توبه و اعراف و فتح انگشت نهادند کـــه در آنها از «نذیرا للعالمین» و «کافة للناس» و «رسول الله الیکم جمیعاً» و «دین الحق لیسطره علی الدین کله ولو کره المشرکون» ســـخن رفتــه است، ولی پژوهشگرانی که بر جنبه عربی و نه جهانی رســـالت محمـد تأکید نهاده اند، با ارزیابی یکایک این آیه هــا ایــن اشــارات را کــلاً به خود جامعه درونـــی عربســـتان یعنـــی طرفـهای خطــاب مســتقیم دعوت اسلامی محمد مربوط دانسته اند و نه به مفهوم عامی کـــه در دوران کشورگشایی های عرب و بعـــد از آن بدانــها تعلــق داده شــد[1]، مضافاً به اینکه حتی در چنیـــن صورتـــی نـــیز هیچکـدام از آنــها را سفید مهری برای اینکه شمشیرکشان عرب حق یا وظیفه تحمیل آییـــن خود را از راه زور به پیروان دیگـــر مذاهـــب توحیـــدی داشـــته باشـــند نیافته اند.

مثلی اروپایی است که جغرافیا را خدا نوشته است، ولی تـــاریخ را شیطان مینویسد. در ایران اسلامی ما ظاهرا جغرافیـــا نـــیز مـــانند تاریخ بدست شیطان نوشـــته شـــد، زیـــرا ایـــن ســـرزمین در محـــدوده جغرافیایی رسالت پیمبری قرار گرفت که نه ایرانی بود، نه فارسی حـوف میزد، نه کتابی بزبان فارسی داشت، و نه اصولاً خودش ادعایی در ایـــن باره کرده بود. آنهاییکه پس از او چنین رسالتی را برای وی قائل شدند، درست مانند آن بزرگواران دیگری عمل کردند که سروری عـــرب را بـــر عجم و بندگی موالی ایرانی را در برابر قبیلـــه داران حجـــاز و خریـــد و فروش زنان و نوجوانان این سرزمین را در بازارهای برده فروشان مکـــه و مدینه تحقق وعده «انماالمؤمنون اخوه» قرآن دانسته بودند.

شاید تذکر این نکته نیز ضروری باشد که اصولاً این آیین تـــازه که برای خود قوم عرب سرآغاز تحولی سرنوشت ساز بود برای ملتـــهای پرسابقه بیرون از عربستان که خود عمدتاً با دو آیین یکتاپرست دیگـــر، زرتشتی و مسیحی، میزیستند چیز تازه ای که پـــیروان ایـــن دو آییـــن همانند آنرا در آیینهای خود نداشته باشند، بهمراه نداشـــت. معتقـــدات

---

۱ ــ به صفحات ۲۵۵ تا ۲۵۸ مراجعه شود

www.kavehroom.com

آن جهانی اسلام نیز نه تنها در این هر دو آیین وجـــود داشـــت، بلکـه براساس بررسیهای بسیاری از پژوهشگران سرشـــناس دو قـــرن گذشـــته جهان غرب (که خودشان عموماً یهودی یا مسیحی بوده انـــد) تقریبـاً همه معتقدات مربوط به زندگی پس از مرگ و روز حساب و بهشـــت و دوزخ و پل صراط و فرشـــتگان و شـــیاطین در عـــهد عتیـــق یـــهود از معتقدات زرتشتی ایرانیان گرفته شده و بعدا از همین عهد عتیـــق بـــه عهد جدید و قرآن نیز راه یافته بود[1].

* * *

واقعیت دوم اینکه برخلاف آنچه دستگاه خلافـــت اســلامی در دوران فتوحات عرب ادعا کرد و همه فقها و محدثان و مفسران و دیگر وابستگان و سخنگویان این دستگاه نـــیز بـــر آن تـــأکید گذاشـــتند، آن اسلامی که توسط محمد عرضه شد در برداشتهای بنیادی خود اســـلام شمشیر نبود، به همین جهت نیز در همه ســـیزده ســـال اولیـــه دعـــوت اسلامی، یعنی در دورانی که ساختار ایدئولژیک این آیین نـــو توســـط خود محمد عرضه شد و در معرض انواع پرسشـــها و خـــرده گیریـــها و گفتگوها و ارزیابی ها قرار گرفت هیچ جا صحبتی از شمشیرکشـــی در قرآن به میان نیامد. این حقیقت را به روشنی در بخش مکی قرآن کـــه ۸٦ سوره از سوره های ۱۱۴ گانه آن و ۴٦۱۷ آیه از آیات ٦۲۳٦ گانه آن (یعنی در هر دو مورد چهار پنجم از تمام قرآن) را شامل میشـــود منعکس میتوان دید.

آیه های قتال و غنیمت تنـــها در ســـالهای مدینـــه، یعنـــی در دورانی که جامعه نوپای اسلامی عمدتاً برای حفظ موجودیت خـــود در برابر جنگجویان قریش و متحدان آنها دست بـــه ســـازماندهی نظـــامی خویش زد به قرآن راه یافت، بهمین دلیل این بار برخلاف آیـــات دوران مکه، هر یک از این آیه ها دقیقاً با حوادثی مشخص از قبیل جنگـــها یا زد و خوردهای محلی یا بازیگریـــهای سیاســـی یـــا توطئـــه هـــا و

---

۱ ــ به کتاب تولدی دیگر، فصل «نقش ایران در آیینهای توحیدی سامی» مراجعـــه شود

www.kavehroom.com

کشمکشهای قبیله ای و یا مسائلی صرفاً شخصی و خصوصی ارتباط دارند که تقریباً همه آنها از جانب خود مفسران قرآن، و در درجه اول از جانب طبری در تفسیرالکبیر سی جلدی او که معتبرترین تفسیر نوع خود بشمار میرود، بصورت «شأن نزول» آیات مشخص شده اند[1].

به موازات ۳۳ آیه مربوط به قتال، ۳۱ آیه نیز در بخش مدنی قرآن در ارتباط با جهاد میتوان یافت که کوشیده اند تا برای آنها مفهومی معادل آیات قتال، یعنی شمشیرکشیهای تهاجمی اسلامی قائل شوند، بی آنکه هیچکدام از آنها واقعاً چنین مفهومی را داشته باشند، زیرا کلمه جهاد در قرآن همواره به مفهوم لغوی شناخته شده آن که از «جهد» (کوشش) ریشه میگیرد به کار رفته است، بی آنکه این کوشش الزاماً جنبه مسلحانه داشته باشد. شاید این تذکر نیز لازم باشد که حتی در دوران شمشیرکشیهای قرون اول هجری کلمه جهاد بمفهوم جنگ مقدس اصطلاحی ناشناخته بود، و تنها در دوران جنگهای صلیبی بود که این اصطلاح از جانب مسلمانان بصورت شعاری در برابر «جنگ صلیبی» مسیحیان به کار گرفته شد. در این زمینه، بحث جالبی را در کتاب «دعوت اسلامی» آرنولد محقق انگلیسی قرن نوزدهم ولی بخصوص در کتاب تازه تری میتوان یافت که اخیرا بانو Chabbi استاد مطالعات اسلامی دانشگاه پاریس بدان اختصاص داده است.

* * *

واقعیت سومین که کلیه پژوهشگران غربی در ارزیابی های خود بر آن تأکید نهاده اند، این است که محمد پیش از درگذشت نابهنگام خویش هیچ رهنمودی را در مورد برنامه های آینده برای جانشینانش نگذاشته بود. بسیاری از همین محققان در ارتباط با این موضوع اظهارنظر کرده اند که با توجه به دوراندیشی و واقع بینی فراوان محمد، اگر این مرگ زودرس پیش نیامده بود به احتمال بسیار سالهای بعدی

---

۱ ــ به صفحات ۱۶۰ تا ۲۲۸ مراجعه شود

www.kavehroom.com

وی بیش از هر چیز صرف تحکیم پایه های حکومت نوبنیاد اسلامی او و سازماندهی های لازم سیاسی و اقتصادی و مذهبی نخستین دولت مرکزی تاریخ عربستان میشد، ولی این درگذشت نابهنگام، در شرایطی که هنوز هیچیک از این هدفها تحقق نیافته بود، عصیان فراگیری را که «رده» نام گرفت در تمامی جزیرة العرب برانگیخت که موجودیت حکومت نوبنیاد اسلامی را از بیخ و بن به مخاطره افکنـد، و تلاش اضطراری خونینی را از جانب دستگاه متزلزل خلافت باعث شد که میبایست پیامدهای درازمدت آن بر تمام تاریخ اسلامی بعد از محمد تا به امروز سنگینی کند، زیرا پس از فرونشاندن بیرحمانه این عصیان[1] نهاد خلافت که هنوز هیچ مشروعیت پذیرفته شده ای نداشت خود را با عقده های سرکوفته شده ولی از میان نرفته بادیه نشینان خشمگین رویارو یافت که میتوانست هر لحظه عصیان تازه ای را از جانب آنسها برانگیزد، و تنها راه چاره ای که برای رهایی از این تنگنا در پیش روی خلافت بود منحرف کردن عطش جنگجویی و غارتگری این بادیه نشینان به خارج از جزیرة العرب بود.

این واقعیت بر خود مورخان دیروز و امروز عرب نیز پوشیده نمانده است، که میتوان به عنوان نمونه ای از برداشتهای کلی آنان این ارزیابی مورخ معروف معاصر مصری حسن ابراهیم حسن را در کتاب «تاریخ سیاسی اسلام» (که اندکی پس از انتشار متن عربی آن به فارسی نیز ترجمه شده است) نقل کرد:

«نشانه حسن سیاست ابوبکر این بود که اعراب را به جنگهای خارجی سرگرم کرد تا ستیزه جویی آنها مایه اختلافات و فتنه های داخلی نشود و اساس دولت اسلامی را که هنوز کاملاً استوار نشده بود واژگون نکند». در همین زمینه، در کشور خودمان، شادروان علی دشتی در ارزیابی جامعتری در کتاب ۲۳ سال نوشته بود: «عمر پس از فراغت از جنگ با مرتدین قوای موجود را متوجه امری خطیر و بیسابقه ساخت، یعنی با آگاهی بر طبیعت قوم عرب جنگ با ایران و

۱ ــ به صفحات ۲۳۱ تا ۲۴۴ مراجعه شود

www.kavehroom.com

روم را پیش کشید، زیرا میدانست که این طوائف عرب ناآشنا به زراعت و صنعت و تجارت آرام نخواهند نشست و نیروی کامنسه در وجود آنها مخرجی میجوید. آنها اهل تفاخر و جنگند و دنبال مال و تنعم. چه بهتر که این نیروی رام نشدنی بدانسوی مرزها منعطف گردد و شور و حرص اعراب به کسب مال و شهرت متوجه هدفی سودآورتر و کم خطرتر شود».

تقریباً همه پژوهشگرانی که تحولات تاریخی این دوران را ارزیابی کرده اند (و نمونه های متعددی از این ارزیابی ها را در صفحات گذشته همین کتاب خوانده اید[1]) بر این همداستانند که سرازیر شدن اعراب به بیرون از مرزهای جزیرة العرب علیرغم آنچه ادعا شده است انگیزه مذهبی نداشت. در سالهای خود ما نیز، نویسنده عرب «تاریخ سیاسی اسلام» که قبلاً از او سخن رفت، در همین باره به سادگی گواهی داده است که «عربها در فتح ایران طمع بستند چون پیغمبر در زمان زندگانی خود گنجهای کسری را به آنها وعده داده بود».

وقتی که خلافت راه قطعی خود را در برانگیختن بادیه نشینان عرب به جنگهای کشورگشایی و غنیمت گیری در بیرون از عربستان برگزید، ضروری بود که برای دادن مشروعیتی مذهبی بدین جنگها، برداشت تازه ای را از ضوابط و مقررات اسلامی به مسلمانان عرضه کند که بتواند این ماجراجوییها را از صورت غارتگریهای سنتی پیشین بیرون آورد و از آنها انجام یک وظیفه مذهبی بسازد. در اجرای چنین برنامه ای بود که آیه های متعددی از قرآن از نظر تعبیر و تفسیر مورد دستکاری سراسری قرار گرفتند. از یکسو از میان بیش از ۶,۰۰۰ آیه قرآن نزدیک به ۵,۰۰۰ آیه دوران مکی آن (که در آنها صحبتی از قتال و شمشیر نشده بود) بکلی کنسار گذاشته شدند، از سوی دیگر میان هزار و اندی آیه دوران مدنی تنها ۳۳ آیه خاص مربوط به قتال و ۹ آیه مربوط به غنیمت دستچین شدند (در شرایطی

---

۱ ــ به صفحات ۳۰۰ تا ۳۳۵ مراجعه شود

www.kavehroom.com

که در خود قرآن، در آیه های متعددی تصریح شده بود که همه آیات قرآنی به یک اندازه از اعتبار برخوردارند و هیچ آیه ای را از این حیث بر آیات دیگر رحجانی نیست[۱]) و سرانجام همین ۴۲ آیه دستچین شده نیز از چهار دیواری «شأن نزول» خاص خودشان (که تنها به جنگهای دوران خود پیامبر در مدینه مربوط میشد) بیرون کشانده شدند تا به همه دورانهای بعد از محمد و به همه سرزمینهای بیرون جزیرة العرب تعمیم داده شوند[۲].

به موازات این دستکاری حساب شده در ماهیت آیات و احکام قرآنی و دستکاری های حساب شده مشابهی نیز در برداشتهای قرآنی مربوط به شخصیت خود پیامبر اسلام صورت گرفت تا این برداشتها بنوبه خود با نیازهای شمشیرکشانه خلافت تطبیق داده شوند، زیرا آن شخصیتی که تا آنزمان در خود قرآن از محمد ارائه شده بود به درد این اسلام سفارشی نمیخورد. این بار بدین پرداخته شد که از خود این پیامبر بت شکن، بتی قهارتر از همه ۳٦۰ بت شکسته شده بتخانه کعبه ساخته شود و چنین بود که از پیامبری که خودش بارها تأکید کرده بود که معجزه ای بجز خود قرآن ندارد[۳]، پیامبری ساخته شد که شمار معجزاتش در همان قرن دوم هجری از یکهزار فراتر رفت و در دورانهایی دورتر بدست محدثان بزرگواری از جهان تشیع به ۴۴۴۰ رسید، و سرانجام در عصر خود ما آیت الله روح الله خمینی این شمار را اساساً «از حد و حصر بیرون» دانست[۴].

به همین سان از پیامبری که گفته بود «نمیگویم که از عالم غیب خبر دارم و کلید خزائن خداوند در دست من است، زیرا که اگر قدرت غیبگویی داشتم از آن به سود خودم بهره میگرفتم و متحمل اینهمه رنج و زیان نمیشدم» پیمبری ساخته شد که نه تنها خودش بر تمام علوم اولین و آخرین آگاه بود، بلکه این علم لدنی را در داخل

---

۱ ــ به صفحات ۲۸٦ و ۲۸۷ مراجعه شود
۲ ــ به صفحات ۲۸۸ تا ۲۹۲ مراجعه شود
۳ ــ به صفحه ۳٦۷ مراجعه شود
۴ ــ به صفحه ۳٦۹ مراجعه شود

www.kavehroom.com

پوست گاوی برای امامان شیعه نیز به ارث گذاشته بود تا از هر امام به امام بعدی منتقل شود، و بهمراه آن از پیامبری که خود را بشر جایزالخطایی مانند بشرهای دیگر دانسته بود پیغمبری ساخته شد که نه فقط خودش معصوم بود، بلکه این عصمت بعد از او به امامان دوازده گانه جهان تشیع نیز منتقل میشد. سلسله نامحدودی از دیگر افسانه های بی سر و ته مربوط به این پیامبر نیز ساخته شد که داستان نامه های ارسالی محمد به پادشاهان ایران و بیزانس و حبشه و شکست طاق کسری در شب تولد او و خاموشی آتش آتشکده های فارس در آن شب از جمله آنهایند[1].

و باز در اجرای همین برنامه حساب شده بود که در طول ۱۴ قرن، این فرمول سنتی که شمشیرکشی عرب در اجرای فرمان الهی و رهنمود پیامبرش با هدف نشر اسلام در سراسر روی زمین و تنها به خاطر شور و ایمان یکپارچه سلحشوران اسلام صورت گرفت بصورتی چنان پیگیر گفته شد، و آنقدر از جانب سخنگویان دستگاه های خلافت، و مفسران، و فقها، و محدثان، و مورخان، و وعاظ و روضه خوانان و دیگر دستگاههایی (که جملگی آنها مشروعیتشان را از همین فرمول میگرفتند) در کتابها و منابر و مدارس بازگو شد، و قرنی پس از قرن دیگر آنقدر روایت و حدیث «موثق» در همین راستا از جانب محدثان و راویان سنی و شیعه ساخته و پرداخته شد و از قول خدا و پیمبر و امامان او به مؤمنین تحویل داده شد، که اساساً تصور تردیدی هم در باره اصالت این فرمول به ذهن هیچ مسلمانی خطور نکرد، یا اگر هم خطور کرد به مرحله پرسشی نرسید که میتوانست برای گوینده آن اتهام ارتداد و تکفیر را با همه پیامدهایش بدنبال بیاورد.

* * *

واقعیت چهارم این است که قانون والای «انماالمؤمنون اخوه»

---

۱ ــ به صفحات ۴۱۱ تا ۴۲۲ مراجعه شود

که در قرآن از آن سخن رفته بود ، بیفاصله پس از درگذشت محمد جای خود را به قانون حقیرانه تجدید دشمنی ها و رقابتهای سنتی قبیله ای و خاندانی سپرد که در زمان خود محمد موقتاً کنار گذاشته شده بود ، و بدفرجام ترین این تجدید حسابها ــ که بعداً بر تمام تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلام اثری ناخوشایند بخشید ــ کوشش بنی امیه برای بازیابی موقعیت ممتازی بود که ظهور پیامبری از میان بنی هاشم آنرا از دستشان گرفته بود . این تلاش در دوران خلفای راشدین خلیفه سوم را بر مسند خلافت نشانید ، ولی جنگ قدرت نهایی در زمان معاویه میان او با علی و بعد با فرزندش حسن صورت گرفت که به انتقال قطعی خلافت به خاندان اموی و بهمراه آن به دگرگونی بنیادی آیین تازه از صورت یک مذهب به صورت یک امپریالیسم خشن و نژادگرای عربی انجامید .

تقسیم جهان اسلام به دو بخش سنی و شیعه عملاً از همین هنگام آغاز شد . این دوگانگی واقعاً یک رویارویی مذهبی نبود ، بلکه در درجه اول یک رویارویی سیاسی بود که ریشه در همین جنگ قدرت بنی هاشم و بنی امیه داشت ، و اگر بعداً ایرانیان جانب خاندان علی را گرفتند برای این بود که آنان نیز مناسب میدیدند مبارزه خود را با خلافت اموی با مشروعیتی مذهبی درآمیزند . همه آن سیل های خونی که در طول قرون در جنگهای ویرانگر سنی و شیعه روان شد از همین جنگ قدرت قبیله ای اعراب مایه گرفت ، همچنانکه سیل خونی که در جنگهای درنده خویانه کاتولیکها و پروتستانهای اروپای مسیحی جاری شد ریشه در جنگ قدرت کارگردانان کلیساهای لاتینی و ژرمنی داشت .

در جهان تسنن از همان زمان بنیانگذاری خلافت اموی بدست معاویه ، حکم سقوط اخلاقی و مذهبی خلافت اسلامی با تبدیل این خلافت از صورت انتخابی به صورت موروثی به امضا رسید ، زیرا وجود چنین خلافت موروثی نه تنها انحرافی آشکار از قانون قرآنی «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» بود ، بلکه سرآغازی برای روی کار آمدن امیرالمؤمنین هایی چنان آدمکش و فاسد و فاسق و فریبکار بود که

تمام تاریخ ۱۴۰۰ ساله بعدی اسلام را تا انقراض نهایی خلافت عثمانی بصورت یک سریال جنایی جنایت و رذالت درآوردند، سریالی که داستان بسیار کوتاه شده آنرا در فصل مستقلی از همین کتاب خوانده اید.

در عوض آنچه نیاز به ارزیابی مبسوط تری دارد ـ زیرا که بصورت بسیار نزدیکتری با تاریخ اسلامی کشور خود ما مربوط میشود ـ واقعیتهای جهان تشیع است که بخصوص چهار قرن گذشته این تاریخ در زیر سلطه همه جانبه آن گذشته است و امروز نیز میگذرد.

....

آیین تشیع با آنکه در اصل یک پدیده جنگ قدرت داخلی اعراب بود، خیلی زود از جانب ایرانیان صورت رویارویی سیاسی و فرهنگی ایران و عرب را بخود گرفت، و در این ماهیت تازه عملاً تبدیل به رونوشت اسلامی شده ای از ساختار اجتماعی و مذهبی ایران ساسانی شد که دو ویژگی اصولی آن موروثی بودن نهاد سلطنت و برخورداری پادشاهان از فره ایزدی بود. این هر دو ویژگی بصورت امامت موروثی و برخورداری امامان از معصومیت ذاتی عیناً به امامان شیعه انتقال یافت.

مکتب تشیع بهمان اندازه که از نظر سیاسی در راستای پاسداری از هویت ملی ایرانیان در برابر سلطه جویی عرب حرکتی کارساز بود، از دیدگاه مذهبی مشروعیتی نداشت، نه در قرآن به صورتی مستقیم یا حتی غیرمستقیم بدان اشاره ای شده بود، نه خطابه محمد در اجتماع غدیر خم واقعاً حکم انتصاب علی را به جانشینی او داشت و نه دلیل قابل قبولی بر درستی این ادعای بعدی شیعیان وجود داشت که محمد ـ با آنکه در خود قرآن بر امی بودن او تأکید گذاشته بود ـ در هنگام نزدیکی درگذشت خویش قلم و کاغذ خواسته بود تا علی را به جانشینی خود تعیین کند. بدین جهت از همان آغاز اکثریت بسیار بزرگی از مسلمانان این گرایش را تنها بدعتی در دین تلقی کردند و امروز نیز، باوجود گذشت چهارده قرن، همچنان آنرا بدعتی در دین تلقی میکنند.

www.kavehroom.com

در عوض همین نهاد تشیع توانست در طول قرون بــه صــورت عاملی پویا در امر جدا نگاه داشتن ایــران از بقیــه جــهان اســلام و جلوگیری از تحلیل کامل آن در جهان اسلامی (آنسان کــه در مــورد تقریباً کلیه دیگر سرزمینهای متصرفی عرب تحقق یافته بود) به کار گرفته شود، هر چند که رهبری این تلاش توسط امامان شیعه از زمان امام چهارم به سستی گرایید و روحیه مبارزه و مقاومتی کــه تشــیع ایرانی بر آن پایه گذاری شده بود جای خــود را بــه سازشــکاری و از میدان گریزی داد، و سرانجام به لطف عامل نوظهوری به نام «تقیــه» امامت کلاً به صورت دستگاه ساده دریــافت وجــوه بریــه از جــانب مؤمنین در آمد.

سیســتم موروثــی امامــان شــیعه در عمــل بــا همــان نابسامانی هایی مواجه شد که پیش از آن سیستم موروثی پادشــاهان ساسانی با آن مواجه شده بود، یعنی علــیرغم اســطوره برخــورداری امامان از خطاناپذیری و از علم لدنی، عملاً نشان داده شد که همگــی آنان هم خطاپذیرند و هم آگاهی مورد ادعا را بر گذشته و بخصــوص بر آینده ندارند، و اصولاً نمیتوانستند هم داشته باشند، زیرا در جایی که در مواردی متعدد در خود قرآن تصریح شده بود که شخص پیامبر دسترسی به عالم غیب نداشته و خطاناپذیر نیز نبــوده اســت، چنیــن مواهبی نمیتوانست از او به وارثانش انتقال یافته باشد. نحــوه عمــل امامان در دوران زندگانیشان نیز عملاً نشان داد کــه همــه آنــها در سالهای امامتشان برحسب تشخیص شخصی خــود و در ارتبــاط بــا ویژگیهای فکری و روحی خاص خویش عمل کرده اند و نه در اجــرای برنامه های از پیش تعیین شده ای که خودشان بر آن ها آگاهی داشته باشند. دو امام دوم و سوم که برادران تنی بودنــد و در دامــان یــک مادر پرورش یافته بودند، یکی راه سازش با خلیفه وقت را در پیــش گرفت و دیگری راه جنگیدن با او را. امام چهارم نه تنــها بــا قــاتل پدرش دست بیعت داد بلکه به روایت آیــت الله خمینــی در مــواردی متعدد بدو راهنمایی های گرانبها نیز کرد. امام پنجم نه فقط دســت به مبارزه ای علیه خلافت غاصب نزد بلکه با ابداع اصل تازه ای بنام

www.kavehroom.com

تقیه راه را بر سازشکاری امامان بعدی نیز گشـــود. امــام ششــم در شرایطی که امکان انتقال خلافت به خاندان علی بیــش از هــر زمـان دیگر فراهم آمده بود، دعوت ابومسلم را برای احــراز مقـام خلافـت نپذیرفت و حتی دو تن دیگر از افراد خاندانش را که میتوانستند بـــر این مسند نشینند از آمدن به میدان باز داشت. امام هفتم به روایـــت بحارالانوار عاجزانه جیره خواری هارون الرشید را پذیرفت و برای دوام شوکتش دعا کرد. امام هشتم ولیعهدی رســـمی خلیفــه غـاصبی را بعهده گرفت که به تأکید بزرگان شیعه در کمتر از یکســـال بعــد او را مسموم کرد. امام نهم با دختر همین خلیفه ای که پدرش را کشته بود زناشویی کرد و خود را تا به آخر عمر در زیر حمایت او قـــرار داد، و امامان دهم و یازدهم اصولاً در بـــه روی خویـــش بســتند و حتــی از پذیرفتن شیعیان خود نیز به بهانه تقیه سر باز زدند. با اینهمه شیعیان همچنان آنانرا معصومانی برخوردار از علوم اولین و آخرین دانستند، زیرا از امام باقر در باره آنان روایت شده بود که: شیعیان ما باوقار و آرامش هستند، مانند شتری کـــه مـــهار در بینـــی دارد، چـــون او را بکشند به راه افتد و چون بر صخره ای بخوابانند بخوابد[1]. احادیثی که جعل آنها لازم آمد تا این چنین ابهام ها در کار امامان شیعه توجیـه شده باشد خود نمایانگر مشکلی هستند که حدیث سازان در این راه با آن مواجه بوده اند، زیرا که اگر چنین نبود محدثی بـــه اعتبــار ثقـة الاسلام کلینی ناگزیر نمشد در کتابی به اعتبار «اصول کــافی» ایـــن حدیث را نقل کند که «امام جعفر صادق علیه السلام به صحابی خود معاذبن کثیر فرمود: یا معاذ، همانا که امر وصایت در مکتوبی ســر به مُهر توسط جبرئیل علیه السلام بر محمد صلــی الله علیـــه و آلـــه نازل شد، و جبرئیل بدان حضرت گفت: یا محمد، پروردگـــارت ســـلام میرساند و میفرماید این همان مکتوب است که در شــب معــراج در فرستادن آن با تو پیمان کردم و ملائک را هم گواه این پیمان گرفتــم. و آن مکتوب چند مهر داشت. علی علیه السلام در دوران زنـــدگـــی

---

۱ ــ اصول کافی: کتاب الایمان والکفر، باب المؤمن و علاماته و صفاته.

www.kavehroom.com

خود مهر اول را بگشود که در آن نوشته بود: با دشمنان خلافت مصاف کن و در این راه شهید شو، سپس حسن علیه السلام در دوران خود مهر دوم را گشود که در آن نوشته بود: با دشمنان مصالحه کن و از جنگ برحذر باش. و چون حسن درگذشت، حسین بن علی علیه السلام مهر سوم را گشود که در آن نوشته بود: جنگ کن و بکش و کشته شو، و مردمی را نیز همراه خودت به شهادت ببر. و چون خواست درگذرد مکتوب را به علی بن الحسین علیه السلام داد که مهر چهارم را گشود و در آن نوشته دید که: جنگ نکن و سکوت کن و چون علم در پرده شده سر به زیر انداز و خاموش بمان، و وی نیز هنگام وفات مکتوب را به فرزندش محمدبن علی داد که مهر پنجم را گشود و در آن خواند که: کتاب خدایتعالی را تفسیر کن و مانند پدرت خاموشی گزین، و میراث امامت را به پسرت بده... معاذ عرض کرد: قربانت گردم، آیا آن شخص شمائید؟ حضرت فرمود: آری، منم ای معاذ ولیکن مبادا که این را برای دشمنان ما روایت کنی! عرض کردم: از خدائی که این مقام را از پدرانت به تو رسانیده است مسئلت دارم که تا پیش از وفات تو مانند آنرا به اولادت نیز عطا کند. فرمود: ای معاذ، همین کار را هم کرده است. پرسیدم: او کیست؟ فرمود: این طفلی که خوابیده است، و با دست خود اشاره به عبدالصالح (موسی بن جعفر) کرد که در بسترش خوابیده بود»[1].

معهذا تاریخ شیعه حاکی است که امام جعفر صادق در این هنگام فرزند ارشدش اسمعیل را به جانشینی خود تعیین و اعلام کرده بود و فرزند دومش موسی فقط بعد از آن به امامت تعیین شد که اسماعیل پیش از پدرش درگذشت.

پنجاه سال پیش از این، احمد کسروی، پژوهشگر گرانقدر عصر ما، با اشاره به همین واقعیت ها، در کتاب شیعیگری خود پرسید: «پس از پیغمبر اصولاً چه نیازی به چنین امامان میبوده؟ و کارهایی که از اینان سر بر زده کدام است که ما آنها را به روی جهانیان

---

۱ ـ اصول کافی، کتاب الحجة، باب «الائمه لایفعلون الا بعهد من الله»

www.kavehroom.com

کشیم؟ کدام برگزیدگی یا برتری را از خود نشان داده اند؟ کدام گمراهی را از پیش برداشته اند؟ کدام تکانی را پدید آورده اند؟».

* * *

واقعیت پنجم این است که برخلاف سایر منجی ها و مسیح ها و مهدی های مذاهب دیگر جهان که همگی پیام آور صلحند، صاحب الزمان اثنی عشری ما شمشیرکشی چنان خونریز است که حتی در جمع بخت النصرها و نرون ها و آتیلاها و چنگیزهای تاریخ همتایی برای او نمیتوان یافت. رسالت این مهدی، بر مبنای صدها حدیثی که از خود پیامبر و از امامان شیعه در کتابهای محدثان عالیقدر جهان تشیع نقل شده و مجموعه آنها را یکجا در جلد سیزدهم بحارالانوار مجلسی میتوان یافت، اصولاً این است که آنقدر آدم بکشد که نه تنها خشکی ها را خون بگیرد بلکه دجله و فرات نیز به رنگ خون درآیند، و چنانکه در «مهدی موعود» از شیخ صدوق نقل شده «از هر هزار نفر یک نفر را هم زنده نگذارد»، و «نه دهم همه مردم بدست او از میان بروند» و «آنقدر خون بریزد که خدا را راضی کند»[1]، و سرانجام حتی فرزند خود این امام (که ظاهراً در دوران غیبت کبرای او در طالقان زاده شده است) صدا به اعتراض بردارد که به کدام حکم اینقدر آدم میکشی؟ و امام بر منبر رود و لنگه کفش علی اکبر را نشان دهد و گوید گه اگر همه مردم روی زمین را هم بکشم هنوز قصاص این لنگه کفش را نگرفته ام. وقتی هم که دیگر انسانی برای کشتن باقی نمیماند، امام و ۳۱۳ تن یارانش که برای هرکدام از آنان شمشیری با نام و نشان خودشان از آسمان نازل شده است به سراغ کشتن کلیه حیوانات حرام گوشت روی زمین میروند، و چون این نیز کفایت نمیکند، صاحب الزمان مردگان بنی امیه را زنده میکند تا آنها را دوباره بکشد، و یاز زنده میکند و باز میکشد، تا آنهنگام که خودش بدست زن ریشداری (که به گفته استاد امام زمان شناسی حوزه

---

۱ ــ مهدی موعود، به ترتیب صفحات ۱۱۵۸ و ۱۰۲۵ و ۱۰۷۲

www.kavehroom.com

علمیه قم زنی ایرانی خواهد بود[۱]) کشته شود، بی آنکه هیچ مشکلی از مشکلات اسلام حل شده باشد، زیرا که لازم میآید بـــرای برقـــراری عدالت اسلامی بار دیگر پیامبر اسلام و علی و حسین، این بـــار بـــه ترتیب معکوس به جهان بازگردند، یعنی نخست حسین به مدت ۳۰۹ سال سلطنت کند، سپس علی به مدت ۴۰,۰۰۰ سال، و سرانجام خود پیامبر به مدت ۵۰,۰۰۰ سال!

حقیقت نهفته در همه این ماجرا این است که در همـــان دوران پایانی سلسله امامان، روحانیت شیعه با توجه به اینکه امام یـــازدهم بدون فرزند از جهان رفته بود و این وضع موقعیت این روحانیت را بـــا خطری اصولی مواجه میکرد، برای این امام فرزند نادیده ای ســـاخت که او را نخست به مدت هفتاد سال پشت پرده ای نگاه داشت و سپس برای مدتی نامعلوم (که به برآورد آیت الله خمینی ممکن است صـــد هزار سال بطول انجامد) به غیبتی کبری فرستاد، منتـــهی پیـــش از آغاز این غیبت از او «توقیعی» گرفت که بموجب آن در تمـــام دوران این غیبت، حجت او بر شیعیان «راویان احادیث» وی خواهنـــد بـــود. بدین ترتیب همان سناریویی که پس از درگذشت خود محمد از جـــانب دستگاه خلافت طراحی شد تا به نام محمد و قرآن اسلامی در خدمت شمشیرکشی و غنیمت گیری عرب ساخته شود، با سه قرن فاصلـــه از جانب بیضه داران جهان تشیع طراحی شد تا این بـــار بـــرای امامـــان شیعه، یک «مهدی» سفارشی ساخته شود کـــه «توقیـــع» او ادامـــه بیضه داری بیضه داران دین را برای درازمدتی هرچه بیشـــتر تضمیـــن کند. شاید نیازی بدین تذکر نباشد که این توقیع نـــان و آب دار را از زمان صدور آن تا به امروز هیچ آفریده ای بجز خـــود ایـــن «راویـــان حدیث» به چشم ندیده است، و تازه در جمع خود این راویان احـــادیث نیز اولین بار با فاصله بیش از ۵۰ سال از «غیبـــت کـــبرای» امـــام، بزرگواری بنام شیخ صدوق (ابن بابویه قمی) از وجود چنین توقیعـــی خبر داده است که خود نیز آنرا ندیده و فقط از قول شخصی بنام حسن

---

۱ ــ نقل از هفته نامه کیهان چاپ لندن، ۲۸ آذر ۱۳۸۱

بن احمد بن مکتب روایت کرده است که آنرا تصادفاً در دست آخرین وکیل امام زمان دیده بوده است. و همین مدرک بسیار محکم و معتبر است که یکهزار و صد سال بعد، سرنوشت ۷۰ میلیون نفر ایرانی آغاز هزاره سوم را در اختیار مطلق وارثان قرن بیست و یکمی همین توقیع داران قرار داده است.

* * *

واقعیت ششمین این که اسلام شمشیر و غارتی که به سفارش خلافت عرب، و در خدمت منافع خلافت عرب شکل گرفت و به بیرون از مرزهای عربستان صادر شد، علیرغم منافعی که در کوتاه مدت برای این خلافت به بار آورد، در درازمدت نمیتوانست سرنوشتی بهتر از آن داشته باشد که داشت. نزدیک به دو هزار سال پیش، در انجیل متی از عیسی مسیح نقل شده بود که «شمشیرت را غلاف کن، زیرا که آنکس که با شمشیر میکشد با شمشیر نیز کشته میشود»، قانونی که تاکنون در مورد همه امپراتوریهای تاریخ صادق بوده است خواه ناخواه میبایست در مورد امپراتوری شمشیرکش عرب نیز صادق باشد، ولو آنکه بر چنین امپریالیسمی مهر مذهبی زده شده باشد. ادعای اینکه خداوند از میان همه اقوام آفریده خودش بیابان نشینان حجاز را برای هدایت بقیه مردم جهان به راه حق، آنهم با برهان شمشیر و خون برگزیده است، بهمان اندازه برای چنین خدایی توهین آمیز است که این ادعای دیگر که همین خدا پیش از عربسان قوم دیگری از آفریدگان خودش را در مقابل این تعهد که قسمتی از پوست آلت رجولیت پسرانشان را ببرند قوم برگزیده خود شناخته و سرزمینی از سرزمینهای خودش را بصورت ششدانگ به آنها بخشیده باشد.

حدیث پردازانی که برای مشروعیت دادن به شمشیرکشیها و غارتگریهای بادیه نشینان عرب، صد سال پس از محمد تازه از قول او حدیث آوردند که: «بهشت در سایه شمشیر عربان است»، و «اسلام در شمشیر است و شمشیرهایند که کلید بهشت و دوزخند»، و «من

www.kavehroom.com

آمده ام که درو کنم، نه اینکه بکارم»، دانسته یا ندانسته بر این قانون دیگر نیز تأکید نهاده اند که آن بهشتی که در گرو برندگی شمشیرهای قومی معین باشد، با کند شدن این شمشیرها، الزاماً عذر ساکنان قبلی خود را خواهد خواست تا جایشان را به آنهایی دهد که این بار با شمشیرهایی برنده تر به میدان آمده اند، و چنین بود که مستعمره گران پیشین، خود را تنها پس از گذشت چند قرن مستعمره شدگان قرون نوزدهم و بیستم و مجتمع جهان سومی قرن بیست و یکم یافتند.

آن بهشت گمشده قرون صدر اسلامی که هنوز هم قدرت طلبانی از درون این مجتمع بیش از یک میلیارد نفری جهان سومی به ساده دلان راه گم کرده این مجتمع وعده بازگشت بدان را از طریق اجرای دقیق مراسم سنگسار و قصاص و حد و تعزیر و ریش و مقنعه میدهند، مطلقاً محصول این دست بریدن ها و حد و تعزیرها نبود، محصول غنایمی بود که شمشیرکشیهای عرب از سرزمینهای ثروتمند دور و نزدیک به دارالخلافه های دمشق و بغداد سرازیر میکرد، و محصولِ دانشی که از جانب وارثان تمدنهایی بسیار پیشرفته تر، اجبارا در اختیار امپراتوری نوبنیاد عرب گذاشته میشد. اگر دوران طلائی قرن اولیه اسلام برجای نماند، این نیز برای آن نبود که در اجرای رجم و حد و تعزیر فتوری رخ داده بود، یا پهنای ریش مردان و ضخامت حجاب زنان کاهش یافته بود، برای این بود که شمشیر عرب نخست در پواتیه و قسطنطنیه و آسیای میانه، سپس در جنگهای صلیبی، برندگی سرنوشت ساز خود را از دست داد و بهمراه آن با همان شتابی که حجم غنایم جنگی کاهش یافت شور مذهبی جنگجویان اسلام نیز فرونشست. زمانی که اروپای ظلمت زده قرون وسطایی با دوران رنسانس خود عصر تازه ای را که میبایست به قرن روشنگری راهبر شود آغاز کرد، درست همزمان با هنگامی بود که جهان اسلامی در را به روی خود بسته و در لاک رکود و انحطاط خویش فرو رفته بود. در این دگرگونی، شمشیرهای صلیبیان بدل به توپ و تفنگ، سپس به خمپاره و مسلسل و سرانجام به بمب و

www.kavehroom.com

موشک و بمب اتمی شد، و کارگاههای شمشیرسازی قرون وسطائیشان جای خود را به دانشگاهها و آزمایشگاهها سپرد، در شرایطی که شمشیرهای مسلمانان همان شمشیرهای کهن باقی ماند، منتها با زنگ زدگی روزافزون نخست به خنجر، سپس کارد و سرانجام چاقوی آشپزخانه بدل شد، زیرا دیگر کاری بیش از قتلهای زنجیره ای و غیرزنجیره ای کور و کچل های خود جهان اسلام از آنها خواسته نمیشد.

بیش از پانصد سال است این جهان اسلامی که روزگاری به برکت دانش خود گل سرسبد جهان متمدن بشمار میرفت، کنار گودنشین ساده ای در جهان پویای غرب و شاهد ناتوانی بر نوآوری ها و دستاوردهای روزافزون علمی و صنعتی و فرهنگی این جهان پیشرو بیش نبوده است. نه خودش یک دانشمند واقعی به جهان عرضه داشته است، نه یک صنعتگر واقعی، نه یک کاشف واقعی، نه یک مخترع واقعی، و بناچار هیچ سهمی نیز در سیر شتابان بشریت امروز بسوی ترقی و تکامل نداشته است، با اینهمه تمام امکاناتی که برای این جهان غرب وجود داشته برای او نیز وجود داشته است، هیچ بلای پیش بینی نشده آسمانی و زمینی هم در این سالها بر او نازل نشده است؛ اگر فرمان استعمار تقریباً سراسری جهان مسلمان بدست نامسلمانانی استعمارگر در قرون پایانی هزاره دوم صادر شده، چنین فرمانی در آسمان نوشته نشده است، در خود این جهان مسلمان نوشته شده است که دشوار میتواند علیه شمشیرکشی غرب استعمارگر بانگ مظلومیت بردارد، زیرا این غرب استعمارگر با همان منطقی با او عمل کرده است که خودش ۱۴۰۰ سال پیش ازین با دیگران عمل کرده بود.

درست بهمین دلیل نیز، این دنیای عقب مانده و جهان سومی میباید راه نجات خویش را از مخمصه ای که بدان گرفتار آمده است، در بازیابی برندگی پیشین شمشیرهای خویش از راه دستیابی به دانش و صنعتی همسنگ جهان پیشرفتگان و آزاداندیشی دور از تعصبی همانند آنان بجوید و نه در «دهن کجی» با چنین جهانی از راه توسل

www.kavehroom.com

به تروریسم و مشت گره کردن و شعار دادن، زیرا که چنین دهن کجی مسلماً این جهان عقب مانده را به برابری با جهان پیشرفته نمیرساند. این واقعیت بنیادی تاریخ را اروپای جهل زده دوران قرون وسطی بموقع دریافت و بموقع، با بهره گیری از تمدن و فرهنگ پیشرفته تر دنیای اسلامی آنزمان، عقب ماندگی خویش را جبران کرد، ولی دیگر بدین اکتفا نکرد و راه خود را بسوی برتری جویی بر همین دنیای مسلمانان ادامه داد.

اگر نه گفتن ها و دهن کجی های جهان بیش از یک میلیارد نفری اسلامی، از طریق خشونتهای روزافزون و فعالیتهای تروریستی و بمب گذاریها و کشتارهای کور تاکنون نتوانسته است غرب استیلاجو و سودطلب را از ادامه راه خود بازدارد، بخاطر این نیست که داوطلبان عملیات انتحاری در جهان اسلامی در حد کافی زیاد نبوده اند، یا در رفتن به جانب مرگهایی مسلم کوتاهی کرده اند، بخاطر این است که این دنیای دربسته ای که چندین قرن است در جای خود در جا میزند و راه را بر هیچ نوآوری و آینده نگری نمیگشاید، چیزی ندارد که بعنوان جایگزینی بهتر در برابر نظم کنونی جهان پیشرفته، به جهانیان عرضه کند. بنیادگرایان این جهان اسلامی در ارائه مفاسد تمدن غربی داد سخن میدهند، ولی تمام آنچه خودشان در برابر آن ارائه میدهند از بازگشت به «عصر طلائی تمدن اسلامی» فراتر نمیرود، و این عصر طلائی نیز بیش از هر چیز، در برداشتهای آنان به حجاب زنان و محروم کردن آنان از بسیاری از امتیازات مردان، و قوانین الهی سنگسار و قصاص و دست و پا بریدن و حرمت موسیقی و ذبح حلال و پهنای ریش و نماز جمعه خلاصه میشود، بی آنکه در آن جای زیادی برای دستیابی به دانش پیشرفته جهان امروز ـ که از بسیار جهات با ضوابط آسمانی مقرر شده از جانب فقهای شرع سازگار نمیآید ـ منظور شده باشد، و این در شرایطی که این جهان مترقی و دانش پیشرفته آن درست بدلیل جدایی گرفتن از این ضوابط «آسمانی» ادعا شده فقهای خود، توانسته است قید و بندهای دیرینه خود را بگسلد و راه را بر دستاوردهای آسمانی و

www.kavehroom.com

زمینی بیشماری بگشاید که کلیسا همه آنها را متناقض بـــا متـــون آسمانی دانسته بود، و فقهای جهان اســـلامی مـــا همچنـــان آنـــها را متناقض با متون آسمانی میدانند.

راه نجات دنیای بیمـــار اســـلامی یکـــی بیـــش نیســـت، و آن برخورداری این جهان از دانش و بینش پیشرفته ای اســـت کـــه جـــهان غرب در گذشته بخش مهمی از آنرا از خود این جهان فراگرفته است، و موفقیت در چنین تلاشی بیش از هر چیز مستلزم آن است که نگرش متحجر شده و راکد مانده این جهان اسلامی جای خود را به کوشـــش در جهت هماهنگ کردن خویش با تمدن و فرهنگ پویـــا و پیشـــرو و دنیای هزاره سوم بسپارد. راهگشای چنیـــن تحـــول سرنوشـــت ســـاز، مسلماً سازمانهای بنیادگرای اخوان المســـلمین و فدائیـــان اســـلام و القاعده و ده ها و صدها نظائرشان در کشورهای اســـلامی نیســـتند، دانشگاهها و اندیشمندان و روشنفکرانی هســـتند کـــه شمارشـــان در هیچیک از این کشورها کم نیست، ولی دستهای همه آنان در طنابـــها یا زنجیرهـــای تعصـــب و بیشـــتر از آن در حســـابگریهای خصوصـــی بهره گیران سنتی دین بسته است.

* * *

واقعیت هفتمین این است که اگر همـــه چـــهارده قـــرن تـــاریخ اسلامی ما تاریخ اسلام دستکاری شده ای در خدمت کشورگشایی هـــا و غارتگریهای عربی و ترکی و مغولی و تاتاری بوده اســـت، تـــاریخ چهار قرن گذشته ما، یعنی از آغاز دوران صفوی تا به امروز، تـــاریخ اسلام دستکاری شده ای در خدمت دشـــمنی شـــوم تـــر از همـــه ایـــن کشورگشایان، یعنی در خدمت توطئه ای اهریمنی برای تبدیل ملتـــی سرفراز به جامعه حقیری از صغیران مـــادام العمـــری زیـــر قیمومـــت شرعی آخوندانی وارداتی و وارثان بعدی آنان، و فراهم آوردن شـــرایطی بوده است که این نظام دام پروری تا زمان ظهور امام زمـــان پـــایدار بماند.

این آخوندهایی که به دعـــوت «مرشـــدان کـــامل» صفـــوی از

www.kavehroom.com

طلبه خانه های خود در جبل عامل و شام و بحرین و قطر بـــه ایــران آمدند و به تعبیر علی شریعتی از حجره طلبه گی خود بیرون خزیدنـد و در کنار پادشاهان صفوی نشستند، خودشان به اندازه همین مرشدان کامل ــ اگر نه بیشتر از آنها ــ استادان آزمون داده فن دروغ و ریـــا بودند، بهمین جهت خیلی زود ائتلاف نــامیمونی میــان ایــن دو بــه امضاء رسید که یکی از دو طرف آن فرزندان شیخ صفی سنی مذهـب و صوفی مشربی بودند که به ناگهان طبق شجره نامــه ای ناشــناخته سادات صحیح النسبی از نسل مستقیم حسین بن علی و امام موسی کاظم از کار در آمده بودنــد، و درســت در ســر بزنگــاه نــیز خــود صاحب الزمان به دیدار نواده همین شیخ صفی آمــده و شمشــیر بــر کمرش بسته و او را مأمور برافراشتن پرچم تشــیع در سراســر جــهان کرده بود، و طرف دیگر ائتلاف آخوند وارداتی جبل عامل بود کــه او نیز بیمقدمه نایب تام الاختیار همین امام زمان در روی زمین از کــار در آمد و معلوم شد که مدتها است از جانب خداوند مــأموریت اداره جهان اسلام را داشته ولی خودش متوجه آن نبوده است. البتـــه ایــن آخوند نه مطلقاً چیزی از ایران و از هویت تــاریخی یــا فرهنگــی آن میدانست، نه با زبان مردمش آشنا بود و نه اصولاً علاقه ای به ایــن مردم داشــت. مــأموریتی کــه وی دریــن راســتا داشــت منحصــرا «استحمار» این مردمی بود که اندکی پیش از آن بــا برهــان قــاطع شمشیر قزلباش پیروان بی گفتگوی فرقه ناجیه اثنی عشریه از کار در آمده بودند.

در اجرای سناریوی طراحی شده این ائتلاف نامیمون بــود کــه مرشد کامل، خــود را تنــها یــک خــادم شــریعت از خــدام نــایب تام الاختیار امام عصر در روی زمین شمرد و نایب تام الاختیار امـام نیز در عوض امر اداره امور این جهان را که بموجب توقیع امام زمان بر عهده او بود با توجه به صلاحیت کامل شــرعی و عرفــی مرشــد کامل به وی واگذار کرد. البته این مرشد کامل همان ســلطان اســلام پناهی بود که اندکی پیش از آن به هنگام پناه آوردن ولیعهد عثمـانی به کشورش، با قید سوگند به قرآن متعهد شده بود که به هیچ صورت

www.kavehroom.com

این پناه جسته را به پدرش که قصد کشتنش را داشت بازنگرداند، و با وجود این با دریافت سکه های زر و سیم سلطان عثمانی، همین امان گرفته بینوا را دست و پا بسته به فرستادگان پدرش سپرد تا در میدان شاه قزوین طناب به گردنش اندازند و خفه اش کنند.

مرشدان کامل بعدی نیز، که از زمان شاه عباس اول لقب کلب آستان علی را بر القاب پیشین خود افزودند، یکی بعد از دیگری از همین نواب تام الاختیار امام زمان برای سلطنت بر کشور خود وکالتنامه گرفتند، در شرایطی که جملگی این کلب های آستان علی پدرکش و مادرکش و برادرکش و فرزندکش از کار درآمدند، و بسیاری از آنان از افراط در باده نوشی و همجنس بازی جان سپردند، و عموماً فساد و ارتشاء و تبعیض را در بالاترین حد بر کشورشان حکمفرما ساختند. به برکت سلطه جویی روزافزون این آخوندان وارداتی، سنت دیرینه دانش اندوزی یکسره از کشور رخت بربست و جای خود را به دعاهای جوشن کبیر و جعفر طیار و به استخاره و طلسم و جادو و جن گیری سپرد، و در دورانی که «فلسفه طبیعی» نیوتن و «نقد خرد» کانت و «بررسی در باره ادراک انسانی» لایب نیتس و «دیکسیونر فلسفی» ولتر در اروپای قرن روشنگری منتشر میشد، حد اعلای دانش ایران شیعه در بحارالانوار ملا باقر مجلسی و روضة الشهدای کاشفی تبلور یافت. حتی سقوط بی افتخار امپراتوری مقتدر صفوی بدست مشتی پابرهنه افغان به ادامه توطئه گری آخوندهای وارداتی پایان نداد، زیرا اینان با فترتی کوتاه دوباره از عصر آخوندپرور قاجاریه سر برآوردند و این بار چنان در اجرای سناریوی استحماری و استثماری خود پیش رفتند که در پایان این دوران قاجار مملکت را یکسره در آستانه سقوط نهایی به دامان استعمار انگلستان قرار دادند، و هر چند که شرایط استثنایی بین المللی همراه با رستاخیزی ملی معجزآسا مانع این سقوط شد و بصورتی معجزآساتر کشور را وارد دوران غیرمنتظره ای از پیشروی و شکوفایی کرد، چندی نگذشت که سومین بخش سناریوی استحمار و استثمار، از نو به مرحله اجرا گذاشته شد.

www.kavehroom.com

آنچه از یکربع قرن پیش در ایران میگذرد، احتمالاً شوم ترین و در عین حال شرم آورترین فاجعه دوران ۱۴۰۰ ساله ای است که بر کشور ما گذشته است، زیرا این فاجعه در سالهایی چون سالهای پایان قرن بیستم و سالهای آغازین هزاره سوم میگذرد که در آنها دیگر جایی برای اتلاف وقت باقی نمانده است، و فاصله ای که میان عقب ماندگان کاروان با پیشروان آن پدید میآید به آسانی امکان پر کردن ندارد. تا پیش از دوران صفوی، ماهیت جسمانی ملت ما بود که ضربت میخورد و زخم برمیداشت، ولی از آن دوران ببعد، آنچه میگذرد تلاشی برای انهدام اصالت انسانی و شرافت وجودی ایرانی است. تلاش برای تبدیل یکی از کهن ترین ملتهای تمدن آفرین و تاریخ ساز جهان به جامعه صغیرانی است که اگر دستشان در آستین خودشان است، مغزشان در زیر عمامه های آیت الله ها و حجة الاسلامها جای داده شده است.

* * *

نظام ولایت فقیه علیرغم ادعای خودش در این باره که سر نخ آنرا در عرش الهی و وکالتنامه حکومت مطلقه اش را در توقیع امام زمان باید جست، از دیدگاه واقعیتهای مذهبی نظامی است که از آغاز تا پایان آن بر تقلب شکل گرفته است: تقلب با قرآن، تقلب با امام زمان و تقلب با مردم ایران. آن اسلام ناب محمدی که این نظام مدعی کلیدداری آن است نه مطلقاً ناب است و نه مطلقاً محمدی است، ماهیت اسلامی آن نیز بسیار بیشتر از آنکه از قرآن محمد نشأت گرفته باشد از اسلام دستکاری شده ای نشأت گرفته است که ابوبکر و عمر بر اندام امپریالیسم عرب دوختند. و تازه در ایران ما همین اسلام دستکاری شده نیز بدست شاه اسماعیل صفوی مورد دستکاری تازه ای قرار گرفت تا این بار در خدمت جهانگشایی «مرشد کامل» به کار گرفته شود، و باری سومین بدست روح الله خمینی دستکاری شد تا ابزار صدور انقلاب اسلامی او به «همه بلاد و عالم» قرار گیرد. در این دستکاری سوم، خود همان امام زمانی نیز

www.kavehroom.com

که در توقیع خویش تصریح کرده بود که هر کس که در دوران غیبت کبرای او ادعای دیدنش را بکند مفتری و دروغگویی بیش نیست، از جانب همین نایب خود به میدان جنگ با صدام عفلقی آورده شد و حتی فرماندهی عساکر اسلام بدو تعلق گرفت.

سلسله دروغهای نظام ولایت فقیه از همان صد روزه نوفل لوشاتو آغاز شد و بخلاف دروغهای دیگری که در طول ۱۴۰۰ سال گذشته از جانب اسلام پناهان دیگر گفته شده و به فراموشی سپرده شده بود، این بار این دروغها در صفحات روزنامه ها و در آرشیوهای رادیوها و تلویزیونها برای ضبط در تاریخ باقی ماند، با این توضیح که این دروغهای ضبط شده تنها آن جزء کوچک کوه یخ بود که از آب بیرون بوده است، و نه آن چهار پنجم یا گاه بیشتر این کوه یخ که همچنان در زیر آب مانده است تا روزی که نوبت به بیرون آمدن آن برسد.

در صد روزه نوفل لوشاتو آیت اللهی که بعداً معصوم پانزدهم جهان تشیع شناخته شد و در صف اولیاء و انبیاء جای گرفت، صد بار، یعنی بطور متوسط روزی یکبار وعده هایی دروغین داد که بعدا یکایک آنها را، بدون حتی یک استثناء، پس گرفت. اطمینان داد که در ایران اسلامی روحانیون خودشان حکومت نخواهند کرد و فقط ناظر و هادی مجریان امور خواهند بود، و خود او نیز در حکومت اسلامی مقام رهبری نخواهد داشت و تنها نقش ارشادی خواهد داشت. و تنها چند ماه پس از بازگشت به کشور گفت: این حرف را که روحانیت نباید مصدر کارها باشد دشمنان ما میگویند و قصدشان از بین بردن اسلام است. در نوفل لوشاتو گفت: رژیم اسلامی با استبداد جمع نمیشود، زیرا اساس اسلام بر دمکراسی است و وقتیکه حکومت اسلامی در ایران برقرار شود دنیا خواهد دید که دمکراسی واقعی چیست، و پس از بازگشت هشدار داد که: این نوشته ها، این برنامه های دمکراسی، همه اش خلاف اسلام است، اینهائی که صحبت از دمکراسی میکنند از یهود بنی قریظه هم بدترند و ما به اذن خدا و به امر خدا همه را سرکوب میکنیم. در

نوفل لوشاتو گفت: در جمهوری اسلامی هر کسی خواهد توانست عقیده خودش را با آزادی کامل اظهار بکند و دولت اسلامی همه منطق ها را با منطق جواب خواهد داد، و تنها چند ماه پس از بازگشت به کشور گفت: کسانیکه جبهه های سیاسی تشکیل میدهند تا هر چه میخواهند بکنند باید دست از کار خودشان بردارند. اگر از اول مثل سایر انقلاباتی که در دنیا واقع میشود چند هزار از این فاسدها را در مراکز عام سر میبریدیم قضیه تمام میشد و اشکال برطرف میشد. در نوفل لوشاتو گفت: روشنفکران باید حرف خودشان را آزادانه بزنند تا ما بتوانیم یک فرهنگ سالم به ملت ایران تحویل بدهیم، و در بازگشت به کشورش گفت: به این روشنفکران هشدار میدهم که اگر دست از فضولی برندارید سرکوب خواهید شد و تمامتان در عرض چند ساعت به زباله های فنا ریخته خواهید شد. در نوفل لوشاتو گفت: دانشگاه های ما آزاد نیستند زیرا یک عده چماق بدست به آنها میریزند و دانشجویان را میزنند و میکشند. و از همان هنگام بازگشت او به کشور چماق دارانی بسه دانشگاهها ریختند و دانشجویان را حتی در خوابگاههایشان زدند و کشتند و به دادگاهها نیز فرستادند تا حکم اعدامشان صادر شود.

در خود ایران نه از شمار این وعده های دروغ کاسته شد، نه همچنان هیچکدام از این وعده ها رعایت شد. در همان روزهای اول، رهبر کبیر انقلاب به مردم بشارت داد که: ما نه تنها آخرتتان را آباد میکنیم، بلکه دنیایتان را هم آباد میکنیم. برایتان آب و برق و نفت و اتوبوس را مجانی میکنیم و خیلی کارهای دیگر هم خواهیم کرد. و تنها یکسال بعد به همین مردم نهیب زد که: هی میگوئید گوشت گران است و خربزه گران است. به جهنم که گران است. اسلام که خربزه نیست. من خوف دارم که خداوند تبارک و تعالی همه ما را غضب کند، پس یک قدر آدم بشوید. منشور هشت ماده ای صادر کرد که هیچکس حق ندارد برای کشف گناه و جرم دنبال اسرار مردم باشد و جاسوسی از غیر نماید، زیرا این خلاف دستور قرآن است و مرتکب آن مجرم و مستحق تعزیر شرعی است. و تقریباً همزمان با آن، خود

www.kavehroom.com

او به «کلیه دانش آموزان و دانشجویان و معلمان کشور» پیام فرستاد که دانشجویان و دانش آموزان عزیز وظیفه شرعی دارند اعمال دبیران و معلمین خودشان را زیر نظر بگیرند و محرمانه گزارش نمایند و معلمان و دبیران نیز در باره دانشجویانشان همین وظیفه را دارند. همینطور فرزندان عزیز در مورد همدرسان خودشان و مادران و پدران متعهد در مورد فرزندانشان!

در همان نخستین روزهای بازگشت به ایران، رهبر کبیر انقلاب اعلام کرد که تا چند ماه دیگر مجلس مؤسسان تشکیل خواهد شد تا قانون اساسی جمهوری اسلامی را تهیه کند و بعداً این قانون برای تصویب به رفراندم گذاشته شود. ولی در سر موعد همین رهبر کبیر مجلس انتخابی مؤسسان را تبدیل به مجلس انتصابی ناشناخته ای بنام خبرگان کرد و به کسانی که بدین عمل معترض بودند (و نخست وزیر وقت حکومت الهی از جمله آنان بود) اخطار کرد که: اینهایی که مجلس مؤسسان میخواهند و مجلس خبرگان نمیخواهند اصلاً با اسلام مخالفند، برای اینکه مجلس خبرگان میخواهد ولایت فقیه را تصویب کند که خدای تبارک و تعالی فرموده است و اینها از آن میترسند چونکه از اسلام میترسند. در هنگام انتصاب همین مهندس بازرگان به نخست وزیری، این رهبر کبیر انقلاب فرمان صادر کرد که بموجب ولایتی که از شرع مطهر دارد آقای مهدی بازرگان را که مسلمان و صدیق و خدمتگزار ملت است به ریاست دولت تعیین میکند و به همگان اعلام میدارد که اطاعت از او اطاعت از امام زمان و مخالفت با او در حکم شرک به خداوند است. و تنها ده ماه بعد از آن با تحمیل استعفا بدو، گفت که این مرد از اول هم در راه اسلام نبود و انتصاب او به ریاست دولت کار خطایی بود. در مورد ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهوری اسلامی گفت که این مرد مؤمن و شریف و خدمتگزار است و باید مورد تأیید کامل ملت باشد، و چند ماه بعد او را از ریاست جمهوری عزل کرد و گفت: من از اول میدانستم که این مرد عامل سیا و امریکاست و به اسلام دروغ میگوید.[*]

به پیروی از سرمشق ولی فقیه، در تمام بیست و چهار سال

www.kavehroom.com

گذشته از جانب کلیه کارگردانان حکومت الهی، در هر شرایط زمانی و مکانی دروغ گفته شد، و یکی از این رشته های دروغگویی نزدیک به یکصد هزار خطبه نماز جمعه ای است که در این مدت، هر روز جمعه در ده ها شهر ایران توسط امامان جمعه برای نمازگزاران ایراد شد و مجموعه آنها احتمالاً یکی از بزرگترین کلکسیونهای دروغ در تاریخ همه مذاهب است. در همین خطبه های نماز جمعه بود که معلوم شد ایران هواپیماهای طیرا ابابیل ساخته است که نیرومندترین هواپیماهای جهانند و از نظر موشک سازی سومین مقام را در تمام دنیا احراز کرده است، و در زمینه رادار به اختراعاتی دست یافته است که امریکائیها «دارند از غصه دق میکنند».

... و این دروغهای بیست و چهار ساله، از آغاز با جنایتهای بیست و چهار ساله دوش بدوش رفتند، جنایاتی گاه چنان فجیع و نفرت آور که در تاریخ قطور جنایتها و جنایتکارهای بزرگ تاریخ به دشواری میتوان مواردی زشت تر از آنها یافت، و آغازگر این سلسله جنایات سوزاندن زنده زنده چند صد مرد و زن و کودک آبادانی در سینما رکس این شهر در همان نخستین روزهای انقلاب بود. یکی دیگر از سلسله های طولانی قربانیان این جنایات، دولتمردان بلندپایه ای از خود همین مافیای عمامه داری بودند که در همان سالهای اول حکومت ولایت فقیه، یا بطور فردی بدست گروههای تروریستی ناشناخته ای چون گروه فرقان، و یا بصورت دسته جمعی چون در جریان انفجار مرکز حزب جمهوری اسلامی کشته شدند، و گناه همه آنان این بود که در سلسله مراتب سازمان روحانیت، میان افرادی معین با عالیترین سمتهای دولتی فاصله بودند و نشستن این افراد بر این مسندها جز با بیرون رفتن آن دیگران از صحنه ممکن نمیشد. وقتیکه دیر یا زود بخش ناپیدای کوه یخ نیز سر از آب برآورد، و اسناد ناشناخته بسیار و بسیاری را از واقعیتهای پنهانی این سالهای خون و مرگ در معرض بررسی گذارد، بهتر میتوان مفهوم سخن معروف دوران انقلاب فرانسه را در تطبیق آن با اسلام ایرانی دویست سال بعد دریافت که: ای آزادی، چه جنایتها که بنام تو صورت گرفته است! و وقتی هم

www.kavehroom.com

که ارزیابی های مربوط به کشتارهای برونمرزی تروریست های جمهوری اسلامی و بمب گذاریهای آنان در شهرهای بیگانه به سلسله قتلهای زنجیره ای و غیرزنجیره ای درونمرزی افزوده شود، به درجه اصالت این فتوای روح الله خمینی در کشف الاسرار او بهتر میتوان پی برد که: «ای بیخردان، مملکت دین بهشت روی زمین است و آن با دست پاک روحانی تأسیس میشود. فسادها، دزدی ها، جنایتها، خونریزی ها، غارتگریها، همه از آن دسته از افراد این کشور است که با روحانی سر و کار ندارند».

آنهایی که در مساجد و معابر فریاد وا اسلاما برمیدارند و ایمان و امان را در خطر می بینند بدین جهت که در روزنامه ای کاریکاتوری به چاپ رسیده است که چهره ارائه شده در آن با امام سیزدهم جهان تشیع شباهتی دارد، با اندکی روشن بینی یا بیغرضی، میتوانند دریابند که کاریکاتور واقعی آن منجلابی است که خودشان ساخته و بنام اسلام ناب محمدی به صغیران ولایت فقیه تحویل داده اند.

* * *

واقعیت هشتمین، ارزیابی موضعی است که اسلام در ایران فردای ما خواهد داشت، یا الزاماً میباید داشته باشد.

در بیست و چهار ساله مرگ و خونی که بر کشور ما گذشته است، یکه تازی بی حد و مرز واپسگرایانی که غالباً درجه تعصب مذهبیشان با اندازه پول و مقامی که نظام الهی در اختیارشان میگذارد رتباطی مستقیم دارد، این واکنش را در قشر بزرگی از ایرانیان، چه درونمرزی و چه برونمرزی، پدید آورده است که تمام نابسامانی ها را به حساب آیینی گذارند که همه جنایتها و سرکوبگریها به نام آن انجام میگیرد، و بناچار راه حل نهایی را نیز در این بیابند که خود آن را نفی کنند، یعنی ناخودآگاه به همان راهی روند که آخوند میخواهد و به همان دامی افتند که مکتب آخوند در پیش پایشان گسترده است.

چنین واکنشی، هر چند که کاملاً قابل درک است، نه با حقوق

شناخته شده انسان قرن حقوق بشر که داشتن یا نداشتن مذهب، و انتخاب مذهب و حق تغییر مذهب را حق مسلم هر فرد بشری میشمارد سازگار میآید، و نه واقع بینانه است، زیرا حقیقت آزموده شده تاریخ این است که هیچ اعتقادی را که در طول زمان نضج گرفته باشد نه تنها با کوبنده ترین چماقها، بلکه با قوی ترین استدلال ها نیز نمیتوان یکشبه از میان برداشت، و اگر مدرک قابل لمسی بر این واقعیت ضرور باشد، انقلاب کبیر ضد مذهبی فرانسه و انقلاب کبیرتر و ضد مذهبی تر روسیه میتوانند مثالهایی گویا بحساب آیند. تحول واقعی در برداشتهای مذهبی توده ها، با همه ضرورتی که دارد، تنها در شرایطی میتواند انجام گیرد که با تحولات همه جانبه ای در دیگر زمینه های فکری و فرهنگی آنان نیز همگام باشد، درست به همان صورت که استقرار دموکراسی واقعی در یک جامعه وقتی امکان پذیر است که زمینه های آموزشی و اقتصادی لازم برای برقراری چنین دمکراسی در آن فراهم آمده باشد.

اگر این قانون الزامی ملاک ارزیابی قرار گیرد، در آنصورت واقع بینانه میباید پذیرفت که در دنیای حاضر ما، با هیچ منطقی هر قدر هم استوار، نمیتوان از بیش از یک میلیارد نفر مسلمان جهان ــ منجمله از بخش ایرانی هفتاد میلیون نفری آن ــ توقع کرد که حتی در شرایطی چنان عصیان برانگیز که شرایط کنونی این جهان مسلمان، و چنان عصیان برانگیزتر که شرایط کنونی ایران مسلمان، اعتقادهای مذهبی صحیح یا غلطی را که به ارث تحویل گرفته اند و در طول سالها با آنها بزرگ شده اند به یکباره ترک گویند و بر همه آنها خط بطلان بکشند. چنین تحولی از جانب آزاداندیشانی معدود قابل درک است، ولی آنرا از توده های بسیار وسیع تر انتظار نمیتوان داشت، و از یاد نبریم که این قانون فقط قانون مسلمانان جهان نیست، قانون پیروان همه مذاهب است.

....

آنچه در عوض هم واقع بینانه است، هم منطقی است و هم ضروری، کوشش پیگیر روشنگران برای آگاه سازی پیروان این مذاهب

است تا بدانان امکان دهد که روشن بینانه تر در مسائل دینی خـــود بیندیشند و واقع گرانه تر در مورد گزینش راه فردای خویش تصمیـــم بگیرند و اساسی ترین همه این روشنگریها تفهیم این واقعیت است که کلیدداران مذاهب با تمام ادعاهای بیضه داری خود، از آغاز تـــا بـــه امروز بطور منظم به پیروان خود دروغ گفته انـــد و بطـــور منظـــم از ساده دلی آنان به سود خویش بهره گرفته اند، حتی اگر این بهره گیری مستلزم فرستادن گروها گروه از آنان به کشتارگاههایی بوده است کـــه تاریخ همه مذاهب از آنها آکنده است. اگـــر انکیزیسیون مسیـــحی ۳۱,۹۱۲ نفر را زنده زنده در آتـــش ســـوزاند و در یـــک روز و شـــب سن بارتلمی ۱۳,۰۰۰ مرد و زن و کودک را ــ حتـــی در رحـــم هـــای مادرانشان ــ قطعه قطعه کردند، دارالمحنه ها و دادگاههای زندقـــه و محاکم شرع اسلامی نیز ده ها هـــزار نفـــر را در تنورهـــای گداختـــه افکندند، یا زنده زنده پوست کندند، یا شقه کردند، یا گچ گرفتنـــد. و اگر ریچارد شیردل ها یکروزه ده هزار اسیر خود را گردن زدنـــد، شـــاه اسماعیل ها و سلطان سلیم ها نیز یکروزه ۲۰,۰۰۰ نفر را در تبریز و ۴۰,۰۰۰ نفر را در ارضروم، به گناه سنی بودن و شیعه بودن قتل عام کردند.

و تازه نه تنها پیروان ساده دل مذاهب بـــوده انـــد کـــه قربـــانی فریبکاریهای این بیضه داران دین شده اند، بلکه برترین مقدسات خود این مذاهب نیز، اعم از خدا و پیامبران و قدیسین و امامان آنها، بـــه اندازه همین ساده دلان به بهره گیری گرفته شده اند. شاید بـــه عنـــوان نمونه ای از این واقعیت، تذکر این یک مورد کافی باشد که در همـــان حال که خود قرآن از زبان خداوند بر توحیدی بودن آیین های یهودی و مسیحی و زرتشتی به یک اندازه تأکید میگذارد (ســـوره حـــج، آیـــه ۱۷)، آیت الله عظمایی که پس از مرگش در «لابلای صفحات قرآن» جا داده میشود، و «پیامبران و ائمه گذشته بر گرد وجـــود مبـــارکش حلقه میزنند تا خاک پایش را توتیای چشم خود کنند»، تنها بخـــاطر اینکه تخطئه تاریخ گذشته کشورش را در برنامه کار خود دارد، همین یکتاپرستان قرآن را «تخم ناپاکان بی آبرویی» مینامد که «زردشـــت

www.kavehroom.com

مجوس مشرک را مرد پاک خداپرست میخوانند»، و این کفر آشکار او نه تنها از جانب همان قضات بزرگوار شرع که توهین بـه «مقام معظم رهبری» را برای صدور حکم قطع دست راست و پای چپ جوانی سی ساله دلیلی کافی میشمارند نادیده گرفته میشود، بلکه بلندپایه ترین مقام قضایی کشور بـرای همین آیت الله بزرگوار «معصومیتی در حد قداست انبیا» قائل میشود[1].

آنچه باز تفهیم هر چه بیشتر آن از جانب روشنفکران ضروری است، توجه دادن نسل جوان ما بدین واقعیت است که در جهانی چون جهان مترقی امروز، سرنوشت ملت ایران در اختیار بیسوادانی قرار گرفته است که با همه آنکه حسابهایشان در بانکهای خارجی با میلیونها و میلیاردهای قرن بیستمی محاسبه میشود، حد و مرز اطلاعاتشان از چهار دیواری قرون وسطایی بحارالانوار ملا باقر مجلسی و علم آنان نیز از «علمی که از دارالعلم قم بـه همه عـالم صادر میشود»[2] فراتر نمیرود. بناچار مسابقه هایی نیز که به دستور این بحرالعلوم ها برای میلیونها دانش آموز و دانشجوی کشور ابن سیناها و رازی ها و خیام ها طرح میشود از ایـن قبیل از کار درمیآید که «کافر و سگ و بول و مدفوع کدامیک نجس ترند؟» در شرایطی که نجس تر از همه اینها را مدتها پیش از این، فقیه بسیار نام آوری به روشنی معرفی کرده بود: «این فقیهان شیعه مانند کسی هستند که بدنش را به نجاست آلوده باشند و برای رفع این آلودگی بدنبال آب برآید و پس از تلاش زیاد بدان دسترسی یابد، اما آب برای زدودن آلایش کافی نباشد، و بناچار اینان تا پایان عمـر در نجاست غوطه ور بمانند»[3].

و اگر با همه اینها همچنان در قلمرو همین بحرالعلوم ها، بـه تعبیر صائب تبریزی «خم در این مجلس بزرگی ها به افلاطون کند»،

---

۱ ــ موسوی اردبیلی، رئیس دیوان عالی کشور، ۱۶ شهریور ۱۳۶۰

۲ ــ آیت الله خمینی، قم، ۲ اردیبهشت ۱۳۵۸

۳ ــ امام حامد غزالی، نقل از کتاب روضات الجنات محمد باقر خوانساری، ج ۸، ص ۱۷۸

www.kavehroom.com

برای این است که باز به گفته او «کار با عمامه و قطر شکم افتاده است» و نه با دانش و بینشی که وجه امتیاز واقعی در جهان امروز ماست.

....

در اسلام فردای ما، منطق نامعقول پیوند دین و شمشیر، که در طول ۱۴۰۰ سال میلیونها خون ناحق بنام آن ریخته شد و هم اکنون نیز خون های ناحق دیگری به فراوانی در جمهوری الهی ولایت فقیه بنام آن ریخته میشود، میباید جای خود را به منطق بسیار معقولتر جدایی دین از شمشیر سپارد، زیرا واقعیت شناخته شده تاریخ این است که دین اصولاً برای رویارویی با شمشیر بوجود میآید و نه برای اینکه حق را در خدمت شمشیر گذارد. اگر امر بر این میبود که خود شمشیر نماینده حق باشد، در آنصورت مغولان غیرعمامه ای نیز میتوانستند یاسای چنگیزی خود را در جای انجیل و قرآن بگذارند و آدلف هیتلر نیز اشکالی نمیدید که «نبرد من» خویش را چهارمین کتاب آسمانی اعلام کند.

منطقی که بیفاصله پس از درگذشت محمد در خدمت کشورگشایی و غنیمت گیری خلافت عرب بکار گرفته شد، و در طول قرون بعد از آن نیز ابزار مشروعیت کشتارها و غارتگریهای بیابان گردان غیر عرب قرار گرفت، اگر هم میتوانست در جهان قرون وسطایی دیروز محلی از اعتبار داشته باشد در دنیای هزاره سومی امروز مطلقاً چنین جایی را ندارد. بیگمان در این دنیای هزاره سوم نیز شمشیرکشیهای دیگری در آشفته بازارهایی دیگر صورت خواهند گرفت، ولی این بار در هیچیک از آنها خدا چنین آسان به بازی گرفته نخواهد شد.

رابطه ناسالم ۱۴۰۰ ساله کشور ما با آن اسلامی که شمشیرکشان عرب برایش به ارمغان آوردند، میباید بنوبه خود در ایران فردا مورد تجدید نظری بنیادی قرار گیرد، زیرا ادامه چنین رابطه ای برای ملت ما بیش از این امکان پذیر نیست. چهارده قرن رویارویی بی وقفه فرهنگ ایرانی و ویژگیهای زیربنایی آن با فرهنگ

بیگانه ای با ویژگیهایی درست خلاف آنها، نه تنها بسیاری از گرانمایه ترین فرزندان این فرهنگ را به کام مرگ یا به سیاهچالها و شکنجه گاهها فرستاده و یا به ترک یار و دیار واداشته است، بلکه سنگینی چنین رویارویی نیروی حیاتی ملت ما را چنان به فرسودگی کشانیده است که امروز حتی رمقی را برای حرکت در مسیر واقعی خود برایش باقی نگذاشته است.

پایان دادن بدین رابطه ناسالم هزار و چهارصد ساله، تنها از یک راه میسر است و آن جدایی کامل دین از سیاست است تا چماقی که در قرن گذشته از دست کلیسا گرفته شد امروز از دست اسلام چماقدار نیز گرفته شود، و ایران مسلمان ما بتواند به همان راهی رود که نه تنها همه کشورهای مسیحی، بلکه همه کشورهای بودایی، برهمایی و افریقای سیاه نیز در جهان امروز بدان میروند، و تنها دنیای دربسته اسلامی است که با یکی دو استثنا، همچنان در چنبره وابستگی نافرجام دین و دولت گرفتار مانده است.

ایران فردا در عین آنکه میتواند ماهیت مذهبی خود را نگاه دارد، الزامی ندارد که سرنوشت سیاسی خویش را نیز با جهان اسلامی پیوند دهد، و نه تنها چنین الزامی را ندارد، بلکه درست بعکس برایش ضروری است که موضع بین المللی کاملاً مستقلی را در مسیر حفظ منافع ملی خودش داشته باشد. نفس مسلمانی ایران دنباله روی بیقید و شرط آن را از آشفته بازار جهان اسلامی و سهیم شدنش را در اختلافات و نابسامانیهای مزمن چنین جهانی ایجاب نمیکند، همچنانکه مسیحی بودن کشورهای ۹۰ گانه جهان مسیحی، تعهدی برای هیچیک از آنها در پیروی از راه مسیحیان دیگر بوجود نمیآورد. منطقه عمل جهان ایرانی بطور سنتی بسیار بیشتر از سرزمینهای عربی، آسیای مرکزی و خاوردور و آسیای جنوب شرقی و بویژه هندوستان است، و در همین دوران کنونی، درگیر شدن مصنوعی کشور ما در مسائل داخلی جهان اسلامی و تمرکز همه توجه آن بدانچه در لبنان و سوریه میگذرد فرصتی تاریخی و تکرار ناشدنی را برای اینکه پس از فروپاشی امپراتوری شوروی، ایران ایفای

www.kavehroom.com

نقش تاریخی و سنتی خویش را در ارتباط با جمهوریهای تازه استقلال یافته آسیای میانه بعهده گیرد از دست ما گرفت. شاید این توضیح اضافی نیز لازم باشد که مفهوم جدا کردن حساب سیاسی ایران از جهان اسلامی، بیعلاقگی آن به سرنوشت دیگر کشورهای این جهان مسلمان نیست، حتی در شرایطی که هیچیک از خود این کشورها به ایران شیعه جز به چشم کشوری بدعتگزار و عملاً نامسلمان ننگرند.

....

بازنگری اساسی دیگری که میباید در ایران مسلمان فردا انجام گیرد، تعدیل قوانینی است که با همه آنکه در طول قرون از جانب بیضه داران دین قوانینی ابدی و تغییرناپذیر خوانده شده اند، مطلقاً با برداشتهای اجتماعی و فکری و با شرایط سیاسی و اقتصادی بشریت عصر حاضر سازگاز نیستند، و جهان اسلام نیز در دنیای کنونی ما در شرایطی نیست که بتواند چنین قوانینی را به اکثریت غیرمسلمان جهان تحمیل کند، فقط با پافشاری در حفظ آنها میتواند فاصله خود را با بخش پیشرفته جهان زیادتر و عقب ماندگی جهان سومی خویش را بیشتر کند.

ریشه واقعی این مشکل را در این میباید جست که قوانین برقرار شده در سالهای مدنی اسلام اصالتاً برای مردم خود عربستان و در ارتباط با شرایط محلی و قومی آنان وضع شده اند و نمیتوانند به سرزمینهای دیگری با تمدن ها و فرهنگهایی دیگر و با شرایط اقلیمی و اجتماعی و اقتصادی دیگر منتقل شوند مگر اینکه در هر مورد که لازم آید با چنین شرایط خاص تطبیق داده شوند. همانطور که مقررات روزه ماه رمضان بصورتی که در قرآن تعیین شده است قابل اجرا در سرزمینهای شمالی و قطبی نیستند، بسیاری از قوانین مربوط به حلال و حرام خوراکی ها، یا قوانین طهارت و غسل و بول و غایط و حیض و نفاس، یا قوانین سنگسار و قطع دست و پا و قصاص و دیه، در قیاس با شرایط بهداشتی جهان امروز دیگر علت وجودی ندارند، همچنانکه مقررات اقتصادی ابتدایی آنها نیز پاسخگوی شرایط بسیار پیچیده تر دنیای کنونی ما نیستند. مثلاً

دیگر رهنمودهای مربوط به معاملات و شرکتها نمیتوانند در این یک آیه قرآن خلاصه شوند که: «شما که ایمان آورده اید، اگر خواهید به نسیه عمل کنید سند و نوشته در میان آورید، و از نویسنده درستکاری بخواهید که معامله شما را به کتابت آورد و به پاس اینکه خداوند نوشتن را به وی آموخته است از اینکار ابا نکند. و وقتی که سند را بنویسد، مدیون آنرا امضا کند و از آنچه مقرر شده چیزی نکاهد، و اگر مدیون سفیه یا صغیر باشد دو مرد و اگر یافت نشوند یک مرد و دو زن که مورد قبول طرفین باشند به درستی معامله گواهی دهند و هرگاه آنها را برای ادای شهادت به محکمه بخوانند در آنجا حاضر شوند، و البته نویسنده سند را نیز بی اجر و مزد نگذارند که اگر چنین کنند نافرمانی خداوند کرده اند» (بقره، ۲۸۲)، همچنانکه رهنمودهای مربوط به کسب و یا بازرگانی نمیتوانند در این دو آیه که «مال یکدیگر را به ناحق نخورید بلکه کاری کنید که با رضا و رغبت متقابل تجارت کرده و سود برده باشید» (نساء، ۲۹) و: «آنگاه که نماز شما پایان یافت در پی کسب و کار خود در روی زمین منتشر شوید و از فضل و کرم خداوند روزی طلبید» (جمعه، ۱۰) خلاصه شوند، و به تمام نیازهای مربوط به مسائل مالیاتی با این قانون که پنج درصد درآمدهای مسلمانان بطور تساوی و نه بصورت تصاعدی به بیت المال مسلمین تعلق گیرند پاسخ داده شوند. چنین قوانینی که میتوانستند بادیه نشینان صدر اسلامی حجاز را کفایت کنند نمیتوانند پاسخگوی نیازهای اقتصادی چند میلیارد دلاری دنیای قرن بیست و یکمی امروز ما نیز باشند.

نه تنها چنین قوانین زندگی روزمره، بلکه بسیاری از قوانین جاافتاده تر و دیرپاتر نیز، هر قدر هم در طول زمان لازم الاجرا دانسته شده باشند، در شرایط امروز تمدن بشری امکان پذیرفته شدن و بالطبع به اجرا در آمدن را ندارند، و این ضرورت نه تنها قانونی چون بردگی و برده داری را شامل میشود، بلکه بهمان اندازه مواردی چون نابرابری های حقوقی زن و مرد و حجاب اسلامی زنان و تعدد زوجات را نیز در برمیگیرد. بهمان صورت که اصل بردگی و

www.kavehroom.com

برده داری، علیرغم آنکه در هر سه کتاب مقدس توحیدی صریحاً بسر آن صحه گذاشته شده است، از جانب تمدن امروزی بشر از بیخ و بسن نفی شده است ـ و در حدی نفی شده است که حتی بنیادگرایان ایسن مذاهب نیز اجازه این را که اشاره ای به مشروعیت آن کنند به خسود نمیدهند ــ این اصل دیگر نیز که زن بصورت انسانی ۵۰ درصدی بسه حساب گرفته شود، یا اصل تعسدد زوجسات کسه در آن زن بصسورت کالایی، یا ماشین تولید مثلی، یا همخوابه ساده ای به حساب گرفتسه میشود، و نه بصورت شریک تمام عیار یک زندگی، نفی شده اند.

در باره حجاب اسلامی اصولاً غلوی در جهان اسسلام صسورت گرفته است که بیش از آنکه به خود قرآن مربوط شسود بسه خواسست حرمسراداران این جهان در تضمین مالکیت انحصاریشسان بسر زنسده بگوران غالباً زیباروی حرم ها مربوط میشود. آنچه در قرآن در ایسن باره آمده است این است که: «زنان مؤمنسه را بگسو کسه نگاهسها و فروجشان را محفوظ دارند و سینه و بسر و دوششسان را بپوشسانند و زینت هایشان را جز به شوهران و محارمشان ننمایند» (نسور، ۳۱) و «ای پیمبر، به زنان و دختران خود و به زنان دیگر مؤمنان بگسو کسه خویشتن را از بدنگاهی های کسان در امان دارنسد» (احسزاب، ۵۹). میان این فرمان با آنچه ما در نظام الهی طالبان ناظر آن بوده ایسم و در نظام الهی ولایت فقیه نساظر آن هسستیم تفساوت بسسیار اسست، همچنانکه میان استناد بیضه داران دین بدین حکم قرآنی که مسردان را بر زنان برتری است از این رو که مردان از مال خود بدانسسان نفقسه میدهند، با شرایط امروزی جهان متمدن کسه در آن بسسیار زنسان از استقلال اقتصادی برخوردارنسسد و بسه نفقسه گسیری نیسازی ندارنسد، ناهماهنگی آشکار وجود دارد.

در ارزیابی روشن بینانه همه این واقعیتها بسود کسه عسارف بسیار بزرگ ما، قرنها پیش در مثنوی خود دینداری واقعسسی را در این دانست که از قرآن مغز برداشته شود و پوست بسرای دکسانداران دین گذاشته شود. اگر در همسسه پسانصد سسال گذشسته، بسه لطسف آخوندپروری صفویان و دنباله روان قاجار آنان، بخلاف آنچه مولانسا

تجویز کرده بود، همچنان پوست برگزیده شد و مغز به دور افکنـــده شد، چیزی از قاطعیت ارزشیابی عارف بزرگ ما کاسته نشده اســت. در اسلام فردای ایران نیز این سرمشق مولانا است که میباید ملاک عمل مردمی بالغ و عاقل قرار گیرد و نه آنچه بیضه داران بزرگــوار برای صغیران و مقلدان کارگاههای دام پروری خود خواســـته انــد و میخواهند.

اسلام فردای ایران میباید اسلامی هماهنگ با تمدن و فرهنگ بشریت مترقی جهان فردا باشد و نه اسلام عربستان هزار و چهار صــد سال پیش، و این دو بهیچ صورت و با هیچ شمشیر و چمــاق شــورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام قابل تطبیـــق بــا یکدیگــر نیستند. در این اسلام فردا، میباید حجاب قرون وسطایی زنان و تعدد زوجات و نابرابری های حقوقی زن و مرد، بهمان اندازه کنار گذاشـــته شوند که قوانین قرون وسطایی قصاص و دیه و سنگسار و دست و پــا بریدن کنار گذاشته میشوند، و به همان اندازه کــه میبــاید مقــررات قرون وسطایی طهارت و غســـل و بــول و غــایط یــا حــلال و حــرام خوراکی ها و ذبح حلال و یا تحریم موسیقی کنار گذاشـــته شــوند، و همه این اصلاحات الزامی میتوانند در تطابق با آیات قرآنی ــ و نــه در تناقض با آنها ــ عملی شوند اگر اسلام ما از صورت اســـلام ۴۳ آیه ای قتال و غنیمتی که خلافت عرب برای ما فرستاد ــ و هــــزار و چهار صد سال است اسلام حاکم بر کشور ما است ــ بیرون آید و جای خود را به اسلام ۶،۰۰۰ آیه ای خود محمد بسپارد که بعکس در همه این هزار و چهار صد سال به فراموشی سپرده شده است.

در شرایطی که خود قرآن به صراحت بــــر ایـــن تــأکید نــهاده است که تمامی آیات قرآنی در یک حد از اعتبارند و هیچکدام آنــها را بر دیگری امتیازی نیست، و با توجه به اینکه آن ۴۳ آیه قتـــال و غنیمتی که اسلام ۱۴۰۰ ساله گذشته بر آنها بنیاد نهاده شده اســـت جز اینکه در پایان چهارده قرن پیروان خــود را بــه تحمــل سرنوشــت فلاکت بار امروزی خـــود محکــوم کــرده باشــند حــاصلی بــه بــار نیاورده اند، اسلام فردای ایران میباید برای نخستین بــار در ایــران و

www.kavehroom.com

برای نخستین بار در همه جهان اسلامی، راه خـود را بصورتـی ۱۸۰ درجه ای تغییر دهد، یعنی این بسار بـر آن صدهـا آیـه غیرقتـال و غیرغنیمت همین قرآن تکیه داده شود که بر ارزشهای اخلاقی آدمیان و آزادی آنان در انتخاب معتقدات مذهبی خویش و احترام به عقـاید دیگران تأکید میگذارند. در همین قرآنی که روح الله خمینی از میـان بیش از ششهزار آیه آن تنها یک آیه را معتبر میشمارد کـه «ایـن مخالفان را بکشید تا فتنه از میان برخیزد»، این آیه نیز آمده اسـت که «شما که مسلمانید، غیرمسلمانان دیگر را به سخره مگیرید، زیرا که شاید آنان نیز در دین خود بهترین مؤمنان باشند، و زنان مسلمان نیز زنان نامسلمان را به سخره مگیرند، بسا که آنان نیز بهترین زنـان باشند» (حجرات، ۱۱).

۱۴۰۰ سال است اسلام ما اسلامی بوده کـه غیرمسـلمانان را در حد نجاست بول و غایط قرار داده است، و با اینهمه در پایـان ۱۴ قرن چنین برداشتی نامسلمانان را فرود نیاورده، فقط مسلمانان را بـه مذلت کنونی کشانیده است. اسلام فردای ما میباید بر این برداشـت دیگر از قرآن متکی باشد که «از کـافران نـیز کسـانی دوسـتدار و مددکار یکدیگرند، در حالیکه شما مسلمانان با جداییهای خود فتنـه و فساد را در جهان باعث میشوید» (انفال، ۸۳).

۱۴۰۰ سال است اسلام ما اسلام ترس و ارعاب بوده و زندگـی مذهبی ما در داخل شبکه ای از وحشت جای داشـته اسـت. اسـلام فردای ما میباید اسلام خدایی رحمن و رحیم باشد و نه خدای جبـار و منتقمی که باید فقط از او ترسید و بدرگاهش شـفیع آورد، و البتـه شفیعانی عمامه دار آورد.

۱۴۰۰ سال است نکوکـاری مـا در پرداخـت سـهم امـام و روضه خوانی و اشک ریزی بر شهدای کربلا خلاصه شده است. اسـلام فردای ما میباید اسلام آن قرآنی باشد که گفته است: «نکوکاری ایـن نیست که روی به جانب مشرق و مغرب کنید، بلکه ایـن اسـت کـه یتیمان و فقیران و رهگذران و مستمندان را از دارایی خود یاری دهید و به عهد و پیمانی که بسته ایـد وفـادار باشـید و در سـختی هـا

www.kavehroom.com

شکیبایی کنید» (بقره، ۱۷۷) و گفته است: «وای بـــر آن عیبجــوی هرزه زبانی که مالی اندوخته است و پیوسته به حساب و شــــمارش آن وقت میگذراند، گویی میپندارد که مال دنیا بدو عمر ابد میبخشــد» (همزه، ۱).

صاحبنظری از ایران امروز ما، و از درون خود این ایران و نه از برون آن، راه فردای ایران ما را بصورتی منطقی و واقع نگرانه ارائــــه کرده است که مناسب میدانم عین آنرا به عنوان نتیجه گیری پایـــانی کتاب حاضر، برای خوانندگان خویش نقل کنم:

«ما وقتی به بـــار ســـنگین فرهنگــی خــود نگــاه میکنیــم، می بینیم که احتیاج به یک بازبینی بزرگ داریم. بنابراین نباید تردید کنیم که آنچه رفتنی است و محکوم به رفتن، بگذاریم برود، در عوض ماندنی ها را، سرچشمه ها را، همه آنچه را که مایــــه ســرزندگــی و بزرگ منشی و آزادگی روح ایرانی بوده و فعالیت و گشایش را تشویق میکرده، با جدیت تمام نگاه داریم.

اما در کنار فرهنگ ملی یک فرهنگ جهانی نیز داریم. لازمه پویش فرهنگ ملی و تقویت آن این است که پنجــره هــایش بــه روی جریانهای اصیل فرهنگ جهانی باز گذاشته شود.

اگر فرهنگها جریان پیدا کرده و از دیاری به دیاری و از دورانی به دورانی رفته اند، برای آن است که دیارها و دورانهای دیگر پذیــرای آنها بوده اند. در نگرش به اصل، حرف بــر ســر آن نیســت کــه چــه فرهنگی خودی و چه فرهنگی بیگانه است، حرف بر سر آن است کـــه کدام رو به روشنی و رویندگی دارد و کدام رو به جمود. هر فرهنگـــی که رو به زندگی داشته باشد باید به استقبال آن رفت، و از جز آن، ولو خودی باشد، روی بازگرداند. ولی پذیرش فرهنگ درست مســـــتلزم آن است که زمینه فرهنگ پذیر داشته باشیم. اگر در فرهنگ رایج بومــی خود سبکسر، آسان پسند، کوته بین و بی توقـــع باشــیم از فرهنــگ بیرون هم همینها را خواهیم طلبید. برعکس اگر در کشور خود بنیــــه فرهنگی محکمی یافته باشیم، در جای دیگر هم همپایه و همتراز آنرا خواهیم جست. از اینجا است که پنجره خود را بروی فرهنگهای دیگــر

www.kavehroom.com

باز نهادن یک ضرورت میشود، با این شرط که برای اینکه بدها جلـو نیایند باید جا را با خوبها پر کرد و بنجل پذیر فرهنگ بیـن المللـی نشد.

انسان خوب بودن یا بد بودن هر کسی مربوط به خودش اسـت، ولی متمدن بودن یک نیاز اجتماعی است که بی آن، جامعه فشـرده و پر ازدحام کنونی میتواند به یک کانون عذاب تبدیل گردد. فرهنـگ اگر در گذشته یک تجمل معنوی شناخته میشد، اکنون بـرای حفـظ عیار انسانی انسان و حتی بقای هستی او، یک ضرورت است[1].»

فراموش مکنیم که مطالبه تبدیل اسلام ۴۳ آیه ای ابوبکـر و عمر به اسلام ۶,۰۰۰ آیه ای خود محمد، یعنی بازگردانـدن دیـن از صورت یک ابزار حکومت به صورت یک واقعیت مذهبی، مطالبه ای است که از همان نخستین مراحل تاریخ هزار و چهار صد ساله اسـلام ما از جانب فرهنگ ایرانی آغاز شده و از آن پس توسط هـر نسـلی پس از نسل دیگر، در قرنی پس از قرن دیگر تکرار شده اسـت. ایـن واقعیت که در درازای همه این قرون به چنیـن مطالبـه ای جـز بـا چماقداری و سرکوبگری پاسخ داده نشده است، این واقعیت دیگر را که علیرغم همه این سرکوبگریها و چماقداریها این مطالبه همچنان ادامه یافته است نفی نمیکند. نسل آینده ساز امـروزی مـا کـه رسـالت سرنوشت ساز بازسازی فردای کشورش را بعـهده دارد، تنـها نسـلی نیست، بلکه فقط تازه ترین نسلی است که پیام فرهنگ والای خـود را در این باره که اسلام چماقدار تحمیل شده بدو اسلام قـرآن و محمـد نیست میشنود و بهمراه آن میشنود که دین سـالارانی کـه ادعـای کلیدداری این اسلام چماقدار را دارند دکانداران بی آزرم دیـن بیـش نیستند، دکاندارانی کـه ایرانیـان در بـاره آنـها از فردوسـی خـود شنیده اند که:

زیان کسان از پی سود خویش   بجویند و دین اندر آرند پیش!

و از ناصر خسرو خود شنیده اند که:

---

۱ ـ محمد علی اسلامی ندوشن: فرهنگ ملی و فرهنگ جهانی

www.kavehroom.com

این حیلت بسازان فقهایند شما را؟
ابلیس فقیه است گر اینها فقهایند!
گر احمد مرسل پدر امت خویش است
این بی پدران پس همه اولاد زنایند!
و از سنائی خود شنیده اند که:
مسلمانی کنون اسمی است بر عرفی و عاداتی،
از این آیین بیدینان، پشیمانی! پشیمانی!
و از عطار خود شنیده اند که:
به زیر خرقه تزویر زنار نهان تا کی؟
ز زیر خرقه گر مردید، آن زنار بنمائید
ز دعوی هیچ نگشاید، اگر مردید اندر دین
چنان کاندر درون هستید در بازار بنمائید!
و از مولوی خود شنیده اند که:
گر به ریش و... مردستی کسی
هر بزی را ریش و مو باشد بسی!
هین، روش بگزین و ترک ریش کن
ترک این و ما و من و تشویش کن!
و از سعدی خود شنیده اند که:
کلید در دوزخ است آن نماز
که در چشم مردم گذاری دراز
به نزدیک من شبرو راهزن
به از فاسق پارسا پیرهن
و از حافظ خود شنیده اند که:
حافظا، می خور و رندی کن و خوش باش ولی،
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را!
و از صائب خود شنیده اند که:
تا سرانجام چه از پرده درآید، کامروز
دور پرواری عمامه و قطر شکم است!
و در دورانی تازه تر، از ایرج خود شنیده اند که:

www.kavehroom.com

خدایا، تا به کی ساکت نشسینم، من اینها جمله از چشم تو بینم
تو این آخوند و ملا آفریدی تو توی چرت ما مردم دویدی
به شرع احمدی پیرایه بس نیست؟ زمان رفتن این خار وخس نیست؟
بیا از گردن ما زنگ وا کن ز زیر بار خر ملا، رها کن!

و از بهار خود شنیده اند که:

دین نیست اینکه بینی در دست این گروه
کاین مفسده است و این دنیان مفسدتگرند
وین رسم پاک نیست که دارند این کسان
کاین بدعت است و این دنیان بدعت آورند!

و در همان حال که همه این هشدارها را شنیده اند، در باره دیدگاههای واقعی فرهنگ ایرانی نیز، از همین سنائی شنیده اند که:

به وقت خدمت یزدان، دلت را کن سوی قبله
از آن کاین کار دل باشد، نباشد کار پیشانی!

و از همین مولوی شنیده اند که:

ای خانه پرستان، چه پرستید گل و سنگ؟
آن خانه پرستید که پاکان طلبیدند!

و از همین سعدی خود شنیده اند که:

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی،
صدق پیش آر، که اخلاص به پیشانی نیست!

و از همین حافظ خود شنیده اند که:

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج، که تو
خانه می بینی و من خانه خدا می بینم!

* * *

دوست جوان من پیام پایانی من به تو تنها پیام یک ایرانی به ایرانیان دیگر نیست، تنها پیام نسلی کهن به نسلی نو نیز نیست، پیام نسلهایی سه هزار ساله به نسل تاریخ ساز فردا است، نسلهایی که دیری است میدان را ترک گفته اند و با اینهمه از راه میراثی والا همچنان در ضمیر ناخودآگاه ما حضور دارند. پیام بنیادی آن ایرانی

www.kavehroom.com

است که به تعبیر دلنشین صاحبنظری از جهان غــرب، در ســپیده دم تاریخ مشعل فروزانی را بر دست گرفت با این رسالت کــه آنـرا تـا شامگاه این تاریخ فروزان نگاه دارد[1]، و من در ابلاغ این پیام اعصـار و قرون پیام رسان بی نام و نشانی بیشتر نیستم.

متأسفم که این پیام کهن را هنگامی بــه تـو میرسـانم کـه کشوری که به گفته معروف Hegel نخستین کشور تاریخ ســاز جــهان بوده، خودش به چند قدمی فراموشخانه تاریخ رسیده است، و مردمـی که به ارزیابی Toynbee اولین سازمان ملل متحد را در تاریخ جـــهان بنیاد نهادند، خودشان با محکومیت دسته جمعی سازمان ملل متحد رویارویند. آن سرزمین تمدن آفرینی که دستاوردهای اندیشه و هنرش از کرانه های اقیانوس آرام تا سواحل اقیانوس اطلــس را در گســتره خود داشت[2]، امروز کشور جهان سومی بخت برگشته ای بیش نیســت که این بار بالانشینی های آنرا تنها در فراوانی شمار اعدام شدگــان و زندانیان و بیماران روانی و معتادان و بیکاران و گرسنگان و ترک دیار گفتگان آن میتوان یــافت، و مفــاخر دیرینــه اش را در رکــورد‌داری جهانی غارتگریهای مــالی آیــت الله هــا و حجــة الاســلامهایش، و نوآوریهای سنتی آن را در کشتارهایی از نوع کشــتار ســال ۱۳۶۷ و قتلهای زنجیره ای، و شاخصیت بین المللیش را در رقم هشـــدارهایی که به صورت پیگیر از جانب مراجع جـــهانی حقــوق بشــر دریـافت میدارد.

با اینهمه، پیامی که من آورنده آنم پیام نومیدی نیست، پیام تسلیم نیز نیست، زیرا که تاریخ کهن ما، اگر در نشیب و فرازهــای دائمی خود سیلی خور طوفانهای گران بوده و زخمـــهای گــران نــیز برداشته است، هرگز تاریخ تسلیم و نومیدی نبوده است. بــه گفتــه مولوی تاریخ شب زدگی های بسیار بوده، اما تاریخ شـــب پرســتی نبوده، حدیث خواب نیز نگفته است، در همه حال حدیث آفتاب گفته

---

۱ ــ René Grousset در L'âme de l'Iran

۲ ــ J. Darmesteter در: مروری بر تاریخ ایران

www.kavehroom.com

است. اگر جز این میبود، ایران ما امروز در همسان تاریکخانه ای جای داشت که بسیاری از امپراتوریها و تمدنهای کهن بدان رفتند و دیگر بازنگشتند. بگذار در این راستا، این ارزیابی غرورانگیز یک آشنای سرشناس تاریخ خودمان را نیز بازگو کنم که: «هر قدر بیشتر تاریخ این ملت استثنایی را از نظر میگذرانم، آشکاراتر سنگ خارایی را در نظر میآورم که در سیلی خور سیلابهایی ویرانگر قرار گرفته است، و با اینهمه این سیلابهای خروشان را یکی پس از دیگری از سر میگذراند و خود همان سنگ خارایی که هست باقی میماند»[1].

۱۴۰۰ سال است سیلابهای ویرانگر بطور پیگیر در وعده گاه تاریخ ما حضور داشته اند، و هر باره نیز شمشیرهای خونریز عرب و مغول و ترک و تاتار و ترکمن و قزلباش بر آنها رنگ خون زده اند، و این رنگ را به نام آن خدا و اسلامی زده اند که خودشان نیز چون ما قربانیان تقلبی هزار و چهار صد ساله بیش نبوده اند. با خواندن آنچه در بیش از یکهزار صفحه این کتاب از دیدگاه پژوهشگرانی گرانقدر به ارزیابی تو گذاشتم، احتمالاً برایست روشن شده است که آنچه شمشیرکشان سعد وقاص برای ما آوردند از همان آغاز اسلامی دستکاری شده بیش نبود، همچنانکه افسانه آغوش گشودن ایرانیان به روی این شمشیرکشان بادیه تقلبی بیش نبود و همچنانکه نزدیک به دو میلیون حدیثی که همه تکفیرها و کشتارها و شکنجه ها و بیرحمی های بیضه داران دین در طول چماقداری ۱۴۰۰ ساله آنان بر آنها سامان داده شد، دروغهایی بیش نبودند که بی استثناء از جانب این بیضه داران ساخته شدند و به اتکاء ضوابط فقهی ناشی از همین حدیثها بود که چهارده قرن تمام در ایران آخوندزده ما سرها بریده شد، و شکمها پاره شد، و چشم ها از حدقه ها بیرون آورده شد، و از سرهای بریده مناره ها ساخته شد، و چهارده قرن پسرها بدست پدرها و پدرها بدست پسرها، و برادران بدست برادران کور شدند، یا قطعه

---

۱ ـ Comte de Gobineau در «تاریخ ایران»

www.kavehroom.com

قطعه شدند، یا در زندانها جان سپردند تا بیضه اسلام محفوظ مانده باشد.

دوست من بیاد داشته باش که تو زاده کشوری هستی که برخلاف آنچه هزار و چهارصد سال است کسانی مغرضانه گفته اند و امروز نیز کسانی از خود این کشور همچنان مغرضانه میگویند، تاریخ آن در قادسیه آغاز نمیشود، بلکه قادسیه فقط پرانتزی است که در این تاریخ گشوده شده است، و اتفاقاً اصیلترین بخش این تاریخ آن بخشی است که در قادسیه پایان گرفته است. تو زاده کشوری هستی که طی قرون بسیار نه تنها ابرقدرت سیاسی و نظامی جهان باستان، بلکه ابرقدرت تمدن آفرین و فرهنگ ساز این جهان نیز بود و یکی از بازتابهای این فرهنگ آیین هایی بودند که در این سرزمین پا گرفتند و از آنجا به شرق و غرب جهان باستان گسترش یافتند. و هم امروز نیز بقایای پرستشگاهها و آتشگاهها و آثار هنری و نوشته های آنها را در همه سرزمینهای پهناور میان اقیانوس آرام و اقیانوس اطلس، و در موزه ها و نگارخانه ها و کتابخانه های سراسر جهان به فراوانی میتوان یافت.

به خلاف آنچه باز هم در درازای ۱۴۰۰ سال به مردمی ناآگاه، مغرضانه گفته شده است و امروز نیز همچنان مغرضانه گفته میشود، هیچیک از این آیینهایی که ایران ما به بشریت ارمغان داد نه آیینهای شرک بودند و نه آیینهای اساطیری. آیینهایی بر پایه والاترین برداشتهای فلسفی از نبرد کائناتی نور و ظلمت بودند که میبایست آدمیان نیز، آزادانه و آگاهانه، ایفای سهم خویش را در این نبرد به عهده گیرند.

آیین اسلام اگر برای بت پرستان و بادیه نشینان بی فرهنگ جزیرة العرب برداشتهای بسیار والاتر و بالاتری از معتقدات ابتدایی آنانرا برایشان به ارمغان آورد، برای ایرانیانی که خودشان با همه این برداشتهای والا در آیینهای ملی خویش آشنایی داشتند پیام ناشناخته ای بهمراه نداشت. با اینهمه پیام این آیین تو نیز میتوانست مانند پیام های آیین هایی دیگر از جانب این ایرانیان با حسن قبول

www.kavehroom.com

شنیده شود اگر این پیام بهمان صورتی بدانان میرسید کــه پیــام ایـن آیین های دیگر رسیده بود، و بهمان صورتی که پیام خود آییــن هــای زرتشتی و مهری و مانوی ایران به مردم سرزمینهای دیگر رسیده بــود. ولی پیام این آیین عربی برای اولین بار در تاریخ جهان با شمشیر آورده شد، و پذیرش آن مستلزم پذیرش الزامــی سـروری شمشیرکشــان نـیز دانسته شد. پس از آنان هم شمشیرکشان ترک و غز و تاتار و مغــول و ترکمن، ایــن ادعــا را در طــول ۴۰۰ ســال تکـرار کردنـد کـه ایـن شمشیرکشی ها و این غارتگریها در راه انجام وظیفه ای شرعی صــورت گرفته است و صورت میگیرد.

آنچه من در کتاب حاضر سعی در توضیح آن کرده ام، ارائه ایـن واقعیت است که پیام واقعی هیچ مذهبی در هیچ دورانی از تاریخ و در هیچ شرایط زمانی و مکانی، پیام کینه و دشمنی، یــا پیــام فریـب و دروغ نبوده است و پیام اسلام نیز بناچار جز این نمیتوانسته است باشد، و اگر اسلامی که با شمشیر بادیه نشینان عرب برای کشــور مــا آورده شد از همه اینها نشان داشت، برای این بود که این اسلام وارداتــی بـه سفارش دستگاه خلافت عرب و در راه تأمین منافع خاص آن ســاخته و پرداخته شده بود، درست بهمانصورت که مسیحیت کلیسای ســاخته و پرداخته امپراتوری رم مسیحیت دستکاری شده ای بود که در راه تأمین منافع این امپراتوری شکل داده شده بود، نه آن مســیحیت و نــه ایـن اسلام هیچکدام مســیحیت و اســلامی در صــورت مذهبــی نبودنـد، مسیحیت و اسلامی صرفاً در صورت ابزار سیاسی و حکومتی بودند.

پرانتزی که در قادسیه گشوده شد بر چنین اسلام سیاسی گشــوده شد، و نه بر آن اسلام مذهبی که در طول سیزده سال از جــانب محمـد ارائه شده بود. امروز دوران این اسلام سفارشی و حکومتی، میباید بــا بسته شدن این پرانتز به پایان خود برسد، زیرا که دیگــر دلیلـی بـرای ادامه آن باقی نمانده است. البته هیچیک از ایرانیانی که همچنــان بــه دین خویش وابسته باشند، الزامی در ترک آیین خود ندارند، ولی اینــان حقاً میباید راه مذهبی آینده خود را در اســلامی دور از پیرایــه هــای زشت و غالباً سفیهانه ای که بخصوص از دوران صفویــه ببعـد بـر آن

www.kavehroom.com

بسته شده است بجویند، اسلامی که در آن رفتن مؤمن با پای راست و نه پای چپ در دارالخلاء، یا غسل جنابت او در وان حمام و نه در خزانه عمومی، یا خوردن گوشتی در غیر ذبح اسلامی، عرش خدا را به لرزه درنیاورد، بیضه اسلام نیز با دست دادن مؤمن به یک کافر ترک برندارد. آنجایی ترک بردارد که چند هزار زندانی در عرض چند شبانروز در سیاهچالهای اسلامی بدست پاسداران انقلاب کشته شوند تا مطالبه حسابی از بابت چند صد هزار کشته جنگ هفت ساله صدور انقلاب از جانب آنان صورت نگیرد، آنجایی ترک بردارد که دختران محکوم به مرگ در داخل زندانهای خود مورد تجاوز شرعی این پاسداران قرار گیرند تا طبق قانون شرع در عین بکارت کشته نشده باشند. آنجایی ترک بردارد که پانصد زن و مرد و کودک در داخل سینمایی دربسته از جانب آدم کشان اسلامی سوزانده شوند، و آنجایی که قاتلان قتلهای زنجیره ای از جانب قضات عالیمقام شرع تبرئه شوند و بجای آنها وکلای مدافع قربانیان همین قتلهای زنجیره ای به زندان فرستاده شوند.

نه چنین اسلامی میتواند با دروغ هزار و چهار صد ساله ای بنام «ولایت فقیه» همزیستی کند، و نه ملتی که پرانتز این دروغ هزار و چهار صد ساله را بسته باشد میتواند آینده خود را در سازش با این بزرگترین دروغ تاریخ خود بجوید. نسل آینده ساز فردای ایران بخاطر پی ریزی آینده ای روشن برای فرزندان ملتی که کابوسی سنگین را در پشت سر گذاشته است میبباید همه این پلیدیها و فریبکاریها و واپس گراییها و دروغهایی را که وجه مشخص این چهارده قرن شوم بوده اند بصورتی قاطع به زباله دان تاریخ بفرستد تا بتوانند راه را بر چنین آینده ای بگشاید.

در صفحات پایانی کتاب «تولدی دیگر» خودم متذکر شده بودم که در این تلاش سرنوشت سازی که برای پی ریزی چنین ایرانی در جامعه ما صورت میگیرد، روشنگرانی که کار راهگشایی فکری این تلاش را به عهده گرفته اند در صفوف مقدم پیکار جای دارند. بگذار کتاب حاضر را نیز با ادای احترامی عمیق به پیشگامان یکصد ساله این روشنگری: آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، جمال الواعظین،

www.kavehroom.com

ایرج، عارف، بهار، پورداود، کسروی، دشتی، هدایت، نوبخت، مسعود، بهروز، سرمد، پروین اعتصامی، فروغ، که از آنها یاد کرده بودم و به دنباله روان گرانقدر آنان که در فاصله انتشار این دو کتاب بدین پیشگامان خاموش شده پیوسته اند: نادر نادرپور، سعید سیرجانی، ضیاء مدرس، اخوان ثالث، احمد شاملو، فریدون مشیری، آریامنش و دیگران با همه احترامی که شایسته آنند بپایان رسانم. اگر لزومی به نام بردن از مبارزان زنده نمی بینم، برای این است که آثاری که منظماً از آنان منتشر میشود خود بهترین گواه ارزشمندی تلاش دلیرانه ای هستند که این روشنگران با تحمل همه خطرات آن بر عهده دارند.

کتابنامه

فهرست مراجع فارسی، عربی و اروپائی کتاب

بر اساس طبقه بندی مطالب

www.kavehroom.com

توضیح:

۱ ــ برای احتراز از طولانی شدن این فهرست، از تکرار اسامی و مشخصات کتابها و رسالاتی که بطور جداگانه در آغاز جلد اول این کتاب مشروحاً از آنها نام برده شده، خودداری شده است. همچنین از تکرار اسامی و مشخصات کتابها و رسالاتی که در متن کتاب تنها در چند مورد خاص بدانها استناد شده است (و در پاصفحه ای های صفحات مربوطه نام برده شده اند) صرفنظر شده است.

۲ ــ فهرست حاضر شامل عناوین و مشخصات کتابها و رساله ها و مقالاتی است که پیش از آغاز نگارش این کتاب بمنظور مراجعه بدانها تنظیم و طبقه بندی شده بودند، ولی در عمل بخشی از آنها به علت اینکه نیازی بدان نبود مورد استفاده قرار نگرفتند. با اینهمه ترجیح داده ام که نام و مشخصات هیچیک از آنها را از این کتابنامه حذف نکنم، با این هدف که بتوانند در صورت لزوم مورد استفاده علاقمندانی قرار گیرند که خواستار مطالعات گسترده تری در زمینه های مربوط بدانها باشند. برای کمک بیشتری بدین دسته از خوانندگان، در مورد خاص کتابهای مرجع یعنی آثاری که جنبه کلاسیک و کلیدی دارند، افزون بر نقل ساده مشخصات کتابها توضیحات جامعتری را نیز در ارتباط با مطالب آنها و سوابق چاپ و انتشارشان در کشورهای دیگر ضمیمه کرده ام.

۳ ــ در تاریخ های چاپ کتابها، حرف ق. نشانه سالهای قمری است که غالباً در آثار چاپ مصر و لبنان و عراق و هندوستان تاریخ انتشار کتاب براساس آن مشخص شده است.

www.kavehroom.com

۱ ـ منابع فارسی و عربی

کتابهای مرجع

ابن الاثیر (عزالدین ابی الحسن): الکامل فی التاریخ (کامل)، حوادث تاریخ جهان از ابتدای خلقت تا سال ٦٢٨ هجری، ۱۵ ج، بیروت، ۱۹۷۵. ترجمه فارسی توسط عباس خلیلی با عنوان تاریخ بزرگ ایران و اسلام، ۱۲ ج، تحقیق و تحشیه مهیار خلیلی، تهران، ۱۳۲۱؛ ترجمه بخشهای مربوط به ایران توسط باستانی پاریزی، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.

ابن الاثیر (عزالدین ابی الحسن): اسدالغابه فی معرفة الصحابه (۷,۵۰۰ زندگینامه رجال صدر اسلام)، قاهره، ۱۳۱۰ق.

ابن بطوطه (ابوعبداله محمد طنجه ای): رحله ابن بطوطه (تحفة النظار فی عجایب الاسفار)، چاپ پاریس، ۱۸۷۹؛ چاپ لندن، ۱۹۲۸؛ چاپ قاهره، ۱۳۱۰ق. ترجمه فارسی توسط محمد علی موحد، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲ ج، تهران، ۱۳۳۷.

ابن اسحاق (ابوعبداله محمد): مغازی. ترجمه فارسی توسط محمود مهدوی «تاریخ جنگهای پیامبر»، ۳ ج، نشریه مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ١٣٦١-١٣٦٦.

ابن حزم (ابومحمد): الفصل فی الملل والاهواء والنحل، قاهره، ۱۳۲۰ق.

ابن حوقل (ابوالقاسم محمد): صورة الارض، چاپ Kramer، لیدن، ١٩٦٧؛ ترجمه فارسی، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵.

ابن خردادبه (ابوالقاسم عبیداله): المسالک والممالک، چاپ قاهره، ۱۳۳۴ق؛ چاپ De Goeje، لیدن، ۱۸۸۹.

ابن خلدون (ابوزید عبدالرحمن): تاریخ ابن خلدون (کتاب العبر و دیوان المبتدا والخبر فی ایام العرب والعجم و البربر)، چاپ M. Quatremère، ۳ ج، پاریس، ۱۸۵۸؛ چاپ قاهره، ۷ ج، ١٨٦٧؛ چاپ بیروت، ۸ ج، ١٩٥٧-١٩٦٧.

ابن خلدون (ابوزید عبدالرحمن): مقدمه، چاپ قاهره، ۱۸٦۷؛ ترجمه فرانسه توسط W.M. de Slane، ۲ ج، الجزیره، ۱۸۵۲-۱۸۵٦؛ ترجمه فرانسه توسط V. Monteil، پاریس، ۱۹٦۷؛ ترجمه فارسی توسط پروین گنابادی، ۲ ج، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳٦.
ابن خلکان (شمس الدین ابوالعباس): وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان. زندگینامه ۸۵۰ نفر از مشاهیر جهان اسلام، ۳ ج، قاهره، ۱۲۹۹ق؛ ۷ ج، بیروت ۱۹٦۹-۱۹۷۱.
ابن رسته (ابوعلی احمدبن عمر): اعلاق النفیسه، دائرة المعارف هیئت و جغرافیای قرن سوم هجری (در اصل ۱۵ ج، کسه تنها جزء هفتم آن باقی مانده است)، چاپ De Goeje، لیدن، ۱۸۹۴.
ابن سعد (ابوعبداله محمد): طبقات الکبری (طبقات ابن سعد، کاتب واقدی)، شرح احوال پیامبر اسلام و صحابه او، قاهره، ۱۳۵۸ق.
ابن طقطقی (ابوجعفر محمدبن تاج الدین): الفخری فی آداب السلطانیه والدول الاسلامیة. ترجمه فارسی توسط محمد وحید گلپایگانی، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۰.
ابن عبدربه (احمدبن محمد): عقدالفرید، ویراستاری احمد امین، ۴ ج، قاهره، ۱۹۵۲-۱۹۵٦.
ابن عربشاه (احمد): عجائب المقدور فی نوائب التیمور، ترجمه فارسی توسط محمد علی نجاتی با عنوان «سه نام در زندگانی شگفت آور تیمور»، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۹.
ابن عساکر (ابوالقاسم علی بن حسن): تاریخ دمشق (در اصل ۸۰ جلد که تنها ۸ جلد از آن باقی مانده است)، چاپ دمشق، ۱۳۸۰ق.
ابن الفقیه (ابوبکر احمدبن محمد همدانی): البلدان. تلخیص شده در قرن پنجم هجری توسط علی بن حسن شیرازی، چاپ De Goeje، لیدن، ۱۸۸۵؛ ترجمه فارسی توسط ح. مسعود، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹.

www.kavehroom.com

ابن قتیبه دینوری (ابومحمد عبداله): المعارف. تاریخ عمومی جهان از زمان خلقت تا سال ۲٦۰ هجری، قاهره، ۱۳۸۲ق.
ابن قتیبه دینوری (ابومحمد عبداله): تـأویل مختلـف الحدیـث، بـه اهتمام محمد زهری النجار، قاهره، ۱۳۸٦ق.
ابـن قتیبـه دینـوری (ابومحمـد عبدالـه): عیـون الاخبـار، چـاپ C. Brockellmann، ۴ ج، برلین ۱۹۰۰-۱۹۰۸؛ چاپ قاهره، ۱۹٦۳.
ابن کثیر (ملک المؤید عمادالدین ابوالفدا): البدایة والنهایه (حـوادث تاریخ جهان از زمان آدم ابوالبشر تا سال ۷٦۷ هجری بـترتیب سنوات و به روش کتاب کامل فی التاریخ ابن الاثـیر)، ۱۴ ج، قاهره، ۱۳۵۸ق.
ابن کثیر (ملک المؤید عمادالدین ابوالفـدا): تقویـم البلـدان، چـاپ Reinaud & St. Guyard متن عربی همراه بـا ترجمـه فرانسـه، ۳ ج، پاریس ۱۸۴۸-۱۸۸۳؛ چـاپ قـاهره، ۱۳٦۲ق. ترجمـه فارسی توسط عبدالمجید آیتی، نشریه بنیـاد فرهنـگ ایـران، تهران، ۱۳۴۹.
ابن مسکویه (احمدبن محمدبن یعقوب، ابوعلی): تجارب الامم، وقایع عمومی عالم از طوفـان نـوح تـا سـال ۳٦۹ هجـری، چـاپ S.D. Margoliouth، ۷ ج، در سلسله انتشـارات موقوفـه Gibb، اکسفرد، ۱۹۲۰-۱۹۳۱؛ چاپ قاهره، ۷ ج، ۱۳۳۲-۱۳۴۰ق.
ابن ندیم (محمدبن اسحاق): الفهرست. چـاپ G. Flügel و W. Muller، ۳ ج، لایپتسـیگ، ۱۸۵۹-۱۸٦۰؛ چـاپ بـولاق، ۱۲۹۵ق؛ چـاپ قاهره، ۱۳۴۸ق. ترجمه فارسی توسط رضا تجدد، تهران، ۱۳۵۲.
ابن هشام (رفیع الدین اسحاق همدانی): سیرة رسول الله (معـروف بـه سیره ابن هشام)، قدیمی ترین شرح حال پیامبر اسـلام بعـد از مغازی ابن اسحاق. چـاپ F. Wüstenfeld، گوتینگـن، ۱۸۵۹؛ چـاپ بـولاق، ۳ ج، ۱۲۹۵ق؛ چـاپ قـاهره، ۱۹۳٦؛ چـاپ استانبول، ۱۲۸٦ق. ترجمه انگلیسی A. Guillaume، اکسـفرد، ۱۹٦۷؛ ترجمه فارسی قاضی ابرقوه بـا ویراسـتاری و مقدمـه اصغر مهدوی، تهران، ۱۳٦۱.

www.kavehroom.com

ابواسحاق ابراهیم بن منصور نیشابوری: قصص الانبیـــاء، ویراستاری حبیب یغمائی، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.
ابوالفرج اصفهانی (علی بن حسین): الاغانی، دائـــرة المعـارف شـعر عرب، ۱۵ ج، چاپ بولاق، ۱۳۸۵-۱۲۹۴ق؛ چاپ قـــاهره، ۲۰ ج، ۱۳۰۵-۱۳۱۰ق؛ چاپ بیروت، ۲۱ ج، ۱۹۵٦-۱۹۵۷.
ابوالفرج اصفهانی (علی بن حسین): مقاتل الطـالبین، چـاپ قـاهره، ۱۳۲۰ق؛ چاپ تهران، ۱۳۰۷ق.
ابونعیم الاصبهانی (احمدبن عبدالله): حلیة الاولیاء، چاپ قاهره، ۱۹۳۳.
اصطخری (ابواسحاق ابراهیم فارسی): المســالک والممـالک، چـاپ De Goeje، لیدن، ۱۸۷۰؛ چاپ تهران، ویراستاری ایرج افشـار، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
بلاذری (احمدبن یحیی): فتوح البلدان، چاپ De Goeje، لیدن، ۱۸٦٦؛ چاپ قاهره، ۱۳۵۰ق؛ ترجمه انگلیسی Ph. K. Hitti با عـــنوان Origin of the Islamic State، چـاپ نیویـورک، ۱۹۱٦؛ ترجمـه فارسی بخش مربوط به ایران توسط آذرتـاشْ آذرنـوش، چـاپ بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴٦.
بلاذری (احمدبن یحیی): انساب الاشراف، چـاپ Max Schloessinger، ۵ ج، قاهره، ۱۹۵۵.
بیرونی (ابوریحان محمدبن احمد): آثارالباقیه عن القرون الخالیه، متن عربی و ترجمه انگلیسی توسط E. Sachau، لندن، ۱۸۷۹؛ متـن عربـی، لایپتسـیگ، ۱۹۲۳؛ ترجمـه فارسـی توسـط اکـبر داناسرشت، تهران، ۱۳۵۲.
بیرونی (ابوریحان محمدبن احمد): ماللهند، چـاپ E. Sachau، لنـدن، ۱۸۸۷.
تغری بردی (ابوالمحاسن الحنفی): النجوم الزاهره، ۱۰ ج، چاپ قـاهره، ۱۳۴۸-۱۳۵۸ق.
ثعالبی (ابومنصور عبدالملک نیشابوری): غرراخبار ملوک الفـرس و سیرهم، متن عربی و ترجمه فرانسـوی بخشـهای مربـوط بـه پادشاهان ایران توسط Zotenberg، چاپ پاریس، ۱۹۰۰.

www.kavehroom.com

ثعالبی (ابومنصور عبدالملک نیشابوری): یتیمة الدهر، ۴ ج، چاپ قاهره، ۱۳٦٦ق.
جاحظ (ابوعثمان عمرو): البیان والتبیین، ۲ ج، چاپ قاهره، ۱۳۱۱ق.؛ چاپ بیروت، ۱۹۴۸.
جاحظ (ابوعثمان عمرو): التاج، چاپ قاهره، ۱۳۰۹ق. ترجمه فارسی توسط محمد علی خلیلی، تهران، ۱۳۴۳.
جاحظ (ابوعثمان عمرو): رسائل، چاپ G. van Vloten، لیدن، ۱۹۰۳.
جهشیاری (محمدبن عبدوس): کتاب الوزراء والکتاب، چاپ قاهره، ۱۹۳۸؛ ترجمه فارسی ابوالفضل طباطبائی، چاپ تهران (بی تاریخ).
جوزجانی (قاضی منهاج السراج): طبقات ناصری؛ ویراستاری و حواشی عبدالحی حبیبی، کابل، ۱۳۴۲.
حاج خلیفه (مصطفی، کاتب چلبی): کشف الظنون، ۷ ج، چاپ G. Flügel، لایپتسیگ، ۱۸۳۵-۱۸۵۸؛ چاپ استانبول، ۷ ج، ۱۳۱۱-۱۳۱۸ق.
حدودالعالم من المشرق الی المغرب (اثر جغرافیایی نویسنده ناشناسی از قرن چهارم هجری، قدیمی ترین کتاب موجود فارسی در جغرافیای عمومی). چاپ عکسی و. و. بارتلد از روی تنها نسخه خطی این کتاب که در سال ۱۸۹۲ توسط تومانسکی خاورشناس روسی در بخارا کشف شده بود، لنینگراد، ۱۹۳۰. ترجمه انگلیسی کتاب توسط و. مینورسکی، با شرح و تحقیق جامع، لندن، ۱۹۳۲؛ چاپ تهران، باهتمام منوچهر ستوده، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
حمزه اصفهانی (ابوعبداله): تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، چاپ I.M. Gottwaldt در ده جلد، با عنوان لاتینی Hamzae Ispahanensis Annalium، چاپ پتروپولیس، ۱۸۴۵.
خواندمیر (خواجه غیاث الدین): حبیب السیر فی اخبار افرادالبشر، ۴ ج، ویراستاری و مقدمه جلال الدین همائی، تهران، ۱۳۳۳.

www.kavehroom.com

دینوری (ابوحنیفه احمدبن داود): اخبارالطوال، از جالبترین تواریخ مربوط به سالهای صدر اسلام و کشورگشایی های عرب، چاپ قاهره، ۱۳۲۰ق. ترجمه فارسی توسط صادق نشأت، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶.

طبری (ابوجعفر محمدبن جریر): اخبارالرسل والملوک (تاریخ طبری)، مشهورترین تاریخ جهان اسلام؛ چاپ متن عربی با عنوان لاتینی Annales quos scripsit abu Djafar al-Tabari به اهتمام De Goeje در لیدن، ۱۵ ج، ۱۸۷۹-۱۹۰۱. ترجمه فرانسه براساس ترجمه فارسی بلعمی از تاریخ طبری، توسط H. Zotenberg؛ در ۴ ج، پاریس، ۱۸۶۷-۱۸۷۴؛ ترجمه فارسی توسط ابوالقاسم پاینده، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳؛ ترجمه فارسی توسط صادق نشأت، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۱.

عتبی (ابونصر محمد): تاریخ یمینی، ترجمه ابوالشرف ناصح خراقانی، ویراستاری علی قویم، تهران، ۱۳۳۵؛ ویراستاری جعفر شعار، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵.

قزوینی (عمادالدین زکریا): آثارالبلاد، چاپ F. Wüstenfeld، گوتینگن، ۱۸۴۸؛ چاپ بیروت، ۱۹۶۰.

ماوردی (ابوالحسن علی): احکام السلطانیه، چاپ Maximilian Enger، بن، ۱۸۵۳؛ چاپ قاهره، ۱۲۹۸ق؛ ترجمه فارسی قوام الدین یوسف بن حسنی حسینی شافعی، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و چنگیز پهلوان، چاپ مونستر (آلمان)، ۲۰۰۲.

مسعودی (ابوالحسن علی بن حسین): مروج الذهب. متن عربی و ترجمه فرانسه توسط Barbier de Merynard و Pavet de Courtelle در ۹ ج، چاپ پاریس، ۱۸۶۱-۱۸۷۷؛ چاپ قاهره، ۱۳۱۰ق؛ ترجمه فارسی توسط ابوالقاسم پاینده، ۲ ج، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰.

مسعودی (ابوالحسن علی بن حسین): التنبیه والاشراف، ترجمه بخش مربوط به ایران توسط Barbier de Meynard، چاپ پاریس،

www.kavehroom.com

۱۸۷۱؛ متن کامل عربی، چاپ لیدن، ۱۸۹۳؛ چاپ قاهره، ۵ ج، ۱۳۵۷-۱۳٦۰ق؛ ترجمه فارسی توسط ابوالقاسم پاینده، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۹.

مقدسی (ابوعبدالله محمد): احسن التقاسیم، چاپ De Goeje، لیدن، ۱۸۷۲؛ ترجمه فارسی علینقی منزوی، ۲ ج، تهران، ۱۳٦۱.

مقدسی (مطهربن طاهر): البدء والتاریخ (تاریخ جهان از بدو خلقت تا قرن چهارم هجری)، چاپ Clément Huart، متن عربی و ترجمه فرانسوی، در ٦ ج، پاریس، ۱۸۹۹-۱۹۱۹؛ چاپ قاهره، ٦ ج، ۱۳۱۸-۱۳۲۴ق؛ ترجمه فارسی توسط محمد رضا شفیعی کدکنی (ج ۵ و ٦)، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۱.

مقریزی (تقی الدین احمدبن علی): الخطط و الآثار، ۲ ج، چاپ قاهره، ۱۲۷۰ق.

مقری (تقی الدین احمد): نفح الطیب، چاپ بولاق، ۱۲۹۷ق.

نویری (احمدبن عبدالوهاب): نهایة الارب، ۱۴ ج، چاپ قاهره، ۱۳۴۲-۱۳٦۲ق.

وصاف (شرف الدین عبدالله شیرازی): تاریخ وصاف (وصاف الحضره)، چاپ بمبئی، ۱۲٦۹ق. ترجمه فارسی توسط ع. آیتی، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴٦.

هلال الصابی: تهافة الامرا فی تاریخ الوزرا.: چاپ Amedeoz همراه با ترجمه انگلیسی، لیدن، ۱۹۰۴؛ چاپ بیروت، ۱۹۰۴؛ چاپ تهران، ۱۳۳۸ق.

هندوشاه نخجوانی (ابن سنجر صاحبی): تجارب السلف، ویراستاری عباس اقبال، تهران، ۱۳۴۴.

یاقوت حموی (شهاب الدین): معجم البلدان، ۵ ج، چاپ F. Wüstenfeld، لایپتسیگ، ۱۸٦٦-۱۸۷۳؛ چاپ قاهره، ۱۳۷۲ق؛ چاپ بیروت، ۱۹۵۵.

یعقوبی (احمدبن علی یعقوب ابن واضح اصفهانی): تاریخ یعقوبی، چاپ M. Houtsma، لیدن، ۱۸۸۳؛ چاپ نجف، ۱۳۵۸ق.؛ چاپ بیروت، ۱۹٦۰؛ ترجمه فارسی توسط محمد ابراهیم آیتی، ۲ ج، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۳.

www.kavehroom.com

قرآن
افتخاریان (جواد): علوم روز در قرآن، یا پیروی علوم امروز از اسلام، تهران، ۱۳۴۳.
الهی قمشه ای (حاج شیخ مهدی): ترجمه قرآن کریم، تهران، ۱۳۵۴.
الهی قمشه ای (حاج شیخ مهدی): تفصیل الآیات القرآن کریم، از روی چاپ J. Labaume در پاریس و چاپ فؤاد عبدالباقی در قاهره، همراه با ترجمه فارسی آیه ها، تهران، ۱۳۴۴.
انصاری (مسعود): بازشناسی قرآن، کالیفرنیا، ۱۹۸٦.
ایزوتسو (توشی هی کو): مفاهیم اخلاقی و دینی در قرآن، ترجمه فارسی توسط فریدون بدره ای، تهران، ۱۳٦۴.
ابک (عباس): قرآن و دانشوران (تطبیق آیات قرآن با اشعار و نوشته های بزرگان ادب ایران)، تهران، ۱۳۷۷.
اقلانی (ابوبکر): اعجاز القرآن، قاهره، ۱۳۷۳ق.
فسیر جلالین، تألیف جلال الدین ابو عبدالله محمدبن احمدالمحلی الشافعی و جلال الدین ابوالفضل عبدالله حسن بن ابی بکرالسیوطی، چاپ قاهره، ۱۳۰۸ق.
قوی (سید محمدعلی): تاریخ قرآن مجید، تهران، ۱۳٦۸.
جادالمولی (محمد احمد): قصه های قرآن (ترجمه قصص القرآن، توسط مصطفی زمانی)، تهران، ۱۳۴۷.
جفری (آرتور): واژه های دخیل (غیر عربی) در قرآن، ترجمه فارسی توسط فریدون بدره ای، تهران، ۱۳٦٦.
خرمشاهی (بهاء الدین): دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ۲ ج، تهران، ۱۳۷۱.
خرمشاهی (بهاء الدین): قرآن پژوهی؛ هفتاد بحث و تحقیق قرآنی، تهران، ۱۳۷۰.
خزائلی (محمد): احکام قرآن، تهران، ۱۳۵۳.
راشد (حسینعلی): اسلام و قرآن، تهران، ۱۳۴٦.
روحانی (محمد حسین): تفسیر کلامی قرآن، تهران، ۱۳۴۴.
رهنما (زین العابدین): ترجمه و تفسیر قرآن مجید، ۴ ج، نشریه سازمان اوقاف، تهران، ۱۳۵۳.

www.kavehroom.com

زنجانی (حاج میرزا عبدالله): تاریخ قرآن، ترجمه ابوالقاسم سحاب تفرشی، تهران، ۱۳۱۷؛ تبریز، ۱۳۴۲.
شریعت سنگلجی: کلید فهم قرآن، تهران، ۱۳۴۵.
شریعتی (محمد تقی): تفسیر نوین قرآن، نشریه نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۵۴.
شریف لاهیجی: تفسیر قرآن. ویراستاری و مقدمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، ۱۳۴۰.
صبری (خلیل): طبقات آیات قرآن کریم براساس ۲۶ موضوع، همراه با ترجمه آیات به فارسی، تهران، ۱۳۴۴.
طبرسی (شیخ ابوعلی ابوالفضل): مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، ۱۹٦۱.
طبری (ابوجعفر محمدبن جریر): تفسیرالکبیر در ۳۰ ج، بیروت، ۱۳۵۷ق.؛ ج ٦ و ۷، تحقیق و اهتمام حبیب یغمائی، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴.
فؤاد عبدالباقی (محمد): المعجم الفهرس لالفاظ القرآن الکریم، چاپ قاهره ۱۴۰۷ق. (۱۹۸۷م).
مجد (امید): قرآن مجید با ترجمه منظوم، تهران، ۱۳٦۲.
معزی (محمد کاظم): ترجمه فارسی قرآن مجید همراه با کشف الآیات و طبقه بندی آنها، به کوشش محمود رامیار، نشریه اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا و امریکا و کانادا، ۱۳۵۹.
میبدی (رشیدالدین ابوالفضل): کشف الاسرار وعدة الابرار، ترجمه و تفسیر عرفانی قرآن کریم توسط خواجه عبدالله انصاری. تلخیص حبیب اله آموزگار، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۳۱-۱۳۳۹.
میبدی (رشیدالدین ابوالفضل): قرآن، ترجمه نوبت اول از کشف الاسرار میبدی، تهران، ۱۳۵۱.
نیشابوری (ابوبکر عتیق): قصص قرآن مجید، ترجمه و تحقیق یحیی مهدوی، تهران، ۱۳۵۱.

www.kavehroom.com

محمد

پاینده (ابوالقاسم): نهج الفصاحه، کلمات قصار حضرت محمد (نقل از صحاح سته، اصول اربعه، جامع الصغیر، اعیان الشیعه، بیان والتبیین، ربیع الابرار). تهران، ۱۳۳۷.

دشتی (علی): ۲۳ سال رسالت؛ چاپ بیروت، ۱۳۵٦؛ چاپ آلمان، ۱۹۸٦، ۱۹۹۰، ۱۹۹۸؛ ۲۰۰۲.

رهنما (زین العابدین): پیامبر، تهران، چاپهای متعدد از ۱۳۳٦ تا ۱۳۴۸.

شریعتی (علی): سیمای محمد، تهران، ۱۳۵۲.

کارلایل (تماس): در باره قهرمانان و قهرمان پروری، ترجمه فارسی توسط ابوعبدالله زنجانی: «تاریخ حیات محمد»، تبریز، ۱۳۱۲.

گئورگیو (ویرژیل): پیامبری که از نو باید شناخت، ترجمه آزاد به فارسی توسط ذبیح الله منصوری، تهران (بی تاریخ)؛ ترجمه دقیق تر توسط مهرداد صمدی، تهران، ۱۳۴۳.

حسینیه ارشاد: محمد خاتم پیامبران، تهران، ۱۳۴۷.

صابر همدانی (احمد): محمد و زمامداران. پیرامون نامه های پیامبر اسلام. دارالعلم قم، ۱۳۴٦.

وات (مونتگمری): محمد، پیامبر و سیاستمدار، ترجمه فارسی توسط اسماعیل والی زاده، تهران، ۱۳۴۴.

مطهری (مرتضی): محمد، خاتم پیغمبران، نشریه حسینیه ارشاد، تهران، ۱۳۴۷.

نوربخش (جواد): احادیث نبوی، تهران، ۱۳٦۲.

هیکل (محمد حسنین): زندگانی محمد. ترجمه فارسی توسط ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۵۵.

تاریخ اسلام

ابن الساعی: مختصر اخبارالخلفا؛ بولاق، ۱۳۰۹ق.

اشعری (ابوالحسن علی): مقالات الاسلامیه، چاپ Helmut Ritter، استانبول، ۱۹۲۹.

www.kavehroom.com

عنایت (حمید): نهادها و اندیشه هـای سیاسـی در ایـران و اسـلام، ویراستاری و مقدمه صادق زیبا کلام، تهران، ۱۳۷۸.
عنایت (حمید): اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه فارسی توسط بهاء الدین خرمشاهی، تهران، ۱۳٦۲.
فیاض (علی اکبر): تاریخ اسلام، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۳۵.
قاضی (نعمت الله): تاریخ سیاسی اسلام، تهران، ۱۳۴۹.
کرد علی (محمدبن عبدالرزاق): الاسـلام و الحضـارة العربیـه، ۲ ج، قاهره، ۱۹۵۰.
کوهیار، (م.): بررسی عقلانی حق و قانون و عدالت در اسلام، پـاریس، ۱۳۷۴.
گلدتسیهر (ایگناس): درسهایی در باره اسلام، ترجمه فارسـی توسـط علینقی منزوی، چاپ بیروت ۱۹۴٦؛ چاپ تهران، ۱۳۵۵.
گلدتسیهر (ایگناس): بررسیهای اسلامی، ترجمه عربی توسـط دکـتر محمد یوسف: «العقیدة والشریعة فی الاسلام»، قاهره، ۱۹۴٦.
گوستاو لوبون: تمدن اعراب، ترجمه فارسی توسط محمد تقی فخرداعی گیلانی با عنوان «تمدن اسلام و عرب»، تهران، ۱۳۱۳.
لوسترنج (گ.): سرزمینهای خلافت شـرقی، ترجمـه فارسـی توسـط محمود عرفان، نشریه بنگـاه ترجمـه و نشـر کتـاب، تـهران، ۱۳۳۷.
لین پول (استانلی): سلسله های اسلامی. ترجمه فارسی توسط عبـاس اقبال آشتیانی: «طبقات سلاطین اسلام»، تهران، ۱۳۱۲.
متس (آدام): رنسانس اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمـه فارسـی توسط محمد حسین استخر: «تمدن اسلامی در قرن چـهارم»، تهران، ۱۳۴۳؛ ترجمه دیگر از همین کتـاب توسـط علیرضـا ذکاوتی قراگوزلو، ۲ ج، تهران، ۱۳٦۲.
مجیدزاده (یوسف): تاریخ و تمدن اسـلام، نشـریه دانشـگاه تـهران، ۱۳۷۰.
مرعشی شهرستانی (عبدالرضا ابن زین العابدین): النیروز فی الاسلام، بغداد، ۱۳۷۱ق.

www.kavehroom.com

مظاهری (علی): زندگی مسلمانان در قرون وسطی. ترجمه فارسی توسط مرتضی راوندی، تهران، ۱۳۴۸.
معادیخواه (عبدالمجید): تاریخ اسلام، عرصه دگراندیشی و گفت و گو، عصر بعث، تهران، ۱۳٦۴.
مهاجرانی (عطاء الله): سلمان فارسی، بررسی سیر زندگی، حکمت و حکومت، تهران، ۱۳۷۲.
میرفطروس (علی): اسلام شناسی، ۲ ج، پاریس ۱۳۵۷ و چاپهای مکرر بعدی.
ندوی (ابی الحسن علی الحسنی): ماذاحضرالعالم بانحطاط المسلمین، قاهره، ۱۳۸۴ق.
نصر (سید حسین): معارف اسلامی در جهان معاصر، تهران، ۱۳۴۸.
نصر (سید حسین): علم و تمدن در اسلام، ترجمه فارسی توسط احمد آرام، تهران، ۱۳۵۰.
نیکلسن (آلن رنالد): تصوف در اسلام، ترجمه فارسی توسط محمد حسین مدرس نهاوندی، تهران، ۱۳۵٦.
والائی (عیسی): مبانی سیاست در اسلام. نشریه وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۲.

فرقه های اسلامی

ابوربیع سلیمان البارونی: مختصر تاریخ الاباضیه، تونس، ۱۹۳۸.
ابوزهره (محمد): الامام الزید، حیاته و عصره و آرائه و فقهه، قاهره، ۱۹۵۸.
ابو عبدالرحمن النیسابوری: طبقات الصوفیه، قاهره، ۱۹۵۳.
ابی خلف سعدبن عبدالله القمی الاشعری: کتاب المقالات والفرق، تحقیق دکتر محمد جواد مشکور، تهران، ۱۹٦۳.
البیر نصیری: اهم فرق الاسلامیة السیاسیة والکلامیة، بیروت، ۱۹۵۸.
بروکلمن (کارل): تاریخ الشعوب الاسلامیه (ترجمه عربی توسط دکتر بینه امین)، ۵ ج، بیروت، ۱۹۵۸.
بغدادی (ابومنصور عبدالقاهر): الفرق بین الفرق، تحقیق الکوثری، قاهره، ۱۹۴۸، ترجمه فارسی محمد جواد مشکور، تبریز، ۱۳۳۳، تهران، ۱۳۴۴.

www.kavehroom.com

بغدادی (قاضی ابوالحسن الحلبی): طبقـات الحنابلـه، ۲ ج، قـاهره، ۱۳۷۱ق.
بغدادی (عبدالرزاق موسوی): الـیزیدیون فـی حـاضرهم و ماضیـهم، صیدا، ۱۹۵۱.
تیمور پاشا (احمد): الیزیدیه و منشاء نحلتهم، قاهره، ۱۳۵۲ق.
حسن ابراهیم حسن: الفـاطمیون فـی مصـر و اعمالـهم السیاسـیة و الدینیه، بولاق، ۱۹۳۲.
حسن ابراهیم حسن و طه احمد شرف: عبدالله المهدی، امام الشـیعه و الاسماعیلیه و موسس الدولة الفاطمیه، قاهره، ۱۹۴۷.
رازی (ابوعبدالله محمـد فخرالدیـن): اعتقـادات فـرق المسـلمین و المشرکین، قاهره، ۱۹۳۸؛ ترجمه فارسی در ۱۴ رساله توسـط سید محمد باقر سبزواری، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
زاهدی (حسن جارالله): المعتزله، قاهره، ۱۹۴۷.
زنجانی (محمد نجفی): تاریخ فرق اسلامی، نشـریه دانشـگاه تـهران، ۱۳۴۰.
عبدالحی (ابوالحسنات مولوی عبدالحی بن عبدالحلیم): دررالبهیه فی تراجم طبقات الحنفیه، لکهنو، ۱۲۹۳ق.
کردی (ابوبکر محمدالکورانی الکـری): طبقـات الشـافعیه، بغـداد، ۱۳۵٦ق.
عسکری (مرتضی): عبدالله بن سبا، نجف، ۱۳۷۵ق.؛ قاهره، ۱۳۸۱ق.
عنان (محمدبن عبدالله): الحاکم بـامرالله و اسـرارالدعوة الفاطمیـه، قاهره، ۱۳۷۹ق.
کامل حسین (دکتر محمد): طائفة الاسمیعیلیه، قاهره، ۱۹۵۹.
مادلونگ (م.): فرقه های اسلامی، ترجمه فارسـی توسـط ابوالقاسـم سری، تهران، ۱۳۵۷.
مشکور (محمد جواد): تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، تهران، ۱۳۵۷.
نوبختی (ابومحمد حسن بن موسی): فرق الشیعه، ترجمه و ویراسـتاری محمد جواد مشکور، نشـریه بنیـاد فرهنـگ ایـران، تـهران، ۱۳۵۳.

www.kavehroom.com

ولهاوزن (یولیوس): اوپوزیسیون اسلامی در قرون اولیه، ترجمه به عربی توسط عبدالرحمن بدوی: «الخوارج والشیعه»، چاپ قاهره، ۱۹۵۸.

تشیع

آقا بزرگ تهرانی (شیخ محمد محسن): طبقات اعلام الشیعه، ۷ ج، نجف؛ ۱۳۵۳-۱۳۵۷ق.
آقا بزرگ تهرانی: الذریعه الی تصانیف الشیعه، ۲۱ ج، نجف، ۱۳۵۵-۱۳۷۸ق.
آل صاحب الجواهر (شیخ عبدالعزیز بن الحسین): آثارالشیعه، ۴ ج، تهران، ۱۳۴۲-۱۳۴۸ق.
آل کاشف الغطاء النجفی (شیخ محمد حسین): اصل الشیعه واصولها، صیدا، ۱۳۵۱ق.؛ نجف، ۱۳۵۵ق.؛ بغداد ۱۳٦۳ق.
آل مظفر (شیخ محمد رضا): عقایدالشیعه، نجف ۱۳۷۳ق.؛ قاهره، ۱۳۸۱ق.
آل مظفرالنجفی (شیخ محمد حسین): تاریخ الشیعه، نجف، ۱۳٦۱ق.
ابن بابویه (شیخ ابی جعفر): فضائل الشیعه، نجف (بی تاریخ)، تهران (همراه با ترجمه فارسی)، ۱۳۸۱ق.
ابن بابویه: صفات الشیعه، نجف (بی تاریخ).
ابن طولون (شمس الدین محمدبن علی دمشقی): الائمة اثنی عشر، ویراستاری دکتر صلاح الدین منجد، بیروت، ۱۳۷۷ق.
ابن عربی (محیی الدین): الاثنی عشریه، تهران، ۱۳۱۵ق.
احمدی (کسری): در باره جهاد و شهادت، پاریس، ۱۳۷۱.
اربلی (بهاء الدین ابوالحسن): کشف الغمه فی معرفت الائمه، چاپ تهران، ۱۲۹۴ق.؛ چاپ قم، ۱۳۸۱ق.
اشعری نمیری (سعدبن عبدالله قمی): فرق الشیعه و مقالات الامامیه والفرق و اسمائها و صنوفها، بیروت، ۱۳۷٦ق.
اعثم کوفی (محمد بن علی): الفتوح، ترجمه فارسی محمدبن احمد هروی، ویراستاری غلامرضا طباطبائی مجید، تهران، ۱۳۷۲.

www.kavehroom.com

امین العاملی (سید محسن): اعیان الشیعه، ٥٦ ج. جلدهای ۱ تا ۴۵ چاپ دمشق (۱۳۵۴-۱۳۷۸ق.)؛ جلدهای ٤٦ تا ٥٦ چاپ بیروت (۱۳۷۹-۱۳۸۲ق.). ترجمه بخشی از این مجموعه به فارسی توسط کمال موسوی، تهران، ۱۳۴۵.
امینی (عبدالحسین بن احمد تبریزی): الغدیر، ۷ ج، چاپ نجف، ۱۳٦۴-۱۳۷٦ق.؛ ترجمه فارسی توسط واحدی، تهران، ۱۳۴۰.
بحث در باره مرجعیت و روحانیت. اثر دسته جمعی محمد حسین طباطبائی، محمد بهشتی، محمود طالقانی، مرتضی مطهری، موسوی زنجانی، مرتضی جزائری، تهران، ۱۳۴۰.
بروجردی (آیت الله العظمی حسین): ولایت تکوینی و تشریعی چهارده معصوم، قم، ۱۳۷۸ق.
توآ (فرانسوا): ژئوپلیتیک شیعه، ترجمه فارسی کتایون باصر، پاریس، ۱۹۹۸.
جامع احادیث الشیعه فی احکام الشریعه، گردآوری به دستور حاج آقا حسین بروجردی، تهران، ۱۳۸۰ق.
جعفری (سید حسین محمد): تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه فارسی سید محمد تقی آیت اللهی، تهران، ۱۳۵۹.
چوبینه (بهرام): تشیع و سیاست در ایران، ۲ ج، چاپ دوسلدرف، ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵.
حر عاملی (محمدبن الحسن): وسائل الشیعه فی تحصیل احکام الشریعه، ۳ ج، تهران، ۱۲٦۹-۱۲۷۱ق. چاپ تازه، ۱۳۷۷-۱۳۸۰ق.
حر عاملی (محمدبن الحسن): تفضیل وسائل الشیعه، تهران، ۱۳۷۹ق.
حلّی (جمال الدین حسن بن یوسف، علامه): مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، ۲ ج، تهران، ۱۳۲۴ق.
خمینی (روح الله): تحریر الوسیله، نجف، ۱۳۵۲.
خمینی (روح الله): توضیح المسائل، مشهد، ۱۳۵۷.
سراج انصاری (مهدی): شیعه چه میگوید؟ تبریز، ۱۳۵۸ق.

www.kavehroom.com

شریعتی (علی): مسئولیت شیعه بودن، تهران، ۱۳۵۰.
شریعتی (علی): تشیع علوی و تشیع صفوی، تهران، ۱۳۵۹.
شریعتی (علی): شیعه، تهران، ۱۳٦۲.
شفیعی (محمد حسن): مفسران شیعه، نشریه دانشگاه پهلوی شیراز، ۱۳۴۹.
شهاب (محمد اسد): الشیعه فی اندونیسیا، نجف، ۱۳۸۱ق.
شیخ بهائی (محمدبن الحسین الجبلی العاملی): الاثنی عشریه، تهران، ۱۳۰۹ق.
شیخ طوسی (ابوجعفر محمدبن الحسن): فهرس کتب الشیعه واصولهم و اسماء والمصنفین منهم و اصحاب الاصول والکتب، چاپ کلکته، ۱۳۷۱ق.؛ چاپ نجف، ۱۳۵٦ و ۱۳۸۰ق.
صدر (حسن): تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، نشریه انتشارات حوزه علمیه قم، ۱۳٦۰.
علی الحائری: عقایدالشیعه، نجف، ۱۳۷۴ق.
عسکری (شیخ نجم الدین): عقایدالشیعه، نجف، ۱۳۷۵ق. (در فاصله سالهای ۱۳۷٦ و ۱۳۸۲ق. هفت اثر دیگر نیز از همین مؤلف و در همین زمینه در نجف منتشر شده است).
کاشفی (کمال الدین حسین): الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویه، تعلیقات و مقدمه ابوالقاسم گرجی، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴٦.
کاظم بن قاسم رشتی: حدیث الغدیر، تبریز، ۱۲۷۷ق.
کاظمی القزوینی (سید مهدی بن صالح الموسوی): خصائص الشیعه التی جائت بهاالشریعة، بغداد، ۱۳۴۱ق.
کدیور (جمیله): تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران، تهران، ۱۳٦۹.
کدیور (محسن): نظریه های دولت در فقه شیعه. اندیشه سیاسی در اسلام، تهران، ۱۳٦۸.
کسروی (احمد): شیعیگری، تهران، ۱۳۱۷.
مامقانی (عبدالله بن محمد حسن): الاثنی عشریه، نجف، ۱۳۴۴ق.
محفوظ (دکتر حسینعلی): تاریخ الشیعه، قاهره، ۱۳۹۸ق.

www.kavehroom.com

محقق حلی: شرایع الاسلام، ترجمه توسط ابوالقاسم ابن احمد یزدی و محمد تقی دانش پژوه، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
محمد باقر خوانساری: روضة الجناة فی احوال العلما والسادات، نجف، ۱۳۶۰.
محمد علی الزعبی: الاسلام بین الشیعة والسنة، بیروت، ۱۳۶۹ق. غش
مرتضی (علم الهدی): الذریعة الی اصول الشریعة. ویراستاری و حواشی حسن مصطفوی، نشریه دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸.
معروف الحسینی (سید هاشم): تاریخ الفقه الجعفری.
معروف الحسینی (سید هاشم): الشیعه بین الاشاعره والمعتزله.
مغنیه (محمد جواد): دول الشیعه فی التاریخ، نجف، ۱۳۸۰ق.
مغنیه (محمد جواد): مع الشیعة الامامیه. رأی صریح فی حقیقة التشیع واصوله. ترجمه فارسی توسط علی اکبر کسمائی، تهران، ۱۳۵۴.
منشورات مؤسسه الصادق: خطبة الغدیر، کربلا، ۱۳۸۳ق.
موسوی (سید ابراهیم): تذکره جامع الانساب در تاریخ امامزاده های شیعه، نجف، ۱۳۹۰ق.
موسوی عاملی (حسن): تأسیس الشیعه للعلوم الشریعه، نجف، ۱۳۸۹ق.
واعظ اصفهانی (شیخ احمد بن ملاحسن): بیان الواعظین یا تاریخ گویندگان اسلام از خطباء عظام و وعاظ کرام. تذکره خلدبرین در احوال خطبا و واعظین، نجف، ۱۳۸۹ق.

امامان شیعه (به ترتیب تقدم زمانی)
عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب (جمال الدین احمد داودی الحسنی)، نجف، ۱۳۳۷ق.
مناقب آل ابی طالب (محمدبن علی شهرآشوب)، نجف، ۱۳۷۵ق.
الائمة اثنی عشر (شمس الدین محمدبن طولون، به اهتمام دکتر صلاح الدین منجد)، بیروت، ۱۹۵۸.
منتهی الآمال یا زندگانی چهارده معصوم (شیخ عباس قمی)، تهران، ۱۳۸۰ق.

www.kavehroom.com

زندگانی چهارده معصوم (حسین عمادزاده اصفهانی)، تهران، ۱۳۳۱.
زندگانی چهارده معصوم (جواد فاضل)، ۸ ج، تهران، (بی تاریخ).
حیاة امیرالمؤمنین (سید محمد صادق صدر)، بغداد، ۱۳٦۳ق.
علی بن ابیطالب (محمدالهادی عطیة المحامی)، بغداد، ۱۳۷٦ق.
النص الجلی فی امامة علی (ملا محمد حسین باقر بروجردی)، تهران، ۱۳۲۰ق.
جرداق (جرج): امام علی، ترجمه فارسی توسط هادی خسروشاهی در ۲ ج (جلد اول: علی و حقوق بشر؛ جلد دوم: علی و انقلاب فرانسه)، تهران، ۱۳۴۴.
حیاة علی بن ابیطالب (نوشته عمر ابوالنصر، ترجمه سید عبدالعلی پرتو)، تهران، ۱۳۴۵.
زندگانی علی بن ابیطالب (ترجمه محمد علی خلیلی)، ۲ ج، تهران، ۱۳۴۲.
زندگانی علی بن ابیطالب (حسین عمادزاده اصفهانی)، تهران، ۱۳۷٦ق.
مرد نامتناهی، علی بن ابیطالب (حسن صدر)، تهران، ۱۳۳۹.
شهسوار اسلام (نوشته گابریل انگیری، ترجمه کاظم عمادی)، تهران، ۱۳۴۱.
غزوات امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب او اشعة الانوار فی فضائل حیدرالکرار (شیخ جعفر بن محمد البصری)، نجف، ۱۳۸۰ق.
شرح زندگانی علی علیه السلام (علی اکبر خدیور محسنی اراکی)، ۳ ج، اراک، ۱۳۲۲-۱۳۲۷.
علی و زندگی پربار او (علی شریعتی)، تهران، ۱۳٦۱.
علی و فرزندانش (دکتر طه حسین، ترجمه از عربی به فارسی توسط محمد علی شیرازی)، تهران، ۱۳۴۸.
حیاة الحسن بن علی (محمد باقر شریف القرشی)، نجف، ۱۳۷۳ق.
صلح الحسن (شیخ راضی کاظمی)، نجف، ۱۳۷۳ق.
زندگانی حضرت حسن علیه السلام (ترجمه محمد علی بن حاج میرزا حسین خلیلی)، تهران، ۱۳۱۹.

www.kavehroom.com

زندگانی حضرت مجتبی (حسین عمادزاده اصفهانی)، تهران، ۱۳۳۷.
زندگانی اباعبدالله الحسین (ترجمه از ابن طاووس رضی به زبان فارسی)، تهران، ۱۳۷۵ق.
زندگانی امام حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام (زین العابدین رهنما)، ۳ ج (۷۵۸ صفحه)، تهران، ۱۳۴۵.
زندگانی حسین بن علی (ترجمه به فارسی توسط محمد علی خلیلی)، ۳ ج، تهران، ۱۳۱۸.
زندگانی حضرت ابی عبدالله الحسین (حسین عمادزاده اصفهانی)، تهران، ۱۳٦۴ق.
زندگانی حضرت خامس آل عبا (ابوالقاسم صاحب)، ۲ ج، تهران، ۱۳۳۸.
حیاة الحسین علیه السلام (شرف الدین سید محمد رضا بن عبدالحسین الموسوی العاملی)، بغداد، ۱۳۵۲ق.
تاریخ حضرت سیدالشهدا (حاج شیخ عباس بن محمدعلی صفائی حائری قمی)، ۲ ج، قم، ۱۳۳۵ق.
زندگانی سید الشهدا (عمر ابوالنصر، ترجمه جعفر غضبان)، تهران، بی تاریخ.
زندگانی اباعبدالله الحسین (رضی الدین ابوالقاسم ابن طاووس، ترجمه محمد مصحفی)، قم (بی تاریخ).
فاجعه کربلا، نوشته جرجی زیدان، ترجمه محمد علی شیرازی، تهران، ۱۳۴۴.
حسین، وارث آدم (علی شریعتی)، تهران، ۱۳٦۱.
الامام زین العابدین (سید عبدالرزاق موسوی)، نجف، ۱۳۷۴ق.
حیاة الامام علی بن الحسین (کاظم جوادالساعدی)، نجف، ۱۳۷۱ق.
زین العابدین علی بن الحسین (عبدالعزیز سیدالاهل)، بیروت، ۱۳۷۳ق.؛ قاهره، ۱۳۸۱ق.
زندگانی حضرت سجاد (حسین عمادزاده اصفهانی)، تهران، ۱۳۳۸.
صحیفة الکاملة السجادیه، متن عربی، تهران ۱۲۷۸، ۱۳۱۵، ۱۳۲۵، ۱۳۴۴ق.؛ تبریز، ۱۲٦۲ق.؛ بمبئی، ۱۳۱۱ق.؛ لکهنو، ۱۳۲۴ق.
ترجمه فارسی توسط جواد فاضل، تهران، ۱۳۴۰.

www.kavehroom.com

حیاة الامامین زین العابدین و محمدالباقر (علی بن عیسی بـــن ابـی الفتح الاربلی)، نجف، ۱۳٦۹ق.
حیاة امام محمدالباقر (خلیل رشد)، نجف، ۱۳۷۷ق.
زندگانی حضرت امام محمد باقر (حسین عمادزاده اصفهانی)، تـهران، ۱۳۳۹.
امام جعفر الصادق، حیاته و عصره (تألیف اسد حیـدر)، ۵ ج، نجـف، ۱۳۷۷-۱۳۸۱ق.
امام الصادق، حیاته و عصره (علیمحمد علی دخیل)، نجف، ۱۳۸۳ق.
امام الصادق، حیاته و عصره (محمد ابوزهره)، قاهره، ۱۳۸۱ق.
حیاة امام جعفر الصادق (شیخ موسـی السـبیتی العـاملی)، نجـف، ۱۳٥٦ق.
زندگانی جعفربن محمد الامام الصادق (عزیـز سـیدالاهل، ترجمـه از عربی به فارسی توسط حسین وجدانی)، تهران، ۱۳۳٦.
زندگانی حضرت امام جعفـر صـادق (عمـادالدین حسـین عمـادزاده اصفهانی)، تهران، ۱۳۳۹.
حیاة الامام موسی بن جعفر (محمد باقر شریف القرشی)، ۲ ج، نجـف، ۱۳۷۸-۱۳۸۰ق.
زندگانی امام موسی بن جعفر (ترجمه فارسی ابولقاسم بن محمد زمـان تفرشی)، تهران، ۱۳۷۰ق.
زندگانی و شهادت السلطان علی بن موسی الرضا علیه السلام (محسن احسان رمضانی)، تهران، ۱۳۴۵.
زندگانی حضرت امام موسی کـاظم (عمـادالدین حسـین عمـادزاده اصفهانی)، تهران، ۱۳۴۰.
زندگانی علی بن موسی الرضا (عبدالقادر احمدالیوسف، ترجمه فارسی غلامرضا ریاضی)، مشهد، ۱۳۳۳.
زندگانی حضرت رضا و موسی الکاظم (جواد مغنیه، ترجمـه فارسـی جعفر غضبان)، تهران، ۱۳۸۳ق.
زندگانی حضرت امام رضـا (حسـین عمـادزاده اصفـهانی)، تـهران، ۱۳۳۸.

www.kavehroom.com

الامام الرضا (سید عبدالرزاق الموسوی)، نجف، ۱۳۷۲ق.
زندگانی امام رضا (ابوالقاسم بن محمدزمان تفرشی سحاب)، به ضمیمه طب الرضا، تهران، ۱۳۵۴.
الامام الجواد محمد تقی (سید عبدالرزاق الموسوی)، نجف، ۱۳۷۱ق.
سرورالفؤاد یا زندگانی امام جواد (ابوالقاسم بن زمان تفرشی سحاب)، تهران، ۱۳۵۴.
الامام الهادی علی النقی (سید عبدالرزاق الموسوی)، نجف، ۱۳۷۳ق.
تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام (باقر شریف قرشی و محمدرضا عطائی)، نشریه آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۱.
الامام حسن العسکری و وفاته (شیخ حسین بن محمد بن عصفور)، نجف، ۱۳۷۱ق.
تفسیر الامام حسن العسکری، تهران، ۱۲۶۸ و ۱۳۱۳ق؛ تبریز، ۱۳۱۵ق؛ لکهنو، ۱۸۹۳م.
المهدی (سید صدرالدین صدر)، قم، ۱۳۶۰ق.
البیان فی اخبار صاحب الزمان (ابوعبدالله بن محمدبن یوسف الشافعی الگنجی القرشی)، تبریز، ۱۳۲۴ق؛ نجف، ۱۳۸۲ق.
کمال الدین و تمام النعمه فی اثبات الغیبه (شیخ صدوق ابن بابویه قمی)، تهران، ۱۳۰۱.
ما السبب الموجب لاستتار الامام وغیبته (ابوعبدالله محمدبن نعمان، شیخ مفید)، نجف، ۱۳۷۰ق.
علائم الظهور للمهدی الموعود (ناظم الاسلام میرزا محمد بن علی شریعتمدار کرمانی)، تهران، ۱۳۲۹ق.
المهدیه فی الاسلام منذ اقدم العصور حتی الیوم (سعید محمد حسن المصری، استاد جامع الازهر)، قاهره، ۱۳۹۸ق.
اثبات الحجة و علائم ظهور (موسوی زنجانی)، تهران، ۱۳۴۴.
ادیان و مهدویت (محمد بهشتی)، (بی تاریخ).
مهدی موعود (شیخ علی دوانی، ترجمه فارسی جلد سیزدهم بحارالانوار مجلسی، همراه با مقدمه و توضیحات و حواشی مترجم)، تهران، ۱۳۴۵.

www.kavehroom.com

ظهور و علائم ظهور (صادق هدایت و حسن قائمیان)، تهران، ۱۳۲۶.
شیعه گری و امام زمان (مسعود انصاری)، واشینگتن، ۱۹۹۸.
نستراداموس و ظهور حضرت مهدی و بشقاب های پرنده از دیدگاه متون اسلامی (نصیر کماری)، تهران، ۱۳۶۷.
چهار گفتگو در باره آخرالزمان (استفان جی گوله و ژان دلومو، ترجمه فارسی حسن مرتضوی)، تهران، ۱۳۷۰

کتابهای جهان تشیع

آل کاشف الغطاء (محمد حسین): این است آئین ما، ترجمه و شرح توسط ناصر مکارم شیرازی، تهران، ۱۳۵۳.
آملی (شمس الدین محمد): نفائس الفنون فی عرایس العیون، نشریه دفتر انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۷۹ق.
ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، بیروت، ۱۹۴۵.
حسینیه ارشاد: خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، تهران، ۱۳۴۹.
خمینی (روح الله): کشف الاسرار، قم، ۱۳۵۶.
خمینی (روح الله): نامه ای از امام موسی کاشف الغطاء، نجف، ۱۳۹۰ق.
خمینی (روح الله): رساله نوین، شامل مباحث عبادت، مسائل اقتصادی، مسائل خانواده، مسائل سیاسی. ترجمه عبدالکریم دستغیب بی آزار شیرازی، تهران، ۱۳۵۹.
خمینی (روح الله): ولایت فقیه، تهران، ۱۳۶۱.
دستغیب شیرازی (آیت الله عبدالحسین): توحید، سلسله درسهائی از مسجد حجر، شیراز، ۱۳۶۰.
دستغیب شیرازی (عبدالحسین): معاد، نشریه مسجد جامع عتیق شیراز، ۱۳۶۰.
دستغیب شیرازی (عبدالحسین): معراج، نشریه مسجد جامع عتیق شیراز، ۱۳۵۹.
دستغیب شیرازی (عبدالحسین): گناهان کبیره، شیراز، ۱۳۵۹.
دستغیب شیرازی (عبدالحسین): داستانهای شگفت، تهران، ۱۳۹۶ق.

www.kavehroom.com

سهروردی (شهاب الدین ابوحفص عمربن محمد): عـــوارف المعــارف، چاپ بولاق، ۲ ج، ۱۲۹۴ق.؛ چاپ قاهره، ۴ ج، ۱۳۰٦ق.
سید مرتضی حسین رازی: تبصرة العـــوام. ویراســتاری عبــاس اقبــال آشتیانی، تهران، ۱۳۱۲.
شیخ بهائی (بهاء الدین محمدبن حسین بن عبدالصمد حائری عاملی): جامع عباسی، تهران، ۱۳۱۹ق. چــاپ عکــس بــرداری شــده، تهران، ۱۳۳۱ و ۱۳۵۴.
شوشتری (قاضی نورالله): مصائب النواصـــب، ترجمــه محمــد علــی مدرس چاردهی، تهران، ۱۳۲۹.
شیخ صدوق (ابوجعفر محمدبن علی ابن بابویه قمی): مـــن لایحضــره الفقیه، تحقیق محمود موسوی زرندی، تهران، ۱۳۴۲ق.
شیخ صدوق (ابوجعفر محمدبن علی ابن بابویه قمی): عیون اخبارالرضا، ترجمه فارسی، تهران، ۱۲۷۵، ۱۳۱۷، ۱۳۲۷ق.؛ قم، ۲ ج، ۱۳۷۷ق.
شیخ صدوق (ابوجعفر محمدبن علی ابن بابویه قمی): علــل الشــرایع، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۴۴.
شیخ طوسی (نصیرالدین محمدبن حسن): الغیبـــه، تــهران، ۱۳۲۳ق.؛ تبریز، ۱۳۲۴ق.
شیخ طوســی (نصــیرالدین محمدبــن حســن): الاســتبصار، تــهران، ۱۳۹۰ق.؛ نجف، ۱۳۷۵ق.
شیخ طوسی (نصیرالدین محمدبن حسن): تــهذیب الاحکــام، تــهران، ۱۳۹۰ق.؛ نجف، ۱۳۷۷ق.
شیخ طوسی (نصــیرالدین محمدبــن حســن): الفهرســت، ویراســتاری A. Sprenger، کلکته، ۱۸۵۵.
شیخ طوسی (نصیرالدین محمدبن حســـن): النهایــه فــی مجردالفقــه والفتاوی، تحقیق و مقدمه و حواشی سید محمدباقر ســبزواری، ۲ ج، تهران، ۱۳۳۴.
شیخ طوسی (نصیرالدین محمدبن حسن): الامالی، قم، ۱۳۷۰ق.
شیخ مفید (ابوعبدالله محمدبن محمدبن نعمان): الاختصاص، تــهران، ۱۳۲۳ق.؛ نجف، ۱۳۴۹ق.

www.kavehroom.com

شیخ مفید (ابوعبدالله محمدبن محمدبن نعمان): کتاب الارشاد، تهران، ۱۳۴۴ق.؛ نجف، ۱۳۵۱ق.
شیخ مفید (ابوعبدالله محمدبن محمدبن نعمان): النکت الاعتقادیه، ترجمه فارسی توسط محمد تقی دانش پژوه، تهران، ۱۳۲۵.
شیخ عباس قمی: سفینة البحار و مدینة الحکم والآثار، ۲ ج، تهران، ۱۳۸۲ق.
شیخ عباس قمی: کلیات مفاتیح الجنان، ترجمه شیخ مهدی قمشه ای الهی، تهران، ۱۳۴۲.
صمیره کمره ای (حاج میرزا خلیل بن ابوطالب): بیت المقدس و تحول قبله، تهران، ۱۳۳۵.
طالقانی (سید محمود): جهاد و شهادت، تهران، ۱۳۸۵ق.
طباطبائی (سید محمد حسن): روابط اجتماعی در اسلام، ترجمه محمد جواد حجتی کرمانی، تهران، ۱۳۵٦.
طبرسی (فضل بن حسن): الاحتجاج، تهران، ۱۳۰۲ق.
طیب (ابی بکر محمد): التمهید فی الرد علی الملاحدة والرافضة والخوارج والمعتزله، قاهره، ۱۹۴۷.
غزالی (ابو حامد محمد): احیاء علوم الدین، ۴ ج، قاهره، ۱۳۱۲ق.
غزالی (ابو حامد محمد): فضائح الباطنیه، قاهره، ۱۹٦۴.
غزالی (ابو حامد محمد): کیمیای سعادت، ویراستاری و مقدمه احمد آرام، تهران، ۱۳۳۳.
قزوینی رازی (عبدالجلیل): کتاب النقض بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض، به اهتمام سید جلال الدین محدث ارموی، تهران، ۱۳۷۱ق.
کشی (عمربن محمد): معرفة اخبارالرجال، بمبئی، ۱۳۱۷ق. تحقیق حسن مصطفوی، مشهد، ۱۳۴۸.
کلینی (ابی جعفر محمدبن یعقوب بن اسحاق): کافی فی الفقه، تهران، ۱۲۷۸، ۱۳۰۳، ۱۳۰۷، ۱۳۱۸، ۱۳۲۵، ۱۳۳۱ق. چاپ ۷ جلدی کتابفروشی آخوندی تهران، ۱۳۷۵-۱۳۷۸ق.
کلینی (ابی جعفر محمدبن یعقوب بن اسحاق): اصول کافی و روضة من الکافی، تبریز، ۱۲۸۱ و ۱۳۱۱ق.؛ نجف، ۱۳۷٦ق.؛ کراچی، ۱۳۸۵ق.

www.kavehroom.com

کلینی (ابی جعفر محمدبن یعقوب بن اسحاق): متن عربی و ترجمه فارسی توسط حاج سید جواد مصطفوی، ۴ ج، تهران، ۱۳۲۴.
کلینی (ابی جعفر محمدبن یعقوب بن اسحاق): فروع کافی، تهران، ۱۲۹۰ق.؛ لکهنو، ۳ ج، ۱۳۰۲ق.؛ تهران، ۲ ج، ۱۳۱۴ق.
مالک بن انس (ابن ابی عامر الاصبحی): الموطاء، چاپ قاهره، ۱۳٦۰ق.
مجلسی (ملا محمد باقر): بحارالانوار، ۲٦ ج، تهران، ۱۳۰۱-۱۳۱۵ق.؛ چاپ جدید، ۱۳۷٦-۱۳۷۸.
مجلسی (ملا محمد باقر): حلیة المتقین، نجف، ۱۳۹۰ق.؛ تهران، (بی تاریخ).
مجلسی (ملا محمد باقر): زادالمعاد، نجف، ۱۳۹۱ق.؛ تهران، ۱۳۹۲ق.
مجلسی (ملا محمد باقر): عین الحیاة، تهران، ۱۳۳۱.
محسن عاملی: دائرة المعارف شیعه، ج ۱، ترجمه فارسی کمال موسوی، تهران، ۱۳۴۴.
محقق حلی (نجم الدین جعفربن حسن): شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.
محمد شفیع بن محمد صالح: مجمع المعارف و مخزن العوارف، تهران، ۱۳۰۳، ۱۳۰۸، ۱۳۲۲، ۱۳٦۸، ۱۳۷۷ق.
مدرسی طباطبائی (حسن): زمین در فقه اسلامی، نشریه دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳٦۰.
مصباح یزدی (محمد تقی): چکیده چند بحث فلسفی، از سلسله کنفرانسهای ایراد شده در لندن، نشریه سازمان آموزشی انقلاب اسلامی، قم، ۱۳٦۱.
مرتضی (حسنی رازی): تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، ویراستاری عباس اقبال اشتیانی، تهران، ۱۳۱۳.
مشکینی (علی) و جنتی (احمد): هزار و یک سخن یا نصایح و سخنان چهارده معصوم، مرکز نشر الهادی، قم، ۱۳۷۷.
مطهری (مرتضی): مقدمه ای بر جهان بینی توحیدی، وحی و نبوت، ۲ ج، قم، ۱۳۵۷.

www.kavehroom.com

مطهری (مرتضی): مسئله حجاب، قم، ۱۳۵۸.
مطهری (مرتضی): جهاد و موارد مشروعیت آن در قرآن، مرکز انتشارات اسلامی حوزه علمیه قم، ١٣٦١.
مطهری (مرتضی): امدادهای غیبی در زندگی بشر، تهران، ١٣٦٢.
مطهری (مرتضی): نهضتهای اسلامی در چند ساله اخیر، قم، ۱۳۹۸ق.
مطهری (مرتضی): ده گفتار، نشریه مرکز انتشارات اسلامی قم، (بی تاریخ).
مطهری (مرتضی): علل گرایش به مادی گری، (بی تاریخ).
مطهری (مرتضی): خدمات متقابل ایران و اسلام، تهران، ۱۳۴۸.
مغنیه (محمد جواد): شیعه کیست و تشیع چیست؟ ترجمه فارسی توسط علی اکبر کسمائی، تهران، ۱۳۴۴.
مفتاح کنوز السنه (فهرست احادیث چهارده کتاب اصلی حدیث در جهان اسلام)، ترجمه عربی محمد فؤاد عبدالباقی از اصل آلمانی Wensinck، قاهره، ۱۳۸۳ق.
نائینی (محمد حسین): تنبیه الامة و تنزیه الملة، مقدمه سید محمود طالقانی، تهران، ۱۳۵۸ق.
نجاشی (احمدبن علی): کتاب الرجال، نجف، ۱۳۱۸ق.
نراقی (ملا احمد): معراج السعاده، تهران، (بی تاریخ).
نعمانی (ابوعبدالله محمد): کتاب الغیبه، تهران، ۱۳۱۸ق.
نهج البلاغه، منسوب به علی بن ابیطالب، ترجمه فارسی توسط حاج سید علینقی فیض الاسلام، ٦ ج در یک جلد، تهران، ۱۳۷۱ق.
نهج البلاغه، منسوب به علی بن ابیطالب، ترجمه فارسی جواد فاضل، تهران، ۱۳۴۲.

رساله ها

المدخل فی علم الجفر (جفرالخافیه)، منسوب به امام جعفر صادق، بمبئی، ۱۳۰۹ق.
الرسائل فی الجفر ابوموسی جابر بن حیان، استراسبورگ، ۱۵۳۰.

www.kavehroom.com

نفخات الاسرار فی الرمل (حاج سید محمدباقر بن مرتضـــی حســینی حسنی علوی فاطمی آل طباطبائی)، بمبئی، ۱۳۰۸ق.؛ نجـف، ۱۳۵۹ق.
الامام جعفرالصادق ملهم الکیمیا (دکتر محمـــد یحیـی الهاشــمی)، بغداد، ۱۳٦۹ق.
رساله در نماز و روزه ساکنین قطب به فارســی و عربـی (حـاج شــیخ عبدالرحیم بن عبدالحسین حائری طهرانی)، تهران، بی تاریخ.
شرح حدیث نبوی در پیدایش هواپیما و اتومبیل (شیخ محمدبن محمد علی لاهیجی صدرالمتألهین)، مشهد، ۱۳۵۰ق.
کشف الحجاب فی نجاست اهل الکتاب (حسین بن نصرالله عرب باغی ارومی)، تبریز، ۱۳۳۲ق.
رساله استخاره (ملا محمد باقر مجلسی)، بمبئی، ۱۳۰۲ق.
رساله یأجوج و مأجوج (حاج محمد کریمخان بـن ابراهیـم کرمـانی)، بمبئی، ۱۳۱۲ق.
رساله ذوالقرنین و سد یأجوج و مأجوج (سید هبة الدین محمـــد علــی حائری شهرستانی)، تبریز، ۱۳۲۹ق.
رساله در کیفیت نماز جعفر طیار (حاج ســید محمدبــن محمــد بــاقر اصفهانی)، تهران، ۱۳۱۱ق.
رسالة فی فضیلت امیرالمؤمنین علی جمیــع الانبیــاء والرســل بغــیر محمد صلی الله علیه و آله (شیخ مفیـــد محمدبــن نعمــان)، تبریز، ۱۳٦۴ق.
رساله فی فضیلــت عربیــه بــر الســنه عجمیــه (مولــوی کرامتعلــی جونپوری)، کلکته، ۱۲٦۹ق.
رسالة الایضاح فی القوة الباه (شیخ داود بن عمر الانطاکی)، بمبئــی، ۱۳۱۱ق.
رسالة فی خصائص یوم الجمعه (شیخ نورالدین علی بن احمد نحــاریری شهیدالثانی ابن الحاجة بن الحجته)، تهران، (بی تاریخ).
رساله در فضل سادات آقازادگان همه عالمیان (میرزا حســن موســوی اصفهانی)، تهران، شرکت سهامی چاپ، (بی تاریخ).

www.kavehroom.com

رسالة فی نقد فلسفه داروین (شیخ محمد رضا بن محمد حسین اصفهانی)، ۲ ج، تهران، ۱۳۳۱.
بین الاسلام والداروین (سید محمد بن مهدی الشیرازی)، کربلا، ۱۳۸۰ق.
رساله در هیئت و جغرافیا و طبقات الارض (سید مهدی مفاخرالدوله)، تبریز، ۱۳۲۱ق.
رسالة فی حوادث الجو (سیدسلیمان علی جزائری الحسینی)، پاریس، ۱۲۷۸ق. (۱۸٦۱م.)
الهیئة والاسلام فی استخراج مکتشفات الهیئة الجدیده من ظواهر شریعة الاسلام (سید محمد علی هبة الدین شهرستانی)، ۲ ج، بغداد، ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ق.؛ نجف، ۱۳۸۱ و ۱۳۸۴ق.
رساله در مساحت کر (حاج ملا هاشم بن محمد علی خراسانی)، تهران، ۱۳۷۹ق.
تشریح الافلاک (شیخ بهاء الدین عاملی)، کلکته، ۱۳۰۰ق.؛ تهران، ۱۳۱۹ق.
رساله جهادیه (میرزا بزرگ قائم مقام فراهانی)، تبریز، ۱۲۳۴ق.
رسالة الصحة فی الاسلام (السید محمد الحیدری)، بغداد، ۱۳۷۲ق.
رساله باد و باران در قرآن کریم، نوشته مهدی بازرگان، نشریه دارالفکر قم، ۱۳۴۴.
رساله نماز مصور با ترجمه فارسی زیر نظر ع. طباطبائی، تهران، ۱۳۴۳.
رساله «برنامه ارتباط با خدا در روزهای هفته» (فخرالدین حجازی)، تهران، ۱۳۴۵.
رسالة النیروزیه فی معانی الحروف الهجائیه، قسطنطنیه، ۱۲۹۸ق.؛ بمبئی، ۱۳۱۸ق.؛ تهران، ۱۳۲۰ق.؛ شیراز، ۱۳۴۴ق.
رسالة فی ما اشکل من خبر مارية القبطیه (شیخ مفید ابوعبدالله البغدادی)، نجف، ۱۳۷۰ق.
رسالة فی سبب ذل المسلمین (محمدبن مهدی الخالصی)، بغداد، ۱۳۷۷ق.

www.kavehroom.com

رسالة العرب والعجم (شیخ العراقین عبدالرضا بن شیخ عبدالحسین آل کاشف الغطاء)، بغداد، (بی تاریخ).
رسالة فی التقیه (شیخ مرتضی انصاری) ، تهران، ۱۳۰۵ و ۱۳۲٦ق.
طب النبی (ترجمه سید حسن بن نصرالله عرب باغی رومی)، تهران، ۱۳۲۸ق.
طب النبی (ابوالعباس مستغفری السمرقندی الحنفی)، ترجمه «واصف» در قرن یازدهم هجری، تهران، ۱۲۸۱، ۱۲۹۳، ۱۳۰۴، ۱۳۱۸ق.؛ قم، (بی تاریخ).
طب الامام الصادق (محمد الجلیلی)، نجف، ۱۳۷۴ق.
طب الرضا (نقل توسط ملا محمد باقر مجلسی، ضمیمه مجلد چهاردهم بحارالانوار)، تهران، ۱۲۲۴ق.؛ بمبئی، ۱۲۴۰ق.؛ بغداد، (بی تاریخ).
رساله معراج پیغمبر، شق القمر، وظایف کسانی که در قطبین زندگی میکنند (مکارم شیرازی)، چاپ دارلفکر قم، ۱۳۴۷.
رساله ضعف مسلمین و دنیا در خطر سقوط (ابوالحسن الحسنی الندوی)، ترجمه مصطفی زمانی، تهران، ۱۳۴۴.
رساله ۷۲ ملت (میرزا آقاخان کرمانی)، از انتشارات مجله ایرانشهر در برلین، ۱۳۴۳ق. (۱۹۲۴م.)
رساله تحریرالوسیله (روح الله خمینی): فتاوی مربوط به: تلقیح مصنوعی، پیوند اعضای بدن مرده به بدن زنده، مسائل تغییر جنسیت، احکام سفر با هواپیما، احکام مسافرت به سیارات دیگر و احکام اجرای مقررات اسلامی در آن سیاره ها، نجف، ۱۳۴۸ق.

تاریخ ایران، از حمله عرب تا آغاز دوران صفوی

آملی (اولیاء الله): تاریخ رویان، ویراستاری و تحشیه منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۸.
ابن اسفندیار (محمدبن حسن): تاریخ طبرستان، تحقیق و تحشیه عباس اقبال آشتیانی، چاپ در سلسله انتشارات موقوفه Gibb، همراه با ترجمه انگلیسی، لیدن، ۱۹۲۲؛ چاپ تهران، ۱۳۲۰.

www.kavehroom.com

ابن بلخی: فارسنامه، به اهتمام رینولد نیکلسن و گی لسترنج، چاپ اوقاف Gibb، کمبریج، ۱۹۴۲؛ با ویراستاری علینقی بهروزی، شیراز، ۱۳۲۵؛ با ویراستاری وحید دامغانی، تهران، ۱۳۴۶.
ابن غسان (ابوالقاسم): اخبار برامکه، ویراستاری و مقدمه عبدالعظیم قریب، تهران، ۱۳۱۳.
ابوالحسن الحسینی (صدرالدین): اخبارالدولة السلجوقیه، ویراستاری و تحشیه اقبال لاهوری، لاهور، ۱۹۳۳.
ابوحامد احمد کرمانی: بدایع الزمان فی وقایع کرمان، ویراستاری مهدی بیانی، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۲۶.
اشپولر (برتلد): تاریخ ایران در نخستین سده های اسلامی، ترجمه فارسی توسط جواد فلاطوری، تهران، ۱۳۶۲.
اشپولر (برتلد): مغول در ایران، ترجمه فارسی توسط محمود میرآفتاب، تهران، ۱۳۶۵.
اقبال آشتیانی (عباس): تاریخ مغول، تهران، ۱۳۱۲.
بارتلد (و. و.): ترکستان در عهد هجوم مغول، ترجمه فارسی توسط کریم کشاورز، ۲ ج، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
باستانی پاریزی (محمد ابراهیم): یعقوب لیث، تهران، ۱۳۴۴.
براون (ادوارد): تاریخ ادبی ایران، ۴ ج، ترجمه فارسی توسط جهانشاه صالح و رشید یاسمی، تهران، ۱۳۱۶.
برنی (ضیاء الدین): اخبار برمکیان، بمبئی، ۱۳۰۲ق.
بووا (لوسین): برمکیان، ترجمه فارسی عبدالحسین میکده، تهران، ۱۳۳۶.
بیانی (شیرین): تاریخ جلایریان، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
بیهقی (علی بن زید): تاریخ بیهق، ویراستاری احمد بهمنیار، با مقدمه محمد قزوینی، تهران، ۱۳۱۷.
بیهقی (ابوالفضل محمد بن حسین): تاریخ بیهقی یا تاریخ آل سبکتکین، چاپ Morley، کلکته، ۱۸۶۱؛ تحقیق سعید نفیسی، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۱۹؛ تحقیق دکتر قاسم غنی و علی اکبر فیاض، چاپ مشهد، ۱۳۲۴ و ۱۳۵۶؛ برگزیده تاریخ بیهقی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۴۸.

www.kavehroom.com

پیگولفسکایا، پتروشفسکی، یاکوبوفسکی و غیره: تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هجدهم میلادی، ترجمه از روسی به فارسی توسط کریم کشاورز، تهران، ۱۳۴۶.
تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه از روسی به فارسی توسط کیخسرو کشاورزی، تهران، ۱۳۵۹.
تاریخ سیستان، از نویسنده ناشناسی از قرون اول هجری، تحقیق و تحشیه ملک الشعرا بهار، تهران، ۱۳۱۴.
تقی زاده (سید حسن): از پرویز تا چنگیز، تهران، ۱۳۴۹.
جوزجانی (قاضی منهاج الدین): طبقات ناصری، چاپ Nassau کلکته، ۱۸۶۳؛ چاپ عبدالحی حبیبی، لاهور، ۱۹۴۹ و کابل ۱۹۵۳.
جوینی (عطا ملک): تاریخ جهانگشا، ۳ ج، چاپ محمد قزوینی، لیدن و لندن، ۱۹۱۱؛ چاپ تهران، از روی نسخه چاپی لیدن، (بی تاریخ).
حافظ ابرو (شهاب الدین عبدالله): زبدة التواریخ (تاریخ سلاطین مغول)؛ چاپ متن فارسی و ترجمه فرانسه بخشهایی از کتاب توسط خانبابا بیانی، پاریس، ۱۹۳۶.
حسام معزی (نجفقلی): تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا، تهران، ۱۳۲۵.
حمیدالدین ابوبکر محمد بلخی: مقامات حمیدی، تحقیق علی اصغر شمیم، تبریز، ۱۳۱۲.
حقیقت (عبدالرفیع): تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان از حمله تازیان تا ظهور صفاریان، تهران، ۱۳۴۸.
حقیقت (عبدالرفیع): تاریخ جنبش های مذهبی در ایران، تهران، ۱۳۵۰.
خواندمیر (غیاث الدین): حبیب السیر فی اخبار افرادالبشر. حوادث جهان تا سال ۹۳۱ هجری، ۴ ج، ویراستاری و مقدمه جلال همائی، تهران، ۱۳۳۳.
راوندی (مرتضی): تاریخ اجتماعی ایران، ۱۰ ج، تهران، ۱۳۴۱-۱۳۵۷.

www.kavehroom.com

راوندی (نجم الدین ابوبکر محمدبن علی): راحة الصدور و آیة السرور در تاریخ آل سلجوق، چاپ محمد اقبال در سلسله انتشارات Gibb، لندن، ۱۹۲۱؛ چاپ تهران، ویراستاری و تحقیق مجتبی مینوی، ۱۳۳۳.
رشیدالدین فضل الله (خواجه رشیدالدین طبیب همدانی): جامع التواریخ رشیدی، «تاریخ ملوک و انبیا و خلفا و سلاطین اسلام تا عهد الجایتو، و تاریخ اقوام ترک و چین و هند و مغول و یهود و فرنگ»، متن فارسی و ترجمه روسی Berezin، مسکو، ۱۸۶۱-۱۸۸۸؛ متن فارسی و ترجمه فرانسه بخش مربوط به هلاکو توسط Quatremer، پاریس، ۱۸۹۵؛ بخش مربوط به تاریخ چنگیزخان، چاپ E. Blochet، لندن، ۱۹۱۱؛ بخش مربوط به تاریخ غازان خان، چاپ K. Jahn ، لیدن، ۱۹۴۰؛ بخش مربوط به تاریخ آباقاخان، چاپ K. Jahn، پراگ، ۱۹۴۱؛ چاپ متن کامل در لنینگراد، ۱۹۵۲؛ چاپ تهران به اهتمام بهمن کریمی، ۲ ج، ۱۳۳۸.
زرین کوب (عبدالحسین): دو قرن سکوت، تهران، ۱۳۳۲.
زرین کوب (عبدالحسین): تاریخ مردم ایران، تهران، ۱۳۵۳.
زرین کوب (عبدالحسین): تاریخ ایران بعد از اسلام، نشریه وزارت آموزش ایران، تهران، ۱۳۴۳.
سایکس (میجر پرسی): تاریخ ایران، ۲ ج، ترجمه فارسی توسط فخرداعی گیلانی، تهران، ۱۳۲۳.
سیستانی (ملک شاه حسین): احیاء الملوک، به اهتمام منوچهر ستوده، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴.
شرف الدین علی یزدی: ظفرنامه، چاپ Felix Tauer، بوداپست، ۱۹۳۸؛ چاپ تهران، از روی نسخه فلیکس تاور، به کوشش پناهی سمنانی، ۱۳۶۳.
شوشتری (میرزا عبداللطیف): تحفة العالم، حیدرآباد، ۱۲۶۶ق.
شیبانی (ژان): سفرهای اروپائیان به ایران، ترجمه ضیاء الدین دهشیری، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۳.

www.kavehroom.com

صفا (ذبیح الله): تاریخ ادبیات در ایران از آغاز عهد اسلامی به بعد، ۵ ج. تهران، ۱۳۵۲-۱۳۵۷.
صفا (ذبیح الله): خلاصه تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران از آغاز تا پایان عصر صفوی، مجموعه مقالات، تهران، ۱۳۵۴.
غفاری (قاضی احمد): تاریخ جهان آرا، تهران، ۱۳۴۳.
فرای (ریچارد): عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه فارسی توسط مسعود رجب نیا، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴.
فسائی (حاج میرزا حسن): فارسنامه ناصری، تهران، ۱۳۱۳ق.
فصیحی خوافی: تاریخ مجمل، ۳ ج، ویراستاری محمود فرخ خراسانی، تهران، ۱۳۳۹.
قاضی احمد میرمنشی قمی: خلاصة التواریخ، ویراستاری و حواشی احسان اشراقی، ۲ ج، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
قمی (حسن بن محمد): تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی به فارسی در قرن نهم هجری، ویراستاری و تحشیه سید جلال الدین تهرانی، تهران، ۱۳۱۳.
کاتبی (علی): مرآت الممالک، ترجمه فارسی محمود تفضلی و علی گنجه ای، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۵.
کرمانی (ظهیرالدین عبدالرزاق): تاریخ آل برمک، متن فارسی و ترجمه فرانسه، پاریس، ۱۸۸٦.
کسروی (احمد): شهریاران گمنام، تهران، ۱۳۳۵.
کسروی (احمد): تاریخ پانصد ساله خوزستان، تهران، ۱۳۳٦.
کسروی (احمد): مشعشعیان یا بخشی از تاریخ خوزستان، تهران، ۱۳۳۷.
کشی (محمود): تاریخ آل مظفر، ویراستاری عبدالحسین نوائی، تهران، ۱۳۳۴.
کلاویخو (سفیر کاستیل در دربار امیر تیمور): سفرنامه، ترجمه فارسی توسط مسعود رجب نیا، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۷.
گردیزی (عبدالحی): زین الاخبار، چاپ V. V. Bertold، مسکو، ۱۹۱۱؛ چاپ کامل در مجموعه انتشارات یادبود پروفسور H. G. Browne، برلین، ۱۹۲۸؛ متن تحقیقی با مقدمه و حواشی از سعید نفیسی، تهران، ۱۳٦۳.

www.kavehroom.com

مرگولیوث (س. د.): مقام ایران در تاریخ اسلام، ترجمه فارسی رشید یاسمی، تهران، ۱۳۲۱.
مجمل التواریخ والقصص: از مؤلفی ناشناخته اهل همدان در آغاز قرن ششم هجری، تحقیق و تحشیه و چاپ ملک الشعرا بهار، تهران، ۱۳۱۸.
محمد بن ابراهیم: سلجوقیان و غزان در کرمان، ویراستاری محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، ۱۳۴۳.
مرتضوی (منوچهر): مسائل عصر ایلخانیان، نشریه دانشگاه تبریز، ۱۳۵۸.
مرعشی (میرزا محمد خلیل): مجمع التواریخ، نشریه مجله یادگار، تحقیق و تحشیه عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۲۸.
مرعشی (ظهیرالدین): تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. چاپ متن تحقیقی توسط آکادمیسین B. Dorn، مسکو، ۱۸۵۰؛ چاپ متن فارسی و ترجمه انگلیسی در ۳ ج توسط اوقاف Gibb، لیدن، ۱۸۹۰؛ چاپ بمبئی، ۱۳۱۱ق.؛ چاپ Rabineau de Borgomale، رشت، ۱۳۳۰ق.؛ ویراستاری محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۶؛ چاپ دیگر در تهران، به اهتمام محمد حسین تسبیحی، با مقدمه محمد جواد مشکور، ۱۳۶۱.
مرعشی (ظهیرالدین): تاریخ گیلان و دیلمستان، ویراستاری منوچهر ستوده، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷.
مستوفی (حمدالله): تاریخ گزیده. چاپ E. Browne، لیدن، ۱۹۱۰ و لندن ۱۹۱۳ بصورت عکس برداری شده از نسخه خطی نیمه قرن نهم هجری؛ چاپ تهران، ویراستاری عبدالحسین نوائی، ۱۳۳۹.
مستوفی (حمدالله): نزهة القلوب، چاپ Guy le Strange، لندن، ۱۹۱۵؛ چاپ تهران، ویراستاری محمد دبیر سیاقی، ۱۳۳۶.
مؤید ثابتی (علی): اسناد و نامه های تاریخی از اوائل دوره های اسلامی تا اواخر عهد شاه اسماعیل صفوی، تهران، ۱۳۴۶.
مؤید ثابتی (علی): تاریخ نیشابور، نشریه انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۵.

www.kavehroom.com

میرخواند (محمد بن حسن خاوند شاه): تساریخ روضة الصفا، نول (هندوستان)، ۱۳۳۲ق.
میر منشی قمی (قاضی احمد): خلاصة التواریخ، ویراستاری دکتر احسان اشراقی، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
ناصر خسرو: سفرنامه، چاپ Ch. Scheffer، پاریس، ۱۸۸۱؛ چاپ Bertels، مسکو، ۱۹۱۱؛ چاپ تهران باهتمام محمد دبیر سیاقی، ۱۳۶۳.
نخجوانی (هندوشاه بن سنجر): دستورالکاتب فی سلسلة المراتب، تهران، ۱۳۴۹.
نرشخی (ابوبکر محمدبن جعفر): تاریخ بخارا، چاپ پاریس، ۱۸۷۶؛ چاپ تهران، ترجمه ابونصر محمدبن محمد قباوی، تحقیق و تحشیه محمد تقی مدرس رضوی، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.
نسوی (شهاب الدین محمدبن احمد): نفثة المصدور، به اهتمام رضا قلی خان هدایت، از روی تنها دستنوشته موجود کتاب، چاپ تهران، ۱۳۵۹ق.
نسوی (شهاب الدین محمدبن احمد): سیرت جلال الدین منکوبرتی، ویراستاری مجتبی مینوی، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴.
نطنزی (معین الدین): منتخب التواریخ، بـه اهتمام Jean Aubin، پاریس، ۱۳۳۵.
نظام الملک (ابوعلی قوام الدین حسن، خواجه): سیاستنامه، متن فارسی و ترجمه فرانسه چاپ Ch. Scheffer، پاریس، ۱۸۹۱؛ چاپ تهران، ویراستاری و مقدمه و حواشی عباس اقبال آشتیانی، ۱۳۳۴.
نظامی عروضی: چهار مقاله، تحقیق، مقدمه و حواشی محمد قزوینی، چاپ لیدن، ۱۹۱۰ و برلین، ۱۹۲۶؛ چاپ تهران، بـه اهتمام دکتر محمد معین، ۱۳۳۱ و ۱۳۴۱.
نفیسی (سعید): تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.

www.kavehroom.com

نوائی (عبدالحسین): مکاتبات سیاسی ایران، از تیمور تا شاه اسماعیل، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۲.
نوائی (عبدالحسین): ایران و جهان، از مغول تا قاجاریه، تهران، ۱۳٦۴.
وراوینی (سعدالدین): مرزبان نامه، چاپ محمد قزوینی، لیدن، ۱۹۰۹؛ چاپ عکس برداری شده از روی نسخه قزوینی، تهران، ۱۳۳۷.
وزیری کرمانی (احمد علی): تاریخ کرمان، تحقیق و تحشیه باستانی پاریزی، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
هرن (پاول): تاریخ مختصر ایران بعد از اسلام تا آخر زندیه، ترجمه دکتر رضازاده شفق، تهران، ۱۳۴۱.
همایون (غلامعلی): اسناد مصور اروپائیان از ایران از اوایل قرون وسطی تا اواخر قرن هجدهم، ۲ ج، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.

صفویه

اروج بیگ بیات: دون خوان ایرانی (زندگینامه اروج بیگ عضو سفارت اعزامی ایران به اسپانیا در زمان شاه عباس و ماجرای مسیحی شدن او، بقلم خودش)، ترجمه فارسی توسط مسعود رجب نیا، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۸.
امیری (منوچهر): سفرنامه های ونیزیان در ایران (ترجمه فارسی شش سفرنامه)، تهران، ۱۳۴۹.
باستانی پاریزی (محمد ابراهیم): سیاست و اقتصاد عصر صفوی، تهران، ۱۳۴۸.
پارسادوست (منوچهر): شاه اسماعیل اول، تهران، ۱۳۵۲.
پارسادوست (منوچهر): روابط دیپلماسی شاه عباس اول با اسپانیا و پرتقال، تهران، ۱۳۴۵.
پرویز (عباس): تاریخ روابط ایران و اروپا در دوران صفویه و قاجار، تهران، ۱۳۲۵.

www.kavehroom.com

پیترو دلاواله: سفرنامه به ایران، چاپ پاریس، ۱۶۶۴؛ ترجمه فارسی دکتر شعاع الدین شفا، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۸.

تاریخ عالم آرای صفوی، از مؤلفی ناشناس، از روی دستنوشته بریتیش میوزیوم، به کوشش یدالله شکری، تهران، ۱۳۶۳.

تاورنیه: سفرنامه، ترجمه فارسی توسط ابوتراب خان نظم الدوله، تهران، ۱۳۳۱ق.

ترکمان (اسکندر بیک منشی): تاریخ عالم آرای عباسی، بـه اهتمـام ایرج افشار، تهران، ۱۳۳۵.

ثابتیان (ذبیح اله): اسناد و نامه های تاریخی دوره صفویـه، تـهران، ۱۳۴۳.

حزین (محمد علی): تذکرة الاحوال، چاپ لندن، ۱۸۳۱. «تاریخ احـوال حزین لاهیجی»، اصفهان، ۱۳۳۲.

حسین استرابادی: تاریخ سلطانی، از شیخ صفی تا شاه صفی، تهران، ۱۳۶۴.

درانی (محمدخان ابن موسی خان): مجمع التواریخ در تاریخ انقـراض صفویه، بمبئی، ۱۸۸۰.

ربیع (محمد): سفینه سلیمانی، تحقیق و حواشی عباس فاروقی، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.

روملو (حسن): احسن التواریخ، ویراستاری چارلز نارمن سیدن، چـاپ بارودا (هند)، ۱۹۳۱-۱۹۳۴. چاپ افست از روی چاپ هنـد، تهران، ۱۳۴۷.

زاهدی (حسین بن شیخ ابدال): سلسلة النسب صفویـه، نشـریه مجلـه ایرانشهر، برلین، ۱۹۲۴.

شاردن (شوالیه دو): سیاحت نامه. ترجمه فارسـی توسـط محمدلـوی عباسی، ا. ج.، تهران، ۱۳۴۴-۱۳۴۵.

شاردن (شوالیه دو): شرح تـاجگذاری شـاه سـلیمان صفـوی، ترجمـه علیرضا امیرتومان مترجم السلطنه، تهران، ۱۳۳۱ق.

شرلی (سفرنامه برادران شرلی): ترجمه آوانـس خـان ساعدالسـلطنه، تهران، ۱۳۳۰ق.

www.kavehroom.com

شکری (یدالله): تاریخ عالم آرای صفوی، تهران، ۱۳٦۳.
طاهری (ابوالقاسم): تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، تهران، ۱۳۴۹.
صدیق (عیسی): تاریخ تحولات سیاسی ایران در قرون معاصر، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
فلسفی (نصرالله): تاریخ روابط ایران با اروپا در دوره صفویه، تهران، ۱۳۱٦.
فلسفی (نصرالله): زندگانی شاه عباس اول، ۵ ج، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۳٦-۱۳۴۲.
فلسفی (نصرالله): هشت مقاله، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
فلسفی (نصرالله): چند مقاله تاریخی و ادبی، تهران، ۱۳۴۳.
فلسفی (نصرالله): جنگ چالدران، تهران، ۱۳۴۴.
کسروی (احمد): شیخ صفی و تبارش، تهران، ۱۳۲۳.
کمپفر (ا.): در دربار پادشاهان ایران، ترجمه کیکاوس جهانداری، نشریه انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۰.
گیلانتس (پطروس سرکیس): سقوط اصفهان. گزارش محاصره اصفهان در سال ۱۱۳۵ق. ترجمه ک. میناسیان از اصل ارمنی به انگلیسی با مقدمه و حواشی لارنس لاکهارت، ترجمه فارسی با مقدمه و حواشی توسط محمد مهریار، اصفهان، ۱۳۴۴.
لاکهارت (لارنس): انقراض سلسله صفویه، ترجمه فارسی توسط اسماعیل دولتشاهی، تهران، ۱۳۴۴.
مجید شیبانی: تشکیل شاهنشاهی صفویه، تهران، ۱۳۴٦.
مشکوتی (نصرت الله): از سلاجقه تا صفویه، تهران، ۱۳۴۳.
معصوم (محمد): تاریخ سلاطین صفویه، به اهتمام امیرحسن عابدی، تهران، ۱۳۵۱.
نوائی (عبدالحسین): شاه اسماعیل اول. اسناد و مکاتبات تاریخی. نشریه بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷.
نوائی (عبدالحسین): شاه عباس (همراه با اسناد و فرمان ها)، ۳ ج، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۳-۱۳۵۵.

www.kavehroom.com

قاجاریه

آدمیت (فریدون): اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، تهران، ۱۳۴۶.
آدمیت (فریدون): امیرکبیر و ایران، تهران، ۱۳۴۸.
آدمیت (فریدون): ایدئولژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، ۱۳۵۶.
آشوری (داریوش): زمینه اقتصادی و اجتماعی انقلاب مشروطیت ایران، تبریز، ۱۳۴۷.
اعتمادالسلطنه (محمد حسن صنیع الدوله): روزنامه خاطرات، سالهای ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۳ق.، با ویراستاری و مقدمه ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۵.
اعتمادالسلطنه (محمد حسن صنیع الدوله): منتظم ناصری، ۳ ج، تهران، ۱۳۰۰ق.
افراسیابی (بهرام): دربار مظفرالدین شاه، تهران، ۱۳۵۰.
اقبال آشتیانی (عباس): امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۰.
آلگار (حامد): شورش آقاخان محلاتی، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، ۱۳۶۲.
انصاری (مهدی): شیخ فضل الله نوری و مشروطیت، تهران، ۱۳۶۱.
براون (ادوارد): یکسال در میان ایرانیان، ترجمه فارسی توسط ذبیح اله منصوری، تهران، ۱۳۳۲.
بینا (علی اکبر): تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران از معاهده ترکمانچای و عهدنامه خلیج فارس به بعد، ۲ ج، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
پاکروان (امینه): آقا محمدخان قاجار، ترجمه جهانگیر افکاری، تهران، ۱۳۳۴.
پیرزاده (محمد علی): سفرنامه حاجی پیرزاده، به کوشش حافظ فرمانفرمائیان، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۳.
ثقفی (دکتر خلیل خان اعلم الدوله): مقالات گوناگون، تهران، ۱۳۲۲.
جاوید (سلام اله): نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان، تهران، ۱۳۴۷.
جمالزاده (محمد علی): تاریخ روابط روس و ایران، تهران، ۱۳۳۲.

www.kavehroom.com

حاج سیاح (محمد علی): خاطرات دوره خوف و حشت، تهران، ۱۳۴٦.
حلاج (حسن): تاریخ تحولات اجتماعی ایران در قرون معاصر، تهران، ۱۳۷۷ق.
خان ملک ساسانی (احمد): ستایشگران دوره قاجار، ۲ ج، تهران ۱۳۳۸ و ۱۳۴٦.
خان ملک ساسانی (احمد): یادبودهای سفارت من در استانبول، تهران، ۱۳۴۵.
خورموجی (محمد جعفر): تاریخ قاجار، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، ۱۳۴۵.
دولت آبادی (حاج میرزا یحیی): حیات یحیی، ۴ ج، تهران، ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳.
رائین (اسماعیل): انجمنهای سری در انقلاب مشروطیت ایران، تهران، ۱۳۴۵.
رائین (اسماعیل): حقوق بگیران انگلیس در ایران، تهران، ۱۳۴۷.
رائین (اسماعیل): فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ۳ ج، رم، ۱۹٦۸.
رسول زاده (محمد امین): گزارشهایی از انقلاب مشروطیت ایران، تهران، ۱۳۷۷.
رضوانی (محمد اسماعیل): انقلاب مشروطیت ایران، تهران، ۱۳۴۵.
رضوانی (هما): لوایح شیخ فضل اله نوری، تهران، ۱۳٦۲.
روشن ضمیر (مونیکا): نفوذ سیاسی انگلیس در دربار قاجار، نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران، تهران، ۱۳۵۷.
سپهر (محمد تقی لسان الملک): ناسخ التواریخ، ۲ ج، تهران، ۱۳۳۷.
سعیدی سیرجانی: مجموعه گزارشهای خفیه نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا سال ۱۳۲۲ق.
شمیم (علی اصغر): ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، ۱۳۴۳.
شوستر (مورگان): اختناق ایران، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، با مقدمه و حواشی و اسناد محرمانه منتشر نشده در ایران، توسط فرامرز برزگر و اسماعیل رائین، تهران، ۱۳۴۴.

www.kavehroom.com

شیخ الاسلامی (جواد): سیمای حقیقی احمد شاه قاجار، تهران، ۱۳۵۳.
شیخ الاسلامی (جواد): اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا در باره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ۲ ج، تهران، ۱۳۵۴.
صبا (مهین دخت): سفرنامه ریچارد فرد به ایران، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۳.
صفائی (ابراهیم): اسناد سیاسی دوران قاجاریه، تهران، ۱۳۴٦.
صفوی (رحیم زاده): اسرار سقوط احمد شاه، تهران، ۱۳٦۴.
عاقلی (باقر): روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ۲ ج، تهران، ۱۳٦۱.
عضدالدوله (سلطان احمد میرزا): تاریخ عضدی، ویراستاری عبدالحسین نوائی، تهران، ۱۳۵۵.
عیسوی (چارلز): تاریخ اقتصادی ایران عصر قاجار، ترجمه یعقوب آژند، تهران، ۱۳٦۲.
قائم مقامی (جهانگیر) اسناد تاریخی وقایع مشروطیت ایران: نامه های ظهیرالدوله، تهران، ۱۳۴۸.
قائم مقامی (جهانگیر): ۱۵۰ سند تاریخی از طاهریان تا قاجاریه، نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران، تهران، ۱۳۴۸.
قاضی (نعمت اله): ایل قاجار در پهنه تاریخ ایران، تهران، ۱۳۴۷.
کاشفی (محمد): قائم مقام فراهانی و امیرکبیر، تهران، ۱۳٦۳.
کرزن (لرد ج. ن.): ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ۲ ج، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۹؛ ترجمه علی جواهرکلام، تهران، ۱۳۵۲.
کسروی (احمد): تاریخ مشروطه ایران، تهران، ۱۳۵۷.
لمبتن (آن. ک. س.): اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، ترجمه مینا برزین، مشهد، ۱۳۴۳.
مجدالاسلام کرمانی (احمد): تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ویراستاری محمود جلیل پور، نشریه دانشگاه اصفهان، ۱۳۴۷.
مجد طباطبائی (غلامرضا): معاهدات و قراردادهای تاریخی دوره قاجاریه، تهران، ۱۳۵۲.

www.kavehroom.com

محمود محمود: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی، ۸ ج، تهران، ۱۳۲۸-۱۳۳۳.
مستوفی (عبدالله): شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه، ۳ ج، تهران، ۱۳۴۳.
معاصر (حسن): تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، مستخرج از اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان، تهران، ۱۳۴۷.
معیرالممالک (دوستعلی): یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، تهران، ۱۳۶۲.
ملک (رضازاده): انقلاب مشروطه ایران به روایت اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، تهران، ۱۳۴۷.
ملکزاده (مهدی): تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۷ ج، تهران، ۱۳۲۷-۱۳۳۵.
مکی (حسین): تاریخ بیست ساله ایران. کودتای ۱۲۹۹، انقراض قاجاریه و سلسله پهلوی، تهران، ۱۳۵۸.
مؤمنی (باقر): دین و دولت در عصر مشروطیت، چاپ سوئد، ۱۹۹۸.
ناظم الاسلام کرمانی (محمد بن علی): تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، ۳ ج، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۶.
نابیان (جلیل): روابط ایران با دول خارجی در دوران قاجاریه، تهران، ۱۳۴۸.
نجمی (ناصر): عباس میرزا، تهران، ۱۳۷۴.
نفیسی (سعید): تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱: از آغاز سلطنت قاجارها تا پایان جنگ نخستین با روسیه، ج ۲: از سال ۱۲۲۸ تا سال ۱۲۵۰ق. تهران، ۱۳۴۴.
هدایت (رضا قلی خان): روضة الصفای ناصری، تهران، ۱۳۱۸.
هنت (کاپیتن): جنگ ایران و انگلیس، ترجمه فارسی با مقدمه و حواشی عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۷.
واتسن (رابرت گرانت): تاریخ ایران از ابتدای قرن ۱۹ تا سال ۱۸۵۸ میلادی، با نظری اجمالی به وقایع عمده ای که به استقرار خاندان قاجار منجر شده است، ترجمه غ. وحید مازندرانی، تهران، ۱۳۴۰.

www.kavehroom.com

هدایت (مهدیقلی خان مخبرالسلطنه): خاطرات و خطرات، توشه ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه ای از دوره زنـــدگـــی مـــن، تـــهران، ۱۳۳٦.
یکتائی (مجید): پیدایش مشروطه در ایران، تهران، ۱۳۴۷.

دوران پهلوی

آذری (عباسقلی): تاریخ مصور رضاشاه کبیر، تهران، ۱۳۴۵.
اشرف احمدی (احمد): دوازده سال کوشش در راه ساختن ایـــران نویـــن، تهران، ۱۳۵۰.
ایران در عصر پهلوی: آمارهـــای مربـــوط بـــه فعالیتـــهای اقتصـــادی، عمرانی، اجتماعی، فرهنگی ایـــران، نشـــریه ســـازمان مرکـــزی نمایشگاه ها، ۳ ج، ۱۳۵۲.
بشیری (سیاوش): طوفان در ۵۷، ۲ ج، پاریس، ۱۹۹۴.
بیانی (خانبابا): ایران جاویدان، نشریه شورای مرکزی جشن دو هـــزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۳۴۷.
پورکریم (هوشنگ): آلاشت زادگاه رضاشاه کبیر، تهران، ۱۳۴۸.
پسیان (نجفقلی): در عصر دو پهلوی، تهران، ۱۳٦۱.
پسیان (نجفقلی) و معتضد (خسرو): از ســـوادکوه تـــا ژوهانســـبورگ، تهران، ۱۳٦۲.
جودت (حسین): از صدر مشروطیت تا انقلاب سفید، تهران، ۱۳۴۸.
حکیم الهی (نصرت اله): عصر پهلوی و تحولات آن، تهران، ۱۳۴٦.
حکیمی (محمود): داستانهائی از عصر رضاشاه، تهران، ۱۳۷۸.
روحانی (فوآد): صنعت نفت در ایران، بیست سال پس از ملـــی شـــدن، تهران، ۱۳۵٦.
شوئه (ژان ژاک): ایران در راه تجدید حیات، ترجمه از فرانسه، تهران، ۱۳۴٦.
شیفته (نصراله): زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر محمد مصـــــدق، تهران، ۱۳٦۱.
شمیم (علی اصغر): ایران در دوره سلطنت محمـــــد رضاشـــاه پـــهلوی، تهران، ۱۳۴٦.

www.kavehroom.com

صادقی پور(عبدالرضا): مجموعه سخنرانیهای رضاشاه کبیر در طـــول ۱۶ سال، تهران، ۱۳۴۷.
علم (امیر اسداله): یادداشتهای امیر اسداله علم، به اهتمـام علینقــی عالیخانی، ۳ ج، امریکا و ایران، ۱۹۸۷-۲۰۰۱.
فشاهی (محمد رضا): از شهریاری آریائی تا حکومت الــهی ســامی، سوئد، ۲۰۰۱.
کرونین (ایستفانی): ارتش و حکومت پهلوی، ترجمه غلامرضـــا علــی بابائی، تهران، ۱۳۶۲.
محمد رضاشاه پهلوی: مردان خودساخته، تهران، ۱۳۴۴.
محمد رضاشاه پهلوی: مأموریت برای وطنم، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴.
محمد رضاشاه پهلوی: انقلاب سفید، نشریه کتابخانه پـــهلوی، تـــهران، ۱۳۴۵.
محمد رضاشاه پهلوی: بسوی تمدن بزرگ، نشـــریه کتابخانــه پـــهلوی، تهران، ۱۳۵۵.
محمد رضاشاه پهلوی: پاسخ به تاریخ، ترجمه از متن فرانسه، پـــاریس، ۱۳۵۹.
مقدم (احمد خلیل): تاریخ جامع ملی شدن نفت، تهران، ۱۳۴۹.
میرفندرسکی (احمد): در همســـایگی خـرس. دیپلماســی و سیاســت خارجی ایران از سوم شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۵۷، پـــاریس، ۱۹۹۸.
نیازمند (رضا): رضاشاه، از تولد تا سلطنت. نشریه بنیـــاد مطالعــات ایران در امریکا، واشینگتن ، ۱۹۹۱.
نفیسی (سعید): تاریخ شهریاری رضاشاه پهلوی، تهران، ۱۳۴۴.
نطقها و مکتوبات دکتر مصـــدق در دوره شـــانزدهم مجلـس، نشــریه سازمان انتشارات مصدق، تهران، ۱۳۵۶.
هدایتی (محمد علی): مجموعه قراردادهای بین المللــی چنــد جانبــه ایران در ادوار جامعه ملل و ســـازمان ملــل متحــد، تــهران، ۱۳۴۵.

www.kavehroom.com

مجموعه نطقها، پیامها، مصاحبه ها و بیانات اعلیحضرت محمد رضاشاه پهلوی، از سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۵٦، ۱۰ ج، نشریه کتابخانه پهلوی، تهران، ۱۳۴۸-۱۳۵۸.

جمهوری اسلامی

اسناد لانه جاسوسی امریکا، مجموعه متون گراور شده اسناد محرمانه سفارت امریکا در تهران در ماجرای گروگانگیری، ترجمه و چاپ توسط «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام»، ۵٦ ج، نشریه دفتر انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۵۸-۱۳٦۵.

انصاری (مسعود): کشتار ٦۷، واشینگتن، ۲۰۰۲.

بازرگان (مهدی): انقلاب ایران در دو حرکت، نشریه نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳٦۳.

بنی‌صدر (ابوالحسن): خیانت به امید، ترجمه فارسی، پاریس، ۱۳٦۱ (۱۹۸۳).

بشیری (سیاوش): دیوار الله اکبر، پاریس، ۱۹۸۱.

پشوتن (ر.): ایران در آتش، ۲ ج، وین ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵.

جمشید (ج.): قدرت جویی از راه دین، اوتاوا، ۱۹۸۲.

خلیلی (اکبر): گام به گام با انقلاب، نشریه صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳٦۰.

سنجابی (کریم): امیدها و ناامیدی‌ها، نشریه جبهه ملیون ایران، لندن، ۱۹۸۴.

سروش (عبدالکریم): دگماتیسم نقابدار، نشریه انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا و کانادا، هیوستن، ۱۹۸۱.

شومر (داود): سقوط شاهنشاهی ایران، کالیفرنیا، ۱۹۸۲.

عسکری (نور محمد): تشیع سرخ، استکهلم، ۲۰۰۲.

قره باغی (عباس): حقایق در باره بحران ایران، پاریس، ۱۳٦۲.

کدی (نیکی): ریشه های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، ۱۳٦۲.

کاتم (ریچارد): ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، ۱۳٦۱.

ملک (حسین): اسرار و عوامل سقوط ایران. آخوندیسم، نیویورک، ۱۳۵۹.

www.kavehroom.com

همایون (داریوش): دیروز و فردا. سه گفتار در باره ایران انقلابی، واشینگتن، ۱۹۸۱.
همایون (داریوش): نگاه از بیرون، واشینگتن، ۱۹۸۲.
یزدی (ابراهیم): آخرین تلاشها در آخرین روزها. مطالبی ناگفته پیرامون انقلاب اسلامی ایران، تهران، ۱۳۶۳.
یاوری (م.): نقش روحانیت در تاریخ معاصر ایران، آلمان، ۱۹۸۲.

منابع اروپایی

محمد

Achard, R. : Mahomet, Paris, 1939.

Ahrens, K. : Muhammed als Religionsstifte. Leipzig, 1933.

Archer, J.-C. : Mytical elements in Mohammed. New Haven, 1924.

Arnaldez, R. : Mahomet et la prédication prophétique, Paris, 1970.

Audemard, J. : Etude critique sur le caractère religieux de Mahomet. Paris, 1863.

Aziz, P. : Mahomet, le glaive, l'amour, la loi, Paris, 1997.

Barois, J. : Mahomet, le Napoléon du ciel. Paris, 1943.

Bell, R. : Muhammed's Knowledge of the Old Testament. Glasgow, 1945.

Buhl, F. : Fasste Muhammad seine Verkündigung als eine Universelle, auch für Nicht-araber bestimmte religion auf ? Islamica, II, 1926.

Bush, Rev. G. : The life of Mohammed. New York, 1833.

Caetani, L. : Profeta d'Arabia. Roma, 1919.

Casanova, C. : Mahomet et la fin du monde. Paris, 1911.

Chabbi, J. : Le seigneur des tribus. L'Islam de Mahomet. Paris, 1997.